جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

الحمد لله که درین اوان برکت نشان جلد ثانی کتاب مستطاب



حیدر علی صاحب ... طالعه علی روس ...

در مطبع ثمر هند واقع لکهنؤ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة السادسة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد ظاهر است که خلافت
یزید بن معاویه بطرق ثلثه مذکوره ثابت است و این مرتبه هست که برای خلفای ثلثه حاصل بود انتهی بحروفه **قال المجیب** ادعای
مزیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب المجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر است **بیت** از کمالات مجتهد
حیه عجب شد گربه شاشید گفت باران است ❊ زیرا که الفاظ معرض بیان آمده که وقت خروج امام حسین رضی الله عنه بیعت اهل حل و عقد
بطوریکه مفید مدعا باشد صورت گرفته و نه استخلاف بر تقدیر صحتش مفید بوده و نه قهر و استیلا بر روی کار آمده بخلاف خلفای
راشدین چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت راشده ایشان وارد است که بعد التحقیق نص بر مدعا توانند شد معذلک فعلیت
امامت ایشان به بیعت اهل حل و عقد مؤید گردیده و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار بحدی بپدید آمده که بنیان
سلطنت کسری و قیصر در هم شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جاده ظهور گرفته چنانچه حضرت
امیر رضی الله عنه نیز اعتراف بدان فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته فلیتنبه من ذاک و این السمک من السماک علاوه
مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفاء جست و جوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات
دالة بر حقیت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست و این از عجائب قدرت الهی در رنگ تربیت موسی علیه السلام بخانه
فرعون است و اینجا گفته اند **مصرع** عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ❊ هرچند ذکر آن روایات درین عجاله متعسر است اما در گذشتن از اجمال آنها
درین زمان که مخاطب بلیغ بدعوی بطلان شهادت فرزند برگزیده سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم لوعه قلوب مخلصین برافزوده
متعذر باشد لیس جز آنکه ملا خلیل قزوینی در ترجمه کافی کلینی در حدیث امام صادق رضی الله عنه که بواسطه ابو عمیر زبیری است متضمن بر حال جهاد و بدیل آیت کریمه اذن
للذین یقاتلون بانهم ظلموا انچه گفته است از آن معلوم میشود که مهاجرین چنانچه خصیصت آیه یاد کرده بودند با اهل مکه همچنان در جهاد قبایل عرب و عجم و
کسری

وقیصر نیز مرخص بودند و شروط جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود حق تعالی از جهاد راضی و خوشنود شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و حصول دولت و حشمت آنها بایشان رسید پس چون مرکز خود هست و هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری و قیصر و شروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفا حالت منتظره باقی نماند والحمد لله علی ذلک و موید این معنی هست آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوه خندق صحابه کبار رضی الله عنهم بشکستن سنگی که در زمینش پدید آمد و صلابتی داشت که تبر و تیشه بران کارگر نمیشد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم التجا بردند بدست مبارک کلنگ برگرفت و بنام خدا ضربتی بران سنگ زد قدری ازان بشکست و نوری ازان پدید گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد و فرمود الله اکبر مفاتیح شام بمن تفویض کردند نوبت دوم لمعان دیگر مرتفع شد فرمود کلیدهای یمن بدست من نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر جست تکبیر گویان ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مؤمنین ازین بشارت کمال خوشوقت گردیدند و منافقین گفتند کاوعدنا الله و رسوله الا غرورا و همین معنی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنجناب باشد امکانی ندارد و شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه هست کما نص علی ذلک غیر واحد منهم آنچه در عیون آورده مثل سعفیده صحیح ازان روشن و ظاهر است که این بزرگان مثل گوشت و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند و قائم مقام العدم بود از التقیه علی النبی صلی الله علیه وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقتی ازان متصور نیست بدون ایمان کامل و تورع مفرط و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشدة گو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند هر کس که اشتیاق تفاصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صواعق ساميه علی عدو الملة الاسلامیه که بجواب ضربت حیدریه در چند جلد ضخیم پیرایه تالیف پوشیده و هم جواب ذو الفقار که بدلائل الزامیه و تحقیقیه موید و مزین گردیده رجوع نماید و تسکین تعطش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر منکر ملت الایشان را شوق آن در سر باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی فی مسنده عن ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة یقال له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث والآثار المرویة فی الصواعق وغیره و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده که هر که یزید را امیر المؤمنین می گفت بیست تازیانه میزد و ایضا در مقامیکه اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته تصریح کرده که معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد خلع حضرت امام حسن صحیح است میگوید ولا تغتر بذلک نعم بعده ملکان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد منهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه ملحق بالخلفاء الراشدین و کذلک ابن الزبیر **اقول** اما قوله ادعای مزیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثة از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر الخ مردود است باینکه اسارت ادب نسبت بخدام عالی مقام مستغنی علامه که از جمله علمای کرام و سادات عظام و سلالة خاندان نبوت و رسالت و نتاوه دودمان عصمت و طهارت است و تعظیم و تکریم جناب معظم بموجب حدیث انما الولد بضعة من ابیه ... اگر احادیث اهل سنت ... اهل الاسلام ... لازم است

از فاضل مجیب نظر بادعای ولای اهل بیت بغایت بعید و غیر سدید است اگرچه نظر بکلام ضلالت نظام
لیهجر که بعض اکابر او درحق سید انبیا و مصداق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ گفته بود بعید
نباشد لکن الحمد لله بمصداق قول قائل ع ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمه قلت لا یعینی اعراض از مقابله
خشونت او کردیم بالجمله آنفا بمعرض بیان آمده و بدلائل باهره و براهین قاهره باثبات رسیده که وقت
نهضت جناب سید الشهداء علیه افضل التحیة والثنا بیعت اهل مدینه و اهل شام که صحابه کرام و تابعین
عظام و قراء قرآن بودند با یزید واقع شده و استخلاف بنا بر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیره مفید خلافت
او گردیده و قهر و غلبه اش بیش از بیش بوده فلا نطول الکلام باعادته اما آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت
و مقبولیت خلافت خلفای ثلثه وارد است پس اگر مراد ازین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده
مفید ما اصلا نیست و معهذا معارض است با حادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت ثلثه
دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لا نفسهم و اگر مراد ازان احادیث مذهب
ماست حاشا ثم حاشا که در کتب معتمده حدیثی مثبت خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد شده باشد
و فعلیت امامت شان به بیعت اهل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتمآب که اعلم صحابه و افضل اهل حل و عقد
بود و ترک بیعت سعد بن عباده سید انصار مادام الحیات و دیگر صحابه کرام صریح البطلان است و استیلای اهل اسلام
بر کفار اگر دلیل حقیت باشد فتح حصن سنان و مصیصه و غیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده
و غلبه تیمور و غیره سلاطین که بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیده دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود و آنچه نوشته
که معنی استخلاف الهی در ضمن آن خلفا و عده صادقه قرآنی جلوه ظهور گرفته الخ پس قطع نظر از انیکه در آیت
استخلاف لفظ امنوا و عملوا الصالحات وارد است و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگوئیم که
از دو حال خالی نیست یا آنکه خلفای ثلثه در وقت نزول موعود باین وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه هر صاحب
ایمان که او را قهر و استیلا حاصل شود مصداق این آیت است بر تقدیر اول وقتیکه انصار گفته بودند منا امیر و منکم امیر
و زبیر و غیره انکار بیعت نموده بودند البته احد الخلفا میگفت که ما موجب وعده الهی خلیفه هستیم انکار شما بیوجه است و دست
بدامن الائمة من قریش نمیزدند و نیز درینصورت قول عمر درحق ابو عبیده امدد یدک ابایعک بی معنی خواهد شد و هم
تعیین شوری در اشخاص سته که خلیفه ثانی نموده لانحصار الحق فی عثمان علی هذا التقدیر و نیز درین صورت قول
صدیق انا الخلیفة بعده و لیتنی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل للانصار فی هذا الامر حق و قول
عمر ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها بی معنی می شود و نیز جناب ولایتمآب درینصورت
چرا ترک بیعت تا عرصه شش ماهی فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت و موعود بوعده
الهی خال المؤمنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابه کبار و محاربه حیدر کرار و شهید نمودن حضرت
عمار اگرچه او را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت

تسلط عام حاصل گردیده بود و تا مدت مدید بلا منازع و مزاحم خلافت نمود و قهستان وغیره بلاد کفار در عهد او مفتوح گردیده بالا اگر بنظر انصاف ملاحظه نمایند خلافت عثمان بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل مدینه تا آنکه نوبت بقتل رسید مصداق تمکین دین نیست و خلافت معاویه مصداق آنست و یؤیده قول ابن حجر ان خلافته کانت منصوصة فی الکتاب وایمان خال المؤمنین باتفاق اهل سنت ثابت است فیکون هو مصداق هذه الآیة و همچنین یزید که ایمان او در دیده خلافتش ثابت است کما یدل علیه استخلاف ابیه المؤمن و بیعة اهل المدینة علی بیعة الله و الرسول کما فی جامع الاصول و تسلط و تمکن او نیز ثابت است بلکه زیاده از تسلط و تمکن خلفای ثلثه بود پس لا محاله داخل وعده استخلاف الهی خواهد بود خوشا بحال مجیب که در دیده همان عبارت تحریر نماید که دلیل حقیت خلافت یزید باشد و در ظاهر از آن انکار میفرماید اما آنچه نوشته که حضرت امیر نیز اعتراف بآن نموده پس ناشی از غلط فهمی مجیب و خیانت موروثه فاضل عزیز است که الحاق کرده مذکور در عبارت مزبوره تاسیا بالخائنین المعاندین الکاذبین سلفا باشی صحیح المسلم نموده کما لا یخفی علی من شرف بمطالعة نهج البلاغة **قوله** علاوه مصنفات متقدمین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و تجویز عیوب شان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب آنها الخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول الکیه مخفی و محتجب نماند که علمای فرقه حقه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره ذکر مطاعن و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتمده اهل سنت و جماعت می نمایند و تمیین هر کسی بمطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است پس آنچه مجیب نوشته که علمای امامیه در وضع ذمائم خلفا عمر عزیز صرف نموده اند معنی است بلی اگر میگفت که عمر عزیز خود را در نقل ذمائم خلفا صرف نموده صورتی میداشت بالجمله هر گاه منصف خبیر تتبع کتب سیر و تواریخ معتمده فریقین نماید بر او ظاهر و باهر خواهد شد که تا مدت مدید تسلط سلاطین جور و معاندین جناب ولایتمآب بر تمام اهل اسلام ماند و خال المؤمنین محدثین را برای وضع احادیث در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود کما نص علیه ابن ابی الحدید فی الشرح وغیره فی غیره و غرض از نهایة اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلثه بود علاوه برین علما و محدثین اهلسنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نمودند تا باین وسیله آبرو بردی کار آرند چنانچه با وجود تصریح مسلم بفقره کاذبا غادرا خائنا بخاری بلفظ کذا بسبب عدم خوف روز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نساءکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم بخاری فی نوشته و در را محذوف ساخته بعض شراح قبل و بعض دبر نهاده اند و در روایت موضوعه ان آل ابی طالب لیسوا الی باولیاء که راوی آن جناب عمرو عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعض شراح ابی البیاض و بعض ابی العاص و بعض مصنفین ابی طالب ذکر نموده اند و کم له من نظایر پس با وجود چنین اهتمام سلاطین بنی امیه محدثین محرفین موجود و مذکور بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتمده اهل سنت از عجائب قدرت الهی در رنگ تربیت حضرت موسی بخانه فرعون است از اینجا گفته اند

مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد

و حال ائمه معصومین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که بنا بر خوف تقیه جان در تقیه صرف نموده اند و با وجود آن از دست ظلمه امت بزهر یا شمشیر بدرجه شهادت فائز گردیده اند یعنی جدی شایع و ذائع است که صاحب تحفه نیز بذیل استدلال بآیت استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند هیچ حرف توان زد که همه در آن وقت حاضر نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان نزد هم شیعه واقع نشده و هم امن نداشتند بلکه همیشه خایف و متقی بودند انتهی پس فرض محال اگر حدیثی در ذم خلفای ثلثه

در کتب فرقهٔ حقه منقول شود مقام عجب نیست لیکن بحمد الله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمدهٔ فرقهٔ ناجیه نموده شود ظاهر میگردد
که حدیثی در مدح خلفای ثلثه در کتب معتمدهٔ ایشان مذکور نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آمدیم بر حال روایت
کلینی که مجیب آنرا دلیل حقیت خلافت خلفای خود دانسته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانی است و بعض فقرات آن اینست
نزلت هذه الآیة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا الی المهاجرین الذین اخرجهم اهل مکة من دیارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم واذن
لهم فی القتال فقلت فهذه نزلت فی المهاجرین بظلم مشرکی اهل مکة لهم فما لهم فی قتالهم کسری وقیصر ومن دونهم من مشرکی قبائل العرب
فقال لو کان انما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة فقط لم یکن لهم الی قتال جموع کسری وقیصر وغیر اهل مکة من قبائل العرب
سبیل لان الذین ظلموهم غیرهم وانما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة لاخراجهم ایاهم من دیارهم واموالهم بغیر حق الی آخره
ونهایت آنچه ازین حدیث ظاهر میشود اینست که مهاجرین ماذون بجهاد کسری وقیصر بودند و حقیت خلافت خلفا ازان
اصلا مستفاد نمیشود زیرا که در احادیث معتمدهٔ اهل سنت وارد شده که جناب رسالتمآب مسلمین را خبر تسلط خلفای جور داده
امر باطاعت آنها نموده بود چنانچه در مشکوة شریف مذکور است عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اسمعوا واطیعوا وان استعمل علیکم عبد
حبشی کان راسه زبیبة رواه البخاری و نیز در همان کتاب مسطور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رای
من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد بری ومن کره فقد سلم ولکن من رضی
وتابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا لا ما صلوا ای من کره بقلبه وانکر علیه رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم
حقهم وسلوا الله حقکم متفق علیه وعن وائل بن حجر قال سال سلمة بن یزید الجعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء
یسئلونا حقهم ویمنعونا حقنا فما تامرنا قال اسمعوا واطیعوا فانما علیهم ما حملوا وعلیکم ما حملتم رواه مسلم وامثال این احادیث در کتب معتبرهٔ اهل سنت بیش از بیش
وارد است وهمه دلالت واضحه صریحه دارد برانیکه بعد آنحضرت خلفای جور خواهند شد واطاعت آنها ضرور باید کرد پس ماذون بودن
مهاجرین برای جهاد کسری وقیصر دلیل حقیت خلفای جور نمیتواند شد بلکه حدیث کافی کلینی که در آن ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد است ارشاد
اشعار مینماید بعدم حقیت خلافت خلفا والا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفهٔ بحق جهاد نموده اند چگونه جهاد آنها
صحیح نخواهد بود و ذکر اذن الهی و عدم ذکر خلفا اشعار بعدم حقیت خلافت آنها میکند و نیز مقام سرّ دیگر است که غرض
بآن میرسد و آن اینست که خلیفهٔ ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برای العین مشاهده نموده بودند که جناب ولایت افضل و اعلم صحابه است
لهذا در اکثر امور عظام مثل جهاد واجرای حدود وغیره بطریق مشورهٔ مرضی مبارک جناب امیر دریافت مینمودند چنانچه این امر بر متتبع
خبیر ظاهر و روشن است و کلام صدق نظام خلیفهٔ ثانی لولا علی لهلک عمر و معضلة لا ابا حسن لها که در کتب معتمدهٔ اهل سنت وارد شده
نیز دلالت صریح بران دارد و در خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی نیز مشوره نمودن خلیفهٔ ثانی با آنحضرت مذکور ساخته پس بر تقدیر ماذون
بودن مهاجرین والانصار برای جهاد فارس و شام وغیره مستغنی عن البیان است و آنچه جناب امام جعفر صادق در باب اذن آنها نموده بسبب اذن
جناب امیر بود نه بسبب حقیت خلافت ثلثه وبناءً علیه اغضاء البصر عن احتمال التقیة فی ذلک الحدیث و آنچه نوشته که موید این معنی است

آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوهٔ خندق الخ هیچ وجه موید صحت خلافت خلفای ثلثه نیست زیرا که نهایت
آنچه ازین روایت ثابت میشود نیست که ملک شام و یمن وغیره در قبضهٔ اهل اسلام خواهد آمد و ازان ظاهر نمیشود که تسلط
در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد خلیفه بحق خواهند بود زیرا که از جملهٔ احادیث معتمدهٔ اهل سنت است که
ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر پس اگر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او باشد
لازم آید حقیت خلافت هر پادشاه فاجر و جابر و هم خلافت فرعون لعین و الکان الامر غیر خاف علی اللبیب وقد
مضی فیما مضی نبذ من الاخبار الدالة علی اخبار النبی صلعم بقیام امراء الجور بعده و ایضاً یؤید ما نحن فیه ما فی جامع الاصول قال
ابو سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله
الیهود والنصاری قال فمن اخرجه البخاری و مسلم و در مشکوة مذکور است عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خرج الی
غزوة حنین مر بشجرة للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط فقالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی علیه السلام اجعل لنا الٰها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم رواه الترمذی
انتهی قریب باین احادیث بسیار و روایات بیشمار در کتب معتمدهٔ اهل سنت واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام
و یمن دلیل حقیت خلافت امرای جور باشد و تشبیه حاضرین صحابه به بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی بحق که صاحب
منزلت هارونی است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا لشیء عجاب علاوه آنکه زمرهٔ غزات و مهاجرین که فتح فارس
و شام کردند بخطاب تتحاسدون و تتباغضون مخاطب شدند و بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای بیچاره
که از دار الامارة حرکتی نکردند و نام هم سپر و شمشیر زیب اندام خود نساختند چگونه مورد مدح توانند بود فضلا عن حقیت خلافتهم
تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده ان عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فتحت علیکم
خزائن فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم
تتباغضون او نحو ذلک ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم
و نیز در کتاب موطا که بتصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه نزد بعضی از صحیح بخاری اصح است مذکور است که چون آنحضرت بر شهدای احد
شهود میداد اشهد علیهم صدیق عرض کرد الستنا اخوانهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب فرمود بلی ولکن لا ادری
ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت شان مقبول می بود چرا آنحضرت در باره شان شهادت نمیداد و در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها
در دین نمود لیست موید این نیز است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضیل عن العلاء بن المسیب عن
ابیه قال لقیت براء بن عازب فقلت طوبی لک صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده
زیرا که براء بن عازب از اکابر اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس سوای ترک خلیفه بحق
بعد آنحضرت چه احداث نموده و در مشکوة شریف مذکور است و عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال
ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و هجرتنا معه و جهادنا معه
و عملنا کله معه برد لنا و ان کل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافا راساً براس فقال ابوک لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

وصلینا وصمنا وعملنا خیرا کثیرا واسلم علی ایدینا بشر کثیر وانا لنرجو ذلک قال ابی لکنی انا والذی نفس عمر بیدہ لوددت ان ذلک برد لنا وان کل شیء عملناہ بعدہ نجونا منہ کفافا راسا براس فقلت ان اباک واللہ کان خیرا منی رواہ البخاری

حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند کہ اگر خلافت خلفای ثلثہ حق بود چرا خلیفہ ثانی قسم شرعی یاد کردہ تمنای مودت میدارم کہ اعمال سابقہ ہمہ رد شود و اموریکہ بعد از آنحضرت نمودہ ایم عفو گردد ازین کلام ظاہر میشود کہ خلیفہ ثانی از تحصیل ثواب برای اعمال سابقہ خود نیز نجوت حبط عمل خود چہ جای اعمال لاحقہ سبحان اللہ خلیفہ ثانی با آنہمہ دانی عارف نباشد باینکہ حصول مفاتیح شام و یمن موجب بشارت رسول موتمن باعث حقیت خلافت مع حصول اجر و ثواب رب ذوالمنن ہست و فاضل محجب عارف بان ان ہذا الشئی عجاب و صاحب تفسیر مدارک و امام زاہدی در تفسیر خود بذیل تفسیر آیت نجوی حدیث طولانی متضمن سوالات سید الوصیین از سید النبیین نوشتہ و یک فقرہ آن اینست قلت ما الحق قال الاسلام والقرآن والولایۃ اذا انتہت الیک باید کہ تمام علمای اہل سنت بنظر انصاف این فقرہ را ملاحظہ فرمایند و ارشاد نمایند کہ ہرگاہ مراد از حق ولایت منتہیہ بطرف جناب امیر باشد ولایت خلفای سابقین باطل خواہد بود یانہ و آنجا حصول مفاتیح شام غیرہ دلیل حقیت خلافت ثلثہ باشد و تصریح بحقیت خلافت کہ منتہی بطرف جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنہا نباشد الحق کہ وجود چنین روایات در تفاسیر و کتب معتمدہ اہل سنت بمقتضای آیت وافی ہدایت یریدون ان یطفئوا نور اللہ بافواہہم واللہ متم نورہ ولو کرہ الکافرون از قسم تربیت موسی بخانہ فرعون است **قولہ** شیخ ابن بابویہ کہ علی الاطلاق فرد کامل امامیہ است کما نص علی ذلک غیر واحد منہم الخ در عیون آوردہ الخ اقول لاریب کہ شیخ صدوق از جملہ اساطین محدثین و فقہای قدمای امامیہ باشند در جلالت و عظمت شان ایشان مثل دیگر قدمای عظما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن ایشان حرفی ہست کہ تا حال احدی بآن متفوہ نشدہ فضلا عن ان ینص علیہ غیر واحد منہم در روایتی کہ از عیون نقل کردہ بعین بصیرت آنرا ندیدہ و کورانہ در صدد الزام گشتہ و اقتصار بر نقل محصل بعض فقرات از قبیل لاتقربوا الصلوۃ نمودہ بر مطلب باطل خودش احتجاج ازان فرمودہ و تمامش اینست حدثنا ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد اللہ الکوفی قال حدثنا سہل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم بن عبد اللہ الحسینی قال حدثنی سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیہ محمد بن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ان ابابکر منی بمنزلۃ السمع وان عمر منی بمنزلۃ البصر وان عثمان منی بمنزلۃ الفواد قال فلما کان من الغد دخلت علیہ وعندہ امیر المومنین ابوبکر وعمر وعثمان فقلت لہ یا ابت سمعتک تقول فی اصحابک ہولاء قولا فما ہو قال نعم ثم اشار الیہم فقال ہم السمع والبصر والفواد وسیسئلون عن وصیی ہذا واشار الی علی بن ابی طالب ثم قال ان اللہ عزوجل یقول ان السمع والبصر والفواد کل اولئک کان عنہ مسئولا ثم قال وعزۃ ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمۃ ومسئولون عن ولایتہ وذلک قول اللہ عزوجل وقفوہم انہم مسئولون وہرگاہ برین جملہ آگاہ شدی پس میگوئیم کہ اولا انسلم کہ روایت مذکورہ صحیح السند باشد زیرا کہ حال جمعی از رواۃ آن نزد اکثر اصحاب رجال محل بحث و کلام و قدح و ملام است از انجملہ است سہل بن زیاد الادمی قال النجاشی انہ ضعیف فی الحدیث غیر معتمد فیہ وکان احمد بن محمد بن عیسی یشہد علیہ بالغلو والکذب واخرجہ من قم الی الری وکان

بینکمها و قال ابن الغضایری انه کان ضعیف جدا فاسد الروایة والمذهب و کان احمد بن محمد بن عیسی الاشعری اخرجه عن قم

واظهر البراءة منه ونهی الناس عن السماع منه والروایة عنه ویروی المراسیل ویعتمد المجاهیل کذا فی الخلاصة و قال الکشی

قال علی بن محمد القتیبی سمعت الفضل بن شاذان یقول الی ان قال لا یرتضی ابا سعید الادمی ویقول هو احمق پس روایت
چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت و گواهی بر سفاهت او داده باشند از پایهٔ اعتبار ساقط و از
مقام حجت باطل است و درج روایت ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا مأوّله در کتب فریقین اندراج یافته و علما آنرا تلقی بقبول نکرده اند و ازینجاست که علمای
فریقین برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
و ثانیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جملهٔ اخبار احاد است معارضه با اخبار متواترهٔ متفق
علیها نمی تواند کرد و صلاحیت مقاومت با اجماع عترت طاهره و علمای ملت زاهره نمیتواند داشت فلا یعبأ بامثالها
مع ما فی مضمونها من البرکاکة و ثالثا ظاهر مضمون صدر روایت مذکور که معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم
فهم مرام گردیده مخالف مسلک کافهٔ اهل اسلام است اما مخالفت آن با مذهب امامیه پس ظاهر و عیان مستغنی از بیان
است و اما مخالفت آن با معتقد اهلسنت پس بسبب استلزام آن است افضلیت ثالث را بر اولین زیرا که فواد بنسبت
سمع و بصر افضل است و از جملهٔ اعضای رئیسه محسوب و درینصورت لزوم ریاست و افضلیت ثالث بر اول و ثانی

بین است و هو خرق للاجماع المرکب مناقض لما اجمع علیه اهل السنة من افضلیة الشیخین و ریاستهما علی الثالث
پس مستدل که در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون مصداق قول قائل گردیده ع ذهب
الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب ماله اذنان ✽ لاجرم روایت مذکوره مطرح یا مأوّل خواهد بود و رابعا روایت مذکوره
علاوه بر مخالفت آن با جماع اهل اسلام منافی عقل اولو الالباب است پس لخوض العوام تفصیل اجمال و تبیین مقال این
است که چگونه ممکن می تواند شد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در حق کسانیکه ناصیه مودت شان
بتکرار فرار از غزوات موسوم و اوبارشان بداغ تولی عن الزحف و محاربات مکوی بوده چنین کلمه که دلالت
بر اختصاص و عدم افتراق دارد فرموده باشند از آدم تا اندم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت
رجال چشم و گوش و دل و هوش شخصی از وی جدا شده باشند و بنا بر ظاهر مفاد روایت مذکوره لازم می آید

بکمال اساءت ادب نسبت بجناب سید المرسلین ولا یقول به کافر فضلا عن المسلمین لاتفاق الناس علی انه
صلی الله علیه و سلم کان اربط جاش غیر خائف ولا خاش و خامسا دلالتش بر اختصاص بانکه دال بر فضیلت
مشایخ ثلثه باشد ممنوع است زیرا که ارادهٔ تشبیه تام که عبارت از اختصاص کامل مستتبع فضیلت است منفی است
و از شواهد انیمقال است استعجاب و استغراب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مفاد و استفسار از معنی مراد
زیرا که حال انیمقال نزد اهل بیت که مصداق هم ابصر بما فی البیت و اعرف بمراد جناب رسالتمآب بوده اند نظیر قول
مومن موحد انبت الربیع البقل که از قبیل مجاز عقلی است بوده و غرض ازین استفسار اظهار و کشف استار و نصب

قرینه جلیه بر معنی مراد و استنقاذ ضعفاء العقول از غمرات خوائب لغیم معنی ظاهری و جمود بر آن بوده و لب و حاصل
جواب باصواب جناب سالتمآب آنست که حمل سماع و بصر و غیره بر مشایخ ثلثه مجاز عقلی باعتبار تشبیه ناقص است
درخصوص احداق و اکتناف شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدق بصاحبش می باشند و لکن این احداق ظاهری
دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاهد بر مسئول بودن آنهاست چنانچه حق تعالی میفرماید
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا **و بتقریر آخر می توان گفت** که تشبیه در باب
مسئولیت است پس اطلاق سمع و بصر و فواد بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست
و توهم اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم معترض را منشای اشتباه گردیده مدفوع است بانیکه اضافت
درینمقام بادنی ملابست است کما یقال هذا حماری و ذلک لبغلی **و سادساً** میگوئیم که بطریق موالف و تخالف بمرتبه
استفاضه فائز شده که جناب سالتمآب در حق عمار یاسر فرموده اند که عمار جلدة ما بین عینی او ما بین العین و الانف
و پر ظاهر است که این تشبیه در دلالت بر فضیلت و اختصاص اگر زیاده از تشبیه سمع و بصر نباشد لااقل که اقل
ازان نباشد و هرگاه این فضیلت از ضرب و توهین عمار مانع و مبطل جلالت قدر عثمان نشده کما صرح به جمال الدین
المحدث فی روضة الاحباب و احمد بن اعثم الکوفی فی تاریخه پس در ما نحن فیه هم مانع برائت از خلفای ثلثه برای موالیان
اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود وَاللّٰهُ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و بعد اللتیا و التی میگوئیم که درینمقام ضرورتی بحمل حدیث
مذکور بر حمل تقیه نیست بلکه دور نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجیه بدفع آنچه در ماده سلب
تقیه نوشته ضرور نیست لیکن مماشاة و تبرعاً میگوئیم که نفی جواز تقیه بر جناب سالتمآب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف و روایات و احادیث فریقین دلالت بر تقیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة دارد و قد مر
بعضها فی دفع استبعاد تقیه امیر المؤمنین فی بیعة السلاطین و یزید که بیانا ما فی ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی حیث
قال ذکر الحافظ ابو القاسم الدمشقی ان اسلامه یوم ضرب ابو بکر حین کان ظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل اسلام عمر رضی الله عنه من دار الارقم
و یروی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلثة ایام الی آخره و در سیر ملا معین مذکور است ابو بکر مبالغه بسیار نموده حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بیرون رفتند و در مسجد الحرام نشستند و ابو بکر بایستاد و خطبه بلیغه بر خواند و آن اول خطبه
بود که در اسلام خوانده شد و دران خطبه دعوت باسلام فرموده مشرکان را بغایت ناخوش آمد و بغلظت تمام بایذای
اهل اسلام برخاستند و ابو بکر رضی الله عنه را درمیان گرفتند و عتبه بن ربیعه علیه اللعنة نعلین برگرفت و چندان بر روی
ابو بکر زد که بینی وی از رخسار امتیاز نمیگشت الی آخره پس فاضل مجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم
و سکوت فرمودن در باب ضرب ابو بکر که بزعم مجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقیه بود یا ب
استحقاق خلیفه اول برای آن فلیختر ای الامرین شاء و همچنین است ترک هدم بیت الله بسبب قرب عهد قوم عائشه بکفر
و جاهلیت و همچنین تخصیص حذیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفه ثانی شده بود و بسبب فرط
احتیاط از حذیفه استفسار می فرمودند که من داخل منافقین ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی و موید این معنی است

روایت صحیح بخاری سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یارب اصحابی فیقال انک لاتدری ما احدثوا
بعدک الخ که نص صریح درباب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی مرتدین همچنین حدیثیکه درباب حدائق سبعه
جناب رسالتمآب وارد شده و یک فقره آن اینست فضرب بیده علی راسه ولحیته وبکی حتی علا بکاؤه قیل ما یبکیک یا رسول الله
فقال ضغاین فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت است و در بعضی صحاح ایشان مذکور
است عن عروة بن الزبیر عن عائشة اخبرته استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل فقال ائذنوا له فلبئس ابن العشیرة
او بئس اخو العشیرة فلما دخل الان له فی الکلام فقلت له یارسول الله قلت ما قلت ثم النت له فی القول فقال ای عائشة
ان شر الناس منزلة عند الله من ترکه او ودعه الناس اتقاء فحشه این کلام معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه دلالت
تمام دارد و شان نزول آیت و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا الآیة که ازانها مفهوم بعض امهات مومنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد و اگر بر فرض محال تسلیم نمائیم که آنحضرت تقیه نمیفرمود دلیل بر تقدیر بالاتفاق ثابت است
که در عهد کرامت مهد حضرت سید المرسلین مولفة القلوب و منافقین بودند و آنحضرت با آنها اخلاق و مدارا میفرمود و این
امر باعث حقیقت آنها نشده فکذا احوال روسا المنافقین و آنچه نوشته که تفضیل مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه حسام عنقا
که بجواب ضربت حیدریه تالیف شده و هم در جواب ذوالفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتاب مذکور از قسم
فرضی وجود تقدیری دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در گنج خانه در صندوق مقفل از راه تقیه که معمول حضرت
ابن عمر بوده گذاشته اند و وقت خلوت از اغیار ترسان و لرزان که مبادا یکی از شیعیان پیدا شود و آن صاعقه را منتشر سازد
و یک دو صفحه آنرا مطالعه می فرمایند همین گوی و همین میدان اگر چیزی در جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند
تماشای قدرت قادر علی الاطلاق فرمایند ونعم ما قال سید الوصیین و یعسوب الدین امیر البررة وقاتل الکفرة الفجرة فی کتابه الذی
ارسله الی معاویة و ذکرت انه لیس لی ولا صحابی عندک الا السیف فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب
عن الاعداء ناکلین و بالسیوف مخوفین **قوله** و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح
اکابر اهل سنت مذکور است الخ **اقول** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه روایات داله بر مذمت یزید معارض
است باستخلاف معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل اسلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بوده اند و باجماع
مسلمین که از عبارت سیوطی و بیعت عبد الله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد که اهل
سنت آنرا برای تجارت نفس سوال حجت شرعی و دستاویز قوی میگردانند و صحابه کبار و قراء قرآن عارف بعدم
استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل مجیب عارف بان و نیز ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح می بود اورع
صحابه عبد الله بن عمر ابن مطیع را از خروج ممانعت نمی نمود و بقطعیت فضل بخدم و حشم خود تکلیف نمیفرمود و ترک
بیعتش را از اعظم غدر نمی نوشت دوم آنکه روایات وارده در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح
او دارد از انجمله است روایات داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه
قال اول جیش من امتی یرکبون البحر قد اوجبوا واول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المهلب فی ہذا الحدیث منقبة لیزید بن معاویة لانه اول من غزا مدینة قیصر الی کان امیر الجیش بالاتفاق
وتعقبه ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل خاص اولا یختلف اہل العلم ان
قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اہل المغفرة حتی لو ارتد واحد ممن غزاہا بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا
وقال شیخ الاسلام ذکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویة وانه من اہل الجنة لدخوله فی عموم قوله صلی الله
علیه وسلم مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان لا یخرج بدلیل خاص اذ لا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بکونه من اہل المغفرة ویزید لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین رضی الله عنه واستبشاره واہانة
اہل بیت النبی مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احادا فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره
واعوانه قال ابن الحجر فی شرحه علی الهمزیة وقد قال احمد ابن حنبل بکفره وناہیک به ورعا وعلما انتهی ازین عبارت
چنانچه می بینی ظاہر میشود که بشارت مغفرت برای غازیان مدینۂ قیصر از طرف آنحضرت وارد شده ومهلب بآن
استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده اما تاویل ابن التین وابن منیر وغیره لیس تاویل علیل است زیرا که بر تقدیر
فتح باب چنین تاویلات ثبوت مغفرت برای ہیچکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشرۂ مبشره اند حاصل نخواہد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول من دخل فی الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسین
وذرارینا خلف ظهورنا وازواجنا خلف ذراریّنا وشیعتنا عن ایماننا وشمائلنا وہذا الحدیث نخبة الفقهاء وبرہان العلماء لانه مروی عن ابن ادی
الفقیه سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که ہر که از اولاد رسول با ایمان آید خلف زوجات در بهشت رود جواب
مقصار تاویل حدیث حرام است لانه اقصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیرا که اگر این قول را اراده کم
در قول رسول اثر نه بود باشد وبشارت بر چیز زیرا که بشارت از احتمال مبر است ازین تاویل این لازم آید که ان ابابکر
فی الجنة جاء بالایمان وہذا باطل انتهی وازانجمله است انچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویة ویزید وامثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثلهم وسیوطی در تاریخ الخلفا آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابوبکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان
ذی النورین قتل مظلوما یوتی کفلین من الرحمة معاویة وابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومنصور وجابر
والمهدی والامین وامیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن
عمر ولم یرفعه احد انتهی درین ہر دو روایت بنظر انصاف ملاحظه فرمایند که او ربع صحابه یزید بن معاویة را ملک
ارض مقدس وصالح دانسته وکلام درع النظام لا یوجد مثله متفوه گردیده ونیز در کتاب مذکور مسطور است
اخرج الواقدی عن ابی جعفر الباقر رضی الله عنه قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویة انتهی این روایت نیز خالی
از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم آنکه روایت مذمت یزید مشابه ومماثل است بروایات
داله بر مذمت معاویة وقد مر بعضها سابقا ونذکر بعضها ہهنا ایضا علامۂ زمخشری در ربیع الابرار آورده الحسن

ان فی معاویة لثلاثا مهلکات موبقات غضب الله ماتة فی هذه الامة فیهم بقایا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وولی علیهم
ابنه سکیرا خمیرا یلبس الحریر ویضرب بالطنبور وادعی زیادا وولاه العراق وقد قال رسول الله صلعم الولد للفراش وللعاهر الحجر
وقتل حجرا واصحاب حجر فویل له من حجر واصحاب حجر وازاورع صحابه عبدالله بن عمر منقولست قال اتیت النبی صلی الله
علیه وسلم فسمعته یقول یطلع علیکم رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معاویة وجمله از سخافت اعمال وخباثت افعال اوست
جناب ولایتمآب نفس رسول عالی قباست چنانچه جمال الدین محدث در روضة الاحباب نوشته که چون خلق از تحکیم
مراجعت نموده بخدمت امیر المومنین علی پیوستند بگوش هنا برزبان بلعن معاویه وعمرو بن العاص وابو الاعور السلمی
وحبیب بن سلمة فهری وضحاک بن قیس وولید بن عقبه وابو موسی بکشادند. وچون این خبر مسموع معاویه شد امر کرد
تا امیر المومنین علی وحسن وحسین وابن عباس ومالک اشتر رضی الله عنهم برمنبرها لعنت کنند انتهی وقد استمرت هذه البدعة
الی وقت عمر بن عبدالعزیز کما یدل علیه عبارة التواریخ والسیر ودر تاریخ الخلفا مذکور است قدم معاویة المدینة فلقیه ابو
قتادة الانصاری فقال معاویة تلقانی الناس کلهم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فاین النواضح قال عقرناها
فی طلبک وطلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لنا انکم سترون بعدی اثرة قال معاویة فما
امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا الخ وقریب باین روایات احادیث صحیحه بسیار دلالت بر کفر وفسق معاویه دارد ولیس فاضل
مجیب واهل نحله ورا لازم است که مثل یزید بتفسیق بکفر معاویه نیز نماید توهم ورود بعض احادیث در مدح معاویه از قبیل وهم و
خیال وانیاب اغوال است زیرا که شیخ عبدالحق دهلوی در شرح مشکوة می فرماید سیوطی گفته وصاحب سفر السعادت نیز
میگوید که محدثان گفته اند که صحیح نشده در فضایل معاویه هیچ حدیثی انتهی ونیز فاضل مذکور در شرح سفر السعادت نیز
می فرماید در باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده گفته اند آنچه ثابت شده است در وی کتابت وحی است مر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم وکتابت وحی نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره دیگر انچه حدیث است الی ان قال واحتمال ان
بسیار وضع کرده اند وگفته اند در اسانید ان جماعت اند که علم اند در وضع وافترا انتهی وعینی در شرح صحیح بخاری میفرماید
فان قلت قد ورد فی فضله احادیث کثیرة قلت نعم ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الاسناد ونص علیه اسحق بن راهویه
والنسائی وغیرهما فلذلک قال باب ذکر معویة ولم یقل فضله ولا منقبته **قوله** ونیز درین کتاب در واقعات عمر
بن عبدالعزیز آورده الخ **اقول** ازین کلام مجمل کاری نمیگشاید اولا می باید که خلافت عمر بن عبدالعزیز با ثبات عدالت
وحجیت قول وفعل او را بیان سازند ونسبت میان او وخال المومنین معاویه بن ابی سفیان که حسن اجتهادش باعث
اجر وثواب در باب محاربه جناب ولایتمآب وقتل حضرت عمار ودیگر اصحاب گردیده اظهار نمایند که آیا او افضل بوده
یا عمر بن عبدالعزیز وابن حجر در صواعق محرقه روایت کرده ومن ثم سئل عبدالله بن المبارک وناهیک به جلالة و
علما ایما افضل معاویة او عمر بن عبدالعزیز فقال الغبار الذی دخل فی انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر من عمر بن عبدالعزیز کذا کذا مرة اشار بذلک الی ان افضلیة صحبته صلی الله علیه وسلم ورؤیته لا یعدلها شیء وبذلک
علم الجواب عن استدلال ابی عمر بقصة عمر بن عبدالعزیز ان قول اهل زمنه له انت افضل من عمر انما هو بالنسبة بما تساویا فیه

الخ پس هرگاه عبارت انف فرس معاویه برا از عمر عبد العزیز باشد البته استخلاف او از ضرب تازیانه عمر بن عبد العزیز افضل خواهد بود

ونیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب نکث بیعت یزید لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجلا الخ راجح است یا فعل ابن عبد العزیز

ونیز قلمی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که مفاد ثم اجتمعوا علی ابنه یزید است

ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز احد الشقوق را اختیار فرمایند و به بینه عادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیت

مقال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن

الخ پس قطع نظر از آنکه کلام ابن حجر انه خلیفه حق و امام صدق دلالت بر حقیت امامت معاویه دارد نه جواز اطلاق لفظ

خلیفه بر او میگوییم که هرگاه قول ابن حجر نزد مجیب معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول

ابن حجر و ولی عهده بعد ابیه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عبد العزیز بخلفا بازیچه اطفال در نسبت

اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که در وجا کرفته داخل خلفا باشد نه ملحق بخلفا و

اگر ثابت نباشد پس آلحاق یعنی چه اما اجتهاد پس از عنقا الیست که ابد و عهد خلفای ثلثه تا زمان ائمه اربعه خانه نجانه

و کو بکو سایه فکن گردیده پس هرگاه خال المومنین و مجتهد المسلمین با آن علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق

نظام لما رایت من فضله در حق فرزند ارجمند خود تفوه فرمایند چگونه عنقای مذکور در کالبد ابن المجتهد المزبور پرتو نزول

نخواهد افکند و یدل علی اجتهاده بیعة اورع الاصحاب نجل الخطاب و اهل المدینه من التابعین والاصحاب کما لا یخفی

علی اولی الالباب من بعد گزارش میشود که عبارتیکه ابن الحجر در حق یزید یعنی کونه من شر الملوک نوشته سفینه

در حق خال المومنین ارشاد فرموده اخرج ابن ابی شیبه فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینه ان بنی امیه

یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من اشر الملوک و اول الملوک معاویه پس قبول کلام ابن حجر در

باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بحیز تحریر آمده میگوییم که فعل عمر

بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب مفر مستفتی نیست زیرا که

کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل جناب سید الشهداء و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول

ابن حجر عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لا یخفی علی اولی الابصار انتهی کلامه بعینه **اقول** ف

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این کلام سور د ملام مرد و داست بچند وجه

نخستین آنکه لا نسلم که اساءت ادب بنسبت بسادات در ذکر این مثل مقصود من باشد بلی تشبیه کلام مجتهد کرده ام

بکلام شخصیکه لعل گربه را باران قرار داده بود تا بر همگنان عیان گردد که جز و جی السبب آنکه خلافت یزید را بر اصول اهل سنت

بهتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوت حضرت سید المرسلین بود دانسته و این مثل استعمال سکینه جائیکه کسی در مغلطه

صریح و سفسطه شدید گرفتار شود و بیانش در عبارة العین اتفاق افتاده کما عرفت مجملا و ستعرف انشاء الله تعالی

مفصلا و شاید که مقصود مجتهد ذو الوجهین که زبانش مخالف قلب و ست آن باشد که من در بیش تشنیع خلافت یزید شقی العمل

کردم و خلافت خلفای راشدین بباران رحمت الهی تشبیه دادم لیس آنکه خود حضرت امیر دلو قدر دانی داده اند و اوصاف کامله مفضل

ایشان را چنانچه باید باعتراف پیشوایان رفضه کما مر منقولا عن نهج البلاغه یاد فرمودند وایشم باعتراف جامع کتاب گویا
ضمیمه احادیث خود گردانیده اند که ثم ولیهم وال فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه ومورخین اعتراف کردند
وشاعران بزبان وری در نظم آوردند ودر انصاف باوصف رفض کاتب مجالس المومنین برکشادند بیت عمر کرد دین
نبی آشکار * برآراست گیتی چو باغ بهار * انهمه یکسو خود احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه باید درین
تشبیهات وارد است که نمونه آن در بصارة العین سمت ایراد یافته وبحول وقوت الهی این مطلب را بیان تفصیل وبسط
از کتب شیعه درین کتاب ماتناب سازم که هرکس عیان نابد اند که خلافت این بزرگان تعمیر قصر اسلام ودین وتخریب
شوکت کفر وکافرین وتذلیل فساق ومنافقین بود این است وجه سرگرانی مجتهد الزمانی بتشبیه مذکور وازینجاست
که حق تعالی فرمود لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ اما وجه غیظ وغضب او برمن بجهت آنکه خلافت یزید را بمثال تشبیه
نمودم پس انیست که برند باعث وسعت رزق رفضه ورواج محدثات مجتهدین ایشان گشته تا در ایام محرم رسم
ماتم نامشروع وتصویر پرستی را رونق مید هند وبدعات مذهب غلیش را مزین واستکار میکردانند وازنیست که
بمقتضای کل اماء نیز شیخ بما فیه در اثبات خلافتش سر با آسمان دوخته آتش نفاق را برافروخته اند تا عوام بدانند
که هرچه کرده اند بر اصول اهلسنت کرده اند نعوذ بالله من المکیدة والنفاق لعداء الاسلام والوفاق وبنده
بعنایت الهی انیهمه تشبیهات را موافق اهل اسلام بعمل آوردم واز ذکر اشیای خسیس برای مردم خبیث باکی ندارم
چه کفار میگفتند که سلمنا بالقول مسلمین که قران مجید کلام بشر نیست لیکن دلیلی بر خلاف آن قائم میکنم که عقل چگونه
تجویز کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب وعنکبوت را در کتاب کریم ذکر فرماید واو سبحانه این مکیدت را حل نمود که
اِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِيْ اَنْ يَّضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوْضَةً فَمَا فَوْقَهَا یعنی در ضرب مثل تطبیق می باید میانه مثل ومثل له
وچون مطابقت بوجه کمال تحقق باید حسن وبلاغت در کلام می افزاید لاجرم درباره خلافت یزید ومجتهد عنید که
برانکار اجلای بدیهیات نطاق همت بسته وبرخلاف مذهب اظهار فریقین خلافت یزید را بهتر از خلافت راشدین
گفته کما ستعرفه انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود وهرگاه مثال مذکور درینجا آوردم وخلافت
متقدمین را بیاران رحمت مماثل ساختم معنی الامثال مصابیح الاقوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استعمال
میکردند به مدح این تمثیل لب میکشادند انکه می گفتند که اسائت ادب بوقوع آمد مرزا کاظم علی صاحب فی الجمله
سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را بیشتر بر زبان می آرند واز اهل صحبت خویش بارها داد فصاحت
وبلاغت شان میخواهند واز جمله آن عبارات این فقره انست که در تقبیح مذهب شیعه از قلم ظرافت رقم چکیده
درینجا التشیع بالحاد وفلسفیت انضمام یافته وبول با برازو خون حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسید که ادجال هم بعید دل
را شک آن می برد وهم این جمله بیشتر بر زبان شانست که صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره علم الهدای شیعه
زیب رقم ساخته که دلائل وبراهینی را که نسبت بیان دعوی کرده وعلق نفس کمان برده بیمان مضامین مبتذله وجرق
حیض کهنه ملتقطه از مزابل هند رسه است که بار بار بشوید خلعتهای فاخره برای شیعه از ان مید وزد وندوال

اوهن من نسج العنکبوت واسخف من ورق التوت است که اطفال مکتب شان پایمال نموده بناخن وانگشت
فرسوده اند و هنوز مرزا صاحب مسطور بعنایت الهی در قید حیات اند هرگاه بخدمت شان فایز شود و این کلمات تیز ظرافت
آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود انیست حال انکسان که مهارتی بعبارت شناشی دارند و انانکه بمراحل از جنس مورد افتاده
چگونه ستایش فضل و بلاغت کسی توانند کرد و این حکم که جناب مجتهد کردند غالبا تقلید حکیم الهی بخش است که انا استماع آغاز سیاق
ابصارة السعین منبسط گردید ند و لشنیدن این کلمات که جواب استفتای جناب اجتهاد مآب عالی قباب نبیل و مدهو مولوی سید
محمد ادام الله فیض افضاله وجعل الی الخیر مآله باید نوشت انتهی مختصرا سرور شدند و گفتند که چنان می نماید که مولف رسالۀ
ادب مجتهد بمرحی میدارد و هرگاه این شعر را شنیدند و درهم کشیدند بلکه از جا رفتند و شورش عظیم پیدا شد کما فصلة
فی الخاتمه ولا حاجة الی الاعادة الغرض جناب مجتهد را نباید تقلید دیگران کردن اگرچه بمرتبه اجتهاد رسند تکلیف که نوقط شبیه
بجاهلیت دارند غلط گفتم مناسبت قوی درمیان است یعنی نیم طبیب خطره جانست و نیم ملا خطره ایمان **دوم آنکه** سلمنا که اسائت
ادب واقع شد بجهت آنکه مجتهد در استفتا بادی تعریض گشته بود کما فصل فی الخاتمه لیکن این اسائت بهزاران مراتب کمتر
ازانست که در صوارم نسبت بجناب علامه دهلوی قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر بعمل آمده و مرزا محمد حسین اخباریه
که باعتراف فاضل جالسی مابون و ولد الزناست کما عرفت مفصلا بجواب صاحب تحفه از دشنامهای غلاظ مادر
و خواهر وانهم بمحاورات هندی در کتاب دریغ نمیکند چنانچه مطالعه ابرام مکائدش بیان گواه است پس لازم آن بود که
جناب مجتهد الزمانی این پند بلیغ لاولی الالباب گوش کنند که بنابر مشهور مجتهد جالسی بود با ضمایم دیگر که عنقریب می آید می اموختند و چراغ
هدایت فرا راه او می افروختند و می گفتند که ای پدر تا چه افتاد که با وصف دعوی اجتهاد و داد و ناو می مزید ولای اهلبیت
امجاد اسائت ادب باین خاندان عالیشان روا میداری و راه بغی و عناد مثل شوشتری می سپاری و روی توجه بتفضیلات
فاضل جالسی ما منداوری آری که در فتاوای خویش سیدسنی را سگ و خوک قرار داده اند و از آبرو ریزی وقیقه فرو نگذاشته
و قاضی نور الله شوشتری طبل بوق در مصائب خویش با آنکه معترف است که مرزا مخدوم از اولاد سید جرجانی است
لفظ مردود و مطرود و کافر و مرتد در حق او می آرد و پسر ش نیز اقدام پدر خودش بمقتضای وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ در ترجمه آن می پیماید و میرزای موصوف را بلفظ خسران
مآل و دیگر الفاظ نابلایم یاد می نماید غرض که ایشان تابع هوای النفس گشته اند و کمر اعتساف بر میان جان بسته و عهد
احترام خاندان مصطفی وارتضا و دودمان مجد و اعتلا شکسته اند ترا نباید تقلید این سکان نمودن و خطوات این
دریده دهنان پیمودن که علمای دین در مدح سادات رفیع الدرجات دفاتر طوال مشک آگین کردند و شعرای
دو بخصوص مصفا البیان لطیف و ابدار و ابیات بلیغ گفته و درشاهوار نظم سفته اند حرفی ازان انیست **قطعه** سادات
نور دیده و اعیان عالم اند + از حرمت محمد و از عزت علی + فرد الطعام معده دوزخ بود کسی + کا مرد از محبت
شان نیست ممتلی + گر زلتی از ایشان صادر شود چه باک + نتوان شکست حرمت ایشان ز جاهلی + از بهر
آنکه سید کونین گفته است + الصالحین لله والطالحین لی + **ونیز در شهاب ثاقب ثابت میکنی**

جهنمی بودن سادات مثل کفار چون صوفی باشند بلکه انما یسها در باره ایشان می نماید و ایشان را فعله جار اعرابی
بزعم خود میکرداند واین امر را بذروه احتجاج میرساند که ایشان در دوزخ خواهند سوخت و گاهی رهائی نخواهند یافت
و در دیباچه ذوالفقار بکمال شد و مد تالیف کرده آنچه دلالت بران دارد که هر که بجز تعظیم و تکریم صوفیه پردازد خواه
مشایخ باشند خواه سادات حشر او با یزید و مروان خواهد بود و ناگزیر است تحقیر ایشان [illegible] و بچشم حقارت دیدن
واگر خادمین مجتهد گویند که دران وقت که مجتهد جالسی صوارم و حسام نوشتند و ذوالفقار بجواب تحفه اثنا عشریه کشیدند
مخدوم ما لائق این موعظت نبود تا منع میکرد دشنامهای غلیظ درباره صاحب تحفه که ما در مکرمش از سادات عظام
است و باز سید است از نوم و تحقیر بلکه لعن بی تکلف سادات دیگر نیز گو هم لانسلم که او وقت تصنیف [illegible]
ازین نوع کتابها لائق نبود چه از آئینه حق نما که بر تراجم فرزندان و شاگردان مجتهد جالسی شامل است پیداست که مجتهد
الزمانی بسبب قوت قدسیه در عنفوان جوانی کتابی در امامت نوشته و سیف ماسح بعبارت عربی تالیف کرده حالانکه
برای موعظت و نصیحت این قدر استعداد و مبلغ علم در کار نمی باشد کما لا یخفی بلکه از بیت خواجه حافظ که در کلام
فقیر دارد است انهم پیداست که آدمیت هم ضرور نیست و بعد از تسلیم چه باعث شد او را که در کتاب طعن الرماح زبان
تحقیر درباره علامه دهلوی قدس سره العزیز برگشاد و به رساله ضیغمیه درباره آنجناب زبان درازی کرد که از ضرب
حیدریه هم عیان میشود که مولف آن مجتهد الزمانیست نه فانی گرفتیم که مجتهد ماضی فقط برای ابقای منصب اجتهاد
و تکلم در نسل خویش وخوشامد و تقرب معتمد الدوله که ضیغم جنگ از القاب او بود طعن الرماح را مثل رساله ضیغمیه
بنام فرزند خود قرار داد بار بعد از لیاقت چرا خاموش نشست بر زبان قلم هم قفل سکوت زد کاش باصلاح درستی
ان کتاب می پرداخت که هنوز نامطبوع است و بعد از تجرید در طبع می آورد تا حق خاندان عصمت و طهارت فی الجمله ادا
میکرد پس معلوم شد که مقوله حکما هم بیادش نماند بیت دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت
خاموشی و در واقع این اسرار نیک میباشد که سلسله تالیف تا وقتی متحرک بود که مجتهد جالسی که در ایام قید معتمد الدوله
بر جنازه مادرش حاضر نشد و بعد از رهائی او بخیال کینه کشی و غیظ و غضبش بمرض جنون گرفتار آمد و بجاوا دستقر خود
رسید این فرزند ناصح و صاحب موعظت بلیغ و رفیع و اعظ واعظ رفیع قبل از ان بمدتهای دراز بمرتبه تکلم واجتهاد
فایز شد تا همه ملائک ارض و سموات بمدیحت گستری و ثنا خوانی او رطب اللسان گردیدند و جمله جن و بشر از اولین و
آخرین قربان او شدند چنانچه سابقا از کتاب آئینه حق نما اشارتی بدان رفته پس مرتبه اجتهاد و تکلم ودون مرتبه او تولد
فسیده جای آنکه مجتهد الزمانی رسائل صغیر و کبیر در قالب تصنیف آرند و هیچ از بی حرمتی سادات دقیقه فرو نگذارند وجابجا
پریشان بید مغزیش را باهل اشتیاق بسپارند تا همه را بهیئت مجموعی فراهم آرند و اجوبة السائلین نامش گذارند عبارات
آن در مقام شنیدنی و دیدنی و دعا خاطر نگار بذا شتنی و بلند آهنگی مجتهد یادکردنیست سوال بر سید سنی لعن کردن
درست است یا نه جواب درست است سوال اگر سید باشد و طریقه مخالفان داشته باشد در اصول
و فروع و از ملاقات شیعیان اجتناب نماید و دوستدار شیخین بجدی باشد لعن بر او می توان کرد یا نه جواب لعن بر او

می‌توان کرد سوال به غوث الاعظم که پیر دستگیر سنیان است یعنی جوابست جواب حال سائر
سنیان و صوفیان یکسانست یعنی درست هست انتهی بلفظه المطرود و العجب ما ادریک ما العجب که مجتهد نظر بصحت
حدیث الصالحون لله والطالحون لی بر وجوب تعظیم بر کافه افراد اسلام که شیعه بر تقدیر مذکور از انجمله باشند حکم نماید و خود
از تعظیم و تکریم سادات دست بردارد و طرفداری ایشان هم انکار و بلکه کلمات شنیعه بر زبان آرد و ازینجا معلوم میشود
که مجتهد الزمانی قائل بصحت و اعتبار این حدیث است کما یدل علیه ما اورده فی الخاتمه من الاعتذار فی بعض النوادر و الامور
الشواذ و بیان [illegible] نمیکند و اگر خود قائل باعتبارش نیست و فقط حدیث را در مذهب اهلسنت صحیح و معتمد میداند پس با وجود
تسلیم [illegible] وجوب تعظیم که ازین حدیث مستفاد میکرد و چنانچه دعوی آن فرموده چگونه بر شیعه سکوت چنانچه از تعمیم کافه اهل
اسلام هویداست لاجرم تفرقه ما بر شیعه بیاو نمی آید که محدثین اهل حق حکم کرده باشند بصحت این حدیث و مانندان که باعتبار
مجتهد بدلوائش وجوب تعظیم و توقیر سادات است هر چند که باشند بخلاف مجتهد که دعوی صحت و اعتماد از کلامش پیداست
[illegible] لاجرم این حدیث بر مجتهد حجت خواهد بود مصرع این گل دیگر شگفت ظرفه تر آنکه حدیث مذکور بعین الفاظ در کتاب
[illegible] الاخبار هست موجود پس سادات بنی فاطمه صلوات الله علیها امثل خوک و سگ [illegible] چنانچه گفته شیعه از سگ و خوک
و مقابله [illegible] بطلان عقیدتی آید و مولف کتاب مذکور احادیث از حیث السند لغایت ستوده و این حدیث نیز تحت باب [illegible]
بوده [illegible] دارم که بعضی از علمای اهلسنت در خصوص الصالحون لله والطالحون لی بوضع حکم کرده اند از انجمله علامه [illegible]
قدس سره العزیز در بعضی از رسائل فرموده که حدیث الصالحون لله والطالحون لی موضوع و بی اصل است نزد محدثین
است الا آن [illegible] بیان حاجت نیست انتهی آری این حدیث بدون سند نظر درآمده که اکرموا اولادی الصالحین لله والطالحین
لی [illegible] ازینجا [illegible] موضوع بودنست که [illegible] الزمانی بسبب [illegible]
[illegible] شده [illegible] کتاب [illegible] که الفاظ [illegible] چنانچه باید نه شیعه بلکه از افواه فراگرفته بالفهم معنی آن
چنانچه می‌آید [illegible] و مقام حیرت است که چون این حدیث صدوق که [illegible] مجتهد کذب [illegible] الزام داده در صحت
و اعتماد آن [illegible] شد کاعوذ [illegible] که بدین تقدیر [illegible] مذهب [illegible] میکرد و چنانچه [illegible] خواهی دانست
ان شاء الله تعالی و در [illegible] حدیث که سندش بیان میکنند نه نام جامع آن میگیرد و قصد الزام می نماید سلمنا که حدیث
صحیح است لیکن لا نسلم که حکم تعظیم شامل باشد بان مردم که کتاب الهی [illegible] و مبدا الاعتقاد کنند الی غیر ذلک من [illegible]
الکفر بلکه خرابی در افعال ایشان را بایدقط چنانچه از لفظ صالح و طالح ظاهر هست کسی ما و رتواند کرد از فریقین که اگر
یکی ازین دو میان عیاذا بالله مرتد و دست [illegible] و انتوان گشت یا نشن باین نتواند شد و هر چند اصول فضة مقتضی [illegible]
لا اهل حق را از فساق شمارند لیکن [illegible] احادیث کلینی مقتضای آن دارد که ایشان را بدایره صلاح و تقوی داخل نمایند
کما سیجی مفصلا ان شاء الله تعالی پس شکایت اهل حق از شیعه که چرا رعایت سادات ما نکردید بجای خود خواهد بود و اگر او لیت
مجتهد نفاق هست بر بندند و وضع این حدیث بروایت صدوق و غیر او از کتب دین و ایمان خویش ثابت کنند
[illegible] از آن [illegible] می‌آید سفاهت مجتهد الزمانی زیاده تر بمعرض شهود جلوه گر خواهد شد کما لا یخفی علی الاقاصی و الادانی

آمدیم بر ذکر نمونه احادیث پس بدانکه صدوق امامیه در معانی الاخبار حدیثی روایت کرده که خاتمه آن بنقل معتمدین امامیه آنست
که حضرت امام صادق بحمران بن اعین خطاب فرمود که هر که مخالفت تو نماید بدین امر زندیق است حمران گفت اگرچه مخالف
امامیه علوی فاطمی باشد فرمود اگرچه محمدی علوی فاطمی بود و هرگاه مخالف شیعه و منکر امامت ملحد و زندیق باشد
عموماً پس ناگزیر است تذلیل و تقبیح او چنانچه از دیباچه ذوالفقار هم عیانست و چون بکتب حق رجوع کنند خواهی
دید که بنیاد نجات و رفع درجات را جمهور علما بر ایمان و تقوی گذاشته اند و خوارج و نواصب و روافض.
همین اعتقاد داشته اند که حضرات ائمه اهل بیت بر مذهب سنت بوده اند و حاشا که راه خروج یا نصب یا رفض گلی
چنانچه تصانیف شیخ ابو حامد غزالی مثل احیاء العلوم و تصانیف امام رازی مثل تفسیر کبیر بر ضد مدعا گواه است کتاب
نهایه و منتخب که هم از تصانیف امام المتکلمین است بر ضد مدعا اول دلیل توان گفت و قد قال شاعرهم ع بر سنت مذاهب
شان راه بوده باور بکنی که کلیه سنی ابو بکر الی غیر ذلک من تصریحاتهم اینها که شنیدی تا وقتی است که در باب مجتهد
الزمانی مانند مقلدینش چون و چرا بزبان نیاریم ورنه بعد از استقرای کتب چنان حالی میشود که نسبت مجتهد بحضرت
جعفر میرسد که رفضه او را کذاب لقب داده اند و حالش بمقتضای تصریحات مخالفین ایشان که در علوم دینیه
مقتدی هستند نیست که مدعی امامت گشته بود و همدرین وقت دانستی و در اصول کافی بابی منعقد یافتی که هر کس
که غیر ائمه اثنا عشر دعوی امامت اغا نماید جهنمی است اگرچه صاحب تقوی و مجتنب از معاصی در مذهب خویش باشد
فکیف که جعفر مذکور را مثل مجلسی در تذکرة الائمه و حق الیقین گویند که قماری باخته طنبور نواخته الی غیر ذلک
من المطاعن پس چگونه تجویز توان کرد که پسر حضرت نوح مصداق لیس من اهلک شود و خاندان نبوتش کم از درجه حضرت
نوح نجیب است حامی نجات او طالب مغفرت خود نماید و جعفر مذکور با اینهمه فساد عقاید و اعمال در گروه اهل البیت مقبول
و داخل باشد بر ناظرین کتب مخفی نیست که او از اطلعه حضرت نوح بود چنانچه عیون اخبار و غیره بیان ولادت میکند
و بلوغ تا رسالت کلیم نیست بلکه وطریقه میلاختیار کند که پسر صلبی بود و نه از اهل بیت شمرده اند
و هر که در خاندان غلامی است بحکم ایشان داخل نیست از نجا است که صاحب ابواب الجنان عمل ابرار ... ابیات ...
که حضرت آفریدگار عالم انوار سفیدی دل و نیکی خواسته نه سیاهی چهره زشتی روی و قرب درگاه حضرت ...
تا او گیسته نجابت بزرگی ... نیست که نسبی شریف تر از ... بالا تر ... ترد ...
و آن پسر حضرت نوح را از درجه بلا کشت نبوی و اخروی ... بجمال جعفر ... که فرزندی ... حضرت امام
علی نقی ... مسانید ... حال بزرگان مجتهد الزمانی بر اصول جدید اشتهار ... در باره ...
مجتهد کما هو عادة روافض بلکه سرغنه غالیانست و با اکثری از اهل بیت عداوت تمام دارد و همچنین ... است
که حق تعالی در باب حضرت نوح علیه السلام فرمود که ... العظیم پس بحکم این آیت ... هدایت ...
آنکه در صحبت حضرت نوح بود و تمرد پیروی آنجناب میکرد ... و عابدین مصداق اهل ... شد ...
آنجناب ... کان من المغرقین معتمد امامیه مباحث بر جدل و الزام است ... حکایت مجتهد

الزمانی و ملاحظه میت معلوم نیفتی از کرامات مجتهد چه عجب گر به تماشا شید گفت باز السنت تا باقی نماند و انشاء الله تعالی عنقریب تاعمر امام الائمه رفضه از معتقدین یعنی کسی غیر او ثابت میکنم که با مجاز حضرات ائمه اهل بیت سگان بر پیشوایان مذهب شیعه کم بدیده ذهنی معروف و برای گوش موصوف انچنان مسلط شدند که در کشش و دهن ایشان هم میتراشید نجیه جای که کسی ندیده است ... ام اعظم طوسی در تهذیب و غیره از اهل بیت باشد و بویش نز مجتهدین جدید و کهن از مرده دلان زنده تن پاشد اطرف امور و اغرب و مهور در ما نحن فیه اینست که از دار الاجتهاد و بواسطه ثقات امامیه که مولف سداد بطالب ارشاد دام مجده از انجمله است چنان بگوشم میخورد که جعفر مذکور را حضرت مجتهد الزمانی و بعضی از ملصانش ثواب می نامید فوا ویلاه و اعجباه که تحقیقات اکابر قدیم و جدید خویش را جناب شان کجا مستور خواهد کرد مفتریات بیش از بیش و احادیث صحاح خویش را در باره جعفر مذکور کجا دفن خواهند نمود و غلط گفتم اهل غیبت و حیعت را دخمهاء و سردابها بسیار است مثل دخمه در سرمن رای و سردابهای بیشمار که در بقاع و بلاد ساکنان مهابش بعرش برین پیوسته و بعضی الثرا از تحت الثری درگذشته کما فی کتاب الاحیاء مثل البحار و غیره من الاسفار فی الجمله مقصود شان ازین خرافات و مهملات اتهامی تعظیم سیادت در دودمان خود است تا بدین حیله و مکیدت و حیله حقوق سیادت را از خمس و غیره بدست آرند و آتش و بلا حکام کوفه و شام را هر صبح و شام از مطبخ یزید بیهوده عذاب و ملام مثل حضرت محمد بن حنفیه با حادیث امامیه کما فی المجلد العاشر من البحار تناول فرمایند و کثرت دراهم و دنانیر القدر بود که گنج قارون و دولت شداد ملعون رشک بران برد و انچه در حق حضرت جعفر گذارش داده ام بعید از اغماض از آن اصول است که مدلولش در شروح کافی و مجلدات بحار و تفاسیر قدمای شیعه عدم طیب ولادت دشمنان او باشد و قس علی هذا اللوازم و عوارض دیگر که تفصیلش چنانچه باید او نتوان کرد ولیکن اگر مجتهد الزمانی درین امور مخصوص کالام شروع فرمایند کمترین خلائق انچه درین باب از نصوص و روایات شیعه گرد آورده ام چنان میدانم که هنوز در مباحث فریقین از کتب سابقین مندرج نگشته و گویا گوش هم مجتهدین طائفه که خود را مصداق صم بکم عمی فهم لا یرجعون ساخته اند نشنوده چنانچه مقتضای تفصیل است بر دفتر هم و خاص و عوام عالم را صلای عام در دهم که الضرورات تبیح المحظورات است و این حوصله بنده است نه کسی دیگر که اینهمه در کتب رفضه که بدنبال الملحق مثل دعاه مکلبین در افتاده اند می بینم و نزد خود دارم و انچه مواد ما از کتب ایشان بر او روم و به نتائج افکار خود همه را جمع کردم و در هیچ کتابی از تالیفات خویش بقدر یکه دلم میخواست وارد نکردم انیست حال فرزندان و جگر گوشگان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و علیهم بر اصول مدعیان ولا آری اینقدر نزد مذهب مسلم است چنانچه صاحب فضائح الروافض آورده که ناگزیر است بر عقاید ایشان فشکر خاص امام مهدی را که سیصد و سیزده تن باشند ملاان اراده اعتقاد کردن و این اعتقاد خاص باین جماعت مخصوص بنابر آنست که این دم را بمتعه زادگی متصف دانسته اند و فصوص دیگر نیز همین امر را مقتضی است و اگر علمای رفضه در دین میداشتند گواهی صاحب فضایح الروافض را برابر هزار گواهی میدانستند زیرا که او در مذهب رفض یگانه روزگار و حیلی پرکار بود چون قائد توفیق الهی وششش گرفت توبه نصوح نموده تصنیف همچو کتابی که اسمش برمسمی دلیل است

وبداندیش هریکی ازین قوم ذلیل اصلاح وبیان را العمل آورده وبذکر مطاعین رفضه خارهای مغیلان در قلوب شیعه شکسته وریشهای علمای طائفه را قاطبة تراشیده بلکه در هر مقام بر ریشهای گرا ایشان نمک شور پاشیده لیکن العیاذ بالله متتبع کتب امامیه واضح است که شیخ عبد الجلیل رازی که از دیدن فضایح روافض پیچ وتاب بسیار خورده در رد رفضش در کتاب نقض الفضایح بران آورده که برای تکذیب او همه کافران جهان را اعلان داده اند وبوصف طیب ولادت موصوف پندارد مگر فتوای مجتهد جائسی وغیر او مقتضی آنست که بدون تشیع وخواندن صیغه واحد بالفاظ عربیه حلت حاصل نباشد واز لطائف انمقام است که مجتهد جائسی که ما در کرمش سیر تا آنکه پسر خود را که بپایه اجتهاد در مذهب رفض سید مضل خلایق ومقلد شیاطین سید السنت ودر رفض هم وصیت فرمود که اهل سنت وجماعت سالان خمسی مراتب سازند واین رئیس المنافقین را نگذارند که دست بجنازه رسانند پس در لدار جائسی وجماعتی از سواداران وخبرگیران او بگوش شنید اهل حق بتجهیز وتکفین او مشغول گشتند وقضارا سخن مجتهد مذکور با بعض از تلامیذ خود درین باب جاری شد که بدون شروط وامور مذکور نکاح درست نمیشود یکی از جماعت اهلسنت گفت که از امروز مستقر یا معین شدیم که سلسله طیب ولادت از فرزندان عنایت اجتهاد مآب منحرف گردیده وقبل ازین همه کس ایشان را بوصف معرا میدانند فبهت الذی کفر کانه التقم الحجر او محجوب مانده هرگاه علمای اهلسنت بزرگی وصحت نسب حضرت عمر رضی الله عنه موصوفا بالاجماع دارند میان بزرگان که در اولاد وعشیره ایشان از اهل سنت هستند حرجی نیست وهمچنین میان اکابر که مثل این نسب الطیب الطاهر داشتند و کمال تبرع واحسان درباره مجتهد الزمانی بکار برده اند لیکن او در کل اولاد اهل مذهب ودشمنی داشته جز وفا نداز قرآن مجید آیت کریمه هَلۡ جَزَآءُ ٱلۡإِحۡسَٰنِ إِلَّا ٱلۡإِحۡسَٰنُ هم نخواند کما لا یخفی سوم آنکه اصحح که روزگار است که مجتهد الزمانی برای الزام من میگوید که از نواصب بیباکی ودعای ولای اهلبیت بنهایت بعید است که سوء ادب نماید در حق مجتهد واین کلام عیانست که او بعبارة العمید ا العمی بصیرت ندیده زیرا که مراد من از اهلبیت علیهم السلام جناب سیده فاطمه زهرا رضی جگرگوشگان خواجه بحر وبر رضی وذوات مقدسه امهات المؤمنین الله صلی الله علیه وعلیهم اجمعین وهر که از سادات پرورش ایشان بوده نه خوارج مارقین ونواصب بی دین وروافض منافقین که دعوی سرپرستی اهل بیت طاهرین بر زبان دارند واز دین ومذهب ایشان بمراحل دور اند وحضرت امیر را شهادت قطعی جناب فاطمه زهرا مانند جنین خیمه نشین دانند ومثل خائنین مختفی ومستور اعتقاد کنند وحیر مسئله در اصطلاح خود قرار دهند کما سیجئ انشاء الله تعالی وذات نورانی حضرت مرتضوی را بسبب سلب نور جرم ظلمانی خوانند وروایات حضرات ائمه را از زبان شیخ المشایخ وزبده عمرو عیار کما فی المجلد الثالث عشر من البحار آرند که مفادش اینست که جناب امیر سبب انهماک ظلمتها سوره واللیل اذا یغشی بوده اند ومصداق وَٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ خالی الله المشتکی حاشا وکلا که من مدعی ولای ایشان باشم وچگونه چنین امر از من صدور یابد حالا آنکه روایات متوافره واحادیث متکاثره از ائمه اهلبیت طاهره رضی الله عنهم اجمعین بلکه حضرت خاتم المرسلین در نکوهش رفضه طاعنین مهاجرین وانصار خصوصا لاعنین صناوید

این بندگان سر تو طهور تافته موافق کتاب مبین و مطابق بسیاری از روایات متشیعین چنانچه نمونه آن در صواعق نصیب
الله الیهم هم مروی است و اعتراف این امر بکتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین فخر الدین یعنی هم منطوی است پس اگر اسات
ادب درباره فضه بعمل آرم زنیهار ایمن دور نباشد و اگر مجتهد در دعوی خود صادق است باید که عبارت مرا که برای فتح
او بکار آید نشان دهد و ان له ذلک **چهارم** آنکه تعریفی که درباره فاروق رضی الله عنه کرده و آن امر تعلق بواقعه قرطاس
دارد در قرآن بکاسه لیسی اولین و آخرین خود پرداخته از ان جنس است که قدما و متاخرین رفضه در کلمات
بار بر زبان آرند و تقریرات مهمله و قیاسات ابالسه مانند نامهای اعمال خویش در سیاهی گیرند
بدالحق بحوالیش در کتب مطوله علم تحقیق برافراخته و رسائل مفرده هم تصنیف ساخته روافض را دین مطاعن بیهوده
و بجوع گردانند لیکن مجتهدین تقویم کهنه را باز بدون تعرض بجوابات اعاده نمایند و خود را بتقلید بعضی از فرق شیعه
شل از بابیه مانند مگسی گردانند که اگر صد بار او را مطرود گردانی لیکن باز بچهره تو نشیند یا شل گنتوری آن قدر جهل گویی
اختیار سازند که هر که آن را بیند قائلش را بجای مسیلمه کذاب برگزیند چنانچه در مجلد اول ازین کتاب دانستی و علاوه
بران **عنقریب خواهی دانست** در همین مقاله انشاء الله تعالی بلی امری که متجدد است یعنی هنوز در کتب
سابقین و معاصرین مندرج نشده و در مباحث فریقین نیامده دلالت بران دارد که کاملین فرقه شیعه درباره
حضرات ائمه هدی خصوصا حضرت امام صادق عقیده بد داشته اند و آنچه از تعریفات و تصریحات در حق آنجناب
آورده اند از نصب نواصب و خروج خوارج پا فراتر نهاده پس خود را با تمامی اولیای خویش مصداق وجوههم
مسودة گردانیده اند حرفی از ان که تعلق بدودمان زراره امام الائمه ایشان دارد مطابق امری که در مجلد اول
مجملا گذشته اینست که روزی حضرت امام موصوف بیکی از قدمای رفضه که نامش عبدالملک بن اعین بود
و روافض او را بعرش برین می رسانند و کرسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونه پسر خود را بلفظ ضریس
نام گذاشتی آن مطرود جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد حضرت فرمود که جعفر نام نهریست در جنت و ضریس
نام شیطانست این واقعه را علمای رفضه در کتب رجال می آرند و با اینهمه از مدحت و ثناگستری او خود را معذ
نمی دارند و آنچه ان کور باطن شقی درباره حضرت امام باقر و امام صادق تصریحی و تعریضی بکنایه ابلغ من التصریح
نموده آیا بر کسیکه بمفاد لفظ جعفر و محاوراتش مطلع است مخفی تواند بود کلا والله ثم لا والله و از نجاست
که خود **علمای این فرقه** مودی الاذناب باین دشنام وارسیده اند از جمله ایشان خاوردی قاسم
افشار است که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم اشتهار برافراشته و مردم سه امر
غیبت محصور در مجتهد و مقلد پنداشته و هر که خارج است ازین دو نماز او را مردود دانسته بعد از دعوی
صحت این روایت در ینمقام میگوید فیهما من سوء الادب مالا یخفی و بعد ازین اقرار و اعتراف بلفظ
اللهم در تاویل آن افتاده و او را کجروی داده اللهم فض فاه و اجعل جهنم مثواه محصلش آنکه میانه آنجناب و عبدالملک
مطائبه و مزاح میرفت و بذله سنجی در میان می آمد و در منایح از علمای متقدمین دفاتر را سیاه کرده اند برخی از آن انفاسهم

که قاضی شیعه تراش در مجالس المؤمنین که موضوع آن عیوب پوشی مذهب رفض و حدوث انرا القدم بدل کرد نسبت
از پیشوایان خویش در مدح ایراد کرده که مانند عبدالملک هنوز کسی پیدا نشده ... میگوییم که چگونه کسی مثل او در روزگار
پیدا شود که امام باقر و صادق ع را که از اجله دودمان اصطفا و ارتضا اند چنان گفته باشد که تکاد السموات یتفطرن
منه و دشنام پوست باز بنده قلیل البضاعت میگوییم که رفضه را باید از روح مثل قاضی شوشتری کاتم عیوب
منافقین طاعن انصار و مهاجرین سوال کردن که آیا زراره برادر بزرگ عبدالملک که انتقام ...
که مطلع واقع سخن آنجناب این بود لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری بدلالت ...
و برملا آنجناب را بد گفته مانند عبدالملک مذکور تواند بود یا هنوز شکی درین باب داری یا زراره بقصیر
یا صدق الصادقین بقلش میگذاری چنانچه از مجالس المؤمنین و مانند آن هویداست و اگر متوهمی گوید
که اصل این امر بسبب آنکه در مجلد اول گذشته اعاده است نه افاده بایستی امری جدید را ذکر نمودن گو هنوز
لیش از تیرهای جگردوز و درونخ از شعلههای جانسوز خالی نیست پس بدانکه ابو عمرو کشی در کتاب خود که قاضی مفتری
ذهب الله بنوره در مجالس المؤمنین نام او را ورد زبان دارد میگوید حمدویه قال حدثنی محمد بن عیسی عن یونس عن
حماد الناب قال جلس ابو بصیر علی باب ابی عبدالله ع لیطلب الاذن فلم یوذن له فقال لو کان معنا طبق لاذن
فجاء کلب فشغر فی وجه ابی بصیر قال اف اف ما هذا قال جلیسه هذا کلب شغر فی وجهک یعنی حماد میگوید که نشسته بود ابو بصیر
بر دروازه حضرت امام صادق تا پروانگی حضور طلبید پس او را اذن ندادند پس گفت که اگر همراه ما طبقی می بود البته پروانگی
میدادند درین بودند که سگی آمد و شاشید بر روی او و ابو بصیر که نابینا بود گفت اف اف این چه واقع شد همنشین جواب داد
که سگی دوید و بر روی تو شاشید و ازین روایت انیهم صریح عیان شد که حضرت امام صادق پروانگی ندادند برای
آمدنش با وجود آن اخلاق عمیم که از جد بزرگوار خود مصداق وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ میراث یافته اند تهمت آن کو باطن
و ظاهر ان کلمه ها الخ که تمامی طبقات زمین و آسمان بلرزه در آمد بر زبان ناپاک خود آورد که خوارج و نواصب هم از آن خجل
میشوند و محصلش غیر ازین چیست که چندین تنگ برای اکل ... معاذالله امام موصوف داعی برای تحصیل زخارف
گسترده و ترک ... برای دنیا کرده اکنون خدا را از روح شوشتری باید پرسیدن که عبدالملک هنوز بی نظیر است
یا مانند ابو بصیر و لنعم ما قال بعض الشعراء گفتیم جوابی نه کم از گفته سعدی + بلکه این دو غزل خوبتر از یکدیگر
نشستاد چون حجت باتمام رسید حالیا اختیار داری از مذهب رفض دست باید برداشتن و غور و تامل بکار باید
بردن و بچشم عبرت بین دیدن که اکابر رفضه بی دین که مرتبه شان از عرش برین درگذشته و بدعت رفض را از ایشان
زینت دادند در حق سلاله اهل بیت طاهرین که نه هیچ دلاکستان کیشان بپای فواحد دینوی ... نقلا عن الکشی بآن جناب
منسوب میسازند چه چیزها انداختها کرده اند یا بتقلید رفضه عنان مذهب خود را بدست این دشمنان ائمه باید سپرد
ائمه ما لحاده ... را علمای روافض در کتب دین و ایمان خویش می بینند و دامن خود از محبت عشق
شان نمی چینید و با ائمه در پوستین صحابه کرام که قرآن مجید بستایش و مدحت شان ناطق است ...

نقد دین و ایمان را از دست داده اند که اگر بر کسی در عیب جوئی ایشان کنم نتوانم یکی را بانجام رسانم و بیجا هم
سخنی و بحثی در مزاح و مطائبات از نظر گذشت که دل میخواهد که ایراد آن مفصل نماید ولیکن عنانش گرفته بر
دو حرف قناعت کرده میشود که اکثر ائمه ایشان در صدد آن شدند که تاویل مزاح و مطایبه ها برای حضرات ائمه اطهار
میراث عن ابیه عن جده [illegible] وصلا الوصیا باثبات رسانند محصل آن آنکه ائمه تقلید جناب امام الائمه که
[illegible] معروف است درین پیشه ید طولی داشته اند و بعضی بقصور فهم فاروق رض را درین [illegible]
[illegible] و هر که درین باب تردد دارد چه ضرور که کتب جهانده قدما بر گشاید باید که از باب اخلاق
[illegible] در آید که محقق دران می نویسد و اما مزاح اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود کان رسول الله صلعم
[illegible] ولا یقول الا حقا و امیر المومنین علی ع مزاح بودی تا بحدی که مردمان او را بدان عیب کردند و گفتند لولا دعابة
فیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب الله رئیس ارکان اربعه او را گفت مزاحیکه با او میکردند تا خرک الی
الرابعة و این در حقیقت تائیدی نیست بلکه تجربی است که رفضه در ذکر آن دست از عاقبت اندیشی باز داشتند
و این هم نشنیده برای قدماء چه [illegible] بارش با هم با یکدیگر فاحشه [illegible] باب باقیماندند انکه ابو بصیر مذکور از مقتدایان
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال بتفصیل و اجمال چنانکه باید موجود است مجالس
المومنین قاضی مفتری و خلاصه شیخ حلی و فهرست امام اعظم طوسی و تلخیص الاقوال کتب دیگر از نیز بتصریح
تشیعین حاضر است هر که خواهد بآن رجوع نماید و بداند که اگر او و برادران معنوی او که قدما معبود خود را بهفت
تبجیل معبود خود را باید بالاپرواز با این خیالی سیدا نشتد و برملا اجلا ائمه برای محفوظین در امان خدا از ایشان تبرا میکردند
کما فی الکافی و الکشی و غیرهما میانه شیعه و ائمه متوسط نباشند دعائم دین و مذهب عن مصدق و هی خاویة
علی عروشها کرده و سلسله علوم دینی رفضه بگسلد کما صرح به المجلسی الاول فی رجال روضة المتقین و غیره
فی غیره من بعید باید دانست که این شقی مطرود یکبار حضرت امام صادق ع را بدین عنوان بد گفته و دشنام داده
و در بیان تو آگهی فقط یکبار جوش تنزه واقعه دیگر باید شنید از کتاب کشی مذکور که حدیث میکند حماد بن عثمان
که من و ابی یعفور و شخصی دیگر بیرون آمدیم و ابو بصیر بمکان دیگر متوجه شدیم و سخن از و بنا می گذشت
ابو بصیر گفت آگاه باشید که صاحب شما اگر ظفر می یافت بدنیا البته بالیقین اختیارش میکرد ولیکن چون بدستش
نیامد ترک و تجرید برگزید بنازم تائید آسمانی و تقویت یزدانی که باز بجال اهلبیت رسول ص باز متوجه گردید یعنی بدین خنازیر
بنده و کلاب ممطوره مسلط شد تا اوی میگوید که ابو بصیر از خواب رفت غافل شد پس سگی آمد و خواست که بسا[illegible]
بر ابو بصیر خواستم که او را برانم ابن ابی یعفور گفت بگذار او را دفع مکن پس آن سگ نزدیک شد و شاشید در گوش او علمای رفضه از اولین
و اخرین با انهمه سوء ادب و خدمت شیاطین کم درین یک واقعه معجزه جعفر ع [illegible] تسلیط قدرت ایزدی [illegible] و منع
صدور مثل از هم مذهبش و معنی مطاعت خواسته اند که می شود خود را که مصداق مَن کَانَ فِی هٰذِهٖ اَعمیٰ فَهُوَ فِی الآخِرَةِ
اَعمیٰ وَ اَضَلُّ سَبِیلاً شد این اشقی الاخرین بود و ازین عیوب پاک سازند و نقد دین و ایمان خود برای سر [illegible]
او دیگر

در بازند پس هر یکی تمامی همت خود را برای رفع خیالات مصروف کرده بعد از کوشش بلیغ بمخالفت و عداوت ایمه
خصوصاً حضرت امام بحق ناطق اجمل آورده و آن قدر چرخ و بازی در تاویلات و تسویلات نموده که اعمال
حقه بازان زشتک بران می برد ولکن بعد در الشیخ حیث قال سے سگ بدریای هفت گانه بشو چونکه تر شد پلید
تر باشد و بنده این بحث خاص را به تفصیل و بسط تمام ذیل در بعضے از کتابها آورده ام و با دله طیبه ثابت نموده
که هرچه علمای طایفه فاحشه بر عامت مذهب این سیاه بی دین و بمزید محبت منسوب آن اهل سخن
سازیها بکار برده اند و در رسائل مفرده پیش پا افتاده خورده هر اش کلمات همانین است و آنچه پیشوایان رافضه
در بدگوئی ایمه هدی عموماً مره بعد اخری بر زبان آورده اند طول و عرض بسیار دارد و بنابر آن
امیدواری از حضرت باری مے رود که بزودی ازین محل فارغ شوم تا کتابی منفرد درین امر بسا کت نمایند
کنم یا بکتابی دیگر بعنوان تفصیل که دلم مے خواهد ضمیمه گردانم و گردن هاے منکرین قوم را که لاف
و گزاف از ذاتیات شان است در شکنجه آرم و اگر دو صد کتاب دیگر با هم نقاره فتح و ظفر درین باب
خاص چنان نوازم که شرفا و غربا غریوش محیط گردد و گوش منافقین پیروان عبد الله بن ابی بن سلول
کر شود **الغرض کتب مذهب** طایفه شیعه حقیقته بر مثالب و فضائح قدماء شیعه آن قدر
شامل است که استیعاب آن پهلو باستحاله میساید بخلاف ما نحن فیه یعنی حالات و مقالات اصحاب کبار که آیات
بسیار در قرآن مجید بایمان شان عموماً و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق گشته و خود اجله مفسرین شیعه مثل
کاشانی و غیر او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب نهج المقال هم موجود است طب اللسان شده اند
و هزاران احادیث مناقب فاروق بر زبان مبارک سرور انس و جان گذشته حتی که محدثین رافضه با وصف
عداوت تعداد در کتب خویش آورده اند با موریکه تشبیه بزرگان بحضرات انبیای اولوالعزم از انجمله است و هم موید
ایشان آیات مدح قرآنی را در تر از تشبیه اولست آنکه خود حضرت خاتم المرسلین که بوحے آسمانی گویا بودند عمر
فاروق را بمنزله بصر مبارک خود میدانستند الی غیر ذلک من المناقب و تفصیل این مبحث عنقریب بگوشت میرسد انشا
الله تعالی و حال برگزیدگی مهاجرین خصوصاً صاحبان دیده ایشان و مستجمع بودن انیها البشرا ایضا حب او و دعوت دی کو
همین مقاله عنقریب در حدیث امام صادق که کلینی آنرا باسناد خود در شنک الطویل کلام در چهار ورق روایت کرده
و بدلالت مطابقی ذوات عالیات خلفای راشدین اجمع عمده مناقب و مدایح قرآنی گردانیده بعنوانیکه باورت
آید و سعی تمامی مجتهدین رافضه رایگان رود درین زودی بحول و قوت الهی خواهی دانست معهذا اگر کلام مذکور
بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صدور می یافت چنانچه معترض آورده و داد هذیان داده و نمایشه جریده کرده بلکه
فحش و دشنام کما صرح به اکابرهم و منهم الحلی فی نهج الحق و المجلسی فی حق الیقین لاجرم فضیحتش زیاده از ابو البصر متوقع بود
چه جای آنکه امر صحابه روز بروز ترقی یابد و نقیض وعید قرآنی باشد بالجمله کسے جز و افضل العالم باورتتوانا
کرد که اجله اصحاب کرام درین صحبت حاضر باشند و بمقتضای نسخه سلیم عقبولین لسانی رد بر و رسول یزدانی شرف حضور یابند و

و تفضیل از ایشان بیشتر تمام نمی کنند و سخن تحت تمام نمی گویند چنانچه محقق چیلانی امامیه اعتراف این معنی از اکابر علما نقل نموده
و از اسلام شمرده کما لا یخفی علی من تطلع فی فسخ السبیل و از اینجا فرق ظاهر شد وضوحاً تا آنکه از روایات کشی در حق ابو البصیر
شقی آنحضرت امام صادق علیه السلام را بد گفته بود واضح و لایح گشته که حضار واقعه کما اشهر الطیب خاطر خواستند
و تجویز کردند که سگ بهن و گوش او شاشد بلکه با نعین سگ را منع کردند تا نوبت بدین تفضیح رسید و ایضاً
در واقعه قرطاس با بطال تهمت رفضه اوله دیگر قایم ست از انجمله آنکه بتقدیر مذکور چرا علمای رفضه در ارتداد
شرعی عمر رضی الله عنه از آن وقت اتفاق نکردند حالانکه بالاجماع اولاد صدر این کلمه تاکید بلیغ میدانند
و بدین هم اجماع علمای خویش و اجماع عترت طاهره نقل میکنند که هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دشنام
دهد او مرتد ست بحث قتله الی غیر ذلک من اللوازم کما فی البحار و حق الیقین و متحیرم که چگونه اکابر علمای
ایشان مثل عبد الجلیل رازی در نقض الفضایح گفتند آنچه بران دلالت دارد که محاربین حضرت امیر
مثل عایشه صدیقه هم ریاست مومنین داشتند و هم بالیقین از امهات المومنین بودند انتهی ملخصاً تا بخلفای
ثلثه که کار ایشان بسیف و سنان بالاتفاق نه انجامیده و بر تصریح محققین رفضه بمخالفت مرتضوی ثبت
ورزیدند چه رسد و حاصل عرش تحصیل که او را سلطان المحققین هم میگویند چرا در تجرید العقاید ثابت کرده
که فاسق مومن ست و هر که از مخالفین حضرت امیر که غاصبین خلافت هم بودند نوبت بقتال نرسانیده و بر
مجرد مخالفت قانع گشته فاسق ست غالباً آنچه این اعیان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند
گوزشته بود والمنة لله تعالی که در عبارت تجرید آنچه علمای مسؤلین محرفین بفرمایش متکی اریکه اقبال که
حال خرافاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شده و درین مقاله هم بیاید انشاء الله تعالی قیل و قال
کرده بودند و هر یکی درین باب بادیه پیمای ترهات گردیده و بالآخر بعضی از سر نعمة ایشان یعنی فاضل قماری
آنچه بعضی احباب اقل الانام از راه تشحیذ بمذهب تشیع گفته بودند به دفتر زدند یعنی تقیه و نفاق طوسی گردیدند و گفتند
که فتوای صاحب تجرید از خوف اهل سنت بود در کتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه بر هم زده ام که کتابی برسه
در خصوص تجویز توان کرد بسبب آنکه همه فضلای لکنو حتی میر باد علی نیز عموماً خصوصاً سعی خود را بدرجه قصوی رسانیدند
بودند و این بزرگ که بتوفیق الهی از مذهب تشیع که مذهب جد و پدر ایشان بود تائب شده اند منتظر تیقی کرده بودند
و برای همین مزبی ای بدان خبر و برای تاویل آن از غنیمت شمردند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
بالجمله کسی از امت طوسی و حلی گمان حتی تواند برد که عمر فاروق رضی الله عنه منافق در زمان رسول الله
مرتد شده و حال آنکه منافقان را مجرد گفتن آنکه فیصلهٔ شریعت را قبول نمیکنیم میباشند کما اشهر الی الضربات
الکاشانی فی تفسیره ملخصاً و از اینجا عیان شد که منافق بی ادب را باید کشت که موجب مزید ثواب است رب الارباب
فانظروا الی قوة ایمان المقبولین و بحکم الرفضه بان الامر النبوی بتبعید الاصحاب واقعة القرطاس تخفیف بمولانا
آمده هم بر حاشیه منهیه که عبارتش اینست من مارس الاخبار و الاثار علم ان عمر کان له عند رسول الله صلی الله علیه و سلم المقام

والمنصب فجری علی عادتہ عند موت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم برأیہ وترک ما کان

واما ما قال انہ شتم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فذاک من جہلہ باللغۃ وجرأتہ علی الصحابۃ لا فلح فان الہجر کما بینا ہو الکلام

الذی تکلم المریض بہ ولیس ہو البتۃ شتما وہذا المتعصب لا یعرف اللغۃ ویحسب انہ من اساءۃ الادب وکان عمر من اہل المناصر

او بالنسبۃ الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما یعلمہ المتدرب فی الاخبار انتہی کلامہ بلفظ ابطال الباطل تمام شد حاشیہ

منسیہ بحروف مجتہد **اقول** اگر مراد مجتہد الزمانی از اینجا شیہ کہ بر لفظ یہجر نوشتہ اند و مقامی غیر ازین برای آن نسبت اینست

کہ صدر الدین اصفہانی در ابطال الباطل تامل بدان شدہ کہ عمر در حق حضرت خاتم المرسلین بدین کلمہ تفوہ کردہ

پس کمال بی دیانتی یا خرافت اوست چہ خود کلام فاضل مذکور تکذیب مجتہد می نماید نہ بینی کہ ہرگاہ شیخ علی امامیہ کہ صاحب

معنوی و تجنیس خطی یا شیخ حلی دارد و قصہ قرطاس را در مطاعن اصحاب عموما آوردہ فاضل مذکور چنین نوشتہ آن عمر

کان وزیر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصاحب مشاورتہ وکثیرا ما کان رسول اللہ یقدم علی اشیاء فیمنعہ

عمر ویقول لا تفعل یا رسول اللہ فیسمع قولہ فیما یتعلق ای بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم منہا انہ عزم فی غزوۃ تبوک ان یدخل دمشق ویحاربہ

ملکہا فقال لا تفعل یا رسول اللہ فاطاعہ وقبل رأیہ ومنہا قصد الاسارای وکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یشاورہ

فی امرہم فنہاہ عن اخذ الفدیۃ ووافقہ اللہ تعالی فی قولہ مَا کَانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکُوْنَ لَہٗ اَسْرٰی ومنہا امر الحجاب

وکان عمر یبالغ فیہ حتی انزل اللہ تعالی تصدیقہ ومن مارس الاخبار والآثار علم ان عمر کان لہ عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ہذا المقام والمنصب الی آخر العبارۃ یعنی عمر وزیر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بود و صاحب مشاورت و بسیار و میبود کہ حضرت

اقدام میفرمود بر چیزی و او منع میکرد و میگفت لا تفعل یا رسول اللہ و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قول او را می شنید و

قبول میفرمود در آنچہ تعلق داشت برای انجناب نہ بوحی از انجملہ آنکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قصد فرمود در غزوہ تبوک کہ داخل

دمشق شود و محاربہ عمر گفت یا رسول اللہ مناسب نیست و حضرت قبول نمود و از قصہ اساری بر ہم مثل بدان است کہ آیت کریمہ

کان لنبی نازل شد موافق او و از ہمین بابست امر حجاب کہ عمر مبالغہ در آن میکرد تا آنکہ نازل نمود حق تعالی تصدیق او را بعد

ازین فاضل اصفہانی یعنی فضل بن روزبہان مذکور آنچہ تحریر نمودہ در کتاب ابطال الباطل ہمین عبارت است کہ ومن مارس

الاخبار الخ کما عرفت و از ینجا بر نقل قاضی شوشتری کلام صدر الدین مزبور را در احقاق الحق حال تحریف معنوی و سفاہت

و بی حیائی مجتہد بوضوح انجامید کہ عبارت ما قبل را کہ حاصلش در فارسی دانستی اسقاط کرد تا مردم بدانند کہ اشارہ ہذا المقال بلفظ

یہجر پیوستہ و از عادات عمر انتقال بود ہم وقت صحت و ہم قریب وفات شریف نعوذ باللہ من ذلک حال آنکہ مقصود صاحب ابطال

الباطل از لفظ ہذا اشارہ بوزیر بودن فاروق است چنانچہ بر ہمگنان بوضوح پیوست اینک شنیدی تحریف معنوی بود اما تحریف

لفظی پس بنقل عبارت ابطال از نسخہ احقاق عیان شد کہ مجتہد از لفظ ہذا المقام را لفظ ہذا المقال ساختہ و تحریف روح

شیطان الطاق پیدا ساختہ تا عامہ فریب خوردہ گمان برند کہ مراد از ہذا المقال لفظ یہجر گفتن است فاو خلوا ابواب ..

یا معشر المنصفین بلی صدر الدین اصفہانی ہر قسم لفظ مذکور را اختلاط کلام می پندارد و شتم نمیداند چنانچہ شیخ حلی میلائید

منسوب ... [illegible] ... حتی شتمہ تو دانستہ کہ بہ تقیہ شتم فناصہا ... [illegible]

اشاره‌ای بدان نمودم و چیزی بعد از این می‌آید و از کتب این سیر حرف هم هویداست که او اصحاب کبار را مرتد نمیشمارد خصوصاً
و شمر غا چنانچه تصانیف شوشتری همبران گواهی میدهد که فاروق مرتد شرعی نیست منها احقاق الحق اگر مرادش بر
فرض محال تا علی لا بساعده الکلام اینست که صدر الدین مذکور لفظ یهجر را صحیح میداند پس دلیل بر آنست که مجتهد از معنی
کلام او را در مطاعن فاروق رضی الله عنه ندیده یا عبارتش نفهمیده محصلش اینست که لفظ مذکور بصحت نرسیده و بدین
عنوان در صحیح وارد نگشته نه بر تقدیر صحت اسائت ادب و دشنام خواهد بود هر که خواهد بکتاب احقاق رجوع نماید و بعد
از ملاحظه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه عنقریب می‌آید انشاء الله تعالی در صحت کلام صدر الدین شکی نمی‌ماند
و مویدا وست آنچه در جهمد در باره تصنیفه گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد غلبه الوجع و عندنا
کتاب الله حسبنا چنانچه در صحاح ایشان مذکور است و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غلبه الوجع و بنا بر شان
یهجر هم وارد شده انتهی بلفظه و اگر مراد مجتهد از این حاشیه چیزی دیگر باشد فلا بد من تقریره حتی نقابله بجدا فیره و من تحریم
که آیا اشتقاق یهجر از هجر بمعنی هذیان تواند شد و بس و محصور در همین است که شیعیان خو کرانند هیچکس بسن جایز است
که از هجرت ماخوذ بود یعنی آیا حضرت دنیا را وداع فرموده عا انکار است یعنی حقیقةً حالت احتضار و جدائی از
دنیا نیست که با ماتم و بسکوت گرائیم یا رب حضرت را این حالت رو داده پس باید تمام کردن تا هر چه فرمایند
بجا آریم الغرض استفهام از اختلال کلام هم نشد چه بیانی اثبات آن کیم بی‌تعلیلی بنابر سامعی [illegible]
قرار داده و بر تهیم گوش ننهاده که یا هی مشتق هم باشد از مصدر [illegible]
هم و در نیجا قرینه مرض الموت و اشتداد [illegible]
مصداق حمر مستنفرة فرت من قسورة [illegible]
از مفسرین ایشان در تعلیقه الجع و غیره در غران آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
بول کرد عبد الله بن ابی بن سلول نیز خود بر گرفت و این کلمه گفت که [illegible] اصحاب [illegible]
داوند و هم بر آمدند و بدست چوب مانندان هنگامه کارزار را گرم کردند پس [illegible] تا عاقبت اندیش کیست که تجویز کند که عمر
معاذ الله دشنام داد حضرت را و اصحاب کرام خصوصاً مقبولین لسانی تکبیری نکردند از انجا عیان شد که [illegible] افقه معارضین هم
عائله مستقیم [illegible] مستعار دین را هم از دست انگنده طرفه آنست که چون کسی از حکام فدک تعریفی بحضرت امیر کرده بود دلا
حضرت عباس [illegible] بودند چنانچه قبل از این در مجلد اول دانستی [illegible] که مقبولین شیعی تیغ زبان را هم حرکت ندهند
دشنام تلخ او حق صدور [illegible] شریعت انکار نداده [illegible] روایت کلینی وغیره گذشت که مومن را نباید در مجلس نشستن
گفت چه اندیشه دارد کسی که از دل [illegible] در این [illegible] شنیده امام قصه یکی از بنی اسرائیل یاد فرمود که هر چند مومن بود لیکن بجهت
آنکه در قبطیان بود غرق شد پس [illegible] انکم اذا مثلهم [illegible] مقبولین لسانی صادق آمد و ادنی مرتبه اسلام هم از دست رفت و احتمال
تقیه خود مسلوب است و الا لازم آید مخالفت نبوی که تقیه ننموده و قوموا فرموده کمان مبر که این خطاب مثل عمر بود [illegible]
چه طالب اسباب کتابت از موافقین خصوصاً امیر المؤمنین کاتب سید المرسلین بوجوه کثیره متبادر

است فکیف که بقول رفضه ایشان تابع عمر گردند و اسباب کتابت نیاند چه جای آنکه دشنام را هم نشنوند پس تعجب از

جهال ایشان متوجه است که اکثر ما افسوس که رفضه سخن را از کجا بکجا رسانیدند معمول بها آنست که از

قیل و قال مشوش میشوند سیما وقتیکه شغل باطنی پیش آید که والذی انا فیه خیر مما تدعوننی الیه کما روی البخاری

رح فی هذه القصه فکیف که قوم وا هم عموم را میخواهند خصوص عمر را ولیکن رفضه تراشیده اند که عمر گ

جان ایشان میرسد کما عرفت اما لفظ لا ینبغی پس کی دلالت بر حرمت دارد ظاهرش ترک اولی است اگرچه

دیگیا بیهم وارد شود اما لن تضلوا پس زنهار محصور در گمراهی دینی نیست قال الله تعالی

ووجدك ضالا فهدی و از برادران یوسف علیه السلام در قرآن مجید وارد است ان ابانا لفی

ضلال مبین فرق نیست که اصول کلینی البته دلالت بر وقوع ضلالت ائمه شیعه مثل

شیطان الطاق و هشام بلکه همه ایشان و امثال شان دارد و غیر ازین هیچ احتمال برای معنی تا بدچه نزد رفضه

عدم معرفت امام البته موجب سلب ایمانست کما قرر وافی حدیث المعرفة و تحقیق عنقریب انشاء الله تعالی

که از پیشوایان رفضه اثنا عشریه این ضلالت یقین معاوسته تنکلات واقعه قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح

دلیل بر آنست که هرچه نوشتنی بود از زبانی بیان نمودند و اکثرش تعلق دارد با مور ریاست و خلافت که مدار علیه

ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی آنست که هشام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد وفات امام جعفر متفق آنکه

عبدالله پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم برو و آزمودیم که امام نتواند شد پس برآمدیم و حالیکه

گمراه بودیم و همه شیعه جعفری گمراه بودند و نمیدانستیم کجا متوجه شویم پس من و احول در بعضی کوچهای مدینه

نشستیم و میگریستیم و متحیر بودیم که سنی شویم یا مجوس کردیم یا مذهب زیدیه اختیار کنیم یا مثل معتزله شویم یا خارجی شده

بتکفیر امیرالمؤمنین معاذالله کرایم انتهی محصلا سبحان الله این پیشوایان رفضه چنان بر قرآن ایمان میدارند

که از روز الست مضمون امامت ائمه نام بنام مقرر شد و انبیا علیهم السلام ایمان امامت ائمه مامور گردیدند

و اهل کتاب در مثل آن سرمایه ... ایشان را یافته اند که بعد امام جعفر امامت موسی کاظم مقرر است اما

کافری ... والله که صورت ... عالتش پسر ... ملاعین بجوار ... تسمیه اسامی ائمه ...

از دست رفت و کفر و ضلالت این ائمه رفضه منصوص شد نعوذا قطعیا باجماع اهل صحاح ... القیمین

لایزول الالیقین مستلزما حضرت ابن عباس بکلمه رزیه کل الرزیه پس از کسیا برهطا عمر مستلزم

رفضه و ضعائن جمله دلالت دارد و تعظیم مصیبت بجهت آنست که حضرت وصیت فرمود باخراج مشرکین جزیره

سلوک با وافدین و سکوت فرمود از سوم یا نسیان ... و اگر نبشد کتابت می آمد انسیان راوی نمیشد الرزیه حیف

پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقتضی تا جمع کردن روایات خصوصا احادیث بجا حق اول اسباب کتابت طلبیده بود

شد و ازین جهت ... درمیان یا مراجعت گذرانیدند اختلاف و گفتگو پدید آمد ... اهل حضرت ... مالی

که حسبنا کتاب الله او حسبنا و ... ولکثیر لیلة ... و حضرت ابن ابی ... اینچه نوشتنی بودند ...

تا معرفت و با مور باطنی مشغول شد چون رقعه ضلالت پیشوایان خود را در کافی دیده عیانا دیده بودند کما هو فقت آنفا خواستند

که ضلالت صحابه را بر عم خود از کتب سنیان باثبات رسانند تا ایشان در توجیهات آن مشغول شوند و شیعیان از زین

محو اعتراضات ایشان نجات از ملامت بردند والحمد لله علی ظهور الحق و لمعانه و هذا المجتهد نه دیانه **من بعد باید دانست** که این مجتهد

گفته است که اعتراض از حشو تنهای او کردیم الخ از آنجنس ست که تیری در سرین پیری از مومنین که الحال کالامیتی در نقل مجتهد

جائی بصوارم دیشان اوست تا پیکان غرق شد و او میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند بالجمله اگرچنین سلامت

روی اختیار نمودند و یاده گوئی و هرزه درائی را پیشه خود نمیگردانیدند مشاهده این روز سیاه نمی کردند و تیر خار اشکاف

نمیرسید جائیکه رسید و من زینهار مجتهد الزمانی را هدف سهام ملام نمیگردانم و درین کتاب بغیر از مباحث تحقیقیه

و الزامیه نه آورده ام بلکه وقت ذکر اسامی مجتهدین آنچه برای ایشان از القاب مدح مقرر ست بزبان می آوردم

هم چنین درباره شیطان الطاق و زراره و ابو بصیر از ائمه اهل نفاق **قوله** بالجمله الخ **اقول** در هر مقام

برد قدح اقوال مخاطب آنچنان در مجلد اول تفصیل و بسط با دله و براهین بکار برده ام که تا روز قیامت شیعه هم نیک سعی نمایند

که هرگز حرفی از خرافات مجتهد بلکه اولین و آخرین مذهبش هم باقی نماند فلا نطیل الکلام باعادته **قوله**

اگر مراد از این احادیث الخ **اقول** مقصود من اظهار سفاهت مجتهد که خلافت راشدین را کمتر از خلافت

یزید دانسته به اثبات ادله خلافت خلفاست یعنی احادیث بمنزله نص خلافت راشده ست و نور وحی در

ضمن آن یافته و فعلیت بسبب القضا یافته داستیلای شان اساس کفر را برهم شکسته و استخلاف الهی عبارت

حضرت مرتضوی جلوه ظهور گرفته علاوه خلافت ایشان فقط با حادیث دوستان ثابت نیست که روایت دشمنان هم

بران گواهی داده اکنون دعوی مجتهد که احادیث اهل سنت درباره خلافت راشدین روایت کرده اند معارض است

با حادیثیکه دلالت بر نفاق و کفر ایشان دارد بی دلیل ست اگر مجتهد مرد میدان باشد باید که معاضات آنها پیش کند تا بر

هر حرفش رساله مفرده بدلائل عقلیه و نقلیه تسلیم داولین و آخرین مجتهد را بدانسان در شکنجه بکشم که بار دیگر لب بدعوی

رجعت نکوند ورنه باتید و محتاج نشنیدن این هرزه سرائی نشوید کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون

اما آنچه گفته که مفید ما اصلا نیست پس اگر مراد ش اینست که مجیب مفید شیعه دانسته بود آن احادیث را و

حالانکه در نفس الامر مفید شیعه نیست پس این جواب خرافات ست که غیر از روح شیخ چلی کسی از ان مسرور نتواند شد

زیرا که مجیب مصیب آن احادیث را آنقدر مضر شیعین میداند که گفتن لاحول در مقابله شیاطین معذلک چون این بقدر

باعتراف این فقید الادراک ثابت شد که برای شیعه مفید نیست مطلقا باید که برای اهل سنت مفید باشد چه خیال فی آید که حدیث

مناقب خلفا مفید و مفید مذهب اهل سنت نیفتد و اگر بطور مجانا همین اراده کرده که در مناظره شیعه اصلا بکار نمی آید پس دار

پیشوده بر او انکه دعوی رفضه از قدیم الایام اینست که باصول اهل سنت ثابت میکنیم خلافت لافصل مرتضوی و بی اصل بودن

خلافت خلفای ثلثه و بعد ازین دعوی که معرکه با یاران غلاه بود چنانچه کتب مطبوعه و غیر مطبوعه جا لتی بران اول دلیل

ست بمیدان مصارعت قدم نهادند و مجتهد الزمانی بنا بر تقلید قیاسات شیطانی انهم گفت که خلافت یزید بهترین دلیل ثابت

است بخلاف خلافت خلفا پس اہل سنت در مناظره ایشان توانند گفت که تمام حدیث موالات را مثل این بزعم خود دلیل
خلافت متقدمین و حقیت خلافت امیر المؤمنین دانسته و حالانکه ہزاران احادیث معارض آن در کتب ما موجود است
که حقیت خلافت ایشان را ثابت میکند و مدعای شما را باطل میگرداند مثل مناقب شیخین و کائنات و تعبیرات
استخباب و حدیث امامت صلوة و حدیث حجیت اجماع و احادیث بشارات الی غیر ذلک از موارد آنکه بحث تقریر
شیعه نکنند که مولی بمعنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجماع و ولایت در یکزمان بزعم می آید بر معنی
متبادر و قس علی ہذا انحصار بحدیث و آنہم بالاتصال و کسی هم نتواند کرد که اہل سنت صحاح خویش را در مقابل رفضه می
آورند بمناظره مفید نبود بلی رفضه ہر چه از روایات خویش در امامت و مطاعن آرند باعتراف اولین
و آخرین ایشان مهمل است زیرا که ہمیشه الزام و جدل الیقول شان قصد کرده اند و از ینجا ہم نمایان شد که
رفضه مستاصل شد چه مثل آفتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و باطل بودن
خلافت حضرات خلفا بدون ضم موضوعات و محدثات از محالات است کما عرفت مشروحا و سوف تعرف
مبسوطا اما آنچه مجتهد بنا بر سر پرستی یزید علیه گفته بود پس بجوابش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
برای خلفا و استخلاف باعتراف حضرت مرتضی و بیعت و قهر و استیلا کالشمس فی کبد السماء و مجتهدین آنچه برای
یزید قصد کردند لا یجدیهم نفعا بالجمله گو آن احادیث مثل مرویات شیعه ملزم رفضه نباشد لیکن انکار از افاده
آن علی الاطلاق نمودن چنانچه نفط اصلا نیست بران دلیل است بر جای خود نتواند بود درینمقام آنچه مجتهد جالسی
که بنا بر مشهور پیر بزرگوار مجتهد الزمانی بودند در ذو الفقار ممنوع افاده فرموده اند باید شنید که بعد از ذکر چندی از اصول
خویش که از انجمله اینست که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس هر یکی از ائمه دین بهر که لعن کرده یا امر بلعن و حکم بکفرا و نموده
یقینا آنکس نزد شیعه ملعون و کافر است میفرمایند که بالجمله مخالف هر چند این را قبول ندارد و مکابره و لجاج می نماید اما
ضروری مذہب امامیه اینست که ایشان چنین بوده اند پس هر که لعنت رد عداوت اہل بیت رسالت دیده بصیرت او کور
گشته و از جاده صراط محبت عترت نبی التحرف ورزیده باید و اصول ضروریه شیعه امامیه را مسلم داشته بهر که خواهد از شیعیان ائمه دین
مباحثه و معارضه نماید تا حالش گردد و نزد او ثابت شود که اصحاب ثلثه و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکوره شیعه
امامیه چگونه مستحق طعن و مورد لعن نیستند انتهی بالجمله چنانچه بزعم مومن جالسی ضروریات مذہبش در مطاعن بکار آمد.
اہلسنت را نیز احادیث حقیت و مقبولیت خلفا مفید افتاد و اینکه دانستی موقوف بر آنست که قول جالسی را از آغاز تا انجام مسلم داریم
و بر پیش او تجدید و رنه مارا میرسد که بهر قدم بذکر بعض پیشوایان رفضه مثل زراره و غیر او مجتهد فانی را مخنوق گردانیم کما لا یخفی فرق
اینست که آن اصول که جالسی در تبیر النصوص دانسته کما عرفت معارض است با احادیث مثل نسخه سلیم که در مدح خلفا و بعض
مقبولین کیسانیه امامیه و له قطیعه است کما ذکرته سابقا و لا حقا و هم معارض کتاب مستطاب نورانی که مدح مهاجرین و انصار
تابعین اخیار هر جا نمایند و آن بر طور رفضه باقی ماند و اثبات امامت ائمه بطور خود معارض است با احادیث صحیحه اصول
کافی و هم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان رفضه داله بر آنمعنی که قول با مامت ائمه اثنا عشر مطابق هم و خیالیه متشیعین محدثات از

امورست چنانچه از اصول حیدریه مانند آفتاب نیم روز ظاهر و هویدا است و درین کتاب نیز بهر قدم واضح و پیداست بخلاف آنها یعنی
که در مذهب اهل سنت است کما اشرنا که مثبت خلافت راشدین و مؤید بآیات قرآن مبین و مستند باجماع صحابه و اهل بیت
طاهرین و اتفاق اهل حق و بطن ست و هم مؤکد باحتجاج حضرت امام صادق که بحق گوئی و انتشار علوم اهل بیت در کتب
محسوم محکوم بودند کما عرفت مجملا و بجیئی مفصلا ان شاء الله تعالی مع ذلک اگر آن اصول که علمای قوم بدلالت
بعض اصول کافی کلینی باذهان خویش تراشیده اند مناط اعتبار باشد انهم لازم می آید که اکابر اهل بیت مانند کفار
و یهود و نصاری بوده باشند و گاهی بساحل نجات نرسند و مجتهد و اولین و آخرین او این کلمه در زبان دارند که
اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم فتذکر قوله و اگر مراد از ان آنچه اقوال عنقریب
بهر کس از صغیر و کبیر کذب مجتهد عیان می شود و مثل اجلای بدیهیات روشن میگردد که هر چند مجتهد بهمت
دپای خود در حدیث کلینی که نص برای ثبوت استحقاق بخلافت راشده راشدین است میزند لیکن آنچه را از حدیث ثابت
دانسته انهم بیخ و بنیاد مذهب او میکند و خلافت راشدین را که تبرین وجود ثابت میکند و این مبحث عنقریب
می آید انتظار شنید، بیان حدیث من بعد نعرابی درین است که تمامی امت خصوص سنی و شیعه اتفاق
دارند که بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مهاجرین و انصار بیعت با صدیق نمودند و او را رئیس خویش
گردانیدند تا آنکه زیاده از دو سال خلافت کرد بعد از وفاتش عمر بر اریکه خلافت شد و خلافتش
بانتها رسید همچنین خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود چنانچه در نهج البلاغه است که مهاجرین و انصار
وایشان را خلیفه گردانیدند پس انکار از خلافت ایشان و ادعای آنکه در کتب معتمده شیعه هیچ حدیثی مثبت
خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده از عجائب است اگر مجتهد شیوه انصاف را استعاره کند باید که اعتقاد کند
بخلافت راشده ایشان چنانچه از حدیث کلینی مفصل می آید و کتاب نهج البلاغه هم دلیل بر آنست که چه جا آنکه خلافت عمر را
هم انکار نماید و مثل هذا الاختلاف لاجماع الامة و شقاق امام الائمة آیا حدیث فتن بحار الانوار و التعین فی حیاة القلوب
و نهج البلاغه و تالیفات شیخ علی و تصانیف مرتضی ثنائی در انها ... نبوده که ... خلافت ... خلفا نصوص
قطعی است ... انکه مجتهد ... را انهم یاد نماند ... خطبه شقشقیه ... نقل کرده ... اما والله لقد تقمصها
ابن ابی قحافة وانه یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ... باید دید که قمیص تقمصها و منها کجا راجع است
اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید که راجع است بخلافت باید گفت که اکثر طریقه بعضی از شراح که بگواهی بدیهیت
در کتب مطبوعه و شهادت عادله تو درین مقاله چنان مفصلا می آید ان شاء الله تعالی عدول و منعطف بوده
اختیار میکنی و خلفای متقدمین خصوصا شیخین را در راشدین میگیری و کلمات مرتضوی را در خطبه شقشقیه مرغوب
بیعت تاویل ... ابن ابی الحدید پس خلافت راشده ثبوت رسید فی حد ذاتها و اگر خلافت انبی
میفرمائی باتهم ... حدیث امام الائمه ... شد بر نقل تو آنچه انکارش میتوانی ...
شقشقیه نقل کرده ... که حضرات اهل سنت ... ابن خطبه بلیغه تامل فرمایند که هر فقره از فقرات آن ...

دلالت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابوبکر و عمر نمودن بحمال اکراه دارد تا این خلافت که از فقره شقشقیه ثابت شد
بقبول تو راشده هست یا غیر راشده که خلافت یزید نیز و نوبت از آن بود فنا تغفل و بزرگ در مکتوبیکه حضرت امیر
باهل مصر فرستاده اند موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت صدیق پس اگر مراد آن جناب خلافت اوست فذلک
هو المدعا و اگر چیزی دیگر است بیانش نمود مه این هرزه درست طرفه اینکه مجتهد نامه حضرت مرتضوی را که
بالمها جامع آن از محاسن مکاتیب هست هم ندیده که در آن لفظ خلفا بخطاب معاویه برای متقدمین واقع است
حیث قال رضی الله عنه و زعمت ان الخلفاء حسدت و علی کلهم بغیت حالا بیان باید کرد که آن خلفا اهل
رفض کیستند چون غیر خلفای ثلثه نتوانند بود اکنون ازین رئیس ذوی الاذناب تنبیها و تادیبا باید فرمود که
که خلفا جمع خلیفه هست یا نه و خلیفه بدون خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجه ثبوت
رسید اللهم الا ان یاتو بسفوه بارده و مناقشه غیر وارده عجب دارم از مخاطب لاثانی
مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یاد نکرد که طبرسی در آن می نویسد عن الزجاج قال و لما حرم ماریة
القبطیه اخبر حفصه انه یملک من بعده ابوبکر و عمر الی ان قال و قریب من ذلک ما رواه العیاشی
بالاسناد عن عبد الله بن عطاء المکی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه زاد فی ذلک ان کل واحد منهما
حدیث اباه بذلک فعاتبهما فیما فشتا علیه من ذلک و اعرض ان یعاتبهما فی الامر الآخر و شاید
که جناب مجتهد مدعای حدیث امام الغمیده باشند ما ترجمه عبارت تفسیر کاشانی بقلم می آید که عیاشی باسناد
از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ماریه قبطیه بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرموده گفت مرا امری دیگر هست باید که آنرا نیز
با هیچکس نگوئی و در کتمان آن بکوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن این هست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت
شوند و بادشاهی کنند انتهی بلفظه مختصرا یعنی خلافت راشده هست اکنون از مجتهد مخطی باید پرسید که این سلطنت
و بادشاهی با غیر راشده و بهر حال مدعای ما تمام هست کما لا یخفی و هرگاه در خلافت خلفا کسی از سوفسطائی هم
کلام نتواند کرد لا جرم فاضل جلیلی که ملی المشهور بدر مخاطب بود در عبارت سابقه که از تصانیف او
و مجلد اول نقلش داشتم گفته که خطای شیخ محی الدین محمد بن عبا انست که حاجتی بمیان ندارد و کسی را
در خلافت ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و هم چنین درین معنی که آنها دعوی خلافت
باطنی نمیکردند الی آخره و نیز از عجائب است که شراح کلینی همه اتفاق میگویند آنچه دلالت
بر آن دارد که خلافت ظاهره برای خلفای ثلثه بود و خلافت باطنی برای جناب مرتضوی
از جمله ایشان محمد صادق هست که در شرح اصول کلینی که نامش البیان الشافی فی حل احادیث
الکافی گذاشته میگوید الخلافة ظاهرة کانت فی الخلفاء الثلثه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و باطنه کانت فی علی انتهی حال بگوید که کتاب از کتب معتمده بر تصریح رفضه و اگر روایات دیگر

را [illegible] تصریح نموده ایم که در آن لفظ خلافت خلفا بترتیب معلوم وارد است و بر
اصول معتبره شیعه واقف با معتبره مفسرین ایشان رساله مختصر میتوانم نوشت در تبیان این هم سوال
است [illegible] حضرت [illegible] وکلمات آنجناب را در احادیث مے پندارند یا آنکه چون آنجناب را
امام معصوم [illegible] لقب کرده بودند نزاعت آن عالیقیابت را وقت خلفا هم یا نو نداشته از تقیه
[illegible] احادیث خارج گردانند مثل فرقه کافلیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت تقیه یدمی گفتند
چون [illegible] شاید [illegible] جناب سیده فاطمه زهره رضے الله عنها گمان مے بردند پس سعے نادی
بودن [illegible] گشت بحضرت امام جعفر و لهذا این و مذهب خود را باآنجناب میرسانند و این کیش را
کیش جعفری [illegible] جلالیه و مداریه که سلسله طریقت خویش را بر این بزرگان منتهی مے پندارند
در حقیقت نسبت باشان نمیدارند بنا بر آن عنقریب مجتهدین این فرقه را بحدیث طویل جعفرے و مانند
آن [illegible] دلیل میگردانم و استجماع شروط خلافت را برای خلفای راشدین از آن
ثابت می کنم و از خلافت راشده غیر از این مطلوب ما نیست آری میانه جلالیه و مداریه و میانه شیعه امامیه فرق اینست
که اوباش ایشان [illegible] یک طور می روند و مجتهدین ایشان هزاران احادیث جعفری اصل
[illegible] تهذیب امام اعظم اول شان بران گواه است اکنون سند نیز معطل بر اصول عین
[illegible] اول کلینی [illegible] از حضرت امام کاظم مرویست آنچه بر زبان بعضی از متکلمین این فرقه محصلش در کار سے
[illegible] امام [illegible] امام ناطق را چه امامی که خاموش گشته و از بیم دشمنان منتشر احکام
[illegible] انتفاعی نبرد و ناطق که بی تقیه سخن راند و ترویج احکام دین
[illegible] صلی الله علیه و آله نماید چون تقیه سست بر افراشته که در سایه او از نمونه آفتاب پناه
[illegible] یافتگان با بصیرت بر دست حق پرست او ایمان آورند و بر طریق مستقیم رسند در راه جنت روند انتهی و آنچه
[illegible] مذکور از ملاحظه اصول شیخ [illegible] گذشته و بعضی از اشعار در خصوص اینجا می آورد که کوران لسیا
دران افتادند و در مرض ظلمت و سفیقش مردند و نیز بسیار جان بسلامت بردند اکنون چگونه خاموش نشینیم و
[illegible] بنگرشیم که با شعار اشاره کردم زیرا که احادیث بسیار در کتب دینیه هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و فخر
[illegible] اهل نفاق بقدر یک حرفی از آن در مجلد سیزدهم از بحار رئیس المنافقین مانس الغابرین مجلسی که از تفاسیر قدما
خود باسناد می آرد بزبان مترجم اینست که صاحب تفسیر از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از حماد
بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که از **ابی جعفر علیه السلام** پرسیدم از **قول خدا** والليل
اذا يغشى [illegible] امیر المؤمنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم باو احاطه نمود و نور او خاموش
کرد و مامور کردند که صبر نماید گفتم فالنهار اذا تجلى فرمود نهار عبارت از قایم است زمانیکه قیام کند در دولت باطل غالب
میشود [illegible] خدای تعالی در قرآن برای خلق مثالها آورده باشانیغمبر خود خطاب نموده غیر از وکسی انها انمیداند

الکنون قسم میخورم بکبریای الهی که گاهی از هیچ مسلمانی شنیده ام که گوید هرگاه والیل اذا یغشی مسلم است چه جای
امام المتقین علی مرتضی که نزد ما نورش تا پایه عرش خداست قاتل الله المرواقض الی ممکن وله بعد ملهم عا
فی الدنیاه فی ایهم بیشوان واصحاب آنکه قدوة المسولین مناقب وخصائص هم را درین
کتاب جمع می کنند. دمی داند که ثابت میشود بحدیث مذکور که او هنوز در ظلمات غیبت بطوری مست
که هیچکسی بجانب او راه نمی برد و از ظلمت بدر نمی آید مگر وقتیکه سپه تقیه از سر برداره و شمشیر اظهار حق بدست گیرد و آن را
دمی نیست مگر در قرب قیامت پس این هزار سال یک غوطه اوست معاذ الله بحر ظلمات بر اصول اهل
خرافات پس ظلمتش نسبت بامیه دیگر زیاده تر به ثبوت میرسد گو دعوی تجلی آنها نزنند و کوکب دری ترد
کنند الغرض بعد امعان از جمیع بر مذهب مسلوب النور خواهی یافت که بر زبان می آرند که امام جعفر صادق تقیه میفرمود
و تهذیب و استبصار و گواه عادل است بر حمل صدها احادیث آن امام بر تقیه لیکن بهر حال با طول احادیث کلینی
از انجناب اولین و آخرین مجوسیان بی دین را سوای سانهم آل امیه بسبب از جهت کمال ذات
و صفات کامله جمع کرده کما اشرت الیه بلکه مذهب اثنا عشر با ثبات این ظلمات و سلب آیات امامت از
کامله هم بافراط نهاده و چون از امیه کسی نبوده مصداق والنهار اذا تجلی حقیقة لاجرم وصاح را ذکر باید کرد
زیرا که او مصداق الاتقی است و هر که الاتقی است اکرم است عند الله و لیکون اما اگر هرگاه اما نتش خلاف
فریقین است فتعین الصدیق و هو الاحق بالتحقیق باز منحرم که رفضه تاویلات و اسرار چرا نامش گرفتند چنانچه مجلسی
و دیگر از علمای ذوی الاذناب در کتاب مذکور بدان عبارت می نماید چه ناظر قواعد این فریق پی برده می داند که همه امیه
در چار موج ظلمات غریق اند احتی که والیل اذا یغشی حرفی از کتاب مست و لیکن فایده که بر دیگر انجه حیث و امثالش
مترتب شد آنکه مقصود امیه منوص گشت آنچه اهل حق برای هدایت گم گشتگان در نهایة العقول و شرح تجریات
و مقاصد و مواقف و صواعق و نواقض و صوافع و غیر آن میفرمودند که رفضه شیعه ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین
اند مقصود ایشان باتباع یهود مخالفت اصحاب و اهلبیت است پس بودن امیه و جناب امام الائمه علیهم السلام
مصداق واللیل اذا یغشی ظلمت از نام است و اینهم شومی رفض که می بینی از جهت تقیه نفاق است حتی که جناب
امیر در خلافت خویش هم از ان دریغ نمیفرمودند اما اسرار این مذهب پس نمونه آن در جلد اول هدایة جاییکه چیزی را
چند را از تفسیر آیه الارض بعنوان تفصیل کشیدم و لیکن شما را این همه موز ظاهر را تاویلات اسرار از ان نام نهادند تا
مقلدین بلا با قرمها الکن مثل لته ها این اسرار را پوشند و از مزابل مندرسه برخیاورده لباس فاخره برای شیعه بدوزند
آذین بروقت نظرش که هنوز اشاره یا خفای این مضامین تن بدهند و نعیم ما قال الشاعر بیت زلف او انتشه جان
گفتم و گشتم خجل زانکه از معنی چو زلف پیش پا افتاده است الغرض چون رفضه بحدیث امام ناطق می بالبیه دانیم که
معطله و ظلمت واللیل اذا یغشی بسبب انقطاع و ضیائی نا الله درین فصل ایشان را بحدیث امام ناطق حقا میگردد
انشاء الله تعالی و از اینجا انهم عیان میشود که کلام حضرت علی به خطاب لشکریان خود که منم قرآن ناطق با صول رفضه که آنجناب

را در خلافتش هم صحابه بالفعل پس معطله گمان می برند چسپان نمیشود و معهذا خود به نقل قمی در قوانین از نهج البلاغت
ظاهر است که ناطق [illegible] قرآنست پس خطای حکیم الملوک از ینجا نیز ظاهر شد کما ظهر سابقا **قوله** و مغلیت امامت ثلثه
بیعت [illegible] معتقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتمآب که اعلم صحابه و افضل اهل حل و عقد بود **اقول**
[illegible] آنچنان در مجلد سابق بتفصیل تمام زیب اختتام یافته که مزیدی بران بخیال نگذرد پس اعاده این
حرف جز از لاف و گزاف چه توان دانست و اصابت آن جواب که من تقریرش بعمل آوردم بر علما مخفی نخواهد
بود با آنکه [illegible] در حدیث کلینی که عنقریب مفصل می آید انشاء الله تعالی و صاحب انی هم آنرا
بعرض و طول تمام می آرد و دیگر امامیه شیعه نیز بروایتش عذب البیان اند غور کنند چگونه برچنین بیهودگی
اقدام توانند کرد که حضرات [illegible] زیرا که حدیث مذکور نص درین است که خلفای ثلثه جهاد با کسری
و قیصر و دیگر قبائل کفار [illegible] اشداء علی الکفار رحماء بینهم و [illegible] بین ایدیهم و [illegible] بودند
و حق تعالی از عبادات و جهادات ایشان خشنود شده پس اگر فیما بین این بزرگان مخالفت دینی و عداوت و دشمنی با
چنانچه اهل رفض مدعی اند [illegible] لازم خواهد آمد یعنی جناب امیر از حق منحرف و متخلف باشند و دشمن مهدیین قرار داده
بودند و حال آنکه مرتضای [illegible] هم [illegible] در تنزیه الانبیاء و الائمه اعتراف کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در حق مرتضی فرموده که علی مع الحق و الحق مع علی [illegible] بارها حدیث وارد چنانچه در مجلد اول گذشت
با آنکه خلفا و اتباع ایشان ممدوح قرآن نباشند و هو خلاف حدیث الصادق **قوله** و ترک بیعت سعد الخ
اقول حال سعد بن عباده نیز در مجلد سابق بتفصیل تمام گذشته اگر مجتهد الزمانی آن مطالب را فهمیده در دعاوی خاطر
نگاه میداشت [illegible] الاقوال بر زبان نیاوردی لکن تقلید ابوجهل اختیار کند مصداق اختیار النار علی
العار گردد و علاوه عنقریب می آید انشاء الله تعالی بنقل متبحرین رقم کرده که بیعت نکردنش با ابوبکر صدیق ضعیف است
مع ذلک [illegible] اشاره بدان نموده ام در جوابش کافی است و بروایت دیگران مثل ملا محسن وافی است که بر تقدیر مخالفت
سعد با امام الجماعات لازم می آید که شخص مذکور براه مخالفت آن بزرگان سپرده که حق تعالی در مدایح ایشان
آیات سابقه فرموده و آورده [illegible] هم معادات با آن کرده و آن شد [illegible] که مستجمع شرائط جهاد و دعوت دین حق بودند
پس البته سعد مذکور مستحق آن [illegible] که دیگران او را امر بالمعروف و نهی عن المنکر نمایند و گویند که انحراف
از [illegible] خلافت راشده [illegible] مهاجرین [illegible] بغاوت است و حق تعالی فرموده فقاتلوا التی تبغی حتی تفیٔ
الی امر الله و [illegible] جناب مرتضوی نیز دلالت بر بغاوت او از امام برحق دارد بر تقدیر مذکور چنانچه از نهج
البلاغه [illegible] خطبه [illegible] انشاء الله تعالی بدین تهدید شدید و وعید مزید که اصلاه جهنم و ساءت مصیرا
نمانده آنست بالجمله حدیث کلینی [illegible] از ترجمه [illegible] گذشته و تفصیلش عنقریب می آید نص است در بغاوت سعد و آنکه او بر تقدیر
اصرار بر ترک بیعت [illegible] خلافت [illegible] جهاد بودند لا که بعضی از فقرات حدیث مشار الیه اینست که اگر شخصی مستجمع
[illegible] ایمان نباشد او البته ظالم و باغی است مومنین را باید که با او جهاد نمایند تا که او باز آید و نیست او ماذون در جهاد [illegible]

دعوت بخدای عزوجل انهی و همین ست انچه جناب مرتضوی ارشاد نمودند و در نهج البلاغة و غیر آن موجود است کما اشرنا پس سعد بن عباده بر تقدیر انکارش مادام الحیات باغی و ظالم شد بیعت نکردنش با صدیق اکبر هیچ نقصانی در خلافت راشده لازم نمی آید بلکه ترک بیعت صدیق اکبر سراسر مضرت بسعد بن عباده دارد که از چنین شرف محروم ماند و بشهادت معصومین بعاقبتش بغایت قصوی رسید و چون او از مقبولین لسانی رفضه ست چنانچه مجالس شهید ثالث امامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم متصف بدان بوذند بران گواه هست و او تقیه را نیز از دست داد و مخالفت امام الایمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتمده دیگر عیان ست که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتمداً اکنون ذکر عدم بیعت او با صدیق نمودن لشکر خود را خود شکست دادن ست ولیکن این امر از علت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود چنانچه گردان رستم نکردیلان دزاوربند که از رطب اللسانند و در نیجا المجاث دیگر آنقدر بخاطر فقیر است که اگر آن را بر دفتر نهم البته یک رساله مفرده تالیف شود ولیکن بهمین مقدار اکتفا نموده و بجوابات سابقه از تحقیقه دالزامه قصر کرده خود را کشان کشان بسوی جوابات دمقولات دیگر متوجه میسازم **قوله** و استیلای اهل اسلام آلخ **اقول** اما انچه از تخلف دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در جلد اول آنقدر مبسوط گشته که بعد از دیدنش گاهی چنین نتواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام ترد استادی نه برده فقط بقوت نظر خود این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت را بتفصیل و اجمال آورده الله چنانچه از الملل عبارات که در اصل رساله بصارت العین **بنقلش** بر داشتم هم واضح است که خلاف بشروط امامت که از جمله آن عدالت ست استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک بعضی از بلاد را فتح کرده باشد حقیقت خلافتش از کجا فکیف خلیفه امیر تیمور از سلاطین دنیا که اینچه از ایشان صدور یافته و فاتر تواریخ بدان مملو و مشحونست و قلوب ناظرین از ان پر خون کاش بمطالعه کتاب دمشقی درین باب می پرداختند و حقیقت حالش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالعه حضرت مجتهد نرسیده باری کتاب تاریخ الخلفا که دعوی تتبع آن دارند و جا بجا عبارتش بقید کتابت می آرند درین باب کافی و وافی بود شیخ جلال الدین سیوطی در خاتمه کتاب مذکور اینچه می نویسد بعد از فتنه تتار برای ناظرین و سامعین مقام عبرتست و هذه عبارته و فی المائة الثامنة کانت فتنة تمرلنق اسقوب بالنسبة الیها فتنة التتار علی عظمها واسئل الله ان یقبضنا الی رحمته الواسعة قبل وقوع الفتنة الثمانة التاسعة بجاه محمد صلی الله علیه وسلم وآله واصحابه **بالجملة** چون هر کسی از صحابه کبار سادات ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی ندارد و میانه سیاوب یا صحابت و امامت نزد فریقین ملازمت نیست وکسب فریقین بر تفاصیل آن مشتمل ست تا بدیگران که در لذاید دنیوی و کمال جهالت و نادانی و ظلم و ستم منهمک بودند و تحصیل مدارج اخروی نمی نمودند چه رسد و من درین معنی حیرانم که مجتهد از کدام لفظ و معنی بصارة العین این امور را بر من لازم می گردانند جا بجا در رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باجتماع

شروط وغیره است وبمجرد بیعت واستخلاف استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا چنانچه این مباحث در مجلد اول بتفصیل تمام
گذشته واگر هنوز آن عبارات را یاد ندارد باری باز تذکیر وتنبیه بعض سے آرم که در مقاله خامسه بعد ذکر عبارت شرح
مواقف گفته ام که ازین عبارت صریح معلوم شد که عدالت از جمله شروط ملی است تا آنکه گفتم وثبوت امامت به بیعت
اهل حل وعقد واستخلاف برای همان کس است که شروط مذکوره در وی موجود باشد عارف شیرازی چه خوش گفته **نظم**
شوربختان بآرزو خواهند * مقبلان را زوال نعمت وجاه * گر نه بیند بروز شپره چشم * چشمه آفتاب را چه گناه *
راست خواهی هزار چشم چنان * کور بهتر که آفتاب سیاه * **قوله** پس قطع نظر از آنچه **اقول** این قطع نظر از آن
قبیل است که ابوجهل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود وانه اعجاز قرآن مجید منکر میشد با وصفیکه از
اهل لسان بود پس مقام آنست که ماتم اهل حق تا بگوش ملاء اعلی رسد چنانکه عرفی گوید **نظم** بعدم چون
درد مدد دل صوت شیون زای من * آسمان صحن قیامت گردد از غوغای من * گوش اهل آسمان وحلقه ماتم یکی است
شیونم تا بر کشید آهنگ بالای من * بسبب آنکه اعتراض مجتهد ناصبی بحضرت مرتضوی میکشد که لفظ آمنوا وعملوا الصالحات
درین آیت وارد است وخلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار داده اند اگر شق
اول ملحوظ بود ابتدا احد الخلفای گفت الی آخر التقریر علاوه حضرت را چه پیش آمد که بیعت راشدین راضی شدند
ودر قلب ملول ماندند چنانچه شیعه میگویند بر شق ثانی لازم آید حصه میعاد الهی بعاصی لاجرم جناب چرا فرمودند و
نحن علی موعود من الله انتهی. امامیه اینچنان کور باطن وظاهر گردیده که حدیث کلینی را هم ندیده ورنه چگونه بعد
ملاحظه حدیث کلینی هی گفت آنچه گفت حالانکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که مهاجرین با جمعها مشرکین یکه
کسری وقیصر ودیگر کفار ماذون بودند وماذون کسی نمیشود مگر که مستجمع شروط باشد که از آنجمله است حافظ حدود آن
بودن از ظلم وجور متنفر گشتن الی غیر ذلک من الامور التی سیجی مفصلا ان شاء الله تعالی وچگونه مجتهد قطع نظر
از ایمان صناوید مهاجرین می نمود ودر باب اعمال صالحه ایشان لب انکار میکشود پس این صنعت مجتهد
المنافقین کمتر از آن حکایت نیست که یکی از زمره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد ودر باره مطاعن
مرتضوی مثل واقعه تحکیم طول سخن مبالغه گفت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمود که باید همزبانی کردن وداد
مناظره دادن پس متکلم نزدیک شده گفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را از باطل ممیز گرداند بایست
یکی را اقرار دادند تا حاکم کند که فلانی براستی وفلانی بر کجی میرود ونزاع فیصل شود چون خارجی تن درداد وبحکومت
راضی شد متکلم با واز بلند گفت الحمد لله علی اتمام الحجة وحصول المطلوب خلیفه فرمود که بدون قیل وقال وجنگ وجدال
چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی از تحکیم جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر تحکیم راضی گشت
این مثل مطابق افتاد ع که دشمن بپای خود آمد بگور * مجتهد نیز اهم علمای رفضه را از مرقات شعریه وخرافات
زلل بوقیعه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سر پرستی جناب امیر ایشان کرده اند و
پس حالانکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر والارتداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

کما لا یخفی علی من تتبع مآخذ البحار و صاحب تذکرة الائمه با وجود شدت عناد معترف شده که آنچه شیعیان از فضائل و لوازم صحبت
کوشیده اند از دوستان هم بظهور نرسید باز خرافت مجتهد باید دید که حدیث کلینی را دلیل بر نفی میدارند که مهاجرین ماذون
بجهاد بودند چنانچه دانستی و بعد ازین مفصل خواهی دانست ان شاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی بکمال ایمان
رسیدن و مستجمع مدایح قرآنی گردیدن انکار کرده میگوید که خلفای ثلاثه از وصف و ایمان و عمل صالح عاری
بودند پس کاسه‌لیسی خوارج هم لازم آمد و هنوز نفهمیده اند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی ست و علمای
ایشان در ابواب جهاد بدان تمسک میخواهند دل من میباز نمیگویند هر چه مخالف مذهب شیعه خواهد برآمد
قبول کردنی است و خصم او بملاحظه آن هرگز الزام نتواند خورد کما قال مرا را خداوند که اکنون هم دریابد
بازکه چنانچه راضی شدن بحکومت شخصی مبطل طعن خارجی درباره جناب مرتضوی شده همچنان راضی بودن
بماذونیت مهاجرین و قائل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته سبحان الله امام صادق علیه السلام مدح
و مناقب راشدین بدین تاکیدات که مزیدی بر آن متصور نیست چنانکه خواهی دانست ان شاء الله تعالی
بیان فرمایند که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بدست ایشان بلندی داده
و حالانکه در کلینی و شروح آن باحادیث ائمه ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز او را عذابی
نمیکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در خیر قبول آمد چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود نوشته و بدان افاده نموده اند
و اینهمه بر ایمان متفرع است و مجتهد که مدعی مذهب جعفری است از ایمان انکار می‌نماید بار خدایا مگر در دل این
رئیس المنافقین بنیان راسخ گردیده که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه مناط هجرت شان عشق و عاشقی
بود که تفصیلش را مراعات ادب مانع ست و هر که خواهد که این مهملات و خرافات را بالاجمال بیند باید که رجوع کند بکتاب
کامل بهائی که نقضه کاملیه بر آن می‌تازند و مثل و بائیه و غراییه بر آن هجوم میسازند و مثل شوشتری بر تالیف آن
می‌بالند و بعبارتش تهیتا یا مضمونها بعد ازین در جا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور از کافی کلینی خواهم نگاشت و فوائد
آن بر وفق خواهم گذاشت و استیصال این احتمال تجویز این وجود درین نزدیکی می‌آید بتمامه بحول و قوت الهی اگرچه
مجتهد ناصبی نقضه را مختصر کرده و در نشر نداده که تمامی افادات جعفری را بنویسید لیکن درین مقام بمقتضای مقوله شیخ
سعدی نگفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار از مجتهد باید پرسید که علمای شما آیت استخلاف را در حق
حضرت مهدی فرزند خاتون نرگس قرار داده اند چنانچه تفاسیر قدما بر آن مشتمل ست و بیانش هم در کتاب تاویلات الآیات
باستیعاب تمام است که باقر مجلسی نیز آنرا از کتب معتبره می‌پندارد و در کتب خود استناد و بدان دارد حالانکه نزد عقلا
الفاظ آیت اعمام صریح نموده اند پس بیان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب لا و لتش بمقتضای روایات
در بحار مجلسی و جلاء العیون و حق الیقین و فتاوای فقهای امامیه عموما و حکم مجتهد الربانی خصوصا عیان شده
کما عرفت فی المجلد الاول از کجا بثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیر است و آن بدون ایمان
صورت نمی‌بندد و همچنان مناقب دیگر گوییم قطع نظر از آنکه عصمت و عدالت برمیگردد چنانچه از گوهر مراد روشن است

میگوییم پس علی هذا صحابه بدون بدون ایمان توانند بود و کسی ماذون بجهاد بدون شرایط معلومه نتواند شد کما نص علیه ابو عبد الله
علیه السلام و مدایح و مناقب قرآنی فرع ثبوت مرتبه ایمانیست ورنه لازم آید در امثال این مقام که هر کسیکه بتقلید مجتهد بغیر حصول لوازم اجتهاد
بانسانیتش استدلال کند صحیح نباشد لاحتمال الناصبیة و عنقریب بمعرض وضوح می آید که حضرت امیر بتخصیص مترجمین و شارحین
نهج البلاغه خصوصاً کاشانی و بحرانی خلافت فاروق را بذکر یا باشاره این آیت موعود من الله دانسته اند و خود ابعد ازان
بدلالت حدیث نهج البلاغه داخل کرده اند اکنون کجا ماند انکار ایمان از خلفا والا لازم آید عدم ایمان حضرت مرتضی معاذ
الله **قوله** از دو حال خالی نیست الخ **اقول** درین مقام شق اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعه وقت نزول موعود
بودند بزعم مجتهد که تخصیص خلفای ثلثه میکند و باخراج حضرت مرتضوی داد ناصبیت میدهد ولیکن آنچه برین شق وارد کرده
از قبیل گاو تازیست چه اعتراض اول دلالت بران میکند که جناب مجتهد را مناظره نیز باتفاق که مجمع علیه عقلاست یاد نمانده زیراکه
بالاتفاق وقت مناظره و مطارحه خصوصاً چون غیبتی تمام هم در میان باشد و برپا شدن فتنه مظنون بود امری را بر روی اهل خلاف
بر زبان می آرند که در ثبوت آن قیل و قال نکنند و نیز چون و چرا نگیرند پس افضل الصدیقین حدیث الائمه من قریش باعتراف
مجتهد بمقابله انصار بیان کردند و کسی را مجال انکار نماند اما موعود بودن خلفا بخلافت پس محتمل است که باستفاضه و شهرت
احادیث نرسیده و این ترتیب خاص شهرت نگرفته باشد لاجرم بعضے بطور اسرار میدانستند و بعضی بعد از وقوع پی بردند چنانچه
حدیث عدی بن حاتم که در تفاسیر مرویست دلالت بران دارد و لیس الاخبار فی نفسها صحیح است لیکن در زمان مخصوص بحد تواتر
استفاضه نرسیده بلکه بعد از ان چنانچه مجتهد الزمانی که پیشه اجتهاد دارند و استنباط مسائل فرعیه از ادله شرعیه بزعم تقلید
کار ایشانست نه اینکه اینمقدمه را در اصول حدیث و اصول فقه خویش مثل قوانین قمی و مانند آن ملاحظه نموده باشند و
شاید که وقت تحصیل کتب درسیه مسلم یا شروح آن و مصنفات فاضل بحر العلوم نیز بمطالعه شریف گذشته باشد پس از تحقیقات
تدقیق و مسائل ... از زمانه حضرت رسول ربانی پی توان برد که تا بوقت این آیت مشغول نشدند تا اگر بعضی انصار گویند
که بکدام لفظ ثابت میکنی که استخلاف مهاجرین مراد است قیل و قال بطول خواهد کشید و ایشان خواهند گفت که آیا ما ایمان نداریم
و اعمال صالحه نکرده ایم بلکه مدینه از آن ماست و شما نزیل آن هستید پس از انصار حدیثی خوانند که قاطع نزاع شد و کسی
نیارست دم زدن و چون مجتهد الزمانی برین قانون دل نمی نهد هر جا کلامش مخدوش و مردود میشود و **العجب** که
مجتهد لازم میگرداند این مقوله را برای احد الخلفا که ما بموجب این آیت خلفا هستیم انکار شما بیوجه است حالانکه این قول
مذکور فرع این معنی است که همه انصار میدانند که این آیت میعاد ما مصداق آنیم و هو ممنوع لاجرم اگر مجتهد علم شان ثابت
کرده خواهیم گفت لله الحمد که بکوشش شما من الراشدین خلافت شان بآیت کتاب مبین بمعرض ثبوت می آید و کوشش کلینی بلکه
تمامی متقدمینش رایگان می رود فکیف که بنصوص بحار و حق الیقین انصار سرپرست اهل بیت بودند و معلوم شد که را
اعتراف به ثبوت خلافت خلفا بآیت مذکوره نمیبودند و اگر مجتهد از عهده بر آید پس مدعا بدست آید یعنی ناگزیر
اقتدا و ذکر حدیث الائمه من قریش که انصار در آن مجمع عظیم قیل و قالی نکردند و نگفتند که نشنیده ایم از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و این حدیث ساخته و پرداخته شماست و اینکه شنیدی غالباً حقیقة الامر است اما الزام پس بیانش بوجوه

بوجوه بسیار است بر بعضے ازان اکتفا میرود چنانچه در اکثر مباحث ملحوظ است تقریرش آنکه رفضه در کتب معتبره
خود از حضرات ائمه بطور وصایا مے آرند و احادیث ایشان را در هر باب وحی الٰهی می پندارند
از جمله آن وصیت حضرت مرتضویست بعبد الله بن عباس رضی الله عنهم وقتیکه او را برای
مناظره خوارج فرستادند لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول ویقولون ولکن
حاجهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا یعنی مناظره بایشان با قرآن مجید مکن که احتمالات
بسیار دران متطرق است لیکن مناظره کن بحدیث تا گریز گاهے نیابند پس طعن مجتهد از کجا بکجا
میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوه باید مجتهد را با روح مترجمین وشارحین نهج البلاغت
کشتی کردن وبصنعت مصارعت واخذ تلابیب معاذ الله تقلید حضرت فاطمه زهرا بحدیث کافی اعور
کما سبق الیه الاشاره پرداختن که چون خلفای ثلثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا
چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردید و استدلال بان نمودید چرا احد الخلفا
نگفت آلخ پس هر جوابیکه مخلصین شان بمراعات قانون عقلی ونقلی مرتب فرمایند از طرف
ما هم بعینه یا بمثله کفایت تواند کرد معهذا اقول او ما بموجب وعدهٔ الٰهی خلیفه هستیم حقیقه
دلالت میکرد بر فعلیت خلافت وتمکن فی الارض وچون هنوز کسے در سقیفه بیعت نکرده بود بر
صدیق چگونه چنین فرماید که ظاهرا هم خلافت واقع است چه جاے فاروق رضی الله عنه
چنانچه نعم احد الخلفا مقتضی آنست وبر تقدیر معنی قوت واستعداد انصار هم میگفتند که ما بموجب وعدهٔ
الٰهی که متعلق است بایمان وعمل صالح خلیفه هستیم پس رفع نزاع صورت نه بست بلکه اگر اندک غور وفکر رود همین
اعتراض بر ذات مجتهد میرسد زیرا که اینقدر خود نزد جمیع بندگان نهج البلاغت بی غبار است که حضرت امیر
خلافت فاروقی را موعود من الله دانستند وخود را هم در ان علی الظاهر داخل کردند حالیکه مے گوئیم که مراد
حضرت شیر خدا هر چه باشد خواه صدور وعده درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز بهر حال مدعا تمام شد وخلافت
راشدهٔ خلفا که موید دین الٰهی بود بنص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادن زرا انچه
سابق گفته بود که در کتب معتمده ما حدیثی تثبت خلافت راشده وغیر راشدهٔ آنها وارد نشده فارغ گشتی [illegible]
در انچه مجتهد درین مقام ایراد نموده هیچ عجبی نیست کما سیاتی انشاء الله تعالی عجب اینست که حضرت امیر رضی الله عنه منزه باشند
از سهو ونسیان ووقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفرمایند که من مولی هستم وامامت حق من است از وقت
نزول انما وورود انفسنا تا کار دین منتظم میشد واز چند صد ایت که شیخ حلی وامانند او از نصوص خلافت
مرتضوی پندارند یک آیت هم تلاوت نکنند ونه نام قصه غدیر ر دبر دی کسی عموماً وحضرت عباس خصوصاً
ببرند که ای عم بزرگوار مگر هنوز تردد داری در امامت من ووا قعهٔ غدیر را فراموش کردی که میخواهی که مرا همراه
بری واز حضرت پیغمبر بپرسی که خلیفه کیست ومقوله حضرت عباس در عماد الاسلام هم وارد است چنانچه دانی وبسیاری از رفضه

ہم بیان کردہ اند کما لا یخفی بخلاف ابو بکر صدیق کہ نہ معصوم بود نہ منزہ از سہو و نسیان لاجرم ہرچہ او را یاد آمد ذکر فرمود فکیف
کہ انہیم در کتب معتبرہ رفضہ جا بجا مصرح باشد کہ حضرت امیر در وقتیکہ شہادت ذی النورین متحقق شد در خانہ را بروی
مردم بربست و در آنوقت ہم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت ہرگاہ ہمہ مہاجرین و انصار فراہم
آمدہ الحاح را از حد گذرانیدند ناچار قبول فرمود کاشکی آنچہ این بیہودہ سرا در طعن الرماح نگار بلاغت
بستہ بیاد می آورد و ہذہ عبارۃ ذلک الکتاب اہل بیت استرداد و استرجاع و خواہش اخذ مغصوب
از خود نمیفرمایند و ساعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است کہ جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خود خواہش خلافت
نفرمودہ بل ترکہا و اعتکف فی بیتہ فجاء الناس یہرعون الیہ و چون اصرار تمامی مہاجرین و انصار بر بیعت
از انحضرت از حد گذشت ہمگی التماس کردند کہ ما کسی را احق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مد یدک
نبایعک دران وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد الی آخرہ بلفظہ و در نہج البلاغت موجود است
دعونی و اطلبوا غیری و زارتی خیر من امارتی آلخ فتذکر و لا تغفل فافترقا و العجب کہ رفضہ انہیم گویند کہ آنجناب
فاروق را بدست فیروز و ذی النورین را بشورانیدن بلوائیان کشتہ پس مقصود غیر از طلب خلافت
چہ بود از ینجا شیون بو قلمونی حضرت امام الائمہ بر اصول رفضہ مفترین باید دید و دست تاسف باید گزید
عجب دیگر آنکہ از کتاب صراط مستقیم رفضہ دمانند آنہم پیدا است کہ حضرت امیر فضائل خویش را بکان
یکان برشمردند و روز شوری از کجا بکجا رسیدند و واقعہ غدیر را در مبادی امر ہم ذکر نکردند و شارحین نہج البلاغت
خصوصا ابن ابی الحدید شیعی و عادل و منصف نزد مجتہد فانی و زمانی در شرح آن گفتہ اند کہ مذہب امامیہ آنست کہ حضرت
امیر در خلافت خود ہم گاہی قیل و قال نفرمودہ کہ من منصوص بقرآن و حدیث و خلیفہ بلا فصل ام غرضکہ تقریرات
رفضہ آنقدر عجائب و غرائب مینماید کہ بیانش در ہزار جز صورت نہ بندد چہ جای این کتاب کہ بعنایت ایزدی
در دو صد جزو تمام شود و حال حضرت زبیر جائیکہ مجتہد او را از متخلفین شمردہ تفصیل و بسط تمام در مجلد اول
مذکور شدہ و محو حیرتم کہ یکی از خلفا در آنوقت کہ ہنوز کسی بیعت نکردہ چگونہ چنین میگفت کما عرفت معہذا ہرگاہ
گفتگو در تعین در آمد حسبان احد الخلفا میفرمود کہ اول موعود منم حالانکہ برای تعین شخصی در آیت کریمہ دلیلی
نبود من بعد امری دیگر باید فہمید و سرسری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعدۂ مذکورہ مستلزم آن نیست
کہ ہر یکی از خلفا مطلع ہم باشد پس اگر خلفا در سقیفہ عالم بآن بودند یا نہ باز ہم آنچہ در عبارۃ العین گفتہ ام بی غبار است
چہ محصلش غیر ازین نیست کہ تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم دانستیم کہ وعدہ
صادقہ مذکورہ این بود کہ در ضمن خلافتہای شان باعتراف حضرت مرتضوی ظہور نمود پس مجتہد درین استفسار اگر تطویل
گردیدہ و بحقیقۃ الامر رسیدہ آیا مجتہد را یاد نمی آید کہ جناب امیر اجازت نمیداد حسنین رضی اللہ عنہما را بکارزار و در صفوف مقاتلین
در آمدن تا نسل مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم باقی ماند و حالانکہ یقینا میدانستند کہ نہ کسی از اولاد امام حسین اورنگ امامت را بجلوس خویش
زیب و زینت خواہند بخشید بلکہ تمامی اولاد را باوصف لا تتناہی اعداد و انتشار در مشارق و مغارب بلاد دمی شناختند غلط گفتم بمقتضای روایات اصول کلینی

وبحار وحیات القلوب وبصایر بر هر یکے از افراد شیعه تا قیامت علم آنجناب محیط بود فکیف واقعه شهادت
امامین وقس علی هذا واقعات دیگر مثلا حضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی از مغازی بنصرت و اعانت ملائکه
مبشر بودند و دقیقه از مشورے وجمع اسباب جهاد فرو نگذاشتند و آن میعاد بشارت در ضمن آن جلوه ظهور
داد بالجمله هر که ادنی غور در علل و اسباب کارخانه دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر مجتهدین رفضه از ادراک این
نیز محروم اند **طرفه آنکه** هر امام را علم اینمعنی که فلانی بعد از من بسبب استجماع شروط مثل عصمت وغیره امام
خواهد شد حضور است و با اینهمه بعضی از ائمه در اشتباه افتادند و نص امامت دیگری را ملحوظ نمودند و بعضی از اجله اصحاب
خود را متحیر گذاشتند چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول هم بدان رفته و تفصیل این اجمال بعد ازین مے آید
انشاء الله تعالی **قوله** و نیز درینصورت الخ **اقول** این اعتراض ثانی است بر شق اول پس باید اول آنمعنی بود نشر
مفصل ذکر کردن و اگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونه بمعنی تواند شد الحمد لله که
چنانچه خلیفه ثانی بمجمع مردم در سقیفه فرمود که ابوبکر افضل از ماست و کسی نیست که از و بهتر بود و او ست افضل
مهاجرین ابوعبیده نیز درین مجمع خطبه موافق آن فرموده و فضیلت افضل الصدیقین چنانچه باید بیان کرده
و خیریت او را بر ملا اظهار گردانیده تا آنکه کسی را درین محفل بزرگ مجال رد و قدح این مقدمات متحقق نماند مگر بدیده که در کتب
کلامیه مثل صواعق نصوص صریحه درین باب واقع است پس حجیت خلفا باین اختیار و امتحان جا بجا درین سقیفه تمام گشت
و خود علمای رفضه این مطالب را در کتب دینیه ذکر مینمایند و چون و چرا نمیکنند چگونه مجتهد الزمانی که حامل اسفار ند حساب
نکرده باشند از جمله ایشان فاضل شهیر ابن میثم بحرانی است که در ربع اول از شرح نهج البلاغة قصه سقیفه نقل
کرده و گفته فقام ابوبکر وقال هذا عمر و ابو عبیده بایعوا ایهما شئتم فقال لا یتولی هذا الامر غیرک وانت احق
ابسط یدک فبسط یده فبایعاه فبایعه بشیر بن سعد و بایعت الاوس کلها و حمل سعد بن عبادة و هو مریض فادخل منزله
وقیل انه بقی ممتنعا من البیعه حتی مات بحوران فی طریق الشام پس متخیل که چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار
فاروق و امین را گویا گردانید صدیق اکبر با دعوت خود تا در آن مجمع خلافی نماند و از ینجا هم عیان شد که بیعت نکردن
سعد بصدیق و اصرار او تا دم مرگ ضعیف است **قوله** و نیز تعیین شوری الخ **اقول** این اعتراض سوم است بر تقدیر
مذکور و منشاء تحیر که آیا موعود بودن خلفا منحصر درین بود که اصحاب این ترتیب را قطعی دانند و حضرت عمر یقین کنند
که بعد از من خلافت بنص قرآنی برای عثمان است و همه کس او را خواهند برگزید این امر با اصول ما لازم نمی آید و ضرور
نمی نماید و اصل نیست کما اشرنا که سعی و مشورت در اموریکه موعود الهی است بیجا نمی شود بجهت آنکه امور کائنه در عالم
باسباب تعلق گرفته لاجرم بر اجتماع مردم و مشوره شان امر خلافت را گذاشتن منافی آن نیست بلکه از معدات
و اسباب آنست پس معلوم نشد که مجتهد چرا باین امور دست میزند و عاقبت اندیشی نمیکند **قوله** نیز درینصورت الخ
اقول این اعتراض چهارم است و جوابش آنکه یاد نمی آید که کسی از محدثین این روایت را بسند نقل کرده باشد چه جای
صحت آن یا در کتابی اخراج نماید که التزام صحت فرماید بایستی که جناب مجتهد سند آنرا بیان میکردند که در جناب

چندان مبالغه دارند که در سند حدیث صدوق مرد کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلش مے آید و بعد از
تسلیم صحت میگوییم که محمول بر تواضع و هضم نفس ست نه بینی که فاضل جزری در نهایه انچه گفته در ماده
خلف محصلش انیست که اعرابی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفه پیغمبر هستی گفت نه من خالفه ام بعد از جناب
و خلیفه کسی ست که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او بنشیند و مانند او بود و الحاق تا برای مبالغه است
و جمع آن خلفاست بر معنی تذکیر نه بر لفظ چون ظریف و ظرفا و گاهی است که جمع میکنند این لفظ را بر خلائف مثل ظریفه
و ظرائف اما خالفه پس کسی ست که در فارسی ورا بهیچ و پوچ تعبیر توانند کرد انیست انچه اکثری گفته اند در معنی آن
و قول صدیق محمول ست بر هضم نفس و فروتنی وقتی که او را اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین بیان ظاهر شد
که جزری در نهایه خویش که در لغت نوشته توجیه این کلام کرده و نقل مجتهد که در مجلد اول دانستی نیز مشتمل برین توجیه است
و در مناظره قرار گرفته که الموجب مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکردند اعتراض یا بالعکس نه آنکه گاو تازی بکار برند و حق انیست که مجال نیافتند
که این احتمال را بر نمارند پس تلمیع و تدلیس که پیشه اهل نفاق است پرداختند اگر اکنون مقدرت بر رد این احتمال
دارند بارے همین گو و همین میدان لیکن بحول و قوت الهی با امید که دلیلی بر احتمال مذکور سر تا عا و احسانا قائم کنیم
که بالزام مجتهد و مقلدینش کافی باشد که شک نیست که صدیق اکبر بعد از تعزیت و ادای خطبه بنا بر ثبوت موت حضرت
رسالت رفع اختلاف نمای امت و استماع خبر اجتماع انصار بسقیفه رفتند و انصار را از اراده شان باز داشتند
و خلافت مهاجرین را ثابت فرمودند و بعد از ثبوت خلافت قریش ظهور اولویت خود زبانی دیگران و بیعت اهل حل و عقد
متصدی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی و شافی سید مرتضی ثمانینی و بحار باقر مجلسی و حیات القلوب او نیز بران
گواه ست و درین ورق مجتهد انچه گفت دلالت بران دارد که بسقیفه تشریف بردند و انصار را از قصد خلافت
منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور باثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که ابوبکر صدیق خود را خلیفه
بر حق میدانستند یا غاصب حقوق مرتضوی و غیر مستحق اعتقاد مے نمودند بر اول ناگزیر شد که هضما للنفسه فرموده باشند
و هو المطلوب و بر تقدیر ثانی ناگزیر ست که قایل باید شد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شوشتری
و حق الیقین مجلسی و غیرها بران دلالت میکند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلا فصل بداند دون غیره
و این امر خود از تقریرات رفضه بظهور میرسد چنانچه جالیسی در شهاب ثاقب جائیکه نسبت رساله سر العالمین را بسوی غزالی
باطل ساخته تشیع شیخین یا بر تشیع غزالی نقلا عن محققی الشیعه متفرع گردانیده یعنی بعد از ثبوت رساله مذکور بغزالی نیز تشیع او
لازم نمی آید ورنه باید که شیخین که گاه گاه اعتراف بعجز و قصور خود میکردند و فضائل و کمالات علوی بیان می نمودند شیعی
باشند و چون بجای خود قرار یافته که اذا ثبت الشی ثبت بلوازمه ملاجرم باید که مجتهد معتقد این معنی گردد که حضرت صدیق و دیگر حکم اخوی
مثل شیعه ناجی باشند و هو خلاف ما صرح به فی تالیفاته مثل طعن الرماح وغیره و هر کسیکه کتب طالغه کاملیه ملاحظه کرده
مثل مجالس المومنین وغیره مخفی تواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناجیه شمرده اند که سادات رفیع الدرجات

و اکابر خاندان عصمت و طهارت را باظهار تشیع زنده در گور دفن میکردند و بدست خود میکشتند و چه ظلمها که
بر اهلبیت طهارت نه نموده اند و محصل اعذار شان همین است که آنچه خلفای عباسیه کرده اند از جهت ریاست
و سلطنت کرده اند و عقیدهٔ ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند و لیاقت امامت مخصوص بدودمان
عصمت و طهارت است پس اطرف امور و اغرب دهور باشد که حضرت صدیق نزد عقلا مرتکب آن ظلمها قطعاً
و یقیناً نشوند و بر تصریح اکابر متکلمین شیعه و کاسه لیسان ایشان که متکی از انجمله باشد خلافی نکنند چیزی در باب
امامت برای حصول ریاست و از تشیع بهره نبرند و قضیه مبرهنه الملک عقیم برای ایشان مقرون باذعان نگردد
و هرگاه تشیع صدیق باظهار و اتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالفه بنا بر تواضع بر زبان جاری کرد
فلا یعتمد علیه و از ینجاست که شوشتری و غیر او در مجالس و غیر آن آورده اند آنچه دلالت بران دارد که آدمی
آنچه رو بیرو ی احباب و معاصرین خود این نوع مقالات میگوید قابل استدلال نمی باشد حالانکه
هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر غباری از ایشان نداشتند و انهمه بزرگان مثل شیر و شکر بودند
چنانچه نمونهٔ آن در کاشف اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام سمت نگارش یافته بالجمله حال حضرت صدیق
باید دید که او با آنهمه مناقب و مفاخر مجمع علیها که در ذات والا صفاتش بود و نمونهٔ آن از کتب رفضه بازمیآید
انشاء الله تعالی خود را هیچ و پوچ قرار میداد و پیروی انبیا و اصفیا علیهم السلام میکرد که صفات مقدس
خود را بمیدیدند و معائب را برمی شمردند و بتواضع و کسر نفس خویشتن را مانند حیوانات خیال میکردند بلکه آرزوی
این بزرگان از انهم میگذشت کما فی البحار و غیره باز هم رفضه ابوبکر صدیق را از راه سفاهت و تیره دلی
زیر مطاعن میگیرند و داد تیز زبانی میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سیئات اعمالهم **قوله** و لیتنی
الی آخره ۲ **قول** این اعتراض هیچ است و جوابش در کتب کلامیه مثل ابطال الباطل و هوا قع مفصل
موجود است و من درینمقام عبارت علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز که در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
و آنچه قلی کنتوری از راه حماقت و مزید سفاهت خود بران وارد کرده تعرض بدان می نمایم و بر تمامی عقلا واضح
میگردانم که آیا مجتهد را مناسب بود که این طعن را ذکر کند و از جوابش که بعنوان تدقیق و تحقیق بکتاب مذکور
که در مغارب و مشارق مشهور است سمت ذکر یابد اغماض صریح نماید غایة الامر آنکه اعتماد بر هفوات قلی کند که بالاتفاق
خارج از عقل و نقل باشد و خود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید که او را لیاقت
نوشتن جواب تحفه نبود چنانچه عبارتش بعد ازین بالتمام بیاید انشاء الله تعالی و نتیجها که متفرع است بران صدور اهل ایمان را بکشاید
و هر کس را اطمینان تمام ببخشاید و هر یکی از خاصه و عامه اقرار نماید که حجت الهی بر رفضه لئام تمام شد و لله الحجة البالغة پس
بدانکه عبارت کتاب مستطاب تحفهٔ اثنا عشریه اینست کید هشتاد و سوم آنکه گویند خلیفهٔ اول که اهل سنت بحقیت
خلافت او قائل اند در صحت امامت خود شک و تردد داشت بخلاف امیر المومنین که در امامت خود اصلا تردد نداشت و بر یقین
و بصیرت بود از حال خود و اتباع یقین بهتر است از اتباع شک و برای اثبات شک خلیفهٔ اول و ثنی وضع نموده اند که در دم پسین خود

این لفظ می‌گفت یا لیتنی کنت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر شیئ و شیخ ابن مطهر حلی بعد
روایت اینکلام خیلی زبان درازی و بلند آهنگی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان مناظره برده اهل‌سنت گویند
که دلیل افترا بودن این روایت آنست که اگر خلیفهٔ اول را در مقدمهٔ انصار ترددی بود نص امامت بعد از خود بمهاجرے
که عمر بن الخطاب است چرا میکرد و لا اقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهیم می‌نمود و اگر این روایت از خلیفهٔ اول
صحیح میشد میگفتم که مدعای او آنست که کاش بحضور انصار از آنجناب سوال مینمودم تا ایشان نیز جواب با صواب
آنجناب را می‌شنیدند و با من کدورت خاطر نمیداشتند و بالفرض اگر اینکلام از ابوبکر صدیق صدور یافته باشد بالاتر
از تحکیم حکمین که از جناب امیر المومنین بوقوع آمده نخواهد بود و بهمین سبب خوارج و حروریه خروج کردند و از اعتقاد برگشتند
و گفتند که اگر این مرد را انکار خود یقینی می‌بود تحکیم چرا میکرد معلوم شد که در نص و استحقاق مدعی این امر خطیر شده بود چون دید
که پیش نمیرود بصلح راضی گشت و پنچایت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی غیر از بعضی
از کذابان روافض نقل نکرده و صدور تحکیم از امیر المومنین چیزی نیست که بتوان پوشید و نیز برین قول خلیفهٔ اول مفسده
متحقق نشد زیرا که انصار باین تمسک باز دعوی خلافت نکردند و بر صدور تحکیم مفاسد بیشمار مترتب گشت از انجمله آنکه خلافت
و امامت از خاندان اهلبیت نبوی برآمده رفت و تحکیم من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهمین سند که اگر ایشانرا
در نیکار حقی میبود جناب امیر المومنین چرا بتحکیم و پنچایت راضی شدند و از انجمله است خروج حروریه و از انجمله است تسلط صحابه
و مروانیه بر دین اسلام و تن دادن مردم بحکومت ایشان الی غیر ذلک و صاحب صواقع نیز در باب مکاید رفضه بدفع این روایت
موضوعه تفصیل بسیار کرده و چه خوش انشاء فرموده **نظم** اراع بصلعک یا ذا الافک والحیل ؎ ما انت اهون من عمرو من جمل ؎
تا شک قط عتیق فی امامته ؎ فقد افتریت علیه الکذب والخطل ؎ فاحش الا الی الناس من کذب فالکذب مقتصیه بلقیاک فی الثلل
الی الآخر الابیات من لعبد مخفی نماند که قلی کنتوری که مهمل گوئی و لاف و گزاف و حیله جوئی شیوهٔ اوست در جواب این بیان شافی میگوید
که حکم بوضع این روایت مردود است بانیکه قاضی القضات صاحب کتاب مغنی که از متقدمین اهل‌سنت و جماعت است
و متصدی جواب مطاعن ثلثه شده این روایت را انکار نکرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است کما هو واضح
عند ذوی العقل السلیم **قوله** اهل‌سنت گویند که دلیل افترا بودن آنست الخ **قولنا** ابوبکر معصوم نبود تا دفع تناقض
از کلام او ضروری باشد و معهذا میگوئیم که سبب این روایت نص نمودن ابوبکر بعد از وجود بر امامت عمر عهد و پیمانی بود که با هم در میان
نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فارجع الیه **قوله** میگفتم که مدعای او نیست الخ **قولنا** قرینهٔ حالیه
نفی این مراد نامراد میکند زیرا که از دو حال خالی نیست کدورت خاطر انصار بر زعم ابوبکر بر حق بود یا بر باطل در صورت شق اول
همان اشکال راسخ و در صورت ثانیه در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا و کار با خدا است ابوبکر را از
کدورت خاطر انصار چه پروا بود که بپاس خاطر ایشان این کلام موهم میگفت **قوله** و بالفرض اگر این
کلام از خلیفهٔ اول صدور یافته باشد الخ **قولنا** بر واقفان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که
تحکیم حکمین از جناب امیر المومنین علیه السلام باختیار خودش بوقوع نیامده پس محل اعتراض نباشد **قوله** معلوم است

که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی آلخ **قولنا** صدور این قول از خلیفهٔ اول صاحب مغنی تسلیم کرده است و در مقام نقض
اگر مرویات خود را در مقام اثبات عدم استحقاق ابوبکر دخل میداد چرا اینقدر درد سر میکشید همین قدر کفایت میکرد که
میگفتند جمهور شیعه از ائمهٔ هدی و پیغمبر خدا علیه السلام عدم استحقاق ابوبکر روایت میکنند انتهی کلامه زید خزیه و ملامه بدانکه
این حق ناشناس بلکه کندهٔ ناتراش هنوز خبری ندارد که قاضی القضات صاحب مغنی در علم کلام که عبد الجبار نام اوست
از اهل اعتزال است و زینهار از اهل سنت و جماعت نیست چنانچه تصانیف او که تعلق بالٰهیات و دیگر امهات عقاید دارد
بر آن اول دلیل است اگر آن کتب درین دیار بهم نرسد باری باید که به تفسیر کبیر امام رازی رضی الله عنه رجوع کردن و بچشم
بصیرت دیدن که امام المتکلمین در جواب شیخ قدر تعرضها دارد و در خلافیات فرقهٔ مذکور بسیاری از آیات بینات کلام او را
ذکر میفرماید و سر دو قدح آن میگراید پس او را از اهل سنت گفتن ماجرای شگرف است چه جای آنکه او را از قدمای اهل سنت شمارد
که بزرگان قاضی مذکور را از مجالس خویش راندند و بسر کوبی آنها برخاستند چون این بیخرد تهی مغز کتب دینیه را از تفاسیر و احادیث
فقه و کلام به بصیرت ندیده درین غلطها مانند خر در گل فرو رفته و امید نجات از آن زینهار نداشته از جمله مقامات تفسیر کبیر امام
فخر المتکلمین یکی این است که در تفسیر سورهٔ حج میفرماید قال القاضی عبد الجبار اذا قیل المراد بقوله تعالی کتب قضی فلا جائز ان یرد الا الی من یتبع
الشیطان لانه تعالی لا یجوز ان یقضی علی الشیطان انه یضل و یجوز ان یقضی علی من یقبله بقوله قد انضله عن الجنة و یهداه الی النار
قال اصحابنا لما کتب فی ذلک علیه فلو لم یقع لانقلب خبر الله الصدق کذبا و ذلک محال و مستلزم المحال محال فکان وقوعه محالا
باز بعد از یک سطر میفرماید قال القاضی فیه دلالة علی ان المجادلة فی الله لیست من خلق الله و بارادته و الا لما کانت
مضافة الی اتباع الشیطان و کان لا یصح القول بان الشیطان یضله بل کان الله قد اضله و الجواب المعارضة بمسئلة العلم
و مسئلة الداعی و اگر فهم این کلام مشکل است باید که بمطالعهٔ مجالس قاضی ذبیب الله بفوره پرداختن که از مصابیح القلوب آنچه نقل
کرده دلالت بر اعتزال عبد الجبار دارد و آنکه لقب مفید برای حارثی نهاده است و حارثی را بر مسند خود نشانید و معتقد شد
تا آنکه حضار مجلس رنجیدند و فقه اخو سلاطین دکن یعنی اردستانی هم این قصه را در کتاب امامت آورده و بر اعتزال عبد الجبار
و معتقد بودنش نسبت بمفید نص نموده و از کلام قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین کما مرت الیه الاشارة فی المجلد الاول
در ترجمهٔ حسن بن محمد بن العباس معلوم تواند کرد که اهل سنت شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی را بنام دیگری میخوانند و وجه این امر
نیز ظاهر است زیرا که شیعه در اصول عقائد الٰهیات و مانند آن کاسه لیسی معتزله اختیار نموده اند و خود منجم طوسی در تالیفات خویش
تصریح باین معنی کرده چون در عقائد مذکور این هر دو فرقهٔ ضاله بهم دیگر اتفاق دارند تسمیه یکی بدیگری مخالف رای رزین نخواهد بود
مسلمنا که معتزله در فروع تابع ما بوده اند لیکن اعتبار اصول بالبداهت زیاده تر از فروع است پس این مهمل گو حیا چرا باید دید
که بدون ادراک حالات عقائد علما در پی تصنیف گشته خصوصا بمقابلهٔ صاحب قوت قدسیه مصنف تحفهٔ
اثنا عشریه ریغ زنی و هرزه درائی را شیوهٔ خود ساخته در تلبیس عوام کالانعام پرداخته مصداق آیت کریمه
وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ گردیده
بالجمله اگر صاحب مغنی این روایت را صحیح گفت صحت آن نزد محدثین اهل سنت

ضرور نبود فکیف که او فقط بجواب تعرض نماید واز ان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید الغرض بنا بر اهمت (؟) آنچه
اثمعینی که صاحب مغنی جوابش داده و نگفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردانیدن چه قدر رکیک است زیرا که علمای
روافض است از قدما و متاخرین که هر چه درباب مطاعن خلفا ذکر میکنیم از صحاح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
ثمانیتی در شافی و حلی در نهج و منهج و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جالسی در کتب مطبوعه از ان هم پا فراتر
نهاده و باشتراط امور دیگر هم مدعی گشته و لنعم ما قالت العرب العربا اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت والحمد لله
که هرگاه مجتهد جالسی بر طائفه خود دعای بد بقطع ید کرده اگر ایشان الزام سنیان بدون امور معتمده قصد کرده باشند
پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلافت بریدند بلکه حقیقةً خانه روی او را نیز خراب کردند انشاء الله تعالی
عبارت کتب جالسی بعد ازین بمقامی مذکور میکنم **اطرف آنکه** قاضی روایت جهنمی بودن زراره در
مجالس نقل کرده و سکوت ورزیده و رفضه آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه مفتری می پندارند حالانکه
مؤید شش هزار حدیث از امام صادق در کشی وغیره موجود و این کلمات طیبات بمقتضای روایات کشی
سخن تکیه آنجناب درباره آن شقی بود که لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری و اظهار علمای شیعه
در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیه مردود و چون روایت لیتنی را عبد الجبار جواب داد
اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حالانکه خلافش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسرود کما عرفت فی المبحث
السابق ایضاً **اما آنچه گفته که قاضی مذکور** متصدی جواب مطاعن ثلثه شده پس جوابش آنکه غالباً
ابرباوه گو چنان یقین میکنند که هر کس که مطاعن خلفای راشدین را مقدوح سازد ناگزیر است که او سنی باشد
و حالانکه قدمای معتزله در مسئله امامت بلکه بسیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
مطاعن خلفای راشدین در کتاب مغنی تسنن قاضی لازم نمی آید والعجب که خود خرافات مبسوط کنتوری در بسیاری
از مقامات مستلزم آنست که عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم که اگر معنی
تسلیم فرض و تقدیر است پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس بایدش بدرستی کلام خود
کما اشرنا کوشیدن و عیوب کلمات استاد خود را پوشیدن اما آنچه نوشته که ابوبکر معصوم نبود الخ پس نزد هر کس اصحوکه
روزگار است چه هر شخص از طلبه علوم عقلیه و نقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هر جا که تناقض و تهافت در کلام
علما مظنون میشود بتوجیهات می پردازند حالانکه بیقین میدانند که ان عالم معصوم نیست مگر کنتوری از غایت
بی شعوری در حاشیه قطبی این هم ندیده که علامه سید شریف جرجانی رحمة الله علیه درباره توجیهات
کلام قطب تحتانی چه مساعی بلیغ بتقدیم میرساند و بدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
همچنین دیگر شارحین و محشیین سعی وافر درین باب مبذول می نمایند و اگر ازین
مباحث که در کتب درسیه است ذهول و غفلت رو داده باری آنچه مرزا احمد
در مجلدات نزهه که قلعی کنتوری را سرمایه تالیف است بتاویلات کلمات شیطان الطاق

الطاق وهشامین و معتقدات ایشان و تطبیق آن بر اعتقادات شیعه در باره توحید و تنزیه باری عز و جل فاتر
ابطال را بیان کرده شاید از اشعر قدم اول کلی رد داده پس در صوارم و غیره نظر باید نمود تا این مطالب را
دریابد الغرض این گوی باطن و ظاهر از همه امور اغماض صریح نکرده گویا کاهی بگوش او نخورده و
بنظر او نرسیده که در همه این کتابها علمای شیعه سرپرستی در باره ائمه خویش که هشامین و مانند ایشان بوده‌اند
بیهودی کار آورده‌اند و برای تطبیق اقوال کاسده و اعتقادات فاسده شان خیلی دست و پا زده‌اند چنانچه
قدری جید بیز ظاهر است و حال آنکه باتفاق امت ائمه پیشوایان رفضه معصوم نبودند بلکه اگر ادنی غوری
در صحاح مصطلح ایشان هم نمائی کفر و نفاق شان اظهر من الشمس و ابین من الامس توان گفت و در تخ
بعضی از اوراق مجلد اول از این کتاب کافی می نماید فلا نطیل الکلام بذکره باجمله اهل حق چون توجیه این
قسم روایات رفضه بعمل آرند در جواب شان گفتن که ابوبکر معصوم نبود کمال خرافت و آنقدر بیحیائی است
که پایانش پیدا نیست و لیکن کنتوری را کجا شرم و حیاست که از این مهملات باز ماند و این قدر لغو مدرکه
قطع نظر از مقتدا بودن این زنادقه و منافقین در مذهب شیعه چنانچه مجلسی در بحار و حق الیقین برآن
رفته باشد هر کسی از اهل اسلام بملاحظه آنچه نا بدعصمت این ملاعین بر کنتوری و هواخواهانش
لازم افتاده و مرا از این هوا داران عوام کالانعام نیستند بلکه مثل مجتهد الزمانی ست که استغفر
انشاء الله تعالی التفریق مثل ای کنتوری مذکور تحریر اوراق در مقابله سطور ست تا عوام بدانند که از جواب
تحفه اثنا عشریه بیچه ابست نا تمام شد حال آنکه باعتراف مجتهد الزمانی در مکتوبیکه بجواب مکتوب مولوی
حبیب علی نوشته و هیچ التفصیل ثابت ست که همه علمای هندوستان بجوابش با عجز و زبونی مقرین و بملا
و ملامت انگیزین بوده‌اند و علمای مشهد مقدس و فضلای ایران هم علم بر استان انداخته‌اند و عذر امور دلفریب
ساختند اما آنچه گفته مهملات گوییم پس جوابش آنست که مهملات خرافاتش را همه دیدیم لیکن تمامی جنود
او را معایب و خایب و خاسر یافتیم این افترای دیگرست که چک ابدال تلبیس المنافقین بر حضرت
افضل الصدیقین رضی نموده و پرده آزرم و حیا از چهره ظلمانی خویش برداشته اگر این کذب و دروغ او در
باره صدیق و فاروق مطمح نظر داریم یعنی صدیق یا فاروق چنان قرار داده بود که اگر در باره خلافت من بگو
ترا جانشین خود گردانم یعنی به خلافت تو نص بکنم و مقصود از همه غصب خلافت امیرالمومنین بود و در هر وقت
ابطال حقوق اهلبیت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم پس لازم می آید مخالفت آیات قرآن مبین که کمال ایمان و
اخلاص را برای مهاجرین خصوصا صنادید ایشان جابجا ثابت میفرمایند و این همه بزرگان را وارثین فردوس میگرداند
و بعض قریب از حدیث کلینی که اطول احادیث جلد دوم کتاب مذکور بلکه اولش نیز توان دانست این همه مدایح را بتفصیل تمام
نشان میدهیم پس ارتداد و نفاق را که کنتوری سیه رو در پیوه دهن زشت خود بحضرات راشدین منسوب میکند این هم
مخالف کتاب مستطاب و هم مضاد اصول اهل حق و هم کننده اصول کلینی است پس چگونه اهل اسلام و ایمان با آن

التفاتی کنند نعوذ بالله من ذلک اما آنچه گفته که قرینه حالیه پس جوابش آنکه کدورت انصار بر فرض و تقدیر بجای خود بود و لهذا حضرت صدیق بر فرض روایت رفضه آرزو میکرد که کاش می پرسیدم روبروی انصار تا ایشان میدانستند حقیقت حال را و مکدر نمیشدند و پیشتر این امور آدمی را رو می دهد در تندرستی و بیماری که آرزو ها میکند با موریکه عادة محال است فکیف آن چیزها که زیرا امتناع نمی باشد مدعا بر فرض مذکور همین است که چه خوش می بود که سوال میکردم و بر ... انصار [illegible] از سید ابرار میکردم تا آنچه در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کرده بود آنهم بوقوع نمی آمد و قید مشافهه انصار خود از سیاق این عبارت جلوه گر است بسبب آنکه مقصود دفع کدورت انصار است چنانکه دانستی در زوال آن موقوف بر بیان رسول مقبول اما آنچه گفته که جناب امیر مجبور بودند درباره تحکیم پس جوابش آنکه این اکراه اگر از جانب ... بود بالیستی دست از خلافت ظاهری بر داشتن همه گر صلح کردن چنانچه حضرت امام حسن صلح نمودند اگرچه مجبور نبودند تا نائره فتنه فرو می نشست و درباره تقیه معذور میگشتند و اگر از قدر یاران و مددگاران در رکاب سعادت انتساب بودند که برای قتال در کار باشند و از کتب رفضه معلوم میشود که معدودی پیش نباشند تا بحدیکه از بعین هم کفایت میکردند روایت سلیم چنانچه می آید و از کتب معتمده دیگر چند کس ضرور اند لازم بود در بار روزگار باغیان بر آوردن که فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله و اگر این مقدار هم از شیعه رفیق نشدند لعنت برین تشیع باد که درین وقت هم تا اوقات سابقه بخذلان امام الامه پرداختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبه و کثرت باعث این اکراه و ابا شدند باین طور که اهل کوفه گفتند که اگر فلان و فلان را حکم نمی کنی ترا می کشیم چنانچه مجتهد جالیتی استاذ کشوری در مواعظ حسینیه تصریح بدان کرده اند برین تقدیر هم کفر و نفاق قدماء شیعه ثابت شد و هم لعنت بر ایشان محیط گشت چنانچه قبل ازین کفر و نفاق مقبولین لسانی که بلعنت خدا دائمی گشتند و انیهم ثابت کرد یه که خروج مرتضوی از مدینه در واقعه جنگ جمل از جهت این مطرودین بود که خود جناب امیر شکایات ایشان بعبارات بلیغه و کلمات فصیح در نهج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افاده میکنند که ایشان محیط شدند و از جهت کثرت خود و تسلط آنجناب را مانع گشتند حتی که جناب امیر نتوانستند که از اهل بلوی که باعث شهادت ذی النورین گردیدند قصاص گیرند چنانچه عبارت نهج البلاغه ملاحظه کرده شود و آن اینست قریب بنصف کتاب در من خطبه

بعد ما بویع بالخلافة و قد قال له من الصحابة لو عاقبت قوما من اجلب علی عثمان فقال یا اخوتاه انی لست

اجهل ما تعلمون و لکن کیف لی بقوة و القوم المجلبون علی حد شوکتهم یملکوننا و لا نملکهم و ها هم هؤلاء قد ثارت

معهم عبدانکم و التفت الیهم اعرابکم و هم خلالکم یسومونکم ما شاؤا و هل ترون موضعا لقدرة علی شیء الخ اما فضیحت و رسوائی مقتدایان متاخرین امامیه از کوران ظاهر و باطن که سگان باعجاز جعفری در دهن و گوش انها می شاشیدند و این حیوانات حضرت ... بر ایشان می پاشیدند پس اظهر من الشمس و بیت مشهور سه ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فاب ... ما له اذنان که جناب مجتهد الزمانی از راه مزید فراست جابجا در کلام خود آورده اند در حق کنتوری و برزگان ... آمد اما آنچه گفته که صدور این قول الخ جوابش آنکه اگر از تسلیم معنی ثبوت و صحت آن روایت نزد صاحب مغنی

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب وادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال ست پس زنهار مفید مدعای او نیست و آنچه گفته که اگر مرویات الخ پس جوابش آنکه روافض یکه مذهب پیشه نفاق اندیشه را در معنی سر مکتوم است که هر که بدیده بصیرت کتب ایشان ملاحظه نماید او تواند دانست که مقصود ایشان ازین در رو سر عوام را بدام فریب گرفتن ست تا بدانند که بر مثالب صحابه اتفاق فریقین ست فقط شیعه اینچنین نمیگویند و تهمت نمی کنند اما حال مکاران غدار بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفضه که از انجمله شیخ ابو العباس نجاشی بود و هنوز مخفی نیست که کتابها در مثالب اصحاب بعنوانی پرداختند که خود شیعه از دیدنش از راه عاقبت اندیشی می لرزیدند و این منافقین در بلاد اهل حق چند ان در لباس صحبت در آمدند که بسیاری فریب ایشان خوردند و ان روایات را شنیدند و باعتقاد این معنی که راوی از متقیان اهلسنت ست از کجا بکجا رسانیدند پس اگر علانیه میگفتند که روایت یعنی را جمهور شیعه اثنا عشریه هدی می آرند که گوش بر آن می نهاد چه شعار شیعه که زبی افرا خصوصاً برابر اهل بیت سید ابنیا تا سجد یکه این بزرگان را برای تحصیل دنیا آنقدر در احداث محدثات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان اعتقاد کامل در بعضی امامورات سید تحقیق کامل یعنی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و عنقریب می آید و هر که ممارست فن نماید او البته می تواند یافت که اقوال علمای رفضه مثل احادیث شان هرگز مربوط نیست و غیر از خرافات مسیلمه کذاب چیست که محمد بن ابی بکر در عمر و سال کمتر از سن طفولیت بیعت پدر خود و علی مرتضی تا مقدمه غصب خلافت را باصطلاح آرد و عبد الله بن عمر نیز خواست که پدرش حق را باطل بسپارد و چون معاویه و یزید لعد لعنهم عبد الله مذکور را التوقیعات فاروقی منوز متقمص بر آنکه در استیصال دین اسلام باید کوشید و آثار معجزات شریف را باید پوشید عبد الله بلا زم گردید نعوذ بالله من هذه الکفریات و خود امام اعظم طایفه آنچه در دیباچه تهذیب گفته از ان پیداست که بسیاری از علما بدیدن اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذهب تشیع دست کشیدند و غالباً عدد شیء مرد یگذشته که معارض آن نیامده پس چگونه مذهب خود را قول و روایة رد بر اهل حق می آوردند که منافقین در کتمان مذهب لوازم و عوارض آنچنان میکوشند که میخواهد که خود هم ندانند تا بدیگران چه رسد لاجرم اگر روایات خانگی را این طایفه فاحشه دخل میدادند تناقض و تخالف مذهب رفضه زاید الوصف عیان میشد و خرافات و مهملات این مسلک باوجود اراده کتمانش بر منصه بروز میرسید و در آن وقت بظهور می انجامید که آنچه امروز بعد از استقرای کمترین خلایق ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذهب خود و لوازم و عوارض ان مانند لته نادهنا دیق تقیه که مزابل مندرسه توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در باب مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب صغیر و کبیر این دعاوی را بر دند که هر چه می نویسیم از کتب اهلسنت است تا علمای ایشان در توجیهات و تاویلات افتند و باین مکیدت مبتلا مانند چون حقیقت نبر مد و بعد از توجیهات در اکثر از مقامات علمای رفضه جا بجا سر بر آرند و از کمین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات معتمد نمی بود حاجت تاویلات و توجیهات نمیشد چنانچه کنتوری درینمقام این ترانه سرائید نعوذ بالله من مکاید الشیاطین و تلبیسات المنافقین و جماعتی

ازین مکاران پرکار مقتدایان اهلسنت که بسوی تشیع کشیدند تا قدامت مذهب به ثبوت رسد و ان منافقین را
که برای تدلیس مردم و تلبیس ایشان در لباس اهلسنت داخل گشته بودند و مرویات شان دلالت بر نفس میکرد
از نیها بجانب تشیع بیاورند تا دقایق فن ملکیت صحیح و منتشر مانده چون برین دو سه حرف احاطه کردی معلوم شد
که از جهت صاحب واقع و صاحب تحفه این طعن را در کتاب رفضه ذکر کرده اند که آن سبب همین ست و هرگاه کسی
بی خرد و بی حیا [illegible] دقایق نمی برد درین باب هم طعن بر آنجناب کرده و در آغاز عبارت مرقوم همین
اعتراض وارد نموده کما لا یخفی علی من نظر الیها الغرض دل نمیخواهد که به رد کلام این مهمل گو پردازم ولیکن چون
حال مجتهد الزمانی هم مثل اوست گاه گاهی یاد کلامش ولا دید و قدح ثانیا خود را به هزار کشاکشی متوجه میسازم
بخلاف مجتهد که چون رساله بشارة العین را رد کرده و انواع اعتساف و سفاهت بکار برده ضرور شد که کلام
او را از آغاز تا انجام به هم زنم و بیخ اعتراضات او را بر کنم اینست مطاعن رفضه لئام که اساس آن بر طرف
تمام است کرم ترا که شیعه شیخ علی درین طعن هم حقیقة تکذیب مدگری کنند بینی که از کتاب اردستانی بقول علمای رفضه توان دانست
که مقصود صدیق ان بود که در ذهن کسی راه نیابد که اهل بیت را در خلافت حقی هست پس طعن شک خود بخود منتفی شد
و لقد صدق الله تعالی ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل امرئ منهم
ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم و چون کلام تمام الانام تا اینجا رسید وعده ذکر مکاتیب بیاد
ناظرین شود و عدم لیاقت کنتوری با دیگر فواید عظیمه و عوائد فخیمه که بعد ملاحظه آن بالا خوانی رفضه درباره ادعای
مزید ولای اهلبیت حضرت سید انبیا و اتلاف ایشان با تباع ثقلین یعنی قرآن مجید و اهل بیت سید الکونین کالنهار اظهر
الثبوت میشود نقل خط مولوی حبیب علی نام مجتهد عنید بجناب قبله و کعبه دو جهان مرجع و ماوای
بیکسان مدظله العالی بعد ادای کورنش تسلیمات معروض آنکه پیش ازین استفتا با مهر زیب ارقام یافته بجواب آن
بدست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کرده بودم هنوز جوابش حصول نشد از جهت نزاع همه گر قطع نشد بنظر
عجلت جواب همان استفتا از مولوی رشید الدینخان معتمد علیه علمای اهلسنت که در مذهب امامیه هم تحقیق کامل
میدارند نویسانیده شد بذریعه نیازنامه هذا ابلاغ خدمت است آن قبله دو جهان جواب معطوفه را ملاحظه فرمایند
اگر موافق مذهب امامیه و مطابق قول مفتی به باشد بعد از ملاحظه واپس فرمایند و مهر خاص همراه ان بر آن
ثبت فرمایند و اگر مطابق قول مفتی نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارقام فرموده بمهر خاص مرحمت فرمایند
که رفع نزاع همه گر صورت بندد و کتاب شوکت عمریه بجواب رساله نعیمیه تصنیف مولوی رشید الدینخان بملاحظه
آن قبله رسیده باشد اگرچه هنگام مطالعه رساله صغیره چنان یقین شده بود که اگر متقدمین و مجتهدین اهلسنت زنده شده
ساعی تا خلف مجتمع شوند هرگز جوابش آن سرانجام نخواهد شد و هر که حرمت متعه بر مذهب اهلسنت ثابت نخواهد شد لیکن
مولوی رشید الدینخان بکمال لطافت و متانت واستحکام جواب آن نوشته اند که اینچنین تحریر از اسلاف اهلسنت تا حال
بظهور نیامده بود و بعد وقوع استدلالات آن قبله دو جهان مندرجه رساله صغیره طرفه غضب کرده اند که حرمت متعه بر مذهب امامیه

از احادیث معتبره آنچنان ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تقیه یا نسخ هرگز راه نمیاید معلوم نیست که اینقدر
احادیث معتبره از کجا میسر آمدند و از کدام کتاب جمع کردند و باین کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و هوش معتقدان
گم است برای خدا آنچه که شود جواب ان ارقام فرمایند ورنه علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدینخان
نخواهد ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی فهمند دیگر کدام عالم اهل سنت جناب قدس انتساب
ترددم ونیز آنچه مولوی رشید الدینخان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی صوارم و حسام و
ذوالفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناظره لسانی هم منظور
نفرموده بودند تحریر جواب آن هم واجب و لازم است که اکثر خواص و عوام اهلسنت برملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از مذهب خود
خبر نیست که جابجا بر صاحب تحفه بانکار می پردازند و مولوی رشید الدینخان بنقل نمودن عبارات کتب امامیه ان انکار را
دفع کرده جهل و نادانی علمای امامیه ثابت کردند و اجوبه تحفه اثنا عشریه را مضحکه می نمایند بچند تقریر یکی آنکه تا حال
جواب تمام کتاب نشد از تحریر جواب دیگر ابواب عجز علمای امامیه ظاهر میشود دوم اینکه مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی که جواب
چند ابواب تحفه نوشته اند بران کمال مضحکه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تقریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب تائید
قول صاحب تحفه و هادم اصول امامیه و حکیم مرزا احمد کاشمری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند باب رقام
فرموده در آن اکثر جا انکار است والحال که باسناد کتب امامیه آن انکار رفع شد جمله اجوبه کالعدم شدند معهذا مفتی
محمد قلی ونیز حکیم مرزا احمد کاشمری مجیب پنج باب تحفه از مناظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدینخان
عاجز آمده از مناظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناظره تحریری و هم از مناظره
لسانی دست کشیدند اگرچه جناب قبله و کعبه جواب اعتراضات صوارم و حسام و ذوالفقار که مولوی رشید الدینخان وارد
کرده اند انجام شود و این الزام اهلسنت که علمای امامیه هنوز از مذهب خود واقف نیستند و بر کتب مذهب خود عبور ندارند
دوم از تحریر جواب تحفه نیز مندفع شود موجب سرخروئی ما معتقدانست زیاده چه عرض کند فقط **فوائد مکتوب**
مولوی حبیب علی بسیارست از آن جمله متانت کتاب شوکت فاروقیه بحدیکه همه متحیر اند که از احادیث
ائمه حرمت متعه پدید آمد و این عبادت که هم خرما و هم ثواب بود بحدیکه مرتبه امامت و ختم نبوت الوهیت میرساند
از دست رفت و غیر از منی بریده در دست نماند کما لا یخفی علی الناظرین از انجمله آنکه رشید المتکلمین آنچه بجواب هر
کتاب جالیسی نوشته اند و نه مجتهد جوابش نوشت نه بر مناظره لسانی که رشید المتکلمین میخواست خیال بست پس اهلسنت همه
از هر طرف تحمیق امامیه می پردازند و جوابات تحفه را مایه تضحیک می پندارند بسبب آنکه هنوز بعد مرور دهور جواب
تحفه تمام نشد و هرچه کابلی و قلی نوشتند از قبیل عذر بدتر از گناه است و آنچه حکیم کشمیری و مجتهد جالیسی انکار
صحت دعاوی صاحب تحفه نموده بودند خلاف آن بظهور انجامید و با اینهمه کشمیری و قلی بالاخر تاب مناظره نیاوردند
و جالیسی بمجرد دیدن اعتراضات رشیدی حواس و باخت اگر آن اعتراضات مجتهد را بر ادلیها و رد نشد همه عیان شد
که مجتهدین شیعه بمذهب خود هم اطلاعی ندارند تا بجواب چه رسد اکنون **مکتوب مجتهد گوش کن میر حبیب جاعز نیر از جان سعادت**

نشان سلمه الله تعالی بعد سلام مسنون و دعای ترقی مدارج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد خط آن عزیز مع
جواب استفتا نوشته مولوی رشید الدین خان وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصحوب سید امداد علی روانه کرده شد
یقین است که بعد تحریر این خط بآن عزیز وصول شده باشد و جواب معطوفه هم موافق جواب مرسله این جانب است
لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذهب استفتای مسایل مذهبی خود
نمایند و آن عزیز که خود فاضل اند بکدام ضرورت داعیه از فاضل غیر مذهب جواب نویسانیدند و فی الحقیقه کتاب شوکت
عمریه بکمال متانت و استحکام تالیف شده است و از علمای عصر هر کسی را طاقت نیست که اراده جواب آن نمایند لیکن
اینجانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب اجوبه تحفه
اثنا عشریه آنچه امر قائم شده صورتش اینست که مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی را فی الحقیقه استعداد لایق تحریر
جواب آن نبود حکیم مرزا محمد حسب استعداد خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذهب فرقه حقه امامیه بجواب پرداخته اند
و آنچه جناب قبله و کعبه مرحوم و مبرور اهتمام فرموده اند مدح و ثنا الیش زاید از حد وصف است چه جمله علمای عصر از تحریر
جواب تحفه اثنا عشریه تن بعجز در داده بودند و علمای دیگر دیار امصار و علمای ایران علی الخصوص
فاضل قمی و فضلای مشهد مقدس عذر اینکه در تحریر جواب کتاب مسطور بمیان آورده بودند معلوم آن
عزیز است بعد از آنکه کتاب ذو الفقار تالیف شد و بعد از آن صوارم و حسام ترتیب شدند آن علمای اهل
سنت ترش شدند و کسی را یارای جواب آن نشد و جناب مبرور هرگز از تحریر جواب سوال مولوی رشید الدین خان
اعراض نفرموده بودند بلکه موافق شرط جناب مبرور حایل الیتن جواب جمله کتب تحریر شده با لفرض جواب آن
اتمام یافتی درین امر محال است و مناظره لسانی بالاخر منجر بفساد است ازین باعث اعراض از آن ضرور است
و آنچه در باب نقل عبارات از کتب امامیه برای دفع انکار جناب مرحوم مبرور اهتمام کرده اند از آن دفع
انکار نمیتوان شد چه اعتقاد و اقتدا بر مذهب مفتی به است نه بر مذهب ضعیف و روایت شاذه و آنکه از کتب امامیه
نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شاذ است و اصل حال اینست که آن زمان نزد جناب مبرور جمله کتب محوله تحفه اثنا عشریه
و دیگر کتب متعلقه ابحاث مندرجه کتاب مسطور موجود نبودند و در آن ازمنه بجز کتب فقه و حدیث و دیگر کتب
مروجه ضروری حاجت بطرف کتاب دیگر نمی افتاد بعد تالیف شدن تحفه اثنا عشریه و عجز علما از تحریر جواب آن لغو است
تحریر جواب بالجتماع کتب فریقین پرداخته شد و از همین باعث جناب مبرور بعد از ذو الفقار صوارم و غیره اهتمام فرموده اند
که کتب محوله از نظر گذشت تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محوله چنین نگفته باشند چرا که
مولفان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف بباعث میسر نیامدن کتب که متعلق بدیگر ابحاث اند جواب دیگر
ابواب تحفه اثنا عشریه تحریر نشد و فاضل مذکور که بجواب رساله صغیره پرداخته است خود را در ورطه بلا انداخته است
در هر ماه یک رساله و یا کتاب پیش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت و بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
که بمقابله علمای اهل حق پا دارد زیاده الدعا باقی ماند تاریخ مکتوب مجتهد تحریر یکه سطرش زعفران زار کشمیر است بس بحکم

مالا یدرک کله خبری اوان نیکارم ولعنوانیکه خاطر نشان عوام نیز بر دو قسمی سپارم نخستین آنکه جناب مجتهد که در اخفتا رنگ
وعار از ابوجهل وابولهب سابق الاقدام بوده‌اند اعتراف بنمودند بکمال متانت واستحکام شوکت فاروقیه عموماً وانکه علمای
عصر طاقت بر داشت آن ندارند وازینجا حکم کردیم بکذب و نفاق مجتهد و عبارت ضربت حیدریه زیرا که دران کتاب هجو آن مینمایند و
راشرکت صاحب تحفه قرار میدهد عبارتش اینست که بعضی تحریرات سابقه که منفرداً در بلده بنارس مساحت بیان فرموده
بهازین مضامین تازه که بمعیت معاضدت استاد خود فرموده‌اند بوده وهذا الطریق جدا پس سلب حواس مجتهد هم
دیدنیست چه هرگاه نتایج افکار رشیدیه در تنهائی بدرجه استحسان رسد البته شرکت استاد البریه که تحریرش باعث
مجتهدان همه علمای رفضه را از هند تا ایران ومشهد مقدس کشیده بوده زیاده تر باعث کمال استحکام ومتانت
کتاب خواهد بود لاجرم کذب ونفاق واختلال حواس او باهم ثابت شد نزد تمامی عقلا بل تضحک علیه الثکلی طرفه
تر آنکه جناب مجتهد باوجود اینکه والد بزرگوار این فرزند سعادت که دارد در باره افادات مذکور تبقلید ابن سبا تشکیک
کور خیال اینمعنی دارد که محررش عامی ونادان واعتراضاتش خرافات مسیلمه کذاب معارض قرآن ست فاعتبروا یا
اولی الالباب وانظروا الی هولاء اولی الابصار دوم آنکه کابلی وقلی هرچند جواب بعض ابواب تحفه نوشتند
لیکن استعداد لیاقت آن نداشتند بنابران سیف ناصری تقلیب المکاید ودیگر مهملات وتبعوات قلی هم
خرافات کابلی قابل جواب نباشد چه بدیهی ست که تحریرات آنکسان که لیاقت مناظره ندارند البته لایق
التفات نخواهد بود فکیف که کمترین خلایق جابجا درین کتاب هم واضح گردانید که کلام کنتوری وامثالش
نعیق غراب وطنین ذباب ست پس اشعار مثنوی بمقابله او باید خواند نظم مثنوی مه فشاند نور وسگ عوعو کند
کی ز عوعو ماه ترک ضو کند ۞ ای سگ ملعون چه عوعو میکنی ۞ سوی مه را تو شنو میکنی ۞ بالجمله هر قدر که رشید المتکلمین ادام
الله برهانه واین کمترین ثقل بالحسنات میزانه جوابش نوشتیم از راه تبرع واحسانست من بعد انهم عیان خواهد شد
که تحریر فقیر یعنی کتاب کبیر صولة حیدریه علی المجوس القدریه در جواب ذوالفقار جالسی نصیرآبادی آنچنین داشت ودر نیجا اعلای
پیش آمد جواب طلب که مجتهد ضربت حیدریه که اقرار بالیقین درین مکتوب نموده وگفته که علمای شیعه بسبب متانت شوکت
فاروقیه قدرت بر جواب ندانند ومن جواب ان شروع کرده‌ام قلی ایکه تازه میدان مناظره دانسته دفتره عبارته
فاضل المعی ومتوقد لوذعی یکه تاز عسکر فضل وکمال مبارز میدان مناظره اشعریه وارباب عز ال الله الجلیل السنه
النبیل الاوحد اللیلعی السید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین مآب طاب ثراه منتظم وکتاب سیف ناصری و
برهان السعادت ودیگر مجلدات ضخیمه در ابواب کتاب مذکور در سلک مصنفات شان منسلک ست الی اخره بلفظه وجوابش
با آب وتاب همین ست که دروغگو را حافظه نمی باشد ولیباد تمامی دین ومذهب رفضه بر کذب ونفاق ست وخواص وعوام
میدانند وخود مولوی حبیب علی هم تصریح کرد که قلی وکشمیری هر دو در مرتبه ثانی وثالث عاجز آمدند وهنوز زد امامیه مسیاست
سرخروئی وقتی شود که مجتهد الزامات اهلسنت را از میان بردارد وچون هنوز آن الزامات برجای خود است برعلمای امامیه است
که بمیرید وبحسرتهم ومنسوده تا باید خواند که ظلمات بعضها فوق بعض مصرای ایشان باید راند وازتحریر وتقریر مجتهدین صاف

صاف عیانست که حقیقة در مناظره اهلسنت عهده برآن نمیشوند برای ابله فریبی و تسکین قلوب شیعه مغلوبین از غالب قرار میدهند و بالآخر حسرت
قلوب مجتهدین باوصف اهتمام و مزید جهد مطابق ارشاد حضرت مرتضی بظهور میکشد و چه خوش گفته‌اند ظرفا بعد ملاحظه افادات
مجتهد رئیس شیعه که مکه تا زمیدان مناظره برای امامیه همچو قلی بی استعداد و مجنون می باید یا همچو بیائی مثل مرزای کابلی نطفه
حرام بابون می شاید چنانچه بتصریح مجتهد جائسی مردو وصف او که بشرکت جنس و فصل حد تام توان گفت در جلد اول
گذشت سوم آنکه کشمیری هر قدر که جواب بعضی از ابواب تحفه نوشت خوب ست ولیکن نه چندانکه اهلسنت بجوابش عاجز آیند
این قید را خود هست از حسن تقابل جائیکه در مکتوب گفته که حکیم موافق استعداد خود خوب نوشته و آنچه قبله و کعبه تصنیف فرموده‌اند دندان شکن
است رقم کرده لاجرم جوابیکه مدحش خارج از تحریر و تقریرش باشد فقط کتب مجتهد فانی ست که سینان بجوابش زبون گشته‌اند
و مبطل این دعوی عنقریب می آید مفصلا جائیکه ثابت میشود باعتراف مجتهد الزمانی و نیز مکتوب چنانچه دانی که پدرش در
نوشتن جواب تحفه کا نبیقی کتب فن را ندیده بود و نیز ظاهرست که چون تالیف صوارم و حسام بدون تتبع کتب کلام باشد
دو رعماد الاسلام که قبل از همه تالیف شد کما یدل علیه الصوارم وغیره چه ضبطها و سخافتها از جناب مجتهد بعمد و رآمده باشد
و از همین جهت است که هنوز آن کتاب در صندوق تقیه مختفی ست تواند تبورا بنان نمودن پس چگونه عقل
تجویز کند که مجتهد همراه نقص تحفه عماد را برای اتمام حجت نزد مولفش فرستاده باشد چنانچه جائسی در کتاب
خود مدعی آن گشته از ری شعار شیعه بود کذب و افترا و حال عماد اینست که عماید لکهنو ساکنین توپ دروازه از اولاد
نواب شجاع الدوله بکوشش هرچه تمام تر مجلدی از آن بمشقت بدست آورده‌اند تا بنده را از فاضل معاصر یعنی
مولوی یاد علی گاه گاه اجزای نقل آن دستیاب میشود و بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بحج و قدح میرود و
انهم بدان جهت ست که میانه او و مجتهدین عناد شدید ست ورنه چه ممکن بود که عماد را قبل از رجعت شیطان
الطلاق سوی کوفه هند بعین می نمود پس وقت تصنیف جواب تحفه چگونه جناب رئیس المنافقین پیش علامه دهلوی ادام الله ظله
نفعه الله علی الکافرین و موید ات آنمقام آنچه بلا واسطه زبانی مرزا کاظم علی صاحب ابن مرزا محمد رضا متخلص به برق شنیدم در نقار
خوایش و ردم کما لا یخفی من بعد در مکتوب خود مولوی حبیب علی که بجواب مجتهد نوشته خواهی دانست که مولوی مذکور هرچند مجتهد
الزمانی را در باب فرستادن عماد ندامت دهانیم افزود لیکن او بحیله و وعده هم حواله کرد و دانست که اگر کتاب بدست علی خواهد رسید
شیخ المتکلمین تار و پود بدن پدرش را برهم خواهند کرد و این استدعاو طلب از قبیل هم عند المناظرة القلمیه بعمل آمده بود چنانچه بر ناظر مناظره رشیدیه
مخفی نیست ادهم را زینهار آن کتاب نفرستاده چهارم آنکه جمله علما از هند تا ایران و مشهد مقدس همه عاجز بودند اعتذار بارده در نوشتن جواب تحفه آوردند
چنانچه لفظ معلوم یعنی گفتنی نیست دلالت بران دارد معهذا اگر اعتذار قمی و فضلای مشهد مقدس قابل سماعت می بود حکم کلیت عجز علمای
شیعه و فخر زمانی درباره متبحر فانی چگونه صحیح میشد و هو ظاهر جدا و هرگاه جائسی بدون احاطه کتب که متعلق بابحاث تحفه باشد کتابها
نوشت و دیگران لیاقت نداشتند لاجرم عقلا حکم نمودند که از همه پیشوایان رفضه از مجنون و بابون تا الحابک الاحمق ملعون مانند
او بفته درین میدان معرکة الاراخود را علم کردند و انت اقران ناگفته باقی مانده دعوی انمعی که هر سه کتاب اهلسنت را مغلوب کرد کو ایم این حکم از عجایب
خرافاتست که بار بار و تشدید گفته که از اقرار العلما بر فضر مجموع ست نه بر منفعت پس از زمین شهد که پسران راه برابا کذمنی بهره خود از لعنت کرد امام ان صادق

درحق او بعنوانیکه دانستی بتصریح گشتی به امام جعفر نسبت کردند که زراره میانه اصحاب چلوم کالشمس بین النجوم است
ولیکن ازانجهت او را بد میگوییم و عیب دار میگفتم سنیان گزندی باو نرسانند معهذا مجتهد را بتوسط رئیس العاید صوب
کاکوری غلام حیدرخان بهادر دام ازکه کتاب تنبیه السفیه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر در فیض آباد شده بود
که بعضی ازبزرگان نقلش ازلکهنو بردند و همه عقاید در باب آمیات تحفه که صوارم رد انست و ابست و ده محصور است و این
کتاب ازاغازما عقیده سیزدهم تزدمن است و حرفی را از صوارم تا بمقام باقی نمیگذارد حتی مطایبات جالشی را
نیز لیس ازنا حامل متن نفهمیدن کار آن سفها خواهد بود که حقیقة معنی حامل المتن رانداننده جهت آنکه حامل الاسفار اند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رد کنند حالانکه با عتراف لیسر تحرو احاطه کتب نداشته و سنی هرگاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نولیسد آن وقت مجتهد بجوابش توجه نماید فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله از اثناء قیامت
است که مجتهد فانی علی اعتراف ولده الجاهل جواب اکثر مقامات تحفه بدون تیغ فقط بر صدر خیالیه رجما بالغیب در
سیاق النظام نولید و تنبیه السفینه و رجوم الشیاطین و تفضیحة الغنی را نه بیند و از تحریر رشیدی پی بر د باز چنین گوید و حیلها
بجوید نعوذ بالله من مکائده **پنجم آنکه** بگفته او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث الالفاظ المعنی و از آغاز
تا انجام بود پس تعلل از تحرر کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل مر امثال کاشفة الالتام ملاحظه کند عرق حمیتش با وصف
التواتر تحمیل و تحمیق بجوش حالانکه در ابتدا رساله مذکوره را بوساطت مولوی رضی الدین فرزند اکبر مولوی حلیم الله
سهباد ر رواک انگریزی بمجتهد رسانیدم و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسمعیل را
نزد مجتهد برده بودند تا آنکه مولوی موصوف در مسئله متعه صغری و کبرای مجتهد را منقوض و مدخول ساختند و از
هر طرف چندان براو تاختند که مجتهد الزمانی با وجود مجتهد فانی و زمانی سپر انداختند پس است که گاشفة الالتام حامل المتن
بمعنی مذکور و جواب کلام مجتهد از آغاز تا انجام است یا شروط فانی هنوز در ان تحقق نیافته رحیح دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین وادی قدم نهاده خود را بدف گردانید **ششم** آنکه مولوی صاحب مذکور بان اراده جهاد در افتند با
لشکریان بود ندو الا چه تمکن بود که مجتهد رو بروی شان کلامی کنند کما عرفت فی الدیباچه فلا حاجة الی الاعادة
ششم آنکه مناظره لسانی باظهار مجتهد الزمانی نمی باید از این سبب شنیع ناپذیر او نیا مدلاجرم مجتهد اهل حق
تحریراً و تقریراً هر دو تمام شد زیراکه بذهن کسی خطور نمیکند که درین شهر مفسده بپا شود که بنا بر اینهاتوین
نرگس که بدلبری و دلداری شهره آفاق مخدوم الفحول باشد گزندی جز گزند مقرری برسد و از نیجا هم عیان شد
انچه گفتم زیراکه مجتهد دانست که تلمذ رشید بمناظره می آید پس هوش و حواس در باخت و مولوی محمد اسمعیل را
عامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سپر انداخت پرگاه زلیونی کاملین رفضه بمجتهد رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع ثقلین آند و رفضه مثل بمادیه و جلالیه دعوی اتباع ائمه هدی در سر دارند و میدانند
که اگر ائمه هدی قابو می یافتند ایشان را مانند ابن سبا وغیره کما سجئ من الکشی میسوختند و سرهای ایشانرا
مانند زراره امام الامیه شیعه چنانچه در کتاب مذکور است بمقامع لعنت ابدی می کوفتند زیراکه در تحفه اثنا عشریه

اصولا گرد عالجت انیعی است که رفضه مبتدع ابن سبا و زراره و هشامین و اهل سنت تابع ثقلین اند و چون عجز رفضه
در جواب تحفه عیان شد نقد مدعا بدست آمد و درینجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
احیانا آمده که فلان امر مذهب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه در آنجا برده باشند و چون سخن اینجا
بشگافی دریابی که آن مذهب شیعه است پس اهل شیعه گفتند که بر مذهب اهلبیت طاهرین ایم باعتراف اهل سنت هرچند در
تقریر و تحریر از عهده بنائم خویش آنکه مذهب رفضه را مذهب اهلبیت هم گفتن مبنی بر اصطلاح است یعنی رافضیان
بجهت انصاف و سنی سوخ حیثیتی بعد از آنکه تحاشی از لقبی می نمایند که حضرات اهلبیت برای ایشان بملاحظه احادیث
تعریف بیوفائی و ترک رفاقت قرار دادند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین در لقب رفض و رطل بوق متعصب
در مصائب و لیسرش در ترجمه و غیره اعراف نمودند گاهی مذهب خود را مذهب اهل بیت و گاهی مذهب امامیه
و گاهی مذهب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بزعم قوم مانند لفظ آلهه که در قرآن مجید بر معبودان
باطله می آید بر زبان آوردند چه باک و چگونه دلیل شد بر آنکه نزد ما رفضه بر مذهب اهلبیت اطهر اند حالانکه امام رازی
در ریاض و غیره و ابن حجر مکی در صواعق و دیگران در غیر آن هزارجا تصریح نمودند که رفضه بر قوانین ابن سبا اللعین آمده
و با صحابه کرام و ائمه هدی علیهم السلام حقیقة نسبتی ندارند چه جای آنکه از کتب رفضه ظاهر می نمودم که اهل بیت اطهار
مداح خلفای راشدین بودند که دین اسلام را تائید نمودند عقل نیز بزبان گواهی میدهد بالجمله اگر اهل سنت کسی گفت
که ایمان ابوطالب مذهب اهل بیت است یعنی مذهب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد بر آنکه مذهب شیعه مذهب
اهلبیت است معاذ الله و اگر هنوز این امر اصطلاحی را چنانچه باید نفهمی باری بمثالی روشن میکنم که شیعه هم ما را اهل سنت
و سنی میگویند و رد و قدح برین مذهب میکنند و اهل سنت و سنیان همانند که بر طریق حضرت پیغمبر صلی علیه و سلم می روند چه
بالاتفاق طریق امت محمدیست علیه السلام و بعضی از افادات مقتطر بر لفظ سنت اکتفا می ورزند قال شاعرهم ۵ ایها
السائل عن شیعی سنی السنة لا کعکعه قیل و ما هو قال فهم اربعة العلماء ربعة چون باوصف [illegible] این امور مذهب با ملت حضرت
سید انبیا نیست بلکه اتباع اصطلاح است پس بودن رافضیان بر مذهب اهلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد آیا سنیان
شیعه را در مذهب اهلبیت برخلاف کتب خود که نمودش بر زبان رفت توانند دانست و شیعه ائمه اعتقاد توانند کرد و نه آن
که رفضه ما را مطابق کتب خویش بر مذهب اصحاب کبار بلا ریب میدانند کما فی الکامل البهائی و غیره بلکه بطور ائمه نیز زیرا که خود
معترف اند که ائمه بر مذهب اهل سنت بودند جائیکه ائمنا فقین آن مطهرین را بتقیه و نفاق نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم
ان النادر کالمعدوم هفتم آنکه مجتهد گفته که این امر محال است گوییم اگر اشاره باین معنی است که محال است که سنیان جواب حامل
المبین بنویسند پس تتمة السفینه و غیره مکذب اوست که حرفی را از صوارم و امثالش تا مقام مذکور و غیره باقی نگذاشته اورا
حامل المتین بدانستن کار حامل الاسفار است و از انباء بعیون غرابه نمیتوان [illegible] اکنون مجتهد و برادرانش را باید صولة حیدریه علی الجحوش
القدریه و غیر آن از بنده طلب نمودن تا بزودی بتبیین آن پردازم و این کتاب را مؤخر سازم که برین تقدیر بمرتبه عیان خواهد
رسید که این کتاب با لفظ و معنی حامل متن ذوالفقار و رانی خرفشار کاوان [illegible] خران بی دم است بر طور ایشان [illegible]

فقس علی هذا الکتب دیگر از موافقات من واگر مراد انست که محال است از شیعه جواب آن بر تقدیر جاهلیت فهذا الوفاق ونعم الاتفاق علی مجاوره والعوب العیرها وهو الدلیل عند العقلا فانهم یقولون ان المرتقیس علی نفسه مع ذلک مکر یاد ندارمی که چون از نایب امام جواب بعض ابواب انهم بطور رمی طلا لازم فی ممارست علم کلام بود قوع پیوست خبط ناقه عشوا ورقص الجمل ظاهر شد و تنها ماده جواب تحفه با وجود مردر دهور واعارت وحکومت کو نه صورت نه بست پس البته بطور انجامید که محال است از شیعه جواب هند چه جای آنکه اگر صمصام حیدریه طانشاید خطا یامی ید طلا الا نعله فرمایند چه امثال دیدکه بر هر ورق کتاب جالسی یک یک رساله نوشته ام تا دعوی احتمال اهمال که سخن نکیه جالسی مذهب تحفه بود خصوصا بر کتب مطبوعه باقی نماند و دهن کننده اش دوخته شود اما آنچه فرموده که از ان منع انکار نتوان شد پس عنقریب خواهد آمد در مکتوب مولوی سید حبیب علی که این اقاعده از آن قبیل است که تیر جوانی ره نشین تن بر سر این جوالا مه ضعیف بدن آمده او را بونسقین نفو دواز جدا تکذیب این واقعه مینو است هاشتم آنکه چون کتب منقول عنها ومتعلق الحاث تحفه حاضر نبود البته جواب بوجه بصیرت نخواهد بود و لیس در حقیقت اعتراف میکند این اسیر سعادت مند بنقصان استعداد دید مستمند والحمد لله بیکمد الحق عن یقینه المری من آخیه کما قیل وا به سبیل ایقرار وتجرد از زوجیه السفیه وعمره ور دنیا بدین معامله صادق آمد یا قیماند سقیاد جالسی اینی فلان عالم هیچگونه گفته باشد مطابق تحفه الخ هر گز دلیل بر خیانت صاحب تحفه نخواهد بود ومجتهد الزمانی هم ساعتی نگریان نکرت فرو برده غور کند که درین مکتوب قبلی را لی استعداد می دانند در حضرت یکه تازد را سید هم دینی ابکمال متانت شوکت معتقد است ودر حضرت بجوان میکند وهرگاه باعتراف او تحفه مهر را حاجز گردانید پس تمرکت عنیزی هیچگونه موجب تخریب خواهد شد الی غیر ذلک من مقالات صدرت من الرفضة حیث یکذب کل حرف کلمة اخری لیس سقفاه موهوم هاکم ماعون کمانقص عایها لاه هیچگونه شمه جای او تواند بود چرا که تمامی معتقدات وافعال واقوال رفضه تهافت وتناقض است اگر دو حرف اتفاق که اصلا هاده تناقض است این قوم مورد لوم روز دلشان مذهب نقض کجا یافته شود هم آنکه خیال کسی نتواند گذشت که سامان تصنیف مجتهد الزمانی را بهم رسد بلکه اهل عقل میدانند که انهم کذب ورزور است اما عوام شیعه پندارند که مجتهد در عدم تحریر جواب تحفه معذور است صاحبان دانش وبینش تا بیقین معتقداند که هر گونه سامان تحقیق ما را حاصل شده وباینهمه نتوانستند تحفه را رد کردن خصوصا بدین جهت که ایرانیان در لکهنو از مور وملخ زیاده ترانده کتبها النقد فراهم شده در مذهب شیعه که در ایران نخواهد بود از کتب مؤلفه حضرات ایمه عدد ان کتابها که خود صاحب ایشان تبوته خویش مزین گردانیده اند که صدوق سلیم وسلم الکتاب کتاب حریز در کوچهای لکهنو یافته ام که مجتهدان رفضه در طهران و مازندران نیافته باشند وازینجا است که اگر کسی روایتی چند از نسخه سلیم مجهول دیده در تصنیفات بر خود بالیده واگر چنین نبود من این مواد کتب شیعه از کجا یافتم و پر ظاهر است بی محنت خواه بالذات خواه بالوسائط باشد یک لقمه بحلق ادمی نمی رسد بلیت اابرو باد ومه خورشید وفلک در کار اند تا تو نانی بکف آری وبغفلت نخوری الغرض لغبانا الهی حقیقت مذهب اهل سنت به ثبوت انجامید از راه تنگ مادرها رقدایه هشتاد جهل اختیار شد چون مجتهد از پی ساختن خبر داوند وا تمام نقض تحفه را بران معلق کرد انید بر دو بمقام حکایت الراوی بیاد آمد که شخصی با وحده کردند که جهت آن پادشاه سلطانی سم نحیدمتی مشرف کردم بالجناح ام ترکوشم لیسه الشحن باری مدارج عالیه تعلیق الشیو در میان نها داز ادگفت

مگر آنوقت دل مرا بدست آرمی که تراب بستان خیره نشانند و همقرین آسمان برین کردانند تسلط مجتهد تمام ملک هند را فرا گرفته
و دولتش از دولت قارون برگذشته و کتبخانه او بر کتبخانه سابقین و لاحقین زاید گشته و هنوز قدرت بر جوابش نیافته و از بیجا اهل
دین اذعان توانند کرد که اگر بنده را عشر عشیری از کتبخانه مجتهد و وظیفه باچندی از کاملین و مصححین بجمعیت خاطر هم میرسید
و اندیشه قید و بند بلکه خوف جان زائل میکردید آنچه تالیف میکردم خارج از حوصله بشری میشد یعنی زنهار کتابی را از کتب کلامیه
رفعتی [illegible] رد و قدح نمیگذاشتم و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم محمول بر اغراق و تزکیه نفس خواهد شد و لیکن آن بزرگان
که بحالم وقوف دارند تصدیق توانند کرد که روزها بتعلیم اطفال می برد و از شبها بمصاحبت میسازم و این بیرد و امر را بخلاف
عادت خود بپاس خاطر عزیزان اختیار کرده ام و از مکروهات دیگر چه حرف زنم که بجهت اکتناف آن از مدتهاست در از تصنیف را
برطاق نهاده ام خصوصا درین زمان که بدعتهای رفض آناً فآناً در ازدیادست و عوامی ماه محرم از دو هفته بیده و ماه انجامید
و هر سال صاحب الامر و افضل از بطن بادشاه جمجاه علی ما اشتهر سابقا بر منصه شهود جلوه گر گردیده و اجبار تعزیه های مصطلح
از سعی احسان و ضمیر نقوان پیر کمن یعنی منتظم الدوله بعد از اربعین متغیر رسیده و تعصب شمنی عامه از یکی بهزار کشیده اما آنچه
گفتند که فاضل مذکور الخ بحمد الله که ما را حاجت بجوابش نیست که هر گاه خود دانشمند اعتراف کرد بکمال متانت شوکت البته آنچه
در جوابش خواهد گفت خالی از رکاکت نخواهد بود و لیکن رشید المتکلمین کتابی برساله در هر ماه بکمال متانت استحکام توانند فرستاد زیرا که
بنیادش محکم است بخلاف بنا و کلام مخالف که بنا آن در رد کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد مقام میخواهند که حساباً به بندیاری
ضرور رهست مقالات صاعقه حساسیه که رد حضرت حیدریه است درین ایام از من طلب داشتن از این کتاب را بالاحسن
از من خواستن بر مثل عمه دجال بنور نگاریست که حامل متن هست یا موافق بنده حاملین اوفا را اما آنچه گفت و بحج فاضل
مذکور الخ جوابش آنکه بمجرد رسیدن بصارة العین موش خواص مجتهد پر و از نمود چنانچه بعضی از ساکنان قصبه کاکوری
که مذهب تشیع داشتند پیش رئیس الاجناب شیخ فضل امام صاحب دام رافتهم فی کم و کاست میگویند الکنون شعر عربی باید خواند
که نوبت بمن افتاد و بگویند که دوران از اثریش از نوکبند مسند هم را حالا عبارت مولوی حبیب علی در مکتوب دوم باید دید
و نتایج افزا که مجمومی برلب مجتهد نهاد در میزان کیاست باید سنجید بجناب قبله و کعبه دو جهان ملجاو ماوای بیکسان مد ظله
العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض انیست که گرامی صحیفه وصول الطاف مشمول آورده سر افتخار را باوج افلاک الافلاک رسانید
جواب استفتا معرفت سید امداد علی وصول شد فی الحقیقت در امور دینی از فاضل غیر مذهب استعانت نازیباست لیکن
قلت فرصت اتقیل و غیر ممکن المنع بودن نزاع همه گردیدن جواب استفتا متکلب این امر شده بودم بدریافت شروع
شدن جواب شوکت عمده زیاده از حد مسرور شدم و اینحال پیش مولوی رشید الدینخان هم بیان کردم و نیز دیگر مضامین
گرانقدر نامه ظاهر ساختم ایشان متفسر ایمعنی هستند که جواب حامل متن تحریر شود یا مانند نقل قول میگویند که هر قدر مرتب
شود نزدم ارسال شود یا تحریر جواب آن و تمام انتظار اتمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از نقص مناظرات
هر چند دل سیر هستیم که از جمله مشاهیر امامیه این معامله بمیان آمد هر کسیکه دعوی علم و تبحر کرد از مباحثه و مناظره تحریری
جابجی ماند اگرچه احدی از علمای امامیه گاهی بیکسوی یک مسئله نکرده یعنی هر گاه از جواب اصل مسئله عاجز شدند تحریرا مو

خلاف مبحث خواهان جواب آن شدند ناگزیر با جوبهٔ آن پرداخته شد تا عوام محمول بر عجز محبت نکنند و امامیه را جای سخن نماند
بعد از آن هم از تسلیم آن تصریح و بخطای خود اقرار نکرده خلاف مبحث به تحریر مطاعن و غیره مسائل که مدها جواب آن از متقدمین
تحریر یافته پرداختند و بجنسه همان تقاریر را اعاده کردند ناچار در جواب آن هم کوتاهی نشد بار دیگر از هر جنس که مسائل بهما
بالکل خالی شد عذر کردند که ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه فارغ خطهای حکیم بو علی
و مفتی محمد قلی و حکیم مرزا محمد کاشمیری و غیره برین دعوی گواه است و هم میگویند که حال اعتراض جناب قبله و کعبه مرحوم مغفور
از خط جناب مبرور موسومه مولوی عبد القادر واضح است با وجودیکه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قائل
مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم استعداد تا وقتیکه از مسائل مذهب خود بیخبر که استعداد فهم کلام
واهی جواب بخوبی نمیدارند میسر نشد با اینهمه از همان قسم مردم هم پهلوتهی واقع نشد اگر جناب مجتهد مرحوم مغفور را
اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بموجب شرائطیکه جناب مبرور مرحوم میکردند جواب کتب
جناب مبرور نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب بر سه کتب جناب مبرور بهمان شرط نوشته میشود
و نیز میگویند که جواب ذوالفقار و صوارم و حسام طالب علم قطبی خوان هم نوشتن می تواند و از تمهیدیکه تحریرش
زائد بر یک ورق نخواهد بود جمله مطالب این بر سه کتاب دفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر هر سه کتاب
شرح ملا خوان دفع کردن می تواند و جابجا که جناب مبرور حواله کتاب عماد الاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
جواب فرستاده شود آنزمان حال قوت و متانت آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق مقفل است [illegible]
او چگونه باور کرده شود لیکن چنانکه در ذوالفقار و صوارم و حسام بجز فحش و سب و شتم و تقاریر یکه خلاف داب
مناظره است دیگر هیچ نیست و مضمونیکه از آن جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود نا پیدا است همچنان در عماد الاسلام
خواهد بود معهذا این هر سه کتاب ماخوذ اند از تنزیه حکیم مرزا محمد و عذریکه در باب زبان درازی بر صاحب تحفه از جناب
مبرور پیش شده است یعنی سه چار جا که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب مبرور آن عبارت را نقل فرموده اند
بر جای خود نیست بچند وجه اول آنکه قدمای امامیه کدام دقیقه زبان درازی فروگذاشته اند پس صاحب تحفه که
بمقابلهٔ ایشان تحریر کرده اند اگر چار جا قدری قلیل لطافت و ملاحت زبان کشودند بر جای خود است دوم آنکه میر باقر
داماد و قاضی نور الله شهید در تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس مسائل
امامیه از سب و شتم آنکه چه کمی دارند چهارم آنکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است و ظاهر است
که امامیه اند پنجم آنکه عبارات صاحب تحفه که جناب مبرور از سه چار جا نقل فرموده اند آنرا با موقع و محل و مبحث آن عبارت لحاظ
کرده بمیزان عقل باید سنجید که آن بکدام مایه و زبان درازی جناب مبرور بکدام پایه و آنچه آن قبله و کعبه برای تائید
انکار فرموده اند بر آن بدینگونه کلام کردند که هر مذهب بر قولیکه خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن
معترض است پس اگر مذهب مفتی به موافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد
البته اگر مذهب کدام فرقه شیعه خلاف اهل سنت است یا یک جماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

گفت صاحب تحفه بر قول او معترض است نه بر تمامی علمای شیعه و امامیه چنانچه در بعض جا از علمای امامیه بر یک فاضل مثل حنفی
یا ابن عقیل در مسئله مختار شان معترض شده و این امر بعد خطبه دیباچه تحفه مصرح است که صاحب تحفه کلام خود را با جمیع فرق شیعه دائره
گردان ارتقام کرده است بتخصیص امامیه و همین مضمون از ملاحظه هر مبحث تحفه واضح است و علمای امامیه از اسم کتاب
چنان فهمیده اند که کلام صاحب تحفه خاص با اثنا عشریه است همین باعث جا بجا با انکار از مسائل دیگر مذاهب شیعه
هم می پردازند چنانچه جناب بسر ور جا بجا در کتب خود میفرمایند که اگرچه این فرقه را بدتر از سگ و خوک میشماریم لیکن جواب چنین
است و چنان است در باین فهم و استعداد هم از تحریر جواب تحفه میزنند و هنوز ازین مغالطه نجات نیافته اند و نیز فاضل مزبور
میگوید که اگر در هر هفته یک ساله بیک کتاب خواهد رسید برای تحریر جوابش حاضرم بدین شرط یکی آنکه نقل از کتب اهلسنت صحیح باشد
نه چنانکه جناب بسر ور حواله صحیح بخاری میدهند و در صحیح بخاری در تمام کتاب نشان آن روایت پیدا نیست یا چنانکه از فتوحات
و معاویه بن یزید را بلفظ معاویه و یزید تبدیل کرده نوشتند دوم آنکه در تحریر الفاظ بی ادبانه صراحتاً یا کنایتاً واقع نشود سوم
آنکه کلام خالی از فحش و دشنام باشد چهارم آنکه در هر مسئله که گفتگو رود دکیوئی آن شود یعنی یا تسلیم آن یا بتصریح در اعتراف
از خطایانه تمامی استدلال یا غلطی مستدل یا جواب معقول بدون طی شدن یک امر گفتگو در دیگر مبحث شروع نشود و تا نتیجه مباحثه
و مناظره حاصل شود پنجم آنکه مخاطب در تحریر یک شخص باشد گو هزار از فاضل شریک و باشند اگر این شرایط منظور اند فاضل
مذکور برای مناظره تحریری موجود است و خدا دار الاسلام برای تحریر جواب طیار است تا که تعجلات از جواب این نیعم
سرفراز شوم زیاده چه عرض کنم بود با حتی واقف عالم از این مکتوب ظاهر میشود که مولوی حبیب علی با وصف تشیع و همراه
ادعیا اهم بجای تحصیل مجتهد دقیقه فرو نگذاشته یعنی تعقیب تمام گفته که هر کسی بجواب رشید المتکلمین عاجز گردید
هر بار اندیشه خالی شدند تا بالاخر ناگزیر داد و تقدیر جان در کف تسلیم نهاد و نیز رشید المتکلمین تطابق همت بر بسته لفظ
همین گو و همین میدان حقیقت بر زبان میرانند و طلبه متفرقات از اهل سنت تمهید ورقی از هر کتاب مجتهد زایر نقض گرفتن
می توانند و چون نهاد بر خلاف مناظره است تا حال مجتهدین از حسنه و تقیه بر کمی آمده و هرگاه در فقه و سب و شتم
از حد در گذشته صاحب تحفه که فقره چند نیز تند نوشتند معذور باشند و اعتراض شان بر مخالفین اهل سنت است خواه
مذهب جمهور باشد خواه نادر و شاذ و بر قول موافق چگونه اعتراض فرمایند و ایشان با هر فرقه شیعه کلام می نمایند و مجتهدین
الی الآن درین مغالطه گرفته اند که کلام با اثنا عشریه است فقط پس چه مجال دارند که تحفه یار و لکنند چه شد و همی علما بالا معلوم شد
بلکه معنی لفظ تحفه اثنا عشریه هم فهمیدند و غور کرده معنی دیباچه اش هم نگردیدند زیرا که در آن تصریح است که تحفه اثنا عشریه از آن
نامید که بعد قران ثانی عشر از هجرت حضرت خیر البشر پیرایه تصنیف در بر گرفت و هذه عبارته و این ساله را تحفه اثنا عشریه
نام نهاده شد زیرا که بعد انقضای قرن ثانی عشر از هجرت خیر البشر التحیة والسلام صورت تالیف پذیرفته و جلوه ظهور
در گرفته انتهی بلفظه رشید المتکلمین مستعد اند که هر کتابی در هر هفته آید بی جواب نماند و قلم ایشان با عصای کلیم الهی می ماند که همه اسباب سحر
هزاران ساحران را بیک لقمه می رباید لیکن میفرمایند که تحریف عبارات مثل مجتهد حائری نباید کرد که معاویه بن یزید را
معاویه و یزید ساختند و بیرون انداختند با آنچه بیرون انداختند و راه بی ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی دارم بگر نباید زد و داد عقل

شهداء علیکم ان کنتم صادقین و عمار را بزودی باید فرستاد بعد از این تجنیس و تحقیق که از مولوی حبیب علی بظهور آمده
کسی از سفرای غیبت صغری و کبری این جبا نتوانند کرد مجتهدین امامیه جز آنکه دم بر دارند و دم بر نیارند و خود را بر جهها
سپارند و تا غیبت کبری حضرات ایشان بر معطله انکار ند و مور ظلمت بمقتضای واللیل اذا یغشی شمارند معهذا را مری نگشته اند
فلله الحجة البالغة الحمد لله که از نقل مکاتب فراغت رو داد و حال عدم لیاقت کنتوری بلکه جمیع اهل بیت همه علمای اثنا
عشری واضح شد هذا ما اشرنا الیه فی المجلد الاول عند شرح عبارة بصارة العین اعنی مع آن الامامة بتبعه الواحد
والاثنین آه فارجع الی ما کنا بصدد من نقل مقال المجتهد ورد **قوله** وقول عمران تتبعه ابی بکر الخ ۲ **اقول** این اعتراض
ششم ست و بجوابش علمای اهل سنت آنچه مرتب نموده اند بر همه کس عیانست مگر مجتهد الزمانی خود را از دیدنش معذور
گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش ست که نور آفتاب هدایت یقین را نتوانند دید یا بعناد مطلعین برا
تغریب و ادن عوام مشغول اند اگر درین مقام مثل سابق تقریرات علمای اهل سنت نقل نمایم هفوات کنتوری و مانند اول
که جایش نقادی یافتی و عطای او ابقای او بخشیدی در میان نهم و خود را بر دو نقص آن متوجه سازم نتیجه سوا المتابعة
اکبر بمعنی مختصر درین مقام بگویم که کید مجتهد الزمانی مانند انیاب غولانی نماید پس بدانکه مخاطب چون استدلال بمعنی
که بر تقدیر موعود بودن خلفا لازم می آید که مقوله خلیفه ثانی بمعنی کرده البته ذکر دلیل این دعوی
خواهد بود لاجرم او لازمست آن عقلا با نقلا باید نمودن نه آنکه درین مقام
خود ساختن ما را و بجا ذکر اعتراض صحیح کافی ست و آن اینکه پیدا باشد که هر گاه دین و پیشوایان حق و لفظین از انتظام
امور شریعت و الا دید بمهمات دنیا بود و تنظیم امور را از قضا میفرمایند تا برای ... تا قول بدست آید یعنی که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر لبیاری امور با صحاب کرام مشوره می نمود حالانکه عقل و فراست و قوت قدسیه آنجناب بنهایت قصوی رسیده
و بنهایت علیا انجامیده لاجرم علمای ایشان هم نوشته اند که هر چند آنحضرت احتیاج بآراء ... لیکن بطمع مقدس تلقین
برای اتباع و اشیاع بود تا بدین روش زندگانی کنند و در مهمات امور خود این طریق معتبر پندارند و رکن بعیت مقرر شود و سلسله
انتظام امور از هم نگسلد اگر خلیفه ثانی کار ریاست بدن و انتظام امور بدست او بود چنین فرمایند چگونه این کلام با وعده حقیقت
ملک غلام مخالفت نماید ... رعایت ترتیب اعتبار اولیت و ثانویت و قس علی هذا غور و فکر ...
می باشد و انه اینجا که مقصود کلیت و تعمیم ست هر قدر که درین باب تاکید فرمایند هر جا خود ست و اگر غور نمائی اللتی ...
آن بنشیند خواهی یافت یا حیرانم که تجسس متجمع شد و دار و شوری در امور چگونه منافی استخلاف موعود است **هاتوا برهانکم ان کنتم
صادقین** **قوله** و نیز جناب ولایتمآب الخ **اقول** جائیکه بخلاف جناب مرتضوی را باین عبارات نقل کرده که هر چند اسامی
تارکین بیعت خالی از طول نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب ولایت
امام المشارق والمغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا شش ماه بیعت
ابوبکر نه نموده و ظاهر است که بمقتضای حدیث علی مع الحق والحق مع علی انفکاک زان نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
بیعت تا اینمدت دلیل بر بطلان خلافت خلفاء اول خواهد بود و جوابش در وفا تر طوال با دله تحقیقه و از آنجمله عنوان ارشاده که

قوت مجتهد الزمانی و قائدین و سائقین او در فهم آن وافی نتوانند شد چه جای جواب آن طرفه اینست که جناب مخاطب در کتاب
صواعق ابن حجر مکی و صوارم سید نصیر الدین محمد کابلی هم رجوع نکردند که ابواب و فصول در امثال این کتابها موجود است برای
ترجیح آن روایات که جناب امیر در مبادی خلافت صدیقی بیعت فرمودند و فضائل صدیق را بیان کردند همچنین زبیر را هم
بلکه اگر آدمی غور کند تواند دانست که چون جناب امیر خود فتوی دهند که هر که منحرف از اجماع شود رده الی ما خرج منه فان ابی فقاتلوه
لاتباعه غیر سبیل المومنین کمال فضاحت و بی ادبی خواهد بود شیعه را بر زبان خود آوردن امور یکه مجتهد ذکر میکنند و قبل ازین و نسبتی
و بعد ازین تر خواهد آمد که قول جناب امیر که انقاشقشیة نبی اقتباس از احادیث صحیحه نبویست صلی الله علیه و اله و سلم هر که خواهد بمآخذ
در کتب فریقین رجوع نماید و در حیرتم که چون قدمای رفضه که درخت نشانیده عبد الله بن سبا را آب داده اند
ندامت و ناعاقبت اندیشی حضرت کرمان تعالی عما یقولون علوا کبیرا قایل باشند ایا مرتبه جناب امیر از رتبه خدای عز و جل
درگذشته که در هیچ امری تامل نمیکردند و باستبداد نمیگشتند و رجوع از امری مخالفت با مرتبه آنجناب داشت یا در حیز
ندامت نیز داشته اند خود شارحین نهج البلاغت از آنکسان که تشیع انها از کتب رفضه ترمی آید و مجتهد جالیشی و فرزند
دلبندش ایشان را ترکیه نموده بعدالت و انصاف شان لب کشوده اند ندامت آنجناب را در انچه تعلق بامور امامت
دارد مدعی شده اند و کنتوری هم در هفوات جلیه خویش بدان تصریح کرده چنانچه سابقا در مجلد اول نقلش گذشته طرفه انکه
بخیال مجتهد این هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع اختلاف سابق و متاخر
ناسخ متقدم می باشد ورنه لازم آید که بسیاری از مقبولین لسانی که عکس آن از آن در کتاب شوشتری مفتری منتخب اند ملاعین
باشند پس به بیعت مرتضوی بعد تسلیم و درنگ شش ماه بمقتضای این روایت هم حقیت خلافت صدیق بمذهب اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند نام اخبار تقیه بزبان آوردن ورنه لازم آید خلاف توثیق و مهر کردن
بر کتاب الوصیه که در حقیقت خار نخلی مکمل است کما مر مفصلا و سیجئی مبسوطا و نیز لازم آید مخالفت تقیه که تارک آن بنص عقاید صدوق
تارک نمازیست متعمدا معاذ الله من ذلک **قوله** و بر تقدیر ثانی الخ ۲ **اقول** تقدیر ثانی مطمح نظر نیست مگر تبرعا توان گفت که غالبا
معاویه بن ابی سفیان بر اصول رافضیان موعود بخلافت تواند شد زیرا که از تفریعات صاحب مجالس المومنین و همچنین از
از تصریحات مولف لوامع و مانند ایشان هویداست که آنقدر که زمام ریاست تامه در دست شان بود و حضرات ائمه را قتل
کردند یا از دائره تشیع بیرون نه نهادند لانک عقیم چنانچه از تصانیف صدوق مثل عیون اخبار الرضا و تالیفات طل بوق هویداست
و حال انکه سادات و شرفای اهل سنت را بانواع مصائب و عقوبت ها کشتند و هنوز مورد مدائح اند چنانچه عبارات مجالس المومنین
که در صدر تراجم ابن طالین و قاتلین قلمی میشود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه بجهید کرار
و شهید نمودن حضرت عمار و مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت بر مزعوم شیعه موعود بوعده آلهی باشد
و زیر افراد مذکور اندراج باید معهذا انک در همین نزدیکی گذشته که مقبولین لسانی با وصف لعنت کردن حضرت شیر یزدانی
بسبب خذلان اهل بیت رسول ربانی صلعم را اختیار رکیده عبد الله بن سبای صنعانی کما مر تفضیله نیز هم
رفضه از حضیض زمین به اوج آسمان برین رسیده اند با وصف تخالف و سرنتر اشیدن

نزراشیدن مرتبۀ شان تا آن مرتبه ایمه هدی گردیده و بسعادات جاودانی و نعیم مقیم جنانی موعود شدند کما فی البحار
وحیات القلوب وغیرهما وحالانکه راه ریا وسمعه برای ایشان در خلافت مرتضوی مفتوح گشته وحصول زخارف
دنیوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه زینهار بر مذهب رفضه اشرار مستبعد نباشد وهرگاه یزید پلید نزد
مجتهد الزمانی با اینهمه فضایح وشنایع که میدانی مورد ترحم بود وخلافتش نزد او بهتر از خلافت مهاجرین باشد پس معاویه بن
ابی سفیان که کارش باتفاق علمای شیعه ومنهم مجیب الایضاح کما سیجی انشاء الله تعالی بدان درجه نکشیده چرا بمیعاد خلافت موعود
نشود در حال اقوال شیخ ابن حجر مکی قبل ازین در مجلد اول چنانچه باید مذکور شده تازه تر آنکه مجتهد خود اعتراف دارد که
خلافت براشده وغیر راشده منقسم است کما مر واگر در خلافت معاویه از روز خلع امام حسن کسی را کلامی نباشد باز هم از مجرد
لفظ خلافت اگرچه بکتب معاویه مکتوب باشد مطلبی بر نمی آید یعنی خلافت راشده برای معاویه به ثبوت نمیرسد فان علمائهم قالوا
علی ان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث آری ثبوت خلافت با تمکین دین و رضای حضرت رب العالمین
واقامت شریعت متین و رواج ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای راشدین از کتاب نورانی نامه جاودانی
اقوم معجزات رسول یزدانی به ثبوت پیوسته واز توریت وانجیل مدایح ومناقب ایشان کزرع اخرج شطأه بتمثیل وتفصیل عیان
گشته ومیان این مرتبه وخبر غیبی ثبوت سلطنت برای معاویه که بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه ومانند شان باشد فرقی است مثل
فرق حدوث وقدم ولون بائنی است مانند وجود وعدم وهرکس که تفرقه نمیکند فیما بینهما لایق خطاب علما نخواهد بود کما لا یخفی ؛
و آنچه گفته بلکه اگر بنظر انصاف آنچه ماخوذ است از رساله که میرزا کاظم علی صاحب در رد و جرح بجواب همین آیت استخلاف
نوشته اند والیشان در حقیقت از محلات جامعین بیاض علی ابراهیم خان بی سواد برگرفته اند در زمان سابق بر رد و قدح آن بالحاح
بعضی از احباب در پنجر وز بعمل آورده بودم لیکن بسبب موانع بعض آن معطل مانده ومن بعد بپاره چه میگم که چون آخر زمانه خلافت ذی النورین بود
رد و بدایا مخالف آن تمکین است که در آیت استخلاف موعود گشته فان الوقعات النادره کالمعدوم عندهم العقلا و قال الله تعالی فَمِنْهُم مَّن
يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ بعضی گفته اند
که این حصر در حیوانات صورت نمی بندد چه بعضی ازین جنس دیده میشود که پایهای بسیار دارند تا آنکه بهزار پا موسوم گشته اند وجمعی از مفسرین
وبعضین بجوابش میگویند که این حیوانات نسبت باقسام ثلثه که در قرآن مجید مذکور است نادر اند والنادر کالمعدوم قس علی هذا
آنچه کلام در آن جاری گشته که اولی بحکم ندرت وشذوذ است فانه وقع مرة واگر این سوانح نادره نصب العین دارند باید که واقعه شهادت
خلیفه ثانی هم بر زبان آرند که چون یکی از مجوسیان امام وقت را شهید کرد تمکین دین کجا باقی ماند واین یعنی از هفوات کنتوری علیه
ما یستحقه بوضوح میرسد ونتیجه تکذیب حضرت شیر خدا کما اشرنا فی صدد هذه المقالة البتة وثمره تکذیب مورخین بر کنتوری وهرکس
که پیروی او کند انطباق می یابد فلله الحجة البالغة والحمد لله علی ذالک **وقید مرغوم شیعه** در مسموم ساختن امام حسن را افزوده
که نصیر الملة والدین صاحب صواقع وامثال او بروایات معتبره باثبات رسانیده اند که این گناه عظیم از یزید شقی صدور
یافته ومحدثین ومتکلمین همین منقح کرده اند که یزید باعث این زهر گشته واهل نفاق را از مرد وزن بر نیکار بر گماشته
پس نسبت آن بدین عنوان بمعاویه بن ابی سفیان جسارتی بیش نیست وقبل ازین در مجلد اول بعضی از امور که متعلق بنسبت

زبانی بعضی از اہل کلام اداشد فلیتنبہ لہ ہرگاہ برین قدر احاطہ کردی حرفی چند دیگر در مغلطہ مجتہد مرتب میکنیم کہ منطق الشفاء
شیخ رئیس حسین بن علی بن سینا ہمچنین تصنیفات امام فخر الدین رازی و قطب فوقانی و تحتانی درین فن اینک حاضر است
و دلالت بران دارد کہ خاص باعتبار افراد خویش قلیل میباشد و عام بلحاظ افرادش کثیر است و نسبت میانہ این دو کلی بطور
کہ تہذیب خوانان ہم اذعان بدان دارند کہ ہرجا کہ خاص تحقق یابد وجود عام ضرور است و الا منعکس و از کلام مجتہد بمقام خلاف
این تحقیق بر آمد چہ در شق اول کہ خاص بود برای مہاجرین اولین یعنی افضل اصحاب سید المرسلین ابوبکر صدیق رض ہم
خلیفہ شد و ہم فاروق و ہم ذی النورین و ہم ابو الحسنین و در شق دیگر کہ عام است و منتہای احتمالات روافض است بعد
از انکہ بدعوی خلافت صاحب الامر کہ حال تر و تازہ شان عنقریب می آید ہمقرین عجز در زبونی می شوند خلافت موعود
در پدر و پسر یعنی معاویہ و یزید محصور میگردد ہل ہذا الا مخالفۃ اجماع المتبحرین الکاملین و اتباع خطوات الناقصین
خدایا مگر مجتہد بر اجتہاد خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچہ اجتہاد با وصف توسعہ کثیر در مذہب
امامیہ تا بحدیکہ عقائد زائغہ و اقوال فاسدہ پیشوایان خود را کہ تعلق داشت باصول و امہات عقائد الٰہیات ہم باجتہاد
گرفتہ اند کما سیجی تفصیلہ ان شاء اللہ تعالی محصور شدہ در ذات پدر و پسر از مجتہد فانی و زمانی ہمین است حال خلافت
رسول سبحانی و استخلاف حضرت یزدانی و این بدان ماند کہ یکی از ملنگان مرید خود را امیدوار کردہ بود بتودیع اسرار طریقت
و کشف استار حقیقت و او مدتہا انواع خدمتش کردی تا روزی این عقدہ را بتذکیر آورد فرمود بشنو کہ ہر چند حرف میم بر
بسیاری از اسامی مقدسہ آمدہ مگر مورد انوار ہمین سہ میم است کہ نام مولی و محمد و مدار بدان مصدر گشتہ و با خر گفت کہ
امر دیگر ہم کہ تعلق باین دقیقہ دارد خواہم فرمود باز آن مرید شب و روز بخدمتش مشغول شد گویند ہرگاہ ملنگ مذکور
بیمار گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیا تا رازی دیگر کہ منتہای اسرار است بر تو القا کنم و آن اینست کہ ہر چند غور
و تامل بکار بری باز ہمین سہ میم را یابی کہ تعلق بدین بزرگان دارد و مجمع برکات و نور است یعنی مکہ و مدینہ و مکن پور
بالجملہ محو حیرتم کہ حصر خلافت در معاویہ و یزید غیر از ینکہ بر اسرار ملنگان و اطوار ملحدان منطبق شود محملی دیگر بخاطر فاتر نمیرسد
اما ہیچکس از خلفای اربعہ رضوان اللہ تعالی علیہم مصداق شروط و قیود آیت استخلاف موعود با وصف این عموم نتواند شد
تا خلافت مثل اجتہاد این پدر و پسر یعنی مجتہد الزمانی و فانی در ان پدر و پسر محصور گشت پس یکے بر یزید و صد بر مجتہد عنید
و شاید کہ مجتہد بنیاد حصر خلافت بذات معاویہ کہ لفظ فیکون ہو مصداق ہذہ الآیۃ باضافہ ضمیر فصل بران دلالت دارد
برین اصول شیعہ میگذارد تفصیلش آنکہ اسباب واقعہ کربلا بسیار است چنانچہ از مجالس المومنین و مانند آن توان یافت
و بر ہمین امر علمای شان بنیاد نہادہ اند کہ شیخین بانی مبانی آن بودہ اند و شک نیست کہ امام حسن ہم بمعنی سبب قریب اند
کہ از روز خلع خلافت بنی امیہ را بر اہل اسلام مسلط گردانیدند و با وصف اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچہ قول
شہید کربلا بوجہ اتم بروایت صاحب کشف الغمہ کہ حال تبحر و تحقیقش بر زبان مجتہد عنقریب معلوم خواہد شد دلیل
بران است و ہر کہ چنین باشد یعنی سبب قریب ذبح امام حسین رض را از میان بردارد البتہ ایمانش قوی خواہد بود فیکون
معاویہ بعد السم مصداق آیۃ الاستخلاف علی اصول اہل الخلافت آمدہم بر حال یزید پس بہ انکہ نزد اہل حق اگر کفرش

مختلف باشد فسق او از آغاز امر یقینی است پس او باوجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
فلعجب که رؤسای دین از ولی عهد کردنش در مغ باشند معهذا اثبات آنچنین که او وقت نزول این آیت موجود بود
خارج از دائرهٔ امکانست اگرچه شوشتری ذهب الله بنوره در احقاق هوس خام پخته و در تحفه تفصیل تمام گفته
که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رفضه بر اینمعنی که نزد ایشان
خلافتش بدتر از خلافت معاویه بود و هو فی صدر البحث موعود پس اینست که برادر ستگی ارسکهٔ اقبال در مقابله شهید المتکلمین
نور الله ضریحه بعد از عبارتیکه در مجلد اول دانستی و دلالت بران دارد که خلفای راشدین هرچند خلافت را غصب
کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام باتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
باوجود ظهور و اشتهار عداوت با امیر المومنین و بنای سب و تبرای آنجناب و اشتراک در مسموم نمودن امام حسن و دیگر عنادها
با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت اظهار ندارد باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنا
محرمات و هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذا الدواعی جناب امیر المومنین و امام حسین بر خلافت اینها صبر و اطاعت
تقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام و بخیه بر روی کار افتاد و دین محمدی جهارا و علانیه مخذول گشت که با محرمات
زنا و شرب خمر با استحلال آن عمل آورد چنانکه اشعارش بر آن شاهد است و نیز قصد تخریب کعبه و استیصال اهل مدینه نمود و دیگر
شناعات که جناب آنرا از شیخ عبد الحق دهلوی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سرزده صبر
غیر ممکن بود و اگر حال سایر خلفا که امامیه خلافتهای شان را باطل انگارند مثل حال یزید میبود همه ائمه اطهار با هر خلیفه عصر
همان میکردند که امام حسین با یزید کرد انتهی المطلوب بعینه من اوراق جواب الایضاح و این عبارت صریح دلالت بر آن دارد
که زمانهٔ یزید بدتر از زمانهٔ خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از همه ورنه جناب امیر هم جهادی نمودند و همین است تصریح
دیگر علمای رفضه از متقدمین و متاخرین حتی سید مرتضی در تنزیه الانبیاء و الائمه و کتاب شافی که بدتر بودن یزید از خلافت
ازان پیداست و هم از بحار بر مذهب فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و با اینهمه که دانی مجتهد الزمانی بنابر
عداوت رسول سبحانی خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میداند و از آیت کریمه این بزرگان را خارج میگرداند
و استخلاف موعود در ابدات معاویه و یزید محصور مینماید و در آخر این مجلد خواهی دانست که بمقتضای ع آنچه دانا کند
کند نادان ولیک بعد از فضیحت بسیار مجتهد الزمانی باین امر قائل گشته که خلافت یزید از خلافت معاویه بدتر بود
الفاظش درین مقام اینست که اگر آنحضرت زمان یزید را مثل پدرش میدانست تقیه میفرمود و تطبیق این تناقضات درین بود
که از کتب اهل حق لازم می آمد حسن سیرت و خوبی خلافت یزید کاش نسبت بزمان معاویه تامی گفت که بهتر بودن خلافت
یزید مبنی بر طور اهل سنت است و بدتری بر مذهب شیعه حالانکه بر کافه خاص و عام هویدا شد بدتر بودن خلافت
یزید از هر کتاب که درینباب بقالب تالیف در آمده باز مجتهد الزمانی بنابر عداوت دین اسلام خلافت یزید را از خلافت
خلفای راشدین بهتر میداند و هرگاه مذهب شیعه اینست که از عبارت جواب الایضاح و تنزیه و غیره عیان شد
قیاس کن مذهب اهل سنت را که بر اصول و اظهار ایشان خلافت متقدمین ظل نبوت سید المرسلین بود و لیکن

هرگاه اصول رفضه از آغاز تا انجام متناقض است حال ایشان همانست که بر هر رطب و یابس دست می‌اندازند و وقت
قیل و قال خود را نزد علما رسوای ساز بند طرفه آنکه اگر حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادتش از میعاد استخلاف
بیرون کردند باری معلوم نیست که شیخین ابو الحسنین را بکدام دلیل بیرون نمودند خدایا مگر دلیل این فرقه رذیل درباره فاروق
مرتضی واقعه شهادت باشد کما اشرنا ولیکن در خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر وعده خلافت در معاویه و یزید درست شود
غرضکه قول مجتهد الزمانی بیهوده گوئی بنظر می آید الا اهانت کسی که از نزد مومن فضیل و یا بزرگانش بوجه من الوجوه خوش مانجیده
دلنهجهای ایشان فرا رسیده من بعد از مجتهد الزمانی میپرسم که چون بیاض عثمانی نزد شما تا ظهور صاحب قرآنی حجت هست
چنانچه خود مجتهد بعد ازین خواهد گفت و از تفسیر قمی و حدیث کلینی و شرح مازندرانی هویداست و شارح صحیفه سجادیه از ائمه
خود نقل کرده که والظاهر انا مامورون بقرائة ما فی هذا القرآن ولا یجوز لنا الزیادة علی ما فیه پس شما را ناگزیر است
از اختیار شق اول یا ثانی بر تقدیر نخستین مدعای ما تمام است کما لا یخفی علی الخواص الادانی و بر دوم باید که خلافت را
محصور شمارند در ذوات آنان که امامین ابلا و سلسله زهر دادند و بخنجر کشتند که مناط استخلاف ایمان و قهر است در کلام مجتهد
و ایمان شیخ بسبب کوفی الاصل بودن و خط او نوشتن که دلیل تشیع تواند بود کما فی المجالس جلاء العیون عیان است تکذیب
که شمر از مظنه ضرر و یقین حصول ملک و زر تقیه را باشت امام حسین با قصی الغایات رساند و مصداق ان اکرمکم عند الله
اتقکم بر تفسیر امیه چنانچه رساله اعتقادیه صدوق بر آن گواه است باشد و قهر او بسبب ذبح سبط طاهر است و هرگاه
آیات قرآنی و احادیث خاندانی بر مزعوم شیعه متبعین خطوات الشیاطین خواهی دید تعمیم تقیه در هر سانحه هم خواهد رسید
فکیف که مثل مجلسی اول در لوامع وغیره تصریح کنند که بعد ثبوت ایمان از مفتاد تاویل در یلغ نباید کرد و مخفی نماند که بر
اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب آنست که خلافت را هم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانند
چنانچه در زمان سابق بر ذات معاویه و یزید مقصور بند از تفصیل این مجمل آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصاً مجتهد فانی جد الاسلام
بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفه هند بایشان تعلق یافته و قهر و استیلا بحدیکه بسیاری از علمای سادات
مثل عبد العظیم اصفهانی قدس مقامه حیدریه را انجنان از هراست زیر دست گرفتند که هر یکی از ایشان از وهی بدی میگریخت
و خود را بدخمها متواری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل مشهور که تا پای داری بگریز و از کوفه هند بر خیز بپای لنگ
گریزان و افتان و خیزان فرسنگها نوردیدند و جائیکه بامن یافتند پناه گزیدند و اعمال صالحه بحدی از ایشان صدور
یافت که روزه دران زمان میداشتند که آتش از آسمان میبارید کما اشرنا الیه سابقا و بعبادت خاص و طاعت مخصوص
بحدی مشغوف شدند که معاذ الله از مرتبه خدائی هم نوبت گذشت و تمکین دین رفضه بدان درجه رسید که در ماه محرم بکوچه
و بازار این شهر جز دشنامهای مهاجرین اولین بلکه انبیاء و مرسلین آوازی بگوش مردم نمیرسد که حضرت خضر و الیاس پیران
سنیان دانسته بالسبب شنیدن احادیث جسد انبیا نسبت بائمه هدی اعدا اهل بیت تصدیق کرده ضمیمه خلفا
گردانیدند و کثرت شیعه آنجنان مشاهده میگردد که قرصی از شیر مال همانا استخوانیست برای بسیاری از خنیگال و تبدل خو
بامن بد انسان پدیدار گشت که کافی کلینی و عیون و علل شیخ المشایخ صدوق از صندوق تقیه بدر آوردند و علی رؤس الاشهاد

میخوانند واجزای قرآن علی حده مثل سورهٔ نورین و ولایت را بر غرفها تلاوت میکنند و عبارات خطبهٔ شقشقیه را در مجالس و محافل بر زبان میرانند و مانند شتر میر قصند و دعای صنمی قریش را بر ملا روایت مینمایند و آنقدر عبارتش می آرایند که بیت

بتی دیدیم از عاج در صومنات ٭ مرصع چو در جاهلیت منات ٭ بخلاف صاحب الامر که هنوز در سرداب سر من رای نشانی از ایشان یافته نمی شود و هر چند ذکر جمیل ایشان در افواه خاص و عام شهر افتاد لیکن ظهور شریف ایشان بدین عنوان رو داده که گاه گاه در موسم بهار از بطن پادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر خلعت ولادت از سر میپوشند و بدولت سرای پادشاهی که مجمع خوبرویان روزگار و گلعذاران هر دیار است بانواع نعم پرورش می یابند کما اشرنا فی الدیباجه و عجب نیست که حقوق صحبت بمقتضای الغایت عن الابصار الحاضر فی الامصار کما فی تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات و جلوات ادا میکنند اما مقتضای شیخ جنت مین حاذ الله که بحضرت صاحب الامر راه یابد اگر چه سن شریف از هزار گذشته باشد بر خلاف آیت کریمه یا ویلتی ءالد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا لشئ عجیب مگر در رساله خواص ائمه ندیده که عمر امام هر چند با وفا کشد مگر حقوق نان را چون جوانان ادا میکنند گو زنان متعه بزعم شیعیان بلا تناهی رسند روزی جمشید دریافت که پیرمردی دعجوزه عضوی سلیم ندارند و بنکار مشغول اندپس در ورطهٔ حیرت فرو رفت و لنعلامان فرمان داد تا بزودی نزد پای تخت پادشاهی حاضر آورند پیر مرد لقمهٔ ثانی و زن کلوخی پیشکش نمود پادشاه فرمود که چنانچه هر دو را بتوقیر حاضر کردند تا بخانه رسانند وزرا سخت متحیر بودند که پادشاه باهتمام تمام طلبید و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر یکی چون سبب طلب را نیک دانسته بودند جواب باصواب دادند و گفتند که علت طلب امید نیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند جمشید گفت لقمهٔ پیر اشاره بود که تا چیزی بخورم رغبت انکار دارم و جواب زن آنکه من تا لب گور آسوده نیستم اینست حال رغبت تا بقوای ائمهٔ هدی چه رسد اما گمان طفولیت پس هرگز گرد آن مگرد زیرا که خاتون حلیمه چنانچه در حق الیقین است آنجناب را در چند هفته بعد از ولادت از بطن خاتون جس بصورت مردان کامل دیدند و نشناختند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکند در کتاب حق الیقین بعد از آنکه از خاتون حلیمه قصهٔ ولادت حضرت صاحب الامر بشنید و بعد آورده از ظهور معجزاتش و گذشتن و دیدن و آسمان از نور شریفش و غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش و باز گردیدن بعجلت هر چه تمامتر الی غیر ذلک از عجائب و الغرائب پس میگوید بروایت خاتون موصوفه که در سر چهل روز دیگر بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل دا او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که امر میفرمائی که نزد او نشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفهٔ من است بعد از من که از میان شما میروم باین که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در همین کتاب بقصهٔ وفات امام ممدوح بیان میکند بعد از یک صفحه که چون جعفر برای گذاردن نماز جنازه ایستاده و شیعیان همراه او شدند خواست که تکبیر گوید که ناگاه طفلی گندم گون پیچیده موکشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد پس این طفولیت بعد از آن جوانی کامل بود که دانستی هنوز فراموش نساختی اما گمان پیری و ضعیفی پس بدیدن کتب معتبرهٔ شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

کهن گشتی و هیجان تازه + بلکه عنقریب خواهی دید که در مقابله صدها سوار اسب را جولان کرده و نیزه را بدست گرفته اراده کارزار مصمم فرموده و نتیجهٔ این امور را بعد ادنی غور توانی دانست که اینهمه مساعی بلیغه فقط برای حراست خیمه و اثاث البیت آن و نیز محافظت مکان که عم بزرگوارش در سر من رای غصب نمود و نیز در مقابلهٔ سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمهٔ مقدس داشتند بظهور رسید و وقتیکه بر یاد معظمه اش مصائب و محن رفت کما فصل فی البحار و غیره چیزی از ین آثار پدید نیامد الغرض بیان مراتب مقاومت سواران بطور محدثین بی آنکه مکاشفات را بطور عرفا مدخلی در ان تواند بود اینست که علمای شیعه کتابی نوشته اند السلطان المفرج عن اهل الایمان که از جمله ماخذ بحار الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام نخواهی بهم نرسد ترجمه حکایتی ازان درینجا اکتفا مینمایم صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی است در کتاب ربیع الالباب برای من بدرجه صحت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قسم برای ما روایت نمود و گفت که من با شخصی که او را عمار گفته میشد و از نواحی کوفه در بعضی از راهها که از انجا سواد کوفه نمایان میشد بودم در ان اثنا ذکر قائم آل محمد گذشت پس گفت که یا حسن میخواهم قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم هر چه خواهی بگو گفت قافله از قبیله طی بکوفه آمد از ما غارات میخریدند و در میان ایشان مرد بزرگ بود در سر قافله ایشان وقتیکه اراده وزن نمودن غله کردیم بکسی گفتیم که از خانه علوی ترازو بیار تا غله را بکشیم آن بدوی گفت که در نزد شما علوی بهم میرسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر آئینه علوی آن بود که ما در بیابانی بی آب و نان ماندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که ما سه صد نفر سواره یا چیزی کم بودیم بجهت امر فرار نمودیم سه روز در بیابان بی آب و نان ماندیم و گرسنگی ما بمرتبهٔ شدت رسید در انحال بعضی از ما به بعض دیگر گفت که بگذارید با این اسپها تیر اندازیم بهر کدام از ینها که تیر خورد آنرا بکشیم و بخوریم و هما این اپسندیدیم تیری انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر با سپ من خورد گفتم انداختن تیر این بار بغلط افتاد باین راضی نمیشوم پس بار دیگر انداختیم باز باسپ من رسید آن اسپ نزد من بهزار دینار می ارزید و از پسرم دوست تر بود انگاه گفتم مرا آنقدر مهلتی بدهید که توشه از سوار شدن آن بردارم زیرا که تا این روز سیدانی مانند این بیابان برای من میسر نشد پس آنرا سوار شدم و بسمت تلی که بقدر یک فرسنگ از ما دور بود دواندم و بدامنه آن تل رسیدم کنیزی دیدم که هیمه جمع میکند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوک مرد علوی هستم که درین بیابان سکنی دارد این را گفت و در رفت در انحال ردای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که مژده باد شما را بخیر و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیائید تا نزد ایشان برویم پس رفتیم ناگاه خیمه در وسط بیابان دیدیم ازان خیمه مرد صبیح الوجهی که از همه مردان زیباتر بود و گیسوی بالشین هم تا بنا گوشش میرسید بسوی ما خندان و شادان بیرون می آمد نزد ما دوید تحیه میگفت وقتیکه نزد ما رسید گفتیم یا وجه العرب بسیار تشنگی داریم انگاه کنیز خود را صدا نمود و گفت که آبیکه در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه آب آورد آنجوان یکی را ازانها گرفت و دست خود را بران گذاشت بعد ازان بما داد و آن یکی را بدین نهج نمود پس همه ازان دو کاسه خوردیم و سیراب شدیم لیکن از انها چیزی کم نشد وقتیکه سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب گرسنگی داریم انگاه خودش برگشت و داخل خیمه شد و طبقه کوچکی که طعام دران بود در دستش بیرون آورد و بر زمین گذاشت و دستش را هم بران گذاشت و گفت ده ده نفر بیائید و بخورید پس همه تا بدین نهج ازان طبقه خوردیم و سیر شدیم بخدا سوگند آنکه

برکابی تعبیری یافت وچیزی ازان کم نگردید وگفتم که فلان راه را میخواهیم آنرا یافتید گفت بخدای شما سوگند هر آئینه آن راه
نیست واشاره بشاهراهی نمود که آشکار بود پس براه افتادیم وقتیکه از وی دور شدیم بعضی از ما بعض دیگر گفت که شما از اهل رز
برای کسب معیشت بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست دادید بیائید برگردیم خیمهٔ آن مرد را تاراج کنیم
آنگاه دو فرقه شدیم بعضی از بعضی نهی نمود وبعضی دیگر امر بعد ازان رایهای همه بتاراج آن متفق گردید پس برگشتیم وقتیکه آنمرد
مراجعت ما را مشاهده نمود کمرش را با کمربندی بست وشمشیری برداشت بگردنش حمائل نیزه اش را هم برداشت وبر اسپ
سوار گردید و سر راه را بر ما گرفت وگفت نفوس قبیحهٔ شما بر ترسیت قبیح برای شما کند گفتیم ارادهٔ ما چنانست که گمان تو
وجواب قبیحی بر او رد کردیم آنگاه ما را چنان ترسانید که بدلهای ما رعب داخل گردید از پیشش برگشتیم ودرو شیری گذاشتیم
دران حال فریادی میان ما وخود کشید وگفت بحق رسول خدا سوگند میکنم هر آئینه احدی از شما ازین خط نگذرد مگر گردنش را میزنم پس بخدا
سوگند هر آئینه از پیشش او با ذلت وخواری مراجعت نمودیم بخدا سوگند هر آئینه علوی حق همان پیر بود که ما دیدیم نه آنانکه درینجا هستند اما
آنچه نوشته که ایمان خالد المومنین الخ الاتفاقی است چنانچه لغاوتش نیز تفصیل آن در صواقع وتحفه واقع است لاجرم در نهار در آیت موعود
نتوانند شد خصوصا چون که لغاوتش باستشهاد حضرت عمار یاسر بافشا در آمده اند نزد جناب مجتهد هر قدر که برای او سرسبتی کنند بوجه سابق
زیبائی نماید وحال تسلط او واستخلاف نمانند آن قبیل ازین مفصل گردیده فلا نطیل الکلام بذکره لیکن اینقدر عرض کردنی است
که مراد از تمکین وتسلط در آیه کریمه غلبهٔ اهل ایمان بر کافران دنیوی است یا بالعکس خدا را سخن فهمیده باید گفت ورنه اند
احاطهٔ آتش جهنم است بر مجتهدین شیعه ومقلدین ایشان در دنیا نیز برای عبرت خلائق چنانچه پیشوای ایشان را اتفاق
افتاد **نظم** ما نصیحت بجای خود کردیم ٭ روزگاری درین بسر بردیم ٭ گر نیاید بگوش رغبت کس ٭ بر رسولان بلاغ باشد و بس
اما آنچه در خاتمه نوشته پس این قول همه اش مجتهدوار است نه عجیب مصیب که برای ابطال خلافت یزید لسان القا
بعبارت العین نوشته واکنون کتاب ازالة الغین که در دو صد جزو تقطیع التصنیف در آورده **قوله** اما آنچه نوشته که حضرت
امیر الخ **اقول** این افادهٔ تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزمانی است واتباع هوای نفسانی وخطوات شیطانی
بیانش آنکه در ایام فرمان روائی نواب آصف الدوله اتفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر با بعضی از رفضهٔ متوطن کشمیر در
بلدهٔ فیض آباد بحث کردند تا نوبت بدان انجامید که نسخ نهج البلاغة وتراجم آنرا از هر طرف گرد آوردند القصه از بعض
نسخ این آیت کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده برآمد ومعلوم شد که این آیت در عین عبارت حدیث
مرتضوی که منسی در نهج البلاغت آورده داخل است ودر تراجم نیز اختلاف واقع است بعضی از مترجمین آنچه نقل کرده اند مطابق
همان نسخه است که صاحب تحفه از انجا نقل برداشته وحال قدوة الشارحین از گروه متشیعین عنقریب مبین میشود که او کلام
جناب امیر کرم الله وجهه را بهمین آیت استخلاف مدلل میگرداند وجا بجا این آیت ذکر میفرماید کما سیجئی انشاء الله تعالی
اطرف امور انیست که این بحث را رشید المتکلمین انار الله برهانه اگرچه شرح مذکور نزدشان نبود چنانچه باید در
کتاب ایضاح مرتب فرموده اند بعنوانیکه غبار اعتراض رفضه از دامن تقریر استاد البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه پاک بفشاند
وذرهٔ را از خس وخاشاک باقی نماند وآن کتاب بمطالعهٔ علمای رفضه خصوصا ساکنین این بلده سیما مجتهد الزمانی مخلصان نش

کرده بودند یکی فریقین یعنی سبحان علیخان بمقتضای الکفر ملة واحدة بودند در آمد و با این همه مخاطب لا ثانی خود را اشتغال کردند و دیده را
نادیده و شنیده را ناشنیده انگاشتند و حق اینست که بر رد و قدح آن مقدس نیافتند پس باشارهٔ اجمالی هم نیز در خفتند
و تلبیس و تدلیس را سپر خود ساختند اکنون عبارت انتقام را باید دید **اقول** کریمهٔ وعد الله الذین آمنوا منکم
و عملوا الصالحات . عین بعض نسخ نهج البلاغة موجود است مثل نسخه که فتح الله بن شکر الله شیعی شرحش نوشته و عبارتش
اینست و من کلام له علیه السلام وقد استشار عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه و از کلام آنحضرت است که فرموده
در حینیکه مشوره کرد با آن قدوه احباب عمر بن الخطاب در رفتن بمحاربهٔ اهل فارس بنفس خود و این در وقتی بود که جماعتی اکثر
اعیان کفره کار مملکت خود را که در دست اهل اسلام بود تفویض بیزدجرد شهریار کرده بودند و او بنهاوند آمده باطراف مملکت
خود فرستاده و مدد طلب کرد صد و پنجاه هزار کس و بعضی گفته اند دو صد و بیست هزار مرد برو جمع شدند و او رستم بن فرخ زاد
را امیر لشکر ساخت و بانواع ملاطفت نواخت تا بحرب لشکر اسلام قیام نماید امیر کوفه اینحال را دانسته کیفیت آنرا در نامه ثبت
کرده پیش عمر فرستاد چون نامه بوی رسید اصحاب کبار خود را طلبیده با ایشان مشورت کرد در باب رفتن خود بمحاربهٔ ایشان
بعضی گفتند برای خود عمل نمائی و عثمان و توابع او گفتند که رفتن اولی است عمر این صورت اخیر را صواب ندیده مشورت کرد بحضرت
امیر کبیر فقال ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا قلة وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ
ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله پس آنحضرت فرمود بدرستیکه این کار نیست یاری دادن و نه فرو گذاشتن او
به بسیاری لشکر و نه بکمی مردمان یعنی نصرت این امر به بسیاری لشکر و خذلان او بکمی لشکر نیست و آن امر دین خداست که غالب
گردانید آنرا بر همه ادیان و لشکر اوست که عزیز گردانیده آنرا و در بعضی از روایات اعده هست یعنی مهیا و آماده ساخته است
آنرا و قوت داده آنرا بر دشمنان تا آنکه آنجا رسید از عزت و کثرت در آفاق و طلوع کرد از افق آنجا که طلوع نمود یعنی در افق جمیع
عالم پیدا شد و اخلاق علی الاطلاق و ما مستقیم بر وعده از خدا تعالی و آن وعده غلبهٔ اهل اسلام است بر سائر ملل و ادیان و عدم خوف مسلمانان از اهل طغیان
و عدوان حیث قال عز اسمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا
یعنی وعده کرد خدا تعالی آنانرا که گرویده اند از شما و کردند کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب
و عجم همچنانکه خلیفه گردانید آنانرا که بودند پیش از این یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بایشان داده بود تا تصرف میکردند
در ان هر آئینه متمکن و ثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است و برگزیده برای ایشان یعنی دین اسلام
و مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند و بدل دهد ایشانرا پس ترس ایشان از اعادی ایمنی را حضرت رب العزت
بعد از اندک زمانی بوعده مؤمنان وفا فرموده و جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدایشان ارزانی داشت و امید آنست
که جمیع اطراف و انحای مشارق و مغارب بحکم لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ معمورهٔ تسخیر ملازمان شده شرع نبوی و متابعان احکام
مصطفوی در آید **بیت** دمبدم صیت کمال دولت خدام او ۞ عرصهٔ روی زمین را سر بسر خواهد گرفت ۞ انتهی و با قطع
نظر از این غرض آنکه چون جمله و نحن علی موعود من الله اشاره است بسوی وعدهٔ الهی پس اگر بالفرض عبارت قال

عز اسمه وعد الله الذین امنوا الی اخره در هیچ نسخه از نسخ نهج البلاغه موجود نباشد بلکه صاحب تحفه از طرف
خود اضافه کرده باشد درین صورت این اضافه ادراج خواهد بود بیا نا گو عد الله المشار الیه فی کلام امیر المؤمنین
و ادراج را لاسیما ادراجیکه برای بیان ابهام یا تعیین مرام باشد احدی از علماء نقل بل اهل عقل نیز
خیانت در نقل نمیگویند فانظروا یا اولی الدیانه الی ماجبل المخاطب المتدین من افراد الخیانة انتهی بلفظه
کاش رجوع مینمود مجتهد الزمانی لشروح نهج البلاغة که بعبارت عربی بقالب تصنیف در آمده و متبحرین شیعه
و معتزله داد سخن دانی دران داده اند که این آیت را نیز شرح کلمات مرتضوی سے آرند جمله
سخن علی موعود من الله را بآیت استخلاف مبین و معین میگردانند اگر کلمات ایشان را استقراء نمایم دفتر
از مختصر و مطول و اطول رسد لیکن درینمقام عبارت عالم متبحر بحرانی که در آغاز کتاب خود عهد موثق بسته که
حق را امداد نماید و از باطل اجتناب کلی ورزد و مرتبه تبحر و تحقیق او در مجلد اول نقلاً از کتب شیعه برگذشته
و در ینجا بلفظ قدوه اشاره رفته بشنوان هذا الامر ای امر الاسلام لیس نصره بکثرة ولا خذلانه بقلة و نبه
علی صدق هذه الدعوی بانه دین الله الذی اظهره الی ان قال ثم وعد نا بموعود هو النصرة والغلبة والاستخلاف فی الارض کما قال
وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ كَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آه وکل وعد من الله تعالے منجز لعدم التخلف فی خبره انیست حال علمای
طایفه شیعه مثل کاشانی و بحرانی برگشتگان این بادیه پیمای جهل و نادانی ناعاقبت اندیش سفاهت کیش با
که خیانت بکار برده اند و آیت استخلاف را درینمقام دخل دادند و هم جا بجا این آیت را در امثال این
مقامات آوردند چنانچه مطالعه شرح مذکور بران گواه هست اکنون معلوم نیست که درباره ایشان
مجتهد الزمانی چه زبان درازی و دُرافشانی خواهد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواهد آورد
غلط گفتم و از دائره اعتدال بیرون رفتم چه برای او روایات بسیار است درین خصوص هم از بحار الانوار
و هم از حق الیقین و از منهج المناهج که حدیث فاطمی عبارت دران هست و ده دالله که الحق آنرا معتمد و صحیح
دانسته باشند فرق انیست که لفظ خاین و مانند آن که روایت اهل سنت بطور ظن و تخمین است و در
حدیث جناب عرش قباب فاطمه زهرا ام الائمة النجبا بطور قطع و تعیین چه جای آنکه در نقل آن کسی از رفضه
اختلاف نکرده بخلاف الفاظ روایت مسلم که بعضی بعنوان دیگر هم روایت کرده اند که نص در خصوص نیست
کما لا یخفی فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی هفوات هولاء الاشرار و جواب درایت کاذبه نمادرگاه بسط تمام
و تفصیل ما لا کلام عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی اطرف آنکه بخیال حیوان غیر ناطق وقت تحریر انیهم
نگذشت که چون حضرت امیر نص فرمودند درینکه دین عمر رضی الله عنه و خلافتش دین و استخلاف الهی است
و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفوی است پس البته استحقاق فاروق نزد اهل دانش و بینش عیانتر شد
اکنون کجا ماند مطاعن خلفا از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت غرا و تحریم متعه و ترویج غسل بجای مسح پا و شهید کردن

فاطمه زهرا و غصب ام کلثوم و ظلمهای دیگر برای افسوس معصوم وگمان میبرکه در حقیقت خلافت صدیقی و عثمانی هنوز
هنوز حالت منتظره میبرد چه خلافت فاروقی متبنی و متفرع بر خلافت صدیقی هست و او بیشک و ریب باجماع فرق
فاروق را خلیفه خویش گردانیده و زنهار کسی توهم نتواند کرد که جناب امیر فقط فاروق را موعود میدانستند
نه دیگران را از خلفا فانه خرق الاجماع بلکه چون او را موعود دانستند دیگران بالطریق اولی کما اشتهر عند السفهاء
و درینجا ابحاث دیگر هست حرفی از آن اینکه من در مقام باعتراف مجتهد مقام در رسالهٔ قدیمه این عبارت نوشته ام
که مع ذلک فعلیت امامت شان ببیعت اهل حل و عقد موید گردیده و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار
بحدی پدید آمده که بنیان سلطنت کسری و قیصر درهم شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه
قرآنی جلوه ظهور گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف بآن فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته
این مدعا بعد از پیچ و تاب مجتهد و چرخ و بازی و کاوتازی او هنوز بر جای خود هست زیرا که جناب امیر در کلام خود دعوی
استخلاف الهی و تمکین دین متین و رواج این مذهب که در وقت فاروق بود بالیقین فرموده اند خواه این آیت داخل
باشد در حدیث آنجناب خواه نباشد پس انهمه سخن سازی و شعبده بازی که جناب مجتهد بر روی کار آوردند دست
تشبث بدان دراز کردند چگونه قادح عبارت بنده توانند شد کما لا یخفی و بر دعوی خود که غلط فهمی از مجیب صدور
یافت کدام دلیل قائم توانند کرد و بالجمله بعد از ملاحظه عبارت نهج البلاغه کید دیگر از مکاید فتنه باطل شد و آن
اینکه علمای ایشان همیشه بر خلاف مذهب جناب امیر کما نص بر خلافت خلفا طلب میکردند و هرگاه نص هم تقوی
این بنیان مرصوص باشد و خلافت خلفا بحدیث آنجناب منصوص بود و نور علی نور گردد طلب مذکور از عجائب
مقامات باشد و نعم ما قیل **نظم** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد * آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد * **خدایا**
مگر قائل شوند که ساقی خمخانه معرفت یعنی حضرت شاه ولایت بدون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرموده حل مشکل نموده باشند و برین تقدیر معاذ الله امامت و عصمت
کجاست کما لا یخفی علی من طالع کتب الشیعه **قوله** بر معرفت آلهیه ماهیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند که
علمای حقه اثنا عشریه الخ **اقول** واقعی که جناب مجتهد الزمانی سخنی خوب فرمودند چه آنچه در مجلد اول از زیر کتاب
فراهم آوردم و هرچه درین مجلد در لباس تالیف می آرم برای تصدیق دعوی بنده دلیل شافی و برهان کافی و حجت وافی است
مع ذلک مباحثیکه در طعن لبنی آلفا گذشته و درین اوراق نوشته ام بملاحظه آن مثل الشمس فی کبد السماست که علمای
شیعه مطاعن ثلاثه خلفای راشدین از کتب معتبره اهل سنت و جماعت ذکر می نمایند بلکه متواترات اخبار دست
میزنند و تاویلات آن [illegible] کتب [illegible] علمای امامیه نموده کالنور
علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است [illegible] انهمه لاف و بالا خوانی
نشان داده تکذیب این تشنیعات بهاجس شیطانی می پردازم و اگر کسی را اطمینان [illegible] منظور باشد باید در مجلدات
بحار و حیات القلوب و حق الیقین و تصانیف حلی و رازی و شیخ مفید و غیرهم نظر کردن که در هر کتاب ثابت کرده اند از کتب معتبره

اهل سنت وجماعت که خلفای خلافت حضرت مرتضی غصب کردند بلکه رسن بگلوی مبارک محکم بستند و تا دار الخلافت
کشیدند و محسن را سقط کردند و حضرت زهرا را تازیانها بعد از تهمتیکه از بیانش عرش عظیم می‌لرزد زدند تا آنکه شهید شد
و قرآن مجید را ناقص نمودند و آنچه باقی ماند آنرا خراب کردند و ام کلثوم را بخانهٔ فاروق بردند الی غیر ذلک من المطاعن پس
واقعی هست که آنچه مجیب مصیب نوشته وضع و افترا بعلمای امامیه نسبت کرده سخن بیمعنی هست و اول دلیل برین
امر آنکه خود علمای امامیه بمقتضای مثل مشهور یعنی آتش زدن و آب پاشیدن درین مطاعن گفتگو دارند و میگویند که زنهار
خلفا در قرآن مجید هیچ تحریفی بعمل نیاوردند و این کتاب همان قرآن هست که بر خاتم پیغمبران بلا زیادت و نقصان
نازل گشته بلکه ترتیبش نیز حجت هست و حضرت محسن هرگز سقط نشد و از بطن مبارک حضرت زهرا فقط حضرت امام حسن و امام حسین
از اولاد ذکور پیدا گشته اند و هرگز ام کلثوم را غصب ننمودند بلکه حضرت امیر دختر نیک اختر خود را بعمر تزویج فرمود و خانهٔ حضرت
زهرا را نسوختند الی غیر ذلک چنانچه در مجلد اول دستی از تصانیف ثمانیتی و طبرسی و شروح شرایع و تصانیف حلی
و تالیفات جالسی و هفوات کنتوری و از نتایج تشهیر متکلمین و محدثین رفضه بسواری اخس حیوانات و سیه روئی ایشان
روبروی همه ملکونات عیان شد قال الله تعالے یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَأَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یَا أُولِی الْأَبْصَارِ
قوله بل الی آخرها **اقول** اگر این عبارت می‌نوشتم مشعر میشد بواقعیت مطاعن خلفای راشدین حالانکه مخالف نفس الامر هست
زیرا که از کتب معتبرهٔ فریقین مناقب جلیله و مراتب نبیله این بزرگان بجای خود ثابت هست چنانچه نمونهٔ آن گذشته و عنقریب
می‌آید انشاء الله تعالی **قوله** بالجمله الخ **اقول** گواهی ابن ابی الحدید که تعدیل و تزکیه او را مجتهد قانی در کتب خویش
مدعی گردیده برای جناب چگونه درین مناظره مفید تواند شد که روبروی ماند کو میفرمایند خود مطالعهٔ ذو الفقار و بحار الانوار
و کلمات بسیاری از شیعیان روزگار با جهت استتار این سر از بر تشیع او دلالت میکنند و آنچه جناب مجتهد قانی در کتب
خویش افاده نموده اند مطابقةً دلالت بر دعوی عدل و داد و نصفت و رشاد او دارد پس ناگزیر شد که آنچه او در تصانیف
خویش بگوید و مضرتی بمذهب شیعه رساند در شرح نهج البلاغت باشد خواه کتاب دیگر بر معتقدان و کاسه لیسان او که شیعه
باشند حجت بود نه آنچه او خلاف اهل سنت نویسد بر اهل سنت حجت گردد چه جناب مجتهد چنانکه دانی درین رساله
تشئید المبانی تصریح میکنند که اقرار عقلا بمضرت خویش حجت هست نه نفع خود و بنیاد بر جدل می‌نهند فکیف که مجتهد
درین عبارت بعدالت و انصاف شیخ مذکور اشاره می‌فرمایند کما ستعرفه مفصلا انشاء الله تعالی لاجرم بحول و قوت
الهی مارا میرسد که بمیدان مصارعت در آئیم و کلمهٔ هل من مبارز درینباب هم بر زبان آریم و گوئیم که ابن ابی الحدید در
شرح کلمات طیبات حضرت مرتضوی که ای معاویه بیعت من بر تو ضرور هست زیرا که مرا خلیفه گردانیده اند مهاجرین
و انصار بیعت با من نمودند آن مردم که بیعت کردند با ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و مشورهٔ خلافت برای ایشان هست خاصته
هر که را برای امامت بر دارند موجب رضای الهی هست و اگر کسی منحرف شود با او در صورت اصرار باید مقاتله کردن و وعید
شدید برای اوست انتهی محصله صاف صاف گفته که مذهب شیعه از بنیاد در آمد و آنچه در مذهب خویش ساخته و پرداخته بنیاد
تشیع بران نهاده بودند که امامت از جانب خدا هست و برای آن طریقی از بیعت اهل حل و عقد نیست باطل شد پس بالنظر الی ابن

واانصاف او که مجتهد الزمانی هم بدان قائل گشته و بدرش چنانچه در دستی علم برای آن نهاده و نقاره نواخته توانیم گفت
که لله الحمد که منصفین و عادلین این مذهب را مستحدث و باطل و خلاف ثقلین میدانند و کلمات حقایق آیات
مرتضوی را که مثل رضی امام رفضه در نهج البلاغة آورده بود مخالف این مذهب اعتقاد میکنند اما آنچه ابن ابی الحدید
مذکور بحق معاویه گفته برای حجتی نخواهد بود اینک اسفار معتبره مثل تحفه اثنا عشریه حاضر است کلام او از دائره حجیت برمی آرد
بلکه چنان مینماید که حالش بدتر از دیگران است عبارت کید سوم باید دید که شخصی از علمای مدینه و بعضی از فرق
شیعه غیر اثنا عشریه نام برند اول در حال او مبالغه نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود بلکه بعضی ایشان
گو نید کناصبی بود بعد از آن از وی نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذهب سنیان و تائید مذهب اثنا عشریه نماید تا ناظران
بغلط افتند و گمان برند که این همی متعصب با وجود شدت تعصب بدون صحت نقل این روایات را چرا می آورد
و بر آن سکوت چرا میکرد زمخشری صاحب کشاف که تفضیلی و معتزلیست و اخطب خوارزم که زیدی غالی است و ابن قتیبه
صاحب معارف که رافضی مقرری است و ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغة که تشیع را با اعتزال جمع نموده و هشام کلبی
مفسر که رافضی غالی است همچنین صاحب مروج الذهب و ابو الفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی و علی هذا القیاس اینها را از فقها
در عداد اهل سنت داخل کنند و مقولات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خواهند انتهی و بهمین مقدار اکتفا می کنیم اکنون
در کتاب اردستانی فضل امرای ممالک جنوبی اینک موجود است که از جمله مطاعن او یعنی عمر رضی الله عنه اینکه ابن ابی الحدید در
شرح نهج البلاغة از مطاعن او شمرده و گفته که تعطیل حد خدای تعالی نموده چه مغیره بن شعبه زنا کرده بود الی آخر الطعن
المذکور انصاف باید نمود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام مطاعن تواند کرد فکیف که فاروق در باره اجرای حد بر فرزند
خویش دریغ نفرماید اما حال شیعه پس تلونات ایشان امریست بدیهی علمای لکهنو مثل مرزین و برادرش از همین
و همان صاف صاف نوشتند که منجم طوسی حامل عرش تحصیل در خاتمه تجرید کار بند تقیه گشته و بر نقد هم چه موقوف که
امام در فقه الرضا در ورقی اظهار حق فرموده و در ورقی دیگر راه استتار پیموده نعوذ بالله پس او یا جامع است میان تشیع
و اعتزال یا فقط شیعی است و علی ای تقدیر کلام مفتراو بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کما لا یخفی و اگر بر تقدیر فرض محال
به ثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفا بعضی از وضعین را مقرر کرده باری بپاسنگ مکاید و افترات
عبد الله بن سبا نتوانند رسید و از ینجا مثل هند نیست نه سو سنار کی نه ایک لهار کی یعنی زرگر که هزار مطرقه بر سندان
زند برابر یک ضرب آهنگر نتواند بود چه او آنقدر اهتمام در وضع مناقب مرتضوی و تاسیس مذهب محدث نموده
که بلا ریب خارج از حوصله البشری است آیا بر حضرت مجتهد که چارده طبق زمین و آسمان بسبب دعوی نیابت صاحب الزمان
روشن است مخفی تواند بود که افترات او بر جناب مرتضوی از حد گذشت کما فی منهج المقال بعضی از علمای رجال از محققین
شیعه نوشته اند که چون امیر المومنین بر آن لعین دست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرمود هر گاه اصرار ورزید و از اعتقاد
الوهیت علوی و لوازم و عوارض آن باز نیامد فرمود تا او را با آتش انداختند هر گاه عذاب دنیوی نمونه عذاب اخروی گشت
نعره های او به آسمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الوهیت علوی اطمینان تام بحصول انجامید چه معذب کردن بنی آدم بآتش

خاصه جناب اقدس الهی هست اگر گویند از مختار کشی وغیره سوختن او بجهت اعتقاد الوهیت امیر و رسالت خود بیشتر
عیان هست پس رفض و لوازم آنرا چه او دخل داری گوییم در مجلد اول باشباع تمام دیده باشی که جناب امیر مسلی
روش الاشتهاد تکذیب رفضه بذکر فضائل اصحاب کرام خصوصا شیخین و حد و عید افترا بر مفضلین خویش منبر مود
و رفضه آنرا بر خود شاهد مهاجرین و انصار و تابعین اخیار که قدمای اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او بالوهیت
امیر قائل نمیشد و خود را رسول آنجناب نمیدانست باز هم جناب امیر او را مکذب خویش بجهت رفض و تبرا دانسته عبرت گاه
خلائق که اصل ماده خباثت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان او را بسوخت و در هزار حدیث رفضه در بحار و تصنیف
حسن صفار و کلینی امام المحدثین موجود هست که هرکه نیابع اسرار ائمه باشد او قائل ائمه هدی هست بعد نه حظ از جهات رفض
و لوازم و عوارض آنرا دخل داد هم باز بیاد آمد امری دیگر که از جمیع روایات رفضه بظهور میرسد که او را سوختند بجهت دعوی
الوهیت امیر و بجهت اعتقاد رسالت خویش از طرف امیر لیس پس معلوم شد توارد علل بر معلول واحد ظهور آتا ما و آن
تجویز ذکر نقض هست نکته کلام او بادی این واده باشد کما فی الکشی تا عبرت اولی الابصار آگر جعیت ابن مجتهد
و روشیار و دهد وقت ظهور یکی از ریحانه منم و کریبان ابن مجتهد ابن مرجانه یعنی جناب امیر اول عار و گیر بر رفضه میفرماید
که همه امیه را العهد کشته خون ایشان ریخته اند و در همین مقام کمترین انام از عبارات و روایات کشی که علمای رجال نام او را
و رد زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کفایت کند و موید آنچه گفتم باشد پس بدانکه منقد مذکور از ابان
بن عثمان روایت مینماید که شنیدم از امام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سبا را که مدعی الوهیت علوی شده بود
حالانکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود و ویل برای آنمردم هست که افترا میکنند بر ما و البته قومی میگویند آنچه نمیگوییم در
قلوب خویش بیزاری میجوییم از ایشان بسوی خدا از این روایت مآل غرتنی مرتضوی و مزید عداوت ابن سبا عیان میشد
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کنانند حالانکه آنجناب خود را یکی از غلامان حضرت پیغمبر میدانست کما فی
کتب القوم ایضا روایت دیگر از ابو حمزه ثمالی که امام زین العابدین فرمود که خدا لعنت کند آنکس را که افترا کند بر ما
بیادم آمد عبد الله بن سبا پس هر موی بر تن من خاست دعوی کرد امر عظیمی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیک بود
برادر پیغمبر بکرامت و بزرگی نرسید مگر بطاعت خدا و رسولش و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کرامت و بزرگی حاصل
نشده مگر بطاعت خدا حدیث دیگر روایت هشام بن سالم هست که شنیدم از امام صادق علیه السلام که قصه عبد الله
بن سبا بیان میکرد و روبروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر او را فرمود توبه بکن چون توبه رجوع ننمود
آنجناب او را بآتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنان است از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبا
دعوی نبوت میکرد برای خویش که فرستاده امیر المومنین هست و آنجناب خداست که او را برای دعوت خلائق مبعوث
گردانیده چون این خبر بمسامع حق نیوش رسید او را طلبیدند و او اقرار کرد و مدعی الوهیت علوی گشت و بلا تردد
روبروی حضرت امیر گفت که توئی خدا و مرا بسم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه وسوسه شیطانی هست
که بتو القا میکند مادرت بماتم تو نشیند هرگاه اباو استکبار ورزید بحکم حضرت او را محبوس داشتند و تا سه روز توبه میخواستند

چون بازنیامد حضرت او را باتش سوخت و فرمود که شیطان او را فریب داد که نزد او می آمد و القا میکرد اینهمه افترا را
ازینجا بر هر کس عیان شده باشد که این یهودی نفاق پیشه که گوی سبق از دجال و ابلیس در ربوده و نشیب و فراز خداع
و مکیدت پیموده در وضع و اختلاق لوازم الوهیت برای حضرت امیر اهتمام تمام بکار برده ما علم ما کان و ما یکون
و انتظام ربع مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر مهمات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیبه در عالم
ملکوت و تقنین قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور برای حضرت مرتضوی از آغاز تا انجام همه درست
نمود که ابواب و فصول بصائر و اصول کلینی اعور نمونه آن تواند بود و سیجی بقدر الضرورة انشاء الله تعالی
و در آغاز احداث روبروی تلامذه خود بمزید حسرت دست بر دست میمالید و انگشت حیرت بدندان تاسف
میگزید که جناب امیر افضل خلایق است و چندین نص در بارهٔ امامتش وارد است پس دیگران که بودند که بیستند
که با وجود او سر آرای خلافت شوند کما ستعرفه انشاء الله تعالی **بالجملہ آنچه آن** یهودی خبث الباطن
درینباب اندیشیده و مضامین عجیبه و غریب از ذهن خود تراشیده حقیقة بجائے رسیده که مزیدی بران متصور نباشد
و آنمقدار درین دعاوی کاذبه منهمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض محال اگر معاذ
کسی را برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اهتمام که یهودیان بدین و منافقین ملاعین در بارهٔ
اضلال مردم اندیشیده اند هیچ نباشد و بجوی نمی ارزد که مناره بلند بدامن کوه الوند نسبت نماید کما لا یخفی *
و گمان مبر که این اهتمام فقط بذات عبد الله بن سبا موجب مذهب رفضه تعلق داشت که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از هواداران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص داد تلبیس
و تدلیس دادند و ابلیس علیه اللعن و العذاب را شرمنده ساختند این دعوی را هم از کتاب کشی
باید شنید بروایت عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بدین عبارت میرسد که روزی قنبر حضرت مرتضوی کرم الله
وجهه را خبر رسانید که ده کس بر در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند در بارهٔ تو که پروردگار ایشانی حضرت فرمود بیار پس
حاضر شدند حضرت گفت چه میگوئید گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار مائی و ما را پیدا کرده و روزی میدهی
حضرت زجر نمود و ارشاد کرد که من مخلوقم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امیر قنبر را فرمود تا ایشانرا
باتش سوخت و زنهار کسی ازین ملاعین از افترا و بهتان خود باز نگردند معاویه از بغاوت خویش هم ندامت می کشید کما فی
کتب الفریقین و متوهم نشود که این کار بعد از ابن سبا کار همین ده و دوازده کس یا شمار شاگردانش زیرا که از کتب
معتمدین شیعه عیان است که یهود اشقیا و مجوس اغنیا پیشوایان رفضه آنقدر در اضلال خلایق افتادند که هفتاد
هفتاد کس در آتش در آمدند و همه جهنم میگردیدند و الروایه للکشی ایضا پس محصول آن بر دم اختصار اقتصار کرده وزرا
که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ جمل هفتاد کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند پس فرمود بر ایشان
بزبان شان تصریح نمود که من چنان نیستم که شما میگوئید بلکه من بنده خدایم و مخلوقم نه خالق پس انکار کردند و گفتند نه انت
انت هو تو خدا کسی نتواند بود حضرت مرتضی فرمود اگر توبه نمیکنید ازین افترات و مقولات بخدا میکشم شما را الیس پس توبه نکردند

لاجرم حفره چند کندیدند وهیمه ها مهیا کردند وایشان را دران انداختند تا در عذاب سوخته شدند وکسی از ایشان توبه
نه سپرد و در همین مقام توان گفت که ازین دعوی که مجتهد الزمانی زبانی جامع تشیع واعتزال یعنی فاضل مداینی ادا کردند عیان گردد
که معاویه مردم را بوضع مناقب خلفا برگماشت بخلاف بانیان مذهب رفض که خود هم شان آنقدر باضلال خلائق
وتخریب دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات وکفریات را رائج ساختند وبرای وضع مناقب
جناب امیر حتی که الوهیت ولوازم وعوارض آن از خالقیت ورازقیت وغیره نقد جان درباختند پس کجا اهتمام
قهری وکجا اهتمام ذاتی وآنهم بالاجماع واز وجود چنین آدم کسی را همچنین نشنیده باشی بخلاف مذهب رفض که هزاران کس
داد اضلال دادند و دیده و دانسته باعتراف پیشوایان شیعه در آتش افتادند وبعد ازین بقول ایشان انهیم سوید امیشود
که ازینجا گفته اند که **تشیع ماخوذ است از یهودیت** واز لفظ بعد جنگ جمل که در بیخ دیده دانستی می توان برد که ترقی
مذهب رفض بعد ازین فتنه ها است که این منافقین برپا کردند ودر آغاز باعث بلوای مردم بر ذی النورین گردیدند
چنانچه از کتاب مجمع البحرین ومطلع النیرین عیان هست ومن درینمقام محو حیرتم که ائمه رفضه مثل اعور واعمی با وصف
دانستن انهمعنی که مناقب خلفا باهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع ومجعول گشته چرا کتب دینیه خود را باین همه
ومناقب ساخته وپرداخته واضعین وجاعلین خلاف الله تعالی ولرسوله مملو ومزین ساختند ودر بلاد خویش بدون
تقیه وخوف باوجود بث مثالب وذمائم ایشان در تالیفات وتصنیفات خود آوردند که نمونه را الطوس
برگی از درختان وذره از ریگ بیابان عنقریب نشان میدهم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند وهرگز
گرد این خیال نگردد که ادخنه ونوائر غلوی رفض منطفی شد واکنون ازین افترااات وبهتانها نامی ونشانی
باقی نماند مگر نشنیده که در بلاد مشرفه مثل نجف اشرف وکربلا معلی سرآمد اولاد معنوی عبد الله سبا یعنی علامه
کاظم رشتی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعرای اهل سنت نظم کردند لگار بلاغت بسته
وتشیع خویش را باسرار تصوف مخلوط نموده وبرای تقرب بعضی از حکام دار السلام بغداد بقالب ترصیف ریخته
هنوز موجود است وبآواز بلند میگوید وهزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرایند که تدابیر
عالم بدست حق پرست مرتضوی است وحضرات ائمه بترتیب معلوم درین ابواب شریک اند وانتظام کار زمین
وآسمان بصوابدید ایشان منوط وبه آرای جهان آرای این بزرگان مربوط است الغرض **علامهٔ مذکور** چه
هفوات ماند که مرتب نمود وچه روایات واحادیث که درین مطالب ومقاصد در تالیفات خویش ذکر نکرد تا بحدیکه
هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند وشدید الرفض اند وبعلوم ومعارف وتقوی وطهارت افتخار دارند
وحال جاهلان از پیروان ابن سبا واتباع واشیاع او ازینهم بدتر است وکثرت ایشان در کرکوک وغیره حدی نیست
انیم دم غیر از کلمهٔ علی اللهی در مجالس خود چیزی برزبان نمی آرند وبا شعائر دین ملت بوجهی از وجوه نمی پردازند
عبادات وذکر ایشان همین است چون سلاطین آن مرز وبوم حال این گمراهان شنیدند بارکان دولت ومدبران
سلطنت فرمودند که ایشان را بنماز وروزه مکلف باید کردن وخلیع العذار ومطلق العنان نباید گذاشتن بارے

مران قوم را طلبیدند تا آنکه بصد مجاهده و سعی بلیغ تکلیف نماز و روزه بزبان قبول کردند و با اینهمه در اعتقاد آن قوم
همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب هیبت و شوکت از گماشتگان جناب امیر است که او مردم را بگرسنگی و تشنگی
مکلف میگرداند روزی یکی ازین ابلهان در دشتی میگذشت و ایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خرش در گل
فرو رفت درین اثنا شخصی را دید که در راه میرود فریاد بر آورد که خدا را بر من ببخشا و اعانتی بکن تا خر ازین بلا
نجات یابد بارے این مسافر متوجه شد و باعانت خویش خر او را رهانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه
نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است
که ما را بگرسنگی و تشنگی میکشی و خر ما را از وحل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب
تبسم کرد و گفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امروز بند از پای شما بر داشتم و شما را مثل این خر
ازین تکلیف خلاص کردم این بیچاره شادان و فرحان بخانهٔ خویش مراجعت کرد و بدین مژده همه قوم را مستغرق
مسرت و شادمانی گردانید الغرض یهودیان دین فروش دنیا خر مکائد عجیب و غریب را بنیاد نهادند
و طرح حصار آهنی رفض بعنوانی بدیع افگندند که هرکسی از خواص و عوام این فرقه بدان حصار منور متحصن است تا آنکه
خودکشی از اهل علم و دانش در کتاب خویش آورده در ذکر حال عبدالله بن سبا که مذهب یهود داشت پس اسلام آورد
و اظهار موالات حضرت مرتضی نمود و آن غلوها که دربارهٔ یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت میکرد پس از اسلام
بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المومنین نمود و اول کسیکه قائل شد بفرضیت خلافت بلافصل و اظهار کرد تبرا و بیزاری
از اصحاب و حکم نمود به تکفیر مخالفین آن عالی قباب عموماً همین عبدالله بن سبا است و ازینجاست که هر که مخالف شیعه است
میگوید که اصل تشیع و رفض ماخوذ است از یهودیت انتهی محصله اکنون انصاف بکن که آیا دو بنیاد تشیع غیر ازین دو چیز
دیگر است که هرکسی بر همین منوال نسخ کرد این دو چیز را درین مذهب نصب العین گذاشت و هرچند بنیاد ظلم در جهان
اندک بود هرکه آمد بران مزید کرد ولیکن هرچه علمای رفضه تا امروز بدعات مذهب خود را مبنا ور کردند تا ایام رجعت بر صفحات
هستی حسنات خود نگارند زیرا که هر دو حرف مقیح است یعنی خلافت بلافصل و تبرا از اصحاب حضرت بشیر و نذیر است موضوع
مذهب رفض که در کتب دینیه خویش عوارض آنرا تا بدینجا رسانیده اند کما ستعرف تفصیله نموذجا آورده اند که یکی از
اوباش در گمراهی خلائق بجائی رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست و آرزومند لقای او بود تا روزی
بمقتضای مصرع که یابنده گانند جوینده گان ۞ با ابلیس دوچار شد و گفت میخواهم که کرشمهٔ اضلال و تلبیس خود را
بتو نمایم تا داد قدردانی بدهی باری نزد مردم دهی آمد و گفت هیهات که شما بکارهای خویش غافلید و هنوز نمیدانید
که مردم ده دیگر عنقریب بر شما می تازند و مارا روزگار شما میآرند ما مسافریم و بوعظ و پند کاری نداریم چون حال
آن مردم اینچنین دیدیم بمقتضای خیرخواهی از راه برگردیدیم و شما را خبر کردیم هرگاه این مردم سلاح بر تن راست کردند بسا کینه
آن ده همین خبر داد تا همدیگر قتال شدید واقع شد و رئیس هرگاه شنید که بوجه باهم جنگیدند بزودی فوج عظیم فرستاد
و بقیة السیف را از ساکنین هر دو ده مقید گردانید و بانواع مذلتها گرفتار کرد باز جرمانه سنگین گرفت

این شخص با ابلیس گفت دیدی که یک حرف چه کردم و داد از تو نخواهم ابلیس حرفی نگفته ام و اشاره کردی تا کرشمه خود نمایم
پس آورده اند که سبحی انه سبحان که هر گناه عور را بود چون گذر ابلیس بر ایشان افتاد یکی از آن قوم که تابعیت و ترک صحبت ان
کار او بود بر جاست و بازنی پرداخت ابلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در بهتان هشتم روز بود قوی می آید عزا
ندارد امر بیچ آن بود که به وقفه چیست چون هزاران کس ریختم و بر سبیل قبه قوم خاک ندانه پاشیدم ابلیس جواب داد که بمعنی سخن
ترسیدی یعنی بنیاد و عدم طیب ولادت از من هست تا مثل تو بوجود می آید و افعال قبیحه را در نظر مردم می آرایند و از اینجاست
که اگر فقط آن دو حرف عبدالله بن سبا غور کنی خواهی یافت که هر چه علمای رفض در کتب قدیمه و جدیده خویش برای شرح و بسط
اقوال سخیفه و عقاید خبیثه خود بکار آورده اند با خود از همین بنیاد است که آن لعین گذاشته زیرا که مدار خلافت بلافصل مرتضوی بر تقیه است
یعنی حضرت امیر حسب روز غدیر امام بودند لیکن بجهت صدیق و رفاقت او و دیگر خلفا بجهت تقیه میکردند و در باطن با ایشان نهایت
عداوت بودند بلکه عداوت خلفا مضمر داشتند و تبرا از ایشان می نمودند هرگز بظاهر مذهب آنجناب گوش نباید نهاد و ظاهر کردن نصوص
امامت خود هم بموجب تقیه بود و اگر حال خلفای ثلثه اینکه شیعه اینها نیز پرده داری میکردند و بظاهر اگرچه در شعایر اسلام سعی داشتند
و همه عمر جهاد میکردند لیکن حقیقة در پی هدم بنیان ملت دین و تتبع قریش و مشرکین بودند و تبرا از ایشان ضروریست این بکیدت القدر
برگ و بار آورد که همه بهار با برد و بغض گل کرد تا آنکه مجیب ایضاح هم بدان اقرار میکند و مثل دیگران تصریح مینماید که صحت و
ظرافت مذهب تشیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر امکانی ندارد و مگر هر کس از علمای طایفه هر چه مناسب وقت دیده اند
قوانین و قواعد را درست گردانیده اند و آغاز مسئله تفضیل حضرت مرتضوی بر زبان آوردند باز مناسب هر بها و هر خزان
فتوی دادند و از تقیه و مکیدت دست بر نداشتند تا آنکه منجر بجایی که باعث قتل هزاران هزار اهل اسلام شد و از حمیت دینی
و حیانی که معنی بسبب تقیه میت فلاسفه دست بر داشته و رخاتمه تجرید هم رعایت این امر نمود و قایل بدان شد که خلفا مومن و فاسق بودند
و از دایره ایمان بسبب غصب خلافت بیرون نرفته اند و بحکم زیر همان قاعده تقیه اند ایج وارد با بجمله تا ظهور امام مهدی
منتظر ملونات رنگارنگی مختلط بودن تشیع بمذاهب باطله بر ضروریست انتهی محصوله و اینهمه الوان مختلفه و انواع رنگارنگ
از همان اصول است که منشعب گشته انشعابات کثیره و غلو و هفوات شهیره چه اگر بکتب ایشان نگاه کنی در هر کتابی نشانش هویدا
و در هر باب و فصل آثار مکیدت و نفاق هویداست بسبب آنکه عبدالله بن سبا هر یکی را تقریری فریفته و در خور استعداد هر شخصی مکیدت استفتا
آمیخته و از هر کس در باره احقاق مذهب عهدی موثق گرفته و چنان در گوش هر کس دمیده که قوم فراموش را اعتقاد استتار محل گردیده
ولیکن بمقتضای نص مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا وقد ظهر فی فلتات لسانه کما آورده الکشوری آن امر مکنون آخر از تهانجانه
قلوب بیا بارگاه ظهور رسید در ابواب کافی کلینی و غیر آن که منعقد است غیر از نقار بر غلاه چیست که حضرات ائمه علم ما کان و ما یکون
داشتند هیچ چیزی از ایشان مخفی نمی ماند و در هر فلان روز و فلان شب ملایکه مقربین که حقیقة خوشه چینان خرمن فیض این
بزرگانند علوم غیبیه القا میکنند و خدمت ایشان بجا می آرند بعنوانیکه حضرات انبیای متقدمین متحیر اند و تمام قران مجید علیحده نزدیکی
نیست مگر نزد حضرات ائمه آنچه نزد مردمان است بیاض عثمانی است یعنی بی ترتیب بی انتظام محرف و مبدل صحابه کرام و ائمه
جمیع اسامی شیعه و حالات انها همچنین اسامی و حالات حاسدین مفصل میدانند الی یوم القیمة تا آنکه در احادیث مجلد السابع و

و العالم انجا رخواهی یافت که هرگاه نزد جناب مرتضوی کسی مدعی دروغ میشد و حقیقة در مرتبه ولایتی بود تکذیب میفرمودند
که تراانه در ارواح مومنین دیده ام نه بدفتر اسامی متشیعین و بعضی را تصدیق میکردند و همچنین دیگر ائمه این بزرگان با ختصاص
خود می ستودند و هرچند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بران محیط بود و ذره ذره بیان
می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت مهدی همه ائمه از انبیای متقدمین بلکه اولو العزم من الرسل
افضل اند و مذهب منصور شیعه بر تصریح مجتهد عاملی در حسام آهنین ست و حضرات ائمه بر مدارج علمای ایشان
بر اصول شیعه مثل بصایر الدرجات و عیون اخبار حسب بردند و هر یکی در بلا گرفتار شد و هرچه بر ایشان متقدما
گذشته ازین جهت رفته و درین باب آن قدر غلو دارند که در علامات امام از کتب اینها بر نگارم و استیعاب آن بنظر آرم
کتابی منفرد تالیف توانم کرد مگر بعدم اختصار سطری چند از عیون اخبار ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود و
از پیش و پس اشیا را برابر می بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت با آواز بلند توحید الهی و نبوت
رسالت پناهی گواهی میدهد و محتلم نمی باشد چشمش در خواب است و دلش غافل نمیگردد و ملک با وی سخن میکند و زره
شریفه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر قامتش الیاق می گزیند و بول و غایطش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن بهتر از
مشک و عنبر می باشد و البته مستجاب الدعوات است که اگر دعا بر کوه کند برابر انشقاق یابد و نزد او ست سلاح خاتم
انبیا و ذوالفقار شیر خدا و مطالعه می فرماید آن صحیفه را که مشتمل است بر نامهای شیعه و نامهای دشمنان تا روز قیامت
و هم جامعه و جعفر اکبر و اصغر که جمیع علوم در ان مندرج است و هم مصحف فاطمه نزد او ست پیدا از و خدا عمودی ست از نور که لوح
اعمال عباد و جمیع امور محتاج الیها در آنست انتهی مختصرا و آنچه در باره ولادت امام لاحق بلا فصل ترتیب صحبت امام
سابق نقل میکنند پیش ازین مفصح قوم بد اندیش است این امور را علمای اولین و رؤسای منافقین از غلو بیرون گفته اند
و غلو در تفویض و دعوی الوهیت ائمه محصور میدانند و مقتضای تحقیق حضرات ائمه آنست که هر علم ما کان و ما یکون را
برای ایشان معتقد باشند و انبیا را بر انبیا تفضیل دهند و از سهو ایشان منکر بوده ملعون و غالی است پاره ازین
تحقیق جهابذه علما قبل ازین در مجلد اول گذشت و از کلام دیگر اکابر در تذکره نیز همین حصر مستفاد میشود پس همه بلا
قیل و قال غالی شدند و ملعون گردیدند و مخفی نماند که بنیاد این تقریر که گوش کردی بر آن بود که از کتاب کشی
منقول شد ورنه افادات عبدالله بن سبا و شاگردانش را اگر بمقتضای کتب دیگر مذهب امامیه جمع کنم رساله را بسیاری
باید خط گفتم کتابی ضخیم می شاید و هرکس که در کتب رجال نظر دارد خوب میداند که هزاران از روات این فرقه غالیان
و جمعی از شیعه ان قدر غلو کرده اند که مصاحبین امام را هم درجه الوهیت رسانیده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد
و عمار و ابوذر و عمر بن امیه ضمیری شریک کارخانه خدائی گشته اند و بمصالح عالم پرداخته چنانچه مذهب مخمسین است
و کتاب ملخص بران گواه است همچنین کتب دیگر کما لا یخفی علی الناظرین و از روات که السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ در شأن آنهاست چنانچه اجمال روضة المتقین و کتاب تلخیص و کتاب کشی بران گواهی میدهد
[illegible] و زنادقه اند که حضرت ائمه ایشان را بسبب افترا و دروغگی حضور رنده دور میساختند و سب و لعنت برای ایشان

میخوانند مگر یاو نداری که ابو بصیر که هم کلم نرسیده ست بروایت مختار کشی مکان با عجاز ائمه علیهم السلام بدهن و گوش او تماشا شدند
و زراره شقی را علمای طایفه حقه الستة نام گزاشته اند و حالش قبل ازین معلوم کردی و تازه تر اینست که بر حضرات ائمه هدی افترا میکرد
که وقت مختار نماز عصر بغروب آفتاب است و کشی هم این قصه را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده و از ان مقام این امر پیداست که حضرت
امام صادق پرسیدند که زراره چگونه گذاشتی عرض کرد نماز عصر نمیکند تا آنکه آفتاب غایب میشود و ازین کتاب عیان
میگردد که حضرت امام موصوف راوی را بر گماشتند تا او را ازین احداث باز دارد و آن شقی زینهار قبول نگردد گفت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر مرا بدان مامور فرموده باشد و ازینجا احد لا مرین بثبوت رسید افترای ملعون یا نسبت
اضلال بحضرت معصوم و چون ثانی باطل است اجماعا معین شد مدعا اکنون ای شیعه این سیاه زراره از کتب معتمده شما
ثابت شد که این پیشوایان شما مفتری بودند و مخترعات خود را بر فتراک ائمه می بستند و حضرت امام صادق را از محدثین
سه عین قرار میدادند و هزاران هزار مطاعن خلفا وضع میکردند از شهید کردن حضرت زهرا و متهم کردن بزنا معاذ الله
چنانچه مجلسی شقی و تذکرة الائمه او و غیر او و دیگران گفته اند و بارها دانستی که در تقلیب شریعت میکوشیدند و نیکان را
به بدی و بدان را به نیکی یاد میکردند و مناقب و مثالب بمقتضای هر بهار و خزان میساختند و از روایات دیگر
چنان معلوم میشود که خود امام ناطق نص درین باب فرموده اند که این ملعون را در اختراع مسایل و اقرار نمودن ائمه
اهل بیت و احداث بدعتها ید طولی است که دیگران بدان مرتبه نمیرسند و بنده عرض میکنم که از همین است جا که قوم رفضه او را
با صدق الصادقین یعنی افقه و اعلم اصحاب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما لقب نهاده اند کما اشرنا الیه مرارا
هرگاه حال امام الائمه چنین است مناسب بود حضرت مجتهد الزمانی را نام وضع و اختلاق بردن و دعوی معصومی برای
مردم بی سر و پا مجهول الاسم دانستن بتقلید شارح نهج البلاغت کردن که معاویه واضعین قرار داده بود که مناقب خلفا
بسازند حالانکه کتاب خدا امین نیست و العجب کمال مجتهدین هنوز همین است که چون خلافت بدست متقدمین بود معاویه
در وقت خود کامرانی و جهانبانی میکرد و عملی که الشهور و السنین مسلط بود و مردم خواستند دانستند که البته وضع مناقب
درینجا معقول میگردد و بخلاف ائمه اهل بیت که در زمن والیان خمول مختفی و متواری بودند و راه ترک و تجرید می پیمودند و نیز کدام
این همه مغلطه دیرینه و سفسطه قدیمه است که مجتهد جائسی را بتقلید مجلسی و امثالش پیش آمده تا آنکه مدت العمر درین ورطه فرو رفتند و هرگز
بساحل نجات نرسیدند آیا حضرت مجتهد الزمانی و فانی در کتب خویش کثرت مال و منال حضرات ائمه اهل بیت ندیده اند که بخدمت
شعرای مادحین خود را بهزاران دراهم و دنانیر نواخته و کلاه گوشه ایشان با آفتاب همقرین ساخته اند از انجمله قصه قصیده فرزدق هم
انیاد ایشان افتاد که در طعن المزاح آورده اند و بعد ازان میفرمایند که چون هشام این قصیده را شنید بغضب درآمد و فرزدق را در عسفان
که مابین مکه و مدینه واقع است محبوس گردانید چون سید الساجدین بر این ماجرا مطلع شد دوازده هزار درهم در صله این قصیده
بفرزدق عطا فرمود و گفت که ما را معذور دار که زیاده ازین دراهم نزد من آن وقت نبود و بعد ازین جناب مختل الحواس در نقل نظم ملای
نامی عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه درین باب مشغول گشته اند خاتمه آن اینست قصه مدح بو فراش رسید چون بدان شاه حق
شناس سید از درم هزار آن نکو کرد اشکر حالی روان وه ده هزار در کتاب و الله ارنگا ذکر کردند که ایجه مجتهد ثانی نقل کرده از آن

و شیخ مفید دلالت بر کثرت خزینه حضرت امام جعفر دارد و آن عبارت این است که چون خبر شهادت آنجناب حضرت
صادق علیه السلام رسید بسیار غمگین و ملول گردید و کسانیکه با زید شهید شده بودند که دینار کوفتها حضرت صادق از مال خود
تقسیم نمود و اگر متوهمی از رفضه گوید که کثرت خزانه امام صادق بعید نیست بسبب آنکه اهل سنت خدمت آنجناب سعادت خویش میشمردند
و باوجود عداوت آنجناب را دوست میداشتند چنانکه قسم بسر مبارک او میخوردند کما فی تذکرة الائمة پس تسلیم و هم این تبیین المغترین و قصه
دیگر بیاد ایشان میدهیم که آیا سبب وقف بزعم شما بر حضرت امام کاظم چه بود که اهل سنت اهل محبت و ثقی را در کتاب مذکور بعد آورده
یاد میکنند و حق تعالی بزبانش مکذب را جاری می فرماید از کتاب احادیث و فن تفنندش کشی و منهج و بحار و عیون اخبار که
جامع انفرد کامل است عرض میکنیم که مگر بیاد شما نمی آید که قدمای شما چون خزینه بسیار امانت آنجناب نزد خود نگاه داشتند از امامت
و اولادش انکار کردند و بزعم شما واقفیه شدند و آن امام را مصداق سبحان حی الذی لایموت دانستند تا بدین وسیله دولت
لازوال اشغال کنند آیا بمطالعه مجتهد و اولیای او نیامده که خود شیخ صدوق در کتاب عیون کثرت مال آنجناب بروایات شیوخ
مذهب خویش به لاتناهی رسانیده و از یونس بن الحسن آورده که مرد امام کاظم در حالیکه نبود کسی از قوم او مگر نزد او بود مال کثیر و کثرت
شیعه درینوقت از مجالس المؤمنین وغیره خود پیداست پس این گنج را پایانی نباشد بالجمله نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
علی بن حمزه سی هزار اشرفی بود و زیاد قندی نزد خود هفتاد هزار اشرفی نگاه میداشت راوی حدیث که ربیع بن عبدالرحمن است
بروایت صدوق در عیون میگوید که چون امامت رضوی نزد من محقق شد و مردم را بسوی او دعوت کردم و این بر دو ناشت دار پیام
رشوت ده هزار دینار فرستادند من نه پذیرفتم تا آنکه هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف ازین نوع مردم که بود که خازن
گنج شایگان نبود عثمان بن عیسی هم مال کثیر را نگاهبانی میکرد و هم شب و روز بخدمت کنیزان گلرو یاسمن بوی پرداخت تا نوبت بجایی رسید
که امام رضا از مشاهده و استماع این امور خون جگر میخوردند و آخر بمقتضای بشریت تاب نیاورده دعوی نمودند و بعد از تقریرات بسیار و
مراسلات بیشمار بوقوع آمد حالانکه ایشان را توجهی بدنیا نبود بروایت صدوق حرفی از آن نیست که پدرم مرد و مال او تقسیم شد
باید که ازینهمه ایمن دی آن بجهت نوشت که اگر پدرت نمرده ترا چیزی از آن نمیرسد و اگر راست میگوئی مرا امر نکرده بود که
دیناری از آن بسوی تو دفع کنم و کنیزان از او بودند و در نکاح من درآمدند و اگر خبر این دو تا این دیگر را بر شمارم و اسامی واقفیه را
بزبان آرم بقول اینجا مدعی بهار عفران ز اکثیمر وقتی بهرکس یام دوچار صد کتب دیگر از اکابر علمای فن در فنون دینی بدست
من آید لهذا زین فرو نیست الا که بتحقیق کنم این دولت از بلاد شیعه بود یا اهل سنت که رفضه ایشان را از جمله دشمن قرار دادند و
کنیزان صاحب جمال مثل اچهوتیان باصطلاح اهل لکهنو شک نزای خوبان و هر چیا پچه در دیباچه داشتی از کجا آوردند شیعیان
بی باک دست از دامن پاک برنداشتند و این تقرب را هم خرما و هم ثواب پنداشتند و بچه تاویلات غریب جوید و حضرات ائمه را
در تفویض امانات بمقتضای علوم لدنیه غیر از پاره کردن قلوب مومنین دیگر چه مقصود بود و این کنیزان حسینه تمثال که
مجتهدین را بار بار بالزام داد مسئله وقف جمع امور چندان شیعه را آموختند که مذهب وقف نتیجه آن شد و بیت خواجه حافظ بیاد آمد
بیت فغان کین لولیان شوخ شیرین کار و شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را و ضرورت امور
مذکوره ازین نیست که مدعای ما کثرت اسباب دنیوی بر اصول رفضه برای حضرات ائمه بود و آن حاصل شد آری حرفیکه

کثرت مال و منال را از حد نگذرانند گفتنی و شنیدنی باشد و در دعای خاطر نگاه داشتنی بود نیست که هر گاه چیزی بر امیه مخفی نگردد خصوصاً
نفاق و اخلاص شیعه که معرفت پس از سپردن این خزاین کثیره و امانات لطیف بدست همچو شیعیان حال علوم غیبیه اسرار لاریبه معلوم شده
و اگر آنرا از آن جنس قرار دهند که دهن سگ بلقمه دوخته به معلوم شد و بر همه خواص و عوام عیان گردید نیز دو مخلصین خزانهای
غیر متناهیه خواهد بود کاش بر اصول رفضه آثار ثوابهای لا تعد و لا تحصی چنان ترتیب میافت که حکمای اهل اسلام
تحقیق کرده اند بیت ثمر دانکه ماند پس از وی بجائی * پل و مسجد و چاه مهمان سرای * ولیکن مزید ثواب امان نوحضرات
الصیاب بر اصول رفضه ذوی الاذا امات اصرار بر کفر و ارتداد است کافی جامع الاخبار و از اینجا دانسته باشی که خلفا
با وصف سلب این علوم در هدایت ضالین و جهاد مشرکین و تنبیه و تادیب کافرین بدلیل منافقین و اعلای شعایر شریعت
و افنای رسوم جاهلیت چها کردند و بکمال زهد و قناعت و جهاد و چهان زیستند که خود شیعه تماشئی بر آن تعصبها که دا
که اعتراف بان نمودن بلکه از کلامش عیان میشود که و زید که ورع احتیاط کردند گسی در جنب آن ورعی نماند اما فساد تا عظیم که
بر علوم لدنیه و ترک و تجرید ائمه اصول امامیه چنانچه پیشوایان ایشان مدعی گشتند و اشرت الیه مرارا حرفی نیست که شیعه
و مومنان چنانست که دیدی اگر این خزاین را در عین قصر و فنا جمع میفرمودند سانحه رفت که هزاران مومنین مذهب و نعت خلفا
کردند و صراحة مزید گردیدند چگونه رومیداد و آنچه سفسطه های دیگر برین علوم مرتب است الحمار ش بوجه تفصیل از حد ادب است ولیکن
بشرط بقای این مناظره تفصیلش بعنوانی منظور که گاهی هیچ کتابی مذکور نکرده باشم پس بر اصول دشمنان خدا و رسول رسیت اه
آنچه پیشوائی کوران ما در زنا در حق سلاله دودمان اهل بیت امجاد یعنی ابو بصیر از فقهای امامیه محققین ایشان در وقت امام صادق
گفته بود که چند مسئله بر ای کل نعوذ بالله من ذلک و اگر بر اصول موضوعه رفضه با فرار نهی دو دار گوئی بدهی هر کس
خواهد دانست که جناب سیده با جماع شیعه چنانچه از رساله تلمیذ حلی که در جزا بر هر مسئله می نویسد قالت الامامیه ایضا کذا عیان
میشود که حضرت فاطمه زهرا تا از فدک محروم ماندند و الطرفی قرار دادند و مدت العمر بر اندک زار زار گریستند پس بر امد عیّن این
امر توان خواند سعی بی خبر بودند از حال درون استعیذ الله مما نقولون نگر انهمه را زنایها تا وقت وفات بر اصول اهل خرابات
عجب نیست زیرا که در آغاز طلب حبیب ساعی که ایمان ظهور نداده حتی که مصاعت نیز بعد از اجتماع فتنا بنی هاشم سوی دار الخلافه برای
مناظره رو نهاده حالانکه ابو بکر صدیق بلکه دیگر راشدین نیز حقوق انجاب دیگر اهل بیت از فدک بتقدیم میرسانیدند چنانچه
بحرانی هم بدان اعتراف کرده و در شرح نهج البلاغه فاعظی نوشته علی ما عرفت فی المجلد الاول مفصلا طرفه امور انکه
با نهمه ناصبیت و فجور اصحاب امام کاظم کی هیچ از بی حرمتی در باره ناموس اکبر فرو نگذاشتند دشمنان اهل بیت از سر پستی
عثمان مذکور دست بر نداشته و در پوستین اهل حق افتاده اند امام اعظم ثانی ایشان هنوز در باره اوار متوقف است ولکن نحن
لا نتوقف فی شانهم لعنة الله علی اقصاهم و انغوانهم انیست حرفی چند از حال امام کاظم اما امام رضا که فرقه اثنا عشریه
برای جلب منافع خود را بلباس وقت ظاهر کردند و انجناب را از خزاین کثیره و امانات لطیفه محروم داشتند پس وقتیکه
وی ولیعهد شدند و مردم آنجناب را طالب دنیا دانستند چنانچه کتب شیعه مثل تراجم بحار بر آن گواه
است اما بر عطا فرمودن لکوک دراهم و دنانیر از خزاین مامون قدرت نداشتند و دریا دیلها نکرده اند و هیچ

تمام طالبی را مجمل ننموده اند ثمار السر شیطان الطاق قسم میدهم کمراست بگوئید که دران وقت قلوب عامه خلایق بوضع مناقب
وبدایع ایمه که بوی غلو ازان می آمد مایل گشته یا بدایع خلفای ثلثه که عوام حقایق امور را کجا میدانند و بدقایق کجا میرسند نظر ایشان
بر ظواهر می افتد و این تقریر را که شنیدی مخفی بود اگر بکتاب کشی وغیره رو می آری توانی دانست قطعا ونقضا که قلوب
مردم بمقتضای کل جدید لذید بامور جدیده سخت مایل می باشد خصوصا اموریکه بسیار لذیذ می باشند وبجا آوردن نفس هم
خواه و هم ثواب بود و پس فواید بسیار این ملاحده و زنادقه را باحداث بدعات که حرفی ازان شنیدی حاصل میشد تا بر اساس
مذهب اهل بیت رضی الله عنهم آن مسائل مخترعه را می بستند بالجمله منقد مذکور قول یحیی بن عبد الحمید الحمانی نقل میکند که
گفتم شریک را که قومی گمان می برند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث روایت از وی نمی گیرند گفت حال آنرا من بشنو
که حضرت جعفر صاحب تقوی پرهیزگاری بود پس قوم جهال ابریه و محیط گشتند و هر وقت براو داخل می شدند و از نزد
او بر می آمدند تا مردم بدانند که فیض صحبتش یافته اند و مقوله ایشان حدثنا جعفر بود و این قوم هرچه نسبت باو میکردند
همه کذب وافترا بود تا بدان توسل وجوه معاش بهم رسانند و دراهم و دنانیر بدست آرند الغرض ایشان هر
محدثی ومنکری مطالب مقاصد خود می یافتند پس درین باب سعی بسیار بعمل آوردند عوام چون افترا آت
می شنیدند هلاک میشدند و بعضی انکار مینمودند یکدوکس را از ایشان نام می برم مثل مفضل بن عمر و بنان و عمر نبطی که تمام
ایشانند که افترا نموده اند که حضرت جعفر ایشان آموخته و به بزرگان خود رسانیده که آدمی را معرفت امام
می باید بر گاه عارف شد باو حاجت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در ابر است همراه هوا ابر و انرا
می نماید و معبود آسمان و زمین امام است پس بسبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه
بر امام جعفر بستند و شهرت دادند پس مردم ازینجهت دست از احادیث بر داشتند و آنجناب را در حدیث
ضعیف پنداشتند و شان امام جعفر ارفع است از آنکه بر زبان خود این اباطیل جاری فرماید بعد ازین کشی
حدیث دیگر آورده محصلش آنکه معاویه و اسحق میگویند که بر آمدیم بزیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام
پس گفتیم که بر دروازه مفضل آییم که شاید شریک این ثواب شود باری همراه ما سوار شد چار فرسخ راه
از کوفه طی کردیم تا فجر طالع شد فرود آمدیم و نماز گذاردیم و مفضل همچنان سوار ماند پرسیدم که چه انماز
نکردی گفت از نماز صبح فارغ شدم قبل از آنکه از خانه بر آییم و ازینجا غدر آن محدثین پیدا آمد که از
روایات این امام عالیمقام دست بر داشتند و در اندیشه افتادند دانیم عیان شد که محدثین رفضه را
که هر محدثی را بآن جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله وظیفه خود ساختند باعث چه بود
واگر بوهم و خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشی محملی دیگر داشته باشد بنا بر آن عبارتش بعینها نقل میگردد

قال ابو عمرو الكشي قال يحيى بن عبد الحميد الحماني في كتابه المولف في اثبات امامة امير المومنين قلت
لشريك ان اقواما يزعمون ان جعفر بن محمد ضعيف في الحديث فقال اخبرك القصة كان جعفر بن محمد رجلا صالحا مسلما
ورعا فاكتنفه قوم جهال يدخلون عليه ويخرجون من عنده ويقولون حدثنا جعفر بن محمد ويحدثون باحاديث كلها

منکرات کذب موضوعات علی جعفر علیه السلام لیستاکلون الناس بذلک و یاخذون منهم الدراهم وکان فیما یاتون
من ذلک بکل منکر فسمعت العوام بذلک فمنهم من هلک ومنهم من انکر وهولاء هم مثل مفضل بن عمر وبنان وعمرو
النبطی وغیرهم ذکروا ان جعفر حدثهم ان معرفة الامام یکفی من الصلوة والصوم وحدثهم عن ابیه عن جده
وانه حدثهم قبل القیامة وان علیا فی السحاب یطیر مع الریح وانه یتکلم بعد الموت وانه کان یتحرک علی المغتسل وان
اله السماء والارض الامام فجعلوا لله شریکا جهال ضلال والله ما قال جعفر من ذلک شیئا قط کان جعفر
اتقی بالله واورع من ذلک فسمع الناس ذلک فضعفوه ولو رایت جعفر لعلمت انه واحد الناس ووجدت
بخط جبرئیل بن احمد الفاریابی فی کتابه حدثنی محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن وهب واسحق بن
عمار قالا خرجنا نرید زیارة الحسین فقلنا لو مررنا بابی عبد الله المفضل بن عمر فعساه یجیء معنا والباب
فاستفتحنا فخرج الینا فاخبرناه فقال یستخرج العاسد واخرج فخرج الینا ورکب ورکبنا فطلع لنا الفجر
علی اربعة فراسخ من الکوفة فنزلنا فصلینا والمفضل واقف لم ینزل یصلی فقلنا یا ابا عبد الله الا تصلی فقال
قد صلیت قبل ان اخرج من منزلی انتهی بلفظه وقبل ازین دانستی که افقه الفقهاء یعنی زراره وهو
شر من الیهود والنصاری عادت نماز عصر بغروب افتاب داشته الخ ونیز مجتهد الزمانی و هر که گمان برد
که منشاء وضع واختلاق مناقب خلفا آنست که خلافت ظاهری بطرف ایشان بود بخلاف ائمه اهل بیت که در
خوف وترس بودند وبر هذر یستند و دراهم و دنانیر نداشتند وکاروائی نکردند ایا در کتب خویش ندیده اند که چون
ابو خالد کابلی رخصت خواست حضرت زین العابدین فرمود باش تا مردی می رسد فردا مالداری طالب حاذقی برای
دختر خود بگو که من معالجه می کنم بشرط ده هزار درهم باری پیغام امام بانجمن رسانیدند و دختر تندرست شد و او عقد نمود
وکابلی بکمال حزن بازگردید بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه عود کرد ابو خالد شرط نمود که مبلغ مذکور نزد امام نهاد
تا بمقصد خود رسید واین قصه هم در کشی بطول عبارت مندرج ست باختصار تمام آوردم صعصعهٔ اخلاف هم سالی
چند بدست مبارک مرتضوی ماند و مقبولین لسان امامیه هم بقدر حوصله خود انتفاع تمام ازان برداشتند وداد ترفه وتلذذ
بصحبت دلربایان وخوبرویان مثل عثمان بن عیسی که قصه و همین وقت دانستی دادند چنانچه قبل ازین در حال بعضی
از اکابر معتمدی شیعه بمجلد اول گفته شد پس چگونه عقل تجویز کند که گاهی این طالبین دنیا منت خشک بر اهل بیت
سید انبیا صلی الله علیه وسلم ننهاده باشند واین مردم باوصف انجاح مرام ومطالب خود در دفع امراض و بلایا از خویش
چه معجزات وخوارق که معاینه نمی کردند وعجایب وغرایب نمی دیدند مگر ناظرین ندیده اند رجال روضة المتقین وامثال آن
را که ابو بصیر میگوید که عرض کردم بجناب امام صادق ایا قدرت برابر ازانکه احیای موتی نداری فرمود دارم باذن خدا
واین راوی از شکم مادر نابینا زاده بود حضرت دست بر روی او مالید تا همه آسمان و زمین را عیانا دید والقصه جناب مجتهد استقرای
مجلدات بحار الانوار نموده تا میدیدند که بعضی از عطا طایفه مثل جسر بغداد بودند یعنی ع اب در زیر و آدمی بر پشت تا انکه باعجاز جعفری
ازین ذات ایشان نجات یافته اند ونیابش وبمقام ترک اولیست جائیکه مجتهد مغضب الزمت میشود دو بقول خود در بهشتند ذکر نمودن این

احادیث آنجا مناسب می بینم از صحبت این ملاحده و زنادقه دست از دامن ایمه برنمیدارند چنانچه مکس از دوکان حلوائی هزاران هزار درهم و دینار بدست می آورند و کوسکان بگوش و دهان و دیگر سوراخهای ایشان شاشیده باشند با سجله آن مردم که غیر از سحرکاری و شعبده بازی کاری ندارند هزاران کس طالب جاه و منصب همراه شان می شوند کیف حضرات ایمه که بر مملکت تمامی ارض و سما حقیقة اختیار تام داشته باشند و هم بر علم کیمیا و ریمیا و سیمیا و تمامی عجایبات و غرایب دنیا و بدایع عقبی و حل مشکلات عام و دفع امراض و ادجاع بنی آدم در بلا دادن حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم از شداید سر سام چنانچه از کتاب جرایح هویدا و آشکار است و از دستانی هم بفارسی نقلش نموده تا بجائیکه حضرت پیغمبر بعد از شفا یافتن در حق مرتضوی فرمودند ای علی ترا یقیناً زیادت داوند بر خلق بخصلتی چند از انجمله اینست که مرضهارا دور دهارا منقاد و مطیع تو ساخته اند و اینهمه معجزات و خوارق عادات بحدیست که اگر نمونه از روی بر سامعین و ناظرین بگذارم دفاتر طویله گنجایش ندارد پس اسباب وضع مناقب و داد غلو دادن در شان ایمه حی باید نه در شان خلفاء و از اینجاست که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفارا بهتر از انبیا قرار دهد چه جای آنکه معبود آسمان و زمین گرداند و من حیرانم که خلفا این سخاوت و همت از کجا یافته اند که حضرات ایمه اهل بیت را باستعداد ذاتی حاصل بوده این قدر خوارق از دست شان کجا صدور یافت بلکه هر چه از جمیع انبیا بظهور آمده نمونه آن امور نتوانند شد که از جناب امیر صادر شد چه اعاظم اسمهای ربانی قبل از همه پیغمبران بحضرت امیر آموخته اند و از اینجاست که هیچ معجزه که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع آنها یکبارات و مرات از آنجناب بحصول انجامید علی هذا دعای تحریفش نگاهی نمیشد کما صرح بجمیع الاردستانی فی کتاب الامامة و غیره فی غیره از این بیان عیان شد که منظرهای مجتهدین رفضه که مسیحیات کذب افترا بدیع درناقب این حضرات بالیقین نسبت بخلفای راشدین زیاده تر است مگر برای فریب عوام خلایق اینچنین تقریرات میکنند تا عیوب خانگی طایفه پوشیده ماند اگر مجتهد معروف این میدانست درین امر خاص رساله تالیف کند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر بیند و اگر وصف جابلقا و جابلسا از تصانیف مجلسی و غیره بزبان آرم و سلطنت مملکت امام مهدی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب یه نمونه امیدها که از دیگران عشر عشیر آن نیست و لهذا سهر خزان و بهار او هم قلم اعجاز نگار ایشان درین میدان داد جولانی میدهد و تراش و خراش ایشان الی الآن بر طرف نمیشود چنانچه از جواب و اوراق ایضاح هم واضح است بوسع علمای شیعه و حوصلهای ایشان درین باب تا ملموه صاحب الزمان خداشاهد حال است که تفصیل آنرا رساله منفرده بر تابد و مردم از آن و استماع آن سجدی کنند که گاهی قصه عمرو عیار را نشنوند خلفا و مخلصان ایشان را ذره از ریگ بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نبود نسبت بایشان امروز حضرت امام مهدی موعود را در حالت منتظره بحصول انجامید عجایب و غرایب که بیان مترتب گردیده است مثل نیابانعوال ز نهار نباید دانست چه نقاب مطابق دعوی مجلسی و از دستانی و دیگران از قمی و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام مهدی هر زید قوای لشکر و کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بعنوانیکه هوش و حواس سامعین از آن پرواز نماید و مثل فتحعلی شاه ایران که بلاد بروفریدون و کی قباد و جمشید و سکندر بحجه تش نمی ارزند بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایات ایشان را از قبیل

منامات پندارد بلکه بر کشک آید با عتقاد مجتهدین کافر گردد و حرفی از طول و عرض بلده مذکور از مجلد سیزدهم بحار الانوار را
که مجلد چهار دهم است نشان میدهیم که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که جابلقا شهریست
بمشرق که دوازده هزار دروازه دارد و از دروازه از یک باب تا باب دیگر یک فرسخ است و بر هر بابی دوازده هزار مرد جنگی است
تو گوئی که بدریای آهن غرق شده اند فقط انتظار امر حضرت امام می برند و همچنین است شهر جابلسا که این شهر یعنی که فی
که در حقیقت رئیس و حاکم آن مجتهد زمانی است برابر یک کوچه و بازار ان نتواند شد اینست حال طول و عرضش آنچه از قصص و
حکایات در بیان امام منتظر و اولاد و امجادش و حسن و سلوک ایشان با سیاحان اقالیم در کتب مجلسی و دیگر متاخرین مذکور است آدمی را
نباید بدان رجوع کردن و قیاس نمودن که هرگاه سلطنت امامیه بیچاره در همه امور حالت منتظره دارد و هر یکه با امام منتظر مرد
رفضه ملقب است چنین باشد که حرفی را از ان متوقعشان دادم سلطنت [illegible] که بر لاف و گزاف این نمایان امام [illegible]
بوده اند زیاده تر از الوهیت خواهد بود که از ذوات مقدسه شان ذاتیات امامت مسلوب باشد بعد آنچه وقت رغبت
حضرات ائمه پیش آمدنی است که ریاست هفت اقلیم باعتبار کثرت سامان و امتداد زمان عشر عشیر آن نتواند بود و نیز العجب
باید گذاشتن و انهم بخیال راسخ نگاه داشتن که علمای اهل سنت در جمیع مجامع مدائح [illegible] و مسائل
و کتب در مناقب ایشان تصنیف کرده اند کما صرح به [illegible] فی [illegible] شیعه را
در جمع و تلفیق وضع و اختلاق [illegible] این باب [illegible] خواهد بود [illegible]
بطور غیر ملائم [illegible] اظهار اهل خلاف [illegible] داشتند [illegible]
از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه [illegible]
ذکرها علی [illegible] ایشان [illegible]
کردن آثار ایشان خود را خاکستر کردند [illegible] خود را تا ظهور حضرت امام مهدی [illegible]
گذاشتند التعرض لاف و گزاف و غلو در حق مقتدایان نمودن داد کذب افترا در مدائح و مناقب بزرگان در
کتب اعتقادات دادن و در وضع [illegible] عظایم اصحاب حضرت [illegible] کوشیدن کار روافض لئام است
که بنیاد مذهب ایشان بر کذب افترا افتاده والحمد لله که اهل حق گاهی غلو در باره اهل بیت طاهرین و خلفای راشدین
دخل نمیدهند اما مسئله تفضیل شیخین پس [illegible] که این هر دو بزرگ [illegible] کثرت مثوبات و اعانت سید کائنات
و هدایت ضالین و جهاد مشرکین و کافرین و انتظام ذاتیات دین است که [illegible] سابقه اولی و غایت [illegible] و نزد
هر عاقل این امر از قبیل بدیهیات تواند بود زیرا که ترتیب خلافت را ان بزرگان برگزیدند که حق تعالی گواهی ایمه
که در کلینی و غیره مندرج است و عنقریب می آید مدائح ایشانست در صدها آیات قرانی و حضرت رسول ربانی
و حضرت شیر یزدانی و این ترتیب خاص به بیان وعده سبحانی که بعد از خلافت راشدین اظهر من الشمس است قبل از این
گذشت و از کلام مرتضوی و نهج البلاغه عیان شد که ترتیبیکه مهاجرین و انصار بر روی کار آوردند موجب رضای
الهی بود و لیس معلوم شد که از مهاجرین اولیت تا اهل بیت حقیقی خللی در آن نرفته و هرگز جوری و غضبی بدان تطرق نگشته

مع ذلک اجماع برین است که مقاصد امامت کبری و زعامت عظمی در اوقات ایشان و تحسین تدابیر ایشان باحسن
وجوه صورت بسته که اساس کفر و کافرین در هم شکسته پس غلو را باعتقاد اهل سنت راهی نمانده و با اینهمه از کتاب صراط
مستقیم وغیره از تالیفات شیعه پی توان برد که بروایات امام اعظم طوسی جناب امیر خود مسئله تفضیل شیخین را بشد و
مد بیان فرموده‌اند و در آیت هم مقتضی آنست چنانچه گذشت و اطهار شیعه نیز اقتضای آن می کنند که حضرت مرتضوی بنا بر
آنکه رفقای آنجناب اعتقاد تحسین سیرت ایشان داشتند کمالات و فضایل شیخین بیان میکردند کما مر تفضیله فی المجلد
الاول فنحن نحکم بالظاهر و اما دعوی تقیه پس ادعای او را کما فی القلوب است و مراد از شد و مد آنکه جناب امیر بر منبر
در خلافت خویش حال مفضل خود را بر شیخین بیان فرمود که حد افترا خواهم زد و راوی باعتراف رفضه سوید بن غفله است
که بگواهی خلاصه و تلخیص و افادات برقی از مخلصین آنجناب بالکه اولیای اصحاب آن عالی قباب است آمدیم بر آنکه
شیخ شیخ المغفلین یعنی ابن معلم حارثی که ثانی معلم ملکوتش توان گفت و شیخ علی که از هفته سابق الاقدام است
سبب افترا باتباع خطوات عبدالله بن سبا چنان قرار داده‌اند که این افضلیت باعث دانست که شیخین در اصل فضل
با جناب مرتضوی شریک باشند پس بدین جهت مفضل مذکور مفتری و محدود شد و بر یکی از علمای طایفه برین بیان
میرقصد و می نازد و حال آنکه این تسویل هم آبروی رفضه بر خاک مذلت می ریزد زیرا که لازم آید که سلمان و عمار و ابن عباس
که بروایات رفضه حضرت مرتضوی را یقیناً افضل از شیخین می گفتند معاذالله مفتری باشند و خود محدثین شیعه احادیث
شریف روایت میکنند به مضامین از حضرت امیر و وزیرت ظاهره آنجناب پس حاش لله این عبارات کجا بکجا
نگر نخوانده که حضرت مرتضوی وقت طلب بیعت بروایات فتن بحار فرمود انا احسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعرفکم
بالکتاب والسنه و افقهکم فی الدین الی آخر الحدیث لطوله نخطاب کسانیکه منکر شیخین بودند کما لا یخفی و قبل ازین دانست
باعتراف علمای رافضه که تشیع سیاسی تفضیل است فکیف که حامل عرش تحصیل و امثالش در تجرید و شروح آن هم
این عبارت در باب تفضیل مرتضوی بر متقدمین بر زبان داده‌اند که اکثر هم علماء و اکبر هم علما الی غیر ذلک من التعصبات پس همه پیشوایان رفض
زیر حد افترا آمدند و انه حد شرعیت عزا و گذشت خصوصاً عبدالله بن عباس بتصریح تحفه الزمانی که عنقریب از این
تفضیل و مقاله سابقه خواهد آمد و از منهج المقال روایت خواهد کرد اگرچه بعض اسقط او تسویلات نفسها سوخته بر زمین
و آسمان را بهم دوخته باشند و ماجرای عجیب ظریف آنست که بعضی دیگر از رفضه دست و پای زده چنین خرافات میبافند که حضرت
امیر تقیة چنین فرموده چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تقیه کردند از آنانکه جدید الایمان بودند در باره هدم بعضی از عمارات
کعبه معظمه و داخل کردن حطیم بدستور قدیم و بخیال این سوال نگذشت که آیا امر مذکور از واجبات و عدم آن باعث فساد زمانه بود
زیاده برین نیست که از مستحبات بوده باشد بخلاف تاکید صادقین و تصدیق کاذبین تکلیف اجرای حد افترا بر اهل صدق و صفا و اضلال
مکلفین و اغوای مسلمین به عقاید فاسده که موجب خلود جهنم مطابق احادیث اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعد از تسلیم از قیاس
ابلیس خناس بدتر خواهد بود اینها که گذشت بدی تعلق بدان داشت که معاویه و اضعین مناقب خلفا قرار داده بود اما
دعوی انفراد خلافت برای معاندین اهل بیت رض پس جوابش آنکه اگر خلافت بنی امیه بعد سال کشیده است

است یقیناً خلافت عباسیه باضعاف مضاعف بلکه زیاده از آن رسیده و معتضد البعض بحدی محب اهل بیت بود که
هنوز مجتهدین رفضه در تبرا از ایشان متوقف اند مثل عمر عبد العزیز و تشیع عباسیان باظهار تقی مجلسی در لوامع
و باقر مجلسی در تذکره وغیره و نور الله شوشتری در مجالس ثابت است قطعاً و حال ایشان بتصریح قاضی در کتاب
مذکور و غیر او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از ظلمه بنی امیه می گرفتند و قبور ایشان
می کندند و جثهای ایشان می سوختند هر کس از ذریه ایشان می یافتند میکشتند حتی حکایات بعضی از
ایشان در بعضی از تواریخ از نظر حقیر هم گذشته باشد که اولاد عبد الملک راه جستن نمی بردند قضارا
مخبران خبر رسانیدند که فلانی در فلان محله پنهان است خلیفه که در پی انتقام او بود هر چند تمام بلکه رسیدن بنهان
بندهای خویش فرمود که چون از نماز جمعه فارغ شوم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بی حالش گذاشتن
و فلانی را میانه مردم بجویند و [illegible] طلب نزد من آورند ولی براگاه این اهتمام شروع شد
هر کس که در حرم بود عجب حالتی روی داد که بیانش صورت نبندد و اتفاقاً در پهلوی او یکی از سادات کرام
بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد بعد از آن سر برآورده و گفت هست حال من
که خلیفه روی زمین رو بروی در حرم نشسته و درها بسته و موکلین عقوبت بجز من تشنه گشته اند ما برای خفض نفس
پناهی نمی بینم است بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلانم سید از نام زیاده متغیر شد و گفت پیشتر مظنه
قتل بود حالا بیقین انجامید سید فرمود [illegible] بزرگان [illegible] گذشتند لیکن اکنون با تو [illegible] کرده در
رهائی تو میکوشم لیکن [illegible] از دست [illegible] گفت هر چه توانی بکن تا ازین بلا رهائی یابم بحیله
باشاره سید برخاست تا هر دو رسیدند بدروازه حرم که هر دو هم از آن بود سید [illegible] اطراف عمامه او را بگردن و سر پیچید
و گفت ای فلان این وقت من بر تو دست یافتم است [illegible] و دراز [illegible] نزد من بیا و [illegible]
میگفت و او را بسوی خود میکشید موکلین عقوبت [illegible] یقین [illegible] که این بزرگ حال گرفته و در پی انتقام
از وی گشته پس هیچ التفاتی [illegible] تا این هر دو [illegible] بیرون گذشتند براه افتادند آن وقت سید فرمود
از محل خطر نجات یافتی [illegible] پاهای سید [illegible] و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته سید دست در جیب انداخت و دینار
چند برآورد و فرمود مصلحت همین است که [illegible] از [illegible] اقامت نکنی حال خلفای عباسیه
چنین بود مگر بعد از آنکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آراستند لاجرم ایشان چنین امر
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان نربایند مظنا که بعضی از عباسیه نیز شیعه بودند و خود [illegible]
باشد لیکن شک نیست که اکثر خلفای عباسیه بتصریحات رفضه چنانچه دانستی شیعه بودند و سنیان خود در هزاران
کتابها مناقب اهل بیت جمع می کردند بلکه تصریحات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچنان
سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود زیرا که طاعنین و لاعنین ایشان را بتعظیم و تکریم بالا
دست می نشانیدند مگر یاد نداری که قاضی شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه هارون الرشید

میگوید که در عقیده و تشیع راسخ بود و از نصرت آن مذهب مسرور می بود لاجرم بوجهیکه در مجلس پنجم گذشت همواره هشام بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کمالات انسی بود با علمای اهل خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در شکنجه مناظره مالیده و ملزم ساختی بآن مسرور و مفتخر بودی و هشام را جوائز عطایا مقرر فرمودی از اینجا هم عقلا پی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این ملحدین آفاق و برادران شیطان الطاق را که وخامت اعمال و شناعت عقاید و افعال شان در جمیع کتب رجال و خود اصح الکتب رفضه یعنی کافی جناب کلینی بصر مذکور باشد این قدر بنوازند و بتعظیم و تکریم شان پردازند لاجرم دیگر روافض هم در جعل و تلبیس و وضع فضایل و مطاعن خلفا چها که نکرده باشند پس اهتمام ذاتی با اهتمام قسری آمیخته گرد بلا از هر طرف عالم برانگیخت القصه تایید الهی همراه اهل سنت شد ورنه نشانی از مذهب حق باقی نمی ماند و از اینجاست که امام رازی در رد هفوات و لگام تازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت مذهب را رواجی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب و افترای شیعه و مکاید ایشان در هر طبقه و نفاق اینها در هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فرق باطله غالب است و همه مذاهب منقرض یا مغلوب اند فلله الحجة البالغه بالجمله ازین مقام هم بر تو واضح شد که اسباب کذب و افترا و دیگر مناقب و غلو شان در ائمه و مؤیدات مذهب اهل رفض بجهات مذکوره بیش از حد شمار بود فکیف که در تعیین مناقب هم برآمدند که تمامی جن و ملک مطیع و منقاد حضرات ائمه باشند و تماشه که گذاری بر پرستاری بردوش کشند در اطاعت ایشان چنانچه باید کوشند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان ابوزندیه جای آنکه مفتریان ایشان هم بیند که سنیان دل و جان در بحث مناقب اهلبیت فدا نمایند و عمدتین ایشان اهتمام تمام بکار می برند و منقوا اند که بر و تمامی دقایق مکائد اثنا عشریه که جز خدای عزوجل کسی نداند بدر برند چنانچه پدر یافوری و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتابها در مدایح ائمه پرداخته اند و باقر مجلسی در تذکرة الائمه ایشان را درین ابواب نسبت بشیعه سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که آنچه مخالفان در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از دوستان است و آنچه بیگانگان ثبت کرده اند زیاده از آشنایان است الی آخره بلفظه بعد ازین تعداد این کتب مشغول گشته و غالبا بکصد و بیست کتاب را نام برده و سر العالمین ابوحامد غزالی با عتقاد او از اجل است دیوان دل ازیش در از در کتب خویش بادله ثابت نموده که زینهار کتاب مذکور از غزالی نیست کما تشهد التواریخ آیت در امثال این مقام باید خواند کفی الله المؤمنین القتال و به یقین باید دانست که بنیاد دین و ایمان ایشان بر همین لاف و گزاف است بعد ازین مجلسی بعلامه تفتازانی در حق خلفا و حمانا نسبت تشیع نموده بغایت لغت شده و دشنامها بزبان آورده این عبارت نوشته که بلی راست میگویند آن گبری چاینکه صدیق او باشد حیف است که او نباشد و دانکان که فاروق او ساکن است ملاو تو شیخی ضرور دارد

وجائیکه گوساله باشد خر الاغ و گاو نیز باید که باشد پس بروید که خوب رفته اید و اگر کسی آن مقام را ببیند تعیین کند که این نافهم
را استعدادی نیست که بظاهر شرح مقاصد وغیره را تواند فهمید تا بحقایق و دقایق او چه تواند رسید. **قوله** وغیره من غیره

اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین و متکلمین اهل سنت است باید نام او بردن تا تکذیب مجتهد ملل
نایم و از حقیقة الامر آگاه کنم و پرده از روی کار بتوفیق الهی بر افگنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتم و تازه
تر اینکه سر آمد رفضه دریده دهن یعنی مفضل زمان روایان دکن در کتاب امامت میگوید که ابن ابی الحدید در بیتی از
قصیده اش مذکور ساخته است ولیس نکیر فی حنین فراره وفی احد فقد فر خوفا و خیبر یعنی تعجب نیست اگر ابو بکر در حنین
گریخت که در احد و خیبر هم گریخته بود و ازینجا سفاهت مجتهد هم لازم آمد زیرا که تمام آن بیتی که دلیل بر مقصود بود بر زبان
نه برد و نام معتزلی شیعی بر دفتر زد و اگر مراد شخصی دیگر از جست رفضه یا جامعین تشیع و اعتزال پس حجتی بر اهل حق قائم
نشد بلکه بر دو هر ذی شعور عیان کردند که علمای رفضه در اثبات همینی که مناقب خلفای راشدین ساخته و پرداخته و وضعیت
...اس و هوش را یکسر باخته اند بلکه احادیث کلینی را که بمدایح و مناقب ایشان در چار سوی عالم منادی گشته مانند آیات قرآنی
پس پشت انداخته و عنقریب این احادیث تکذیب اولین و آخرین طایفه میشود ان شاء الله تعالی **قوله** وغرض آه

اقول اگر بعضی را بر فرض محال این غرض در وضع مناقب خلفا بود باری بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح
نظر افتاد که مناقب مرتضویه را بپوشند و در اخفای مطاعن خلفا بکوشند آیا تمامی رفضه را شکست لشکر خود منظور شد و کسی از ایشان
لشکر بمردی وحیه نشد بلکه بظاهر امینست که بر عکس این هر دو امر سعی بلیغ بتقدیم رسانیدند که در عباب کلینی را از حضیض زمین بعرش
برین رسانیدند و برای ابو جعفر طوسی مطابق بتصریح محدثین و متقدمین مثل صاحب رجال روضة المتقین کرسی کلام بحیثیت غلو نقض و
... مناظره با علمای اعلام بکمال اهتمام نصب کردند **قوله** علاوه آه **اقول** حال تدین و تقوای محدثین اهل سنت خصوصا
بخاری رحمة الله علیه از کتب معلوم است قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی کتابه المسمی ببستان المحدثین نقلا عن
اکابر المعتمدین که بخاری در طفولیت نابینا شده بود و مادرش گریه و زاری می کرد شبی حضرت خلیل علیه السلام در خوابش بشارت
داد که چرا گریه میکنی بدعای تو حاصل گشته چون بیدار شد پسر را بینا یافت و کتاب وی بدان درجه مقبول گشت که بلا واسطه
از وی نود هزار کس شنیدند و بتصریح مجلسی در تذکرة الائمة و بحار زیاده از سه صد هزار محدث از وی مستفید شدند و حال
زید او بجائی رسید تفصیلش در بستان مذکور است مجملا اینکه سلطان وقت تمنا کرد که بتعلیم پسرانش پردازد بخاری قبول
نفرمود بالآخر چنان قرار داد که وقت ندریس شان دیگران را بار ندهد بهم راضی نشد و فرمود که این علم میراث پیغمبر صلی
الله علیه وسلم است کسی را خاص نتوانم کرد بالجمله علما بحالش بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حسد بردند از بخارا و دیگر
شهرها اخراج نمودند خود تباه و خراب شدند بیکه این قدر رهزد از دچگونه در احادیث تحریف کند و بیشی و کمی نماید و صلحای
امت آنچه در واقعات منامیه دیده اند نیز بر مقبولیت رو د کتاب او دلیل است عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر است دید که سید
الخافقین صلی الله علیه وآله وسلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر راهی منتظر اند سلام عرض کرد و گفت که حضرت سبب انتظار چیست فرمود
انتظار قدوم محمد بن اسمعیل بخاری میکشم چون خبر وفاتش شنید و تفتیش کرد همان وقت منتج شد که خوابش در ربوده بود

بیت سحر کرشمه و حلش بخواب میدیدم و زهی مراتب خوابیکه به ز بیداریست و محمد بن احمد مروزی میان رکن و مقام دید که حضرت
صلی الله علیه وسلم میفرمایند ای ابوزید تا کی کتب شافعی را درس خواهی گفت کتاب مرا چرا درس نمیدهی پرسید که قربانت شوم
آن کتاب کدام است حضرت این کتاب را نشان دادند و از دیگر اکابر نیز این امر در روایات ثقات وارد است و قرائت این کتاب
و ورود واقعات هائله مثل قحط و وبا و حل مشکلات تریاق مجربست بیاد دارم که در شاهجهان آباد یکی از معتقدین علامه دهلوی عرض کرد که
پدرم از روزی چند دیده هم نزده و بحال احتضار در شدائد سکرات گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب باید کرد پس علما
جمع شدند و فقیر را هم درین سلک منسلک گردانیدند بمجرد ختم بر بالین محتضر رفتیم دمیدیم و حال شدائد او را بچشم دیدیم در
اثنای راه بودیم که خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد و چون همدران سال وبا اشتداد کرد در مدرسه علامه گرد
آمدیم و بختم مشغول شدیم بعنایت ایزدی شدت وبا رو بانحطاط آورد و ازانجا که مجادل مکابره کیش بعبارات علمای اهل
حق درین باب نظر نمیکند درینمقام نیز ضرور افتاد و از کتب کلامیه فرقه امامیه چیزی نقل کردن که ستایش و مقبولیت محدثین
اهل سنت و متبرک بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسمعیل بخاری از آن برآید پس بدانکه صاحب گوهر مراد میگوید که در
میان علمای اهل سنت و در از عناد محدثین ایشان را یافتیم که از فضائل امیر المومنین با آنکه مخالف معتقدات ایشان است
هیچ پنهان نکرده اند و آنچه بایشان رسیده روایت کرده اند و این از برکت فن حدیث شریف است انتهی کلامه
و مخفی نماند که ذهن باطلاق لفظ محدثین تبادر میشود بجامعین صحاح و بخاری میانه ایشان مثل آفتاب در ستارگان است
کما هو ظاهر لا ستره فیه پس صدور حذف و اسقاط و تحریفات روایات از محدثین اهل حق خصوصاً بخاری از محالات است
فکیف که انوار لامعه این فن منیف و برکات ساطعه این فن عظیم بر ایشان محیط گردد و تاثیر درینها بکند و من درین
امر متحیرم که اگر شیخ بخاری لفظ مبهم آرد بخاری از طرف خود چگونه عذر کند و کذب و خیانت بکار برد و این الفاظ در
حدیث افزاید پس هرچه شنید بدون زیادت و نقصان در صحیح خویش روایت فرموده و بعضی از تقدیرات محتمل است
که راوی در وقت تردد براه ابهام و عدم تردد براه یقین رفت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ ثلثه روایت کرده
و بخاری بنا در دیا بجایش کذا و کذا نهاده بنده مجتهد از باقی است و از روایت مسلم بطور مذکور لازم نمی آید خیانت بخاری
کما عرفت فکیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نسیان و تردد نباشد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است
اینهم میتوانم گفت که بخاری شروطیکه التزام کرده در آن روایت نیافته و مسلم چون آن شروط را لازم نمیکرد بلکه از میان
بر میدارد الفاظ مذکور در صحیح خویش می آرد و اگر مجتهد مانند یکی از یکه اقبالش شروط بخاری را مجملاً هم نمیداند باری
عبارت پدر باقر مجلسی را در رجال روضة المتقین ببیند و دریابد که احتمال مذکور که تعلق بشروطش دارد درینجا جاری
تواند شد و آن عبارت اینست و کان ابن ابی الولید کالبخاری من العامة یشترط شروطاً غیر لازمة و ذکر مسلم بن
حجاج فی اول صحیح شروطه و اعترض علیه بان هذه الشروط غیر لازمة و ازینجا اینهم بدریافت رسید که مسلم بعد از تالیف جامع
بخاری کتاب خود را جمع کرده چنانچه مجتهد تنبیس المتحیرین فهمیده اند که عکس مذکور از آن متبادر است و بظاهر این امر در رساله
مجتهد گذشته جائیکه به یزید اقاتل ابن زبیر دانسته لاجرم درینمقام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهد صاحب

براى مجتهد الزمانى در آئينه حق نما مدعى گشته در تاريخ دانى هم بانگاهى رفيع و مكانى منيع مجتهد الزمانى را حاصل است و اين
تا آخر از تراجم اين محدثين خود ظاهر است و از شروح صحيحين هم واضح و لايح كاش مجتهد رجوع ميكرد بكتاب مستطاب بستان
المحدثين كه علامه قدس سره العزيز بعبارت فارسى سليس تاليف نموده و العجب كه شروح بخارى در كتبخانه او بتكرار
تمام جمع شده اگر مجلد اول فتح البارى كه مقدمه آنست رجوع ميكرد و تا آخر مذكور بر بصيرت ميشد نعوذ بالله من الجهل
والغباوة و بالجمله بخيال نميگذرد كه مخاطب از عهده خيانت بخارى كه مدعى شده و تحريف و تبديل روايت باكه دعوى
كرده بر آيد و بيدينى محدثين را ثابت كند بلى بى دينى و خيانت آنست كه رضى امام الائمه شيعه مرتكب آن شده حتى كه شارحين
در عبارات نهج البلاغه پيچ و تاب ميخورند و خون جگر خويش مى نوشند و بهزار تاويل و تسويل ميكوشند و آخر مايوس
شده بتحريف جامع مذكور قائل مى شوند انيكه شنيدى حال آن شارحين است كه بعدل و داد نزد مجتهد فانى و زمانى
متصف اند نگاهى بكن بسوى شرح ابن ابى الحديد كه حال تشيع او از كتب فريقين جابجا دانستى و عدل و داد او را
شنيدى كه زير بعضى از خطب نهج البلاغه ميگويد هذه الخطبة من جلايل خطبه عليه السلام من مشهوراتها وقد رويتها
الناس كلهم وفى ها زيادات حذفها الرضى اما اختصارا او خوفا من ايحاش السامعين وقد ذكره شيخنا ابو عثمان
الجاحظ فى كتاب البيان والتبيين اينست حال تحريفات در خطب مشهوره پس حال تحريفات او در آن خطب
از صناديق تقيه هنوز بدر نيامد قياس بايد كرد و نيز در حديث جناب مرتضوى نام نامى ابوبكر يا عمر بود جائيكه
او صاف برگزيده ايشان بعشره كامله رسانيده اند و اطوار جميله ايشان برشمرده و ايمه رافضه در نهج البلاغة
بجاى آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلافى در يقين مصداق بهم رسيد و قطب الاقطاب رفضه باين تاويل
و تسويل پرداخت كه محير و جاجله منجل ابالسه توان دانست و تدقيق فى المجلد الاول مفصلا والحمد لله كه بعون
برهان الهى انيچنان در ان مقام قايم گشته كه هر چند روساى منافقين در تاويلاتش چرخ و بازى زياده از حد بعمل
آرند ليكن باعتراف شارحين نهج البلاغه از متبحرين رفضه و منصفين و عادلين ايشان ان مبهم معين ميكردد و عقلا و
نقلا بر تعين يكى ازين دو بزرگ در حديث مرتضوى درايت عقلى بعنوانى موجود است كه رفضه از ان سر نتوانند زد
تافت بيانش آنكه حضرت امير ابلغ بلغا و افصح فصحا بودند در بيان محامد خلفا اكثر راه تقيه و بروى معتقدين مى
پس اول برين مداهنه و خوشامد كه نام بود على التعين نه ابهام آن بر گروه مخاطب حق على نهار اصول اهل
حق يقين لاجرم ممدوح معين شد بخلاف لقد خاننا و غادرا و كاذبا كه بر خصوصيتش دليلى قايم نتوانند كرد كه بسا
رومى دهد كه آدمى مصدر غيظ و غضب ميشود و اين كلمات خاصه بر زبان مى آرد تا نه تراشيكه خود معتقدان رواة منقبت
كذاب و ضاع بودن راوى ثابت ميكنند و كتابى را كه مملو است از روايات كاذبه اصح الكتب اعتقاد مينمايند بلكه از
تقريرات عادلين و منصفين رفضه در شرح نهج البلاغه خيال بوضوح مى گرايد كه رفضه نام سليم را هم وضع ساخته كه در
اصحاب مرتضوى باين اسم كسى مسمى نبود تا بوضوح كتاب على ما افاده الحلى فى خلاصة الاقوال وغيره فى غيره
رسيد خانه پس اول تا روره كسى فى الاسلام كاش جناب مجتهد كتاب ابن بابويه فرد كامل اماميه بكشايند در يابند

که مثل هشامین امام الایمه رفضه که بکاوا کی در پی جسم وصورت باری تعالی معتقد بودند بر اسامی متبرکه ایمه اهل بیت می بستند
که این بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان بیاموختند اکنون ثابت شد یا نه پیشوایان ایشان مفتری و کذاب
و مضل خلایق بودند یا بدان قایل شوند که حضرات ایمه اهل بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردند که جسم باری
از بالا تا ناف پر است و از مثانات پا اجوف و خالی الی غیر ذلک من الکفرات روی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
محمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله سمعت
هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عزوجل جسم نوری معرفته ضرورة یمن بها علی من یشاء من خلقه و حضرات ایمه قاتله
الله و لفظ شیطان برای این هر دو امام رفضه که حال ضلالت شان بر زبان رفضه نیک میدانی و در روی کافی نیز از ابن سالم
میکرد مثل شیطان کلام میفرمودند چنانچه احادیث ماقبل و مابعد این روایت دال بر انست و اصول کلینی
و غیره پر است از خرافات مذکوره شان در توحید باری که اصل الاصول ست و مقصود درین مقام افترا
امام رفضه هشام ست که جسم باری عزوجل را معتقد بود و میگفت که عقیده ایمه همین است و هنوز علمای رفضه
همین اعتقاد دارند که این مسایل توحید را از ایمه اهل بیت فرا گرفته چنانچه از کتاب البیان الشافی شرح الکافی
که از محمد صادق بن کلینی ست هویداست و مخفی نماند که ایمه متاخرین از اهل بیت طاهرین نیز او را مطرود و مردود
فرموده اند بعنوانیکه مزیدی بران متصور نباشد فلیتدبر و درین زمان هم تحریف و تسویل بر علمای متبحرین مجتهدین رفضه
زیب اختتام یافته مگر یاد نداری که روایت مشهور و موجود در کتب فریقین یعنی حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
علمای رفضه که مجتهد هالی از انجمله تعالی شأنست اقتدا اهل بیت نهادند و از تکذیب حضرت امام رضا در باره خویشتن زنهار
ضیاع نشد تکذیب در کتاب عیون اخبار رضا هم موجود است جاییکه حضرت امام رضا فرموده اند که این اصحاب رفضه از
و مبدلین حقیقی مستند و اهل بیت بمذهب مجتهد فانی در زمان چنانچه از طعن الرماح بوضوح می انجامد غیر از اصحاب کساء و ائمه
هدی و برتاسیه دیگران مثل شارح جامع الزیارات محقق اسمای اهلبیت جز ایمه کسی نبود اگرچه کلام شهید ثانی رفضه که در
حکم زندگانست برای جمهوری گوش هرکس میرساند که بودن ایمه از اهلبیت و بجهت تغلیب ست و این امری است که
بدیهیت عقلیه بیانست کما لایخفی علی من نظر فی شرحه علی اللمعه پس لازم آمد بر تقدیر بودن لفظ اهل بیت بجای لفظ
اصحاب باراده معنی مذکور که بعضی ازین بزرگان بغیر ازین باشند تحریف عیان شد و برین قدر چگونه اکتفا ورزم
و هیهات این رئیس المغفلین ندیم که بر اصول شما کسی بود که متغیر نشد خود حضرت امیر در زمان بشیر و نذیر صلی الله علیه و سلم
رعایت حقوق حضرت زهرا بعد از شنیدن پر بینی ما از ابهاد به دینی ما از بها چه قدر میفرمودند و بعد از وفات شریف خونتا
انجناب را رایگان شمرده و قتیکه غاصبین باب آنجناب را شکستند و شهید کردند اما تغیر و تبدیل مقبولین بسانی گشته
اند با هم است چنانچه دانی لاجرم تحریف در تحریف از علمای امامیه صدور یافت که در هر مقام روح رئیس المحرفین یعنی مثل
هبة الله بن سبا هشام کردند بعد آنکه مخفی نماند که مجتهد فانی باظهار صاحب مقامع حیدریه یعنی عبد العظیم اصفهانی بالتقصیر
مداهنه مجتهدین بودند بجدیکه در باب یک حدیث و آیت قرآنی هفتاد و هشتاد جا تحریف لفظی و معنوی بکار برده اند بعضی

ازین تحریفات را در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه ایراد کرده ام واگر بر فرض محال اولیای مجتهد ماضی وحال
واستقبال از عهده تنزیه مجتهد برآیند وکتابی از صندوق مثل رقعات مزوره صندوق بیرون آرند تحریف مذکور مجتهد
اصفهانی به ثبوت رسید وبهر حال مدعای ما ثابت گردید چنانکه آورده اند که **بادشاهی دهقنه** صد هزار روپیه بیکی
از سکنه فرخانه داد وخریدن کبوتران پری پیره واز بر ذمه او نهاد ببزرگی نام او را در فصل حمقا نوشت پادشاه
فرمود تا اورا حاضر کردند وپرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون او ازین ملک بدر رفت انهمه مبلغ کثیر پر
آمد وبر بادشاه ملک فرمود اگر او معاودت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب تعدهان من عیت بجای نام
مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** ودر تفسیر ایت ان نساء کم حرث لکم **اقول** چرا نی مجتهد الزمانی درین
روایت که تعلق بآیت حرث دارد ولفظ جار دران مذکورست ومجرور محذوف ودلالت بران میکند که جناب اجتهاد مآب
در علوم بلاغت سیما در فن بدیع قدوه علمای روزگار واسوه کملای هر دیار اند چنانچه در فن تواریخ مرتبه کامل دارند
ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که آن را درین فن صنعت اکتفا می نامند و
صاحب کواکب دراری ومثل او بسیاری از شراح بخاری تصریح کرده اند که گاه ست که عرب مجرور را حذف می نمایند
وبحرف جر اکتفا می ورزند بلکه باندک استقرا از کتب ما میه هم این معنی پیدا وهویداست بلکه در دیگر زبانها هم در مقامات صنعت
اکتفا بعمل می آید وبنده بعد ازین که حقیقة الامر اجمالا ومفصلا نشان دادم طوق این معنی بگردن دارم که جناب مجتهد بغایت
فکر دقیق وتامل عمیق مثال قبل ودبر اسر مجلس مانند قدیهای خود جلوه ظهور دارند بخلاف شرمگاه جوانی از انظار که نقضه
مفترین اشرار بجانه مقدس اهلبیت اطهار چون امانت لطیف از چشم اعتیار نهفتند تا بزرگان دین از مرتبه اعتبار
برافتند حالانکه در آخر این مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم وحیا بود وجای ضرور نبود فاعتبروا یا اولی الابصار بجمله
تذکره قبل ودبر چنان است که در حکایات آمده که پسر بادشاهی مغلوب الانوثت بود بحدیکه خود را بلباس زنان آراستی
وحنا بردست بستی واز مجلس مردان تنفر گشتی وپیوسته همراه زنان نشستی حکای فرمان بادشاهی در زوال این سیرت
وصورت رای می زدند وخر این تدبیری بدست نیاوردند که رزم شاهنامه ابو القاسم فردوسی بیادش بدهند
چون پسر انرا یاد کرد وازش فارغ شد روزی بادشاه بر سبیل امتحان او را طلبید وفرمود که چیزی از انچه یاد داری بخوان
بعد از تامل بسیار وتفکر بیشمار غیر ازین بیادش نیامد که ع منیژه منم دخت افراسیاب * مخفی نماند که میانه حکایات آن
مغلوب الانوثت وحضرت مجتهد سرآمد اهل غفلت فرقی است بین که از لفظ کم له نظایر چنان واضح میشود که درین امور
مسحوقه بسیاری ازین ابواب او را یاد است لیکن بمقتضای علت علوم وبر را بمیان نهادند بخلاف پسر بادشاه که او را
غیر از مصراع مذکور چیزی بیاد نه آمد پس فرق واضح شد **من بعد باید دانست** که علمای شیعه مثل صاحب
مجمع البیان وکاشانی وغیر او در تفاسیر خویش نص می نمایند که بسیار دیده بلکه عرب عربا از حروف جاره یکی را بجای
دیگری استعمال می نمایند پس ایرادی بجای من مجرور شد واتیان او بار شمار هم لازم نیامد چنانچه از نقل بعض مجتهد
توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه امامیه ایشان درین باب قطعی ورالسنت از جمله این امر حرفی است

آنچه امام اعظم طوسی طایفه را استبصار آورده **و از غرائب آن مقام** امری است که سرسری از ان نباید گذشت که
هرگاه رئیس اهل نفاق مدعی تحریف محدثین اهل سنت شده بمقتضای من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه بجمیعه خود در تحریف
آیت قرآنی افتاده و آنهم بزیادت یعنی لفظ آن برآیت نساءکم حرث لکم افزوده و چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در دیباچه
کتاب دانستی برین دلالت دارد و پس حق تعالی او را بقهر خود جزآء بما کانوا یکسبون رهین مقام بلا مهلت
رسوا نموده لاجرم توان گفت که اللہ سبحانه در قرآن مجید بدون آن جمله مذکور را ارشاد نموده و روح الامین
به حضرت سید المرسلین چنین فرود آورده و خود حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بدین عنوان آیت مذکور را تلاوت
فرموده و نکته بیاینه بتجرید را مقتضے گشته پس مجتهد مصداق تحریف الکلم که شان یهود است گردید نه بخاری رحمة الله
علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث شریف بے کم وکاست روایت کرد و برین قدر هم موقوف
جائیکه مجتهد در نیمفاله کوری وکوزنگی وتحریف فقیر را در بیان حدیث عیون اخبار مدعی شده ببلای تحریف و
حذف و اسقاط مبتلا گردید چنانچه بیانش عنقریب مے آید انشاء اللہ تعالی **قطع نظر از ینهمه** که ترهات
شعرا و فن انشای ما نیز بسیاری از اثنا عشریه روبروی طایفه امامیه از اصحاب متاخرین ائمه هدی بلکه از فرقه
بابیه مدعین توسط میانه صاحب الامر و شیعه شنیعه جوانان نگارین را برپشت خود سوار میگردانیدند و ادله بملیقه و
براهین یقینه بر استحباب آن زعم خود بیان می فرمودند که پاره از ان در کتب معتمده و مجلدات بحار مثل مجلد سیزدهم از ان
مذکور است و تفصیلش را هم مولف و هم مترجم ذکر نموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نسازد و کما لا یخفی پس فرق میانه
مجتهد که همین معامله و نسبت به پهلوانان رستم نگر وغیره مشهور است انکه بیچاره را حیا مانع شده از ذکر ادله بخلاف قدمای او که
آبی در چشم نداشتند و آتش در جهان می زدند خاک بدهن شان باد آمدیم بر عبارت قبل و دبر نهاده اند که مقصود
از حذف مضاف تعریض بلکه دشنام صریح دادنست پس بدانکه نهادن قبل و دبر از عادات فاحشه آن طایفه
طائشه خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و در اکرام ضیف و مسافر پروری هم دقیقه
باقی نگذاشته و در دیار ایران نعوذ باللہ فتوی بر وقف فروج فی سبیل اللہ مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادت
حظوظ وافر میبرداشتند و عامهٔ مکلفین نوجوان سینه را اگر فتار میساختند درین ورطه کشتی فرو شد هزار اینک
پیدا نشد تخته بر کناره و در وقت تسلط نجف خان در دهلی هم آثار این قسم مسائل عیانا در بعضے از تقریبات اعراس
که هر سال اتفاق می افتاد بجای رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان تهمتن در مقابله عملیه مصداق شعر مثنوی
از برون چون گور کافر پرحلل ÷ و ز درون قهر خدا عزوجل عصمت زنان نازک اندام منظور و منصور میشدند و
داد شجاعت و شیری و جبارت و دلیری میدادند و بسعادت جاودانی و مرتبه آصف زمانی فائز می گشتند بطوریکه
فردوسی میگوید **نظم** تهمتن چو بگشاد شلوار بند ÷ بزانو در آمد یل ارجمند ÷ چنان بر دو آورد و آورد برد ÷ که دایه
ز حسرت پس پرده مرد ÷ و بعد از فراغ مثوبات آنرا از پس دشمن بارواح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
باقی ماند امر ثانی پس از نو از مسند اجتهاد توان گفت ایا برغریبکه درین شهر چندی اقامت کرده مستور

توانند بود که جناب مجتهد ثانی پنج پسر داشت و همگنان اقسام ادله خمسه منصوبات لیکن مرتبه تقدم باشرف و هم قبلیت زمانی
برای مجتهد ثانی است و چرا نباشد که هم فرزند اکبر اند و هم مجتهد منصوب علی الاطلاق و قایم مقام والد خویش معتقد زراره و شیطان
الطاق و هم بعلو کعب مشهور فی الآفاق و اگر با اولادش نظر کنند هم خواهد یافت که فرزند اکبرش باقر اعلام کالشمس من النجوم بجای
پدر خویش می باشد و لو بحرف الالصاق و درین مقام جز آنکه علاجی را بر دامن مجلسی در بحار نقل از صحاح نشان و هم امری
بخیال نمی آید فی مجلد السماء و العالم من البحار الکافی باسناده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و عنده رجل فقال جعلت
فداک انی احب الصبیان فقال له ابو عبد الله ع فتصنع ماذا فقال احملهم علی ظهری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته وولی وجهه
عنه فبکی الرجل فنظر الیه ابو عبد الله کانه رحمه فقال اذا اتیت بلدک فاشتر جزورا سمینا و اعقله عقالا شدیدا و خذ السیف فاضرب السنام
ضربة تقشر عنه الجلدة و اجلس علیه بحرارته فقال عمر بن یزید قال الرجل فاتیت بلدی و اشتریت جزورا و عقلته عقالا شدیدا و اخذت
السیف فضربت السنام ضربة فتقشرت عنه الجلدة و جلست علیه بحرارته فسقط منی علی ظهر البعیر شبه الوزغ اصغر من الوزغ و سکن ما بی
انتهی بلفظه و محدثین امامیه که بلفظ رجل مبهم آورده و برای حفظ ناموس مذهب خود کاری عظیم کرده اند یعنی ثقه را بپایانش رسانیده
چنانچه باعتراف مجتهد الزمانی در بحث تقیه عنقریب از استعمال رجل می آمد انشاء الله تعالی اگر بگوید و کتاب بگیرد بهتم می افتد پرده از روی
مقصود بر می دارم و تحریف جامعین اصول امامیه درین باب هم بمعرض بیان می آرم الغرض اگر مجتهد الزمانی بتقلید جامعین بیاض کرده
حقیقت چیزی بی سواد بود و چیزی بر نگارند بنده بقیاسات جلیه و روایات امامیه برای مقتدایان ایشان آن امور را بروایات
کتب مستفیضه شهیره و اسفار معتمده کثیره مدلل گردانم که همه متکلمین و مجتهدین قوم بملاحظه اش محذوف الاعجاز کردند و بی کلفت
و هم بر داشتن پرده از روی کار بر اندازند و لیکن مقصود از تمهل آنست که شاید توبه نصوح مختار شود و این کتب دینیه ازین
امور نجسه منزه یابد یعنی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از تعریض و کنایه هم در گزرند که من حسن عقل المرء ترک ما لا
یعنیه و اگر مصلحت مجتهدین شیعه در همین محصور است چنانچه مجتهد ثانی بکتاب آیینه حق نما درباره مرزا محمد اخباری قرار داده اند
کما عرفت فی المجلد الاول پس باید که این مبحث را در اوراق دیگر ترتیب دهند تا اینجا بفراخ حوصلگی و درازدستی کلام وسیع بلکه تنگی
و پهلوانی بانجام رسد و خلط مبحث رو ندهد و باعث تعجب ناظرین کتب شیعه گردد که از مدت چهل و چند سال بمقتضای قطعه [illegible]
فتنه نگو که در گوشه‌ای بر معرفت سراغ آمده سوی لفظ و معانیش نکرده هیت دریا که در ایاغ آمده بسکه نور هدایت است و
تعیین سال تاریخ او چراغ آمده و در بلاد هندوستان مناظره شیعه و سنی علی الاتصال در میان است و کتب ضخیمه فراهم آمده
و مقالات طرفین خصوصاً امامیه از کجا بکجا رسیده و قیاسات مفضحه رفضه که نزد من است کما اشرت الیه از نظر علما مستور مانده
زیاده ازین شیاع درین وقت مناسب نمی بینم نعوذ بالله من ذلک و یلا که همه عامه و خاصه نیک میدانند که از روزی که در انجات
ملا مینه قلم بدست گرفته صولة حیدریه و صاعقه حسامیه نوشتم و در اثنای آن بصارة العین و کاسف اللثام آغاز کردم مجتهد الزمانی
مجملا و مفصلا ازین گفتگو با منع ننمودم اسباب تجدیه را جمع گاسه اندازه فقرا کوشش نکرد بلکه دیباچه کتاب [illegible] و تبرا لجنس نمود
و از غایت کودنی خیال کرد که کسی از اهل سنت پی بدان نخواهد برد حرفی چند از ان امنیت فخذل الله من نقض ایمانه و ضیع ایمانه
و لعن فرعون هذا الدین و هامانه و حال ابن الشقی الاخرین چنین است که همه اش برادبا فحش وجوه بعد دیدن کافی

مجال اعتراض نزد هر کسی عیان است زیرا که خلیفه اول شان در نقض ایمان و تضییع ایمان چنانست که فارغ عظمی رو بروی تیس
الکروبین یعنی جبرئیل امین و هزاران ملایک مقربین نوشت و بگواهی کتاب جامع الاخبار همیشه ارتداد و کفر اظهار فرموده
نقد ایمان را ضایع کرد پس مجتهد ازین سوراندهٔ انسان و رانده **قوله** دو در روایت موضوعه اه **اقول** اول وضع
این روایت باثبات رسانند باز دلیل بر آن آرند که بخاری لفظ ابی طالب ساقط نموده حالانکه بر شروط او که مجلسی
بدان اشاره نموده و تو دعرفت آنفا متضمن بود و بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند فکیف که مراد
از بعض منصفین شارح نهج البلاغه مثل ابن ابی الحدید جامع تشیع و اعتزال باشند چنانچه تراجم کتاب مذکور و مطالعه مجلدات شرح
مذکور بران دلالت دارد عبارت ترجمه اینست که شارح کتاب گوید که مراد ازین دو راس ائمه ضلال معاویه و عمرو عاص اند و مراد
از منافقان جماعه که از برای جمع حطام دنیا حدیثی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده بوسیله آن منفعت دنیوی
کسب کردند و دین را برباد داده بمقتضای حدیث صحیح اماده آتش دوزخ شدند از انجمله است که شخصی در باب معاویه
وضع کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان او فرموده که اللهم قه العذاب والحساب وعلمه الکتاب و هم چنین عمرو عاص از
برای تحصیل تقرب به پیش معاویه نقل کرده که حضرت رسالتمآب فرموده اند آن آل ابی طالب لیسوا لی باولیاء انما ولیی
الله وصالح المؤمنین و منشای وضع از طرف بعض شیعه بود که بجهت عداوت مخالفان خود در فضایل امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب حدیثی چند وضع کردند مثل حدیث سطل و حدیث انار و حدیث چاه دیوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
طی زمین و حدیث جمجمه و امثال آن بالجمله آنچه حاصلش اینست که فرقه بکریه را ملاحظه آن حوصله وضع بهم رسید تا حدیث یابی انتم
والمسلمون الا ابابکر و حدیث انا راض عنک فهل انت راض وضع کردند و شیعه درین باب سعی بسیار نمودند حال آنکه درباره علی
مرتضی و ابوبکر صدیق حاجتی بوضع نبود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیحه وارد است که احتیاج بساختن نیست
مگر تعصب ایشان را بدین وادی آورده **الغرض** چون معلوم شد که مجتهد الزمانی هم فاضل مدینی از منصفین و عادلین اند
اکنون مارا میرسد که بگوییم که اینقدر بگواهی عادلین و منصفین ثابت شد که وضع احادیث از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
در اصول وغیره بدرجه علیای صحت رسیده و دعایم بدعت ایشان بجهت این تنصیص بی مشقت استدلال ابن زبین برابر گردید
و مناقب صدیق در احادیث صحیح بیش از بیش وارد است و آنچه از کلام مانحن فیه بر وضع بسوی سنیان رسد جهت آنست که اساد
اولیای مجتهد گویند که قبل زین از کتب شیعه هم ثابت شد که ابن ابی الحدید خود طعن بر صدیق و فاروق میکند لیکن طعن او در باره عثمان
معلوم نمیشود و چگونه کسی شیعی باشد و از طعن عثمان خود را معذور دارد گوییم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او ندیده اند
زیرا که مطاعن ذی النورین را جا بجا دران تقریر کرده از جمله مطاعن او که از دستانی در کتاب مذکور نشان میدهد که ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغه آورده که از احوال صحابه ظاهر میشود که جمیع از و بیزار بودند تا آنکه حضرت فرموده قتله الله و انا معه انتهی مختصرا
من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمرو عاص است جوابش آنکه بغاوت مستلزم افتراء در روایت نیست
و نه از ان لازم می آید انکار مناقب مرتضوی چنانچه بر ناظرین بکار و حق الیقین آشکار است بلکه اصل بغاوت تره اهل شقاوت از حضرت صدیقه
و طلحه و زبیر و مانند ایشان است و باعتراف موالف و مخالف این همه بزرگان مبین مناقب آن جناب بوده اند و در صدق ایشان شکی

نیست اما اول پس بر بینه احادیث مانند بلهی اولی ست که هزاران مناقب آل عبا از ایشان مرویست اما ثانی پس
کتاب تنزیه تمامینی اینک حاضرست از بعض ثقات روایت میکند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که خارجه را که کشت
گفتم علی سکوت نمود و من قسم دادم که هرچه درباره ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بگو گفت می فرمود که ایشان بدترین خلق
اند و بکشد ایشان را بهترین خلق و در قتل ذو الثدیه نیز منقبت امیر مفصل گفت و از کتب دیگر هم پیداست که صدیقه بمناقب شریف
می پرداخت از انجاکه هم بعد واقعه جمل بودنیست که کاشانی در خلاصه المنهج آورده و از ابو سعید خدری روایت کرده که روزی من با مادر
خود بنزد عایشه رفتیم گفت او را که دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ بود بیرون
نهادی گفت آن قدر و قضای حق تعالی بود پس او از حال امیر المؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوست ترین مردمان
برسول خدا و شوهر دوست ترین زنان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه حسین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر جامه جمع کرد و
جامه را بر سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا ایشان اهل بیت و خویشان نزدیک من اند پس رجس را از ایشان دور کن و ایشان را
پاک و پاکیزه گردان از جمعیت گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی اهلبیت من اینها اند
واگر روایات را چنانچه باید تتبع کنی باور توانی کرد که حضرت صدیقه تا وفات خود با اظهار حق و خیرخواهی اهل بیت در نزد بنی امیه معروف
بود و از روایات امامیه هم بوضوح می انجامد مگر چون عادت محدثین ایشان برافراشت انچه معیار اهل درایت در روایت باشد بر اساس
وهم بسته اند که غیر امام حسین کسی برکم شدن عایشه واقف نگشته هرگاه مفضل سلاطین دکن ترجمه این واقعه نموده عبارتش نقل میکنم تا مطلب
انسان برمی آرم میگوید که کاریکه از معاویه بظهور آمده که شاید در روز قیامت بکارش آید آنست که عایشه را بچاه انداخت صاحب کتاب
اوایل الاشباه نقل کرده که روزی که معاویه بر منبر رسول بود بیعت از برای یزید می گرفت عایشه سر از روزن دریچه حجره اش برآورد گفت
ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند برای فرزندان خود بیعت گرفتند گفت نه عایشه گفت پس تو درین کار اقتدا بکه کرده معاویه خجل
و از منبر به زیر آمده بطلبید و بسیار زر کس فرستاد و التماس کرد که تو ام المؤمنین اگر بدیدن من آیی باعث فخر من میشود و شرط میکنم
برادران ترا هر کدامی بمنصبی که فرمایی فرمان برداری کنم و چون عایشه بدیدنش رفت و چاهی که برای آنکه کرده بود و بران فرش
گسترانیده و بران کرسی گذاشته تکلیف نشستن نمود که نشستن همان بود فرو رفتن همان چون فرو رفت گفت هنوز خانه اش تا بحجه شوی در عهد
مادر تو بچاه [illegible] ست در آنجا صحبت خواهم داشت و این واقعه در آخر ذی الحجه سال پنجاه و هشت از هجرت بود و در تاریخ هجرت در ان [illegible]
واقع شد و روایتی آنکه [illegible] بیعت بود بر خری سوار شده بدیدن معاویه رفت و خر را بر روی بساط معاویه [illegible]
[illegible] معاویه دید بگریسید و بر کی شاشیده مردان حمار را عرق حمیت بحرکت آمد از ان حمار آزرده گشته گفت مرا طاقت این قدر تحمل
نیست اشاره با خدام کرد خر را با سوار در چاهی که در کنج آن خانه بود انداختند و برین واقعه بهر تقدیر کسی علم و قوت نیافت مگر
حضرت امام حسین پیش از وقوع واقعه خبر داده بود و ابن عباس از آنحضرت خبر گم شدن عایشه پرسید خبر درپیش کرد اینست این
معجزه گوشواره عرش برین در نامجویی و خیرخواهی حضرت سید المرسلین و سرمیتی برگزیده امهات المؤمنین که هم متنفره
خلافا للکرام البرره یافته اند و مدعای ما مثل آفتاب نیمروز از ان تافته والعجب که قصه عمرو عیاره را شرمنده ساختن
در عداوتش نقد دین را بکلی باختند و آنچه از بیماری آنحضرت و عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه انساب نوشتند همه را لکا

رفت وطعنیکه در خصوص مدفن آورده‌اند تا بود کشت یعنی خادمین خواستند که در مرقد نبوی دفن کنند فرمود من روی آن ندارم
مرا به بقیع برند و همراه خواهرانم دفن کنند و وقت احتضار با عبد شیخین هی نالید و دست تعنا بن بایکدیگر می مالید بالجمله
هویدا شد که این ذمایم نزد رفضه هم معتمد نیست بلکه بر روایت اطول کلینی عمده مطاعن از تحریف واحراق بیت و
غصب فدک و اسقاط و زدن اسواط یقینا مفتری و موضوع است کما عرفته چه جای این جهالات اما حال طلحه و زبیر پس از تیسیر
الانبیاء و شافی و بحار و تذکرة الائمه هویداست که در عین مصاف هم بمنقب مرتضوی اقرار کردند بخلاف علمای رفضه که در
تحریف و افترای بی نظیر اند آگاه می کنی در خصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی آنکه علی
خیر البشر سوال صدیقه که یا رسول الله من اهل بیت توام از حدیث انداخته و نار را برعار اختیار ساخته حالانکه در مجمع البیان
طبرسی موجود است و کاشانی بتبع خطوات شیطانی از همین کتاب نقل میکند و معنی آن بر طور شیعه آنست که ای عایشه ال
تو بحیرت است و این خبر که مخبر صادق داده‌اند بر اصول رفضه هم در دنیا و هم در آخرت مطابق وقوع گشت چنانچه از واقعه جاه که رافع
جاه و اعتقاد قوم سوء پیداست واضح شد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا اگر حکم بوضع ازین جهت است که سلب ولایت از جناب
مرتضوی و دیگر برادران انجناب لازم می آید جوابش آنکه بر فرض محال یعنی بودن لفظ ابی طالب این لزوم نزد اهل حق
که ایشان را ائمه المومنین و روسای المتقین دانند ممنوع است بلی اگر بر اصول رفضه لازم آید عجبی نباشد که دشمنان
مرتضوی مثل حسنین و خائنین و حضرت عقیل مطابق روایت کلینی در کافی موافق مجالس المومنین بدست نفس اماره
ذلیل بودند از باب ذلت یا غیرت هرچه خواهی بدان که محمد تقی نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین می نویسد در حال
عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکرا لمثالب قریش فعادوه لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک مغاضبته لاخیه
علی و خروجه الی معاویه حتی که ازین کتاب و هم کتب دیگر واضح است که صبح خاتمه ایشان نیز بر موافقت معاویه در شام بود
سلمنا که انچه گ بهتر میدانست برادر خود و خویش را اکرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام دران هست که افضل در که
مفضول باشد اگر غور کنی یقینا نخواهی نیست که در تاویل حضرت امام اعظم رفضه یعنی شیخ حلی که دوکان افادات عجیبه بر روی
سهو و بر روی بعضی از سلاطین مجوس کشاده و داد تحقیق در قول علوی بر منبر دادند که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد حد افترا بر او
میزنم کما عرفت سابقا سزای مذکور هم باشند کما لا یخفی بلکه مقصود اصلی آنکه بدست نفس اماره چندان گرفتار بودند
که کفار حربی بر اصول بل فضول پیوستند حالانکه از نور واحد بودند فلا تغفل و اگر عقلا غور کنند نزد اهل سنت معنی حدیث
بر تقدیر مذکور نیز موافق حکم قرآنی است که ولایت را بر ایمان و عمل صالح متفرع میفرماید کاش مجتهد الزمانی آیتی را از سوره
الولایت ذوالنورین که تلامذه دجال مسیلمه کذاب تصنیف ساختند نشان دهد که مناقض حدیث است و هرگاه مجتهد مثل وی
ایمان بکتاب ندارد لاجرم میگوییم که غایة الامر بر خیال جامعین تشیع و اعتزال یعنی مدائنی و استادش نقیب هزال معنی حدیث
آنست که بر قرابت من مغرور نباشید آل ابوطالب اولیای من نیستند تا بدیگران چه رسد ولیی من کسی نیست مگر صاحب
صلاح و تقوی یعنی عبادت و خلوص نیت بکوشید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم بر صفا بر آمدند و همه
بطون قریش را آواز بلند دعوت باسلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول لا اغنی عنک من الله شیئا

صفیه عمه مطهره و بضعه طاهره خویش را ارشاد کردند و این احادیث بطریق صحیح در کتب فریقین مسطور است و از کتاب صفات
الشیعه در کتب مجتهدین انهم وارد است که بگوئید که محمد از ماست اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما مگر متقین پس بانصاف
باید دید که آیا روایت عمرو عاص مگر محلی دگر دارد الحاصل هر چند از بعض خلفای صحابه بغاوت سر زد لیکن در روایت
حدیث زنهار دروغ نه بستند بخلاف پیشوایان روافض کما عرفت بالجمله با وجود چندان اهتمام که عبدالله بن سبا
سرآمد بعد اشقیا و اتباع و اشیاع او در وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا آنکه آنجناب را از انبیا و رسل افضل
گفتند و بمرتبه الوهیت رسانیدند و در باره اولاد امجادش هم داد غلو دادند و برای مطاعن خلفای راشدین و الصقای
نور دین دست از جان برداشتند و اهل نفاق مثل هشامین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیاطین الطاق در
هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را مزین گردانیدند بودن مناقب خلفای راشدین در کتب معتبره منافقین چنانچه
دانستی و عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی البته از عجایب تقدیر الهی در عالم کون و فساد مانند تربیت حضرت
موسی بخانه فرعون است **قوله** و مذکور بودن الخ **اقول** غرض اصلی رفضه از تقیه و در آمدن بلباس
سنیه آن بود که علما را در التباس اندازند و آهسته آهسته بجانب خود کشند و روح عبدالله بن سبا را شاد سازند پس
بجدی در نفاق منهمک گشتند که بعهد مدارس و صوامع بقابوی ایشان در آمد چنانچه از حال بکی و عاملی و غیرها
عیانست لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب اهل حق و یقین بر آمد چندان باعث عجب نباشد غرابت نیست که رفضه
با ینهمه عداوت خلفا و تبرّز با اینها مدایح و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این امر البته از عجایب است معهذا
مطاعن واقعی در کتب معتبره اهل سنت بسبب شهرتش یافته نشده و آنچه رفضه پیش میکنند کمتر از آنست که در باره حضرات
انبیا و ایمه روایت مینمایند پس مدعای رفضه سرانجام نمی یابد و الا لازم آید که کسی از انبیا و ایمه لایق تولا نباشد و
مطاعن انبیا و ایمه از کتب رفضه در جلد سابق بطور نمونه بر گذشته و درین مجلد هم جابجا بحسب ضرورت گزارش
یافته و عنقریب عرض مناقب راشدین از استعاره جمله منافقین بطریق ممزوج نور دیده میشود انشاء الله تعالی **قوله**
و حال ایمه معصومین آه **اقول** اگر مراد از تتبع تفتیش مصنف است البته آنکس نیک میداند که حضرات ایمه طاهرین
عمرهای خود را در تقیه صرف نکرده اند در انمار یقتال ما دلیس پرداختند بار بار ارقین چنانچه باید برآورده اند بار
تعلیم و ارشاد امت جد امجد خود مصروف بودند و بریاضات و عبادات عمرهای عزیز خود را صرف می نمودند و علوم
و معارف بمسترشدین می آموختند و چراغ تصفیه باطن تراره مستفیدین می افروختند که رفضه خصوصا مجتهد الزمان سے
و مجتهد فانی اعتراض شدید از ان دارند و تصوف را از کفر بدتر می پندارند و نیز ایمه هدی در حق گوئی دقیقه نامرعی فرو
نگذاشته اند و مقتضای جَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ روبروی جابرین و ظالمین از کلمات حقه خود را معذور نداشتند مگر مجتهد
الزمانی را که واقعه کربلا مانند خطیب کریه الصوت بر منبر میخوانده اند انهم یاد نماند که چون حضرت سید الساجدین و دیگر
بقیه اهل بیت طاهرین در دست کوفیان اسیر گشته بوطن شنیعه شان رسیدند روبروی اهل مجلس ابن زیاد که در سفاکی شهره
آفاق بود چه قدر ذلیل نموده اند و نیز یزید را در دمشق علی رؤس الناس چه مقدار الزامات داده اند و اگر تقیه و عدم آن

اختیار می کردند نوبت بواقعه کربلا چگونه میرسید بگر بدیهیات جلیه نیز بر مجتهد امامیه ملتبس شده روایت جلاء العیون
و روضة الشهداء هم از فکر ش افتاد جز اهل نفاق کارکسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف جان
در تقیه صرف نموده اند و مخفی نماند که چنانچه از دست ظلمه امت بعضی از حضرات ائمه نیز بزخم شمشیر شهید گشته اند
بعض خلفا و اولاد ایشان نیز بدین درجه فائز گشته اند درین معنی اقرب بمرتبه اظهار است نه تقیه و استتار کما لا یخفی
علی اولی الابصار فکیف که هرگاه قصد زهر و شمشیر و وقت اجل معلوم ائمه باشد البته از دروغ گفتن و ما هند کردن
بیزار خواهند بود **قوله** مرا ازین معنی الخ **قول** اگر مقصود از اعتراف آن ست که صاحب تحفه قدس سره العزیز
بر اصول موضوعه رفضه چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین راه مستقیم و طالبین
حق و یقین باین مطلب می پرند که امامت و خلافت مرتضوی بر طور اهل سنت ثابت میشود فقط با مثال این آیات
نه بر گمان شیعه که ائمه را در پرده تقیه مستور داشته ذاتیات امامت را از ذوات مقدسه شان مسلوب سازند
و بشارات الهی را در حق این بزرگان متاصل گردانند پس راست است و انا علی ذلک من الشاهدین لیکن بکار
مجتهد نمی آید چه مجتهد تقریر و جمع احادیث را اجنبی الی اقل میکند که خصم او قبول نماید و اگر مقصود نیست که صاحب
تحفه این معنی را اقرار میکند بر مذهب خویش پس این کذب افتراست بر آنجناب معاذ الله که او اهلبیت طاهرین را
چنین داند خصوصا حضرت شیر خدا را او را معصوم میداند و دون ذلک فان الالزام لا یتصور بدونه و ازینجا
معلوم شد که مجتهد دلی در دست وه عادی صاحب تحفه بر رئیس طایفه محجوب و مستور عبارت علامه از مقام
مذکوره ست که حضرت امیر اگرچه دران وقت موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده او ست
بزعم شیعه حاصل نشده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الائمه شریف مرتضی تصریح نموده ست بانکه حضرت امیر و شیعیان
و همیشه دین خود را اخفا فرموده اند و در پرده مخالفان گذرانیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلاد کثیره و اقطار طویله مثل شام و مصر و مغرب منکر ماندند چه جای
قبول احکام ایشان و همیشه از افواج شام خوف و هراس لاحق عمال لشکریان آنجناب ماندند و معهذا حضرت امیر
نیز فرموده است از ان جماعت در تحقیق به یکس حمل نمودن خلاف اصول شیعه ست لااقل یکس می باید
تا الفاظ حج درست افتد و از ائمه دیگر که بعد حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که همه ران وقت حاضر
بودند و هم تسلط ایشان در زمین در رواج دین پسندیده ایشان بزعم شیعه واقع نشده و تنها صاحب تحفه قدس
سره العزیز چنین نفرموده که والد ماجد ش در کتاب ازالة الخفا میفرماید که چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی
همیشه مستور و مخفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند و با ظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند باز بفاصله بسیار نسبی رسید
نه چنانکه امامیه گمان میکنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکردند و همیشه امسلمانان
با ایشان و یاران ایشان غائله دشمنان حرمتی میرسید انتهی که شنیدی کشف حال مذهب روافض ست که ذاتیات
امامت را از هر امام سلب کردند و ازینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و اختفا با ئمه هدی بر طور شیعه

بمذهب اهل سنت معاذ الله من ذلک پس حال تقیه ایدین عنوان در مقابله اهل سنت انگاشتن هرگز مفید مدعا مجتهد الزمانی نیست و الحمد لله که ازینجا انیهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه در کتب فرقه حقه منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدید است زیرا که ائمه در واقع پیشه راستی و صدق و صفا ماننده حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و داشتند ولی اهل نفاق ایشان را بتقلید ملنکان کاهی مثل روباهان و زمانی مثل پلنگان گردانیده اند لا حول و لا قوة الا بالله **قوله** پس بر فرض محال الی آخره **اقول** هرچند جواب این آن نفا دانستی ولیکن بتقریر دیگر اینست که عبارت و بی باکی مدعی اجتهاد باید دید که با انیهمه مدایح و محامد خلفا که از کتب معتمده امامیه در عبارة العین منقول شده و تفصیل آن بحدیث اصح الکتب رفضه عنقریب می آید و کدام کتابی از کتب تفاسیر و احادیث و سیر شیعه است که بر آن شامل نیست هنوز مجتهد خود را بکوری و کودکی مقارن گردانیده پس فرض محال درین امور واقعیه گفتن از ان قبیل خواهد بود که بر بلا دروغ گویند و از تکذیب کسی نه اندیشند و این میراثیست که از ابن سبا بمخاطب والا رسیده که در آخر این چنین مصلحت دید که روبروی جناب مرتضوی گفت که تو خدایی و مرا برسالت فرستادی کما سبق نقله عن کتبهم المعتبرة معهذا اسلب تعجب از ان نمودن انیهمه کشش و کوششها که بانیان مبانی تشیع که تکفیر صحابه احداث کردند و امامت بلا فصل را موجد گشتند و ناظرین کتب شیعه از ان بچشم دیدند مقام حیرت است پس وجوه مناقب صحابه کرام با وصف این عداوتها که موجب رفض بعل آوردند و از حوصله بنی آدم در گذشتند البته مشمول فضل غیر متناهی است و مانند تربیت حضرت کلیم الهی **قوله** لکن بحمد الله الخ **اقول** هرگاه مجتهد بجا آوردن پهلوی نفاق و تقیه خواهد بود ولی ما را میسر شد که حمد الهی ظاهرا و باطنا بجا آریم که الحمد لله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمده از تفسیر و حدیث و کلام رفضه نموده شود و آنچه در عنا دلها پوشیده بود و در خمها بو دلعیب سپردند و هنوز در تسویه مقید است و به تنفس منیر و جلوه ظهور گیرد مانند آفتاب نصف النهار آشکار گردد که بسیاری از احادیث در مدح صحابه کبار عموما و خصوصا بعنوانی وارد است که زینهار تحریف محرفین و تاویلات منافقین را بر نمی تابد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ **قوله** آمدیم الخ **اقول** حضرت مجتهد الزمانی که خبر از طول حدیث کلینی داده اند بمقتضای مثل مشهور الکذوب قد یصدق راست است ولیکن چون هر فقره از ان بر استیصال اصول و فروع مذهب شیعه مشتمل است و مناط استدلال فقیر بدان منوط و تفضیح اکابر و اصاغر شیعه بان مربوط است و بعجز نفس الطایفة الناجیه از ان بمعرض ثبوت لهذا حسن پوشیدن حدیث بکار بردند و خبر از طولش داده حدیث کتمان ازمیدان مناظره قرار نمودند اگر بار اول ازین مرحله جان بسلامت بردند حالیا چگونه از دست اهل حق جان بسلامت خواهند برد لیکن بنده بتوفیق الهی تا تمام آن حدیث را از مجلد فروع کافی نقل میکنیم پس بدانکه امام الائمه امامیه در باب من

عن ابی عمیرہ الزبیری عن ابی عبد الله قال قلت اخبرنی عن الدعاء الی الله والجهاد فی سبیله اهو لقوم لا یحل الا لهم
ولا یقوم به الا من کان منهم ام هو مباح لکل من وحد الله عز وجل وآمن برسول الله صلی الله علیه وآله ومن کان کذا
فله ان یدعو الی الله عز وجل والی طاعته وان یجاهد فی سبیله فقال ذلک لقوم لا یحل لهم الا لهم ولا یقوم بذلک
الا من کان منهم قلت من اولئک قال من قام بشرائط الله عز وجل فی القتال والجهاد علی المجاهدین فهو
المأذون له فی الدعاء الی الله عز وجل ومن لم یکن قائما بشرائط الله فی الجهاد علی المجاهدین فلیس بمأذون
له فی الجهاد ولا الدعاء الی الله حتی یحکم الله فی نفسه ما اخذ الله علیه من شرائط الجهاد قلت فبین لی یرحمک الله قال
ان الله تبارک وتعالی اخبر فی کتابه الدعاء الیه ووصف الدعاة الیه فجعل ذلک لهم درجات یعرف بعضها
بعضا ویستدل ببعضها علی بعض فاخبر انه تبارک وتعالی اول من دعی الی نفسه فدعی الی طاعته واتباع امره
فبدا بنفسه فقال وَاللّٰهُ یَدْعُوْا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ثم ثنی برسوله
فقال اُدْعُ اِلٰی سَبِیْلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ یعنی بالقرآن ولم یکن داعیا
الی الله عز وجل من خالف امر الله ویدعوا الیه بغیر ما امر فی کتابه والذی امر لا یدعی الا به وقال فی نبیه صلی
الله علیه وآله وَاِنَّکَ لَتَهْدِیْۤ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ یقول تدعو ثم ثلث بالدعاء الیه بکتابه ایضا فقال اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ
یَهْدِیْ لِلَّتِیْ هِیَ اَقْوَمُ ای یدعو ویبشر المؤمنین ثم ذکر من اذن فی الدعاء بعده وبعد رسوله فی
کتابه فقال وَلْتَکُنْ مِّنْکُمْ اُمَّةٌ یَّدْعُوْنَ اِلَی الْخَیْرِ وَیَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ
ثم اخبر عن هذه الامة وممن هی وانها من ذریة ابراهیم ومن ذریة اسمعیل من سکان الحرم ممن لم یعبدوا غیر
الله قط الذین وجبت لهم الدعوة دعوة ابراهیم واسمعیل من اهل المسجد الذین اخبر عنهم فی کتابه انهم اذهب
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا الذین وصفناهم قبل هذا فی صفة امة ابراهیم الذین عناهم الله تبارک وتعالی
فی قوله اَدْعُوْۤا اِلَی اللّٰهِ عَلٰی بَصِیْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ یعنی اول من اتبعه علی الایمان به والتصدیق له وبما جاء به من عند الله
عز وجل من الامة التی بعث فیها ومنها والیها قبل الخلق ممن لم یشرک بالله قط ولم یلبس ایمانه بظلم وهو الشرک
ثم ذکر اتباع نبیه صلی الله علیه وآله وسلم واتباع هذه الامة التی وصفها فی کتابه بالامر بالمعروف و
النهی عن المنکر وجعلها داعیة الیه واذن له فی الدعاء الیه فقال یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
ثم وصف اتباع نبیه من المؤمنین فقال عز وجل مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهٗۤ اَشِدَّآءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ
تَرٰىهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَّبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِیْمَاهُمْ فِیْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ ذٰلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرٰىةِ
وَمَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجِیْلِ وقال یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ نُوْرُهُمْ یَسْعٰی بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَبِاَیْمَانِهِمْ
یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَاۤ اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ یعنی اولئک المؤمنین وقال
قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ ثم حلاهم ووصفهم کیلا یطمع فی اللحاق بهم الا من کان منهم فقال فیما حلاهم و
وصفهم الَّذِیْنَ هُمْ فِیْ صَلَاتِهِمْ خَاشِعُوْنَ وَالَّذِیْنَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُوْنَ الی قوله تعالی اُولٰٓئِکَ هُمُ الْوَارِثُوْنَ الَّذِیْنَ یَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ

هم فيها خالدون ثم حلاهم ووصفهم كيلا يطمع في اللحاق بهم الا من كان منهم فقال فيما حلاهم به ووصفهم وقال
في صفتهم وحليتهم ايضا الذين لا يدعون مع الله الها آخر الآية ثم اخبر انه اشترى من هؤلاء المؤمنين ومن كان
على مثل صفتهم انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة
والانجيل والقرآن ثم ذكر وفاءهم له بعهده ومبايعته فقال ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم
فلما نزلت هذه الآية ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة قام رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله
ارايتك الرجل يأخذ سيفه فيقاتل حتى يقتل الا انه يقترف من هذه المحارم اشهيد هو فانزل الله عز وجل التائبون
العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنكر
والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين ففسر النبي صلى الله عليه وسلم المجاهدين من المؤمنين الذين هذه
صفتهم وحليتهم بالشهادة والجنة وقال التائبون من الذنوب العابدون الذين لا يعبدون الا الله ولا يشركون
به شيئا الحامدون الذين يحمدون الله على كل حال في الشدة والرخاء السائحون وهم الصائمون الراكعون
الساجدون الذين يواظبون على الصلوات الخمس الحافظون لها والمحافظون عليها بركوعها وسجودها وفي
الخشوع فيها وفي اوقاتها الآمرون بالمعروف بعد ذلك والعاملون به والناهون عن المنكر والمنتهون عنه قال
فبشر من قتل وهو قائم بهذه الشروط بالشهادة والجنة ثم اخبر تبارك وتعالى انه لم يأمر بالقتال الا اصحاب هذه الشروط
فقال عز وجل أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ
إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وذلك ان جميع ما بين السماء والارض لله عز وجل ولرسوله ولاتباعهما من المؤمنين من اهل هذه
الصفة فما كان من الدنيا في ايدي المشركين والكفار والظلمة والفجار من اهل الخلاف لرسول الله صلى الله عليه
وسلم والمولي عن طاعتهما مما كان في ايديهم ظلموا فيه المؤمنين من اهل هذه الصفات وغلبوهم عليه مما افاء الله على رسوله
فهو حقهم افاء الله عليهم ورده اليهم وانما معنى الفيء كلما صار الى المشركين ثم رجع مما قد كان عليه او فيه فما رجع الى مكانه من قول
او فعل فقد فاء مثل قول الله عز وجل فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ اي رجعوا ثم قال وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ
فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وقال وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ اي ترجع فَإِن فَاءَتْ اي رجعت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ يعني بقوله تفيء ترجع فذلك الدليل على ان الفيء كل راجع الى مكان قد كان عليه او فيه ويقال للشمس اذا زالت
قد فاءت الشمس حين يفيء الفيء عند رجوع الشمس الى زوالها وكذلك ما افاء الله على المؤمنين من الكفار فانما هي حقوق المؤمنين رجعت اليهم بعد
ظلمهم اياهم فذلك قوله اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا ما كان المؤمنون احق به منهم وانما اذن للمؤمنين الذين قاموا بشرائط
الايمان التي وصفناها وذلك انه لا يكون مأذونا له في القتال حتى يكون مظلوما ولا يكون مظلوما حتى يكون مؤمنا ولا يكون مؤمنا حتى يكون
قائما بشرائط الايمان التي شرط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل كان مؤمنا
واذا كان مؤمنا كان مظلوما واذا كان مظلوما كان مأذونا في الجهاد بقوله عز وجل اذن للذين يقاتلون بانهم

ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الآية وان لم يكن مستكملا لشرائط الايمان فهو ظالم ممن يبغي ويجب جهاده حتى يتوب وليس مثله
مأذونا في الجهاد والدعاء الى الله عز وجل لانه ليس من المؤمنين المظلومين الذين اذن لهم في القتال فلما نزلت هذه
الآية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا في المهاجرين الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم
اياهم واذن لهم في القتال فقلت فهذه الآية نزلت في المهاجرين بظلم مشركي اهل مكة لهم فما بالهم في قتالهم كسرى
وقيصر ومن دونهم من مشركي قبائل العرب فقال لو كان انما اذن لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن
لهم الى قتال جموع كسرى وقيصر وغير اهل مكة من قبائل العرب سبيل لان الذين ظلموهم غيرهم وانما اذن لهم في قتال
من ظلمهم من اهل مكة لاخراجهم اياهم من ديارهم واموالهم بغير حق ولو كانت الآية انما عنت المهاجرين الذين ظلمهم
اهل مكة كانت الآية مرتفعة الفرض عمن بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وكان فرضها مرفوعا عن الناس
بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وليس كما ظننت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين ظلموا من جهتين ظلمهم
اهل مكة باخراجهم من ديارهم واموالهم فقاتلوهم باذن الله تعالى لهم في ذلك وظلمهم كسرى وقيصر ومن كان دونهم
من قبائل العرب والعجم بما كان في ايديهم مما كان المؤمنون احق به منهم فقد قاتلوهم باذن الله عز وجل لهم في ذلك
وبحجة هذه الآية يقاتل مؤمنوا كل زمان وانما اذن الله عز وجل للمؤمنين الذين قاموا بما وصف الله عز وجل من الشرائط
التي شرطها الله على المؤمنين في الايمان والجهاد ومن كان قائما بتلك الشرائط فهو مؤمن وهو مظلوم ومأذون له
في الجهاد بذلك المعنى ومن كان على خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلومين وليس بمأذون له في القتال ولا
بالنهي عن المنكر والامر بالمعروف لانه ليس من اهل ذلك ولا مأذون له في الدعاء الى الله عز وجل لانه ليس يجاهد مثله
وامر بدعائه ولا يكون مجاهدا من قد امر المؤمنون بجهاده وحظر الجهاد عليه ومنعه منه ولا يكون داعيا الى الله عز وجل
من امر بدعاء مثله الى التوبة والحق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يأمر بالمعروف من قد امر ان يؤمر به
ولا ينهى عن المنكر من قد امر ان ينهى عنه فمن كانت قد تمت فيه شرائط الله عز وجل التي وصف بها اهلها من
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وهو مظلوم فهو مأذون في الجهاد كما اذن لهم لان حكم الله عز وجل في الاولين و
الآخرين وفرائضه عليهم سواء الا من علة او حادث يكون والاولون والآخرون ايضا في منع الحوادث شركاء
والفرائض عليهم واحدة يسأل الآخرون من اداء الفرائض عما يسأل عنه الاولون ويحاسبون عما به يحاسبون
ومن لم يكن على صفة من اذن له في الجهاد من المؤمنين فليس من اهل الجهاد وليس بمأذون له فيه حتى يفيء بما شرط
الله عز وجل عليه فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فهو من المأذونين لهم في الجهاد
فليتق الله عز وجل عبد ولا يغتر بالاماني التي نهى الله عز وجل عنها من هذه الاحاديث الكاذبة على الله التي
يكذبها القرآن ويتبرأ منها ومن حملتها ورواتها ولا يقدم على الله عز وجل بشبهة لا يعذر بها فانه ليس وراء المتعرض
للقتل في سبيل الله منزلة يؤتى الله من قبلها وهي غاية الاعمال في عظم قدرها فليحكم امرؤ لنفسه وليرها كتاب
الله عز وجل ويعرضها عليه فانه لا احد اعرف بالمرء من نفسه فان وجدها قائمة بما شرط الله عليه في الجهاد فليقدم

على الجهاد وان علم تقصيراً فليصلحها وليقفها على ما فرض الله عليه ثم ليقدم بها وهي طاهرة مطهرة من كل دنس
يحول بينها وبين جهادها ولسنا نقول لمن اراد الجهاد وهو على خلاف ما وصفنا من شرائط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين
لا تجاهدوا ولكن نقول قد علّمناكم ما شرط الله عز وجل على اهل الجهاد الذين بايعهم واشترى منهم انفسهم واموالهم
بالجنان فليصلح امرءٌ ما علم من نفسه من تقصير عن ذلك وليعرضها على شرائط الله فان رأى انه قد وفى بها وتكاملت فيه
فانه ممن اذن الله عز وجل في الجهاد وان ابى الا ان يكون مجاهداً على ما فيه من الاصرار على المعاصي والمحارم والاقدام
على الجهاد بالتخبيط والعمى والقدوم على الله عز وجل بالجهل والروايات الكاذبة فلقد لعمري جاء الاثر فيمن فعل هذا
الفعل ان الله عز وجل ينصر هذا الدين باقوام لا خلاق لهم فليتق الله عز وجل امرؤ وليحذر ان يكون منهم فقد بيّن لكم ولا
عذر لكم بعد البيان في الجهل ولا قوة الا بالله حسبنا الله عليه توكلنا واليه المصير محصلش آنکه راوی میگوید که پرسیدم
از امام صادق که دعوت بخدا وجهاد مخصوص است بقومی یا مباح هر موحد مؤمن را فرموده خاص است بیک قوم
و قایم نتواند شد کسی مگر آنکس که از اهل آن باشد پرسیدم از آن قوم فرمود آنکه جمع شروطی اند که خدا بر مجاهدین
و داعیین مقرر فرموده و آنکس که خالی است از آن شروط نه ماذون است در دعوت نه جهاد گفتم بیان کن فرمود
خدای عز وجل در کتاب خود درجات قرار داده و اول دعوت خود واضح فرمود که وَاللّٰهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ باز بیان فرمود دعوت پیغمبر صلی الله و آله وسلم که ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ونیز فرمود وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ باز هدایت قرآن را ارشاد نمود که إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ باز دیگر گردان قوم را که ماذونست در دعوت و فرمود که باید که باشد از شما گروهی خوانند
مردم را به نیکی و فرمایند بمعروف و باز دارند از چیز بد و ایشان رستگارانند باز خبر داد از این امت که ایشان از
ذریهٔ حضرت ابراهیم و اسمعیل سکنه حرم اند که غیر خدا را نپرستیده اند گاهی و مصداق آیهٔ تطهیر گشته اند و مقصود
این آیت انا ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی که میخوانم بسوی خدا ببینائی و هر که پیروی کرد
مرا یعنی اول کسیکه متابعت ایمان و تصدیق نمود و از شرکت پرهیزید باز اتباع پیغمبر و اتباع این امت موصوف
را نام برد فرمود ای نبی کافی است ترا خدا و هر که پیروی کرد ترا از مومنیان باز بیان کرد اتباع حضرت پیغمبر را
که محمد فرستاده خدا است و آنانکه همراه او بند سخت اند بر کافران مهربان میانه یکدیگر می بینی ایشان را رکوع
سجده کنندگان میطلبند فضل از خدا و خوشنودی علامتهای ایشان در روهای ایشان ظاهر است از سجده کردن
آنکه مذکور شد صفت ایشان است در توریت و صفت ایشان در انجیل است و فرمود در صفت ایشان روزیکه
خجل نکند خدا پیغمبر را و رسوا نسازد آن مردم را که ایمان آوردند با وی نور ایشان میشتابد در پیش ایشان
و بجانب راست ایشان باز فرمود قد افلح المؤمنون باز توصیف ایشان کرد تا توقع لحوق ایشان نکند مگر
کسیکه از ایشانست و آنرا وصاف ایشان یاد کرد که در نماز خود ترسندگانند و از بیهودگی اعراض کنندگان
تا آنکه ارشاد نمود که این گروه وارثین اند که میراث فردوس برند و در آن جاودان مانند و گفت در صفت

این قوم نمیخوانند همراه خدا معبود دیگر را و نمی کشند جانی را که حرام کرده خدا مگر بحق و زنا نمیکنند و هر که کند اینها
مذکور شد از گناهان کبیره و چند جزای گناه خود دو چند کرده شود برای او عذاب و همیشه جاوید ماند در عذاب با
بحالت خواری بانظار گردانند که چیزهای مومنین یعنی جان و مال ایشان بعوض جنت جهاد میکنند در راه خدا پس
میکشند و کشته میشوند وعده کردنی بر خود راست و درست در توریت و انجیل و قرآن باشد و با لا اساخته
بشارت ایشان را فرمود کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدا پس شاد شوید بخرید و فروخت خود که
که متابعت کرده اید بآن و آن بیع رستگاری بزرگ ست چون فرمود آمد ان الله اشتری
الایه مردی بر خاست و عرض کرد که جزوه مرا ای نبی الله که مردی شمشیر بدست گیرد تا کشته
شود در جهاد مگر مرتکب محارم گردیده آیا شهید شد یا نه حق تعالی نازل فرمود التائبون الایه پس حضرت تفسیر
نمود که لایق شهادت و جنت توبه کنندگانند از گناهان و آنانکه عبادت نمی نمودند کسی غیر خدا را
و شریک نکردند بخدا کسی را و در تنگی و فراخی شکر گذارند و روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
و آنکه در رکوع و سجود و اوقاتش محافظت میکار میبرند و امر معروف و نهی از منکر بجا آرند این شخص مستحق شهادت
و جنت ست باز خبر داد خدای عزوجل که امر نکرده بقتال مگر اهل این شروط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
میانه آسمان و زمین ست برای خدا و رسول او و مومنین ست که مستحق این صحبت باشند پس مشرکین
و کفار و ظالمین و فاجرین که صاحب یاست اند ظلم کرده اند برین مومنین و هرچه بدست خویش دارند
همه حقوق آن مومنین ست که مورد آیت اذن گشته اند باقی ماند آنکه فقط ان مومنین پروانگی جهاد یافته اند
که موصوف بشرایط اند و غیر آنکه پروانگی جهاد نتواند یافت مگر کسی که مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن
مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشرایط ایمان که حق تعالی قرار داد برای مجاهدین بعد از کمال شرائط
مومن و مظلوم ماذون بجهاد می شود ورنه ظالم ست و جهاد او واجب ست تا توبه کند این شخص بخوت جهاد ماذون
نتواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشانرا جهاد کفار راوی میگوید پرسیدم که مهاجرین
پروانگی یافتند بقتال اهل مکه پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا متوجه گردیدند امام
فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بر کسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاختند زیرا که ایشان
ظالم نبودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این آیت از متاخرین
بر می خاست چه نه از ظالمین کسی ماند نه از مظلومین چنین نیست که کان بردی ولیکن مهاجرین مظلوم اند
بدو جهت یکی از اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجرین
کسری و قیصر راهم باذن خدا بود و بهمین دلیل مومنین هر زمان جهاد توانند کرد لیکن اذن جهاد بهمان
مردم ست که جمیع شرایط باشند تا ایمان و مظلومی و ماذونی بحصول انجامد و هر که چنین نیست
ظالم ست نه مظلوم نه داعی نه مجاهد بلکه مومنین مامور اند که با او قتال کنند و امر معروف نتواند شد

اگر اموده شود که چنین نکن و ناهی از منکر نتوانند شد کسی که مردم مامور شوند تا که باز دارند او را از گناه پس هر که مستجمع آن شرایط شود که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرد که اصحاب پیغمبر اند او مظلوم ست و ماذون در جهاد چنانچه ماذون شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحکم الهی در اولین و آخرین و فرایض او بر ایشان برابر می باشند مگر بجهت خصوص علتی و حدوث سانحه و در منع حوادث نیز شریک اند اولین باشند یا آخرین همچنین در فرایض و در سوال و جواب هم برابر هستند و بدون استجماع شروط مذکوره مامور بجهاد نتوانند شد کسی باید که آدمی بار زوهای خویش غره نشود و نفس خود را به بیند و شروط را ملاحظه فرماید چون خود را مستجمع یابد اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقد الشروط باشد یعنی اصرار میکند بر معاصی و محارم اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خبر و اثر خواهد بود که بالیقین خدا تایید خواهد کرد این دین را بان قومها که بهره ندارند بر هر عاقل بعد از دیدن این حدیث مثل آفتاب نیمروز روشن ست که هر حرفش اصول و فروع قوم را قطع میکند و خشکات تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در حیرتم که چگونه تماشا غافل اید و همه عوایدش را که تلخیص و ضبط آن هم دشوار بود در سلک بیان کشم لکن بمقتضای الا نیک کلمه حرفی چند برای تنبیه غافلین میگویم که از منطوق حدیث بدیهی هر کس در آید که مهاجرین عموما و در رفاقت حضرت رسالت داوند و بنص امام صادق ناطق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر قبایل کفار ست که مطیع و منقاد خلفا بودند و بحکم ایشان شمشیر خویش بر مشرکان و کافران کشیدند و بر مخالفین اهل اسلام شدید تر و رحیم یکدیگر بودند و بعبادات و خلوص یزدانی انقدر قیام ورزیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از توریت و انجیل مدح و ستایش ایشان به تنظیر و تمثیل آورده وداد قدردانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان مهیا ساخته پس اگر عیاذا بالله خلفا و اتباع شان در صنادیق آتش مقید شوند و بعذاب دوزخ معذب کردند چنانچه تابعین زراره و ابو بصیر اعمی و شیطان الطاق وغیره او کسان بلکه یقین دارند لازم آمد که امام صادق کاذب باشند و قس علی هذا خلاف ناطق بودن هذا خلف و باطل و نیز از نص جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین مذکور همراه حضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا بودند و بکمال ایمان و خلوص نیت همقرین گشتند در عالم اخروی هم آثار آن مترتب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیاء و صدیقین بجنت در آیند و وارث آن باشند و بر تقدیریکه خلافت مرتضوی را غصب کرده و فدک را از و کلای فاطمی فورق کرده باشند البته ضرور ست که در ظلمات دوزخ گرفتار گردند و هو خلاف النص و القضا بالمهار امام مفترض الطاعت بوضوح انجامید که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد افلح المومنون بران شامل ست در ذوات مقدسه این بزرگان راسخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و از این اسباب مهاجرین مذکورین جنت الفردوس را میراث یافتند و اگر بعد وفات سید کاینات مرتد میشدند حقیقة یا مجازا بر تقدیر علم الهی لازم می آید تلبیس در کتاب خدا و الا لازم آمد تطرق جهل بحضرت کبریا تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا چون جهاد کسری و قیصر در خلافت راشدین بود و ایشان ماذون بودند پس شرایط ایمان در ایشان بوجه

هم بخصوص جعفریه متحقق شد پس سبکه ایشان را مرتد گفته خواه بمعنی طریان کفر علی الایمان خواه بمعانکه بمعنی ظهور
نفاق چنانچه سروان شیخ علی و رطل بوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین از مزین و برادرانش فضله خوار شان
و تفصیلش از حضرت حیدریه خواهد آمد درین کتاب یا غیران انشاء الله تعالی خود مرتد بوده و ایضاً از فواید بخصوص
جعفریه است که کرشمه دوار غدیریه را که شیعه خم طلسمات آن ساختند کافی ایصافی و غیره در امامت محدثه
اصلی نبود و بدلیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مهاجرین مومن نباشند هذا خلف و ایضاً بخصوص جعفریه
بوضوح انجامید که این گروه والا شکوه مورد آیت کریمه الذین لا یدعون و آیت اشترا بودند و از کفر و شرک
و گناهان کبیره دور از دست و عده آن به مخلوقات منزه بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان بعوض
و جنت خریده با نواع مدایح و مناقب برگزیده اگر ایشان بدوزخ داخل شوند وفای وعده الهی چگونه صورت بندد بلکه
تخلف عظیم و ظلم صریح لازم آمد و هو باطل قطعا و ایضاً بتصریح حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
مذکوره آیت کریمه التائبون الآیه که بالاتر از آن در امت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قادسه این زمره
علیه فراهم و متمکن بود و امام موصوف بار بار بتکراریکه زیادت بر آن متصور نیست ارشاد کرد که مهاجرین
شروط دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله را جامع گردیدند و همه شرایط را که درین باب است فرا گرفتند
پس در استحقاق و اهلیت و حقیت خلافت ایشان چنانچه اهل سنت میگویند اشتباهی نماند چه بارها مفصل
دانستی که قیل و قال علمای شیعه همین بود و بس که ایشان زینهار مستجمع شروط خلافت که در کتب اهل سنت
است نبودند بلکه خلافت از مستحق آن ربودند و داد احداث و ابداع دادند و مجتهد رفضه علی روشن اشهاد بمیز
ترانه مثل و بنگی می سراید و در استغنا و هم نشنید تا و انگه بنیق خران در جهالت است میگوید که خلافت خلفا از
خلافت یزید بدتر است و در خلافت یزید هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلثه و قبل ازین
دانستی که کسی را گفتگو دران نیست که ایشان سریر آرای خلافت بودند و اصحاب و تابعین در بیعت ایشان در
آمدند و اطاعت و انقیاد ایشان همی کردند بلکه هیچ کس از سوفسطائیه هم درین امور حرف نتواند زد پس درین
مقام علمای رفضه جز آنکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا گویند که مطاعن خلفا و پیروان شان
که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل و مبنی بر غرور اعتساف ایشان است یا فرمایند که با وجود صدور
آنهمه ظلمها از ایشان بر اجله اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم و نسبت ایذا ایان بآنجناب و دیگر بی اندامیها
و مخالفت شریعت مروت و عدالت و مناقب اصحاب کرام بحالها باقی بود و زنهار این امور منافی آن نیست
که ایشان مورد آیات مذکوره باشند معاذ الله من ذلک و ایضاً از فواید نصوص جعفریه است آنکه رفضه اقتریه
آنچه در کتب درج کردند نیز حدیث ان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر که مصداق آن خلفای راشدین
اند سنجاک برابر شد زیرا که مجاهدین کسری و قیصر و مروجین دین اسلام ماذون بودند و مواد اثبات قرآن
پس بجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که آنچه طوسی رفضه گفت مخالفت خلفا

و اتباع شان را ارادہ کردہ در طی بوق بیان نمود گواهی ست که از و بالنص رزنا ئمه تجدید برامد و دیگر اکابر مجتهدین امامیه
بکمال التذاذ و افتخار نوش جان فرموده‌اند که یا کلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و نص علی هذا آنچه درباره
طلحه و زبیر از حواریین سید النبیین گفت که محاربه لغزه چه ایشان نیز ماذون و مورد آیات بودند و مراتب امهات
المومنین بجای رسیده بود که ائمه آرزوی آن داشتند کما فی تفاسیر الشیعه الغرض غرض این نصوص نجابت
که بالاستیعاب توانم کشید پس چندی از آن برشمردم و باقی را براذهان صافیه اهل بصیرت گذاشتم که غور کنند و بر
آرند که هر لفظ این نصوص گنجی ست شایگان و معدنیست فراوان سه لا یوصف الواصف المطری خصایصها
و ان یک سابقا فی کل ما وصفا + بالجمله بعنایت ایزدی حجت ما تمام شد و بر هر عاقل واضح گردید اهلیت و استحقاق
خلفاء و مدایح جلیله و مناقب نبیله ایشان بنص قصر مشید یعنی امام ناطق و هر کس که دران گفتگو کند فضلات دشمنان
اهل بیت مثل زراره و اخوانش که میگویند که آن امام برحق را مجوسی گردانند چنانچه در مختار کشی وغیره هست
میخورد و ازینجا اجماع عترت طاهره بر طور شیعه کا سبق الیه الاشاره هم را برحقیت خلافت خلفا هم جاگزین
مدرکه اولین و آخرین گشت الا ابواب و فصول کلینی و بصایر و بحار الانوار درین معنی که اقوال و اعتقادات ائمه
اهل بیت کی ست مهمل باشد هنوز این قسم احادیث که موید بکتاب و سنت و موکد بدرایت باشد دعوی مذهب
قوم رافضی کند در اصول ایشان موجود هست که من درین زمانیکه مجلدات کتاب وافی را که جامع الاصول ثمانیه است
و امام اعظم اول هم درین حدیث غیره باین حدیث استدلال میکند و همچنین دیگر اکابر قوم میدیدم و این حدیث را برچیدم
و در بعبارة العین الملخص آن برگزیدم که تا این وقت حق حرفی چند انزا اد اکرده ام چه در هر جمله و هر فقره از حدیث
امام قیاس [illegible] نی چاره نیست که مذهب طایفه را زیر و زبر میکند و چون باین مقام رسیدی بداهة معلوم کردی
که در اهلیت و استحقاق مهاجرین بخلاف هیچ غباری نماند مگر آنکه مجتهد زمانی بمقتضای هوا و جس شیطانی چنان خیال دارد
که از ین حدیث ثابت شد آنکه مهاجرین ماذون بجهاد و دعوت و مستجمع شروط آن بودند این از کجا که خلافت خلفای
ثلثه حق ست و این امر قابل جواب نیست زیرا که محصل قیاسی که از عبارت بعبارة العین بر آید نیست که مهاجرین
مجاهد کسری و قیصر بودند و هر که چنین ست لایق دعوت و جهاد ست پس خلفا بنص امام لایق دعوت و جهاد گشتند
و لایق دعوت و جهاد بمنطوق حدیث کلینی کسی ست مستجمع شروط و صفات معلوم باشد پس خلفا مستجمع شروط و جامع صفات دیگر
بحکم جعفری و نزاع شیعه درهمین بود چنانکه دانستی اکنون عیان شد اهلیت و استحقاق شان و هو المطلوب حالیا
مخلصی برای مجتهدین امامیه نیست مگر آنکه گویند که خلفا که مهاجر بودند و هجرت ایشان کی قبول گردیده چنانچه قبل
ازین بهفوات رفضه مجلانشان دادم و تفصیلش چنانچه باید از صداب و درست یعنی این بزرگان معاذ الله بجهت
عشق و عاشقی وطن خود را ترک کردند و بمدینه آمدند کما صرح به الفاضل الطبری فی الکامل و این تقریر و تحریر
قابل آن نیست که محتاج بجواب آن باشم لیکن تا عرق الغرق مذهب رفضه باقی نماند میگویم که خدا را بیان
باید کرد که آن مهاجرین کیستند که جهاد با ملوک روم و شام و سلاطین ایران و دیگر قبائل کافران جسته الله

وخلوص نیت حق طویت بعمل آورده اند ومورد حدیث کلینی گشته در خبر صادق امام ناطق نزد مجوسیان ایران قتل بنات
غولان خواهد شد پس ضرور است از وجود این قوم نشان دادن وانگاه بکثرت تمام تا بمقابله عساکر این سلاطین
صفوف آرایند وتا مدت تمامی دراز بر میمنه ومیسره ایشان بتازند وبر سبیل عادت داد مقاومت داده جماعات
شان را پریشان سازند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود ازین مهاجرین ابو لولو فیروز مجوسی یا با شجاع الدین
شیعه است که بتصریح علمای رفضه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق بر دلدل سوار شده و بیکدم ببلاد شیعه
از مدینه رسید و باشاره حضرت مرتضوی باین اسلوب خاص هجرت گزید و سکنه آن دیار شاید بر تار برقی مژده گوی
پی بردند و باستقبالش پرداختند یا مراد ازین مهاجرین فقط آنکس تواند بود که نزد قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و ازاله بدعت بنص حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتب رفضه گذشته الغرض چون بنص قطب مذکور آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم پیغمبران علیه
عدم رفته پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک عدم رونق افزوده جهاد کسری وقیصر نموده همراه صاحب
العصر والزمان بدیار جابلقا تشریف برد و برین تقدیر مهاجر مذکور از عمر وعیار پسران شیخ مبارک هم گوی سبق
ربوده وچون راه عذر لنگ و هر طرف مسدود هست اکنون غیر ازانکه مراد ازین مهاجرین آن جهل کس را گیرند
که بمقاومت اول خلفای راشدین سلاح بر تن راست نمودند و روبروی اسد الله الغالب لاف جان نثاری
میزدند و بعضی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر دلاوران بپوشند و اول تعداد ایشان بچند هزار
میرسید بارچند صد انجامید باز بحد اربعین گرائید تا آنکه از عشرات با حاد بمقرین گشتند و واقعه نادری بلند
وجه خاص تازه تر رو نمود صورتی بذهن نمی آید ولیکن میگویم که بحار وحیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود است ملاحظه فرمایند که درین جمله خبر شاذی الا بعباره از کرده مهاجرین که بود اکثر واغلب ایشان کرده
انصار بودند وللاکثر حکم الکل پس عجب است که از امام صادق شاذی قلیلی را بار بار بدین تکرار یاد کردند وانصار
را دخل ندادند با اینهمه می نویسیم که حضرت امیر بگواهی نسخه سلیم که اصح الکتب قبل القران بر اصول علمای
بی ایمان توان گفت چه ایمه واحد بعد واحد تصدیقش نمودند وصدق سلیم ورد زبان داشتند لیکن جماعت
ملیدیت پیشه عداوت اندیشه را لعنت کرده اند علی روس الاشهاد چنانکه سلیم مذکور جاییکه بمقتضای یهودیت
مدعی شده که اصحاب کبار معاذ الله بی پروانگی در خانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها در آمدند و آن
جناب چادر بر سر مبارک نداشتند روایت میکند نادت یا ابتاه و یا رسول الله لبئس ما خلفک ابوبکر وعمر وعینای
لم تفقیا فی قبرک تنادی با علی صوتها فلقد رایت ابا بکر ومن حوله یبکون وینتحبون وما فیهم الا باک غیر عمر وخالد بن ولید
والمغیره بن شعبه وعمر یقول لسنا من النساء ورایهن فانتهوا الی ابی بکر وهو یقول انا والله لو وقع سیفی فی یدی
لعلمتم انکم لم تصلوا الی هذا ابدا والله ما الیوم نفسی جهادکم لو کنت استمکنت من الاربعین لفرقت جماعتکم ولکن
لعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی حاصل این حدیث مفتری آنکه در وقت مذکور که صحابه بی اذن

بخانه در آمدند به فاطمه زهرا رضی الله عنها بعرض برین رسید راوی میگوید که دیدم ابوبکر دیا ریش را که از زار میگریستند
غیر از عمر و خالد و مغیره و عمرو درین وقت بقساوت زیاده تر از همه بود می گفت که ما از قوم زنان نیستیم و بر فریاد ایشان
گوش نمی نهیم پس جناب مرتضوی را کشان کشان آوردند بسوی ابوبکر و او میفرمود بخدا قسم میخورم که اگر شمشیر بدست
من بودی البته تا ابد باین آرزو نمیرسیدند و سوگند بخداست که من بجهاد شما ملامت نمیکردم نفس خود را اگر ان چهل
کس در قابوی من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدا باد بران قوم که بیعت من کردند باز
خذلان من نمودند بعد ازین **انشاء الله تعالی** از کتب معتمده قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضوی بلاابهمه محیط
است بر جمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهم رسند پس چگونه تجویز توان کرد چنانچه در بحار و بصائر الدرجات است
که ایشان بعد ازین رو باخلاص آوردند و مجاهدات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود ایا عالمین ما کان و یکون لعنت
توانند کرد کسی را که میدانند که او بر ایمان خواهد مرد حالانکه رازی صاحب تبصرة العوام که او را هم علم الهدی لقب
داده اند میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر را مخلد او رکتب این واقعه جابجا مصرح ست چنانچه کتب احادیث ایشان
بدان مملو و مشحون است بلکه در مجلد سابق دیگر هم دانستی که این گروه آنچه با امیر المومنینؑ قریبها کرده اند قومی نه اندیشیدند
و بعمل نیاوردند هرگاه آن گروه شقاوت پژوه که ائمه عینا تا دها را لعن کنند آنها را خاتمه شان بخیر و عافیت
مقرون شود پس خلفا که اینها سرکشی و افترا و نقض عهد شان بدین درجه نبود و مثل ایشان قطعا و یقینا داد
نفاق ندادند و ذو الوجهینی نکردند اگر بر ایمان بمیرند چه مقام تعجب خواهد بود فکیف که نصوص قطعیه جعفریه برای ایشان
موجود که هنوز از ان فارغ نشده ایم این چه غفلت و بی تمیزیها ست که از ان چشم پوشیها میفرمایند الغرض چون ایشان
مورد لعنت خدا و خاذلین حضرت اسد الله عؑ اهل بیت سید انبیا باشند و حضرت مرتضیؑ بان اخلاق عمیم لعنت
بر ایشان بر ملا فرماید و علت آن لعنت را خذلان و کیدت ایشان اعتقاد نماید نام ایمان باین شد و مدح
بزبان مبارک آرد و هزاران مفاسد بطلان مترتب گردد با دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر داشتن
و اینها را مورد آن آیات قرانی پنداشتن و نصوص جعفری را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از متشیعین کار
کسی از جهانیان هم نیست چون اصول و فروع رفضه همه متناقض و مکذب همدگر ست برای بربستن زبان این شرارت
خایان و بیهوده سرایان هرچه تقدم بالحفظ کرده شود بجای خود خواهد بود **واویلا** این قوم ملعونین مستجمع آن
اوصاف توانند شد که بروایت کلینی در نصوص جعفریه دانستم بار بار و بعد تکرار دانستی پس در حقیقت جمع بین الاضداد است
و اگر با اینهمه اعمال فاسده و معاملات کاسده مستجمع آن شروط و جهاد نیز در رفضه باشند خلفا و اتباع شان که ملاک امر
درباره ایشان غیر از مضامین خطبه شقشقیه چیزی دیگر از احادیث مرتضویه نیست و ان خطبه بر فرض و تسلیم بدان نکوهش
و نفرین بدانجا نمیرسد که از برای این قوم مقرر و متعین گشته چرا بزبان شما هم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
ادنی تفحص در کلام عادل و منصف مجتهدین نمایند توانند یافت که جز بر ترک اولی محمل آن خطبه نتوانند شد اگرچه بعضی از
علما رفضه خطبه شقشقیه را سند چکی پنداشته باشند و این بدان ماند که چون کتاب خوان منبر گفت مرد ست

یکی ازین قوم گفت بر مردی لعنت گفت ای مرد که خاموش که روایت آن از حضرات معصومین ست گفت من مردی از آن
مردان کمان بردم باقی ماند آنکه مولف قیدا حادیث مرتضویه افزوده و هنوز در ذمایم و مطاعن دعای صنمی قریش با مناجات
آنجناب که المعلم الالهیه ست موجود و خرما کتاب که و بیلا دنیک دران مسرود سلا خدا اگر بحکمت به بندد دری بکشاید بفضل
و کرم دیگری بگوییم شمول فضل الهی بحال است که هرگاه باب مطاعن در شرح شقشقیه و شتی افتاب مسدود است
در دعای مذکور آنهم از ابن عباس ست و ظلمتی است که اذا اخرج یده لم یکد یریها انسداد باب بطریق اولی هر که
خواهد بدعای مذکور و سند مسطور رجوع کند و بداند که اندرون تاریکی ست و حال راوی معاذ الله از بی دینی
و سخن سازی خصوصا در باره جناب مرتضوی بر اصول طایفه درین کتاب جا بجا مرقوم ست معهذا آغاز دعا که تحریف
کتاب ست با ظهار می و رساله اعتقادیه و ثمانی در مسائل طرابلسیه و طبرسی در مجمع البیان وغیره در تبیان موضوع
و مفتری و تحریف معنوی البته مراد نتواند شد زیرا که بر فرقه معنی فرقه دیگر را تحریف میدانند و از باب تبدیل می خوانند
حتی که خود منکرین تقیه مراد صدق را که مقصود از اتقی کسی ست که در تقیه سابق الاقدام ست بجز بی تقی ستانند و عجب
اتباع این بیاید عی مزید دلا شقشقیه یاد و ماند یاد دعای صنم بجهت محبت اصنام و اقامت ست و اذاله بدعت الی غیر ذلک من ... و
صافات العشرة الکاملة نیستا سنیا شود که هنوز از جناب مرتضوی در نهج البلاغة یادگار است کما لا یخفی بلکه بر اولویت
خلفا و اتباع شان درین باب بر اصول رفضه دلیلی قایم توان کرد و آن اینکه شجاعت این بزرگان بدان درجه
رسیده بود که بحکم نسخه سلیم چنانچه همین وقت دانستی بمجرد اشاره ابوبکر حضرت امیر را معاذ الله بهوان خواری و زاری تا
بدار الخلافت کشیدند که تفصیلش را کسی جز رفضه کما ینبغی ادا نکنند حالانکه سطوت و شجاعت آنجناب اینچنان بود که
شجاعت رستم پهلوان زمن و اسفندیار روئین تن در جنب آن وقعی باشد پس جهاد با لشکر سلاطین ایران و روم
و شاهان بر و بوم اینها ازین بزرگان البته متیقن و معلوم ست نعوذ بالله ازین مردم ملام و ملوم که در هر باب خود و جوشن پوشند
و هر وقت بخذلان معصوم کوشند و بر منافقت امام شجیع نیارند و بار لعنت را بر نفوس قدسیه خود بردارند آورده اند
که سکنه شهری از صولت شیری که نزدیک ایشان در غاری منزل گزیده بود می ترسیدند و از حمله او مانند بید بر خود می لرزیدند تا
آنکه تطرق مسافرین خسته و راه کاروانیان بسته شد پادشاه فرمود که هر که این شیر را بکشد نعمت بیدریغ و اسپ و خلعت
مرصع برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را کشت و بگرفتن انعام موعود به بارگاه شاهی روانه شد یکی از اهل
فضول دعوی کرد که شیر را من کشته ام بالاخر هر دو بر در پادشاه در حالت جدال حاضر شدند ملک شامه ...
تا هر دو را بر قاضی برد و قاضی یکی را در خلوت طلبید و از هر در سخن بگردانید تا قصه شیر بر زبان آورده مبادا آن
شخص حمله کرد فوراً رعشه بر بدن او افتاد پس قاضی دیگری را در خلوات خواند و چون همان معامله با وی نمود آن شخص مشتی محکم
بر کله قاضی زد درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را کشته و آن دیگری براه لاف و گزاف رفته و باینهمه
اگر رفضه از غایت بیحیائی گویند که حضرت سلمان و مقداد و ابوذر چرا موسوم در حدیث امام جعفر به صور خیال مجتهدین از عجمی
و محدثین اعور نباشند پس جوابش آنکه تراجم و اقیه ایشان در استیعاب و دیگر کتب رجال الفضایل مذکور ست نه آنکه ایشان

نیمه مجاهات کردند ما تفصیل حالات ایشان در بحار الانوار وخلاصة الاقوال وتحقیق منهج المقال پس مخالف این امر

معنی حصر آن مهاجرین درین یکدو کس از عجائب خرافات وغرائب وهم وخیال ست وقیود و الفاظ حدیث که مفصل شنیدی

ازین اراده ابادی تام مهاد حضرت سلیمان کجا ورکه بود وچگونه مشرکین ازین بلده مخطه او را با نواع ظلم وستم بر آورده

و در کتب قوم ایا مصرح نیست که سلمان هم بر وقت موعود جهاد نزد امیر المؤمنین حاضر نشد وغیر از مقداد کسی

اطاعت وانقیاد درین وقت نکرد چنانچه در مختار کشی وغیران ست پس کمال بی حیائی ست اگر رفضه این خیال محال

درباره شان بدست آرند معهذا مزید شقاوت است که علمای رفضه حق پوشی وتر فروشی را شعار خود سازند وکتمان

اختصاص را بکشایند وبیاد و بیارند که این بزرگان درسان چهل کس نسلاک بودند که لخشت از بام افتاد چنانچه بروایت

سلیم ذاتی و مدلول روایت اختصاص همیت که چون عمار بی وقت حاضر شد ضرب حیدری بر سینه و سر زنش

مرتضوی بگوش او باین الفاظ رسید که ما لک ان تستیقظ من نومة الغفلة وعموما بخطاب او وسلمان وابو ذر

چنین فرمودند که ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید فلا

حاجة فی لکم یعنی بروید هر جا که خواهید مرا بشما کاری نماند هر گاه شما اطاعت من نکردید بسر تراشیدن وعهد

خود را بر ملا شکستید دیگر مرا از شما چه توقع باید داشت چون امام الامیه را باوصف علم غیب وشهادت توقع از

ایشان نباشد دیگر عقلا چگونه از ایشان در شجاعت طمعی داشته باشند فکیف که چنانچه ایشان درین زمان داد

نامردی دادند در زمان سعادت نشان عمر وانس وجان همیشه می گریختند و اغاز و انجام ایشان بر

یک منوال بود مگر یاد نداری که شیخ مفید حارثی معلم ثمانینی چنانچه در بحار و حیات القلوب است بسند معتبر روایت

کرده که در حنین همه صحابه بگریختند غیر از نفر از فرزندان عبد المطلب عباس وپسرش فضل وعلی وبرادرش

عقیل وابو سفیان وربیعه ونوفل که پسران حارث ابن عبد المطلب بودند وچه خوش گفت ملا در حیات

القلوب که بواقعه احد غالبا نسیبه دختر کفت مازنیه خاک بر روی گریختگان می پاشید و می گفت از خدا و رسول

او بکجا میگریزید الخ و مجتهد در طعن الرماح در بیان جنگ احد گفته که غیر از جناب امیر کسی همراه حضرت نماند وخود

حیات القلوب ودیگر کتب معتمده در نصف دلالت بر ضعف ایمان ابوذر دارد مگر شاید جناب شان بعد ازانکه بر وعده

خویش شرف حضور نیافتند بلکه تخلف ازان نمودند چنانچه تفصیلش در کشی وبحار وکتب مذکوره زیاده تر موجود لایق این

درجات عالیه که برای مهاجرین در حدیث امام صادق ثابت گشته گردیده باشند وایضا از سلیم حاکم است که بعضی

ارکان اربعه محکوم بردت ونفاق بودند پس عقل چگونه تجویز کند که این یکدو کس همه ایتات خلافت وجهاد و دعوت

را با حسن وجوه سر انجام دادند و در مقابله اهل شام و روم وایران مصدر دلاوری و دلیری وتهور وشیر مردی شدند

ومانند عمر وعیار رهه امور را همواره کردند آیا این حملات کمتر از آنست که ملنگان مکن ... میگویند که هر چه در عالم

مکونات پدید آمد و می آید کار حضرت بدیع الدین مدار است خواه خلق سموات وارضین باشد خواه بعثت

حضرات انبیاء و مرسلین عجب نیست که از مجتهدین شیعه که چون از هر جهت راه فرار را دیوار یابند درین مقام مذهب

سلنگان. بالاتر از تحسین اختیار کنند چنانچه تفصیلش گذشت و از مذهب اثنا عشریه بحث بود اصلا الغرض بیمی که شیعی
برای آن بود که در جنگوها تا بخانه رسانم و هر مقوله و هر سخن مزخرف او را باطل گردانم ورنه بعد از دیدن حدیث جعفری
هیچ غباری در خاطر کسی تواند برخاست هیچ وهمی در ضمیر کسی آوانه گنجد که در آن مهاجرین که موصوف بودند بصفات
جلیله حدیث جعفری حضرات مهاجرین یعنی خلفای ثلثه داخل نبودند معاذ الله پس استحقاق و اهلیت ایشان بدعوی
وجهاد از کتب دشمنان جانی و اعدای ایمانی به ثبوت رسید والحمد لله علی ذلک **علاوه** مذهب کسی از شیعه دینی
نیست که خلفا مهاجر نبودند و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن و دیگران مثل ایشان مهاجر بودند و هجرت
ایشان نبود و قبول رسیده و هجرت راشدین مردود گردیده بلکه بر زبان نالایق و کتب مطرود دین خلایق همین
مقاله دائر است که عیاذا بالله انیمه اصحاب کرام یعنی خلفا و ناصرین ایشان کافه مذهب نفاق داشتند یا اسلام
و ایمان آوردند در حیات سرور کائنات و بعد از وفات راه ارتداد گرفتند و نص جعفری هر دو قول را از
میان برداشت و ارشاد نمود که هجرت اصحاب باخلاص بود و این مهاجرین انواع جفا از کفار که برداشتند
و از اقارب و عشایر خویش بریدند و تنعم و ترفه را در راه خدا پشت پا زدند و فقر و قناعت را اختیار کردند و مظلوم
و مستجمع شروط گردیدند و پروانگی جهاد یافتند بلفظ اذن للذین الآیه و جهاد ایشان مقبول شده هم وقت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم بعد آنجناب الی غیر ذلک و اینکه گفتم هم بنظر بر هفوات قوم والا کسیکه نور ایمان دارد و قرآن
مجید با وصف ویدن إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ و مانند آن میخواند درین وهم نتواند افتاد که هجرت ایشان از راه
اخلاص نبود و از جهت نفاق مقوله مذکور بر زبان ایشان جاری بود معاذ الله من ذلک چون کلام تا بدین مقام رسید امیدوارم
که بعد از ملاحظه این اوراق هر کسی را از مجتهدین و محدثین شیعه آنچنان خواهی یافت که حق تعالی در سوره یس فرموده
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و با اینهمه که دانی سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ **قوله** و نهایت آنکه **اقول** لله الحمد که چون مجتهد حرف انکار
مهاجریت خلفا نتوانند کرد پس بحدیث امام صادق که مجاهدین کسری و قیصر و غیرهم مستجمع صفات عالیه بودند حقیت خلافت
شان ثابت شد **قوله** زیرا که در احادیث معتمده آه **اقول** اگر مدعای او نیست که از نیم حدیث بطلان
خلفای متقدمین معلوم میشود پس ممنوع است و نهیمه مغلطه ایست که او را بارها پیش آمده بیان باید کرد که از
احادیث چگونه لازم می آید بطلان خلافت مهاجرین شاید مجتهد رفضه چنین فهمیده که ازین احادیث حصر
خلافت بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت میشود در خلافت باطله پس خلفا مستحق خلافت نبودند و این
باطل است بر مذهب سنی و شیعه اما بطلانش بر مذهب اهل سنت فهو مما لا یخفی اما بر مذهب رفضه فنقض علی نهاو نه لازم
آید بطلان خلافت شیر خدا لکن که درین احادیث در هیچ جا لفظی که مفید حصر مذکور باشد وارد نشود و هم
انیهمه بعد [illegible] منحصر صادق رضی الله عنه باعتراف مجتهد ثابت است ما آمد که مهاجرین ماذون بجهاد بودند

پس قیاس باین عبارت مرتب شد که مهاجرین ماذون بجهاد بودند و هر که ماذون بجهاد است مستجمع شرایط است لاجرم این نتیجه برآمد که خلفا مستجمع
شرایط جلوه حوالی الله بودند و انقیاد و انتسلی که نزاع در همین معنی بود نه نفس خلافت که سوفسطای هم انکار آن نتوان کرد و ازینجا بر
صغیر و کبیر بوضوح انجامید که بعد از اعتراف انمعنی که مهاجرین ماذون بودند بجهاد کسری و قیصر مستجمع صفات برگزیده گشتند بحدیث امام جعفر
انکار حقیقت خلافت و اهلیت خلفا سفاهت است که شیخ علی و این همه هم از و بجاره تمسک دارند و حق آنست که چون مجتهد طایفه گردن
بدعوی اجتهاد برافراخته دعامه شیعه را بدام وزر تزویر ساخته و اسباب تعیش و ظرافه از هر طرف برای او آمده
و ابواب یسر و تنعم از هر جانب کشاده شد پس مجتهد طایفه خود را باین تلمیح تسلی می بخشند و بتسلیه مقلدین خود باین
بیهوده سرائی می پردازد و قال الله تعالی فَاَضَلُّوْا كَثِيْرًا وَّضَلُّوْا عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ واگر مراد نیست
ازین احادیث ثابت شد که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم فی الجمله خلفای جابر بهم رسند و لیاقت خلافت ندارند
و از اعتدال با بیرون بگذارند و حقوق رعایا تلف کنند لیکن نهایت بر مذهب فریقین مضرتی برای اهل حق نیست
زیرا که ما هم همی میگوییم و آمنا و صدقنا بر زبان داریم و در کتب خود اسامی شان را میشماریم که یزید و مروان
و عبد الملک و غیرهم مراد اند که باتفاق فریقین مصدر شرور و قبایح گشتند بعد از زمان مشهود بالخیر که نور ایمان
خلفا بر بلاد عظیمه تافته و هر کسی از کفار راه اسلام را عیان یافته و اگر اندک غور کنی از حدیث اول اینقدر به ثبوت
رسید که طاعت سلطان باید کرد در امور شرعیه اگرچه او مصداق این مثل باشد که صورت به بین حالش مپرس
و این مجرد فرض و تقدیر است بطلان خلافت خلفا از کجا و این حدیث را مجلسی در بحار و مولف کامل بهائی روایت
کرده اند و بجای راسه زبیبه لفظ مجدع آورده و بعد ازین عبارت حدیث بدین نمط ذکر میکنند که من اطاعه فقد
اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی لا تحرجوا علیهم و لا تنقضوا عهودهم انتهی مختصرا و ازینجا حال مقبولین لسانی حق جناب
امیر که بارها قصد خروج بر دلالت امور بلکه صنعت مصارعت بر لاف و گزاف رفضه نموده اند ظهور انجامید نعوذ
بالله القصه چون مجتهد بعدیت متصله اختیار کرد و احادیث را بر راشدین بر خلاف نصوص ائمه محمول نمود حالانکه
سین برای تاکید هم می آید برای او ذکر این احادیث وبال عظیم شد که حضرت امیر این احادیث را ندانسته بلکه حکم
شریف را قلب فرمود زیرا که حضرت تقیه را سپر مومن مقرر نمود و حضرت امیر بعد شهادت حضرت زهرا و خانه بربادی
اطاعت خلفا اختیار کرد لا حول و لا قوة الا بالله حدیث دوم قضیه شرطیه و لا کلام و غایة ما فی الباب اختیار صبر
جور امرا فاین هذا من ذاک و این السمک من السماک حدیث سوم که هم در کتب شما است ادنی غور برای شیعه
عین عقدیت ویلاچه اگر مهاجرین راضی با حکام خلفا نباشند روایت مجلسی و کلینی و تسلیم همه باطل شود کما لا یخفی
و هم تحقیقات سید مرتضی در کتاب شافی و تنزیه الانبیا زیرا که ازین همه به ثبوت میرسد که انقیاد ایشان بود برغبت و
رضا بلکه ازین همه کتابها انهم پیداست که خود مهاجرین خلفای ثلثه را برروی کار آوردند و اجماع بر خلافت ایشان
کردند لاجرم مهاجرین کافر و منافق باشند و هو خلاف کتاب الله و احادیث ائمه الهدی و حدیث چهارم و پنجم
نیز لنگ بیتمر بر همین قیاس مفید مدعا بالجمله اضلال مجتهد را نهایتی نیست که در حق مهاجرین با وصف انهمه

مداح کہ بعض امام دیدی چنان بیهوده گوئی‌ها میکنند که از ضحکات بعیر و فسوات حمیر درگذشته الغرض خلفای جور در ظلم

بنی امیه مانند ایشان بهمرسید بالاجماع پس سینه زوری صحابه مهاجرین اولین را درین زمره گنجانیدن نفاقی دلالت و

تکرار فی است که بالاتر از ان متصور نباشد و الا بآنهمه درجات عالیه و آیات متوالیه این بزرگان مصدر جور و جفا

باشند بهیچ دلیلی از ادله شرعیه توقع نخواهد ماند بلی ازین روایات باتفاق فریقین ثابت میشود که یزید و مانند

آن از حدود شرعی پا بیرون نهادند طرفه آنکه رفضه در کتب سابقه خویش بارها می گفتند که کار عقلا است که متفق

علیه را بگیرند و مختلف فیه را بگذارند درین مقام مجتهد این قانون را هم از دست داده و در گرداب شدید برافتاد معلوم لیکن

عاقل نتواند فهمید که بعد ذکر فقره از حدیث طویل که بر حرفش خار مغیلان در جگرهای شیعیان شکسته و جهات غیر

متناهیه تاویلات و تسویلات را از هر طرف بر روی ایشان بربسته سبق حماری اغماز یدن که حقیت خلفا مستفاد

نمیشود که در احادیث سلیمان جز از تسلط خلفائی جور و از دست کار حمقاست زیرا که محبت و مصیبت درین

مقام هم با اصول شیعه کلام بالزام می کنند پس امر یکه درباره حدیث امام صادق شنیدنی و گفتنی باشد

باید نوشت و مهر خموشی برلب خود باید زد علاوه آنکه در مجلد اول جائیکه مجتهد این قسم احادیث آورده و خلافت

مرتضوی را از خلافت راشده قطعا بدر کرده در آن مقام از جهابذه محققین آنچه نقل کرده ام بر همه کس واضح میگردانند

که بر خلافت راشده خلفاء از اول تا رابع هیچ غباری نمیرسد بلکه یکسال با سالها بجواب مجتهد درین باب ترتیب داده ام

باید آن مطالب را بفکر دقیق و تامل عمیق دیدن و گرانسنگی آن بمیزان عقل سنجیدن و بیدماغی نفرمودن

و حال یاوگی و خرافت مجتهد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی الخ **اقول** درین مقام جز آنکه چاک

گریبان مقلدین به سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسد و دود آه شان بگردون گردان پیچد بعد از این

مناظره و مجادله طور مباهله با علمای رفضه بوقوع آمد امری دیگر متصور نیست بالجمله این قول کمتر از ان بخواهد بود

که دشمنان دین مثل یهود و منافقین میگویند که ابطال ثبوت خاتم المرسلین از قرآن مبین میشود پس ای

معاشر متشیعین برای احادیث کلینی بار دیگر نبینید بیشتر مقولات بیهوده مجتهد خود را بشنوید و خیال کنید که قول و بال

او در حدیث اهل بیت از جهلات مجانین جز گذشته آیا خلفای راشدین مهاجر نبودند با انتظام امور دینی

و سیاست بدن و تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آن نیکس چنانچه

مذهب فضه مجنسین ست و قدم قبل ذلک تا مجتهد ازین حدیث نتیجه عدم حقیت خلفا برمی آرد و درهمین اوراق

استیصال این جهلات با وضح بیان دانستی یا آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد تا مجتهد

این هرزه درآئی میکند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیانست که مهاجرین ماذون بودند و هر ماذون مستجمع شروط

است الی غیر ذلک اما آنچه گفته و الا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب الی آخره پس جوابش آنکه مقصود امام صادق

هدایت کاذبانست بعد اثبات مدایح صحابه کرام از آیات قرآن مجید تا چشم بگشایند و پنبه غفلت از گوش برآرند

و بشنوند که چنانچه جهاد مهاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید النبیین صلی الله علیه وسلم بدرجه قبول رسیده و نیز

مختلط السمعه و ریا گشته بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم نیز جهاد شان بسبب خلوص نیت شان در جمیع شروط کامل
ایمان قرین اجابت گردیده چنان بنماید پس دشمن که مهاجرین از همه عرق ریزیها و جان نثاریها برای تحصیل تجارت
دنیا میکردند و بسبب تلقین و تعلیم کاهنین این مساعی تقدیم میرسانیدند چنانچه رفضه بوقوع بدان دارند و عبارات بعض
ایشان درین باب عنقریب می آید بلکه ثمرات و نتایج حسن نیت ایشان است که از همه آیات قرانی در شان این بزرگان
نازل گشته معلوم کاست درین تقدیر قائل امیر میدگفتن که بیان لغزانا که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود بجهاد کسری و قیصر
حال آنکه از آیت کریمه ثابت نمیشود مگر اذن جهاد مشرکین نه که برای رفع این قیل و قال و قصر مسافت ذکر اولوا
الامر که اصل بالیست ضرور افتاد و چون مجتهدان همه علوم خصوصا علومیکه فهم قران مجید و حدیث شریف بر آن است بیگانه
گشته جهالات امور انده هر جا صدور می یابد و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شود یعنی عجب است که در باره
مخالفین مرتضوی که دین و شریعت را برهم زدند چنین اعتقاد داری و طریقه اجداد امجاد خود نمیسپاری چنانچه
قدمای رفضه با کابر اهل بیت بارها گفتند پس جز بقتل رومیداد و نوبت بلعن و طعن و طرد و ابعاد مثل زراره
و احول و هشامی و دیگر دشمنان و حسادی افتاد و سودی بران مترتب نمیشد نمی بینی که بکلان بررود دهن
ناپاک این سگان که بمقتضای الکفر ملة واحدة مثل خلایق بودند شاشیدند چنانچه درهمین مقاله دانستی این
اعدای دین زنهار متصرف نگردیدند و لقد صدق الله تعالی حیث قال فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ
يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
و نیز برین تقدیر غیر بوری توان گفت که چه گونه دانستی که حکم خلیفه غیر معصوم صواب است نه خطا پس از آغاز کلمات را
حضرت امام ارشاد فرمودند که این مطارحات از کسی بوقوع نیاید و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید
و زیاده ازین قلوب اهل ایمان مخراشید و پیش ازین مهمل مگوئید و بزودی برخیزید و بروید چنانچه علی مردان خان
با پسر خود صاحب بیاض سوافضی ناشسته رو گفت و مختصر این حکایت چنان است که روزی یکی از قضات دهلی
رو بروی او گفته بود که علی مرتضی ترویج فرموده ام کلثوم را با فاروق رضی الله عنه انکار میکرد و قاضی اصرار می نمود
بالاخر فرمود تا ابراهیم را حاضر کردند گفت ای جان بابا قاضی چنین میفرماید راست بگو که این امر در کتب ثابت یا نه پسر
گفت که نعوذ ولفظ لیکن نگو از امر و مستیقن شد که عمر مومن بود بعد ازین امری دیگر بشنو که هیچ سیدالی که امام زمان
چرا نعره انصار را با وجودیکه در نصرت خلفا دقیقه نگذاشتند و علم جهاد چنانچه باید برافراشتند درین حدیث طویل
و عریض یاد نکردند سر مکتوم همین است که خلافت در ایشان باعتراف جناب مرتضوی کام نبود پس بار بار امام موصوف
برای مهاجرین سابقین جمیع شروط را بایات قرانی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند مقصود اثبات استحقاق ایشان بخلافت
مهاجرین است چنانچه جد امجد اصحاب باتفاق فریقین کما یلوح من جواب اوراق لا یصلح ایضا الائمة من قریش ارشاد نموده
و از ینجا مغلطه دیگر حل شد یعنی ثبوت رسید که مجتهد ناجی بر خلاف صراح امام ابهام را درین زمره داخل گردانید
و حدیث را تحریف کرده هرگاه در اوراق سابق مثل بدیهی اولی گردانم که محدثات مجتهد بدتر از کلمات مسیلمه

گذاشت و حاجت تقریر بالاجمال هم نبود تا باین تطویل و اطناب چه رسد. ولیکن چه باید کرد که مطارحه با کسی افتاد که در تلبیس از آبا لسبیل افزا ترنهاده **قوله** و درین مقام سری دیگر است الخ **اقول** ای صاحبان فراست لطیف این سر که هم ازین بنده مجهول و مکتوم باشد شنید که اگر مقصود نیست که بر اصول شیعه مصدر اذن جهاد بلا واسطه در خلافت خلفای ثلثه جناب امیر بودند جوابش اینست که امام الامیه رفضه یعنی کلینی اعور احدیث مذکور را در باب من یجب علیه الجهاد و من لا یجب روایت کرده چنانچه بالا گذشت و بر اصول رفضه واضح است که درین از منه جهاد بر حضرت مرتضوی واجب گشته و نه بعد در آمده و الا لازم آید و جوب وحد. و رجهاد و قتیکه انجناب بحدیث امام اعور و اتفاق رفضه مصداق چه معطل باشند چنانچه تفصیلش یاد دار می خوهند معهذا اگر مصدر اذن این مجاهدات از انجناب باشد و مهاجرین از جهت ماذون میگشتند و بر مصداقیه مرتضوی میرفتند لازم می آید احتمالیه دیگر یعنی قتال ابع خلفائیه بتنزیل کتاب خدا باشد و کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بعد وفات سید انبیا مقاتل منکرین نزول قران بودند فانه خلافت الفرض یا بعد شهادت ذی النورین قتال بر تاویل قران شده معهذا کسی برین تقدیر باشتی که حضرت صادق مفیسوختند که مهاجرین ماذون بودند بحکم حضرت امیر علاوه اگر مراد مجتهد الزمانی اینست که خلفا بدین توسل حکم شرعی در باب سروران کار میبندند و عمل نمایند تا جهل ایشان بر ملا گردد پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره لیس چی جناب امیر حاجیه میشود الی غیر ذلک و تحت تقریر انسیان بعوض خیزد و هم ام که جناب امیر چرا باین اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب و شهادت بالفعل یا بالقوه چرا متی بردند و جهل ایشان بر همکس واضح نمیکردند. و در انقلاب امت که اصل الاصول تقوا گفت چه مصاحت دیدند و اگر مدعا چنین ست که خلفا مرضی حضرت مرتضی و رای شان بر خلاف آن عمل کرده اند پس تنجا تدبیر صایب چگونه باعث مرسب و سرخروئی و انگاه باین مدت دراز شد. و جهل خلفا نهان بر جمهور اهل و در نمیکرد خلفا چرا همه او رهنما که حق آنچ الناس را غصب کردند و خون بهات هم تحت سوفسطائی هم چیرامون نیب نمیگردد از بن مقام بهر اهل فطانت بطلان پندار مجتهد هویدا شد اما خروج مقبولین لسانی پس قبل ازین معلوم گشته تا نه تر آنکه همراه امام منصوب بودند بلکه بالعرض رفاقت امام معطل و صاحبت داشتند و هرگاه هر دو رای این رامسه و دساختیم معین شدند خلفا و هو المدعا و اگر مراد آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت وقت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاده از اجله اصحاب کرام میکردند و در فتوحات اعلای کلمة الله و استیصال کفر شریک بودند پس گوییم بلی این امر واقعی است خلفا انجناب را نفس زملته خویش میدانستند و قوت بازو اعتقاد میکردند و چون بعد مرو فات تشریف جناب امیر مرتبه تجربه استند یعنی دست از هر دو جهان بر دارند و مصداق مسکینا ذا متربه گردند نهایت انتها طلب این یاران فرصت نداوند و هرگز این تجربه را برای شان تجویز نکردند و بالاخر از غایت الحاح شان حضرت مرتضوی این تعلق را عین درویشی و تضعیف فتوحات تحقیقی داشتند و شریک مهمات شدند که سنت

انبیا و رسل همین است ولیکن بر حال رفضه نازنار باید گریستن که ایشان دعوی سرپرستی آنجناب بر زبان دارند و برامامت
ایشان بطور اهل نفاق نعوذ بالله و بعد از تحقیق عیان معلوم شد که مقتضای اصول شیعه سلب ذاتیات امامت
و حصول مثوبات جهاد وغیره و ثبوت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است نه از کتب شیعه و طور ایشان که
نام مبارکش بر اصول شیعه پر معطله باشد غالبا که این اسرار مکتومه وقتی مکشوف میشود که مجتهد الزمانی در اکبر مساجد این
شهر نماز جماعت با مقلدین می گذارند و بمقتضای احادیث لا امتی که پدر بزرگوار ایشان در کتب مطبوعه آورده اند
منتظر ورود وحی آسمانی می شوند لیکن بعنوانیکه مجلسی بیان فرموده در حق الیقین وغیره که حضرت جبرئیل وقتیکه نزد جناب
سیدة فاطمه می آمدند بعد حضرت رسول خدا پای خود بر زمین نمیگذاشتند و باین جو سماوی ماندند یا در وقت معلوم که ایشان در
دست دیگران میدارند ملائکه مقربین برای پاسبانی ایشان چنانچه در تفسیر کاشانی ست گر او اگر ده استاده بودند و حق
تعالی افتخار خود بلاکه الحمد پیغمبر را بدعوذ بالله من ذلک و از آنجا که لطایف این سر دقیق محتاج بلیطه و تفصیل است
پس از تطویل هرگز نینه یشنیده چند سطر دیگر تا کید الکرام و توضیحا للمقام می نویسیم که اگر مقصود مخاطب بلاوت کیش نسبت
که خلفای ثلثه میدانستند که لیاقت خلافت مخصوص ست بذات والاصفات حضرت مرتضوی و خویشتن را فاقد الشرطی
گمان می بردند و هرچند با امیرالمومنین مصلحت می اندیشیدند مگر آن کار می بایستند پس این سر مکتوم که جناب مجتهد الزمان
در دفتر تنبیه البیانی مرقوم فرموده نشبه ناموس رفتند نزد عقلا دید و خشکانت ایشان همه سوخت بسبب آنکه اهل مذاهب
بلا دلایل قیاسات اهل ضعاعه من اسهم بحث و افتراء عظیم بوده و تمامی تعجب این روافض همیشه بر پای خود زده اند با ینان در روح
خود را مثل تجوذات سبزواری اند دست حق پرست جناب مرتضوی خراب ساختند علاوه تشیع خلفا هم لازم آمد و تشیع مادر
علیه ما یستحقه و ستعرف ما یرد علیه الاعتقاد و اگر مراد آنست که حضرت امیر در مهمات ریاست از امور دین و دنیا شریک بوده
و نسبت بدیگران سابق الاقدام بحدیکه مولا علی لهلاک عمر در باره شکر گذاری در بعضی از امور بر زبان فاروق گذشته و مفصلا
لا ابا حسن لها در بیان آمده پس بینهما مفید مدعای مجتهد نبوده بسبب آنکه جناب امیر بلا ریب در زمان خلافت متقدمین مرتبه
وزارت داشتند و از ینجاست که بعد از شهادت ذی النورین وقتیکه مردم جد و جهد خواستند بیعت با آنجناب بکنند دست بیاز
کشیدند و محصل ارشاد فیض بنیاد در این اشاره است که وزیر بودیم چنانچه در خلافت متقدمین بود و بهتر از آنست که امیر باشم
و فرمان روا شوم و عبارت حدیث اینست دعونی و اطلبوا غیری و وزارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالسی در عماد
اعتراف بدان کرده و خود رضی برادر مرتضای ثمانینی در نهج البلاغة آورده و پر ظاهر است که هرچند از وزرای نیک حضر که
خیر خواهی خلافت والا دید هم عالیشان می باشد مساعی مشکور لمعان ظهور میدهد لیکن عقلا حمد قدر مقاصد گیتی ستانی
و مطالب جهانبانی بحضرات خلفا نسبت میکنند و میگویند که نصب کردن سلاطین خلافت و دعایم ریاست دشواری
ما ایشان در مهمات سیاست آخر نتیجه آرای جهان آرای ایشانست طرفه تر آنکه ابو اسحق اطعمه بعضی جندی در یافت
زمیست یا و سنجان و با دانجان ست بورانی و پیر نابالغ یعنی مجتهد الزمانی منونیلی نبرده که در غزوه فارس
خفشانی در نعمتی بود که جهاد باید کرد یا صلح باید نمود تا طلب مشوره درین باب بود که از مدینه برآیم یا

ودرین خصوص علمای رفضه را لکم دیدیم عبارت کاشانی در شرح نهج البلاغه بالکه عبارت بحرانی بلکه منقولات همه مترجمین
بلکه خود کلام رضی در نهج البلاغه ومن کلام له علیه السلام وقد استشاره عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفارس بنفسه نص
قطعی هست که استشاره ورا مر ثانی بود وبعد از عبارت فارسی کاشانی که در تفسیر ... الیه منقول شده حاجت نقل
عبارات عربیه وفارسی دیگر شارحین ومترجمین باقی نماند لهذا بحال بر همین شکل ... زمان قدیم جدید از کلام کرامت
نظام جناب امیر تقوی بوقوع آمد که مکان القیم من الاسلام مکان النظام من الخرز الی ... الخ
در باب متفرق لم یجتمع فکن قطبا ... ان الاعاجم ان ینظروا الیک غدا یقولوا هذا اصل العرب فاذا اقتطعتموه استرحتم انتهی ما فی نهج البلاغه
مختصرا وازین عبارت بعکس آن معلوم شد که نزد جناب امیر مصلحت دینی مقتضی آن بود که امام وقت فاروق اعظم از
جای خود نجنبد واز مدینه بیرون نیاید ورنه تمامی مردم از چپ وراست خواهند ریخت ودل بران خواهند بست که بعد از
عمر که اصل عرب است استراحت تمام است بالجمله هنوز مجتهد الزمانی تا مدت العمر همین کلام فاتر نگشته ومضمونش مثل
قراءت خوارج خذلهم الله تعالی از جوف حلقش نرسیده وبا اینهمه علم اجتهاد برافراشته در اضلال خلایق کوشیده
برای معاش مسلمین در جهاد بکوشید واز روافض طمع مدارید که مقتدی شوند واز نفاق باز مانند وبر دین وملت
ونه اَفَتَطْمَعُونَ اَنْ یُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَسْمَعُونَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ
مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ یَعْلَمُونَ وبا این همه امید وار نشوید که مشکل شیعی را کتاب مذهب خود بدهند قال الله تعالی
وَاِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا قَالُوا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ اِلٰی بَعْضٍ قَالُوا اَتُحَدِّثُوْنَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ
عَلَیْكُمْ لِیُحَاجُّوْكُمْ بِهٖ عِنْدَ رَبِّكُمْ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ اَوَلَا یَعْلَمُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّوْنَ وَمَا یُعْلِنُوْنَ
بعد از خار عنان اگر فرض کنم که مشوره فاروق تقدیر محال درین امر بود که جهاد کنم با فواج ایران یا نگریم بدیار
بلقا وجابلسا یا برای جن ان سواری بهم توان رسید که مثل فیروز بیکرم بمنزل مقصود برسم واز دست رستم
بن فرخ زاد که شهریار ایران تمام کار زار بدست او سپرده وجهان پهلوان نامش نهاده برهم واز گرز گردان
که از نسل گشتاسب ونریمان اند نجات یابم یا لیبوادی ابروهو العالم یا اردم وچندی زیر درخت طوبی مثل
حضرت امیر جا سازم که امر فی معجزة البساط لیکن اذن جهاد که لشکر اسلام را حاصل شده ماذون مهاجرین نخواهد بود
درین وقت بکه بجهت خلیفه ثانی زیرا که همه قبائل عرب تابع فرمان او بودند وکلام مرتضوی هم نص درین است
که خود را جیت فاروق میمنه شمرده بالعکس پس چگونه ماذون بودن مهاجرین چنانچه مجتهد دانسته مستغنی از بیان
گشته وبرای این روز سیاه روافض سیه کاران بکار آمده واین بدان باشد که هر چند کنند بدین خندق مطابق روایات
عجیبه در بحار بصلاح حضرت سلمان فارسی بود ولیکن نتوان گفت که امر مذکور بحکم سلمان بعمل آمده بفرمان حضرت
سید الانس والجان قس علی ندا مایه النزاع نزد عقلای جهان **قوله** وانچه جناب آنخ **اقول** معلوم نیست که تیر
المنافقین ازین علم چه اراده نموده بر تقدیر اینمعنی که فاروق را فرمودند که تو جهاد مکن ولشکر را بفرست وخود در
مدینه مقیم شو وپا بیرون منه لازم آمد بربادی قیاسات رفضه که خلیفه باقی اند نهایت چنین دراک ...

بلاد و کارزار در جهاد شریک نشد و از مدینه بیرون نرفت چنانچه از متن الصلاح هم طعن مذکور معلوم توان کرد و خونریز
ناعاقبت اندیش برین معنی خواهد خندید زیرا که افشا عیان شد که مانع ازین امر خیر جناب امیر بودند که بالتقی فاروق و دیگر
خلفا پرداختند و چون همه اعتقاد داشتند با فضیلت آنجناب و آنکه صلاح شریف مثمر سعادات و منتج حسنات است
تا اگر شیا افتادار امر شریف را کالیستن و بمقتضای انما الامور معدود و غالب اوقات در مدینه طیبه ماندن پس حصول
ثواب بیعت او امر مرتضوی و کوشش در انتظام امور دینی هم صورت بست و هم اعتقاد با فضیلت آنجناب
و حقیت خلافتش در قلوب خلفا رسوخ پیوست و منع جناب مرتضوی فقط در غزوه فارس نبود که وقت غزوه
روم هم منع و امتناع بظهور پیوست کما فی نهج البلاغة و ترجمته اما شجاعت فاروق پس بحدی رسید که
شمشیر از دست زبیر در معرکه عظیم بیعت صدیق برگرفت چنانچه مجتهد در سابق بتقریب تخلف زبیر تقریر نمود
و مزید شجاعت زبیر چنانست که کسی انکار تواند کرد زیرا که شریف مرتضی علم الهدای رفضه در تنزیه الانبیا نص بر ان
نموده و هذا لفظه فی ذلک الکتاب نعم لاشبهة فی ان الواجب علی الزبیر ان یعدل الی امیر المؤمنین ببذل نصرته و لاسیما
کان رجوعه علی طریق التوبة عن اظهر ما اظهره من المباینة و المحاربة اذ تاب و تبین خطائه و یجب علینا ان نعلم انه ما کان
اظهره لاسیما و امیر المؤمنین فی تلک الحال یحتاج الی قدر من هو دون الزبیر فی الشجاعة و النجدة انتهی مختصرا انهم
یکه و شجاعت عمر بجای رسیده که بروایات رفضه که راوندی و طوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست
حضرت قلع باب خیبری در ربوده و آنجناب را بذلت تمام بر اصول رفضه معین مزید ولای اهل بیت علیهم السلام
تا دار الخلافت برسن کشیده و کسیکه شمشیر ازین شیر بیشه وغا و نهنگ دریای هیجا برباید در مزید تهور و جوانمردی
او چگونه کسی حرف تواند زد و کسیکه خود را بیتابانه کافران و مرتدان ذلیل کند وعید او در کافی معلوم ست که چونست و
اگر لعادت بادگی گوید که ربودن شمشیر زبیر و جناب امیر از انجهت بود که عمر فوج کثیر همراه داشته باشد فلا یدل
علی المقصود جوابش بتسلیم آنکه این امر نسبت بسلاطین این زمان پیش تواند رفت که وقتیکه از دولت سرآیند
ترک سلطنت و سامان ریاست همراه دارند و چون در مشکوی خود باشند گویا در حصن حصین متحصن شده اند و حال فاروق
باعتراف اهل وفاق و نفاق آن بود که تنها در گشت و بچوبکه چهارسوی مدینه میگردید حتی که رفضه نتیجه این حرکت را در بعضی
از شبها بجهت لاف و گزاف در مطاعن او شمرده اند لیبارتی را در ورطه حیرت غرق کرده و بمقتضای بیت شعر
بچشم عدو خود هنر گر عیب است چه گل است سعدی و در چشم دشمنان خارست در انتقاص زمام برده دولت
سرای فاروق باظهار موافق و مخالف ... پس کسیکه بروائی و جنگ خیبر نکند و حضرت مرتضوی را
معاذ الله بدان هیبت مجموعی که نصرت دیدی اهل دانش و بینش دعوی آن میکنند و سر بگریبان خجلت فرو
نبرند در بازار مدینه بکشد چنانچه در بحار و حق الیقین است البته شجاعت او از پایان تهور در گذشته با
و اگر صبر و رضا و مدارا پیش گیرند جوابش بر گذشت با ما و در خاتمه این مقاله عنقریب می آید انشاء الله تعالی
و این امر خود از کتب شیعه واضح است که امیر کبیر در بعض اوقات از قتل دریغ نکردند اگرچه رئیس قوم باشد و کما

صبر کہ اگر حضرت امیر شمشیر بدست می داشت باز ہم اختلاف نمی گشت کہ خود قول جناب امیرؑ کہ اگر شمشیر بدست می داشتم الخ چنان گزشت مبطل
این گمانست و نیز بہ تقدیر اینمعنی کہ جہاد با کسری و قیصر بجہت اذن مرتضویؓ بود نہ از جہت فاروقؓ استخراج عظیم بر مذہب منافقین لازم
می آید بسبب آنکہ جناب امیرؑ را با اینہمہ کہ حکم رانی میسر بود بر قبائل عرب داد حکومت میداد بر خلفا این دشمنان عقل و دین معطل و معتقد گرداند
وا از خدا و رسول و روح مقدس امام الائمہ ہیچ نترسیدند مقصود ازین تقریر آنست کہ بدانی کہ ہرچہ مجتہد الزمانی در رد و لعبارۃ العین نوشتہ
عین ضلالت و بیدینیست و اتباع وسواس شیطانی اما فرض معنی دیگر یعنی حضرت امیرؑ خواستند کہ فاروقؓ اقامت مدینہ برگزیند و
لشکر اسلام از جہاد بنشینند چہ کوشش کردن و جمع اسباب مخالف اعتقاد ان اللہ لا یخلف المیعاد ہست چنانچہ از عبارت صوام
کہ نزد عقیدہ قرآنی متعلق نیست معلوم توان کرد و عبارت نہج البلاغۃ کہ قبل ازین درین باب انتہی نظر بران دارد پس نقیض مدعا یعنی
عدم اذن بہ ثبوت میرسد و مجتہد را دو گوش و یک چشمی ہم نماند و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعہ عجب بنا کرد زیرا کہ جناب
یعسوب المتقین از مدتہا در کمین بودند اگرچہ بہ نیک محضری و زاری بتقدیم میرسانیدند و آخر قابوی وقت یافتہ و کسی را
از مقبولین رفضہ لا اپتی این کار سود مند این بیکار نہ پنداشتہ آتش پرستی را بر گماشتند تا مہم فاروقؓ را کفایت کرد
چنانچہ تفصیلش در کتب امامیہ مثل افادات شیوخ و تلامذہ کلینی و صدوق موجود پس چہ استبعاد است کہ خواستہ باشند کہ از
فاروقؓ بستی بظہور رسید و تکیہ بر وعدہ الہی در نصرت و ظفر کردہ آمد تا ایشان از دست ستم کوفتہ شوند و در مدینہ ہم خلیفہ
بتوسط مجوسی کہ بنہ ملوما باشجاع فیروز از رفضہ نفاق اند و زبکفایت انجامد و اگر علم مرتضویؓ بہ تقدیر الہی محیط بود گویا خیر خواہی
فاروقؓ و لشکرش بعنوانی بجا آوردند کہ ہمہ دانستند کہ قلب مرتضویؓ غباری ندارد تا بعد ازین در قتل فاروقؓ این خیر
خواہی بکار آید و سرور و بہجت بہ بعضی وجوہ بیفزاید و لقد ظفر فیروز زری از دست لولوی لا اہرو نماید لا حول
و لا قوۃ الا باللہ اینست حال ہمہ مکتوم مجتہد این مرز و بوم مرثیہ خوان امام معصوم کافی بحار المجلسی الملوم کہ مفوات شیخ حلی
و مزخرفات جعفر زٹلی نیشکر ہر آن می برد و ہنوز ہر خرما مشخص یعنی عزیز نجات فقط آن نیز بجان و دل می خرد در حکایات آمدہ
کہ روزی ابن جوزی سر منبر دعوی نمود در جواب سائلین کہ ہرچہ گویید از قران مجید بگویید یکی از حاضرین بر انگیخت گفت کجاست مثل عرّ
کہ ما بجای بچہ خود را از خوب صورتی می بیند جواب داد کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ قولہ و ہذا کلام الخ اقول آخر نیست
اہل خرد نشار بعد ازانکہ از چارسو با وجود چندی جستجو و عرق ریزی و تگاپو نا امید گشتہ بمقتضای کل شی یرجع الی اصلہ بدامن تقیہ چنگ
زد و لیکن بمضمون الکذوب لا حافظہ لہ بیادش نماند کہ در خاتمہ این کتاب جائیکہ برای اثبات اینمعنی کہ حضرت امام حسینؑ از تقیہ ممنوع بود
بروایت کلینی استدلال نمودہ است چہ گفتہ کہ احادیث صحیحہ در کتب معتمدہ فرقہ اثنا عشریہ وارد شدہ چنانچہ محمد بن یعقوب کلینی در کافی
روایت کردہ محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن یعقوب محمد عن علی ابو حنیفہ انہ نزل من السماء علی محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کتابا لم ینزل علی
محمد کتاب مختوم الا الوصیۃ فقال جبرئیل ہذہ وصیتک فی امتک عند اہل بیتک الی قولہ لا شہادۃ لہم الا معک ففعل علی علیہ السلام و نیز
در ہمان کتاب مذکور ہست احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الی واشتر
نفسک اللہ عز و جل ففعل علیہ السلام ازین قبیل احادیث بسیار از ائمہ اطہار وارد گردیدہ پس ہمین حدیث بر مجتہد الزمانی کہ درینجا
ہم غت بود بکار برند احتجاج میکنم و میگوییم کہ این بود زیر خاتم حضرت شہید کربلا اما زیر خاتم امام صادقؑ پس این عبارت

بروایت کلینی اعوا امام شما برآمد حدیث الناس واقتبھم ولا تخافن الا الله وانشر علوم اهل بیتک وصدق اباءک الصالحین فانک
فی حرز وامان یعنی احکام شرعی بیان کن وبروی مردم ومترس از کسی جز خدا وعلوم اهلبیت را اظهار نما وتصدیق بزرگان
خود مشغول شو که تو در حفظ وامان هستی اکنون چگونه درست شد که حضرت امام صادق تقیه فرمایند وانگاه از رادی مذکور
بدین غرض طول واینهمه کذب وافترا که منتهای علوم ست باین صورت ترتیب دهند وبآیات قرآنی واحادیث رسولؐ یزدانی مدلل فرمایند
که محصلش را بهزار ایجاز واختصار در ورقی چند ضبط کردم که عین افترا باشند درباب نزول آیات مناقب شان مبایعین ومن
خلفا بر کتاب خدا ودعوی استجماع شروط کمال ایمان برای مهاجرین معلوم حالانکه بخطاب سائل این قدر هم شانش کافی بود که جهاد حاصل
است بجامع شروط وهرچند اوان بخصوص ست لیکن العبرة للعموم وهرگاه کسی را نشیء این امور درست نباشد لانه یقدر بقدر انصرة
حضرات ائمه که عالم مکونات بقبضه قدرت شان ودیعت بود وابرای ائمه احیای موتی می نمودند وبرملائکه سموات وارضین حکومت
می داشتند کاسبق چگونه درست خواهد بود خصوصاً کسی را که برای او کتاب آسمانی بگواهی هزاران فرشته بهمراه نازل گردیده باشد وحق
تعالی باین نصوص وحافظ وحامی او گردد عجب امور آنکه این کمترین انام مجرد رؤیت غلبه خود در منامات تهابید ارواح مقدسه
حضرات یعنی اهلبیت سید کائنات علیه وعلیهم افضل الصلوات چندان دلیر وقوی دل باشم که با جمهور علمای مخطین امثال مرزا کاظم علی
رئیس الفقها ومیر آقا علی ابن الحسین فضلای ایران مانند آقا محمد علی ومرزا احمدی استرآبادی وغیرهم مناظرات کنم ومشهور شوم
واین کتابهای دندان شکن باکشکنند رگهای گردن ابتقاء تالیف بتدبیرم وبرای بهم رسانیدن کتب شیعه شبهای دیجور در که چهای
نزدیک ودریگر دوم وسوانح عظیمه که از تحریر رقعه چند در مبحث سنی وشیعه بعضی از خصوص به گذشته تا آنکه بحکم تحقیق شدند کافی قطعه
الدیباجه [illegible] امام صادق حق ناطق که آیات آسمانی وتاییدات ملائکه [illegible] دانی ودر عین بیداری ملاحظه فرمایند واحکام شرعی
وعقاید یعنی از جهت خوف موهوم مغلوب سازند زینهار زینهار کسی از عقلا گمان [illegible] میزان [illegible] دحاشا
که من بر مواعید اهل دنیا دلیر باشم چه اگر واقعی هم باشد [illegible] مضمون چه خوش گفت یکی از متقدمین [illegible] پادشاه عظیم که از
[illegible] فرمود [illegible] تقریب گفت [illegible] دیگر [illegible] گوش کن که مدعای
مجتهد دشمن حضرات ائمه معرض از حکم ایشان نیست چون حدیث جعفری که [illegible] تقیه [illegible]
فاضل عجیب نماند زیرا که حدیث محمول بر تقیه لایق عمل نیست پس چنین قابل اعتماد [illegible] نصوص آیه [illegible] خدا را
[illegible] از ان نصوص بشنو که [illegible] از جهالت مجتهد [illegible] بروایت [illegible] عن ابی جعفر الاحول عن ابی عبد الله
قال لا یسع الناس حتی یسألوا ویتفقهوا ویعرفوا امامهم ویسعهم ان یأخذوا بما یقول وان کانت تقیه درینصورت نیز مدعای
ما که اعتقاد وعمل بر حدیث طول شماست نه بر نصوص جعفری باید [illegible] جعفری باش گر خدا خواهی ورنه در بد طریق گمراهی حاصل است
که معتقد استحقاق خلفای راشدین باید بود والحمد لله ونوید این مقام ست آنچه عباد بصری را امام زین العابدینؑ فرمود چنانچه
که در کافی ست او گفته بود در راه مکه معظمه که جهاد وصعوبتش را ترک فرمودی وحج را که ایشان بود برگزیدی حق تعالی
میفرماید اِنَّ اللهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ الآیه حضرت فرمود آیت را تمام کن اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ
الآیه چون آیت تمام شد ارشاد نمود که اگر این صفات یابم البته جهاد افضل ست بر رفاقت شان از حج

وشک نیست که سلمان فارسی و ابا اسود و ابوذر غفاری صدیق امه و عمار که حق او وگواهی جو اندیشه مثل جناب مرتضوی بودند
وجهاد با کفار تمسک کرده‌اند و نیز حذیفه و مقداد و متبعین اهل بیت اصحاب پس بالیقین خلفای راشدین متصف بدان اوصاف شنیع
وعیان شد که چنانچه صادق بخصوص خویش ناطق بودند بر گمان آنجناب نیز بلکه احادیث ائمه معصومین ما تقدم باشند
یا متاخرین بر وتیره واحد میرود و جمله معصومین بران واقع است و متانت دلیل محبت پوشیده نیست هرچند جناب
مجتهد الزمانی زمین و آسمان را بهم دوزند و آتش و انگار افروزند فکیف که صد حدیث ائمه اهل بیت بدان ناطق باشد
که تقیه با ظهور مهدی علی خواهد ماند چنانچه از اوراق جواب لیضلح نیز بدیداست **قوله** آنچه نوشته که موید آن

اقول اگر مدعا اینست که حدیث ان الله یؤید هذا الدین از احادیث معتمده اهل سنت است و نزد شیعه نیست پس
اول دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی کور و کورانه بمطالعه حدیث کلینی اعور گذشته و بسبب سلب بصارت یا قصور نظر
از مضمونش ساکن جهره بی بهره مانده چنانچه تفصیلش می آید انشاء الله تعالی و اگر مراد آنست که نزد اهل سنت
معتمد است چنانچه معتمد است نزد شیعه پس قطع نظر از بحث لفظی می کنم و جواب میدهم که واقعی حدیث معتمد علیه است
مگر قصداش خود دلالت بران دارد که الف و لام الرجل الفاجر برای معهود است و شرح هم آنجناب صراحة و اشارة
ترجیح داده‌اند و مارا در اثبات آنچه که حدیث بخاری اشاره بشخص معین است و نیابی بخلفا نمیرسد از جهت تایید
حاجت باستدلال نیست چرا که خود مجتهد الزمانی علامه و سراج یا دعای همه دانی بدین قول حاشیه نوشته‌اند که
قوی تر تعیین شخصی میکند. در حدیث مذکور عبارت حاشیه منه اینست که محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب غزوه
خیبر حدیثی از ابو الیمان روایت کرده که محصل مضمون آن اینست که جناب رسالتمآب در باب شخصی که مدعی اسلام و
همرکاب سعادت انتساب آنجناب بود فرمودند امن اهل النار پس آن مرد بعد از جهاد خود را از دست خود قتل نمود
چون این خبر بآنحضرت رسید فرمود قم یا فلان فاذن انه لا یدخل الجنة الا مومن ان الله لیؤید الدین بالرجل الفاجر
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بذیل شرح این حدیث نوشته والذی یظهر ان المراد بالرجل الفاجر اعم من ان یکون
کافرا او فاسقا ولا یعارضه قوله انا لا نستعین بمشرک لانه محمول علی من کان یظهر الکفر وهو منسوخ وفی الحدیث ایضا
بالمغیبات وذلک من معجزاته الظاهرة وفیه جواز اعلام الرجل الصالح بفضیلة تکون فیه والجهر بها وتنبیه المنادی بذلک
بلال ووقع عند مسلم فی روایته قم یا ابن الخطاب عند البیهقی ان المنادی بذلک عبد الرحمن بن عوف ویجمع بانهم نادوا جمیعا
جهات مختلفة انتهی کلامه از این عبارت چنانچه بینی ظاهر میشود که لفظ فاجر در این حدیث عام از فاسق و کافر است
و منادیان متعدد و اطراف مختلفه این ندا کردند فقال حتی اتاک الیقین تمام شد حاشیه منه بالجمله از این حدیث صحیح
بخاری بحال خلفا عاید نتواند شد که مثل آفتاب نیمروز از بیان مجتهد الزمانی عیان گشته که آنکس همراه حضرت پیغمبر صلی الله
وآله وسلم از مدعیان اسلام و عمل صالح مثل جهاد بود مطابق خبر مخبر صادق بدوزخ رفت تا فهمد که خدا تایید همان دین خود
بمرد فاجر هم که چگونه مصرفی بلا خطا این حدیث نجاتی میرسد اگر صد کس مدعی اسلام از مشاهد مشرفه بلا عذر تخلف ورزند
و از خفیه‌ان زنان سلاح بر تن راست کنند و در معارک قتال ریا و سمعة داد جنگ و جدال دهند و باستحلال معصیت ارتکاب آن

شده باید و بر خود واگشته به دوزخ روند حضرت خلفای رسول الثقلین چیست فما ظنک لو احدا واثنین بود نه لازم آید
فسق و فجور مثل سلمان و ابوذر که رفضه فی الجمله ایشان را مویدین میدانند بعین این دلیل کما لا یخفی علی الفطن النبیل
اما از حدیث جعفری تقوی و عدالت خلفا و اتباع شان به ثبوت نرسیده و چیان نگشته که آیت معیت و اشتراد دیگر آیات
مدح و ثنا در شان ایشان وارد شده و این بزرگان میراث جنت الفردوس برده اند پس چسان حدیث مذکور که ذکر رجل فاجر
دران است بحال خلفا منطبق شود و قبیل ازین مگر ندانستی که حضرت امیر المومنین و خود متبحرین شیعه خلفه را مصداق آمنوا
وعملوا الصالحات دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که موید بآیات ناطقه قرانی است زنهار بطرف شیعه
اثر نمیکرد و آمدیم بر بیان تائید از قصه شکستن سنگ بجهد سنگ دل از شامت رفض انکار آنان کرده پس بدانکه
وجوه تائید بسیار است مکر رو اللاختصار بر حرفی چند اقتصار میکنیم اول آنکه ممالک مذکور چنانچه باید در دست خلفا در آمد
اجماعا و حضرت صلی الله علیه وسلم هر سه بار فرموده بیقینا که کلید فلان ملک بدست من نهادند اگر خلفا منافق و کافر
و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم پیغمبران خواهد بود و قال الله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ
اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت سید الخافقین این حدیث را بشارة
بخطاب اصحاب فرموده و بخلافت منافقان و مرتدان و فاجران که احکام شرعیه و شعایر شریعت نبویه را تقلیب
کرده باشند بشارت دادن و فخر و مباهات بران کردن زنهار معقول و مستحسن نمیشود فکیف که ان فاجران سلاله اهل بیت
را منهم بزنا سازند و تازیانها زنند و بر بطن مبارکش دروازه بکوبند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عداوت اهل بیت مصر باشند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از همه ظلم و عدوان که انچه مذکور شد حرفی از کتابست خبر داده باشند چنانچه نمونه آن
در مجلد اول بر اصول شیعه دانستی سوم آنکه ارتفاع نور دین در هر خلافت و هر جهاد و احاطه آن بر تمامی بلاد که در مجلدات
احادیث کتب از عیان بد کرا این امور مملو و مشحون است نیز دیگر بجهت نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای ثلثه نزد آفرید
کار عالمیان و حجت بالغه الهی را باید دید که سنگ مذکور نشکست بگر سه ضرب که عبارت از جهاد ان بزرگ است که مثل جهاد
حضرت صلی الله علیه وسلم به تنزیل قران شریف بود و نورانیش بر عالم تافته و از ینجا هم سمت ظهور یافته که جهاد بر تاویل
قران مجید آنچنان نبود که در بشارت درج فرمایند و اگر احادیث مختلقه رفضه که در بحار و غیر آن درباره ظلمت و نمایاند
جناب اثیر بکشاده پیشانی آورده اند ضمیمه گردانم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند و فیما
اشرنا الیه کفایة الطالبین من بعد بحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نمیفرمایند عملی را
مگر از متقین پس عیان شد که معاملات و مجاهدات خلفا مقتضای نور ایمان و تقوی بود لاجرم هر عاقل حکم می نماید
که انکار از تائید این واقعه کردن و خیال بدان بستن آفتاب را جرم ظلمانی گفتن است رسیدیم بذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش انکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام التعظیم میکردند
و من مشتاق لقای او بدین عنوان بودم که من او را به بینم و او مرا نشناسد روزی گذشتم بر جمعی که گرد اگرد
او حلقه زده بودند و بر جای استادم و روی خود پوشیدم بعد زمانی متوجه شد براهی و عوام متفرق گشتند

من بر آثار قدمش میرفتم تا گذشت بر دو دکان حنازی او را لسبحان خویش غافل کرده بود و تا قرض نان و دیدم بعد
گزارش افتاد بر آثار فروشی و ما آثار همین طور بدست آمده و روانه شد بدل می گفتم که شما با او سا معامله میبین مردم
بوده باشد باز بدلم می آمد که بدین تقدیر چرا ایشان را غافل کرده از بیماری را او دیدیم همه سا بیش از نهاد نگاه در قعه خود
که در صحرا بود و نزد یکش رفتم و حال پرسیدم گفت کیستی گفتم تنی ادم در امت حضرت خاتم گفت از کدام قبیله گفتم از اهل بیت
انجناب صلی الله علیه وسلم باز گفتم که این چه حرکات بود که در اثنای راه رود و او پس مرا شناخت و سرزنش کرد که شرف
لعلم هست و تو علم جد امجد خود را گذاشتی و باد نداری که حق تعالی فرمود مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ
جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا از سرقه دو قرص و دو انار چار گناه مرتب شد و از تصدق این چهار حبل حسنه بدست
افتاد و چار نیکی با چار بدی مقابل گشت سی و شش نیکی برای من خوب باقی ماند گفتم مادرت بعزای تو نشنید مگر که فرموده اند
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ از کتساب چار گناه را خود اعتراف داری و از این آیت بدرجه ثبوت رسید که بسبب تصرف در ملک
غیر چار گناه دیگر ترتب یافته انتهی حدیث الصادق وهو مروی بالاختلاف الیسیر الغرض بگر بخیال اهل ایمان نمی آید
که خلفا معاذ الله منافق و کافر یا فاسق و فاجر باشند و نور ایمان ایشان جهان و جهانیان را فرا گرفت و مکیف که خلفا بر
تصریح سید مرتضی در شافی زمره الانبیا بتمامی شریعت عمل متمسک شوند و انقدر زهد اختیار کنند که صحابه از زهد و تقوی
حساب بر ندارند و فضائل آنجناب را در جنب آن نشمارند و مجتهدین شیعه مجبور ایشان لتمام رحمت دخار خویش آن زندین
احتمال محال را در باره این بزرگان کنجانیدن همانا تقلید جهودیان بی دین در حق حضرت مسیح و حضرت سید المرسلین است
پس نه نسبت کفر و نفاق بسوی خلفای راشدین تواند شد نه نسبت فسق و فجور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِنْ نُورٍ و اگر اولیای تمامی بنیادش بر ریا کرده اند و در غصب حقوق اهل بیت و تفضیل جناب مرتضوی کما مر
ریا کجا گنجایش دارد سیما بر تفضیل حدیث مذکور که در کلینی مرویست آمده بر آنچه مشغول بودیم و آن خاتمه حدیث
جعفری است بدین الفاظ چنانچه دانستی ان الله عزوجل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم اکنون از مجتهدین شیعه
می پرسم که حضرت ائمه بدین تائید دینی صورت بستند یا نه بر اول چنانچه دیباچه کافی بیان مشتمل است قطع نظر
از آنکه این بزرگان خصوصا امام الائمه بمقتضای اصول شیعه بیر معطله بودند برای شان منقبتی نماند زیرا که خدا
نصرت میدهد دین خود را بان قومها که بهرهٔ اخروی ندارند و از نور ایمان بیگانه اند بس مزید حیرت این است که کلینی
عورا چه افتاد و علم الهدی را چه پیش آمد که بشافی و مانند آن حضرات ائمه خصوصا بیر معطله و متمسک العطله را
مؤید دین اعتقاد کردند و شیخ حلی را چه روداد که او هم بر مجاهدات سعی و ستانی وجهاد لسانی امام الائمه مغرور
شده و ابواب فصول و نهج الحق و غیره منعقد نموده و این احتمال را که ان الله ینصر الخ نصب العین نگذاشته
و اگر گویند که عصمت منافی این احتمال است گوئیم اصل عصمت کجاست و ثبوت آن برای غیر انبیا محل جون
چه اد بر تنزل و تسلیم بقای عصمت بعد از صدور امور معلومه از ائمه بر اصول رفضه که تفصیلش را جلد اول
در بنقاء و هشتاد و جزو حاوی ست و صدور غیظ و غضب و نارنا از حضرت فاطمه زهرا بار ها امیر المومنین چه معنی دارد

كما لا يخفى و اگر عدالت از گناه كبيره باشد مشوب عصمت بطريق اولى بلكه از صغيره هم كما روت الامامية عن ائمة

الهدى و هذا مع قطع النظر عن حقيقة العصمة فانها على تصريح اكابرهم مثل اللاهجي في جوهر المراد تؤول الى
العدالة الكاملة معهذا بر هر صغير و كبير عدالت و تقوى خلفا ثابت شد از كتب معتمده شما و فسق و فجور و كفر و
نفاق منافى مدائح كتاب خداست لاجرم حديث مذكور بهيچ وجهى مفيد مدعاى رفضه نيست بلكه چون حديث
بخارى خاص است بشخص معين بر مورد خويش قرار خواهد گرفت و از انجا كه وصف فجور مناسبت بحكم مذكور
ندارد بعموم و شمول معلوم نوبت نخواهد رسيد بخلاف حديث رفضه كه بر لفظ مظهر و مضمرش تعميم را مقتضى است
چنانچه كتاب صراط مستقيم كه مجلسى و ديگر معتمدين رفضه بدان تمسك مينمايند نظر بدان ميكند پس شيعه را
ابعد از انجا و اين تقرير ضرر شديد واقع شد من بعد بايد دانست كه عقلا بعد از ديدن حاشيه در چار موجه
حيرت در افتاده اند كه اما مدعاى مجتهد حرف از تحرير اين چند حرف حيثيت اگر مطلوب او چنانچه
از عبارت اخيرش ظاهر تواند شد آنست كه عموم لفظ فاجر را باثبات رساند بعنوانيكه فاسق
و كافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنتاج بگويد كه ازين حديث كه شمه ئش بجائى رسيد و كه
منادى در چار سو گردانيده و عمر فاروق كه بر خلافتش سنيان مفتخر اند اين ندا در داده ثابت شد
كه تائيد دين از دست كافر و فاسق گاهى بظهور مى آيد لاجرم ايمان و اسلام خلفاء نظر تاييدات
دينيه كه از ايشان ظاهر شد بمعرض ثبوت نميرسد چه جاى اخلاص و تقوى پس جوابش
تخفيف و الرا بايد رجوع و وضوح رسيده كه خود حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم نص قطعى
بر ابطالش فرموده اند زيرا كه در غزوه خندق نور ايمان و لمعان زهد و تقوى خلفاى خويش ثابت نموده اند
و حضرت امام صادق ع ايشان را مورد امانت مناقب قرانى را اعتقاد كرده و به بيان اكابر علما عيان شد
كه الف لام الفاجر براى شخص معين بوده و قصه او معلوم همگنان گشته پس نسبت فسق و فجور با ايشان در حيز امكان
نماند چه جاى نسبت شرك و كفر و باعث حيرتست كه چون زهد و تقوى خلفا بتصريح سيد مرتضى ع در شافى و مانند آن
از زهد و تقوى اجله اصحاب بلكه امام الائمه گذشته بود كما عرفت اين نسبت فسق و فجور با ايشان كجا راه دارد و اگر خلفا رض
معاذ الله كافر باشند جواز نكاح نفوس قدسيه اهل بيت حضرت خير البريه عموما و عقد نكاح جناب ام كلثوم خصوصا
چگونه صورت بندد اما شهرت و اعتبار اين حديث پس نزد فريقين مسلم است و خود اين واقعه در شروح كتب احاديث
شيعه و سنى و كتب سير و تواريخ بجاى خود ثابت و اصل حديث مذكور در كلينى و بسيارى از اصول رفضه بروايات
متعدده مستفيضه چنانچه بايد اشكارست التعمد چنانكه حاشيه سابق باعث انكشاف استعداد مجتهد الزمانى بر خلائق گشته
حال اين حاشيه نيز بر همين قياس بايد كرد گو مقصود مجتهد بتحريف تعلق نگيرد **قوله** وقد مضى فيما مضى آه **اقول**
لا يخفى عليك انه قد سبق فيما سبق منا ان ايراد الاحاديث التي اشار اليها هذا المتعسف السفيه لا يليق بوجه من الوجوه
على ان الخلفاء الراشدين كانوا انصار الحق و المتقين امروا بالجور و العدوان و غصبوا حقوق اهل بيت سيد الانس و الجان فهذا الحكم

اقوال بلا امتراء عند العقلاء فضلا عن العلماء ونعوذ بالله من افواه اقوام قيل فيهم انى تؤفكون وسيعلم الذين ظلموا من الروافض و[illegible]
اى منقلب ينقلبون من بعد مخفى نماند كه چون مجتهد قاصر النظر بتقليد اعمى عوام حديث شريف را كه لفظا امر او نسبت
نبوت نگورديده و تفصيلش را در روايات نظر نيا ورده و در حل اين مغلطه افتاده شرح اين مجمل از بحار مجلسى ميكنيم
و ترجمه آن را نيز ذكر مى نمايم تا مطلب حديث مذكور در ذهن جامدش در آيد و شايد كه بساحل نجات برسد پس بدانكه
او از كتاب كشف الغمه بزبان مترجم ميگويد آنچه اشعار دارد و مكنون خاطر محمد بن محمد صاحب كفاية الطالب در مناقب
على بن ابى طالب كرم الله وجهه كه اين كتاب را بعطر زى جمع نموده ام كه اسانيد او را از طريق شيعه عارى نموده ام يعنى
بطريق عامه تاليف نموده ام تا آنكه احتجاج باين محكم تر شود و از اينجا توان دانست كه مضامين اگرچه متفق عليها باشد ليكن
طريق عامه مختار شد القصه از اين كتاب حالات امام مهدى نقل مى نمايد كه از انجمله است خروج مهدى بعد الملوك
جبابره باسناد خود از جابر بن عبدالله كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود كه بعد از من خلفا مى آيند و بعد از
خلفا امرا و بعد از امرا ملوك جبابره و بعد از ايشان خروج ميكند مهدى از اهل بيت و مقصود همين است كه آنچه مجتهد از كتب ما
آورده ترتيبش چنين است كه بعد حضرت با اتصال خلفا هم مسند امامت حقيقى كه اجله مهاجرين باشند تا وقت
آنكه بامرا و ملوك جبابره و با امام مهدى پس حضرات راشدين خلفاى حضرت باشند و عقل هم دلالت بران ميكند
كه فيض صحبت شريف در برگزيدگان بارگاه الهى چنانچه بايد امامت حقيقى جلوه ظهور داده و خلافت ايشان مطابق
روايات صحاح ظل نبوت بود پس راشدين خلفاى حضرت شدند باز دوره امرا الخ لاجرم خلفا را در ملوك و امرا شمردن
كار اين مجتهد است كه مجمل را من حيث الاجمال والعموم مى بيند و طور علما نمى گزينند و مرسوم ايشان تفحص كردن
در روايات و تفصيل را تا امكان پيش نظر داشتن است راست گفت [illegible] اگرچه رعايت
رتبه خويش را هر يكى ملحوظ داشت و مقوله هر دو آنست كه ع كار هر جولاهه و نداف نيست الغرض جمع روايات و
ملاحظه ترتيب و تفصيل پيشه اهل اجتهاد است و از اينجاست كه در اصول مى نويسند كه مجمل محتاج بيانست و بدون بيان
مورد علم و عمل نتواند شد و نيز اهل كلام ميگويند كه اجمال رنگى ديگر دارد و تفصيل رنگى ديگر علاوه مجتهد [illegible] احتمال بعيدست منفصله
با ثبات رسانيده و دونه خرط القتاد **قوله** و از صالح **اقول** نمودار اين حديث صورت جناب مجتهد الزمان
كه خلفا فاسق و كافر بوده اند و خلافت ايشان باطل است مؤيد نيست زيرا كه غاية الامر كما ينبغى ثابت شود دانست
كه از بعض جهات اتباع يهود و نصارى سر زده و مدعاى مجتهد اينست كه خلفا در بعض داخل اند فالمطلوب ليس
بثابت والثابت ليس بمطلوب و در اين مقام اهل دانش و بينش محو حيرت اند كه خلفا انبيا و اهل كتاب را از يهود
و نصارى و امثال ايشان بنص امام صادق بروايت اصول كلينى كه همه اش ديدى و دانستى كنند و حق تعالى
ايشان را ايمان كامل عنايت نموده بود و مستجمع جميع شرائط جهاد و دعوت الى الاسلام گردانيده و امام مذكور
مراحل مناقب ايشان را بعنوان نور ديده اند كه مزيدى بران در وهم كسى نگنجد پس خلفاى خاتم المرسلين را كه قاتل
يهود و نصارى و استيصال كننده رياست و خلافت مجوسيان ايران بودند از اتباع و اشياع شان خصوصا

کافران دانستن کار مخطئین است نه غلط گفتم کار مجتهدین روافض است که مرتبه خبط و تفاوت ایشان از معاینه هم
درگذشته **واگر سخن پروری کنند** و گویند که جمیع اصحاب مراد نبود نمی که خطاب مذکور اجله اصحاب را هم فراگرفته
گوییم اکنون باید مجتهدنا عاقبت اندیش بلاوت کیش را جوابی از طرف حضرت امیر و سلمان و ابوذر و دیگر مقبولین بسیاری
تجویز کردن و معذرت نهادن فما هو جوابکم فهو جوابنا باقیماند آنکه حدیث چنانچه در کتب اهلسنت است اکابر رفضه نیز
در کتب خود بعینه می آرند و بطریق معتبره کثیره و اسناد شهیره روایت می نمایند پس انچه یعنی از مطالعه بحار مجلسی و مجمع البیان
طبرسی و مانند آن هویدا میشود **طرفه** آنکه راوی حدیث که حاضر واقعه بود یعنی ابوسعید خدری رضی الله عنه
بر تصریح رفضه در اتباع و اشیاع یهود و نصاری داخل نیست پس خلفاء قاتلین کفار با وجود احتمال غیبت چگونه داخل
توانند بود و تفصیل این اجمال آنکه از کتب حال رفضه مثل تلخیص و منهج و تالیفات حلی و طوسی و غیر هم پیدا است که ابوسعید
از ندمای و رفقای حضرت مرتضوی است بلکه از اصفیای شیعه آنجناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی یهود
و نصاری جمع میشود ولایت و صفوت خلفا را چه ضیر و ضرر و اگر منافات دارد ابوسعید چگونه در اصفیا و اتقیا داخل
و اگر حب ریاست و عقیم بودن امارت را تقریر کنند و از طرفش معذرت نهند **گوییم** این امر نسبت بانچه خلفا را حاصل
قطره از دریا و ذره از صحرا بود فلا یوصلنا ضرا کمالا یجدیهم نفعا معذلک در رفاقت مرتضوی نیز این خیال ممکن است
پس خلوص کجا کما لا یخفی **حیرت دیگر** آنکه کسی از علمای رفضه در کتابی از کتب حال ابوسعید را که از روات
این خبر و حضار واقعه بود در هیچ زمانی **کافر** ندانسته بلکه امام سیزدهم امامیه یعنی باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن
ابوسعید را در زمره آن مخلصین شمرده که واجب المحبت اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری [illegible]
مطابق آنچه [illegible] بعضی آنست که او چند می کاسه خلفا لیس [illegible] و خلفا با الیقین [illegible] که مذهب متشیع [illegible]
[illegible] تشیع است که [illegible] نبوده اند [illegible] معلوم همگنان است [illegible] اوراق جواب ایضاح [illegible] گشته
پس لازم نیاید اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نه آنکه [illegible] مذهب یهود و نصاری رو داده در
اهل اسلام پدید آمده و حال آنکه در کتب معتمدین رفضه مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
مجمع البیان و غیره می بینیم که از این احادیث مذهب رجعت را که باظهار سمساطی قدوة المتشیعین مذهب ابن
سبا بود ثابت می نمایند و داو اتباع آن شقی میدهند و بر الحاد و زندقه او کتب معتمده رفضه شهادت داده
کما عرفت فی هذه المقاله پس رجعت ثابت نباشد تا بالضرورت از ابوسعید کفر حقیقی سر زند و الا خبر مخبر صادق مطابق
نفس الامر نگردد و الکل مخالف لمذهبهم و در نیجا انجاث دیگر است که بیاد می آید که صاعقه رو ضربت حیدر
جانگیما و لیاسی مجتهد این نوع احادیث اورده اشاره نموده ام کما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و در مشکوٰة آلخ
اقول عجب است که مجتهدین رفضه چنین استدعا از ضعفای مسلمین که تازه در اسلام در آمده و هنوز قواعد
دینی را فرا نگرفته و نابلد بودند تجویز میکنند و خلفای راشدین را که بالیقین قاتلین مشرکین و مجاهدین کافر بودند
هیچ و بنیاد چنین اشجار را بر ندامتنگان می برند و از دائره عقل و نقل بیرون می نهند و گواهی جعفری بلکه تا [illegible]

لاجرم ما بر کمال ایمان خلفای مجاهدین قیصر و کسری [illegible] میکنند معهذا اتباع طریق اهل کتاب از اهل شرک و نفاق
مقبولین رفضه را می رسد که بعد سرور کائنات بیعت با امیر المومنین نمایند و قسمهای شرعی خورند که هرگاه
[illegible] باشند [illegible] از غاصبین خلافت به مزعوم رفضه [illegible] باین عهد و میثاق را هیچ نشمارند تا آنکه حضرت
[illegible] شاهد [illegible] اولین و آخرین به ایشان لعنت فرماید و این مرحله [illegible] اول
[illegible] مقاله از کتاب سلیم معلوم برگشته هرگاه [illegible] از مقبولین رفضه
[illegible] این احادیث را تجسس کردن و مصداق [illegible]
ایمان گذاشتن [illegible] دادن است و خانه روی خود را با پیشوایان خویش از دست اهل حق
[illegible] اما حال متاخرین ایشان علی التحقیق پس کتاب [illegible]
[illegible] نقد دین [illegible]
[illegible] تحفه اثنا عشریه [illegible] است [illegible]
[illegible] الی الاعاده بالجمله هرگاه
[illegible] اهل حق جواب [illegible]
[illegible] در باره [illegible]
[illegible] **قوله** [illegible] **اقول** واقعی است که این احادیث در کتب معتمده اهل
[illegible] روایت کرده اند فرق نیست [illegible]
ایمان [illegible] آن [illegible] واحده [illegible]
[illegible] مصداق
[illegible] فی طغیانهم یعمهون
[illegible] رحمة للعالمین [illegible]
[illegible] الخواص [illegible]
[illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible] جناب امیر [illegible] حضرت هارون باعث خلافت بلافصل باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] مصداق و ما ینطق عن الهوی [illegible]
[illegible] هذا الشیء عجاب **قوله** سبحان الله الخ **اقول** کسی از عقلا تجویز نتواند
که حضرت صلی الله علیه وسلم بشارت دهند اهل اسلام را بفتح یمن و شام و روم و ایران در خلافت
اهل جور و طغیان بلکه بشارت داده اند بخلافت آن بزرگان که نور ایمان و تقوی شان جهان جهان [illegible]

یافته و جناب احدیت ایشان را بگواهی امام ناطق مستجمع هزاران ثنا تب قرآنی و مدائح احادیث رسول یزدانی ثنا
پس اطلاق لفظ جور و جفا بر حضرات خلفا تکذیب قرآن و حدیث کردن و شریعت و دین را برهم زدن است و عقوبت
اتحاد عجل و تکرو صنمی بحق فرع اعتقاد تشیع است که بر مقبولین رفضه چنانچه باید بشهادت کتب معتمده شان انطباق
گرفته و تنزیه خلفای راشدین نزد همه کس بظهور پیوسته **قوله** علاوه آنکه الخ **اقول** در فهم این عبارت
حنبلی عجیب حیوان لا یعلم را اشتباه شده شرح این مبهم آنکه مقصود او از ذکر این حدیث ابطال خلافت خلفا و
نسبت مطاعن ایشان ثابت کردن و بغض همه ذکر ورزیدن و از عبارت خاتمه حدیث ثم تنطلقون الی مساکن
المهاجرین بر هر کسی از عقلا هویدا است که این تحاسد و تباغض کار مهاجرین نیست بلکه دیگران درین امر
مبتلا شوند پس نتیجه مذکور کجا بر آمد اینست حال احتجاج و استدلال او که نمیدانست بطوری مربوط نمیشود قطعه
با آدمی نتوان گفت مانند این حیوان هیچ دراعه و دستار و نقش پرونش هیچ نگر که در همه اسباب ملک هستی
او که هیچ چیز نبینی حلال جز خونش + و حقیقت اینست که ضبط مذکور از قدمای مجتهدین و متکلمین شیعه این
رئیس المنافقین را میراث رسیده که در اثبات کفر و نفاق خلفای راشدین معاذ الله دست تشبث
در آن گرفته و از غایت کوتاه اندیشی و کافرکیشی بلاحظه قیود و الفاظش نه نموده و هیچ ندانستند که انجامش
بکجا میرسد و مآلش بکجا میکشد حرفی از آنجمله میگوییم که هرگاه بتصانیف کلینی و صدوق و طوسی و قدمای
ایشان رجوع کنی و خلاصه و دفاتر موضوعه را در تالیفات ایشان ببینی با احادیث کثیره و روایات شهیره خواهی
یافت که از حضرت آدم تا حضرت خاتم کم کسی از جماعات انبیا و رسل باشد که حسد و حقد و بغض حضرات ائمه نیفتاده
باشند و خود حضرات علیهم السلام نیز زوال منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته اند یک عیون اخبار و مناقب مرتضوی
که رفضه جامع آن هستند و تاویلات الآیات که رموز قرآنی با احادیث اهل بیت رسول ربانی در آن مجموع است
دال است علی‌ای‌حال بر این مطالب اند و آنکه کار ایشان بغاصبین و ظالمین کشیده بلکه از حد و عدوان و طغیان
هم در گذشته و باینهمه کدورت و غبار و حقد و انکار این بزرگان پا از دائره صفوت و صفا بیرون ننهاده و
پس تا اینجا که بعد از تسلیم حسد شان همه گردد چرا از خلافت و امامت بیرون روند و مسلوب الاستحقاق
شوند و النفاق یا بکار دو کر این احادیث کجا ثابت میشود که ابوبکر و عمر و عثمان غصب خلافت خواهند
کرد و حسد اهل بیت خواهند نمود بخلاف آن احادیث که بر اسامی مقدسه انبیا شامل است قطعا و یقینا و
احتمال دیگر ندارد اینها که شنیدی بعد از فرض و تسلیم اینمعنی است که خطاب حضرت رسالتمآب
با جمله اصحاب تعلق گرفته و الا محتمل است که خطاب با مولفه و ضعفا باشد که عبد الرحمن بن عوف
که از ملتزمین سید النبیین بود و اشارات سید کائنات را کما ینبغی همی فهمیده ورنه از طرف سیاق کلام
مذکور او اعمی نمود و عقلا کی تجویز کنند که مهاجرین ثابت حقیقی کما فی شرح الکلینی للقزوینی چنین باشند
و مصداق یرثون الفردوس بشهادت جعفری شوند الی غیر ذلک من الاباب و مخفی نماند که سید

سید مرتضی صاحب تنزیه الانبیاء درین کتاب و مانند این خطاب را و آیات بسیار بشاهد می برد و بلکه قول
ابن عباس عوی تنزیل قرآن مجید بر همین محاوره وارد و مخاطب تا عاقبت اندیش در مقاله نجم این خطاب
باین عبارت نوردید که معلوم و مشاهد است که بسیار امور برای تنبیه دیگران واقع میشود و ایا نمی بینی که لفظ
عفا الله عنک در حق جناب رسالتمآب وارد شده حالانکه صدور گناه از آنحضرت ثابت نیست و غرض ازان تنبیه مثل
مثل ابوبکر و عمر و غیره است و مثل عرب ایاک اعنی واسمعی یا جاره ای در بتو میگویم دیوار تو بشنو و مشهور
و بر السنه خاص و عام مذکور است انتهی پس در اینجا آنچه گفتیم قبول کردنی باشد تکلیف که شکایت فاطمی یا عترت
مجلسی در حق الیقین نکوهش بود و حدیث تباغض و خلوت آمده هم بر آنکه شاید این تحاسد و تباغض و رب
انگیختن مهاجرین بر حرب [illegible] انصار صدور یافته باشد جوابش انکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا آخر
حیات شریف خود مداح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در بحار
روایت می نماید چه گونه [illegible] بغض مذکور را باین گروه حق پژوه نسبت توان کرد اکنون عبارت حق
باید شنید که آخر خطب حضرت سید المرسلین است در روایت از ابو الفضل محمد بن عبد الله شیبانی باسناد
صحیح در بیانش بحکم مجلسی در جلد [illegible] از کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و دستوری طلبیدند و
جواب شنیدند که حضرت درین وقت هوش این عالم ندارند ازواج مطهرات به تمام انجناب مصروف
اند پس انصار گریستند تا حضرت باوا ایشان چشم باکشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصار
پرسیدند که درینجا از اهل بیت من کدام کدام است گفتند علی و عباس پس تکیه بر ایشان فرموده مسجد [illegible]
افروزدند خطبه فرمودند که [illegible] عبارت است آگاه باشید که انصار بطانت و محل امانت [illegible]
[illegible] مقام اعتماد [illegible] اختصاص کردن با ایشان [illegible]
و تجاوز نمائید از بد ایشان [illegible] در باره مناقب انصار روایات بسیار صحیح [illegible]
[illegible] از زبان آرند و لیکن بمقتضای تصریحات مجتهد یعنی اقرار
اعقلاء علی الحسم [illegible] دیگر بشنو که انصار ان چنان حامل اسرار اهل بیت اطهار بودند که حضرت امام یعنی
تا حضرت امام مهدی با بواسطه بشیر انصاری از راه دور طلبیدند و باین سعادت او را مشرف گردانیدند و بجعل
فرمودند که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال
پیوسته محل اعتماد ما بوده اند انتهی عبارة حق الیقین مختصرا و درینجا برای هدایت عوام مقدمه چند می
آورم یکی انکه رفضه استدلال می نمایند بر مذمت صحابه نظر باین احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات
قرانی و احادیث رسول سبحانی را تعلیق میدهند و قد تقرر ان الموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال واذا جاء الاحتمال
بطل الاستدلال و خاتمه حدیث که فعل مجتهد ثابت شد بکار ایشان بنا و بنیاد استدلال رفضه انهدم ریخت
دوم آنکه اگر خطاب حضرت رسالتمآب با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین رفضه نیز مذموم شدند

فجوابهم عن المقبولین جوابنا من الانصار والمهاجرین سیما الخلفاء الراشدینؓ و احادیث تباغض و تنافس
و کتب رفضه مثل بحار و غیره بیش از بیش مرویست ماز نیجاست که مدعین رفضه مثل حلی و جالسی و غیرهما
در تصنیفات خود میگویند که مطاعن صحابه بروایات فریقین ثابت میکنیم بلکه متواترات و اگر باین اجمال قناعت
نمیکنی بیاسی ما شباع تو از عبارت جالسی که در صوارم جا بجا التصریح برین مدعا نموده نشان میدهیم
و هر انچه در سابق در جلد اول گذشته بمقتضای انکه تفصیل رنگی دیگر دارد قناعت نمیکنم از انجمله در
ورق پنجاه و سوم میگوید که امامیه که مطاعن اصحاب ثلثهؓ و اصحاب فی الجمله را ذکر میسازند و آنرا
ترجیح میدهند بر روایات فضائل آنها که از طرق سنیان وارد شده بجهت آنست که بسیاری از مطاعن
مثل گریختن از جهاد و شکستن نماز جماعت برای امر سهل دنیا و طعن و تشنیع نمودن آنها مر پیغمبر خدا را
و امثال ان از قران و حدیث متفق علیها که بدرجه تواتر ثابت است مثبت می سازند و اگر آیت و بیان
نباشد مطاعن آنها را که متعلق باعمال و اقوال ایشان وارد و انچه بدرجه تواتر رسیده و سنیان را دران مجال
شکی و ریبی نیست بقید قلم می ارند از انجمله در ورق شصت و سوم می نویسد که جواب دوم بر سبیل حل آنست
و آن اینست که دانستی که امامیه هرگاه بر سنیان احتجاج می نمایند بر قبائح اعمال و خصال اصحاب ثلثهؓ احتجاج
نمیکنند مگر بانچه متفق علیه بین الفریقین و از جمله مسلمات و متواترانست انتهی بلفظه و بر همه کس عیانست
که این طعن را شیخ حلی در کتب کلامیه اورده و مذمت اصحابؓ ازان بزعم خود ثابت نموده و حال اینست
که اطفال دبستان این مزخرفات بیهوده را بناخن و انگشت فرسوده اند سوم آنکه ترسیدن عبدالرحمن
از عقبات قیامت دلالت بران ندارد که او در حقیقت مخاطب بود و از دیگر این حسد و تنافس ضدو ریافت
زیرا که خوف برگزیدگان حضرت کبریا بجائی میرسد که عذاب اخروی را بذات خود محصور می پندارند و اهوال
و شداید قیامت را خاصه برای خویش می انگارند و یاد داری یا نه که حضرات معصومینؑ مسکین و یتیم
و اسیر را تا سه روز بر نفوس مقدسه ایثار میکردند و می ترسیدند که مبادا اعمال ایشان رد شده قبول
نرسد چنانچه عبارات کتب رفضه بیاید انشاء الله تعالی و بسط و تفصیل این امور در منتهی الکلام است
امیدوارم که بزودی مشهور گردد و مطبوع شود چهارم آنکه بسیاری از تابعین باعتبار زمانه که
مصدر تنافس و تحاسد شدند دران وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حجة الوداع و مانند آن
انقسم احادیث را ارشاد فرموده اند پیدا شده بودند که حال شان هنوز وحی الهی بر حضرت رسالت پناهیؐ
منکشوف گشته بود و این کمتر ازان می نماید که مراد از عنکم در آیت تطهیر مطابق روایت کلینی بزعم امامیه
حضرات ائمه بودند تا حضرت مهدیؑ که بعد صدها سال بوجود آمدند پنجم آنکه امامیه این احادیث را
بر غصب خلافت حمل میکنند چنانچه از کتب کلامیه و احادیث ایشان پیداست و این امر بعد وفات
حضرت سید کائناتؐ بود بزعم ایشان و از نیحدیث عیان گردید که تنافس بعد از فتح مداین فارس و روم

بدید آمد بس لا محاله محمول خواهد بود بر فتنه انگیزی متاخرین که باعث خانه جنگیها گردیدند دیکی را بر
دیگری برانگیختند نه محمول بر مهاجرین و نصار ممدوح حضرت سید ابرار و ایات بنیات ششم آنکه بتصریح امام رازی
در محصول خلافی در آن نیست که جمع معرف بلام جنس بسوی معهود آئل است اگر معهودی در اینجا باشد و هرگاه
مراد معهود نباشد البته برای استغراق خواهد بود و غیر از واقفیه و ابوهاشم کسی مخالف نیست هفتم آنکه مراد از
حمل بعض بر گردن بعض آنست که مهاجرین را باهم جنگانیدند آنکه تحریص ایشان بر قتال بغات هم جائی خوف
خطر است و فیه من المفاسد ما لا یخفی باید که اینمقدمات را ملحوظ داری که خیلی بکار خواهد آمد باقی ماند آنکه رئیس
المنافقین بسبب خبث باطنی تعریضی بخلفای راشدین نمود که خلفای ثلثه بیچاره الخ جوابش آنکه جناب امیر
از غایت خیرخواهی و دلسوزی جدای ایشان در اکثر واقعات تجویز نمی گردند چنانچه بالا گذشت که در جنگ
فارس حضرت مرتضوی رض بدلائل ساطع منع فرمود لاجرم عدم حرکت از مدینه طیبه نسبت مذکور بوده شد
الکنون این تعریض از کجا یکی میکنند بالجمله خلفا که قبضه شمشیر بدست گرفته اند و از دار الاماره حرکت نکردند
بزعم الشیعیان در حق بقیه اولاد مجوسیان بیدین متکلم بکلمه مسلمین کمال مراعات و عطوفت شد و الا نام
و نشانی ازین ذریات در جهان نمی ماند و باجتهاد ذکائی و مجتهد الزمانی نوبت نمیرسید از غرائب حکایات
است آنچه درینجا بتعریض قدوة الاشقیا بیادم آمد که ظریفی در دودمان امرا از سکنه دهلی در فیض آباد
آمده بتعهد بعض علائق متوسل شد و از جهت نقصان محاصل دهات و بقایای از سرکار جناب عالیه
محبوس شد تا بدستگیری بزرگان نقیر مخلص یافته بصحبت معتمد الدوله بسر می کرد و میانه ایشان مطایبات
میرفت قضارا روزی قطعات تصویرات از نظرش میگذشت چون تصویر امام ابوحنیفه رح بدستش افتاد
بان ندیم گفت به بین امام خود را که بپارچه فروشی مشغول است و درین امر عجبی نیست که اکل حلال است
غریب انیست که در پیمایش خیانتی دارد یعنی پارچه را بگز کوچک می پیماید گفت اینجا او بمذمت امام ابوحنیفه رح
ازین جهت در حق شما احسانی عظیم کرده ورنه گز طویل از کاسه سر ایشان و یکدست دیگر با اینهمه که شنیدی که خلفای
راشدین رضی الله عنهم چون مصلحت دینی مقتضی میشد تا بلاد دور دست میرفتند کریاد نمیکنی در روایات
مورخین معتمدین اندیده که چون ابوعبیده رض نوشت که نصارای شام آرزو دارند که شمائل خلیفه روی
زمین را ببینیم اگر بکتاب سماوی منطبق شود مقالید ریاست و سلطنت بی استعمال سیف و قتال
باد تفویض نمائیم و الا بصدد جنگ برآئیم فاروق اعظم چون بعد از قطع منازل ببلاد شام نزدیک شد
روسا باستقبالش کوشیدند و ابوعبیده نزد وی حاضر شد و از لوازم سلطنت آگاه گردانید بمعرض قبول
نیفتاد آورده اند که وقت قدوم در شهر نوبت سواری غلام بر شتر بود و فاروق اعظم رض مهار شترش میکشید
روسا و علما در تحیر افتادند و رهبانان و کشیشان تنها آنجناب را طلب کردند فاروق رض بکمال جلادت و تهور
کسی را از رفقا همراه نگرفت و تنها نزد ایشان تشریف برد و علامات را که علمای نصاری در کتب قدیمه بوده دیدند

همه متعلق باحضرت و مقالید ملک را بدست مبارکش سپردند الغرض اقامت و منفعت ایشان همه لله بود و چون مصالح
دینی مقتضی اقامت بود سفر نکردند و هرگاه اقتضای سفر کرد مراحل را اکثر سنگها پیاده طی نمودند علاوه کتب
کلامیه در مذهب فریقین مثل نهایة امام رازی و محصل و ریاض و شرح مواقف و صحائف و طوالع و جلالی و نسفی و حواشی
این کتابها و شرح تهذیب و تجرید از علامه قوشجی و شیخ حلی و شرح باب حادی عشر و منهج الکرامة و سلامة
نهج الحق و ابطال و احقاق و مناهج الاسلام و مسالک بحار و مانندان بمطالعه آوردم و بیشتر از مطالب
و مباحث این کتب در ذهن حاضر است بیاد نمی آید که بیعت امام را در جهاد شرط کرده باشند و شافی و تمهیدی و کتب اهل اعتزال
هم تا اینجا حاضر هست ازین شرط نشانی یافته نمی شود **قوله** و نیز در کتاب موطا الخ **اقول** درینجا مارا حجتی جدید منقح نشد نیست
بلکه زیرا که اینهمه مضامین بر امثال رکیکه قبل از در رساله حدیث الحوض جمع کرده و از کلمات سابقین و لاحقین مبرهن نموده شده
که ترمیم روان کتابی در هفتاد جزو بود و مسلک جمع الی انقلابی از بد نهایت واضحه تا مثل منتهی الکلام گذاشته ام و بقیه مفرع
تر احضرت باری مجلوهم خارا عزه احبابکه در ملاعب و ملاهی منهمک هستند توقع ندارم بالجمله همین کتاب جامع این مفهوعات متفرقه نقل می آرم
که شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدلیل کلمه هولاء و ضمیر علیهم و قراین عقلیه نقلیه حالیه و مقالیه بر مجموع شهدای
احد واقع است بحیثیت لا تشذ فرد واحد و ابوبکر صدیق نیز در مجموع اهل اسلام شامل شده کما هو الظاهر و مولف نیز
در ملحقاتش با بعضی از عبارات اصحاب باثبات رسانیده که ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف اتفاق افتاده
حیث قال مخفی نماند که شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای شهدای احد نیز در یک زمان رحلت آنسرور
از دنیا بود چنانچه تصریح کرده بان شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت باین عبارت و چون از انجا بازگشت
و از دعای احیا و اموات فارغ شد صداع عارض گشت و بیمار شد و انصار فی ذلک البیاض فی موضع آخر فی هذه السنه ان
النبی صلی الله علیه و آله و سلم شهداء احد فقال هولاء اشهد علیهم فقال ابوبکر السنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا
و جاهدنا کما جاهدوا فقال النبی صلی الله علیه و سلم بلی و لکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم قال انا لکائنون بعدک
ثم رجع الی المدینة و ظهر به الحمی ثم توفاه الله بعد عدة ایام انتهی کلامه بعینه و بلا شبهه درین آوان کثرت اهل اسلام نسبت
بسابق زاید الوصف بهم رسید و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق رض
که منظور علم او بحدیث الحوض در خبر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از اخص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم است و لیکن حسن
خاتمه تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهدای احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند یقینی نیست محتمل است
که درین سلسله احداثی سر زند و ازین لازم نیاید که حضرت صدیق رض و دیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم متصف باحداث کردند و سند اینمعنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهدای احد است
مطالعه بعضی از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق نیابة عن النبی صلی الله
علیه و آله و سلم فی مرضه قد مرت قبیل ذلک القصه مدعای مولف که ارتداد ابوبکر صدیق و دیگر خلفای

راشدین امت خاصة ثابت نشد و آنچه ثابت شد مدعای مؤلف نیست من بعد الناس است که اگر مخاطب
عالی مراتب اعتقاد دارد که غیر از ابوبکر صدیق رض و شرکاء او از غاصبین خلافت دیگری از اصحاب رض در واقعه دعا
بر شهدای احد مخاطب نبود کما یدل علیه قوله هر گاه همین کلمات صرف تفرقه ضمیر غیبت و صیغه مخاطب بحق
مخاطب و من عندنا با اعاده فرمودند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرماید و ما دامیکه اقامت ادله ننموده
احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین نسائی امامیه مثل ابی ذر و سلمان رضی الله عنهما که در آخر عمر شریف
نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و تکالیف شرعیه جهاد و البته
بر انبیا هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد مخاطبین باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء
الراشدین مقبولین امامیه بلکه سردفتر ایشان نیز از دست میروند و اگر خطاب ببعض دون بعض باشد کما ادعی
المصنف پس ما میگوییم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد خواهند بود تعبیر که از ایشان بلفظ رجال واقع شده
دخول ابوبکر صدیق در امثال و که در مؤلفات محدثین مثل افادات حاکم نصوص قطعیه بیران موجود است که ابوبکر
صدیق و یا غیر او بحکم نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از زمره مصداق حدیث الحوض خارج اند و از جمله آنحدیث
ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنها است که امامیهم بجلالتش اعتراف نسائی دارند علی ما نقله بعض المحققین
انه قال صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس انی فرط لکم علی الحوض و ان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود
و آنیته کعدد النجوم و انی رایت ناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت زمرة اخری ففعل بهم
کذلک فلم تفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابوبکر لعلی منهم یا نبی الله قال لا و لکنهم یخرجون بعدی و یمشون
و یمشون القهقری مستلزم تناقض و تخالف اصول فریقین است کما عرفت و سیجی بعد ذلک مفصلا
ان شاء الله تعالی گویا وی این سوال ابوبکر باشد و لا نسلم که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق در مثل من
داخل گردد که قبل ازین دانستی که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غائب
حمل میکنند و دامن حضرات ائمه را بزعم خود از لوث عصیان منزه میدارند و البته این امر بدون مساعدت
محاورات عرب امکانی ندارد و در ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغه متکلم مع الغیر شریک باشند
احتمال توجه اصل خطاب با ایشان و با کدامی صدیق جامشانش از جواب متین خاتم المرسلین ص پهلو تهی بلکه
یقین نیز ندانند که نصوص هم از مخبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق رض ازین تهمت
احداث و بدعت نماید و بسا است که خطاب بجماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
امامیه مثل طبرسی و کاشانی و غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند حالانکه حق
تعالی در کتاب مجید خویش می فرماید یا معشر الجن و الانس الم یاتکم رسل منکم و علی هذا القیاس آیات دیگر
پس دخول صدیق در جماعت متصفین با احداث ضروری نباشد از آنکه سوالش از جمیع افراد
است بوده جواب آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم صدور احداث از همه کس نیست

وایضاً محتمل است که وقت دعا برشه بعضی از جفات اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احداث
آنها مخفی نبود پس گو خطاب سوی صدیق اکبر و حضرت امیر و ابو ذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث و نبود
از امثال آن مردم است و دانستی که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث دعاست پس چون آنحضرت
بوحی یا الهام معلوم بود که بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد
لهذا آنجناب بتفاوت لسیر این مضمون را اعاده فرمود پس درین اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و مراد
جفات باشند نکته زیادت خوف و مزید خشیت برای ان جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین
میفرمایند وای بر حال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناط تویید رجات اخروی عدم ارتکاب احداث
و بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است **با قیماند خلجان عوام** که خطاب درینصورت بکسی است و مقصود
سرزنش دیگری صاحب بحار بکسرت وقوع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نیز
که خطابات الهی کو دبعضی از آیات مثل فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا بجناب خاتم المرسلین است
لیکن بمنظور تادیب و تهدیب امت است و این طریق ابلغ فی الزجر است بر متوقد ضمیر روشن است که چنانچه نزد
اهل سنت عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز مرصوص
قندبر **والعجب کل العجب** که علمای امامیه مثل این سوال با که ابوبکر صدیق نموده بزبانی ابوذر غفاری
در بعضی از احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدح متاخرین حکم بجهت اخوات
نسبت بخود فرمود ابوذر بدرود عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه تفصیل این
ماجرا در مسلک اخوخواهی دانست انشاء الله تعالی داحالانکه ابوذر را رضی الله عنه حضرات امامیه درین خطاب داخل
نمیکنند و از اخوت اسلامی خارج نمیگردانند و درین مقام احداث را بر ذمه ابوبکر صدیق ثابت میکنند فاعتبروا
یا اولی الابصار **بالجمله** حالیا علمای قوم ابوذر غفاری را منصرف باخوت اسلام ندانند و ذکر محامد که در حدیث
مشار الیه برای متاخرین مختص شده و در روایات امامیه خاصه بکثرت تمام مروی گشته از ابوذر سلب نمایند پس در باب
ابوبکر صدیق هرچه خواهند منقوه تان شوند والا جواب ما جواب شما نعم فرق هست که در جواب صدیق بلی ولکن لا ادری
ما تحدثون بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن نمیدانم که بعد از من چه احداث سرزند جواب
از سوال ابوذر که نص در نفی اخوت ابوذر است کما سیجیء معذلک جمله لا ادری که مضمونش نفی درایت
احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول
اهل حق پس از انکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه نموذج آن در ما سبق بعیت
گزارش یافته و انیهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و یاران
باجماع مرکب مراد از حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که موید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول
اهل حق باشد پس آن نیز موکد و مشید اصول ایشانست چنانچه انیهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

موضوعه امامیه خاصه پس بنائش در مسلک آخر می آید ان شاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بعلم قطعی حال احداث و بدعت این بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب کذب
در باب درایت از نفس نفیس خود فرموده باشند با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصاً در آن وقت آنجناب را جایز
نبود کما عرفت سابقاً پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نظر بضعف اسلام بعضی و عدم استقامت
باحتمال راجح ارشاد فرمود که درین سلسله احداثی خود خواهد یافت گو مرا معلوم نباشد آنکه شنیده می حرفی چند بود
از آن کتاب که از مدت دراز تصنیف کرده شده و خود نگاه میدارم و با آن تقصیر در طبع آن صنعت می ورزند از حیا
و موافقت این باب تخلف میکنند و از بسط و تفصیل آن بغیر از حاذقین اسرار و کاملین این دیار خبری ندارند امید است
که بعد از تتبع و تداول آن کسی از عقلا نام تالیفات منکر آن یکه اقبال کرده گرد آوری روایات و تائید آنش همه علمای
مذهب خود را جمع کرده بخواهد پرورد واضح که هر دیار خواهد شمرد **قوله** و مویدا نمیمی ست الخ **اقول** این مضمون هم
از رساله نص معلوم شد روق است و جوابش بتفصیل تمام در کتاب موسوم بمنتهی الکلام مبسوط است از همان کتاب
در اینجا هم سطری چند می نگارم و بعضی از امور مناسب حال در مقام می افزایم گوش دل باید شنید که محمول مولف سال
چنانکه والی بیان قرار یافته که در ... امکان می نماید که او را ... مجهول و تقویر
در مید به در حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است که این همان احداث است ... در حدیث الحوض ... باه
استعمال یافته ولا نسلم که هر جا که لفظ احداث استعمال یابد مراد از آن کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین
سعی از آنست که در ما سبق جلوه ظهور یافته و بتوجه تام تافته که این لفظ الیاری از بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیای سابقین علیهم السلام آورده اند هر چند اقسام احادیث در ما سبق گذشته لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر بعضی
و اعاده و بعضی دیگر مناسب می بینم نخستین حدیث حضرت امیر است و قد تقدم قبل ... است که در کتاب
مستطاب ... عن خلافة الخلفا مروی است عن المسیب بن نجبة عن ابیه قال قام علی فقال ...
فیهما ابو بکر و عمر و انا قد احدثنا بعدهم احداثا یقضی الله فیها ما یشاء از آنجمله حدیث امام صادق است که کلینی
در کافی روایت کرده و در ما سبق گذشته الفاظش اینست عن ابن یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول وهو رافع یده الی السماء رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا ولا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان تحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله تعالی الی نفسه
اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفرا اصلحک الله فقال لا ولکن الموت علی تلک الحال کان
هلاکا و از مجلدات ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث بر ترک اولی استعمال
یافته و الا می باید که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته
باشد هرگاه حال لفظ احداث باحادیث فریقین معلوم کردی که ضرور نیست که بر تغییر امر دینی محمول شود
پس برای بن عازب هرگز مورد حدیث الحوض و متصف به تبدیل دینی نتواند شد فکیف که در حدیث معتمد

وارد شود که بدوزخ شوند و اعدای ایشان که زیر درخت حرا بیعت کردند و دیگر مناقب وی نیز در روایات
معتبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم او مثل اجله اصحاب جنتی است لعل اسکیانکه
عذاب بروی مسلط شوند و او ابد در دوزخ بود و هرگاه خود مجتهد الزمانی اقرار می کنند که براء بن عازب از اکابر صحابه
اهل سنت است و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس تهمت احداث بسوی او بسبب
دعوی ترک خلیفه بحق نمودن فرع ان خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بودند و او این اعتقاد داشت
و این امر را هنوز مجتهد بدلیلی ثابت نکرده تا برا کا نیر اهل حق حجت شود بلی حجت بالغه الهی و نیجا بر مجتهد قایم است
و آن اینکه صاحب رساله حدیث الحوض باتباع علمای خود براء بن عازب را از عارفین حقوق اهل بیت
میداند و از متبصرین اعتقاد میکند اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث احداث در حق خلفای ثلاثه است
و سنان مقبولین امامیه از نسبت احداث پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر در نهایت بطلان اند
عازب و بری بودنش از قبایح و سرپرستی در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقعه غدیر ...
حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی جزاه الله تعالی با عماله مثل جزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال
فی معرفة الرجال منسوب می الشد ... است حیث قال براء بن عازب ... ان امیر ...
علیه السلام فی کتمان حدیث الغدیر بخم فاعمی انتهی بلفظه یعنی اگرچه بدعای مرتضوی شخص مذکور ...
مبتلا گردیده و لیکن یا معاشر امامیه بتصمیم قلب اعتقاد ... در حق او داریم ...
و الحمد لله که کلمه حق بر زبان مجتهد در حق مقبولین لسانی جاری شد که سوای ترک خلیفه بحق ...
احداث نموده اینست رسوای مقبولین امامیه زبانی ... ایشان ... براء بن عازب ...
اصحاب است و اصول ما چنین باشد پس مقام آنست که ... و انفعال مجتهدین ...
پای خود را ... و مری مناظرین کردن ... نکنند ...
خواهد یعل ارد **قوله** در مشکوة شریف الخ ۲ **قول** این نیز از جهان مضامین ... مسروقه است
پس جوابش از کتاب موصوف بطور اختصار می نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف ...
ثابت است که حضرات مقدسه انبیا و رسل علیهم السلام با وصف کمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت
ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر داشتند و بسیاری از ایشان بکمال خشیت الله تعالی شب و روز بگریه و زاری
بسر می بردند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر رخسارهای ایشان زخمها پیدا آمد و حق تعالی
جابجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از جهات خاص می ستاید و در
احادیث شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم افریده شد گاهی به تبسم اشنا نشده
اند و بعد ازین بروایات امامیه خواهم آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی را اعمال با هفتاد
و پیغمبر حاصل باشند باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و اهوال قیامت ایمن نماند

لکیمانه بجا آل الانوار انشاء الله تعالی هویدا و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمودای کاش
من و حنتی می‌بودم الی غیر ذلک پس حضرت مولف بجهت خوف و خشیت فاروقی رضی آنچه درین مقام گفتگو کرده خارج
از قانون اسلام و شریعت خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح
شفا مذهب رفضه و قدریه بهمین نهج نوشته‌اند که آنها اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و باقی
انبیا و مرسلین ضرور است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسیده باشد خواهی
جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون پوشیده
و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد حتی که اجماع حضرت مولف
و برادر معین او یعنی فاضل اخباری و اصدقای ایمانی بعد از خرفتای بسیار و دریوزه گری از خدمت علمای اصول و اخبار
و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقائد طوسی بلکه تحقیر و توهین مجتهد کربلا ان قرار یافت که خواجه
ایشان درین کتاب و طریق هر نه و مدار امی پیماید و براه نفاق میرود و در دلش چیزی دیگر و بر زبانش چیزی دیگر است
پس اول چیزی از روایات دیده باشند که ترحم شان دلالت بر غلبه رجای خلفا داشته باشد باعتقاد مزبور که در
شروح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگان برامده تمذهب باین مذهب گشتند
که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است بیت هنر بچشم عداوت بزرگتر عیب است * گل است سعدی و در چشم
دشمنان خار است * علاوه می توان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفه
کامله میفرمایند که انکام من در قبضه شیطان است دلیل بر آنست که علی از اعمال آنجناب برتبه قبول محلی نگشته پس
اعمال شرک کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد حرا انکه بکمال
طبیعت خاطر دست به بیعت قدوه مروانیان دراز ساخت بلکه بیعت را بر استدعای آنها مقدم داشت تا آنکه
در واقعه حره آن جناب را از منحرفین یزید شمارند و نیز می پرسم که آن معاصی کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة و الثنا ایشان
وقت شهادت گریه و بکا بملاحظه آن آغاز نهاد چنانچه مفصلا خواهی دانست انشاء الله تعالی اینهمه مطالب را در
وفات مبسوطه از کتب رفضه بر متفحص خواهی دید از جناب اقدس الهی طمع و قبول آن بعد تضرع و زاری میخواهیم و آیه
وافق دارم و کاشانی در خلاصة المنهج زیر آیت کریمه وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ
می نویسد که از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه می دهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق شد و بآن مواخذ
گردند چنانکه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبان روز روزه داشتند و طعام بمستحق
دادند و بآن افطار نکردند و میفرمودند که إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ خَيرًا وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ
مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا انتهی الغرض حال کاملان دین همین است که در حسن اعمال بغایت تصدی
میرسند و آنرا هیچ می شمارند و بخوف عدم قبول مبتلا می باشند اکنون حال زبان درازی مجتهد بر همگنان
عیان شد که از قوم اعتزال بغضب خروج کشید و از کجا رسید نعوذ بالله من ذلک و الحمد لله که آنچه مجتهد بر ما

از نهایت حماقت و سفاهت غبارهای نفاق و خس و خاشاک عداوت شقاق را بسوی خلفای راشدین
بلند کرده بود و همه اش پراگنده شد کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف و صفای نیت و خلوص
آن بزرگان بآیات قرآنی و احادیث حضرت رسول یزدانی و روایات خاندان ظاهر گردید و انهم مانند آفتاب نیمروز
آشکار گشت که خلفای راشدین در خوف و خشیت از جلال کبریای رب العالمین راه اتباع حضرات انبیا و مرسلین
سپرده اند و مکائد رئیس المنافقین الزنا تحقیقا همه حل شد و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا **قوله** حضرت سلامت آلخ **اقول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر امامت
حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العباد حق بود چرا وقت وفات که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کلینی
و شروح آن مسطور است زار زار میگریستند و تسلیه حضار و ذکر مناقب او در باره خود چرا سخنی نکرده اند
و در خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحیفه کامله عرض میکردند اگر در جهنم غیر از من
کسی نباشد مستوجب آنم و ابلیس که در ابرای گمراه کردن من مهلت دادی برمن مستولی شد و در معاصی مرا ابتلا گردانید
چون لائق عذاب شدم روا از من برتافت و در معصیت تو مرا فرو بگذاشت نه شفیعی دارم که در این وقت
بدو توسل جویم و نه معینی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه توسل جویم بنوافل با وجودیکه از فرائض
غفلت ورزیدم و از حدود تو درگذشتم و پرده حرمات تو پرداختم و کبائر ذنوب را مرتکب گشتم از این کلمات
طیبات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف حبط عبادات و تسلط عقوبات غالب بود
سبحان الله حضرات ائمه محیط علوم غیب و شهادت عارف نباشند بآنکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
جلیل عصمت موجب بشارت رسول مؤتمن و باعث حقیقت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب
ذو المنن است و فاضل مجیب عارف بآن ان هذا لشیء عجاب **قوله** و صاحب تفسیر مدارک آلخ
اقول مجتهد غفلت شعار جاهل اسفار که برین حدیث دست تشبث دراز نموده از عجائب و غرائب است
که غیر تقلید جامعین بیاض بی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیاض مذکوره نیز ه
استدلال را از دیگران استعاره میکردند بوم شوم یعنی اردستانی پیر از مکر و فن مفضل خائن خصوصا
سلاطین دکن غور و تامل می نمود عیان میشد که از این حدیث حقیت خلفای ثلثه بظهور میرسد و نهایتش
بطلان خلافت راشدین از این حدیث نمی آید و بطلان مذهب رافضیان و خارجیان و سلب خلافت
از معاویه ابی سفیان هم قوبین رجحان و آن بصارة العین و ازالة الغین و قوت القلوب و کشف المحجوب است
معنی انتها رسیدن چیزیست بغایت و قرار گرفتن بران چنانچه قاموس و قابوس و صحاح و نهایه و دیگر
معتمده لغت بران گواه اند و تبادر از نفس لفظ همین است اول دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جاودانی
است که این محاوره دران منصوص است و بنیاد معنی هم ازان مرصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید
الی ربک منتهاها امام رازی رضی الله عنه در تفسیر آن گفته ای منتهی علمه لم یوت احدا من خلقه

ونظام الدین نیشاپوری نیز می نویسد الی ربک علمها لم یوت احدا من خلقه و نیز خود امام رازی جا بجا همین
محاوره در تفسیر کبیر خود آورده از آنجمله در آخر سوره روم میفرماید ثم نقول هب ان الامر کما یقولون
فهبوب تلک الریاح القویة من الامور الحادثة العجیبة لا بد له من سبب و ینتهی الی واجب الوجود فهو آیة
للعاقل على قدرة الله تعالی کیف کان فرضتم ذلک و همچنین است در تفاسیر دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی در مجمع
البیان می نویسد ای لا یعلم وقتها الا هو و گمان مبر که چون این تفسیر از حسن رحمة الله علیه مروی است
حجت را نشاید زیرا که برین تقدیر تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود چه او را آیات
ایه را کم ترود میکند و بیشتر تفاسیر از همین بزرگان می آرد و مع ذلک موید تفسیر حسن است انچه طبرسی در خاتمه
سوره لقمان از ائمه روایت نموده آن هذه الاشیاء الخمسة لا یعلمها على التفصیل و التحقیق غیره تعالی و اگر هم
این روایت مجتهد را مشکل است باری باید رجوع کردن بتفاسیر فارسیه مثل حسینی و کاشانی و غیرهما
که در ترجمه این آیت در آن بدین عنوان است الی ربک بسوی پروردگار تست منتهاها منتهای علم قیامت
یعنی کسی را خبر نه هرچه اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتب فریقین نظر کند خواهد یافت
که در هزاران از مقامات این محاوره آورده اند و در کتب رجال در تراجم روات بیش از بیش خواهی دید
که انتهت الیه ریاسة الحدیث و ینتهی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و میزان و منهج
المقال در حال روضة المتقین و غیرها از کتب سنی و شیعه بر آن گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای دیگر را
می یابیم که بالاتراند در رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بودند
نیز در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مستعمل گشته جائیکه فرموده اند فانتهیت الی سماء الدنیا
حالانکه این سیر و سفر را باین آسمان بالاجماع انتهای نبود بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
گوئیم از این لفظ مراد متکلم همان است که ریاست فلان در علم باو تمام شد زیاده برین نیست که بنوعی
از زمان و مکان تخصیص می توان کرد و در حدیث معراج مدعا اینست که سیر بنهایت خود رسید و آنچه
شما میگویند نظر بدلیلی و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا بآسمان
دوم رفتم و همچنین از این مراتب و منازل در گذشتم و اگر این تفصیل و ترقی از درجه بدرجه آخر و از مرتبه
بمرتبه دیگر نمی آمد فقط همین قدر وارد می شد که از زمین بآسمان دنیا منتهی شدم حکم میکردیم که غایت تمام
سفر همین بود و بس و از اینجا است که قید نفس لفظ در بیان معنی اقرب و اتم تا بدانی که اگر بدلیل ثابت شود منافی
این تحقیق نخواهد بالجمله چون از این مقام پرتو آشکار شد معنی انتهای بس منطوق حدیث چنان منقح شد که خلافت
حق است چون منتهای آن تو باشی و بودن ذات والا صفات حضرت مرتضوی خاتمه خلافت نبوی
با وله قاطعه و دیرا همین ساطعه نزد اهل سنت و جماعت که آنجناب را خاتم الخلفا میگویند و خلافت راشده
بر آنجناب مختوم می دانند پر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواه در ضمن خلافت صدیق باشد خواه

خلافت مرتضی و ما بینهما همه حق شد بجهت آنکه تعلیقی نبود مگر باین شرط و وجود آن از کتب اهل حق
مانند آفتاب هویدا گشت و از کتب معتمده شیعه مثل صوارم و حسام و بحار و حیات القلوب و مسالک الافهام
و شرح ابن میثم پیدا است معنی انتهای خلافت سوی شیر خدا چه حضرات ائمه که بعد جناب امیر پیدا شدند در زوایای
خمول بسر بردند و مدت العمر خایف و ترسان و مضطر و لرزان در جلابت تقیه مستور ماندند و درینجا حاجتی
بیان ندارم که عبارات این کتب برنگارم زیرا که خود این رئیس السفها همین را شایع و ذایع دانسته چنانکه
عبارت تحفه در سابق نقل کرده که از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد پس در هیچ
وقتی از ذریت طاهره کسی بدان مرتبه که جناب امیر رسیده اند در عالم شهادت نرسیده و فرزندان جعفر
معلوم حقیقة حاکم کوفه گردیده باشند و ازین بیان حقیقت انتها و ختم بدلیل الزامی بظهور انجامید اگرچه
طائفه فاحشه که خاک بدهن ناپاک شان باد و آنجناب را مانند چنین رحم بدانند و لفظ خاتم الخلفا برای
آنجناب بر زبان نیارند بلکه بیره معطله نالش بگذارند و این بدان ماند که شخصی را جسم نامی و حساس
و متحرک بالاراده و مدرک کلیات و جزئیات دانند و لفظ حیوان و ناطق هم گویند لیکن لفظ انسان برا او
اطلاق نکنند و از انجا که مباحث این فن تعلق بمعانی دارد نه فقط بالفاظ لاجرم بعنایت سبحانی ثبت انتهای گشت
خلافت راشده بر اصول فریقین بحضرت مرتضی رابع الخلفا **والحمد لله** که از نیجا بعینت هم از کتب
معتمده امامیه در معرض ثبوت است بیامی کسیکه منکر البیعت باشد ایا ندیده که حضرت خضر علیه السلام
عند الملاقات امیر المومنین را بلفظ رابع الخلفا خطاب فرمودند کما مر و اگر بکتب اهل حق نظر کنند
حضرت امیر میفرمایند که هر که مرا خلیفه اول گوید و خلیفه چهارم اعتقاد نکند لعنت خدا برا او باد و فکیف که و لیست
امامت بتکفیر صحابه بدعت ابن سبا باشد پس معلوم شد حقیقت ترتیب خلافت خلفا بحکم حضرت سید انبیا و انتهای آن بجناب
شیر خدا و خلافت حسن مجتبی وارد نمی شود زیرا که از حدیث کاینی بعد السنتی که اصالة این امر بمهاجرین اولین متعلق است
معهذا خلافت مذکوره ماهی چند بیش نبود و انضمام داشت بخلافت اربعه و نقل است تابع و ضمیمه اکثر میدانند و عکس نمیکردانند مخفی نماند که از زعم
خلافت مقصود همین است که بعکس بعد آنجناب بخلافت حقه نخواهد رسید چنانچه از ختم رسالت لازم آید بطلان خلافت
امام مهدی بلکه مراد ختم خلافت راشده است که باتصال بحضرت مرتضی مختوم گردیده و طرفه میانه آنهم رسید چون
منطوق حدیث انتها بدین تفصیل و بسط دید که عقلا جا گرفت باحتمال ظاهر مذهب رفضه و دیگر برادران شان این یاد رفته هم خلافت
معاویه راشده نماند پس بعید گردید که مجتهدین بمخالفت حضرت رسول مقبول و شیر خدا امر گزیدند و رفضه برای بیکونی
دیگران چنین خود میدیدند **اما بیان اول** پس اینست که شیعه جناب امیر را بر خلاف احادیث نبویه صلی الله علیه و صاحبها
کما اشرنا خلیفه بلا فصل قرار داده سلسله خلافت و امامت را باین زده که از اولاد امجاد آنجناب میرسانند دیگران که ائمه
امامت بذوات شان قائم بود محروم میکردانند پس ولایت انتهی نمی شود مگر بر آخر ائمه و اولیت مقصوده که تابع است آثار نوبت چنانکه
خاتمیت و هرگاه باصول شیعه انتهای خلافت بر امام مهدی امری است تقرسی کما اشرنا الیه فی

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی با وصف اولیت چگونه منتهی توانند شد حقیقة اما امر ثانی پس از انکه جناب
مرتضوی منتهای خلافت راشده اند بحکم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه راشده باشد روی بر دامن
جناب پیلمودان عالی آفتاب یعنی انتها صورت نه بندد بلکه باطل شود و اللازم باطل فالملزوم مثله سبحان الله
کلام الملوک ملوک الکلام یعنی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود در اضافت شرط اذا انتهت الیک بلا
این حدیث که در واقع متعلق به یقین ست چنانچه دانستی لبطلان مذهب رفضه راجح میشود چه قدر تائید الحق
تخریب بنیان مذهب باطل می نگرد دفاتر طویله بشرح آن وفا نتوانند کرد و اگر فقط الخلافة حق ارشاد
میکردند ظاهرا لازم می آمد حقیت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب عماد الاسلام برین تقدیر اکثر
سعی ست و بر ابطال شهادت حضرت امیر هم کمر خویش چست می بست و وقت اضافت ضمیر مخاطب دهم
مردم به بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون جناب اضافت این شرط نمودند بلفظ انتها و صلت الیک
وجابت و مالت و آمت و مانند آن ارشاد نکردند حقیت همه خلفای متقدمین و خاتم بودن امیر المؤمنین
هویدا گشت و انیهم مثل آفتاب نیمروز روشن شد که چون در مکنونات هر نهایتی را ابداتی هست خلافت
از دیگران تا بجناب مرتضوی رسیده و منتهی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم شروع شد و نیز حضرت
خاتم بپایان رسید لیکن باطل شد انچه با ذهان بعض دیگر از رفضه میرسد که اینها کنایت ست از خلافت بلا
فصل حضرت مرتضی و العجب که ایشان انمقدار نداشتند که مدعی ابطال خلافت راشدین را ازین حدیث
چگونه این اعمال مفیدات فکیف که تا کار از اصل بر آید صبر درت بسوی فرع روا نباشد اینکه شنیدی
منطوق حدیث شریف بود که باجماع علما مقرین قوت و اتقان ست و کسی را در حجیت آن خلافی نیست اما
مفهوم مخالف که امام المتکلمین و نظام الاصولیین در کتاب محصول درباره آن فرمود فاقلنا ان المفهوم حجة
فلا شک آن دلالته اضعف من دلالة المنطوق و ملا نیشاپوری در تفسیر خود زیر آیت ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا هم چنین فرموده و ضعیف دانسته پس عنقریب می آید که حجیت آن نشاید سلمنا لیکن مطابق تصریحات
لغویین در معنی انتها که دانستی مفهوم مخالف ان چنین ست که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود حق نیست و این بدو
عموم سلب بر تی چند را مقتضی ست یکی آنکه جناب امیر در هیچ وقتی خلیفه نشوند و مردم زینهار بر دست حق پرست
شان بیعت ننمایند دوم آنکه آغاز خلافت با نا نوبت و ثالثت برای آنجناب بود و منتهی کسی دیگر گردد سوم انکه
بخیال مجتهد گذشته پس اگر این حدیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه مزعوم مجتهد متعصبین است
لازم می آمد بطلان خلافت بلا فصل امیر المؤمنین و هم بطلان امامت دیگر ائمه تا مهدی و دین حضرت شیعیان
ضرر اهل سنت در ذکر این حدیث زیاده تر باشد بر فرق عموم مجتهدین که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانسته
و استدلال بدان کردند بیت شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی گو مشت خاک ما هم بر باد رفته
باشد و نیز بعد از تسلیم حجت مفهوم مخالف تو انگفت که حق نبودن خلافت وقت عدم انتها چنانچه در از منه

خلفا است همچنان وقت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی فتعارضا فتساقطا فبقی المنطوق علی ما کان او حجیته

مقترن بالبرهان کما نص علیه الفریقان انتهی مبنی بر اطلاق حق بمعنی حق یعنی ثبوت ولیاقت قبول بود منطوقا او مفهوما
وبا انهمه درین حدیث وجهی دیگر هست بیانش آنکه موجهین توانند گفت که لفظ حق اطلاق میکنند گاهی بر حق امری
وزمانی بر حق مستقر بینی که چون از شیعه در اعتقادیات بپرسی که کدام مذهب حق است گویند مذهب شیعه و مذهب سنیان
باطل است وهرگاه سوال کنی از مذهب مجتهدین شان مثل حارثی و ثمانینی و قمی و حلی همه را حق نامند و به
ستایش بر خیزند و قس علی هذا وقتیکه از اهل سنت استفسار کنی وهرگاه از جواب سرور عالم صلی الله
علیه وسلم معلوم گشته که سوال حضرت امیر از حق مستقر بود زیرا که ناگزیر است که جواب مطابق سوال باشد
وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اموری را در جواب آوردند که در آن حق را بیان گنجایشی نیست چه نتوان
گفت که هم اسلام حق است وهم یهودیت و نصرانیت وهم احکام قران وهم اوامر توریت و انجیل مخالف
ازین پس معین شد که سوال از حق مستقر بود لاجرم شرط مذکور افزودند تا بدانی که خلافت در حین حق مستقر است
وقبل ازین حق دائر بود یعنی هم خلافت صدیق رض اتصاف داشت بحقیت وهم خلافت غیر او از فاروق رض
وذی النورین رض و مرتضی رض چه خلافت مفصول با وجود فاضل باطل نیست بخلاف وقت علی مرتضی رض که حق
خلافتش بعد ذی النورین رض متعین است کما عرفت واگر ترتیب معکوس میشد حضرت صدیق رض خاتم خلفا میشدند کما لا یخفی
وازین بیان هم دانستی که هیچ آسیبی و زیانی بخلافت راشدین نمیرسد چه نبودن حق مستقر مستلزم نفی حق نیست
علی الاطلاق وهو ظاهر لا ستره فیه چون بدین مقدار احاطه نمودی اکنون بعضی از امور دیگر که درخصوص
اینمقام ذکر کردنی است بگوش دل بشنو که در مدارک علما و معارک حکما بحکم علمای رافضه بتصریحات فضلای ملت
حقه چنان ثبوت پیوسته که وقت احتجاج و استدلال حدیث را سند باید آوردن یا از کتابی نقل نمودن که مولف
آن التزام صحت کرده باشد یا محققین بر وثاقت مرویاتش اعتقاد داشته باشند یا حدیث بظاهر کتاب مستطاب
و احادیث مشهوره مطابق افتد و اجنبی نبود و انیمه جای آنکه از کتب دیگر مدلل نمایند بکلام مخالف که اول دلیل بر مهر است
چه قبل ازین در آغاز همین مقاله وقت نقل کلامش دانستی که مجتهد جائیکه در سند حدیث عیون اخبار الرضا که راوی
آن گوشواره عرش رب المشرقین یعنی حضرت امام حسین است و دلالت بر مناقب عالیه خلفای راشدین وارد گفتگو
کرده این عبارت نوشته که درج روایات ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب فریقین اندراج یافته و علما آنرا تلقی بقبول نکردند و ازینجاست که علمای
فریقین برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
انتهی و ازین عبارت انیمه مستفاد گشته که بعد از بر آمدن این حدیث در کتب محدثین هم حجت برای شیعه نتواند شد
تا وقتیکه صحت و اعتماد متحقق نگردد چه جای آنکه سندش هنوز هم نرسد و اگر در تتبع روایات این اباسمان
در ندیده محال که حدیث مذکور بدون ضعیف و ستیاب شود کما صرح به المحققون من بعد انجه مجتهد در ان مقام

افاده نموده اند حالا ازان ثابت می شود که حدیثی که متفق علیه در مابه النزاع تواند بود که دلالت کند بر مدعا
مستدل و سند به تواتر و استفاضه رسد و با اجماع مخالف نیفتد ورنه زنهار قابل اعتماد و اعتبار نمی باشد و عبارت
مجتهد دران مقام اینست که ثانیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جمله خبر آحاد است معارضه
بالاخبار متواتره متفق علیها نمیتواند کرد و صلاحیت و مقاومت با اجماع عترت طاهره و علمای ملت حقه طاهره نمیتواند
داشت فلا یعبأ بامثالها انتهی بلفظه و ما نحن فیه همه مراتب را که مجتهد فاقد النظیر در عدم اعتبار حدیث مذکور اولا بیان
ذکر فرموده موجود است اما حال سندش پس یقینا هنوز مجهول است و معترض در اثبات صحت آن عجز
ز نوبتی تن در داده و علم به استان نهاده آنانکه بود ونش در مدارک زاهدی پس بر همه ظاهر است که مولف آن التزام
صحت هر روایت اعتماد بران نزد محدثین نه نموده نه متاخرین درباره کتب مذکوره چنان اعتقاد دارند که
محدثین امامیه درباره عیون اخبار الرضا چنانچه عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی پس در هر روایت کتب مذکوره
که صحت سند یافته نشود اگر مناظری بگفتگو کند بجای خویش خواهد بود و هرگاه باظهار مجتهد در کتب اهل حق بر روایات
ضعیفه و مطروحه و ماوله مندرج است ناگزیر شد بر مجتهد که استدلال بدین حدیث می نماید بر مبطلان خلافت
خلفای راشدین که میدان احتجاج را ازین خس و خاک بروبد ورنه از زبان سامعین و ناظرین خواهد بر آمد که
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال الغرض بر ذمه مجتهد است سند حدیث مذکور را بیان فرمودن و صحت
و اعتبار آن او واضح ساختن و الی له و انکار عدم دلالتش بر مدعای مجتهد پس دانستی و عنقریب عیان میگردد که زنهار بر صحت
احدی ازمن داوود و مفهوم مخالف دلالت نمی نماید و حجیت انشاءالله اما رسیدنش به حد استفاضه و تواتر پس بالبداهت غلط و آن
معلوم است اما مخالفتش با اجماع پس عنقریب انتهی چه بدلالت کتب معتمده امامیه معلوم کردند که ائمه اهل بیت رضی الله عنهم
اتفاق کرده اند بر حقیت اهل بیت خلفای راشدین و مناقب جلیله و محامد جمیله الشان زیرا که مجلسی در بحار و جائی دیگر در مطاعن
و غیران و دیگران در دیگر جاها ثابت کرده اند که ائمه بطور واحد بودند اما مخالفت آن با اجماع اهل سنت پس از اجلای بدیهیات
باید گفت بالجمله آنچه مجتهد الزمانی ازین حدیث فهمیده هم خلاف اجماع ائمه اهل بیت طاهرین است و هم مخالف اجماع فرقه محقه اما آنکه
اخبار متفق علیها معارض است مر سالک زین حدیث بخیال مجتهد گذشته پس انهم از اجلای بدیهیات تواند بود و بنا
حقیقت گذشته بر روایات معتمده امامیه چه جای مذهب و روایات اهل سنت مع ذلک بعد ازین نیز می آید چنانچه می باید
انشاءالله تعالی والحمد لله که با احاجتی نماند درین مقام به بیان چیزی از امور مذکوره مگر آنکه واضح گردانم
که این حدیث دلالت ندارد به صوح خیال مجتهد چنانچه ائمه فریقین تصریح کرده اند اما امر اول پس آنکه این استدلال
است به مفهوم مخالف آن و حجیت انشاءالله حضرت امام رازی رضی الله عنه و التفسیر الکبیر مدلل آیت کریمه ان تجتنبوا کبائر ما
تنهون عنه الآیة می فرماید آنچه بر آن دلالت دارد که ابوالقاسم کعبی باین آیت استدلال کرده بود بر قطع
وعید اهل کبائر یعنی زنهار بخشیده نشوند و بجهنم روند و تقریرش همین است که حق تعالی معلق گردانید تکفیر سیئات
را او خال بندگان را در جنات بر شرط اجتناب از کبائر پس معلوم شد که چون اجتناب

نیست از تکفیر زاده خیال مذکور چنین صورت نبندد و علما تخطیه کعبی مذکور نموده که اگر بعد از حرف او برآورده که تخصیص
بلکه دلالت دارد بر نفی حکم از ما عدا پس این امر نزد معتزله باطل ست و نزد اهل حق ضعیف است و اگر است دلالتش بنابر است
که چیزی که معلق گردد بر چیزی نسبت کل آن معدوم خواهد شد وقت عدم آن پس این هم ضعیف ست نه بینی که حقتعالی
میفرماید واشکروا الله ان کنتم ایاه تعبدون حالانکه شکر بهر حال واجبست عبادت کنی یا نکنی و نیز فان امن بعضکم بعضا فلیؤد
الذی اؤتمن امانته که ادای امانت واجبست شرط مذکور باشد یا نباشد و نیز فان لم یکونا رجلین فرجل و امرأتان
و استشهاد و بیست است بیکمرد و دو زن هم بر عدم حصول دو مرد موقوف نیست از این جنس اگر آیات اشمرده شود با آیات بسیار تخصیص
نوبت سد در فواید طوسه مرتی جنیة از آیات کمیه بر کرده که اگر تعلقش بر گرم کلام باضافه و رقبا بطول انجامد مجتهد ازرا
هم ندیده پس علمای اصول و عیارتیمی متفق شدند مجملاً و تفصیلاً بالتقا و عجب اینست که قاضی عبد الجبار معتزلی این استدلال
را در کتب اصول ضعیف دانسته در مقام استدلال کعبی را ستوده لهذا تقریرش را اهل حق بناخن انگشت خود گفته اند
که حبک الشی یعمی و یصم انتهی خلاصه کلام امام المتکلمین اعلی الله مقامه فی علیین عنقریب می آید که حال مجتهد از زبان
درین مقام مثل قاضی عبد الجبار ست بلکه بدتر از آن انشاء الله تعالی ممن بعد بدانکه تخصیص حرف آن
درین باب بنا بر آنست که ابو القاسم کعبی و غیر او قاعده مذکوره را در حرف مذکور آورده بودند اما مرتاضی یعنی تقریر
ائمه امامیه که خیال مجتهد ناتمام ست پس بدانکه از کلام میرزا محمد که در مناظره رشید المتکلمین مرتب کرده از ایشان
عیانست که مفهوم مخالف حجت نیست چنانچه از رساله عزت الراشدین واضح میشود و کتاب عمدة البیان
ملا احمد اردبیلی اینک حاضر است حاصل عبارتش بدان میرسد که مفهوم مخالف اعتبار را نشاید بر تقدیر اعتبار
معتبر نمیشود دیگر وقتیکه تقیید را وجهی دیگر نباشد و بر تقدیر چه موقوف خود امام اعظم ثانی رفضه انچه در کتاب
منتهی المطلب آورده از ان هم واضح ست که دلالت مفهوم حجت را نشاید عبارت اینمقام آنست و راء اهما
ان هذه الدلالة مفهوم و هی ضعیف خصوصاً مع معارضتها للمنطوق و المفهوم و این عبارت در جلد اول کتاب
مذکور که اصلش از خانه همین مجتهد حامل الاسفار بهم رسیده موجود است و جابجا امام اعظم شان در تصنیف
ادله مجتهدین و فقهای خویش این مضمون نوشته فکیف که سید این قوم نیز انکار از حجیت آن نماید چنانچه از
حاشیه کربلائی پیداست و مجتهد الزمانی با این اقبال امور منهور بسبب تهی مغز بودن از علم و خبر محروم گشته پس این قول
شیخ سعدی هم راست آمد بیت مسکین خر اگرچه بی تمیز ست * چون بار همی برد عزیز ست *
قوله باید که تمام الخ **اقول** هرگاه بدین تفصیل از کتب معتمده فریقین بوضوح انجامید که
مقالات مجتهد خرف از نوع خرافات و جعل و ترهات و معارضات مسیلمه کذاب ست پس
تمامی علما را نذر کردن کمال وقاحت و بیحیائی و سخت مهمل گوئی و یاوه درائی ست چنانچه
مضلین خلائق انجامعین بیاض واردستانی بی سواد در کتاب امامت نوشته اند بلی اهل حق را
نباید ساده سر آزار ست که ملا و هندو گویند باید که تمام علمای فریقین حقتعالی را حاضر و ناظر دانسته

حکم فرمایند که این بیچاره دشمن انصاف و دین نقل مذکور بلیاقت فهم حدیثی ندارد و بدون ترتیب انعقاد بارتکاب مسلم نزد اهل سنت
باشد در پی الزام گردیده دو داد از علمای خواهد جاز کتب ائمه عظام خود هم خبر ندارد پس او را چگونه دعوی ریاست جماعه
بکلم روبروی فقها و متکلمین رسیده وجود بشارات فتوح راشدین مضمون حدیث آنها در کتب قوم آبروی مجتهدین
متشیعین بر خاک مذلت میریزد و حقیقتاً از صنائع بدائع او تعالی است که گرگ قوی بچه ضعیف را اندرید یعنی حضرت
موسی را بکنار فرعون پرورید هر که بر تمقام احاطه فرماید خواهد دانست که غیری زائد هم بر آنچه مجتهد گفته بود درین
تقریر موجود زیرا که در اجماع مهاجرین و انصار باعتراف قمی در تفسیر اهلبیت بر بیعت صدیق شکی نیست و
ایشان بر بعض فرد ثمنی در شرح کلینی امت حقیقی حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و اجماع عترت طاهرین منصوص
جعفر نیز بر گذشت که مجلسی در بحار و جلاء العیون در کتب مطبوعه وغیره و دیگران در کتب دیگر تصریح کردند که حضرت ائمه
بر طور واحد بودند پس در اجماع اصحاب و عترت بر اهلبیت خلفا در خلافت باجماع مرکب شکی نماند و
ریبی نیست که حدیث اینها بدین امور قطعیه مخالفت دارد فلا یعبأ به پس حال رسوائی مجتهد
در خاتمه این کتاب دیدنی است که برای تایید خیالات خام خویش هیچ حیائی آغاز نهاده و گفته
که ائمه بر طور واحد نبودند بلکه مثل انبیا اختلاف داشتند نعوذ بالله من خرافاته **قوله** لاریب که
شیخ ابن بابویه الخ **اقول** قطع نظر از انکه اعتراض مخاطب به حیثه لفظی می کشد و از داب محصلین نمی نماید
میگویم که از انجا که مدعی اجتهاد و تکلم کتب نحلت خود را که از تالیفات اکابر مذهب او است و موضوع
آن مناقب و مدائح صدوق را جمع کردن و بنقل معجزات و کرامات داد تشهیر دادن است ندیده و نه
استعدادی درین فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب است که او را بورق گردانی
ان کتب بمقدرین تشویش وحیرانی نگردانم و بکتاب فارسی که غالباً مجتهد الزمانی
مطالعه آن فائز شده بلکه در تالیف آن بمقتضای الکفر ملة واحدة کما قالوا مانند ضعفای
رعیت نمود و شریک بوده نشان و هم تا پسر نابالغ خود در دبستان بماند الغرض مولوی
حسین علی خان برادر بزرگ ترین که تالیف شان ممدوح مجتهد خیر سگال است در جواب چند
از اجزای ایضاح رشید المتکلمین نور الله مرقده جائیکه طهارت خمر را بر مذهب بعضی
از قدمای رفعه ثابت فرموده میگوید که ازین عبارت هم مخالفت صدوق با اجماع معلوم میگردد
چه مراد شیخ ابو جعفر طوسی ظاهراً از اجماع اجماع فرقه محقه است و شیخ ابن بابویه از اجله علمای محدثین بلکه فرد
کامل علمای امامیه است پس چگونه داخل اجماع نخواهد بود الی غیر ذالک اینقدر از غایت ظهور مثل بدیهی اولی است
که فرد کامل آنست که عند الاطلاق متبادر شود پس آنچه گفته که شیخ صدوق از اجله اساطین محدثین و فقهای
قدمای امامیه میباشد حبل المتین الیشان مثل دیگر قدمای عظام کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا ان نص علیه غیر واحد

واحد منهم بر جای خود نخواهد بود بالجمله حال علمای رفضه مطابق تصریح مجیبان ایضاح کما مر من قبل
همین است که تا بوی وقت می جویند و حرفی بر سبیل تفضیح در تالیفات خویش نمیگویند و در هر مقام از
میدان مناظره راه فرار می پویند که چون رعایت وقت برای رواج بضاعات مزجات و ترویج مز
خرفات اقتضای کمال جلالت قدر و رفع ذکر برای صدوق الکواذب کردن امور را در مدایح و مناقب
او نوشتند که لفظ دو کامل علی الاطلاق حرفی از آنست چه ظهور ذات صدوق مطابق کتب احادیث رفضه
و توقیعات مزوره ظهور معجزه صاحب الامر است و کثرت تالیفات او و دین ایشان بمقتضای تصریحات
محققین ایشان در عالم مشهور است و هرگاه عظمت و جبروت صدوق مساعد تقریر و تحریر مجتهدین رفضه منقاد
پیرامون انکارش گردیدند و چنین جاوید ند مجملا تناقض و تهافت کلمات تشیعین خصوصا مجتهد الزمانی و قلت
استعداد او ازین تالیفات القدر عیانست که معتقدین حسن مناظره او از تشیعین هم عند التحقیق
غریق بحر ندامت میشوند و بخطای خود اعتراف میکنند اینست حال امام المتکلمین و نظام المجتهدین

قوله در روایتیکه آنچ الخ **اقول** کور و کورانه انکس بصدد الزام بر آمده که بعبارة العین رابعین بصیرت
ندیده و فقط لا تقربوا الصلوة را انکس مطمح نظر داشته که با این همه مدت تا هنوز پیرامون عبارتش نگردیده
حالانکه یکی از شیعه در تالیف تشیید مردیکه از هند تا و یار جابلقا بلکه وسط بلاد و قوم هنود یعنی لنکا ظهیر
و مددگار بود تفصیل این اجمال و تشریح اینمقال آنکه عبارت بنده از مقام مذکور نقل و اعتراف مخالفست
که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم در عیون آورده مثل سفیده
صبح ازان روشن است که این بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عزیز بوده اند و قد
صرح بعدم جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه و سلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوق آن ان متصور نیست بدون
ایمان کامل و تورع مفرط و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشده که مثل دیگر نفوس
قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند و درین عبارت قلیل معانی کثیره بمقتضای خیر الکلام گنجانیده ام اگر بحیله
مجتهد در کوری و کورانگی مبتلا نمیشد البته بدیحیت گستری می پرداخت و از تقلید ابو جهل که قرآن مجید را اساطیر
اولین می پنداشت دست بر میداشت زیراکه درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و هم دو اعتراض
علمای رفضه را مستاصل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که مود
اعنی خلاصه حدیث همین است که صدیق و فاروق و ذی النورین مثل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه
و سلم عزیز بودند آمدم بر بیان مضمون خاتمه حدیث پس تادیه آن درین عبارتست که مثل دیگر نفوس قدسیه
در موقف حساب ایستاده شوند چه مراد از نفوس قدسیه حضرات ائمه اهل بیت اند اگرچه بمقتضای عموم انبیا را هم شامل
باشد کما ستعرفه زیراکه البته حضرات ائمه در جمیع امت محمدی افضل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قسم برین خورده
که تمامی امت او بموقف قیامت از ولایت مرتضوی بپرسند فکیف که در احادیث امامیه مصرح باشد که این سوال

از جمیع ایمه در موقف حساب خواهد رفت هرگاه سنی تمام حدیث از ابتدا تا انتهی گوش کردی اکنون تقریر اعتراضات وی فهم
آن شود اما اعتراض اول پس این است که از واقعی از حدیث شیخ صدوق که در عیون روایت نمود ظاهر شد که خلفای ثلثه
خلیفه عزیز حضرت بشیر و نذیر بودند چنانچه تو گفتی ولیکن چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خلفای ثلثه خیلی در خوف و بیم
بودند لاجرم این حدیث بر تقیه محمول است فلا یدل علی المطلوب اما تقریر دفعش پس چنین است که علمای شیعه بار بار تصریح
کرده اند که تقیه برای ایمه اطهار است نه حضرت سید ابرار صلی علیه وآله وسلم واین امر ببینده مجمع البیان طبرسی و زبده
آقا احمد اردبیلی که در آیات الاحکام است بر ظاهر است و سیجیئ عبارته فی هذه المقالة ان شاء الله تعالی ونیز ابن عابد از تسلیم عصمت
سید انبیا از خطا در عبارت اساس الاصول حاشیه مینوانی یافت و هی هذه اعلم ان الامامیة لما قالوا بعصمة الایمة ووجوب
امتثالهم ووجوب التاسی بهم فعندهم افعال الائمة واقوالهم وتقریرهم کافعال النبی صلی الله علیه وسلم واقواله وتقریره فی کونها
حجة علی التفصیل الذی مر بلا تفاوت فی ذلک الا فی باب التقیة فان فعلهم وقولهم وتقریرهم انما کان للتقیة بخلاف النبی صلی الله
علیه وسلم وکتب مطبوعه حاشیه نص صریح است در آنکه احتمال تقیه در احادیث سید انبیا راه نمی یابد کما لا یخفی وهرگاه تقیه برای
آنجناب جایز نیست چنانچه بر زبان عمائد قوم رفته گو دلهای ایشان بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
زینهار متاثر نگشته پس حمل حدیث بر تقیه چگونه درست خواهد بود فان الانسان یؤخذ باقرار اللسان اما تقریر اعتراض دوم
پس اینست که از خاتمه حدیث عیون معلوم شد که حضرت امیر رضی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند و افضل از تمامی است
و همه این اصحاب در موقف ایستاده شوند و مسئول گردند اما تقریر دفع پس اینست که درینجا گفتگوی استحقاق خلافت
راشده می رود و از منقبت معلوم یعنی خلفای ثلثه بمنزله سمع وبصر و قلب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند استحقاق
خلافت راشده عیان نیست و ایستادن ایشان در موقف حساب برای سوال معلوم مستلزم سلب این استحقاق نیست
حالیا غایة الامر آنکه این بزرگان را در موقف حساب ایستاده کنند و از ولایت مرتضوی علی بپرسند و معلوم نیست که
از عهده بر آیند جوابش آنکه سوال مذکور در موقف موجب کسر شان رفیع خلفا نتواند شد زیرا که دیگر
نفوس قدسیه مثل ایمه و انبیا علیهم نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رفضه که انبیا را چه بلا پیش آید
معاذ الله چه هر کس که احادیث انبیا در باره حضرات ایمه نیک دیده در مرویات رفضه خوب میداند که
عهده برایی مستحیل است حتی که بر روایات ایشان جناب امیر را نیز سخت دشوار است از عهده بر آمدن
اگر حضرت زهرا در قیامت بازکنند و شکوه و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در حق جناب امیر المومنین گفته بودند که
مثل جنین رحم پرده نشین شده که و مانند خاینان در خانه گریخته و گرگان می درند و می برند و تو از جای خود
حرکت نمیکنی و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است چنانچه تفصیلش
در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست هویدا میشود که
از حضرت امیر خواهند پرسید که با ثقلین چه کردی و عبارت آنمقام اینست و ازین یک حدیث همه امور
که بر زبان قلم فقیر وقت تصنیف تعاریة العین گذشته و قدر رفته انکار است شد زیرا که امامت ایمه بدرا

که مانند اولاد امجاد و غیرهم اند فرع امامت آنجناب است چون خود حضرت ایشان ازین باب سوال کرده شوند دیگر که باقی ماندند
و از ملاحظه این سوال انهم به ثبوت رسید که سوال کردن بعرصات قیامت در باره کسی دلیل بر آن نیست که آنکس افضل
باشد والا لازم آید که مثل حسنین علیهما السلام افضل باشند از جناب مرتضوی علی الی غیر ذلک لم یقل به احد پس خلفا که در باره جناب
مرتضوی علی سوال کرده شوند مفضول نباشند و درینجا اعتراضی است جواب طلب که چون گفته بودی که حضرات انبیا علیهم
سوال کرده شوند اینجا چگونه لازم آمد که ایشان در موقف حساب این سوال خواهد رفت چه فرعیت امامت ائمه
امامت ابوان همه مسلم است لیکن فرعیت انبیا غیر مسلم جوابش آنکه اینک حسام جناب مجتهد جائسی حاضر است و بعضی
کتب احادیث رفضه موجود و همین کتب تصریح کرده اند بآنکه مذهب منصور اثنا عشریه همین است که جمیع انبیا و رسل
غیر از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم افضل اند و انبیا طفیلی ائمه اند پس حضرات انبیا نیز این سوال در قیامت واقع شود
پس این اعتراض اساسی نماند این است شرح معنی عبارت فقیر که در رساله بعبارة العین نوشته بودم و عوارض لوازم
آن هرگاه تفصیل معلوم و این عبارت قلیل وقت تصنیف بعبارة العین پیش نظر من بود و اعتراضات رفضه را
بهمین عبارت جواب دادم و تقریر مدعای خود را اتمام کردم و چند یاجوج و ماجوج را از هر طرف پیوستم و عذر تنگ ایشان
دیوار گردانیدم پس آنچه راس المفسدین رئیس المنافقین دعوی این معنی نموده اند که فلانی کتاب عیون را بگوید پس همه
و اقتصار بر نقل مجمل بعض فقرات آن از قبیل لا تقربوا الصلوة نموده بر مطالب باطل خود شاهد احتجاج از آن فرموده
عین تقریر ملحدین است که حرفی را بینند و از ملاحظه حرف دیگر چشم پوشند و بر دیگران از روی سرزنش نجر دشنام
حال اعتراضات این پیر نابالغ اینست عنقریب معلوم میشود که و بدیانی پیش نیست لیکن با اینهمه میگویم که از نقل
اندیشه‌ها چنان مدعی شد که باز این لغت تیغ زبر مشتق پهلوانان رستم نگر و مانند آن از محلات این شهر خوب است
که بیچاره کتاب عیون را با اینهمه کوری دگری دیده و شنیده بر خلاف والد ابی مروت که زیر مشتق مشغول ایران
و کتاب عیون او وقت تصنیف حسام هم نکشود **قوله** اولا نسلم آه ۲ **قول** مجتهد نا عاقبت اندیش بابا و تا کیش علم
تنقید را درین مقام دخل داده و بنیاد این مباحث بر جرح و تعدیل نهاده باعث آنست که عیوب بزرگان خود را که
آشکار میشد مثل طشت از بام افتد و بر کسی از اهل حق بفضل ایزدی شادان گردد و این بحث طول بسیار میخواهد مکر ما
للاختصار حرفی چند بر ورق میزنم که باصول رفضه در اصحاب حضرت سید الابرار که صدر اول بودند کسی غیر از مقداد باقی
نماند که از ساحه ارتداد و تلف کردن حقوق اهل بیت امجاد خالی باشد تا بجائیکه بعضی از ایشان که گروهی را از صحابه …
را چنین نشان داده و درین پرده عقد است مذهب رفض آراسته اند لعنت شان هم بار بار در زمان خلفای
راشدین و هم بعد از آن وقت خلافت امیر المؤمنین از زبان حیدر کرار و دیگر ائمه اطهار سابقا و لاحقا از کتب معتمده
امامیه حالی گردانیدم و استثنای مقداد بسبب ظاهر روایات بنا بر ارخاء عنان نمودم ورنه ممکن نیست که رفضه
بعد از تقریر مطاعن اصحاب کرام در باره انبیا علیهم السلام جان سلامت برند چه جای مقداد باز را جا این قیاس
مرتب نکرده اند که خلفا فلان شهید گریختند و خاک چنین مذلت بر مفارق خود بیختند و جان خود را از حضرت

رسول کریم دریغ داشتند وعلم نفاق برافراشتند وحال آنکه اینقدر از مسلمات است ودر بحار وحیات القلوب ومانند آن
ابواب وفصول در ذکر اسامی آن اصحاب معقود است که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم بودند ودر اعتنا وقرار داده‌اند وچند
از امیرالمومنین هم کسی پای ثبات نفشرده وخرساک بن خرشه ومانند او منتفی نگشته چنانچه در همین مقاله عبارت
کتب مسطور مذکور شده پس نفاق وجبن مقداد هستم بعد من ثبوت رسید الی غیر ذلک من الغزوات اینست حال صدر اسلام
اول اما اصحاب ائمه علیهم السلام پس هزار بار دانستی که سرغنه تمام عالم بنص جعفری شش کس بودند واقعه همه زراره
که حضرت امام صادق بود نقیضه لعنت او هم ناطق بودند اما بیم صامت هم خاموشی ودرین باب از لب مبارک آن امام برآمده
وقس علی هذا اشباهین وشیطان الطاق وبر کفریات ایشان کتب اصول اربع مولفه ابوجعفر ثلثه که خلاصه اصول اربعمائه
باشند گواه هست لاجرم برای اخراج سهل از زمره معتدین اینهمه کششها وکوششها کردند وآفتاب جلالت
صحابه کرام را انکار نمودند خلاف عقل زرین ودخول مجتهدین امامیه درگروه مجانین است آیا اخراج شخص
از طعنش مستلزم اینست که او مطرود ومجروح بود ومگر جناب مجتهد الزمانی علامه ودیگر کتب تنقید مثل منهج المقال را چنانچه
باید عنوان نکردند وندیدند که خود فضل بن شاذان را بعضی از شیعیان از نیشابور نفی کردند ودیگران در ذم
وطعن او کوشیدند وملا تقی مجلسی در رجال فقیه آنچه نوشته از آن واضح است که اهل سنت دشمن فضل بودند بجهت این
وامامیه عداوت او داشتند بسبب دنیا واعتبار ووجاهت او وبنده را عداوت اهل سنت چنانچه مجلسی مدعی شده
بخیال نمی آید زیرا که از منهج المقال انیم بر می آید که ابن کنانه وشاه ودر علم تفسیر وقراءت ومانند آن کتابها بمذهب اهل سنت
ساخته وپرداخته بود تا آنکه بتصریح متقدمین امامیه محدثین اهل سنت روایت از او میکردند واو درکمین بود ودشمن حکم
دشمنی خاطرنشین نمیشد بلی دشمنی او وقتی تواند بود که پرده از یکسمت او بر می افتاد بهرحال مدعا اینست که چنانچه
فضل درباره سهل فکر کرده دیگران نسبت باو نمودند که من حضر بیرا الخ فقد وقع فیه وتوقیعاً تیکه در لعن
وطعن او قدمای رفضه بر آورده اند غالباً که جناب مجتهد الزمانی در کتب خویش دیده باشند که ملخص خاتمه آن اینست
که اگر او از افعال خود باز آید فبها والا او را نشانه تیر دعای کنم که گاهی زخم آن در دنیا وآخرت التیام نیابد وهیچ
معلوم نیست که مخاطب جامع العلوم بعبارتین وعید شدید انهم دیدند یا ندیدند که تبرء وی او را مصیبتی شدید
رسید تا آنکه زنهار از آن رهایی نیافت وبجا دوای خود شتافت وحال اعتقادش در توحید ایزدی آن بود که
ان الله عزوجل فی الاسماء السابعة فوق العرش کما وصف نفسه انه جسم پس خرج در اساس شکل مشهور که چه خفته
وچه بیدار باب سهل چه اعتبار اما تضعیف نجاشی وغضائری پس عنقریب از تحقیق نقال کشمیری
بمرتبه ظهور میرسد که بجوی نمی ارزد واین متاخرین را اجمال آن نیست که مشایخ جامعین اصول اربعه را بطور خود
تضعیف کنند ومشکل تر اینست که هرگاه کتب رفضه درین فن جمع فرمایی وفهرست امام اعظم اول چنانچه بنظر
فقیر رسیده وهم خلاصه امام اعظم ثانی ایشان ونجاشی وکشی وغضایری وعقیقی وتلخیص ومنهج ومانند آن
از رجال مجلسی تتبع کنی خواهی یافت که هرکه نزد ائمه هدی درکذب وافترا وفساد اعتقاد وتقلیل عباد فی بود

نزد امامیه مرتبه او از عرش برین درگذشته و این امر بر ناظرین هر دو مجلد کبیر این کتاب محتاج به دلیلی نیست
و اگر اولیای مجتهد گویند که چون در باب سهل اختلاف جرح و تعدیل است و شیخ بهائی و غیره
او در کتب اصول و قاضی شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی التعدیل لاجرم باید که روایتش
را بجوی نخرند گوییم الکنون بفاصله یسیر از کتب رفقه خواهی دانست که این تقدم وقتی است که بسبب
تضعیف بکمال قوت و وضوح رسد و در ما به النزاع انچه مجتهد آورده قوت و وضوح آن ممنوع
اساطین مذهب شما همچو شیطان الطاق نیز درین قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان برهم زن
توحید باری عزوجل و منکران علم ازلی او بودند علاوه بکدام دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
و جرح او را پس پشت انداختند و با اینهمه میگوییم که گفتگو در صحت سند حدیث بر اصطلاح لاحقین نیست
بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی اینقدر ضرور است که ثقات محدثین بروایت راوی بنیان
استدلال نهند و آنرا معتبر دانند و از کتب قوم حال ضلالت صدوق چنانچه گفته بودم عیان شد زیرا که
عقل تجویز نمیکند که بودن در دیباچه تراجم صدوق و مراتب عظمی برای او مولوی حسین علی خان او را فرد کامل قرار داده
باشد و خود مجتهد اقرار کرده که صدوق از اساطین محدثین است الی غیر ذلک لیس البته اگر نزد او این روایت
معتبر نمی بود در کتاب عیون که باظهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بحار مثل کتاب من لا یحضر است
وارد نمیکرد یا بهم نمیگذاشت بلکه غرابت یا علت شذوذ و مانند آن بقلم می آورد چنانچه معمول اوست
و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که بتصریح مجلسی در مقام مسطور مثل اصول اربعه است بروایت
راوی مذکور استناد و احتجاج نمی نمود حالانکه قریب ربع اول ازین کتاب بروایت سهل ابن زیاد
و غیبت موسوی ثابت کرده و هم بروایت دیگر در باب النص علی القائم که قریب نصف کتاب خواهد بود
او آورده روایتش را احتجاج بیان نموده اولا و بروایت دیگر ثانیا و همچنین در مقامات دیگرش و چون کمال عظمت
و جبروت قمی صدوق و فرد کامل بودنش علی الاطلاق بوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از دیگر
ائمه مجتهد سوای شیخ ابن بابویه احادیث اصول و فروع را که بواسطه راوی مذکور برای تنقیح مسائل
دینی آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح مدعا و تفضیح سفها سطری چند دیگر بران می افزاییم بگوش
عقل باید شنید که تنها شیخ المشایخ در کتابهای خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل را
معتمد علیها دانسته که کلینی ثقة الاسلام روافض که از مشایخ صدوق است نیز کتاب خود را
با استدلال و احتجاج بروایاتش تالیف کرده اگر باور نیاید باید اندک محنت را بر خود گوارا نموده
و بکتاب شیخ اعور خود نظر کردن و بدون قصور نظر ابواب آن را دید که او در بعضی از مقامات بابها

فقط بر ترجمه روایت او منعقد کرده مثل باب ما یفصل تمرض المریض بیانش اینست علی بن ابراهیم عن ابیه

و عدة من اصحابنا و فی نسخة عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد و عن ابن محبوب عن ...

قال قلت لابی الحسن علیه السلام المرأة تقعد عند رأس المریض وهی حائض فی حد الموت فقال لا بأس
ان تمرضه فاذا خافوا علیه وقرب ذلک فلتتنح عنه وعن قربه فان الملائکة تتأذی بذلک ودر باب حد حفر القبر والشق
وان رسول الله صلی الله علیه وسلم لحد له بدو روایت سهل استدلال نموده ودر دعوی حد حفر قبر و لحد و شق فقط
روایت اوست ودر باب ثواب من مشی مع جنازة سه روایت فقط از نقل کرده و روایات دیگر ایشان نیز و در باب
الصلوة علی المومنین والتکبیر والدعاء سه روایت از دست چند روایت از دیگران بهر که کلینی عموما فقط
در مجلد فروع بروایت سهل مذکور استدلال میکنند و در مجلد اول که از اصول است پیدا که حال مجلد اولش نیز از
که از آغاز تا انجام بروایت سهل مزین گردیده از انجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است و جهل
که اسناد حدیث دوم این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد و در همین کتاب است بعد از ذکر حدیث طویل
که صدر است بلفظ یا هشام علی بن محمد عن سهل بن زیاد و بعد از یک صفحه کلینی میگوید علی بن سهل بن زیاد
باره حدیث دیگر آورده و از انجمله است باب فرض العلم و وجوب طلبه والبحث علیه در انهم روایت اوست و
از انجمله است **باب اصناف الناس** که آغاز ترجمه آن از حدیث اوست و از انجمله است باب فقد العلماء
که مشتمل است بر روایتش از علی بن اسباط و از انجمله است باب سوال العالم وتذکره که حاوی است
بر روایت او از جعفر بن محمد الاشعری و از انجمله است باب النوادر که روایت راوی مذکور از محمد
مسطور در آن نیست و از انجمله باب روایة الکتب والحدیث وفضل الکتابة والتمسک بالکتب که مندرج
است روایت او در آن از احمد بن محمد و از انجمله است باب التقلید که روایتش در آن موجود است
از ابراهیم بن محمد الهمدانی و از انجمله باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل وتعالی که روایات
او بیش از بیش در آن مرویست از احمد بن بشیر برقی و ابراهیم وغیر او و از انجمله است باب معانی
الاسماء و اشتقاقها که در آن روایت اوست از یعقوب بن زید هم از ابن محبوب و بعضی از آنها
فقط بر روایت او مقصور ساخته از علی بن اسباط از حسین بن زید از درست بن منصور عمن حدثه
عن ابی عبدالله علیه السلام قال ستة لیس للعباد فیها صنع فی المعرفة والجهل والرضا و
الغضب والنوم والیقظة و اگر همین عنوان تفصیلی کافی کلینی امام الائمه قوم را بنظر در آرند
تمام کتاب را بروایات سهل مملو و مشحون خواهی یافت کما لا یخفی **و بعد ازین**
که حقیقت حال و صدق مقال بر تو هویدا شد احتمال اینکه روایات او از قبیل
تابع واستشهاد و تقویت است یا تعلق وارد بمسئله مخصوص از مسائل فرعیه بموضع مخصوص
یا بطور ندرت و شذوذ است از هم باشید کاش علامتی برای معتمد و خلاف آن قرار میدادند
واین هم صورت نبست و شیخ طوسی که امام اعظم قوم مورد لوم است در
آغاز استبصار بر یونس قدح کرده نه بر سهل پس بر رفضه مشکل تر شد و نیز

در باب رعاف که ناقض وضو نیست بروایت سهل استدلال نموده و ایضا در باب
وجوب غسل میت و غاسل میت بروایت او احتجاج ساخته و از باب غسل جمعه سنت است عیان میشود که روایت
سهل معتمد است الغرض مدعای فقیر این است که بروایت معتمدین امامیه مناقب و روایات واله بر استحقاق
خلفای راشدین در رساله عبارة العین بطور نمونه بیان کنم چه عبارت فقیر که مخالف هم نقاش بر داشته جلی
والسنتی گواه بر آنست یعنی علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و حسب وجوه عیوب ایشان
همه عزیز خود را صرف ساخته‌اند خالی از مناقب و روایات واله بر حقیت خلافت راشدین نیست والحمد لله که این
مدعا بعنوانی حاصل گشته که کسی را مجال نماند که آن را رد کند و الا لازم آید که مجتهد الزمانی شیخ صدوق و کلینی
و هم کتب ایشان را از دائره اعتماد خارج گردانند و درین امر تباهی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که کتب
جامعین اصول بروایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را بیش از بیش جابجا بنیاد نهاده‌اند و آن
بینهم و بین الله حجت شمرده‌اند علمای متاخرین مرجع گردانیدند و لنعم ما قبل بیت فی فروعت محکم آمد
فی اصول همه شرم بادت از خدا و هم رسول اما انچه مجتهد الزمانی از کتاب شیخ حلی و کشی نقل
نموده‌اند پس غایة ما فی الباب دعوی کذب و غلو و تعصب است یا وجود تشیع و ازین کتاب عیان است
که آن کمیت از رفضه که غالی و متعصب نباشد حضرات ائمه معاذ الله عمر خود را در بیان نیکی بدان
و دیدی یکجان صرف کرده‌اند و مجلسی عموما نوشته که ظلم و جور از آغاز عالم تا آخر بر فرق شیخین مندرج حتی
عموما و دیگران مثل قادیل را خصوصا نوشته‌اند و ثبوت کذب راوی مستلزم عدم اعتبار روایت
بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و تکلم شرح اصول کلینی را که
از نوادر است و از مشاهیر کتب شیعه هم ندیده‌اند که صاف صاف زیر حدیث عدم درایت بیان
میگوید که اگرچه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم اینمعنی که روایت
سهل معتمد نیست و از پایه اعتبار ساقط و از مقام صحت هابط است بر امامیه سخت مشکل وارد است
چه خود از کتب دینیه ایشان درین کتاب مثل آفتاب نیمروز روشن شده که مقبولین لسانی رفضه
از صدر اول معاذ الله بعد و لعنت مرتضوی و اولاد امجاد آنجناب مانده‌اند و از دائره دین و ایمان
خارج بروایات ائمه اهلبیت که بر امامیه حجت است لاقرارهم علی انفسهم و هشامین و زراره از ملعونین
و مطرودین و منافقین کما هو فی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطاق باوصف این نکوهش
هم ملعنت و اعتبار است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه است
از ائمه زیر قدح و جرح بگیرند امر سهل است پس مشکل علاوه لازم می آید مشکل دیگر بالاتر از آن
که جرح و قدح ائمه را در بابی کرده مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نهادند و حسابی از آن
بر نداشتند و حالانکه بوجوه بسیار جرح مذکور راجح بود کما هو بدیهی بخلاف جرح شیخ حلی و امثال

در باره سهل آنچه گفته شد بعد از آنست که رفضه تکبیر شدید بمقتضای إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ
کرده بودند معهذا محتمل است که اخراج او از قم بجهت حسد یا تقیه یا نفاق بوده باشد که از کتب مطبوعه
جالستی هم عیان است که حسد در اصحاب ائمه شایع بود و خود کلام مجلسی در رجال دلالت بر آن
دارد و تا بطبقه متاخرین چه رسد که چها کردند **والعجب** که حال عبد العظیم اصفهانی و شنبا
سبتهای راجعت الزمانی یاد نداره که پدر جالستی او از راه حسد با ایشان چه اندیشه و چه کرد با و
لایق این امور نبودند اما نفاق پس تقیه دو رونی شعار و دثار علمای شیعه است احتمال دارد که
بطرفداری کسی از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر در زمانه دارد بسا بیست و آنفا با وصف
سوید بود نیش از جواب ایضاح مذکور عیان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را مطمح نظر داشته
هر وقت برنگی رنگین گردیده اند آمدیم بر جماعت اولیس دلیلی در نیجا بر بند عاقله کور نیست تا بهم
که او چگونه با وجود مجتهدین شیعه متبع خطوات شیطانی مغلوب هوا جس نفسانی رشک افزای
منفقه و مخصوص بان تواند بود و چه خوش فرمودند اکابر سنت و جماعت بملاحظه سوره نمل که سکینه
و مجتهدین رفضه آنقدر فهم ندارند که مورچه سلیمان علیهم السلام داشت زیرا که دانست که لشکر یان
آنجناب بصحبت سر سری دیده و دانسته موران ضعیف را پایمال نتوانند کرد و در رافضی نتیجه
صحبت دایمی خاتم المرسلین را در صنادید اصحاب چنان اعتقاد کردند که ایشان جگرگوشگان پیغمبر خویش را
بر انواع ظلم گرفتند و با وصف علم و خبر هیچ از دقیقه از بحر متی فروگذاشتند و از اینجاست که ظرفا
در حد و دالاشیا بهمین معنی اشاره کرده اند که نقل می کنم که الرافضی خواره لعنت که از و میخزد و مراد
از بی دانیهمه که در باره سهل شنیده می مبنی بر تقریرات دیگران بود اکنون حرفی چند از افادات باقر
مجلسی که او مقنن قوانین مذهب رفضه در متاخرین است و اهل ایران بتحقیق او می نازند بدین کلمه
که مذهب باقر مجلسی داریم می بالندید از تسلیم ضعف سهل بشنو که در شرح اربعین تفصیل بیان کرده که
ضعفش منافی اعتماد بروایت او نیست زیرا که او از مشایخ اجازت کتاب ابو بصیر است و در ثقه بودنش تبیت
حالیا عبارتش بعینه از اوی تتبع به بین که مفهوم او همین است یا چیزی دیگر و این کتاب را بعد از جستجوی بسیار
بقیمت گران با تمم و نتایج بسیار برای الزام مانند مجتهدین و متشیعین مذهب شیع از آن بر آوردم و دیگر
معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد که هر چند جستم بنظر نیامد امید از باری عزو جل چنان دارم
که مضمونیکه بیان کردم بدلالت قطعیه از آن بر آمد پس عملاست عقلای عالم را که بعد از این ائمه
اسلاف رفضه جبان ناطق است برای مجتهد زیبا بود که در حق مجیب معصب چنین کلمات نویسد که دلالت بر
قایلش بر شایستگی عیون را کشیم اهمیت ندیده کورانه در مسعد الزام بر آید و بر لا تقربوا الصلوة کار بست لیس
با انصاف است حکم نمایند که آیا او مصداق این موضوعه هست یا مجتهد که بمقابلش مینگذرد که ائمه فن حدیث

ازجامعین اصول اربعه بلکه باقر مجلسی امام ستیزه هم از متاخرین بروایاتش در اصول و فروع اعتماد
کرده و جا بجا بروایاتش استدلال نموده و تقیه بودن او گواهی داده فکیف روایتی که در باره مناقب
اجابه امت حقیقی علی با عترت به القرشی وامیته المهاجرین علی بانفس علیه الطبرسی فی تفسیره وارد شود پس بعض
لمصارة العین را زنهار درین باب نیز بطعن ملائم نتوان گرفت الا انهما کابر تهمه رفض بوده ملام می شوند کما عرفت
آنفا و با اینهمه امری دیگر بشنو که در اینهمه کشمیر جنت نظر چنین میگوید که بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
وابن بابویه باحوال رجال انها زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر آنها است پس تضعیف این رجال
خصوصا جائیکه در سند کافی و من لایحضره الفقیه و نظایر آن واقع اند و طعن در آنها بغیر قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایت و در شروح کتب احادیث تصریح بدان فرموده اند حاصل که
رجال مذکور نزد این مشایخ عدول و ثقات اند متاخرین که این رجال را قدح و جرح نموده اند غیر معتبر است
زیرا که جرح و قدح بغیر بیان تفسیر مناط اعتبار نیست و تقدیم جرح بر تعدیل در صورتیست که جرح مفسر باشد
چنانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته انتهی بلفظه **قوله** و درج روایات ضعیفه اخره
۲ **قول** مقبولیت روایات وقتی تواند شد که محدثین کتب معتبره خود را بنیهم و بین الله حجت بداند
والتزام صحت آن روایات کنند در کتب خویش که در مذهب شان معتمد و معتبر است چنانچه از کتب صدوق
و کلینی و غیره واضح و لایح است پس اگر جامعین اصول چنین تصریحات بکار نمی برند و بدین امور در کتب
خویش یعنی نمیکردند این تقریر صورتی میداشت واجب از خصوص مذکور و تصریحات مسطور تقریر مجتهد قائل
آن نیست که گوش بران نهیم فکیف که دل بران و هیم اما علمای اهل سنت پس حال ایشان بتصریح مجتهد الزمانی
درینجا مانند علمای روافض است زیرا که از قول مجتهد معلوم شد که روایات مطروحه و ماوله در کتب ایشان اندراج
یافته که علمای ایشان آنرا تلقی بقبول نکرده اند و ازینجاست که برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم
تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند چون حال کتب اهل حق بر گفته مجتهد بدین
عنوان است پس استدلال مجتهد به حدیث صحاح مثل عدم بیعت جناب مرتضوی تا ماهی چند بر عدم
استحقاق اولین خلفاء و هم احتجاج او با حادیث دیگر علمای آن محامل درست نقل کرده یا ما ول مطرح
نموده اند خود بخود از معرض اعتبار ساقط خواهد بود چه جای آنکه اهل حق هزاران دلیل بر این معنی قائم کرده
باشند که صحابه و اهل بیت همدگر حقد و عداوت نداشتند و مخالف ایشان مثل شیعه و سنی نبوده بنابر
مقدمه فدک عدم بیعت بوجهی چند مدعای شیعه را مستلزم نیست حالیا کجا ماند انچه مجتهد در حدیث
کتب خود این تشیعات بر اهل حق نموده که چون امامیه استدلال میکنند بروایات دیگران اهل سنت در باب
معذرت گویند که روایت بخاری و مسلم نیست و هرگاه از مسلم حدیثی می آرند این ترانه بر میسرایند که مرتبه
مسلم به بخاری نمیرسد و چون حدیث بخاری روبروی ایشان نهاده می شود دست و پا گم کرده در رد آن حرف

بیز تند پس ائمه نیز زبانیها بحکم مجتهد علیه خافت شد که بر امور معقول و مطابق قواعد و اصول طعن نمایند
و نیز زبان گیرند و این حماقت دیگر و مشکل اخر است که بجهت عدم اعتبار روایت سهل بر مجتهد لازم است

قوله و ثانیا آخر ۲ **قول** آن روایات را که متفق علیها بین الفریقین است و دلالت میکند
بر کفر و نفاق و سلب استحقاق از خلفائی راشدین چنانچه قبل ازین گفته بود که معارض است با احادیث
صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت اصحاب ثلثه دارد باید درین مقام آن را او
تا بهر یکی ازان روایات یک یک ساله بر اسمها کرد آرم و با دله عقلیه و روایات موافق و مخالف تا بع
که نهار تقریرات علمای شیعه دران بر قانون عقلا منطبق نمیگردد بلکه بسبب عدم مراعات شروط
قیاسات و جا بیدن خرافات لیتن افترات هر طرف متکلمین رفضه رسوا میشوند و عقلا متحیر اند بسبب آنکه
هرگاه روایات متفق علیها در کتب فریقین که برای مطاعن اصحاب کارگر شود موجود باشد رفضه چرا دست
به موضوعات خویش انداختند چنانچه درین مقاله نیز عیان شد و وقت تفضیح قلی کنتوری هویدا گشت
فکیف که در کلینی اعور و بحار مجلسی روایات ائمه مسرود شود و ابواب وا نیمعنی منعقد گردد باید که افادات
ائمه را بر قرآن مجید و حدیث شریف عرض کردن و موافق را بسر و چشم گذاشتن و مخالف را ساقط گردانیدن
و لاریب که احادیث مدائح صحابه کرام که پاره آن از عیون و کلینی و التقی قرآن مجید موافقت دارد حیث قال
یا تهم رضی الله عنهم و رضوا عنه و انهم اشداء على الكفار رحماء بينهم و اناانکه ایشان را بکفر و نفاق نسبت میکنند
روی شان در قیامت سیاه و حال شان خراب و تباه است أكفرتم بعد ايمانكم فذوقوا العذاب
بما كنتم تكفرون تا بدگوئی صحابه موجب حد و تعزیر است و کسی از اصحاب شجره به فرج خود
مانده دیگران برابر احد به ایشان نرسد و ایشان نجوم هدایت اند بتصریح امام رضا الی غیر ذلک من الاحادیث
النبویه اما دعوی اجماع عترت طاهره در امر مذکور پس ممنوع است درین میدان باید مبارعت قدم نهادن
و بدلیلی آن اجماع را ثابت گردانیدن و انی لهم ذلک اگر مجتهد بزعم خود یک دلیل برینمعنی مرتب کند البته صد دلیل
از کتب رفضه بر خلاف آن مرتب توانم کرد و اینک گوی و اینک میدان لیکن ازین مناقب که بروایات حضرات ائمه
خصوصا حضرت شهید کربلا و حضرت امام صادق است عاقلی تجویز کند که رفضه باجماع عترت طاهره
مطلب خود سا بچون توانند نمود **۲ العجب** که دلائلی مروت و بزلی و فاجر گاه روایتی بی سر و پا
باید که ازان سراغی بکمالش برینمعنی تواند برد که حضرات امام صادق گوشت خرگوش نمیخورد یا حرام نسبت
تشیع آنجناب بتقلید جاسمین یا ملا ابراهیم خانی در صوارم باثبات رساند و تشیع تمامی ائمه بران متفرع
گرداند و نشتر خمزه را با خرطات لیعبوفسوات الحمیر بقول الخیابین ضمیمه سازد و شرم و حیا را جواب
صاف داده پرفضل المجلی بر دوانده و همچنین چه ان این مجتهدین حیارتی از کتب اهل سنت که انهم بروایت
غیر موثقین در نمیمعنی بدست آرند که فلان امام مسح پا در وضو میکرد و انحکم را مستلزم لوازم تشیع تمامی ائمه

وانت چنانچه از رساله سیف ماسح پیداست و عبارتش که در پایهای کاغذ نگاه داشته میشد وقت ضرورت بیرون
نیامد بعون الله بحیثیت بعد ذلک اسماء او مادامیکه رسد که مناقب عظیمه و مدایح جلیله در کتب دینی رفضه برای خلفای راشدین
بدلالت یقینی یابیم و در اجماع عترت طاهرین بر مدعای رفضه منافقین قدح کنیم و گوییم که چون خود سلطان
کربلا معتقد مدح جبرئیل و ثنای نبیل برای خلفا باشند و مطابق فرموده جد امجد خود ایشان را سمع و بصر و فواد حضرت
پیغمبر صلعم دانند و نیز حضرت امام صادق علیه السلام که مثل شهید کربلا ممنوع از تقیه بودند کما یدل علیه اصول الکافی
معتقد نزول آیات قرانی در مدح مهاجرین که اکثر ایشان اصحاب ثلثه اند کما عرفت مفصلاً چگونه انعقاد اجماع
عترت طاهره تصور کرده اند فضلا عن الاذعان والیقین فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب
و از انجا بر عقلا واضح شده باشد وجه اختیار حدیث حضرت امام حسین گوشواره عرش بالمشرفین و بصما
ره العین و حدیث حضرت امام صادق علیه السلام که هر دو بر اصول رفضه امام ناطق بودند نه بیر معطله و امام صامت
و هرگاه این هر دو جناب معتقد مدائح و مناقب لشکریان خلفای راشدین بدان درجه باشند که دانستی و خلفای
ثلثه را اجزای بدن مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد کنند از ائمه صامته و آبار معطله چه نام توان برد
فکیف که در کتب کلامیه مثل مسالک الافهام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصرح است
که ائمه هدی هر یک در دین و یک آئین بودند هر چه یکی از ایشان فرموده همه فرموده اند و هر چه یکی از ایشان اعتقاد نموده
همه نموده اند پس بالبداهه اجماع عترت بر این امر منعقد شد که خلفای راشدین مصداق آیت بیعت و آیت تمام
نور و آیت اشترا و آیت حفظ حدود الله و وارثین جنت بی شبهه و صفت سمع و بصر و فواد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بوده اند بر حرفی از ان احادیث بنقل کشمیری در نزهه نشان میدهیم که حضرت ابو عبد الله فرموده اند
حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن
حدیث امیر المومنین و حدیث امیر المومنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول الله
عزوجل باز میگوییم که مجتهد اگر دعوی این معنی که عترت طاهره اجماع کرده اند بر امر مذکور هم احادیث ولایت
داده و بران بملاحظه کتب خویش مسکنند باهل سنت ضرری نمیرسد زیرا که این کتب و روایات نزد اهل سنت حجت نتوانند
و در همین مقاله مجتهد ناعاقبت اندیش گفته بود که اگر مراد درین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت مرویست
پس بیان اصلا نیست معهذا معارض است با احادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت
خلفای ثلثه دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و من اقرارهم لا لانفسهم و اگر مراد این است که در کتب
اهل سنت اجماع عترت طاهره بر استحقاق خلفای راشدین ثابت است و هم نقیض احادیث پس حاشا ثم حاشا بلکه
از کتب معتمده رفضه هم اجماع ائمه اهل بیت ثابت شد بر مدح جلیله خلفای متقدمین کما عرفت تفصیله آنفا و لا حاجة
الی الاعاده ثانیا الغرض هر چند میخواهیم که جواب کلام مجتهد نمقام این بود تمام در دو سه ورق بانجام رسانیم
لیکن خدشات و اعتراضات آنهم طرفش تازه تری خیزد و آبروی دین و مذهبش و بی بروی خاص و عام بر خاک [illegible]

اما دعوی اجماع علمای مذهب رفض بر امر مذکور پس چند نظر با شیخ زین الدین عاملی فصلی قرار داده که
شامل است بر مسائل که شیخ المتقدمین دعوی اجماع در آن نموده و خود مخالفت آن فرموده و مقصودش از ترتیب
این فصل این نیست که تفتیش بر کلامش عرضه نشود و همچنین بر کلام سید این قوم یعنی شریف ثانی تعنی می توانم گفتن که
حال شیخ و سید شما چنین است وای بر حال مجتهد که تفضیل این فضلا هم نمی رسد چه جای آنکه در کتب قوم از جاهل تقریر
کرده باشند و بحضرت ائمه بتواتر رسانند که حجیت اجماع از مذهب اهل سنت است و علمای رفضه دعوی تواتر درین
دارند که اخذ علم محصور بسماع احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعیه بکسب نظر که باعث اختلاف است نهی
نیست لیکن بعد از تسلیم صاحب تقبل قال تواند پرسید که علمای رفضه بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود
دار خدا و شرعی است برای خلفا معاذ الله پس چیز البس الینا فقد [illegible] حضرت حیدر [illegible] تطویل بکشود و از آن اعتراض
نموده و همچنین حلیه و غیره و اگر مراد نفاق ایشان است لا جرم مخالف [illegible] تجرید است که بایمان واقعی ایشان حکم میرانند
وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ و اگر مراد اجماع اینست که علمای شیعه در سلب استحقاق راشدین اتفاق کرده اند
پس همین وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلیم بدون دخول معصومی از ائمه هدی چگونه حجت تواند بود و حال آنکه اجماع
ایشان باحادیث عاید محدثین رفضه بر مدایح خلفا به ثبوت رسیده الا آنچه رکاکت ادعی شده فلا بد علیها من اقامة
البرهان این احمال را سبب فرمایگی او بر تصریح مجتهد فانی در رساله کتاب اعتقاد کفهم بانه سلمنا لیکن رکاکت اگر مانع و
عقبا پلشه هزاران حدیث امامیه رکیک خواهد شد مگر نه دیده که شارحین کلینی مثل صاحب وافی شافی صراحة گفته اند
که روات چون از عوام بودند و از اهل لسان نبوتاند عدم بلاغت ازین جهت اتفاق می افتد و عدم سلالت بدین سبب
در احادیث ائمه راه می یابد آری رکاکت و مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیده در باب فدک تا اثبیه عمر طلبش
و با وصف الحاج شیخین و بذل انواع مساعی و کالت حضرت ابو تراب کما فی علل الشرائع مثلا بالصفع نفرمایند و بیت
الحزن سازند و شب و روز بگریه و زاری پیوا زند و خلاف زهد و توکل و حسن و ورع درین امر عمل آید چنانچه
از جواب امیر المومنین که در مخاطب حضرت سیدة نساء العالمین قبل اتخاذ بیت الحزن و بعد از اتفاق این مصائب
و محن باشد در بحار و حق الیقین مبسوطا است هم معلوم توان کرد یعنی زهد و توکل پیش گیر و آنچه گویم بپذیر و رزق
تراه فرزندانت را خدا ضامن است الی غیر ذلک وهو مما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و ثالثا الی آخره **اقول**
لا نسلم که مخالفت مذهب امامیه باشد چه ما کما هو الظاهر من کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند بایمان
واقعی خلفا کما یشهد به التجرید و شرحه للحلی [illegible] و در آمدن به بهشت بعد از عذاب چه معنی دارد و جمعی گویند حصول
ایمان اولا و طریان ارتداد ثانیا و این مذهب هم اگرچه مخالف ثقلین باشد کما بینها فی بصارة العین مجملا و سنفصلها
فی هذا الکتاب مفصلا لیکن بر مفهوم شان بیان مناقب و محامد خلفا و این مذهب مخالف نیست مگر با تواتر
که مفسرین شیعه مثل کاشانی و ربیعه الرضوان نوشته اند که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بدو و در نزد
بکسی این بیعت کرده و نیز در مجمع البیان و خلاصة المنهج و غیرهما ایمان صدیق و خلوص او با بیت غار پیدا است

واہل این مذہب میگویند که این محامد و مناقب مشروط ازانست که راه ردت اختیار کرده باشند الی غیر ذلک من المهملات
و هرچند بطلان این مذہب مثل مذہب خوارج و مانند مذہب منافقین که این بزرگان را مثل خویش میشمارند بدلالت
منطوق احادیث ائمه در کلینی است و قد عرفته سابقا و لا خفاء بوجه مهمل باشد لیکن آخر مذہب امامیه است
بلکه مشهور و متبادر پس کلام مجتهد بظاهر درست نمی شود و ازین مقولات چنان می نماید که این بیچاره کتب
فارسی را هم ندیده و خود را با وصف اجتهاد در علم طبابت هم یگانه روزگار می شمارد و ایضا لا نسلم که این
ترکیب مستلزم افضلیت عثمان باشد چه محتمل است که انجناب او را بسبب دامادی چنین فرموده باشند ازین
این مرتبه ایست که ذی النورین فائز بدان شده و شیخین را حاصل نگشته چنانچه حضرت امیر مطابق نهج البلاغه
بخطاب حضرت عثمان رض فرموده قد بلغت من صهره ما لم یبلغا پس معلوم شد که شیخین بدین درجه نرسیده اند
اگرچه ازان مقام واضح است که شیخین و حسنین هر دو ازو افضل اند درین امر جزیی لازم نمی آید مزید ثواب
او از شیخین و حسنین ادعی قضایه البیان این است مرتبت ذی النورین بر شیخین بحیثیت مرتضوی اما وجهش
بر تقدیر تسلیم این مقدمه پس عنقریب می آید ستعلمنا که انچه حدیث بر افضلیت ذی النورین دلالت
دارد لیکن مضرت باهل حق نمیرساند چه حدیث رفضه بر ایشان حجت نیست آری برای استعمال مذهب شان
بکار نیاید مگر یاد ندارد که از آغاز این رساله تا انجا مجتهد بنا بر تقلید حاشیه صاحب صوارم همین بود که اقرار العقلاء
بر ضرر خود مقبول است نزد فهم ور ظاهر است که ایراد حدیث عیون فقط برای الزام مجیب همه فضول است پس
اگر حدیث مذکور دلالت کند بر امریکه فی الجمله منافی مذهب ما باشد ضرر ما چه خواهد بود و آیا انچه حدیث را
از صحاح خویش نقل کرده ایم تا او چنین بگوید و حیله برای فرار خویش بجوید آری مذهب شما بر خاک شد
زیرا که ثابت گشت که اصحاب ثلثه گوش و چشم و دل انجناب بودند و این ضرر عظیم برای رفضه لیم است
چه بگویی کتب معتمده ایشان عیان شد حقیقت خلافت راشده همه خلفا و واجب المحبة بودن ایشان
و الا باید حکم کردن که آن مردم که العیاذ اجزاء ذات مقدس سید المرسلین اند قابل تبرا باشند و فیه من المقال
ما لا یخفی اکنون چگونه درست شد استدلال بر معصومیت حضرت فاطمه رضی الله عنها بحدیث البضعه مع انک
لعله دیگر میتوان گفت که حدیث بر اصول رفضه عین تقیه مخالف نیست بلکه منطبق است زیرا که اصول
ایشان دلیل بر انست که بوقت ظلم و صنوف مصائب در خلافت شیخین رفته از شهادت فاطمة الزهرا
و غصب نوع چشم شیر خدا و تحریف قرآن و درس بین نگو بی امیر مومنان الی غیر ذلک آری ضرب و شلاق
بر خلافت عثمان رض بر ابوذر و عمار و مانند ایشان بتصریح رفضه بود و قد عرفت سابقا انهم احدثوا بعد سید الانبیا
و تخلفوا عن المرتضی اگر ازین حیث حضرت پیغمبر خدا عثمان را لقب خود تعبیر فرمایند بجا خواهد بود هر اصول شیعه
نیز پس حکم باین معنی که مخالفت حدیث با مذهب ایشان ظاهر و عیان است و مستغنی از بیان پس مسطر استحقاق ح
گر نیست اما دعوی مخالفت آن با معتقد اهل سنت بسبب لزوم افضلیت ذی النورین بر شیخین پس جوابش

انکه شاید مجتهد درین دعوی اصلاح قرآن مجید که نزد او بسبب تحریف بیاض عثمانیست قصد نمایند نیز
درآن بمقتضای انیحدیث همین ترتیب مذکور است که ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه
مسئولا گر این اصلاح بدان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید دادند و گفتند که باید در هیچ نقطی تصرف نکنی بلی [جمیع]
موثق نمود چون از نقل فارغ شد بعد ادای امانت گفت که هرچند در اصل اغلاط بسیار یافتم لیکن بر وعده خویش کار بستم
مگر در جا چند چنان ندیدم شد که اگر مطابق اصل بنویسم از دائره ایمان بر آیم از انجمله است لفظ ناونیاویج که من
مخرج ساختم حقیقة الامر انیست که اهل نفاق که کتب دین و ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
و ناتمام و ناقص میگردانند و اعتقاد شان نیز انیست در اصلاح قرآن مجید باکی ندارند طریقی بعد از دیدن
این اعتراض گفت که مجتهد در نیحدیث چه السنت و من در آیت سرگردانم که حضرت باری را چه افتاد
که باوصف آنکه قلب رئیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند ترتیب
ذکری یا علی گوییم لانسلم زیرا که سمع را راجح گفته اند بسبب آنکه طفل سخن مربی خود گوش میکند و منطوق
می آید مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف میزند و چون سمع ندارد
لال میگردد گویا انسانیت از و مسلوب است بخلاف سالب بصر که هزاران از عمیان حکما و قراء
کاملین فنون اینچنین بوده اند چنانچه از تفاسیر مبسوطه نیز این امر چنان بظهور میرسد که حاجت
بجستجو نمی افتد اما دعوی انیمعنی که مستدل در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت [سنت]
آلخ لیس دلالت بر کمال اعتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله بصارة العین این عبارت
در آغاز اثبات مناقب خلفاء نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که علاوه مصنفات ائمه ثقه
امامیه که در وضع قبائح خلفاء و جستجوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب در روایات
داله بر حقیت خلفای راشدین نیست و از این عبارت چنانکه می بینی دعوی مدح و استحقاق خلفاء
معلوم شد افضلیت ایشان فیما بینهم که صدیق افضل است یا عمر رضی الله عنه یا عثمان یا آنکه این
هر سه از جناب مرتضوی افضل بودند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بهرزه و بیهوده لب بنا کشود
من بعد چون محصل حدیث امام صادق از کلینی دارد و مفهوم این عبارت باعتراف موافق و مخالف
مرتبت گردانیدم که هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری
و قیصر و شرط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء حالت منتظره
باقی نماند ازین الفاظ و حروف هم باتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شروط امامت
و جهاد مقصود است نه اثبات افضلیت که این بحثی است جداگانه و درینجا این بحث نه مطمح نظر است
نه جای انفصل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت نقلم آورده ام چنانچه مجتهد
بنقلش نگار بسته که انیمعنی یعنی آنکه خلفاء ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم باشد امکانی ندارد انتهی ومقبولیت این بزرگان کجا موقوف است بر افضلیت کما لا یخفی وسیجیء
انشاء الله تعالی وبعد از بیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه در حدیث رسول الثقلین این کلمات
بر زبان قلم جاری گشته که انیر تبه که فوقیت از ان متصور نیست یعنی گوش وچشم ودل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم گشتن بدون ایمان کامل وتورع مفرط واختیار زهد ومانند آن ممکن نیست وهو عین
استحقاق الخلافة الراشده این کلام نیز بندای بلند حکم میکند که حقیت این بزرگان بزعامت
کبری واهلبیت ایشان بخلافت راشده مقصود است به تفاصل بینهم افضلیت ایشان بر سائر
امت ونیز ظاهر است که مناظره بان مهملین افتاده که مدعی کفر ونفاق اصحاب کرام اند وسلب استحقاق
از ایشان مینمایند پس ذکر مدایح ومناقب این بزرگان واثبات استحقاق درینجا کافی است ومناظره
باگروه تفضیلیه نیست تا بحث افضلیت مد نظر باشد واگر هنوز مدعای من بخیال مجیب نیامده
باری بمثالی روشن میکنم که حضرت سلمان رض وابوذر رض ومقداد را باعتراف لسانی رفضه میتوان گفت
که مقبول بارگاه رسالت وعادل ومزکی بودند وسیرت نیک داشتند با وجود حصول مرتبه
اعلی واوسط وادنی فیما بینهم وکسی که مدعی عدالت ومقبولیت ایشان باشد روایات مناقب
شان برای الزام منکرین محامد ایشان آرد اگرچه آن روایت دلالت کند بر افضلیت مقداد دیر سلمان رض
وابوذر رض لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالفست بسبب آنکه معتقد افضلیت
سلمان هستی بالجمله مقبولیت امریست که با مفضولیت وافضلیت هر دو جمع تواند شد وچنان نیست که مجتهد
پریشان گو گمان برده ودر گل فرو مانده اکنون انصافت از وی میخواهم که خدا را راست بگو که بینی
وگوش کدام یک برید ندا این شعر را من بخوانم بخطاب تو یا تو بخطاب من نعوذ بالله من اختیار النار
علی العار من بعد بدانکه چون نزد مجیب حقیقت از یزید مسلوب بود ومدعی مزنیش بعول ایاران قرار داد
ودرین مقاله این مضمون جابجا همیگوید ع چه نسبت خاک را با عالم پاک او چگونه خلفا را افضل
از یزید خواهد گفت حقیقةً بلی مجتهد مدعی حزبیت واکابرش که دعوی قرب شباب برای یزید در زبان
حضرت رسالت مآب وارند کما فی المجلد الاولی ضرور است مناقب آن پلید را ذاتا وخلافةً بالاتر ازین
مدایح بیان کردن فاعتبروا یا اولی النهی وبر فرض محال افضلیت ثلاثه چگونه قادح نیمه ما تواند بود وسخن والا که حضرات
انبیا که بآب زر نوشتنی است چنین منقول است که اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت الغرض
باین هفوات ویاوه ورای حدیث حضرت رسالت پناهی اگه راوی آن گوشواره عرش عظیم کبریا یعنی
حضرت سلطان کربلاست مطروح گردانیدن خبر خوارج ونواصب کار کسی نیست غلط گفتم این فرق
ضاله از ان شرمنده میشوند ولیکن مجتهدین رفضه زینهار ندامت نمی برند واگر شواهد وقراین صحت
این حدیث از کتب رفضه ذکر کنم البته ورقی چند دیگر می باید نوشتن مگر دو سه حرف میگویم که از کتب

قوم موسوم باصحاب انکار تقیه رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم هویدا است و نقصانیت شیخ طوسی مانند
او اول دلیل بر آنست و عوالی ابن ابی الجمهور بدلالت مطابقی ندای آن بگوش هر ذی هوش میرساند که این
بزرگان اوصاف حمیده و اخلاق برگزیده مثل حضرات انبیا علیهم السلام داشتند و تفاسیر معتمده شیعه مثل
مجمع البیان طبرسی و تفسیر کاشانی حکم به انمعنی می نماید که خلفا و بعضی از صفات مانند انبیای اولو العزم بودند
پس چگونه تصور کنند که اعزه قلب منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نباشند و نسخه سلیم که بهتر از آن بر اصول
رفضه کتابی نیست چنانچه در یکجا و دیگر بسیار است دلالت تمام بر آن دارد که در خواص اصحاب منزلت رفیع
و مرتبه بس منیع برای اصحاب ثلثه مقرر بود پس که نور چشم و قلب مبارک بودن ایشان بجای خود است چگونه
این مضمون قابل جرح و قدح توانند شد بلکه موید همگو است و اگر تقیه را از اصول خویش برای حضرت
صلی الله علیه وسلم قرار دهند و انکار خود را که مرت الیه الاشارة در پایه اعتبار نهند و معاملات شریف
نبوی را با اصحاب ازین باب گردانند پس نتایج ان همین است که جناب اصحاب را با انواع عز و
و صنوف مناقب ستایند و بر ثنای ایشان رطب اللسان و عذب البیان باشند چه مدار تقیه
بر خوشامد و مداهنه می باشد و هم خوف مدار آن و خطر تمام است بلکه می باید که برای دیگران صریح
باقی نگذارند خصوصا وقتی حضور اصحاب باشد و چون معامله برعکس رود و قطعا و یقینا تقیه منتفی
شد پس هر چه درین مقیس از کتب طائفه مذهب سید مرتضی الصدوق و خواهد بود و نزد العقلا تقیه نیز در بسیار
اند هرچه بر امثال آن بر آمدار سفیهان و جاهلین بسیار شد خدایا گر صفات و جماعت دیگران شاید
مرتسب خوف و ترس بوده باشد لا حول و لا قوة الا بالله بالجمله هرگاه این احادیث از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم صدور یافت لاجرم حقیت شیعیان و نفاق منافقین تمام مشرف و داروی مرض
عالم ارض بر ملا گم و گریبان طایفه داویلا درین است غیر ازین مجانین کسی نتواند بود که رحمة العالمین
ذوالوجهین اعتقاد کنند و بنای دین و ایمان را کلمند معاذ الله من ذلک **قوله**
رابعا الی آخره **اقول** این افاده تازه قابل آن نیست که در میان کسی جدید رو دهد و
قلیل هم به ترتیب مقدمات لعکرتا زه پدید آید بلکه اعاده حدیثی که مجیب در وجه سادس
بیان نموده و در جواب الشس کاسف و وافی است شرح این محل آنکه چگونه عقل تجویز
کند و چسان ممکن باشد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
در حق کسانیکه ناصیه مودت شان بتکرار قرار غزوات موسوم داد و بار شان بداغ
توسل از حقت و محاربات نکو بوده چنین کلمات که دلالت بر اختصاص و عدم
افتراق دارد فرموده باشند که عمار جلدة ما بین عینی و آن من یعادی عمارا یعاد
الله من یبغض عمارا یبغضه الله و من سبه سبه الله و این حدیث وقتی صدور یافت

در یافت که میانه خالد و عمار کلامی واقع شد و او شکایت عمار پیش حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برد کما فی منهج
المقال فی تحقیق احوال الرجال وهمچنین کلمات دیگر و الّه برّان در باره حذیفه وغیر او از مقبولین بسانی و از آدم تا
این دم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و بنا بر ظاهر
مفاد روایت مذکوره لازم می آید کمال اسائت ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلمین
للاتفاق الناس علی انه صلی الله علیه وآله وسلم کان اربط جاش غیر خائف ولا خاش و این حدیث قطع نظر
از آنکه در مختار کشی و مصنفات ثقات شیعی هست باعتراف مجتهد الزمانی در کتب شیعه و سنی با استفاده هم قرین گشته
من بعد مخفی نماند که در کتب محاورات وغرایب احادیث این لفظ بدان و تمثیله نبوده ام گویند اربط الجاش بارابط الجاش
برای کسی که در معارک وکارزار از غایت شجاعت قیام ورزد و در تمکین و قرارش کوه امونه باشد فلا تغفل
اما فرار او از خفت بلکه از آن مشهدیکه که گزند عظیم بحضرت رسول کریم در آن رسیده و از کفار در قتل
سرور ابرار دقیقه نامرعی نمانده پس درین باب هم موثق نیست بلکه این مرحله در رساله جدیده یعنی کاشف اللثام
عن تلمیع المجتهد القمقام چنانچه باید طی شده وبذه عبارتها بعد تصنیف علماء الرفضه وجرحهم لسلمان اما قال
بعضے دیگر بر اصول موضوعه متفقی پس از آنکه صدوق طایفه شیخ ابن بابویه قمی در علل شرایع باسناد خود از
حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام لما کان یوم احد انهزم اصحاب رسول الله
وسلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانه سماک بن خرشه انتهی مختصرا پس بنا بر مزعوم مجتهد
کما لا یخفی علی ناظری مکاتبه التی اشرت الیها فی الدیباچه چندی از اصحاب که بظاهر نزد علمای اثنا عشریه
از مقبولین شمرده مے شدند مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
بالطامع زخارف دنیا وتارک مثوبات عقبی بوده باشند نعوذ بالله از مذهبیکه حال حواریین خاتم
پیغمبران ع دران مذهب چنین باشد کسانی را که حق تعالی در محکمات کتاب مجید خود با نواع مدح و اقسام
ستایش ستوده باشد حضرات متشیعین آنها را مرتد شمارند و از دایره ایمان خارج گردانند ویکه و کس
که بهزار تلاش از چهار صد هزار اصحاب کما فی التذکرة در زمره مخلصین اهل بیت بهم رسانیده باشند
در حق شان چنین روایات و قیل وقال داشته باشند انتهی قدر الضرورة و نیز فرار عمار
و دیگر مقبولین بسانی از جاهای بسیار ثابت هست مگر واقعه حنین را یاد نداری که بتصریح کاشانی
در خلاصة المنهج وبحار الانوار آشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بدست
دشمنان گذاشتند وراه فرار سپردند و از حیات القلوب هم هویداست که واقعه حنین مثل
جنگ احد است که عمار یاسر هم گریخت فما هو جوابکم فهو جوابنا و این تقریر بر تنزل و تسلیم انست که
شیخین گریخته بودند خصوصا صدیق که کوه ثبات بود و **بالجمله** میانه اصحاب ثلثه و عمار فرقی
هست بیشمار که از کتاب بحار و کشی وغیرها کما سبق واضح است که او بعد از وفات سید الکائنات

راه ارتداد آنچنان پیمودکه حضرت امیر علیهم قریب بود و وقت خلافت مرتضوی بعد نسبت پنج سال که وسیلهٔ

حصول مقاصد صورت بست هشیار هم شد پس چگونه ممکن باشد. بر اصول قوم صدور حدیث مذکور در حق

او بخلاف خلفای متقدمین که تمامی همت خود با علای کلمة الاسلام مصروف ساختند و باعتراف اکابر فریقین بحظ

نفس و تن پروری نپرداختند و براه فریب دون قدم ننهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی

مجاهدات ایشان پسندید و خلافت ایشان بسبب تشبه بانبیا علیهم السلام ظل نبوت گردید پس میانهٔ ایشان و علی

بعد مابین السماء و الارض پدید آمد خصوصاً چون بعضے از اقوال مجتهد که گذشت ضمیمهٔ آن گردد با اینهمه

عجب از مرکز مجتهد که استبعاد شدید کردید بدین این حدیث تعجبی نمود از مناقب مرتضوی که حق با علی است

هر جاکه باشد و او نفس نبیست و نیز من و روح من چنانچه در تنزیه الانبیا و الائمه و تفسیر

امام حسن عسکری علیه السلام هست و چون و جه معاش سیدة النساء را خلفا بر مزعوم مفتریٰن از فدک

تورق کردند و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت بکلمات طیبات رسید

یعنی مانند جنین رحم امے آخر ما ای نفس پیغمبر صلے الله علیه وسلم و روح اطهر مورد این کلمات تواند

بود پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المومنین عل بدون اقامت دلیلی مسموع نتواند شد. وانی له ذلک

تکلیف که محققین شیعه مثل طبرسی ابن میثم و بحرانی در شرح نهج البلاغة اعتراف نمایند که خلفای

راشدین قوت جناب سیده و ذریت طاهره مثل حضرت سید الشهدا میرسانیدند کما سبق تفصیله

فی المجلد الاول با اینهمه چون علمای عظمه همیشه باین نوع احادیث فضائل مرتضوی ثابت میگردید

حدیث عیون را بروایت فرد کامل برای استحقاق خلفای راشدین آوردم زیرا که بالبداهت بر کمال

ایشان دلالت میکند و روافض را مجال نیست که دران قدح نمایند و حیرانم که من کجا گفته ام که

مراد ازین حقیقت کلام ست پس اسائت ادب چه معنی وارد **قوله** خامسا آنخ **اقول** ورود

این منع بر دلالت حدیث عیون از جانب مجتهد مورد و هم بدون مسموع است لیکن چون مستلزم است

که حدیث و مامی و لحمک لحمی وغیره بر مزید اختصاص علوی دلیل نباشد البته بمتاع الخیر معتد اثیم عتل بعد

ذلک زنیم مردود و مدفوع ست که بعد از تسلیم صحت توان گفت که بسا باشد که آدمی خون از بدن میکشد و موی

و بصر و خود را گاهی جدا میکند بلکه بجدائی این اعضا کمال شخص باقی نمی ماند بلکه مانند عدم میشود کما

لایخفی و جائیکه تشبیه بروح ست ایا احتمال حیثیت مسئولیت تطرق نمیتواند شد که مدار علیه سوال

مقارن بودن بدن بروح ست هر چند اهل سنت هرجا اسناد صدقنا گفته اند لیکن دیگران می خندند

لاجرم باز دگر میگوییم که مجتهد را باید ازین یاوه گی احتراز کردن چنان نشود گویند کفش خود بر سر خود

بعد احتمال اضافت بادنی ملابست در مقام علی روحی و راستی من جسدی از دست مجتهد میرود تکلیف که مثال

مفید ملک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی خذ طرف فک و قتیکه بار مائل شود از پشت جمال یعنی قریب باشد

کرد زمین بر افتد برای انشافت مذکور بکار می آید و لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ را تصریح میمنی که استعجاب امام
حسینؑ شاید سفال است پس جوابش آنکه این تقریر برای تمامی ما افضح بالف لکال است که مقصود سلطان کربلا
شهادتش دلیل قوی بر خلافت صدیق و دیگر خلفا ثلثه است کما عرفت مجملا و سوف تعرفه مفصلا انشاء الله تعالی آن
بود که بار دیگر این مدح عظیم را از حضرت رسول کریم بشنوند و حاضرین این صحبت هم بحفظ آن بپردازند و حدیث
موصوف مشهور شود که ع هو المسک ما کررته یتضوع و المنة لله تقدس که در آنچه جناب خاتم المرسلین
ارشاد فرموده‌اند هم افاده است و هم اعاده یعنی مشتمل بر تاکید اوست هم متضمن امر جدید یعنی که از حدیث روز
اول همین قدر ثابت شده بود که این بزرگان گوش و چشم و دل آنجناب اند این از کجا که مرتبه مذکوره بر
اصحاب در ذوات عالیه ایشان محصور است چنانچه از ضمیر اشاره و ایراد ضمیر فصل معلوم میشود و تاکید حکم
سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر پرسیدن ریحان رسول کریم ترتب یافته و اگر حدیث روز
محل استعجاب حضرت امام حسینؑ می بود حضرت رسالت چگونه مرتبه مذکوره را در ذوات اصحاب کرام
حصر میفرمود و تعجب را می افزود و جگر گوشه خود را در حیرانی می انداخت زیاده از سابق مرهون گرانی میساخت
و بر تقدیر حصر مسئولیت لازم می آید مخالفت نص حدیث شریف بلکه تکذیب قسم منیف که قسم بعزت کبریا که تمامی امت
من پرسیده شود از ولایت علی چنانکه خدا فرمود پس حصر مسئولیت کجاست بلکه عموم و شمول است با جماع مثل مجتهد یا
کوی در جهان نباشد که با نیمه عموم سخن حصر مسئولیت آغاز کند مع ذلک عجب است از تعجب چه استعجاب وقتی لاحق
میشود که امری مخالف معهود و مرسوم پدید آید و هرگاه از نسخه سلیم که نمونه حالش بذیل تقریر مذکور خواهد شد
بوضوح انجامید یعنی امام حسینؑ هشت روز مشاهده فرمایند که خلفای ثلثه را در اصحاب منزلت عظیم بود پس استعجاب
در حدیث چه گنجایش دارد آری تعجب در مثالب خلفا بر علماء فریقین خواهد بود پس آن از العقل و النقل موضوع
باید دانست و حال نسخه سلیم از مجلسی و تصانیفش و ذکر علما هویداست که بتوجیه حسنینؑ صورت تالیف گرفته و
هر کسی از ائمه صدق سلیم در دهان داشته پس چگونه امام حسینؑ از استماع منقبت خلفا استغراب ورزند
افسوس که جناب امام حسینؑ اینهمه کوشش برای مناقب و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا افضه
بمدایح ایشان انس گیرند و لیکن رفضه مساعی امام [illegible] و قطره آبی نخریدند قال الله تعالی
لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ اکنون سلسله امید منقطع شد فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ
اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ لله الحمد که درینجا هم سر مار را بدست دشمن کوفتم و چراغ هدایت بعد از کشتن افعی فرا
مسترشدین برافروختم و هرگاه بدین جمله احاطه کردی پس بدانکه درینجا امری دیگر است که تعرض بدان ضروری
و سرسری از آن نباید گذشت و آن اینکه از تقریر مجتهد الزمانی معلوم توانی کرد که این بیچاره شاید کتاب
اردستانی بتتبع خیالات ظلمانی بی ادب درباره رسول ربانی بمطالعه خویش آورده و درین مغلطه بعنوانی
فرو رفته که او را امید وصول بساحل نجات نماند و عبارت اردستانی اینست که اما حدیث سمع و بصر با آنکه فرموده

میکنند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن هست کسی را چشم یا گوش می توان
گفت که در دیدن یا شنیدن کار گوش یا چشم این شخص کند و گفته اند که خدمه و عبید پیغمبر را اعضا اند که یکی کار دست
از وی می آمد و یکی شغل زبان عمر که تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هرچه گفتند و کردند گفت
چرا چنین گفتی و چرا چنین کردی و ابابکر که نه یک رایش موافق رای رسول بود و نه یک جنگ گاه تا آخر رسانید که
از غیر حاضران و گریختگان نباشد این را سمع و آن را بصر یا بعکس گفتن هیچ مناسبت ندارد. با آنکه
مراد از چشم چشم آهو و از گوش گوش کر دیجای دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر یا پدر فرزند
خود را یا استادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق یا محبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر فظ غلیظ بجا
ساله و ابابکر پیری مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بفرسنگها
دور است و نمیعنی ست بجدا که صاحب انصاف می یابد و قبول میکند انتهی هفواته واویلاه وامصیبتا
بر اصول رفضه هرگاه شیخین چنانکه دانستی بآن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم هلالی هم بدست آمد و از اصافی هم
صاف پیدا شد که لازم صحبت بودند و بالادست پهین ویسار شریف می نشستند سمع و بصر توانند شد های بر اصول
رفضه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه و روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول المطهر چگونه توانند شد چه با وصف
دانستن کمال محبت مصطفوی با صدیقه مطهره چنانچه رئیس المفاندین در عماد و کتب مطبوعه اقرار بدان دارد
گویا از بدیهیات ست صلاح دید مرتضوی بعد از قصه افک آن بود که بند از پای صدیقه بردارند و زن دیگر
را عقد ارند و طلحه و زبیر و امثال شان از متقیمین را که اراده جدائی معصم کرده اند و مورد مثل مشهور اند یعنی وجود
و عدم شان برابر ست گیل باید ساختن و فلانی را چرا مفرت ساخته اند و فلانی را چرا نگاه داشته اند پس چنین معترض
معترض را بنزد عقلای رفضه نفس ناطقه توانند بود فکیف شخصیکه دل بر محبت لفت سخن بنوبه بهند و قسم بیران خورد
و آیت اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُهْتَدِیْنَ نازل گردد چنانچه در مجلد اول از تفسیر اهل بیت دانستی و نیز مرتبه تخالف
بدان درجه انجامد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمجرد منعث رسالت خود را آشکار فرماید و ندای یَا
اَیُّهَا الْکَافِرُوْنَ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ بگوش تمامی مشرکین و کفار رساند و مسئله توحید را بتاکید بگوید
بران بجیال کسی نگزید و بدین سوره مال گردانیدند تو الکم و لی دین برای کمال تخویف و سرزنش کافرین بر زبان
راند کما ستعرفه ان شاء الله تعالی مفصلا نقلا عن مجمع البیان و حضرت مرتضوی بر اصول رفضه تمام [illegible]
و خلافت خود تا بست پنج سال تقریبا بر زبان نگیرد و بعد از عثمان هم طالب زارت باشد نه خلافت و در عین
سیاست خود هم راه تقیه سپارد و غلط گفتم تا وقت وفات کفر دارند او را ظاهر فرماید و بکتمان ایمان چندان بکوشد
که جامع الاخبار بران گواه باشد و طایفه ما لکشه تا امروز بهمین مفتریات معتقد شوند و با وصف اختیار تقیه از
آغاز اسلام و حیات ابوطالب کما فی الکلینی و یجیء عنقریب ان شاء الله تعالی ارتداد صحابه و تحریف قرآن
و تحریم متعه و سوختن خانه حضرت زهرا و کوفتن در بر شکم مبارکش بند و تهمت فاحشه معاذ الله بجناب چنانچه

در علل الشرایع و تذکرة الائمه است گوش کند و مانند چنین رحم در پرده شنیده و امن از چون و چرا او چسپیده حضرت صلی
علیه وسلم بمجرد قصد ازکات مبتر پیدا آید و قصد تدارک مصمم فرماید و برایشان دم که همت نهادند حدود جاری سازد و به تنبیه و
تادیب شان چنانچه باید برد اند و وقت عدم تمکن خود از مکه هجرت گزینند و جناب امیر مانند خائفین بخانه بگریزد نعوذ
باللہ از ذنبیکه مقتضی سلب مدایح مذکوره از شیر خدا باشد و خوشا مذهب که از این کدورتها پاک باشد قبا آل حق باتباع
الیقین ولا تتجاوز عن الحق فیکون من الخاسرین و از عجائب خرافات فضل خوار فریان روای دکن آنست که
بیچاره در علم تاریخ هم پایگاه رفیع دارد و هنوز در نمی یابد که در خلفای راشدین کسیکه تفاوت شدید در عمر داشت
غیر از جناب امیر که تواند بود زیرا که چون حضرت صلی اللہ علیه وسلم بعد چهل سال مبعوث شدند علی مرتضیٰ بده سال
رسیدند و نفس ناطقه گردیدند بخلاف خلفای ثلثه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد لهم
بر صورتی ناید او فیها حدیثی از این باب درباره حضرت مرتضوی صحیح نخواهد بود و لقد صدق اللہ تعالیٰ وَمَنْ اَظْلَمُ
مِمَّنْ ذُكِّرَ بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْهَا اِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِيْنَ مُنْتَقِمُوْنَ و حیرانم که باز این مجنون تصویر مقدس
حضرت مرتضیٰ که مجلسی در جلد عاشر بحار زبانی حضرت فاطمه کشید که لغات غریبه و تشبیه بغیر در آنست هنوز ندیده و شمائل
آنجناب باره صورت مرتضوی بمیزان عقل سنجیده و علل شیخ المشایخ رفض نصب العین گردانید یا نه که اضلاع شکم
مبارک بغایتی منتفخ بود که از بیانی نفر ارباب علم کشود چنانچه می آید انشاء اللہ تعالیٰ وَلَنُذِيْقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ
الْاَدْنٰى دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ کرم تر آنکه جناب مجتهد و تابعه مولائی
با حج هارون و مامون هست میخواهند که با تمامی قوم میمون در اجتماع بنی آدم داخل شوند و کتب دینیه خویش از بهبیند
و مثل لوامع را یاد میفرمایند که حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم با وجود تسویف دایمی با استخلاف در خصوص واقعه غدیر
فرمودند ای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که از ابوبکر و عمر می ترسم که مرا زنده نخواهند گذاشت پس در آمدن مجتهد
نسناس مقلدین ناحق شناس در زمره ناس مصداق حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ فِيْ سَمِّ الْخِيَاطِ است بعد از این
باید دانست که مجتهد الزمانی بگردآوری لغات قاموسیه مثل باقر داماد لطایفه امامیه پرداخته و انحصار آنهم
دانسته اند تا شاهد معنی در این اسفار محجوب مستور بماند و این مخدره عنا از گزند مباحث فحول علما محفوظ باشد
حالانکه بمجرد اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت تهمتی و حرکات عنیف نیفتاد آورده اند که هارون الرشید
کنیزی خرید بلند بالا و خوبرو و حاضرجواب بذله گو فرمود که هیچ دانی کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْاَهٗ فَاٰزَرَهٗ فَاسْتَغْلَظَ
فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهٖ بجاست کنیز هر دو زانو بکشاد و گفت اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِيْنًا قوله
ساو شائع اقول حال اعثم کوفی را نگر در کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد بتحفه که مولف قدس سره العزیز
در مطاعن جناب صدیقه میفرماید که تحریض نمودن عائشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن همه از مفتریات این قتیبه
و ابن اعثم کوفی و مساحی است و این جماعه کذابان مشهور اند و در واقعه جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که باتفاق
شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است سخت بی انصافی است که در حق عائشه صدیقه زوجه محبوبه رسول اللہ صلی

علیه وسلم شهادت خدا و رسول خدا را بر طاق نهاده در پی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چندی از کوفیان بی تمام
برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم پس باید که مدار روایات در مطاعن از کتب معتبره بر تحقیق
صاحب تحفه نهند و تصحیح سند را القول خویش کما مر از الملحوظ دارند اما حال دفتر اخیر روضة الاحباب پس در مجلد سابق
بتکرار تمام مذکور شده که بتصریحات علمائی اعتبار را نشاید و محض بطور مورخان و منشیان است و محققین طرفین
در مقام تضعیف میگویند که قول فلانی مثل روایات واعظین و مورخین است چنانچه تفتی مجلسی در لوامع و ماتندان
باین امثال تضعیف کرده ان لعنة ترتیب این قیاس روشن مجتهد را روسیاه پیش آمد یعنی هر چند جناب مصطفوی برای
حضرت مرتضوی لتحکم لحمی و دیک دمی الی غیر ذلک در بعضی از روایات که حجیت را نشاید فرموده باشند لیکن نحو
جناب سیده رضی الله عنها در توهین و تحقیر آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک اموری به از هجرت
و اعانت بضعه طاهره چنانچه آن کلمات طیبات را ثقات فضه مثل مجلسی در بحار و حق الیقین و دیگر معتبرات
مذهب دین آورده اند پس چگونه احادیث فضایل مانع از تبری اهل رفض خواهد بود فکیف که رفضه سید ان
این لعن و تبرا را بحدی وسیع کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر امیه این هم نیست که از صحبت ایوان
پرهیزند و رنه شریک حال شان خواهند شد چنانچه از کافی و غیره عیان است فنحن لا نتوقف فی شان
المجتهد و احسرابه و قاییه و احبابه مع ذلک قبل ازین در مجلد اول گذشته که جناب امیر با وصف
علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین از سید الخافقین که حدیث ریحان حیدر فی
ازان کتاب وصیت فاطمی در دلهای ایشان پر تو از آفتاب باشد و با وجود اعتقاد عصمتش از روز
نزول آیت تطهیر بتوهین بلکه تعزیر کوشیدند و الحمد لله که بشمول توفیق ایزدی هم گردنهای منافقین
قوم سودا دلوهم را شکنجه ادلة الزامیه میکشم و هم سرهای خوارج ملاعین و نواصب مارقین مدعین ولای اهلبیت
طاهرین بمقامع حیدریه میشکنم و روبروی هر یکی خاتمه آیت مباهله می خوانم و تقریرات ایشان را یمینا از دست
ابلیس میدانم **قوله** بعد الیتا و التی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقام
ع شکر کردن کی توانم در خور نعمای تو * شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو * یعنی رئیس المنافقین
اعتراف فرمودند که گنجایش تقیه در … نیست پس بعنایت ایزدی بعد ازین مناظرات که
حمقا آنرا لیے سود میدانستند رفته … جیده بمعرض ثبوت رسید که مدایح جلیله خلفا و فضایل جلیله
ایشان در نفس الامر ثابت است پس تبرا از ایشان البته مخالف قران مجید و حدیث شریف
خواند بود و هو المقصود **قوله** لیکن تا شاه آنخ **اقول** درین مقام مارا فقط نقل عبارتی
از کتب معتمدین امامیه کافی است از انجمله است ملا احمد اردبیلی صاحب زبدة البیان فی تفسیر آیات
احکام القران که از منقولاتش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایت الذین الایه که امامیه
تقیه را بر انبیا تجویز نمی کنند و جاتی که تقیه انبیا را نسبت کرده بود با امامیه غلط است

و نیز بهار مستقیم نیشود لان الامامیه انما تجوز التقیه علی الامام انتهی و از اینجا که این حصر حقیقی نیست
و الا لازم آمد که نزد امامیه برای هیچ کسی از انبیا و امت ایشان تقیه درست بنا شد و ان بالبدیهه
خلاف مذهب و دین ایشان است پس مدعا حاصل شد که امامیه تجویز نمیکنند تقیه را مگر برای امام
یعنی نه برای انبیا و بعد ازین اگر تقیه را برای انبیا جائز گویند البته تکذیب این اکابر بران مترتب خواهد
شد چنانچه از رسائل مجتهد غیره او واضح ولایح میشود مخذلک در کتب مطبوعه جاتسی تصریح است
بر این معنی که تقیه در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد پس معلوم شد که استدراک بلفظ لکن مما شاة
و بستر عامیگویم از ان قبل است که گفته اند بیت پراگنده گوئی حدیثم شنید ✿ جز احسنت
گفتن طریقے ندید ✿ هم از بخت نوعے در مدرج گیسه دکه ناگاه فریاد خیزد زدرد **قوله**
و قد مر بعضها الی اخره **اقول** قد اوضحنا ان ما ذکره غیر مستلزم لمطلوبه و انه ما عرف مابه النزاع

فی هذه المسئلة و بالجملة قد مر جواب هذه الهفوات بحیث لا مجال للمجادلین و ملتقیهم حیلة ولا مکیدة کما هو داب
المنافقین فتذکر و لا تکن من الغافلین **قوله** و نیز یک بیانا آخر **اقول** ناظرین متحیر میشوند
که ضمیر اسلامیه بکجا راجع ست و واقعه چیست این ست حال فعل و خوش بیانی جناب مجتهد الزمان
و من در چاره موجه حیرتم که این عبارات را در مابه النزاع چه دخل تواند بود زیرا که دروغ گفتن و خود
را مثل مخالفین گردانیدن لازم نیامد زیاده برین نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درین
وقعات جهاد نکردند با کفار قریش در مکه معظمه و قبل ازین در مجلد اول از کتب معتمده ثابت نموده که حکم جهاد بعد
از ان فرود آمده که بهجرت بسوی مدینه فرمودند بر مذهب فریقین پس اشکالی در امثال این امور نماند زیرا که کذب
لازم آمد نه اختیار طور کفار و فجار چنانچه شیعه بحضرات ایمه اطهار نسبت میکنند و هر چه من برین توم وارد
میکنم که تعلق باین باب وارد بعد از ورود احکام جهاد بعد نهای درازست اما اینچه گفته که فاضل مجیب آه الخ
پس جوابش بر همگنان هویدا شد که نزد من این امر محصور نیست درین دو شق بلکه درینجا شق ثالث ست یعنی وارد نشدن
حکم جهاد بمذهب فریقین پس این قصه بدان ماند که کافران بر طبق نقل مخاطب وقتیکه پیشوای پیغمبران
در مسجد الحرام نماز میگزاردند باستخلاف پیش آمد و جهاد بوقوع نیامد لاجرم عقلا میدانند که چنانچه ترک
جهاد درباره نفس مقدس خود بجهت مذکور ست ترک جهاد بجهت صدیق یار غار همین امر مسطور ست حالانکه
نه استخلاف بود نه تقیه بلی اگر حضرت همراه قریش میشد یامی فرمودند خوب کردند تقیه میشد ترفه آنکه بار بار
این واقعه را یاد میکنند و بخیال نمی آرد که کافران چون دانستند که حضرت پیغمبر تشریف برده و بستر شریف
بحضرت مرتضی سپرده پس چنان صدمات رسانیدند که بدن مبارک بروایت سیاه پوشان سیاه شد درینجا
کلام رفضه همین ست که اگر حکم جهاد می بود شمشیر زدن گویا در کلگو سفندان می افتاد همین ست
حال پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صدیق اگر گو منصفی کرازین جا تنها سیما که از صدیق بروایات مورخین فریقین بصدور آمد

پرده ناموس رافضی بدبود و گوید که حقیقة این کفش کاری بر روی هفوات رفضه بود والا کافران امثال خود را
چگونه زیر ضرب شلاق میگرفتند و لقد صدق الله تعالی وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و از اینجا است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق رض را وقت هجرت همراه خود گرفتند و از صحابه او را برچیدند چون سینه تشنه
که در دعوت دینی بجای من ست و از جهت او صنادید قریش رو براه مستقیم نهاده اند و کافران در سینه
عداوت او میکوشند و چنانچه عداوت ایشان بالذات با من ست همچنان دشمنی ایشان با صدیق ست
لاجرم او را درین سفر شریک کردند و در مکه نگذاشتند و حال بکرو بدعت رفضه بدان حد رسیده
که این همه جان نثاری و جفاکشی را به تعلیم کاهنین و منجمین اعتقاد می کنند و برانهم اعتراف دارند که ایمان صدیق بلا
بصورت ارادی بود بدون درخواست هیچ معجزه نه قهری بود و بسبب آنکه میدانست که تصدیق کذائی برای حصول
ریاست خیلی بکار خواهد آمد پس هم چون و چرا در دعوی رسالت نکرد و هم بر جفاکشی سابق الاقدام گشت قال امام الرفضه
و نظام الشجره من یسمی عندنا شیخ المغفلین بل کان اسلامه لطمع الریاسة الخلافة کما شهر انه رای فی المنام فانجره البحرا
و سال عن تعبیره فعبر البحرا الریاسة ثم قال یا ابابکر ان هذه الریاسة متوقفة علی بیعته و متابعته فوقع الطمع فی قلبه در کذا فی ضمیر
فی علم بقاله الا الطلب دلیل و استدعا معجزه و صاحب ثبات الحق این حکایت را بسط داده و گفته که ابوبکر چند
دعوی بینه خواست تا حضرت پیغمبر همین جواب که ابوبکر پنهان میداشت بیان فرمود پس از صدیق رض هرچه از اطاعت
و تقلید و متابعت حضرت بشیر و نذیر صدور یافته و صبر بر انواع مکروهات و جفاکشی بوقوع آمده همه برای
طمع و نفاق بود در نزد ارباب مکر و ریا و نزد اهل صدق و صفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بران ترتیب
یافت و آنچه گفتیم سخنی سرسری نیست خود نصوص احادیث صحاح درین معنی موجود است که ابوبکر رض مراد از آغاز دعوی نبوت
هم صادق دانسته بخلاف دیگران که مراد دروغگو پنداشتند بالجمله اکابر اهل نفاق در آنچه از سامری امت و سرغنه
کاهنین و ساحرین فرا گرفتند هیچ عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در دعوی مزید ولای اهل بیت
نکردند چه امروز اگر کسی از مقلدین خواهد که پرده تقلید را از میان بر دارد و از مجتهد دلیلی بر ایمان حضرت
امیر طلبد زینهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را مجال لب بران نخواهد بود چه احتمال استماع بشارات از ان مردم دران
مقام بتطرق ست بلکه بسبب قرابت و وصلت نسبت بصدیق رض زیاده تر پس معاذ الله نزد عقل محال نیست که حضرت امیر خیال
کرده باشند که روزی بعد از بیعت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسم و از محنت و مزدوری رهائی می یابم
الغرض باعتقاد کاهنین و منجمین معاذ الله که چنان یافته باشند که در مرتبه رابعه باریکه خلافت
جلوس خواهند فرمود پس این همه عرق ریزی و تحمل انواع مشاق و محن همان را
مربوط بود و این خرافت ضغگوئی علمای قوم را از جهت مطاعن صحابه کرام پیش آمد و بطلانش
مثل آفتاب روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر اصول اهل سفاهت بجای کشیده بود
که فاروق رض را بطالب الجمل بدست فیروز مجوسی کشتند و عثمان را بتوسط ابن سبا یهودی در بلوی بجنة الماوی رسانیدند

رسانیدند چنانچه ارشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ حلی از رفضه بران گواهی دادند و امر اول در
مجلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور جابجا از کتب معتمدین قوم خواهد آمد انشاء الله
تعالی **قوله** و همچنین ست ترک هدم بیت التسالخ **اقول** قبل ازین درهمین مقاله دانستی که ترک مذکور را
با باب النزاع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد ست که مجتهد الزمانی ارتکاب آن کرده اند
کجا مناقب اهل ردت و رؤسای منافقین و انگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من ست
و فلان کس چشم من ست و کجا ترک هدم که نه موجب ارتکاب حرامی ست و نه باعث اکتساب دروغی و کلامی
و معلوم نیست که کی وحی الهی بوجوب آن فرا رسیده بود و مدح اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه محظورات است
فکیف که در قرآن مجید جابجا وارد شود و لا تطع الکافرین والمنافقین و با وصف امر جهاد لسانی و سیفی
بآنها نیز ضمیمه گردید و اغلظ علیهم و ماویهم جهنم و بئس المصیر و در حدیث شریف هم مردیگر که
مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار ست چنانچه از مطالعه بحار و ابواب الجنان آشکار است
چه جای مدح رئیس المنافقین بر اصول طایفه بی عقل و دین و آنهم بتفصیلی که بار بار گوش کردی و بچشم دیدی
و بدل فهمیدی که معاذ الله در نبوت انبیاء عموماً قادح ست و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگرداند
چنانچه هم طبرسی در مجمع اقرار بدان دارد چه جای مرتبه سید المرسلین ص از ینجا واضح شد صدور فسق بلکه کفر
از دشمنان سرور عالم فخر جمیع بنی آدم ع عیاذاً بالله و نیز از کتاب فتح السبل که جیلانی امامیه تالیفش و نگارش بلاغت
بسته واضح ست که حضرت خاتم النبیین بجهت خوف تسلط فاروق اعظم وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
که هر که لا اله الا الله گوید به بهشت خواهد رفت رد کردند نعوذ بالله از مذهبی که حال سرور انبیاء در آن چنین باشد
و هنوز بعضی از معاندین با اهل حق و یقین قیل و قال دارند که نشان و بدید که از کجا و در طریق ما ثابت ست جواز
امکان صدور کفر از انبیاء بر سبیل تقیه و عاقل نیز هوش نیک میداند که ازین امور صدور باب النزاع بار بار
از حضرت سید ابرار صورت بست نه فقط امکان آن عدم بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
حذیفه رض را خبر دادند و قلب خلیفه ثانی رض بسبب کمال احتیاط مختلج بود تا از حذیفه استفسار نمود پس بلا انکه تخصیص مذکور
دلالت بر باب النزاع دارد و نه از سوال کردن بحضرت فاروق رض میرسد اما اول پس در احادیث مصرح ست که خود
حذیفه رض گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم در امور یکه تعلق دارد
باعمال خیر و من از فتنها و اهل فساد می پرسیدم تا از آن پرحذر باشم لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا بدین
امور خاص گردانیدند و نیز اتفاقاً او حاصل شد میانه حضرت سید المرسلین ص و گروه منافقین چون قصد کشتن
داو باواز بلند قرآن خواند تا آنجناب بیدار شدند ازین تخصیص اختیار کذب هم رنگ اشقیا بودن کجا لازم می آید
که کلام در آن میرود بلکه از ان ثابت شد که حضرت منافقین را می شناختند و از فتنهای ایشان خبر دادند
پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش تملاح ایشان بوده اند و این **تخصیص** بدان ماند که حکیمی

استعداد و شوق کلی را از تلامذه مناسبت باطنی ببینند و او را بحفظ مسائل این فن و دیگری را بلطایف فنا الهی برگزینند و آن
تحقیقات را با دروغگوئی و دوروئی چه مناسبت و بازوی مقدس جبرئیل را با خرطوم فیل چه مشابهت بلکه
ازین تخصیص که در ربعیات القلوب هم مروی است انستیم که حضرت صلی الله علیه وسلم اسرار را باعیانهم می شناختند
و عقلا و نقلا مستبعد است که برخلاف قرآن و حدیث خود مدح منافقین بر زبان آرند و نشناسند لاجرم کمال مدحت
ممدوحین که بمنزله اعضای مبارکش بودند بثبوت رسید و تهمت نفاق وغیره همه زائل گردید اما آنانکه بعض استفسار
خلیفه ثانی رض بر صحبت روایت مذکور سکه رفضه بعد ذکر آن بر مین نمیگنجند و از ابرابر برار دلیل می سنجند پس عبارتیکه
ابو حامد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم آورده هم بوضوح می انجامد که حذیفه رض تحاشی کرد و بتنزیه آنجناب
پرداخت و از کنز العمال و کتب دیگر بظهور پیوسته که حذیفه بعد از سوال مذکور در سلب این نسبت از خلیفه ثانی رض حضرت
ایزدی را گواه گردانید پس انتساب نفاق بفاروق اعظم قاتل المشرکین و منافقین از عجائب اوهام
و غرائب خرافات متقشفین لیام است بلکه اگر فرض نمائی که حذیفه رض نفاق را نسبت بفاروق رض کردیا زد هم فقدر امقام
این قیل و قال نبود زیرا که از کتب معتبره شان و السنی که عمر رض مورد هزاران مناقب فرا و مدائح اهل بیت رسول بی
و کشنده منافقین و ناشر فاروق میانه اصحاب سید المرسلین است چه جای آنکه حذیفه رض باین نشد و مدعی نفاق
و هنوز رفضه غبار را از زمین تا عرش برین ساخته اکنون عبارت احیا که مجتهد بدان اشاره کرده بشنوند قیل لحذیفه
لاتزال تتکلم بکلام لاتسمع من غیرک من الصحابة فمن این اخذته فقال خصنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان
الناس یسئلونه عن الخیر وکنت اسئله عن الشر مخافة ان اقع فیه وعلمت ان الخیر لایسبقنی وقال مرة فعلمت ان من
لایعرف الشر لایعرف الخیر وفی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله مالمن عمل کذا وکذا فیسئلونه عن فضائل
الاعمال وکنت اقول یا رسول الله ما یفسد کذا وکذا فلما رانی اسئله عن آفات الاعمال خصنی بهذا العلم وکان حذیفه
ایضا قد خص بعلم المنافقین وافرد بمعرفة علم النفاق واسبابه ودقائق الفتن فکان عمر وعثمان واکابر الصحابة
یسئلونه عن الفتن العامة والخاصة وکان یسئل عن المنافقین فیخبر باعداد من بقی ولا یخبر باسمائهم وکان
عمر یسئل عن نفسه هل تعلم بی شیئا من النفاق فبرأه من ذلک وکان عمر اذا دعی الی جنازة نظر فان حضر حذیفه
صلی علیها والا ترک وکان یسمی صاحب السر انتهی کلام حجة الاسلام و از همین مقام کید باقر مجلسی بیچاره و معتقدین
بیاض بی سواد کشمیری نقال که مجتهد فانی از مقلدین اوست تا به بیسر خسرجانی مجتهد الزمانی چه رسد حل شد عبارت
در رد باب چهارم این است دیگر آنکه امثال این روایات اگر دلالت بر قدح روایت راوی داشته باشد
قدح در روایات حضرت عمر نیز لازم آید بیانش آنست که غزالی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل
حذیفه یقول انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المنافقین قیل تری علی شیئا من آثار
النفاق وفی روایة هل عدنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المنافقین فی روایة قال حذیفه رض
لا یجوز لی ولا افشی سر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعنی بود عمر که سوال میکرد حذیفه را او میگفت تو صاحب سر

پیغمبر خدا ﷺ در امر منافقین آیا می بینی بر من چیزی از آثار و علامات نفاق و در روایتی یا شمرده است مرا از جمله
منافقان و در روایتی آمده که گفت حذیفه رض نه ابداً نیست مرا که افشای سر رسول خدا ﷺ بکنم پس سکوت حذیفه رض و عدم تبیین
تصریح نمودن را بعدم جواز افشای سر آنحضرت معلل ساخته و سیاق کلام قرینه قوی است در بعید و دور بودن جناب
فاروق رض نزد حذیفه رض از ارباب نفاق و آنچه در شان منافقان نزول یافته ظاهر و باهر است انتهی لفظ الازالة
بالجمله جای حیرت است که رفضه مدعی نفاق فاروق رض شوند و بدین احتمالات تشبث نمایند و بدامن تحمیل نفاق
دست زنند و اگر عبارت منقوله کشمیری را بپذیریم امر منصوص عدم افشا و سکوت چگونه برابر تواند بود چه نص
بالبداهت متقدم است و اگر بفرض محال کشریک الباری همین عبارت باشد کما اورده النقال پس تحمل آن
که بذهن حذیفه رض چنین خطور کرد که بر تقدیر تحاشی مع دیگران را حوصله سوال فراخ و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکت سلم و من سلم نجی از ان جهت که اثری از
نفاق در فاروق رض کشنده منافقین بود معاذ الله دیگر کجا حال قائلین چنین باشد و ای بحال کسانیکه غیر از
لطائف حیل و مکائد کوشش در امور دیگر نکرده اند کما لا یخفی علی من نظر الی کتبهم **و کتمان** مبر کار مکتمان دلیل
تقیه است زیرا که احتمال دارد که مراد شارع علیه السلام عموم خوف باشد تا هر کسی از دقائق نفاق بهراسد چنانچه
علما در کتب کتمان موت و قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعید درینجا کیدی دیگر است چگونه از جلی آن اغماض
نمایم تفصیل این اجمال آنکه کشمیری نقال دلیلی دیگر بر نفاق فاروق رض مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از
اسود روایت کرده قال کنا فی حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذیفة رض حتی قام علینا فسلم ثم قال لقد انزل النفاق علی
قوم خیر منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار فتبسم عبد الله
وجلس حذیفة فی ناحیة المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال عجبت من ضحکه وقد عرف
ما قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم ثم تابوا فتاب الله علیهم یعنی گفت اسود که بودیم ما در حلقه عبد الله
پسر عمر رض پس آمد حذیفه رض تا آنکه استاد بر سر ما پس گفت بتحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بهتر از شما بوده اند اسود گفت
سبحان الله خدای تعالی میفرماید بدرستیکه منافقان در درک اسفل اند از آتش عبد الله عمر رض تبسم نمود حذیفه رض
در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذیفه رض سنگ ریزه بر من انداخت
پس من نزد او آمدم پس گفت حذیفه رض تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر رض و بتحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
که نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بوده اند پس توبه کردند پس خدای تعالی توبه آنها را قبول کرد انتهی **بالجمله** اکنون
اصل و نقل این نقال که اکثر در آن خطا میرود باید شنید که زنهار در صحیح بخاری لفظ ابن عمر رض ضمیمه لفظ عبد الله به
هیچ جا درین روایت نیامده لیکن فقیر نظر بکمال احتیاط بر محفوظ خویش اعتبار نکردم و بسیاری از نسخ آن جمع نمودم
و زنهار لفظ مذکور در هیچیکی از ان نیافتم و اگر کسی از متعصبین جفا کار و مفسدین هیچ زنگار گوش به کلام اقل لا انام نهد
بحول و قوت الهی رگ گردنش را به شکنجه قول الزامی میکشم و آن اینکه مستقل فرمان روای مملکت جنوبی در کتاب معلوم

ترجمه این روایت بعد از دعوی نفاق فاروقؓ و فرو بندش میکند و در هر جا مطابق روایت بخاری عبد الله مطلق
می آرد و قید ابن عمر نمی نگارد و خبث المدعا و سقط المدعی و قطع و ابر المفتری ظهر من المجالس ان الکشمیری یقتدی
بالتستری **اینکه شنیدی** حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عجب است که نقال ابنا را استقار رجال
و هنوز از اصطلاح محدثین جاهل که هرگاه عبد الله مطلق گردانند مصداقش عبد الله بن مسعود را میدانند چنانچه
شروح بخاری بر آن گواه است و قطع نظر از المشاحة فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که مطلق را
صرف میکنند بفرد کامل چنانچه بالاسم دانستی و مرتبه عبد الله و اصحابیت و هجرت و قدامت و مانند آن از ابن عمرؓ که
درباره او میرود بلندتر است شیخ محقق در تحفة الرجال میفرماید انچه محصلش اینست که ابن مسعودؓ از سابقین و
اولین است و اسلامش قبل از انست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدار الارقم داخل شوند و قبل از عمر بزمانی
و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب ورا از خواص خود گردانید یا آنکه صاحب سر حضرت شد و مسواک
و نعلین و ابریق شریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد بحبشه و حاضر شد در بدر و ما بعد آن از مشاهد مشرف شد
و نماز گذارد بهر دو قبله و قبله عالم گواه شد برای او بجنت و نیز فرمود که رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و سخطت بها
ما سخط بها ابن ام عبد الی آخره **طرفه آنکه** نقال فهمیده که حذیفهؓ بر فاروقؓ طعن نموده و کسی باور تواند کرد و از
فریقین که حذیفه از سابقین اولین یا از مهاجرین و انصار ممدوحین کتاب پروردگار منافق گوید و پوستین ایشان
افتد و عیب جوید و قادر بر آن بنا شد و مناقب اهل بدر و بیعت الرضوان را پس پشت اندازد و بشارات
متواتره ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین بزبانی رسولؐ یزدانی مستفیض و متواتر است چنانچه نمونه
آن از حضرات ائمه هم دانستی و چگونه کسی از اهل اسلام اعتقاد ورزد که هرچه حذیفهؓ درین جمله محمل گفت فقط
لائق تصدیق است و نیز به فاروقیؓ و انچه در قرآن و احادیث معصومین است قائل تکذیب غیر از کشمیری نقال
و تلامذه ابن سبا و حال حدی را این وهم و خیال در نگیرد مقصود حذیفهؓ تحذیر اهل حلقه است تا از دقائق
نفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را مد نظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم اینمعنی بود که مراد از قوم بعضی
از اهل صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بودند و تائب گشتند ورنه مناظر میتواند گفت که اینهم لازم نمی آید
چه محتمل است که بنی اسرائیل مراد باشند که در زمان موسیؑ و هارون عؑ مرض باطنی را ظاهر ساختند و مصداق
ثم تابوا و تاب الله علیهم گشتند کما نطق بالقران العظیم انه هو التواب الرحیم و موید این احتمال است صیغ
ماضی از انزل و کانوا و تابوا و مانند آن و نیز خلفاؓ بر اصول اهل وفاق رؤسای مومنین بودند و بر
مقالات اهل نفاق کی توبه نمودند معهذا اگر وقت شیخین بود صیغ ماضی مناسب نیست مثلا و اگر وقت
ذی النورینؓ باشد حمل جموع بر فردی خلاف متبادر است قطعا و نیز حکم قبول توبه منافقین و مرتدین آن
در وقت مذکور مشکل است بخلاف انحکم در بنی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر مقصرین
بمقتضای لا لحب علی بل لبغض معاویه مراد باشند فضل شان بر ابن مسعودؓ و ابن عمرؓ بنا بر زعم

مسلم است و الا بتسلیم که هر فرد امت مرحوم هیچ نیست از اصحاب حضرت موسی و هارون ع **و اگر این** **تعداد** و تتبع اختلاج رفضه کفایت نکند بطور الزام باید شنید که چون حذیفه از شیعه جناب امیر المومنین بود کما فی التلخیص وغیره دشوشتری او را در مجالس از ارکان شمرده پس او را چه افتاد که بلا ضرورت پرده تقیه درید و لاعن تشیی بر اکثار بر سر مخالفین سید و مطابق اعتقادیه صدوق تارک صلوة متعمداً گردید و جناب امام الائمه ع در عین خلافت خود دگر تقیه میگردیده در وقتیکه عبد الله بن مسعود برخاست و مردم حلقه متفرق شدند و برو اسود کارا او را تخویف نمودند بسوراخ تقیه خزید و تو با مثل دم کز بشمار بر معتقد متکلم ثابت نکرده بودند ظاهر نمود بر خدائم در وقع نسبت کذب بجناب الله علیهم چنانچه از ترجمه کشمیری نقال هم هویدا است پس این کلام از قبیل یک بام و دو هوا است بلکه از جنس مثل مشهور صلت علی الاسد و هلت عن النقد کما لا یخفی **و اگر گویند** که حدیث و اهل سنت همان قدر صحت آن که گذشت همه ایشان افتند **گوئیم** این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر مدعای شما و حال رکاکت بر همه واضح پس همه را قرار اگر نیدی بایشت بگذراند علاوه اگر اذنی تتبع در تصانیف مجلسی و غیر او بکنی در روایت شیعه هم خواهی یافت و با اینهمه یاد نداری که متکلمین رفضه و فانی و زمانی همه دعوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت نکرده اند بکر آن روایات که فریقین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت حذیفه رض نفاق فاروق رض بودی بایستی که عبد الله رض میگفت که ای حذیفه رض از نفاق دیگران تو با ایشان سخن میرانی و نفاق خویش را فراموش میگردانی بیاد نمی اری وقتی را که بعد وفات اشرف المخلوقات ص بسلک آن اربعین منسلک گشتی که یا از دائره ایمان برون نهادند و امام بلا فصل را فریب دادند تا اینکه آن بیچاره بر تو و حریفان تو بر ملا لعنت کرد از کلام تو نفاق تو با جمیع از شیعه تو بثبوت رسید فان قرار المرا علی نفسه حجة عند العقلاء **اما دعوی** تو به خانها کلمه انت قائلها چه جای آنکه ابن مسعود رض کلام حذیفه رض را داند چنانکه دانی و هم بر کند نفاق فاروق رض متغیر نشود فکیف ابن عمر رض و ابن افترا کمتر از آن است که علمای قوم از نسخه سلیم نقل کرده اند که عبد الله رض گفت وقت مرگ عمر رض ای پدر خود را از مظلمه غصب خلافت فارغ گردان فاعتبروا یا اولی الابصار اینست حال مضحکات کشمیری نقال که مجتهد ماضی و استقبال بعد از کاسه لیسی در کتب خویش تاریخ زنی و دریده دهنی مشغول گشته هر که خواهد از یاران میرزا کاظم علی صاحب که درین نزدیکی رخت اقامت از جهان بر بسته تحقیق نماید بلکه حاجت باین امر هم نیست که تقدم و تاخر مقولات از کتب ایشان خود بر همه کس ظاهر و باهر است **من بعد مخفی نماند** که در مجلد اول و هم در کتب دیگر از معتمدات شیعه بطریق صحیحه باثبات رسانیده ام بر روایات ائمه ناطقین نه صامتین بواسطه استاد کلینی که محبت اولاد حضرت آدم صفی الله و حضرت حوا را بر گفته ابلیس لعین که او را باتفاق می شناختند که انه عدو مبین بر آن آورد که بنص امام همام شرک فی الطاعة از ایشان صادر شد پس کجا رسیدن از نفاق و کجا صدور شرک ازین حضرات **و درینجا استفسار میکنیم** که اگر کسی خود را امر بد خوف از حقائق نفاق منافق هم شمارد و از محامد خویش حسابی بر ندارد و یا خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و ارتکاب کبایر را بخود نسبت کند یا بجهت خوف از احباب پرسد که در اخلاق من یا ای شیخ می بینید که خبری از آثار انفاق حی نگرید این امور

دلیل بر وجود منکرات و نفاق باشد و باید اول تقدس حضرت مرتضی و حضرت زهرا و حسنین کجا باقی ماند که آیهٔ
نذر پی هم روزه میگرفتند و مساکین و یتیم و اسیر را بر نفوس مقدسه خود ایثار میکردند و از عدم قبول قبیل
عبادات می ترسیدند و اعمال خود را بچیزی نمی سنجیدند چنانچه از تفسیر کاشانی دانستی و نیز از شان فسق و فجور معاذ الله
از دشمنان حضرت سید الساجدین اعنی امام زین العابدین بثبوت رسید بسبب آنکه محصل بعض ادعیه صحیفه کامل قبل از این
گذشت رسانیدیم اکنون باید بعبارات مقدس مشهور ادعیه ... عدوک الذی استنظرک
لغوایتی فانظرته واستمهلک الی یوم الدین لاضلالی فامهلته فاوقعنی وقد هربت الیک من صغائر ذنوب موبقة وکبائر اعمال
مردیة حتی اذا قارفت معصیتک واستوجبت بسوء سعیی سخطتک فتل عنی عذار غدره وتلقانی بکلمة کفره وتولی البراءة
منی وادبر مولیا عنی فاصحرنی لغضبک فریدا واخرجنی الی فناء نقمتک طریدا لا شفیع یشفع لی الیک ولا خفیر یؤمننی علیک ولا
یحجبنی عنک ولا ملاذ الجا الیه منک ولست اتوسل الیک بفضل نافلة مع کثیر ما اغفلت من وظائف فروضک وتعدیت
من مقامات حدودک الی حرمات انتهکتها وکبائر ذنوب اجترحتها کانت عافیتک لی من فضائحها سترا واضح شد وضوحا تاما و حق
همانست که حجة الاسلام رحمة الله علیه در کتاب احیاء علوم الدین از کتاب آفات اللسان بعد ذکر حدیث ... تخصیص
گفته که اتفاق کرده اند بر آنکه ذو الوجهین بودن نفاق است و نفاق را علامات بسیار است این از جملهٔ آنست
و مرویست که مردی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرد و حذیفه رضی الله عنه بر وی نماز نگذارد و عمر رضی الله عنه فرمود که تعجب است
که مردی از اصحاب آنجناب صلی الله علیه و سلم مرده و تو بر او نماز نگذاری گفت یا امیر المومنین او منهم است عمر رضی الله عنه فرمود قسم میدهم ترا که آیا
من از ایشانم یا نه حذیفه گفت خدایا نه بلکه از ایشان نیستی و من بکسی یقین نمیکنم در علامات نفاق بعد از تو
و نیز حذیفه رضی الله عنه فرمود که آدمی کلامی میکرد در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و از آن و جان منافق میشد تا آن تا مرگ خود و لیکن
من می شنوم از بعض شماها آن کلمه را در روزی ده بار و بعضی از علما گفته اند که قریب ترین مردم بنفاق کسی است که خود را پاک از آن گمان
کند و حذیفه رضی الله عنه فرمود که منافقین امروز زیاده تر اند نسبت بعهد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و بودند منافقین که خود را
می پوشیدند در آن وقت و اکنون ظاهر میکنند خود را این نفاق منافی کمال ایمان است و آن مخفی است و بعید تر مردم
از نفاق کسی است که خوف کند از آن و قریب است آنکه خود را پاک بیند و مرویست که مردی گفت بحذیفه رضی الله عنه که من خوف میکنم از آنکه
منافق باشم فرمود اگر منافق می بودی خوف از آن نمیکردی زیرا که منافق ایمن است از نفاق و ابن ابی ملیکه گفته است
ملاقات کردم صد و سی کس را از اصحاب نبی صلی الله علیه و سلم و در روایتی پنجصد را که همه خوف داشتند از نفاق تا آنکه
گفت حجة الاسلام که این علما معلوم کردند که امر عظیم است دقائق نفاق و شرک خفی و آنکه ایمن از آن نتوان بود
تا بحدیکه فاروق رضی الله عنه می پرسید از حذیفه رضی الله عنه و میگفت که آیا من مذکور شده ام در منافقین و ابو سلیمان دارانی میگوید که شنیدم
از بعض امرای چیزی پس خواستم که تکبیر کنم پس ترسیدم که بقتل من فرماید و من خوف نکردم از کشتن خویش لیکن ترسیدم از آنکه
عارض شود قلب مرا تزیین برای خلق وقت برآمدن روح من پس باز ماندم و این از آن نفاق است که منافی حقیقت ایمان
و صدق و کمال و صفای اوست نه منافی اصل ایمان است پس نفاق بر دو گونه شد یکی آنکه آدم را بیرون سازد ...

میگرداند بزمرهٔ ملحدین در درک نخ ودم میرساند تا آتش نامدتی با درجات عالیه را کمتر می نماید و پست می گرداند ازمراتب صدیقین و آن مشکوک ست لهذا مستحسن ست استثنا در آن نمودن و اصل این نفاق آنست که در باطن و ظاهر تفاوت بحصول انجامد و آنهم یعنی از مکر الهی بهم رسد و عجب و غرور پیدا گردد و ازین امور خالی نباشند مگر صدیقین انتهی محصل کلام حجة الاسلام مختصراً **قوله** و نوشته شیعه ست آه **اقول** بایدر درین مقام وجه تا آنیدرا مفصل نمودن که چگونه بر محل از روت جنات اعرابیه دادن باعث مایه النزاع ست و اگر کسی خواهد که تفصیل این اعتراض دریابد و جمیع مقالات رفیقه الزاد و تحقیقاً از بیخ برکند چنوا نیکه در هیچ کتابی نماید پس لازم ست او را ملاحظه کتاب منتهی الکلام که شصت جزو کلان تالیف کرده ام و از هر دری سخن رانده ام و گرد نهای تمامی متکلمین قوم را در شکنجه کشیده ام و از حضرت رب العزت دعای مطبوع شدنش بهر معنی شب و روز میکنم **قوله** و همچنین شیعه آه **اقول** این حدیث که از بیاض بمو نقل نمود اعد تسلیم صحت و لیاقت احتجاج ثابت میشود دیگر اینقدر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقعهٔ خلافت بنی امیه مکشوف شده و انجناب نام هر کس وقت حکایت مفصل ارشاد نفرمود نا پس در ینجا دو احتمال بهم رسید یکی آنکه نام هر یکی بتفصیل ندانستند بلکه بطور اجمال دریافتند که بغات و طغات بنی امیه بر اهلبیت خیر البریه ستم خواهند کرد و حقوق ایشان تلف خواهند نمود و بر نعابت سوابق و لواحق درباره شان نخواهند پرداخت دیگر آنکه تفصیل اسامی شان دانستند لیکن چون مخاطب میدانست بیان نفرمودند و حاجت بیان و قتی ست که حضرت مرتضوی می نپرسید و آن در خیر و سبع ست ازین مقام هم هیچ نمی جزدری عقلی لازم نباشد که کلام با مقتضای حال و مقام گاهی مطابق و گاهی بهم نزدیک اسباب بکار میرود و وقتی با نیاز او اندیشه و کسی از عقلا این را و اودلیل تقیه و کذب متکلم نمی شمارد لیکن جای است نمیگرداند و الا لازم آید تقیه حق تعالی چه در کتاب مجید اسامی معاندین و دشمنین مفصل نفرمود که من یلیهم مفاسد شتی کما لا یخفی علی اولی النهی و... المجتهد المتوفی حیث صرح فی کتبه المطبوعة بان احتمال التقیة لا یتطرق الی کلامه تعالی ولا الی احادیث رسوله المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف ... الخلفاء انهم ... قلب ... التقیة ... و بالجمله مستدل را باید که احتمالات را بدلایل برطرف سازد و من بعد الزام است که حدیث را بر تقیه ... امامیه که سخن در آن میرود و متمسک گردانند و الا که ... ست که عدم ذکر اسامی هر دو در شکایت ... دیگر ... گفتن ... دیگر **قوله** ... صاحب الخ

اقول قطع نظر از غلطی که در نقل عبارت حدیث بکار برد ناظرین در ین دلیل که ... تقیه ... امام ... اجتهد فی مقام دلالت تمام دارد ... بعضی دیگر از علمای امامیه که در باب ... تقیه عدم ... بزعم خود ازین حدیث نوعی را از ان ثابت کرده و این بیچاره بسبب کوری و کور انکه با وصف دعوی اجتهاد تقلید ایشان کرده در بیماری با نیمه ... گفتگو و آن اینکه حضرت صلی الله علیه و سلم بر خلاف ... رؤسای مرتدین ... کافرین و منافقین را ... منزله اجزای بدن ... قرار داده اند ... ... آنحضرت صلی الله علیه

و آله و سلم نرمی در کلام با مخاطب خویش که او را مورد ساره و لبس میداشتند کرده و از بن امر دروغ و افترا که لا اقل و مایه النزاع کی به ثبوت رسید خدا را ازین کجر و ببهاد دست باید کشید و زیاده ازین مهملات بنا به چه دیده که تا ظرین و سامعین وعیدهای قرآن مجید و حدیث شریف در حق مجتهد تلاوت میکنند زیرا که کلام مجیب آن بود که حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام را دروغ گفتن و ارتکاب محذور شرعی نمودن هم به تقیه درست نبود و تصریح مجتهدین رفض و سلسله سخن درآن جاری نگشته که آنحضرت نرمی در کلام نمیفرمودند چه معاذ الله این امر از خلق عظیم رسول کریم بعید تر است پس هر چند مجتهد الزمانی برای فرار خود در صدد تقریر قند فی الجمله افزایند فاز در آید دیگر در آیند سودی بر آن ترتب نخواهد شد و من چرا نهم که حاجت اینهمه طویل چه بود بایستی یک دو مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت بر آوردن که معاذ الله حضرت سرور کائنات وقتی در مدح کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده مرتکب دروغ شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهد زینهار این امر ثابت نگردید بالجمله یادگار عبد الله بن سبا یهودی که چگونه بدال ابو بصیر برادر ابن ملجم مرادی در تقیه و خلق کریم تفرقه نگردد و در مغلطه عظمی گرفتار شد **تفصیل این اجمال آنکه** از مکارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و آنچه مقتضای نفس است کار نبندد مثلا تو واجب التعظیم باشی و شخصی درین باب تقصیر و تقاعد کند و تو بهم نیائی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت و مدارا بکنی هر گاه بکتب احادیث و سیر رجوع نمائی خواهی یافت که از همین قبیل است آنچه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کار بدان بستند و اهلبیت عظام و اصحابه کرام بر آن عمل نمودند و تابعین ایشان مطمح نظر داشتند در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه و سلم در عمر خویش غلامان و کنیزان خود را زیر ضرب و شلاق نگرفتند و خادمین و ملازمین را وقت تقصیر زجر نکردند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث در تفسیر خلق عظیم از بعض اهل کتاب حکایت مینمایند که اوصافیکه در باب نبی آخر الزمان در کتب آسمانی نزول یافته بود همه را در ذات والا صفات یافتم مگر دو وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه حلم بر غیظ و غضب دوم باوجود شنیدن سخن سخت بر جا ماندن پس من مترصد وقت بودم تا آنجناب از من چیزی بطور قرض خریدند من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت اینهم تفرمودند که هنوز وعده تمام نشده بالجمله در مجمع کثیر سخنان سخت بر زبان آوردم که شاید بملاحظه این مجلس خشم فرا گیرد تا بحدیکه گفتم که مگر در دودمان شما همین حیله و حواله مرسوم است چون دیدم که اینهم باعث فوران غیظ و غضب نگردید برخاستم و چادر مبارک بزور کشیدم و گفتم بر خیز و قرض را ادا بکن فاروق بعجلت هر چه تمامتر شمشیر از نیام کشید و بر سر من رسید و بانگ بر زد که ای دشمن خدا تا کی بی ادب باشی و قلوب ما را ازین حرکات بجز آشتی جدا شود و سرت از دوش بر میدارم حضرت بسوی عمر نگریست و تبسم کنان فرمود ای عمر از چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهیم کردن که ادای قرض بخوبترین وجوه باید نمودن پس عمر شرمنده شد و عرض نمود که بیش ازین طاقت صبر مرا نماند اگر فرمائی قرضش ادا کنم حضرت حکم فرمود که هم چیزی بر آن بیفزا تا تدارک غیظ تو بکند و نیز در **روایات فریقین آمده** که حضرت در صحرای مدینه

پیرزنی را دید که قدرت برکشیدن آن نداشت حضرت آن را از دست او گرفت و مشک پر نموده بر دوش
کشید و پرسید کجا میمانی رفیق هر چند الحاح نمود که مشک بستاند قبول نفرمود و گفت من سزاوارترم که بار امانت
بردارم پس مشک نزد خیمه اش نهاد و برگشت پیرزن فرزندان را آواز داد تا مشک بخیمه بردند و پرسیدند که
چگونه این مشک آوردی گفت آن فلان آورد که بیرود فرزندانش گفتند که این مرد آنکس ست که بوی ایمان آمد
پس عجوزه دوان آمد و عذر کرد و آنجناب او را تسلی داد و دعای فرمود و از کشف الغمه نقل کرده اند که یکی از
خوارج میگوید که مردی را در لباس فاخر بر اشتری نفیس سوار دیدم و آثار سروری از جبینش میدرخشید پرسیدم
کیست گفتند حسن بن علی پس ناگفتنیها گفتم و دل را فارغ کردم و او تبسم میفرمود و بالآخر گفت چنان می نماید
که تو مسافری در منزل ما لائق استراحت مسافران ست بیا تا بخدمت تو قیام نمایم پس خارجی خجل شد و یکی را
از اجله اصحاب دشنام داد و فرمود اگر پله ترازو سبک آمد بدتر زانم که گفتی و اگر گران باشد بگفتن تو زیانی
بمن نمیرسد و از ابو حنیفه کوفی نیز این حکایت مرویست اینهمه که در کتب معتمده مسطور ست از باب تتمیم
مکارم اخلاق ست آمدیم بر مداهنه پس بدانکه مداهنه و تقیه مساحمت گردنست در امر دین با وجود دیدن امور
محظوره و شنیدن چیزهای نامشروع و درین ابواب تعصب نکردن و حق دینی را سبک دانستن و از واجب
شرعی درگذشتن چنانچه رفضه برائمه اهلبیت بستند که غاصبین خلافت هزاران نسخ قرآنی را در آتش نهادند
و ناگفتنیها بعمل آوردند و حضرت ائمه جنبش نکردند و نمازهای ایشان مثل زنا و لواطه بود چنانچه روایت اکابر
امامیه مثل کلینی موجودست و نمونه از آن در کتاب ابلیس ممالک جنوبی مرقوم ست و با اینهمه ائمه هدی اقتدای
ایشان میکردند و پس پشت ایشان اتباع می نمودند و تحریم حلال و تحلیل حرام می شنیدند و بستایش
کافرین و فاجرین مشغول بودند استغفر الله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باوصف کفر و نفاق خلفای
ثلثه بلکه باوصف ریاست کفار و منافقین آنچنان ستایش و مدح در حق ایشان نمود که سخن در آن
میرود پس کجا خلق کریم که از حق خویش مساحمت کردن ست و کجا دین را سبک گردانیدن و از حق شرعی
درگذشتن و امت را در تلبیس و ضلالت گذاشتن نعوذ بالله من ذلک و ازین تحقیق بسیاری از کلمات
و جزئیات مکائد شیعه حل شد که عوام کالانعام را بدام و دانه میگیرند و میگویند که حضرت امیر ع راضی برضا
و هدف تیر قضا بودند هر جوری که بر جناب سیده گذشت صبر بر آن نمودند و اسقاط محسن و احراق بیت بچشم
دیدند و زنهار لب مبارک نجنبانیدند و هر چند غاصبین و جابرین بازوی فاطمی ع شکستند قفل سکوت
بر لب زدند و وقتیکه خالد بن ولید خواست که گزندی بجناب امیر ع رساند او را از جماعت مصلین در ربودند
و بزمین زدند الی غیر ذلک من الاتینا هی اینهمه وقاحت و بیحیای متحمل گوهی و رسوائی ست که از ابن سلول
و شیطان الطاق و دیگران از ارباب نفاق بوجه میراث بمجتهدین امامیه رسید چه اگر اینهمه صبر و مدارات و
تواضع و مواسات بود پس لازم آمد که حضرت امام الصابرین یعنی شهید کربلا زنهار بهره از صبر و تسلیم و رضا

نداشتند که با وصف بلوای صدهزار کس چنانچه از اکابر شیعه از عقیل بن بابویه نقل کرده اند و بعد ازین در کثرت بلوا
روایات دیگر خواهی شنید کسی را از اشقیا در حرم شریف آمدن ندادند و شمشیر کشیدند و چار هزار کس را ازین
ستمگاران بجهنم فرستادند و لطف شیعه را که در اصلاب ظالمین بود اگر مراعات نمیکردند نوبت ازین الوف
میگذشت و بلکوک میرسید چنانچه مفصل مسطور یعنی لردستان در کتاب معلوم اشاره بدان کرده و دیگران در غیر آن
صریح گفته اند و تا رمقی در تن مقدس امام حسین ع بود بکمال حفظ و صیانت اهلبیت خود کوشید ندای عزیزان
خدا را از مکائد رفضه پرخدا باید بود و در حل کردن آن ثقلین یعنی کتاب و سنت رجوع باید نمود **قوله**
و شان نزول آیت وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ الآیه که از امهات ذمائم بعض امهات مومنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت ع دارد **اقول** تفاسیر فریقین از صغیر و کبیر اینک حاضر ست زینهار ازین تقیه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم هیچ دلالتی ثابت نمیشود و هرگاه مستلزم دروغ و دیگر محظورست شرعی و عقلی هیچگونه نمیباشد
و چون مخالف کینه توز بران محل گوش می نهد و خود بر اجمال مخل در اکثر مقامات وا اهمال میدهد لاجرم از تفا
تفاسیر رفضه ازین مقام کشادن و بعبارات آن نشان دادن درینجا تمام عبارت کاشانی یعنی خلاصة المنهج
که بکار فارسی خوانان تواند آمد نشان میدهیم که بعضی از مفسران آورده اند که حضرت رسالت ع بعد از نماز صبح
گرد حجرات زوجات بر آمدی و بعد ازان بامور شرایع و احکام قیام نمودی و وقتی زینب بنت جحش مقداری
عسل داشت هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت نمودی و در
حضار ان تهاون نمودی تا حضرت در خانه او بیشتر توقف آید الحال بعضی از زوجات گران آمد عایشه و حفصه
باهم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن عسل در خانه زینب نزد هرکدام از ما که در آمد گوییم که از تو بوی
مغافیر می شنویم و بزوجات دیگر گفتند که شما نیز درین سخن با ما متفق باشید و مغفور درختی ست که عرفط خوانند
و رایحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را بسیار دوست میداشت و از رایحه کریهه بسیار مجتنب می بود تا جبرئیل ع
به نزد وی آید بوی ناخوش احساس نه نماید پس آنحضرت ع روزی شربت آشامیده بود و نیز دسوده آمد سوده
با خود گفت که سخن دروغ در روی پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح است هیچ ازان مقوله اظهار نکرد و پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم از انجا بیرون آمده بخانه عایشه رض آمد عایشه بینی با آستین گرفت حضرت فرمود چرا چنین کردی گفت
از تو بوی ناخوشی می آید مگر مغفور خورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت شنبوران عسل آن از شکوفه
عرفط چیده بوده است و چون در خانه حفصه رفت او نیز آستین در پیش بینی نهاده که این چه بوی ناخوش است
که از تو می آید و آنچه عایشه رض گفته بود باز گفت حضرت ع چون این جواب را استماع نمود فرمود حرمت العسل علی نفسی
و الله لا اکل ابدا یعنی عسل را بر خود حرام کردم بخدا که هرگز عسل نخواهم خورد آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ
ای پیغمبر بر تو نزل چرا حرام میکنی بر خود ما احل الله لک آنچه حلال کرده باشد خدا مر ترا یعنی عسل و روایت
مشهور آنست که سبب نزول این آیه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم روز بار اقسمت کرده بود میانه زوجات

اتفاقاً یکروز نوبت حفصه رض بود با پیغمبر ص گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت او را رخصت فرمود و بعد
از آنکه او رفت آنحضرت ماریه قبطیه رض را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که بادشاه اسکندریه بود او را تحفه نزد حضرت فرستاده بود
بخانه حفصه رض طلبید و در انجا بخدمت خودش مشرف گردانید حفصه رض بعد از مراجعت چون در سرا را بسته دید هم انجا نشست
تا رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه رض بر قصه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله
کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت من نگاه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت فرمود ای
حفصه رض این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن
سریست نزد تو بامانت باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و
مصادقت بود در پس دیواری که میانه خانه او و خانه عایشه رض بود آن دیوار را بکوفت عایشه رض خبر دار شد حفصه رض بوی
گفت ای خواهر مژده باد که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه
عایشه رض آمد عایشه رض این حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی انچه خدا بر تو حلال
ساخته یعنی ماریه قبطیه و **عیاشی** باسناد خود از عبدالله بن عطا مکی و عبدالله از ابو جعفر صلوات علیه
روایت کرده که چون پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه رض را امر فرمود حفصه رض را گفت مرا سری
دیگر هست باید که آن را نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن اینست که
بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت شوند و بادشاهی کنند حفصه رض ازین سخن خوشحال شد و شادمان
گشت و این هر دو سر را با عایشه رض گفت و هر یک از ایشان این سخن را به پدر خود باز گفتند ایشان نیز او را در افشای قصه
ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت خود عتاب و سرزنش نکردند حقتعالی این آیت نازل ساخت
که چرا حرام میگردانی بر خود انچه حق تعالی بر تو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه را. انتهی بلفظه الکاشانی **اکنون
ناظرین و سامعین** بطوفان حیرت در افتاده اند که تقیه حضرت خیر البریه ازین روایات چگونه بثبوت
پیوست و میانه این شان نزول و تقیه حضرت رسول مقبول که سخن در آن میرود چه ملازمت ست چنانچه
مجتهد الزمانی بکشاده پیشانی مدعی آن شده و پر ظاهر ست که تعریف تقیه بمقتضای تصریح علمای امامیه بجا
نمودنست از ترس اعدا یا ارتکاب امری که وقت وسعت درست نباشد در ملت بیضا و درینجا هیچ محظوری بر هیچ
شان نزول لازم نیاید زیاده برین نیست که در باره تحریم ماریه رضی الله عنها و امامت حضرت صدیق رض
و فاروق رض از اخبار منع کردند و این منع نهی ست و علما اجماع نموده اند برآنکه دروغ وقتی لازم می آید
که کسی خلاف نفس الامر خبر دهد و نهی از ارباب انشا ست ناهی را بصدق و کذب وصف نتوان کرد و این
نهی چنانست که حضرت یعقوب ع وقتی که خواب را شنیدند بحضرت یوسف فرمودند که پیش برادران مگو که
باعث حسد خواهد شد و شیطان برای فریب دادن راه خواهد یافت و کسی از عقلا نتواند گفت که حضرت
یعقوب ع از اولاد خویش تقیه میکرد و ایشان دشمن حضرت یعقوب بودند و ماریه قبطیه رض دشمن حضرت پیغمبر او بلی

ثابت شد اهتمام تمام در سلطنت یوسفی و در ینجا کمال حرام ست و اهتمام ست در خلافت شیخین تا حسد دیگران
در آن راه نیابد و ترقی دین روز بروز حاصل شود حالیا از مجتهد باید پرسید که چگونه تقیه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم لازم می آید و چه دلالت و لزوم را بیان بکن و معلوم نشد که آنجناب درین مراتب از علی مرتضے
کرم الله وجهه ذریت طاهره خود دمانند ایشان تقیه میفرمود یا از ابوبکر رضی الله عنهم اجمعین و چون در منع جناب
امامت ایشان و غیر آن امری ثانی هدایة نتواند شد چه آن خبری بود مقرون بشری از مصداق وَمَا يَنْطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ مے ورا اخبار باشد بالانشا بهمه ارباب تبلیغ ست تقیه را چه گنجائیش که ان لم تفعل فما بلغ رسالته و چون
منع مذکور عین خیر خواهی برای شیخین نیست که آمرانفا اول معین شد ولیکن دشمنان اهلبیت طاهرین را
چه باک که امام المحدثین شان در کافی ثابت کرد خارعظی امیر المومنین عند الملائکة المقربین و سید المرسلین و خصر
سفیر خدا با وجود آن صوبه دار فدک را کشته و خالد ولید را بزمین زده کما عرفت سابقا و لاحقا پس تقیه حضرت
بجای خود افتاد تا مبادا در فوری امیر کبیر در جوش جوانی شیخین را بکشد و نذیری در عالم نماند چنانچه باید برای
عرض حضرت رسانید که اگر فرمائی کارشان را کفایت کنم و درین مقام بمقتضای إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ تقریری دیگر ست که هر چند رفضه گفتن آن مصلحت ندانند لیکن از کتب شان استنباط توان
کرد زیرا که از اصول ایشان انست که حضرت هر چند جهاد برو میان میکرد ولیکن از شیخین همیشه می ترسید کما
نص الغدیر علی روایات البحار و الصافی و غیرها که ای برادرم جبرئیل در سنهای کار نصب و نصوص نتواند شد
این لشکر که می بینی لشکر شیخین ست پس صورت تقیه از ایشان بهم رسید زیرا که تحریم ماریه قبطیه و نیز خلافت
شیخین برای تبشیر ایشان بود خوفا گوئیم بر فرض محال سلمنا لیکن تا رعظی را چه علاج که خرمن بود شیعه را
یک سوخت پس چگونه با وصف اینهمه خیر خواهی شیخین تجویز توان کرد که قلب شریف از شیخین بیستر از او
حال تحریم ماریه و امامت شیخین که هیچگونه مستلزم تقیه رسول الثقلین نیست که بحیث در آن میرود تا تحریم عسل
چه رسد عرضکه از کلام این بیهوده گو عیان است که تقیه مبعوث علیهما نزد او خوف است پس تقیه جمیع انبیاء و ملائکه
و ائمه از خالق اکبر لازم آمد سبحان الله آثار قیامت دیده شود که چنین هرزه جانان وجود فرد شان
گندم نمایان کتابها درین تصنیف کردند آمدم بر حرف پیر حرف که شان نزول مذکور از امهات
زنایم بعض امهات مومنین ست پس بدانکه روافض از خدا و رسولش حیا نمیکنند که حقتعالے تعظیم ازواج
مطهرات رسول الثقلین بر تمامه امتش فرض عین گردانیده حیث قال وازواجه امهاتهم و شارعین
شرایع هم اقرار بدان کردند تا به مفسرین چه رسد لیکن فائده که از کلام مجتهد برآمد انیست که افشای
سر اعظم مطاعن ست که باعث وجوب سر از امهات گشته و عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالے
که این اعظم مثالب ادین از شیخ عنا کب ست تا بذمایم دیگر که بدین درجه نرسیده چه گفته آید پس رفضه
ازین اغالیط اصل مذهب خود را مستاصل میگردانند و نیز جزء مری و دین فرد شتی و بنا جری خیر ست

نمی آرند تفصیل این اجمال را بوجوه عشرهٔ کامله بیان میکنم اولاً آنکه من ورد شکایت مذکور بر غلط خود متنبه گشتند
زیرا که امامیه در بعضی این نفوس قدسیه از دائره ایمان بگواهی مجتهد الزمان بیرون رفته اند تا آنکه بعض مشایخ
کلینی هم چنانچه در جلد اول مفصلاً گذشت معلوم شد **ثانیاً** آنکه اگر حکم او یعنی افشای سر از اصول
مطاعن است بدین جهت باشد که حضرت فرمودند که فاش مکن لاجرم گفته می شود که منع که دلالت بر حرمت
دارد فکیف که بالاتفاق نهی مذکور بدون انضمام وعید وارد شده چنانچه در کتب اصولیه فریقین اینک موجود است
نشان باید داد که کجاست که هر نهی دلیل حرمت است و تامل باید کرد که لم تحرم چه مآل دارد در صدد ابرام ممنوع
از کبایر است **ثالثاً** آنکه معلوم نیست که رفضه از نهی الهی چه جواب توانند داد که ای آدم و حوا بعد از دیدن علو مرتبه
آل عبا پیش خبردار باید بود و بر ائمه هدی چشم حسد نباید گشود و بر این قدر اکتفا نکردند بلکه وعید ظالمین
ضمیمه آن ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر جاهلین اسفار آدم و حوا را بعد از تمنا اندر ظالمین
و جا برین هم نمودند و بابهما ابوالاباء و ام الامهات دست از حسد اولاد نه کشیدند تا آنکه از بهشت برین
بزمین مقرین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رفضه کما لا یخفی علی من طالع البحار و غیر این امور را بر زبان
و سلف فرو دمی آرند پس صغیره کجا لازم آمد تا بکبیره چه رسد فکیف که مقرر چنان باشد که حسنات الابرار سیئات المقربین
پس کسی از ایشان تواند گفت که فرق است بجهت عصمت و فقدان آن چه برین تقدیر باید که در مخالفت پیشوایان
خود با ائمه هدی عذری نهند و داد لعنت برای شان بدهند مثل زراره و شیطان الطاق که معصوم نبودند بالاتفاق
رابعاً آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نهی مذکور از فکر افتاد حالانکه حضرت صلی الله علیه و آله
فرموده بود جناب فاطمه را تا من نیایم فرزندی را که متولد شود شیر مده و باوجود یاد بودن شیر دادند کما فی البحار
و جلاء العیون که باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین برارشاد نبوی کار بستند و غیر از مقتضای
بشریت یاد نتوانند کرد و درینجا محتمل است که ان تتوبا الآیة از جهت قصه عسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم و حوا
که آنچه محدثین مذهب آورده اند نص بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد ائمه هدی حضرت زهرا عمداً بود و تسلط
شیطان بهمین سبب بر ایشان رو داد قطعاً چنانچه بلفظ هذا لذلک بر آن دلیل است و این تفصیل هم در تصانیف
صدوق و کتاب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم بحسد ائمه بود و بر حضرت حوا بحسد جناب فاطمه زهرا
خامساً آنکه هیچ فرقه را غیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن امهات المؤمنین را از دین
و ایمان خویش گمان برند و سبقت درین عقوق و تلف حقوق نیز برای رفضه حاصل است بسبب آنکه قدوه
ازواج مطهرات را در زمان سرور کائنات از کافرات و منافقات میدانند و بنیاد تبرا برین مزخرفات نهند
و جهال پامال هر پیر و زن ال است و از اینجا بطیب ولادت مجتهد الزمانی و متبعین خطوات شیطان حکم توان کرد چه
ابلیس هر گاه در نطفه دشمنان ذریت طاهره مرتضوی شریک میشود چنانچه خود ابلیس اظهار کرد علی ما آورده
لاار دستانی پس بطریق اولی در نطفه دشمنان ازواج مطهرات سید المرسلین که امهات و اصول اند

شریک خواهد بود چه جای آنکه طایفه امامیه بدشمنی اکثری از فلذات کبد بتول هم داغدار شوند و بسیاری را از اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند و در کتب شیعه موجود است که هر که اولاد مرا دشمن دارد بهره ندارد از طیب ولادت و چون در زمنه سابقه نکاح با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید وارد شده چنانچه از تفسیر طبرسی و کاشانی هم وضوح می انجامد و ناصبات را هم مثل کافرات گردانیده اند کما هو مذکور فی شرائع الاسلام وغیره مرتبه ام المومنین بودن برای زوجه هر نبی بمعنی معلوم مسلم نباشد **سادساً** آنکه از تفاسیر شیعه هم هویدا است که ازواج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگزیدند و بعد از آنکه آیت تخییر نازل شد برزخارف دنیوی پشت پا زدند پس کمال زهد و تقوی هم بثبوت رسید و کاشانی بر این هم تصریح نمود که بسبب زوجیت سید المرسلین در حق تهمت کنندگان صدیقه آنقدر تهدیدات وارد شد که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از لفظ ان کنتم مومنین بطور مجتهد الزمانی صریح عیان میشود که طاعنین صدیقه زنهار ایمان ندارند و چون آیت تخییر بعد از تحریم است و لایحل بعد از تخییر چنانچه از مجمع و تفاسیر دیگر ظاهر است و بسبب ان البعض عنقریب لا جرم در مجو گشتن ان تتوبا در آن واقع است حرفی نماند پس عو عو سگان را باید دید که بعد از نهم از مطاعن امهات باز می آیند یا نه بالجمله وجوب تعظیم ایشان از سوره احزاب مثل آفتاب است و علی هذا بعضی از مفسرین بیان آن را بر بداهت گذاشته اند یعنی عیان را چه بیان **سابعاً** آنکه کلام طبرسی در مجمع و کلام دیگران غیر آن نص است بر آنکه اگر توبه کنند از این امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذروه قبول نمیرسید سفارش حفصه مطهره بزبانی جبرئیل که طلاق مده او را فانها صوامة قوامة چگونه معقول میشود و سفارش امهات که از آیت لا یحل عنقریب می آید و غیره در جوع تعریف اول بر این مدعاست مع ذلک آیت تخییر منافی اصرار است پس در قبول توبه هیچ ریبتی نتوانکرد **ثامناً** آنکه نزد ما مانند آفتاب نیمروز تابان شد که حضرت صدیقه و حفصه مطهره را ایمان کامل حاصل بود و منافقین که تهمت نفاق میکنند عذاب ابدی آنقدر برای خود آماده مینمایند که برای هیچ کافری در جهنم مهیا نگشته باشد کما اعترف به الکاشانی والحمد لله که همه مطاعن امهات و آنکه ایشان عداوتاً و عناداً در صدد ابطال امامت علوی و غصب خلافت ابای بود ندارهم ریخت و سلسله ذمایم اهل شنعا تین گسسته ثبوت کمال زهد و تقوی آنشان از هم گسیخت ای برادر اگر کسی در قرآن مجید غور نمائی مانند اجلای بدیهیات واضح خواهد شد که چون غیرت ایزدی نگذارد که بدولت سرای حبیب سید الانبیای خویش طالبان زینت دنیا همخوابه باشند پس از غیرت الهی چگونه تجویز فرماید که کافرات و منافقات مجمع خیانت دینی و دنیوی بدرجه محبوبیت او رسند حالانکه بلقب شریعت بکوشند و متاع دین را از عداوت اهلبیت بدنیا فروشند و در حیات سرور کائنات این همه امور بظهور انجامد چنانچه از تجارت بیا القلوب و تصانیف صدوق ظاهر و باهر است و وحی الهی نازل نشود که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرماید که حلال نیست ترا دیگر زنان نکاح کردن و بنا بر پای این ازدواج بر داشتن و این مقوله من ما خوذ از افاده علم الهدی امامیه است که در بعض مقالات بتحقیق تلک الغرانیق العلی خواهد آمد و اگر پروانگی طلاق یافته بودند

معلوم شد که بر تقدیر ذمایم معلوم معاذ الله هم جنس شان باشد که انها را از خانه هدایت کاشانه بیرون نکرد پس
چگونه عقل تجویز کند که پیغمبر خود را از خطاءات و غلطات محفوظ دارند و ازین کلمات خبیثه محفوظ ندارند و درینجا هم بر تمام
عبارت کاشانی اختصار می ورزم و باستیعاب عبارات دیگران که تطویل نمیکردم و آن اینکه مروی است
که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر بدهد چون این خبر در مدینه
منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند و خورمی میکردند و صحابه از غمگینی
دلتنگ شدند و زنان تضرع و زاری مشغول شدند و از گذشته نادم گشتند و جازم بانقیاد اوامر و نواهی حضرت
رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله میشنوم که در صدد آنی که طلاق زنان
بدهی و آنچه مذکور شد از غم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض داشت
رسول هیچ جواب نداد و درین باب متامل شده انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و لا یحل لک النساء
من بعد نازل ساخت انتهی **و درینجا** داد انصاف از تو میخواهم که اکنون کجا ماند غبارهای مطاعن قوم
بیدین و هرگاه حضرت پیغمبر را لا یحل لک ارشاد کردند پس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق ازواج مطهرات
بدست مرتضی علی بود کما فی التذکرة للمجلسی علی نص علمائهم و مهدی غاری بر امهات المومنین معاذ الله حد
جاری خواهد نمود چنانچه مجملا در مجلد اول گذشت و تفصیلش در بحار و حیات القلوب وغیرهما است
نعوذ بالله من مخالفة الثقلین و عداوة سید الخافقین و عقوق الدین و ابطال حقوق الابوین و اولیاء
و امهاتنا که هر یکی از ائمه هدی بر مکنونات قلوب مکلفین پی برده و خدای جهان آفرین در کفر و نفاق
و خبث نیت سرآمد ازواج مطهرات فریب خورده اند ایشان را نه با دین و ایمان کاریست و نه ازین امور
ایشان را در بازاری پس و اعجبا و اسفا که رفضه با وجود ائمه هدی با الوهیت ایزدی معترف شوند و ا
اینجاست که بانیان این مذهب پلید بر موضعت و مرافقت مذهب خویش بوده اند چنانچه دانستی و این فرقه
بسبب خلط و تخلیط ازین سو مانده و از آنسو مانده اند بالجمله چگونه بخیال عاقلی آید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم بخلافت مرتدین و غاصبین که خونهای ائمه بلکه دیتهای ایشان عموما حتی خون با دل
اینها کشته شد و خون شهید کربلا خصوصا بشارت دهند و با امهات المومنین که ایمان و تقوای ایشان در قرآن مجید
منصوص است بجای خود مانند سد سکندری مرصوص است و خود اینچنان اهتمام در رها است خلافت شان
فرماید چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف عم کما بینا باز چگونه درست شود که با وجود اعتقاد اینکه
خلفای ثلثه شمع و بصر و قلب اطهر اند و خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و نصفت و رشاد
ایشان عالم را محیط گشته و مانند نیر اعظم بر ایران و توران و شام و یمن و غیره تافته و بر هر کسی موافق استعداد
ایمانش چون شمع انجمن پرتو انداخته خواهند که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که میدان
خالی ماند و علی مرتضی بر اریکه خلافت بنشینند تا آنکه مردم بدانند که فاروق لیاقت خلافت ندارد

اعاذنا الله من الخرافات و از اینجا هم بسیاری از هذیانات قوم دریده دهن و گمراهی این طایفه خانه کن بعد ملاحظه تصانیف امام اعظم شیخ حلی و قرود جهنم شده عیانا و جهرا آنکار بمنصه شهود رسید اینجا اهل حق درباره قصه اسامه تحقیق کرده اند کما هو فی الواقع و مذکور فی قرة العین و التحفه و الصواقع **عاشر آنکه** اگر مشتاق تقریر الزام باشی بار دیگر یاد کن که آن چهل کس که بهر لعنت شان در نسخه سلیم دیده میشود و برای تطهیر شان از دست شیعیان ستم پیشه جان کاغذ و قلم میرود و مذیع اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز و بد دلی آنها هر یکی از خلفا طالب بیعت گردید و نوبت باحتراق و استقامار رسید و اگر گویند بر این افشا شیخین را حوصله خلافت دست داد بگو که بکذب شما کلام پیشوایان شماست و قد عرفتموه القائلین معتقد شیخین معاذ الله اقوال کاهنین بودند احادیث خاتم النبیین و حال معلی بن خنیس و دیگر مذیعین که باعث اشتباه نواصب گشتند و حقیقة ائمه را کشتند مرا یاد است و ترا فراموش و حال جابر جعفی آنچه اندیشه و عمل آورد ما بر ناظرین مجالس و ناقصین تقریرات ما نیز مخفی است بلکه بآواز بلند ندا میکند که خاموش و زراره نعقی خود پرده تقیه را از ائمه برداشت و سخن تکیه امام صادق این الفاظ قرار یافت لعنة الله علی زراره فانه شر من الیهود و النصاری و این دغا و دغل و اذاعت و افشا بالآخر نوبت بلعنت کبری رسانید و شیعه را لباس یهود و انتقیا ساختند و گردانید کما مر سابقا و از اینجاست که امام منتظر شیعه از سر حرف و حکایت شیعه دل نمیدهد و با اینهمه افواج ایران و کوفه و هندوستان خبر نیست معلوم که زیر زمین قدم بیرون نمی نهد سبحان الله اکابر امامیه حقوق امهات المؤمنین بلکه حضرت سید النبیین و ذریه طاهرین و سرپرستی مذیعین قاتلین ائمه دین چنانچه باید ادا کردند هر کسی که ذوقی با تشیر بزدان نیچه کرده که نهان آهوی تا تارست در اصلش خطاست + اکنون حرفی چند در حال اذاعت و افشا باید شنید که خون ائمه که بگردنهای قدمای شیعه در فتنه این زمان ست خون عمدست باقر مجلسی در جلد اول بحار از اصول خود می آرد که داود رقی و مفضل و فضل گفتند که بودیم نزد امام صادق و سخن از هر باب در منزل آنجناب میرفت چون برخاستیم حضرت پدر ارشاد و متوجه شد بما و فرمود که اذاعت و افشا میکنید امر ما را که مذیع مدبر ست از دشمن و هم از محاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق تلاوت نمود ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ پس فرمود که ایشان قتل نه کرده بودند انبیا را ولیکن اذاعت احادیث شان کردند و آن باعث قتل شد و از کتب دیگر نیز قبل اینحدیث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکرد مذیع احادیث ما را از روی خطا ولیکن کشت ما را عمدا این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو با قیست خواهی دید که حال قدما و متاخرین شیعه بچه عنوان می نویسم انشاء الله تعالی **اگر گویند** که حفصه و عائشه رض از درغ هم دریغ نمیکردند و خلاف نم شابته النفاق بگو که اینک مجمع طبرسی دلالت بر آن دارد که حفصه تربت می نوشانید و صدیقه را در رنگ گران آمد با ساحات غیر از ام المؤمنین سوده بوی مغافیر را نسبت کردند بخوابکم عن

المقبولات جوابنا عن المبغوضات ومن حیرانم که جناب سیده باوجود شنیدن حدیث که اگر عصیان علی علیه
مواد غضب من خواهی شد وقتیکه سر مبارک مرتضوی بکنار کنیز حبشیه دید کما هو مذکور فی البحار چه غیظ و غضب
را نفرمود و چه استغاثه و فریاد که نه نمود آیا مسئله شرعی نمیدانست اما از جهت غیرت و لوازم بشریت بعید و در آمد که
حکم شرعی امیر را که هیچ نکرده ام راست نشمرده و تکذیب معصوم پرداخته برای تظلم سوی پیغمبر علیه الصلوة والسلام
روانه شد و این قصه در علل شیخ المشایخ هم مرویست **واگر گویند** که لایحل منسوخ ست بآیة انا احللنا لک
یا بآیت ترجی من تشاء بگو که سلمنا لیکن اینقدر اجماعی شد که حضرت ایشان را طلاق باوجود اختیار
چنانچه شما گفته اند نداد و حقتعالی بتعظیم و تبجیل ایشان بلفظ امهات بکف اللسان بلفظ یعظکم الله ان تعودوا لمثله
ابدا ان کنتم مؤمنین امر فرموده و اگر جنگ جمل را ذکر کنند بگو که خود از کتب شیعه مثل کشی و غیر آن
اثر نابوضوح انجامیده که فتنه جویان گرد بلا انگیختند و ابن سبا و هوا خواهانش مصدر این فتنه گردیدند
چنانچه در قتل عثمان ذی النورین رض کما فی مجمع البحرین فاین النفاق واین الشقاق وانشاء الله تعالی
عنقریب در رد مقالة تاسعه از کتب شیعه منقول میشود که حضرت صدیقه رض وقتیکه خبر شهادت حضرت مرتضی رض
رسید چه قدر مضطرب و بیتاب شد تا بحدیکه بیهوش گردید در رواة قصه گمان بردند که وفات یافت
و نساء قریش آنجناب را دست بدست آوردند و این حال بیاد نمی آید که از مقبولات لسانی رقعه در
کتابی دیده باشم سلمنا لیکن حضرت حفصه رض که هیچ جنگی و جدالی نکرد کی از زبانهای منافقین نجات یافت
شعر ما نجی الله والرسول معا من لسان الوری فکیف انا و چه جای آنکه از نهج البلاغة تعظیم صدیقه رض بعد
جنگ جمل هم مطابق زبان سابق بر می آید فسقط المطاعن کلها والحمد لله تعالی **قوله** واگر نزد من
محال الخ **اقول** فرض محال لعدا انکار را جمله علماء از لقیه انبیاء ع عموما و خصوصا چنانچه از زبده از جمیع
کتب مطبوعه جالیسی که بروایت مشهور پدر مجتهد الزمانی بود از عجائب تقدیر آنست چنانچه تفصیلش آنفا
والمنسی زانچه در باره مولفة القلوب اشاره اجمالی کردند راقم الحروف را در جوابش زنهار مخفی نیست
زیرا که در ساعة حسابیه این امر جلیه نور دیده ام از همین کتاب درینجا عبارتی نقل میکنم **قوله** و مع
اغضاء البصر عن ذالک چون طبیب عمریه از بدو فطرت مجرم نفاق بود چنانچه عینی وغیره در انا صلح حدیبیه
از جمله مولفة القلوب محسوب نموده اند پس لامحاله اظهار اخلاص ایشان محمول بر اغراض فاسده مثل
ریا و سمعه و معادات ایام جاهلیت باسارای بدر که از انجمله عقیل و عباس بوده اند خواهد بود **اقول**
جواب امثال این کلمات که منشای آن خبث باطنی ست بتفصیل هرچه تمام تر سابق گذشته علاوه آنکه
پیشوایان شیعه که همیشه در پرده نفاق که موجب ضلالت امت ست بسر برده اند و بکتمان کتاب خدا
و دین سید انبیاء ع پرداخته و در گروه شیعه کما فی الکلینی اختلاف انداختند اولی بنفاق و احری باین
خبث طینت و شقاق باشند **وبالجملة** اگر مراد از عینی شرح صحیح بخاری ست پس هرچند در مظان آن

باربار استقرا و تصفح رفت زنهار ازین نقل که مجتهد از سلف خویش نقل جامعین بیاض و غیرهم پیداست یا
اثری و علینی نیافتیم و اگر مراد از عینی حاشیه هدایه است پس درین کتاب نیز عینی و اثری ازین روایت نیست
و هیچکسی از مفسرین و فقها و محدثین حضرت خلیفه ثانی رض را در مولف القلوب داخل نکرده چگونه که محققین نوشته اند
که مولفة القلوب بعد فتح مکه بهم رسیده بودند پس حضرت خلیفه ثانی رض که بعقوبات اسلام او قبل از فتح مکه هزاران دلائل
تحقیقی و الزامی موجود است چگونه در مولفة القلوب شمرده خواهد شد **علاوه** لفظ مولفة القلوب فی نفسه
چند معنی وارد و در تفسیر آن علمای فریقین اختلاف دارند اما اهل الحق فقد قال فی المناهج والمولفة من اسلم و نیته
ضعیفة او له شرف متوقع باعطائه اسلام غیره و فی البرهان والمولفة کفار یعطون ترغیبا فی الاسلام و قیل مسلمون
یتمکن اسلامهم و قیل مسلمون لهم اتباع کفار لیتألفوهم و قال صاحب المعالم فالصنف الرابع من المستحقین للصدقة
هم المولفة قلوبهم و هم قسمان قسم مسلمون و قسم کفار فاما المسلمون فقسمان قسم دخلوا فی الاسلام و نیتهم ضعیفة فیه
فکان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعطیهم تالیفا کما اعطی عیینة بن بدر و الاقرع بن حابس و العباس بن
مرداس و قسم اسلموا و نیتهم قویة فی الاسلام و هم شرفاء فی قومهم مثل عدی بن حاتم و الزبرقان بن بدر فکان یعطیهم
تالیفا لقومهم و ترغیبا لامثالهم فی الاسلام الی ان قال و اما اختلاف علمای شیعه پس از کلام صاحب قواعد الاحکام
ظاهر و هویدا میگردد **عبارته هذه** الرابع المولفة و هم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد او الاسلام و مسلمون
اما من سادات لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغب النظراء فی الاسلام و اما سادات مطاعون یرجی باعطائهم
قوة ایمانهم و مساعدة قومهم فی الجهاد و اما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول و اما مسلمون
اذا اعطوا اخذوا الزکوة من مانعیها و قیل المولفة الکفار خاصة انتهی بلفظه و بعد از دیدن عبارت علمای فریقین
چگونه مدعی ملازمت میان معنی نفاق و مولفة القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور تواند کرد **مقصود**
ازین بیان فقط آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلامش جا بجا خلاف قانون است من بعد اگر روایات
موضوعه قوم را استقرا کنی و تاویلات مجلسی را در بحار بینی از ان بدلالت مطابقی خواهی دانست که
ابوذر را رضی الله عنه در معجزات و اخبار غیوب که از محیط وحی الهی صدور می یافت اذان نمود بسبب
نقصان ایمان هر که خواهد باین کتب معتمده قوم رفضه رجوع کند و تجدد کما قلت ان شاء الله تعالی **امینت**
حال رکن دوم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتبره دینیه که تهمت تحریف را در آن دخلی نیست انتهی
ما قلت من الکتاب المذکور مختصرا باید دانست که خود مجتهد الزمانی بعد از هوا و حس نفسانی و اتباع
خطوات شیطانی لفظ اخلاق و مدارا بر زبان آورد که صریح ست درینمعنی که زنهار تقیه حضرت را که نزاع
در آن میرود مدخلی در اینجا نیست و هرگاه در اوراق سابقه بتفصیل هرچه تمامتر معلوم کردی که مکارم
اخلاق چیزی دیگر است و دروغ گفتن و فضائل جلیله و مدائح جمیله منافقین کافرین بر زبان آوردن چه گونه
افترائیست که عرش عظیم از ان می لرزد و حجة تا برین طائفه دشمن عقلی و دینی تمام شد فلله الحمد اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا

قوله و آنچه نوشته الخ **اقول** باید دانست که من رساله قدیمه چنانچه دادعوی اتمام جواب ضربت حیدریه
کرده بصاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه موسوم نموده ام و جواب ذوالفقار که صولة حیدریه علی المجوس
القدریه نامش گذاشتم نکرده ام بلکه دیدن مناقب راشدین بر این کتب حواله نموده ام و معمول من بر
عیتره عقلا و حکما آنست که چون کتاب تمام میشود و از تسوید بتبییض می رود آنوقت نزد مخالف خود میفرستم
و درین امر گویا مقصود اهم بود که احباب فقیر در تبییض آن تاکید کنند چون شنیدم که مجتهد تشیید را تمام کرد مجتهد
و آن گشتم کما عرفته مفصلاً فی الدیباچه لاجرم بشغل دل فتور تمام راه یافت ورنه اینهمه کتابها نزد مجتهد
و این امر خود عقلی است که الاهم فالاهم یعنی آنچه بذات من تعلق دارد و تقدیم آن مناسب تر است دار
کلام الدالخصام همین وجه بر می آید زیرا که جواب ضربت را برای رد و قدح طلبیده و از طلب صولة حیدریه سکوت
تام ورزید حالانکه مخاطب لا ثانی نسبت بثانی بر مشهور هم نسبت فرزندی دارد و هم نسبت شاگردی و اگر
هنوز تردد دارند و در تصنیف هر دو کتاب قصه مومن مشهور مطمح نظر سازند باید نزد من آمدن یا معتمدی را
فرستادن و این کتابها را مجموعه و متفرقه دیدن تا حالی شود که جواب اکثر اجزای ذوالفقار همین عنوان که بر
کلام مجتهد توسلی مهیا شد و نقض کتب قدمای رفضه که کوس لمن الملک مینواختند و بدعوی خدای گری
می افراختند مقصود بالذات بود فارغ گشته ام و بسیاری از مقالات ضربت را زیر نقض و جرح گرفته ام
مع هذا اگر جواب هر دو کتاب را که هر یکی از آن در چند مجلد مختوم خواهد شد انشاء الله تعالی بطور مجتهد اختیار
نکردم که هنوز رد کتاب مخالف تمام نشده و ایشان عجلت کردند هرگز این امتداد پیش نمی آید غلط گفتم مجتهد
را در اکثر مقامات چنانچه دیدی سخن از ریسمانست و کلام من بر آسمان و من فهمیده‌ام که در یک دو سال هر
سخن مجتهد را در ضربت حیدریه نقضاً و حلاً و الزاماً و تحقیقاً جواب مینویسم و عمر بکار نمی برم لیکن این طور
که من در کتب خویش اختیار کرده ام البته امتداد را میخواهد زیرا که ما له و ما علیه را فرو نمیگذارم و در هر مقام
همه امکن کلمات اولین و آخرین را که با خدا اخذین مع سرمایه شارقین باشد جمع کرده در میدان مصارعت
و کارزار قدم می نهم در جز شریف مرتضوی انا الذی سمتنی امی حیدره که شاید این رجز در نهج البلاغه هم آمده
بر زبان می رانم و نعره دهل من مبارز میزنم و اگر جواب این کتابها بتقریر زبانی محول گردانی بر خود لازم
می گیرم که هر تعقیه را از ضربت ذوالفقار در یک هفته آنچنان جوابی دهم که علمای طائفه لیدا از مراعات منع
قدح نتوانند کرد علاوه بر این سامعین نه آنچنانست که توانم گفت گاهی نزد من کاتبی چند حسب خواهش
مصححین فقط برای این کار مجتمع نشدند چه جای آنکسی که استعداد درین فنون داشته باشد و در تحریر و تالیف
دستگیر شود بلکه اگر بخیه از روی کار برافتد امروز آن علما را اکثر خواهی یافت که بتحریک بعضی از مجمله شیعیان یعنی
سبحان علیخان درین ابواب نباشند بسبب آنکه او مرجع خلائق است و مدخلی کلی در سلطنت دارد
چنانچه بالفعل بعضی از مسائل فقهیه که تعلق بلوازم نکاح دارد دائر گشته بود بعضی ازین زمره که چهار زن

الوصف دارند برخی ازین مسائل برآوردند و به نیت تقرب پیش کشیدند و همه کس میداند که کسی از
امرا شوق این فن بالذات نیست و هیچکی از ایشان باقی نماند که در مقابله سامان مجتهد دم و دو دو دی ازدیاد
و کتابها که بکار آمد کجا بدون محنت شدید میسر است در آغاز این فن آرزو داشتم که حضرت حیدریه
ببینم اهل سوابق معرفت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن روز از چاشت
تا نیم شب آنقدر در کوچه و بازار با وصف کثرت گل و لای و طول مسافت میگردیدم که بی طاقت گشتم و با این
خوان وجه مذکور پاره پاره شد بیت فرق است میان آنکه یارش در بر تا آنکه دو چشم انتظارش بر در
چه جای آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حاملین اسفار مثل حارثه و نمائیه رشک بر آن برند لیس
مستبعد که اما در ابا انتهای اعداد بود وهم ندارم و با اینهمه محض بتوفیق الهی و تائید غیر متناهی و نفوس مقدسه اهل بیت
رسالت پناهی این کتابها را با وصف فقدان اسباب در عالم تنهائی بدین عنوان که انهم زیر دیوار دولت سرای
پادشاهی نوشتم حالیا بر ملا میگویم که اگر فرمایش احباب را در امور دیگر دخلی نباشد این کار بطور من هم از
سامان قلیل چنانچه اشارت کردم قرار گیرد هیچ کتابی را از کتب امامیه درین فن پی رد و قدح نمیگذارم

نظم اگر دست یابم بر ابراینان ٭ بسوزم درین این سبار در میان ٭ نه آتش گدازم نه آتش کده ٭ شود
آتش از دستم آتش زده ٭ و از عجایب آنکه کاشف اللثام را با وجودیکه نزد مجتهد از دست احباب اکبرآباد فرستادم
انکار کرد تا بار دیگر نقلش برداشته بتوسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دادم دانست که طلب کردن
و جواب ندادن موجب رسوائی خواهد بود الغرض هر که درین کتابها شک آرد چنانچه مرسوم بزرگان مجتهد بود
نسخه در تبییض آمده از من بستاند بخلاف عماد الاسلام مجتهد فانی که خود جابجا در توصیف آن بصوارم نگار بلاغت بسته
که هنوز با وجود مرور دهور بلکه احقاقا از دار الاجتهاد پا بیرون نگذاشته و افترای محض برای تعلی خویش بر بسته
که بعضی از مجلداتش را نزد صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین فرست که هنوز کتاب مذکور بطور امانت
کلینی اعور و صندوق اکبر در نه اویه دار الاجتهاد که در کوفه و حوزه ریاست هندست بصندوق نگاهداشته شده
و نفرستادنش نزد تلمیذ رشید صاحب تحفه بطور استعاره دریغ میرود چه جای استاد البرایا فهو بالطریق الاولی
و از اینجاست که رشید المتکلمین چه قدر مساعی بلیغ بکار بردند و بتوسط معلوم نیز از فرزندش طلبیدند
و بلا واسطه کسی از کنتوری مستدعی شدند بلکه هر دو را بغیرت برانگیختند ولیکن این هر دو نیز رو بغیرت نیاوردند
تا آنکه چنین مشتاق از دنیا رخت اقامت بر بست و بجنت رفت و طرفه تر آنکه من از مدتها درین شهر هستم و با وجود
توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی شدید بمطالعه آن با تمام دارم و الی الان همین آرزو نمی رسم
حالانکه کتب دیگر مثل منتهی المطلب شیخ علی بتوسل مذکور از خزانه مجتهد نزد من رسیده ولیکن فرستادنش تا این
وقت دریغ میکنند درین نزدیکی صاحب منهج السداد اجزای آن از جا بجا بتوسل بعضی از امرا که نسبت تلمذ با وی دارند
فرستاده و با اینهمه تقیه را بحضرت عبدالله بن عمر و این احقر نسبت میکنند و پرده حیا از روی خویش بر میدارند

و متوہم نشود کہ من غلط میگویم و الا صاحب منہج مذکور ہم دریغ میکرد و لا شرکت العلائی زیرا کہ اگر میانہ او و مجتہدین
صداقت و صفا میبود البتہ او ہم در اخفا کوشیدی امری دیگر کہ تحریرش مناسب می بینم آنکہ تعریضات و
تصریحات اینجا با ظہار جات لسے در آئینہ حق نما در بارہ فرزندش نہایت زیبا ست زیرا کہ در ترجمہ اشرف الملا میکند
کہ مولد شریف قدس سرہ در سنہ یکہزار و یکصد و نود و نہ ۱۱۹۹ از ہجرت نبوی در روز ہفتم ماہ صفر بلدہ با میمنت لکھنو ست با وجود
کثرت امراض جسمانیہ و عوارض جسمانیہ کہ لاحق حال فرخندہ مآل است اکثر اوقات شریف مصروف است بتصنیف
کتب و تدریس علوم و رد و قدح مخالفین کہ داب علمای سلف بودہ چنانچہ از جملہ نتائج افکار رسالہ سیف ماسح است
کہ عبارت متین با دلائل و براہین در رد شبہات لاطائل و دلائل بیحاصل عبدالعزیز استاد عالمگیر بس
مبحث مسح رجلین از ارشاد بعض شیخ بہاء الملۃ و الدین رئیس ارباب عرفان و یقین نوشتہ است تحریر فرمودہ
و رسالہ در رد مذہب اخباریین و نقض بر کلام میر مرتضی مرحوم کہ از تلامذہ جناب سید است و اکثر تعلیقات
بر شرح سلم مولوی حمداللہ و کتابی در رد اثنا عشریہ عبدالعزیز در مبحث امامت نوشتہ انتہی بلفظہ و ہنوز جواب
باب امامت را از تحفہ مخلصین مجتہد ہم ندیدہ اند با وجود دیگر زیادہ از بست سال تقریبا بر آن گذاشتہ پس
عیان شد کہ این قسم تصانیف را مانند قرآن ائمہ یا نسخہ ابان یا بسیاری از نسخ اصول اربع مایہ در صندوق عقل
گذاشتہ اند پس چون کلام رفتہ رفتہ بجواب تحفہ منجر شد سخنی معقول دیگر بیاد آمد کہ از مدت چہل سال
بلکہ زیادہ تحفہ اثنا عشریہ شرقا و غربا اشتہار یافتہ و خون رفضہ در عروق خشک ساختہ پس غضنفر نواب بنگالہ را
برانگیختند تا او پیشکشہا کشیدہ مستدعی جواب از علمای ایران گردید و نیک میدانی کہ بنص مجتہد الزمان
کما عرفتہ فی ہذہ المقالۃ کہ علمای ایران و ہم علمای مشہد مقدس متعرض زبونی گشتند و حال کثرت سامان
مجتہدین لکھنو ہم روشن است و کسی از علمای ہند در جواب ہم ندیدہ و عذر مجتہد در باقیماندن ابواب تحفہ بلا رد
و نقض خود بچشم دیدی و میرزا محمد اخباری با وصف سامان بیشمار غیر از سہ چہار باب آنہم بعنوان ہادم
پس جواب تحفہ بعد ازین کشش و کوششہای خاص و عام ہنوز نا مطبوع و نا تمام است و بر من کہ از
سالی چند قصد تحریر دارم و سامانے بدست ندارم این تعریضات و تصریحات میکنند و درین قول اگر
غور کنی توانی دانست کہ از طلب جواب ضربت سخاوت تقریرات ذو الفقاریہ بعضی از وجوہ انکار است
اگرچہ قبل ازین بدلیل عقلی مبرہن شد کہ مجتہد فانی وقت تحریرش ضروریات فن را ہم ندیدہ بود و در
تالیف مذکور رقص الجمل و شتر گربگی با انواع عجیب سر زدہ و اینکہ مجتہد الزمانی بعضی اشعار دیگر نیز
از کتب خویش آوردہ اند از شأن تا اذعان فرمایند زیرا کہ بر محل با دشاہی میمانیم و این کتابہا تصنیف میکنم
و در ہر محفل و مجلس دادہ مناظرہ و الزام شدید بعلمای رفضہ میدہیم چنانچہ ہمہ کس میداند الغرض چون
حال جناب سید المرسلین با اظہار السدہ و عاجلہ چنین باشد کہ بلا ضرورت داعیہ روساہی سہنا و نقض مرتضی
را معاذ اللہ بجاہدی لبستانند کہ زیادت بر آن نباشد اگر بنا بر نزہت و تخویف و افتخار خویش مجتہدین رفضہ

دروغ را راست وانمایند و دعوی جواب باب امامت تحفه را مدعی شوند کیست که دنبال ایشان تواند گرفت
زیرا که عین اتباع قدمای خود ست مثل ابان و زراره و شیطان و اسدی و مرادی و مشعر ابوال سگان
و هشامین و اقران شان که کتابها بر اسامی مقدسه اهلبیت بر بستند و انواع افترات از قوت بفعل آوردند
که مقصود از در آمدن و بر آمدن از ابواب منازل ائمه همین بود چنانچه از مختار کشی واضح گشته و بحمد الله که
مطالعه کلینی و شروح آن و کتاب التوحید و خلاصه و کشی و تلخیص هم آن گواه ست و این نوع دروغ از واجبات
و ضروریات این مذهب ست حتی که بر قول صاحب فوائد خواهرزاده مجلسی عیانست که علمای شیعه خود
را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام تالیف کردند و چرا نباشد که شکستن قلوب سنیان بآن
منوط و دلبستگی رافضیان بدان مربوط ست ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیانست که حضرت ائمه برای
استمالت قلوب شیعه چه مبالغه ها که در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و وسعت دو جابلقا
و جابلسا و شان و شوکت افواج قاهره و زیب و زینت ساکنین انجا از آنجمله ست پس یقین توان دانست
که کتاب مذکور هم از قسم اعتقاد وجود فرضی تقدیری دارد الی آخر ما قال و عجب ست که صاعقه قهر الهی
را که نوشته اید در ضمن آن برای مومنین تابد و بر منافقین مثل صاعقه عاد و ثمود باشد چنانچه اشاره کرده
به افواه خود سرد کنند و این خیال محال است که در سرش افتاده بیت چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس تف زند ریشش بسوزد
هرگاه جواب دو سه جزو رساله قدیمه در دو سال و آنهم بدین اجمال و اهمال بر روی کار آمد چه قدرت دارند که جواب مجلدات
ضخیمه که هر دعوی را در آن با دلایل بسیار و براهین بیشمار مقارن گردانیده ام توانند نوشت بلکه اراده سر کردن صاعقه این
حکایت بیاد میدهد که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت عقل است ریش را دراز کردن شخصی این موعظت را
در وقت شب شنید و مقراض نیافت لاجرم ریش را بقبضه گرفت و ما بقی را بر شعله چراغ زد تا زاید بسوزد و بقدر قبضه
باقی ماند ببینا ناگاه شعله بریش آنچنان در گرفت که دست جدا شد و ریش تا بتمام بسوخت بلکه رویش مثل روی ضمیرش
هم سیاه شد **قوله** این کلام مخدوش ست بچند وجه اول آنکه آه **اقول** قبل این باستخلاف معاویه بیعت اهل مدینه عموما
و بیعت عبدالله بن عمر خصوصا و منع این مطیع در مجلد اول آنقدر تفصیل داده ام و کلمات مزخرفه اولین
و آخرین سیما آنکه طایفه را زیر و زبر کرده ام که در هر یکی ازین ابواب رساله جداگانه معدود و محسوب شده اگر چه ملا
اجتهاد و تکلم مخاطب وافی شود باید که باستعانت بعضی از فضلای اهل حق و یکان یکان فهمیدن و تبویل
رفعات غیر مزوره مطالب آن را بخاطر گذرانیدن و گرانی هر یک را بمیزان عقل سنجیدن که بجهت جمع بین التحقیق
و الزام مناصی و مفری مجتهدین و مقلدین شیعه را از خاص و عام باقی نگذاشته ام بعد ازین مزید
حیرت ست که مجتهد در صدد اثبات امامت یزید ست بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهد و مفصل دانسته
که عبدالله بن عمر بیعت یزید نکرده و نه صدور بیعت از وی چنانکه دانی مفید مدعا بود و نه استخلاف بر تقدیر ثبوت
هیچ فایده بجایش رسانیده و نه قهر و استیلا وقت شهید کربلا تحقیق رسیده و فسق و جهل یزید مجمع علیه

پس او باوجود فقدان شروط چگونه خلیفه برحق تواند بود و از مجرد سفرت ثبوت خلافت کجا خلیفه رشد و
هدی چه جای خلیفه قریب بر خلفای سید انبیا **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** درینمقام مجتهد الزمانی با وجود دعوی
اجتهاد و همه دانی بتقلید چندی از جامعین بیاض بی سواد گمان برند که حدیث یرکبون ثبج البحر در شان یزید و
رفقای اوست و حالانکه یزید درین زمان اگرچه موجود بود و لیکن کلام درینست که نوبت بعطا منش رسیده یا نه
و اینحکم از جناب مجتهد صرف که در هر جا خیال خامی می پزد و بجواب رساله قدیمه در تشئید پیش مایجوز و دو عجبی نیست
زیراکه شیخ حلی عوج بن عوق علی المتشهد به الصواعق و هم قاضی رطل بوق در پی افتضاع شده اند که یزید در
زمان حضرت بتشییر و تدبیر کارگزار بزرگان خود بود و ازین عوج بن عوق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
بوالفضولیها نیست زیراکه پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را درحالیکه کان فی المهد صبیا عبارت از
آنست وکیل صدیق و مرتضی اعتقاد کرده اند الی غیر ذالک من المضحکات و قد عرفت فی المقامات و حال
مغلطه مجتهد که درینجا بنش آمد از کتب سنیه بوضوح می انجامد در کتاب ازالة الخفا مذکور است آنچه حاصلش
بدین عبارت میرسد که از ان بلاد که در خلافت ذی النورین مفتوح شد قرص است که حالانکش معاویه
بن ابی سفیان بعرض امیر المومنین عثمان رسانید یعنی بر سواحل بحر روم بلاد و قری اتصال دارد اگر
اجازت دهی بسفر دریا در انجا رویم و بر سر ساکنین انجا لشکر کشیم و سابق بدین عرض حضرت فاروق نیز
رسانیده بودیم چون مصلحت نبود پذیرا نشد اکنون که شوکت قیاصره بزوال آمده و دولت ایشان ضعیف
گشته مناسب آن می بینیم که بلاد و سواحل بحر روم را در تصرف آریم ذی النورین این رای را پسندید و
گو صلاح آنست که مردم را انتخاب کنی و قرعه نزنی بلکه ایشان را مخیر گردانی هر که برغبت با تو همراه شود او را
درین جهاد همراه بری معاویه به همین طور لشکری سنگین بیاراست و روانه شد حضرت ابوذر غفاری و
عباده بن صامت نیز همراه بودند و زوجه عباده مذکور نیز همراه شوهر بود همچنین بسیاری از صحابه همراه گشتند
آغاز واقعه اینست که زورقی چند پر از تحف و هدایا از طرف حاکم جزیره قرص بطرف روم میرفت همه بدست
اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری معرکه ها آراستند و جنگها نمودند و بعنایت ایزدی کار از
پیش بردند و سپاهای کثیره بدست آوردند و بالاخره بمبلغی خطیر که هر سال به بیت المال فرستند مصالحه
واقع شد و اجازت این سفر یکی از مرضیات الهی بود که برای ذی النورین ذخیره نهادند اخرج البخاری
رحمة الله عن انس بن مالک قال حدثتنی ام حرام ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم نام یوما قریبا منها فاستیقظ
و هو یضحک قلت یا رسول الله ما یضحکک قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة
فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت معهم ثم نام فاستیقظ و هو یضحک فقال مثل ذالک
مرتین او ثلثا قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فیقول انت من الاولین فتزوج بها عبادة بن
صامت فخرج بها الی الغزو فلما رجعت قربت دابة لترکبها فوقعت فاندقت عنقها و اخرج البخاری ایضا عن

عمیر بن الاسود العیسی عن ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اول جیش
من امتی یغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام رضی الله عنها قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم الخ یعنی
زوجه عبادهؓ مذکور گفت که روزی سرورؐ انبیا در خانه من خوابید و بیدار شد خنده کنان پرسیدم فرمود
شگفت آمد مرا که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشاهان بر تختها عرض کردم که دعا کن یا رسول الله
که من از ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این واقعه چند بار دید و من
مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس نکاح کرد عباده با این زن و همراه برد در جهاد و در
مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدمه بر سرش رسید که جان بحق تسلیم نمود و نیز بخاری این
روایت نمود مطابق حدیث اول از انچه مجتهد نقل بر داشت **بالجمله از کرامات** مجتهد عجبی نیست که
که یزید را چون در حقیقت خلافت مزینی نهاده اند قبیل رفقای مجاهد فی سبیل الله گردانند ولیکن عجب است
که حضرت پیر نابالغ دعوی مطالعه تاریخ الخلفا مینمایند و بچشم بصیرت نمی بینند که علامه سیوطی در خلافت امیر المؤمنین عثمان
فرموده که در سنه بیست و هشت جهاد کرد معاویه و لشکر کشید بر قبرس از راه دریا و عباده و زوجه اش ام حرام
بنت ملحان در لشکر بودند و ام حرامؓ عند المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه وسلم
خبر داده بود او را باین لشکر و دعا نموده بود پس ام حرامؓ را در قبرس دفن نمودند و از اینجا هم شعر فهمی عالم بالا
معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان گردید و مثل آفتاب روشن گشت که چون جناب
پیر نابالغ صراحت را نفهمیدند اشاره را در کلام شارح چگونه بفهمند لیکن ضرورست که جواب رساله قدیمه
عالم خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بنویسند ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند **من بعد**
باید دانست که بنده را در انتقام ضرورتی نیست که بحث جدید مصروف شوم فقط ملاحظه انچه در اصل
رساله بصارة العین نوشته بودم در اینجا کافی ست و این تائید الهی ست که در رساله مختصری آن امور بیان
قلم گذاشته که جواب کل شبهات مجتهد از آن بر می آید و چه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم مقصود صلی اسم یزید پلید از روی مانی در رساله مذکوره چنانچه در آورده ام که اول دلیل بر اخراج یزید عنید از
بشارت ست فکیف که سند از آن هم نباشد نه بینی که مفاد نص اینست که یزید مردود و مبدل دینست
و نیز ظاهرست که هر مبدل دین وقود جهنم ست چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مصرح است
پس یزید چگونه لایق این بشارت باشد و الا تناقض لازم آید **اما بر مذهب رفضه** پس بدانکه
مجتهد جالیسی در خاتمه ذوالفقار بنابر کاسه لیسی اردستانی قصه محدثی آورده که دلالت بر آن دارد که توبه
اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما سیجئ ان شاء الله تعالی لاجرم اگر رفضه روایت نماز غفیله که عنقریب بفوق
التهی می آید مخفی و مستور سازند یا الشهادت و نفی بر دارند بدین مذهب نیز انقسام بشارتها برای مریدین
لایمیز خود را بغیر راشدین دانند بکار نخواهد آمد پس مجتهد که انچه تطویل در مقام کرده خواست که بر اهل حق غبار اعتراض بر افشانند

لاف و گزاف او همه هباءً منثوراً شد و بیهوده گوئی و عیب جوئی او گان لم یکن شیئاً مذکوراً و چون خود
مقرر گشته که خاص مقدم است بر عام بر یزید بشارت مغفرت منطبق نه‌افتاد و حاجت تاویلی رو نداده
بخلاف رفضه که ایشان در امثال این مقالات مورد سرزنش گردیده اند و بمخالفت نصوص نبویه و اهدار
گشتند **تفصیل این اجمال آنکه** از کتب طائفه بعد از تفحص بسیاری از احادیث که نمونه آن در آغاز
جلد اول گذشت خواهی یافت که بنصوص صریحه نبویه علی صاحبها آلاف السلام والتحیة مومن قاتل مامن عمداً
و با اینهمه احادیث اصول که امام اعظم اهل و شیخ صدوق در کتب معتمده شیعه بطمطراق تمام و تفصیل ما لاکلام
روایت کرده اند جمعی از اکابر روافض او را ملعون میدانند و فقط باستبعادات خیالیه او را سرزنش میکنند
و درین مقام ساخته و پرداخته شیخ نجدی را از مثل قصه کاهن و یمینین بارهٔ افضل الصحابیین کما عرفت برپا
مینهند و صدها احادیث ائمه در بخصوص وارد است کما اشرنا لیکن ائمه رفضه خود در ابر مامون بنا بر اندیشهٔ
خویش فدا میسازند و نقد دین و ایمان را در دوستی آدمی بازند و بر تحقیق و تقریر او مانند طاوس در جنت
می تازند چنانچه تفصیل این امر در خاتمه کتاب می آید انشاء الله تعالی **معه ذلک** در کتب اصولیه طرفین
مصرح است و مجتهد خود در غیر تحت حیدریه بار بار میگوید که تعارض فرع تکافوست و چون عام احتمال تخصیص
دارد کما صرح به العلماء و منهم الفاضل المعاصر فی منهج السداد و در خاص احتمالی نیست پس هنگام تکافو بنا
معارضه چگونه صورت بندد پس حدیث رومانی بجای خود ماند و این حدیث را قسطلانی در مسند خویش
نیاورده که بسیاری از محدثین از ابوذر و او دیگر اجله اصحاب مثل ابو عبیده روایت نموده اند و در معنی آن
احادیث بیشمار را ایراد کرده منهم ابو یعلی فی مسنده والسیوطی فی بالتفاته مصرحاً باعتماده کما لا یخفی علی
من نظر الی تصنیفاته **آمدیم بر تعقب مجتهد** پس آن قیاس اول من قاش است چه یزید بالاتفاق
مصداق ماموری شده که گفتگو در کفر است نه فسق او و لهذا علما بر تقدیر تسلیم یزید را خارج از بشارت گردانیده اند
و در مطاعن خلفا آورده اند ناظرین کلام میدانند که رنگ بر بریش خود در مانند فکیف که بشارت عشره مبشره
و در باب مطهره بخصوص اسامی مقدسه در رو دیافته که هیچ احتمالی را از احتمالات خوارج و روافض گنجایش
نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد هر یکی از ذی عقل مورد تخصیص است **طرفه آنکه** رفضه در حق صحابه
مورد که کلاً وعد الله الحسنیٰ تخصیصات میکنند و درینجا تخصیصیکه بنص نبوی و اجماع امت ثابت باشد
قبول ندارند قاتلهم الله انی یوفکون علاوه اهلسنت را نظر بانچه عقلا قرار داده اند یعنی للاکثر حکم الکل
اخراج یزید بسمعه رفضه چون غیر از مقداد کسی از ارتداد بیرون نکرده اند کما یدل علیه الروایات انهم
گفت بلکه اگر دعوی صد کس مثل شوشتری در مجالس المومنین برزبان آرند باز هم بر ایشان وارد است که
النادر فی حکم المعدوم چه صحابه بصد و بست هزار بلکه بروایت مثل مجلسی در تذکره بچند صد هزار میرسند فافهم
الفرق بین الفریقین چه جای آنکه مطلب در فن حدیث و کلام ممنوع است فلا یشتبهن و لا یغترن

و نیابت حجاج شقی و صوبه داری از طرف آن غوی قرینه نصب ست نه نسبتی اما آنکه مهلب گوی شجاعت و سبقت از رستم و اسفندیار می ربود نظم جلادت سپرچه کافور وکیه مهو نقش شیر آن در افتاده شور سکر فتی کمر بند جنگ آزما که گر کوه جو بلندی زجای بنیزه پوشش را چون عنبر زدی گذر کردی از مرد و بر زمین زدی ندر این میدان معرکه الارا بکار آمدی و هیچ فایده برای مجتهد نمی آفراید سعادت بخشایش را درست نه در جنگ و بازوی زور آورست سلطنا که بعضے بنام او هستند لیکن بتصریح علما مجهول اند برای نسبت و قضیه بتجربه موضوع نه محمول چرخ و بازی مجتهد عنید باید دید که زیر حدیث خندق که بشارت عظمی بالاتفاق برای حقیت خلفا است در همین مقاله گفته که ازین ظاهر نمیشود که آنانکه در حکومت شان این ممالک مفتوح شود خلیفه بحق خواهند بود چه از احادیث سفیان است إِنَّ اللّٰهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ حالیا چگونه درست شد و در اثبات مدائح یزید لعین فکیف که بالیقین دخول مدینه قیصر در زمان او هم صورت نه بست چه جای آنکه فجور خلفا بتصریحات اکابر رفضه هم درست نشود زیرا که خود بپیرمغان لذ کتاب تنبیه گفته که عمر بسائر شریعت تمسک بود بخلاف یزید که اتفاق ست بر فجور او لاجرم برای مجتهد که در محبت یزید مخمور و خوش و خرم ست وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ باید خواند و او را همراه یزید بحکم المرء مع من احبه بجهنم باید راند و در بعضی از کتب دیده ام که یزید در آن زمان کودک بود خلاف السلم الشمول و این بدان ماند که برخی از قدمای اهلسنت جواب نواصب داده اند که آیت کریمه مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ موجب آن گشته که حسین رضی الله عنهما فرزند آنجناب نباشند این بشارت سبب آن نگردیده که یزید در زمره غازیان مندرج شود فالحمد لله علی ثبوت الفضیلة لسیدنا الحسین و الفضیلة بعد و اهلبیت رسول الثقلین اکنون بعضی از مطالب دیگر بشنو که از احادیث غیر متناهیه کما مرت الیه الاشارة فی هذه المقالة ایضا در کتب معتبره امامیه ثابت شده که نفس تشیع موجب دخول جنت ست بلکه بلا حساب پس باید که کلاب ممطوره و خنازیر محذوره بسبب حصول تشیع مستبشر باین بشارات باشند چه جای آنکه هزاران احادیث قدسی هم ضمیمه آن گردد که حرفی از ان بتصریح فاضل نجفی در مجمع البحرین چنین باشد که رحم نکنم بر محب علی اگرچه سراسر عصیان من کند در رحم نکنم بر دشمن او گو مطیع و منقاد من باشد و اثنا عشریه مجال آن ندارند که بتاویل و تسویل آن پردازند و ایشان را از دائره تشیع بیرون سازند فانه مفتوح علی کل واحد و لا نسلم که مراد از تشیع اعتقاد امامت برای جمیع ائمه اثنا عشر ست زیرا که تشیع از اعتقاد امامت بلا فصل مرتضوی حاصل میشود و برای محبین آنجناب مبادرت الی الاذهان ست و چون محب علی از معتقد آنجناب جد ست و منعکس بالعکس کما عرفت فانطبق بالمتشیعین و المتعادین بالنسبة الی ائمة الدین معهذا احادیث اصول کلینی نص ست در آنکه پیشوایان رفضه بیگمان را از ائمه امام میدانستند و امامت دیگری را اعتقاد نمیکردند بلکه اخص اهلبیت را هم نمیشناختند و نام هم یاد نمیداشتند که ائمه اثنا عشر فلان و فلان اند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل این مبحث در انکه اهلیت امامت ائمه اثنا عشر ساخته و پرداخته متاخرین ست در رساله المعروفه بالامر زید علیه در صولة حیدریه

علی المومن القدریه سرود ست و مجملا در تنقیحات هم در دفع طعن قرطاس گذشت و از تنقیحات واضح شده که اثنا عشریه جوابی ندارند بخلاف اهل حق که بعد از نصوص نبویه در مثالب یزید بخصوصها سمه محتاج تاویل یا خراج نیستند **قوله** وانا بجمله است الخ **اقول** بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج و قطع نظر از انکه اگر مراد از صلاح معنی تقوی ست پس خلاف اجماع امت ست چه یزید بالاتفاق متقی نبود آری در کفر او اختلاف ست چنانچه بارها معلوم شده و اگر مراد لیاقت خلافت ست پس هیچکه عبد الله بن عمرؓ با اظهار موت خنین طرفین در بیعت او تن برضا ندادند و برای دفع استخلاف بسبب عدم لیاقت چه مقولات که نگفتند و چه صلوات معاویه که رد نکردند و دیگران نیز از اهل حل و عقد از صحابه کرام و اهلبیت عظام همین امر نیز داختند بلکه دست از جان برداشتند و چون قائل خود بر آن عمل ندارد لایق احتجاج نباشد فکیف که مرفوع هم نباشد **و یاد آمد امری دیگر** که صاحب منهج السداد در تحقیق اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ گفته و بذیل نجات آورده که احتمال دارد که لفظ کل محمول بر عموم نبود چنانچه در آیت تُدَمِّرُ کُلَّ شَیْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا انتهی الکنون دست برین عبارت برای حقیت خلافت یزید معارضه حدیث زدن عین عناد اهلبیت امجاد ست و از قبیل خرط القتاد فکیف که توجیه تغلب بر نهجا چنانچه باید صورت می بندد کما لا یخفی علی المحصلین **و العجب که امامیه در بسیاری** از عمومات بمجرد هوا و هوس تخصیصات را کار فرمایند و در نیجا نص نبوی را که عمومش در بسیاری از احادیث صحیحه در پایه اعتبار نیارند و حالانکه در کتب اصولیه فریقین مدلل ست که تخصیص بعد اقامت دلیل عین تحقیق است و بدون دلیل درست نیست چنانچه جمیع اصولیین تصریح فرموده اند و از تفسیر کبیر و محصول و مسلم و شروح آن و کتب فقهیه مستند الیه تشیع علی الامیه مثل منتهی المطلب نیز هویداست **قوله** بر تقدیر فتح باب حنین تاویلات الخ **اقول** این شرطیه اگر اتفاقیه ست پس اعتبار را نشاید بعدم اللزوم کما تقرر فی المیزان و اگر لزومیه باشد پس نیز مادست اثبات ملازمت اما انچه از صاحب رساله مناقب السادات آورده پس مخالف اقوال محققین فریقین ست و مضاد اصولی ست که ایشان تلقی بقبولش کرده اند و آن اینکه مذمت یزید بخصوص اسم در کتب فریقین بجای خود ثابت ست و از کتب محققین در اصل رساله بصارة العین مذکور ست پس مدح عام مذمت خاص را چگونه معارض تواند شد که تعارض باتفاق ما و شما فرع تکافو است و تخصیص عام میتواند نکرد تعمیم خاص فکیف که حضرت نام یزید فرماید و خروج او بنص شارع بوقوع آید و هیچ قیدی از طرف خود افزوده نشود پس اول من یبدل سنتی رجل یقال له یزید بلا معارض ماند پس ظاهر شد خطای کسیکه این هر دو را معارض دانسته بود و حقیقة اما بیان صاحب مناقب السادات را که مجتهد آورد پس لایق ساعت نیست زیرا که قید ایمان در کتاب و سنت بالیقین درین کلمات و قضایای عامه البته ما خوذ ست ورنه لازم آید بعد ملاحظه سوره القرآن و غیر آن که اعمال حسنه کافران مفید باشد برای شان و هو مردود قطعا کما فی کتب الفریقین و از اینجا فرق میان آن ابا بکر فی الجنة و آن السادات عموما فی الجنة واضح شد و صنوحا تاما لامریة فیه در بیمقام کتب اصول ز معالم و قوانین

وشروح آن باید کشاد، هرچه درباره مجتهدان شان برآید مقتضی غفلت و جهل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد

قوله و از آنجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا **اقول** ذکر اخوان الصفا در مقامات مناسب نمی نماید بلکه غریب توان داد شخصی را که کتاب مذکور بچشم بصیرت بمطالعه او نرسیده باشد زیرا که بعد از دیدن بالیقین حکم توانکرد که اهل کمیدت خواسته اند در هر بنی عوام و بیخ کنی دین اسلام یاد دارم که جائیکه تاریخ مذکور متعلق بانتظام امور ریاست ست نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که شیخین معظمین زیاده از حد امکان در حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برای ترقی دین اسلام کوشش و اشتهار انوایت قصوی و پایهٔ علیا رسانیدند و لیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت آنچه نسبت باخص مخلوقات بباید کرد اهل بیت خاتم الانبیا بجا آوردند پس مناسب بلکه واجب بود که ذکر این کتاب بمیفرمود که شمول منافقین از مضامینش واضح ست و کشف تلمیحات شیعه از آن بظهور میرسد انانکه گرگ باران دیده و نشیب و فراز میدان اندکی فور دیده بودند از امثال این امور مجتنب اند تا دقائق بکار علمای طائفه پوشیده ماند و امکان از کسی نداند کلام شیخ گویا بخطاب بچو مجتهد ثانی متوجه ست **ه** تا بدو کان خانه در گردی بهر گرام انعام آدمی نشوی چو پروا اندر جهان تعریج کن پیش از آن روز کز جهان بردی بر و متوهم نشود که مراد من از نظم تشنیع سفر کردن در بلاد و دیار و اختیار مسافرت و گردش روزگار ست زیرا که بسی از بزرگان بکمال فضل مشهور گذشته اند که پای خویش از وطن بیرون نگذاشته اند و لیکن بجهت سیر کتب و جوب قدسیه و مطالعه احوال اهل دانش و بینش علما و عقلا گویا حال بر عالم محیط بودند **قوله** و سیوطی در تاریخ الخلفا آورده **اقول** پیداست که حضرت واهب العطایا خالق البرایا عقل را چنان قوت بخشیده که هر چیز را چنانچه از اوصاف مجرد تواند مثلا زید را بدون صفاتش از کتابت و علم و قیام و قعود و دیگر از آثار وجود همچنان با قران و اختلاط هم تواند ضمیمه اوصاف مذکوره آن هم قوت جمع دارد و هم افراد و بر تقدیر اول ملاحظه اعنی میکند که بعینها بعید بود زید را مثلا از جمیع ماعدای او و تمام کرده اند حقیقت او را و بر تقدیر ثانی ممتاز میکند از ماعدا الوجه و از اینجاست که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ ظرف خلط و تعریه نه بینی که در کتب کلامیه جائیکه خلافت را شده را بیان کرده اند مثلا در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا چه مقدار قیود را ضبط کرده و غیر آن چه قدر توسعه و تعمیم فرمودند تا نوبت بجای کشید که بعد از بیان حقیقت مصداق آن خلفای اربعه را ذکر نمودند و هرگاه مرتبه عموم را لحاظ نمودند بر بندوا اشالش را در آن درج ساختند و همچنین دیگر بزرگان مثل عسقلانی و جلال الدین سیوطی ایمراحل خلافت را بالاجمال و تفصیل طی کرده اند و هر یکی مشترک ما به الاشتراک و ما به الامتیاز را بخوب ترین وجوه نموده اند که خلفا بسیار اند مگر کسانیکه بکمال بدو عدالت و رشد و هدایت فائز شدند و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظام امت و جهاد فعل آوردند و خلافت شان ظل نبوت بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب و روز بسیرت

ایشان ستوده و منفیّن را باخبار شان مبشر فرمود خلفای اربعه عناصر دین آمده آنانکه مرتبه اتصال و لحاق
با ایشان دارند فلان و فلان اند تا عوام و خواص بعد از ادراک این حقائق از جا نروند و اگر خوارج و
نواصب و روافض مطاعن ایشان از راه غفلت و جهل ذکر کنند ضرور است اهل دین را حقوق آن
بزرگان یاد کردن و نطاق همت بر دفع جهالات و مزخرفات فرق باطله بربستن و اگر دیگران که منسلک در
ملوک و سلاطین بودند زیر اوهام و طعن فرا گیرند ضرور نیست برای آن کوشیدن که عادت ملوک و سلاطین
بر آن جاری نیست که در هر امر مراعات امور شرعیه بجا نمی آرند و بحمد الله که علمای مذکورین جائیکه ایشان را
در جنس خلافت باعتبار فرشت داخل ساختند تصریح بمعنی عموم نمودند چنانچه در صواعق و صوارم وغیره
دیده باشی آنمردم که پی بدان نبردند دانستند که مثل یزید و عبد الملک را در خلفا ذکر کردن مبنی بر آنست
که خلافت نزد اهلسنت مقارن بفسق و فجور است و مجتهد المغفلین قصیات سبق از ایشان در ربوده
و معتقد بدین معنی شد که یزید از خلافت نسبت بخلفای راشدین فوقیتی دارد و بتهر است این پیران نابالغ
از عیش و کامرانی کجا فرصتی بهم رسانیدند برای مطالعه کتب کلامیه تا بتحقیقت میرسیدند کاش کتب شیعه
را فقط میدیدند تا معلوم شدی شیعه نیز بر آثار اقدام اهل حق در امر مذکور رفته اند جلد ثانی را اگر از عماد الاسلام
بر کشای بسیاری از امور را بهمان وتیره خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کمالیه حضرات ائمه را دیدند
در زمانی توسعه تمام بکار بردند از دیدن این مواضع زبان درازی مجتهد که هر جا بانگ بی هنگام بر میدارد و انرا
شمردن ظالمین در خلافت استغاثه مینماید نیست و نابود میشد در ایامی که مرا از مذکور کتاب بصد محنت
مشقت بهم رسیده بود برای تذکیر خویش آن مقامات را التماسمند بودم و جولیتن بر آن نوشتم با ماده الزامی در خصوص
نیز بدست شکلین باید لیکن چون مغالیط عبارتش زائد الوصف بود و کلماتش ادا النقیبه کتابت نیاوردم
هر کس که خواهد رجوع کند و دریابد که بعد دیدن آن مضامین هیچ اعتراضات مجتهدین منهدم میشود با آنکه گاهی
امامیه خصوصاً دلدار جالسی چنان حقائق امامت را مفصل میکنند که ضبط آن اوصاف و شرط مشکل
میشود چنانچه نمونه اش عنقریب از روایات معتمده اصول ایشان می آید و گاهی چنان مینماید که غیر از
قرشیت چیزی ملحوظ نمی شود و اعراض فرزند دلبندش همه بروی منقلب است و معنی حدیث علل الشرایع
نصب العین میگردد که قریش ... امت اند ابرارها لابرارها و فجارها لفجارها و حدیث الائمه من قریش را اگر
بجعل چنان خواهی دانست در سقیفه بیکسی بعد از شنیدنش دمی دود و دی نداشتند و هر گاه بر اصطلاح علما
سیوطی در تاریخ الخلفا واقف شوی هیچ غباری در آن راهی نیافته کما مر مفصلاً و بیشتری از احادیث
امامیه امامت را بعدالت وصف کرده و بالاخر علمای شیعه مثل المجلسی معنی عصمت را بعدالت کرده‌اند
که عرفت سابقاً و لاحقاً و اگر حقیقت رفض را پوست بکنی برای حضرت شیر یزدان کفر را تا دم وفات
از مناقب عظمی گردانیدند اکنون علاجی برای مرض فرسن ایشان بخیال نمیگذارد فقال الله ...

فرو انتقام فرمائیم ان شاء الله تعالی و گریبان این ناصبیان بعد از آنکه انتقام برای ناظرین مکشوف ساختیم در ادراک حقیقت
روایت امیتم اجتم احتیاجی نماند ولیکن برای کسانیکه مصداق قرآن تم الله قرضاً باشند و از این جنس است آنچه بعضی
امامیه در تحقیق لفظ اهلبیت نوشته اند آنچه وال بر آنست که اطلاق آن بر آل عبا حقیقت است و بر سائر ائمه از راه
تغلیب پس در روایت اصح اطلاق خلاف بزرگان از بابه و الا شده بر یزید متغلبان از راه تغلیب فکیف که حاجت
توجیه اجدادان باشد در خصوص که مرفوع باشد قصر حوا بالم برفعه احد بخلاف احادیث رفعه که همه مصوص مرفوع است
و از غرائب آنکه علامه جلال الدین سیوطی باشد یا کسی دیگر قائل بدان نشده که هر چه ابن عساکر آورده ر و اینش بصحت
و یا فت احتجاج پیوسته فکیف که ظاهر شعر باعتبار مدح یزید که از لفظ ابنه مستفاد شد مضاد بجامع صغیر باشد که التزام
صحت در آن باشد و آن بر سوره خاتمه یزید بخصوص اسمه اول دلیل است بدلیلی که بالا گذشت چه جای آنکه روایت که
مشعر مدح یزید است نص نباشد بخصوص مدحیت او کما لا یخفی **قوله** و نیز در کتاب مذکور مسطور است الخ
اقول قصه انداختن منجنیق بر بیت العتیق و دیگر بی ادبیها نسبت بخانه تجلی آشیانه در کتب ثقات فریقین
که در آخر حیات یزید پلید رو داد اول بر مذهب او دست و پا باشد که منهمکین لذات دنیوی وقت جلوس بر اریکه
سلطنت بسبب غدغده مصدر این امور شوند و چون تسلط و تمکین دست میدهد انواع کفریات بعمل می آرند قال الله
تعالی فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ **قوله** آنکه موسوم
الخ **اقول** شعر فهمی عالم بالا معلوم شد چه مقصود من در رساله آن بود که ضمیر عبارت صواعق یعنی و الابقال نظیر ذلک
فیمن بعد معین کردم تا ناظرین و سامعین تشویش نیفتند که مطلب این عبارت و سیاق و سباق چیست اشاره
لفظ ذلک و مرجع ضمیر مذکور کیست و این داب اهل تصنیف است بخلاف مجتهد که عیار از کتابی در اقوال سابقه
نقل کرده و مرجع ضمیرش هیچ ذکر نموده بالجمله درینجا سخن از خلافت معاویه نیست تا مجتهد این تطویل بکار برده
اصل سخن نیسار دو **مقام حیرت است** که هرگاه مثالب معاویه بزعم خود از کتاب الحق تا ثابت نمود پس باستخلاف
او چگونه الزام ایشان در ثبوت امامت برای یزید بحصول انجامید چه جای آنکه اگر خلافت معاویه علی الاطلاق بعد وی قول
و فعل او حجت نیست بلکه لائق قبول همان قدر میگشت که موافق قوانین شرعیه می افتاد نه آنکه معاویه هر چند خلاف
و موافق که و بر دی هزاران اصحاب و تابعین قرار یافته بعمل آرد و تبعه لشکر همه مردم پرضرر درست و برین تقدیر
حاجت چیست که امامیه جواب مطاعن خلفای راشدین اهل الحق و تقیین می طلبند پس ایشان بالاولی محتاج بیان
محامل صحیحه و جوابات نباشند و این مذهب اهلسنت ما نه مذهب اهل بدعت شد که امام از دائره تکلیف بیرون منکر
و رعیت چون امام را می شناسد التزم تکلیف شرعی برای میباید چنانچه قدمای رفضه دعوی آن داشتند در کتاب مختار کشی
از ان مزین است و چون امام خاتم صحیفه امامت می کشاید تکلیفی از شریعت قرآنی بر او نمیماند یعنی بالاستقلال اتباع
لال کتاب و ا میباید فرق نیست که غیر اثنا عشریه بآنگ بلند این ترانه می سرایند که عبارت اضطراب البعیر است
دار رفضه معاصرین فسوات هر چند در میباید بهمذا السبب دعوی افراط تقیه حقیقة ائمه هدی را از دائره تکلیف

بیرون کشیده‌اند اما آنچه از زمخشری از ائمهٔ اعتزال است آورده پس بعد از تسلیم صحت منقول و ترتیب استدلال
بطور معقول همین مقدار از آن مستفاد نشد که معاویه نسبت بقایای اصحاب لیاقت خلافت نداشت کجا سلب
لیاقت و انهم بالاضافت بدون سند روایت و کجا صدور تبدیل دین از یزید لعین بنص حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وسلم که محدثین اهل حق بیقین نقل کردند که اولی درجهٔ او فسق و فجور و اعلای آن کفر و ارتداد است
عند الجمهور و در حدیث دیگر آمده من بدل دینه فاقتلوه الغرض ما طوق اذعان بگردن نداختیم که معاویه لیاقت خلافت
رو بروی اصحاب کرام علیهم نداشت و یزید بهمت خود به تبدیل دین برگماشت و شتان بین الامرین اما آنچه
مجتهد الزمانی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آورده پس آنهم معلوم نشد که از کدام عالم و کدام کتاب است فاعتبروا یا
اولی الالباب که هر چند من در خاتمهٔ رساله التماس کرده‌ام که التزام ذکر اسامی کتب باید نمود و مجتهد الزمانی گوش بر آن
ننهاده و از اینجا عذر من مسموع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب نمایم و نیز ظاهر است که کتاب مستهدیه یا نزده جزو
دارالعین عن بصارة العین بده صد جزو در مجلدی چند میرسد با اینهمه منقول مجتهد دلالت بر آن میکند که معاویه
در خلافت خود بر سنت سنیهٔ حضرت نبویه علی صاحبها الاف التحیه میرفت و این اعتقاد ماست که سیرت معاویه
سیرت ملوک بود بخلاف یزید که به تبدیل دین میکوشید و بهره از روزه و نماز نداشت و قمار میباخت و طنبور میزد
و لقب او سکیر و خمیر و لابس حریر بود چنانچه بزرگان جناب مجتهد بتصریح مجلسی در بحار و حق الیقین و غیرهما نقل نموده
بوده‌اند و از اینجا نیز این معنی آشکار شد که سبب چیست که مجتهد برای اثبات خلافتش میکوشید و برای سیرتش
عرق ریزی میکند و هیچ نشد و بعض از این امور را در آغاز این مقوله دانستی و متوهم نشود که چون لفظ خلافت
بر معاویه اطلاق کنند او را بر سیرت خلفاء راشدین میدانند زیرا که لانسلم که هر که خلیفه باشد در دین است از خلفای
راشدین محسوب گردد و از اینجاست که خلافت را مراتب بسیار است چنانچه در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا
تحقیق آن فرموده‌اند علاوه صاحب صواعق که در حق معاویه چنین گفته و امامیه او را متعصب اعتقاد میکنند خود
فرموده که او بر سیرت ملوک بود چنانچه عنقریب می‌آید پس مدلل شد آنچه آنفا گفتیم اما آنچه از فقرات اخیرهٔ تحفة الاحباب
نوشته پس بارها مهتر بین گذارش گشته که صاحب تحفه گاهی این
ننموده و محققین این معنی که معاویه امر نمود که سب جناب امیر
روایت بی سند اعتبار ندارد و قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی التحفة و در اصحاب صفین چون این امر
بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم است نظر بعمومات آیات و احادیث داله بر فضائل صحابه بلکه جمیع
مومنین و امید شفاعت و نجات مغفور پروردگار آری اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت
حضرت امیر داشت بحدیکه تکفیر آنجناب یا سب و لعن آن عالیجناب میکرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست
و چون این معنی تا حال از روی روایات معتبره ثابت نشده و اصل ایمان اینها بالیقین ثابت است تمسک
باصل داریم بالجمله اجماع اهلسنت است بر آنکه تکفیر کنند حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافرست و چون اکثری در خوارج
نهروان بالقطع بثبوت پیوست انهارا کافر میگویند و از دیگران هرگز بثبوت نرسیده انهارا تکفیر نمیکنند انیست
تنقیح مذهب اهلسنت درین باب موافق اصول ایشان زیراکه اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین
کافر است و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودن از
روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکر این امور کافر باشد و محاربه ایشان از راه هوای
نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبه فاسد فسق عملی یا فسق اعتقادی است نه کفر و درین اصل امامیه نیز
متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اما آنچه مجتهد جالیسی بمقتضای بو الفضولی و بوالهوسی تار و پود
نسج عنکبوت را با خیالات خام خویش بهم گره بافته بود بعنایت ایزدی در صولة حیدریه علی المجوس القدریه همه را
با دله قطعیه متواتره زیر و زبر کرده ام که هریکی از ناظرین و سامعین بر ریش جالیسی بخندند و چون آن ابحاث طویل الذیل
است گنجایش آن درین مقام صورت نمی بندد و صاحب ایضاح مینویسد که صدور لعن اهلبیت نعوذ بالله منه
از ان اشخاص که امامیه زعم قطعیت صدور آن از انها دارند نزد ما لعین لعن قطعاً ثابت نیست و صحابیت
بعضی از انها قطعاً ثابت لهذا لعن کننده بعضی از ان اشخاص را ببدی یاد کرده اند و اینمعنی منافاتی با ولای اهلبیت
اظهار ندارد انتهی بالجمله اینقدر مسلم الثبوت است که از کوفیان بیوفا و شاگردان ابن سبا هوای لعن و نیز
سب و تبرا در باره معاویه وغیره شروع گرد و از تذکرة الائمه نیز بوضوح انجامید که اهل مکر و حیل و اهل عناد و غل که
فرصت را غنیمت می شمردند و راه نفاق میسپردند و خونریزی و فتنه انگیزی را وسیله مذهب باطل گمان میکردند بادیه پیمای
این وادی گشتند ولیکن جناب امیر و از ین بدعت و احداث در سب کشید و منع شدید فرمود چنانچه عبارت عینه
یعنی صاحب تذکره باید شنید که در حال جناب مرتضوی نقل میکنند که فرمود که من بشما گفتم که عبدالله بن عباس
تحکیم بشود و شامی گفت نه باید ابوموسی بشود و اصلا از سخنان ایشان رو ترش نگردید غلط و حسو ... بخود ... چنین
شامیانرا لعنت کردند و معاویه را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را و همین قدر رحمه موفق
کتاب نهج البلاغت حاکیست که جناب امیر را این امر ناخوش آمد تا آنکه زجر کردند و اخوت اسلامی برای معاویه مطابق آیت
قرآنی فَاَصْلِحُوْا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ بر قرار داشتند و از بحار باقر مجلسی جابجا هویدا گشته که مقصود رضی در کتاب مذکور ایراد
روایاتست که در یقین دل بر آن بسته اند و از اینجا باظهار فاضل مجلسی امام نیز و هم اثنا عشریه هویدا شد که منع سب و لعن
از اجماع فریقین است **الغرض** سخن در آن بود که معاویه را مطعون بسبب حضرت امیر معاذالله و هنوز این جا گو
مخاطب رئیس السفها صورت نگرفته چه روایات شنیده صحیحه باید ذکر کرد نه فقط بر روایات مورخین بند که حال عدم
اعتبار شان از کتب شیعه هم واضح گشته است انداختن آری بعضی از روایات موهم انست که معاویه بعضی از اصحاب
امر کرد و چنین گفت مالک ان لا تسب ابا تراب لیکن احتمال دارد که مقصود او استفسار باشد از سبب عدم سب
کما لا یخفی علی من له ادنی ممارسة با اعتبار و ... این احتمال مطالعه مجلد عاشر از بحار و دیگر کتب و اسفار و هم کتاب اثنا عشریه

از افادات محمد بن محمد بن حسن عاملی الی غیر ذالک و در ینمعنی هیچ شبهه نیست که نواصب خوارج خذلهم الله تعالی بدعت را از کجا بکجا رسانیدند و علی کذا الشهور و مر الدهور باین محدثات روی خود را سیاه میکردند و اهل بقیه بخوردن چلاؤ و قلیه سرخ و سفید بر آمدند تا آنکه عمر عبد العزیز را توفیق استیصال این بدعت بخشیدند **قوله**
و در تاریخ حلاند کوریست آه **اقول** از علمای اهلسنت و از روایت همین قدر ثابت میشود که با اظهار ابو قتاده انصاری در وقت خلافت معاویه اثره برین بزرگان واقع شد و معاویه بن ابی سفیان با وجود اصحاب کبار لائق این منصب نبود و ما را درین باب کلامی نیست و این حدیث که مضمونش در کتب فریقین مرویست پایه افتخار برای متمسکی اریکه اقبال مجتهدین است که در رساله کتابالخصوص بیاوری مجتهدین و علمای ایران همین حدیث تالیف نموده باد افرغومی ازان این نتیجه بر آورده که خلافت خلفای راشدین باطل بود زیرا که صبر نمیباشد مگر بر بلا و هرگاه خلافت راشدین بلای بود نیس و بطلانش حالت منتظره رونه نموده است داکاکثری المثل دلالت کند این حدیث برین مطلوب لازم می آید بطلان خلافت مرتضوی نیز و هو نقیض المقصود و شیخی مزید توضیح او ازین بیان که مجتهد الزمانی بر دفتر تشیید المبانی نمودند چنان خالی شد که بشهادت ابو قتاده انصاری و مانند او از گروه انصار که عموماً وفاداری ایشان نسبت باهل بیت کرام قبل ازین از کتب معتمده شیعه هم دانستی مصداق حدیث شریف زمانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقریب می آید لاجرم صرف الاستقبال بانضمام لفظ بعد بسوی بعید منفصل نخواهد بود و این مغلطه دیگریست که مرعیه رفعیه فریب مذهب شیعه در آن منهمک گشته فبضحک علیه الثکلی فضلاً عن الفضلاء اگر سخن فهمی در اینچه گفتیم غور کند بنیاد رساله مذکوره را همین چند حرف مصداق و هی هادیة علی عروشها خواهد یافت و اگر زندگی مهلت سید بود مساعدت نشانه صورت می بندد بتفصیل تمام در آن .... شود اکنون بصد تضرع بزاری بدرگاه حضرت باری باین دعا که ورد زبان انبیا و صلحا و اتقیا بود مشغولیم وانت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین **قوله**
ذی بسلح **اقول** بسیار ازین روایات فسق معاویه هم به ثبوت رسید تا بکفرش چه خیال توان کرد بلکه بقول گفتن که تفرقه میان یزید و معاویه خصوصیتی بکتب اهلسنت ندارد زیرا که از کلام فاضل بخاری برادر همین متکلم صریح معلوم شده که در خلافت معاویه و یزید و سیرت هر دو فرق بسیار بود و این عبارت را در همین مقاله نقل دانستی حاجت اعاده نیست **و گمان** مبر که من دعوی اضیعی که حدیث اثره در کتب فریقین ثابت است ازان جهت میکنم تا اعتراض ابر رفضه تلب توانم کرد و در کتب رفضه مرویست حاشا و کلا اینک مجلد عاشر بحار موجود است عبارتش اینست و عن سلیم بن قیس قال قدم معاویه بن ابی سفیان حاجا فی خلافته فاستقبله اهل المدینة فنظر فاذا الذین استقبلوه ما منهم قرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالهم لم یستقبلونی فقیل لانهم محتاجون لیس لهم دواب فقال معاویه و این نواضحهم فقال قیس بن سعد بن عباده و کان سید الانصار و ابن سیدها افنوها یوم بدر و احد و ما بعدها من مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین ضربوک و اباک علی الاسلام حتی ظهر امر الله

وانتم کارهون فسکت معاویة فقال قیس ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عهد الینا انا سنلقی بعده
اثرة قال معاویة فما امرکم به قال امرنا ان نصبر حتی نلقاه قال فاصبروا حتی تلقوه وازین عبارت انهم ظاهر است که
معاویه هیچ میگذارد و تابع شریعت بود بخلاف پسر خود یزید صاحب خمر و طنبور که مانند جعفری بود که پیشوایان شیعه
بکذابی و طنبور نوازی و قمار بازی او را می ستایند و از عمده مریدان و دوستان اهلبیت رضی الله عنهم چنانچه باید
می آیند الی غیر ذلک من الفوائد و اگر بشنیدن عبارت دیگر که اتفاق روایات بر آن باشد مشتاقی باری
باز دیگر مجلد عاشر از بحار بکشا و ببین که مجلسی در آن چه مینویسد قال الشیخ المفید فی الارشاد و روی الکلبی
والمدائنی وغیرهما من اصحاب السیرة قالوا لما مات الحسن علیه السلام تحرکت الشیعة بالعراق فکتبوا الی الحسین
فی خلع معاویة والبیعة له فامتنع علیهم وذکر ان بینه وبین معاویة عهدا وعقدا لا یجوز له نقضه حتی تمضی المدة فاذا
مات معاویة نظر فی ذلک و درهمین مقام این هم مرویست که از اکابر علمای شیعه که یزید بمجرد جلوس
بر تخت سلطنت سر مبارک امام حسین ع را خواسته طلب کرده اگر از بیعت ابا فرماید و حضرت امام که بنائب او که حاکم
مدینه بود فرمود ما اهلبیت نبوت و معدن رسالت و مهبط ملائک را درست نیست که با یزید که فاسق شارب الخمر
و قاتل نفس محترمه است بیعت کردن و از ینجا هم دانستی که یزید مثل معاویه نبود و اگر اندک تامل کنی توانی دانست که معاویه
و یزید را بیک نمط فهمیدن و حکم هر دو را بوحدت منخرط دانستن بر حضرت امام حسین ع اعتراض نمودنست
که بدلالت کلام شیخ مفید با وصف جوش و خروش ساکنین عراق فوج نکشیدند چنانچه درین ورق دیدی فلیف کلامش
امام حسین ع با اهل عراق اول دلیل بر آنست که انجناب فرمود که معاویه بر عهد و میثاق خود میرود و عهد شکنی
مرا درست نیست و تا او زنده است خروج نتوانم کرد انتهی حالانکه حق تعالی میفرماید فمن اعتدی علیکم فاعتدوا
علیه بمثل ما اعتدی علیکم و از ینجا نیز دانسته باشی که معاویه در زهر دادن امام حسن ع شریک نبود و قتل نفس
محترمه از یزید بوقوع آمد پس ناصبیت بلیس النواصب را ملاحظه بکن که در عدم تفرقه میانه یزید و معاویه از راه عداوت
و دشمنی سر مجادله با جناب امام حسین ع دارد بلکه اعتراض بحسن مجتبی ع هم میرسد که با وصف عدم مرضی تشکیک یاران صلح با
معاویه نمودند و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیان گشتند چنانچه از همین مجلد بحار هویدا و آشکار است و مستتر
بسبب مزید وقاحت در کتب خویش تاویلات آن تمسک نمیشود به انفعال نمی آید کور و کور آمیز دو سرگاه
حال معاویه از کتب معتبره ما مبید دانستی حاجتی بدان نماند که باثر حیله او که باعث مزید تفرقه میانه او و یزید گشته ذکر کنم که تفصیل
انزا و قری باید طویل و کتابی باید در اربلکن مجملا انیست که نفط عقیده و مجتهد بحق او در صحاح دار دست الشیخ
علی هم در کتب اسند الیه مذهب او را در اختلاف فقها یاد کرده بخلاف یزید که مزید جهل او نزد همگنان بثبوت
رسیده و نیز توبه معاویه و ندامت او بعد از حرب صفین در کتب اهل حق و یقین موجود است و وثیقه حسن مجتبی که
بالمهین رؤسای طرفین دانستی و شهادت امام حسین ع که معاویه بر عهد و میثاق میرفت بر آن اول دلیل بر
عکس شقاوت یزید که بعد سانحه کربلا معلی بر ساکنین مدینه منوره چه ظلم و عدوان کرد و بعد در بیامده و نیز ثابت

صحابیت برای او بجای خود است و حسن اسلامش هم که کتب مسرود بخلاف یزید مردود کما فی تاریخ الخلفاء وغیره
من تصریح العلماء و لفظ فئتین عظیمتین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی و صلح امام حسن علیه السلام و عدم خروج
امام حسین علیه السلام هم برین معنی مذکور محتوی معهذا بعضی از احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بطور دعا و خصوص معاویه
مروی و اگر در حق یزید کلمات مقدسه مصطفوی را بر شمارم گو دلالت بر آن ندارد قطعاً کما و قاتل امام حسین علیه السلام
و راضی بدان بود ولیکن از هر روایت اشد فسق و فجور او واضح و لائح نیست پس ناگزیر است بلا خطائی
که بطور نمونه مذکور شد تفرقه کردن از اینجا گفتا ندع کر فرق مراتب نکنی زندیقی **قوله** وتوهم الخ **اقول**
لا نسلم که فرقیکه میانه معاویه و یزید بیان کرده اند چنانچه مجملاً و مختصراً گوشزد کردی موقوف بر آن باشد که در مدح
او احادیث صحیحه وارد شده باشد کما عرفت انفا و اگر چنین بودی اختلاف در حق او چرا میشد پس آنچه درین سطری چند
گفته بجای خود نیست اما وضع احادیث در باب معاویه پس عجب نباشد زیرا که اهل نفاق و تقیه اکثر برای آتش
هیولای را ملحوظ نموده اند و شب و روز در کباب شامی و فالوده دمشقی منهمک بودند و بسیاری از اکابر شیعه بنور معتقد
تشیع و جلالت شان هستند در خیر خواهی او زندگانی بسر بردند و بعضی بر رفاقتش مردند و طریقه خوشامد و
کذب و افترا القول ما مون امام المتکلمین شیعه که لیس حسبهم منحصر در ایشان بوده و من میگوییم که هرگاه متقیون
امامیه در صدر اول مراتب خلافت و وفا با حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خلفا ایمان بعمل آرند که نسبت بلیه
متکفل بیان نتائج ثمرات آنست و در آخر شیعیان کوفه جلائل محبت و مزید ولا را در واقعه تحکیم بعرض بر مبین ساختند
و وقت بیعت حسن مجتبی علیه السلام تلافی هر دو لشکر آنچنان بکار بردند که پاره آن دانستی و پاره دیگر را انتظار بکن پس از چه باکی
و ما قدت نسائی کیست که ایشان را مانع تواند شد و ما را ادراک مکنونات خاطر در هر واقعه نه کار افراد بشر است
پس چه عجب که بعضی گول هم خورده باشند و نقد انصف من قال راجیا عن مذهب التشیع معول مذهب نفاق و تقیه
است که بلفظ تقیه تعبیر از آن مینمائیم هرگاه مجملاً و مفصلاً دریافتی که حقیقت یزید لعین و مآثر جمیله آن بیدین اصول
بالحق و یقین ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض غفلت شعار بدکران پرداخته بود هرگز دلالت
بر ملعون قلبش نمیکند اکنون نمونه چندی از شواهد که ایمان یزید را بر اظهار قصه مقتضی از کتب ایشان احادیث صحیحه
پیشوایان این بداندیشان استنباط میتوان کرد باید شنید که حضرت سید الساجدین علیه السلام بکمال عطوفت و مهربانی
یزید را نماز مفصله که دو رکعت خفیفه بیش نیست تعلیم کرده و ارشاد نموده که اگر این نماز بگذاری توبه تو بدرگاه حضرت
باری مقبول خواهد شد و مواخذه خون جناب سید الشهدا بر ذمه تو باقی نخواهد ماند و خاتمه بعضی ازین روایات آنکه
هرگاه یزید میخواست که نماز مذکور بگذارد بعضی از امراض شدید برو استیلا مییافت و هرکس که بعلم تاریخ آشنا
شده میداند که بمجرد سانحه کربلا سلطنت این بیحیا منقضی نگشته بلکه سوانح دیگر مثل آن در ایام سلطنتش گذشت
تمام تفصیله پس ازین روایت مثل سفیده صبح صادق واضح و آشکار است که نماز مذکور را گاهی نیز ادا
کرده باشد چه جای آنکه توبه که عبارت از شرمساری و ندامت است از ماضی و ترک فعل فی الحال و عزم ترک در استقبال آن امور

احتیاج الیه از روی حدس و دریافت باقی ماند علاوه امر اضرار بالاتفاق امریست غیر اختیاری معهذا ادعای علم امامی عقیلک
بمقتضای اقوال آتیه بعض جنس کما سیجیء مفصلاً ان شاء الله تعالی شهادت علی النفی است فکیف که مجتهد الزمانی جابجا در رسائل
المبانی افاده میفرمایند که اقرار عقلا علی نفوسهم حجت فقط سیما وقتیکه این امر را بر صور خیالیه متکلمین امامیه مثل صاحب جناب
جناب سید رسایلهم کما لا یخفی و نیز چون در رساله بعبارة العین از روایات شیعه شنیعه بجای خود ثابت گشته و هم
بتصریح تمام گواهی شدند که معاذ الله استغفر الله گناه جناب امام حسین ع در خروج بر یزید موافق اصول رفضه
بسر حد کفر رسیده بود و قاتل چنین کسان البته باید که بجرارت دینی متصف باشد پس حکم بقتل آنجناب ع با تعلق
بدانک بر اصول مجعوله رافضیان شاید ایمان یزید باشد نه کیف که پدرش مر صوارم گوید صراحةً کالا گر کسی بعض
محسنه کسی از انبیا علیهم السلام بکشد مستحسن خواهد بود انکه دلدار جاییکه جاییکه مباحث عدل باری عز و جل
نوشته و تعریف آن اولا بدین عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت از انست که او سبحانه و تعالی مرتکب
قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب
آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم باشد گفتگوی طولانی او بوقتی چند گشته بیشتر متوجه گردید برد
و نقض کلام امام فخر المتکلمین رازی با ترجمه کلامش میماند که حقتعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه میدانست که او
ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بالا یطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم ایمان موجب
استحاله ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیانش آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع
سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد باینکه این غرض و نهایت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه مترتب بالعکس
آن خواهد بود پس بعد سطری چند در بیان بکرد و تمثیل امام موصوف تمثیلی دیگر را ترجمه میکند که همچنین والد هرگاه باندازه
حال ولد خود که هرگاه بان سکین داده شود با آن سکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد کشت و یا خود را بآن هلاک خواهد کرد
داده با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که غرض من از دادن سکین این بود که او بدان علم [illegible]
پس از اینجا ظاهر شد که هرکه امری برای اصلاح نکند و داند که آن اصلاح بر آن مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن
فساد و قتل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن و چون این اد النستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود
علم حقتعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح تر خواهد بود از آنچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات
واضح نموده شد زیرا که مضرت لحظه واحده مناسب است در دنیا مضرتیکه پایانی ندانسته باشد بعد از آن مومن للنار بعید
و جواب امام مینویسد که تمثیل رازی بحسب این نظر عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر بپسر سکین دارد
و پس نسبت جناب الهی بمکلفین عباد چنین نیست فرض این نموده که آن پسر قتل نبی کند و معلوم است که قتل نبی
در نظر ما اگر باجهات حسنه نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر در حال
قدرت و طاقت این دانسته باشد که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت ابدا الآباد
نسبت چشم زدن بزمان لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که آنهم پسر ایام

باشد ممانعت نماند لیکن بعد چشم زدن بعوض آن مثل حیات ابدی آن پسر را که نهی ست عطا فرماید و بسبب سرور مخلوقات
بگرداند و سلطنت لایزال باو بخشد و بانواع لا تعد و لا تحصی که زوالی و نهایتی ندارند متنعم سازد و جهان دادن
سکین مستحسن میشود چنین بلفظ با اینهمه که شنیده شد شواهد دیگر است از انجمله آنکه بار بار دانستی و در بین مقاله هم دیدی از
اصول امامیه فهمیدی که بحکم حضرات ائمه در نماز نواصب و سنی ایشان فرقی نیست بلکه هر دو مساوی الاقدام
اند کما فی الکافی و اینهم در احادیث صحیحه موجود که چون مخالفین بنماز قیام مینمایند حقتعالی بر ایشان لعنت میکند
و این امر محتاج دلیلی نیست بعد از انکه نماز ایشان مثل زنا باشد و نیز در کتب معتمده کلامیه و کتب احادیث عموما
و در فصول مهمه خصوصا بتفصیل تمام ثابت است که ائمه هدی مثل حضرات انبیا علیهم السلام اجتهاد نمیفرمایند بلکه
حکم ایشان حکم خدای عز و جل است در باره مکلفین و قد قال الله تعالی اِنَّ اللّٰهَ یَامُرُ بِالْفَحْشَاءِ پس از حکم امام
زین العابدین در ادای نماز غفیله که میانه مغرب و عشا است معلوم شد که نماز مذهبی پاک بود و بمقتضای الملک عقیم
ظلم و عدوان ممنوع و ورنه لازم آید امر بزنا معاذ الله و هر گاه حکم مساوات در نماز پنجگانه جاری است فاظنک بهذا قوله
ازین کلام الخ **اقول** این مزخرفات تازه و هفوات بی اندازه نیز مورد ابحاث فحول و مهبط ملام ارباب خبره و
اصول است بچند وجه اول آنکه حال عدالت و غزارت علم و زهد و ورع عمر عبد العزیز بدان حد رسیده بود که همه اهل سنت در
ترجمه او و هم بذکر خلافت او این امور را بروایات ثقات شرح میکنند و طرفه آنست که اهل سبب و تبرا هم در باب او از جهت
عدل و داد او و رشد و سداد توقف دارند اگر شروح بخاری و کتب تنقید از تالیفات کرمانی و عسقلانی و قسطلانی و عینی و ابن
اثیر جزری و شمس الدین ذهبی و غیرهم بدست نیاید تاریخ الخلفا که محمد الزمانی دعوی تتبع آن جا بجا در تشیید مبانی
دارد باید گشت و دید که اینهمه اوصاف جلیله بلکه دیگر مدائح نبیله را برای ابن عبد العزیز بشهادت اکابر ثابت میکند و از انجا
حال مطالعه این کتاب نیز هویدا میگردد که گویا مجتهد را بجز لا تقربوا الصلوة حرف دیگر از قرآن مجید یاد نمانده پس از آنکه
فاروق رضی الله عنه بعد از تعیین شخص مذکور که اشج بنو امیه عبارت از وست مفهوم شد که از اولاد من مردی بهم رسد
که زمین را از عدل و داد پر کند و این روایات را ترمذی در تاریخ خویش آورده و گفته که همچنان بوقوع آمد و ابن سعد
باین عبارت اخراج فرمود از فاروق لیت شعری من ذو الشین من ولدی الذی یملاها عدلا کما ملئت جورا و نیز از ترمذی
تخریج کرد که در مقولات ما بود که دنیا منقضی نشود تا حاکم گردد مردی از اولاد عمر عمل نماید بمثل عمل عمر آورده و بزار روی
هلال بن عبد الله بن عمر نشانی سیاه بود مردم خلیفه موعود او را میدانستند تا آنکه حقتعالی عمر عبد العزیز را آورد و داود
در طبقه خویش محدث جلیل القدر بود و روایت کرده اند از پدر خود و از انس و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و ابن قارظ
و یوسف بن عبد الله بن سلام و عامر بن سعد و سعید بن المسیب و عروة بن الزبیر و ابی بکر بن عبد الرحمن و ربیع
بن سبره و گروهی دیگر و زهری با اینهمه جلالت و شان همچنین دیگران از وی احادیث روایت میکنند مثل محمد بن منکدر و یحیی
بن سعد الانصاری و سلمة بن عبد الملک و رجاء بن حیوة و محدثین بسیار و او جامع کتاب مجید شد در حالت صغر
و پدرش او را بمدینه منوره فرستاد تا ادب حاصل کند و از مغیره مرویست که جمع کرد عمر مذکور بنی مروان را

چون خلیفه شد پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فدک نفاق میفرمود و زنان بیوه بنی هاشم را ازان
تزویج می نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها خواست که گرداند فدک را خاص برای او حضرت قبول نفرمود پس
همچنان ماند در خلافت شیخین پس مروان اقطاع کرد اکنون بمن نوبت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه وسلم
بجناب زهرا اعطا نفرمودند مرا لایق نباشد بهره مند شدن ازان لاجرم آنرا بر وضع میگردانم که در عهد سعادت نهاده بود
و محمد بن فضاله میگوید که عبد الله پسر عمر عبد العزیز در جزیره گذشت پس راهب فرود آمد سوی او و نازل
نشده بود بسوی کسی قبل ازین گفت هیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت نه گفت بسبب حق پدر تو که الجمله
او را در ائمه عدل بجای [illegible] از اشهر حرم رادی بگوید که ایوب بن سوید تفسیر نمود که سه ماه متصل ذو القعده
ذو الحجه و محرم ابوبکر و عمر و عثمان اند و رجب که منفرد است ازان عمر عبد العزیز است و جمعی از ثقات مثل مالک
و حسن و غیرهما گفته اند که چون دور خلافت باو رسید دیدند که گرگان همراه گوسفندان می چریدند در دشت ها
بیابان چون ظاهرین [illegible] ذکر نمودند راعی گفت از اصلح الراس فلیس علی الجید بأس و بعضی از ثقات گفته اند
اندر خلافتش [illegible] دیدند که گرگ گوسپند در یک مرعی همی گشتند پس دیدم که گرگ بر گوسپند حمله کرد
[illegible] گفتیم [illegible] صالح مرد چون حساب کردند خبر رسید موافق افتاد و این بدان ماند که [illegible]
[illegible] ابواب صدر شواهد که از متقدمین مطبوع نمانده در الفصل المتقدم کما لا یخفی لیث بن مسلم
میگوید که از ثقات بود که مردی خراسانی نقل کرد که در خواب دیدم که هرگاه [illegible] هیچ مردان [illegible]
رفتن و بیعت کردن زیرا که او امام عدل است پس من هر کسی می پرسیدم چون [illegible] خلافت [illegible]
قایم شد پس بار خواب مذکور دیدم و حاضر شدم به بیعت او مشرف گشتم و حبیب اسلمی گفته که سعید بن مسیب [illegible]
که خلفا سه اند ابوبکر و عمر و عمر گفتم شیخین را می شناسم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده مانی [illegible]
[illegible] شد که سعید قبل از خلافتش انتقال کرد و این [illegible] نقل نمود [illegible]
[illegible] گفت کسی بود از ایام مهدی یعنی عمر بن عبد العزیز و مالک بن دینار [illegible] که مرا زاهد میخوانند مردم [illegible]
عمر عبد العزیز که دنیا [illegible] و فرش نمود و [illegible] سیاه بود که [illegible] گویند که داخل شد
[illegible] عالمه نام داشت فرمود که اگر [illegible] تو خلیفه [illegible]
باشی [illegible] درین [illegible] انداز اغلال جهنم در گردن من [illegible] گفته اند که چون خلیفه
[illegible] خانه او [illegible] رسیدند که [illegible] گفتند که عمر [illegible] گردانید [illegible]
[illegible] ناد [illegible] دوست [illegible] ذکر [illegible] اقامت کند از من توقع ندارد و فاطمه زن [illegible]
زن در خلافت گاهی غسل جنابت با حتلام نمیشد و حال خوف و خشیت او از حد [illegible] نقل کرده اند
که چون داخل میشد در خانه مانگند خود را در مسجد خویش پس میگریست و دعا و زاری میکرد تا خوابش [illegible] چون بیدار میشد باز
تضرع و بکا از سر میگرفت و تمام شب همین طور میداشت و ولید بن [illegible] میگوید ندیدم کسی را زاهد و خائف

منزا از عمر و بگواهی عطا هر شب نقمار اجمع میکرد تا ذکر موت و قیامت میکردند و میگریستند و عیان می نمود که جنانچه
رو برو سے شان نهاده است وگاهی در ایام خلافت کسی از دست گزنده گریستا زیانه تحفه را که درباره
معاویه بد گفته بود انچه که از حالش در علم و عدل و زهد و ورع در دستظلم شنیدی حرفی چند است عجب
دارم از مجتهد الزمانی که بیچاره بدیدن این روایات و عبارات در تاریخ الخلفا که خبر وی چند عیش نیست
آنهم مشرف نشد و تتبع این کتاب هم بدست سابقین و قاعدین خود سپرد و نسبت تیره رای خویش و بی سوادی
شان باین امور کند کور شده و مورد استبعاد داد و بود ولی نمبر ولی بادیه مشاقی و محض تعنیف و زیدان وگرافتاد
در آلام گردیدن شیوه اهل بسالت است نه کار اهل کسالت عجب تر آنکه حال مجتهد ثانی و غیرین عذب
غولان بیابان نیز همین منوال است که ریش‌های ایشان بدست چنگ ازلی سواد آلست و سبب ننگ حوصلگی
خود را یکتاز میدان غیرت میدانند و چه سرایند گرد ان زمن و اسفندیار روئین تن بزبان میرانند و
ستن را بالتمام نمی خوانند چنانچه از صواعق حیدریه علی الجواس القدریه و منتهی الکلام و غیرها آشکار است
ای غول ابلیسان که بندی چو بند رنج است میان کمان اشکیف پر تیر ترکش زنده در وی چو سنگ
دگر پنهاشته هم گوش هیچ که دانی که پیچی و گمر هیچ دو قیمتان هر آنچه تحقیق نمیز جون گوشت بازگو هم چنین
دوم آنکه یاد می آید که اکابر با نوشته باشد که هر اصحابی افضل است از هر تابعی بلی آنچه از تصریحات ایشان
معلوم میشود نیست که صحابه من حیث المجموع از تابعین من حیث المجموع بهتر اند و علی هذا القیاس پیش شما
لازم نیاید انچه مجتهد در صدد آن گشته مثلا که هر اصحابی اگرچه از طلب دنیا پروا نه خود را بخشیده اصحاب آن شغل
ساز د افضل است از تابعی که بلا خلاف باجتهاد رسیده با وصف خلافت و زهد و عدل و تقوی بر طول دارد
ولیکن از کجا که هر فعل آن صحابی با وصف نکیر اهل حل و عقد حجت است که خلافت معاویه و میثاق بعمل هم آمده
بلکه مخالفت آن و تحقیق کنند که در پیروی حماده مجتهدین و تابعین و غیرهم من المسلمین باید ... در امان
کسی که عاری از شروط باشد تابع مذکور هرچه بکند با وجود دعوید و عید که بود بسیار احادیث نبوی که صحیح ثابت است
و در پنجا برای سستن زبان از حجابان فارغ شط آل عبا و ارادت فوج کشتی نجات ... نسبت ...
حضرت سپرام باید که بر زبان باشد تا هر یکی از مجتهدان مبهوت و مچو گشته سر فرود آرند و دم ... را انتصار
بنیاد این لاف وگزاف ... الطور الحق نتواند بود و آنچه از قصه بیان رفته اند که امام از دواش ... تکلیف
پا بیرون میگذارد و مکلف شرعی نمی ماند چنانچه در صواعق و تحفه و غیره با تقریب خدشش گشته و شاید تقلید اینها
د والوحین بودن همین مذهب باطل باشد بجهت آنکه در جمیع کتب شان روایات متواتره المعنی ثابت کرده اند
که ائمه هدی ملعونین و منافقین را که تا قیامت اگرچه بلا شماری رسند چنانچه باید می شناختند و قلیل گویا در
توجه سیما امام کاظم و حالانکه خزائن و دفائن را باهل صناعت سپردند و امانات لطیفه و ودائع لطیفه ابد آن
آن ملاعین بستند که حرم را در شبستان نشکستند چنانچه نمونه آن را در همین مقاله دانستی و عقل هیچ عاقلی

تجویز نتوانند کرد که از مکلفین این امر صدور یابد و نیز کسی ممکن نبود که امام عسکری حبس خاتون را صحبت سر قرار
فرماید و او وقت نکاح متذکر باشد بعد ازین علمای شیعه بقیاس پرداخته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند پس
رفضه اگر بنیاد مناظره بر صدور خیالیه خود نهند باید که باعتراف اکابر خویش هم فارغخطی نوشته دهند و اگر اساس
تقریرات بر مسلمات خصم ست باید از کتب ایشان برآوردن که قول و فعل هر خلیفه الی آخره و قبل ازین گذشته
و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند نه بر صدور وهمیه خیالیه کما لا یخفی سوم
آنکه افضلیت استخلاف بر تقدیر ثبوتش با وجود مخالفت و تنقیه دیگر صحابه ممنوع ست فکیف که بقول عمر
عبد العزیز مستند باشد بنص نبوی صلی الله علیه و آله و سلم یزید که مبدل دین و مخرب شریعت متین قمار باز و
طنبور نواز خلیفه ممدوح داشتن موجب ضلالت و عام امت ست لاجرم باعث تعزیر خواهد بود چهارم
آنکه حال قول ابن عمر الزاما و تحقیقات در باسبق فصل گذشته و از ان مقام ابهم ظاهر گشته که احتمال خوف
در آن مطرق ست یعنی اگر با کشتن بموعظت ابن عمر باز آیند نفوس همه بسلامت ماند ور نه فقط نفوس
ناصحین و از ینجاست که عثیم و اولاد و خدم را هم وعظ نمودند با واقعه نویسان بقلم آرند بخلاف تعزیر بن
عبد العزیز که ازین احتمال خالی ست فالرجحان ظاهر عجب ست که مجتهد واقعه حره را هم باد ندارند و اینجا
جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدم بیعت ایشان نه تقدم بیعت ابن عمر بر خروج امام
حسین ثابت کرده عبور نیز ممکن نیامده که قطع نظر از اجتهاد در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و با اینهمه یقین
نمی شناسند و [illegible] پنجم آنکه اصل مدعا ازین عبارات ما انست که دانستنی و با
اینهمه میگوییم که [illegible] خلیفه حق امام صادق [illegible] آنست که او از خلفای راشدین [illegible] لازم
می آید [illegible] صاحب [illegible] تصریح کرده که معاویه [illegible] ملوک [illegible] و هر گاه
قول و فعل راشد [illegible] شریعت حجت [illegible] معاویه در حد [illegible] غرض که مجتهد را [illegible]
[illegible] کنون مطلب عبارت صواعق مطابق فهم اهل دانش و بینش
باید شنید اگر [illegible] صاحب ایضاح نص عبارت نقل کرده [illegible]
از صواعق محرقه [illegible] کتاب [illegible] بر انکه غالب [illegible] خلافت معاویه بطور ملوک
خارج بود [illegible] خلفای راشدین [illegible] امام حسن خلیفه شد یا بمعنی که
واجب [illegible] لازم [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible] واجب می باشد برای خلفای راشدین
و از انجا که در حق و صدق درجات بسیار دارد و حقیت راشدین باعتبار جمیع جهات ست و حقیت
خلافت معاویه بوجه دون وجه دال الحکم او بخروج از سیرت خلفا و حصر راشدین در پنج کس یعنی شیخین و
ختنین و امام حسن هیچگونه صورت نمی بندد چنانچه شمنی در شرح اربعین نووی گفته انتهی بعینه و مسلم
ششم آنکه مسلما که قول ابن حجر نزد مجیب معتبر ست بسبب موافقت امام حسن لیکن

معتبر بودن استخلاف از کجا خلا بدین دلیل **هفتم آنکه** از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شروط پس
دعوی اجمال که مجتهد در کلام مجیب کرده بود و هر جا میکند از عجائب توهمات ست شاید معنی اجمال هم
بذهن روشن در نیامد چنانچه معنی جمله لا نسلم بخیال ملک زاده کودن که چون ملک امتحانش نمود
و استاد او را آموخت که هر گاه علما گفتگو کنند بگو که لا نسلم آخر همه عاجز شدند یکی از ایشان حال دریافت
و پرسید که در ثبوت کلمه توحید چه میفرمائی گفت لا نسلم اینوقت همه را حالی شد که عدم تربیت نا اهل را چون گردگان
بر گنبد ست **الغرض** الحاق مذکور کافی بود چه جای آنکه تبرعا همه امور را بتصریح اکابر شرح نمودم هم
از اعتراض بیبر خرف چنان معلوم شد که معنی الحاق هم ندانسته و خیال نکرد که یلحق را بمعنی تابعی
میگیرند چنانچه مجلسی در بحار ارکان اربعه را ملحق قبال ائمه قرار داده و حضرت سلمان اول ارکان
که در امامت مرتضوی ع متردد شد فکیف عمار که حالش طشت از بام ست کما عرفت مرارا و اکثر در اصحاب
حضرت امام باقر ع و صادق ع سرمایه افتخار قوم منافقین را نگاه کنی خواهی دید که از راه منتخب مقتاد هزار محدث
در امامت کاظمی متردد بود کما فی الکشی وغیره بخلاف ابن عبد العزیز که در عدم تزلزل کوه الوند بود و از آنجا
بیبر خرف ظاهر ست که علم مذکور را بهر حال مهمل فهمیده و هل هذا الا جهل وغباوة فان الکلام فی الرشد
لا نفس الخلافة ولا نسلم ان کل من کان خلیفة فهو داخل فی الخلفاء الراشدین المهدیین و
درینجا نکته ایست بس دقیق بیانش آنکه مجتهد که از فعل عمر عبد العزیز بیزار ست و از اعتبارش
[illegible] ب او بظاهر در آن تابعیت آن نسبت گاه [illegible] منکرین از امامت اهلبیت
اطهار ورنه این تعبیر بسوی حضرت محمد بن حنیفه بر اصول و اخبار امامیه میکنند زیرا که بر ناظرین حدیقه
بحار هویدا و آشکار است که جناب شان یزید پلید را امیر المومنین ع اعتقاد میکردند و این لفظ را بر یزید
اطلاق می نمودند حالانکه مخصوص برای حضرت امیر ست حتی که اگر برای دیگران از ائمه هدی کسی اطلاق
کند بلی دین گردد و از اطلاق لفظ مذکور بر اصول اهل فضول وعیدی در عقبی و علتی در دنیا جنابست
که بیانش بدون اشد ضرورت از حد ادب دور ست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدهم که یزید بعد از
ملاقات گستری جناب محمد بن حنیفه فرمود یا عمی یا ابا القاسم فقال نعم یا امیر المومنین و چون ایشان را
گفت سه صد هزار درهم برای شما اماده کرده ام تقریر جواب شان بطور ظرافت چنین ست که حاشا
که من برای اخذ خزاین سفر را اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المومنین ست و بعد
از ایجاب یزید بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجمان گذشت فانی قد قبلت یا امیر المومنین
قوله اما اجتهاد الخ **اقول** چه خوش گفته ست بعضی از شعرا ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه
تست عرض خود می بری و زحمت ما میداری یعنی مخاطب هرزه چانه بیهوده سرا آنچه بر اجتهاد
معاویه که نزد اهل حق مختلف فیه ست چنانچه از صواعق و تحفه اثنا عشریه و صبح صادق و تالیفات

نامی ملا عبد الرحمن جامی و کتاب ایضاح و مانند آن بر آن گواه است قاه قاه گروه همه اش با بحث
وجوه بر پیشوایانش انطباق می یابد چه در زمان ائمه پیشوایان رفضه چندان فراخ حوصلگی در اجتهاد بکار
برده اند که حضرات ائمه از ملاحظهٔ آن خون ناب جگر می نوشیدند و با وصف تقیه از گروه شیعه خود بسیار
و بزجر و منع این مبتدعین و محدثین مردم را مقرر میگردانیدند و این ملاعین هرگز حرفی را
از ایشان نمی شنیدند که امرت علیه الاشاره و تقیه حضرات ائمه از امامیه از مجلد اول کلینی هم ظاهر و باهر است
جائیکه روایت زراره در اختلاف جواب امام صادقؑ آورده و سائلین را از شیعه خاص و مومنین
باخلاص قرار داده و بعد حضرات ائمه این همه بی اعتدالی بداندیشان و کورانگی ایشان بملاحظه
می آریم و دستهایش را و رداد برس بر میدارم که اسلے یومنا هذا اجتهاد در رفضه القدر شیوع پیدا کرده
که در هر دیار مدعیان اجتهاد مخالف طریق ائمه امجاد موجود اند که اگر قرآن مجید را بر وی شان سهمی
قدرت بر تلاوتش ندارند و غیر از چند مرثیه ضمیر و دلگیر و مناقب میران سبزواری بر زبان نمی رانند
دعامه بلند بر سر می بندند و با وصف فقدان استعداد بر علما می خندند و مجلس قاری تبرئی ها
چند بار در ماه صیام بچشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در انجا فراهم می آیند و با دای
مخارج حروف و صفات هنرهای خویش را آشکار می نمایند و لیکن زینهار از جواهر الفاظ خبر ندارند و گوئی
که کتابی برابر ابن سبا مدعی نبوت خود و الوهیت حضرت مرتضی کتاب المختار الکشی و تالیفات غیره
من العلماء ... از نیزه در رفته اند حرفی از بن بار بشنو که در آن روز جبر و یا رزو
را تلاوت میکردند چون سوره کهف شروع شد لفظ جُرُزًا که بجیم و رای بی نقطه و زای معجمه
واقع است بجمیع محتملات مخالف خواندند تا آنکه من بجان آمدم و لفظ قرآنی را شان دادم
و انهم گفتم که عجب است از مجودین که هنوز الفاظ را یاد نگرفته در پی ادای مخارج و صفات گشته اند
کاش مجتهد فاسقی از آنکه در ترجمه آیتی و حدیثی مصدر رهنماد و هشتاد خطا میشود کام مجملا
و مفصلا خاتمة المجتهدین قرار میدادند بسبب آنکه بیچاره در آغاز استعداد از جاش تا انتها جهان آباد
دشت کربت و غربت نوردید و صورت بهبود ندید تا بمشوره یکی از سادات بارهه یعنی پدر سید قاسم علی
برای تحصیل سید نجم مراحل بعید طی کرده در خدمت طباطبائی و بهبهانی بسر برد افتاد و بارانبا
بمقتضای تجافی ... پشت نهاد و لیکن قیامت اینست که مخاطب لاثانی که غیر از
اجتهاد خانگی صناعتی ندانند و این اجتهاد بسم الله ایشان و غیر عقلی که اجتهادی چیزی در خاطر
ندارند و نتایج آن دهر بهاری می بینند و بر مسند اجتهاد می نشینند و خوشه از خرمن تفسیر و حدیث
و اصول و عربیت هم نمی چینند و غیر از کمال علم تاریخ هنری ندارند حتی که قاتل ابن نمیر یزید را می پندارند
و بیعت ابن عمر را در اصل استفتا از بعضت شهید کربلا متقدم میشمارند و بر تقدیر تخصیص آیت

استخلاف بخلفا افراد کثیره و بتعمیم خلافت را محصور در معاویه می انکارند و خلافت یزید را بهتر از خلافت راشدین
شمرده بر خود می بالند و حدیث قد اوجبوا بالضرورت بر یزید منطبق میگردانند الی غیر ذالک من الکرامات
حالانکه طایفه اصولیه مطیع و منقاد اویند چنانچه در سابق زراره را امید انستند و بر جلالت بلکه اعلمیتش اتفاق
میداشتند کما فی التلخیص والمنهج وغیرهما بخلاف اهل سنت که در اجتهاد معاویه مختلف اند کما عرفت و اجتهاد
را بشرط ملی مقید کرده اند و بالاتفاق تا روایت در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه فاضل
جباری در زبدة الاجتهاد و مجلسی در بحار با نهمه تعصب عناد اعتراف نموده و زراره هزاران محدثات از خلاف
ثقلین ایجاد کرده و در تحلیل و تحریم ائمه رای خود جسارت می فرمود تا آنکه ابو عمرو کشی از ابن سکان نقل مینماید
که تذکره کردیم نزد زراره در چیزی از امر حلال و حرام پس از رای خود چیزی گفت پرسیدم از قیاس
خویش حادث کردی یا از روایتی برآورد گفت من خوب می شناسم ترا باین امور چه کار نداری که بسیار رسیده
است که بر روایت ترجیح دارد این همه یکسو اعجوبه روزگار و اضحوکه هر دیار باید شنید که در مدت العمر همین
امر بگوشت میرسید که مساغ اجتهاد در مسایل فرعیه هست نه اعتقادیه و درین ایام خجسته انجام بگلگشت
همیشه بهار کتب فقه گل دیگر شگفت پس چگونه درین زمان تخم نوشم و مثل غنچه تا کی خون جگر نوشم که
اکابر علمای طایفه السجاد و زندقه زراره را از انکار علم ازلی و دیگر صفات مقدسه باری و کاسه لیسی مجوس
در برهم زدن توحید و اختیار استطاعت چنانچه آتش پرستان تقریرش میکنند همه را بخطای اجتهادی حمل
کرده اند و این امر تفصیل طلب است بدفترهای دراز لیکن مشتی نمونه خروار اند که از بسیار کشی در رجال
خود روایت کرده که از حضرت صادق در استطاعت سوال کردند فرمود نه دین من است و نه دین بزرگان
من راهی می گوید گفتم اکنون عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و زکوة نخواهم
داد امام راست نشست و فرمود چه گفتی پس اعاده کردم ارشاد نمود که پدرم می فرمود که حرام گردانید خدا بر
ایشان را آتش گفتم قربانت شوم پس چگونه فرمودی که نیست از دین من و پدران من فرمود مراد من نیست مگر
قول زراره و اشباه و انتهی مختصرا با نهمه خیانت اعتقاد بر الهیات و اتباع خطوات دجال و مسیلمه کذاب که مستحق لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری بود اکابر علمای سهو و تسویلات عجیبه مطمح نظر ساخته اند و نقد دین
و ایمان را در محبتش باخته و این هم تطویل را مقتضی است لیکن بدو حرف اکتفا می ورزم که ملا محمد تقی
پدر باقر مجلسی در رجال من لا یحضره الفقیه درین مقام داد ناصبیت میدهد یعنی بعد نقل این روایت
تفسیر قول امام میکند که مقصود از حضرت صادق اینست که قول شان باطل است لیکن به نحوی نیست
که واجب شود تبرا از ایشان و چند این هست که خطای اجتهادی ست انتهی ترجمه کلامه و اصل عبارتش اینست
ای قولهم باطل لیس بان یکون یجب البراءة منهم و انما هو خطاء فی الاجتهاد پس هم شخص مذکور مصداق لعنة الله علی
زراره و هو شر من الیهود و النصاری باشد و هم مصداق خطای اجتهادی چنانچه متنبه باشکوه بزرگ که در کسر آتش

یا دفرزندی سوی انخلفه بقوت اجتهاد تنها یقین شوهر خود نا میده بود و وقت مرگش زوج خویش قاده
نمود داحیا نیس المجتهدین باشی و اعطای اجتهادی خبر ندارد که از حد تواتر درگذشت و بیرکی از سنی و شیعه منتصب یا
بسبب کثرت قهقهه پشت دو تا گشت چون حال مسایل الهیات از توحید و غیره چنین است که مجتهد در آن معذور
است اکنون تکفیر یا تفسیق کسی از اشالش چگونه امامیه را ممکن است تا بآن مردم که در فروع مخالفت ایمه کرده اند
چه رسد فکیف که امر ریاست و حب جاه در میان بوده باشد که قاضی رطل بوق در مجالس المومنین
قاتلین ایمه معصومین و شیعه ایشان را که بدست خود مرتکب شده در کرده ناجیه داخل مے کند و بنیاد
بر اعتقاد تشیع می نهد و از اینجا حاصل مجتهدین صدر اول ایشان بر نصوص ایمه بر وضوح انجامید
که بدتر از یهود و مجوس بوده اند ولیکن تبرا از ایشان نشاید بلے اگر اصحاب حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله وسلم باشند و نص نبوی صحیفه تعظیم کما یلوح من الکافی و غیره من الاصول همراه دارند
کیف ما کان واجب التبرا هستند و محبت سهل الزمانی درین رساله نیز دعوی عدالت و قوت قدسیه میکند یعنی
اجتهاد و یا این امور سبب آنکه ادعای اجتهاد دار و مشروط میداند و قول تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنِ اتَّقَى که در کتاب آسمانی است بحکم ایمه هرسه یعنی استدلال شان بدان محرف گشته
نے خواند نیازم به عاقبت اندیشی پدر مجلسی که چون در کلینی و غیره ثبت و روز فریاد اصحاب ایمه وید که اے
امام مسئله توحید و علم خدا با ارشاد بکن که پیشوایان ما دران مختلف بودند همه را بخطای اجتهادی بر گردانید
بلکه با وصیت کما لا یخفی فان زراره رئیس المتجیر من الدنیا وافقه الستة و حاله کذا کذا اما قول ملا که منو
تبرا از ایشان واجب نگشته پس برای خدا و حرفی چند از من بشنو که کشی از محمد بن احمد از محمد بن عیسی از علی بن الحکم از بعض
رجالش از امام صادق رضی الله عنه روایت می کند آنچه حاصلش اینست که حضرت فرمود چه مدت شد که زراره را ندیده
گفتم از روزی چند فرمود پروا مکن اگر مریض شود عیادتش مرو و اگر بمیرد و بر جنازه اش حاضر مشو تعجب کردم و رسیدم
که حال زراره چنین است فرمود بلی زراره بدتر است از یهود و نصارے و از آنکس که گوید همراه خداست ثالث ثلثه و اگر
باستیعاب مثالب و میل داری باید که دست تضرع بدرگاه باری بردارے تا رساله منفرده درین باب جمع کنم و بر هر کسی عیان
گردانم که مجازی او از طرق کثیره و اسناد شهیره و مسندات معتبره به ثبوت رسیده و ابن محمد بن عیسی از اصحاب امام صادق مخفی
نیست که بیاد نمی آید که علمای رجال او را بذم و قدح تناول کرده باشند سیما بعد از آنکه ملای مذکور چنان [illegible] نموده که
که بدان پی برده ای اکنون ان ارواح این ترس النواصب اللبر الی روافض باید پرسید که تبرا زین دشمنان اهل بیت
که هم دشمنان خدا و رسول او بودند واجب شد یا هنوز این ایالمه واجب المحبته اند بلی از ازواج مطهرات حضرت سید
کائنات و خلاصه کعبه رسول مقبول و حضرت بتول و مهاجرین و انصار سابقین و اولین واجب العذاب اند
عجیب است که آسمان خون نبارید و صاعقه قهر الهی خشک و تر ایشان را نسوخت پس بجا ماند سفارش امام در باره ایشان
که هیچ مناقض نقیض امام است و این قسم احادیث بسیار است خدا ما حرفی دیگر بشنو که درین مقام بار دیگر تکلیف

نخواهم داد اینهم روایت امام الرفضه ابو عمرو کشی ست از ولید بن صبیح باسناد خود که من میگذشتم
در روضه بمدینه ناگاه مردی سخن میگوید با من چون التفات کردم معلوم شد که زراره است گفت پروانگی طلب
کن از امام خود برای من پس از مسجد بیرون آمدم و بخدمت صادق علیه السلام مشرف شدم و خبر دادم حضرت
ریش مبارک بدست گرفت و فرمود دو بار که اذن بده او را که آن مرد میخواهد که در پیرانه سر مذهب قدریه
اختیار کنم و حالانکه از دین من و بزرگان من نباشد باقی ماند آنکه حضرت امام در روایت اول امری از
سفارش فرمود جوابش تبرا ما آنکه محتمل است که قائلین با استطاعت مردم دیگر باشند و در ضلال اضلال زراره
شر من الیهود و المجوس مخجل جبال و مخیر ابلیس نباشند تکلیف که زنهار روبرو آغاز کرد زراره نمود پس دیگران
متعین گشتند که بعض امام باقر چنین نمودند و امام صادق سفارش شان نمودند بخلاف زراره کاسه لیسی
مجوس و یهود و چه تبریع رنگیب میدانی که امامیه بما آموختند که کلام دشمن هم انقدر معتبر است که حضرت
باو داده و بالجمله جناب اجتهاد مآب خوب نکردند که درباره اجتهاد باب مطاعن را بر اهل سنت کشودند حالانکه
باستعمال شیخ فانی یا بمحض دعوی فرزند مجتهد جانشینی مسند اجتهاد و ریاست را مثل یزید مرین فرمودند چون مقام
تقریبی است زیاده ازین پرده ناموس مجتهد ندریده کرد تفصیل و تطویل نگردیده بمدعا می پردازم و میگویم که اگر
اهل تاریخ این کلام از معاویه آورده اند بطور دعا که خدایا اگر چنین است [illegible] او را باز رسیدن مرسان و اگر این مرتبه
بسبب غلبه محبت پدری است این کار را انقلاب گردان و شاید که یزید بسبب [illegible] و تلبیس نسبت معاویه چنان
معامله میکرد که فسق و فجورش بر او ظاهر نشد چه منافق لوازم و خواص نفاق بعنوانی استعمال میکند که انقدر مخفی میماند
که شیعه خود هم ندانند تا بدیگری چه رسد و چه عجب که اهل دنیا بپاسداری یزید و فریبیده و نقش که بروایات امامیه حضرات
اهلبیت بدان اعتراف کردند حالات او را تا معاویه نرسانیدند و انکار اهل دین و تکبیر ایشان بر نفی بکمال تقوی محمول
نشده والله اعلم بالصواب و اینجا تنبیه کامل حکم توانگر که جانشینی مثل معاویه با وجود گرگ باران دیده بودنش غریب
از پسر خود تا فضایلش در آینه حق نما منطبع گردانید و انهم بحدیکه نه تنها ملائک ثناخوان او بلکه جن و بشر جمله قربان او
بحال جهل او بعد از [illegible] زمانه چنین است که ازین کتاب پیداست سها و قتیله او بر مسند اجتهاد بقهر و استیلا با وجود دیگر [illegible] گشت
گفته اند [illegible] بیناگیری ازخرفتادن پدر مرده نشست بر اجتهاد و چگونه بر باک اجتهاد مسلط نشود که بدیش بمقتضای مصلحت یا مرض
محبت و بیت مذکور معاذ الله تجاهل کود تیز ابر حضرت امیهم ترجیح داد پس پیر دهقان [illegible] از معاویه پسر ابو سفیان که مشتبه بود با [illegible] فراز
نهاد و شاید بیچاره [illegible] حال او [illegible] چنانچه سکنه ملیح آباد [illegible] حکیم الهی بخش [illegible] دیباچه کتاب نشان میدهند و عجب نیست که
بعض طلبا بطمع رعونت اجتهادیه او وقت امتحان پدر و نواب پسر جلوه داده [illegible] از دراک کلامیه [illegible] تالیفی پرداخته
بنامش مشهور ساختند چه در روز سیاه دست او گرفتند و باد شاه و وزیر از سبب جهل و ضلالت که بعد از نواب بهادر جنگ [illegible] بر ایشان
مسلط بوده هم ازین جهت که فرقه ملد شب و روز بدو مائل اند بلکه پهلوانان رستم نگر نیز بدلیری او گرفتار اند بلوا فتنه برپا شود و همین [illegible]
رفند پس قهر و استیلا هم نسبت بجاهل استعداد و لیاقت مثل [illegible] فیض آباد مسلم الله تعالی تحقق شد پس لاتهیه اسباب خصوصا طمع [illegible] شدید مردم

بزر نیز جمع شده و نعم ما قال الشاعر نظم ای زر تو فی انکه جامع اللذاتی * محبوب خلائق همه اوقاتی * بی زر تو خدا نه ولیکن بخدا
ستار عیوب قاضی الحاجاتی * و شاید این مسئله او در اعتقاد ائمه که بهتر از انبیا و رسل اند بر مذهب منصور اند چنانچه حدیث کافی
خاص نظر بر این نظر دارد و راسم بدا رو داده و بنده الفاظ فی باب کراهیة التوقیت عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول یا ثابت ان الله تبارک و تعالی قد کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما ان قتل الحسین صلوات الله علیه اشتد غضب
الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائة فحدثناکم فاذعتم الحدیث فکشفتم قناع الستر و لم یجعل الله بعد ذلک
وقتا عندنا و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب قال ابو حمزة فحدثت بذلک ابا عبد الله علیه السلام فقال قد کان
ذلک تاریخ قزوینی که بکلیات او بمقتضای شدت رفض از دیگران زیاده تر است و از حال کلینی کمتر نتواند بود نیز آن میگوید
که شیخ طوسی در کتاب الغیبة این حدیث را باین وضع ذکر کرده عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ان علیا علیه السلام کان یقول الی السبعین بلاء و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون و لم نر رخاء فقال ابو جعفر یا
ثابت تا آخر و ایضا ذکر کرده که عن عثمان النوا قال سمعت ابا عبد الله یقول کان هذا الامر فی فاخره الله و یفعل بعد
سنه هجری ما شا اعتقاد بهجر زمان امامت زین العابدین بوده و عبد الله بن زبیر در مکه دعوی خلافت
میکرد و مروان بن الحکم در شام دعوی خلافت میکرده و با هر کدام جمعی بیعت کرده بودند و استقلال نداشته اند
و امام علیه السلام با شیعه خود در آن وقت فی الجمله فراغتی داشته اند و آن وقتی بوده که عبد الله بن الحسن شروع در بیعت گرفتن برای پسر خود محمد
نموده کرد و چنانچه مذکور شد و در حدیث مقدم یا ثابت وقتی بوده که منصور در فکر بنای بغداد بوده و چه اهل تاریخ گفته اند که منصور
دوانیقی در سنه خمس و اربعین و مائة بنای عمارت بغداد نموده و بواسطه خروج محمد بن عبد الله بن الحسن برادرش ابراهیم چند گاهی آن عمارت
نا تمام ماند و چون منصور از آن مهم فارغ شد بار دیگر بتعمیر آن پرداخت و در سنه تسع و اربعین و مائة باتمام رسید سال صد و چهل شده
بود و وفات امام محمد باقر علیه السلام قبل از وفات امام جعفر صادق علیه السلام است چه وفات امام محمد باقر در سال صد و چهارده
و وفات امام جعفر در سال صد و چهل و هشت شده پس این حدیث قبل از سال صد و چهل شد مخفی نماند که امثال این حدیث از قبیل
استعاره و تمثیلیه است که شایع است در قرآن و احادیث مراد این است که وقت ظهور دولت آل محمد علیهم السلام معلوم ما نیست ما نقد
است که اگر قتل امام حسین علیه السلام نمی بود در سال هفتاد میشد و اگر فاش کردن شیعه اسرار را نمی کردند ثالث پیروان ایشان شده بود
در سال صد و چهل میشد لیکن این حدیث هیچ معنی ندارد بیان توقیت نیست بلکه مراد دیگر است مثل بیان تقصیر ائمه ضلالت
و شرکت پیروان ایشان یعنی است ابو حمزه ثمالی نسبت تمام کند نام ابو حمزه ثابت است گفته
از امام محمد باقر که میگفت ای ثابت بدرستیکه الله تبارک و تعالی بتحقیق تعیین کرده بود مر شیعه ما را نزدیک تعیین ظهور این امارت
در سال هفتاد هجری و چون کشته شد حسین علیه السلام سخت شد غضب الله تعالی بر ساکنان اهل زمین تاخیر کرد آن را
تا سال صد و چهل هجری و ما حکایت کردیم شما را پس فاش کردید حکایت ما را دریده سر ما را مراد آنست که آن
ما شیعه را نزدیک تعیین شد و چون افشای سر کردید از آن پس تاخیر شد دیگر دانید الله تعالی برای آن ظهور دولت وقتی معین
نیکند از فضل حالا تو بخود اگر خواهد از اعتقاد اثبات میکند هر آنچه خواهد و هر الله تعالی است و اصل کتاب بیان این است

وعده شد و در حدیث باب سیم چهارم کتاب التوحید که باب البداء است گفت ابو حمزه پس حکایت کردم این حدیث را برای امام جعفر صادق پس
برای تصدیق آن گفت تحقیق صحیح است و چیزی که میگوید از اینجا معلوم شد بعض امام که در معتقدات ایمه محو و اثبات هم وقوع می آید با وصف آنکه اخراجند
اسلام بر بان ازو چه حضرات ایمه تصدیق صحفا نیز خصوصا جناب امیر بقصد کدیث شعر و نهج البلاغه علامت ایمان است که اسبق بعد را
انقیاد کنی بر دروغ که سراسر مفید باو الزام باده میخواهی هیچ کس بحدیثی دیگر این باب که تماشی آید اکثر مطالب دید با آنکه چون ایمه عدو نمایند گو چنین
تواند شد موافق افضل الامر مرافقت باید گفتن صدق الله اگر چه الفعل واقع شود با همین مقوله ابر زبان آورد عن جسماده و بار داده شود و از حدیثی که علی بن
یقطین اوی بی نهست از امام کاظم علیه السلام همین ظاهر است که این همه اشیاء قرار شیعه اگر از خواهد بود چنین اعتید که درین شبانه داد و شیخ قزوینی در ترجمه این
میگوید که گفت امام موسی کاظم که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد بارز دها از سال و بیست بجز مراد سال که ماسوی امام رضا اطلبیده دو جنگ
خود کرد و شیعه آنروز بها جهه خاطر با قرار او ندانستی قبول این نجه موثقین یا که اعلی آورند کانا علی العلم است که تراوش شده فیماز امام کاظم بودند و چنانچه
در چشم مومنند و حضرت شیعه و آگهی مدار ندو چه پیلها که در ادای امانت مذکور نکردند کاعوف این عقوبات و افعال بر بعض مذکور خطای اعتقاد
باشند بیجا شیعه صادر شده گو خواه موثق باشد و یک خطای حتما وهمی نصوص کلام جانبی تعبیر کرد ولیکن چه لازم نیست که ایم ثبت
و بدبیر است اگر چه توقع از جهت الزمانی آنکه عنایت نقض ایشان محبوبه صدقه زده اینهم از حضرات ایمه باشد چنانچه سابق و لاحق نظر بمعاملات
شیعه معلوم توان کرد بلکه بهی اولی توان نست این همه که تقیه بهی حرفی بود از خطای اعتقادی که بحیثیت امام المحدثین اتفاق داده است که چه
مقابله این امر باره فاتحه خود چیا هم پیش آمده و حال آنکه بعد الزمان بایها الشیعه چنین میگوید و نیز در عقاید اینها خطای اجتهادی یا تشکیک
سر در کنج افترا باشد و ملخص بعض انکه تحقیق از زمان خلفا که بوسایه فلک چیده بیش آید چگونه نقل حکایت کسته اند که ما که این تحقیق را نکه اجتهاد شده داخل
مرتبه الاشتراطی شد و هیچ شرطی از شروط و قیودی از فی نیستی را دعی با وجود حصول تا دانی نزد اشیاء مجتهد بتواند شد و الیس صلاست عقلانی عالم
که حال این تقشف بایدید که بر اهل سنت چنین تهمت میکنند که جاهل کودن را مجتهد مینهند و بر آنکه سبب این نسخ و رفع یوم چه کرد
جمع کتب اصولیه مکتوب است که برای اجتهاد شرطها ذکر میکنند و قوت استنباط مسائل فرعیه و لغات عربیه صرفی نحوی و منطق
صنعت کفایت بر بابلکه قدری و شرعیه حتی که خود علمای رفضه این را ها نموده و مینویسند علم مذکور بدرجه کمال نمیرسد و قبل ازین هم قرار آن بر
و جمله ملاحتی با وجود فسق کفر او و تصانیف علم الهدی که بنی مثل شافی و تنزیه و لیل نصیفی است که حیل و حق او در عالم مثل انسان شهره
مردم مذکور و علم الهدی شافی جامی این مطلب نوشته که اول دعوی کرده که خوف جناب ایمه نفسی الله بکر زیاده تر است بسبب آنکه
امام حسین این یزید داشت لیکن نجناب تقیه نمود و امام حسین تقیه را جسپانکه ابو بکر در صحابه از همه بیشتر صاحب جاه و عزت
بود و مهاجرین انصار بیر او بخلافت مینکو کی جاهل بی باکی تمامکه هیچ کدام از اجتهادی امام اعظم علی منتهی المطالب دیدیا
مجتهدین بنداردی حالانکه خلافت خلاد مسایل حی مذهب و نیز ابر مرتضی غازی شمار دیا الجمله در کتب اصول معنی اجتهاد و شروط و قیود
بایدیده بر بیش در ارمجتهد بایدیده چنین پیدا که کلامش و بیان حق از مقولات شعر اظهر فاید یقطو اریایه اعتبار در گذشته که گفته اند ۵
منش کرده ام رستم دستان و گرنه یلی بود در سیستان هم از عجایبات است که در مجتهدین این دینی خود شناکه قوت و سلیقه دیده و دعوی اجتهاد بر آید
قولشان پیش کتابی گشت یک تا بت نمایند و حامی تکلم را حقیقت بر آن مجی افزاید و کسی از علما و فضلا چنین خبر کی شنیده باشی
که مسایل مغالیط معلوم شده باشد و اینهم دیگر بلکه بیشتر از ده دواده جز دنیا شد و از آنجا که بیان دو الدار بی مروت و عبد العظیم صفهانی

همچنین نجابت این و دلیل الاخبار نشین مرزا محمد فرزند عبدالنبی در ابحاث اثریه و نقد و قس علی هذا میان اصولیه و اخباریه متفرقین یا مجتهدین و اخباریین

مشتبه تا برپا و متصل شد اگر چه مجتهد مجاهد که سی سبقت برد که حال یزید و معاویه بدان بلاغت بیان نمود که یطابق النعل بالنعل نفس مجتهد

و پیشوای مطلق شد لهذا آنکه نوشته آمد حال معاصرین و اما حال صدر متقدمین ایشان که بر کرسی مملکت و فضلا حاطه داشتند و مسند اجتهاد را

بجای خویش می آراستند پس کلام در نسبت که را الامام در اسلام را می نمودند یا این قیود هم مطلق العنان و خلیع العذار و نصوص هم اهل

بیت را هیچ نمی شمردند مگر یاد عمل رکن زراره و اخوان معنوی او که با صدق اصادق و اتقیه المتقین الملقب شدند و شیعه در آن

که قبله عالم الهیج و امام صادق را در عیب کرده چه کمال رسانید و مجوسی کرده اند و اما سیه حضرات ائمه مجموعا و فرادی قتل عمد کشتند و دستنابه

نمی آید نه بیاست که ایشان مزاجگان این ایشان شمرده ایشان اشکنانیه پیا نسبت کشتی ما نمی گوییم که خاری که بمرگ کلیه علی ضربتها شده آن

و مطابقت الی کلی حیف ست نه که تو سینه و بعضی از بزرگان اهل بیت ایشان از مجلس ایشان بیرون رفتند سفارش گوش نمیکردند و برقی خدام

خویش را کرنشگاه می نشانیدند تا ایشان بعقر اصلی رسانند چنانچه در مختار کشتی هده باشی سبکی که تربیت ندو یا که پیوستند و بخیال حسن جنایت

که این عبارت را بقاطال حقایق رسانیدم رفته و دین قارآمده و بعنایت اهل حق آن چنانکه الفاظ گوش شود که مجتهدین قبضه خود بسته بودند که ائمه

مجوسی خود که حقیقت اعمال ایشان را نیاز بی نماند که خواستند چنین امام را که حفظ الهی شامل حال بود مراد قنا و قلیب یاری ازکار بالاتفاق سد با آن

مجلسی و حر و نه امثال ایشان اجتهادی که در و خیره ندو ایشان را اعتبار بلکه باید داشت ند و نقد صاف صاف گفتند که افعال ایشان موجب لعن

و منتسبیت ایشان یعنی بعد تقدم و اولی اما میه چه خوش فرموده اگر ببینید که مجتهدین یزدان متمرد فاذوبت خنازیر خورده و کلاب

مطبوعه بجوید و تجانس ایشان را خواسته بود و مختلط بیعبارتها فو خو اهند بود و اگر چه بیرون حقانی تحفه را در کتب طبع شده می بود

این همه امور را نسبت بصوفیه بانگ داده اند و انها بالنزاع که و شکلین دایره بود و بر آمده و جماعت خروج پوشیده و شاید که در صفوف امامیه

نیز همین رسم عادت باشد که اقوال و فعلات اعرابی میخوردند و هر چند پیر خرت را همین گمان بوده که همه صوفی خاصه بنابر آنست لا بوجه

فی غیرهم و لیکن در ملا محمد تقی مجلسی و دیگر اکابر شیعه را هنوز یقین این معنی است که خاصه شیعه اثنا عشریه است و هر که مخالف ایشان است

از در وضع زیانست چنانچه رساله او حاضر است والله اعلم و علمه احکم انشاء الله تعالی در بیان هم بدلایل از امیه بسیاری از اوراق

اقتباس این کتاب خاتمه مقالات و ابواب میگردانم تا روح این پیر خرابات بگرداب بحث این مباحث باند سیم باحیا

تو قیت کلمنی و تسویه بلاتعریفی پس بدانکه سوالات نیکو نه بسیار بدان متوجه است که بلای حسن باید به تحقیق باید کرد که آغاز انجام

آن از کدام وقت بوده که معلوم نشد و ظاهر و متبادر آنست که از روز هجرت است که مراد از سال ستین البته سال هجری است و بر موضع فی

شرح و از این زمان باظهار فرقتین حسب و تقریر جهاد و ترقی دین اسلام بود و از همین جهت آنها مبدا قرار دادند و برظاهر است

که در ملک شریف جهاد و مقابله کفار و شوکت کجا بود بلکه مشرکین شوکت و صولت داشتند و شهادت حضرت و ابصال ایذا های

شدید خواستند تا هجرت بوقوع آمد و در قرآن مجید هم مصرح است الغرض بر قرار سواد شارح و ترمذ که در خبر بلا چیزی نبود مگر زمانه دو کبار

یعنی عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم که بتصریح این ناصبی ثابت بالمعنی المعلوم زمان فراغ حضرت ائمه و شیعیان ایشان

بود و العجب که جناب تقوی عالم امکان دمایکون زمان جلوس سینه مانوس یعنی خلافت و فرمان روای خویش را ذکر فرموده اند

شاید برغبت کرامت علی رفته مثل سید مرتضی و دیگران خواهند گفت که خلافت حقیقی بود و ابی غیر ذلک ما لفقهوا به و اگر آغاز بلا را

سوز مبعث شریف می پنداشتند البته عزین وتقلیدین او نچنان می گفتند که در رساله حدیث اشره هزیره ورائجی کردند که از آن
تقوان نسبت داکر بخلافت راشدین بلائی بود تا حکم بتعبیر ارشاد شد قس علی هذا معاذ الله مبعث شریف واقعه عظمی شد که تیار گان صبر
نمی نمودند واگر وقت آمنی مستعجب شوید می بحدیث کافی رجوع بکنید تا از آن بیابی که چنانچه مبعث شریف بلائی بود امامت مرتضوی نیز
مبعثی را حالیا تعجبی نیست ماند راسا عن ابی عبد الله ان امیر المومنین لما بویع بعد قتل عثمان صعد المنبر وخطب بخطبة ذکرها یقول فیها الا ان
بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه والذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة حتی یعود اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن
سابقون کانوا قصروا ولیقصرن سباقون کانوا سبقوا والله ما کتمت وسمة ولا کذبت کذبة ولقد نبئت بهذا المقام وهذا الیوم واز اینجا
که فهمش بر مجتهد دشوار خواهد بود چنانچه با ما دانستی از شرح فارسی معنی آن می نویسیم بالفهم او نزدیک تر باشد کتمت بصیغه مجهول باب
تفعیل است مفعول اول آن نایب فاعل شد مفعول دوم آن وسمه است او بفتح واو وسکون سین ای النقطه و میم تا [illegible] غالب
بادشاهی یعنی [illegible] است از امام جعفر صادق که امیر المومنین وقتیکه بیعت کرده شد بامامت بعد از کشته شدن عثمان بالا رفت منبر را خطبه
گفت مردم را خطبه که ذکر کرد این خطبه را امام جعفر صادق از اول تا آخر می گفت امیر المومنین در آن خطبه که آگاه باشید بدرستیکه
تکلیف شما تحقیق گشت مانند روش آن تکلیف در روزیکه فرستاد الله تعالی نبی خود را یعنی جمعی تابع ائمه ضلالت شدند بشرک
شدند در باطن [illegible] دعوت ایشان بحقیقت اسلام [illegible] بآنکه فرستاد او را معنی را القرآن که انداخته میشوند در بوسه بانوعی از
اندا خته می شوند بغربال نوعی از تخمین تا آنکه میگردد پائین تر شما در مرتبه ایمان بالا تر شما و بالا تر شما پائین تر شما
و آنهمه سبقت خواهند گرفت البته در مرتبه ایمان بغایت سبقت کرده گان تقصیر کرده بودند در ایمان در زمان رسول مثل عمر برا [illegible] خواهد کرد بغایت سبقت
گیرند کسانی که سبقت گرفته بودند در زمان رسول مثل [illegible] باشاره بزبان غیبت صدر می شود [illegible] بعد [illegible] در این باب تابع
زبعض خواهد بود بحدا قسم که پنهان داشته نشد از من یک غالب شدن و نه با معنی که برباد شاهیکه میشود بعد از رسول خدا هر این گفت
از من چیز پنهان نگردد هرگز دروغ نگفتم یکبار دروغ و هر آئینه بتحقیق خبر کرده شدم با مرتبه و این روز با معنی که نبی گفت که بادشاهی در فلان روز
خواهد رسید چون بتحقیق اعو المحدثین وتشریح خیر الشارحین تمام شد بشد بخاتمه بر عادت قدیمه خود شروع کردیم که بنوع معانی
وباشد باید شنید اول آنچه شارح ربانی امام صادق گفت که چون بیعت کرده شد بامامت مقتضی آنست که امامت مرتضوی بیعت بوده باشد
الناس نه بنص معجزه ورنه تعرض بدان بالستی کردن که عین هیئت راستی بود واین طریق بانست که رفضه آنکار آن دارند اما دل منصب
ومجتهد ربانی وشرح نهج البلاغت بلاخطه امثال این عبارت گفته بود که بنیاد مذهب شیعه از یاد آمد طرفه آنکه مجتهد با عاقبت اندیشی اساس
مذهب ربانی خود در آغاز افتاد وسط این کتاب بر آن رسیده که متقدمین خلیفه شدند بدلیل بخلاف برند که خلافتش محکم شد
بسه دلیل واگر گویند که استخلاف در غایر تحقیق شد گوئیم لیکن بعد از بیان مفاسد خلافت بلا فصل و هم بعد تصریح بالفاظ
ومعنی استعفا جمیعا نص حضرت مصطفی وقد تقرر انه لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و چون بغور بنگری که حق
درخانه منزوی شد و بیرون نمی آید با وجود اصرار الامر دم الا بعد به رسن و الحاج شان استعفا یعنی سر حقیقتیه
ثابت می شود فلیکن که فانخلعی بکمل در وقت نزول لال کتاب تا ر بود کار که خلافت محرمه وحمد ثه مومنین وظلم
ثم علی بر خلیفه اول تشنیع را بر هم زد چه گوئیم که چه کرد بانه با انصاف باید نگریست که معجزه بعد از دعوی می باید

و دعوی کجا بود بلکه المبنی عدم قبول وقال بحکم عدل شیخ المشایخ در هر سه وقت مرة بعد اخری ظهور نمود چه جای آنکه امیر المؤمنین کرم الله وجهه
بالاخره از من اجابه اصحاب مجمل فرمود فثبت مذهبنا بطل مذهب المخالفین بطور التصحیح بخلاف یزید عند الشیاطین قوم آنچه شارح بر عادت قدیمه
تاویل کرده گفت باین معنی که جمعیکه تابع ائمه ضلال شیعه نشده بمراد تابعین که تتمه اصحاب ثلثه البته مثل آبا و اجداد خویش مشرک
بوده و بعد از بعثت شریف مسلمان شدند بطریق ابوجهل و ابولهب و اجداد ایشان که گذشته تابع ایشان شدند و امام او و حدیث که پیغمبر گفته تابع ائمه
شدند البته در کفر و هیچ شبهه نیست فلعنة الله علی الکافرین چگونه این لغت بر موقع خویش نباشد که ائمه بدل العضی از منهوتین فقدند
و ختند که چرا نگفتی بتفضل از سفیان اکه اسلام شیخین بطمع دنیت بود و الی آخرها وضعوا و افتروا علی الائمه غرض نیست که در اسلام
و بیعت ایشان بحضرت بطور فریقین تحقیق توان کرد و مدعی اتباع کاهنین چنانچه سابقا دانستی محل مقلومست و نیز تحقیق نمود و جد اکبر مرادش
ابوجهل و ابولهب باشند پس خلاف واقع است زیرا که ایشان از کفار محارب بودند نه منافقین و هزار بار گفتیم که نفاق وقتی پیدا شد که جماعت
و کافرین با سلام تبری رسیده دیگر معظم یاست کفار بود نفاق را در آن زمان چه گنجایش که هر که مسلمان شد در انواع ایمان
چنانچه فریقین بیان کردند و از نقل و اعتراف مجتهد درین کتاب ظاهر است الغرض این معنی که شارح نموده یعنی مشرک شدند در
باطن یعنی چه اما حال چنانکه اکثر از کتب خمسه عیان گردید که اظهار اصحاب عین کفر بود و چرا نباشد که تابع پدر خود بود و
و تبرا ابوطالب از اصول شیعه مثل تفسیر اهل بیت و غیره ظاهر است کما هو مفصل فی تالیفاتنا پس و جمعی نزد منافقین
درین باب بجای خود بوده اند بود القصه اگر بخلفای ثلثه رضی الله عنهم را دینجا گمان باشند نظر منصوص جعفریه کافیه که بالاکون ما رسالت
دیدی در مدایح خلفا و تابعین از حضرت امام جعفر صادق نمی ماند هیچ و العجب شارح چنانچه بالا دانستی مهاجرین و انصار
حقیقی حضرت پیغمبر را دانند و در هر مقام از کتب خویش از دشمنی ایشان باز نمی ماند و چه گونه رعایت قول اول بکنند که بر
را حافظی باشند و آنچه گفته که امروز دعوت ایشان بحقیقت اسلام مشهور فقیه او تصحیح و عدم دعوت نیست
نزد عقلا مثل پیدا لی فکیف که از کلام او واضح است که سابق ازین دعوت لی الاسلام مجاز او امر حقیقة لیس در طعیان شارح
کلامی نیست حیاذ بالله معلوم شد که درباب اینهمه القباب و اظهار کفر و ابطال ایمان و انکار و اوقات اعتقاد دارد
این نوع احادیث که مخالف قرآن مجید و حدیث شریف است کما میامر بانها احقاق است پیش موضوع و مفتری است و نحن علی ذلک
الشاهدین و الحمد لله که حق التفسیر نمود و القرآن شریف که در معنی اقرار بحقیقت مذهب ماست زیرا که مرکب محرف و غیران حق مقام
پس مذهب تحریف که مذهب اهل المحدثین و استاد او و غیر ماست باطل شد از کلینی خود واضح است که ائمه تلاوت منکر آن سیما قسع کردند
و و چنانچه سابق نیز هویدا شد که آیات ختم نبوت ابطال میکنند هم و در حقیقت ابطال مذهب شیعه است پس اعتقاد این معنی که بعد ظهور محمدی
نسخ کرده ظاهر شد و آنچه ابدا آمده عین کفر و ضلال است ثم الحمد لله علی ثبوت حقیقة مذهبنا و بطلان مذهبهم و مذهب تحریف را که ایشان
نسبت کردم مذهب مشهور و طریق جمهور است و چون همه دنیا محفلی بجناب ایشان نسبت کنند فارغ خلقی دیگران تحریف نیست کما لا یخفی این مانند
عادت ایشان است نجعل بیدا و در خاتمه اش تقیه حمل کرده اند چنانچه در جواب بعض اوراق ایضاح واضح است الله وعلی بلند
فاصبر حتی یتبین ماتقیین پس این حرف بجواب کافی است که بلندی ما یقین است ناعتراف مخالف و مخالفت بی را بدلیل و برهان ثابت باید
لئن شارح امت حقیقی دانند و تفسیق ایشان نماید و نقض ساری شود و عجب است که اسامی ابواب تفضیل کافی هر حدیث اعتقاد دارد

محیط نباشد و بلندی مراتب شیعه از تقیه باشد چه بروز تحکیم که عرفت اراده قبول جناب مرتضوی دانسته‌اند در خلال
آنجناب منمودند که بدلالت نهج البلاغه قلب شریف را خون صمیم گردانیدند و آنحضرت کربلای جناب ائمه است که برافروخته برگزیده سرور عالم
و ائمه را اعدا گشتند باز در سوگواری ماتمداری نشستند مگر ارشاد امور حضرت تمهید از ایشان غیبت و استتار دارند و قول نقل
ایشان بر ارو منوزانکه ایشان ترسان از ایشان است و دامن تقیه از دست میگذارد چنانچه تفصیل آن ان شاء الله تعالی می آید
و خاتمه عبارت شارح دال برآنست که حضرت صلی الله علیه وسلم نص فرمود بر امامت مرتضوی پس فرقی نیست که اصحاب
ثلثه کوشش و تدبیرهای خویش بر عالم محیط شدند و امیر از شب هجرت چنان خود بسفر بود که خدا ایشان و بهر جنگ جان نفس خود
بر خلاف اکابر رفقه مثل سید مرتضی رطل بوق و شارق قاضی نور الله در مجالس المؤمنین تصریح نموده‌اند و مجتهدین جناب
امیر استیلای تقیه عین خلافت قرار داده ازین کتاب بخلاف اصحاب که گاهی حفظ نفس خویش را رعایت میکردند
تتمه کرد الفعل الحاصل شارح از عصبیت عداوت اصحاب چنان دیوانگی اختیار کرده که زیر احادیث مروی ائمه
اصول خود را فراموش میکند مگر یاد ندارد که از اصول معتبره مدلل کرده‌ایم که بخصوص ائمه هدی امجد ایشان مثل اصحاب
نجوم هدایت اند هر که اقتدا کنند راه دین خود اهتدا یافت و اختلاف ایشان رحمت است تو اب ایشان را نفع بیشتر
این مباحث تطفلا در میان آمد پس میگوییم که بالجمله رفض را که تواند درخت هر چه خواهند روایت کنند هر چه توانند لاف
گزاف نمایند در ینجا بالخصوص سخن بنده در تاویلات بلکه تسویلات شارح قزوینی بود که زمان امامت حضرت سجاد در شرح حدیث
بود قیست هیچگونه وقت فراغت حضرات اهلبیت تواند شد اگر گویند که آنجناب دولت آسوده شیعیان ایشان پناه گرفته بودند
جواب آنکه مگر شارح قزوینی اسم بلاهای بر سر ایشان کوانگی مثل مجتهد رئیس العقل و فرزانگی بالاتر اندیشه آید پیش از آنکه در کتب معتبره نوید
آنچه مجتهد دیده و شنیده که میگویند ظلم و جور خلفای بنی امیه بنی عباس بر اهلبیت جناب رسالت زیاده از ظلم خلفای ثلثه بر جناب سیدة النساء
بود و چنانچه اینمعنی میکشد تتبع سیر و تواریخ معتبره اهلسنت نموده کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار است الایامی ...
طالبیک یزید ملعون بر جناب سید الساجدین زین العابدین مع داشته عبد الملک بن مروان که حجاج از زبان او صریح تا سابق منقول گردید
آنحضرت را بقید غل و زنجیر مقید ساخته چنانچه کمال الدین بن طلحه در مطالب السئول منقولا این عبارت چنانکه دانی عبارت است
من حاصلش بفارسی میگوییم تا احباب شارح مذکور در ادعای اینمعنی که امام موصوف و شیعه او در آن زمان فراغت داشتند بی بصر شوند
که ابن شهاب زهری حکایت میکند که حاضر شدم نزد امام زین العابدین روزیکه آنجناب را بحکم خلیفه مسطور مقید کرده از مدینه
بشام میبردند پس از نگهبانان بر بستگی خود انتم که سلام کنم و رخصت طلبیدم پس از جای دهند دادم میگوید که در قبه مغلول و مسلسل دیدم دیگر گریستم گفتم
کاش من بقید و بند افتادمی و تو سلیم می بودی فرمود ای زهری مگر گمان داری که این قید باعث کرب
و اضطراب من است دین اوقات باید عذاب خدا را یاد کردن باز دست و پای خود را از قید و بند برآورد
الخ بلی اگر این جور و جفا سبب خوش حالی و رفاه رود و فراغ بالی برای مومنین مدعین مرید و الا چنانچه شارح
مدعی شده بود باشد عجبی نیست لیکن حال حضرت امام در آنوقت نسبت بمقامات عالیه این بود که شیخ نظم میکند قطعه گرچه
زندان بکوه و دشت اگر خبر خدای نبود همیشه بدیگری پرداختی قیاس کن که چه حالم بود درین ساعت که در طویله نامحرمان ببایدم ساخت

که مجتهد الزمانی که بزعم خود این قصه را از کتب سنیان آورده نظر بالزام است ورنه در کتب شیعه خصوصاً محدثین بجاییکه باتفاق
معاصرین بیش از نیست که لفظ عبارت در آید و از اینجاست که مجتهد مذکور بمردن رق بعد تعداد چندی از این نوع حکایات
گفت که اگر احاطه ظلم خلفای خود نموده شود دفتر را سیاه گردد چنانچه در مقالات دیگر عنقریب خواهی دانست انشاء الله
تعالی والعجب که جناب مجتهد دعوی ظلم راشدین همکردند و لیکن بمقتضای مثل مشهور به یاد شان
تا ندانیست حال رفاه امام سجاد و اگر جمعیت خاطر فرزند ارجمند امام محمد باقر خواهی از من بپرس که خود روایت امام
المحدثین امامیه در کافی موجود است و خود شارح آن را بفارسی بیان می کند که روایت است از ابو بکر حضرمی گفت
چون برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام بسوی هشام بن عبد الملک که از خلفای
بنی امیه بود و رسید بدر خانه او هشام گفت یاران خود را و هر کرا که بود در مجلس او از بنی امیه وقتیکه دیدید
مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از ان دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آورد بسوی او هر مردی
از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از ان امر کرد که رخصت دخول داده میشود برای او پس چون داخل
شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت باشارت دست بجمیع اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل کرد ایشان
را بسلام بی امتیاز هشام بعد از ان نشست پس زیاده شد هشام باعتبار کینه بر امام علیه السلام بسبب
ترک سلام او بر هشام بخلافت رسول علیه السلام نشستن او بی رخصت پس آورد سرزنش میکرد او را و می گفت در آنچه میگفت او را ای
محمد بن علی همیشه مردی از شما بتحقیق شکافت اتفاق مسلمانان را بر خلیفه مخفی نماند که تغافل کرده از اینکه اتفاق بر امامیکه جاهل بمسایل دین
باشند بعلت اختلاف در مسایل دین است و انست فی الحقیقه شق عصای اسلام و دعوت کرد بسوی خود و دعوی کرد که او است
امام بسبب کم عقلی و نادانی و سرزنش کرد او را بآنچه در خاطرش رسید که سرزنش کرد او را پس چون ساکت شد
رو آوردند بسوی او جماعت مردی بعد از مردی سرزنش مر او را تا تمام شد سرزنش در آخر مجلس چون ساکت
شدند انجماعت برخاست امام علیه السلام ایستاده بعد از ان گفت ای مردم کدام راه میروید ایا راه
هدی یا ضلال و کجا خواسته میشود برای شما یا غوای شیطان و خذلان رحمان ایا جنت یا جهنم بما هدایت کرد
الله تعالی بما یقین شما را و با ختم بما خت میکند آخرین شما را پس اگر باشد شما را بادشاهی که زود منقطع میشود
پس بدرستیکه ما راست بادشاهی که دیر بر طرف میشود و نیست بعد از بادشاهی ما بادشاهی دیگر بجهت آنکه ما اهل عاقبتیم میگوید الله
عز و جل در سوره اعراف و سوره قصص و عاقبت کار برای پرهیزگاران عذاب الهی ست پس کرد با هشام
با امام علیه السلام بسوی زندان پس چون گردید بسوی زندان سخن گفت باظهار حق پس نماند در زندان مردی مگر آنکه خوب فهمید
سخن او را و بغایت مشتاق شد بان امام آمد زندان بان هشام را پس گفت ای فلان بتحقیقیکه می ترسانم بر تو از اهل شام که مانع شوند میان تو و
میان نشستن تو درین مجلس خلافت بعد از ان خبر داد او را بخبر امام و قبول اهل شام که در زندان بودند جمیع کلام او را پس امر کرد هشام با امام علیه السلام
و فرستاده شد برادرش که با شاطر تعجیل است او و یاران او تا برگردانیده شوند بسوی مدینه و امر کرد که اگر چیزی بیاد بسید بسویر آورده نشود برای ایشان
بازارها و مانع شد میان ایشان و میان خوردنی و آشامیدنی پس راه رفتند سه روز بر حالی که نمی یافتند خوردنی را نه آشامیدنی تا رسیدند

بشهر شعیب علیه السلام بود پس بسته در شهر بروی ایشان پس شکایت کرد بیاران او گرسنگی و تشنگی را
راوی گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشرف می شد بر ایشان پس گفت به بلندتر آواز خود ای
اهل شهریکه ظالم اند اهل آن من باقیمانده علم الله تعالی ام که برسل وحی کرده با نمعنی که آن علم در من باقیمانده میگوید الله تعالی
در حکایت نصیحت شعیب اهل مدین را در سوره هود باقیمانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مومنان و نیستم
بر شما نگاهبان و حقیقتیکه عذابی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری کهن سال پس آن پیر آمد
نزد اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که هر آئینه
اگر بیرون نبرند بسوی این مرد بازار هر آئینه گرفتار بلا می شوند البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس راست گو
دانند مرا درین بار و فرمان برداری کنند مرا و در دروغگو می شمارند مرا در آنچه می شود بعد ازین از کار بلای شما
چه بدرستیکه من ناصحم شما را راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علی ع و یاران او بازار را
خود را پس رسید هشام بن عبد الملک خبر آن نیز پس فرستاد محصلی را بسوی او پس بر داشت او را از آنجا بسوی
هشام پس ندانستیم چه کرد با او و لیکن قزوینی و پیروان او را میرسد که بگویند که این کمال خوشحالی و طیب عیش است
که قوم در غایت تشنگی و گرسنگی باشند با زهر گونه نعمتی بایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و بهر موجی شکر پروردگار بجا آرند
چنانچه از صوام هم تواند است و چون ملایمه مصلحتی خود را ازین نوع احادیث که خود دستش لشرح آن مشغول بود تغافل
زده اگر لفرمائی حال حضرت امام صادق ع بدو حرف باز نمائیم تا اتمام حجت الهی از هر گوشه نمودار شود و در رویدی را اقرار
نمایند و گویند که در کتب معتبره ما جور و ظلم ظالمین زیاده برین است که گفته اید الحاصل مجتهد در خاتمه مقام مذکور حال امام
صادق ع بدینطور ضبط کرده فلما دخل جعفر علیه اوعده و اغلظ و قال ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون
الیک زکوة اموالهم و تلحد فی سلطانی و تبغیه الغوائل قتلنی الله ان لم اقتلک یعنی چون امام صادق بر او داخل شد
کلمات تیز و تند بسیار گفت العیاذ بالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانیدند و زکوة مالهای خود جمع کرده میفرستند در سلطنت من رخنه با میخواهی و فتنه ها می انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگوید که شهادت حضرت
امام رضا علیه السلام بسبب انگوریکه مامون ملعون خورانیده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
هر چهار امام که ذکر مبارک شان در کلمات قزوینی آمده بود تمام شد درین مقام دو حرف دیگر که فذلکه حساب تواند بود
این است که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روزها هم
حضرات ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نص بیان نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز عیشش
تکرانست که ملکش یادگر انست پس حضرات ائمه را که منهمک در بحر تقیه و غم و غصه بوده اند ایام جمعیت کجا میسر شد
و شاید که بگوئی که روز غدیر هنوز باقی گوئیم درین ایام رسول خدا آنچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب مستخفی
گردیدنش آیا بر علمای شیعه مخفی تواند بود که از چه مصائب عظیم نزهت للمعرفة الی غیر ذلک من الوجوه و درینمقام حکایتی عجیب
ظریفانه هست که در ذیل اوراق توانی دانست انشاء الله تعالی پس کجا ماند دعوی فراغ خاطر برای بعضی از معصومین که قزوینی ادعا کرده

وشورهای درستی رفاه ورخا مینماید واگر احیاناً کالبرق الخاطف بعد از تنزل وتسلیم اتفاق افتاد نزد عقلا در شمار وقطار نگنجد
تواند بود که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بلفظ در تقابل بلا در بلاء هفتاد ساله باین عبارت ادا تواند فرمود مگر ندانی که اهل ملت وتخلیب اکثر را
حکم کل داده گفته اند مصرع یکی برصد آینه صد بر یکی ؛ پس رخا بعد از سبعین بر ائمه اهلبیت رضی الله عنهم غیر از خلافت کاملة
وکشورکشائی وجهانبانی نتواند بود واز نیجاست که در نصوص این بزرگان منصوص است خود شارح در حدیث اول باب علوم
نص امام محمد باقر العلوم را شرح کرد که امی ثابت بالیقین الله تبارک وتعالی لفراغت ما وشیعه ما ظهور امارت ائمه را در
سال هفتاد هجری تعیین کرده بود بازاو عجیب وراست متحیر میگردد که مراد فراغ امام سجاد است بخانه نشینی حالانکه نص دیگر
که درباب نزول کتاب مختوم در کافی موجود است همین است که در خانه منزوی شود خاموش باش که یقیناً وقطعاً بلای عظیم
تعقیه است پس این را خوشحالی ورفاه ورخا توان گفت یا اشتداد مصیبت که ترقی دشمنان شب وروز ملاحظه کنند
ونتوانند که احکام الٰهی بیان فرمایند بلی وسعت عیش وطیب خاطر اگر برای تشعین باشد بر جای خود خواهد بود
که باب هدایت بسته وقلوب مخلصین خسته وطرق تلبیس ودروغ وافترا برائمه هدی بی تدارک ودر کشاده شد نعوذ بالله
من الاعتساف وترک الصدق والانصاف الغرض همه حیرتم که چنین محقق بیعدیل یعنی خلیل قزوینی را در حدیث الی السبعین
بلاء وچه بلا پیش آمد که بقول حافظ که مصرع آنچه گفت برید صبا پریشان گفت ؛ وانمقدار را هم بمساعین نگذاشت
که حضرات ائمه چه منصب داشتند که هیچکس از انبیا ورسل متقدمین نصیب نگشته کما مر ودر ذوانیات آن علما چه نوشته علوم
اخبار ائمه در نخصوص ما چه مروی شده سیما جناب ابو المجد ثامن حضرت امام رضا در اصول کافی چه تحقیقات کرده حرفی از آن در مقام
مجملاً است وتفصیلش عنقریب ان شاء الله تعالی بعد ازین می آید که مبعوث شدن حضرات اوصیا برای هدایت ورفع اختلافات
از ایشان است وآن مقتضی آنست که مرجع خلائق شوند یعنی به بیان احکام مشغول باشند تا بندگان الٰهی مستفید شوند
از ائمه از عهدهای خویش که کمال دینی ودنیوی ایشان بود برآیند وچون اجمعی صورت نه بست باید که آن زمان وقت بلا
باشد نه وقت رخا فکیف که هرج ومرج در زمان عبد الله بن زبیر ومروان بن حکم زائد از وصف مظنون باشد وغنمه شمعی
دربرآن گردد که مبادا درین فتنه ها گرفتار شوند که بزرگان گفته اند ودر مثلها بر زبان اهل تحقیق دائر است مصرع
در بلا بودن به از بیم بلاست ؛ ودر قرآن مجید باید دید چه نازل است که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا چنانچه علماء در
دلیل توحید باری عز وجل چه بیان کرده اند وتفصیل تمانع چه ذکر فرموده اند وشیخ در گلستان میگوید که ده درویش در گلیمی
بخسپند ودو بادشاه در اقلیمی نگنجند وپر ظاهر است که یکی از دو بادشاه اگر امر بزرگی میخواهد دیگری ذلت او را وکسی
حبس او را ودیگری اطلاق او را واین اختلافات سرمایه فساد میشود وخون هزاران هزار کس می ریزد وگرد آشوب وفتنه
در عالم می انگیزد وهرگاه این هرج ومرج موجب زیادت بلا ومحن وآشوب وفتن است رفاه ورخا را درین مقام چه گنجایش است
وچگونه عقل تجویز کند که حضرات ائمه وشیعه عالی صدر سبز وگداز باشد فرمایند مصرع کار دو کان ما اگر نه نمی شود چنانچه
حکایت مساعیدان بالا دانستی پس شارح قزوینی را هیچ معنی بی غبار بدست نمی آید که قلوب سامعین وناظرین را طمانینی
فزاید واعتراض ابو حمزه ثمالی لقمان حکیم طائفه عالی هنوز بر جای خود قائم است زیرا که توقیت هدایت معین کردن وقتی است

برای چیزی می و آن بالیقین در حدیث مرتضوی صراحةً موجود که تا هفتاد هجری بلا هست و بعد از ان عطا و بقول ثمالی و تقیه هم
هنوز صورت رخا بعد است و نیز بنظر نیامده **اما آنچه حضرت امام باقر بخیال شیعه فرموده‌اند** پس چگونه کافی و مقصود بگاه
قصر آنجناب که اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مثل جابر بن عبد الله انصاری از علوم حضرت میگرفتند کافی نباشد تقریر و تحریر
زیرا که از مسلمین چگونه کفایت نماید **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** اما بیان عدم کفایت پس شکی نیست که در حدیث جناب
امیر باعتراف حضرت امام باقر و صادق اجله ائمه اهلبیت توقیت مذکور بوقوع آمده هرگونه مخالف نفس الامر افتاد چنانچه در مذکر حالات
ائمه هدی از اصول شیعه بوضوح پیوسته بلکه در ینجا برهانی قائم است بیانش آنکه از دو حال خالی نیست که جناب امیر افادهٔ امام باقر را میدانستند
یا نه بر اول بایستی که میفرمودند که بلا تا هفتاد سال است اگر واقعهٔ کربلا پیش نیاید ورنه تا صد و چهل سال بلا برملا نازل خواهد شد
که در ینصورت کلام مقدس از دائرهٔ غوائل بر می آید و بر مخبر از واجبات است که اگر خبر بچیزی دهد باید که مطابق نفس الامر باشد و غبار دروغ
گرد آن نگردد چه جا جناب امیر امام الصادقین نظام المتقین فکیف که پروردگار عالم بندگان را فرموده **كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** کما بین المجلسی فی شرح الکافی
و بر شق ثانی حضرت امام باقر این اسرار چگونه دانستند که حکم اخذ علوم از همین در علم و حکمت بوده و بس از ینجا کلیس و انیسی را اطفال و جواری
شیعه نیک میدانند پس محال شد که ائمهٔ متاخرین واقف اسرار بودند و اصل و منبع علوم بهتر از ان باشند ذلک ظن المنافقین و اعداء
اهل البیت الطاهرین علی بالنطق به اصول المتشیعین ان شاء الله تعالی در ذکر علوم معصومین بعضی از احادیث می آید و هیچ رگی و ریشه این وهم
و خیال باقی نمی ماند **فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ و مخفی نماند** که هر که چندی از اوراق کتب شیعه و مختصرات ایشان دیده
میداند که عصمت و علوم لدنیه را از خواص و شروط امامت از راه غلو گردانیده امامت جناب مرتضوی را بر خلاف اعتقاد ما جمیع
و انصار امت حقیقی حضرت سید الابرار باعتراف شارح قزوینی بلا فصل قرار داده امامت متاخرین ائمه را بهانطور برای تفریع ساخته
معتقد اینمعنی گشته‌اند که آن فرشته که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم ملازم بود برای حضرات ائمه نیز پس الشیان از احاطت مقلده در میان
نماند اگرچه حضرت را میبود پس با وجود این احادیث علوم غیبیه را در بارهٔ ائمه بعد از تاویل و تسویل برین محمل نشانند که بادنی توجه ایشان حالات
مستوره غیبیه و بواطن امور لاریبیه بکشوف میشد و در کافی و دیگر کتب اصول ازین جنس عزیز الوجود خروارها موجود و منبع دخلها همراه
تقیه کما ینبغی مسرود چنانچه قصه مختفی شدن کنیز و عجز امام صادق و خشم آنجناب بر شیعه که با اینهمه ایشان را عیب‌دان میدانند بازادعای قدماء در هر جای
خلوت و قیل و قال مدعی صحیح بروایت کافی گواه هست طرفه‌تر آنکه از مغیبات اسرار در عالم شهادت خبر میدادند و با صفت همو و نوری که در ...
ایشان سر آسمان برین کشیده دم مخلص و منافق در ان ممتاز گردیده نمیدانستند که طایفهٔ ناحسته از مدعیان [illegible] بلکه تا تلمیذ ائمه بعد نوخطا
هر وقت برای تا بیستیم که کار ایشان جز ملازمت شریعت چیزی دیگر نیست کما فی مختار الکشی [illegible] بارها [illegible] بود از بارها [illegible] نظر
با حاطهٔ جاسوسان از اهل جفا و کوفیان بیعت آباء را توانستند که چون کردند راز خویشتن فاش بر عراقی راجیا [illegible] کردند عجب تا که با انهمه علوم آنها غالب و اینهمه
مغلوب بودند و با وصف چنان مناهی از اذاعت مذهب جداگانه تراشیدند و اگر بر طور ائمه زندگانی میکردند مذهب اهلسنت بود باتم ابتداء شقین
شیعه بعقیده با چرا بیجاست و این اختلافها که فرق شیعه بسبب [illegible] پیدا نمیشد بلکه مذهب یکی میماند و شیعه بزعم خود اقتدا ائمه میکردند
و اهلبیت از گزند احصب جان بسلامت می بردند این قوم عجلت شیعه بر خلاف عادت معهود بین مسائل خلافیه کتب خویش را ساختند
و در هر باب و فصلی کلمات خلاف زبانی علم اشتهار بر افراختند در مصداق [illegible] مشتمل [illegible] گشتند حالانکه [illegible] بر روایت تا عام محکوم [illegible] بود چنانچه جابجا

نمونهٔ آن یافتی و آثار وضع و افترای ایشان به اسامی مقدسهٔ ائمه در خلافت اهلسنت و تعلیه اهل بیت شناعتی و کافی و دیگر اصول این مع کرهنها منصور است
که هیچ شکی را در آن راهی نتواند بود و حرفی در نموذجی عنقریب بحول الله و قوته روشن نماید و در این ایام بحمد الله انجام چنان جلوهٔ ظهور داد مخالف پیشینگ
درباره مواعید و تسلیه و تملق شیعه می آید ان شاء الله تعالی که حضرات ائمه تحاشی نمودند و مطابق روایات اعور المحدثین ندای جمهوری
در دادند که وقت ظهور دولت آل اطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را معلوم نیست اینقدر هست که قطعا امید اینم که اگر حضرت
سید الشهدا واقعهٔ کربلا نمیگذشت در هفتاد هجری نور دولت مذکور میتافت و اگر طایفهٔ رافضه نهیب ما را که در پردهٔ تقیه مخفی بود فاش نمیکردند
امارت ما را در سال صد و چهل هر کسی مییافت اینکه شنیدی خلاصهٔ اصل اول است کما عرفت سابقا و شیخ امام اعظم اول در کتاب الغیبت
حدیث مذکور را باین زیادت آورده که ابوحمزه ثمالی گفته بود که یقینا جناب امیر میفرمود که بلا تا سال هفتاد هجری است باز رخا و رفاه
است و هفتاد منقضی شد و هیچ رخا ندیدیم حضرت امام باقر در جوابش فرمود آنچه آنقا دانستی **اصل دوم آنکه** توقیت کنندگان
همه دروغ گفتند و این مستعجلین هلاک شدند و مسلمین بسلامت ماندند اصل سوم آنکه کسانیکه وقت ظهور دولت مذکور را مقرر کردند
همه مفتری باشند و اهلبیت ازین کذب و افترا منزه اند و ارباب دانش و بینش چنانچه باید میدانند که توقیت عبارت است از بیان
وقتی برای چیزی حتی که شارح قزوینی هم بدان اعتراف کرده پس در صدد توقیت و تعیین که بلا تا سال هفتادم هجری است و بعد از آن
رخا از جناب مرتضوی بر اصول رافضه تردد نماند چنانچه در کتاب الغیبت مبین است بلکه توقیت بلا و رخا هر دو عیان شد سیما
بتحقیق مزین که بعدیت را بر اتصال حمل میکنند و دیگران شریک او گشتند و اگر بحار مجلسی و کتب دیگر متعلقهٔ اصول و تراجم آن
بر کشائی زیاده تر عیان خواهد شد که چون حضرت مهدی ظهور فرماید انواع رفاه و عیش و نشاط پیش آید و حاجت بروشنی
آفتاب نماند که ذره پیش خورشید پرتوی ندارد و توقیت و تعیین این دولت و خلافتهای حضرات ائمه یکی بعد از دیگرے
هشتاد هزار سال است و ازمنهٔ سلطنت و کامرانی دیگران قبل از آن از اولین و آخرین و سابقین و لاحقین و غاصبین
و عادلین بیست هزار سال باشد و برین مقادیر چه موقوف که بعد از دیدن روایات خواهی گفت الی غیر ذلک مما نقلوا عن
ائمة الهدی و اگر بالفرض این توقیعات و تعیینات همه از ائمهٔ متاخرین باشد منهج سابق را اعاده بکن که ایشان آن افادات را
غیر از ارباب حکمت و علوم کجا آورده اند اگرچه آن روایات خارج از دائرهٔ تعداد باشد حتی که بعضی از محدثین ایشان
بانکه تتبع و استقراء روایات متعلقهٔ سلطنت قائم آل عبا و غیره را بشمش صد رسانیده اند کما لا یخفی علی
من رای ما رواه الجزائری فی تالیفاته و یکفیک مطالعه مثل البحار من بین الاسفار و چون این روایات را با تعیین
و توقیت ادنی تلاش کنی بدایت و نهایت آن در ائمهٔ هدی بجناب امیر میرسد و بموعقلی و نقلی و اگر از ائمهٔ دیگر باشد
باز ضرر متکلم چه خواهد بود زیرا که همه ایشان از اهلبیت بوده اند بلکه از احادیث اعور اهل ضلال عیانست که ایشان
حقیقة در اهلبیت داخل اند و حضرت بتول بضعهٔ رسول مقبول مجازا الغرض امامیه را بمقتضای تصریحات ائمهٔ معصومین
چنانچه دانستی که زنهار اهلبیت طاهرین توقیت و تعیین نکرده اند و آن موجب کفر و لعنت است ضرور افتاد حضرت
مرتضوی را معاذ الله از دائرهٔ اهلبیت بدر کردن و این امر در معنی کمتر از قتل حضرات ائمه نیست بدست خود عمدا
حتی که این برگزیدگان بارگاه الهی وقت بیان آن دست خود بر گلوی حق جوی کشیده اند و صورت ذبح خویش را برای مدعین

متشیعین که حق تعالی لقمان حکیم کرده ولی دین کرای العین نموده اند چنانچه روایت قصه از روی هشام بن سالم تکلم جناب
امیر عبادو با الله از فقهای ستبه زمان امام صادق در کافی مبسوط است و نیز از ایشان چه بعید که ثقة الاسلام
را بعد از امثال فقهای ستبه این بدعات را ترویج این کتاب در عالم منتشر ساخته جناب عرش قباب فاطمه زهرا
بضعة حضرت سید انبیا را از اهل بیت طاهرین بیرون گردانیده چنانچه بابی در اصول کافی بر آن اصول مشتمل
عنوانش اینست باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة و ابن خلیل بی عدیل با وجود مرتبه خاست و دعوی
ولای عترت بتابید. آن پرداخته هر که خواهد بمتن و شرح که شافی نام اوست در عبارت عربی رجوع فرماید پس
بغدادی محنت توان دانست که دیگران از علمای رافضه علی آثارهم یهرعون یعنی برین جاده بجید وجه سیر
و نهایت توجیه جیه در این ناصبی دشمن غوی اینست که بضعه پاک شاه لولاک حقیقة خارج آمده و مجازاً داخل
بصدور در وقوع از حضرت وصی مطلق خلیفه بلا فصل بر حق چه رسد که محدثین ایشان اصل مناقب آن جناب را
اظهار کفر و کتمان ایمان تا وقت شهادت پیشمرده اند پس درین امور سبیل این دشمنان عترت طاهره را چه لاید در دهن ناپاک علمای
ایشان خاک بهر دو خاک شیعه پاک هر چند خلیل در شرح فارسی که پاره از آن بهر او کوشش نتر دمن است تفصیل اخراج داد حال بخ
لکن مگر بالاخره عیان ناصبیت از کلامش متشرح است لفظش اینکه یعنی نیست که اراده میکند الله تعالی که بر طرف کند
از شما چرکی شک در ربوبیت رب العالمین را که اهل خانه نبی اید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم میخواهد با اهل
بیت ائمه علیهم السلام را و امامت ایشان را هر که داخل شد در امامت داخل شده در خانه نبی صلی الله علیه و آله
کلام مختصر نیز اشاره شد که جناب سیده خاتون قیامت در اهل بیت داخل است نه عصمت آن جناب را
شامل و ائمه هدی که درین زمره اند و پاکیزگی دارند بدین معنی است که در ربوبیت خداوند عالم شک نمیکنند
و اگر خانواره داخل نمیمودند نیز با ینها نمیگردید که حرفی از آن اینست که حیوانات نیز در آن شکی ندارند و پروردگار
خود را میدانند گوئیده قصه کرای در تقریب شادی کتخدائی پسر گفت خوب شد که یاد ایشان شد و اگر سبیل بودی
مشکل بودی پس بعد از فهم این نکته توان گفت که جناب خلیل بی عدیل در اخراج حضرت بتول زهرا حقیقة
کمال مراعات ادب احسان عظیم حال جناب زهرا نمودند و لفظ اشاره نظر با حتیاط اورده ورنه لفظ دلیل
چنانچه در بحث لخلافة حق اذا انتهت الیک مذکور است فلا الفضل مخفی نماند که شارح خلیل بی عدیل زیر بعضی
ازین احادیث بحرفی چند گفته که مراد نفی تعیین قبل از ارسال وقوع است پس منافات ندارد با آنچه گذشت
حدیث سی ام باب هفتاد و سیم و نزد احقر الناس کتاب اصول کافی نسخه کهنه و صحیح است ولیکن نامربوط و مختل
است از مقامات متعدده پس این باب را هر چند جستم نیافتم و حال بجای او درین مقام چندان عیان است که برادر
طلبه هم مخفی نتواند بود پس در حقیقت ثبوت بناقضی دیگر توان فهمید نه رفع آن و درین زمان فقط پاره شرح
فارسی مذکور نزد من است قریب بیست جز و دگر هیچ اصل چهارم که فی الجمله مبسوط و مشتمل بر فوائد است بر عقیدیا
شارح آنکه مراد بوقاتون جمع اند که دعوی علم بوقت چیزی از مستقبل میکنند بی اعتبار بوقتی آلهی پس دعوی

علم غیب میکنند آن موسی تا آخر استیناف است برای بیان اینکه علم غیب غیر الله تعالی ندارد و صدق در اول بتشدید
دال و در دوم بتخفیف دال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم که آیا برای
ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین است پس سه بار گفت دروغ گفتند جمعیکه دعوی علم بوقت چنین امرها
میکنند بی وحی اشارت است باین معنی که این بتوسط وحی و الهامات از قرآن بما نرسیده هنوز بیان آنکه غیب
را غیر الله تعالی کسی نمیداند اینکه موسی علیه السلام وقتیکه بیرون آمد رونده بسوی صاحب کل اختیار خود بمعنی
جاییکه مامور بود برفتن بآنجا که کوه طور باشد وعده کرد امت خود را سی روز چنانچه وعده می کنند مردم باهم از
روی ظن بقدرت بر فعلی در وقت آینده و صلحا در آن وعده انشاء الله میگویند بموافقت قول الله تعالی در
سوره کهف وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ و غیر صلحا نمیگویند پس چون زیاد
کرد الله تعالی درنگ موسی را بر سی روز ده روز گفتند امت او که بتحقیق خلاف وعده کرد موسی پس کردند آنچه
کردند که گوساله پرستی باشد مراد اینست که موسی کلیم الله عالم بغیب نبود و وعده از روی ظن کرد و ظن او غلط
شد پس وقتیکه ما نیز گوییم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن وعده کنیم شما را که چنین میشود انشاء الله تعالی پس
بعمل آمد آن سخن بر آن نهج که ما گفته ایم پس بگویید براست آورد الله تعالی باین معنی که ممکن بود و خبر که براست نیاورد
و اگر گوییم شما را سخنی پس آمد بر خلاف آنچه خبر دادیم شما را بآن پس گویید راست گفت الله تعالی لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ
باین معنی که استدلال باین واقعه بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوید دو بار اول بسبب بیان الغیب که مشترک
است میان هر دو قول دوم ایمان بامامت ائمه هدی که مختص است بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد افضل خلایق
استدلال باختصاص علم غیب بالله تعالی میشود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران **اصل پنجم** روایت است از
حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد بآرزوها از سال دویست هجری مراد سالی است که مامون امام رضا
علیه السلام را طلبید و ولی عهد خود کرد و شیعه آرزوها در خاطر با قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث بیست
و پنجم باب هفتاد و نهم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه را دویست
سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعض آرزوها شود خواهد بود و میتواند بود که متصل به ظهور دولت مهدی علیه السلام
شود و الله اعلم و نزدیک باین مضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال و قال یقطین لابنه
علي بن يقطين ما بالنا قيل لنا فكان وقيل لكم فلم يكن قال فقال له علي ان الذي قيل لنا ولكم كان من
مخرج واحد غير ان امركم حضر فاعطيتم محضه فكان كما قيل لكم وان امرنا لم يحضر فعللنا بالاماني فلو قيل
لنا ان هذا الامر لا يكون الا الى مائتي سنة او ثلثمائة سنة لقست القلوب ولرجع عامة الناس عن الاسلام ولكن
قالوا ما اسرعه وما اقربه تألفا لقلوب الناس وتقريبا للفرج **شرح** عللنا بعين بی نقطه بصیغه مجهول
باب تفعیل یا باب نصر یا باب ضرب است التعلیل مشغول کردن کسی را بطعام و مانند آن العل بفتحتین

والعلل بفتح عین و فتح لام اشامیدن کسی را شربتی بعد از شربتی یعنی چنین گفت که و گفت یقطین پسرش علی
بن یقطین را چیست حال ما که گفته شد ما را که دولت آل عباس در فلان سال بهم رسد چنین و چنان میشود
پس شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مهدی در فلان سال نشد چنین
گفت پس گفت او را علی بدرستیکه اینچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ائمه هدی علیهم السلام باشند
الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شدید صریح آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدرستیکه کار ما حاضر نشده
بود پس مشغول گردانیده شدیم بآرزوها چه اگر گفته میشد صریحا ما را بدرستیکه این کار نمیشود مگر تا دویست سال یا
سیصد سال دلهای ما سخت میشد و دلها باین معنی که جزمی ایمان بربوبیت رب العالمین در دلها کم میشد
و هر آئینه بر میگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف می شدند ائمه گفتند چه زود است آن و چه نزدیک
است آن برای طلب الفت دلهای مردم با ائمه و برای نزدیک شدن فرج مراد قدر مشترک میان
حصول ثواب خدمت بمردن و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد
چنانچه گفتند شخصی را اطال الله بقاءک گفت کفی بالانتهاء قصرا مخفی نماند که نظر این تعلیل ست باحتمال
زود آمدن قیامت که در قرآن و احادیث نبوی بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل بین یدی الساعة

اصل ششم عن ابی عبد الله قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما هلک الناس من استعجالهم لهذا الامر ان

الله لا یعجل لعجلة العباد ان لهذا الامر غایة ینتهی الیها فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعة و لم یستاخروا روایت
است از امام جعفر علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان گفت ذکر کردیم نزد
او پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود و پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد
پس امام علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت
حق بدرستیکه الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بدرستیکه این دولت اولاد عباس را آخریست که
میرسد بسوی آن آخر پس اگر بتحقیق میرسیدند اولاد عباس بآن آخر پیش نمیشدند یکساعت و پس نمیشدند مخفی
نماند که این از قبیل تعلیلی است که مذکور شد در حدیث سابق تا احتمال این دهند که بانقراض دولت اولاد عباس رض
مهدی موعود شاید و امیدوار باشند بدانکه شارح قزوینی اینچه در حدیث امام محمد باقر افاده نموده دال بر آنست
که حضرت موسی علیه السلام بطور ظن و خیال و امور عظیمه بنی وعده کرد و مطابق واقع نشد پس معلوم شد که ضرور نیست
که انبیای اولو العزم هرچه فرمایند عین وحی الهی باشد بلکه از تقریرش توان فهمید که حضرت موسی از جماعت صلحا هم
نبود که انشاء الله تعالی درین اوقات میگویند و بالاخر تقیه مذکور که از فتن عظام است نوبت رسید که گفتنی نیست اهل
اسلام را باید غور کردن در آنچه از علمای رفضه بی باکی و شوخ چشمی در هر مقام صدور می یابد که چون مهاجرین
و انصار بعد از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخلافت خلفای راشدین اجماع کردند و ترقی اسلام
و ترویج دین متین در مشارق و مغارب بران ترتیب یافت حتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خویش

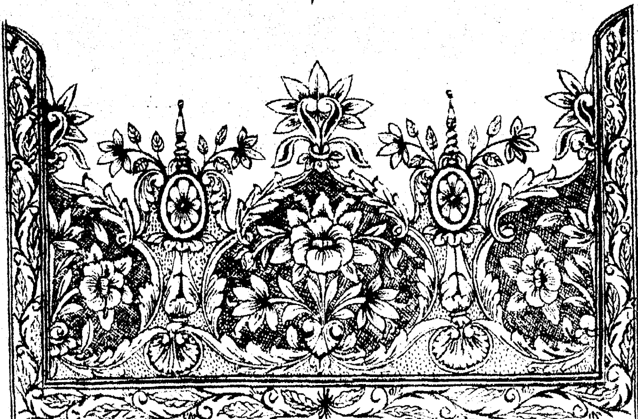
نوشتند. آنچه ایشان در تایید ملت و شریعت محمدی مساعی بلیغ بتقدیم رسانیدند از کسی بظهور نیامد با اینهمه اکابر
رفضه و مطاعن و تکفیر و ارتداد شان بغرازان کتابها نوشتند حالانکه بحکم مقدس مرتضوی در نهج البلاغه اجماع اصحاب
کرام و نصب امام موجب خوشنودی حق تعالی بود چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد و الجهالت که در ایمان
سابق و لاحق آنهم دانستی که ائمه بنصوص احادیث خویش چنین تنوع و تبعیض آوردند که سنیان پیروی ائمه خویش
بجا آوردند و شیعه از پیروی ایشان پشت دادند و در دو برگرفتند بر افاده شارح خلیل نیز همین حال حضرت موسی کاظم
ولیکن معلوم نیست که حال جناب ابراهیم خلیل که بعد از دو در گروه شیعه داخل گشتند چه بود چنانچه در تفاسیر شیعه مسطور
هست و این قصه طویل ست بر محدثات امامیه در اینجا بطور ایجاز حرفی چند گفتم و گرد اطناب نگشتم و فایده که در تخصیص
بر تقریر شارح ترتیب یافت آنست که هرچه بر السنه مقدسه ائمه موعود شده باشد ضرور نیست که مطابق نفس الامر گردد
لاجرم همه اموری که در کتب دینیه موسس و ممهد گردانیدند بکمال شد و مد آوردند زیر و زبر شد چنانچه بعد ادنی غور توان
یافت اینست حال مواعید آن بزرگان که اقوال و افعال شان ماخوذ از تعلیم و تشدید ملائکه مقربین و منصوص و ماخوذ
از جناب امیرالمومنین ع و حضرت ختم المرسلین ص هستند و اگر در مقالات راشدین ع نیز چنین آمده پیش آمدی علمای قوم مورد لوم
چه فتنه ها و آفتها بر پا میکردند کما لایخفی اما آنچه در متعلقات اصل پنجم گفته که مراد سالی هست که حضرت امام هشتم رضی الله
عنه ولی عهد شدند پس جماعات شیعه که مثل سنیان از آنجناب راضی بوده اند چنانچه از علل الشرایع توان دانست
که تمام آنجناب از آنجهت رضا شد چگونه تن برضا ندهند که بر خزائن و امانات موسوی که در حقیقت تعلق بدانجناب
داشت تصرفها بکار بردند و آنجناب بعد از دعاوی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحال
و فارغ البالی هرچه گفته شود بجاست نکیف که مکاران غدار بمقتضای تقلید ما سوی هم سر تماشای پهلوان
رو ممین تن و فیکه بر قتل آنجناب کمر بستند و هجوم آوردند دیدند و هم در آخر چون شهادت آن امام برسر متحقق شد
ماتمداری و سوگواری ورزیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوابش مفصلا سبب تطویل هست ولیکن
سخن مختصر آنکه تراجم روایات بحار باید دید که دلالت بران داد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه
تا قیامت منقضی نشود و تا روز جزا باقی ماند و بعد از انقراض و انقضای آن دولت که اهل آن از زمین بالکل
بر بین سیر سانیدند و در سیادت شان کتابها نوشتند کذب آن دعاوی بر هر کس ظاهر شد اما اینکه متصل
ظهور صاحب الامر آن دولت بهم رسد پس روایات مخالفه آن بطور دلالت حدی و نهایتی نیست زیرا که بعد انتها
دیدنش واضح میگردد که هرج و مرج بیش از بیش شدنی هست بعد از آنکه بعضی از جابرین و ظالمین از کمین بدر آمده
و عقل و نقل آنرا موید هست زیرا که در کتب فن جا بجا ذکر کرده اند بلکه خواص و عوام هم میدانند که فریقین در اسفار معتمده
باستفاضه و تواتر رسانیده اند که امام مهدی ع وقتی رونق افزا نیند که روی زمین از ظلم و جور پر شده و از دین و ملت
جز نامی نماند بعد ازین سیر تعجب اینست که در حال و ثاقت و کثرت فضایل علی بن یقطین کتابها نوشتند و از هر دری
کثرت مناقب جلیله او پیوستند و در هر باب سر بسر مدح نگاشتند خود اعتراف بدان کرده که استقلال او

از یک معدن است یعنی ایمه اهل بیت طاهرین پس تناقض در کلمات این حضرات معاذ الله بر اصول اهل فضول نیز
است که حضرات ایمه چنان توقیت کردند که در فلان سال دست آید و بهم رسد و ظهور مهدی زینهار بوقوع نیامد و
وعده موثقه حضرات ایمه هدی دروغ شد و قبل ازین شارح گفته بود که ایمه از توقیت و تعیین آن منزه اند
بلکه موقتین همه کذاب و ملاعین اند پس در آغاز جناب ایمه هدی را پاک و پاکیزه ساختند و بعد وعدهای چند اذیال مقتد
شان را چنان تر کردند که زینهار خشک نمیشود و درین غوائل بکلمات مقتدایان امامیه طرفه تر آنکه حال مقتدایان
خویش در فضائل جمیله چنان محقق گردانند که نمونه آن بدفاتر ضبط نتوان کرد و حال قساوت بدین درجه رسد
که بدون استماع قصه های دروغ پیشوایان شان رو براه نمیشوند و داد اضطراب و پریشانی بر دهند و بی تابی را
را بپایان رسانند پس بافتهای شرین علی ما اشرنا دهنهای این مذهبین را حضرات ایمه طاهرین سپید و خستند
گمان مبر که عوام شان چنین باشند نه خواص و اکابر چنانچه از تقریر شارح نیز بوضوح می انجامد زیرا که آیا
از کلینی و کشی یاد نداری که اراکین این تخنس و خبثات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند و منتخبین از
تمامه دنیا آن زمره مذهب منکرین حضرت امام الدهر داشتند و بانواع تذبذب زندگانی بسر کردند کلان ترین
شان زراره مصداق و هو شر من الیهود والمجوس مذبذبین بود تا در قریب موت بامامت قرآن مجید
قائل شد و معرفت امام نداشت و بموت جاهلیت مرد شیما بر بیان مجتهدین و فرمین کما عرفت مرارا پس از قیود
مذکوره هیچ سودی باین کرده زینهار نمیرسد اگرچه ستم بر جان کاغذ و قلم نمایند و دفاتر را مثل نامه اعمال سیاه
سازند حال آنکه نص مرتضوی مثل آفتاب نصف النهار معاین و مشاهد شد که نشانی ایمان اختیار صدق
و راستی ست اگرچه مضرت شدید رساند و اجتناب از دروغ اگرچه مستلزم فواید دنیا باشد فکیف عصمت و
طهارت و علوم غیبیه و لطائف لاریبیه که برای حضرات ایمه حاصل باشد درین مبحث جز آنکه کتابی مفرد علیحده
نویسیم که دلم میخواهد صورتی نبندد تا نمیرسد حق تعالی اسباب را مهیا گرداند و توفیق تام را رفیق سازد از انجا
که هنوز مقالات دیگر باقی و مراحل بسیار طی کردنیست لاجرم خود را کشان کشان بدان مقصد اصلی میبرم و بهمین
بسیار را برای کشف تلمیعات مجتهد میدهم و امیدوارم که این مراحل بهمین طور اقتصاد قطع کنم فبالله التوفیق و بیده
ازمة التحقیق **قوله** ویدل آه **اقول** لا ادعی المجتهد ثبوت امامة یزید ببیعة عبد الله بن عمر فلا بد علیه من بیان
عدة امور الاول ان المورخین المعتبرین صرحوا بها وقد علم کل واحد من الناظرین انهم انکروا عنها حتی لو جری علی
لسان احد کلمتهم لم یکن من الکاذبین الثانی ان هذه البیعة منعقدة علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنه وقد عرفت
ان المجتهد عاجز عن اثباته و واقع فی المغلطة بلا بین الثالث ان بیعة واحد من اهل الحل والعقد کان فی ثبوت الامامة لمن
کان متفقا مجمع علیه وکونه مختلفا فیه فکیف یکفی بیعته من انکر استحقاق یزید بین یدی معاویة ایضا و هذا بعد التسلیم کما لا یخفی
علی من له طبع سلیم **قوله** ازین بعد گذارش است آه **اقول** ازین گذارش چنان معلوم شد که بیچاره مجتهد استیعاب تتمه
را واقعی هم نکرده و اگر سطری چند در مقاله اولی آورده لیکن از آغاز تا انجامش ندیده دل برین مدعا بسته بس

ضرور شد تمام عبارتش را موافق اشاره سابقه ذکر کردن و آن اینست اما ما اخرجه ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید
ابن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک
و اول الملوک معاویة فلا تتوهم منه نفی الخلافة لمعاویة لان معناه ان خلافته و ان کانت صحیحة الا انه غلب علیها مشابهة
الملک لانها خرجت عن سنن خلافة الخلفاء الراشدین فی کثیر من الامور فهی حقة و صحیحة من حیث نزول الحسن له و اجتماع
الناس باهل الحل و العقد علیه و ملک من حیث عنه وقع فیها امور ناشئة عن اجتهادات غیر مطابقة للواقع لا یاثم المجتهد
لکنها تؤخر عن درجات ذوی الاجتهادات الصحیحة المطابقة للواقع و هم الخلفاء الاربعة و الحسن رضی الله عنهم فمن
اطلق علی ولایة معاویة انها ملک اراد من حیث ما وقع فی خلالها من تلک الاجتهادات التی ذکرناها و من اطلق
علیها انها خلافة اراد انها بنزول الحسن له و لاجتماع اهل الحل و العقد علیه صار خلیفة حق مطاعا تجب له من حیث
الطاعة و الانقیاد ما یجب للخلفاء الراشدین قبله و لا یقال نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل
الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء و لا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه
ملحق بالخلفاء الراشدین و کذلک ابن الزبیر انتهی **و ازین** کلام چنانچه می بینی عیان میگردد که صاحب صواعق بتعسف بیجا
و توجیه می کند و قد مر ان الموجه مانع و ان المانع یکفیه الاحتمال پس بر ذمه مجتهد الزمانی ناگزیر است تدارک
آن فرمودن نه این عبارت را برای اثبات مدعای خود آوردن الغرض اعتقاد شان که معاویه بر سیرت ملوک بود و بر سنن
خلفای راشدین نرفت زینهار مخالف قول سفینه نیست و من ادعی فعلیه البیان فاینکه در زمره ملوک نیز بعضی
از اهل عدل می باشند و جماعتی با وجود ستمگاری و جفاکاری اصرار بر طغیان و عدوان دارند بلکه تا حد قریب
کفر میرسند من بعد متحیرم که مجتهد از کجا دانسته که اعتقاد من همان است که صاحب صواعق در حق معاویه معتقد است
چنانچه قبل ازین هم گفته بود باید از رساله بصارة العین این امر را نشان دادن و اطراف و جوانب کلام اهمال
و مجمل نگذاشتن و قبل ازین دانستی که ایراد کلام صاحب صواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارت او
تشویش نشوند چنانچه شرح کردم نه تنها کرد و اگر از لفظ اهل سنت کلیت فهمند غلط محض است فانه فی قوة الجزئیة
قوله علاوه بر آنچه سابق تحریر یافته آمده **اقول** ازین قول صراحة دریافته باشی که مجتهد الزمانی مدعای مجیب
مصیب زینهار نفهمیده مقصودش نقل فرمایم یزید است بعنوانکه خلافه اولکه مجتهد بهتر از خلفای راشدین دانسته نقل
کنند و روایت نماز عقیده که در حق یزید یعنی رفضه آورده اند از بیخ برکنند و احتمال ماول بودن مثل این حدیث نزد مخالف
باقی نگذارد و برین امر دلالت دارد نقل حدیث مروانی و تازیانه اعدل خلفای مروانی و در این حدیث حضرت
رسول ربانی صلی الله علیه و سلم خبر غیبی داده اند و معجزه شریف نبوی نزد اهل فضل و نیز بظهور پیوست ازین
عقیده خود ساختن حلی و شوشتری که اعتقاد دارند که یزید در خلافت ذی النورین متولد گشت چو خبر الناس هستند که
او در زمان سید انس و جان بوجود آمده غلط گفتم زیرا که نزد این پیران نابالغ کار بالغان هم کرده چنانچه بتفصیله
در جلد اول گذشته فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا

یک سخن باجلاء از نص نبوی بدلالت قطعی بثبوت رسید که یزید پلید لایق خلافت نیست زیرا که مبدل
دین و مخرب شریعت متین است و هر که چنین است لیاقت خلافه ندارد فان اجتماعهما جمع بین الضدین و اجتماع النقیضین
وقس علی هذا از تعزیر عمر بن عبد العزیز سلب خلافت او عیان گردید و هر که بعبارت من که درین رساله گفته ام
رجوع کند نیک میداند که بعد ذکر امور استحقاق خلفای راشدین که از آن بطریق اولی می برآید هیچ کسی از فضلا
هم در آن بعد از مراعات قانون مناظره قیل و قالی نداشته باشد این عبارت مرتب گردانیدم که در باب بطلان
خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن در سر
باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی الخ بلی چون مجتهد یگانه خود فهمیده بود که عبد الله بن عمر رض
بیعت یزید قبل از خروج امام حسین کرده لاجرم بمقتضای گفت بیعة امامة یزید گشته پس بعد تسلیم برای کشف
این تلمیع گفتم که بیعت عبد الله بن عمر رض علی کتاب الله وسنة رسوله ومنع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا
و ملاحظه جور و جفای او در حق سلاله خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجهت صیانت نفوس و حفظ ناموس بود فلا
یوصلنا ضرا کالا یجدیه نفعا بعد ازین واقعه حره را شرح نمودم که قبل از بین عبد الله بن عمر این کلام گفته بود که مجتهد
بار بار نقل میکند القصه چون ثابت کردیم بنص نبوی که یزید مبدل دین است و اهل حل و عقد از ائمه و مجتهدین هم
وقت معاویه و هم بعد جلوس آن بدبخت بر تخت سلطنت از خلافتش انکار کردند ملحقین با خلفاء الراشدین بر ان حرم
که او را خلیفه گفتند تا نباشانند اکنون این ترانه خارج از اصول ساز کیدن که کلام در حقیقت خلافت یزید در بدو عهد
الی آخره بود و نه هیچ پایانی است که پایانی ندارد در جلد اول آنقدر در انکار اهل حل و عقد روایات و عبارات آورده ام که
هم شامل است وقت معاویه را قبل از خلیفه شدن یزید و هم بعد و عمدا و را که یک ساله کامل این امور منفرد او نیست
تواند شد اکنون بار دیگر چیزی بالغ را بمقتضای مثل مشهور که طفل مکتب نمیرود و لی بردنش کشان کشان باید بر این
و کتاب صواعق که کتابی سلیس است پیش او کشادن و گفتن که اینک مواضع آن در جاییکه شهادت امام حسین رض را ذکر
سیفرماید صاف صاحب میگوید که یزید جعده بنت الاشعث را فریفت و بتوسط او حسن مجتبی رض را زهر داد و چون مردان بیعت
یزید از مردم میگرفت اهل حل و عقد مثل عبد الرحمن بن ابی بکر جواب دندان شکن دادند و نکیر شدید نمودند و اینهمه قبل از
واقعه کربلا و حره بود و بعد از آن و العجب که مجتهد چنین گوید که سر بزند از مشغول باشد با ثبات شروط خلافت
برای یزید و بیعت اهل حل و عقد و مانند آن بعنوانیکه مرتبتش بر خلفا به ثبوت رسد فاعتبروا
یا اولی البصائر والابصار والنظر و اولی المجتهدین الذین یجلون

الاستغفار



بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة السابعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

و بیعت عبد الله بن عمر با یزید و منع از خلع او اول دلیل بر حقیت
خلافت اوست زیرا که جلالت شان و تورع و تقدس و بمرتبه ایست که صاحب استیعاب نوشته قال میمون
بن مهران ما رأیت اورع من ابن عمر و کافی ست در تورع و تقدس جناب ایشان اینکه بسبب فرط احتیاط و وفور تورع
از بیعت خلیفه چارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب ع انکار و اعراض فرمودند و بطیب خاطر و ضمیم فواد بیعت معاویه
بن ابی سفیان را از جهت تحقق شایبه خلافت بعمل آوردند قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن عمر
بایع معاویة ولم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة ولا یمنعها عن جماعة ولم یبایع معاویة حتی اجتمع علیه
و هرگاه اهل مدینه خلع بیعت یزید کردند جناب ایشان اظهار ملال و انکار و وعید فرمودند چنانچه در جامع
الاصول از بخاری و مسلم آورده قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و ولده قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله
و انی لا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له القتال و انی لا اعلم احدا منکم
خلعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینه انتهی بالفاظه قال الفاضل المجیب حال بیعت ایشان پیش
ازین مذکور شد علیهذا که رشید المتکلمین اناره الله برهانه الی یوم الدین در کتاب ایضاح بدلایل و حجج قاطعه اثبات
رسانیده اند که عبد الله بن عمر با وجود اعتقاد بحقیت خلافت امیر المؤمنین ع از حروب بغات متقاعد شده و عذر
ایشان مقبول جناب ولایت گردیده معهذا ندامت و تاسف ایشان در آخر بر عدم بیعت آنجناب منقول

است و این شمه انصاف البته موجب توریع و مدح ایشان تواند بود کما نطق به القرآن المجید ان الذین اتقوا اذا مسهم
طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نه جای شورش و سرزنش و الا اکثر مقدمات ممهده اصول سیاه
پوشان بطریق اولی درهم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال من بعد التماس میدارد که تخلف بعض
از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد طعن و قتال است و در طلب آنها چندان اهتمام مبذول شد که
وقت توجه بعراق وعده و وعید هم از امام مظلوم نسبت بآنها بعمل آمد سودی نکرد علاوه برآن بیعت یزید هم نکرده
بودند و حال آنکه گناه ایشان که موجب ضعف عذاب است کافی در توریع و تقدیس آنها تواند بود یا نه و اما قول بکفیه
شادة با به خدا یا اگر مراد از لعن رحمت و رافت ایزد الهی یا ابعاد از مقام [illegible] از لفظ قتال وضع
تعیین الکمال باشد و خیانات [illegible] عبدالله بن عباس که طوق احسانهای جناب امیر در گردن داشتند و از
افضال و کمالات [illegible] قرابت لازم [illegible] بودند [illegible] باشد که
وقت [illegible] امام حسین از ایشان [illegible] موجب [illegible] کربلاست فانه الاقرب مع ان
الاقرب [illegible] عدم بیعت [illegible] کربلا [illegible] شان [illegible]
[illegible] مثل عبدالله بن عمر [illegible] منطوق آیت کریمه اولئک
الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون نگریستند [illegible]
این بزرگان که [illegible] شان [illegible] دلالت [illegible] امامت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بنا بر تطبیق [illegible]
تاویل مسلوک داشتند و گویند [illegible] و وضع [illegible] برای [illegible]
برای استغراق و ترتب وعید وقتی است که [illegible] حاصل نکنند یا وعید با وجود [illegible]
[illegible] محمول بر مبالغه و تاکید است یا مراد از امام [illegible] کتاب خدا یعنی قرآن است در حقیقت
علاجی نیست و لکن [illegible] التاویلات [illegible] ما تلونا علیکم ان [illegible]
[illegible] الامام من اهل الکوفة [illegible] واولادهم [illegible] من سطوة یزید [illegible]
[illegible] عبیدالله بن زیاد [illegible] المترددین علی اعتقادهم [illegible]
[illegible] الاکرمون عند الله [illegible] قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقٰکم **قوله** حال بیعت
ایشان پیش ازین مذکور شد [illegible] **اقول** حال رضای ابن عمر به بیعت یزید و عدم رضای او به
بیعتش در ما سبق بدلائل واضحه بتحریر آمد [illegible] کلام فاضل رشید که در ایضاح نوشته لا نسلم
که قابل تشبث باشد فضلا عن کونه دلیلا قاطعا و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و اعتقاد ابن عمر
بحقیت خلافت جناب ولایت مآب با وجود ترک بیعت آنحضرت که بنا بر روایت خودش من لم یکن فی
عنقه بیعة لقی الله ولا حجة له دلیل موت جاهلیت است وهمی بیش نیست و ترک جهاد بغات و خوارج

در کتاب سعادت انتساب سید ابوحنیفه را مجیب کم نموده حالانکه در کلام مستفتی علامه مذکور نبوده بهتانا بسبب فرط محبت ابن عمر
دلیل دیگر بر سوء اعتقاد او بحقیت خلافت نفس رسول افزوده است ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اتفاق
که دلیل عمده بر سوء ظن ابن عمر نسبت بمصداق علی خیر البشر من ابی فقد کفر ترک جهاد در رکاب سعادت انتساب آنحضرت
است اما قبول عذر و ندامت ایشان پس مری عجیب است که از قلم مجیب چکیده زیرا که اگر کسی عذر شرعی داشته باشد
از وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
سقوط وجوب از میشود و معذور میگردد پس با وجود قبول عذر و ندامت آخر عمر معنی ندارد و طرفه اینست که فاضل غیرت
که از اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک جهاد را محمول بر کمال تورع و احتیاط نموده و خطا نشمرده
سبحان الله قتال مانعین زکوة و قتل سیف الله مالک بن نویره را بحیثیتیکه مثل عمر بن الخطاب الذی ینزل
علی رأیه الکتاب بکلام صدق نظام هدم الاسلام تکلم نیفرمود خلاف احتیاط نباشد و جهاد در رکاب سعادت
انتساب سید الوصیین و افضل اولین و آخرین خلاف احتیاط باشد ان هذا لشیء عجاب ازینجا معلوم میشود که
اعتقاد حقیت خلافت آنحضرت بفاضل عزیز نیز حاصل نبوده و الا ترک بیعت و اطاعت امام بحق را
احتیاط نمی‌انگاشت اما آنچه مجیب نوشته که این شمه انصاف البته موجب تورع ابن عمر است پس معلوم نیست
که ترک بیعت را انصاف دانسته یا تقاعد از جهاد را یا ندامت لسانی را که در آخر عمر منقول است و پر ظاهر است
که ندامت آخر عمر بر تقدیر تسلیم لا یسمن و لا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن عمر باشد مدح
ورع او که میمون بن مهران بر سبیل عموم نموده کذب صریح خواهد بود من بعد ملتمس است که ترک بیعت امام بحق کبیره
است یا صغیره و کسیکه تارک بیعت باشد مدح او بتورع و تقوی دلیل فسق مادح است یا نه و استدلال مجیب
بآیت اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ بعید از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام بحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاهلیت و اکبر کبایر است آنرا از قسم طایف شیطان دانستن و بمنزله وسوسه قرار
دادن موهم اعتقاد عدم حقیت جناب ولایتمآب است و آنچه نوشته که و الا اکثر مقدمات عمده شیعیان
مبهم خواهد شد مغالطه فهمی مجیب است زیرا که اصول جمیله شیعیان بواسطه ائمه معصومین و سید المرسلین و جبرئیل
امین ماخوذ از حضرت دیان یوم الدین است و مبهم کردن آن از فاضل مجیب اهل سنت و غیر ممکن از خلاف
الاقوال امریکه باعث ابطال اصول فرقه ناجیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و
و تعریض بسیاه پوشی که از جمله علامات ماتم است راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی وغیره
خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر خال
المومنین بوده و آن نشان را نشان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند نیز بسمع شریف رسیده باشد

قوله من ملتمس میدارد که تخلف بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد طعن و قتال
است **اقول** از حسن مبانی پی بحسن معانی می توان برد بر ماهران فن معانی و بیان پوشیده نیست که عبارت

عجیب غریب معیب سراپا مملو و مشحون به تعقیدات لفظیه و ترکیبات غیر مانوسه و ضعف تالیف و اجمال معنی است
لا اجمال می باشد چنانچه درین عبارت نیز لفظ مورد لعن و قتال چه قدر دور از محاورات فصحا و ارباب کمال است
با اینهمه مجیب مذکور معتاد به تکثیر محکمات و دعاوی بلا بینه گردیده هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا
اقتصار می نماید و این طرز غریب شدید که مجیب معاند در تحریر عبارت مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین
بمراحل دور افتاده طرفه اینست که همچنین عبارت که عاری از معانی و شواهد در مقابله خصم می نویسد می نازد و
بر خود می بالد. بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثناعشریه ایدهم الله بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر شرعی
تخلف از معاونت و مصاحبت جناب سید الشهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیة و الثنا نمودند و قبول دعوت
غمرگث بسوی جهاد نکردند از دایره ایمان خارج گردیدند کائنا من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
مطلب و خواه از فرزندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان موجب
ضعف عذابست عجب عجاب است خود فضیحت و دیگران نصیحت که هرگاه با وصف نص قرآنی و من یأت
منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین در باره ازواج رسول قائل بضعف عذاب نشد آل رسول علیهم السلام
بو بال محاربه نفس رسول که عین محاربه جناب رسالتمآب است نمیشود بلکه بعذر نامه خطای اجتهادی
معذورش میدارد پس چگونه حرف تضعیف عذاب در حق بنی هاشم بر زبان می آرد و عجب تر آنکه
فاضل مجیب از لعن متخلفین جیش اسامه چشم پوشیده در صدد لعن متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام
بر آمد حالانکه محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت است در ملل و نحل میفرماید الخلاف
الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره و اسامة
قد برز عن المدینة و قال قوم قد اشتد مرض النبی و لا یسع قلوبنا لمفارقته و الحالة هذه فنصبر حتی نبصر ای شیء
یکون من امره انتهی کلامه بار خدایا مگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و رافت است **قوله** فضیلت و بزرگی
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب امیر در گردن داشته الخ **اقول** بر اصحاب فهم
و فراست و ارباب عقل و کیاست مخفی و محجوب نماند که مدح عبد الله بن عباس در احادیث متفق علیها بیش
از بیش وارد گردیده و بعض روایات که دلالت بر مذمت ایشان وارد سنداً و عدداً مثل احادیث منقبت
نیست لهذا از حلیه قابلیت معارضه عاریست و اگر صدور امری منافی اصول مذهب حق از ایشان
به ثبوت میرسید البته حال ایشان مثل اکثر فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
که هرگاه علمای فرقه حقه عبد الله بن افطح را که پسر صلبی امام است بسبب سوء عقیده قدح بدمیدانند پسر عباس
را که امام نبودند چگونه نمی دانستند اما چون مثالب ابن عباس بمعرض ثبوت نرسیده جای اعتراض
نیست تفصیل این اجمال آنکه کتب معتبره فریقین مملو و مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس است اما احادیث
فرقه حقه پس از انجمله است حدیثیکه در کتاب منهج المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره در باب مرسل

فرمودن جناب ولایتمآب ابن عباس را بعد فتح جمل نزد عائشه وآورده است وبعض فقرات آن مذکور میشود ان
امیر المؤمنین بعث الیک یامرک بالرحیل الی المدینة وقلة العرجة فقالت رحم الله امیر المؤمنین ذلک
عمر بن الخطاب فقال ابن عباس هذا والله امیر المؤمنین وان تربدت فیه وجوه ورغمت فیه معاطس اما
والله لهو امیر المؤمنین وامس برسول الله رحما واقرب قرابة واقدم سبقا واکثر علما واعلی منارا واکثر
آثارا من ابیک ومن عمر الخ ونیز دران کتاب از عمدویه منقول ست قال اتینا ابن عباس نعوده فی مرضه الذی
مات فیه فاغمی علیه فی البیت فاخرج الی صحن الدار فلما افاق قال ان خلیلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال
انی ساهجر هجرتین وانی ساخرج من هجرتی فهاجرت هجرة مع رسول الله وهجرة مع علی وانی ساعمی فعمیت وانی
ساغرق فاصابنی حکة فطرحنی اهلی فی البحر فغفلوا عنی فغرقت ثم استخرجونی بعد وامرنی ان ابرأ من خمس
من الناکثین وهم اصحاب الجمل ومن القاسطین وهم اصحاب الشام ومن الخوارج وهم اهل النهروان ومن
القدریة وهم الذین ضاهوا النصاری فی دینهم فقالوا لا قدر ومن المرجئة الذین ضاهوا الیهود فی دینهم
فقالوا الله اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حیی علیه علی بن ابی طالب واموت علی ما مات علیه علی
بن ابی طالب قال ثم مات فغسل وکفن ثم صلی علی سریره قال فجاء طائران ابیضان فدخلا فی [illegible]
کفنه فرای الناس انما هو فقهه فدفن انتهی مخفی نیست که این روایت حسن عقیدت ابن عباس را تا وقت
فوت شان ظاهر میشود ومثل این هر دو روایت احادیث بسیار در کتب فرقه ناجیه وارد گردیده که
ذکر آنها باعث طول ست واما روایات اهل سنت پس محب طبری در ذخایر العقبی نوشته عن ابن عباس
قال ضمنی رسول الله الیه فقال اللهم علمه الحکمة اخرجه الترمذی فقال حسن صحیح والبغوی فی معجمه وابو حاتم
واخرجه البخاری وقال ضمنی الی صدره وفی روایة له اللهم علمه الحکمة والکتاب اخرجه ابو عمر وزاد تاویل
القرآن ولم یقل ضمنی وفی حدیث آخر اللهم بارک فیه وانشر منه واجعله من عبادک الصالحین وزاد
علما وفقهها فی الدین قال ابو عمر کلها احادیث صحاح وفی روایة اخرجه الحافظ [illegible] زاده فهما و
علما انتهی وابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که در باب مناقب ابن عباس ودعای جناب رسالتمآب
در حق شان منقول ست می فرماید هی کلها احادیث صحاح وقال مجاهد عن ابن عباس رأیت
جبرئیل عند النبی مرتین ودعا لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحکمة مرتین وکان عمر بن الخطاب
یحبه ویدنیه ویقربه ویشاوره مع اجلة الصحابة وکان عمر بن الخطاب یقول ابن عباس فتی الکهول له لسان
سئول وقلب عقول الی آخرها قال واز کلام شاه عبد الحق دهلوی مستفاد میشود که عبد الله بن عمر
در بعض مسائل رجوع بابن عباس می نمود وعمر بن راشد گفته که عائشه رض نزد ما اعلم از ابن عباس
نیست قال فی شرح المشکوة فی بحث الردة بعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول
ابن عباس است ومتعین ست که وی این قول را بسماع از حضرت نبوت گفته و روا نباشد که همچنین قول عظیم را

بطن واجتهاد گوید و ابن عمر که درین مسئله رجعت بوی کرده و از وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه وآله وسلم
رب پس وی گفت آه پس ابن عمر تسلیم نمود و قطعا براه تردد و انکار نرفته و عمر بن راشد نگفت که عایشه نزد
ما اعلم از ابن عباس نیست انتهی اینست مجملی از فضایل ابن عباس که در کتب معتمده فریقین وارد شده و اگر احاطه
آنها نموده شود دفترها سیاه گردد پس نظر بچنین روایات متفق علیها علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین روایات قدحیه را
که در مذمت ابن عباس وارد شده از درجه اعتبار ساقط دانسته‌اند چنانچه جناب علامة العالمین وارث علوم الانبیاء
والمرسلین در خلاصة الاقوال میفرماید عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله کان محبا لعلی
علیه السلام و تلمیذه حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و قد ذکر
الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه و هو اجل من ذلک قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر و اجبنا عنها انتهی کلامه
اعلی الله مقامه و عالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرماید جملة ما ذکره الکشی من الطعن
فیه خمسة احادیث کلها ضعیفة السند والله اعلم بحاله انتهی و محمد بن الحسن الحر العاملی در آخر کتاب وسائل الشیعة
الی تحصیل المسائل الشرعیة میفرماید عبد الله بن عباس حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین اشهر
من ان یخفی روی فیه مدح و ذم و هو اجل من ذلک قال العلامة و بعض الذم الوارد فیه محمول علی انه
فی اخیه عبید الله و یحتمل ان یکون الوجه ما فی زرارة انتهی پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنا بر مذهب فرقه
ناجیه بسبب اخلاص ایشان از جناب سید الوصیین و بمذاق اهل سنت بسبب تعظیم خلیفه ثانی و اعتماد فرمودن
ثانی ایشان ثابت ست نه بنا بر آنچه مجیب توهم نموده و قیاس حال ابن عمر که منافق و متفق علیه نیست
بر حال جناب عبد الله بن عباس قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی با نچه دانی در حق
ابن عباس شیخ کهول و له قلب عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مرجعه ابن عباس را شریک جله صحابه
نمایند و اوسع صحابه خلف رشید خلیفه ثانی در مسئله روایت و غیره رجوع با بن عباس نماید و عمر راشد علم
ایشان را مساوی یا زاید از علم عایشه داند و فاضل مجیب کلمات سوء ادب مثل ان الاقرب کالعقرب در حق
شان فرماید اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالبا ناشی از همان امر است که بنظر امعان موجب
واقعه کربلاست الی آخره پس دعوی بلا دلیل ست فاضل مجیب لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس
بر معرکه کربلا باثبات رساند و دونه خرط القتاد و اگر منصفی بنظر امعان تامل نماید معلوم خواهد گردید که باعث
شهادت حضرت سید الشهداء و خامس آل کسا همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
عصمت و نص ست کما لا یخفی و ترک بیعت حضرت سید الشهدا صدون اثبات عدم عذر شرعی بسبب عدم
ابن عباس نمیتواند شد و دنیا داری ابن عباس بر تقدیر تسلیم نسبتی از دنیا داری عبد الله عمر ندارد که ایشان
تقصیر جهاد حضرت سید الشهداء را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و معهذا از زنا دیگر نیستند بمنطوق آیت
کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون نمی گریستند و

وآنچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیت امامت دارد دعوی
بلا دلیل ست و در مقابله خصم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره بنهایت بعید و اگر امامت از قسم فروع
می بود اورع صحابه چگونه یک شب بدون بیعت عبد الملک جواب نمیفرمود کما ستطلع علیه و در تاریخ روضة الاحباب
در احوال طلحه که از جملهٔ عشرهٔ مبشره است مذکور و در بعضی از کتب اهل سیر و تواریخ ست که قبل از مفارقت
روح سواری برو گذر آمد و در آنحال چشم طلحه بر آن سوار افتاد و او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید
که از کدام لشکری سوار گفت از زمرهٔ اصحاب علی بن ابیطالب ام طلحه گفت دست پیش آر تا بدست تو بیعت
امیر المؤمنین را تازه و تجدید نمایم شایسته حسرت بی اندازه گردانم و چه مناسب این محل ست وآنچه شاعر
گفته قطعه یک سر موی دولت سفید شد هیچ موی سیاه نماند ای حسن توبه آن زمان کردی که
ترا طاقت گناه نماند سوار چون طلحه را بدین حال یافت و بعد از آن سوار روحش از مرکب تن پیاده گشت و در زمان
بجانب جهان جاودان روان گشت سوار بملازمت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رسید
و کیفیت حال مسموع رای حق انتساب رسانید فرمود که حضرت عزت شانه نخواست که طلحه را بر حال
اصرار بر نقض بیعت من ببهشت فایز گرداند والله ولی التوفیق وبیده ازمة التحقیق وهو کاشف الکروب
انتهی ومطابق این عبارت در دیگر کتب اهل سنت مذکور ست پس اگر امامت از جملهٔ مسایل فرعیه بودی چرا
آن مقبول اهلسنت بیعت سواری نمود و بدون بیعت مرتضی خود را گوارا نکرد **قوله** حالیا علمای ایشان
نیز از آنکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک ثقات در حدیث معرفت الخ **اقول** مخفی و محتجب نماند
که حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیها ست و علمای فریقین
بطرق متعدده از او روایت کرده اند و این حدیث از جملهٔ دلایل داله بر وجود ذی جود حضرت صاحب الزمان
خلیفة الرحمن عجل الله ظهوره است و قاعدهٔ مسلمه بین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام اینست که بدون قرینهٔ صارفه
جلیه معنی آیت و حدیث را از ظاهر آن صرف نمی نمایند و از اینجاست که ابن عمر که اورع و اعلم صحابه بود حدیث
مذکور را محمول بظاهرش نموده فی صحیح المسلم عن نافع لما خلعوا یزید واجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال عبد الله
بن مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انی لم آتک لاجلس اتیتک لاحدثک حدیثا
سمعته من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة لا حجة له ومن
مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر طرق علی
بابه لیلا لیبایع عبد الملک لئلا یبیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی عن النبی انه قال من مات ولا امام له مات میتة جاهلیة
الی غیر ذلک من الروایات پس هرگاه اورع صحابه بقدر اهتمام در بیعت امام نماید که یک شب بدون بیعت خواب نفرماید و
استدلال بر عدم جواز ترک بیعت باحادیث مذکوره نماید چگونه صرف حدیث متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح خواهد بود و احتمال
اضافت بیانی محض بیمعنی ست و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون علمیه دارد و احتمال ترتیب و عدد صورت

دیگر

وجود امام که عجیب نوشته اگر مراد از آن وجود عام از ظهور و عدم ظهور است فهو المطلوب و اگر وجود را بمعنی ظهور
استعمال کرده محتاج به بینه است و احتمال مبالغه در وعید بدون دلیل از فهم و فراست بمراحل بعید
و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب عجاب است زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم
فرموده من لم یعرف امام زمانه و این کلام عام شامل حاضرین و غائبین الی یوم القیامة است پس تعیز امام
که از اضافت امام مستفاد میشود دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد آن حضرت دارد و مصداق آن سوای
لو کان بعدی نبی لکان عمر کسی دیگر نمی تواند شد و خواهی نخواهی قطع النظر عن استدلال ابن عمرؓ و اراده قرآن
مجید از امام زمان بعید است اولاً بسبب دلالت اضافت بر تغیر امامؑ و القرآن لا تغییر و لا تبدیل و ثانیاً بانیکه
مراد از معرفت قرآن اگر مجرد اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام و ان شاء یابند و اگر مراد از معرفت
فهم معانی و حفظ مضامین و الفاظ آنست بسیاری از اهل سنت ازین خارج رفته و داخل در میت جاهلیت
خواهند شد **قوله** و کم مرة قلنا علیک ان المتخلفین و المتقاعدین عن نصرة الامام الخ لا یغیب عن علی ولی الله
ان من تخلف عن نصرة قرة العین الرسول المختار و الامام الجلیل النبیل شهرنا عنه ما لکیة النار فکیف
بعد من الشیعة و الانصار للعترة الاخیار و لیت شعری ما یقول هولاء النواکی فی المتخلفین و المتقاعدین
عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفانؓ من الصحابة و التابعین لهم باحسان و قراء القرآن و اهل بیعة
الرضوانؓ فانهم مع عدم العون و عدم جواز التقیة عندهم لم یخرجوا عن ولایة السنة و الجماعة و لم یعدوا من
اهل السنة و الجماعة بل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین الکبار لم یخرجوا عنها بترکهم سید المرسلین و افضل الاولین
و الآخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار و ایم الله لقد فروا فراراً و ترکوا سید المرسلین مراراً و مع ذلک لا ینبغی ان
یقال انهم کانوا من المنافقین او صاروا بعد رسول الله مرتدین و ان قال فی حقهم رسول الملک المتعال انه
سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال و صرح هذا النبی الجلیل بانهم اشبه الامم فی بنی اسرائیل یاد لنا
الحدیث بالتاویل الی المشفه العلیل او المروی الغلیل فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین
انتهی کلام المنافی المتعسف بلفظه **اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد**
مخفی نماند که مجتهد الزمانی بتبع خطوات شیطانی در اصل استفتا متمسک
است یعنی خلافت یزید را بهر صورت خواه به بیعت عبدالله بن عمرؓ بزعم خود خواه استخلاف خواه قهر و استیلا ثابت
میکند و میگوید که برین قوانین خروج امام حسین بغاوت است نه شهادت و قس علی هذا چون کلام منجر شد
بخلافت امیر شام معاویة بن ابی سفیان در اینجا نیز استدلال است که ابن عمرؓ بیعتش نموده و دست
خود بدست جناب مرتضوی کرم الله وجهه نداد پس معلوم شد که معاویه مستحق خلافت نزد او بوده نه جناب
امیر کرم الله وجهه و بنده در مقام ثانی بعد از فراغ از رد و قدح اول نوشتهام که او رضی الله عنهما بیعت
خلافت نموده لیکن در حرب اهل قبله شریک نبوده و عذرش حضرت مرتضی رضی الله عنه پذیرفته و بار نکرد

بر دوش او نگذاشته و تفصیل این امر را بر ایضاح حواله کردم پس فقط گفتن مجتهد که آن کلام لایق نسبت
بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر رشید المتکلمین انار الله برهانه توجیه ست از طرف عبد الله بن عمر کما هو صریح
فی کلامه و در مناظره بجای خود ثابت شده که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال فکیف که در ایضاح لطافة المقال
هر امر را از احتمالات که پیش فرموده سند با هم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم است بر آن متوجه
نتواند شد و ذمه او را در مقام فارغ نتواند ساخته باید او را بطال آن احتمالات دلائل قایم کردن و
و سر سری نگذشتن و تا آن احتمالات باقی است انتهاض دلیل و استدلال کجا تواند شد لاجرم
مناظر را میرسد که بگوید المنع علی المنع لا یجوز آمدم بر بیان این معنی تبرعا که کسیکه رفیق امام نشود ممکن
است و ران تعدد احتمال و این معنی از کتب مذهب که دین و ایمان ایشان معتبرست نیز پیداست
قطع نظر از آنکه متکلمین تقریر میکنند بنیا که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرمود
و اراده خروج مصمم نمود و خواست که با برادر خود حضرت امام محمد باقر مشوره کند امام موصوف تحکم
ما از حد گذرانید و صورت خروج را نیز نهایت جایز نداشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرد با
تکبر و بر آنچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش ننهاد و شمشیر بر آمد و داد مردی و مردانگی داد و شهید
شد سبب آنکه مدعیین حزب او لا چنانکه میدانی او را در دست دشمنان گذاشتند و بر آنچه حکم نمود عمل
نکردند هر چند جناب مجتهد فالی در ذو الفقار چندان بی خبر بوده اند که از ان واقف نیست که زید شهید منکر
امامت نگردد و گفتگو که واقع شده میانه زید و هشام بن عبد الملک شوم بود و لیکن حال اعتقاد ایشان از
کافی که اگر نسبیا ما صحیح ست کتاب مذکور نیز چنانچه در آئینه حق نماست باید شنید روی محمد
بن یعقوب الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن الحسین بن الجارود عن موسی
بن بکر بن داب عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد
بن علی و معه کتب من اهل الکوفة یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجتماعهم و یامرونه بالخروج فقال
له ابو جعفر هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم الیه فقال بل ابتداء من القوم لمعرفتهم
بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لما یجدون فی کتاب الله عز و جل من وجوب
مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیه من الضیق و الضنک و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة
مفروضة من الله عز و جل و سنة امضاها فی الاولین و کذلک یجریها فی الآخرین و الطاعة لواحد
منا و المودة للجمیع و امر الله یجری لاولیائه بحکم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور
و اجل مسمی لوقت معلوم فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فلا تعجل فان
الله لا یعجل لعجلة العباد و لا تسبقن الله فتعجزک البلیة فتصرعک قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام
منا من جلس فی بیته و ارخی ستره و ثبط عن الجهاد و لکن الامام منا من منع حوزته و جاهد فی سبیل الله

حق جهاده ودفع عن عيبته وذب عن حرمه الى اخر الحديث بطوله انتهى زید موصوف بخدمت امام باقر
رسید وهمراه داشت مکاتیب اهل کوفه که او را می طلبیدند بسوی خویش وخبر میدادند که اگر آمدیم برای جهاد
باید که بزودی خروج فرمائی امام محمد باقر رضی الله عنه پرسید که اهل کوفه آن مکاتیب را باوی خود نوشته اند یا در
جواب تو عرض کرد از طرف خود آغاز نموده اند چونکه حقوق ما وقرابت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میدانند وحق
مودت در کتاب الله می یابند وفرض طاعت ما میشناسند وخبر کلفت وتنگی وبلای ما میشنوند امام فرمود که خدا اطاعت
را فرض گردانید وطریق را جاری ساخت در پیشینیان وهمچنین در متاخرین وفرض طاعت برای یکی ست از ما وفرض
محبت برای همه وامر الهی جاریست بحکم موصول وقضای جداگانه بعنوانی که در آن هیچ مانعی نیست واندازه معین ووقتی
نهاده پس باید که ترا برنینگیزند آنانکه یقین ندارند زیرا که ایشان از تو دفع هیچ مکروهی نتوانند پس عجلت مکن
خدای عزوجل عجلت نمیفرماید بعجلت بندگان وسابق قدم مشو از تقدیر الهی پس عاجز کند ترا بلای او تا ترا بیفکند
ببیند راوی گوید که زید بن علی درین وقت بغیظ وغضب در آمد باز گفت که از ما اهل بیت آنکس امام نیست
که در خانه خود بنشیند ودر پرده اندرون گریزد ودرنگ کند از جهاد ولیکن امام از ما کسی هست که حدود اسلام را
حافظ باشد ودر جهاد در راه خدا بدواند حمیت خویش وشر مخالفین را دفع کند واز حریم خود فساد را دور گرداند
از افادات امام محمد باقر وشهید رضی الله عنهما واضح شد که زید میخواست که برادر خود را در جهاد شریک کند پس آنجناب
شریک نشد واگر آنجناب امام بود او اطاعت نکرد وبا او مناقبات امام را بشمرد واینکه شنیدی از زید شهید حرفی
بود از عادات وصفات امام نسبت بانچه از امام رضا در کافی مرویست وچون افتخار علمای رفضه بر آنست ان شاء
الله تعالی بذکر آن اوهم خامه چنان جولانی نماید که میمنه ومیسره ایشان را ته وبالا نماید وخشک وتر ایشان
اثری باقی نمی گذارد اما قدمای رفضه مثل هشام واحول پس لاف زنی ودریده دهنی شان از کافی وغیره در کتب
مذکور ومعروفست وبیوفائی ایشان نسبت باهل بیت برانند علمای فریقین مثل محمد شبیه کوفی مصنفین شهید کربلا
خود در کافی مسطور گشتن برضای ایمه ندادند وهرچه خواستند بر ساحی شان وضع ساختند وبهرحال مدعای
این فصل از اصول رفضه بی غبار هست وبهر طور یعنی خواه معامله به دو برادر باشد خواه خذلان قدمای رفضه
نسبت زید بود وبر عبدالله بن عمر صادق نمی آید چنانچه دانستی وخواهی دانست ان شاء الله تعالی صورتی دیگر آنکه
کسی معتقد امامت باشد ومعذرت خواهد ودر قتال شریک نشود وامام او را ملزم نگرداند چنانچه اسامه بن زید
را مانند او را اتفاق افتاد واین امر بر حال عبدالله بن عمر منطبق نیست بلکه بطریق اولی زیرا که اسامه برای تفهیم
معاویه کجا رفته ودر کدام وقت با وقیل وقال کرده ونه بقول شکی ازیکا اتباع منقول میشد کما فی رسائله حتی بعث
اخری واگر کسی را اراده سخافت حوصله باشد نشان دهد که این امور مذکوره را برای اسامه زید بن حارثه کلبی
که نوشته هزاران کتب بفضل وعنایت ایزدی از نظر گذشته واین امر هرگز بنظر نیامده لاجرم توان گفت
که او را معذور داشتن وبر عبدالله طعن کردن ظلمی دیگر هست فکیف که اسامه مدعی خلافت خویش باشد

کما فی تالیف الحلی وهفوات الکنتوری وقد تقرر فی الاصول کالکلینی وغیره ان من یدعی الامامة لنفسه وهو لیس من
الاثنی عشر فهو کافر باقیماند عطا و عدم عطا پس احتمال فقر و غنا دارد و کسی اخص حیوانات را سیراب کرد و او را بخشید
کما لایخفی و اگر کتب دیگر بینی صورت های دیگر و تعداد احتمالات بهم میرسد که ناظرین بعد دیدنش لاحول خواهند
و استهزا کنند و بدون غور و تامل هم بگویند که سخن سازی و شعبده بازی هست و صاحب فطرت بر بیان آن
جرات نتواند کرد دیگر برای تخجیل قوم ناعاقبت اندیش شوخ چشم بدکیش بقول حافظ ؎ این همه شعبده ها عقل که میکرد
اینجا ٭ سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد ٭ و مثل آنکه در اصول ایشان دیده باشی که محمد بن حنیفه زینهار منکر امامت
حضرت سجاد نبود اگرچه انکار او از حد گذشت و از کجا بکجا نوبت رسید که باستشهاد حجر اسود انجامید حالانکه
مقصود او نزد متکلمین و متجرین ایشان عین مصلحت بود یعنی ظهور معجزه از برادرزاده خویش چنانچه در کتب
مبسوطه محدثین طوائف شیعه که از همه فرق متاخرین باشند چنانچه خود و تعصب اثنا عشریه بران شاهدست
گویند گواهی حجر اسود برای امام سجاد بوده و دیگر آن بالعکس قائل گشتند و آنچه در آل کتاب مذکور هست از صحت
و خاموشی و انزوای حضرت سجاد و دیگر استدلال میکنند در کتب مبسوطه مذکور هست که تفصیلش را دفتری باید
دراز و شاید که قلم قوی بشرط مساعدت وقت جولانی کند و اهل خرد ازین اختلافات البته یافته باشند که این
امامت مخترعه در حقیقة انکار ختم رسالت است و قطع نظر ازان چگونه تخجیل شود که محمد بن حنفیه با وصف کثرت
علوم و حال گواهی مرتضوی بودن بی خبر ازان باشد غلط گفتم استدلال فرماید بر ابطال امامت مذکوره
ولیکن صد آفرین بر همت خادم امام زین العابدین که در طلب حق خود قصوری نفرمودند و برای نزاع عم
بزرگوار اتفاق همت بربستند و معجزه را که امامت بران موقوف بود پیش کردند بخلاف امام الائمه که خصوص
معجزات همه را فراموش فرمودند شاید فاتخص را یاد آوردند که وقت نزول آل کتاب نوشته بودند علی
الملائکه المقربین بالای جناب سید النبیین اگرچه احیاناً باحاطه سهو و نسیان بنقض ان عمل فرمودند
که بعضی را از ارکین خلافت بالای سر داشتند و بر زمین فرو کوفتند و بعضی را از بار سر سبکدوش فرمودند
حالانکه امام بر اصول موضوعه مومنیکند چنانچه این مباحث قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصه حجر اسود باید
شنید روی الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی عبیدة وزرارة جمیعا عن
ابی جعفر قال لما قتل الحسین ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین فخلا به فقال له یا ابن اخی قد علمت ان
رسول الله صلی الله علیه وآله دفع الوصیة والامامة من بعده الی امیر المومنین ثم الی الحسن علیهما السلام
وقد قتل ابوک رضی الله عنه وصلی علی روحه ولم یوص وانا عمک وصنو ابیک وولادتی من علی فی سنی وقدیمی
احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیة والامامة ولا تحاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله
ولا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم صلوات الله علیه اوصی الی قبل
ان توجه الی العراق وعهد الی فی ذلک قبل ان یستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله

عندی فلا تتعرض لهذا فانی اخاف علیک نقص العمر وتشتت الحال ان الله عز وجل جعل الوصیة والامامة فی
عقب الحسین فاذا اردت ان تعلم ذلک فانطلق بنا الی الحجر الاسود حتی نتحاکم الیه ونسأله عن ذلک قال ابو جعفر
وکان الکلام بینهما بمکة فانطلقا حتی اتیا الحجر الاسود فقال علی بن الحسین لمحمد بن الحنفیة ابدأ انت فابتهل الی الله
عز وجل وسله ان ینطق الحجر ثم سل فابتهل محمد فی الدعاء وسأل الله ثم دعا الحجر فلم یجبه فقال علی بن الحسین
یا عم لو کنت وصیا واماما لاجابک قال له محمد فادع الله انت یا ابن اخی وسله فدعا الله علی بن الحسین بما اراد ثم
قال اسألک بالذی جعل فیک میثاق الانبیاء ومیثاق الاولیاء ومیثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی
والامام بعد الحسین بن علی قال فتحرک الحجر حتی کاد ان یزول عن موضعه ثم انطقه الله عز وجل بلسان عربی مبین فقال
اللهم ان الوصیة والامامة بعد الحسین بن علی الی علی بن الحسین بن فاطمة بنت رسول الله لک فانصرف محمد
بن علی وهو یتولی علی بن الحسین ع هرگاه از اصول امامیه این احتمالات متعدده پیدا شد پس چه باعث هست که تغیر
وتحویل بنده را چه پیر بلطفی آنرا ومناظره زید حساب نگیرند وازینجا مغلطه مجتهد الزمانی واضح شد وخوضاً
کالاعمی فیه چنانچه در اول جهل پدرش مجتهد ثانی که صاحب تحفه را با وجود نادانی خود دشنامها میدهد
ودروغ ملامت بر پیشانی خود می نهد وانکار می نماید که زید شهید را با امام باقر مناظره و انکاری نموده د
عبارتش اینست چون عبد الکاذب العادر درمیان هشام بن الحکم و هشام عبد الملک امتیاز نموده این
مناظره را بر مناظره امامت رجماً بالغیب حمل نموده حالانکه عدم امتیاز نیز از همین ابوجهل سر در یافته
و با بهمه دشنام باد ادعای چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد والعجب که مراد صاحب تحفه اصحاب
فرعونی امام صادق اند مثل ابن حکم وسالم وشیطان الطاق که با زید پرخاش ومخالفت کردند در امر امامت
نه هشام از بنی خلفای امیه ولنعم ما قیل سه هر ان جولاهه کو خود را معلم پیشه میداند سخن از آسمان
پرسم کلام از ریسمان راند اکنون امور دیگر بوجوهی چند باید شنید که برای تفصیل مقالات متکلمین بکار
آید وقوت بیانی برای ایشان بیفزاید فاقول وبالله التوفیق این لاف های فرسوده وگذافهای
بیهوده مخدوش ومردود است بوجوه بسیار وتقریرات بیشمار مگر بقصد اختصار بر وجهی چند اقتصار میکنم
اما اولاً پس از آنکه هرچه مجتهد الزمانی بسبب استیلای جهل ونادانی درین باب نفس سوزی ولینه توزی
بعمل آورده بودند همه را در آغاز مجلد اول مانند ودغر دو مردود که از تند باد چون توده رماد نیست ونابود
گشته گردانیدم بعنوانیکه هرکس که آنرا بیند کاهی نام مزخرفات مجتهد که درین اوراق ترتیب داده بر زبان نگیرد
بلکه احدی از شیعه اگر حیای داشته باشد بعد از دیدنش بی اجل بمیرد ولیکن از آنجا که کتاب از ادملغین
عن بصارة العین رفته رفته باصرار متعصبین ولی استبداد مسترشدین که بدو صد جز کشید در هر باب تفصیل وبسط
را طلبگار ند ومکاتب از نزدیک ودور می فرستند ومنت خشک بدستور این زمانه بر گردنم می نهند وکسی
تا امروز از شاگردان با وصف امیری ومسندنشینی نرسیده که هیچ سامانی بپرضر درست تا درین شغل دست

وشریک شویم که بدون آن کاری بر نمی آید کیفیت چنین تالیف که برای شکار روباه سامان شیر در کار هست پس
مناسب نمود که بعضی از امور سابقه اعاده کنم و بعضی دیگر را بطور تجدد ذکر نمایم تا اگر کسی را جلد اول بهم نرسید بیچاره
با نچه درینجا بجوابش که از دعایم تحریر مجتهد هست بیند فضول خوش کند و بحال این مسکین دعا نماید تفصیل این
مجمل بدین گونه هست که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و رسائل معتمده اهل سنت مانند امامت و سیاست
ابراهیم بن قتیبه کما هو مقتضی الحدیث المرتضی انظرانی ما قال او دلو بوده عادة متقیهم وشرح فاضل مداینی بر نهج البلاغت
که بتصریح مجتهد الزمانی در تشیید المبانی و تصریح مجتهد ثانی در کتب مطبوعه معدل و مزکی ست و تفصیل ابن میثم بحرانی
در شرح کتاب مذکور و هم از کلام یکتا زمیدان مناظره نزد علمای رفضه ثابت کرده ام که عبدالله بن عمر
بیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و معزز گردیده و نیز اشارةً و صراحتاً از کتب معتبره فریقین باثبات
رسانیده ام که او بر یزید شقی وقت شنیدن خبر قیامت اثر واقعه کربلا خروج نموده و تنها بی کثرت باهدگان تا دمشق
دو اسپه شتافته و در هر منزل مردم را از رعایای آن بد نهاد شوراینده کما فی البحار والاروستانی
و غیره و خود را در بروی امرای شام توبیخ و سرزنش آن بی سعادت بانجام مثواب جاودانی فایز گردانیده
و صولت دیده و فنائی و بیباکی او را برابر غازی انشمرده و درین امر از بعض نسخ سلیم هلالی که بزعم رفضه
از رفقای مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چندان بود که او با پدر خود در
باب وعظ و نصیحت ابنایت علیا رسانیده و قد اشرت الیه فی المقالة السادسة ایضاً و از اثبات الحق
ایراد نموده ام که عبدالله مذکور برای توبیخ معاویه وقت بغاوتش خروج کرده و مواعظ را از زبین بعرش بر
رسانیده و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیر المؤمنین را آنچنان بیان فرموده که کسی را یارای آن نباشد
و این هم در انمار مجلد مسطور از ان تواریخ که بتصریح مجتهد الزمانی در مذهب اهل سنت معتمد و موثوق بها هست بعض
تعیین آورده ام که هرچند معاویه کوششها کرد که عبدالله بن عمر ولی عهدی یزید را قبول کند سودی نبخشید و بقدر
کره صلات نزد او روانه کرد تا آنکه بالکل درا هم رسید لیکن ان امام الزاهدین التفاتی بآن نفرمود بالجمله
این مطالب مهمه و فواید جمیله را بعنوانی در آن مقام متصلاً ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
نتوانی یافت من بعد باید ناظرین را در بعضی از ان این حرف نصب العین داشتن که اقرار العقلاء علی
نفوسهم حجة دون الادعاء لانفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در صوارم مجتهد ثانی جابجا
تازه تر امریست که اگر علمای رفضه آنرا ببینند یا بشنوند دیده از پشت پای خجالت بر ندارند بیانش آنکه
جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگوید که شنیدم ازو که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از ده
هزار بودند اصحاب جمل زیاده از صد و بیست هزار همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چهار هزار کس بودند
حاضرین بدر و حدیبیه و دیگر مشاهد مشرفه و سایر مردم از اهل کوفه و قبایلی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
نبودند بلکه اسلام آورده بودند بعد الفتح و معظم آن چهار هزار ناصر آنجناب بودند و الکی را بر بیعت خود اکراه

نگرد و نه برخیاب بلکه لطیب خاطر همراه او شدند از اهل بدر بترتیب هفتاد کس و یکصد مرد از انصار حاضرین احد و حدیبیه و تخلف
ننمود از مهاجرین و انصار کسی و نبود از مهاجرین و انصار کسی که همراه او نبود بخواهش خود و دوست میداشتند او را و دعای
نصرت و ظفر او میکردند و غلبه او را بر مخالفین میخواستند و او ایشان را به جنگ نگرفته بلکه بطیب خاطر متابعتش کردند و همراه او بجنگ
رفتند مگر چند کس که بیعت نموده بودند و در وقت جنگ متردد افتادند محمد بن مسلمه و سعد بن وقاص و ابن عمر و اسامه بن زید
انتهی ملخص عبارت سلیم که اهل استعداد را از دیدنش حیرت می آید و سلامت طبع از دست میرفت و لیکن چه توان کرد که امت
که ابن سبا از امت بقر مجلسی آنرا وحی آسمانی می پندارد از این کتاب هم هر کسی دانست که عبد الله عمر بیعت خلافت مشرف گشته
و لیکن در حرب اهل قبله مثل اسامه بن زید و غیره متردد گشته پس از نزد او انزوا مصلحت شده و اگر با آنجناب عناد میداشت اخر مسامحه
و حیله درباره آنجناب نه و صد و رمیافت چنانچه مجملا و مفصلا سابقا و لاحقا دانستی اما ثانیا پس از آنکه مدعای من حواله مطلب
معالم بر تحریر رشید المتکلمین رحمة الله علیه بود چنانچه معمول منصفین فریقین است پس می بایست که عبارت ایضاح را نقل کرده
بر عادت مناظرین گفتگو میکرد و عقلا یا نقلا مخدوشش می نمود و آن صورتی نه بست و بنیادش بر اجمال مخل فرا گرفت الحق
ناگزیر افتاد که عبارت ایضاح را قلمی کنم پس بدانکه رشید المتکلمین اثار الله برهانه در رد هفوات ششکی اریکه قبال تبعیت چنین
می فرماید که احقر البرایا در جواب شرح استفتا در مقام توجیه تقاعد ابن عمر از بیعت حضرت امیر المؤمنین این عبارت نوشته بود که آمدیم
بر بیان وجه تقاعدش از بیعت خلیفه چارمین پس میگوییم که آن نه بنابر انکار بود و بلا این کار اجماع مسلمین تردیدی در امر دین
بر عاقل میداند که بسا امور حقه بجهت بعضی اسباب در اول نظر بعضی مردم را صورت تردد میشود و بعد خوض تامل در او دلایل تردد زائل
می پذیرد و چون خلیفه وقت از کرام ناس بود لهذا ابن عمر عذر خود را صاف بتواضع و ادب بر آنجناب عرض نمود چنانچه ابوحاتم در
تاریخ خود در ذکر خلافت حضرت مرتضی علی رضی الله عنه میگوید قال لاهی لعلی علیه السلام ابن عمر انشدک الله و الرحم ان تحملنی علی ما لا اعرف
الی اخره و آنجناب خلافت مآب نظر بر کرم ذاتی خود و عدم توقع فساد از وی عذرش با دیگر متوقفین قبول فرمودند چنانکه در
استیعاب و در ترجمه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگوید تخلف عن بیعته نفر فلم یکرههم و لم یکرههم انتهی پس جناب عالی را ابطال این
توجیه بملاحظه جمیع قیود ماخوذه در آن لازم بود مع از مان توجهی بطرف آن نفرموده با همان سخن بے جا بعض متخیله تقاعد او
بیعت جناب امیر المؤمنین اعاده نموده اند و کلام بر تقریر موجه عذر که از جانب ابن عمر کرده اند و سرفع مقبول افتاد
عذر ابن عمر بجناب امیر المؤمنین حیدر علیه السلام با چنانکه مصداق المعنی فی البطن الشاعر باشد ارشاد کرده اند پس بجواب مادة تقاعد
ابن عمر از بیعت حضرت امیر المؤمنین بدون امعان یا دتی برانچه در شرح استفتا نوشته بودم اگر چه عبارت جواب شرح استفتا
که نقل کرده اند اکتفا نمایم نزد اذکیای سخن فهم استبعادی نداشته باشد لیکن بنابر عموم افاده اندکی بشرح آن می پردازم
و عرض میدارم که تقاعد از بیعت خلیفه دو قسم می باشد یکی بر سبیل انکار اعم از آنکه انکار بجهت طالب خلافت برای نفس خود
باشد یا بزعم عدم لیاقت خلیفه وقت برای منصب خلافت یا بزعم دیگر مماثل آن و این قسم با نواعها از ابن عمر واقع نشده
چه او طالب خلافت برای نفس خود نبود چنانکه در تاریخ طبری ... مذکور است و کان من همه ای من الخالیق
عبد الله بن عمر بن الخطاب حاضر الا یطمع فیه و کان غیره کلهم یرید انتهی و توهم زعم ابن عمر لعدم لیاقت خلیفه جایز

و برای خلافت هم زعمی دیگر مانعی ازین از و هام باطل است که احادیثیه بروایات فضائل و مناقب جناب امیر المومنین که
دواله بر لیاقت آنجناب برای خلافت اند و بالمشافهه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود و اشتغال پیدا داشت
و از انجا که آن اخبار از قبیل اخبار غیر معارض بمنافی و مجلو بینات و نسبت باین عمر قطعی الصدور از آن سرور صلی الله
علیه و آله و سلم بود لهذا توهم و نسخ و تاویل آن و عدم اعتقاد راوی خصوصاً مثل ابن عمر بان نزد اولو الابصار احتمال از کار دور
پس با وجود روایت اخبار کذائیه توهم زعم ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه چارمین یا توهم زعم دیگر مشابه این نعوذ بالله منه
از عاقلی این بیرون غیر متصور و قسم دوم از اعتقاد آنست که برای تحصیل علم استدلالی که مورث اطمینان تامت میشود باشد
نه بجهت شائبه انکار گو مطالب قریب بضرورت باشد لیکن بجهت حیص و بیص منکران کدورت ما بجوهر صافی آن در نظر
بعضی نظار پیدا شده باشد و بعض محتاطین برای ازالهٔ آن محتاج بتاویل شده باشند حسب تذکرة الخواص و عقیدت

الاعتصام می فرماید فان اعترض معترض علی ثبوت امامة علی رضی الله عنه بقعود من قعد عن نصرته قیل لیس فی قعود من قعد عنه ما

یبطل امامته و ینقض طاعته بل القاعدین هم معتقد لصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا تورعا عن قتال اهل القبلة انتهی مختصراً و بعد
این عبارت بنور کلام رشید المتکلمین در نباتی سمت من بر قدر ضرورت اکتفا ورزیدم در بارهٔ این کلام متانت التیام
که در کتب رفضه خصوصاً کتابیکه تالیف کلینی نزد اهل دانش و فرهنگ اصول رفضه بپایهٔ آن نمیرسد چنان بتفصیل و تائید
موجود باشد چنان بیهوده گوئی نموده که قابل التفات نیست لایق آن نیست که آدمی بجوابش پردازد و نقل این عبارت خود را
مشغول سازد عقلا را باید که بی انصافی و جور و جفای مجتهد الزمانی ملاحظه کنند و در استعجاب و استغراب فرو روند تعلیقاً
نفهمیده منتبع نیست ازین کرده مکیدت بزده زیرا که پدر مجتهد الزمانی کلام رشید المتکلمین را که از شنارس تحریر کرده نزد او
قابل جواب نداشته بود و الحمد لله که گرچه کلمهٔ انصاف از مجتهد بجهت اقتضای دشمنی و سعادتمندی نسبت بپدر فانی محال بود لیکن بمقتضای
ع بر محال از دست تو ممکن شود و آن اشکالات را دانسته در حضرت سیدی متین و توصیف آن نگارهٔ بلاغت نسبه فهم
منقبت بکتابیکه فریقین آنرا تصحیح مزین و براهین متین بیما اند غرضیکه مجتهد الزمانی از مدتها مسلوب الحواس شده اند
و اکنون حال جنون ایشان که از پدر خود بمیراث یافته اند چنانچه دانی بدین درجه رسیده که با وصف نوشتن چنین
ابواب و فصول در بارهٔ عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از کتب معتبره فریقین کلمات بیهوده میخایند که اعتقاد ابن عمر بحقیت خلافت
جناب لایتاب با وجود ترک بیعت آنحضرت الخ الغرض این قسم کلمات که کسی نسبت بخصم خود تواند گفت ازین امور زیاده
ترهات مجتهد مکشوف نیست لیکن اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت ما شاء الشاتمین از انکه هرگاه در سابق از کتب
فریقین هویدا گشته که جناب امیر ابن عمر را بتکلیف حروب بغات نکشیده بود و ندانسته که او از اهل بغاوت و فتنه است نهایة
تکلیف که در خواص امامت نزد شیعه دیده باشی که امام مخلص خود را از منافق ممتاز میداند پس او را معذور نداشتن و ترک
را دلیل سوء اعتقاد ابن عمر معاذ الله در حقیت خلافت مرتضوی پنداشتن مخالف صریح با جناب سید الوصیین نمودن نسبت
تکلیف در حق چنین معتقد دودمان اهل بیت که درین واقعات سابقه و سوانح لاحقه بمحبت اهل بیت رضی الله عنهم
شهادتی داده باشند پس مصراع مشهور را باین طور ملاحظه باید فرمود ؎ این کار از تو آید و مردان چنین کنند ٭ اهل خرد بگویند

تو صد آفرین کنند ما را بعابس از انکه مر مجتهد الزمانی هنوز مشتبه ست خلوص سوء عقیده عبدالله بن عمرؓ حالانکه اسقاط
معتمده فریقین دلالت دارد بر انکه ابن عمرؓ مداح حضرت امیر بود و نیهار و ریاقت جناب مرتضوی بخلافت و تمیل دست
مثل مجتهدین کشل الصحابه یحول سفارهست که بکتب رجوع نمیکنند و در نمی یابند که عبدالله بن عمرؓ بیعت خلافت آنجناب کرده و تبعیت ال
و هم مجتهد الزمانی و اتباع و اشیاع او چنانچه باید در سابق بظهور پیوسته و جا بجا در مطلوبات عبارات بتفصیل تام مر گذشته و
روایات فریقین و مقالات طرفین زیاده از وصف رفته و چنانچه معاینین بحال کودکان نافهم بار بار متوجه میشوند در ایج تعلیم
و تفهیم مجتهد خارج از حد بیان باشد در نور دیده اهل این شیعه که اندک خیاد ... مجالی نمی یابند که مثل مجتهد الزمانی ارتکاب
چنین خرافات نمایند و تنها سای خلاف اصول ... هر جا که از کتاب سلیم بیعت عبدالله بن عمرؓ باین شد و در آید نص
بر دعوی باشد ولیکن ... این تهی مغز را چه علم و خبر که بر او هم مبرهن است یا دفتر بالجمله طوق بیعت مرتضوی کرم الله
وجهه در کردن عبدالله بن عمرؓ بود حاشا که او خلیع العذار و مطلق العنان باشد غایة الامر این است که او در حروب بغاة همراه
نبود و از عدم بیعت درین امر الزام نمی آید انچه برای عبدالله بن عمرؓ مجتهد الزمانی معتقد آن گشته و من ادعی فعلیه البیان
و علیه اثباته بالبرهان و العجب که مجتهدین رفضه عبدالله بن عباسؓ را شیعه پاک ... حالانکه بر طبق روایات
سابقه که جا بجا ... ایشان در کتب معتبره خویش آورده اند حضرت مرتضیؓ ... زیر طعن گرفته بسبب انکه مال بیت ...
یکشمر و ... بود ... و مخالفت امام وقت نموده بر ان اکتفا نکرده کنیزان نازک بدن مثل نسرین و نسترن
از همان مال ثمن غالی خریده ... تلذذ میگرفت ... و مشروبات اخروی پشت پا زده بتحصیل لذات
دنیوی خود را مشغول ساخته و آن کلمات نسبت بجناب ولایت مآب نوشته که عرش عظیم از ان لرزیده و آنجناب را بوصف حلم
کریم و لطف عمیم غیر از لعن او ... مصلحت ندیده و از نهایت غیظ و غضب خون جگر نوشیده خوشا بحال شیعه که کاسه
از لوا غضب بر گذشته که چنین کسان را که دشمنان اهل بیت بر اصول رفضه بودند مقبول گردانند و عبدالله بن عمرؓ را بسبب آنکه
بر یزید خروج کرده و تقسیم معاویه ... زیر طعن گیرند ... اعظم مشکلین المتاخرین ... پذیرند
الحق و لیلی محکم ... سوء ظن ابن عباسؓ نسبت بمصداق حدیث ... علی خیر البشر من ابی فقد کفر ... شد که در وقت
غصب خلافت که معاذ الله مهاجرین و انصار بر اصول حامل اسفار ... عبدالله بن عباسؓ بیعت صدیقؓ کرد از اعدای
گوساله پرستی میگویند بجان و دل نمود علی ما آورده القمی فی تفسیره ... کتاب شیعه ان شاء الله تعالی یاد
مال بیت المال ... و حقوق ... مرتضوی خوردن و بخذلان آنجناب پرداختن و بر مدعا عظم خاتم الخلفاء الراشدینؓ گوش ...
و بالاتر از همه انکه جناب مرتضویؓ را سفاک خون اهل اسلام دانستن و انهم بعنوانیکه معاذ الله گناه مذکور از اکبر الکبائر باشد
بلکه دشمنان اهل بیت را ... کفر رسانید باز در وقت حسن مجتبیؓ ... دار و ظلم و جفا ... شکست گوشواره عرش
برین کوشیدن و در وقت امام حسینؓ ... دل دزدیدن حالانکه ابن عباسؓ بر زعم طایفه اعتقاد میکرد که حضرت شهید
کربلا در آیات بینات قرآنی مامور بجهاد یزید بودند و ازینجا بعد تسلیم بعضی از امور فرق ظاهر شد میانه عبدالله بن عمرؓ
و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم بر اصول موضوعه بالسنه نشناس ... که نزد ابن عمرؓ امامت از فروع باشد و نزد اهل

حجابیه بر ترهات امامیه از اصول قرار یابد فاعتبروا یا اولی الالباب تمه لوان هذا الشی عجاب اما خامسا پس مجتهد الزمانی لسبب استیلای
جهل و نادانی چنین فهمیده که هرگاه امری مکافات واجب باشد او نزد امام قبیت مقبول گردد ندامت بی وجه و بی معنی ست حالانکه بیت
اکابر شریعت و طریقت بر تو شد فی منجات هم منقول ست کمال انبیا و اولیا و نداری یا نشنیده تا چنین مزخرفات بر زبان آری و این نقل
را پایانی نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله حرفی چند از آن میگوییم که حضرت آدم علیه السلام بر ترک اولی انقدر
گریستند که پای ایشان بگلابه فرو میرفت و سیل اشک از چشم مبارک آنچنان در طوفان بود که گریا دو چشمه
از خیال سواسی میچ شد و من حیرانم که مجتهد ما صحیفه سجادیه را هم بنظر نیاورد که حضرت سید الساجدین
رضی الله عنه و عن آبایه اجمعین در ترک اولی با وصف آنکه معاتب از بارگاه الهی نشدند چه‌ها
مضامین که از شنیدنش جگرهای سامعین آب میشود و عمارات هستی خراب میگردد بکمال تضرع
و زاری ادا میکردند و بسا بود که غذا از کثرت اشک باستیلای مزید خوف بر انجاب تر میشد و در دیگر
کتب مثل ابواب الجنان از امالی صدوق دعای امام زین العابدین بعبارت طولانی مرویست که آنچه
حرف از آنست که خدایا اگر معاون آهن بزندان جهنم و زمین را بمژگان خود بروبم و از خوف تو انقدر بگریم که دریاها
بجه‌طین و آسمان از خون و ریم جاری شود البته اینهمه قلیل باشد از کثیر از امور که واجب است از حق تو بر
من و با اینهمه اگر مرا ابد الابد همه مخلوقات اندازی و در جهنم غیر از من کسی دیگر نباشد و جثه قعر جهنم را پر کند
البته قلیل بود و نسبت بعذابیکه مستوجب آن شده‌ام انتهی مختصرا و هر چند تمنایای شرطیه که هم
وقوع را مقتضی ست لیکن حسرت بر ترک اولی و استیلای خوف خدا قابل چون و چرا نیست و اگر حال آبا
طریقت که بسبب اتباع انبیا و اولیا بحقایق اشیا فائز شدند بتفصیل بیان کنم از آنچه مقصود فائق است محرم
ناظم شیخ در بوستان نظم کرده **نظم** شبی دود خلق آتشی بر فروخت * شنیدم که بغداد نیمی
بسوخت * یکی شکر گفت اندران خاک و دود * که دکان ما را گزندی نبود * جهاندیده گفتش که ای بوالهوس
ترا خود غم خویشتن بود و بس * نپسندی که شهری بسوزد بنار * اگرچه سرایت بود بر کنار و گفته اند که سری سقطی
روزی گفت که من یکبار الحمد لله گفته‌ام و از آن باز سی سال ست که استغفار میکنم مردم پرسیدند که
تفصیلش چگونه فرمود وقتی در بغداد آتش مسلط شد و بازاری که دوکان من در آن بود همه سوخت چون خبر سلامت دوکان
خود شنیدم شکر گفتم باز خطای خود دریافتم که این شکر بر خلاف مروت از من صدور یافت که بر مصیبت
مسلمانان غمگین نشدم و بر سلامت حال خویش شادمانی کردم تا اینمدت بندامت و توبه و استغفار
مشغول هستم عجب نیست که شیخ همین قصه را نظم نموده باشد بهر تقدیر چون عبدالله بن عمر که پای
خود بعبادات خالق الارض و السموات شکسته و در کنج عبادات تنها نشسته بود و در زهد و توکل پیشوائی خلایق
داشت چنانچه در تواریخ و کتب اخلاق و سیر معروف است خطای خود را دید لاجرم ندامت کشید افسوس
من درین امر اوفتادم که شمشیر بروی مسلمانان نکشم و احتیاط همین است که ازین جنگ باز مانم حالیا بغاوت

بغاوت باغیان و صوابرای جهان آرای مرتضوی عیان گردیده این ندامت چگونه با معذور بودن
ایشان منافی است مگر ندانی که اگر او همراه جناب مرتضوی گشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیش
از بیش درین خصوص هم می یافت نسبت بانچه احتیاطاً بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت فرماید
تا تدارک ما فات بوقوع آید و دیگران را سرمهٔ بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیاده تر
بمناقب مرتضوی بجان و دل گرایند و بینند که حال اجلهٔ اصحاب چنین است و ندامت مذکور را بنظر دارند که
وقت از دست رفت و تردد در زمانه تحکیم درگذشت و مهاجرین و انصار محبین آنجناب کما عرفت آنفاً بعد
از مایوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و حروب مشهور و منقح گشت **بالجمله** هرچند حضرت مجتهد
رفضه از غایت خرافت و سفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و روبرو دی اهل هنر
ندامت عبدالله بن عمر بر جای خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلمه که در آغاز
مثل عبدالله بن عمر بخیال احتیاط ماندند و از حروب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطای
ایشان متحقق شد و صواب رای مقدس خاتم الخلفا صورت گرفت و خبر بتواتر رسید مثل عبدالله
بن عمر ندامت کشیده اند و تا مدتها پشیمانی خورده اند بلکه از کتب معتمدهٔ امامیه واضح و لائح میشود که در
آغاز وقت ندامت بعد از تحقق امر مذکور جامه بر تن دریدند و در قلق و اضطراب افتادند و لفظ المشیا
و لو حبوا بر زبان راندند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی عشی علل الشرائع نقل نموده و مجلسی در
بحار از اصحاب آثار می آرد که عبدالله بن عمر میگفت که این قدر رنج نکشیدم بر چیزی چنانچه بر عدم رفاقت
مرتضوی بر قتال باغیان و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی الثدیه اخذه اقدم و ما اخره قلق
و فرق و قال والله لو علمت ان ذلک کذلک لمشیت الیه حبوا و هرگاه وارد شد بر معاویه او گفت چرا
اعانت من نکردی بر طلب خون امام مظلوم جواب داد چگونه قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیث انت منی
معاویه عذرش پذیرفت و گفت اگر من شنیدمی جنگ باو نکردمی انتهی محصلا **و از کرشمهای تقدیر**
الهی و تائیدات سماوی آنکه روزی بامدادان بر مصلی بودم و اجزای این کتاب تعریب نظر نهاده بودم که
تقریر روایت صاحب رقعهٔ مزوره بخاطر آمد گفتم برای تعلیب تقریر مجتهد الزمانی خوب تر است پس سوار رم را
از مقام رویت کشادم که جناب مجتهد فانی بیرون حقانی وارث بلاغت سحبانی حدیث امام رضا را ذکر نمایند
و محصل آن عبارت مطنبه او آنکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس الهی رسانیدند قوم مشتاق
شدند و هر یکی گفت باور نمی آید تا بشنوم نمی آید پس آنجناب از هفتصد هزار هفتاد هزار را منتخب گردانیدند
از ایشان هفت هزار را تا هفتاد کس نوبت رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت و ایشان در دامن آن بحکم موسی
بودند و کلام باری که بجلال آنجناب بود از جهات سته شنیدند عرض کردند ایمان نمی آریم تا حضرت باری را عیاناً ببینیم
پس مصداق فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ شدند و حق تعالی بعد زاری موسی علیه السلام

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت بکن و به بین و خیره پس هرچند فرمود که رویت او محال است قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا از غبار عتابی و عذابی نیست درین وقت طلب نمود و کوه شق شد و موسی علیه السلام بیهوش افتاد و بعد افاقه توبه کرد و گفت تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

بالجمله اشکال مجتهد الزمانی بجناب فانی بلکه بحضرت سلطان خراسانی رضی الله عنه کشیده که قبول عذر و توبه موسوی امری عجیب است که از کلم فانی چکیده زیرا که اگر کسی عذرش یعنی ایستادن باشد تهمت از وی ساقط است بلکه کراهت و ترک اولی تلبیس حضرت موسی با وجود قبول عذر و صدور امر در طلب رویت ندامت چرا فرمود که تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ایا قومش که پیش عناد داشتند باز می طلبیدند و بعد امر میفرمود موسی علیه السلام توبه خود را می شکست **و** بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها چون بدین مقام رسیدم و احادیث حضرات ائمه اطهار علیهم السلام یاد آمد که رب العالمین با چنین میعاد موثق با حضرت موسی علیه السلام چه معامله کرد که با هیچکسی از اخص کائنات نفرموده باشد دل بجوش آمد که درین وادی بتازم و لیکن بهر حال خود را ضبط کردم و از بیانش درگذشتم که در تلقیب نفوس خویش ملقب مذکور تسمیه شی باسم نقیض است و لیکن قَالَ اللهُ تَعَالَى كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ **آدمم بر آنکه** چرا از اغاز ندانستند که صواب بجانب حضرت مرتضویست و جواب آنکه جناب امیر را مثل دیگر خلفا برگزیده عالم بعد الانبیاء اعتقاد میکردند و وقت خلافت آنجناب قطعا آنجناب را جنتی میدانستند و لیکن با اینهمه مرتبه عصمت نزد شان خاصه حضرات انبیا منحصر بود معاصر در عالم اختیار نبی آدم بود نه بینی که چون صدیق اکبر خود است که با مانعین زکوة مقابله نماید در آغاز امر صحابه اختلاف نمودند و خود فاروق با صدیق گفتگو کردند چنانکه آدمی برای حصول اطمینان کلام می کند و هرگاه بعد از قیل و قال دانستند که رای او بر صوابست همه با تباعش تن در دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا رای او اجماع متحقق میشد حاجت گفتگو و ضرورت مناظره نی افتاد الغرض عبد الله بن عمر بارها دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه واله وسلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده لهذا بعضی از صحابه رضی الله عنهم زبان سعادت نشان حضرت صلی الله علیه واله وسلم بعضی از کلمه گویان را کشتند و سخت معاتب گشتند پس ایشان درین باب خوردند از جهت عبد الله بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنم و بعبادت نشینم چون بغاوت طرف ثانی و تقصیرات آن محقق شد و صواب رای حضرت شیر یزدانی متحقق گشت ندامت و پشیمانی بهم رسانید و معنی آیت کریمه که در بصارت العین وارد کردم و مجتهد الزمانی از شنیدنش لغت شدند تحقیق یافت فرق این است که آنقدر عبد الله بن عمر یافته بود که معاویه بر خطاست و او را نمیرسد بجنگ و جدال پرداختن و قیاسش مربوط و دلایلش مضبوط نیست از انجهت برای تفهیم او کمر همت بسته نیست و مراتب و مدارج حضرت مرتضوی علی برشمرد چنانچه در مجلد اول است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه

اما سادساً پس گویا مجتهد الزمانی انیهم نفهمیدند که الکلام یجر الی الکلام حالانکه این امر نیست که قرین در تخصیص
بمثل این مثل عذر کرده بود کما لا یخفی علی من رای مکاتبه الی رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون بسیاری
از هفوات که زنهار تعلق بابحاث ندارد و محتاج البیان نیست بلکه در حقیقت سخن از ریسمان است در کلام مجتهد
راه یافته کما عرفت مرارا و ستجی ان شاء الله تعالی الغرض عجیب رائیکه انیمعنی که بکدام وجه ابن عمر بگوشه قرار
گرفت و رفاقت مرتضوی درین وقت نکرد بر تفضیح ابن عمر حمل کردن و او حماقت دانست زیرا که معمول
جمیع محققین انیست که کلام را بعنوانی ادا میکنند که اعتراض متعرضین و شور و جدل مشاغبین بعد از ان صورت
نه بندد پس این امر نزد عقلا در باره هر کسیکه اتفاق افتد بر مزید محبت و سرپرستی و حق گوئی و انصاف
پژوهی حمل توان کرد نه بر خلاف آن کما لا یخفی و مجتهد شیعه را مقصود انیست که مقلدین بدانند که رساله
بصارة العین را جواب داده‌اند و رد کرده‌اند و هرگاه کلام من مثل حدود الاشیا که شیخ رئیس حکمت مشائیه
نوشته جامع و مانع بود مجتهد الزمانی تا امروز که زیاده از نصف کتابش را بادله عقلیه نقلیه زیر نقض جمیع
گرفته زیر و زبر کرده ام کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در بیان ان تحیر و تردد رو
دهد بخلاف مجتهد که در هر جا بر این رساله صغیر پیش پا خورده و نزد اهل خرد بسبب جهل یا تجاهل
از مدعا راه بجائی نبرده و همچنین است اگر برادران رفضه یعنی اهل مسقط و مطرح کلام کنند و
به تخطئه جناب مرتضوی رضه بر خیزند که بعنایت ایزدی از هر طرف خائب و خاسر خواهند گردید و هیچ اعتراض
بر انجناب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید اما سابعاً پس تحقیق موت جاهلیت و ورود
این وعید در ابواب و فصول سابق مبین شده لیکن اینکه رفضه رو برو بمدعی آن تقریرات سر نتوانند
بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث وصیت است که صاحب روضة الواعظین تیر بابر اوشش راه فرار
را بر اخوان خویش دیوار روئین ساخته و محصلش همین است که هر که وصیت نکند بموت جاهلیت می میرد
و حال وصیت از قرآن و حدیث چنان است که همه کس میدانند که هرگز بمرتبه فرضیت نرسد اما ثامناً
پس از انکه انچه بر صاحب تحفه قدس سره العزیز وارد کرده است در حقیقت بکوری و کورانگی نمود عقلای عالم
را صلا داده است و قصور نظر خود را در تتبع مقامات کتاب مذکور بر اهل علم و دانش مدلل گردانیدن تفصیل
این اجمال انکه لفظ مجتهد دلالت بران دارد که صاحب تحفه چیزی دیگر گفته مخالف انچه اهل حق تحقیق کرده اند یعنی
ایشان اعتقاد دارند بحقیت خلافت جناب مرتضوی و او اعتقاد بحقیت ان ندارد بلکه حکم می نماید که انچه عبد الله بن عمر رضه
نمود که شمشیر بر روی مسلمانان همراه مرتضی رضه نکشید بهتر بود بمقتضای تورع و مزید احتیاط حالانکه دانستی که مطلبش این نیست
بلکه مدعا همان است که همه علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله رضه مذکور نه از ان جهت بود که
امیر المومنین رضه را لائق خلافت نمیدانست بلکه او نظر بوجوه سابقه درین باب احتیاط فهمید و چون خلافش بر آمد
ندامت کشید پس انچه حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز تقریر نمود عین تحقیق محققین اهل سنت است که بحقیت جناب مرتضوی

اتفاق دارند دلیر شکنی نواصب و خوارج ہمت میگمارند امدم برینکه از کلام صاحب تحفه چگونه باثبات
رسید که عبداللہ بن عمرؓ بعد ازان نادم شده وجوابش آنکه در تحفہ اثنا عشریہ نصوص اثنینی تصریح تمام موجود ہست کوری
و نادانی مجتہد الزمانیست که بدون تتبع کتاب مذکور این طعن و تشنیع آغاز نهاد و معنی آن زنگر الاصوات را نزد ہمہ
کس عیان ساخته پس بدانکه صاحب تحفه جزاه اللہ خیراً در جواب طعن ہشتم از مطاعن اصحابؓ عموماً بعد از بیان جان
نثاریها که مهاجرین و انصار ہمراہ شیر خداؐ بجا آوردند و مساعی بلیغ در حروب بغاة بجا بتقدیم رسانیدند و جماعات کثیره بدرجه
شهادت رسیدند حال عبداللہ بن عمرؓ بیان میفرماید که عبداللہ بن عمرؓ که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است
بالاستقلال و از عمده اصحاب ہمیشه تاسف میکرد که چرا ہمراه حضرت امیرؓ در حروب بغات شریک نشدم و رفاقت نکردم و
بالفرض اگر این عبارت از قلم صاحب تحفه نمی چکید باز ہم مدعا ہمان بود که اہل سنت نوشته اند نه آنچه مجتہد از راه خبث فہمیده
و بتقلید خوارج دشمنان ختنین در صدد جفاکاری و دل آزاری بر آمده و از ینجا بمقتضای الکلام یفسر بعضه بعضا حکم
کرده میشود که مدعای علامه ممدوح ہمین ہست که عبداللہ بن عمرؓ معتقد بخلافت راشده مرتضویؓ بود لیکن چون حروب
با شرکائی اسلام و اہل قبله پیش آمد بخیال احتیاط التقاعد نمود و حضرت امیرؑ اعذارش قبول فرمود و با انیهمه که تقاعد
کرده بود در بث مدائح و مناقب آنجناب میکوشید ندامت و تاسف میخورد که چرا داد رفاقت نداد **اکنون**
مطالب ہمه کتب درین باب خواه عبارت ایضاح باشد خواه عبارت تحفه اثنا عشریه خواه عبارت فقیر
خواه عبارت کتب دیگر ہمه یکی است و ازین ہست که صاحب تذکرة الخواص گفت لیس فی قعود من قعد عنه تخیل
امامته رضی اللہ عنه و نقض لما بیته بل القاعد ہم معتقد لصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا و تورعا عن قتال
اہل القبلة کما عرفت سابقا **اما تاسعا** پس از آنکه قیل و قال حضرت فاروقؓ در باره مالک قبل از تحقیق
اخبار بود چنانچه در مطولات کلامیه مسطور ہست و از انجا که در کتاب منتهی الکلام ارتداد مالک بن نویرهؓ و انکار
او از زکوة نقلا عن کتب الفریقین بکمال بسط و تفصیل مذکور ہست آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن ہست و تکذیب اکابر مفسرین و عمائد محدثین خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویرهؓ
که روافض آنرا از اجله مطاعن اکبر خلفای راشدینؓ میدانند بسیار ہست لیکن برای عبرت ارباب بصیرت یک دو
حرف از ان درینجا قابل گفتار اول آنکه از تقریر این طعن عیان شد که طبیعت فاروقؓ مجبول بر کمال انصاف
بود زینهار غباری با جناب مرتضوی نداشت و الا میفرمود که خوب شد که شیعی کشته شد زیرا که کذاب مفتری
یعنی نوراللہ شوستری در مجالس المومنین و غیر او در غیر او تشیع او را بلند تر زینها و لاف زینها با آسمان
رسانیده و زیاده از حد بیان در تشیع او بر خود بالیده اند و اگر در ینمقام بعد یاد کردن روایات در
حال مالک خویش کما اشرنا ابن مملوکین دست از تشیع او بر دارند بہر حال این تقریر از احدی
الراحتین خالی نباشد دوم آنکه چون فاروقؓ در قتل مالک که از آحاد الناس و
واماندگان و با انکار زکوة از راه دین برگردیده بود چنانچه از صحیح الصادقین ہم عیانست

چنین باشد چگونه عقلا تجویز کنند که او قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و رسن محکم بر گلوی آنجناب
بسته بازوی فاطمی شکسته بلکه معاذ الله دشمنانش را قتل کرده باشد الی غیر ذلک من الظلم والجور
پس معلوم شد که رفضه از خدا و رسولش شرم نکردند و چنان افترا نمودند که عقل سر سری هم باور
نه کند ع در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن ٭ **بالجمله مولف تحفه هرگز** حکم نفرموده که قتال
در رکاب سعادت انتساب خاتم الخلفاء الراشدین خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدلالت کتاب مستطابش
همانست که شنیدی و حاشا که مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت از ان باشد بلکه اشاره بسوی
ندامت است که بر ترک بیعت حرب باغیان متفرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرد که چون
ضمیر دائر باشد در نزدیک و دور اولی قرب است مع ذلک دلیلی بران قایم است و آن انیکه بعد از ان گفته
ام و الا اکثر مقدمات ممهده و اصول موضوعه سیاه پوشان در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال
چه عنقریب هویدا میشود که معنی این عبارت بدون انکه مرجع لفظ اشاره شمه ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت حرب
صورت نمی بندد ولیکن از انجا که مجتهد الزمانی هنوز پی بمعنی آن نبرده لاجرم چنین ضرطات البعیر و قسوات الحمیر از وصدور
می یابد و دماغ اهل خرد را پریشان میکند نعوذ بالله من ذلک و **بر نقد رمقصور رشیت** بلکه درینجا دلیلی دیگر است
بیانش انکه تشبیه کما نطق در عبارت بصارة العین یعنی کما نطق به الکتاب المجید بدون متعین شدن ندامت درست نمیشود
زیرا که حق تعالی مدح پیغمبر یا ندا از روی تذکر و تبصر که عبارت از توبه و ندامت است بنص حضرات ائمه کما ستعرفه چه معنی آن آیت
که چون اتقیا را وسوسه شیطانی وگزند نفسانی میرسد از وعید خدا اندیشه میکنند و راه صواب رامی بینند و این تبصر سبب
دفع میگردد دلیس تشبیه درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد مراد باشد لازم آمد مدح ابن عمر رض بر اصرار ترک و تقاعد و
آن منافی ندامت و تاسف است وانچه درینجا تقریر کردم عیاشی باسناد خودش از حضرت صادق ع آورده حاصلش
انکه مراد از تذکر یاد کردن و گذاشتن لغزش است که حق تعالی مدح اتقیا بران میکند **ومن درامواج حیرتم**
که از لفظ آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فهمیده خود انچه عبارت من نقل میکند دران لفظ عمر را اثری
و نشانی پیدا نیست لفظ اخر را بر ظهور لیاقت معاویه چرا حمل نمینماید که شامل باشد معهذا علما کجا نوشته اند
که توبه آخر عمر باوجود ثبات هوش و حواس مقبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح مقاصد و شرح مواقف و
شرح تجرید تجم آسمانی فضله خوار دولت جنگیز خانی هم ندیده بلکه اینی از ما مه جاودانی هم نشنید که
از ان تواند فهمید که فرعون اگر قبل از غرق وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میکرد
مقبول بود قال الله تعالی حَتّٰۤی اِذَاۤ اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهٗ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیْۤ اٰمَنَتْ
بِهٖ بَنُوْۤا اِسْرَآءِیْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ اٰلْـٰٔنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ
مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ **حیرت دیگر انکه** ندامت عبد الله بن عمر رض دلیل تقوی است بنص حضرات ائمه
هدی و معتمدین اهل صدق و صفا بین منافات و کذب در کلام میمون بن مهران از کجا من ادعی

المنافاة فعلیه البیان **حیرت دیگر آنکه** ظهور بغاوت اهل شام از روز قتل عمار است در صفین بخلافت امیر المؤمنین
و خلافت حسن مجتبی بعد حضرت مرتضی ؑ است و معاویه را خلافت بعد از خلع حاصل گشته و در جلد اول نقل مجتهد گذشته
که ریاست معاویه به بیست سال کشیده و خلافت راشدین سی سال مانده لیس رحلت معاویه سال شصتم هجری است
و سلطنت یزید بچهار سال منقضی شده و بیرنا بالغ فرمودند که ابن عمر بکمال عجلت در بیعت عبد الملک در آمده
و خلافتش بعد از یزید بمهلت دراز بوقوع پیوسته لا جرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمیناً بسی
سال انرا در اخر عمر فهمیدن ذو القرنین را با امام حسین ؑ همگانیدن است سلمنا که ندامت مذکور در عبارتی
مفید باخر حیات است لیکن دلالتی ندارد بر آنکه این ندامت حاصل نگشته مگر عند الموت چه پر ظاهر است که
چون چیزی بدوام کشد چنانچه از عبارت تحفه دانستی که عبد الله همیشه تاسف میکرد الخ در اخر حیات هم خواهد
بود و از ین تطبیق اعراض و قوع انفکاک میانه علت و معلول یعنی ظهور بغاوت معاویه و ندامت ابن عمر به
میخیزد حالانکه کلام ابن عمر که در شافی ثمانی هم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس که با بغات مصداق
حدیث تقبلک الفئة الباغیه جنگ نکردم و نیز اعتراض دیگر هم میشود که تقیید و تعمیم منافی همدگر است چنانچه
از تقریر مجتهد یعنی هرگاه ندامت اخر عمر توان فهمید لا جرم حکم باید کرد که ندامت تا اخر حیات ماند حالا روایات
اطلاق و عبارات دوام و استدامت و در روایتی از تقیید چه مربوط شد **حیرت دیگر آنکه** چون از کتب
فریقین باثبات رسانیدم که عبد الله بن عمر معتقد حقیقت خلافت مرتضوی بود و باز بخیال احتیاط منزوی شد
پس کبیره و صغیره چه معنی دارد زیرا که گناه مذکور متفرع بر آنست که مخالفت امام معصوم باشد و هرگاه کسی نظر
بادله منزوی شود و عذر او را امام بشنود و او را از اهل فتنه نداند و معذور دارد پس نه صغیره است نه کبیره
بلی ندامت او بر فوات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود کما قررنا **حیرت دیگر آنکه** لطایف عام است
از زلت و صغیره و کبیره پس انچه گفته که استدلال مجیب بایت اذا مسّهم الایه مغالطه محض است که تخصیص را باید دلیل
آوردن و در مقالة ثامنه از تصریح ثمانی و تفسیر یه و طبرسی در مجمع خواهی دانست اطلاق وسوسه بر محترفین
کلام مرسلین انشاء الله تعالی و با اینهمه که شنیدی هنوز بعد از غور بعضی مغالطه ها در کلام بر خرف باقی کما لا یخفی علی الناظرین
المناظرین الغرض مجتهد الزمانی بجهت تسلط جهل و نادانی نه حدیث و تفسیر را پیش نظر دارد و نه بدیدن مقدمات کلامیه
همت میگمارد بلکه خیالات نفسانی و مزخرفات شیطانی را نصب العین گذاشته و در تیه ضلالت گرفتار گشته **وَمَن**
يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ توبه و ندامت از کرده مقترین کجا می ابداین امر شیمه اتقیاست نه شیمه اشقیا
نعوذ بالله من ذلک **قوله** انچه نوشته و الا الخ **اقول** حال اصول اصیله شیعه نزد عوام که بدانه دوام رفضه لئام گرفتار
آمد همین است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امروز با وجودیکه علمای امامیه غایت مساعی در ین باب تقدیم رسانیدند
قدم [illegible] تحقیقه ثابت نگشته زیرا که خود از کتب معتمده رفضه پیداست که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی علی را خلیفه
بلافصل دانسته و حضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند و انقدر مردم را که راویان کاذب بدین امر متهم ساخته خود اکابر رفضه ایشان را

سیدین گردانیدند هم بترک تقیه وهم بجهت لعن کردن امیر المومنین برایشان ولوضوح انجامید که بر اصول شیعیان
این مردم از ایمان وتشیع بهره نداشتند بلکه فتنه خو بودند پس بر اقوال وافعال ایشان چه اعتماد واز ین
مقام نیز هویدا شد که دعوی اهل دغا ودغل وافتخار ایشان برینمعنی که دوازده صحابی در مبدای خلافت
صدیق شیعه بودند یعنی سلمان وابوذر وعمار وخالد بن سعید وابوالهیثم وخزیمه ومانند ایشان وابوبکر را مناظره
مبهوت گردانیدند نظر بانچه در سابق بوضوح انجامید مهمل بر آمد چه جای آنکه ناظرین وسامعین همه درینمعنی محو
حیرت باشند که عمار دران وقت حق را بر گزشتانده وصدیق را ملزم گردانده وبنص حضرت امام باقر وصادق
مواد خاص حیثیة گرده ودر خلافت جناب مرتضی متغیر شود یعنی ع او خویشتن گم است که راهبری کند پس
شهر آن راویان جگر سوز که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند ومطارحه کردند همه دروغ بیفروغ گشت
بالجمله عدول عمار از صدیق واعتقاد او بخلافت بلافصل امیر نزد اهل انصاف هیهات است نمی شنیده
دعلما ورجال خالد بن سعید صراحة گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در یمن عامل صدقات بودند
پس اظهار نص غدیر واحتجاج او برابوبکر بانکرامت او خواهد بود که بطی الارض این مراحل را نوردیده سر
پستی اهل بیت بلکه فتنه پردازی کرده وآتش درخرمن انداخته باز بمنصب خود برگردیده وهرگاه مجلسی
در بحار وداستانی در کتاب آمامت این امور را درحق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی حضرت زین العابدین
تجویز میکنند از خالد بن سعید چه نام توان برد وابوذر غفاری باقتدای جناب مرتضوی در وقت بلوی بعثمان میگفت
که بسیرت شیخین عمل بکن چنانچه از نهج البلاغه وهم کتب دیگر ظاهر است پس نزد عقلا چگونه صورت بندد که ابوذر
ابوبکر را غاصب منافق وصاحب غش وکدورت اعتقاد کند واز تصریحات شوشتری ومولف کامل بهائی
وغیرهما روشن است که جناب امیر درحق خزیمه بن ثابت وابوالهیثم وقتی که در صفین همراه ورفاقت داوند فرمود که ایشان
اگرچه در آغاز مرا مخذول کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر منصوص مرتضوی خاذل اهل بیت
آغاز بودند پس چگونه نخواستند که صدیق از خلافت باز ایستند ودست از امامت کبری باز دارد وچون این مدارج را
احاطه کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذوب لاحافظة له **معذلک** اینک نهج البلاغه جامع مقالات
صحیحه موثقه مرتضوی کما اشرنا من قبل حاضرات بعد الغرض والتسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضوی رد بر خلافت صدیق
ادله عمومیه امامیه را که از قرآن مجید وحدیث شریف دلالت برین مطلب دارد واز نصوص است بیان فرمودند بلکه بر
خلاف آن نص قطعی میفرمایند که امام شخصی است که اقوم بامر الهی باشد واهل حل وعقد که درین زمان مهاجرین
انصار اند بیعتش نمایند بعد ازین اگر شخصی شور وشغف آغاز نهد واز اطاعت ایشان سرتابد باید با او قتال
کردن واورا باغی شمردن پس حضرت مرتضی قسم میخورند که اگر امامت محصور باشد ومنعقد نشود تا حاضر شوند عامه مردم
باید که راهی برای آن یافته نشود بلکه اهل حل وعقد حکمی نمایند بر غائبین باز اختیاری نماند حاضر را که رجوع کند ونه غائب را که کسی دیگر
را برگزیند واز ینجا مثل بدیهی اولی بوضوح انجامید که اگر بغرض محال این اصحاب اثنا عشر معرکه قیل وقال را بر طبق اخبار رفضه طی کردند باری هم

لاف وگزاف شان از قسم توجیهی خواهد بود که لا یرضی به الامام اینهمه که شنیدی جناب امیر و پیروی اصحاب
و هوا خواهان و جان نثاران کما سبق نقلا عن سلیم و غیره در کتب خویش افاده نمودند نه فقط بجواب معاویه نوشتند تا از قبیل
مماطلات چند را درین باب گردانند و اینهمه را از باب الزامیات مداهنه و توشامد اصحاب شمارند بالجمله بر سر منبر اینهمه
مسائل را مخالف مذهب حق تقریر کردن و قسم با ایران خوردن و ازحدود و ضرورات بمراحل بعیده دور دور رفتن
چگونه کسی از جناب امیر تجویز توان کرد پس معلوم شد که هرچه بمعاویه نوشته اند همه امر تحقیقی است و من حیرانم که آیا
جناب امیر را درباره امامت خویش دلیلی هم نرسید که جامع بین الحقیقة والالزام باشد نحو آیات قرآنی قطعی المتن
و قطعی الدلالة مثل آیت اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ و اَنْفُسَنَا الی غیر ذلک من الالٓت بل الالوف و همچنین هزاران حدیث مثل موالات
و منزلت و قس علی هذا موجود که آنهمه را شیعه از متواترات و مفید امامت بلافصل در مناظرات مشهوره که تا عرض زمینه
دراز که سی سال باشد هر چندی از ادله قناعت میرفت افسوس که اینهم صورت نه بست پس بسیاری از مطالب الحقاق
مسمی باسم نقیضه و مصائب قاضی بربادرفت سه این گوینده که برآب نهاد هست جهان ۶ مثنوی نخواهد که تا در
گذری برباد هست ۶ و از نیجا اینهم عیان شد که خلفا در مناظره نیز گوی سابقت بودند که باوصف ضیق وقت و فقدان
فرصت هرچه از ادله تحقیقا و تفضیحا تقریر کردند کسی در سقیفه که مجمع اصحاب دوار الندوه اهل و سر نتائید کردن از
بیان شان نه پیچید و آحدی نیارست دم زدن در رد و قدح کردن حالانکه نه این بیچارگان علم ما کان و یکون داشتند
و نه امتداد زمانه برای ترتیب ادله یافتند بخلافت جناب امیر که تا بیست و پنج سال در کمین بودند و معرکه ها رو داد
و مناظره ها پیش آمد و دلیلی مرتب نفرمودند و چندی بر اصول رفضه خلافت را هم زینت بخشیدند و لیکن ثانی را
بر کرسی بیان ننشانیدند که مستلزم مدعا باشد عجب عجاب آنکه چون مردم از نزدیک و دور جمع شدند و خواستند
که بیعت کنند صراحةً فرمودند که دعونی و اطلبوا غیری و زارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جائی که عماد الاسلام اعتراف
بدان فرموده وارشاد نموده که حاجت بیعت چیست اگر امامت به بیعت ثابت میشد امام را هزاران خواص علامات
معصوم میباشد و از پس و پیش برابر میبیند و سایه اش بر زمین نمی افتد کما سبق بوجه فی المقالة السادسة و انتهای
علامات بنص نبوی صلی الله علیه و آله وسلم کما رواه اهل الدجل والدغل فی الکافی آنکه امام بدست خویش سنگریزهای
زمین با انگشتهای مالد تا مثل دقیق میشود یا از جیبش ورست میفرماید و بمهر خود آن نگین را مزین مینماید چنانچه مسیح بیرون
تو نمودم و زن مخاطبه بدون تاخیر از جناب امیر تا امام ابن شمعان ... رسید و زن کانی کثیر یافت تا بخدمت شریف حضرت امام زین العابدین
در اثنای راه وقتیکه از شام مراجعت فرمود شتافت آنجناب هم باوصف ثلث نصوصات آن علامت را نمود چنانچه
ابای صالحین شفاها بر سنت سنیه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سلوک نمودند و عبارت کتاب مذکور برای دفع اجمال
اینست علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبید الله
بن العباس بن علی بن ابیطالب قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه ع قالوا جاءت ام اسلم
الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم و هو فی منزل ام سلمه فسالتها عن رسول الله فقالت خرج فی بعض الحوائج والساعة یجیٔ فانتظرت

عند ام سلمة حتی جاء علیه السلام فقالت ام سلمة بابی انت وامی یا رسول الله انی اقرأت الکتب وعلمت کل نبی ووصی
فموسی کان له وصیا فی حیاته ووصیا بعد موته وکذلک عیسی فمن وصیک یا رسول الله فقال لها یا ام سلمة وصیی
فی حیاتی وبعد مماتی واحد ثم قال لها یا ام سلمة من فعل فعلی فهو وصیی ثم ضرب بیده الی حصاة فی الارض ففرکها
باصبعه فجعلها شبه الدقیق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمه ثم قال من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیاتی وبعد مماتی فخرجت
من عنده فاتیت امیر المؤمنین فقلت بابی انت وامی انت وصی رسول الله صلعم قال نعم یا ام سلمة ثم ضرب
بیده الی حصاة ففرکها فجعلها کهیئة الدقیق ثم عجنها فختمها بخاتمه ثم قال یا ام سلمة من فعل فعلی هذا فهو وصیی
فاتیت الحسن ع وهو غلام فقالت یا سیدی انت وصی ابیک فقال نعم یا ام سلمة وضرب بیده واخذ
حصاة ففعل بها کفعلهما فخرجت من عنده فاتیت الحسین ع وانی لمستصغرة لسنه فقلت له بابی انت وامی انت وصی
اخیک فقال نعم یا ام سلمة ائتینی بحصاة ثم فعل کفعلهم فعمرت ام سلمة حتی لحقت بعلی بن الحسین ع بعد قتل الحسین ع فی منصرفه
فسألته انت وصی ابیک فقال نعم ثم فعل کفعلهم صلوات الله علیهم اجمعین وحال اتقان وصحت اینقصه زبانی
زنی ونگیر که او با وصف ارتعاش از هیبت رسیدن عمرش بیکصد وسیزده سال درین واقعه جوان شد عنقریب می آید
بعد یکه همه ناظرین وسامعین را استعجاب افزاید ومضاحیک ایام جوانی رو نماید آنکه بر سر محفل از زبان شان برخوانی
وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ
قُوَّةٍ أَنكَاثًا فَلَا تَغْفُلْ بالجمله این مذهب را بحضرات ائمه نسبت کردن کمتر از آن نیست که جا لیه مداریه هفوات
خویش را باین بزرگان انتساب مینمایند وبران مینازند حاشا که این بیهوده رایان توانند که مذهب خود را بائمه متاخرین رسانیده متقدمین
که اهتمام شان در جهاد کفار واعلای شعائر دین بحکم حضرت رسالت بود چه رسد بآنجناب عرش قباب حضرت
سید المرسلین که خلفای ثلثه را سمع وبصر وقالب جگر گردانیده بودند کما فی عنوان الاخبار الی غیر من الاسفار چه
گفته آید وبرای جبرئیل امین که بار بار باشتباه همقرین شد وبالآخر امور آسمانی را سوی حضرت سیده نساء عالمین
بر وجه اعتقاد نیک اقرار ندیبس فکر کسی تا بحضرت دیان یوم الدین که مدائح انصار ومهاجرین در قران مبین
یاد فرمود چگونه مراحل پیماید باری اصل الاصول رافضیان معاصرین بعد از تراش وخراش همین دوام است
خلافت بلافصل وتبرای بی اصل که باعتراف اهل علم کما نقله الکشی مستحدث رئیس المضلین ومبحوث رأس
المنافقین قدوة الاشقیا عبد الله بن سبا است فانتهی الامر الی من حید رعنه واثار محوثات هم در اصول ایشان
دانستی که البته حضرت فرمود که امام کسی است که مثل افعال حضرت از وصدور یابد وآن اعتقادات حقه واعمال
صالحه ومردم را بدان دعوت کردن ونحو ذلک اسلام را بانتظام شرعی نگاهداشتن وجهاد با کفار ومشرکین نمودن
وحدود وقصاص را جاری فرمودن نه آنکه خس وخاشاک وحصاة ها مالیدن وخمیر کردن ومهر زدن وفار غخلی نوشتن
که اگر چه قران مجید را تمزیق کنند وکعبه را هدم نمایند الی غیر ذلک حرا ز لب برنمی آرند چنانچه واقع شد باز
فارغخلی در آدای امور پامال نمودن بکشتن صوبه دار فدک ومصارعت الی غیر ذلک کما عرفت دیگی

مفصلاً پس نیهار باین خرافات وحال آنهم متناقض کما عرفت مرا را قائل مشو بلکه بگو ابالله وایاته ورسوله کنتم تستهزؤن
وبه فرض محال بایستی بسوی منکرین این کرشمها روبروی شاهدین معرض شهود آوردن ونبات را از خلوت
بجلوت رسانیدن آیا انبیا معجزات را هم در پرده اخفا گذاشته بودند معاذ الله تا تابعین اتباع شان کنند آمدم
بر سر اینکه از خلاصة الاقوال امری مبطل اصول رفضه ظاهر میشود وحوالش آنکه هرگاه کسی از عقلا که ظاهر عقلش بخواب جهل
نگردیده باشد باین کتاب ماننده آن که خلاصه دفاتر مبسوط است رجوع کند خواهد یافت که شیخ حلی پیشوای ایمان وبعضی
از اصحاب را فقط باین معنی که کلمه ندامت از وی در وقتی بر بیعت صدیق منقول است مقبول شمرده اند واکثری را باین جهت
در معتمدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرتضیؑ داخل شده وبرخی را بدین سبب از مومنین پاک
دانسته اند که در صفین همراه بودند هیهات هیهات چه پرده تعصب وعناد است که بر بصر اکابر شیعه تنیده وچه مرض
شقاق ولجاج است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فراست را باید حکم شدن که هرگاه این مقبولین
لسانی که رفضه افتخار بر ایشان دارند ووقت ذکر جمیل شان در پیرهن نمیگنجند حقیقةً از اهل بیت منحرف بودند
بسبب فتنه گری وجفاکاری وبدجوئی وهمه ایشان انچه بارها کرده اند در مجلد اول وآنفاً در مقاله سادسه
دانستی حتی بلعن مرتضوی داغدار گردیدند چگونه فقط امری ازین امور باعث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که آگاهی از ائمه عاقبت نیک برای شخصی بداند باز او را لعنت نماید وازینجاست که علم الهدی دوم یعنی
سید مرتضای رازی تصریح در تبصره نموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس شیخ حلی در خلاصه چگونه اینها را
در عداد امامیه وصلحا واتقیا نام برده عبدالله بن عمرؓ را در دشمنان امیر المومنینؑ شمرده حالانکه عبدالله بن عمر
مناقب مرتضوی نزد رئیس بغات بیان نمود وخواست که آورا از خلاف امیر المومنین بازدارد وبر هجو یزید
بی باک سفاک خروج کرده هزاران درهم ودنانیر را که معاویه فرستاده بود در وقت عهد ولی عهد گشتن یزید راضی
نشده واز بیعتش انکار کرده هجرت گزید از صحبت نوشتم انچه دلالت بران دارد
که اگر رفضه ندامت عبدالله را مد نظر دارند واو را بلحاظ این امور از مقبولین شمارند اکثر مقدمات ممهده واصول
موضوعه شیعیان بطریق اولی درهم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال وازین بیان وجه اولویت
هم بمرتبه ظهور رسید زیرا که انچه از عبدالله بن عمر بصدور رسیده خود اولاد امجاد مرتضویؑ مثل محمد بن حنفیه
ازان محروم مانده اند چنانچه مجملاً میدانستی وبعد ازین مفصلاً هم خواهی دانست ان شاء الله تعالی
فضلاً عن غیرهم افسوس که رفضه حدیث معارین وکاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین ساختند
وبرای مقبولین لسانی خود انقدر هم مد نظر نداشتند که هرگاه حال فتنه انگیزی گروه معلوم بدان درجه
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هرگونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس وهتک ناموس
اکبر پس ایشان چگونه بمجرد صحبت مرتضوی پاک شدند آیا این صحبت بهتر از صحبت سید المرسلین
بود وهیچ عاقلی تجویز تواند کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند وصورت

معاش برای اہل نفاق پدید آید از حکومت کوفه و صوبه داری بصره چه میکشائد بلکه این امور اول دلیل
نفاق و طلب دنیا خواہد بود نه دلیل اخلاص که دشمنان ہم بر سفره دوست نمایند و اہل نفاق برای تحصیل
دنیا چہا نکنند **نظم** بد اندیش را لفظ شیرین مبین ٭ که ممکن بود زہر در انگبین ٭ منه در میان راز با ہر کسی
که جاسوس ہمکاسه دیدم بسی ٭ و ازین بیان نیز تو آشکار شد که لفظ و الا مقدم شرطیه است زینہار معنی
آن درست نمیشود تا ضمیر بندامت راجع نشود زیرا که چون بقاعده و ترک بیعت راجع گردد معنی چنین خواہد بود
که اگر ترک بیعت یا القاعد از حروب باعث تورع بمدح ابن عمر نباشد فساد اصول مقدمات ممہده رفضه لازم
نمی آید و لبطلانه کما لا یخفی متعین رجوعه الی الندامه و ہو المطلوب و ازینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتہد بمعانی
این عبارت واضحه نتواند رسید فکیف بمطالب دقیقه **این که شنیدی** تقریری بود از اولویت و تقریر دیگر
دیگر نیز دران ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری بس سترگ و چیزی است بس بزرگ و صاحب خلاصة الاقوال
بعضی را فقط بہمین ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده و حالانکه بگواہی جہابذه رفضه بثبوت
میرسد که او بمعاویه ملحق گردیده مگر ندانی که تورع او درین باب بحدی کشید که جریر بن عبد الله را که حالش باشاره
دو سه حرف روا کردم از کرده مقبولین میداند بہمین سبب که او را برسم قاصدی فرستادند کجا ندامت و توبه که ماحی
ذنوب است و کجا ادای پیغام که صادر میشود از ہر کس که دیناری بادرمی باو دہی بلکه متوقع سازی اختیار
آن مطلوب مرغوب از نیمعنی مقبولیت کجا لازم آمد ہزاران کسی را دیده باشی که برمشاہره قلیل بکمال شجاعت
در میدان کارزار رجزخوانی میکنند بلکه برای طلب نانی نقد جانی میدہند انہمه نیز ابہاء در مقدمات ممہده اکابر قوم از
ہمان جہت است که ایشان کتاب خدای عز و جل را که وسیله محکم و عروه وثقی از ارض تا سما بود از دست
دادند و تحریف لفظی و معنوی آن بیدا انگیختند کما عرفت و سوف تعرفه نقلا عن الکافی و احادیث رسولؐ
ربانی را بپایه اعتبار نه نہادند بخیال آنکه مہاجرین و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد مذہب
خویش گذاشتند و خلافت بلافصل و تبرای بی اصل را مذہب خویش ساختند و ثقلین را از دست برتافتند و در
لباس اسلام بنفاق در آمدند نعوذ بالله من خباثت مکائدہم و قبائح عقائدہم **قوله** و تعریض بسیاه پوشی
حقیقت الخ **اقول** حال حقیقت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء ذکر کرده
در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتہد را در میزان عقل باید سنجید پس سیاه پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجائب
استدلال است و خبر از نشان سیاه دادن خبر از زنگ قلب سید است آیا انہم بدین مجتہد نیامد که گفتگو بطور تعریض
درین بابیست که رفضه سیاه می پوشند و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قربان ہر گمان ذکاوت و فطنت
و عدالت مجتہد باید شد که بیچاره خود علمای خویش را از کرده عقلا خارج گردانید و چنان دانست که نشان چوبین را ہم
این حکم شامل است **آمدم بر وجه تعریض** پس بدانکه در اصول آمامیه مثل کلینی و فقیه و غیرہما از حضرت امام صادق
در حدیثی طویل مرویست که فرموده که لباس سیاه لباس اہل نار است طرفه آنکه مجتہد الزمانی اعمال خلفای عباسیه را در احتجاج

می آرد باوصفیکه شیخ جلال الدین سیوطی انچه در تاریخ الخلفا ذکر کرده ازان معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
و در درج کردن انیمردم بسلک مذکور قرشیت و اسلام و ایمان سبب و علت است نه غیر آن و از همین جهت
عبیدیین را که از دائره ایمان خارج بودند درین سلک منسلک نکردند کاش بروایت اکابر علما و تحقیق عمائد فضلای
مذهب خود میگفت که این شیوه که درین شهر سیاه شیعه معمول و مرسوم است رسم دیرینه حضرات عباسیه است
که سلاطین نامدار و روسای کامگار از فرقه ناجیه اولی البصائر و الابصار بر تصریح شوشتری ذهب الیه نوره
در مجالس المومنین بودند و تقی مجلسی وغیر او در لوامع شرح من لا یحضره و تذکرة الائمه وغیرها جابجا گفته اند
انچه دلالت بر تشیع جمهورشان میکند و انیهمه ظهوران خرابیست که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت جبرئیل
روزی بلباس سیاه و خنجر بدست گرفته تشریف آوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از سبب آن پرسیدند
فرمودند که عباسیان همین لباس اند انتهی مختصرا این استدلال بر اصول رافضه البته بهتر ازان معارضه
است که دانستی که اصلی ندارد و این روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن و خنجر معلوم بدست گرفتن که حضرت
جبرئیل مرتکب آن شدند روایت ابن بابویه است که مجلسی در بحار وغیر آن آورده معهذا چون مجتهد ایشان
فرزند رشید صاحب الامر یعنی جعفر کذاب فاسق علی شرب ماجن کما فی الکافی رساله در ابطال شهادت
امام حسین و حقیقت یزید پلید و آنکه خلافتش بهتر از خلافت خلفای راشدین بود نوشته و بجهالت بگوشواره
عرش عظیم قائل شود کما سیجئ و حال درونش از برونش ظاهر گردد پس به ثبوت میرسد که در ایام محرم
وقت سیاه پوشی سراپا بظلمت غرق میشوند و تقلید خلفای عباسیه بزبان خویش می آرند شیعیان پاک را
بر اصول خود باید که خنجر هم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بزعم خود بپذیرند به نیت آنکه هنوز اولاد امجاد بضعه
مطهره سید کائنات و ائمه هداة در ملک حجاز بقید حیات اند ه ای زاده زیاد نکرده است هیچگاه پ نمرود این عمل
را تو شداد کرده ه و حقیقت اینست که سیاه پوشان این مرز و بوم بس دماغهای نازک دارند که تا ده روز بلکه قریب دو ماه
که درین سلطنت مقرر است بدین لباس که دریده بوی مثل مردار با قتاب مرداد است بسر می برند و مانند جعل بخوبی
زندگانی میکنند اری الخبیثات للخبیثین **قوله** از حسن مبانی اه **اقول** برین بالاخوانیها هم صنوف ملام و ضروب کلام
وارد است بیانش آنکه حق تعالی باعتراف اهل لسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و مرزا مهدی
استرآبادی و مرزا قتیل هندی از انجمله باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کما ینبغی عنایت فرموده بود و مجتهد
الزمانی و یدرفانی عبارتش را در کتب مطبوعه و نامطبوعه نامربوط می نویسند و بعضی از مقلدین ایشان اغلاطی
را نشان میدهند که از قسم واجب الترک باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گو با مرتبه
فقیر را در فن انشا قدرین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردانند درین باعث فخر و مباهات من است
نه کسر شان تا النفس در شورش آید لیکن نزد عقلا کار مجتهد باعث استغراب است که زینهار در هیچ
مقامی که بر عبارت رساله الجبارة العین انگشت نهاده دلیل بر دعوی خود مذکور نساخته پس چنانچه در مواضع

سابقه دیرین ادعا ساخته سلک جهل و نادانی منشور نموده ام باتباع هوی و هوس طلبان پرداخته والا باید بدلیل ثابت
کردن که در مقام جوابهای دیگر تعقیدات لفظیه و معنویه چگونه بعبارات نقیه وقوع شده و ترکیبات غیر مانوسه بکجا راه
یافته و ضعف و تالیف و اجمال مقتضی با اهمال کی بظهور پیوسته و هیچ ندانم که لفظ موروده لعن و قتال کدام قباحت
را مستلزم گشته و خلاف محاورات فصحا آنچه عنوان لازم آمده تا من هم نتایج کثیره را از تصانیف مجتهد فانی از صوارم حسام
و سهم ذو الفقار و عماد الاسلام عموماً و خصوصاً پیش کش ملکسم **دوم آنکه حکم کردن** بایمنعنی که هیچ جا شاهد
و دلیلی در رساله نیاورده ام که دلالت بر دروغ مجتهد الزمانی میکند و او را از محیط عدالت بیرون میگرداند و چیزی که نماز
مومنین پاک پشت سر این فتاک بیباک چگونه جایز الثبوت فانه او فات التشرفات المنزلة **اما بیان دروغ**
پس لوجود لا تعد و لا تحصی تواند شد مگر بالاجمال سخن بطور قواعد کلیه از انکار رساله صیر و رکه در سیدای آن سخن بر مذهب
بکفر یزید رفته و در انجا آنچه نوشته ام بی دلیل و بی شاهد نیست بلکه اگر کسی ادنی بهره در فن منطق دارد میداند که مواد
قیاسات برهانیه در انجا چنانچه باید موجود است و اقترانیات و شرطیات همه باعتبار شروط و لوازم و عوارض خود
کما ینبغی مسرود است از انجا که جناب مجتهد الزمانی ازین فنون مدتیست که دامن برچیده اند در وقت تحصیل و درس هم قوت
حافظه و حدس نداشتند و از قواعد عقلیه محروم ماندند ذهن ایشان چگونه بدان رسید و دلیل و برهان را دریابد باز
ملاحظه کن اغاز عبارت العین را که آنچه در انمقام گفته ام بشکل بدیهی الانتاج برمیگردد و آن اینکه ایمان یزید مشکوک است
و هر که چنین باشد لائق ریاست اهل اسلام بدلیل کلام مقدس عزیز علام نیست پس نتیجه برامد که یزید رئیس مسلمانان نتواند
بود و نزد کسانیکه او را کافر میگویند این دلیل درباره سلب ریاستش بطریق اولی جاریست کما لایخفی باز آنچه نوشتم که بیعت
عبد الله بن عمر الخ اشتباه و وقوع دخل است و هرگاه نوبت بطلان خلافتش بر مذهب محققین رسید و آنهم بدلیل و مبرهن گشته
یعنی بیعت اهل حل و عقد که ثبت خلافتش بر تقدیر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین وقوع نه پذیرفته و این امر از مقبولات
اکابر فن مرصوص شده و چنانچه باید سلب شروط امامت از یزید بمرتبه بداهت مقرون گشته و تفصیل ماده امامت از شرح
مواقف و مانند آن بتفصیل هر چه تمامتر بقلم آمده و وقتیکه نوبت بمنع استخلاف و قهر و استیلا رسید در انجا هم سخنها از کتب
معتبره بر زبان خامه رفته و جائیکه اشتراط استخلاف را مدعی گشته ام از روایات معانده فن اثبات آن نموده ام و از کتب فریقین
شروطی را که میانه حسن مجتبی و معاویه موثق و موکد گردیده بیان کرده ام و در تصانیف کلام و اذیال مقام تبرعاً للطلبا المتعلمین
اولین و آخرین رفضه را بمعرض حل آورده و نیز بر بطلان قهر و استیلای یزید پلید وقت نهضت امام شهید عقلاً و نقلاً علم اقامت
برهان برافراشته ام و در ذیل کلام استیصال مقالات بیهوده پیشوایان رفضه مد نظر داشته ام در جائیکه مجتهد الزمانی
خیر خواهی یزید را باقصای غایات رسانیده و بر جمال حقیت خلافتش بجان نثاری کرده و خلافت خلفای راشدین سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم را باتباع خطوات شیاطین کمتر دانسته ملاحظه فرمایند که [illegible] بطلان آن انتها یافته و عکس
حکم مجتهد بچه دلائل موکد و مشید گردیده و قس علی هذا در مقامات دیگر اکنون قوم رفضه را اختیار است خواه کافه جابرین را
از منصب امامت معزول نگردانند و نمازهای خود را بلکه تمامی اعمال را کما لا یخفی تباه کنند و خواه بتدارک ما فات پردازند

سوم آنکه ناظرین کتب فیر لقین چگونه انحکم توانند کرد که فلانی در هیچ جا شاهد می و دلیلی نمیارد
و حالانکه در همه مقام رد کلام مجتهد تمقام را القدر درین کتاب مدلل و مبرهن میشد که در کتابی این تفصیل و
بسط را ملاحظه نمی کنند و در مقامیکه کلام فقیر در رساله مجمل بود بیانش بوجه اکمل درین کتاب صورت گرفته و الزام
و تحقیق چنانچه باید بیش نظر مانده اگر در اصل رساله اغلاط هر گونه لبشمار می آید درین کتاب تفصیل انهمه اوله چگونه
بظهور میرسید و سخافت مجتهد بدین درجه نوبت میکشید بیچاره مجتهد الزمانی چون باز کتب فیر لقین پر پشت خود میکشید
و بحقایق آن نمیرسید اگر چنین نگویند چه گویند و اگر این عیبها بر خلاف نفس الامر نخوید چه جوید درین هر دو مجلد که کلام
با شباع تمام نموده تا بد و صد جز دو نوبت رسید تتبع هزاران مجلدات از نهیب طرفین بظهور پیوسته و همه روایات را
از اسفار اهلسنت و اهل بدعت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان سنجیده ام چنانچه در همه تالیفات خود تنها
باین عبادت قیام دارم حتی که تبیض هم غالباً بدست من اتفاق افتاده یا انهمه مصلحت انواع نکردهات و شدت خوف
تلف جان و ناموس که در مقدمات کتاب و النتی که از دیگران درین وقت حسن سرانجام نتواند یافت و بیی در تنهای
انهم بود که اگر کسی لائق مشوره و شرکت بنظر آمدی چه حسله خفا کجا که عمر یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن الغرض
اگر ناظرین این کتابی متین بعبارت موشر ببنید خواهند دانست که هر چند مولف کتاب دلیلی در هیچ جا نیاورده مگر بدعوی ای
بجای خود مقارن برهانست و نزد آنانکه دیده های ایشان چون دیدهای خفاش کور است البته صبح قیامت
بر ایشان شب دیجور است درین قوم تقلید الادراک مسلوب الاستعداد بعید از این اسبطه و التفصیل هم توانند
گفت که دعاوی بیدلیل است و فحاوی رکیک و علیل **چهارم انکه** حکم باینمعنی که مجیب این بلا تردید اختراع کرده
و از عبارات سابقین و لاحقین در گذشته دلالت بر آن دارد که این ته سر نظر معتقد کلینی او در کتب فیر لقین
از افادات قدما ندیده و انیک بتصانیف حضرت امام رازی از اهل حق و تصانیف ثمانیی از اهل باطل موجود است
نشان دهد که کجا کتب خویش و تخاصمین را بالتزام نام می برند پس وقت تالیف رساله بعبارة العین در ذهن
من چنان رسوخ یافت که این رساله که در حجم دو سی جزو مختوم ضرورات است بزودی از مطبوع ساختن و مشهور
گردانیدن تا عقائد عوام سلیم ماند و گمان ناصبیت بسوی اهل سنت که از جان و دل فدای اهلبیت اند برود و
گویا آغاز مناظره با مجتهدین است پس همان بهتر که در بعضی از مقامات عبارت را موجز گردانم و اسامی کتب
شیعه را در برخی از مواضع بر زبان نیارم تا مجتهدین رفضه که غیر از تلبیس کاری ندارند در فهم آن چون مرکب ابل
کر کوک علی باعرفت قصتم در گل فرو مانند تا بتکذیب مولف متوجه شوند و مانند ملای سبزواری بانگ بی هنگام
بردارند و هر گاه متن تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این مجتهد زیاده تر بی اعتبار خواهد
و شیعیان او هم خواهند دانست که جز لاف و گزاف پیشه ندارد و تمامی لفنا عنش ایلا فریبی و تکذیب صادقین است
و انیمه عاید دن این نوع تحریر بظهور نمیرسید لا جرم به بعضی از وجوه عنوان تحریر قدما مختار شد و بحمد الله که در
مقامات بسیار بجای خود قائم گشتم و هنوز به تمیز حق از باطل چنانچه باید سرگرم هستم اما **دعوی و نازیدن**

وبالیدن برای من پس انهم بجای خود نیست زیراکه من در تمامی عمر خویش متن آرائی وتحسین صورت
وتجمل ظاهری التفاتی نکرده ام وبقالب عنصری غیر بقدر ضرورت نپرداخته ویاد ندارم که گاهی دعاوی لاطائله
برزبانم گذشته ولاف وگزاف مقارن کلام من گشته این نازیدگی وبالیدگی انانرا می سزد که مغلوب النفس
گردند وشب وروز برای زیب وزینت دستهای خود را رنگین بحنا گردانیده بخون عزیزان فرو برده چنگ
سر انگشتها کرده عناب رنگ ؛ وخویشتن را باوصف ریش ایل بودن وهمشکل عمرو عیار وعزازیل در پیری
گشتن بکمال زیب وزینت بیارایند وچیره دیبا در بر کشند وبه خوردن برگ پان نیت کنند را از سر نو بیاد ظرفا
دهند که کند شده دندان کوه از برگ پان ؛ خنده زد دریا بریش آسمان ؛ وتزد من در مدت العمر کلام شیخ
شیراز وامثالش ملحوظ بوده که روی زیبا وجامهٔ دیبا ؛ صندل وعود ورنگ وبوده هوس ؛ این همه زینت
زنان باشد الخ **قوله** بالجمله اعتقاد فرقهٔ ناجیه الخ **اقول** این لاف وگزاف هم مردود است چه هرگاه
علمای شیعه تابع این اصل اند باید که بسیاری را از بنی هاشم بلکه جل ایشان را از دائره ایمان خارج گردانند
زیراکه عنقریب در بیان حالات واقوال وافعال عبدالله بن عباس ترجمان قران مبین سلطان المفسرین
مذکور میشود آنچه ازین بزرگان در تخلف از جناب ائمه هدی وبیوفائی وکورنگی بر اصول اهل فضول
صدور یافته وبا اینهمه مقتدایان طایفه بمزید نفاق خویشتن را برایشان فدا ساخته اند آنوقت انشاء
الله تعالی ببیند که این اصل می پردازم ودران زمان بر زبان می آرم که مرا یاد وترا فراموش بالجمله
از سبب دغا وغل واستعمال انواع مکر وحیل حضرات ائمه این مردم را بر اصول منافقین هم لعنت
کرده اند وبر تصریح مجتهد علمای رفضه ایشان را برای دین ومذهب خود برچیده اند بعد ازانکه هزاران
مطاعن بجهت گرنیری ویاوه گوئی درباره خلفای راشدین تقریر نمودند پس بینی وهر دو گوش خود راهم
این بی تا هکان پاک بریدند وهم تیشه برپای خود زدند اما اثبات عذر شرعی برای عبدالله بن عباس
پس ذمهٔ شیعه است ببینیم که بر اصول خود چگونه ثابت می نمایند وعنقریب این بحث بالا مزید علیه می آید
وهرچه مجتهد از مناقب او بروایات مذهب خود می آرد انشاء الله تعالی بافحش وجوه بروی منقلب
میشود بدانکه درین مقام کمترین انام را در تعلق اوراق کتاب سخنی است گفتنی که چون از سوانح بشریه
دور تالیف تفرقه افتاد وبیاد نماند که ازین ابحاث خارج شده بودم روزی وقت فرصت قلم برگرفتم واین
تحریر شروع کردم هرگاه اتفاقاً اوراق سابق بدستم آمد مصلحت آن دیدم که هر دو را باقی گذارم زیراکه مشتمل بر تناکرد
تناقض نیست وفرقیکه میانه هر دو هست اجمال وتفصیل هست حالیاً مفصل باید شنید که صاحب تحفه اکمال
این فن هم حاصل بود که بارها با میرزا علی اکبر شیرازی ومیرزا مهدی استرابادی شیعه را صحبتها هم رسیده او نیز
ایشان آنچه میگفت بحصلش انکه کمالات صاحب تحفه قدس سره العزیز بزبانی مسافرین می شنیدم وهرگاه
کتابش دیدم وخوش بیانی او در نثر فارسی ملاحظه کردم اشتیاق مستولی شد ولیکن در دهلی آنوقت رسیدم

که انجناب رخت اقامت از دنیا بربسته بود پس فراوان حسرت رو داد گفتم که حکایت قدیم چنین بود که شد

که بزرگی برای ملاقات میرزا عبد القادر بیدل رحمة الله علیه از بلاد دور دست قصد کرد

وبعد طی قدم رنجه فرمود مردم گفتند سوری چند میگذرد که داعی اجل را لبیک گفت چون بر سر تربتش

رسید زار زار گریست وبعد از دعا و زاری نزد همان تربت نشست و اشتیاق خود را

شرح کرد ایشان دیوانش آوردند وگفتند که نعم البدل است چون بطور فال برگشاد سر

ورق این مطلع بر آمد ﴿ چه خون جگر در لحد خورده باشم ❊ تو بر گور آئی و من مرده باشم ❊ و بزرگ

دوم که عالمی است متبحر در فنون عربیت از معانی و بیان و فقه امامیه را نیک میداند در مبادی

آن ایام که هنوز ندانسته بود که من مذهب تسنن میدارم وقتیکه ذکر صاحب تحفه درمیان آمد فرمود

که ملا عبد العزیز ملای کلانی بود اصول و فروع ما را نیک دیده و طور مناظره و میدان مباحثه

یکسان جستی و درستی نوزدیده کتابش را در امیران یافتم علما در جواب او حیران آمده و

موجب مزید حیرت انسان بود که مردی هندی در فارسی چنین حرف زده و آنچه قبل ازین

در خصوص بحث دانستی موید این هر دو مقال است بلکه دلیلی بالاستقلال کما لا یخفی واگر همراه

این قصه میخواهی که عبارت استادی ماهرن انشای فارسی بگوش آری و بعد ملاحظه اش طریق

اذعان را مسلوک داری باید که بپندیشی همت علیا بکار ی اما میرزا محسن متخلص به قتیل پس در بعض

رسائل خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند حقیقت الامر اینست که هرچه درین باب گفتم از راه تبرع است

که بر صاحب فهم و دانش و طبیعت مستقیم و ذهن سلیم سلاست عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه می باید

ومیگوید که سبحان الله چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش سوای آنچه در مقاله سادسه گفتم دانستی

اکنون حال قدردانی جناب مجتهد خانی که علی المشهور سید مجتهد الزمانی بود از کتاب صوارمش که افتخار

قوم بان منوط است و نامش باوجود اتحاد موضوع از رساله قاضی رطل بوق ماخوذ و مسروق

بشنو که بعد ذکر دواب علمای کرام و سنن ارباب کمالات والا مقام میگوید که بخلاف اینست حال

کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام خصم خود را چنانچه باید در معرض بیتین وارد

و بعد از ان آنرا منقض سازد و حق انست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او افزون

بیچاره سنی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بلی این معنی کار هر بافنده و حلاج نیست

الحاصل هر مردی و هر کاری انتهی واقعی و نفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری

و زده ان چوگان سطیر بر گوی دلداری چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام والاقدام از چوگان

بازی او خوشدل شود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین میدان

بقوت هرچه تمام تر گوی سبق و طبق هر دو می رباید و قلب او را شاد مینماید

باز در قصور عبارات و فقدان قابلیت صاحب تحفه می نویسد که می باید انسان
هرگاه شعور داشته باشد ارادهٔ تصنیف و تالیف نه نماید مادامیکه قابلیت آن بهم رساند بالجمله بامتحان
رسیده که ناصب عداوت اهل بیت هرگاه مسئلهٔ علمیه که اندک وقعتی داشته باشد در اثنای تحریر آن دست و پا
گم میکند و تاویل مراد غیر بلکه مراد خود قسمی که باید نمی نماید از انجمله است انتقام که دران کمال انتشار و پراگندگی
بکار برده نمیدانم که این بسبب عجز و قصور است یا آنکه عمدا مقدمات را منقح ساخته مذکور نکرده تا در وقت
دار و گیر ایرادات علمای امامیه برای خود گریزگاهی و جای پناهی داشته باشد لیکن نفهمید
که هرگاه آتش قهر الهی را مورد و مستوقد گردید همه تر و خشک او خواهد رسید و بباد فنا خواهد داد
و هیچ حیلهٔ دیگر دران وقت مفید نخواهد افتاد و بالجمله بعد ازین که تفصیل و تحقیق حال مسئله بر نهج
آنچه تفصیل ازین در کتاب خود عماد الاسلام کرده ایم بعرض تحریر می آریم انشاء الله تعالی بقلع و قمع
این خرافات چند که برای فریب ابلهان نوشته عنان قلم را منعطف میسازیم
و بکشف معائب و قصورات که از عبارات نامربوطه او واضح و لایح است دمار از روزگار
او بر می آریم و از عجائب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از اشرار روزگار حرفی باید شنید
که مجتهد در آغاز این تمهید که برای مغالطه لفظا و معنی صاحب تحفه قدس سره العزیز
مرتب نموده تاویل مدعای خود بطوری فرموده که ناظرین ازان می خندند و باصلاحش
مبتنی عنوان ذیل می جنبند که انسان را باید که هرگز گرد تالیف نگردد تا لیاقت بهم رساند
که هم مختصر شد اقید تلک عبارت و نیز مشتمل بر مبالغه و سلاست مع ذلک حکم تصنیف و تالیف
هر دو در عبارت طویلش برابر بود و درین فقره موخر حد احد انرا که چون گرد تالیف
که اولی است علی المشهور نباید گردید ان گرد تصنیف بطریق اولی الی غیر ذلک فیکون
راجحا و ذلک مرجوحا اینست حال عبارتش در آغاز کلام و چون مهار از بینی او وقت
شورشش رفته بالیقین مثل ناقهٔ عشواء بوادی خبط می افتد بلکه آنچه بعنوان شایسته
در سطری ادا کنی او در سطری چند متوالی ترتیب دادن معهذا این دلدار از غایت
فطرت بر سر اهل فطر پای بر زمین نمی گذارد و در قصص الجلی آغاز نهاده دشتر بغمزه می آرد
مصرع چند خرامی و تکبر کنی ؛ دولت یار بغیر تصور کنی ؛ پیش کسی رو که طلبگار تست ؛
ناز بران کن که خریدار تست ؛ حالانکه مدتی در خدمت مغول ایران سر پیش
بزانوی ادب فرسوده و تازمانی زیر مشق شان بوده و قس علی هذا عبارات بقیه
تمهید که موجب ریشخند و رتبهٔ عبارات فرزندش بمرتبه اسفل ازین هم بلند
چنانچه حالش از تشیید مبانی ایمانش خوب دانستی ع قیاس کن زگلستان او بهار شرا

وکار جناب مجتهد الزمانی در رسالهٔ طعن الرماح درباب عبارات کتاب مذکور از راه
هنر شناسی تقلید مجتهد فانی ست که جابجا خرابی بیان در دارت عبارت صاحب
تحفه را بدلالت مطابقی بر زبان مے آرد و را برام طعن قرطاس بر فاروق اعظم
مے گوید که درین مقام نیز کما ینبغی به تبیین وجوه طعن نپرداخته اختصار بر ذکر بعضی ازان
بالاجمال ساخته در دارت تحریرش از سماے هر وجهے که نقل کرده پرظاهر ست الی آخره
بلفظه پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد ولیکن عاقل بلیبی حقیقة الامر را از تذمیم مجتهد
فهمیده باشد که چنانچه رشک و حسد به تنقیح عبارات تحفه باعث شد درین ماده نیز
عرق رشک و حسد پیرش در جوش و زبان لین راز چادر گرة کو در خروش آمد و هر که در
کلامش نظر کند تواند فهمید که در کلام مجتهد چند دعوی بهم رسید یکے آنکه عبارت مجیب
سراپا مملو بتعقیدات لفظیه ست دوم آنکه ترکیبات عبارتش سراپا غیر مانوس
سوم آنکه مشتمل بر ضعف تالیف چهارم آنکه اجمالش مفضی الی الاهمال ست اکنون
بمقتضای قول بزرگان سے نگفته ندارد کسے از تو کار ٭ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ٭ اوّل
جناب مجتهد شرح فرمایند که ماهیت تعقید چیست و بجمیع اقسامه مخل بلاغت ست یا بعض آن
و اگر در جائی از متکلم صدور یابد آنا از بلاغت کتابش بر میخیزد یا نه و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی هست
یا نیست و حال هر شعرای مشهورین بعد ازان چیست در ینجا تعقید لفظی بکدام وجه ثابت کرده شود
و وصف اخلال با ظهار در آید و در بیت عرفی که خاتمهٔ قصیدهٔ اولش باشد سے منکه باشم
عقل کل را ناوک انداز ادب ٭ مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته ٭ بتصریح شارح مسمے
به محمد شفیع و اعتراف کسیکه مایهٔ ادراک داشته باشد تعقید لفظی بوقوع پیوسته یعنی حقیقت
من زیاده برین نیست که مرغ وصف تو میباشم چنانچه بابل مبین اوصاف گل و ناوک انداز
ادب عقل کل را که هزاران زبان اوصاف تو با وج بیان مے پرد بخصیص عجز و زبونی
فرو انداخته بس منکه مرغ وصف تو هستم بالطریق اولے اکنون بفرمایند که عرفی را از بلغاو فصحا
شماریم چنانچه اهل لسان مدح او کرده اند و میدانند که در نظم ید طولے دارد خصوصاً در قصیده گوئی
چنان بےنظیر ست که ندیده باشی یا نشماریم و درینمقام خاص چگونه تعقید لفظی از بنده وقوع یافته
یا بر ضمیر منیر نایب صاحب العصر و الزمان سیاح زمین و آسمان نور سوق اللیل تافته چنانچه قدمای امیر مینیر المو
بر نام بزرگان در مجلد بستم دهم از بحار یافته اند هرگاه جناب مجتهد ازین عهد بر آیند البته ضرورست در
رعایت لفظ سراپا که مقتضی وقوع این نقیصه در تمامی کلمات اوست کوشیدن و در بیانش نگار بلاغت
بستر و از انجا که تعقیدات را برای تذمیم عبارت مقید بلفظیه نموده بنا بر آن گفته میشود که ازینمقام توان نسبت داد که تعقید معنوی

دران واقع نشده ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست ؛ و مراد از درازی عمر یافت معلوم آ
اگر گویید که لفظی مستلزم معنویست پس فرزدق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کنند
بیت مذکور را گوییم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رساله نشان بده و هو محال
خدایا مگر گویید مخل ست من حیث المجموع و هو کما تری قال من ادعی وقوع المجموع فی کلامی
ذلک فی الدلیل علیه بالاولی و بیت فرزدق که تعقیدش در شرح تلخیص مفصل ست اینست
ه وما مثله فی الناس الا مملکا ؛ ابو امه حی ابوه یقاربه ؛ الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا در افتاده و موجب این هرزه درائی گشته باری
بفرمایند کدام کتاب و کدام رساله ست که دران چنین رو نداده مگر انشاء ابو الفضل هم در یکتب
نگشاده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرمایند که موجب تشفی باشد و قول جناب
مجتهد فانی درباره که صاحب تحفه که مشعر بفرمایگی که در صوارم ست برین فرزند سعادت مند
منقلب نگردد و هرگاه خاک و خاشاک ایمیدان را از آغاز تا انجام پروید ناگزیر ست اوله وعدی
و دوم انتقاص فرمودن که ترکیباتش سراپا غیر مانوس لاجرم ضرور ست که لغات وحشیه اجنبیه
در تمامی رساله نشان دادن باز دفتر ضعیف تالیف را بهمین اسلوب کشادن من بعد
دعوی اجمال مفضی الی الاهمال را بکثرت تمام نه بطور شذ و ذ و بذات اجمال مجرطوامیر
افادات نهادن و بدون این امور بقار ریاست اجتهادیه نزد اهل فراست امکانی ندارد
و هرکه عادات این والد و مولود دشاهد و مشهود را نیک دیده اند و یقین میکنند که مجتهد فانی کارنامه
جواب صوارم و حسام را که تنبیه السفیه و فضیحة الغبی نام آنست دیده بودند مار بر خود پیچیده بود
و بعد دادن چند دشنام سکوت تمام ورزیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله کشف
اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام بلاحظه نمودند و قتیکه باشارهٔ بنده بعضی از احباب از اکبرآباد فرستادند
تدبیری برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه روبروی حافظ غلام محمد صفی پوری از وصولش انکار کردند
تا من نقلی دیگر ازان بخدمت شریف بتوسط همین بزرگ ارسال داشتم و صدای او بجست از باغ
روح از پس و پیش بر نخاست پس زینها امید نیست که مجتهد الزمانی دم درو دلی داشته باشد که عنقریب
خواهی دانست که معمول این ذی الوجهین زردنگو لی و افتراسازیست و در تصنیف کتب دینیه
معتقدین را بدام و دانه گرفتن نه امر دیگر اینکه شنیدی جواب ادعای او بود متعلق بعبارات انالجیه
گفته که در هیچ جا دلیلی و شاهدی نمی آرد پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی روبروی
سفاهت و نادانی خویش قصه های باستانی را از صفحهٔ هستی یکسر زدوده حکایت عارفی را
که روز عاشورا از وزیری پرسید که ذو القرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگید

از یاد مردم رفته بوده چنانچه دانستی که بیعت عبد اللہ عمر اگر بود بعد از شهادت امام حسین بود
نه قبل از ان پس بطلان شهادت آنجناب بر حقیت خلافت یزید که مجتهد در آغاز استفتا
بر بیعتش متفرع کرده چه صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی را پیش آمده و آنهم بظاهر
ورنه محتمل که در ریشش استفسار کرده باشد تفسیر آنجنابت مجتهد فانه ما افاد هذا الا الزاما و تحقیقا و بعد
از نصف کتاب در دیدن مباحث بی حساب چنین است گویا که فاضل مجیب هیچ جا دلیلی
می آرد نه شاهدی برای کلام خودش می نگارد لاجرم ضرور افتاد برای تفهیم این بزرگ که بتیرو
رساله اصابة العین بعبارت سلیس بار دیگر منظر رسش آرم و هیرتا بالغ مکتب بنشانم پس بداند
که اساس رساله اصابة العین برسه مسلک گذاشته ام که علمای اهل سنت در استفسار خود یاد
کرده اند یعنی تکفیر یزید و توقف درباره او و تفسیق او فقط و در دلیل مذهب اول نوشتم که عمده دلائل
قتل الامام و اهانته اینها استدلال بکلام محققین است که علامه تفتازانی در تالیفات خویش
نقل کرده فانه کفر بما امر بقتل الحسین رضی اللہ عنه و باوجودیکه بدین دو مسلک حاجت
نبود دلیلی نبود لیکن بهر حال تنبیها از آنهم در نگذشتم جائی که گفتم هر احدی که از کفار
و کسیکه در اسلام او تردد باشد الایق ریاست اهل اسلام نیست وَلَن يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا و اگر کسی را نظری در کتب فریقین باشد میداند که درین عبارت مختصر
تحقیق و الزام هر دو را جمع کرده ام زیرا که این امر را مفسرین فریقین بدین نهج نوشته اند
از جمله ایشان فاضل کاشانی است چنانچه ناظرین تفسیرش مخفی نمی ماند و هرگاه کلام در مذهب
اقسمین یزید جاری بر شد در آنجا چون نظر تیشش در میان بود اول به بطلان خلافتش بالکلیه
تمام سهو کردم از زید اصل بطلان درباره حقیت یزید ازین تو است که بیعت اهل حل و عقد و لو کان
واحدی نیز که ثبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهداء بزعم مستفتی باشد وقوع نه پذیرفته
و در همین مقام استدلال بکلام علامه دهلوی است چنانچه گفتم قال العلامة الدهلوی قدس سره الخ
آه این دلیل اول است برین مسلک بعد ازین بقیاس استثنائی ابطال خلافتش نموده
که کفایت بیعت واحد مطلق لبشرطها است که مستجمع شروط ارباب عقد است باشد لیکن چون یزید
بی بهره از ان بود و فسق او مجمع علیه بیعت ابن عمر رضی اللہ عنه مفید نتوانست شد کیفیت کجا شد
معلوم همگنان است باز دلیل دیگر آوردم که مع ان الامامة ببیعة الواحد و الاثنین موقوف
الی آخره و این عبارتی است که مجتهد از احتلال حواس بفهمش نرسیده و در عقده ای هیچ
در هیچ که در حل آن ره نبرده هیچ در افتاد و هرگاه نوبت گفتگو باستخلاف کشید
در انجا هم برای اینمعنی که آن استخلاف بکار نمی آید دلیلی تحقیقی الزامی

۱۲۰

مرتب شد که وثیقهٔ حسن مجتبیٰ را بر هر دو مذهب ذکر کردم که در ان مذکور ست بگواهی اهل بیت
عظام و اصحاب کرام که معاویه را درست نیست کسے را ولی عهد کردن بلکه باید بکتاب
الله و سنت رسول مقبول و سیر خلفائے راشدین رفتن و هرگاه مجتهد دفتر قهر و استیلا باز کرد
بعد از منع آن غیر عاقلی گفتم که بر بطلانش اقامت برهان میتوان کرد اما نقلاً فلما مر آنفاً و اما عقلاً
پس از انکه بر تقدیر قهر و استیلاے یزید بایستی کوفیان را که شیعه بودند تقیه کردن کما
فی المجالس وغیرها چنانچه بعد از آمدن عبید الله زیاد بعمل آوردند و اولیس فلیس و نظر اینکه
درین قیاس منتج شده نظر با تحقق تحقق مانند نوبت بشروط امامت از کتب کلامیه افتاد
و در اتحاد دلیل بعینه مضمون مرتب شد که اذا فات الشرط فات المشروط و این امر در بحث
غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتفاے شرط بانتفاے مشروط استدلال
میکنند و هر چه در ضمن این امور بحثها آمده از متفرعات اوله بوده چنانچه ناظرین پے بان
مے برند و اهذا الطف من ثم و مانند آن بطور تفریقات ادا شده و هنگام طعن و ملام
بر طائفهٔ شیعه نیز ذکر کتب در میان آمده الا احیاناً مثل حکایت جوان انصاری
از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضاے تناسل خویش که اهتمام نگاهداشتش باصول رسیده
بر ذمهٔ اقدس جناب امیر المومنین منصب اعلیٰ که در مکهٔ معظمه حاصل شد غلافت بوده است که در
ابواب الجنان وغیره مذکور ست لیکن علما که از تامیر اسامه بر فاروق خیلی زبان درازی کرده
و منافی وزارتش و السنه و بتخصیص خیال نفرموده که این چه مذهب بود که امام اهل بیت
اطهر را بدان سرفراز فرموده حالانکه ضرورت هم آن را احساس نکرده چنانچه بر ناظر قصه مخفی نیست
چه جای کسے که متعلقاتش را درین کتاب دیده باشد سلیے در ینجا هم بر اسے بد شگونی
فاروق عمر و اصفیین حکایت خانه روی خود را مانند موذن سبزواری خراب کردند کما هو المشهور
فی الحکایة المنظومه و از ترک ماخذ قصه مقصود رسوائی مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش
مزید جهل و نادانی ثابت کرده شود کما لا یخفی و لیکن جناب مجتهد آن را فراموش نساخته بلکه
مد نظر داشته و نیز در بعضی از مقامات عمد التطابق بند ا و خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراضش
بکتاب آسمانی نامهٔ جاودانی وارد باید چنانچه واقع شده و حبیب عزیز تفضیحتش کرده و مبلغ علم او
در فنون ادب و تبحر در علم و تفسیر زیاده تر از فضوح انجامید مثل تاریخ و انی مجتهد الزمانی کما مر
الاشارة الیه و هر گاه نوبت مذکر اولیت حقیت خلافت راشدین پدید آمد دیده باشی که از
کلیتی و عیون اخبار و امثالش محقق کردم که ایشان قطعاً و یقیناً مرتبهٔ استحقاق داشتند
بلکه مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلے الله علیه و آله و سلم عزیز بودند

وجناب ائمه اجماعا وراثت جنة الفردوس برای شان از کتاب الله بدان تفصیلیکه مزهق
بران در وهم وخیال بلیغی نگنجد ثابت نمودند که تا امروز مجتهد الزمانی بجوابش درپیچ وتاب
بلکه بی خورد وخواب وجگرش خوناب وزهره اش زهراب وکارگاه دین ومذهبش
هنوز بی انتظام خراب که دست وپای خود را درین مصاف گم کرده ومانند گاو بی سم
گشته وبکمال عجز وبیچارگی همچو حیوانات ذوی الاذناب دم برداشته وزعفران از فضلان
نشناخته وازین گفتار را عیان شد که کم مقامی باشد خالی از دلیل خدایا مگر شاید بخیال
این مقلد نقال هزال که انکار بحث از ایراد شاهد ودلیل کرده چنان رسوخ یافته که تا متکلم
لفظ دلیل واستدلال در کلام خود استعمال نفرماید دلیل صورت نمی بندد وهر چند مناظر
دلایل ساطعه ترتیب دهد وبراهین قائم کند آنرا دلیل نتوان گفت ای بیخبر دلیل آنست
که مستلزم مقصود باشد ومطلوب را ثابت کند الفاظ مذکوره معبران بود یا نه بلکه هزار جا اهل
خرد در کلام بلغا وفصحا دیده باشند که لفظ دلیل ذکر نمیفرمایند وصاحبان کیاست وفراست
بمغز سخن پی می برند که استدلال وانتهاض دلیل هست چنانچه در قرآن مجید وحدیث
شریف بیش از بیش موجود چه جای آنکه در رسالهٔ بصارة العین حروف مذکوره برای
ذکر دلیل وتعلیل غالباً می آرند نیز بقلم آمده کما عرفت واگر مجتهد الزمانی بکلام دیگران
رجوع نمیکند باری اورا باید که کتاب پدر مشهور خود را ببیند که در صوارم می نویسد
که تمام کلام معجز نظام چنین است که اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون وشک نیست
که سیاق این آیت مقتضی آنست که والله خلقکم وما تعملون در معنی حجت وبرهان است بر
استبعاد عبادت نمودن کفار مر اصنام را انتهی والفاظ مزعومه او چنانچه بفحوای کلامش
نوشتیم زنهار در قرآن مجید استعمال نیافته الغرض اگر هزار عبارت دلالت نمایم لیکن
مجتهد را تعلیم وتفهیم کسی سودمند نیست هرچه بخیالش مرکوز شده همان میگوید واز جهت
تسلط جهل مرکب زنهار منهج حق وانصاف را نمی پوید وهمان خرق کهنه از هم ریخته را بتقلید
قدما از فراهل مدرسه بقول رؤسای متکلمین فراهم می آرد واز چاه یهودیان ومجوسیان میشوید
؎ سگ بدریای هفتگانه بشوید چونکه تر شد پلیدتر باشد این یکدو ورق که در کتاب مندرج شد
بطور تحقیق وبیان امری بود که در رسالهٔ بصارة العین جلوهٔ ظهور گرفته اما اگر درینجا هم طالب
ادلهٔ الزامیه باشی وقلوب دشمنان بذکر کلمات مجتهد از رسالهٔ تشیید المبانی بخراشی پس
صورتش اینست که اگر عجائب دیگر را در کلام این قلیل البضاعت نشان دهیم هر سامع وناظر
گوید که چنین خرافت وبلاهت کسی را محیط نشده باشد چنانکه برا و مسلط گشته وآن

تکذیب نفس خویش است که هیچ گاهی مرتکب آن نگردیده باشد برای خدا ملاحظه
بکن که با این همه تصریحات یقینیه و نصوص قطعیه که مجیب هیچ جا دلیلی و شاهدی ذکر
نمی کند اوله را در کلامش خود نشان میدهد و از تکذیب خویش نمی اندیشد پس بنده بعد از این
سطور خیال کردم که اکنون باید از کلامش تکذیب او را نشان دهم درین بودم که بتائید
ایزدی و توفیق ازلی نگاه من بر ورقی افتاد بدل گفتم این لطیفه ایست غیبی چنانکه
شیخ در گلستان میگوید ع همچنان در فکر این بیتم که گفت ✿ پیلبانی بر لب دریای
نیل ✿ زیر پایت گر بدانی حال مور ✿ همچو حال تست زیر پای پیل ✿ یعنی بی مؤنت
تجسس و تلاش این عبارت در تشئید برآمد که اول دلیل تو آن گفت که میگوید مخفی نماند
که این دلیل او متضمن دو مضمون ست اول آنکه بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه
بود هست عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد بن عباده نشده دوم آنکه
اگر بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه می بود لشکر یزید بلکه تمامی جبار جناب سید الشهدا
را در باب ترک جهاد افحام می نمودند و الزام میدادند انتهی بلفظه بعد از این اتفاق بیعت برا
او این اوله را بسته و هرگاه در مقامش که می آید انشاء الله تعالی غوری و امعانی بکار بری
سر خود را بسنگ خارا برشکسته و کوهی کنده و کاهی برنیاورده و در وی عقلا ذلیل گشته و نیز
در پی اغلاط لفظیه من حیث هی نشده ام ورنه در اینجا نیز مفصل گفتمی که ترکیب عبارتش
خالی از غرائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید که تو خود او غلط دلیل نوشتی
و ثابت کردی که مجیب دو دلیل هر یک مدعا قائم کرده آکنون انکار می کنی بکن ... که لاف
زنی تو که او در هیچ جا دلیلی و شاهدی نمی آرد دروغ بی فروغ و تکذیب نفس خود است شرمت
باید سر خود را اگر میان خجالت نگون کنی و باز دیگر چنین حرف بیهوده نزنی و بنیاد اجتهاد خود
که بقول تو سابقا بدون عدالت و قوت قدسیه حاصل نمیشود نکنی چنانچه بزبان گوسالهٔ خود
بقرشاه در ضربت حیدریه آورده ای انیست حال مجتهد نسناس مختل الحواس ولیکن بقول
شیخ علیه الرحمة ع نصیحت کن در آن چند آنکه خواهی ✿ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ✿
و از جمله مقاماتیکه در تشئید او ست و ثابت میکند که مجیب دلیلی آورده مقامی است که اوله الزامی
در اینجا انتظام داده ام و خلاصه اش اینکه از نهج البلاغت استحقاق خلافت راشده برای
حضرات خلفا ثابت کردم بعد از آن برای قلب اوله اهل قلب یک دو حدیث جدید ذکر کرده
گفته ام که بر مذهب شیعه خلافت بزرگان ایشان لازم می آید که در حقیقت بدتر از مجوس و یهود
نزد امیه هدی بوده اند پس باید که آنقوم مورد لوم نزد امامیه معاذ الله خلفای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

وجناب ایشان باشند و خلافت باکفر مزد ایشان جمع شود و در استدلال عبارات کتب معتبرهٔ شیعه از کافی
و وافی نشان داده‌ایم و تلخیص مضامین آن نیز وارد کرده‌ایم و نتائج آن را بدلالت شکل بدیهی الانتاج بر ضمیر
اذهان مقام هم سمت وضوح دارد استدلال و ترتیب قیاس لاجرم مجتهد در انکار دلیل غیر تکذیب ذات
و الا صفات خویش دیگر چیز نخواسته که راهی غیر ازین نگذاشته و از انجمله آنکه در مطاوی این امور خصوصاً
جابجا که عبارات نهج البلاغت معین گشته در روات چنین نوشته که این مرح دلیل خلافت عمر نیست
پس میگوئیم که مسلما که آن استدلال در فکر طلمانی مجتهد الزمانی مخدوش باشد لیکن اینقدر ثابت شد
که مجیب درین رساله دلیل آورده و بهر تکذیب نفس و بار دیگر تا فی هذا المقام الا انهم از انجمله آنکه نزد
سنیان نجم مقرر از علی است و او گواهی داده که جناب عمر تقوی شیخین را کاذب و غادر میدانست
پس مدح او چگونه دلیل حقیت عمر تمی شد و انهم متقرب ما تقدم ثبت مدعا است از انجمله آنکه در مقام
بالخصوص چنین چاپیده که بلفظ اقام السنه در مذهب نفی الثبوت برای دیگران هم ورود یافته
که مثل شیخین نزد سنیان شده اند انتهی ملخصا ابنهم دلالت بر مقصود این فصل میکند بعین ما
ذکرنا الغافل از انجمله آنکه برای تائید فقیه الفقهاء الستة یعنی زراره که حضرت امام صادق قیاما
و قعودا این وظیفه را العیاذ بالله بر زبان مقدس داشتند علی ما فی مختار الکشی وغیره لعنة الله
علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری میگوید اما ایمائیکه ببعض مثالب زراره وغیره نموده پس
جواب آن ما در صوارم قریبه موجود انتهی انصاف نیکن که بدان امور استدلال نموده بودم بر قدح و تذهیب
بانی مبانی رفض بانهم بر تقدیر ثانی جواب آن بعض مثل افعی بر خود پیچیده و دلش مثل جثهٔ ابن سبا به نیش
حیدری خاکستر گردیده بلکه بالبیتی گفت که بی دلیل است و در ضمن مقاله چون لبعضی از عبارات را بایجاز
نوشتیم خود را به تغافل و تجاهل زده و دعوی اجمال مخل آغاز نهاده و بر فکر مجیب نه تازید که چگونه در
چند سطر گلزار و بهار زعفران زار نزهت کشمیر و عیش شکلبند حرفش را طیش خریف مبدل گردانیده
چنانچه از غور حسش که درین مجلد است بر همگنان واضح میشود و حال استقرا و تبحر مجتهد الزمانی
نیز ازینجا و مستفاد میشود که باآنقدر بلندی است که هرگز نفهمیده لسبب آنکه ماخذش ندیده یا تبغافل
و تجاهل خود را زده و حقیقتهٔ بر روان قادر نگشته تا عقلاء بعد از دیدن آن مقام درین
مجلد گفتند ع رقص کردن خود نداند صحن را گوید کج است ٭ و ازین بیان عذر
هر چه گوئی بنده درین مقامات و امثالش واضح شد تا مجتهد برای فریب عوام
و مقلدین نا فهم جاهل نتواند گفت که بطور قلت و بحث و اتفاق چنین
رو داده و مرا معذور باید پنداشت اگر شمهٔ انصاف داشتی
بالتخصیص این مقام را ستودی و گفتی که ناخن بدل میزند و حاله براعت

برخود می تند بالجمله بدون آنکه آدمی تتمهٔ انصاف حاصل کند و او سخن از وی صورت نمی بندد بخیال خویش
مثل میرزا کاظم سلمه صاحب کمتری را یافته ام که بدین صفت متصف باشد و سببش غیر از ین بخاطرم
نیست که مدتهای در صحبت مولوی نور الانوار رحمة الله علیهما شرف تلمذ یافته بود و اخلاق حمیده
بر او تافته سالی چند بمجالست و محادثت گذشت که بانتخاب کتب امامیه صحبت بایشان داشتم که اگر خلقت
سهم سید بانتخاب پرداختم ورنه مقامات کتب دیده و در میزان استدلال سنجیده و سخنها گفته
و شنیده رخصت شدم و هر روز مشتاق آن بزرگ را دیدا فتم و اگر چندی اتفاق نیفتاد و فرزندان
عالیشان خویش را برای ادراک حال من میفرستاد و امر مذکور از آنجهت بود که راز تصنیف من فاش
نشود و رنجش فی نیز هر که مناظره لسانی او بر همه کس ظاهر است با این همه تالیف هم میکند و ماده
فن الزام و انقلاب را جمع می نماید هر چند میرزای موصوف از زمان مذکور نابینا بود مگر حواس او تحمل
نبود گاهی از مطالعه و انتخاب که بقرینه حالش دانسته باشد منع نکردند و هیچ صحبتی خالی از ذکر نقصان
صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جامعیت شان نبود با وجودیکه کتاب صواقع خود خریده
قبل از ین اصحاب صوارم و اد طرفه آنکه لطایف و ظرافتهای صاحب تحفه قدس سره العزیز هم
بر زبان داشت و دیده ذکر آن خیلی میخندید و الله اقوتمام از آن می یافت مجتهد در جب خانه
ابا غ نزد امن خشک دماغ با و چراغ راکی شمه انصاف ست تا بمغز سخن رسد و انصاف کند خلا
خلاصة المرام آنکه اگر کتاب او را استیعاب نمایم از رساله او صد مقام را نشان توان داد و لیکن بشن
ذی الوجهین و لسانین را هیچ اثری نیست فَاِنَّهُم یَقُولُونَ بِاَفوَاهِهِم مَا لَیسَ فِی قُلُوبِهِم اگر گوید که
مراد من از منقول که مجیب در هیچ مقامی شاهدی نمی آرد و دلیلی نمی نگارد انست که در واقع آن
دلیلی و شاهدی نیست اگر چه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از آنکه این تقریر برنگ شبهه عام
الورود است زیرا که سنئی هم تواند گفت که مجتهد الزامانی در طعن الرماح و بارقه ضیغمیه و ضربه زیاد
غیر از دعاوی لا طائله هیچ جا دلیلی نیاورده و همچنین مجتهد ثانی طعام عاد و ذو الفقار و صوارم و حسام
جوابش پر ظاهر است که هرگاه نزد مجتهد ثانی در رسائل و غیرها امام رازی علیه الرحمة الله نتوانسته
که هیچ دلیلی بدون تلمیع و تلبیس بر امامت خلفاء رضی الله عنهم بلکه خصایص مذهب خویش قائم کند
بلکه حجة الاسلام غزالی هم همین طریق اضلال و تدلیس مسلوک دارد و چه مجال که در هیچ مبحثی از مباحث
النزاع اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامه تفتازانی و علامه سید جرجانی و علامه اصفهانی
و علامه قوشجی و علامه دوانی و شارح کرمانی و حافظ شهیر عسقلانی و شارح قسطلانی و در متاخرین
و معاصرین مثل صاحب تحفه و شارح مسلم مجالی ندارند که اقامت بر مذهب خویش دلیل کنند و در هیچ
مقامی گوی از میدان برند بلکه کلمات ایشان مجرد دعوی و عبارات نامربوط و بی تادیهٔ مقصود منتج

ودر چه حساب شمار باشم که دلیل مرتب نمایم که جناب مجتهد العصر آنرا در شمار آرند و هرگاه دوباره آن هر دو بزرگ
جناب فاتی فدائی مصدر لعن و دلیل و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود که مرا بلفظ
فاضل مجیب یاد فرمایند و از این خصوص هیچگونه دریغ نمیکنم و کسی از معاصرین برابر خود نمیبینم و از اینجا اهل دانش و
بینش پی می برند که در خدمت این بزرگان چگونه تحمل کرده ام تا نتیجه اش این الفاظ شد و چندان خلاف
شدند که از دشنامهای غلاظ دست کشیدند و محصل سخنم اینست که چون من خدمت ایشان بطوری کرده ام
که دعاهای ایشان خوب میدانند بر دشنامی که در حق من تجویز نمایند سزاوار آنم و هر عیبی که نسبت من بلکه به
مخلوقی روا دارند مستوجبم و در جواب آن مبتلا و بافحش و جوه مختارم یعنی خواه در صدد انتقام باشم یا بگذرم ولیکن بعد
ذکر این بزرگان در حق ایشان در خود دارم موعو نفرمایند چه جای اهلبیت مطهرین و اصحاب مکرمین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین اکنون بجوابش همین باید گفتن که براهین قطعیه و دلائل یقینیه در عالم نیست مگر مجتهدین امامیه معمولا
مانی و زمانی در تالیفات خویش منتظم گردانند دیگران را چه مجال که برهانی برای تائید مدعای خود اقامت کنند
ما اول دلیل بر انصافی کتاب ازالة الغین ست کما لا یخفی ؎ کمال بکمال از کافرم خواند و چراغ کذب را
نبود فروغی چه سلطان خوانمش هر مکافات دروغی را جزا باشد دروغ از آنجمله آنکه در اثنای این ابحاث بعین
مقاله بودم که بر لفظ استدلال نظر افتاد و تفصیل این اجمال آنکه مجتهد در استفتای خود حقیقت خلافت یزید
بامری چند که بیعت عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از انجمله باشد ثابت کرده و رفته در خته کلام مطعون آن بزرگوار
جاری گشته حالیکه مجتهد کلام متکی آریکه اقبال را برای زیب و زینت نقل کرده که ادعای بودن عبد الله مذکور
مبنی بر آن تواند شد که بیعت جناب امیر و رضا ندادن به بیعت ظاهر نیست و بنده در جوابش ثابت کردم چنانچه در مجلد
اول گذشت که او در بیعت حضرت مرتضوی شرف گشته و به بیعت طالبین قصد نکرده ولیکن بقتال مسلمین
شریک نشده و چون خطای خود دریافت بسبب آنکه بغاوت اهل صفین ظاهر شد بحال خود متحسر گردید و بر عدم
موافقت جناب امیر ندامت کشید حقتعالی در مدح آنکسان که بعد لغزش خود تذکر نمایند میفرماید اِذَا مَسَّهُمْ طَیْفٌ
مِّنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوا فَاِذَا هُم مُّبْصِرُونَ پس مجتهد ثانی الثانی گفت که استدلال مجیب بآیت مذکوره بعید از
انصاف ست و بعد سطری چند زیران همین نهیق و شهیق آغاز کرد که مجیب هیچ جا شاهدی و دلیلی
نمی نگارد لاجرم بمقتضای مثل مشهور الکذوب لا حافظة له و اقتضای قول معروف بر عکس نهند نام زنگی کافور
صدوق الطائفه لقب باید نهاد که ریاست اهل صدق و صفا بذات او منتهی گشته **قوله** چنانچه درین عبارت
سینه‌ایج **اقول** من کجا بفصاحت و بلاغت و محاوره نویسی عبارت عربی و فارسی مدعی گشته ام تا برین
این اعتراض وارد شود و نشان باید داد اگر بنا نهید خرافات خویش را باید گذاشت بلکه در آغاز کتاب بالتیش
به دلالت مطابقی میگویم که این امر را از من توقع نمایند اگر کلام من نزد اهل لسان مقبول افتد فذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ... شیخ در گلستان فرموده گاه باشد که کودکان

بغلط بر هدف زند تیری و دیگری هم بدانسان که سر بن الد خصام را بدوزد تا بسوفار غرق شود و این بدان ماند
که کسی بعد جواب شخصی گفت که قافیه درست نشده پس گفت ایم گفت و مجتهد المومنین هنوز بر سبیل یقین
بر خاطر نیارد و با اینهمه که شنیدی و در کتب فقیر دیدی مجتهد رفضه را از ورودی بلغار سوا گردانم که آیا نظر این متبحر
بکتب لغات قرآن و حدیث هم نیفتاد که محدث در مجمع البحرین و مطلع النیرین زیر لفظ قتل که ماده قتال است
میگوید قوله تعالی قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ قیل معناه لعنهم الله وقیل عاداهم وقیل قتلهم الله وسئل ما قاتل الله
الیهود فاعل وان کان سبیله بین اثنین فربما یکون من واحد کسافر وسفر فقال بعضهم الصحیح انه من المقاتلة
والمعنی انه مضعف بمحاربة الله تعالی ومن قاتله فهو مقتول ومن غالبه فهو مغلوب پس بر قول اول قتال
مرادف لعن است و هیچ کتابی ندیدی که شرح منتهی مبنی و جواب سوالات باشد و از مرادفات خالی بود
و در هر چیز از وی نگاه کن درین مقام که مجتهد لفظ مملو و مشحون آورده و در محاورات فارسی مترادف می آرند
و قس علی هذا در عربی و از نیجاست که بمعنی مشحون را بمعنی مملو در آیت قرآنی تفسیر کرده و نیز درین عبارت
میگوید با اینهمه عجب متاوند که تحکمات و دعوی بلا بینه گردیده و پوشیده نیست که معنی هر دو مرادف همدگر است
و یکی بجای دیگری مستعمل میشود و قس علی هذا درین عبارت که بمقابله خصم می نویسد مینازد و بر خود می بالد
غیر ذالک مما لا یتناهی و اگر بر محاوره دوم حمل کرده شود بمعنی معادات است چون مجتهد مخالفین را از مومنین
شمار نمیکند آنهم بجای خویش یعنی تخلف شان از امام حسین موجب لعن و معادات عباد حقیقت است
بسبب خروج از دایره ایمان و اگر بر معنی ثالث حمل کنند آنهم درست چه هر گاه آن بزرگان متخلف شدند و از
دایره ایمان بدر آمدند کما اعترف به المجلسی الخ ول دستور فه انشاء الله تعالی پس محاربه خدا و مبتلا بودن شان
درین بلا کلام ندیدی بلکه مانند کما لا یخفی چون این مقدار رجا از من مدرکه ناظرین و سامعین رسید اکنون لعل شنیدنیه
قلم بجناب مجتهد یاقوت رقم کلیه میگردانم که باهل فطانت و ذکا مخفی نیست که مجتهد از زبانی نائب امام
هر کسی و سعی و دو بجانب نسبت آنکه زنگ قلبی خویش را بصیقل عقل نورانی و بلاغت سحبانی نزد دم
چه قدرها و درباره محاورات فصحا و اسباب کمال است با اینهمه محبت کور معتاد بند تحکمات و دعاوی بلا بینه
گردیده هیچ جا درین سر رشتهها شاهدی و دلیلی نیاورده بر محض ادعای بلا سند اقتصار
می نماید و این طرز عجیب رسیده که محبت متعقد عقیده در تحریر عبارت مترع ساخته از عبادات
سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده طرفه اینست که چنین عبارت عاری از معانی
و شواهد بمقابله خصم خود می نویسد می نازد و بر خود می بالد **قوله** باعتبار اعتقاد فرقه
ناجیه اثنا عشریه الخ **اقول** زندگی این منافق در همین اشتیاق میگذرد که انتلاف
عبد الله بن عباس با وصف آن کردار با کر از ایشان نسبت بارکان اربعه دین و ایمان
یعنی جناب مرتضی و حضرات ریحانتین نبوی و حضرت علی بن الحسین معاذ الله ذکر یکی

وچندلان درمیان فوج کشتے وتخلف از جناب سید الشهدا بمقابله یزید شقی وآراستگی کار خروج بمقابله امام
زین العابدین ثانی او هم صفی علیه السلام شد و یافت بمقابله یزید شقی جماندہ علمای ملت
عبد الله ابن سبا یهودی چه حضرت رمی شد و چگونه بر اصول خود آن بزرگوار را در دائره ایمان داخل
میکنند با بیگانه بزرگان که صراحة شکایت مجادله و مکابره را با امام زمان گرم کردند و در خلوت و جلوت
چها گفتند که ای برادر زاده و برادر و برادر من بزرگ که همراه پدر بزرگوار بوده ام و در جهاد دقیقه
فرو نگذاشتم و میمنه و میسره دشمنان ابر هم زدم و معرکه ها آراستم دعوی امامت نیز رسد من مجاهد
یا شیم و امام نشوم و تو هیچکاره از امور نبرد به امامت نگنی با وجود من امام باشی پس اینهمه ماده حسد
بود که در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبی از غایت فراست باعجاز خود با بدایت او لے یافت
او را خصوصا باستماع وصیت اخیره رنده وفات خود بنواخت وصراحة فرمود که ماده
که موجب کفر بعنادت در توی بایم و بمقتضای من شر حاسد اذا حسد بر تو خوف میکنم
روی الکلینی باسناده عن ابی عبد الله قال لما حضرت حسن ابن علی علیه السلام الوفاة
قال یا قنبر انظر هل ترى من وراء بابك مؤمنا من غیر آل محمد علیه السلام فقال الله ورسوله وابن
رسوله اعلم منی قال ادع لی محمد ابن علی فاتیته فلما دخلت علیه قال هل حدث الا خیر قلت
اجب ابا محمد فعجل على شسع نعله فلم یسوه وخرج معی یعدو فلما قام بین یدیه سلم فقال له الحسن
على اجلس فانه لیس مثلك یغیب عن ان یسمع كلاما یحیى به الاموات ویموت به الاحیاء كونوا
اوعیة العلم ومصابیح الهدى فان ضوء النهار بعضه اضوء من بعض اما علمت ان الله تبارك
وتعالى جعل ولد ابراهیم علیه السلام ائمة وفضل بعضهم على بعض واتى داود علیه السلام
زبورا وقد علمت بما استاثر به محمدا صلى الله علیه وسلم یا محمد بن علی انی اخاف علیك الحسد وانما
وصف الله به الکافرین فقال الله عز وجل کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین
لهم الحق ولم یجعل الله عز وجل للشیطان علیك سلطانا یا محمد ابن علی الا اخبرك بما سمعت من ابیك
فیك قال بلى قال سمعت اباك علیه السلام یقول یوم البصرة من احب ان یبرنی فی الدنیا والآخرة
فلیبر محمد ولدی انتهی مقام الحاجة بلفظه ولیکن این ماده حسد که بظاهر و باطن تعلق داشت
در باب امام حسین بی تکلف برو ذکر کرد چنانچه درین کتاب بار بار دانستی و درباره فرزند آنجناب
که بقیة اولاد طیبه او بود با نکاریکه مزیدی بر آن متصور نباشد و نزاعیکه دلهای سنگین بر آن رقیق گردد
اگر تاب استماع آن داری باید که بشنیدن قصه بروایت جناب اعور المحدثین روی توجه بار آری که درین
نزدیکی تماشش دیدی و مضمونش فهمیدی روی باسناده حقیقت انیست که اگر حجر اسود
آن روز بسؤال امام موصوف بتعداد اولاد امجاد حسین بتعقل وان منها لما یهبط من خشیته

رقت و رحم سببے کرد این بزرگ را که معاذ الله بر اصول رفضه مصداق او شد قصد توان گفت
خواسته بود که نشانے از افادات آدم ثانے بهم گذارد و شکر شقاوت ارشیه گونه بر حال زارش
رحم کنند و زنده بگذارند و صاحب حکومت فرماید که امام حسین عه کے فرصت یافت که تزاوج
نماید و آنانکه این بزرگ را امام دانند و قول آنها بر قواعد مقرره مجتهد فانے و زمانے قابل عتاب
باشد چنانچه از صوارم طعن الرماح و ضربت حیدریه واضح ست بدلیل که مفت بیان حال امام خود را
نیک میدانند خصوصاً آن مردم که بعد از و سلسله امامت را باعقاب اش جاری نمی سازند در
اولاد حضرت زین العابدین و تمام در زهد پرستی او مشغول مانده رجوع نکنند متفق بر آن باشند که
او امام مستقل بوده و کناسه با امامت علے بن الحسین عه قائل گشته و هیچ عاقلے قلب خود را متوجه
باین نزاع و ظهور معجزه مذکوره در روز روشن تواند کرد که غیر از رفضه کسے بدان قائل نباشد علما
امامت جامعین علوم و اخبار از این و آخرین ترتیب این کستر بن [illegible] تحقق از آن مدعه [illegible]
حسین واقعه عظیمه را در کتب خویش حقه انکار نمایند و از کتب [illegible] یا سوسه اختر گرفته
امام سجاد بر آمد حتے که نوشتے که کتابے مختوم جهه از لب مباحث خود بر آرد و بر زبان مبارک شکر آید و قبضا
[illegible] اتانا ینطق علیکم بالحق [illegible] اطرق و عقیمت [illegible] [illegible] باثبات امامت
به صاحب اثبات الحق گردید که در بر دوسے مردم امامت مشغول بهادت گشت کسے [illegible] خود
میدادند این علما مطابق کلینے در این باب همین عوالت را شرح کنند چنانچه کتاب مقصود برند سبب اختلاف
و نقض شد بخلاف کار حسین امامت محمد بن حنفیه را در [illegible] و ترقی بوده [illegible] در امام
ارشاد و شاملین [illegible] کوشش می نمود این امور را شیعه او بسط [illegible]
بالا را این نزاع [illegible] چون جناب زین العابدین بکل روایت کلینی تمام [illegible]
باشد اکثر شیعه محمد بن حنفیه بامامت گرایند [illegible] [illegible]
غرابت خواهد بود [illegible] اثنا عشریه [illegible]
حجر اسود در ابر سے امام زین العابدین [illegible] محمد بن حنفیه [illegible]
او را با میل نکرد [illegible] حضرت [illegible]
واشند [illegible] جناب [illegible]
محمد حنفیه [illegible] حجر اسود [illegible] امام [illegible]
آنحضرت امام سجاد پس این نزاع میان ایشان ماند [illegible] فالله یحکم
بینهم فیما کانوا فیه یختلفون [illegible]
امام حسین [illegible] اتباع ابوکریب [illegible] امام بعد از جناب مرتضی [illegible]

غائب گشت و بار بقای خود رکوه رضوی اقامت گزید و بر [illegible]
را امام دانند کسی دیگر بیش اصل این مالیخولیا و ضلالت ذکر انیست ابوکریب هست که محمد ابن حنفیه را غائب
و امام منتظر قرار دادند و اثنا عشریه چون دیدند که امامی باقی نیست درباره فرزند خاتون نرگس گاسه
او لیسیده بعبارات دیگر هیئت نرگسی را در غیب آن بزرگ نموده بجهت افترات مستحق دروغ می شوند
و نیز از طرف داران او اسحاقیه اند که در امامت نام امامین همایین بر زبان نیارند و او را وصی حضرت
علی پندارند و سلسله امامت را باولادش می رسانند و اتباع کیشان همگی انکار از امامت حسنین در این
[illegible] در وقت محمد موصوف بامامت کسی معتقد نمی باشند زیرا که حسن مجتبی بجهت خلع خلافت و
صلح معاویه لائق امامت نماند و امام حسین بجهت اطاعتش اگرچه لقب نباشد [illegible]
از استحقاق [illegible] پس تا به امامت امام زین العباد شهادت [illegible] دیگران اگرچه [illegible]
[illegible] علی [illegible] لیکن گواهی [illegible]
[illegible] دلائل علمای اهل سنت خواه متقدمین و خواه متأخرین چنانچه نام ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] خود را ضایع میکنند و درین امر خوض مینمایند [illegible]
چون [illegible] علمای امامیه اتفاق [illegible]
[illegible] شروع کردند [illegible] مجلس [illegible] مذهب میکنند
با اهل حق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

با سابقه تقیه بذل منقبتش را پاک لیسوخت کلام او در الاشتی گفتن آفتاب را بگل نمودن هست و برای
خویش بلکه تمامی قوم سجل سفاهت را فرین کردن و علمای سابقین را ضروری بود که بمناظره
رفضه چنانچه باید بپردازند که از جهت فقدان ظهور وجود و عدم ایشان را ابا چی شمرند مهذا کتابهای
ایشان را کجا نشانی خبر و جمعی ابو در باید بهر حال لقا و مانند آن بایشم هرگاه چیزی ظاهر شد بقدر استطاعت جمع
کردند قیل و قال آن شروع نمودند همت مجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان که
کوفه مهبد اقامت و زبیده نقد جان شیرین در نصرت ملت بر دین نثار گردانیدند که همه کس میدانند
در ان وقت کسی بکار نمی آمد و این کتابها تالیف نمودند تا امروز در سویک رساله مختصر مش مجتهد مجهول
الحواس گشته و در جوابش از دانشش دست شسته کسی را از رفضه مجالی نیست که با مراعات
علوم حقیقیه و نقلیه در رد رساله [illegible] مجیب [illegible] جناب امام حسین علیه السلام ظهر بانی کند
چه جای میدان داری [illegible] که در کتب مبسوطه [illegible] اوراق [illegible]
[illegible] خویش کتابها [illegible] اهل [illegible]
علمای اهل سنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اوقات [illegible] خویش [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] که [illegible] اعتبارات از [illegible]
حضرات ائمه درین باب چنان برآورده که آثار [illegible] ایشان [illegible]
مفسدین فی الارض نمایان کرده پس [illegible] و [illegible] از رفضه [illegible]
و جوابش بر نمی آید اکنون وجوه فقره که مجتهد بملاحظه آن عبارت مجیب را از دایره فصاحت
بیرون کرد باید شنید و باستماع خرافاتش متوجه باید گردید که لفظ لعن [illegible] از جهت بر زبان [illegible]
که در احادیث ائمه برای بانیان مذهب رفض مثل زراره و هشام و احول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible] از [illegible]
مشغول گردیدند [illegible]
[illegible] مجیب [illegible]

جناب امیر رضی الله عنه و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال است و این امر موقوف است بر تفصیل
حالات ایشان بالاجتماع والانفراد و بیان اختلاف در آن از اصول اهل عناد و متعلقات آن
و لیکن مجملاً بیانش بر طبق تصریحات قاضی رطل بوق و غیره آنکه بزرگان مذکور بخصایص حضرات
ائمه خصوصاً امام حسین علیه السلام که شب و روز بصحبت آنجناب و شیع آن عالی جناب مشرف بود اطلاع
کامل داشتند و بسیاری از قوانین دینی روبروی اکثر ایشان قرار یافته و نزول خواص احکام است
در کتاب الله و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم شرف نزول و صدور یافته پس ایشان بگوش خود شنیدند و
بچشم دیدند آنچه حاصل و با ثمره قاطبه از مفارقت آنجناب دل دزدیدند لاجرم ایشان معاذ الله
مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را دریافتند و
بقول فضل امیر کرم الله وجهه بلا واسطه گوش کردند چنانچه قاضی در تصنیف خویش بر احادیث انتقاد که
حضرات ائمه هدی فرمودند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم همه اصحاب راه ادبار پیش گرفتند
الا فلان و فلان این تقریرات بعمل می آید که در بلای این ردت اجله اصحاب گرفتار شدند بنی هاشم
که اهل قرابت قریبه بودند و در ایشان سخن بیشتر رود و نه آن اصحاب که از حضرت دور دور ماندند و ملازم
صحبت نبودند بجهت آنکه ایشان نصوص جلیه در باب خلافت مرتضویه بلا واسطه می شنیدند چون
بر آن عمل نکردند بلکه دم استقلال و استبداد زدند ردت را بر ایشان اطلاق نمودند و هر چند آنچه
بر ان وارد میشود پر ظاهر است که قاضی در مجالس مانند چشم از کتب خویش پوشیده جائیکه علمای
مذهبش آن مردم را از آنجماعه شمرده‌اند که از فرضیت زکوة سر کشیدند مثل مالک بن نویره و غیره را چنانکه
وارد است بری ساخته نماید چنانچه از مصائب داود هم ظاهر است حالانکه ایشان کرشمه غدیر را البته بچشم خود
دیده بودند که منادیان حضرت پیام تشریف به هر کس از نزدیک و دور رسانیدند که هر کاتب
بشنوند و تخلف نکنند و ازینجاست که درین سفر نوبت همراهیان از اهل بلاد و بوادی بصد و
پنجاه و بیست هزار نوبت رسید پس بعید از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرده
باشد و بر فرض محال این قصه را که از حد تواتر در گذشته بود بالیقین نشنیده باشد معهذا
این کجا مذکور شده که صدقات بخدمت خلیفه برحق رسانید پس بهر حال مقصود و مدعای شیعه
مذهب رفض خبث الباطن بهیچ وجه بر بیان قاضی حاصل شد این طعن زمانی شیعه بحقیقت
رسید که ملازمین صحبت مبارک همه مرتد شدند و خوشا بحال کسانیکه از آنجناب دور ماندند و نقد ایمان
بسلامت بردند و در تالیفات عنده عال بر همه مقبولین مساعی ایشان بر اصول ابن سبا
خیفا نسبت عیان گشته و ملحقه از بام افتاده در مجلد اول هم ازین نوع تحقیق و الزام بیش از بیش
در نگرفته و بسیاری از بنی هاشم شامل گشته حاجت اعاده آن مضامین برای خطاب معارض نیست

پس شناعت این مذهب دوبالا شد که بر اصول شان حال اهل قرابت و اهل صحبت هر دو از نزدیک و دور بسبب
رحمة للعالمین چنین است و فیض آنحضرت اگر باشد مخصوص همین فرقه متاخرین است که صاحب الامر از نفاق شان
بغیبت کبری رو پوشیده و ایشان حضرت پیغمبر را هرچند ندیده و لقمه از خوان الوان صحبت نچشیده اند لیکن
حاضری علمدار یعنی حضرت عباس رضی الله عنه که بالیقین میخورند و از نوازشش که سب و تبرا است در باب
ملازمین رسول مختار از مهاجرین و انصار سیه بند و بر سر خویش خس و خاشاک میریزند و از سینه
کوبی شور رستخیز در ماه محرم می انگیزند تا عوام را بدام و دانه بگیرند که هرچند صدر اول شیعیان
بودند که مراسم مهمانداری امام حسین ع کما ینبغی بجا آوردند لیکن اولاد شان مثل شان تشنه اند و هرگاه
شنیده باشی که چاه کنده را چاه در پیش و اول خویش بعد از آن درویش لاجرم ضرور افتاد که اینها سر
و دیگر بزرگان را از اهل قرابت و صحبت سلطان کربلا مصداق آیت وعید قرآنی مثل اِنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا
ثُمَّ آمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفْرًا دانستن که اولا تصدیق حضرت رسالت بطیب قلوب نمودند
بکاسه لیسی خلفا و جاه و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
متوجه شد نعره فرید و لا زدند و ترانه تشیع ابن سبا سرایدند باز وقت حسن مجتبی کفر ورزیدند یعنی سالها
دستار با اهل شام در پیش شان گروه از لشکر آنجناب بگریختند تا بسبب خلع خلافت شدند چون مهمان کربلا سر رشته
و انتهای کفر و شقاوت بلا واسطه آنکه از ریحان رسول الثقلین یعنی امام حسین ع تخلف نمودند و لیکن جناب
محمد ابن حنیفه از همه گوی سبق ربودند بجهت آنکه برادر امام حسین بودند که بیعت یزید هم نمودند بعد از آن که
دو اسپه از مدینه منوره تا به شام بزیارتش رفتند و او را بخلوص و اخلاص امیر المومنین میفرمودند
کما فی بحار و غیره با آن همه که درین خصوص وارد گشته که تفصیل آن خیلی مستحسن است اگرچه در اصول
شیعه مبین است و هم وقت شهیدان کربلا تفصیل کردند تا مدت ها بشعار لا تعد و لا تحصی از احسان یزید چنگ
بارها داشتی مشغول بودند بخلاف عبد الله عمر رضی الله عنهما که بر یزید شوریدند چون خبر شهادت شنید
و بر اسپ ... و ملامتش حسب ... نمودند ... از یار گوشه ... مصداق شعر ...
از بیرون طعنه رسانی بر یا یزید ... و در وقت تنگ ... از عجایب آنکه در کافی آیتی که به ذکر
که حرف ختم در بیان ایمان و کفر وارند و از زیادت آن چهار یار در آن واقع شده بر خلفای راشدین
قاتلین کفار و مشرکین که همراه شان ارکان اربعه جهاد می کردند چنانچه از کاشفی در باشتی
و نص حضرت ائمه کمال تقوی و عدالت شان با استدلال معلوم کردی میخواهند که تعلیق
گردانند و انی لهم ذالک بخلاف تطبیق این مقام بر اشخاص مذکورین که ظهور آن از اصول
شیعه مثل آفتاب رابعة النهار است بالجمله از جهت غضب و لدادین طائفه که با اهل بیت
عظام و اصحاب کرام از حسد در گذشته سخن بطول می انجامد و شبدیز قلم جولانی می کند

به حالی او را از توستی در میدان تعصب و تشنیع باز داشته بنقل کلام قاضی از مصائبش می پردازم
تا کسی را توهم نشود که درینجا محض تیز زبانی و بالاخوانی والا دیده ایم عجیب معیب گشته اما
و کلا فیس آیت مذکور بر ابن عباس و محمد بن حنیفه و امثالش منطبق شد قال القاضی فی مصائبه
عجب اعاد افاد المحدث دم التستری فی نفی خواتصد **اقول فیه نظر** اما اولا فلان قوله تعالی کنتم
خیر امة الاتة لا انیا سفی ما ذکره الکشی لان المراد الکشی من الصحابة بها من عدا ذوی القربی من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم ومن ادا ما ذکره من مشاهیر الصحابة المدادمین علی ملازمة النبی صلی الله علیه
و آله المتمسکین للنص الجلی فی شان امیر المومنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم واصاغرهم
ولهذا لم یذکر فیها و فاطمة و السبطین صلوات الله علیهم ومن کان منهم من بنی هاشم و تابعیهم و سلامهم
مع الظهور ان الکشی لم یقصد ارتداد جمیع الطائفة الکثیرة التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة مستمعین
للنص سالمین عن نسبة الارتداد الیهم وان دخلوا تحت تابعة المرتدین لاشتباه الامر علیهم بعد از دیدن
تمامه عبارت قاضی دل بجوش آمد که محصلش دو امر است یکی آنکه در حدیث محمد بن عبدالعزیز کشی
کسیکه اصحاب در ردت در آمدند و طریقه سابق را از دست دادند و اهل عبا و تابعین ایشان و چندین
بسیاری از اصاغر اصحاب که نص جلی را شنیده بودند مستثنی از ردت ماندند دوم آنکه تابعین خلفا
به استثنا در داده بود که دانستند که ایشان مستحق خلافت اند بعد ازین در طرق نجات یافتند
به پیروی جناب امیر نصب العین نمودند و به جوش و خروش در بیان حقیقت چند امر است
برای اطمینان ناظرین و سامعین برین بیان اکتفا کرده می شود که محققی نماند که رفضه چون دیده اند
که اصول خود و اصحاب سید المرسلین بغیر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار کم دیدند بلکه در کتب تقیه مثل
منهج و غیره این هم هست که راوی با امام صادق گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی ارشاد نمود
که او هم در آن تعدیا در آمده اگر کسی را میخواهی که بطور رشید یم ثابت قدم و راسخ دم بود غیر از مقداد
کسی را نتوانی یافت این حدیث و امثالش در کتب رفضه چنانچه بر بینندگان تالیفات فقیر مخفی نیست
[illegible] بیان قاضی [illegible] دلالت دارد که در استثنا تعمیم مقصود است یعنی اخراج آن گروه
مسطور [illegible] قول ازین در همین ورق دانسته که آن صحابی به تصریحات امامیه که بود شرف حضور [illegible] عدم
نصب امیر داشته یا این امر عظیم را نتوان نسبید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد اصحاب سیر
چیزی از اصول و فروع که ماخوذ از قرآن مجید و حدیث شریف است و ناقلین اصول و فروع
همین مردم اند اعتمادی نماند این تاویلات را شروع کرد و در سب و حیله سازی آغاز نهاد و [illegible] نسبت
[illegible] عوام سوسی ابقای بنی هاشم بر طور سابق پس در اجله ایشان ابن عباس سلطان المفسرین
[illegible] که نزد جناب امیر المومنین مانند او در اهل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب ریا و سمعه و صاحب

حقوق مسلمین و خاذل امام المسلمین بودند تا معرفت سابقه و اتحاد حال پدر بر پسر گوارش کرده است
بقای عمده سقایت چاه زمزم و در غصب ام کلثوم طرفدار عمر مشتهر شد تا ذکر تا فی بقا هم
ظاهر یا پسر لیس از رؤسای بنی هاشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب امیر المؤمنین بودند در
رفاقت معاویه بن ابی سفیان بسبب جنبی خرامیدند که لو تخلق مثلها فی البلاد قرار دهند و حال تحدیه
مذکوره چنانکه حضرات ائمه برا اصول دشمنان اهلبیت ایشان هرگاه تغییر کردند کمافی مصائب النواصب لقاضی ایضا
اظهر من الشمس و درین مقام از نقال کثیری تقلیدی علمای زعفه متعلق بمباحث تفضیله و تیجه
بچه بوقوع آمده لائق آن بود که در رساله منفرده درج شده و مشتهر گردانیده آید که چنین خرافاتها
از علمای طلبه صادر نگردد و لیکن چه توان کرد که کلام بطول خواهد انجامید الغرض جمله بنی هاشم را بایستی
بدست خود کوشیدن در نه زبانی گفتن که اینها همه نامردانه بگریا و مدارس که بجز دگرفتن ذوالفقار
با علاف متفرق شدند روزیکه خواستند که فیر فاطمه بکنند برای نماز جنازه و اگر از تو اتهم نشود بتیغ
و تا پایداری بگریزد کاش حضرت امیر لشکر خود را که ملایک شائک السلاح بودند بقلاووقی نمود چنانکه
امام علی النقی فوج خود بر متوکل علی الله ظاهر فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را پر کرده فضا
کالمغشی علیه من الموت چون او نود هزار سوار مسلح را بر آنجناب ظاهر گردانید تا امام مرعوب شود
و از اراده خروج باز ماند کما فی الترجمه بحر ایح که درینصورت خون اعاف هم نمیریخت و محال
خطیه باقی نمی ماند بلکه حضرت عباس بارمنت برفارق نچی نهاد که ترا با ممالک محروسه و مقبوضه
خلافت ادم دگر نه بمر ریاست تو بطرفة العین فانی می شد و نتیجه سقایت زمزم بهر جلال میشد
بالجمله بعد از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند مگر آن بزرگ که برفاقت امیر شام بود
و سپهر آن جا داعی اجل را لبیک و سعدیک گفت کما فی مجمع البحرین و مطلع النیرین منصوص
جناب مرتضوی تحق سلطان المفسرین درین کتاب و تفسیر اهل بیت موجود دلیل بر کوسا
پرستی او یعنی اطاعت خلفا للطیبه خاطع و پدر بزرگوار شیخ متن مذهب جان بجان آفرین
سپردند تا امروز از قبله کسی نگذشته باشد که مذهب این خاطر خود آن بزرگ در این
باب تحقیق بود و اگر باشد رهبری فرمایند و ازین بیان هویدا شد که قاضی را خبر تعبده باز
نگاه تا زنده و بیهوده طلسمات چیزی منظور نیست تا عوام بدانند که هنوز او در صدد
الزام و عجز مرزا مخدوم شریفی رحمة الله علیهما میرود از غوغو و ترا بالشش نگذارند
بلکه نوید ظفر بگوش شیعه میرساند حالانکه تناقض از الفاظ و معانی عیان است ز اراده اوبتر هم
مذهب را هیچ عنصر محتاج بیان کما اشرنا پس بالضرورت یاد باید کرد که لن یصلح العطار ما
افسده الدهر بعد ازین اهل جمل و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال با

کہ البتہ شان آل عبا بر اصول شیعہ ارفع ست آن انکہ ردت را بسوی ایشان بگردانند و کشی بیس
المتقدمین چگونہ مخالفت آن توانند کرد و محصل این امر آنست کہ لفظ ردت تقدم ایمان اصحاب
را میخواہد پس اولاً حصول ثبات رسانند کہ کشی و امثالش قایل بدان بودہ اند کہ خلفا و تابعین ایشان
بدل و جان از مصدقین توحید و رسالت شمردہ شدند تا ارتداد کہ طریان کفر بر ایمان ست تحقیق پذیرد
و این کلام را ہم بے سند نگفتہ ام ببین کہ جناب مجتہد ثانے لا ثانی در ضربت حیدریہ کہ اہل ظرافت نامش
خرط زرار یہ نہادند بزبان تقریر کہ بہمہ روزگار مصداق عجلا جب الہ خوار در خطاب رشید الفضلا انار اللہ
برہانہ چہ افادہ می نماید کہ اگر عبادت مذکور را در تائید این امر آوردہ کہ کشی بمذہب مذکور قائل بودہ
اثبات آنہم از کلام مذکور خالی از اشکال نیست چہ محتمل ست کہ سید نور اللہ یعنی ہمین قاضی طول یوق
اینکلام را بنا بر تنزل و تسلیم قول صاحب نواقض کہ متعرض ست بقائل بودن کشی باین قول حیث قال
و من ہفواتہم تکفیر الصدر الاول روے الکشی فی رجالہ الی آخرہ فرمودہ باشد و مقصود او ضعف العباد
از نہیہ نفی ارتداد شیخین و نظرا ے شان از جناب کشی و دیگر اجلہ علما نیست بلکہ مقصد آنست کہ فاضل
متعرض در ہمہ مقام سالک مسلک استدلال نگشتہ و تقریب استدلال را باتمام نگذاشتہ انتہی یعنی
احتمال دارد کہ نزد کشی ردت مذکور محمول باشد بر معنی تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیئہ و شمول نعمے
ہفواتیت کہ اہل رفعت و علو منزلت را فرو می گیرد کما ستعرفہ انشاء اللہ تعالی و نیز از جملہ تصریحات
اوست در کتاب مذکور درین مقام کہ میگوید نسلم کہ مراد و قاضی از عبارت صحبت ایمان
ایشان اولا و عروض ارتداد ثانیا باشد چہ محتمل کہ مراد آن باشد کہ نفاق در سینہ کینہ
شان در عہد جناب رسالت مآب کامن بودہ بعد وفات آنحضرت بروز یافت و ہو انہم
عنہ بالارتداد کما یدل علیہ قولہ فی مقام آخر من ذالک الکتاب حیث قال فان
قلت قد علم من نحوے کلام المصنف لسید الشیخ المحلے و صریح کلام بعض علماء مذہبہم فی غیر
ہذا الموضع اعتقاد ان الذین تخلفوا الخلافۃ من علی علیہ السلام قد خرجوا علیہ و بغوا کانوا فی زمان
النبی صلی اللہ علیہ و آلہ من المنافقین فلا وجہ للاستدلال بالاحادیث المذکورۃ علی انہم
ارتدوا بعد النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اذ الاستدلال یبنی لارتداد المنافق لانہ کافر بالنفاق قبلما
ما کان نفاقہم فی ایام النبی صلی اللہ علیہ و آلہ مبنیا علی انکارہم الا فی الخامس من
الاصول و ہو الامامۃ لعلی علیہ السلام و لم یظہر ہذا الانکار الا بعد النبی صلی اللہ علیہ و سلم
سلم عبر عنہ بالارتداد و ہم بعدہ انکم بعد وفاتہ غصبوا الخلافۃ عن امیر المؤمنین علیہ
السلام و خرجوا علیہ و لم یبقوا علی و صیۃ ما جاء بہ النبی صلی اللہ علیہ و سلم فی حقہ
من النص الجلی و الخفی و نقضوا البیعۃ الذی احکم اللہ تعالی و رسولہ فی حقہ و جعل

قلادته فی رقابهم و بیعته فی اعناقهم کما نطق به الکتاب والسنة الی آخره مقاله فتامل
که هر گاه بسبب زعفران زار شمشیر بر روایت کشی و غیر او درباره ردت صحابه بعد از آنکه
متوجه شوے خواہے دانست که تطویل مقالات همین را ہے مفتوح نموده که اصحاب کرام آنچه
از اخلاق کریمه نسبت بجناب رسالت و اهل بیت داشتند بعد از وفات شریف از ایشان
اخلاق سیئه بدل کردند و از دائره عهد و میثاق سابق بدر آمدند حاجتے بدان نیست که در
رتبه التمهید است بذکرش زیاده تر راه تطویل کشایم و شارح سنز دینے آنچه در شرح فارسے
گفته عنقریب بطور اختصار خواہے دانست انشاء الله تعالے که برا اصول شیعه زیاده ترگلو سوے
بلکه اشراف قدر درست چون انعقاد اجماع شد که مراد از ارتداد ردت شرعے نیست یعنے
طریان کفر علے الایمان پس از متقلدین قاضے باید پرسید که آیا کشی ازین قاعده چه ضرر دید
مذهب امامیه که در اصول جابجا مفصل است و در کافے کلینے هم دیدید که در آن بابے
منعقد است با احادیث معتبره بین مجلس نزول کتاب مختوم مشتمل بر دوازده صحیفه است که
هزاران فرشته همراه جبرئیل علیه السلام بودند بطرز قوا و آخر چو از ایشان با توقیع آمدند
آنکه در ضبط وحے غیر از حضرت نبی و جناب وصی کسے باقے نماند و بعد از جوش و خروش
و اتم بقیه آل عبا را خواندند و همه یکبار فارغ خطے نوسانیدند و بمهر بر آن کنانیدند
که اگرچه کعبه را منهدم کنند نباید اف گفتن و دم زدن انتهے مختصرا و لعلک عرفته مفصلا فے
المجلد الاول و کتب اصول از اولین و آخرین رقعه مثل نسخه سلیم و حق الیقین بر آن گواه است
که بعد وفات شریف جناب سیده را بر دلدل بے زین سوار گردانیده تمامی اولاد و خویش
حتی کلثوم شیرخواره برائے اظهار بیکسی و فوج کشے بیعت کارزار با مام المهاجرین والانصار
در بدر گردیدند و چون تظلم سلسله ... که بیعت نبودند بگوش حق نیوشش رسید ناگاه با رفقائے
خویش بر نائب صدیق تاختند و همراهیان بیک اشاره شریف بازسرش از دوش او
بر داشتند کما فصل فے المجلد الاول و در واقعات دیگر در دو انگشت خالدین ولید
چنان فشارے دادند که جامه خود را پلید کرد و قریب بود که مسجد امام المسلمین ... شود چنانچه
در حق الیقین است و روزیکه اراده جستن قبر حضرت فاطمه فتنه قبضه ذوالفقار محکم گرفتند علے
ما فے العلل و از اینجا بروایت صدوق ظاهر تر شد که قبر جناب زهرا همین بود بطور فر و منتشر
روزیکه فاروق از بیرون شهر دیدند و خبر بسماع شریف رسیده بود که مومنین پاک را بد میگوید
جناب امیر علیه السلام کمان بے تیر اژدها ساختند که فاروق خبر یا ابا الحسن ادرکنی حیرت
بگفت کذا فے کفایة المومنین آیا این امور خصوص فریادرسی بود از هدم کعبه و تبرق

قرآن مبین زیاده تر بود پس عیان گشت که حکم کتاب مختوم را شنیدند والبته در روے و نقص موثق که
روبروے حضرت سید المرسلین و ملائکه مقربین بلا واسطه قرار یافته بود گوش ندادند و آنچه وقت
مطالبه فدک و صنعت مصارعت جناب سیدنا فاروق اعظم رضی الله عنه بر اصول معارضین منافقین
بعد فوج کشی یعنی رفاقت منسار بنی هاشم بعمل آوردند هم فراموش شد که دجال
اعور و مجلسی بدگهر در کافی و بحار خبر از ان بروایات اکابر شیعه وارد نموده هم یاد دست آن فیا
منسیا گشت هرگاه در روے و نقص چنان موثق در احادیث کافی وغیره موجود باشد پس کجا
استبعاد است بلا استناد که کسے چگونه روشن خلقے را با آل عبا نسبت تواند کرد و سوارے دلدل را
بے زین انسان گفتیم که تا اولیت برائے عایشه صدیقه [illegible] ناسیان [illegible] فریده
[illegible] اهلبیت طاهرین یافته باشند و [illegible] علمائے قوم [illegible] اقدم [illegible] کتاب
معلوم [illegible] در کافے [illegible] اولیت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قرین لازم است آیه فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا پس [illegible] زین که در سوارے جناب [illegible]
رضی الله عنها بر اصول [illegible] مریدان [illegible] از اطاعت نیست [illegible]
این سوارے که [illegible] رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم [illegible]
در روے و نقص [illegible]
الطول الطویل که اگر باشد [illegible]
[illegible] عبا [illegible] در کمال ذلت و شکستگی روانه کرده شدند [illegible]
[illegible] امکان [illegible]
[illegible] غیرت کار [illegible] فمال هؤلاء القوم لا یکادون [illegible]
القرون والدهور کما قلنا در این امر درباره جهاد و فوج کشی که شب و روز حضرت خالد رضی الله عنه
جناب امیر را بدان مامور ساختند چنانچه از کتب شیعه هویدا است و از علل شیخ المشائخ شان
واضحش پیدا است هم از اولیات آنجناب است بعد یکه اگر در مطالبه فدک جناب امیر
معاذ الله بر اصول دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین نمی شدند و مثل خائنان در خانه [illegible]
و شجاعان میدان دغا یعنی بنی هاشم دست بدامن صدق و صفا میزدند و ایمان و حیا را
بر اصول شیعه این سه بار [illegible] بطاق نسیان نگذاشتند البته کار از اسلام و زیان و جهان [illegible]
از یاد مردم بلکه از دهقان هم میرفت لطف اینست که اینهمه در حقیقت اولاد و نقص موثق
وعهود باشد و شب و روز بتعقل فرعونے طعن کنند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
را در هر دو جا رعایت نفرمایند نه در زوجیت ام المومنین نه در بنتیت سیدة نساء العالمین

بتقریب نمونه طعن سوار صدیقه بروایت وجلال امور سے آید که در واقعه حسن مجتبے بیان خواهد کرد

و بنده قبل از دیدن این خیال بودم که سوار شدن بر زین که روز وفات حسن مجتبی بسوے ام المومنین

نسبت میکنند تا کسے نتواند آنجناب را قریب ضریح مقدس برد. ان از روایات ست که نزد محققین

معتبر نباشد لیکن امور وجال بجال بطلاق مے آرد کما عرفت الفاکه آنجا اذن فرمایش برادر دینی

خود والزام جهت روایات در آن کرده واحادیث کتاب را بنیه بوبین اللہ جهت پند اشته وجائیکه اجمال

تفصیل را بر مساعدت وقت حواله ساخته دیباچه نسخه صحیحه بسبب کهنگی مخدوش و مجهول بود ورنه زیاده

ضمایعی را درباره شهر [illegible] بود که مصداق آن امور را از جناب سیده علیه السلام که

بیانش [illegible] تبع فروع الفضائل ومناجرین وحقیقة تقص [illegible]

[illegible] در روت [illegible] دیگر یا در تبدیل اخلاق می نمند

[illegible] علیهم السلام [illegible] از اصول رفض فاطر دارے

[illegible] اشتاق [illegible] جناب فاطمه [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمی بود یا آنجا [illegible]

[illegible] خلیفه اول [illegible]

[illegible]

[illegible] آنجا [illegible] بقتل [illegible]

[illegible]

[illegible] وتحقی شد که جناب سیده با تمام اخلاق عظیمه که از وراثت یافته

ارشاد [illegible] بود کما عرفت [illegible] آنکه تسبیب وفات [illegible]

وز تبار آمدن شان بعد این [illegible] تجویز نمے نمودند و جناب قائم و خیبر تکفل حسل

این مشکل بجا آوردند [illegible] در کتاب [illegible] این وکالت را ابلاغت بعزین ساختند که قصر

درویش [illegible] همراه بردند کما [illegible] حالانکه [illegible] گفته اند [illegible]

[illegible] دیدن [illegible] شرح این تبدل اخلاق که اگر [illegible]

رفته نایم مجلد [illegible] مجلسی خانه خراب را [illegible] از قلب مبارک فاطمی نظر بدلالت

حال و سئال باید پرسید [illegible] باید گریست که خانه چگونه سوخت و محسن چگونه ساقط شده

[illegible] بعد از رحلت رسول [illegible] مقدمه سقط جنین [illegible]

خواهد بود کما [illegible] که در حقیقت فرع اختفای جنین رفته بود و مفسرین [illegible] تعالی [illegible]

القربیٰ وَ مَوَدَّةُ سُئِلَتْ به تقلید ائمه معصومین ببین استخفاف گردانیده اند اگرچه بمذهب ایشان در کافی جناب ابو الحسن
دیده باشی که لفظ مودت نازل گشته بود که آنرا بدل کردند و مودة ساختند و الفاظ افاده خاص جناب
امام صادق نیست ثم قال قَالَ وَإِذَا الْمَوَدَّةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ يَقُولُ أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ الَّتِي نَزَلَتْ
فِي نُسْخَةٍ الَّتِي لَكُمْ عَلَيْكُمْ فَضْلُهَا مَوَدَّةُ الْقُرْبَىٰ بِأَيِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوهُمْ عَنْ ذَلِكَ از عجائب خرافات
رطل بوق دانسته آنکه در مصاحب خویش دفن صدیق و فاروق را که البته بے کندیدن زمین قبره
شریف ممکن نبود تقلید الرجال کما ذکرنا اقرار ہو عدلا موجب کمال سارت دانسته اسم نغمیدکه آیا آنزمین نام حسن
مانی کفتیهم گرفته حائل نمیگشت بے کندیدن و استعمال معاون چگونه حاصل میشد و نیز از عجائب علماء اثنا عشریه
قاضی رطل بوق آنکه ایشان در آن نوشته که روزی بر آن زمین مقدس صاعقه افتاد و دو ایرے از جنبها
شیخین باقی نگذاشت و روایات ائمه معصومین را این ناصب عداوت اہلبیت پامال ساخت
که صاحب الاوراق خواهند شمرد و این هر دو مصاحب حضرت را از اینجا خواهد برآورد و در نده خواهد
کلمات جمیع کتبهم فی ذلک فاعتبروا یا اولی الابصار و المنظر و اسے بنیق الحمار و غیره من حامل الاسفار
روایت کلینی اعور در کلید کافی مستقر و السند یا منظار و فای و عده هستی باید شنید و بسند الاسناد
عن سهل عن محمد بن سلیمان عن هارون بن الجهم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر یقول لما احتضر الحسن بن علی
قال للحسین علیه السلام یا اخی انی اوصیک بوصیة فاحفظها فاذا انا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله
صلی الله علیه و آله لاحدث به عهدا ثم اصرفنی الی امی فاطمة ثم ردنی فادفنی بالبقیع واعلم انه سیصیبنی من الحمیراء
ما یعلم الناس من صنیعها و عداوتها لله و لرسوله صلی الله علیه و آله و سلم و عداوتها لنا اهل البیت فلما
قبض الحسن علیه السلام وضع علی سریره و انطلق به الی مصلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الذی کان یصلی فیه علی الجنائز فصلی علی الحسن فلما ان صلی علیه حمل و ادخل المسجد فلما اوقف علی قبر
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلغ عائشة الخبر و قیل لها انهم قد اقبلوا بالحسن بن علی علیه السلام
لیدفن مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخرجت مبادرة علی بغل بسرج فکانت اول امراة رکبت
فی الاسلام سرجا فوقفت و قالت نحوا ابنکم عن بیتی فانه لا یدفن فیه شیء و لا یهتک علی رسول الله صلی الله
علیه و آله حجابه فقال لها الحسین بن علی قدیما هتکت انت و ابوک حجاب رسول الله صلی الله علیه و آله و
ادخلت بیته من لا یحب رسول الله صلی الله علیه قربه و ان الله سائلک عن ذلک یا عائشة ان اخی
امرنی ان اقربه من ابیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیحدث به عهدا واعلمی ان اخی اعلم الناس
بالله و رسوله و اعلم بتاویل کتابه من ان یهتک علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستره لان الله تبارک
و تعالی یقول یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ و قد ادخلت انت بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم الرجال بغیر اذنه و قد قال الله عز و جل يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ

صوت النبی ولعمری لقد ضربت انت لابیک وفاروقه عند اذن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المعاول

وقال الله عز وجل إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ

ولعمری لقد ادخل ابوک وفاروقه علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بقربهما منه الاذی وما رعیا من حقه

ما امرهما الله به علی لسان رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله حرم من المؤمنین امواتا ما حرم منهم احیاء وتالله

یا عائشة لو کان هذا الذی کرهتیه من دفن الحسن عند ابیه صلوات الله علیهما جائزا فیما بیننا وبین الله لعلمت

انه سیدفن وان رغم معطسک قال ثم تکلم محمد بن حنفیه وقال یا عائشة یوما علی بغل ویوما علی جمل فما

تملکین نفسک ولا تملکین الارض عداوة لبنی هاشم قال فاقبلت علیه فقالت یا ابن الحنفیة هولاء الفواطم

یتکلمون فما کلامک فقال لها الحسین وانی تبعدین محمدا من الفواطم فوالله لقد ولدته ثلث فواطم فاطمة

بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بنت اسد بن هاشم وفاطمة بنت زائدة بن الاصم بن رواحة

بن حجر بن عبد معیص فقالت عائشة للحسین علیه السلام نحوا ابنکم واذهبوا به فانکم قوم خصمون قال فمضی

الحسین الی قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقیع یعنی امام باقر علیه السلام فرمود که امام حسن وصیت نمود که ای برادر

چون بمیرم سلام اخروی بسازد و بروی قبر شریف متوجه کن تا عهد خود را تازه کنم باز به برم از در ما

مکر سه باز به بقیع دفن کن عنقریب است که از عائشه مکروهی بمن برسد که مردم میدانند عداوت او را

بخدا و رسول و با اهلبیت چون امام حسین از نماز جنازه فارغ شد جائیکه حضرت صلی الله علیه و آله

نماز جنازه میگذارد جنازه محاذی قبر شریف گذاشت عائشه را خبر کردند که امام حسن را برای

دفن آورده اند تا ببست هرچه تمامتر سوار شد بر زمین دراز گوشی و کسی از زنان بر زین سوار شده بود قبل

از وی پس گفت جدا کنید جنازه را که هتک حجاب از حضرت نتوان کرد امام حسین گفت که از سابق هتک

حرمت مقدس تو نموده و پدرت و داخل کردی در خانه آنجناب کسی را که حضرت دوست نمیداشت

نزدیکی او در اخرا از تو سوال خواهد کرد که چرا چنین کردی پس بمقتضای وصیت جنازه را آوردم و برادرم اعلم

بود هتک را چگونه تجویز میکرد حقتعالی فرموده ای مومنین در خانهای پیغمبر در نیائید مگر بعد از پروانگی و فرمود

که بلند مکنید آوازهای خود برآواز پیغمبر تو برای پدر و فاروق او کلند نزد گوش حضرت زدی و خدا میفرمود

که بدرستیکه آنمردم که پست میکنند آوازها نزد رسول الله خدا قلوب ایشان را آزموده برای تقوی بالتحقیق

پدرت و فاروق او اذیت رسانیدند بحضرت بسبب قرب خویش و رعایت حقوق نکردند که حضرت فرمود

حرام است از مومنین در حال موت آنچه حرام است از ایشان در زندگی نیز قسم شرعی میخورم که دفن امام حسین را

که مکروه داشتی اگر جائز بودی میانه ما و خدای تعالی البته میدانستی که او عنقریب دفن کرده میشد اگر چه

بینی تو بخاک می آمد و بار محمد بن حنیفه گفت که روزی بر دراز گوشی و روزی بر شتری سوار شدی

مالک نفس خویش و زمین نیستی بجهت عداوت بنی هاشم عائشه گفت این گروه فاطمین کلام میکنند

تو کیستی ای پسر حنیفه امام حسین ع جواب داد چگونه بعید میشماری او را از فواطم که پسر فاطمه تعلق دارد فاطمه
دختر عمران و فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زائده عائشه گفت ببرید جنازه را که شما قومی هستید که خصومت
دارید بنده را در اینجا ناصب عداوت اهلبیت بر ائمه افترا کرده بوجوه بسیار بلکه بیشمار نظر است لیکن
اختصار مد نظر نخستین آنکه احادیث نهج البلاغت و شروح آن دلالت بر آن دارد که جناب علی مرتضی ع
بکمال تعظیم و توقیر نسبت بام المومنین پیش آمده و کسانیکه نسبت بآنجناب گفتگو میکردند بکمال تادیب
و تنبیه منع فرموده کما سبق فی المجلد الاول و چگونه چنین نباشد که بر همه مومنین از جهت مادری
و حرمت ناموس اکبر رسول تعظیم و توقیر واجب است و علی مرتضی رئیس مومنین و یعسوب المتقین است
خدا نیز هم بزبان مبارک آورده که حرمت او امروز یعنی بعد فتنه جمل هم چنانست که در زمان حضرت صلی الله
علیه و سلم بود اگرچه بعض حمقا بر حرمت نکاح حمل میکنند و نمیدانند که کلام در تعظیم و توقیر بود و آنکه با قصد
از زمره مسلمانان که در نیوقت باوجود و لا تنکحوا ازواجه من بعده ابدا چنین خیال کند که حرمت نکاح
باقی ماند یا نه عیاذا بالله هرگاه حضرت امیر را درست نباشد چنین کلمات گفتن که اعور دجال بروایت ابن
اعثم کرده محمد بن حنیفه چنانچه درین روایت است و ابن عباس در روایات دیگر و نظم و نثر ابن بدرون در جمیع
حساب دوم آنکه هرگاه جناب صدیقه دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود چنانچه در بحار از وقت حضرت
پیغمبر ثابت کرده نکاح جناب پیغمبر باوجود کفر و نصب چگونه درست شد و تکلیف مزید صحبت پس ازین طعن
بجنابت ستر میکشد و جهل آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ الله و عدم علم علمای امت ابن سبا
لازم می آید و درین قدر چگونه اکتفا توان کرد که معاذ الله تقصیر بر امام حسین بر افترای اعور دجال بد
حرف منقلب میشود که صدیقه خصوصا و دیگران عموما رسول خدا را بقرب ابوبکر و عمر اذیت دادند
و جناب امیر که بعد از جنگ جمل صدیقه را در آن حجره مقدسه آباد نمود و تقسیم و متولی گردانید چنانچه از
نهج البلاغت و شروح آن هم ظاهر است باید ایذای شدید شدیدا نسبت بعد از واقعه جمل که محاربه نفس
و تل هذا الا انقلاب فاعتبروا یا اولی الالباب بحال اگرچه خود در فاما نظر بود و غالبا شیوخ او شل سنا
تقریبا باشند لیکن درایت هم مقتضی رعایت ادب است پس تکذیب و افترای ... شبهه باقی نماند
و انچه واقعی است و هم مقتضای درایت مذهب اهل حق است که امام حسن بکمال مراعات ادب چنانچه شیوه
مسلوک مند است پیام داد که اگر اجازت فرمائی آرزوی دفن در آن ناحیه مقدسه دارم صدیقه قبول فرمودند و گفتند
لیکن چنانچه صدها روایت ام المومنین در باره فضائل و علو مدارج امیر المومنین ع بسیاریست در کتب اهل سنت موجود است کذا
مروان مخالف این دودمان حکومت در آنوقت داشت مانع شد و اصحاب بخدمت امام حسین عرض کردند که
جنگ مناسب نیست معاذ الله که سواری مذکور منع جناب صدیقه ... باشد سفهای قوم بلباس نفاق و
شقاق هر چه خواهند افترا کنند قطعه سخن چنین اقوام جاه طلب ... تا من خود نگویم او چه چیند ...

نتوان برآید که او از خود سخن می آفریند چهارم آنکه باتفاق محققین طرفین واقتضای درایت ونص کتاب
مستطاب ابوبکرؓ رفیق ویار غار بود دعوی اذیت حضرت از قرب اشتائش آفتاب را جرم ظلمانی دانستن
است وامام حسینؑ بکلمۀ مهمل لب مبارک نتواند کشود وامام باقرؑ بیهوده گوئی نتواند فرمود بلکه سخن تکیه
فرزند ارجمندش امام صادق بود ولدنی ابوبکرؓ مرتین فکیف که از افادات ائمه در تفاسیر برمی آمد
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیقؓ را برگزید وشرط صحبت اینست لفرموده مرتضویؑ لاتصحبن
فی سفرک من لاتری لک من الفضل علیه چه جای آنکه حق تعالی فرماید یا ایها النبی جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم فکیف که علمای رفضه ومنصفین وعاولین شیعه این نوع آیات انهم
استدلال فرمایند که حضرت ایشان را باعیانهم می شناخت واز کتب فقیر اینهم ظاهر است که حضرت او را
درین سفر مختار فرمود واختیارهم نمود وهمه صعوبات را عین راحت دانست وطالب ثواب شد چنانچه در تفسیر
دانسته باشی سیوم آنکه امام حسینؑ از جد امجد خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثهؓ را چنان در حدیقه قرب
ومنزلت عنایت فرموده که این هرسه را گوش وچشم وقلب خود قرار داده بود کما عرفت والبته از قرب
چنین مصاحبین مردم در زندگی وموت خورسند می باشند واز نجا بروایت حسینؑ اجازت تشریف برای هر یکی از
خلفای راشدینؓ حاصل شد پس لفظ تبک حرمت وناموس اکبر چگونه کسی از عقلا بر زبان تواند آورد که البته
هرکس بودن این اعضا نسبت بخود ضروری میفهمد بلکه از کلام مجتهد صفاهانی را همال میداند کما لا یخفی علی من تتبع
القی السمع وهو شهید علاوه سبب کمال حیرت است قول امامؑ عائشه داخل کردی کسی را در خانه خود که حضرت دوست
نداشت قرب او را حالانکه اینمعنی ظاهر است جناب مرتضویؑ صادق می آید که حضرتؐ نخواسته است تفتیش را نزد نواب
یانکه خواست برای صدیقؓ که اذ یقول لصاحبه واین وقتی توان گفت که حضرتؐ خواسته باشد صحبت او را ونیکی
حضرتؐ مکروه میداشت پس رفضه کاذب اند که گویند دوست نداشت قرب او را بلکه اقتدا کرد نیز امام حسینؑ وا
مقتضای علوم لدنیه آنجناب چنین می نمود که محمد بن حنفیه را سرزنش فرماید که خمیرش از حسد بود وفساد دینش
مقتضی حکومت جبر اسود شد تخلف کرد از امام حسینؑ وبزیارت یزید رفت برای ثواب مزید زیرا که چون او
گفت که هزاران درهم ودنانیر برای تو مهیا دارم فرمود برای تحصیل زر بنیا آمده ام فتعین المطلوب پنجم آنکه حال
سواری برای فوج کشی ونگاوری قبل ازین بالاجمال عیان شد پس توان گفت که این روایت اگر صحیح باشد
تقلید جناب سیدهؓ خواهد بود دیگر فرق اینست کما عرفت که آن خلاف قاز نخطی نه کور ودوحی داین مجرد
سواری دراز گوش مرا یاد وترا فراموش واگر عقل رسا داری بر ملاحظه این وجوه روی اکتفا آری
وخود را متوجه روایات مفتریان نسازی نعوذ بالله من مکائدهم واگر مشتاق مهملات قاضی رطل بوق باشی
که در صاعقه قهر منتقم حقیقی گرفتار شد وانواع عقوبتش را شرح کردن مستحسن می پندارم پس نمونه آنرا
هم بگوش دل بشنو وخاتمه آیت ندیح انبا کتا تلاوت مکن روی ان فی بعض السنوات القدیمه قد نزلت

صاعقة من السماء على قريب من ضريح النبي صلى الله عليه واله وسلم من شدته بعض تلك الارض المقدسه هذا
ونحن نعلم بالبداهة ان هذه الصاعقة انما نزلت لاحراق الشيخين واخراجهما من البين جزاء بما فعلاه من الظلم
والشين ولتطهير الخبث طينتهما عن ساحته بني الثقلين واما ثالثاً فلان احتمال نقل علي صلوات الله عليه الى
جوار النبي صلى الله عليه وسلم مدفوع بان نبش قبور المسلمين سيما الائمة الطاهرين غير جائز في الشريعة المطهرة
فلا يتاتى للملك النقال الاقدام بنقل علي عليه السلام ولا احد من المسلمين انما يتاتى له ذلك في الكفار والفجار
الذين لا حرمة لاجسادهما في شرع السيد المختار فيخرج عن جوار الابرار لئلا يتالموا باستماع زفيرهم وشهيقهم في قبورهم
الخ يعني در سالهاي قديم قريب ضريح مقدس نبي كريم صاعقه چنان شدت افتاد كه قطعه زميني از ان محل
بذير رفت و ما گروه شيعه بالبداهة يقين كرديم كه براي سوختن اجساد شيخين واخراج ايشان از قرب سرور
عالميان اين آفت واقع شد چونكه ظلم بسيار كردند پس ساحت قبر شريف را از خبث طينت اين هر دو پاك
ساختند تا ذره از جنابت دران ضريح منور باقي نماند و اثري را از ان نامي نباشد چنانچه از عبارت
مصائب قاضي ظاهر و باهر شد سوم آنكه احتمال مزار مخدوم شريف كه بر حديث ملك نقال نقل نعش جناب امير
لازم مي آيد بسوي جوار رسول مقبول جوابش آنكه كنديدن قبر مسلمين در شريعت مطهره درست نيست خصوصاً
قبور حضرات ائمه طاهرين پس فرشته نقال را ارتكاب آن حاصل نباشد بلي نقل اجساد كفار فجار حاصل است
كه حرمتي ندارند در شريعت از جهت بيرون كرده ميشوند از قرب ابرار تا دماغ اين بزرگان از فرياد شان
در قبور ايشان نشوند انتهى حاصل قول القاضي مختصراً آنكه در ينمقام طبيعت خويش را از شوران وا وهم قلم را
از جولان كه دادن دشنامهاي سخت است بر عادت شيعه باز داشته باين حرفي چند قناعت ميكنم كه اولاً
حضرات ائمه كه بر طور امير المومنين عليه السلام بودند واجعلني عند قبر نبيك محمد صلى الله عليه وسلم مستقرا وقرارا دران
ماثور است وقت ازان قراتش معمول قبول شده باشد پس اين استقرار و قرار ائمه و شيعه بيان صريح
كه چگونه بود معذلك از تحقيقات مجلسي عيان است كه چون حضرت مستدعي بود براي ديدن عذاب
شيخين معاذ الله دعاي رسول خدا قبول شد تا چشم مبارك خنك گشته باشد پس تناقض لازم آمد كه
كما لا يخفى سبحان الله قاضي ميگويد كه شيخين در خطيره مقدس نيستند تا دماغ شريف مشوش نشود و مجلسي
وغير او بحضور شان قائل آمد تا قرت عين باشد فهم في كل تيه يهيمون وفي الجبل والسهل يتيهون ثانياً
رطل بوق را ياد نمانده كه نقل تخت بلقيس رضي الله عنها در كتب او چگونه بود فلا تغفل و مراد من از كتب
نصوص امام جعفر عليه السلام است كه مامور باحكام نفس الامر بودند و عمائد مفسرين ايشان حكم بدان كردند خصوصاً
آنكه هر چند تخت را كه مكلل از جواهر والفس اشيا بود بكمال حرز است نگاهداشتند ليكن ملائكه بحكم الهي وطي ارض
پيش حضرت سليمان عليه السلام رسانيدند و سرعت و عجلت ملائكه بتقويت ايزدي در عقل هر كسي از مسلمين تواند آمد كه چون
علاقه را كه برادران در مكر حضرت يوسف بسته بودند وقت انداختن آنجناب در چاه قطع نمودند حضرت جبرئيل عليه السلام

از مقام خود بحکم ایزدی چنان بعجلت در رسید که حضرت یوسف ع بر سطح چاه نیفتاد و از گزند سقطه محفوظ ماند بالجمله
این امور بخرق عادت و ظهور اعجاز و کرامت است و کسی از ما انکارش نتواند کرد و شیعه نیز اگر انصاف را استعمال
نمایند پس نقل جثهای ائمه بمقبره مقدس نبوی صلی الله علیه محتاج بگشتن قبور نشد و ظهور آن بر حواس بشری
لازم نیامد که رطل بوق برای رد سخن مرزا مخدوم شریفی بیچ و تاب دارد و طی الارض و قدرت ایزدی را حقیقة
انکار میکنند پس جثهای مقدسه ائمه از جناب مرتضوی ع تا حضرت امام حسن عسکری ع در مقبره شریف خواهند بود
لاجرم قبل ازین شیخین فقط بجوار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودند اکنون هم پهلوی جمیع ائمه هم شدند و معاف
نور علی نور گردیدند گویند در ایام محرم شریف مجلس عزا برپا شد و مخبر خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند شیخ
عطا و خادم و اولیا نواب آصف الدوله قدمود مگر تمامی درگاه فراهم شد چنانکه اشاره کردم آورده اند
که چون بر اهل شهری شکست افتاد و لشکر مخالف از هر طرف برای نهب و غارت هجوم آوردند و خواستند که
عمارات مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عاملین از مزدوران احتراز کردند و ترسیدند نقالی
گفت چرا دریغ میکنید اگر این بزرگان درین زمین می بودند بهمت ایشان مستبعد بود که مخالفین مظفر و منصور
شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بحرم شریف نبوی ع منتقل شدند و کسی از ایشان باقی نماند
پس چون بر حدیث ملائکه نقال علمای شیعه تشبث کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
اشرنا و العجب که ظاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود نقالین را باخراج
و در حقیقت دلیلی نیاورده و بر ظاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه اوغال را دیرین تخصیص لازم
آمد محذوری ائمه از آنچه تمنا میکردند و کفی بذلک دلیلا علی البطلان مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
و زنهار باین روایات که متقین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند و پرداختند مغرور
نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی ع مطمح نظر باید داشت که مگر قالب او را شق کرده بودی وقتیکه از
اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد و من متحیرم که آن شخص که هم پهلوی جناب امام رضا ع است
و از روایات هنوز وجودش در قبرش واضح میشود بحکم آنکه اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه یعنی کتب امامیه
هنوز از تیز زبانی در حق او حکم میکنند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
پاک نکردند حالانکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ائمه هدی بود و هم بر سادات دیگر تا بحدیکه
ایشان را زنده دفن میکرد و لیکن از دائره تشیع بر تحقیقات قاضی پا بیرون نه نهاد خدا یا بودنش
اقدس ساعت در قبر آنچنان زمین مقدس را خبیث کرد که لوازم آن هنوز بر زبان رفضه جاریست و طهارت
جسم مبارک رضوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح النبی صلی الله علیه و سلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
است اگر امثله الشیخین را باز گردانند چنانچه واقعه کربلا بلکه وزر گناه قابیل را غیر چنانچه در کتب ایشان مذکور
است در عدل و داد امام مهدی ع پس اسباب تقریب را چرا از نظر ساقط میکنند و مذهب کاملیه و ذهبیه را که

عنقریب می آید ان شاء الله تعالی لهذا هم اختیار نمیفرمایند تا اهل شرع داد این بزرگان از رفضه چنانچه باید
بستانند و انتقام کشند غرضیکه داد این هفوات و کذبات جز از خالق ارض و سموات از که توان خواست [illegible]
آنکه ظلم شیخین معاذ الله جز بر یک ذات یعنی حضرت مرتضوی ع نبود کما یدل علیه نهج البلاغت چه ازان واضح است
که عدل و داد ایشان بر همه کس شمول داشت مگر بر جناب امیر ع و عاقل میداند که این مبنی بر افترات بلکه از
جواب ایضاح واضح که هنوز در بر دو مات الغرض محال از معاملات جناب امیر ع کمال صدق و صفا حاصل بود
وگرنه داد و وکالت و کفالت میانه شیخین و حضرت زهرا رضی الله عنهم چگونه میداد ولنعم ما قیل شعر گرچه ماهم
بے عدد داریم ۞ یار ما لطف بیکران دارد ۞ الغرض در جهان قبور ظالمین را رفضه تجویز نکردند که صاعقه
بر آن افتد مگر خطیره مقدسه سید المرسلین ص را از جهت قرب شیخین رض و در ضمن حقیقته انالیقی حضرت ص نیز داکرده اند
و بعض لطم هم نمودند و شاید که بتوفیق الهی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق نه زیارتست اگر حضرت
شیخین را از جوار خود دور کنند کما فی شرح القزوینی بالجمله بر ایمان ایشان محکم تر ازان دلیلی نباشد که رطل ابوق
بر آن اختیار می کنند یعنی روایت صاعقه را از موثقات خود کافی میدانند و اهل سنت همین جهت صاعقه
قهر الهی بر او در آن تا اذا تا که فاخذتهم الصاعقة وانتم تنظرون ۞ سبحان ربک
رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین ۞
این امور تعلق داشت با نفی مقتضی نور الله شوشتری مذهب الله بود و اهل عالم را چه خاص و چه عام
باید که این ادعای رطل ابوق را بجناب رسول مقبول ص نگاه کنند که باقتادن صاعقه بر مقبره مقدسه قائل
نشدند [illegible] ذکر که از شیعه که نوشته از کاملیه باشد یا قومیتا قاضی نور ربانی ایشان کردند که آنها از [illegible] گفتن
[illegible] بیان میکرد رطل بوق رئیس المنافقین ناصب عداوت سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم از کتب خویش که بعد چند سال این واقعه هائله پیش آمد یعنی صاعقه مذکوره در سلطنت
کدام یکی از سلاطین بصریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی چیست تا عیان میشد که ان بی
ادب کیست ازین قوم تیره باطن و کفاره فجار ماجن که این سیه روی را به نیت خبث معلوم مصدر گشته
و چهره او مصداق قطعاً من اللیل مظلماً گردیده ولیکن چون مقصود افتراست بر بدبخت رفض اگر
تمام کتب رفضه را غربال کنی کسی را از سیه کاران نخواهی یافت که بتقید سنین و ریاست سلاطین مقید
کرده باشند و اینهم قرینه بر ایجاد و حداثت نابکاران و اهل تهذیب و مکار است انیکه بگوشت رسید
سخنی بود افتائی و خطائی که این قوم بی حیا ازان خجل نتوانند شد ولیکن خود درین عبارت براهین
قطعیه بقدرت ایزدی و تائید الهی بدانسان قائم است که رگهای اعناق این طائفه فاحشه خصوصاً
رطل ابوق عوج بن عوق را می شکند و بیخ و بنیاد مذهب و دین این معاندین می کند زیرا که از عبارت
مصائب ثالث بالخیر قدوه اهل شر این قدر مثل بدیهی نزد شیعه قطعاً ثابت شده که از خبث این هر دو

بزرگ معاذ الله بلای مذکور وقوع یافته اکنون امری که مجمع علیه باشد وکسی از فریقین بسمع خود از ان نتاید
وزینهار جای قرار از ان نیاید ودل وجگر این قوم مورد لوم رابسوزد وآتش جهنم بجز من الیشان تیز وتر
باید شنید که خلافت صدیق اکبر که متصل وفات سید عالم وفخر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دوسال وچند ماه بوده
ومدت خلافت فاروق اعظم بده سال کشیده پس تا زمان ممتدان مقام مقدس بر خیال این دجال ناپاک
ماند از خبث طینت صدیق معاذ الله چنانچه در عبارت مذکوره خودش تصریح کرده وتا مدتی دیگر بعد شهادت
ودفن فاروق زیاده تر ملوث ماند بالیقین تا ادوارا ما منتها وخلافتهما نه لیطن وتخمین فالخزی والرجز علی من
یلزم من هفواته کذا وکذا ولعذاب الآخرة اشد وابقی وهر که در افاده حضرت امام جعفر ادنی در حدیث کافی
عذر نماید مقصود اصلی رفضه که بالذات دشمنی با جناب رسالت مآب است حاصل میشود زیرا که سبب منع از
بالا رفتن بر سقف مسجد شریف وقت ترمیمش آن بود که بعد اشراف حضرت را با حد الامرین خواهند دید یا
نماز یا توجه ببعض ازواج واز مجمع البحرین عیان است که حال مومن برزخ مانند اهل دنیا است از اکل ومشارکت
وملابس وزیارت حضرت بطور مذکور بدون آنکه تخته از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
جعفری رفض عیان شد که صد مه بقبر شریف رسید ومقصود رطل بوقی در حقیقت همین بود اگر چه منافق اظهار
میکرد که گزند بقبور شیخین حاصل شده ذهب الحمار لیستغنی لقسمة قرنا فعاد وما له اذنان ؛ وبطلان
دیگر آنکه این خبیث معتقد است واعتراف دارد بلائکه نقالین وعمده شان با ظهار رفض همین است که خبیث را
از قرب مزار ابرار دور کنند وآن امکنه مقدسه را از الواث پاک سازند تا اکابر دین از تعفیر وتشویش شان
اذیت نکشند با خدا یاران تا در غیبت که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان بهشتیدی انکه صحبت شان معاذ الله
بشنوع استعید الله مما تقیرون پس بربن تقدیر که در عیاذ آتش متصل موجود است واز قبل او بر آمده
باید گفت کرای مطرود شیخین کجا بودند تا صاحبه هر دین مقدس انشا واساس دین وایمان ترا بر باد داد
که یقین کردی وپیروان تو به حکم کردند که از خبث شان بود کما صرحت به فی العبارة المذکورة وکسی از
محاشیین هم نتواند گفت که مخرجین را از ان مکان اخراج کردند اذ اخراج المخرج محال تلزم من اعتقاد
الباطل بالا لقید را الانسان علی تعبیره الا بعد تکفیره واگر اکنون معتقدین او قائل شوند به بطلان نقل
وتحویل ملائکه مذکور لازم می آید تلویث مقبره شریفه تا اقادن صاحقه وبل هذا الا اقرب من الاول
بل کما قال الله تعالی ﴿وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ وبر کافه این
بی ادبی وبی اندیشی از علمای طائفه فاحشه کسیکه کما فی النزهة الکشمیریة ندید می اکنون از شان توانی کرد
که افغانیکه از دست اشقیا پدران وپیروان ابن سبا در زمان قدیم نسبت بضریح منور مقدس گذشته
بجهت دشمنی شیخین غلط گفتم بمقتضای حدیث بحبی الغضهم بعد آوت شان بحضرت اهتمام نموده ومورخین
ضبط کردند ومحققین هم نشان داوند از ملاحظه این امور که عبارت صاحب قاضی رطل بوقی مخونه است

همه لفس الامری شد تا از آنجهت حفظ و حراست من حیث العمارت هم بجا می کشید گو آنکه گردد قبور مقدسه
ثلثه چنان سری محکم بر بستند که پای کوشش کفار فجار را شکستند قال الله تعالی فَمَا اسْطَاعُوا
أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا و تا زمانیکه مقبره شریفه از پا افتاده گشته بود بنا اندامیهای
گروه شقاوت پژوه راحدی و نهایتی نبود که بکدام زبان تعبیر کرده شود لیس اکابر دین و اصحاب یقین لهی
اهتمام بحفظ و حراست بعمل می آوردند حتی که از اصول رفضه که کتاب کلینی از آنجمله است تیز توان یافت که در
زمانیکه سقف مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم را درست میکردند و در صعود و نزول بودند بعضی را از رفضه چنان
در دل رسوخ یافت که همه بالا روند و مشرف بر قبر شریف شوند زینهار حضرت امام صادق تجویز نفرمود
که ایشان بر سقف مسجد بلند شوند و نظر کنند لیس ازین العنوانی تسلی بخشید که نتوانستند سر باز زدن
و مخالفت نمودن لسبب نابینا شدن و کور ظاهر هم گشتن چنانچه از عبارتش این تخویف را هم خواهی فهمید
آن اینکه عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن جعفر المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة وسقف المسجد الذی
یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون وینزلون ونحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی
ابی عبد الله علیه السلام اللیلة فقال مهران بن ابی نصر انا وقال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه
لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه وآله فلما کان من الغد لقینا هما فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل
قد سألناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه ولا آمنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه
قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه وآله و مراد از بعض ازواج که روا مبهم آورده و قلوب
شان اجازت نداد که ممتاز گردانند البته عائشه صدیقه خواهد بود که این حجره خاص برای او ترتیب شد
چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف آنکه اقامت و او امت هم دران شد و مزید محبت
و انس آنجناب با عائشه چنان نیست که دشمنان دین یعنی روافض منافقین و خوارج مارقین دران مقالی
داشته باشند تا بجدیکه از بیان شان هم آشکار است که آنجناب بحجرات دیگر بیمار شد و متمنی بود مگر باقامت
درین بقعه مقدسه چون ازواج مطهرات اذن را یافتند استدعای شریف را کار بستند و هر چند مرضی بعض
صحابه بلکه اکثری آن بود عند الاختلاف که جنازه منیف را به بقیع برند و لیکن صدیق فرموده که من شنیده ام از
حضرت که النبی یدفن من حیث یقبض و لیکن نظر بزره دراهی اتباع ابن سبا اغول آن بود که صدیق برای شرف
دختر خود این حدیث را وضع کرد و لیکن بنازم بحجه بالغه الٰهی که خود این حدیث بر زبان مشکل کشا جاری شد
و زخم قلوب قوم مصداق فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا کاری شد و مدفن شریف تجویز نفرموده مگر همین حجره منیف را
پس مزید محبت و انس بهر طوریکه باشد عیان گردید خواه بطور عشق معاذ الله چنانچه حال اهل خبط و جنون بران
دلالت دارد خواه بجهت مزید مثوبات و علو درجات او چنانچه اهل حق بملاحظه قران شریف و حدیث حضرت بشیر
و نذیر میگویند و شکر ایزدی درباره تنزه صدیقه از تهمت مذکوره زبانی حضرت ائمه معصومین بجا می آرند چنانچه

بیانش از کافی کلینی می آید و خاتمه قطع هفوات قاضی رطل بوق آنکه فعل ملائکه تقال را در حدیث نقل و تحویل که منشأ
آن قبل ازین یافتی در ان حصر کرده بود که جثتهای شیخین را از ساختهای مقدسه این جدا می کنند کما مرّ و در ینجا
نبص جعفری حضور بعض از ازواج مطهرات نیز نزد حضرت عیان شد پس انچه قبل ازین گفته بودم بافاده آن امام
و نص او عیان گشت که رفضه اگر اصول خود را رعایت کنند آنجناب را مثل خود ذوالسانین و ذوالوجهین دانسته
که در صحیفه آنجناب چنین قلم زده بودند که علوم اهل بیت طاهرین بیان بکن و مامون باش پس مجمع جمیع آئمه
همان مقام است که صدّیق و فاروق هر دو مصاحب و زیر همراه حضرت در انجا از قدیم باشند و حق مصاحبی
و ندیمی ائمه را امامیه تنگ میدانند فکیف حق صحبت شریف که درجه درجه است حتی که در مدح قصیده حمیری که
باعتراف متقدمین شیعه روی او وقت احتضار سیاه گشته بود و قد تقرر ان اقرار العقلاء علی انفسهم حجة
فقط حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم با امام رضا فرمود که سلام کن بر شاعر و ندیم ما و بعد از یاد کردن قصیده
و ثوابش امام بیدار شد و هر چند حجره در نظر تنگ ظرفان تنگ باشد مگر در وسعت بروایات فریقین
روضة من الجنان کما لا یخفی عبارت حدیث جعفری بروایت کلینی برای آن امر خاص بدین الفاظ زیب
و زینت یافته عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی العباس امیر المومنین علیه السلام فقال یا علی ان الناس
قد اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بقیع المصلی وان یأمهم رجل منهم فخرج امیر المومنین علیه السلام
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اماما حیا و میتا و قال انی ادفن
البقعة التی قبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة یصلون علیه ثم یخرجون
ازینجا تشنیعات منافقین اتباع ابن سبا بر دین کجا ماند که جنازه را گذاشتند و تا دو سه روز بسامان
اخروی نپرداختند این امر بفتوای جناب امیر بود که آخر شهید زهر سموم و قتل شد و با این همه اهتمامهاء که
درباره حفظ توهین بحرمت مقبره شریف که شنیدی درین زمان هم آنچه زبانی ثقات بگوش میرسد تفصیلش
از جهت مستهجن بودنش مستحسن نمینماید که بر زبان اهل اسلام بلا اشد ضرورت رود و معرض بیان در آید
و ازینجا است که رفضه را یار نمیدهند و درین امر مزید اهتمام بکار می برند که بسیاری را یافته اند که هنگام زیارت
قصد بی اندامی داشتند پس حارسان ضرب و شلاق نمودند و خیلی ذلیل ساختند و در هر وقت خیال این
امر دارند خصوصاً وقت مغرب که باهتمام تمام و بکمال حزم و هوشیاری نبودی از تسویر فارغ میشوند که مبادا
کسی از پیروان ابن سبا یهودی اندرون مشبک شریف کیدی اندیشد و روی خود را وقت روشنی آن حظیره
مقدس مثل رطل بوق سیاه کند بالجمله اگر به بقای آثار مقدسه شیخین قائل اند چنانچه از افادات ائمه طاهر
است خصوصاً از افعال امام نرگسی فقد اشرنا الیها سابقاً بلوث معنوی زاید الوصف و پریشان دماغی
معاذ الله به ثبوت میرسد که برا اصول شان حرفی بقول رطل بوق دیدی و شنیدی که هنوز نساختی ندارد و جز
جناب منتقم حقیقی کیست که جزای اشرار در کنار شان نهد و سزای قوم نابکار چنانچه باید و بدهد

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
و در ینمقام طبیعت بنده حسب التشبیه بجوشش و خروش بود یعنی میخواستم که از کتب شیعه نیز مفصلا ثابت
شود که همه اهل مدینه حتی اعراب نیز در نماز شریک شدند ولیکن ترسیدم که تنگ ظرفان
کتاب بنده را از جهت تطویل نخواهند دید پس فقط هر دو حدیث دیگر که قریب انحدیث در کافی بود
قصر کردم عن ابی جعفر ع قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکة والمهاجرون
والانصار فوجا فوجا قال وقال امیر المؤمنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صحته وسلامته انما
انزلت هذه الایة علی فی الصلوة علی بعد قبض الله لی إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و توهم نشود که ملائکه فی الجمله مراد باشند چنین در معطوف
که چگونه از عهده های غیر متناهی معطل مانند جوابش از ایت وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
واضح است و هم از عجایبات حضرت جبرئیل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمامی
دنیا در دست قابض است و کیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکفین درنگی نمود جناب مرتضوی ع
ده ده کس را در حجره داخل فرمود پس امر کرد آنحضرت و بعد درنگی حضرت امیر میانه ایشان استاد و این ایت
خواند إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ تا تسلیما پس ایشان نیز می خواندند تا همه اهل مدینه و حوالی ان فارغ شدند و
ازینمقام هویدا شد که بحکم علی مرتضی ع صورت نماز همین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و انحدیث
بلفظ امام محمد باقر است لما غسله وکفنه سجاه ثم ادخل علیه عشرة فداروا حوله ثم وقف امیر المؤمنین فی وسطهم
فقال ان الله وملائکته الایة فیقول القوم کما یقول حتی صلی الله علیه اهل المدینة واهل العوالی و هرگاه در
تفاسیر نیز بروایات ائمه ضبط کرده اند و نگاه کنی واضح خواهد شد که مراد از تسلیم تسلیم بر وصی است که حضرت
او را بجای خود نشانیده و تفویض امور بیعت او کرده مفسر این ایت است و فواید این احادیث هم بسیار
است ولیکن اختصار مانع از انست مگر این حرف ضروری باید یاد داشتن که زبان درازی امامیه عداوت
اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره جنازه را دفن نکردند کجا می کشد و العجب که حضرت عباس استغاثه عجلت
نمودند و روز یکه بر جناب زهرا چها گذشت بدولتخانه استراحت فرمودند و هم در واقعات دیگر بجانبداری اهل
خویش سعی بلیغی نمودند و با وجود اجتماع اصحاب تعجیل دفن آنحضرت هم از دست دادند الا آنکه در ثبات حواس شان شکی نیست
کما لا یخفی علی الناظرین بهر حال حضرت شیخین ع دران مقام منفرد که مهبط گشتن ملایک و تمنای آرزو های تسکین فیها
علی الاطلاق است نیستند پس اینهمه اهتمام که حرف و حکایتش را پایانی نیست و رفضه مانند نامه اعمال خود
دفاتر سیاه کردند و از لوازم آن بسبب جنون مستغرق غافل شدند برای چیست زیاده ازین چه گویم
که گویا کتاب را نجاست آلودن است و زبان را نیز که قاذورات اندودن مگر ازین دو حرف که اتفاق
جمیع رفضه بر مضمون آنست قیاس باید کرد که جمیع افعال ناشایسته که از خوارج و نواصب و دشمنی رسول خدا

کما عرفت و ذریات آنجناب صدمه دریافته و بال آن همه در نامه اعمال این هر دو بزرگ یعنی شیخین نوشته میشود
معاذ الله پس نجاسات و خباثات آن مقام مقدس را سابقا و لاحقا انتهائی نیست و حال مسجد نبوی که تاسیس
آن نزد اهل اسلام بر طهارت و تقوی و ذکر و حمد او تعالی است بر اصول رفضه که احکام ظلم و ستم دران منعقد میشد
و مبداء جمیع شرور عالم باشد ناگفتنی است که ائمه ناصبین دران می نشستند و مهاجرین و انصار که ایشان را
بر مسند خلافت بحکم پیغمبر نشانیدند هجوم میکردند کما قال الله تعالی فی کتابه العزیز حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ و جناب امیر باقتدای شان تا بیست و پنج سال پشت سر خلفای ثلثه نماز میگذاردند
مگر مجلسی و اخوان الشیاطین دیگر را مثل قاضی رطل بوق در مصائب همین خیال است که گویا امام مثل ستونی بوده
نیت اقتدا مفقود و برین تقدیر این طعن است که علم الهدی بلفظ ما زال بتخفیه در تنزیه و شافی تعبیر ازان میکنند چگونه
تا قرون و دهور مخفی ماند که بر حاضرین جماعت خصوصا کسانیکه اعدای جناب امیر باشند و عیب جوئی و حسد و دشمنی
و بدگوئی و تیره شان بوده رکید و وقت واضح تواند شد که اقتدا است یا انفراد لاجرم این رؤسای منافقین که ائمه
اهل سنت را مثل اساطین مسجد قرار داده اند خود را کالشیم خشب مسندة فهمیده باشند و هو المطلوب علی ما نطق الکتاب
المستطاب شاید برای تسبب غارت ثواب پیشوایان سنیان باشد که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ازان
نهمیده چنانچه مضمونش از من لا یحضره الفقیه واضح تواند شد و لیکن نصوص جعفری را در اصول رفضه که نماز و زنای
ناصبان هر دو برابر توان گفت چه علاج سهر حال از کتب شیعه عیان شد که ابو طالب تقلید رسول الله صلی الله
علیه وسلم را برای تحصیل مزید ثواب گذاشتند و اصحاب کهف را مقلد شدند و بر تفسیر اهل بیت و روایات کافی
اهتمام شان بران بود که زنار می بستند و باعیاد کفار مثل مقتدایان خویش یک میشدند و در روایات دیگر موافق
درایت آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تا دم وفات شان همین آرزو بود که کلمه توحید از زبان شان
میشنیدند کما عرفت آنقدر بیهار صورت نه بست و کتب شیعه درباره حضرت مرتضوی بدان ناطق که جناب امیر تا
زندگی شان مقلد شان ماندند الغرض طوطیان شیعه دران سابقا و لاحقا بعنوان واحد بود کما مر مرارا ما بعد
التقیه فانه عند البعض کان تحالا و مقام حیرت است یعنی مسلمانا که با منافق معامله اهل اسلام توان کرد که حال
درونش کجا معلوم و لیکن چون بدلیل عیان شود وجواز قتلش چه کلام است که عمر رضی الله عنه درین قضیه
اول انگشت و حضرت منبسط و قاتل ملقب بفاروق گشت فاجه که طشت از بام افتید و در تحریم حلال و تحلیل
قران و انواع ظلم و ستم بر اهلبیت علیهم السلام دقیقه باقی نماند نعوذ بالله من ذلک پس از آیات اقتباس باید کرد
رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
و اگر بعد از ادراک نقض آن عهود و مواثیق که از حضرت امیر و جناب فاطمه بر اصول یهود اشقیا صدور
یافته یا تبدیل اخلاق ثقلین پیوست و نمونه آنرا دیدی از حال امامین رضی الله عنهما چه فی را اشتیاق باشی
حالانکه حاجتی نمانده باید که بمجلد اول این کتاب روی توجه آری و خود را از مطالعه آن بهره ور سازی

که خود محیمد الزمانی و امثال شمس الشان را در تشئید المبانی از متخلفین اولین خلفای راشدین و هم خلیفه ثانی را
شمارد گویا از کتاب خواتیم و صحف ائمه طاهرین و قارعین خطی این بزرگان و غدر دادن خبری ثم ان قلنا لهم قالوا ان هم
الا انهم لا یعلمون و دلیل متخلف بودن آبا مین آنکه یکی بعد دیگری دامن صدیق و فاروق را کشیده که تو کیستی که بر منبر
جدم قدم نهادی و هرگاه امامین را بر این امور که در مدارج ظلم اعلی تر باشند کما عرفت سابقا تعرض نرسید
مزاحمت منبری که مقبولین لسانی نسبت بصدیق بزعم قوم بجا آورند و مثل مشهور عیان شد که مدعی سست و گواه
چست چگونه درست تواند بود و پس بعنایت ایزدی مسافت قصه های طویله که در کتب شیعه پیش از پیش دیده بودم
همه خلاف عهود و مواثیق بوده بنرد دهی لوز دیدم و بخیال من در ایقای مواعید این قفول انچه باقی است

عبارت ترجمه و شرح کافی است اما بیان اول پس اینست عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ قال نزلت فی فلان و فلان و فلان
امنوا بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم فی اول الامر و کفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین قال النبی صلی الله
علیه و آله و سلم من کنت مولاه فعلی مولاه ثم امنوا بالبیعة لامیر المؤمنین ثم کفروا حیث مضی رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهؤلاء لم یبق فیهم من الایمان
شیء روایت است از امام جعفر صادق در قول الله عز و جل در مضمون ایت سورة نساء و ایت سورة آل
عمران بدرستیکه جمیع که ایمان آوردند بعد از آن کافر شدند بعد از آن ایمان آوردند بعد از آن کافر
شدند بعد از آن زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمی شود توبه ایشان یا نمیعنی که توبه از شرک پیش
از حالت نزع نمیکنند و چون عالمند بمحکمات قران توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان شد
در حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل و توبه از غیر شرک از مشرک مقبول نیست اصلا یا از آن نمیکنند
برای بی توفیقی امام گفت که این آیت نازل شده در ابوبکر و عمر و عثمان اظهار ایمان کردند بنبی صلی الله علیه و سلم
در اول کار و اظهار کفر کردند حالیکه و انموده شد بر ایشان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه گفت نبی
صلی الله علیه و آله و سلم هر که بودم اقای او پس علی اقای اوست بعد از آن اظهار ایمان کردند به بیعت
برای امیر المؤمنین علیه السلام اشارت است بانچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت و چهارم که ابو بکر و عمر
در روز غدیر مصافحه کردند و بعد ازین بامر نبی سلام کردند بر علی علیه السلام بامیری مومنان بعد از آن
کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باین روش که اعتراف نکردند به بیعتی که کرده بودند
بعد از آن زیاده شدند باعتبار کفر نسبت غرا گرفتن ایشان جمعی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المؤمنین
را بانکه بیعت کنند برای ایشان از سقیفه بنی ساعده پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی
یا نمیعنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود بانکار مبدل شده مثل ائمه ضلالات و بعض تابعان ایشان
و هر کدام که در باطن مومن بودم مرتد شده مثل اکثر تابعان ائمه ضلالات این عبارت شارح قزوینی بمنطوقها

دلالت بران دارد که آن قوم که مومن بودند باعتقاد باطنی اسنا مرتد حقیقی شدند و خلفا و بعض تابعین ایشان که
اعتقاد باطنی نداشتند مبطلین اند و از اینجا بر اصول فرقه امامیه اثنا عشریه حکم توان کرد که حضرت سلیمان
فارسی مورد منا اهل البیت و ابوذر صدیق کما فی الاخبار و عمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند بقلب و مواطات
لسانی و جنانی داشتند بردتی مبتلا شدند که طریان کفر برایمان باشد که بحسب قتله و یانت امراته ولا یقبل
توبته فی هذا المقام فکیف که علت غائی این ارتداد که تحصیل زر باشد بجوبی بدست آمد ورنه آیت خسر الدنیا والاخرة
ذالک هو الخسران المبین بر اصول منافقین تلاوت باید نمودن و این بخیال عقلا نمی آمد که کسی بعد این از پیشگاه
خلافت رود و کسی قاضی نماز نشود و ترانه دینوی باصول آن لبر آمد و اگر بر فرض محال و اختیار مکابره و
جدال و بیهوده سرای مجانین بلکه شیاطین و اغوال این بزرگان را از ردت حقیقی باز دارند پس ردت دوم
ما که بعبارت نزهه کشمیر نظر اهل تماشا می آرم و از تطویل برای مزید توضیح مقصود درینمقام باکی ندارم چه مجال که
در غضه لب انکار کشایند و اگر ترددی داشته باشند باید که بتماشائی نزهه کشمیر در آیند و رجائی که این تقریر
مختصر اداکرده و گفته هشتم آنکه آنچه در بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
علیه واله وسلم بعالم عقبی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد از آن ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم
قبول اخبار و روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی و ارتداد خلقی یعنی بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه واله وسلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
اهل ردت و نظائر انها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال نیک و اعمال
صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بفحوای قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
اجر رسالت است و دیگر کردار ستوده اطوار محمدة که در عهد کرامت مهد آنحضرت بران مجبور و معتقد
بودند برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شده و بعضی در اکثر امور
دین و ترک نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین با اهله مداهنه نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافه
رعیت ممدوح و محمود است در باره اهل بیت نبوت ترک نمودند و غصب حقوق حضرت زهرا علیها التحیة والثنا
و رنجانیدن خاطر عاطر ان بضعه خیر الوری صلی الله علیه واله از ینها متفرع یافته چنانکه کتب سیر و تواریخ
بآن ناطق است و در اکثر مطاعن این کتاب از روی کتب معتبره بعضی بیان آمده علامه تفتازانی
در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی التواریخ
والمذکور علی السنة الثقات تدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن الحق وبلغ حد الظلم والفسق وکان الباعث
علیه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشهوات انتهی
یعنی آنچه واقع شده است درمیان صحابه از محاربات و مشاجرات بر وجهیکه در تواریخ مسطور و بر السنه
ثقات مذکور است بظاهرش دلالت میکند بر آنکه بعضی از انها از طریق حق انحراف ورزیده و بحد ظلم و فسق

رسیده بودند و باعث بران کینه و عناد و حسد ولداو و طلب ملک و ریاسات و میل بلذات و شهوات بود
چه هر صحابی معصوم نیست و هر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمود بخیر موسوم نه قال المولوی الجامی
شعر هر کرا روی به بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ ازین عبارت لقیم ارتداد که کشمیری
نقال بیان کرد بسطور علمای شیعه کسی ازان نجات نمیتواند یافت. و اگر شخصی را فرض کنی هم در اهلبیت
عظام و هم اصحاب کرام که برکرانه می ماند و محفوظ می گشت غیر از جناب مرتضوی ع و حضرت فاطمی ع بقیه الی حیا
و چون بر اصول رفضه سال این بزرگان از کتب دین و ایمان شیعه بطور کنونه یافتی دیگر هرچه توقع و امید
توان شد که از اقسام اخیر خصوصا از ادنی آن مجتنب باشد و دامنش نیالاید و نزد ما روایات موافق
درآیات است یعنی کسانیکه حق شرف صحبت نیافتند و از ملازمت دور و دور ماندند ببلای ردت گرفتار
شدند و حضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قلیلی از مدت تاهم همه را چنان کفایت فرمود که ع فلک گفت احسن
ملک گفت زه ٭ بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیت خویش هم در اعلای کلمة الله و تنویر دین متین کوشیدند
چنانچه اهل سنت اجماع بران دارند و کسانیکه از نواصب خوارج و روافض در مطاعن این برگزیدگان
ایزدی و خلفای نبوی می پردازند گردنهای شان در شکنجه انواع عذاب انکال بطوری می بینند که کسی را چه
مجال که باز گردنهای شان را راست گرداند فلا یجدون ... لا تفسح لهم ... الا بحقی بلکه هر کسی از فرق
مذکوره مصداق لا یعقلون شیئا ولا یهتدون اما عبارتیکه از شرح مقاصد علامه تفتازانی آورده پس ناتمام است چون
بدان مراجعت کنی و در بعض نسخ یابی خواهی دانست که مهاجرین و انصار خود مستثنی هستند و ازینجاست که نقال
کشمیری بعنوانی عجیب کتمان کرده یعنی بایراد لفظ انتهی قصه مختصر نموده و موجب تردد عوام گشته و با اینهمه درین
عبارت برهان الهی و حجت بالغه او هم موجود یعنی از الفاظ ظاهر که در کلام تفتازانی نقل کرده چنان مستفاد
میشود که مرتکبین جنگ صفین تقریب ظلم و فسق رسیدند اگر محال صحیح گفته نشود و باب قیل و قال مفتوح نکرده
ورنه ایشان بحد ظلم و فسق هم نرسیده اند بلکه بشبهات در خطا مبتلا شدند و در ما بعد شان که زمانه یزید پلید بود حقیقی
ظلم و فسق بلکه کفر بوقوع آمد و لا شک فیه عنده کما فی کتبهم الاخر چون درین مقام خاص غرضی بیان متعلق نبود توجه
بتقریرات شان نکردم ورنه چیزی درین باب سوای انچه در مجلد اول گفته شد نوشتمی بعنوانیکه رفضه مخذولان
و خسران خویش اقرار قلبی میکردند چنانکه بعد ظهور اجزای آغازش نمودند و گفتند که بکمال جامعیت نوشته و دلدار حسین
فرزندان دلدار علی را به تشنیعات از خواب غفلات بیدار کرده و بهر حال پاره پاره شد بعد ملاحظه عبارت شرح
که گویا اغذ تحقیق معاصرین ماست از مجتهدین و غیر او انچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفای
راشدین مبدلین دین اند لا حول ولا قوة الا بالله علیک که کتاب الجهاد از کافی بنصوص جعفریه کشاده شود
و تا درین معرکه میمنه و میسره قرار داده اند عیان گردد ایمان و تقوای راشدین و تابعین ایشان بعنوانیکه
بیانی که معظم آیات مدحیه کتاب مبین حتی یرثون الفردوس در شان این بزرگانست که دین اسلام را رونق

داوند و برای همین نیست سلطنت کسری و قیصر را ته و بالا کردند پس حمیت الٰهی هر کسی از قوم نسناس که عوام
کالانعام باشند هم چنان قایم شد که کان حین مناص و انهم اجماع ائمه هدی زیرا که باتفاق کتب شیعه این بزرگان اختلافی
نداشتند کما فی الصوارم وغیره و این بحث که تعلق داشت بخصوص امام صادق قبل ازین بعجز و زبونی مجتهد الزمانی بمالا
مزید علیه دانستی و هرگاه مذهب شیعه بنا بر مزعوما همین است که روایات خلفا و تابعین ایشان قابل اعتبار نباشند
پس روایات مقبولین ایشانی که مرتد حقیقی گردیدند و دین اسلام و امامت ائمه اهل بیت را از ملاعب ملاهی
شمردند کما سبق التفصیل و سوف تعرفنا النواع و اصنافه على ما تقتضيه الحال والمقام بطریق اولی برهم شد چه جای
آنکه خود جماعه علمای رفضه مثل بدر باقر مجلسی خاتمة المحدثین و المتکلمین ملا محمد تقی التصریح کنند که ما را کاری با صحاب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب مرتضوی نماند کما عرفت وستعرف ان شاء الله تعالی پس باغ سبز نزهت
که شعبه باز انتقال شیعی آنرا از استه بود و همه گلزار و بهار و زعفران زار شد بنشاط و تطاول همین دوی از
ایجاشان این کتاب هم پامال شد قال الله تعالی حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ
وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا
حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و این حرفی چند متعلق بعبارت علامه
کرستیدی ابعد التسلیم عبارتش بوده و الا همه جمیع نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان عبارت که یقینی نیست زیرا که
و یقینی از ان موجود و از بعضی مفقود و چون این حدیثه را جاول کینه توز و حدثات افزون کی یادر مسکنید
ازین وجه علاجش بدانسان میکنم تو کوئی صاعقه مصائب که بر قاضی رطل ابوق افتاد و خرمن علم الدالحصام مجتهد العام
را نیز برباد داد و کرماد اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ بایش
آنکه در بارقه ضیغمیه مجتهد الربانی بعبارتی از کتاب مستطرف احتجاجی در باره حلت متعه النساء کرده بود و حالانکه نسخ را
جمع کردند و زینهار بنیاد پس جناب مجتهد که بیشتر کار او بر تقلید دیگر آنست لب عذرت بزبان باقر شاه که
او را مولف ضرطه زراری قرار داده کما اشتهر تا میکشاید و راه انفعال بر خود می بیند که پوشیده نماند که نسخ کتاب
مستطرف درین مقام مختلف است در بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع نواب
ابراهیم خان اطاب ثراه بان تصریح واقع شده حیث قال این حکایت در نسخه که شیخ شهاب کربلائی داشت
موجود بود و در نسخه دیگر نیافتم پس بنا برین متحمل است که اسقاط حکایت از قبیل بعض نواصب بوقوع آمده باشد
چنانچه در بعض شرح مقاصد شاهد و معاین گشته که عبارت مشهوره تفتازانی اما ما وقع بین الصحابة من المحاربات
و المشاجرات الخ بالمرة ساقط کرده و حذف نموده اند انتهى و شاید که مختلج شوی که واحسرتا آن حکایت ظریف
چیست پس بدانکه رفضه در مستطرف بمقتضای اختلاط طینت خویش با کفار حربی چنانچه از اصول شان
گذشت و می آید ان شاء الله تعالی الحاق کرده که یحیی بن اکثم الشیخی از شیوخ بصره گفت که در حلت متعه بکه اقتدا
میکنی گفت بعمر گفت او رضی الله عنه سخت ترین مردم بود و تحریمش گفت بسبب آنکه بر منبر فرموده که حلال

فرموده است خدا و رسولش من آنرا حرام میکنم پس گواهی او را قبول کردم نه تحریم او را الغرض آنچه در کلام
بنده ممهد شده اینست که مقبولین لسانی را بر اصول رافضه غیر از تحصیل زر و زخارف و حکومت دنیوی دیگر
مقصود نبود که گوساله پرستی بر اصطلاح محدثین محدثین نمودند و عهدهای جلیل یافتند پس بیچاره حضرت
ابن عباس را متحد نبای دانستن و ایشان را مجتنب قرار دادن ظلمی دیگر است و رای آنچه درباره
عبد الله بن عمر تقریر می کنند که از عوام مقصور نباشد چه جای حضرات معصومین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کما سبق الاشارة الیه طرفه تر آنکه قاضی رطل بوق در مجالس خویش ظلمهای خلفای
عباسیه صراحة و اشارة نقل کرده باز ایشان را در امامیه ناجیه شمرده حالانکه آن ظلمها بر اجله سادات بلکه
ذریه طیبه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شاه خراسان از انجمله باشند و عنقریب ظلم دیگر که تعلق
بذبح امام محمد تقی و پاره کردن اجزای بدن مبارکش دارد می آید انشاء الله تعالی و مبنای این امر یعنی از شیعه
ناجیه دانستن شان تشیع خلفای مذکور است پس خلفای راشدین که حال شان معلوم همگنان است و در آنها حیثیة
هم دانستی که فرش عدالت گستردند و ظلمت عالم را زدودند و نور اسلام نورانی کردند چرا از شیعه ناجیه داخل
نباشند اما آنچه مجیب لاثانی فرمودند که حذف و اسقاط عبارات کار سنیان است که به اصطلاح او ناصبیان باشند
پس عجب البته بر ظاهر است که هر که منافق و ذوالوجهین و لسانین باشد برنگهای بوقلمون در آید و در هر بهار از نخوان
حیلهای تحریف دهو پر کمین باشد و حضرت سید المرسلین را رئیس محرفین قرآن مبین نویسد کما فی عماد الاسلام
الله تعالی کار آن مطرود است ولیکن شهاب مثل کربلای در کتابی از کتب شیعه دیده مناسبت مقام نقل فرموده یا
وصفی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و از اینجا تخالف کتابهای اهل سنت
توالی دانست خصوصا آنکتابها که بتدریس و تدریس شهرت نیافت و مخالفین در گوشها بحث نیست و الزام نصب العین
داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد در هر بلده کمیاب در این بلده هم احیانا بهزار تلاش چند نسخه دیده شد
بالجمله چنانچه سابق گفتم سخن چنین را توانم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه چه گوید ولی از مفتری نتوان برآمد
که او از خود سخن می آفریند اگر رفضه بلباس خویش می مانند و لباس اهل سنت نمی آراستند کما فی مجالس المومنین
من اوله الی آخره و خبث نیت نمیداشتند این قدر شما حذف و استنباط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و با اینهمه لعینا
اید مذهب ما مثل آفتاب روشن و تیر جگر دوز در اکباد رفضه مانند سنان گیو در لیت پس در خصوص مطالب
بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق و الزام موج زن شکننده کردن مجتهدین خانه کن است بنا بر آن چند سطر دیگر
می نگارم یاد ادهم خامه را از سر نو باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر شیخی از شیوخ بصره پیری نا بالغه
بدفتر جای نیم خامی با قاضی یحیی بن اکثم که مجتهد الزمانی در باره قضیه آورده نه بزعم خود شش ثابت کرد که
استدلال شیخ بصره بعد از خرابی کوفه چنان متین شد که قاضی یحیی بشنیدنش مرده نتوانست دم زد کما یدل
علیه المقام بخیال فقیر نمی نشیند زیرا که علم و فضل او را کسی انکار نتواند کرد و با اینهمه در مناظره هم جسارتی تمام

داشته حتی که صولت و دبدبه خلافت مامون را خیال نکرده بلکه بجوی نشمرده نطاق همت بر اعلای کلمة الله
بربست و قتیکه منادیان برای تحلیل متعه حسب حکمش بر سر جماعات زبانها برکشادند پس او بعد از دیدن
استحال آراده بحث مصمم نموده و فرستادگانش محمد بن منصور و ابو العیناء را آمدند و دیدند حال غیظ و غضبش و
شنیدند کلام خلاف ادبش در حق فاروق اعظم چنانچه می آید پس قاضی بر طبق وعده خویش فرا رسید و بمناظره
مشغول شد و بآیت قرآنی و حدیث رسول ربانی الزامی داد که مامون از امن و امان دست بر داشت و مجال رد و
قدح بلکه راه فرار نیافت و معنی الحق یعلو ولا یعلی ظهور پیوست تاریخ یافعی درین آوان نزد خود ندارم تا نقل تمام
عبارتش درین مقام بردارم شبی درین فکر بعد نماز بر مصلی بودم که ملهم غیبی لقلب من القا فرمود که باید بکتاب گوساله
سامری رجوع کردن تا به تجسس بر آوردم و مظفر بمدعا گشتم چنانچه در همین ورق مذکور می شود ان شاء الله تعالی
و متعالفین را باید که مامون را در خلفای عباسیه مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه بخیال دارند که پایه علومش خصوصاً در مباحثه و مناظره ارباب
ادیان بجای رسیده بود که هفتاد و هشتاد کس را از متبحرین لفرمانش جمع کردند پس بعد از مانوس و مالوف ساختن
و مطمئن گردانیدن مناظره شروع کرد و بانتها رسانید یعنی هر یکی ملزم و محجوج بلکه مبهوت شد تا از غایت انفعال
و اختلال حواس توقع نداشتند که بجا انهای خود رسند و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود
به بینی خواهی دانست که او نزد رفضه رئیس المتکلمین است و بر نهج او این عناکب تا امروز نسج کلام می نمایند و بر طور او
افتخار دارند و ان شاء الله تعالی اگر اجل مهلت دهد و رفضه شورش نکنند و در پی نشوند حال این قصه در خاتمه
به تحقیقی و الزامی گفته شود که رفضه باز نام او نگیرند و دیدها از پشت پای خجالت مستعار بر ندارند ولیکن از جهت
اعتقاد تشیع او هیچگونه متحیر و مباهی نباشند که انچه او با امام رضا و فرزندش از زهر دادن و کشتن بعمل آورده
یعنی بدست خود خون امام محمد تقی ریختن کسی از سابقین نکرده چنانچه در کفایة المومنین انهم روایت نموده که بار حضرت
موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر انجناب نبود و انهمه بر عیوی دختر مامون که زوجه آنجناب بود از دست
مامون واقع شده اکنون علمای رفضه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
را در معجز است آنجناب شمارند خواه برئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
قاضی یحیی بن اکثم استدلال شیخ لبصره بواقعه روایت منبری اگر واقعی بود بجوی نمی ارزید ورنه چنین یکه تاز میدان
معرکة الاراء العینی مامون سپر نمی انداخت و از گفتگو پهلو تهی نمیساخت فانا اقول فی جواب المجتهد من انت یا جعل
من اهل الدخل فی مقام عجز راس المتبحرین من الفرقة الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عوق
والحمد لله که ما را حاجتی بادله دیگر برای اثبات متبحر مامون باقی نماند که عنقریب بعبارت مجتهد الزمانی نیز می آید
و ببه بروی عقلا زبان را میکشاید و ذلک هو الحجة البالغه عبارت موعود از کتاب معلوم اینست روی محمد
بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر فنودی بتحلیل المتعه فقال یحیی بن اکثم لی ولابی العیناء بکرا غدا
الیه فان رایتما للقول وجها فقولا والا فاسکتا الی ان ادخل قال فدخلنا علیه وهو یستاک ویقول وهو متغاظ

متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وعهد ابى بكر رضى الله عنه وانا انهى عنهما من انت يا جبل حتى
تنهى عما فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر بعد ازین ذکر کرده که یحیی بن اکثم آمد و بآیت الا علی از واجهم
و روایت مزبوره مفتعله بر تحریم متعه استدلال کرد و مامون الرشید را ازان حکم باز داشت و بر ارباب بصیرت
ظاهر و روشن است که اگر کلام عمر دلالت بر تحریم متعتین میکرد مامون الرشید با وجود آنکه خلیفه مامون سنیان بود
و از جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است و اعلم واقعه به نسبت اکثر فقها چنانچه سیوطی بان تصریح نموده
و از جمله عرب عربا و اقحاح اهل حجاز بوده چگونه همین معنی نفهمید که شیعیان بان طعنه بر عمر می زنند از کلامش فهمیده
زبان طعن و ملام برا وکشاده بخطاب صدق آیات من انت جبل در حق ان بو الفضول متفوه میگشت آیا عربیت
و دانی مامون خلیفه با اینهمه دانی مثل عربیت مولوی صاحب تفتازانی بوده ولا یرضی به احد من العقلا انتهی مقام
الضرورة من کلام جبل الذی هو شیس اهل الدغل پس نزد عقلا چگونه صحیح باشد که قاضی یحیی بن اکثم از کلام
شیخ بصری اگر روایتش به ثبوت رسد ملزم گردد کما لا یخفی من کعد بایدد انست که چون سامری امامیه بر زبان
گوساله خویش بمقتضای مرض مرکب که ازاله آن از اطبا حذاق هم نتواند شد بعضی از مهملات و تشنیعات نموده دل
مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید هرچند تطفلی باشد و ان اینکه دعوی ایمعی که روایت تحریم متعه
مزوره مفتعل است بحضرت امام الائمه و حضرت امام رضا میکشد زیرا که چون بکتب حضرات معصومین که خود تالیف
ان برای هدایت امت کرده اند و علیتی ازان کتابها جز کتاب فقه الرضا باقی نمانده که جامع امور دینی باشد رجوع
کنی خواهی یافت که دلالت قطعی بران دارد که جناب امیر تفصیل این معنی نموده که حضرت رسول کریم بعد از انکه
متعه را حلال فرمودند در سفر جهاد وقتیکه جوانان متحیر گشتند که چه باید کردن بسبب آنکه در شدت غربت گرفتار
شده بودند حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب اینست نخبر فى المتعة اعلم يا اخى انى سالت العالم عليه السلام عن المتعة
فقلت جعلت فداك يروى عندك امير المؤمنين ان النبى صلى الله عليه وسلم حلل المتعة يوم فتح مكة وحرمها عام
خيبر ونهى عنها فقال صدقوا فى الروايات انما الله منهية حرام بامور بها الا انهم غلطوا فى وجوه الحديث الى
ان قال عليه السلام انما حللها النبى صلى الله عليه وسلم لشبان عزب كانوا معه فشكوا اليه غربتهم فاطلق لهم المتعة ولا
مثالهم فى تلك الحالة لكيلا يقعوا فى الحرام واما من تمتع وهو قادر على التزويج او على شرى الامة وهو بالحضرة
او مقيما فى مصر من الامصار من غير ازعاج ولا انصراف من بلد الى بلد فقد تعدى على حرم المسلمين واستباح
الفرج الذى حرم الله عليه من فروج الحرائر بغير ما قد امر الله فى كتابه فلقد تلا والله يقول فَمَنْ تَعَدَّى حُدُودَ الله
فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ وقال فقد علمنا انه ما يعنى بالمتعة الا عند الاضطرار والضرورة للمضطر فمن امكن
له غيرها فليس له ان يتمتع ومثلها مثل قول الله تبارك وتعالى حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ الى قوله
فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَّلَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ یعنی ای برادر من پرسیدم امام را که
قربانت روم حال متعه چگونه است روایت کرده جد تو امیر المومنین که حضرت پیغمبر صلى الله عليه وسلم حلال

نمود متعه را روز فتح مکه حرام گردانید سال فتح خیبر و نهی کرد از آن فرمود راست گفتند در روایات بدرستیکه متعه
بخدای عزوجل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند در وجوه
روایت و بعد از نظر می چند که بعضی از الفاظ دران مخدوش بود از میان انداختم امام موصوف افاده
نمود که حضرت حلال نفرمودند متعه را مگر برای جوانان که در غزوت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت
نمودند پس حضرت اجازت متعه داد برای شان و دیگران که مانند شان باشند دران حال تا در حرام نیفتند
ولیکن شخصی که متعه کند درحالیکه قادر باشد بر نکاح یا خریدن کنیز و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای
اضطرار و سفر از شهری بشهری پس او البته تجاوز کرد بر حرم مسلمانان و مباح کرد برای خود آنچه حرام کرد بر او
حق تعالی از شرمگاه زنان آزاد بدون امر در کتاب خود برای ما نتد او و خدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از
حدود الهی پس ایشانند ظالمین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من بشنو آنچه از متعه
مگر وقت مضطر گشتن و کسی که بر غیرش قدرت دارد او را جایز نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام
کرده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد و باغی و عادی نشود پس گناهی
بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الائمه و آن عین حدیث نبوی است پس آن
سلسله قطعاً و یقیناً بتوسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فکیف که در فقه و در کتب فن مثل صوارم و حسام
نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ائمه اختلافی در میان نیست بلکه بر همه بر یک طور بودند چه جای آنکه
حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت امت تالیف فرماید علی الخصوص که دیباچه همایونش مزین بنام
مبارکش عبدالله علی بن موسی الرضا باشد و ائمه متاخرین از آن عدول نمائید لا والله ثم لا والله
اینجا بخاطر کسی اهل انصاف خطور هم نکند چه جای رسوخ پس باتباع ائمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاة
یادداشتنی است و بر صفحه خاطر بایست از نوشتنی و اگر کتابها را در فضائل این کتاب غربال کنی در بسیاری
از کتب محققین بدبختانه خواهی یافت که از برای کتب دیگر زینهار تذکره نگشته مگر بر نام کتابی نشان و هم تا بمبالغه
حمل نکنی پس بدانکه خواهرزاده مجلسی در کتابی که فواید هر جنس دران جمع کرده آنچه در مدح تخیش گفته از آن
واضح است که صدوق که در محدثین قم بی مثل و بی نظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
مرجح میدانی الی غیر ذلک مما افاد فی هذا الباب و این امر بهدایت عقلی مبرهن است که کجا جمع کلینی اخوت ثلاثه بجز و اسامی
الکفر بر زبان جناب مجتهد دنیا فروش دین خر و کجا التصنیف حضرت امام رضا که بر نام مبارکش زدند و خلیفه وقت مرید آنجناب و حضرت
هر چیزی که خود استنباط می آوردند و تقیه را در خلافیات سپر خود می ساختند فارجع الی البحار و تراجم ابن بابویه
الصدوق و تلامذته و نیز عجیب اینکه درین امر خاص کسی از آن مردم نبود که امام صادق ع را دشنام داد مثل
ابوبصیر و تسلیط ایزدی سگان بر دهن ناپاک شان شاشیدند ما ائمه در حق اینها مثل زراره و غیره لعنت
میخواندند و با وجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میراندند چنانچه در مختار خود کشی و غیره ذکر کرده اند

بخلاف ورقی دیگر از کتاب آنجناب که این شیاطین را دران مدخلی تمام باشد فکیف که نیز آن روایات همه گمر
مختلف شود و بعضی از تجویز متعه بالا رود و برخی بلا یاس معتبر گردد و نیز با انکار متعه نیامد کرد و تحدید شدید آیات
وضمایم دیگر بر عدم تحدید دلالت دارد و هم شناگر عظیم در اشتراط شهادت و عدم آن دمال هفوات جمی رادیلی
کشد که چون بزبان امام باقر لفظ حلت متعه آمد روای گفت امیر المومنین عمر تحریمت رفت و آخر تقریر شیخ مذکور بصری
کشید و نوبت بملاعنه رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زنان و دختران تو متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه
روی مبارک گردانید و ملزم شد و چیزی نتوانست فرمودن حالانکه در شریعت چنین مقرر است که از عدا نشرم
دارد شرم ندارد و نیز آن ایمه هدی بنداء جهوری مخاطبین خویش را فرمودند که باید مکن بارتکاب متعه نفس خود
را و بعلی بن یقطین ارشاد شد تو غنی هستی ترا با متعه چه کار و اینهمه بافاده سابق راجع است که فقط مضطر متعه
توان کرد چنانچه گوشت خنزیر تواند خورد حالانکه نفسه حرام است معهذا لازم میاید که حضرت امام رضا ثناگرد
این مطرود دین و مجوسیان باشد کما اشرنا و چون میدان پرخار دشوار گذار پاک شد پس اعتماد برحالتست که در ورق
اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بحیرد ببدلش تواهی گفت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ❊ آنچه گفتم
مذهب ایمه است بر اصول شان و لاف نفی نواصب یعنی مجتهدین مجلا می آید که تحقیق سابقین و لاحقین ایمه را باطل
میگرداند معاذ الله باز مره خویش را ثواب ابدین قرار میدهد و حال تدین این امام چنان بود بدلالت
روایات صدوق و شیعیان که آنجناب زینهار از مامون تقیه نمیکرد و اگر تقیه میفرمود البته نوبت بکشتن کشی
و فرستادن پهلوانان عراق ابسرار وگی عمایه شیعه برای قتل آن معصوم و تیغ راقی شان چرا می رسید کما فصل
فی المجلد الاول چون این امور ممهد گشت تودر آمد اکنون از مقوله مجتهد الزمان که بمسند زراره نشسته و از
سر انصاف برخاسته و نام نیابت صاحب الامر بر خود بر بسته در سطری چند از من بشنو که این سامری یقینا بیان
گوساله خود را در ضمن زراریه که تند او بقربت حسینیه موسوم است میگوید و غالباً در فایده ثالثه تشکر میکند
و قلیان می کشد که لله الحمد که فرقه حقه امامیه بالتحریم التخییری ثم التحلیل الاوطاسی موید او غیر موید هیچیک
قابل نیستند پس بر بهره تقدیر توجه تشنیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحریم نزد ایشان مسلم
نیست بلکه تحلیل مستمر من صدر الاسلام قایل اند فلا تتوجه التشنیع علیهم چون مذهب رفضه معلوم شد باعتراف
مجتهد ثانی قایم مقام جناب صاحب الامر مجتهد خانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه برحال خود ماند و زنهار
نزد هیچکی از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش بعد التحریم
نگشت پس بنیان بر کذب و افترا و افتعال بر جناب رسول متعال اتفاق همت بر بستند لاجرم فواید افادات حیات
امام رضا را در رد ایمذهب پایانی و استنتاج نتایج را از ان حاجت بیانی نیست مگر بر چندی از ان تعلیما
للمتعلمین اقتصار میرود و درین عجاله نافعه نوشته می آید از انجمله آنکه بعد از ملاحظه مذهب مذکور از تحقیق غیرت
رضوی دید بزرگوار عالیمقدارش و رعایت شهسوار میدان لافتی و صاحب ذوالفقار مصداق سوره هل

وحدیث حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه وعلیهم که هرگز تجویز نفرمودند متعه را مگر برای جوانان غریب وآنهم در سفر
وآنگاه در حال اضطرار نامی ونشانی نماند زیرا که اجتماع این هر دو مذهب اجتماع بین النقیضین است قسم ایمه
طاهرین هم برین مذهب پلید دروغ شد چنانچه از کتاب حضرت امام رضا ثابت است و هل هذا الا عداوة الائمة
الاطهار فاعتبروا یا اولی الابصار طرفه آنکه علمای اهل سنت وخلفای راشدین را نواصب واعدای اهل بیت در هر کتاب
نام نهادند چنانچه از احقاق قاضی وصوارم وحسام جالیسی وکتاب گوساله سامری از هر باب وفصل ولفظ ومعنی آن
پیدا است وحقیقة الامر اینست که هرگاه تحقیق آن برگزیدگان بارگاه ایزدی بر دقت آمد کما نقلنا عن الکتاب المستطاب
یقین بکن که همه هفوات این ناپاک طائفه رقاص که رفض ورفض مذهب وشیوه ایشانست هباء منثورا شد جاء الحق وزهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا فسوا کان من خرافاته او هفوات ابیه او کما قال القاضی رطل لو قال این حق بود
از فوائد العبارت ستر اسرار افادت وبشارت که از هر لفظش بنا بیچ حکم ورجوعش ومطابقت عقل ونقل در تشبیه
متعه بلحم خوک نزد اهل هوش ودانشمند رفضه در فریاد وخروشش چه مجال که همه فوائد را چیده ورق ازین کتاب سیه نامه
انیکه شیعه مذهبی با قطع نظر است از آنکه اکابر طائفه کتابها ورسائل در رفع اختلافات فریقین نوشته اند که اکنون
لیه نوشتن افادات رضوی تطویل می نماید پس همان بهتر که بکمال ایجاز اشارات اجمالیه نائم باید زدودی
با اصل مدعا گرائیم از آنجمله آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم با ... رضی الله عنهما در ... متعه کرده بود
واین خرافات را گویا شان نزول آیات کریمه سوره تحریم قرار داده اند چنانچه عبارات کتب معتمده ایشان باید دید
اول مجلا بار ... روی الکلینی فی الکافی ... نقل فی الصافی عن الصادق علیه السلام المتعة نزل بها القرآن
وجرت بها السنة من رسول الله صلی الله علیه وسلم وتفصیل آن در کتب ایشان باید دید که متعصبین [illegible]
حضرت را با کنیز قبطی ماریه قبطیه یاد کرده حضرت ابراهیم رضی الله عنه را برای ثبوت دعوی مذکور که متعه بود چه
انواع خرافات آورده اند که او را ... [illegible] ... چه مجال ... [illegible]
که علمای عامه ... ایشان با آن ... [illegible]
جماعت ... [illegible] ... آمده ... [illegible]
رو ... [illegible] ... گردنهای آنها ... اهل بیت سید الانبیاء صلی الله علیه
وسلم بر زبان می آرند از آنجمله آنکه بیان کنند که رسول خدا در کدام وقت ... گرفتار شده بود الا آنکه در قصه
شفقت روایات عالیات امهات المؤمنین را ... همراهی ... اضطرار ... وانهم در ...
طیبه با وصف ... تا آنکه شعر ... نظم کرده بودن ... از ... رضی الله عنهن اجمعین از
عجائب مضحکات یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا
ما لا تفعلون شاید ... روایات ... است ... اعلی درجات
مرتبه خدائی است وکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ولیکن این ... ایشان از ...

باشد مثل بعض آیات سورهٔ بنی اسرائیل در هجو جناب خاتم الانبیا معاذ الله کما یظهر من الاحتجاج لرئیس اهل الخدعة
واللجاج و از عجائب آنکه مومن جائفی انچه در عناد الاسلام درباره تحریف قران مجید آورده از ان نمایان است
که اینهمه تحریفات از جانب پیغمبران است که برای خاطر اصحاب خود تبدیل آورده اند فاعتبروا یا اولی الالباب هر که این امور
را مستبعد و مستغرب داند باید بسیر دو کتاب رجوع کردن تا صدق مولف ما بر گردد و از انجمله آنکه قریب اینمعنی است
حال حضرات ائمه هدی که معصوم بوده اند و بمعیت ملائکه و تسدیدشان بسر بردند و خدا شاهد است و کفی بالله شهیدا
بارها در بحث با امامیه معرکه ها رو داده و لیکن نتوانستند که متعه ائمه از کتب معتمد خویش که لائق سماعت باشد و در
مناظره بکار آید به ثبوت رسانند مگر از خرافات و مهملات چنانچه انفاذ والتمتع و چگونه تجویز توان کرد که این بزرگان
مضطر شده و متوجه بامری گردیدند که بزبان نتوانند آمد و امام حسن مجتبی بمطلاق شهرت یافت و بدین طرف که هم خرما
و هم ثواب بود اتفاقی نداشت ازینجا قیاس کن سفاهت طائفه جعل و تلبیس و شوخ چشمی این جعل سیرتان که تقلید
صاحب خلاصة المنهج که اگر کسی بدون متعه از دنیا رود در قیامت مانند افطس برخیزد که بینی او بریده باشد نعوذ بالله
از انجمله آنکه مجتهد دشمن عقل و دین حدیث نهی متعه را مزور و انفعال گفته بود چون عیان شد حرمت متعه بروایت کتاب
مستطاب راست گو که باب افتعال بانفعال مجتهد مبدل شد یا نه و حضرت ائمه از امام رضا تا جناب امیر مزور گردیدند
یا نگردیدند و سلسلهٔ انبیا یکجا منجر شد لعنة الله علی من یلزم من کتابه کذا ارنی ع دوستی بی خرد خود دشمنی است
افسوس که وقت مبارز الدوله سعادت علیخان که مایهٔ ادراک و فهم در دودمان خود داشت نماند والا تحریر مجتهد
را که مشتمل بر لزوم روز و انفعال حضرت ائمه بود نزد او فرستاده داد خواه شده گفتمی که این ناصب عداوت را
بدرگاه پیر نجار را باید فرستادن تا قوم معلوم بخدمت او مشغول شوند و داد دل خویش بستانند یا بر مسند اجتهاد نشانند
از انجمله آنکه چون مزید ثواب متعه که در یکبار آن درجه امام حسین ع و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین بهم رسد کما فی
خلاصة المنهج و مجلسی رساله منفرده در صحت اینحدیث و مانند آن تالیف کند چنانچه در بلده شاه جهان آباد نزد
رئیس کشاره از گروه رفضه که قریب شش محل میماند دیده شد پس جناب امام محمد باقر حبر المخاطب خود عبدالله بن عمیر
وقتیکه گفت تجویز میکنی الخ انکار نمودند که موجب علو درجات و شرف دودمان است سکوت را بر خود گوارا کردند
و کره بر انگیزدند و اگر امر متعه بخصوص بدیگران بود هم قاچه ادعوی مذکور برای جناب رسالتمآب و ائمه الباب
نمودند و از سنن سنیه قرار دادند کما روی الکلینی علی ما عرفت از انجمله آنکه مجتهد لاثانی دعوی تحلیل متعه از صدر
اسلام میکند بحکم خدا و رسول و مستلزم مزید مثوبات میداند کما فی الاصول و قد اشرنا الی بعضها و آنکه از کتب
امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی تحریم آن بوقوع نه پیوسته و کتاب امام رضا هویدا است که چون
در سفرهای جهاد شدت عزوبت و جدای از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
کائنات بردند حضرت تجویز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن خبر مجتهد کار کسی نیست مگر عارفیکه سکندر
ذوالقرنین را با حضرت امام حسین ع در خیال خود جنگانیده بود پس قطع نظر از قوت قدسیه اجتهاد که در رساله

تشنیه برای مجتهدین امامیه و در حقیقت برای نفس خویش ادعا نمود علم تاریخ را هم چنانچه باید فرا گرفته و از روایات
چنان ظاهر است که حضرت جبرئیل این تحفه را وقتی آورده که حضرت سلمان فارسی در آن وقت شرف صحبت شریف
حاصل می کرد و همچنین متعه که در صدر اسلام در مباحات بود که آیت سوره مؤمنون و معارج آنرا حرام گردانید
و ایشان میگویند چنانچه دانستی که گاهی حرام نشد فاعتبروا یا اولی الالباب والنظر والفهم خصوصاً الی هذا العار
لیکن بعد غور و امعان در نمیعنی که تو انکار اباحت در صدر اسلام نکرده باشی و اگر کردی اصلاح خود بکن که آیات
سابقه در سنت است تا حرام شد بعد سوره مؤمنون و معارج تا روز مقامات مختلف مباح شده و حرام کرده بالاخره
مؤبدا و در حاشیه تقلیب المکاید چنین گفته قد ذکر دلا التفصیل عن عبارتها حاصلش آنکه چون برای مردان توسعه
زن شد یا چهار باز امر متعه ظلمی است برای زنان که به یکی قناعت کنند و او در کوچه و بازار میگردد برای متعه عبارت
حاشیه این است و روایات فضائل متعه که حرکات در دو زن را در آن مناسک حج و عمره در ثوابش داخل کرده اند
از سلمان فارسی آورده اند و علمای ایشان مثل مجلسی تصریح کرده اند که در آن ایام از زندگی حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم چند دو سه سال باقی نبود فلا تغفل از آنجمله آنکه رفضه هبا ادعا همین دارند که حضرت ائمه هدات
رو برو حقیقت حکم شرعی را منقلب میگردانیدند و سخن تکیه اولین و آخرین رفضه دیده و شنیده باشی هم در
تالیف امام اعظم اول در اصولش مثل تهذیب و استبصار و هم در تالیفات امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی و مجلسین
پدر و پسر بلفظ محمول علی التقیه در لوامع و بحار و از مناظره امام ابوجعفر با عبد الله مذکور و احفظ الاعتک عیان است
که رفضه در بیان مسایل معونی نمیتوان بود وی کم و کاست بیان می نمود چنانچه تفصیل عبارت صحیفه ایشان که از آسمان
برای ایشان نازل شده می آید ان شاء الله تعالی پس بهمه ائمه اعظمین امامیه دروغگو شدند بسبب حمل کردن
احادیث ائمه هدی بر کذب کما لا یخفی و از آنجمله آنکه مجتهد الزمانی و فانی جا بجا همین ترانه بر زبانه میسرایند که
دعوی انمعنی که حضرات ائمه مذهب تسنن داشتند از اولیات صاحب تحفه است قدما این بزرگواران را چنین
نمیدانستند باطل بر آمد بدلالت کتاب مستطاب امام رضا و رقعه عبد الله مذکور که گفت اعینک ان تحلل شیئا قد حرمه
عمر که تا وقتیکه آن جناب رکنی نمیدانست چگونه بدین عبارت جواب داد پس نه مناره از اولیات متاخرین مثل صاحب
تحفه نیست سنیان از زمان قدیم حدیثه این بزرگان را از اهل سنت اعتقاد میکردند و دعوی کنند و شیعه در مطولات
از اعتقاد مقام باثبات رسانیده ام و تکذیب این دار و مرا به دو شاهد مشهود قوم چنانچه باید نموده ام
و المنة لله تعالی این امری حیدری را با جمال از کتاب موصوف نشان دادم و استنتاج نتایج دیگر را بر ارباب بصیرت
و نقاد ناظرین و سامعین واگذاشتم اما آنچه مجتهد بعد از عبارت یافعی علیه الرحمة گفته لیس جوابش آنکه
تحویل که بسبب احالیکه آن روایت وارد فهم نامون از آن قاصر شد خصوصاً بحیث ثابت السلطان القوی که عبارت
از غوران غیظ و غضب است کما فی التاریخ المذکور شیخ مقبرا بیده نموده است آن نیز دیگر نموده که با
پیل دمان پیکار جوید و علی مرد انکس است از روی تحقیق که چون خشم ایشش باطل نگردید بی بهره حمایت لسلطان

غضب مامون را که دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقیؑ استغاثه در امور خانگی بتقدیم رسانیده بود وی شمشیر بدست گرفت ودوید و بر سر امام رسید و بدن مبارکش را بضربات تیغ بید ریغ جدا نمود بلکه پاره پاره گردانید و بعد از انکه صبح شد و خادم خبر سلامت و صحت امام رسانید شاید هزار دینار باو داد و نادم شد و تفصیل این واقعه در ترجمه خرائج و غیر آن خواهی یافت واین بعد آز آنست که بسیاری از اقویا برای کشتن امام رضاؑ همراه مؤمنین پاک نیز جراحات تا ایشان بکمال خویش مثله نمود ند و بر آنجناب هیچ زخمی نرسیده بود وشوخ چشمی و کورانگی و بیهوده سرائی و هرزه چالکی مجتهد باید دید که با وصف دعوی اجتهاد از تقلید آثار غیظ و غضب او خود را معذور و مامون ندامت وسفلگی و فرومایگی خویش را بنیکو جعل وقت سلامت حواس بظهور آورد و لعنوا انیکه علاجش نتوان کرد کما قال العرفی فی قصائده ؎ که جعل درو سر از رایحه گل باید ۞ بلبل از زهر مداواش نشاید صندل ۞ من بعد مخفی نماند که در تالیفات قاضی رطل یوق مثل مجالس المؤمنین و مجلس قدیم و جدید دیدیم که شوشتری این خلفا را از زمره شیعه ناجیه درج کرده و نقد عمر عزیز را بکوشش تمام بران خرج و دیگران پیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند ولیکن یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه مجتهد سرطایعت عربیت آورد نازد حتی که از فحوای کلامش صاف ظاهر است که نهایت غرابت دارد و تفهیم نیست معنی بر داشته میکند الا انکه لسیاو دیده شد که عرب در تحصیل علوم دیگر جهد و جهد می نمایند و از تحصیل علوم عربیه سر دمی مانند لهذا در اثنای کتب دایر اسانید و تحقیق معانی و محاورات نیستند حالانکه عرائب قرآن مجید و حدیث بلکه بسیاری از ترکیب عبارات علما باید دانست تا علیم مدانسته اند پس الحمد شد که او هم اقرار کرد که مامون اجد لفهیم قاضی از تحلیل متعه برگشت انست قید بالتصحیح الا دانستن تا انچه یاد بداد در ذهن او آمد و غیظ و غضب او را در گرفت لب امتثال غریب را دیدیم که حیران گشته در معانی عبارات پیش آمد و ماخذ را ندیده بود ند و صاحبتای ابواب را بخوبی علیه السلام کل ائمه فضلای سند گوی سبق ربوده چون علاج از من پرسیده شد سبقا لیلا را بعین عنوان گفتم تا از غایت شادمانی جستند و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز را قرائت نمودند که لفیر و مذکوره از ین دولت محروم بودیم حاصل الامر واضح شد گفتم مگر در کتب ندیده آید که صاحب قاموس عجمیم بمدرسه میاید و عرب را می خواند که بیائید و زبان خود را بیاموزید پس بعد از انکه کتاب قاموس را باد راک اصطلاحات و اسلوب تالیفش فهم گرفتند حیران ساختند طرفه انکه مجتهد در صور و همیه خود حیران منهمک شد که از واقعات حدیث هم اغماض صریح بکار برد مثلا رطل یوق در تالیفات خود مثل مصائب نواصب نیز می نویسد که مردی از مخالفین آمد و از جناب صادق رضی الله عنه پرسید سال صدیقؓ و فاروقؓ حضرت امامؑ جواب داد هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق وماتا علیه فعلیهما رحمة الله یوم القیمة خواص اصحاب متغیر شدند و بعد تمامی مجلس معنی آن پرسیدند بسبب انکه باظهار علمای امامیه متحیر بودند تا امام بگمان ایشان رخت افادات کشاد و بازار تحقیق گرم شد اگر فهم مامون همچنان بمعنی مراد نرسد عجبی نباشد و منافی عربیت او نگردد والحمد الله که از تحلیل متعه باز

گردیده در همقام امور دیگر از حسرت عرب عربا که مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قران مجید یاد دارم
وا نفیهم بجنبال رهست که مبادا ناظر و سامع ملول شوند ولیکن از جمله امور یکه بخاطر دارم و بدین خیال نتوانم که همه را بسلک بیان
منسلک سازم سیما درین ایام که وقت تهذیب کتاب است و من از اهل دیار خبرهای موحش می شنوم و در پی
عجلت ام و خیال هجرت ازین مرز و بوم لشامت بوم معلوم دارم و سخنی بحد هم رسید و ذکر آن مناسب میدانم آنکه
انچه حضرت قاضی رطل بوق در بیان معذرت امام زبانی آنجناب آورده‌اند آغازش اینست که امام یعنی پیشوا است
و کفار هم پیشوا دارند و مرادم همین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل متردد بدوستی شیخین گمراه شده و دانست
که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تفهیم اینمعنی ظاهر متغیر شدند و بال
این گمراهی بکه آمد پیشوا دلیس بر مقولات رفضه حال امام صادق ناگفتنی است معاذ الله من ذلک بعد ازین مقام
هم عیان شد که ائمه هدی راسنیان پیشوای خود دانسته از نزدیک و دور بخدمت ایشان میرسیدند و زین ادا
می پرسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفض میدانستند العتبه حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محدثات
متاخرین غیست چنانچه مجتهد فانی در صوارم وا ولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخار زار هلاکت و
تباهی دنیا و آخرت افتادند و انیقیم اوله را اگر بجوئی در کتب طائفه سنیه کما اشرنا زیاده از صد مقام هم خواهی رسید
فانتبه ولا تکن من الغافلین اما آنچه مجتهد سفیه از راه نا عاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب امر سنیان
انجناب چو الشس انکه تا گزیر بود مجتهد را اجماع اهل حل عقد باثبات رسانیدن لاجرم توان گفت که درین
تقریر هم مخاطب سفیه از مقصرین است نه محقق از محققین که ثبات خود به وعده خود خافر شده المحققین
و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تحقیق نیز از بیچاره مقداد رضی الله عنه
کسی هم نرسید و چون سلمان باب الله والو و صدیق امامیه درین فصل همراه او توانند کنجید از عماریه نام میاید
که بر نقل قاضی رطل بوق در مصابیحش اگر عین را از و نگیرند یار است و اگر میم را حذف کنند عین عار و اگر الف را
محو نمایند نام عمر است بر اصل قاضی نا کار نا هنجار تکلیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
اول ازین کتاب جائیکه بتحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریحه چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و لیقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیعت ایشان
ماده امامت و استحقاق شخص الظهور و فعلیت می آید مراد در آیت کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ اکابر مذکورین باشند نه کسی دیگر إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ
لِلَّهِ رِضًا لطف اینست که حضرت حیدر کرار روزیکه خلیفه شد نیز همین فرمود و به بیعت دیگران تن برضا نداد کما
ذکره الاربلی فی کشف الغمه عن معرفة الائمة معهذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
اند بعد از آن می باید که شروط امامت را در ذات مامون اولا باثبات رساند لعنوانیکه مامون از معارض
باشد که از انجمله عدالت است و کسیکه علمای اهل حق را در فتنه قدم و حدوث کلام الله که در زمان سعادت

اقران حضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب کرام این خبث نبود مبتلا کنند و خون جمعی بریزد البته بمراحل از عدالت دور باشد
و اجتهاد را نیز در ذات او ثابت کردن بر ضرور و مجتهد آنرا مهمل گذاشته و چنانچه باید نپرداخته تابعیت اهل حل و عقد
کاشف باشد زیرا که قبل ازین از کتب کلامیه بمعرض تبیان آمد که بیعت موجب امامت نیست بلکه کاشف است یعنی چون
شروط در ذات شخصی فراهم شد استعداد و قابلیت بهم رسید ولیکن فعلیت آن بر اختیار اهل حل و عقد باقی چون
او را برگزیدند و بیعت کردند امامت بالقوه بفعلیت رسید هرگاه این امور بتو در پرده اختفا است و مجتهد بر اثبات
آن مقدر قادر نیافته لاجرم گفته میشود که آنچه بر اهل سنت لازم می گردانند و کاورزی بکار می برد الزام مالایلزم است
بلی بر طور مجتهد توان گفت که چون او یزید عنید را در باره امامت و خلافت بهتر از خلفای راشدین میگوید و میدانند
چنانچه درین مجلد بالتفصیل دانستی و قهر و استیلای مامون خلیفه شیعه ناجیه بر اصول مجتهد زیاده از یزید بود که امام
رضا را از جوار شریف حضرت رسالت علیه السلام بسوی خود کشید و زینهار آنجناب نمیخواست که جدا شود کما فی البحار وغیره و
در رایت نیز آنرا مقتضی است باز در پی آن شد که بدن مبارکش را پهلوانان شیعه عراق با تیغ شیعی پاک پاره پاره
کنند و شمشیرهای زهرآب اصفهانی و خراسانی از سلاح خویش بایشان بعد از وعده عطای قناطیر مقنطره
و تقرب مجلس خاص بخشید و بعنایت ایزدی و برکات اسم اعظم کارگر نشد و بالاخر بخوشه های انگور بعید تقیه
زهر آلود علی مانقله المجلسی فی البقائه بدست خود شهید کرد چون خراش و سوزش در امعا و جگر شریف
بهم رسید و آنجناب بقضای حاجت ورد و پسر پرسید کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز جسم مبارک امام محمد تقی
را از شمشیر خود ریزه ریزه نمود اگرچه آنجناب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند لعینی اندکی دو پاره یافت
و در ایام رجعت بار دوم رونق خواهد افزود و اگر برجعت دوم اکتفا واقع شود همچو حضرت موسی که چون
باجازت شریعت باری مامور شد که وکالت قوم قائلین لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة ادا نماید و در سوال
رویت زینهار او اگر ندمی نخواهد بود مجبور و تجلی بر کوه طور از هیبت بر سنگ افتاد و جان بسلامت برد و در
زمان رجعت همراه جمیع انبیا از دنیا خواهد آمد و در رجعت ائمه بار بار خواهد شد چنانچه از تفسیر قمی و بحار ظاهر است
الی غیر ذلک من الکتب المعتبره و این افعال از یزید منقول نیست پس امامتش بهتر از امامت یزید خواهد بود
که بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتهد قرار یافته فکیف که بر اصول طائفه فاحشه عنقریب می آید اجتماع خلافت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با کفر و شرک کما لایخفی علی المنتظرین و مخفی نماند که لفظ جمیع خلفا از آن گفتم که
بر اصول شیعه جناب امیر را چنین خلافت حاصل نشد که بجای خویش بطیب خاطر تشریف آورد تا همی باشند زیرا که
در آن وقت از خوف شیخین نمی رسیدند اگرچه قاضی رطل لوق نه ترسید و گفت آنچه گفت حتی که در القای
بدعات متقدمین معاذ الله مداهنه میفرمودند حالانکه در آغاز ارشاد نموده بودند علی مافی کتب الفریقین
که تقلید کسی نخواهم کرد ولیکن بر مذهب این نواصب مدعین مزید ولا پاس سخن شریف هم از یاد شریف
رفت حالانکه امام منزه از سهو و نسیان میباشد بخلاف مامون که هر چه کرد بی تقلید کرد چنانچه رئیس مستقل

میکنند و در باب متعه بعد از تحلیل آن خیر رای خود را دخل داد و کجی مناظره قبول نمود و علم و فضل او بحدی بود که رفضه
در مباحث کلامیه بسؤال او می رفتند و انچه کاسه لیسی او بازمی آیند و این تحیر قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مستشرح
میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذب عیان است کما مر از نیجا اهل سنت را باید که تصریحا
بگویند نه تعریضا که رئیس متکلمین ایشان درباره متعه وضوی خود را که همراه مسواک بود بباد داد و خیرباد گفت
حالانکه خلافتش بهتر از جمیع خلفا بطور شیعه بود فکیف که تشیع مامون بمعنی رفض از صوارم بدرشش نیز مدلل
و افتخار بخلافت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل بوق مولای این بیدولیسه بعد ادراج مامون و هارون
درین مجلس و تقیید ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم گفتم و شجاعتش بحدیکه تنها برای شهید
کردن امام محمد تقی علیه السلام دورنه شیر خدا و دیدن معجزات لاتحصی بر دو بیده و در زعم خود بلکه بنفس الامر چنانچه
از دخترش در کفایة المومنین منقولست انهم کالامزید علیه راکفایت گرد و سابق ازین نصوص جعفریه استحقاق
خلفای راشدین بدون عصمت از اطول احادیث کلینی بظهور انجامیده پس عصمت برای مامون چه ضرور و فرق
اینست که مهاجرین ممدوح و نصوص جعفریه کوره برمذهب اطاعت ائمه خود یعنی خلفا بودند و مامون برمذهب امام رضا
و مصدق مذهبش هم الملک عقیم به بیان قاضی در مجالس و هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با هم غفیر
از اهل سنت و غیرهم درباب اثبات تشیع و سنفصل انشاء الله تعالی کما قلنا ه چندین قدر نتوان گفت در حال
نوعیت ه که حال مهر و وفا نیست روی زیبا را نه ولیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعة العراق شیعة النفاق
و شاید که ازین مقامات پی می بری که هرجا استیعاب عبارات کتب خصم نمیکنم و بیشتر باختصار و تلخیص میپردازم
تا بجواب همه مضامین و عبارات شان طبیعت بنده جوش نزند و او هم خامه او سستی نکند چنانچه درینجا هم دیدی
و میزان فراست سنجیدی **قوله** و انچه نوشته الخ **اقول** زمیمار مقام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را برای
بنی هاشم که از ائمه متخلف شدند به اصول رفضه یاد کرده ام اگر دیده و دانسته مجتهد الزمانی خود را بذیل جهل و نادانی
گیرد علاجی نداشته باشد پس بدانکه طبرسی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزة الثمالی عن زید بن علی انه
قال لا رجو للمحسن منا اجرین و اخاف علی المسیء منا ان یضاعف له العذاب ضعفین کما وعد ازواج النبی ص و روی
محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابیه عن علی بن الحسین زین العابدین ع
انه قال له رجل انکم اهل بیت مغفور لکم قال فغضب فقال نحن احری ان یجری فینا ما اجری الله فی ازواج النبی ص
من ان یکون کما تقول انا نری لمحسننا ضعفین من الاجر و لمسیئنا ضعفین من العذاب ثم قرء الآیتین یا نساء
النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا
ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها
رزقا کریما **انتهی** محصل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصة المنهج کاشانی نقل میکنم
تا جناب مجتهد الزمانی بمعنی آن پی برند یعنی من امید دارم که از برای نیکوکاران ما دو اجر باشد

از ثواب وی ترسم مرید کردار تا که عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم بآن موعود شده اند و علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین ع
زین العابدین علیهم السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید ص مغفورید و حق تعالی شما را مواخذه نکند آنحضرت در غضب
شده فرمود تا سزاوار تر یم آنکه جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زبان پیغمبر ص از آنکه باشند
همچنان که تو میگوئی بدرستیکه ما هم بیتیم برای نیکو کار خود دو مقدار ثواب از برای بد کار خود دو مقدار عذاب
بعد از ان این آیات تلاوت فرمود انتهی بلفظه **باقیماند** تذکیر مطاعن جناب صدیقه رض و جواب آن آنکه اینهمان
طعنهای دیرینه است که علمای ما چنانچه باید از اصلش بر آورند پس بدون روان عقلاً یا نقلاً چگونه یاد
کردلش مجتهدین جی زیبد و سخن سازی نقال کشمیری و چرخ و بازی هزال لکنتوری ایشان را جی فریبد دشنه ده
میگوییم که اگر طعن از نجهت است که صدور گناه از ام المومنین عائشه رض لازم آمد بحکم این آیت پس علمای رفضه
قابل خطاب نمانند زیرا که این آیت قضیه شرطیه است نه بینی که لفظ یضاعف مضارع مرفوع بود لیکن بسبب آنکه
جزای شرط افتاده مجزوم گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و تالی عبارت از النسب مطالقت واقع
ضروریست پس تواند بود که قضیه شرطیه صادق باشد بدون آن مثلاً اگر کسی گوید بخطاب این مجتهد که
آن کنت حمارا فتکن ناهقا البته بر جای خود خواهد شد و حماریت مجتهد لازم نخواهد آمد و اگر فی المثل معتقد وقوع
در آیت کریمه شود معاذ الله باید که از ان نیت خود دست بردارد و به تکفیر خود هم بپردازد و قتیکه فاحشه
را امر قبیح مستهجن الذکر محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صدیقه رض و حضرت امیر محاربه
بوقوع آمد و حالت منتظره باقی نماند **گوییم** مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین مورخین نوشته اند که روسائی
هر دو لشکر یعنی جناب امیر ع و حضرت عائشه رض و دیگر بزرگان بمصالحه راضی شدند و انتقام ذوی النورین را به
اتفاق مسلمین محول نمودند و بعد یکدو روز چنان قرار یافت که بامدادان روسائی درین خلوت نشستند
و بالاخر منادی ندا کرد که زینهار کسی از اهل بلوا شریک نشود پس این گروه نفاق پژوه سخت متحیر شدند
و چاره کار از عبد الله بن سبا رئیس اشقیا پرسیدند و بتعلیم او دل بران بستند که چون اهل لشکر غافل
شوند حرب شروع کنند و باز رخنه در کار ایشان افگنند القصه بصلح و صفا انجامیده و مدعای جناب
صدیقه که اصلاح امور مسلمین بود به روی کار آمده بود که این جنگ جویان و فتنه انگیزان کردند آنچه قرار
داده بودند و هر یکی بخیال اینمعنی باشد که غدر از جانب دیگر بهمت و از کتب امامیه مثل مجمع البحرین نجفی و غیره عیان
است که بلوای ذی النورین از جهت ابن سبا بود که او اعلت تامه فتنه انگیزی دانسته اند و غیر او را در جنب
او هیچ ابر غازی نشمرده و قبل ازین کوشش این ملعون و اتباع او در بیخ کنی دین و اسلام از کتب معتمده
امامیه عیان گردید که مرشدی بران متصور نتواند شد تا حدیکه این مضلین عالم و مخربین مذهب بنی آدم
دست از جان خویش بر داشتند و علم اضلال بر افراشتند و از کتب فریقین بودن ایشان در جنگ

جمل ثابت است پس این منافقین هر امری را که فیصل بشید بهم می زدند و نائره بلوی را که قریب الانطفا میگشت
نار ذات لهب میگردانیدند **الغرض** چون حضرت صدیقه را قصد جنگ نبود چرا معذور ندارید بلی
رفضه را باید از طرف حضرت زهرا عذر نمودن که بر خلاف قرآن و حدیث و تمکین و وقار آنهمه فوج کشی
بر مهاجرین و انصار نمایند حتی لسان بنی هاشم را بتحریک مجالس در بجا جمع فرمایند و خود مقدمة الجیش
ستم شدند و در مجالس اصحاب سیف زبان برکشیدند و بالآخر چنانچه در کتب مجلسی و غیره مسطور است امام الائمه را
سجیت اختیار سکوت و عدم مقاومت خلفا دشنامها دهند کما سبق مجملا و سوف تعرف مفصلا و حالانکه رب و نه
هزاران ملایک مقربین و جناب خاتم المرسلین آنتیق شان این بود که بر ظلمی که غاصبین خلافت کنند صبر
خواهم نمود و قفل سکوت از لب نخواهند گشود کما عرفت نقلا عن الکلینی و غیره و با اینهمه خود بوثقه وا ثیق
موکده چنانچه مجلسی نقل از بحار بر روایت کافی گواهست کشتی بکشتی با فاروق که رئیس المرتدین بود معاذ الله
نمایند یعنی با خند تلابیت عمر و کشیدن بسوی خود مرتکب شوند اعوذ بالله من شرور الرفضه و مکایدهم
اینجا از این کتاب الصمد در باره صدیقه رضی الله عنها باید شنا و غور باید کرد که حق تعالی با وصف تصریح
انیعنی که وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا در قرآن مجید بحکم تعظیم حضرت سید المرسلین امهات
المومنین محل فرمود و لهذا ابتداء نکاح ایشان حرام شد و در سوره نور ارشاد کرد يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ
أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ از تعمیم لفظ مثل بوضوح انجامید که هیچ گناهی را مثل آن بسوی
صدیقه نسبت کردن درست نیست بلکه حرام است و لا ریب که عداوت حضرت مرتضی گناهی است که در کبیره بودنش
شکی نیست و از اینجا نیز حکم نمودیم که قصد اجناب محاربه حضرت مرتضی نبود و الا باید که رفضه با حد الامرین قائل
شوند که جنگ با جناب مرتضوی با وجود تعظیم کبیره نیست حالانکه از خاتمه تجرید حال عرش تحصیل کفر محارب آنجناب
ظاهر است یا آنکه حق تعالی عالم با نجام نبود تا عموم با تعظیم امهات المومنین بر همه امت واجب نمود یا لیتها چون
ضرورت تذکرا نیقدر مطابق اصول رفضه چنانچه والنبی داعی شد که بر مثل عبدالله بن عباس بر آنقدر
تخلف دو گونه عذاب مسلط شود اکنون استجاب وعلم النصیحت قوتیس ز نصیحت دیگران غیر از جمل هم تا دانسته
بر چه چیز جمل توان کرد یا در تحقق الزام انتظاری باقی است حاشا و کلا اعلاوه و ذکر حرب جمل مفتی بر آنست که
از لفظ مبینه غفلت یا تغافل اتفاق افتاد بلکه بر عادت خود سخن ره زدند زیرا که و النهی به بیان قرآنی که قصد
محاربه نکردند و جمیع لشکر با انتقام بلوائیان که قتل مورد طلب بودند واقع شد و اصلاح ذات البین بید آمد
لیکن اهل فتنه چنانچه با خبار امر موحش باعث نهضت امیر گردیدند مطابق آن عمل نمودند و حضرت امیر در آن وقت
چنانچه از نهج البلاغت ظاهر می گردد محکوم شان بودند از امر سابق تا پیکی آگاه فتنه بر پا شد و لفظ مبینه
دلالت بر آن دارد که گناهی باشد قصداً و جهراً مثل آنچه لعبدالله بن عباس حمد و یافت که شیخ
و مجلسی و غیرهما بطور آن اقرار دادند کما سیجیء ان شاء الله تعالی **قوله** عجب تر آنکه آنچه **اقول**

حکم مجتهد باعلم بودن شهرستانی در علمای اهل سنّت دلالت دارد بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ناظرین کتب کلامیه و رجال مخفی نیست کاش منهاج السنت رامیدید با ابن تیمیه ماند انکه عجیب که درینمقام ذکر تخلف ابن عباس می نماید و از تخلف اصحاب کرام بر دعوی رفضه ایام حسابی بر نمیدارد و بر جای خود است زیرا که مجتهد در ابطال شهادت امام حسین ع سخن رانده پس درینجا باید تا مهای آن مردم را گرفتن که زبان رفضه بمناقب شان میگردد و حالانکه از امام حسین ع متخلف اند پس عجب اینست که مجتهد اینمعنی را بر حالش نداند و دعوی تخلف اصحاب نماید معذلک مجتهد حدیث تجهیز جیش که بلفظ لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده حضرت صاحب تحفه درینمقام میفرماید انچه دلالت بران دارد که این خاتمه بمرتبه صحت نرسیده بلکه موضوع است ولیکن چون مجتهد الزمان سیاق و سباق کلام علمای اعلام را نمیفهمید انکر الاصوات را از سر می آغازد و خرفشها را بنیاد می نهد تفصیل این اجمال آنکه درین شعر متکی آریکه اقبال رفضه این اعتراض را در کلام خود تقریر کرده نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و در رقعه بعد از اخراج عبارت ملل و نحل که در عبارتش السلاک داشت در برین نمیگنجید و قطعا چنان می فهمید که او بر شعر بزین نهاده چون جوابش در ایضاح دیدند خس بدندان گرفتند و دم بخود ماندند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمیزان عقل باید سنجید قوله وهم انکار تتمه حدیث تجهیز جیش که در ملل و نحل موجود است انتهی اقول حضرات امامیه تتمه حدیث اسامه را برای انجاح طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزاما علی اهل السنة از کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکار وجود آن تتمه در کتب مسنده محدثین معتبرین اهل سنت بقصد صحت که استدلال بروایت در همه مطالب موقوف بر آنست فرموده پس ادعای صحت آن جمله باشد در خیال اثبات صحت آن جمله از کتب مسنده محدثین معتبرین بر مستدلین بآن لازم و از وقوع آن در کتاب ملل و نحل شهرستانی که نه از کتاب از کتب حدیث نبوی ست و نه آن جمله دران باسناد مرویست منع صاحب تحفه را چه ضرر و حضرات امامیه را کدام نفع متصور پس بوجود ان جمله در مثل کتاب ملل و نحل طعن بر صاحب تحفه نا موجه باشد انتهی انیکه شنیدی تقریریست مجمل و نقصان تحریریکه از متکی اریکه اقبال رافضه صادر شد که بر یکید و جمله اکتفا کرده بود اکنون حرفی چند از بنده مستمند در تشریح اجمال خبایای مقام و زوایای کلام باید شنید که هرگاه بارشفه این دیار مطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را رو بروی اثناعشریه گذاشتم و گفتم که در افادات علامه قدس سره العزیز تامل بکار برند و بدیده ماغی نظر نمایند پس هر چند کاوکاو بسیار کردند و اصوات منکره آغاز نهادند لیکن بالاخر مطلبی بجز این که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقده والتی منقح شد نه بینی که عبارت تحفه چنین است که جمله لعن الله من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح هم باشد مقصود التشکیک اسامه را تنها گذاشتن و از همراه میان برای انتقام مرتدین حارثه پهلو تهی کردن حرام است و چون ابوبکر بخدمت امامت متعین شد از نیمه امر او را استثنا واقع است بلاشبهه قال الشهرستانی

ابن

فی الملل والنحل ان هذه الجملة موضوعة مفتراة وبعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده اند و در
سیر خود این جمله را آورده برای الزام اهل سنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن حدیث
در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان چون شتر بی مهار است که اصلا گوش
بران نمی نهند انتهی کلامه اعلی الله فی الجنة مقامه و پر ظاهر است که چون رفضه راد را احادیث مسنده
صحیحه ائمه هدی که در تصانیف صدوق صاحب رقعات و مقفی توقیعات و ما تند دست خر فشار باشند کما عرفت
درین جمله که زنهار در هیچ کتابی از کتب مسنده حدیث با وجود ذکر قصه تامیر اسامه و حدیث تجهیز جیشش موجود
نباشد و نه سندش هنوز پیدا شود و محدثین و متکلمین در کتب کلام و احادیث انکار نمایند چگونه کلام تکلم و لیب
سوال برای طلب صحت سند نکشاییم چه جای آنکه غیر لقین برای اتفاق کنند که بعد از ثبوت ایمان شخص مقتاد
تاویل برای او باید کرد کما یظهر من اللوامع وغیره من تالیفات المجلسی الاول وهکذا صرح علمائنا قریبا منه
تکلیف که تاویلات رفضه در باره منافقین مثل شیطان الطاق رد و کلام با مقدمه صحابه سیما خلفای راشدین
وامثال ایشان جاری شود که باعتراف ملا خلیل در شرح کلینی کما ستعرف امت حقیقی باشند که هزاران مناقب
شان از آیات قرانی و احادیث رسول یزدانی بظهور انجامیده چنانچه در مجلد اول خصوصا و در مقاله سادسه از
آغاز این جلد نقلا از کتب معتمده رافضه عنقریب گذشت پس چگونه عقل ازین در مطاعن بزرگان درین ایمه
بی احتیاطی را تجویز کند القصه مجتهد الزمانی که در مقام هم التشبث بجمله لعن الله نمود و عبارت شهرستانی
آورده و انتهی کلامه گفت حقیقة تقلید کنتوری و کاسه لیسی و تفضله خواری است از صنف اثنینی که خود را رئیس
المجتهدین می پندارد و او را الائق جواب تحفه نمیداند کما سیق تفصیله فی المقالة السادسه ومن هر چند در نقل
ورد کلامش استنکار شدید دارم لیکن الضرورات تبیح المحظورات پس بدانکه کنتوری شیاد ترید عبارتیکه از تحفه
نقلش بر داشتم چنین میگوید که اما آنچه گفته و جمله لعن الله من تخلف عنها هرگز در کتب اهل سنت و جماعت نیست
پس دلیل جهل و نادانیست زیرا که جمله مذکوره در کتاب ملل و نحل شهرستانی اشعری که در شرح مواقف
نقلا عن الآمدی و در رساله عقاید ملا یعقوب بنبانی بر سبیل تسلیم و در کتاب شرح نهج البلاغت ابن
ابی الحدید معتزلی مذکور است و چون در نقل بحواله این ناصبی صفت که بیدانته البسیار است بنابران ما در ینجا
بر نقل بحواله کتب مذکوره اکتفا نکرده بنقل عبارات انها می پردازم پس بدانکه در کتاب ملل و نحل در ضمن
اختلافات صحابه مذکور الخلاف الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها فقال
قوم یجب علینا امتثال امره واسامة قد برز من المدینة وقال قوم قد اشتد مرض النبی صلی الله علیه وسلم
فلا تسع قلوبنا المفارقة والحالة هذه فنصبر حتی نبصر ایش یکون من امره انتهی و این کلام کنتوری کیاد ضحکه
صبیان است بچند وجه اول آنکه لفظ انتهی دلالت بران دارد که تمام کلام شهرستانی نقل کرده حالانکه چنین
نیست بلکه حقیقة مقوله شهرستانی را در شکم خود برده تا عوام بدانند که این جمله در ملل و نحل مذکور است

بلی آنکه تعرضی بوجهی من الوجوه کرده باشد اگر عبارتی را که صاحب تحفه و دیگر جا بذمن کلام و حدیث از ملل آورده
و لفظ صحیح در موضوع و مفتری بودن جمله مسطوره است کما عرفت در نسخ ملل نیابی باز هم عدم اعتماد این جمله
باعتبارات سقی از عبارات شهرستانی بی تکلف بدست آید و عبارت سابق و لاحق شهرستانی جمله معلومه را از نظر
اعتبار ساقط میکند و تلبیس و تدلیس گوئی و طعن و عیب جوئی را شد ین بر امثالش که اشتن نتوان هیچ عاقل مسموع
نیست و الحمد لله که اسمع این نکارعند برای علامه دهلوی گفته بود در ان گفتار شده و تفصیل عبارت
ملل و شمول شن بر عدم اعتماد و خلل مختصر بجز فصل می آید ان شاء الله تعالی و این شمول محض لشمول تائید الهی
است زیرا که کتاب ملل و نحل در مقالات اهل عالم است یعنی جمع کردن اقوال و اعتقادات بنی آدم و تاویل
ان احیانا عمده و قدح بران و در مقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رفقه دل بدان بسته اند **دوم**
آنکه چون با تبعات کنتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام
اهل السنت کجا ان لازم آید بادر کلام صاحب تحفه جواب التبابی ندکور نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن
ذکر کرده اند **سوم آنکه حال** ابن ابی الحدید نه تبریز بوده درین کتاب از سابق و لاحق الزاما و تحقیقا
عیان شده پس بقول اوشان استشهاد نمودن ماجرای عجیب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار سفیه
تلبیس کرده و جا در مطاعن شیخین نقل ترکش خود را خالی ساخته و در بعضی از مقامات نزد دعاو دخل یافته خصوصاً
و تیکه نزد ل تقییت آن خود را دخل میدهد الی غیر ذلک الغرض کنتوری از راه کم بینی و یاوه گوئی جرح و بایک
بسیار کرده لیکن صحت جمله مذکوره که صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده هنوز بدرجه ثبوت نرسیده **آمدیم**
بر نقل عبارت ملل و نحل پس بدانکه کتابی که من دارم درین ایام منقول شده است از نسخه که نزد یکی از رفقه
کشمیر بوده گویند که او در زمان مجتهد حالی درین شهر وارد شده و تا مدتی مقیم گشته از حواشی او که بر اصل
کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ کهنی است باران دیده و روباهی است کوه و هامون نوردیده درین نسخه
قدرین عبارتیکه کنتوری نقلش کرده و مجتهد طوق تقلیدش بگردن خود انداخته مقوله شهرستانی نیست و انما

قد ست هذین الفارعین لان المخالفین ربما عدوا ذلک من الخلافات الموثرة فی امور الدین و هو لیس کذلک

بل کان الغرض کله اقامة مراسم الشرع فی حال تزلزل القلوب و تسکین نائرة الفتنة عند تقلب الامور انتهی

علامه **و محصول این کلام** چنانست که قصد قرطاس و تجهیز القدیم از ان داد هم که رفقه این هر دو را از ان
خلافیات تقدیم داشتند که رفقه دو کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بیجاست غرض صحابه اقامت مراسم
شرع بود در وقت تزلزل قلوب و تسکین نائره فتنه در تقلب امور نه مخالفت رسول مقبول و کیفیت در امور دیگر
که لمتر از انست انتهی یا بجمله اسامه همین خیال که چگونه حضرت پیغمبر را در چنان حال بگذارم و لشکر گران در نیوقت که
غبار شورش اعدا از هر جانب خاسته از مدینه برایم المطلب یا در خود دشمن پس از کوچ باز گشت و علم بر در
نصب کرد و بعد وفات سرور کائنات اصحاب کرام بحفظ ملت اسلامی مساعی مشکور بتقدیم رسانیدند

تا آب رفته بجو آید و کسی را از مرتدین و اضراب موصله کار زار باقی نماند که بسر ایشان تازد و بر دین ایشان ترا
از ثبات النعش سازد با لجمله این عبارت عربی و حاصل و محصلش بفارسی مطابق نسخه جدید بود اما نسخ قدیمه پس آنکه
اکابر علما متصل بعبارت ملل که از نسخه خود نقلش کردم این مضمون را هم آورده اند که جمله اخیر حدیث تجهیز جیش
موضوع است چنانچه عبارتش والنتی از انجمله است صاحب صواعق محرقه مولانا نصیر والملة الدین امام المعقول
والمنقول سید سند خواجه نصر الله کابلی و از انجمله است صاحب سواطع مشرقه یعنی فرزند ارجمندش حاوی
علوم فروع و اصول که برای تائید افادتش این شرح نوشته و از انظار ناظرین برگذشته و از انجمله است علام
دهلوی خاتمة المحدثین و قدوة المتکلمین و ابوه المفسرین و از انجمله انعلیقی دیگر از علما که تجرد در حدیث و فقه
داشتند و بر کتب فریقین نظری انداختند و بدین نسخ قدیم معنی عبارت صاحب ملل و نحل بدین طور مربوط
میشود که قول او و این جمله موضوع و مفتری است وقع دخل مقدر است گویند میگفتند که حضرت صلی الله
علیه وسلم متخلف را لعن فرمود و تو میگوئی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که تتمه حدیث
انجمله بچیزی نمی ارزد بلکه موضوع و مفتری است الغرض لوضوح پیوست که گفتگوی رفضه در این
عبارتست که این اکابر واحد بعد واحد از ملل برای وضع جمله مزبوره می آرند بخلاف عبارتیکه نقلش کردم
و محصلش ذکر نمودم که دران کلامی نیست و چگونه کلام توانند کرد که تحقیقه مقتربه در مقاله ثامنه هر چند تجهیز
تمامش را نقل نکرده و لیکن انچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتنا دلیل ندارد دلیل باشند این
میکنند و صاف صاف از ان موضوع می انجامد که شهرستانی تکذیب رفضه می نماید یعنی انچه میگویند که این
دو امر از ان خلافیات است که در تخریب دینی مؤثر باشد از لاف و گزاف رافضیانست و در واقع اقامت
مراسم دینی بود پس خیانت کنتوری هر ذره را دیده نیست که کلام شهرستانی را که بزبان حال میگوید اتمام
حدیث تجهیز اعتبار را نشاید از میان انداخت و انتهی کلامه بزبان خود عبارتی ساخت و حماقت تجهیز
استهاما تمامش کرده نیست که عبارت سلیس فارسی مترجم را هم نفهمید شاید بدین او چنان راسخ گردیده که تفهیم
حاصل نمیشود بالفاظ دیگر سباحث افاتش باستعمال نباید طرفه آنکه کنتوری در دیده و دهن تلبیه گرگ کمین
بعد از عبارت منقوله و تفصیل اجمال کذب واقعه را از مزید نادانی و اتباع خطوات شیطانی با وجود دیدن
صواعق و شرح آن چنانچه می آید بصاحب تحفه نسبت کرده که اما انچه گفته قال الشهرستانی فی الملل والنحل
ان هذه الجملة موضوعة مفتراة پس کذب صریح و افترای فضیح است و اصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
مذکوره است آنفا نقل نموده شد اما انچه گفته یعنی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند
و در سیر خود این جمله آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند مرادش از بعض فارسی نویسان جمال الدین
محدث است کما صرح به ابن ابیه الله فی حاشیة الصواعق و جوابش آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
از محدثین اهلسنت نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند الحاکم

اگر برای الزام اهل سنت کفایت نکند پس دلیل مکابره ایشان است انتهی لیکن این مکار غدار باید دید
که دامن خود را باوجود باشتعه بنگوید پاک میکند بلی حق انتهی است که از عبارت ملل و نحل [illegible] کرده
حدیث جلیل [illegible] رسید اعوذ بالله [illegible] [illegible] میان [illegible] مناظره
[illegible] آورده حدیث آن از کتاب ملل و نحل نگرید بلکه خلاف آن [illegible] عدم اعتنا باین کلام
[illegible] کتوری و حماقت مجتهد [illegible] گشته ایشها الله گوشش کرده می عبارت
الا حق اتفاق داشت که ذکر معنی را مجتهدین و مقلدین منافی خویش عرض داشتند اما عبارت سابق که اعتنا
را از مطاعن [illegible] عمر با مستوجب گردانید و بالخصوص خاتمه حدیث تجهیز را از بیخ بر کند پس اینست که
قبل حدیث از قرطاس شهرستانی این عبارت گفته اما الاختلافات الواقعة فی حال مرضه و بعد وفاته
بین الصحابة رضی الله عنهم فهی اختلافات اجتهادیة کما قیل کان غرضهم فیها اقامة مراسم الشرع و ادامة
مناهج الدین [illegible] قرطاس بروایت بخاری آورده و خلاف ثانی همین تجهیز جیش را [illegible] داده چون
شهرستانی که اقوال اصحاب حق رساله را خیر خواهی [illegible] در اعتقادات می آرد [illegible] امید
است [illegible] اهل سنت [illegible] باشد و اگر [illegible] و از مقوله شهرستانی فی الجملة
[illegible] آن [illegible] و امر با دامت مناهج شریعت معلوم میشود [illegible] گوییم هرگاه قصه قرطاس که [illegible] مجلس
[illegible] از [illegible] مرتدین [illegible] را آسمان [illegible] اعتقاد
شهرستانی چنان باشد [illegible] امور دیگر که [illegible] اولی خواهد بود کما اشرنا عنده
[illegible] کلام [illegible] اما الاختلافات [illegible] رسید که غرض صحابه کرام در همه این امور
احیای مراسم [illegible] امور دیگر [illegible] می آید [illegible] تحریف [illegible] دین
و [illegible] اهل سنت [illegible] خواهی دانست
[illegible] مقالات اهل عالم
را [illegible] ملل و نحل [illegible]
[illegible] سابق اینست [illegible] زمان اول است و اکثر شبهات [illegible]
است [illegible] اگر [illegible] زمانه [illegible] است باری [illegible] منافقین با امر
نهی حضرت صلی الله علیه و سلم راضی نبودند و خلاف آن بجا می آوردند و [illegible] گفت عدل کن که
عدل نکردی [illegible] اگر [illegible] عدل [illegible] هوای نفسانی مقابله نص نمود تا اگر [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] منافقین گفتند هل لنا من الامر من
شیء [illegible] لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا و لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا
[illegible] است و قول گروهی از مشرکین لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء و قول

بمعنی با فلتعجم مع لو نشاء الله اطعمه تصریح است بیجر دو دیگران راه جدال پیش گرفتند و ذات مقدس باری عزوجل تا ممنوع ومخوف گردید بقول او تعالی ویرسل الصواعق الایة این امور در شوکت و صحبت حضرت بود و منافقان از ممانعت دست برنمی داشتند و نفاق شان ظاهر میشد وقت اعتراض بر حرکات و سکنات مسعود کائنات پس اعتراضات منافقین مثل تخسم بود و شبهات زائغین و ضالین که ظاهر شد مثل زروع و فروع غبست و بهجا معترضی میگفت که در اختلافات صحابه چه میگوئی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه واحیای مراسم شرعیه است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم امر جیش سوم قول فاروق که حضرت را بآسمان بردند چهارم مهاجرین گفتند که مکه مدفن شریف است که مسقط راس منیف است و انصار میگفتند که مدینه دار الهجرة و مدار نصرت و بعضی بیت المقدس را که معراج شریف از آن بوده نشان دادند پنجم تقریر امامت و سقیفه ششم امر فدک و روایت عدم میراث هفتم قتال بالغین زکوة هشتم تفضیل برخلاف فاروقی نهم اختلاف امر شوری باز اتفاق به ذوی النورین دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شهرستانی مطاعن اهل ضغاین را برخلاف داب خود نسبت گردانید و این اهتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اقوالش نیز مطابق عقل و نقل بظهور آمده کما قلنا اکنون

خرافات رفضه از قدیم و جدید باید دید که عبارات او را از میان برانداختند و از هر طرف شور و غوغا برداشتند و مثل زاغ و زغن و بوم شوم خانه کن از هر جانب کاوکا کردند و داد مکاید ثعالب دادند از آنجمله است محقق جیلانی از غولان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در ربود و در فتح السبل وانمود که منافقین بر افعال نبوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل دانهاست و روئید از انها شبهات مثل گیاه اول این منازعات قصه قرطاس است و از آنجمله اند مجتهدین و متکلمین ازین قوم که کنتوری هم فضله خوار سار است الی غیر ذلک من اهل الفضول پس اهل دین را که همت تحقیق حق میگمارند ضرور است غور و تامل در عبارات ملل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و بیزاری از نفاق اهل شقاق جستن و جهد برای احقاق حق و ابطال باطل بستن و حق اهلسنت که در زمان متوسط لص متغلب که او را محمد مکی مانند و شهید اول لقب او گذارند بعد از آنکه اهتمام مدارس بدستش آمد و اعتبار تمام و وجاهت مالا کلام او را بهم رسید پس در تحریف روایات و تلبیس مخلوقات یگانه روزگار و استاد بیکار و جاسوس هر شهر و دیار گویا غائب عن الاحساس و ملقی وساوس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بعد ظهور کما ید اجباد اقراه برسانید و زین الدین عاملی را در پهلوی او نشانید که ندای سروش یعنی لو کنت عبدی فاصطبر بعد از خروش رب انی مغلوب فانتصر در کرامات جلیله اش می سرانید و قلوب نو مهمانان می ربانید باز در تلبیسات قاضی مذکور را به اصطلاح هندیان بسبب تقرب سرکار نور جهان شهید ثالث بالخیر و امام المسئولین و خاتم شهدا لقب میدادند و انسب که از تالیف تعین لهجت که علمای شیعه چندان وجاهت در نزد سلاطین بهم رسانیدند

مقرون بسندی نیافته ایم و از ملحقات رفضه شناخته ایم چنانچه عنقریب تفصیلش بگوش شما میرسانیدم و انیهم ضمیمه
میگردانم که از شیخ علی و غیر او سند را طلبیده اشته بودند و انهم ائمهٔ عظام رفضه چون خر بگل فرو رفتند و هرگز ازین
عهده فارغ نگشتند و اگر مراد انیست که نقل ان از آمدی نموده اند پس لا نسلم که مجرد نقل مستلزم صحت سند باشد
چه مجتهد در مقاله سادسه گفته که اکثر روایات سلطویه یا ادله در کتب فریقین اندراج یافته و برای تمیز صحیح از سقیم
کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی رواة آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از در تنقید در ایند و دیگر
مجتهد برای تحقیق حدیث مسند ابن بابویه کتابها می کشایند اهل سنت چگونه این حمله بی سند را بدون تنقید قبول نمایند
معهذا احتمال دارد که آمدی برطبق رو طعن رفضه آورده باشد و قرینه انیست که عدم اعتبار این حمله از کلامش
منقل کلام شهرستانی پیداست زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه درین امور اقامت مراسم دینی نمودند نه مخالفت
و مراد ایشان بر تقدیر ثبوت لعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه و صواقع بظهور پیوسته و
لاجرم از نوشتن این حاشیه کار بسته مجتهد نکشاد و این تصریحهم او را فایده نداد بلکه موافق اشاره سابق محنت
بیهوده کشیدنه لازم افتاد **قوله** بر اصحاب فهم و فراست اه **اقول** ارباب عقل و کیاست نیک میدانند
که درین هفوات نیز اعتراضات و اشکالات بعنوانی وارد است که رفضه مناصی از ان ندارند و خلاصی نمی یابند
اما اولا پس از آنکه ظاهر الفاظ احادیث متفق علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که من
حضرت عبدالله بن عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را معاذ الله از دائره وثاقت بیرون می شمارم
حاشا و کلا بلکه این تشنی از همه عقلاست یعنی کسی از عقلای شیعه هم نتواند گفت چه ایشان میدانند که مجیب
در پی الزامست اگرچه مجتهد را نابرشیعه بزرگان خود یقینی تباشد الغرض بنیاد کلام احقر الانام بر الزام رفضه
لیام است چنانچه ناظرین بصارة العین از هر خاص و عام بانیمعنی معتقد اند گو جناب بنابر نابالغ خود را تغافل
کنند و اساس دانش و بینش خود را بر کنند **اما ثانیا** پس از آنکه آنچه گفته که بعض روایات الخ بانیمعنی هرجای
خود تواند بود که عنقریب بوضوح می پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح جهابذه مذهب متشیعین مثل کشی
از قدما و تقی مجلسی پدر باقر اصفهانی و مجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از متاخرین در اعتماد و اعتبار سابق
الاقدام است پس البته معارضه صورت نمی بندد زیرا که تعارض فرع تکافو است پس مجتهد بمقتضای الکذوب
قد یصدق است گفت که انتقام از معارضه عار نیست **اما ثالثا** پس از آنکه بنیاد تقریر مخالفت بر آنست که
قدمای ایشان صاحب عدل و داد و رشد و سداد بودند و این کلام را رو بروی خود گفتن از عجائب غرائب خواهد بود
آیا بخاطر است انیهم نگذشت که علمای سنت توانند گفت که هرگاه محمد بن ابی بکر را که ربیب حضرت خلیفه اول است
و منتمای خلیفه چهارم از مراتب جلیله و مدارج نبیله خارج گردید بسبب وقوع او در بلوی و مخالفتش با صدیق
و عمر لقی را اولین بالاتفاق روایات فریقین در خیرخواهی ذی النورین میکوشید یعنی مزید محبت او در افشت
حتی که فرزند مثلث مشتاق الاطلاع تغیر میکند و چه یا بیمن حفظ دمایشی سعی بلیغ معنی مود تا آنکه اولاد

امجاد خود یعنی حسنین گوشوارهٔ عرش رب المشرقین را بدین کار معین گردانید چون ازوی امتداد کشید و در آن
ایشان بمبارک دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد صحابه دیگر اگر مصدر جور و جفای گشتند چگونه می‌ستودند
واگر حال خلفای راشدین چنان می‌بود که رفضه بیان میکنند البته برقت‌های ما سخنی نمی‌ماند پس معلوم شد که
روافض تهمتها کرده‌اند نسبت باصحاب کبار نبایدچه بیکار در صواعق و تحفه اثنا عشریه مسرود است و این طور
مجتهد الزمانی ماخوذ از کتب مطبوعه مجتهد ثانی است که مجیبین آن سخطه لفی تم نکالی یده اند هر که خواهد بدان رجوع
نماید و اعتقاد خویش لفضل و بلاغت این پدر و پسر سفینه ایدا ما را لعباس پس از آنکه دعوی مجتهد با تیغو
که کتابهای معتمد اهلسنت بمناقب و فضائل عبدالله بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون
بودن کتب معتبره شیعه بمدایح او پس عنقریب تکذیب آن می‌آید و بر عقلا از آن واضح میشود که این دعوی عین
بیهودگی و اعتساف و یاوگی و لاف و گزاف است و زنهار بر اصول موضوعهٔ شیعه شنیعه انطباق نمیگیرند و
بجهت ظلمت و فساد نیست این سیه کاران هر کسی نمی‌شنید اما ثامناً پس ادای پیغام جناب امیر علیه السلام
وانچه بزبان عبدالله بن عباس بجناب حضرت صدیقه درین روایت جاری گشته زنهار بر مدح او دلالت
نمی‌کند بسبب آن احتمالاتیکه شیعه درباره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار خصوصاً صنادید
ایشان ایجاد کرده‌اند تکیف که اگر ابن عباس اینچنین ظاهرداری نمیکرد حضرت امیر المؤمنین را که حیدر اسرار
غیبیه و انوار لاریبیه بودند چگونه فریب میداد و مال بیت المال را متصرف شده می‌آورد و تنعم و ترفه را رونق
می‌بخشید و مؤید این معنی است تفسیر اهلبیت که علی ابن ابراهیم قمی شیخ کلینی نگار تصنیف آن بسته‌اند زیرا که از مطالعه
آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون نفاقش از جهت اتخاذ عجل
معرض ثبوت آمد این ادای رسالت از وی چگونه بعید تواند بود خود شیخین صنادید اصحاب سید الخافقین که
که در امانت نبوی صلی الله علیه وسلم شب و روز میکوشیدند و نصرت دین و شکست کفار و مشرکین مساعی
که بر روی کار می‌آوردند حتی که از معذرت شریف و استعفا از تبلیغ نصب مرتضوی در کتب دینیه رفضه مثل
تالیفات عارفی و صافی ملا محسن پیداست که رسول خدا ص لشکر مهاجرین و انصار را لشکر شیخین گمان میداشت
و حکم را حکم ایشان و خود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون در دست ایشان بتصدیق متیقن بود و این هر دو
در خانه‌های خود بعبادت لات و عزی می‌پرداختند و نزد دشمنان حق و دین از محققین متشیعین انهم
کوششهای برای امید دنیا منید دل میداشتند و آنهم بسبب آنکه خدا این بشارت یعنی حصول خلافت
از کاهنین شنیده بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتمده شیعه بوضوح پیوسته اما سادساً
پس از آنکه مجلسی در مجلد السماء والعالم از بحار الانوار تصریح بمضمون کرده که برادر مرتضی جامع
نهج البلاغه را درین کتاب مفقود دانسته کرروایاتی را در خطب و مکاتیب و مواعظ جناب امیر
جمع کنند که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و بیان دل آنرا خرند و هیچ کاغذ از دست بدست

برند انتهی پس هر چند این کلام بر اهل سنت حجت نیست لیکن آخر اینقدر از ان بمعرض ثبوت رسید که بمرویات رضی در نهج البلاغة اتفاق رفقه حاصل است و عنقریب از کلمات طیبات سید مجتهد فانی ثابت میکنم که مکتوب نهج البلاغة که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام فضایح دارد بنام عبد الله بن عباس است نه برادر او کما یدل علیه الشواهد و القراین اما سابعاً پس آنکه بعد از ادنی غور بملاحظه این روایت که مجتهد مختل الحواس برای مدحیت عبد الله بن عباس رض بقلم آورده نقیض مدعا به ثبوت می آید چه مدحیه در مقاله سادسه عنقریب گذشته که علمای روافض درباره حدیث امیر المؤمنین که هر که مرا بر شیخین رض تفضیل دهد حد مفتری برو خواهم زد چنین تقریر را مورد مباهات نموده اند و این تعلیل را مایه افتخار انگاشته اند که تکفیر شیخین را در فضیلت مرتضوی مستلزم است و عبد الله بن عباس با حضرت مرتضوی ع ابوبکر رض و عمر رض را در علم و سابقت ایمان و دیگر مدارج شریک دانسته کما هو الظاهر پس التقیه نه و کاسه لیسان شیخ حلی و امثال او که تاویل مذکور را تراشیده اند مستحق حد و تعزیر باشند اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بیت مشهور را برای ایشان بخوانم

ع ذهب الحمار لیستفید لنفسه ٭ قرناً فآب و ماله اذنان ٭

اما ثامناً پس آنکه هرگاه در روایت دوم ادنی غور نمائی واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر نقیصه عبد الله بن عباس دارد نه مدیح او زیرا که دیگر عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تیر التعلیم فرماید عبد الله مذکور را از ام المؤمنین و طلحه و زبیر و از ایشان آغاز این سلسله قرار دهد و غاصبین خلافت را که قرآن مجید را تحریف کردند و هزاران نسخ آن مجیداوت اسلام در آتش نهادند و مهبط وحی را سوختند و ام کلثوم را بغصب بردند و تمامی دین و شریعت را برهم زدند و عالمی را بمزید نفاق بدام و دانه گرفتند و در شقیقه بخون خامس آل عبا ریختند چنانچه در زعم بسیاری از مضامین بر افتراک ائمه بستند که حرفی از آن بر زبان کذاب مفتری یعنی قاضی شوشتری انیست که اینها منقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر رض و عمر رض را از حضرت امام باقر سؤال نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما قطرت قطره من دمائنا و دماء شیعتنا الا وهی في اعناقهما الی یوم القیامة و چنین منقول است که چون زید بن علی را در معرکه قتال تیر بر پیشانی رسید گفت هما اقامانی هذا المقام یعنی ما را این مقام رسانیدند انتهی و مخفی نماند که حدیث امام باقر رض هم از آن قبیل است که برای مقوله ابن عمر انا بایعنا بخطاب خالعین بیعت یزید پلید بکار می آید یعنی چنانچه امام باقر رض شریک بودند و لفظ با امثال خود گفتند من دمائنا همچنین ابن عمر لفظ مخاطبین که احباب و هم وطن بودند الی غیر ذلک من محاورات البلغا کما اشترت سابقا الی کثرتها لاجرم معقول نمیشود و مناسب و ظاهر است که حضرت صلی الله علیه و سلم غاصبین خلافت و محدثین ضلالت را یاد نفرمایند پس عبد الله بن عباس رض درین وقت هم بعیادت عجل در ساختند یعنی از رعایتش خود را معند و رنداشتند و چگونه تجویز کنم که ابن عباس رض در نفس باز پسین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عبد الله

از گوساله پرستان باشند فانهدم اساس مذهب الروافض ولزم تبدیل المدائح بالنقائص واین خود تخییل که منقول
ابن عباس اعنی اللهم انی احیی واموت اصنع استقبال توبه و استغفار است در وقتیکه … فیکون از آن
جان بسلامت نبرند پس اشعاریکه مجتهد الزمانی در ما بعد نوشته اعاده آن در مقام الجدیق اولی … گشته
… یکسر مو دولت سفید نشد … سر تنت سفید نماند ای حسن توبه آن زمان کردی که ترا طاقت گناه نماند
وازینجا بر هر عاقل تیز هوش ظاهر شد که کلام مجتهد الزمانی البدیه استنتاج از روایت ثانی که از … ابن عباس تا وقت فوت شان ظاهر میشود نظر سرسری بلکه خشک و باغی وغیره سرایت وچه ابتا شد که اگر … اینست که روایت مذکور دلالت بران میکند که او از آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرتضوی داشت فهو منافی
ما روی استاد صاحب الکافی و قدم محموله سابقا و اگر عند الوفات تست فقد عرفت جوابه انفا **اما تاسعا**
پس حال امر دوم که احداث وابداع الجمل آورد نقول مجتهد خانی در تالیفات خویش اینست که بحکم حدیث کافی
توبه شان مقرون باجابت از پی نیست … ملک جنوبی در مقوات خود مخصوص این امر میگوید …
هم لعید النقل این قصه در باب علامه دهلوی قدس سره العزیز دست از انصاف می شوید … منقول ذکر
نیست که در حدیث آمده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که لکل صاحب ذنب توبة الا صاحب البدعة انا
بری منهم وهم منی برآء یعنی هر گناهگاری را توبه است بغیر از کسانیکه بدعتی پیدا کنند که من از ایشان دورم
وایشان از من و توبه صاحب بدعت درجه قبول نمی یابد چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل مردی عابد
و پیر ایشان بود شیطان او را وسوسه کرد و بدعتی چند بهم رسانید و بدین سبب جمعی کثیر براو گرد آمدند و سامان
سامان شد چون افکار خود اعتقاد … کرده پشیمان شد وحی به پیغمبر آن زمان آمد که آن مرد تا بر جماعت اتباع
حق نکند و آن مردم را براه راست دعوت نماید توبه او قبول نشود پس آنمرد مجلس ساخت و اجماعت
را بحق دعوت کرد و هر چند گفت که آنچه قبل ازین گفتم باطل بود کسی از وی نشنید و همه گفتند که آنچه اول گفتی
درست است و ما از ان برنگردیم و چند روزه تضرع و زاری کرد که عبادت … فایده نکرد و در قیامت
عقوبت آن ضلالت خواهد یافت پس توبه محدثین جمل و خاذلین اهل بیت چگونه مقرون قبول کرد و چه معنی
… بنا را بند و کوششی دران تمام نماید غلط گفتم در وقت موت هم روایت بدعت بلکه امر معنوی …
و ترا … سابق … **اما عاشرا** پس از آنکه علمای … دست … دراز کرده بودند واوراق کثیره
درین باب سیاه کردند که مراد از قدریه که مذمت شان در احادیث متفق علیه فریقین است آنمردم اند
که تقدیر را ثابت کنند نه آنمردم که انکار از قدر نمایند و مقولات اهل حق را که متعلق بامر … معنی ثانی وارد
مضحکه می نمایند … الحمد لله که حدیث ابن عباس … اورا … از …
منقول … غیر … کرده … استنباطی از فواید و لطایف … روایت …
اولی غور ناظرین و سامعین دران کار است لیکن فیما ذکرته کفایة للمسترشدین و هدایة للمهتدین **قوله**

اقول اگر حوصلهٔ تقریر و تحریر باشد باید که روایت دیگر را از بنیان امیر عظام مثل این هر دو روایت الخ
خویش برآری و دقیقه درین باب فرو نگذاری تا از منطوق آن هویدا گردانم که نقیض مدعای تو از ان در ثبوت
است و آنچه فهمیده سست تر از نسج عنکبوت والبته عقلا میدانند که اگر روایات دیگر در دلالت بر مدعا بیت
اول می بود البته از ذکر بیساختی و دیگر این امور نمی پرداختی بدانند که من آن روایات را بلیّه در تالیفات
بعضی از متعصبین روزگار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم ازین وادی درگذشتم و بر
استقرا و ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتم فتدبروا یا اولی الالباب **قوله** آثار و روایات اهلسنت الخ
اقول اگر منشاء ذکر این روایت آنست که من استغفر الله منکر مدائح و مناقب عبدالله بن عباسم
و ذمائم و مثالب آنجناب را که بزبان آوردم و در اصابة العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جواب این
تحیر از تحاشی حیست چنانچه در سابق گفتم و تازه تر آمری که موید تحاشی باشد آنکه خاتمه قتال تعالوا از مقام
میخواهم لعینی لعنت الله علی الکاذبین بر زبان میرانم و اگر سببش اظهار تحیر و کمال تتبع خویش است پس جواب این
آنکه ما البته باین معنی معتقد توانیم شد در بعضی از جزئیات که تحریرش زیاده بر تحیه والدعانی اوست که بیچاره
عیون اخبار را هم ندیده و بمطالعه مجالس المومنین فرا نرسیده و همچنین کتب دیگر بملاحظه نیاورده دامن
مصارعت بر چیده تا مدتی زیر مشق فحول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گاه نازی
او با حضرت امام رضا علیه السلام رسیده بود و پس در غادة الاسلام حقه بازی ایشان را دیدید و نسج حیاکت ایشان در محاورات
عرب بایه سنجید و از نیجاست که قلب مزین در مکاتیبش غوناب است کما لا یخفی علی من نظر الی رسالة المکاتیب
لرجبیة الثعالب والغرایب والقصاعت آن است که جناب مجتهد الزمانی را درین مناظره چه حاجت است
که تبحر خود را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هرکه از طرفا مقولات جناب ایشان در تشنید بچشم عبرت بین می بیند
وقت خیال الهمیتی که این مقاله با مقاله دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند **ع** گفتم جوانی نه کم از گفتهٔ
سعدی ٭ بلکین دو غزل خوب تر از کلید گیر افتاده ٭ و اگر مقصود آنست که مدح ابن عباس متفق علیه فریقین
است بخلاف ابن عمر چنانچه مجملا گذشت و عنقریب مفصل خواهد آمد پس در همان مقام واضح خواهم ساخت که
انکار مجتهد از فضائل و مدائح عبدالله ابن عمر علی الاطلاق مهمل است زیرا که مدح او در احادیث معصومین نیز
موجود است بخلاف ابن عباس که مدح او در مذهب رافضه انچنان است که میدانی یعنی معارضاتش
بیشتر از بیشتر است چند آنکه در احادیث اهلبیت میخوانی **قوله** چنانچه جناب الخ **اقول** اگر مدعای امام اعظم
طایفه شما اینست که ابن عباس محب و تلمیذ حضرت مرتضوی بود چنانچه محب و تلمیذ خلفاست پس لایق آن نماند
که امام اعظم شیعه شنیعه او را لیتماید زیرا که ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرر عند الحکماء
الحاذقین والعلماء الراسخین ان به الامتیاز غیر ما به الاشتراک و اگر مدعا اینست که او محب و تلمیذ مرتضوی
و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهلبیت است کما سبق ذکره آمدم بر دعوی اشهر بودن پس اگر مرادش

انیست که در مذهب اهلسنّت واصول شان مزید شهرت یافته وبتواتر واستفاضه رسیده التیه قایل آنست که هریکی
از سامعین وناظرین گوید انا علی ذلک من الشاهدین اما ادعای اشهریتش در مذهب نفس واصولش لیس
در حیز منع است وسندهای منع بسیاری گذشت وبسیاری عنقریب بعد ازین می آید وحال کتاب کبیرش از مجالس
المؤمنین معلوم میشود که اثری ونشانی از آن بکسی از ایشان نرسیده با وصف تفاصل چند صد سال از شیخ علی تا الیوم قو
عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور اینست که اما اجوبه که شیخ علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بنظر قاصر
این شکسته نرسیده بلکه از بعض ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش از آنکه به بیاض رود در فترتی که بعد
از وفات پادشاه مغفور سلطان محمد خدابنده ناصحی واقع شد بالبعض از اسباب کتب شیخ علامه ضایع شد
تا غایتیکه نسخه از آن بنظر هیچ کس از افاضل روزگار نرسیده ونشانی از آن ندیده انتهی بلفظه ولیکن عقلای
دهر بعد از دیدن دعاوی شیخ علی که بوی سفاهت این مقته از آن می آید ودر خلاصة الاقوال او مندرج
است مصراع مشهور را باین طور در زبان می دارند مصرع قیاس کن زگلستان او بهارش را ۱۰ اما
آنچه از شهید ثانی نقل کرده پس کاسه لیسی وپیروی شیخ علی است ایا ناظرین نهج البلاغت یاد ندارند
که هجو ومذمت ابن عباس دران نشده ومذکور است ومکتوب مقدس جناب مرتضوی بدلالت مطابقی
بران محتوی وقبل از ان نص امام سجاد دهم رضنه یعنی صاحب بحار الانوار در تحقیق گذشت که هر چه در دفاتر ثلثه
نهج البلاغة است شیعه بران اجماع دارند که از جناب امیر المؤمنین صادر یافته ومرتبه اعتماد رسیده علیهم
مطاعن ابن عباس را ضعیف پنداشتن کمال جسارت وجرات است غایةً گفتم سراسر ناصبیه است که از
امام اعظم وشهید ثانی غولان بیابانی سرزده **قوله** ومحمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
مجتهد الزمانی بدست آورده بودم که سید علی نام است وعمرش نسبت باین مجتهد اقدم یکسال کمتر است
چنانچه از کتاب آئینه حق نما یاد دارم وتازه از عتبات عالیات برگردیده حین وقت شنیدن انواع مشاجره
میانه ایشان دایر است ودیدن زیر وبیتاب ایشان زیر ترجمه هندیه که آنرا تفسیر قران مجید قرار داوند
خصوصاً بملاحظه دعاوی خرج که نیر ابان دهقانی نموده بحسن اتفاق روبروی مرزا مظهر علی نجفی گشتی اندهای
مجتهد احباب فقیر خواند دو بیت گلستان شیخ شیراز را بارها یاد کردم ه حاجی تو نیستی شتر است از برای
آنکه بیچاره خار میخورد وبار می برد ۞ ودر حق مجتهد شعر رساله کاشفة اللثام را ورد زبان دارم ه
تا کی میسر شود انتقام ۞ که با این امت خلاف است وجنگ ۞ **الغرض** جواب دعوی اشهریت چنانچه باید
درین شرح یکی دانستی اما آنچه نقل کرده که بعضی از دعایم که درباره ابن عباس وارد است محمول است بر آنکه
درباره عبید الله برادر اوست پس مارا حاجتی بجواب آن نیست زیرا که اکابر مجتهدین مثل پدر مجتهد الزمانی
حیثی را برای من درین باب باقی نگذاشته اند اینک مواعظ حسینیه او موجود است که برای تقرب امرای
این شهر مانند وب اکبر نوشته عبارتش آنکه هر چند که از بعض دعاها مزید علم وفضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از وی بعضی قصور با صادر شده از انجمله اینست که چون حضرت امیر عبد الله
بن عباس را حاکم بصره گردانیده او مال بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بمکه رفت و تصرف
شد و نامه نوشت بآنحضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم دار و بعضی گفته اند که عبید الله
بن عباس است لیکن در نهج البلاغت فقط عبد الله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشعر است بر اینکه
عبد الله بن عباس باشد چه در نامهٔ آنحضرت که بعبد الله بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد حمد خدا
که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از جملهٔ اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتمد تر نبود از تو بجهت
یاری و معاونت و ادای امانت تو پس هرگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو شدید گردید و دیدی غلبهٔ دشمن را
بجنگ و اینکه امانت را و سلوک برباد کردی و با او خیانت نمودی و از و مفارقت کردی و او را مخذول گردانیدی پس
نه با پسر عم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از فیها مطلق نیست و حجت منظور نبود و گویا که
تو در دل اراده داشتی که هرگاه ظفر یابی در حق است محمد صلی الله علیه و سلم خیانت کنی تا اینکه فرموده فسبحان الله
اما تومن بالمعاد و ما تخاف مناقش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دانایان محسوب بودی چگونه گوارا میشود طعام
و شراب و حالانکه میدانی که تو حرام میخوری و می نوشی و کنیزان میخری و نکاح زنان میکنی از مال یتامی و مساکین
و مومنین مجاهدین که براه خدا جهاد کردند پس از خدا بترس و مال مسلمانان را باز ده و کتاب انتهی باید شد بالجمله چگونه
بخاطر کسی از رفضه خطور کند که این امور ضعیف باشد در مذهب امامیه و رئیس الطائفه یعنی علم الهدی برادر شریف
سید رضی آنرا در نهج البلاغت ایراد فرماید و حالانکه مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
در این کتاب وارد کند اینست آنچه مقتضای اصول مذهب روافض است که سخن بر آن میرا فزاهم یکی از آن
لعن ابن عباس را معاذ الله مقتضی چه جای اهانت چه عجب نیست مگر نحوهٔ مجتهد الزمانی با دعوی مزید ولای شیعیر شیرازی
متردد است در کلیت کبری که هر که خاذل و ملعون است ملعون است پس آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی را یکسر
فراموش کرد چه جای آنکه گوی یکی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت ضمیمهٔ آن شود و همچنین دیگر ضمائم مهمه
بر بنیان مقدس روداری مثل مشهور المرء یوخذ باقراره را در میان آورده در رک گردن قوم را شکستن امری
دیگر است کما لا یخفی علی اولی النهی اما اشنجه از صاحب رسایل نقل میکند که تحمیل آن بکون التوجه الی زراره
انتهی اصول التبعه بر اصول مذهب رئیس المضلین گر اتفاق شقاق است و راس همه طامات و عبادات توجیه
غریب و تاویلی است بغایت مرغوب چه از شش آنکه دین مجمل امری چند محتمل است یکی آنکه مختار کشی و غیره ولعنت
بران دارد که میانه زراره شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملاعنه بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
او را بلفظ لعنه الله علی زراره هو شر من الیهود والنصاری فتاما قعودا و علی جنوبهم یاد میفرمودند او هم
جمیلا لکلا زهیبه و تتاب و غیظ و غضب داد سب تبرا میداد پس مقتضای ولایت بود که حاجت بروایت هم
زرا انست چنانچه این حضرت امیر و حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفضه جو فروشی گندم نما تا آنکه

مردم شنیدند و حکایت کردند و میان آنها بردند و شکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه انیست
پس البته زبانی اکابر رفض بالتحقیق ظاهر شد آنچه ایشان در خلافت الاقوال و غیره دعوی کرده بودند که ابن
عباس رضی محبت امیر المومنین میداشت و تخم اخلاص در قلب خود میکاشت و نصرت امیر او معتقد خود میانگاشت
و این امور در مذهب رفض که بنیاد آن بر مکاید است و آنرا بمصالح التقیه میکنند هیچ لیبی نیست در مردم آنکه حضرت
امام صادق چنانچه معاینه زراره ذکر میکردند حضرت مرتضوی مطالب ابن عباس بیان نمودند پس نتیجه
نتیجه اصول امامیه چنانکه می گفتیم هویدا شد یا قیاس ند استدلال و سخن سازی خشک دماغی و تازی
یعنی هر چه جناب مرتضوی مطاعن او ارشاد کردند برای آن بود که مبادا او را خصوص در دودمان اهل بیت
دانسته ایذا برسند و مقتل بیند و این امر تایید سابق می نماید کما لا یخفی و از اینجا ایشم و البته یافتی که ملاعنه
حضرت صادق او زراره بر معان صلحی بود یعنی چنانچه حضرت امام حقیراست او میکرد او هم حق حفاظت امام ابتدا
بجا می آورد و بمعنی ه‍ل جزاء الاحسان الا الاحسان کجا ماند پس کوتندو تعیین هوا جس طبائی باعث تنفر
و تشاور مانی باشد لیکن تنزد اهل دانش چنین باعث مزید حیرانی است زیرا که درباره فرزندان خود که حفظ
و حمایت ایشان علی ما فی نهج البلاغة و غیره اهتمام بسیاری رفت و چگونه تردد که خود فاروق معاذ الله بر رفض
قابو می وقت یافته طمانچه بر رخسارهای مبارک زده بود کما روی المجلسی غالباً فی جلاء العیون و غیره که نز
باعتراف رفضه این کلمات معاذ الله بر زبان نیاوردند و این مصالح را گاهی رعایت نکردند و هرگز حرفی
را ازین امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرمودند تا خوارج و نواصب داو تقید دانی میدادند
و سید استند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند و ترس علی ندا لیس هر مصلحت برای زراره و
امثال شیطان الطاق بود و هر فسادی برای اولاد طاهرین معاذ الله من اقوال الشیاطین معنذالک
خون سلاله اهلبیت مثل جناب سیدة چندان رایگان افتاد که هرگاه مخالفین تهمت برآنجناب بستند و بازوی
آن عالی قباب شکستند حضرت مرتضوی الطیب خاطر و بخوبی تمام دیدند آنچه دیدند و شنیدند آنچه شنیدند و
برای ابن عباس اینهمه کرامات و اکرامات بوقوع آمد و اینهمه در آوان خلافت خود شان رو داد که هیچ
لیاقت و خوارج در پیش بود سبحان الله قربان برین سخن سازیها که بلغای امامیه بلکه عظما و شمسدانی ایشان
گوی سبق از سحبان وائل می ربایند و در زمانه برای خود یادگاری میگذارند که هرگاه مردم پی بدان برند هیچ
لعنت الله ورد زبان گردانند و به تقلید امام صادق ع تو طیبه مذکور رطب اللسان باشند و معلوم نیست
که ازین طائفه شیعه این مقالات را دیده و سر خود مالیده یا خویشتن را از دیدنش کور و کر گردانیده یا از غایت
تنگ بمقام قارون رسانیده و من درین باب خبری دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضوی ابن عباس رض
بعلت حمایت و صحبت مرتضوی ع بودند و لشکر شام از صولت مزید شجاعت حضرت امیر و بنی هاشم مانند بید
بر خود میلرزیدند و در وقت امام حسن ع بسیاری از لشکریان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

شان بر اصول شیعیان ملحق بمعاویه گشتند وحق خیرخواهی بجا آوردند وتخلف از شهید کربلا نمودند پس برای
حفظ جان وناموس وعرض ووطن ایشان در آنوقت کی ضرور بود لاجرم بر ثبوت رسید که چون معصوم خیانت شدید
کردیدند و باجور وجفا دادند ومخذولان امام الائمه پیدا کنند وتلذذ وترفه دنیوی را پیش نهاد همت ساختند
وجور ومطاعن وملاعن جناب امیر گردیدند اما بینها این که در وقت شان عبد الله بن عباس مصدر این
قبایح گشتند البته بر اصول رفضه هیچگونه خود را از قدر والی معذور داشته باشند کما لا یخفی این دمایم ومثالب
حرف چند بتقریب جناب مرتضوی بود وبر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست که مثالب ابن عباس رض درین مقدار
محصور نشده بلکه بمقتضای روایات مجلسی در بحار وحیات القلوب ودیگر کتب اصول زمان ائمه متاخرین
مثل حضرت امام زین العابدین ع وامام باقر ع وصادق ع تا ملحق بوده بزبان ائمه لاحقین مانند امام رضا ع
ودیگر بزرگان ودرین از منه اولاد عبد الله بن عباس رض بر سریر خلافت متمکن بودند وجناب موصوف
بملک بقا رفتند پس ضرورت بیان نمایم وقبایح برای حمایت وصیانت ابن عباس رض کجا راه داشتند یا
وانچه از روایات فرقه طیبه امیر المؤمنین ع که مجملا در مثالب ابن عباس رضی الله عنهما نشان دادم تبرعا
بود ورنه هیچکس میدانی که بعد ورود مطاعن آن بزرگ در احادیث امام الائمه حاجتی بیان نماند زیرا که نه
یکه باهم دیگر خلاف داشتند نه معاذ الله که خالف عبد الله حید بود تا محصل اجماع المعصومین علی مثالب فقات
این مذهب الطاهرین وتکمیل للمذاکرین لاجرم آنچه مجتهد از کتاب وسائل نقل کرده تقریر حقانیت است تا از
تقطعات الاسعد ومنافقین که احداث در دین نموده وخلوات ابن سبا نمودند همین است حال زراره
که [illegible] ولعنت بر او از طرف ائمه لاحقین [illegible] تا دیانت شیعین را از سر باطن [illegible] انکه بعد از تطبیق
روایات کتب شیعه مثل کشی وغیره درباره زراره توانی یافت که آن مطرود باستحقاق قابل بود که رفضه
برای او [illegible] که صورت همین حال [illegible] پس عنقریب می آید که مجتهد رفضه او را ابن افطح قرار داده اند
ودرین کتب ایشان بجای خود است که کثیری از اصحاب هم زکوة را واجب ندانسته حتی که شیطان الطاق نیز خود
متحیر گردید واصول کلینی وبصایر الدرجات واکمال الدین ودیگر کتب معتبره دلیل بر آنست که هر که دعوی
امامت کند غیر از ائمه اثنا عشر مردود وکافر است همین است حال کیسانیه او را امام دانند پس با وجود ضلالت
واضلال زراره ایشم [illegible] که هر روایات کشی ومقتضای قیاسات مجتهد الزمانی حاکته ادبیر گستگی واقع
شده وزینهار او را معرفت امام زمانه حاصل نگشته اگرچه او وقت مردن قرآن مجید را کشاده و بر سینه
خویش نهاده ومرده [illegible] بمقتضای آیه [illegible] بلکه خدای عز وجل را [illegible] بمقتضای عقیدت خود کما قال
الله تعالی یخادعون الله والذین آمنوا [illegible] ازین خبر از گمراهی زراره اخبار امام صادق ع بود که قبل از موت
شیعیان در از صورت [illegible] وآنجناب ایشم ارشاد کرده که قومی را انقدا بجان لعابت روزی شده وتمام شان
معارض است زراره بیدین از شین کرده بی یقین است هرگاه حال شیعه وشبه بمجملا از اصول اهل

فضول دریافتی حال ابن عباس رض ازینجا قیاس بکن که چه بود و اگر چندی کتب اهل مذهب باطل را استقراء
کنی گمراهی و سرگشتگی و حیرانی ابن عباس بیش از بیش خواهی یافت و حال مشبه را بر حال مشبه زیاده تر منطبق
خواهی دید افسوس که ضیق فرصت و عجالت در تفتیش این کتاب نمیگذارد که تفصیل ضلالت و اضلال او پرداخته
یعنی پرده را از کتب دین و ایمان روافض درباره زراره براندازم که مهم طبع منتهی الکلام در پیش دارم
در جناب فقیر تعلیل و التسویف الخ بعبارت کثیر العمل می آرند و معلوم نیست که شب حامله فردا چه زاید پس
تکمیل این مبحث بعد تضرع و زاری از حضرت باری عزوجل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
جداگانه با اتمام ضمیمه و فضائح عظیمه زراره و حال نفاق و سرگشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر دقت سهم تا حال
ائمه قوم که زراره از بهترین شان است روشن شود و تقریرات صدوق و کذب شان مانند شمس روز نمایان
قوله پس بغضیات آه اقول اکنون که لعنت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس رض بر اصول
متشیعین البیت عباس مثل زراره است پس درین تفریع کلامی باقی نماید نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان
و من النفاق بعد الاذعان قوله و بر مذاق اه اقول مذاق اهلسنت را ذکر کردن بنا کر مقوله
عسان عجم است و سیاه روکشتن مجتهد مثل زاغ و زغن سه خاقانی آنکسان که براه تو میروند زاغ آند
و زاغ را روش کبک آرزوست قوله قیاس حال ابن عمر اه اقول مختصرش در مقاله سادسه گذشته
که حضرت امام صادق ع مقاتلین کسری و قیصر را بانواع مدایح و اوصاف جمیله ستوده اند و درین معنی
کرا او از مهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و مقاتلین دشمنان خدا بود چنانچه از کتب فریقین
هویداست و مجالس شوشتری و دیگر کتب فن هم دلالت بران میکنند شکی نیست پس حکم مجتهد که منافی
او متفق علیه جواز علیه صدق و صحت باطل باشد و کیف که هر چه درباره او به ثبوت رسیده موافق
کتاب الله گردیده و اگر در باب مناقب ابن عباس بر اصول شیعه حرفی مرتب شود مخالف حکم
معصومین بلکه امام الائمه خواهد بود چه بکه سر فساد نیست و نفاقش النصوص قطعیه فرمود و ازینجاست طول
روایات کلینی آن را بحثنا چه جای آنکه عبد الله بن عمر درباره تائید اهلبیت اطهر بیانات کوشید
و بر مثل تحریر ... ترویج کند و ... هر وقت خود را از ان معذور ندارد و اظهار فضائل
اهلبیت را لازم شمارد قوله سبحان الله اه اقول سبحان الله عجب شمارا الزام میدهد بر اصول
شما و شما خود را لیقا قائل می دهید ... انصاف را ای کنید و ازینجا گفته اند که سخن از آسمان و جواب شر
از ریسمان است قوله الا آنچه او نوشته الخ اقول باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایات
مذهب خود احاطه دارد پس ضرور نیست که دلیل را ذکر کنم معتقد لکن اگر انکار تایید الوصف
شواهد کرد و من بعد آن دلیل بران عرض ترتیب خواهیم نمود و در روی عقلا مزید بالت او ثبوت شواهد رسید
والحمد لله المنعام علی حصول ذلک المرام اکنون دلیل برین دعوی بشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

اینجا شنی آن را از تالیفات عالم مذهب خود یعنی مساطی بدالسنة وبمقتضای الکذب تدعید ق راست
گفته میگوید که عبد الله ابن عباس ع بر نیای معاویه غره شد و رفاقت امام حسن ع گذاشت و باو ملحق شد
و متوهم نشود که درین باب چنین دلیلی ندارم زیرا که از مجلد عاشر بحار این امر را باثبات میرسانم
و حاصل ترجمه آن انیست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیه السلام بمعاویه رسید و میان او و امام ع
مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن ع خواست که لشکر را آماده نماید و آنها دانستند که صلح میخواهد در اثنای
راه عذر کردند تا غایتیکه یکی مصلای آنجناب در ربود و دیگری کلند بران مبارکش زد و معاویه درین وقت
خواست که عبید الله بن عباس ع را از رفاقتش جدا کند پس او را فرافیت بکثرت دراهم و زنانیر و لیبا رسی از
انفد با بسوی او روانه کرد و لفت آخر او درین وقت از رفاقتش موقوف گردانید چون شب در آمد عبید الله بن عباس
باهل چند از خاصیان خود سوار شده و رفاقت امام حسن ع گذاشت و بسوی معاویه روانه گشت وقت صبح
مردم منتظر نماز جماعت بودند عبید الله بن عباس را نیافتند آخر قیس بن سعد امامت نمود چون حسن ع
مجتبی حال خواص عبید کبیتین بیوفائیها اکابر زد درین وقت بصیرت آنجناب بمقدار داری این قصه
زیاده شد و معلوم گردید که روسای قوم بخذلانش ساعی هستند الغرض چون عبید الله بن عباس نزد
معاویه رفت بانچه وعده کرده بود وفا نمود پس عبید الله بن عباس کمال سرور و ابتهاج مقرون شد
و قیس بن عباده را هرچند معاویه در مکاتیب خود فرافیت او نمود بطمع دنیوی فریفته نشد و تقوا بها
در نوشت و زینهار دست از رفاقت امام حسن ع برنداشت بعد ازان باقر مجلسی از کتب دیگر نقل
کرده آنچه حاصلش همین است و از روایات دیگر تعیین مبلغ معلوم میشود که صد هزار درهم از طرف معاویه
نزد ابن عباس ع آمده بود چون آن را دید هوشش و حواسش و علم و دین همه در باخت و بخذلان امام ع
پرداخت و عجب که بخواهی دانست که تعیین این دراهم مبنی بر مبالغه است و زینهار غلطی از بنا افتیده باشد
و درین باب اردستانی نیز از کتب خود همین قصه را شرح داده و بنصوص قطعیه خذلان ابن عباس ع را
باثبات رسانیده چنانچه کتاب امامت از تالیفات او بران گواه است و مقصود او غیر ازین نیست نزد احدی
از عقلا و ازین کتاب و کتب دیگر هم پیداست که مبلغ مال فقط هزار درهم بود دینار بود پس و آنهم نسیه نقد
و از نتیجا ارزانی درین متین حضرت ابن عباس ع برا صول کاسه لیسان ابن سبای الناس عیان تر
مجتهد التربانی علامه دوران سید عبد الله بن محکم بدنیا داری نفرمایند که صلات معاویه را که بلا مبالغه صد
هزار درهم بود رد نمود و اتفاق بدان نکرد چنانچه سابقا دانستی علاوه کجا خروج بر یزید نکردن همراه حضرت
امام حسین علیه السلام کجا خذلان گوشواره عرش رب المشرقین **و گمان مبر** که در توصیف و تعریف ابن عباس
همین قدر در کتب الکتب دیده ام و بس زیرا که محمد تقی پدر باقر مجلسی صاحب در رجال روضة المتقین
بعد ذکر عبارة خلاصة الاقوال و مانند آن مینویسد که واعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبارا کثیرة

عنه فی مدائح امیر المومنین وغیره من اصحابنا والعامة رووا عنه فی فضائلهم علیهم السلام اخبارا کثیرة مثل علی جلالة قدره
ولیس فی اخبارنا خبر ینتهی الیه الا یکون طریقه ضعیفا الا ان اصحابنا استغنوا عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم وعن اصحاب امیر المومنین بالائمة المعصومین فلا تحتاج الی معرفته فالتوقف فیه اولی فان اخبار الکشی
یؤیدها اخبار اکثره من طرقنا وطرق العامة وتخلفه عن الحسین ع علیه السلام ظاهر وکذا عدم ارتباطه بعلی بن الحسین ع
بخلاف جابر بن عبد الله الانصاری کما تقدم والله تعالی یعلم والظاهر ان ما رواه اصحابنا عنه فی امیر المومنین
کان لمجرد الرد علی العامة حیث یعتقدون جلالته وثقته انتهی بلفظه ازین عبارت آنچه محصول ما سمیده بزبان
فارسی بشنو واز بهر فائده آن که از مرتبه بزهره ومشتری برابری دارد گوش خود بکشا که ابن بابویه صدوق آنامه
در امالی بسیاری از اخبار روایت کرده از ابن عباس در ستایش ومحامد حضرت علی مرتضی وغیر صدوق نیز از اصحاب
ما ازو روایت نموده اند واهل سنت روایت کرده اند از فضائل حضرت مرتضوی اخبار بسیار دلالت دارد بر جلالت
قدرش ولیکن در اخبار ما حدیثی نیست که منتهی شود بابن عباس که طریقش ضعیف نباشد زیرا که اصحاب
ما را احتیاجی نماند باصحاب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وهم پروای نماند باصحاب مرتضوی بلکه کار ایشان
بائمه معصومین فقط تعلق گرفت پس ما محتاج نیستیم بشناختن ابن عباس پس توقف در او بهتر است زیرا که اخبار
کشی که در قدح ابن عباس آمده موید است بیش طرق ما وطرق عامه رسیده وظاهر وروشن است که ابن عباس
از امام حسین ع تخلف تمام بکار برده وبرین قدر هم موقوف نه که با حضرت امام زین العابدین ع ارتباطی نداشته
بود وکان افاده خود بالاستقلال می آراست بخلاف جابر بن عبد الله انصاری که او بدامن اهل بیت متعلق
بود چنانچه گذشت وظاهر انست که اصحاب ما که روایت کرده اند از ابن عباس دربارهٔ مدیح مرتضوی بود برای
رد کردن اقوال اهل سنت والزام ایشان بسبب آنکه ایشان بجلالت ووثاقت او اعتماد کلی دارند واو را
مقتدا وپیشوا میشمارند چون خلاصه عبارت اتقی مجلسی گوش کردی الکنون لطائف آنرا بطور نمونه بر صفحه
خاطر بآب زر باید نوشت اول آنکه اگرچه صدوق فضائل جناب امیر بیش از بیش از ابن عباس میارد
وهمچنین اهل سنت ولیکن در طریق ما خبری نیست که ماخذش ابن عباس ع باشد وضعیف نباشد بجهت آنکه
ما را باصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله ویاران جناب امیر ع کاری نمانده واحتیاج نیست مگر بائمه لیکن حاجت
که او برا اثنا سیم ووقت غدر را مشاکه لیس اذا آنکه ترغیب تمائیم چنانچه در اخبار سابق وقد قال الله تعالی
ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا واز آنجا که لقطه سیاق وسیاق مراد از آنکه اصحاب ایشان ان لیس بفقه را کاری
نماند مگر بقبل زراره وشیطان الطاق پس بدید که خوب برفته آید سطح کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس
با همجنس پرواز دوم آنکه قلب ابن عباس بعلی باقی الاصول چنانچه در خلافت جناب امیر ع وامام حسن ع باقی
بود ووقت امام حسین ع همراه نبود رفاقت داشت پس از آنجناب تخلف ورزید واز سعادت کونین محروم گردید سوم
آنکه کاش با امام سجاد ع ارتباط پیدا میکرد حالانکه دکان خود را بر خلافیات ائمه هدی برچید آنکه این طاهرین المعصومین

مثل امیر المومنین او را میگفتند کما فی الکافی تحفة المحدثین **چهارم آنکه** مقصود علمای شیعه از امد روایات
او در فضائل حضرت امیر الائمه ستایش است که مقتدای شما جنین فضائل روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
اسنادش خویش **پنجم آنکه** از نجا الطنور رسید که خطبه شقشقیه و دعای صنمی قریش بجای خودش صحیح نیست زیراکه
ما خذش این چنین است بخلاف فضائل متقدمین مثل ازال الخفاء واقام الحسنه در حق راشدین موافق
آیات کتاب مبین چنانچه دانی مانند آیات هر یک از مخصوص در ضمن ضیا الیه رفقه کالعهن المنفوش **ششم آنکه**
هر چه کشی در فضائح و ذمایم و آورده موید است بروایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
پس مطاعن او که الیوم موضوع در جلد اول این مجلد الشقی برقرار مانده و بعد از ملاحظه آن هر کس را از سامعین
و ناظرین کتابش یقین رسد که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیاد آمد که هیچ عیب شرعی جز چشم است که ندیده
بیجا عیب طبعی دارم الی غیر ذالک پس مجتهد که کاسه لیسی شان سرمایه مباهات اوست بلکه لیسش لیاقت پابوس
مدارد سرش با شان شان از دور باشش ادب نمیرسد چگونه بر اثبات عذر شرعی در تخلف امام حسین
برای ابن عباس قادر باشد و دین فوائد اگر مزیدی یابی بر آنچه مجالس اول گفته حیران مشو که در اصول
موضوعه موجود بوده این کتاب هم جا بجا مذکور است و اگر کسی از بیان متنبه شود و گوید که مجتهد الزمانی
اگرچه از اولاد جعفر کذاب قاریانه طنبور نواز و تمام حضرت خاتمة الائمه علیهم السلام است لیکن بالآخر
از جمله سادات است او را بعدم لیاقت مذکور باین عبارات یاد کردن مناسب نمی نماید جوابش آنکه در آغاز
این مجلد بحث القاب النسب و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و قتاوای مجتهد قالی وغیره بر گذشته پس
در وقت چنین وسوسه بدان رجوع باید کردن و سر گریبان فکرت فرو بردن بعد عدم ارتباط ابن عباس
با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجالس اول گوش کردی نگر معنی انحراف نیست و اگر دیانم اورا با ذم
حضرت عباس بالمنا او دست و کلینی در تفسیر اهلبیت و دیگران در کتب تفاسیر و احادیث در گنج کنی خواهی
دانست که خذلان حضرت مرتضی و شوانیدن لشکر حسن مجتبی و تخلف از شهید کربلا حرفی از آن ذمایم و مثالب
لا تعد و لا تحصی است که از عبد الله بن عباس سرزد بخلاف عبد الله بن عمر که هرگز بحرف و حکایت معاویه
گوش ننهاده و دست از محراب عبادت برنداشت از نیجا مجتهد الزمانی را نمیرسید که بدین داری ابن عباس
و دنیاداری ابن عمر حکم راندن و آیات قرآنی مثل وَمَنْ لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ نشاندن
اما آنچه گفته که ابن عمر با امام حسین را به طلب دنیا حمل کرده پس قطع النظر از آنکه حمل نقیض بر نقیض
است کما لا یخفی در مجلد اول الواب الفضول در نقض کلام ابن ابو الفضول مرتب شده فواویلا واعجبا
که خاک مذلت را بر سر این دشمنان خدا نمود مجتهد بیهوده سرا بر سرایدید و دمار روزگارش برانگیزد و
او را بدین تالیف نالایق محمود ساز و چه گاهی طعن او اکابر بر مذهب شیعه میرسد و زمانی ملامتش با ولاد
امجاد جناب سیدا حیدر که نزد امامیه مقتدا بر دند اگرچه با مامت فائز گشته در انطباق بیاید و قستی اعتراض

بیهوده او بجناب سلطان کربلا کما سیجیئ بیانه بعد ذلک ان شاء الله تعالی متوجه میشود و جهل دشمنان آنجناب را ثابت میکند و چندین حرف گیری او بجناب مرتضوی می کشد بلکه از آنهم پا فراتر می نهد فنا قال کامل الفرقة الکاملیه فی تحریته اثنا عشریه فهو داود فی عنانه و منطبق علی هذیانه ۵ مرحبا ای فقیه دانشور ؛ ای تو مجموعه کمال هنر ؛ با خدا نیت گهی است قال و مقال ؛ با رسولت گهی است بحث و جدال ؛ کلک طغیان تو نگاه جدال ؛ میزند طعنه به پیمبر و آل ؛ فقها از کلک تو آزار ؛ روح شان از جدال تو بیزار ؛ شافعی حنبلی و گر حنفی ؛ با همه بحث داری از دغلی ؛ مالکی خالی از جدال تو نیست ؛ خارج از حیطه مقال تو نیست ؛ هست چون با همه ملل کنیت ؛ کس ندانست چیست آئینت ؛ قول تو جمله حشو و طامات است ؛ نزد تو گر چه از کرامات است ؛ گر نه گیری گیم ای دلشان ؛ هست قول تو لعبت صبیان ؛ فی غلط هست یا تلبیس ؛ مقتبس از دساوس ابلیس ؛ مرحبا زناده غرور ؛ گشته از ره هدایت دور ؛ گشتی از راه کرو نخوت و جهل ؛ با همه فضل نا ... و جهل ؛ متصدی شدی معارضه را ؛ با جناب شه منشه و سرا ؛ قول او را که هست وحی تمام ؛ میشماری تو از فضول کلام ؛ به یهودیت ای ظلوم و جهول ؛ میکنی انسبت کلام رسول ؛ آنچه آن مقتبس ز قول نبی است ؛ طعن بروی نمودن از دغلی است ؛ طعن آن طعن بر رسول خداست ؛ قدح آن قدح آن شفیع ورا است ؛ قول او را بضحکه انکاری ؛ باز دعوی دین او داری ؛ دین تو طعن بر سرور دین است ؛ این چه دین است این چه آئین است ؛ رد قول رسول ؛ کی بود قول اهل رد قبول ؛ الحذر الحذر ازین گفتار ؛ وقنا ربنا عذاب النار ؛ انتهی بلفظه یعنی ازین جهل که و ... ظلم است نموده می آید تا بدانی که ملا عین مجتهد که برعم خود شنیع درباره احیاء اصحاب رسالت مآب ترغیب داده لکن فی الحقیقة ابواب رسوائی بر روی مقتدایان خود می کشاید اگر چه قلوب عوام الناس می ربایدپس باید که متوجه شود که حضرت امام حسین علیه السلام با شخص را از معاونت خود خلیع العذار و مطلق العنان گردانیده بود مثلا عبد الله بن عباس و امثالش را به سعادت رفاقت فائز نشدند و ذلک من المسعودین و من شکوک الملبسین تبیین که باقر مجلسی در حلیة ... از کیان خطبه حضرت امام حسین علیه السلام را که از کشف الغمه منقول است آورده از منطوق عبارتش بصاف صاف پیداست که حضرت امام ... تحریص میکردند حاضرین را بر رفاقت خویش و فضائل امر دیگر که داد رفاقت دهند و همراه آنجناب بدرجه شهادت رسند چنانچه باید بیان معتبر بود ند الفاظ مقدس آن خطبه اینست الحمد لله و ما شاء الله و

ولا حول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی رسوله وسلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة

وما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیر لی مصرع انا لاقیه کانی باوصالی تقطعها عسلان

الفلوات بین النواویس وکربلا فیملأن منی اکراشا جوفا واجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضا الله

رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه ویوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته وهی مجموعة له

فی حظیرة القدس تقر بهم عینه وینجز لهم وعده من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل

معنا قالی را حل مصحبا ان الله یعنی موت موجب ترقی است و من بملاقات اسلاف طاهرین مثل حضرت یعقوب بیوسف اشتیاق دارم و این سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کربلا پر گردد و آنچه بر قلم تقدیر رفته بنهار سر سر گی نمیرود و بجوروجفا صبر میکنم و امید دارم مثوبات صابرین ایم و برفاقت حضرت پیغمبر و حظیرة القدس قرار میابیم و موجب چنگی چشم مبارک میشویم هرگز القاء الهی و ثواب نامتناهی منظور باشد باید او را همراه من شدن که من وقت صبح نهضت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون بعضی از مکاتیب لشنو که حضرت امام حسین علیه السلام بجد و جهد سوی بنی هاشم عموماً و محمد بن حنفیه خصوصاً فرستادند و از ایشان نصرت طلبیدند و حجت را باختتام رسانیدند که ناگزیر است بسوی من لاحق شدن و طالب شهادت گشتن و هرکه لاحق نشود فتح و فیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجمله زراره روایت میکند از حضرت امام باقر علیه السلام که کتب الحسین علیه السلام بن علی علیهم السلام من مکة الی محمد بن علی بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین علیه السلام بن علی الی محمد بن علی و قبیله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح والسلام از آنجمله مکتوبی است بروایت بعضی دیگر از حضرت ابوجعفر که کتب الحسین علیه السلام بن علی علیه السلام الی محمد بن علی من کربلا بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین علیه السلام بن علی الی محمد بن علی و قبیله من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم تکن و کان الآخرة لم تزل والسلام و اگر از این قسم مکاتیب مقدسه که به برادران و بنی هاشم از عبدالله بن عباس و غیره نوشته اند و دران مکاتیب ایشان را از دنیا ترهیب نموده بآخرت ترغیب داده اند بعد از تتبع بسیار ذکر کنم کلام بتطویل انجامد و اهل این زمان که همت قاصره دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین چند حرف که باقر مجلسی در جلد عاشر بحار نقل نموده اکتفا ورزم و حالانکه اینهم از آنجناب در همین جلد از کتب اصول امامیه منقول است و در حدیثی طویل که بخطاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هرکه اراده یاری ما را نشنود که بقتال تعلق گرفته یا بیند سواد ما را و اجابت نکند و همراه ما نشود و بفریاد ما نرسد سزاوار است بر خدای عزوجل که او را سرنگون در آتش اندازد و اینهم در ادعیه مأثوره در کتاب تحفة الزائر مروی گشته و یاد دارم که عبارتش در جلد اول در گذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را که خاذل تو باشد و دور گرداند از رحمت خویش آنکسی را که داعیه تو گوش کند و اجابت ننماید و یاری نکند و مددگار نشود و بعد دیدن این چند سطر کسی را توهم خواهد شد که عبدالله بن عباس و محمد بن حنفیه و مانند ایشان از برادران دعوت آنجناب را نشنیده بودند و عذرهای شرعی داشتند تا حق تعالی ایشان از وعیدهای مذکوره بر اصول رفته مبتلا نگردانده و بیاد اقران نرسانند مگر خدای عزوجل تارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موضوعه رفته ظاهر و باهر میگردد که حضرت مرتضی علیه السلام ابن عباس را آن صحیفه نمودند و بروی خواندند که مثل لوح محفوظ بر هر رطب و یابس مشتمل بود خصوص بر واقعه کربلا و اسامی قاعدین و متخلفین و ناصرین الی غیر ذلک و هرگاه حال دیگران

چنین باشند البته محمد بن حنفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خاذلین
و متخلفین هم دیده باشند گفتند که طرفه اینست که عبد الله بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات و زیارت
و ادای لوازم محبت برای امام حسین ع حاضر شود و زار زار گریه و این بزرگان ازین هم محروم مانند که یکدو
منزل مماشات کنند و سعادت دینوی دریابند مگر یاد نداری که ملا باقر مجلسی هم درین مجلد از کتب معتمده
خویش نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن حنفیه دران شب نزد امام حسین ع حاضر شد که صبح آن قصد
نهضت داشتند پس دفتر موعظت و نصیحت کشاد و زیره پیش شاه کرمان نهاد و انگاه لعنوا انیکه خانه روی
رفتند خراب و دلهای ایشان خوناب گردد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه با پدر تو و برادر تو
چه کردند می ترسم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و بکمال عزت و حرمت
مانی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که یزید از راه خناد بر سر من فوج کشد و از جهت من حرمت حرم خدا
از هم پاشد جواب داد که پس بسوی یمن برو یا بسوی دشت و بیابان راهی شو که بر تو کسی قدرت نیاید
امام حسین ع فرمودند که فکری میکنم در آنچه گفتی بامدادان خبر رسید که امام حسین ع کوچ نمودند محمد بن حنفیه در اثنای
راه آمد و آن وقت مانع شد و بی ادبانه عرض نمود که مگر وعده بمن نه کردی که فکری میکنم در امریکه تو نشان
دادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن همین نتیجه داد که می بینی پرسید وجه عجلت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم تشریف آوردند و ارشاد نمودند که ای حسین ع از مکه بیرون شو زیرا که خدای عزوجل
میخواهد که ترا شهید بیند محمد بن حنفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت انا لله وانا الیه راجعون و قطره
آبی از چشم نبارید و ترحم بر بیکسی آن ملهوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
بیند محمد بن حنفیه این حدیث شنید و بکار خود روانه شد و حال عبد الله بن عباس رض ازین هم عجیب طرفه
است که گامی چند همراه آنجناب بر نداشت و مجادلات کنان درگذشت خدا شاهد حال است
وکفی بالله شهیدا که من وقت بیان معنی روایت این در خود نمیتم و اشک خونین از چشم من قطره میریزد
و این مضامین جان گزا لوعه قلبی برمی انگیزد بالجمله حال این برادران چنین بود که بتصریح ائمه قوم
بچشم دیدی قطعاً و یقیناً بگوش هوش شنیدی و هنوز مجتهدین را در سرپرستی ایشان بعد از تسلیم
اصل مذکور یعنی هر که از امام حسین تخلف ورزیده خارج از دائره ایمان است کائنا من کان شرمی
نمی آید حال مجتهد چه مانا است با قصه برهمنی که مکاید زنان همه دیده و از اعتقاد عفت زوجه خویش
زینهار بر نگردید اکنون ازاله وهم دیگر میکنم که شاید نصوص قرآنی درین باب بوقوع نیامده بود
لهذا عبد الله بن عباس رض و محمد بن حنفیه که سلطان المفسرین و امام الفقهاء والمحدثین بود السنه این
منافقین کاسه لیس زراره و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا تحقیق این بدانند ایشان مثل خوارج

نمی رسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگردد پس گوش فرا دار و بشنیدنش همت بگمار که حق تعالی
در کتاب مجید درین باب تاکید شدید نموده که همراه امام حسین ع داد جان نثاری بدهند پس برای ادراک
این مطالب باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از امامیه کبار دید تا بدانی که بسیاری از آیات
قرآنی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم دران زمان خصوصا بر اقربا و احباب و اصحاب
که بهمرکاب سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجلد بحار بعضی از آیات و احادیث
را درین باب نشان میدهم و قصه دراز را کوتاه میکنم که از امام ابوجعفر درین کتاب از اصول امامیه منقول
است که هر چه حضرت امام حسن ع بجا آورد و از خلع خلافت بهتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بران
طلوع کرده و قسم است بخدای عزوجل که نازل شد این آیت أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بودند ایشان مردم
قتال را هرگاه واجب شد برایشان جهاد همراه امام حسین ع گفتند که رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا
أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردگار ما چرا فرض
کردی برما این جهاد و چرا موخر نکردی ما را تا زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبران ع
می نمودیم یعنی اراده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد و ازینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
جهاد واجب گشته بود و باز ایشان لم و لا نسلم بزبان آوردند و آرزوی تاخیر مثل کفار کردند و از ملاحظه
قرآن مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفتم
والا نظر بروایات شیعه توان گفت که خود حضرات ائمه را خبر نشد که آیت سورهٔ نسا را بسورهٔ ابراهیم
علیه السلام پیوند نمودند و تخت را بدبر او وصول رفقه بکار بردند و انتقام او خود از کلینی پیدا و هویداست
کما لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرات ائمه این آیت بدین عنوان می خواندند چنانکه ملای باقر ع مجلسی
زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجب دعوتک و نتبع الرسل بعد از دیدن
عذاب چنانچه از قرآن مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
پیغمبران ملحوظ داشتند نعوذ بالله من ذلک و ایضا ملای مذکور از اصول خویش بروایت امام صادق
می آرد محصلش آنکه باز داشتن دست که مامور شدند بدان همراه امام حسن ع بود و فرضیت جهاد همراه
امام حسین ع رد نمودند درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل تاخیر و مهلت را طلبگار شدند
در روایات دیگرش هم درین باب بیش از بیش مسرود است که حضرت صادق ع میفرمودند که
كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نازل گشته در شان حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آنجناب را
که خود را از خلافت خلع کند و كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ نازل گشته در شان حضرت شهید کربلا پس آنجناب

فرض گردانید حق تعالی جهاد را با لشکر یزید پلید و فرض کرد براءت که همه کلاب و شوند و مار از مخاصمین
یزید بیرآیند برین چند حرف اکتفا نمودم و برای تتبع روایات کرد تطویل نگردیدم اکنون کجا ماند وہم
متوہمین که بدلالت کتاب و احادیث عترت این بزرگان مامور بودند بجهاد کردن و رفاقت امام حسینؑ نمودن
والا شریک میشوند **قوله** و آنچه نوشته اه **اقول** این قول نیز بدستور ترہات سابقه تهو بلی و تمویهی
تنش نیست بجند وجه **اولاً** آنکه اینهمان صورخیالیه است که مجتهد مهمل گو در هرجا ترتیب میدهد و مثلها
روز سیاه میکند یعنی هر کس با ولی پی میبرد و بیقین میداند که در لصارة العین آنچه حکم کرده بودم براہین
بران هرجا قایم میشود و جهل و نادانی مجتهد از جهت انکارش لازم می آید **ثانیاً** آنکه درین مقام آنچه
برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقة خود بند کرآن دلیل گشته تفصیل این اجمال آنست که این روایت
را فاضل مداینی که حالش بارها درین کتاب یاد کرده ام و برانصاف و عدالتش این پسر دیده تصحیح
نموده آند آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکند و تفضیح بزرگان خود می پردازد
پس بر اهل سنت احتجاج ازان نتوان کرد بلی آنچه او خلاف امامیه در شرح نهج البلاغت وغیره
که بغیر بالیش و زبده علقمی که حال تشیع او از کتب فریقین سمت ظهور دارد نوشته و گفته به مجتهد فانی
و زمانی که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لان المرء یوخذ باقراره **ثالثاً** آنکه
دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبدالله بن عمر خواب نکرد بدون بیعت ولیکن مجتهد الزمانی را
یاد نماند که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرده و از کتب فریقین به ثبوت میرسد
که تا خلع خلافت امام حسنؑ عبدالله بن عمر با معاویه بیعت ننموده و با وجود حکم قتل که از یزید بشرد
راه انکار سپرده و بحرم مکه التجا برده و ہجرت کرده و به فهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از
زمان دراز رو داده لفظ بالیتا بر زبان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان به ثبوت
میرسد فرعیت امامت والا بر مزعوم مجتهد بگوید او را درین مدت خواب در ربایید و اگر درین امتداد
زمانه خوابش نبود پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عادة بلی این کار حضرت صاحب الامر باشد
که در هر شهر بسیر و تماشا می باشند و روز بهدایت شیعه عموماً و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند
و شب در سوق اللیل رونق افزایند و در جهاد نفس بسر برند که جهاد اکبر است و لسبب تکثر فعل
مذکور از الوہیت با فراتر نهند فاعتبروا یا اولی الابصار و این حکم البته غرابتی دارد که پایانش پیدا
نیست پس با وجود آن امور که از اخبار و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت
ثابت شود لاجرم روایت فاضل مداینی را درینمقام کسی عقلا بجوی نمی خرد غلط گفتم که مجتهد الزمانی
کحامل الاسفار و انگشت نمای هر شهر و دیار و بهتر از شیخ علی درین روزگار اند مہملات او را بجان
و دل می خرند آری آنانکه یوسفؑ را فروشند تا چه خرند من بعد از کتب رجال عیان خواهد شد

که اهل تحقیق بر آن میخندند و میگویند که پیشوایان مفتریان مثل صاحب مروج الذهب ابن قیم تمنا بر عبد الله
بن عمر نهاده اند و کم له نظایر فی کتبه ما الیها آنچه از روضة الاحباب احوال حضرت طلحه نقل کرده آنهم
دلالتی بر اصلیت امامت ندارد زیرا که اکابر دین در بجا آوردن مستحبات آنقدر کوشش میکردند که گویی
واجب میدانستند پس زیاده برین نیست که اهتمام شان در بیعت مرتضوی لازم آمد این از کجا که بر چیزیکه
اهتمام در آن رود ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و هر چیزیکه توبه از آن
کنند حرام باشد حضرت موسی ع بعد از بیهوشی توبه کردند حالانکه گناهی نکرده بودند اما بر خیال امامیه
پس از انکه و کالت ائمه دعوی نمودند که خدا را جسم کثیف رنگین متحیز دانستند الی غیر ذلک والیچی را زوالی
نیست اما بر قول اهل سنت که بجواز نفس رویت رفته اند و ازین واقعه سوال هم دعوی خود را باثبات
رسانیده اند چنانچه در تفسیر کبیر و غیره دیده باشی پس از قبیل بدیهیات است یعنی بهتران بود
که آنها درین سوال تمیفرمودند و عجلت نمی نمودند و در طلب رویت و بعد الاجازت درین سوال
لب میکشودند چنانچه مبسوط است در کتب امام رازی و درینجا که نموده مجتهد را خبری نیست که از
مواظبت چیزیکه ائمه هدی ع میکردند و ترک آن نمی نمودند وجوبش کجا لازم می آید بلکه جوازش هم
نزد شیعه نیست بلکه آن چیز فی نفسه حرام است نزد رفضه مثل لعن زراره کما عرفت مرارا الا التقیه پس چنانچه
ائمه نیز بزعم رفضه اسمیه تقیه میکردند از شیعه هم بتصریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان شان وقد عرفت
مراد من مقتضای حدیث وصیت که اگر آدمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاهلیت بمیرد
چنانچه در مجلد اول روایت آن دانستی میگویم که ای مجتهد اگر کسی آن را از دست و هر راست بگوید که
فتوی میدهی بر کفر او و بر تقدیر محال اگر این فتوی خواهی داد از هزار کتاب خلاف آن ثابت خواهم کرد
و اکثر بسیاری از اکابر مجتهدین رفضه باثبات خواهم رسانید که از بعد امتداد امراض مردند و نام وصیت
بر زبان نبردند مع ذلک این روایت اولی نیست از انکه مدلولش را اصلیت امامت قرار دهند
زیرا که در هر قوم مشیه طلحه و زبیر نقض این بیعت کرده بودند و سخت مستبعد است که امامت نزد این
مهاجرین حضار جنگ بدر مبایعین تحت الشجره ممدوحین ائمه اطهر بدلیل اطول احادیث امور از اصول
دین باشد و بیعت مرتضوی را باختیار خود نقض نمایند چنانچه علمای شان باینمعنی تصریح کرده اند و
گمان تواند کرد که سنی این واقعه را بالیسه و بر حضرت طلحه چنین یادگی آنماند و لو بید و بشارت مرتضوی را
در حق او کان لم یکن سازد و حسابی از آن بر ندارد نعوذ بالله من ذلک علاوه ازینوا ایتش معنی
استحبابات واضح است که مزید رحمت مقتضی آنیست که قبل از ان وجود رحمت بود فثبت المقصود و مخفی
نیست که خلاف عهد حرام است در اولی امور **قوله** و مطابق این عبارت الخ **اقول** اگر در هزار کتاب
این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد همان بیان که درینجا دانستی **قوله**

محقق و متعجب نمائند الخ **اقول** عجب است دلیلی مبین دعوی می نگارند که این حدیث چگونه دلالت دارد بر وجود
حضرت صاحب الامر شیعه که قدر درازی همنشین بی خاتون نرجس بودند و صیغه نکاح جناب والد ماجد شان
با خاتون مذکوره در حال شرک و انقضائیت او و پیروی اولین و آخرین انبیا و مرسلین از حضرت
خاتم النبیین در خواب صدور یافته و بعد مدتی جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک مافات
بعمل آوردند یعنی او را مسلمان کردند و این قصه را بطولها در کتاب اثبات الخلافه بجواب تحفة الخلافه
مفصلا چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظور دارد در آنجا نگاه کند که چگونه رگهای گردن
قوم را در شکنجه او کشیده ام و بجهای طائفه مورد لوم را سراسیمه پیچیده ام که تو گوئی ع عمر پیچه بپیچ
دیو مرید شد و شاید که در مجلد اول هم مجملا دیده و شنیده باشی دیا آنچه میگوئیم تفریع مجتهد الزمانی یعنی
از اینجا ابن عمر الخ وقتی صورت گیرد که اولفی بر آن کرده باشد که در حدیث موت کفر مراد است تشبیه
بنوعی از جاهلیت و بدین تقدیر مسلم بود که عبدالله بن عمر با عبدالله بن مطیع بحث را بهتان در کند و صاف
صاف گوید که از دایره دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه واله وسلم بسبب نقض بیعت
بر آمدی که حال و مقال هر دو مقتضی آن بود تا بعد ازین هیچ کوئی مخاطب دست از تلک باز میداشت
یا واقعه نویسان در اخبار بسط کرده بیش بریده میفرستادند و موجب ترحم بر حال عبدالله بن عمر
زیاده می شد و بهر صورت مفید مدعا صورتی می بست کما لا یخفی و چون تیمها راین مبحث را طول داد
و زود تر رجوع کرد کما هو الظاهر حتی که جا هم گرم نکرده چنانچه مزین در رسایل خود گفته و تخصیص بکفر
خالعین نه نمود عیان شد که مدعا این نیست که بنقض بیعت کافر شدی بلکه مقصود تفهیم است بترهیب
تا خود را بتهلکه نیندازند و آنهم وقتیکه متیقن گشته بود قبل این مردم و اگر ابن عمر ناقض بیعت یزید و تارک
بیعت او را کافر میدانست بعد از شنیدن واقعه کربلا چرا با یزید بیعت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت
و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق با آن سفاک بی باک می گفت و از صولت و دبدبه او
نمی ترسید چنانچه علمای شیعه آورده اند و علی در نهج الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که نیز
مذهب تشیع داشت یعنی طاعن بر فاروق بود و طعن بر او مذهب نواصب است و خوارج و نه اهل اعتزال
نه اهل حق فتعین تشیعه وهو المطلوب پس او شیعی باشد من حیث الاعتقاد و لیکن حکم قتل امام حسین از راه
ملک و سلطنت بود و پس مامون مقلد او گشته و در جای او در گذشت که امام رضا را بدست خود
زهر داد و می گفت الملک عقیم چنانچه در مجالس المؤمنین است **یا الجمله** درین **روایت** و حدیث
لفظ مات میتة جاهلیة وارد است چنانچه در حدیث سابق در گفتگو در آن جاری شد که چگونه موت بر کفر
ثابت میشود حالانکه در مستحبات و سنن هم این ترکیب مستعمل گشته لاجرم مدعای مجتهد لازم نیاید الغرض
حمل کردن این حدیث بر این معنی که نزد مجتهد الزمان کفر است ممنوع است اما عبدالله بن عمر از این

بزرگان را که طعمهٔ تیغ بیدریغ بنی امیه شدند کافر میدانست معاذ الله من ذلک بلکه خلاف آن مثل آفتاب نیمروز روشن است کما عرفت نموذجه مشارالیه آنفاً و اگر در سیر و تواریخ اندکی غور خواهی یافت خلاف اعتقاد مذکور را گذاردن نماز جنازه و استادن بر قبور و دعا و مرثیه و لا ئه که لوازم ایمان و اگر معتقد کفر شان بودی کفنی خوب شد که بسزای خویش رسیدند لیکن مقلد زراره کوفی و ابوبصیر الیونی را که کور مادر زاد و بدتر از اهل کفر و الحاد بود نظر بنی آید مَنْ کَانَ فِیْ هٰذِهٖۤ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَ اَضَلُّ سَبِیْلًا

القصه حدیث بر معنی تشبیه محمول شد و پر ظاهر است که احکام مشبه و مشبه به در همه چیز یکی نمی باشد بلکه وصفی عام باید میانه هر دو که در ان شریک باشند و این امر هم بکتب مخالفین مدلل است از انجمله ملا علی محاسبی در بحار تصریح میکند چنانکه در مجلد چهاردهم یعنی کتاب السماء و العالم در مقابله ابن طاوس بعضی افادات گفته دیگر رسائی بلاغت اینست که حرفی از ان اینست اما قوله لم یحکم بانه النجم الخ فمردود بان الظاهر من التشبیه بالکافر انه لیس بکافر و انما یدل علی اشتراکه معه فی بعض الصفات لا فی جمیع الاحکام انتهی

نتیجه آنکه در حدیث ثبات منتهیه لفظا منتهیه بالکافر است و مراد معنی تشبیه است نیز در حواشی شرح عقاید نسفی و اگر با غیر از تبعی در شرح صحاح باید دید و معنی آن در میزان عقل باید سنجید که غلط مجتهد که بخورشید از الفاظ حدیث خبری نیست باید گذرید و بدین مقدار هنگام اقتصار نموده ام که ملا خلیل قزوینی در صافی شرح کلینی تصریح تمام زیر حدیث حضرت امام ابوجعفر گفته انجه من گفتم التقاء او اینست المتیه بکسر المیم مصدر نوعی من باب المرهیه ما قبله ترکیبه اضافی او توصیفی انتهی بمقام الحاجه اقتصار رسیدن که تمیما بین الاول والثانیه مر تشبیه معرفت ناقص و کامل حمل توانند کرد که الا یخفی علی الماهرین **قوله** و احتمال اضافت الخ **اقول** کیا است معنی که در قول مجتهد غور و تامل ایکا رسید و ندانند که جواب اول را در باره حدیث معرفت نظام هم رد نتوانست کردن و نه عربانی قائم میکرد اگر پای آن و استقلیس عجیزد از تو اوباقصی الغایت رسید که قفل سکوت بر لب زده نتوانست برای مقلدین تمنا و ای گستردن و دانها فشاندن چنانچه در مقامات یافته لکار مجد کاری برای فریب شان لیکن معتدلک کیست بازی که قول او را بتعقیب پستر در نیقام عاده نماید گوید عجب عجاب است که خود فضیحت و دیگران را فضیحت مجتهد مذکور معتاد بذکر تحکمات و دعاوی بلا بینه گردیده بهیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند اقتصار می نماید و این طرز غریب رسید که مجتهد الزمانی مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده

طرفه اینست که چنین دعاوی که از شواهد و ادله عاریست در مقابله خصم می نویسد می نازد و بر خود می بالد آه در نیجا باید اقامت دلیل بر جهالت و اثبنت عجیب از فنون و علوم قائم کردن و این احتمال را بمعنی گردانیدن و چگونه تجویز توان کرد که این امر بی معنی است حالانکه این احتمال را علمای عربیه بر آورده اند و اکابر محققین که در علوم بلاغت بمرتبه تسوی رسیده ذکر فرموده از انجمله است علامه دهلوی قدس سره

النحریر چنانچه از افاداتش که درین امور فرموده ظاهر است وتبحر آنجناب در علوم سیما درین فنون نزد خاصه وعامه باهر است مثل روشن شدن آفتاب در رابعة النهار بلکه از طعن الرماح نیز بعضی این امور پیدا میشود مگر شب کوری وجهل مرکب را علاجی نیست **قوله** واحتمال ترتیب وعید الخ **اقول** هرگاه امامی را که قدرتی برامور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتال با اهل بغاوت کردن وحوزه اسلام را از شر کفار نگاهداشتن وفتوی بمذهب حق دادن بمعطله توان گفت چنانچه از قدرتی عدولان ایرانی در باره حضرات ائمه که کسی را در وجود ظاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بذکر حدیث کلینی وغیره در مقال سادسه پی بردی حالیا در حق امامی که در تولد او کلام باشد وبعد از تسلیم صدها سال بران بگذرد که امور مفوضه به امامت همه از وی مسلوب گردد وغایة الغایة از هزار سال نشانی واثری نزد عقلا ازو یافته نشود چگونه سلب توانی کرد اگرچه مریدان او بپیروی محدثین هزاران رقعات منوره در دریا اندازند دعوی امور فاخره برای او نمایند اگر داشتند لاجرم نزد عقلا وجود وعدمش برابر خواهد بود وقبل ازین در مجلد اول گذشته که ضرورت امامت نظر بمذهب فریقین انتظام امور دینی ودنیوی است وسیاست مدن وجهاد کفار وتقیه وتادیب اشرار از مومنین است چون این همه بسبب سلب این امور غایب امامت وخلافت حقیقیه نماند وبالقاب تا ابد اقتدای رفقه معتبر توانند کرد کما اینکه تا حینا جائی عمده [illegible] که اتفاق فرقه اثنا عشریه از حقه کشان دکاکین بنگ سایان بران واقع است ودیگران تولد او را منکرند ونمود خواص شیعه در تحقیقش باشند ور که بجای نمیرند وانهمه طالبین ومسترشدین بالاخر خاک بیابان بسر راه پیموده وخس وخاشاک حرمان بر روی خود پاشیدند ومدعیان ملاقاتش که پیش از پیش از دادین وعباد رین قبل از خروج سفیانی وندای اسمانی ملعون می شوند حالانکه بنقل علمای خود قرار یافته ولو تایید حکایت بران تافته که انتفای لازمی مستلزم انتفای ملزوم است تکلیف که امور متعلقه امامت همه مسلوب باشد **ومخفی نماند** که سخن در وجود بحیثیة الامامت است حسی وصف عنوانی را لاحظ باید کردن چنانچه مجتهد در طعن الرماح مبحث وراثت انبیا میگوید ودرینجا بسبب سلب خلافت یا بخیال وصف عنوانی را ملحوظ ندارد فاعتبروا یا اولی الالباب وقول او ان هذا لشیء عجاب کما یدل علیه لفظ الامام فی حدیث خیر الانام علیه وآله التحیة والسلام وازینجا عیان شد که مراد از وجود وجود امام مقارن ظهور است بلحاظ وصف مذکور **واز عجائب** خرافات مجتهد آنست که آنکه شق اول را باانهمه امور ظاهره عین مطلوب میداند وخیال میکند که چون برانگیختن او برای ذاتیات ولوازم امامت باشد غائب کردنش با وجود لقای وصف او مستحیل است از آن قبیل که زید را قاضی بلده گردانند وگویند که جای اقامت بکن که کسی نتواند رسید ونتواند دید سبحان الله **بیت**

درمیان قعر دریا تخته بندم کرده ٭ باز میگوئی که دامن تر مکن هشیار باش ٭ وبرین تقدیر جمیع

عقلا بهر ریش دراز فتح علی شاه خواهند خندید و این امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود عدلیه نهاده اند و هنوز پی نبرده اند که عدل باری عز و جل چنان شد که هر حکیم از گوشه قیل و قال سر آورده و برای ملامت حضرت جهان آفرین برخاسته بدنامی فتح علیشاه از قوم قاجار که نام پدر قبیله مذکور از شیطان مشهور تر است بطور تمثیل و ابهام است که ع گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست ٭ گفت حافظ گله از شب یلدا میکرد ٭ چنانچه از مباحث عدل صوارم دلدار بی مروت دل آزار پیداست و در مقام تنبیه شدید قلم در لو تسنی بود بهزار کشاکش او را باز داشته با اصل مدعا که زبونی مجتهد مقلد کون آیا دی صاحب رموز الصالحین است عنانش معطوف کردم و از سر اطناب در گذشتم دریغا که طالبین و مشتاقین انهمه مساعی مبذول دارند و بهنگوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل مشهور است آمد که که قاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم و قتیکه ایشان را در خانه خود دیده گفته بود ع یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم ٭ آب در کوزه و ما تشنه دهان میگردیم ٭ اگر بدلستان سرای این پادشاه جمجاه رو می نهادندی با نیمعنی می بردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر و تماشای سوق اللیل در مکه معظمه همقرین معجزات و کرامات مراودت بصاحب کوشکی می نمود الحق ان شب و روز بحکم ضرورت تزداد و ازدواج تا دو سات نزول اجلال میفرماید و فرق اینست که برای حضرت پیغمبر و حضرت امام صادق بارادی راتبه دی بود که در قبر شریف متوجه مزد و حاجات خود باشند یا به نماز و درین خصوص غیر ازین امری نیست فرق دیگر آنکه حق نرگس بروای نماید لیکن از بعض امهات المتشیعین خورسند است و از بعض دیگر مصداق لطیفه غیبی و سرو قش لاریبی ٭ بیت ٭ چرا چون لاله دل خونین نباشم ٭ که با ما نرگس او سر گران کرد ٭ سر گرانی دارد و از آنجا که ابن بابویه شیخ المشائخ امامیه علی الاطلاق در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه و غیر آن ثابت نموده که آنجناب در هر شهر حاضر است و لقب الحاضر فی الامصار نیز مقتضای همین است که از نظر مردم غائب باشد آنچه این پادشاه یعنی نصیر الدین حیدر و موالیانش اعتقاد دارند بجای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه تجویز توان کرد که دیگر هر روز را حضرت صاحب الامر بقدوم خود نورانی فرمایند و بلده لکهنو را که مجمع اهل تشیع و موضع مخصوص رئیس المومنین جالسی است خصوصاً برای کارگاه اجتهاد خصوصاً بستان سرای پادشاهی که با نواع زیب و زینت آراسته و خاص برای ورود مسعودش پیراسته و بصنوف عطریات معطر و وقت شب بروشنی شمع کافوریها منور شده و در لطافت و صفا و نضارت و بها از ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد در گذشته رونق افزوده انجمن نشاط و سرور اند و زگلشن انبساط نشوند آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات خضر علیه السلام کردی و زنش گفتی کاشکی من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا لیاقت داری بعد چندی زن با مردی تمتعی خورشدی و رساخت و از لقای فرحت انتهای او در

ظلمت کلبه احزان خود آبحیات می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمهٔ الحیوان از ظلمات
بدر آمد تفت شد و صیحه بر زد زن گفت مگر خضر را فراموش کردی که بر من تهمت می نهی من کی لیاقت دیدنش
دارم اینکه گفتم حکایتی بود باستانی درین روزها مشکوی سلطانی امری شگرف تر گذشته که پادشاه
مذکور وقت سحر بعادات قدیم همراه مربیه خویش پادشاه بیگم بخدمت ازواج صاحب الامر شرف حضور برای
تسلیم یافت یکی ازین زمره قادوسات رو برگردانیده دگره بر ابرو زد هر چند پادشاه می پرسید که موجب
سرگرانی چیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد و گفت که باعث این ملال امریست مشکل ملک فرمود
هر چه هست بفرما تا من در اصلاح و تدارکش بکوشم درین وقت مهر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
که حضرت صاحب الامر شب هنگام تشریف آوردند و مرا طلاق دادند و فرمودند که مهر خود از امیر الدین حیدر
بگیر و ازین مکان مقدس برو و اگر مهر تو ندهد یاد بر کند سلطنت او را بر هم زنم پادشاه او را نیز و دی
مطلق العنان کرد تا او بعد از استیفای لکوک دراهم و دنانیر از حریفان خود کام دل می یافت و تدارک
مافات می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است و ولی نجومیه حجته که بر مسند نیابت صاحب الزمان
نشسته بظهور پیوسته و درین امور و تقریب عقیقه هزاران درهم و دنانیر و اجناس و لباس فاخره ایمای و
قرار یافته و قصه های متواتر که درین خصوص بزبان ثقات رسیده به بیانش موجب اطناب است و جای دیگر
شرح آن میکنم انشاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زنها را پادشاه و ارکان سلطنت قریب
آن نکردندی القصه بر حال آن گروه از فرقه اثنا عشریه که بالاستقلال امام غائب منتظر ترها بار
وکوه نهاده اند و درین باب بستوه شده اند و مطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال ایشان گشت شعر صبا
بلطف بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده ای ما را بزار زار باید گریست قضا را بعد ازین
از نجومیه جناب حجة مجتهدی در مکانی پیدا شد ماهر دقایق علوم و بلیغ در بیان و دعوی فرستادگی و از
طرف نیابت امام غائب نمود و مدتی باظهار کرشمه های عجیبه و اخذ و جر مشغول شد انچه که بگوش رسیده
قصه های دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی از آن باید شنید در یک نسبت و عرفان بر مفارق شان
بایستی و لنعم ما قیل شعر آفتاب اندرون خانه و ما بر در سیر دیدیم ذره مثال شعر که اگر غیبت ایشان
علت است که مذهب رافضه مخالف مذهب اهل بیت است و ایجاد کرده ابن سبا رئیس یهود است بقیا
و ابن المواعید من الرجعه و ابن الوفالیس بهودیت مجتهدین و مقلدین از کوته مندیسی لکهنو تا ایران
زمین بثبوت رسید کما یلوح من حق الیقین و رد امامت عموماً و خصوصاً از دست رفت زیرا که در جامع
و منهج السداد و هم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین و دنیا متصور تواند شد
مر امام را ضرور است نه هرچه را دادند لوازم امامت است نه نبوت و اگر در خصوص این امور مقرره
را منکر شوند مثل صوفیه خویش تقریرات کشف و مراقبه مایل کردند مشکل اینان همراه نیز

و شمر خواهد بود کما اثبت الحبائی فی الصحیفة المنیر الطبیعی ولیکن هذا العلاج قبل الوقوع شئی نماند
که چون در بعض مجالس ذکر این امور از لوازم امامت در میان آمد جمعی از ایشان این وهم را انکار کردند
و گفتند که آگاه هست و گاه نیست طلب تصریح کردند تا نام کتاب بعقیر بر زبان آرم تا زبان ترا ببایان
کثیره گوناگون آمد و آبروی این جماعه ایشان به بردی رؤسای ایشان به بریدیم بدانکه قله
کمتوری از تشنیع المطاعن از مجلسی نقل می نماید که دلالت بران دارد که امام مبعوث میشود برای
رفع اختلافات از امت و رفع اختلافات از تفرقات گوناگون بدون جهاد و تنبیه و تادیب و حدود و تعا
چگونه ممکن تواند بود و از ینجا است اتیقو انکار نشد که در بعثت این امر و نیست بخلاف امامت که در از
انتقام همه امور بایدکردن و هم از طرف خدا و رسول ثقل احکام شریعت رسانیدن پس تو تشنیع بر بعثت
گویا بر اصول شیعه محتاج بدلیلی دیگر نماند و مذهب منصور قوم نیز همین است و الاساس علی ذلک کما فی الجامع
و الصوارم لاجرم گویا اند که گاه هست و گاه نیست بلکه از اصول شیعه حتی مجلد اول کافی و مجلد ثالث آن
یعنی روضه هم پیدا است که بعد از تحقیق حضرات ائمه آراده هم بدانستند چه جای کوشش و دیگران را
از ساوات هم منع میکردند پس در حقیقت امامی ندارند جز نرگسی ریحانی که مبارکش هنوز زیر انسلاط بحث دومی
و حقیقة لاشئی که تا قریب هزار سال از آن بیچاره به تهذیب یکباره عین انتظار است و از فعلیت هیچ بهره
ندارد العیاذ بالله منه الغرض از دائره امکان بیرون است که آدمی امام بالفعل باشد با وجود اصلاح این امور از تعقا
سیمه دانسته باشی که شیعه را مناسب آن بود که تقیه را برای امام که برای اختلافات مبعوث گشته زینهار
تجویز نمیکردند بخلاف حضرات انبیا و العجب که طبرسی در مجمع البیان عکس آن از محققین خود نقل فرموده
زیاده تر از این حکمی که موصوف است بپاس سامعین ناظرین تواند شد در عالم حیرت نباشد که از علمای
شیعه صدوقی باید که حضرت صاحب الامر را با لقا و مانند آن نهان انتساط باید که با کان اقالیم شیعه را
در خواب هم نبوده باشد با از برای او دعوی تقیه اکابر شیعه فدای بلندی سر آیند و گاهی خجل نمی شوند
و سپین تر دیگی عبارت غنا و الاسلام مومن عبالی همراه حدیث حضرت امام رضا علیه السلام مقرین لتقریرات معلم
ملکوت استاد شیخ رسید تحول الله و قوت می آید و حیرت مذکور را در قلوب متحیرین الضعفیه بنماید و در باره
دعوی تقیه اطمینان تام می افزاید **قوله** احتمال مبالغه در وعید الخ **اقول** بارها گفته ام
و بار دیگر میگویم و این چیز را بالغ را باز مکتب می نشانم که مجیب مصیب را که موجه است فقط ذکر احتمالیکه
عقل آن را تجویز کند کافی است و احتیاج باقامت دلیل بر آن نیست بلکه مجتهد را باید ذکر برهانی بر ابطال
این احتمال نمودن چون دلیلی بیاورد از قانون مناظره بدر رفت و آنچه گفت برو منقلب شد
یعنی طلب دلیل در ینجا از فهم دور است و بر اصل ابعد است بان مجیب مصیب میرسد که بگوید
این تقریر از قبیل ابطال آوردن در تبدیلیل خویش بلکه دیگران نیز از معتمدان التشنیع کوشیدن است

زیراکه علمای رفضه قدیما وحدیثا برای اثبات اینمعنی که اعتقاد امامت برکافه مثل اصول دیگر است
از توحید خدا ونبوت انبیاء وغیرها برین دعوی اعلمیت مثل ثمالی وکراجکی وشوشتری از احقاق الحق
ومجالسی در تالیفات خویش اینحدیث را دلیل آورده اند پس باید که دران احتمال معارض نفی نمایند شود
زیراکه چون معارض ومخالف دران راه یابد لاستدلال بمدعا کجا باقی ماند ودرینجا احتمالات بسیار
پیش آید پس طلب دلیل از خصم خلاف مناظره است بلکه از کتب درسیه هم پیداست که مع وجود احتمال دلیل
درکار نیست بلی هرگاه مستدل می آرد کلامش قوی میشود چنانکه اقویت بران اسناد کثیر بگیرد ادله نیز یافته
شود تبرعا چنانچه محقق حیدری آیت بالجمله فولت مخفی نماند که درین معرکه چه اهتمام دید ثبوت مستدل باید برای
تکمیل مجتهد قول او را درین مقام یاد کردن که برای مجیب گفته بود که هیچ جا دلیلی نفی نگارد مگر آنکه باید
او را دلیلی بر ابطال این احتمال استنباط کردن واو بران قادر نشد اما فولت دیگران پس قطع
نظر از آنکه فولت سلطان العلما که افضل مجتهد است فولت شان است بدین جهت حاصل که اهل رفض
گوشش خود را مثل فرهاد در کوه کنی صرف کردند لیکن لقمه شیرین کجا نصیب شد بلکه کوه می کندند
بدست نیاوردند وخبر تیشه بر سر خود زدند خسر الدنیا والاخره گشتند وحاشا که حق دیگر را در اعلمیت
امامت وانمیه چنانکه اهل حق گویند باتراشیده خیالات خویش نشان داده باشند اگر چنین باشند
چگونه دروغ میگویند که اساس نجات از عذاب اخروی بر ایمان است وبنیاد ایمان نزد شان
بر امامت وانکار امامت محمد شد درین سبا که هیچ الحق بدلیل خویش بر این امامت مثل عبد الله بن سبا که
امامت ابن سبا که علی را وصی الاشقیا دیده بروی ابنا سبب امر دعوی رسالت نمود کرد چنانچه در مقام
بعین اوراق مذکور است آنرا سینه بسینه وری لفظ میدانند وقرآن مجید را این قوم خالی از عقل بنایند
بلکه فرقه زمان یعنی شیخ علی امام اعظم متاخرین لفظ را بآیات میرسانند واو اعتقاد میدارد ومحمد باقر بن حقیقت
انرا در ابطال الباطل چنان در کشف الصدق کذاب مذکور بیان میفرمایند که امامان هم امام اعظم
رفضه را قطعا شیخ علی اعتقاد میکنند وقاضی در ابرام آن ونیکما ای اوازه این کتب محققین او را باید دید
که کشف تلمیع التشنیع چه خدر داد تفضیح او داده اند وهمین میگوییم که اگر این کتب که نزد اهل سنت
بود هیچ مسند باری اساس الاصول دلدار علی مروت که در جلد پنجم الفقه ثبت همه مستناب بلند و از اهم
با فقر افکنش صحت وفتوح دارد که بهار معنی لفظ در آیات آن نیست بلکه اساس وبنیاد آن با فقر افکنش
بر ظاهر آیات واحادیث است پس بعد ازین دعوی درکتاب مذکور که تلواح والنص کتاب حجت است
دلایل خویش را ذکر کرده ز بید دلیل پنجم بعد ذکر احتجاج جناب سیدة نساء العالمین از کتب خود بافضل العیسر
در باب فدک وقتیکه ملزم شده از مجلس مهاجرین وانصار برگشتند وجناب امیر آنچه چنید میراث
اموختند چنانچه از کتب رفضه درخفی این کتاب منقول است میگوید تا نه لو لم یکن ظاهر الکتاب

حجة لم يتم الاحتجاج ولم يصح الاعتراض على ابن ابی قحافة بترک الکتاب فان وراثة سليمان لداود علم نسبت
اضافی وراثة الله کہ بل يحتمل ان يکون المراد من الوراثة وراثة العلم وکذا وعا زکریا ع وہکذا اولوا الارحام
وہکذا آية المیراث فان العموم ليس من باب التنصیص فانک علمت ان النص عبارة عن دلالة اللفظ على
معنى بحيث لا يحتمل غيره حاصلش آنکه اگر ظاہر کتاب حجت نباشد حجت جناب فاطمی و اعتراض بر صدیق بترک
کردن قران مجید تمام نمیشود و صحیح نمیگردد زیراکه احتمال وراثة علم باقی است عموم چیزی دیگر است و
نص آنست که احتمال دیگری را بر نتابد و زید دلیل یازدہم که حدیث امام تقی است رضی الله عنه میگوید
آنچه دلالت بران دارد که این حدیث صریح است در حجیت ظاہر قران مجید زیراکه ولایت که از انما ولیکم
الله و حدیث مولی و غیره معلوم شد نص در خلافت نیست بلی القراین معلوم توان کرد که مراد خلافت است
چنانچه در کتب مسطور است اینکه شنیدی باعتراف مجتہد ہست که نصوص نیست بلکه از ظواہر آیات
و احادیث است پس این مذہب کجا ماند خصوصاً مباحث امامت بعد از مدایح مہاجرین و انصار و میراث
فردوس یافتن و متبوع گشتن ایشان برای تابعین اخیار و تبع تابعین الی یوم القرار باقرار طبرسی
در صحیح و غیره و اعتراف دیگران در دیگر اسفار و ہر گاه ادنی غور کنی واضح خواہد شد که چنانچه نص نیست
ظاہر ہم نتواند بود بلکه ایشان تشنه غایات خیالیه لطائف رفاض که آب ندیده موزه بر کشند و داد پای کوبی
فرح زدنی دہند تفصیل این امور جا بجا در کتاب خواہی دانست انشاء الله تعالی ولیکن آنچه درینجا
مناسب حال ایشان حقیقتی چند میگویم تا سیه دلی ہمه رفقه از ملاحظه آن زیاده تر پدید آید که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بنیت نصب امیر المومنین را با وعده و رود و تذکرات و تاکیدات غیر متناہی از
جناب اقدس الہی تا از صد بار بر گشت خصوصاً در سفر اخیر و تبلیغ را انداخت و با اظہار رفقه لما فی
ہیمنة تحریف القران من عناد الاسلام قدرت بران نیافت اسباب شکست خوف و تقیه و معلوم است
که اگر کسی بدین اصول موضوعه متقدمه کلیه غور کند متحیر آن التقیه بیان سر زند که ہیچ مسلمانی بلا ضرورت
پذیرفتن نتواند آوردن زیراکه از ان صریح مردود فتح شاہد بگوش خوارج و نواصب میرسد بلکه از
تقریرش قلب اہل اسلام می لرزد و در روزہای غدیر بعد از نزول یَاَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ
اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ چنین انذار مرتب فرمود که قطع نظر از
مثالب و لغوی که اگر امر نصب کنم ہمه مرتد شوند سعی سی و سه ساله رایگان رود مزید حیرت افسوس
پدید آید که ہمه حقیقت الانذار در دست جمعی کذب محض بود که ای برادرم جبرئیل این لشکر که قریب پنجاه
ہزار کس رسیده لشکر منافقین است که احاطه کلی دارند پس چگونه علی را در تنہائی نصب کنم بگذار تا مدینه
رسم تا این ہمه را سرانجام دہم حالانکه در مدینه طیبه غیر از متخلفین یعنی منافقین و انصار و اطفال
مسلمین بود که آشتی کنند و دست مبارک بگیرد با انہمه معه رتبای غیر و اعتیه که حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و تعلل و تسویف را بنیاد نهاد اگر قبل آن فقط از صمانی بپردازم و حق چند دیگر نیز باید نوشت
اما سخن تکمیه حضرت علی رئیس الاشهادین بود که بل بلغت و صغار میگفتند اللهم نعم یعنی مرتبه تبلیغ احکام را
بدرجه قصوی رسانیدم یا نه وانها رب العالمین را گواه میگرفتند که بلی کما ینبغی ازین عهده برآمدی و دقیقه
دران فرو نگذاشتی مجتهدین و متکلمین رفضه افترای دیگر را که سینه نکلی ایشان را با ماتان بهین رسانند بعمل
آورده اند که حضرت دران معذرتها از رسالت استعفا کرده فرمودی جبرئیل از طرف من بحضور اقدس الهی
رسانیدن رسالت کذا عن مستعفی شوابلی غیر ذلک من المزخرفات التی لا القول احد سوتها او سماعها الا لعنة
الله علی الکاذبین المفترین حیث جواهرا دید موامصر انکم خبر لوه الیفا وجاوا بهتان عظیم یستحیل عند اهل
العقل صدورها عن احد من الانبیا سیما عن سیدهم وافضلهم ولقد صرح الخائن الکاذب فی رسالته مطلقا
وانکر صدور روایته فی باب استعفا دنی من الانبیا کما منه اه انشاء الله تعالی مکانه تا رامی کما یا من
تصانیف العلما ولعلهم سالوا درجة الامامة لما راوها افضل من النبوة والرسالة عنده جوان الاستقبال فاعتبروا
یا معشر العقلا وهذا الذی ذکرنا من عقیدة الغدیریة من البحار با آنچه آن شکل تحقیق داری کتب
معدن الملکوت یعنی شیخ حارثی تیابی باری تفسیر صافی که ماخوذ از اصول موضوعه و علوم متعارفه قوم ما
یجوع این کیا استعفای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لفظا و معنی به دو در امر غدیر مذکور خواهی یافت
و استعفای معنوی او بعد از کتاب خواهی دید که با گمان او هر دو جان این مذهب در صحابه مشهور
ساختند والله عزیز ذو انتقام و استعفای شریف هر دو جهت در صافی جه موقوف که کتب نوبهل
یعنی لقمه مجلسی فتنه انگیز مثل بحار و حیات القلوب و الا نیز در استعفای لفظی و معنوی با تی شافی
است اعنیست نمونه از آیات قرآنی و شیخ جلی قوم برادر بزرگ این شفه غالیا قریب صد
را در نهج الحق آورده و بخیالات خویش کوی سبق از دیگر متکلمین برده و از تالیفات محققین ایشان
توان دانست که چند صد روایت را همین مخترعات و قسم موضوعات و مفتریات مشحون اند که عمده ترین
دلیل سلسله الطوالی مند با ترک تفصیل و بیان در مبادی آن پیشکش نمودم مدعا اینکه بعد استعفا
چون تاکید و تشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد کردند و تا زبان در آن جناب وصی مطلق را
در غدیر بر داشتند و میگردانیدند و میفرمودند هذا امامکم بعدی که عقل العبد و دین تمامی و فضل باب
در گردش و خوارق تاه میکنند و نعره واه واه میزنند و در حق مدعیان بود و در تسلسل و آنچه ...
حیدیکه اگر روئین تن بودی دعا نم بدنش در هم شکستی مطابق آیت سوره الفتح علیهم دایرة السوء ...
و اتفاقشان چنین صورت دائره مسطور را بر دفترهای قلوب میکشند و تصویر گردش تذکره را که در
کتب طائفه است بکمال نمیرسد که خالی از سوء ادب نیست اما احادیث رسول زبانی
پس حدیثی را نیز ثانی نتوانند داد مگر بملاحظه کردن سرور محدثین انباشد که غیر کالید عنصری ...

بالمنیت نواصب آمیخته کما فی علل والشرائع لصدوق الکواذب وکذوب الصوادق ایضاً کما شنیدی
متعلق بدان بود که ظواهر آیات واحادیث را ائمه عظام رفضه نصوص والتقید امار عایت این ظواهر پس
کمیست که خلافیات رفضه بدین قاعده بیان توان کرد که عمر اهل بیان بپایان رسد وتعداد آن بختم نینجامد
وریخیا هم نموذجی می آرم که در آیت استخلاف یعنی وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ الآیة ضمیر خطاب ظاهر است
باعتراف امامیه که آن بزرگان که بر مسند خلافت نشستند از جمله حاضرین باشند وایشان چون حضرت مرتضوی
را مستجمع این اوصاف ندیدند زیرا که تمکین دین تشیع که مرضی الهی نزد ایشان بود وهمچنین تبدیل خوف بامن
صورت نه بست بسبب آنکه آنجناب نعوذ بالله اظهار کفر وارتداد می نمود واکراه تا وفات کما فی جامع الاخبار
پس ایت را برای امام مهدی که هنوز غایب است واز مخالفین می ترسد قرار دادند وبرای اثبات ایمنی
استدلال بدان نمودند ولا ریب که رعایت قاعده مذکور پایمال شد کما اشرنا وقس علی هذا مثل ایت اِنَّمَا
وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ الآیة گویند که چون حصر از انما بثبوت انجامید خلافت خلفای ثلثه نماند وعیان است که ظاهر
از حصر حصر حقیقی است چون این ظاهر در میان آمد البته امامت یازده امام رفت وگذشت ودرینمقام
آثار عقل هم برای ایشان باقی نماند که چه اراده کردند ونتیجه آن چه حاصل شد پس در سخن سازی وحقه بازی
مشغول گشتند ویازده انگشتری طلا که هیچ غالباً آتشی در آن اثر نکرده وکتاب مختوم بدان مذهب بوده
پرداختند ودر اختلاف افتاده علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند والعجب کسی از قدمای
رفضه هیچ حله که کلینی مفتری راوی آنست که آنچه جناب مرتضوی در رکوع بسایل داد حله هزاران دراهم
ودینار بود نه پرداخت وبنده میگویم که هر کسی هیچگونه پردازد وبا فدکه بقول مجتهد فانی پیر دهقانی کار به
جولاهه وندّاف نیست یعنی بمثل خود اشاره میکند واهل عقل وفراست نیکو میدانند که ادای نماز بخشوع
وخضوع بهتر است واینها در عین غرور دآوردن حله وجدا کردن انگشتری وزدلش بکف دست سایل
چنانچه تیر حکمی بر نشانه قاتل شدند فاعتبروا یا اولی الابصار **بیت** از کمان ناجسته در چشم تحیر کرده جا
شیعیان گو تیر حکمی بر نشان انداخته ❊ وبر گروه انصاف شده پوشیده نیست که مجتهد درین کتاب
چنانچه دانی بجا بجا صلوٰة ومعنیً تصریح کرده که روایت هر قسم در کتب فریقین اندراج یافته ولیکن تا
به تنقید نرسد اعتبار را نشاید واحتجاج را نباید فکیف در مهمات عقاید سیما در امامت ائمه خصوصاً
امامتیکه اصل همه ولایتها وصایتها باشد وزعامت دیگران مبنی بران بود **اما احادیث پس**
آنرا به همین طور قیاس بلکن فرق اینست که قران مجید را از ینها بسبب متواتر
بودنش محرف نتوان گفت خصوصاً بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم در تبلیغ روز حجة
الوداع بارها برهل بلغت روبروی صد وپنجاه هزار صحابی فرمایند وانها اللهم نعم عرض نمایند که کمال
تبلیغ بر حکم از آن عیان میشود خصوصاً تبلیغ آیات قرانی نامه جاودانی معجزه رسول [illegible]

خفیف چون آن روایات احاد را که بوی تحریف از ان بدماغ جمهور رفته می آید بمنسوخ التلاوت کرباعا
خبر یقین و حکم قطعی ما ننسخ من آیة ثابت است فرود آوردیم که البته تنزه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل افتاب
نصف النهار هویدا میشود نیز اکمال دین و اتمام نعمت فرود آمد و واضح شد عدم تحریف و مخالفت آیات قطعا
و یقینا باقی نمی ماند مثل وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ بخلاف احادیث که خود آیت کریمه لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ الی غیر ذلک قدما
و متاخرین در کتب معتبره مثل بحار و غیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نهایتی نباشد و علاج شان نیست که بر قران مجید عرض کنند مقبول را قبول دارید و مردود
را مطروح گردانید و از ینمقام هم بطلان تحریف مبرهن شد ورنه چون محک امتحان خراب شد ثبوت دین
کجا زیرا که در اساس الاصول باحادیث نبوی صلی الله علیه واله وسلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شد به بیان رسول خدا و اگر آنهم کفایت نکند که مسائل را حدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
بکنند عبارتش بعینها لیکن بقدر ضرورت اینست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصفار عن الخشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابائه و محمد بن الحسن الصفار فی بصائر
الدرجات و الشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عز و جل فالعمل به لازم ولا عذر لکم فی ترکه و ما لم یکن فی کتاب الله عز و جل و کان
فی سنته منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی و ما لم یکن فی سنه منی فما قال اصحابی فقولوا له مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم
بایها اخذ اهتدی و بای اقاویل اصحابی اخذتم اهتدیتم و اختلاف اصحابی لکم رحمة قیل یا رسول الله من
اصحابک قال اهلبیتی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتماب فرمود که هرچه یابید در کتاب
الله ضرور است بران عمل کردن و شما در ترک آن معذور نیستید و اگر در کتاب نباشد و در سنت من
بیابید دران نیز همین حکم است و اگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند بهر قول که عمل کنید راه دینی می یابید و اختلاف ایشان رحمت است برای شما پرسیدند که اصحاب
تو کیستند فرمود اهلبیت من و چون امت را ناگزیر شد رجوع با جله اصحاب ملازمین صحبت بحکم این حدیث و فرود
است عرض آن بر قران مجید بحکم حدیث و مشهور معلوم پس اگر قران مجید محرف باشد چنانچه بارها دانستی
بنیاد دین و ملت خراب شود مثلا اگر زر بدست آید و محک درست بهم نرسد البته یقین بخلوص زر حاصل نگردد
بخلاف وقتیکه بر محک خالص امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعا و معصوم هر وقت کجا بهم میرسد
که بیان فرماید حقیقت حال را که در آیت غار لا رسوله بود بر اصول دشمنان دین انرا جامعین بر داشتند و بجای
لفظ علیه نهادند تا دال باشد بر فضیلت صدیق پس و یل دینی و مصیبت یقینی بر شیعه افتاد که غیر از معدودی
همه بتحریف قائل شدند و از هزار سال حیران تیه ضلالت اند که محک درست بدست ندارند و انکه شنیدی
سنی بود برای تضحیح این مذهب ورنه نصوص جعفری بلکه نصوص نبوی در فضائل راشدین در تصنیف

ثقة الاسلام وصدوق اگر از عنوانی گذشت که قلب شیعه نیک میداند و اگر درین مقام تازه
تر میخواهی بیاد آور حدیث امام نقی را که در اساس الاصول در بحث مذکور می نویسد انچه بر آن دلالت
دارد که آنجناب قائل بافضلیت صدیق بوده اند و مقام تقیه نبوده زیرا که یحیی بن اکثم قاضی بغداد ازین
حدیث پرسید در مجلس مامون که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که چه
میفرمائی درین حدیث که جبرئیل ع فرود آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید که بپرس از ابی بکر که از من
خوشنود است یا نه که من از و خوشنودم امام ابوجعفر با دا مامون فرمود که من منکر فضیلت ابوبکر نیستم حضرت
صلی الله علیه واله وسلم در حجة الوداع فرمود که کثرت دروغ بر من روز بروز زیاده شود هر که بر من دروغ
بندد بجهنم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یابید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرید و مخالف
را طرح کنید و این حدیث موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب ترم با انسان از رگ جان پیش تر
تجویز کنند که جهان آفرین مکنون قلب او را نداند تا بپرسد معاذ الله و هرگاه این امام مقام اقرار بافضلیت
صدیق داشته باشند پس البته نخواهد بود مگر به پیروی بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صلی الله علیه واله
وسلم است و اگر از بطلان تفضیلی و صدیقی بطلان فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث در جهان
صحیح نباشد و نه کهی فاضل و حکم شرایف کجا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لاجرم تفضیلت
صدیق اجماعی شد چون بطبق مجتهد الزمانی ببین که جا بجا دلیل بر ایمان راشدین می جوید اما حضرت
ائمه قائل بافضیلت و بزرگی احدی باوصف کفر و نفاق و ارتداد لوا نمیشد و اگر چنین هرزه ها تجویز کنند ابقای
عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس مجتهد مجنون فقط حبطت اعمالهم از آیات بینات هم یاد
ندارد آری سخن همین است که بزرگان گفته اند بیت اگر خود هفت سبع از بر بخوانی ٭ چو آشفتی الف با
تا ندانی ٭ ولیکن چون رفضه جناب لاثیاب را غلو کفر نویسند و فضائل اهل البیت را مانند اگر بعکس بسند
قائل شوند عجبی نباشد و هرگاه کلام رفته رفته منجر شد بحدیث نجوم در خصوص مضامین بسیار در دل میخورشید
پس حرفی چند از ان مصرات نیز بشنو و باسجار مائل شو که حقیقت بودن اشخص در زمره طیبه اهل بیت و دخول او
در کساء و دعای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم چنانچه لامع است از شرح لمعه پس اصحاب بر تقدیر خاتمه
حدیث مذکور منحصر شدند در اربعه مناسبه اهل عبا و بر طبق التقریر مجتهد الزمانی در طعن الرماح حقیقت را نتوان گذاشت
پس ارکان اربعه نیز از دست رفتند بسبب آنکه در ردت و نفاق در آمدند چنانچه در مجلدات سابق دانستی
ورد و قدح آن بتوالسمی قطع النظر ازین مشکل انیست که حدیث نجوم را چنانچه ائمه عظام رافضه مثل ابوجعفر
طوسی از امام صادق آورند صدوق امامیه در عیون اخبار بدینگونه روایت فرموده که چون راویان از
حضرت امام رضا حدیث نجوم را استفسار کردند تصدیق آن فرمود و گفت بلی حدیث جد امجد من است
ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد نسپردند و دین را تغییر نساختند پس اکنون بنده سه حرف و اصحابی

از شکی نیست که خاتمه حدیث جعفری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در جواب سائلین فرمودند که مراد از اصحاب
اهلبیت من اند امام رضا ع عالم ما کان ویکون ولی عهد رئیس المتکلمین مامون کما فی العیون چگونه نمیدانستند قطعاً
پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب که بلکوک میرسیدند دو گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب که محصور در چهار کس
بودند نیز این تقسیم جاری شود وغیر از جناب امیر و حضرت سیده که باشند که عمود را دیده ودانسته شکستند و دقیقه
حضرت رسول مقبول را دریدند یعنی برای فوج کشی و میدان داری بر سواری دلدل دریده گردیدند و اطفال
مرفوع القلم بیچاره را تیز بر دوش گرفتند و بعد محرومی و ضعیفتهای مصارعت بعمل آوردند و جناب امیر بمقتضای
الکنایه ابلغ من التصریح موافق عبارت حق الیقین بجناب فاطمی چه ها نگفت که روزی ترا و غزیلانت را خدا متکفل
است صبر کن ودامن توکل بگیر الی غیر ذلک و حضرت سیده جناب امیر را مانند جنین و خائنین دانست پس تقیه و تبرا
به مرتبه قصوی رسید و آنگاه باعتراف همه گیر بر اصول مدعین مزید ولادین فروش دنیا خرد اولاد و مصیبا که اثری
ونشانی از دین رفته باقی نماند بر اصول شان و چون حال اربعه متناسبه ال عبا چنین است دست افسوس بر
دیگران زیاده تر باید مالید و بهایاهای باید نالید که باعتراف مزین در رسائل درجه دیگران بدین مرتبه رسیده
و بمقتضای عقل نیز همین است علاوه در کتب شیعه با اینهمه اهتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت
شهید کربلا احادیث جناب شان اقل قلیل است کی باب و فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد فکیف ابواب
فصول را چنانچه بر ناظرین کتب اهل فصول مثل تهذیب وغیره مخفی نیست و با اینهمه شوخ چشمیها بر محدثین اهل
حق طعن میکنند که از روایات ائمه متاخرین کمتر گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جابجا در تراجم اکابر
خود شان لفظ صحیح لم نورده اند که فلان محدث امامیه هست ولکن لم یرو عن الائمه یعنی از امامان روایت نمیکند پس
وقاحت هم بدین پایه گویا ان ختم شد چنانچه بث مطاعن ائمه هدی معاذا بالله و در خصوص خواسته بودم
که رساله براسها نویسم ولیکن از تنهائی وبی سامانی فرصت دم زدن کجا و حال امام حسن ع را در کتب مدعین ولا
دیده باشی یا مفصل خواهی دید از شرح جامع الریازات که از جمیع مسائل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد

خاص جناب فاطمی نبوده اند فالمستغاث الی الله تعالی فی هذا الدنیا والعقبی ولعذاب الاخره اشد و ابقی پس
تمامی دین و مذهب شیعه بر تقدیر مذکور که مراد از اصحاب اهلبیت باشند حقیقةً خراب و برباد باشد قطع نظر
از انکه که گاهی در اعماز خویش در مسائل شرعیه بطور شیعه راست گفته باشند و بی تقیه و التقیه کسی که مظهر کفر
باشند بطور بزرگان خود او چگونه عادةً راست تواند گفت که خارج از دائره امکانست الامر سید عصم آمده هم
تقدیر دوم یعنی حضرت ائمه را هم شامل بود که دخول ایشان در اهلبیت تغلیباً باشد چنانچه شهید اول یا دوم
گفته اند یا بوجوه دیگر و از جا نعض برای حاضرین بیعت مزید صحبت و لزوم معیت شرافی الی غیر ذلک اقتدا اهل
مذهب گشته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد نه بیان که از ائمه تسعه ع ابو ذر و سلمان یعنی بیدین نبوی باشند
و بعضی متغیر بطرفه تر آنکه چون باعلامی شیعه دخول سلمان و ابوذر در اهلبیت مذکور باشد در باره سلمان که

اقرار کنند و نه و پیرایه مال بوذر انکار نمودند پس کتب معتبره رو بروی ایشان نهادم مثل کتابیکه اغازش روایت
ابو الاسود دئلی است از ابوذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را تنها یافتم
و کسی نبود نزد حضرت مگر امیر المؤمنین در پهلوی حضرت نشسته بود پس خلوت را غنیمت دانستم حضرت بسیاری از افاضات
ایشان وصیت فرمود و در انتهای آن تاکید تمام که تو از اهلبیت منی همیشه تا سر همه فرو شد و در آن زمان حدیث را
بعینه گوید که در آن وقت ابوذر در وطن خود بود که زنده نام آنست و ارشاد نبوی در اغاز ملازمت بود در مثبت تشریف
مر بیعت ... هم از سیمای حدیث چه ظاهر و آنچه از وی بر اصول مرفضه صدور یافته از روت و نفاق و مخا
اهلبیت و آنچه بدان اتفاق دارد و تا به تا ظهرین منتهی و این کتاب مخفی است پس رفضه چه امر که بر روی مالید اگر
اهلبیت خلفای راشدین بگوش خود می شنوند و تقیه ابوذر و سلمان در کتب خویش می بینید بعد ازین سخن دیگر
مناسب گفتنی است که حضرت اصحابه فرموده و مراد بودند اهلبیت پس اگر در حدیث ثقلین از اهلبیت اصحاب را
تعبیر به چه بدی کرده باشند مراد از جمله اصحاب بودند همراه اهلبیت یعنی راشدین سمع و بصر و قلب و جگر تعریف
کرده اند و ثوق دین محمدی بر او بودند و نجوم هدی گشتند و اختلاف اجتهادی ایشان عین رحمت باشد پس اتفاق
و اجماع ایشان اولی است و مثل آفتاب تابان است بر حقیت مذهب ما و بطلان رفضه ولیکن اقرار زبانی
شنیدند و چون حدیث تفسیر سلمان و ابوذر و غیرهما از احادیث خویش اصحاب ... بیکی مصداق کانما غشی
علیه من الموت می شود و از نسبت اظهار کفر سوی جناب امیر فرحان و شادان اند اللهم قوی فانهم عن الصراط
لناکبون ... و امیه الایمان نماز چون ... که محققین شیعه گفته باشند که ائمه اختلافی نداشتند و در تشریح آیه
رفقای و دست ... را ... که ... در زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می ارد که میانه ایشان
اختلافی نبود ... باشند در کتاب ... چنانچه می آید بحول الله و قوته که ائمه مثل انبیای بنی
اسرائیل با حکام مختلفه مامور بودند الخ و سخن صدوق اینست که ائمه متفق بودند و شیعه را بحق و ...
فتوی میدادند و احیانا بتقیه و اختلاف احادیث اینها بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه
عبارتش اینست ان اهل البیت لا یختلفون ولکن یفتون الشیعة بمر الحق وربما افتوهم بالتقیة فما یختلف
من قولهم فهو للتقیة و التقیة رحمة للشیعة پس ائمه بر ملت مرتضوی بودند و هی اظهار الکفر و ابطان الایمان
و اگر ... بودند ... مشهور ... که بچه ماهی را که تواند شنا وری آموختن دیگر
چه گویم که در کتب رفضه چه تشنیعات ... است والعاقل یکفیه الاشارة و اگر مراد اصحاب اند چنانکه
ظاهر است ... اتفاق ایشان ... و درین فصل بحث ... سخن بیش ... میرود چه مساعی
... ائمه ... که ... معنی که اهل حق گفته اند مطلقا
... مراد از اصحاب ... بسیاری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بهائی ملا علی قاری
... بودند ... زیاده ... که ... قول شان عموما چنانچه از

اقتدای اقوال هم ظاهر است بعدم ظهور خطا مقید نمایند که این قید بر عقلا پوشیده نیست القصه اینجا
بحیث ابتدا و انتها را فهم واضح شد که مزین بجاره ناواقف از مباحث کلامیه فقید الادراک از اصول
امامیه که درین حدیث دفاتر را مثل نامه اعمال خود سیاهی گرفته از راه تا گاهی بر جهل و ضلالت او بعید دیدن
منتی گواهی داده مقصود ما که الزام رخصه است در خصوص یا تحقیق است درین النصوص و خصوص هم الفهمیه
پس اگر حدیث نجوم با این الفاظ خاص نزد علمای اهلسنت صحیح نباشد ضرر نبوده چیست که حضرت ائمه هدی
صحت آنرا اینچنان بیان کرده اند که بچشم دیدی چه جای آنکه هدایت اصحاب برای کائنات و هادی ایشان
و مراد خدا از قطعیات به انسان روشن باشد که را بعه النهار توان گفت قال الله تعالی وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ
رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
یعنی پیغمبر در میان شماست و این شرف شما را حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
امور در رنج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور گوش کند یا بر افسرده شما افسرده لیکن خدا
محبوب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد آنرا در دلهای شما و ناخوش گردانید بسوی شما کفر و
گناه و نافرمانی را همین گروه هست بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت ایزدی و خدا امیدانه قومی را که لایق این
امور عظیم است و صاحب حکمت است که فضل و کرم خود را باهل لیاقت و استحقاق می سپارد پس هادی
و هادیه اهل البیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم که ازینها و تعلق فارغ شدند بیجا
سعی و ثنائی بیدا نقشند نه قومی دیگر سعی که هدایت ایشان کرا است که راهبری کنند و اگر خرافات نقشه این
آیت کریمه ایشان و هم وقت خطا نشود و در جواب این سبا تنها که چه مگر بعضی را از ضلالت ایشان در خصوص
یاد باید داشت که بر حضرات ائمه و ایمان تعظیم داده اند که مراد از ایمان امیرالمؤمنین و از آن ثلاثه
خلفای ثلثه راشدین اند فاعتبروا یا اولی الابصار و حالانکه خود شیخ شارح کلینی با وصف کثرت تعصب خود
راهی و خود حقی اقرار بدان دارد که امت حقیقی جناب سید المرسلین مهاجرین و انصار اند و این قدرت و حجت
بالغه الهی است که هر چند شیعه تمام الشیعیان مدایح ایشان را یاد و صدق نمی شوند و لیکن خداوند عالم کلمه
حق از زبان ایشان بیرون آرد که اولین و آخرین به نغمه بیان بسوا شنوند و هر کسی از عقلا پی می برد که
التیم از اختیار این محدثات شیعه مقر اصلی خویش که سادات عمیاد بر نشان السنت میروند حکایت آورده
که ملنگی از گروه مداریه پیش مریدین خویش روزی بیان ساخته گفت و که بسم الله میم است در اسمای مولی
و محمد و مدار یار چون غور کرده شود نیز سه میم است که مکه و مدینه و مکین لیکن تقاکت خود را با تین مفتاح بن
بیر کردند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و هر خلفا جان نثاری مینمودند و ازین هست که خلفای ثلثه
را ایرادانکه خلافت قبل از علی مرتضی نشایند و اورا بعد از ایشان گردانیدند و در وقت خلیفه اول

انواع ظلم بر اہلبیت کردند اکنون رفضہ نقیض آن قرار دادند کہ دوست میداشتند او را دشمن مینپداشتند
ایشان را و بیر دہقانی در محبت ظاہر قرآن مجید و حدیث شریف چہ قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد
کہ فی ہدایت کریمہ اینست کہ ملکان ایران گفتند و بحضرت صادق انتساب کردند تا آنچہ اہل حق بیان نمودند
پس برای استاد کلینی کہ در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد مثل حضرات انبیا علیہم السلام باید کہ
اذا انقیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت و برای بیر دہقانی بیر و غولان بیابانی قول شاعری بتبدیل حرفی
یاد باید کرد ع کہ ہیر کنند حملہ و قابلش ندہد بار ہی علاوہ راہ اعتساف را باید گذاشت و بغور باید گفت
کہ تفسیر ایمان بذات والا صفات جناب مرتضوی اولی است کہ از آغاز تا انجام ایمان شان نمود مگر
قلبی باید ذات مقدسہ دیگران کہ ہم اقرار لسانی داشتند و ہم تصدیق جنانی کما مر من النصوص الجعفریہ
نقلا عن الکافی وغیرہ بالجملہ بعد ازین بیان کہ مبرہن از کتب رفضہ دانستی کہ بہر تقدیر حقیقت و مجاز
ہر دو از لفظ اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمہ مراد اند و سلمان و ابوذر بجہت صحت داختصاص
پس انصاف از تو میخواہم کہ خداوند عالم را حاضر و ناظر دانستہ بگو کہ علمای رفضہ خصوصاً شوشتری مقری
را طمل ابو تی آنچہ در کتب خویش را داد نظم و نقل دادند و این بیت را آوردند کہ ۵ صحابہ گرچہ جملہ کالنجوم
اند ولی بعضی کواکب نحس و شوم اند بکجا باز میگردد و از نیجا از بزرگان شنیدہ باشی کہ ان الرفض
تسبیلتہ من النصب والخروج نعوذ باللہ من ہذیانا تہم و خرافاتہم القصہ ہرگاہ این نواصب معاندین ناصبیت
را تا بجناب سید المرسلین رسانیدند کہ در لقب مرتضوی العقل میفرمود بلکہ مفاسد آنرا بکمال شدت مدلل
مینمودند و بالآخر نوبت استغفار ربی تسیدن لادعوی رسید پس بگویند این گروہ اعتساف پژوہ
خود را از ناصبیت پاک سازند بلکہ اگر ادنی تامل کنی ناصبیت نواصب مجاز میکشد و این ناصبیہا بحقیقت
می انجامد زیرا کہ سنیان چون خلفای ثلثہ را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسمی
گردیدند کجا شرکت و کجا بیان مفاسد خلافت کہ موجب حرمت است و ہمچنین روایت استغفار کردن و
فارغ خطی نویسانیدن و آنرا در کتب دینی الطمطراق مثل انحو رجال درج کردن و چون در کتاب اللہ
کہ سراسر اعجاز و مخدوم اہل اسلام الی یوم التناد است چندان دخل دادند در کلام حضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کہ آخر کلام البشر است اگرچہ تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشند نزد اہل انصاف
چگونہ تبلیغ توانند کرد و این لفظ برای آن افزودم کہ ایشان بلاغت جناب مرتضوی را بر بلاغت
قرآن مجید ترجیح میدہند و بیر جلوہ طاوسی در نظر الف از آغاز تا امروز می نازند غلط گفتم زیرا کہ بلاغت
بعد از آن است کہ محاورات ابتداً و قطعاً صحیح باشد حالانکہ در قرآن مجید چنین نیست چہ در اصول
ایشان مانند تفسیر اہلبیت الخصوص در تعبیہ بر عوم جہاندہ این بدا ندیشان مرصوص کہ در قرآن اغلاط
کثیر واقع است چنانچہ از آیت کریمہ کہ در آن مستضمن باللیل و سارب بالنہار وارد است ہمت ظہور دارد

واین دفتر هم بپایان نمیرسد اگر فرصتی یابم الفاظ دیگر را که غلط است نشان دهم والله ولی التوفیق و ترجیح
کلامی در بلاغت وقتی درجه صحت داشته باشد که از اغلاط خالی باشد کما لا یخفی و لعبد الضعیف و التی
باید دانست که مقصود مجیب مصیبت در باب النزاع آنست که چون شیعه تخلف اکابر مذکورین قائل
اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریه منفصل نتوانند گفت که فلانی از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
فرزند سید النبیین تخلف نموده پس لعنت بر و باد تا پرده از کار بر نیفتد و تلمیعات شیعه منجر بظهور نرسد
پس ناگزیر است که تقریرات سبعه سیاره و ثابته را در حدیث معرفت امام حیثی من مات و لم یعرف امام
زمانه ترتیب دادن تا هر یکی از برادران و فرزندان بلکه تمامی دودمان ائمه هدی از لعنت [illegible]
محفوظ ماند طرفه تر آنکه رئیس مجتهدین عبارت سلیس این مقام را بهم نفهمید بلکه از قواعد [illegible]
در زبیده و ذهن خود را خالی ساخت و هر چه از قدر علوم عقلیه و نقلیه داشته همه را در [illegible]
و نه دانست که آن تقریرات شیعه از باب توجیهات است و المدعی [illegible] یلقیه الاحتمال و اذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال چنانچه پدرش در صوارم حسام عرضه کلام داده چنانچه [illegible]
المهات چنانکه سخن از وجوب معرفت الهی عقلا و نقلا رفته [illegible] رسول را در اینجا [illegible]
حتی نبعث رسولا بر عقل حمل میکنند حالانکه مدعی اعتقاد بار با شنیده باشد که در کتاب مجید [illegible]
أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
و معنی فهمد که حضرت او بالضرورت کی بیان او خواهد گذشت که نشان بده که در قرآن مجید و حدیث [illegible]
بار الفاظ رسول وارد شده گاهی بدین معنی استعمال یافته پس شیخ چشمی [illegible]
دلیل یا تقویت [illegible] چنانچه مفصلا بر گذشته ملاحظه کردنی است که از [illegible]
دست ندارد و این جز افات [illegible] حالانکه در اصول فقه و کتب [illegible]
رسانیده که الفاظ قرآن مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعیه حمل میکنند و این حمل [illegible] باجماع
باشد عمدا یا خطا یا خواه [illegible] ارباب اعتزال [illegible]
حق تعالی [illegible] لم یروردن گذشته [illegible] هر که مسالک منهج انصاف باشد [illegible]
لطیف گوید و از تعدیل [illegible] حدیث معرفت امام چنان تقریرات کردن که در عبارتی
مختصری [illegible] گردانیدیم و انداز [illegible] تبرا از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
و اقتدا یان تا [illegible] مقصود [illegible] است که در اجابة العیون باثبات شهادة حسین علیه السلام
[illegible] سالک مسالک انصاف [illegible] تا بدانی که تقلید [illegible] باید گذاشت و آنچه از دلایل عقلیه
مستندی الی النقلیه عیان شود کما قال الرحمن [illegible] رسانید دل [illegible] باید نهاد و با تمام
اجمال و تفصیل [illegible] مقامات خویش [illegible] میداند که مجیب مصیب اقامت دلیل می باید

در هر تقریر وجه باب فاتحه و ایا اولی الالباب واگر چشم بکشایید وازانهماک عقلهاعید آیه خود را با علمای شیعه
در باب اصلیت امامت مستدل نخواهید یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر غور و فکر کنند جماهیر علمای سنیان
را نخواهید یافت که گاهی بر اصلیت امامت مستدل شده باشند بآنحدیث یا با مری دیگر که فرض کرده شود و پیدا
ظاهر است که اگر استدلال میکردند چرا چنین اعتقاد میداشتند که امامت از فروع است نه اصول لیکن جا بجا
در قرآن مجید مذکور میشود وازانجمله آنکه لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِیّٖنَ وچگونه مثل
رفضه معتقد شوند باصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از آغاز بعثت شریفه تا اخر آن که بیست و سه
سال باشد الکوک مردم را در دایره دین ایزدی بمقتضای یَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا در آورد و انفر مود
وقت اسلام و ایمان شان که علی مرتضی علیه السلام و یازده امام را از اولاد طیبین او امام دانند یا صدیق و فاروق
وذی النورین و مرتضی را رئیس اهلسنت انچه در ملت حضرت بود از اصول بران راسخ دم و ثابت قدم ماندند
نه حرفی افزودند نه لفظی کاستند بخلاف رفضه که برعایت و تقلید مذهب ابن سبا استاد و محدث مذهب
رفض و بمخالفت ملت اسلام برخاستند و خویشتن را تقلید نفس خاکستر جهنم ساختند الی غیر ذلک من آیات بینات
تبیین الاصول وتضلیل اهل الاحداث والفضول ومقصود من از تقریرات سابقه در حدیث معرفه هدایت
گمرا هاسنت تا اتباع اهل بیت که بکشتی نوح علیه السلام مشبه گشتند و پیروی اصحاب که بنجوم هدی همسنند از دست
نرود و حاشا و کلا که احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و نقلیه چنانچه او گمان کرده بود با چه
در قرآن مجید لفظ کفر و کافر درباره سحر و ساحر وارد گشته و خود مفسرین از گروه محققین رفضه گفته اند
انچه مضمونش این است که مبالغة چنین ارشاد فرمود چنانچه از کلام مجلسی نیز جا بجا در بحار و کتب دیگر دیده باشی
وایضا در کتاب مجید در حق بخیل لفظ کافر وارد گشته واستاد کلینی زیر کریمه اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُوْرًا
الَّذِیْنَ یَبْخَلُوْنَ وَیَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَیَكْتُمُوْنَ مَاۤ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِیْنَ عَذَابًا مُّهِیْنًا
گفته فسمی الله البخیل کافرا وقس علی هذا این اطلاقات در کتاب و سنت که بیش از بیش خواهی یافت
وانچه یاد داری یا نه که در احادیث معصومین بروایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انجله در حق حضرت
سلیمان مروی است کما لا یخفی وایضا جا بجا شیخ الطائفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران حمل منها
واحادیث ائمه را در محمل مبالغه می نشاند و علما در حواشی آن زیاده تر تفصیل بکار می برند وازانجمله
آنکه جناب امیر مقدار آب غسل جنابت را چنان مقرر نمودند که دو سه غرفه آب تواند بود بلکه تدهین بدن
عبارت از آنست و دو سه غرفه هم ضروریست و علما زیر آن نوشته اند انچه حاصلش این است که مبالغه
چنانچه در کثرت می آید در قلت هم و این حدیث از باب ثانی است کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی
وازانجمله آنکه حضرات ائمه طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت استنجا

چنان قرار دادند که بر حشفه قرار گیرد و اگر راست پس این قرار عدم قرار است زیرا که وقت افسردگی
چون عضو مذکور در اصل خلقت گاو دم است و مائل به نشیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادگی بطریق اولی کما لا یخفی الی غیر ذلک من الامثلة التی لا تعد و لا تحصی و آنچه شنیدی تعلق داشت
به بیان آن فقها که ظاهر کلام شان چنان است و اگر مراد اثر بول بر حشفه باشد در حساب مذکور پس انهم
نصب العین باند که حضرات امامیه یک مثل اثر بول آب قرار گردانیده‌اند هم مثل قاعده و ایا اولی الالباب
که چه دقتها بکار میرود و شیخ بدوم فتوی میدهد و اول را بد النسان تاویل میکند که اگر سفیان بوهم راه
تغیر کنند رفضه موجب تحیر و زبونی میدانند و می‌خندند حالا تکه کجا دو رایکی گفتن که تعارف است بخلاف
روایت بالمعنی که جابجا مستعمل و مشهور است و بعضی از این امور در حدیث فدک مذکور فلا تغفل و نیز مقام
حیرانست که درباره خمر نص کتاب بلفظ رجس که درباره خنزیر است قرار داده و خمر بعین نجاست شده و فقهای
امامیه مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی نجس معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای معاویه
را درباره صدوق تا امروز خیال همین است که طاهر میداند بلکه نجس معفو میگوید و چون امر استطرادی است
تکذیب ایشان اشاره میکنم که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادنی تصفح معلوم
از کتابش دهم و دیگران تصریح کرده اند باید دید که طاهری نویسد نزد صدوق و اگر نه هیچش نجاست
معفو بودی البته خلاف آن نمودی کما لا یخفی و اگر او فتوی باین وادی خلاف عقل و نقل نگشتی
زیرا که قریب الاستحاله می‌نماید که تو بدین مثل از مثل آن اثر بول که اگر خذ لا تحصی تعبیرش کنی
میشد حالی با مثل سپس چنین نجاست خود از بول باشد یا چیزی دیگر صفر توان شد که یک قطره بلکه
هم نباشد ولیکن چه توان کرد که شیخ صدوق اتفاق همت بر مخالفت عقل و نقل بسته چنانچه شیخ بهاء الدین
عاملی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته که او نماز را جایز نمیداند با آنکه خمر در آن افتاده باشد و جایز میگوید
نماز آنکس را که خمر بپوشد و بدنش انتهی محصلا الغرض هیچ معلوم نیست که مجتهد الزمان
چنین احتمال را در باب النزاع که برای اثبات آن تبرعا بسیاری از ادله قائم توان شد و اختیار انتهائی نیست
دانستند و از صاحب احتمال و موجب حدیث رسول متعال استدلال طلبیدند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و
انکلم خود را نزد طلبه بر باد دادند چون سیاقت جواب تا اینجا رسید صدر کلام که سابقا دانستی باعتبار معنی آن
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و درست کردنش درین اوقات که خزانه کتب نیز
ندارم و قس علی هذا اسباب دیگر محنت بسیار و مشقت بیشمار در پیش حتی که مشهور است که اعاده معدوم محال است
مگر انطاق همت بجمع فضل ایزدی بربسته‌ام که بزرگان در محامد شرافتش بدین مصراع رطب اللسانند ع هر محال از دو
تو ممکن شود * و نزد عقل رسا فلک فرسا هویدا گون علیه الفنون نزد کمترین انام باقی نماند مگر بسط و تفصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه بعبارة العین گفته بودم برای تمهید توجیهات حدیث معرفت که بالجمله

مقبولیت این بزرگان که پاره از اوصاف شان تعلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر قریعت امامت
دارد پس گوینده را میرسد که چنین تقریر نماید که موجی از احادیث امید را امید واریم که بیان فرمائی اگرچه استیعابش
دشوار باشد پس بدانکه درینمقام عبارت کتاب قرة العیون که ملا محسن جامع السنت و نامش و تمامش در تحفه
اثنا عشریه مندرج گشته بلکه بعض روایاتش فقط اندراج یافته قلمی میشود و استیعابش درینجا مصلحت نمیباید المراد
محبته من یحب و بغض من یبغض محبة حقیقته و مقامه و بغضها کما تصوره فی نفسه دون تشخصه الجزئی یدل علی ذلک
ما رواه فی الکافی عن الباقر علیه السلام قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه وان کان المحبوب من اهل النار
ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة وفیه عنه اذا اردت
ان تعلم فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله ویبغض اهل معصیته ففیک خیر والله یحبک
واذا کان یبغض اهل طاعة الله ویحب اهل معصیته فلیس فیک خیر والله یبغضک والمرء مع من احب وفیه عن الصادق قال ان الرجل
لیحبکم وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله الجنة بحبکم ... النار ولا یخفی ان الحب والبغض من جهة الطاعة والمعصیة یرجع
الی جهة المقام والحقیقة و تقصهما دون التشخص الجزئی ولا سیما اذا لم یعلم المحب والمبغض محبوبه ومبغوضه وانما
[illegible] ... فی عصرنا امام الحق المبین لانقیاد ... ان لم یعرفوا
... کما یدل علیه قول امیر المؤمنین فی حدیث اشعث ابن قیس فی کلام طویل قال ... اذا ... ابوذر و
المقداد و سلمان ... فقال الاشعث ان کان الامر کما تقول لقد هلکت الامة
غیرکم قال ... ان الحق والله کما اقول و ما هلکت من الامة الا الناصبین المکابرین الجاحدین المعاندین
فاما من تمسک بالتوحید والاقرار ... من الملة ولم یظاهر علینا الظلمة ولم یشک فی الخلافة ولم یعرف اهلها ولا ... ولم
یعرف لنا عداوة فان ذلک مسلم مستضعف یرجی له الرحمة من ربه ویخشی علیه ذنوبه فی الکافی باسناده عن
عن الصادق ... الذین لا یعرفون ... فقال ان الله یدخل
هولاء الجنة برحمته وفی الاحتجاج الطبرسی عن الحسن بن علی انه قال فی کلام له من لقد ما علیه اهل القبلة الذی لیس فیه اختلاف
ورد علم ما اختلفوا فیه الی الله سلم ونجاه من النار ودخل الجنة ومن علیه ... بیان ...
الا ان الامر ... ثم قال ... انا الناس ثلاثة مومن یعرف حقنا
ومسلم لنا ... ناصب لنا العداوة ...
بالبرائة منا فهو کافر مشرک فاسق ... العلم ... لذلک اسیر ...
... الله تعالی ...
... فقال رجل للصادق ...
فقال ... انهم قال ثم قال ... عندنا مالیس عندکم ... قال وجدوا عندنا
مالیس عندنا ... قال ... من المسلمین من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلاثة

اسم الحديث للمولود ورد في الكافي وقد مر ما في معناه في كلمة مراتب الايمان والكفر والدليل على هذا من كتاب الله
عز وجل قوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا ما آتاها و لا يكلف الله نفسا الا وسعها و لا يكلف الله نفسا الا ما آتيها وما كان الله ليضل قوما بعد اذ هداهم حتى
يبين لهم ما يتقون قال الصادق ع ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم وسئل من لم يعرف شيئا هل عليه شيء قال لا وهذا واضح بحمد الله
فمن ليس له سبيل الى التحقيق فعليه بالتقليد وبه نجاته وعليه حياته ومماته وليس له الخوض فيما لا يعنيه ولا التعمق فيما لا يهديه
بعد ازان متصل گفته قال حجة الفرقة الناجية نصير الملة والدين محمد بن الحسن الطوسي في بعض رسائله اعلم ايدك الله الاخ العزيز
ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ترجمة قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثم اذا صدق الرسول فينبغي ان يصدقه
في ثبات الله واليوم الآخر وتعيين الامام المعصوم كل ذلك مما اشتمل عليه القرآن من غير مزيد و برهان اما في الآخرة
فبالايمان بالجنة والنار والحساب وغيره واما في صفات الله فبانه حي قادر عالم مريد ليس كمثله شيء وهو السميع البصير
ولا يجب عليه ان يبحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرهما حادث او قديم بل لا يخطر بباله ومات
مات مؤمنا ولا يجب عليه تعلم الادلة التي حررها المتكلمون بل مهما خطر في قلبه التصديق بالحق بمجرد الايمان من غير دليل
و برهان فهو مؤمن ولم يكلف رسول الله العرب باكثر ذلك و ايضا هرگاه بكتاب نهج البلاغه رجوع كنى خواهى
كه خلافت و امامت بمشوره اهل حل و عقد قرار يافته يعنى مادام كه مجمع در ذات شخصى از شروط آن [illegible]
[illegible] گرايد و منكشف ميشود و بديهى است كه اهل حل و عقد در امر مذكور مهاجرين و انصار اند [illegible] شيعه و اين
مؤيد مذهب تسنن است و دلالت بر فرعيت امامت دارد و در شمار اصول اعتقاد كسى را [illegible] عقلى [illegible] كه الى اعتقاد
المبدأ والمعاد والملائكة والنبيين والكتب [illegible] و از حديث مرتضوى كرم الله وجهه [illegible]
رسيد كه اختيار كردن اين اصحاب يكى را از ميان خويش و نشانيدن او بر اريكه امامت پسنديده است نزد او تعالى
و تقدس و عبارت [illegible] قبل ازين معلوم شده چه ضرور كه باز اعاده آن نماييم [illegible] مقدمه مذكوره اگر
هر چه مرضى اوست تعالى شانه البته موجب نجات است [illegible] موجب نجات خواهد بود [illegible]
اشكالى ديگر بارشاد و هدايت حضرت مشكل كشاى و ازين همين بيان حل شد كه اماميه [illegible] چون انها خليفه
رسول الله در باره افضل الصديقين ميشنوند دلهاى ايشان ميسوزد [illegible] ايشان [illegible] كه حضرت او را [illegible]
نموده بود [illegible] تا قائل [illegible] كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله [illegible]
راشدين اول و ثانيا و ثالثا [illegible]
ارشاد [illegible] خليفه رسول الله [illegible]
خواهد بود [illegible] موجب رضاى خداست [illegible]
از انجاست كه [illegible] زيرا كه چنانچه مضمون رضاى ايزدى از كتاب نهج البلاغه پيداست خلافت ايشان [illegible]
[illegible] است والحمد لله على ذلك و ايضا موقوف داشتن [illegible] خلافت [illegible]
حضور [illegible] بيعت ايشان [illegible] همين بيان مذكور كه فرعيت امامت ازان در ظهور است و ايضا ارشاد امام سجاد [illegible]

وعلی آله وصحبه اجمعین که امید دارم که از برای ما چنان عمر را باید که آنکه از وجه طهارت سینا نامعتبر دو گونه ثواب بنسبت
به دیگران در عبادات و حسنات و تضعیف [illegible] معصیت پس [illegible] عصمت از میان رفته و از فوت شرط فوت
مشروط است و هرگاه مذهب شیعه باطل شد [illegible] باطل [illegible] آنهاست و ایضاً نجات یافتن مختار از دوزخ
بدستگیری حضرت امام حسین رضی الله عنه در احادیث امامیه که در تالیفات مجلسی وغیره مذکور است حالانکه [illegible] مقتضای
روایات همین [illegible] [illegible] و هیر اصطلاح [illegible] المحدثین در کافی از جمله مشرکین معدود و بس
[illegible] راسخ [illegible] المقصود [illegible] العقلا اگر خارجی و ناصبی گویند و طلب ثار را برای سلطنت دنیوی
شمارند چنانچه از علمای [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] اولی و اگر شیعی [illegible] یا انبیه حسنات چگونه در دوزخ
[illegible] بالمشرق بالنصر [illegible] [illegible] [illegible] رساله الشیخ المرتضی و ایضا از کتب علامه حلی [illegible]
[illegible] از معتقدان [illegible] کرده بود [illegible] [illegible] هرگاه عمل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از حضرت صادق [illegible] [illegible] شهرت رسانیده از که عملی که صادر شده از غیر متقی نزد الله تعالی به درجه قبول
[illegible] روایت [illegible] الکلام و این [illegible] [illegible] و مندرج است والله تعالی [illegible] [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] [illegible] الشهدا امام حسین رضی الله عنه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قال [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] [illegible] آنجناب [illegible] تقیه [illegible] اصل الاصول شیعه [illegible] [illegible]
[illegible] روایت [illegible] که هر که تقیه [illegible] [illegible] ندارد [illegible] از عبادات [illegible] مقبول نیست [illegible] [illegible]
الی غیر ذلک من الاحادیث التی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام حسین
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شهادت آنجناب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] راشدین
کما فی رسالتنا [illegible] [illegible] الله تعالی [illegible] احادیث و روایات و تالیف شیخ [illegible] [illegible]
و مجلسی [illegible] [illegible] کشمیری وغیره موجود است و ایضا ثبوت [illegible] الفردوس برای اصحاب کرام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] [illegible] امامیه که اطول احادیث است از [illegible] امام صادق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که آن اصحاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ندارد چنانچه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر از [illegible] [illegible] [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مجلسی [illegible] [illegible] ظاهر شد که امامیه از اصحاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نداریم پس اگر آنها که در صدر اول محسوب اند و مزین بچاره سمت خود بیشتر بیگانه شده که از اصحاب حضرت چند کس را
برآورد که شیعه باشند و الا آخر تا لیس شد شیعه بودندی چرا این سلسله را قطع نمودندی و مزین زبون گشتی کما لا یخفی
علی من له حظ من تتبع الکتب للقدماء و المتاخرین و قد اوردت نبذة من قبیل و هو یکفی المسترشدین و این نوع ادوار که
حسن فی چند از ان گفته و اطراف تطویل در مقصود است ناظرین از استیعاب آن هرگاه تتم برای تعیین امامت پایانی نیست و اگر
استیعاب میکردم الله آیت کریمه ثم اورثنا الکتاب الآیة تعیین آوردم که در قصه در آنهم ظاهر کتاب و باطن آن را بیان
نهاده اند کما لا یخفی علی الناظرین فلیرجع الی هفوات المجتهد رئیس المضلین **قوله** و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر
زمان است الخ **اقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بهر غایب و حاضر و انکار تا القیامت
نتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا بعیده مثلا سوی یمن تشریف برده از مجلس غایب
بودند الی غیر ذلک من البلاد او الحرب و الجهاد پس آنجناب هم ضرور شد که معرفت امام حاصل کنند اگر او غیر است مدعا
حاصل و رنه معاذ الله موت جاهلیت در پیش بخبر مخبر صادق و موت الکفر و لیس یا خیار قوم کاذب پس اگر جناب امیر
معرفت امام یعنی صدیق داشتند بسبب آنکه بیعت کردند و با جماع در آمدند چنانکه از تفسیر استاد کلینی عیان میشود
که در زندگی جناب سیده این هر دو امر حاصل شد چگونه نباشد که آنجناب بعد فاطمه ظاهرا بیعت شیخین کردند و تا دم وفات
و تیره وکالت و کفالت شیخین را از دست ندادند چنانچه در تذکرة الائمه مجلسی و علل شیخ صدوق مفصل گشته من شاء فلیرجع
الیها غیر جناب امیر همیشه پشت سر شیخین نماز میگذاردند الی غیر ذلک مثل حال المجتهدین الآخرین پس وامن آنجناب
منتفی شد ور نه معاذ الله موت جاهلیت که وعید آن شده است بر طور مجتهد دنبال شیعه میگذارد چگونه این گوید و الند
مثل کشف الغمة و السیاد و عمار و ... که این دشمنان دین اکثر را ثابت کرده کتمان ایمان را تقیه نامیده
نهاده کما فی جامع الاخبار بلکه اگر خود کجی با اجماع ایشان برآن حاصل است بیشتر و اگر از جهت تقیه بود
خود تقیه نمود مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام سید المستنیر بدون بیعت مهاجرین و انصار و انکار در مقابل
صدیق مرجع اصحاب کبار سیما و صفتیه مخالف احادیث مثبته است که آنها از نهج البلاغه در اثنای تولا فتش
والسنی و هم در آغازش بروایات صحیحه چنانچه نحو آن المستنیر گذشت الا که تحویل نمودند خلافت خود را بر بیعت شیخین
یا وجود لزوم رد وحی و نقض میثاق یعنی انکار خطی که سبب بقا رحمت یا خالدین تولید نمود و تمام نا درست غیر المهدیین
از حق الیقین و هم بروایت محمد استاد کلینی الی غیر ذلک من نقض العهود و الایمان وقت نزول الکتاب المختوم
فاین الذاتیات و اللوازم للامامة التی ... الحکام فتح السداد و ... صار الامام ... الاسماء الحسنی
من جمیع الانبیاء و المرسل المتقدمین علی ... المفقود نکیست که حق تعالی در کتاب مستطاب ... الاعلی
... سخن کلام درین است ... فریقین که امامت از اصول است یا فروع و امام را ... هر
نیز که ... الی غیر ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت نگشته کما تشعل ... المشایخ ... و
مدعی چرا ... پس بوده ... لا الی ... مجتهد و زبان ... بشمارد ... رد برگشاید و دو چار ...

و بهیچ سفاهت در افتادند و هل هذا الا اتباع ابن سبا و تقلید المحققا علا و نیز بهمین عقلا در نمی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند چنین رحم فرمایند و از معرفت چنین امام اعراض نماید که بدین تقدیر وعید حدیث نبوی صلعم را احدی
نمی ماند الی آخر ما افادت و اجادت علی اصولهم عجب عجاب آنکه مجتهد میگوید که تغیر امام از اضافت مستفاد میشود
و وجه تعجب اینست که اگر مراد عموم است بمقتضای آنکه قواعد فن عام میباشد و آنهم از آغاز امام الی یوم القیام
یعنی هر اسمیکه مضاف باشد باسم دیگر ضرور است که تغیر در مضاف بفعل اضافت حاصل گردد و لیس ضرور است که هرگاه
کسی گوید اخذت دنانیر زید و سرقت کتاب عمر باید تغیر مضاف بفهمند و هرگاه آن حال و کتاب بد باشد باید که زید و عمر
را گویند مال و کتاب ما متغیر شده بجهت انضمام حالانکه بدون تصرف و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین بر ریش
هر دو بلکه جناب مجتهد الزمانی بر ریش مجتهد فانی که معلم [illegible] بود خواهند خندید که اخذ عددی از دراهم نکاسته
[illegible] از کتاب [illegible] القرقی [illegible] انداشته کما فرضنا این گستاخی از هر حیثیت مجتهد الزمانی این اجمال
را هیچ شرحی نمیکند و امر تغیر را مهمل میگذارد و چون تفصیل او را مصرف میدید باعث کشف تلبیس او میشود
و مجمل [illegible] او را [illegible] تا با جمال اداکرده [illegible] رفت و گذشت چنانچه بر ریش در صواعق میگوید
[illegible] خود [illegible] مجتهد را [illegible] میکند [illegible] اینست که از عادات قدما [illegible] قلیل البضاعت آنست که چون
بسر [illegible] آیند را اجمال [illegible] و مقامات و اطراف را مهمل میگذارند تا راهی دیگر [illegible] داشته باشند والعیاذ
مجتهد الزمانی را [illegible] چو بلند شد جهان سوخت [illegible] خواهد شد [illegible] را
[illegible] خواهد کرد و اطراف [illegible] را احاطه خواهند [illegible] ترس [illegible] از احتمالات نخواهد گریخت
[illegible] خواهد داد [illegible] اتفاق اکنون مجتهد تواند [illegible] طریقی درین مبا
[illegible] اگر خلاف تبادر را در نصوص در حدیث معرفت میکشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان [illegible] اضافت میشود [illegible] که افاده معنی تغیر [illegible] از آنکه زمان از گردش [illegible]
پس ضرور است [illegible] بیان فرمودن [illegible] از اصول فقه ظاهر است تا امروز [illegible]
[illegible] کتب شیعه نیز [illegible] مجتهد قدرت بیان دارد کما لایخفی معهذا باید که در زمان [illegible]
[illegible] دلالت امامی باشد صاحب الزمان [illegible] محمد علیشاه امامی [illegible] از منه [illegible] اولاد
و قس علی هذا سلاطین ایران [illegible] لعنت خدا [illegible] باوجود دعوی تشیع [illegible] متغیر امام
باشد چنین اعتقاد دارد حالانکه [illegible] نقصان ائمه قائل شود در کفر [illegible] اصول اثنا عشریه
شکی نیست کما فی الکلینی [illegible] این مجتهد مینمایم که [illegible] از خواب
[illegible] گوش بیدار و از غفلت [illegible] هشیار شود [illegible] اینست که آن امام از ائمه هدی و خلفا که بود که متغیر نشده [illegible]
که بعد از طفلی جوان شد و بعد از جوانی بپیری رسید و بعد از پیری مثلا سفر آخرت برگزید و در زندگی بار بار بیمار شد
و تندرست گردید الی غیر ذلک من وجوه التغیر بلکه اگر تامل نمائی در وظیفه امامت نیز [illegible] تغیر و تبدل با ظهار

واستقفار و روز شب نوردید عو فعلکه تغیرات را خصوصا بر اصول اهل فضول جدی نیست که حرفی ازان نیست که اختلاف در امت
حیبانند است خصوصا و شیعه امت ابن سبا کما یدل علی هذا الاختلاف حدیث الکلینی و کیست که تبدل و تغیر جناب امیر را شرح توانند کرد
از کافی و بحار و دیگر اسفار خبیثه رساله منفرده که ایمان آورند به نبی کریم و تقلید شدند باصحاب و کهف رحم بر عموم منافقین نبیرا که
آنها بدلالت قران مبین مجتنب گردیدند از صحبت کافرین و هجرت گزیدند از قوم مبیدین و حضرت امیر منهمک بودند بملازمت مرتدین
بدین وجه الفاظ عم نیز اشکار شده مثل رابعة النهار و اگر تجدد امثال ان شرح کنم بطول انجامد و یقین شود که کائنات و موجودات را هر آن
تجدد و تغیرات است تغیر از ذات واجب تعالی که الان کما کان صفت و شان اوست و لیکن به تحقیق عقید الزمان کما سیجی انشاء الله
المستعان و اگر تنها از کتب و صفات انبیاء علیهم السلام را بر شماری نظر هم و عادت بعین تغیر در ایشان هم جاری و اگر اندک غور
کنی باصول رفضه درین خصوص نیز گوی ایشان گوی سبق از ملاحده ربوده اند که … ایشان اختیار ثبوت رفزی بود لعینا تمنا
و استغاثا ازان بکمال است علما … علاوه در قیاسات عقلیه ضروب منتجه دیده باشی که العالم متغیر و کل متغیر حادث فین احنافت را
در اخیر حد منطلی باشد که زمانه خود بقول حد لیفانش نام تغیر و گردش آسمانست و متعلقات حال صاحب الزمان خلاف امور مقرر
و از همه بیشتر که ساعتی هم معنی حمالت حقیقتا خفیا و هم حمالت جلیا اقتبلا باز طلوق بر طلوق و قلق بر قلق باهداد علی رغم … الاحیاء
باز وقت ولادت و شیرخواری و رفتن آنجناب باسمان و آمدن ازان و بامور معاش و معاد پرداختن حال حمل نرگس خود از بحار
الیقین وغیران بروایت عمده اکابر صاحب الزمان در شب موعود که بخدمت اعمامتش … خود معلوم که حینیکه اثر حمل نیست نیز نیافت
و لعه ساعتی چند در اخر شب پیدا امد کما عرفت و چون پیدا شد غیر از اقرار بوحدانیت و شغل عبادت و قرارت جمیع کتب اسماوی و
ولای المعراج جسمانی از امور دینی دیگر هیچ بعد باز در هر هفته معراج مذکور رو بالیدگی در هر روز محسوس تا بحدیکه خاتون حکیمه عمه
که برای زیارتش می آمد روزی در تنور اورا دید و لقاب شدید بخیال انکه مردی اجنبی است و امام حسن ثانی … تمامیان اطفال
رعیت اطفال امیه که از آثار امامت دارند بیان فرمود و گل او و سعدی سوی بوستان گویا حافظ لسان الغیب در تخصیص ملهم شد
و گفت عمرکین طفل یکشبه ره یکساله میرود … من بعید تمتعی مکوبی و داد که لیل نه جوانی و بودن مرد اجنبی چون واقعه ناگزیر حضرت امام
عسکری رو نمود بیکپله طفلی صبیح و ملیح در آمد و جنازه پدر بزرگوار که بعد اعلای مجتهد عفیف روزگار که تمار باز و طنبور نواز مدحش
بر اصول … قرین فروش دنیا خر برد تا معیوب گشت و باز پس گریزد حالانکه … خوانتعبد که امام ضهار شود
یا چون از هم فارغ شد حیرت شناختن … فریار … اگر میسر … نختیامت را معدوم
دارید و فقط برکیده و ملامت امامت قناعت کنید بقول … رسایل هیچ … نازل میشد و اگر بغور نگری اول به حد و نجره و دیگر
لما اوما نا الیه بلکه امام سابق را بالیستی … منع کردن … تقلید جناب مرتضوی نمودن که از کمال حزن چند روز
انزوا گزیده بود تا وقت زیارت برجوع شیعه مفید و اطمینان قلوب میگردید … عرض نیشنید در دیدن خرمیا و ردند لیکن
عجب … که تار فضه … مگویند که امام از انجمنت در انوقت از صبح باکل گنج شد که جناب باختیار بجهت دفن حضرت رسول
رب ذو المنن و دعوی فدک … کما فی المنتهی … نتوانند گفت این کل دیگر … گفت فاعتبروا یا اولی النهی و این
در عالم شهادت و حضور واقع شده و در افادات امام شیعه و تعلیم و تلقین ایشان که طوایف شان بهارسید هنوز مفتوح بود و غیب

صغری توقیعات و مکاتیب مزور و مزور سفرا و پیدا شد بازار اہل مکیدت گرم قلوب اہل عقیدت ہمہ سرگشت و در زمان غیبت کبری اخبار
آن در بحار و انہار بدان کثرت انجامید که اگر برای جناب شہید کربلا زیادہ از صد ہزار رکعت بطاعت ترتیب دادند کما فی روایاتہم
در خصوص اضعاف مضاعف آن را از کمال ناز و نیاز بلا تناہی میرسانیدند لیکن بہار و باغ جابلقا جابلسا ان دل مبارکش در ره بود که گاہی
تا شبان خود را بقول شاعری زینہار یاد نکرد ای صبا فی مژده وصلی نمی آری نحدیثی بدر کوی تو بستند مگر پای صبا را و از ان تتم
و تفرج و سیر و تماشا میسر نشد تو گویی که آنجناب از انجا گاہی بر خود نجنبید و لیکن سخن محقق تحقیق محققین خصوصاً صدوق الکواذب
متعصبین این است که الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار و با اینہمه گردش دوار بر جای خود برقرار و انہم بعنوانی که عدد اولاد
امجاد و لعید تا رسیده شد و ہر گاه بآیات یا الوف تجدید سفر که در جنات الخلود و ماخذ آنست عدد یعنی ہم الفوج کشتی و میدان داری گران
رکابی مشہور کرد ندار پرده غیب برآید اکنون که تو از زین بہود تقیه میکند و میلرزد چنانچه عنقریب برقصر میرسد جناب مجتہد تا
او را اختیار است خواہد ہمه حرکات و تشبیب فراز و کرشمه ہای امامت ورا در تغییر شمارد و خواه در تمکین و قار فاعتبروا یا اولی الابصار
با اینہمه لیسی در کتب طائفه دیده و از علمای ایشان شنیده باشی در قصص الانبیا که پیغمبری زمان جنین وحی آمد بلکه در عوارم جالسی در
بعضی از مقامات ملفوظ از قاضی [illegible] صاحب [illegible] بیاد میا [illegible] تغییر از ان [illegible] منسوخ و قس علی ہذا [illegible] کلام که نبی
این زمان [illegible] در ذات [illegible] بطلان ختم نبوت [illegible] موافق [illegible] الزم [illegible] کلام منکر ختم
نبوت [illegible] عباسی بود [illegible] مجتہد الزمانی بحکم تغییر [illegible] موافقت [illegible] چنانچه [illegible]
مباحثه با شانی لا [illegible] جناب [illegible] بالیقین [illegible] الاستغنا لیس [illegible] شی [illegible]
تحقیق الاستقلال للامیر [illegible] اکنون [illegible] خاص [illegible] شیعه [illegible] اعتقاد دارند بلکه
معتقدات اثناعشریه [illegible] با وجود [illegible] کتب تفاسیر و اخبار ایشان مثل شرح جامع الزیارات [illegible]
که [illegible] از جناب امیر [illegible] الامور [illegible] رسول [illegible] تواند شد که [illegible] السنت [illegible]
[illegible] بکتاب [illegible]
[illegible] القرآن [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] العلم [illegible]
[illegible] علوم [illegible] جناب سید المرسلین [illegible]
و حیات [illegible] انکار نموده و [illegible] عقیده [illegible] از پیغمبر [illegible] از رسالت استعفا نموده از
ادای احکام الہی عذر [illegible] آورده [illegible] مذہب اہل سنت [illegible] گویند که [illegible] اولو العزم از رسولان استعفا از رسالت نموده اند
و تعلل و مداہنت پیش آورده و عذر بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام الی آخر القصه میگویند قول ہذا بہتان عظیم نیست
تفسیر و احادیث و کلام شیعیان اثناعشری میان مخالف و موافق کثیر الوجود است اگر مرید کاذب خائن بہره از صدق میدا

چه اقوال احدی از علمای امامیه روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی است که مولانای ملحد من حرف علی

قوله تعالی قال ربی ۲ قوله تعالی خلافة گفته لیس لک ثعلا امنه قد تعالی الی الامة بل یکون منه علی الشیاله و تمهید مذهبه [illegible]

در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول اوست انکه ابن ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابوبکر از حیثیت استقلال

او بقول قیلولی مذکور ساخته جواب گفت که من مذهب الی ان الامامة تکون بالاختیار کیف یمتنع من جواز استقالة الامام و طلبه

الی الامة ان یختاروا غیره لعذر یعلمه من احوال نفسه و انما یمنع من ذلک المرتضی واصحابه القائلون بان الامامة بالنص وان الامام

محرم علیه ان لایقوم بالامامة لانه مامور بالقیام لتعینه خاصة دون کل احد من المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از

حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری در عقیده اثنا عشریه در باب نبوت الی آخر بالقوه به یاد دارم که در و قدح این الف

سنی و نحو آن هما در تالیفات خویش بکمال البسط و التفصیل نموده ام و اگر سید مقالی از امید به ندانند تمنای قطره ای قوت داشت

است لازم که بدان از سر تو التفات نمایم و اگر خداوند عالم میخواهد عنقریب مبادیه فکیف که غرض اصلی آن بود که ولد از سر تربیات خویش

بجوان افعال از امام مستحیل نیست انما از اصحاب الانبیاء الطریقیه اول و این عوض بعنوان شایسته صورت بست و اگر راست بدین مباحث

[illegible] گفت که [illegible] بالا ولویت [illegible] [illegible]

[illegible] و استغنا

[illegible]

[illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

امتحان بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

جناب امیر [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] در بدعت [illegible] الشهود

باشند [illegible] التعلیم و التسویه

[illegible] و انتقام توانی دانست که [illegible] امور از امام زمان ما بین الاقدام میگردد با وجود

انوثت و ملول و اقامه [illegible] که ارگذاری منفی نمودند تا انکه جناب امیر فقط عهده کتابت وحی یعنی مصحف فاطمه یافت و باغیبی باوج

رسید که کتابت کتاب الله عز و جل یعنی وحی حضرت رسالت شرکای دیگر بروایات شیعه بودند کما هو مذکور فی الاصول مثل البحار وغیره

و از اعلام الاصابه باعلام الصحابه که مختصر استیعاب است توانی دانست تا که انشا کار مثل ابی بن کعب از قرا و فقها اصحاب بوده اند که جمعهم الله

بزرگ را از بین المنافقین دانستند فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر نباشد کار مذکور در سیرهای جناب امیر چگونه بانجام میرسید خدایا چنانچه معصوم را غسل میدهد
مگر معصوم و حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه با میکردند و جناب امیر جنازه سلمان فارسی به یک رسیدند همچنین نم تا ثابت وصی را نیز سرانجام داده
باشند الغرض اگر صدیق را در ارتدادها امور رعایا به کمال رحمت ندیده تجربه و سوابق خدمتها کما نقل فی السیر والتواریخ مقدم داشتند استبعادی
نباشد نکیف که ثمرات آن هر دو مرتبه بعد اخری عیان گردد کما ستعرف من شرح المدارج ایضا انتهی لیکن مرا نی بالا خوانی علمای شیعه
هر جا عیان میشود و قواعد ایشان کالعهن المنفوش در روی هوا مانند نقره مس میگردد و درین باب نفی امامت حال ثم بعد ازین
بعد ترا از مرا این است که در کتب خود بنیاد وش تفضیلت علوم لدنی و مانند آن گذاشته و ذاتیات و عرضیات امامت کما ینبغی را بر طاق انداختند
حالا مانش انکار افضلیت شده یا اگر چه کار امامت بیاره معکوس گردد و متحیرم که خبث نیت رفضه درباره ملکات اولیاء تحقیق حقول میگویند که
حضرت داود در لشکر شئ بود بلکه رسول خدا با وجود جمعیت اولی در لشکر امام مهدی خواهد بود و غیر چه علاج نه جویند از برای عادات مفقه
حکیم بعاد خویش فاضل مطلق که هر جا لامش بود در زبان داشته خود در کتاب ابطال الباطل از شیخ المریاج فی کمیة [illegible] انداز حکیم
وعادل در آغاز شرح نهج البلاغه خدای عزوجل را ستایند ابوبکر را با وجود مفضول بود فضل امام کرد [illegible] که چه بدان سان
توان دانست که اگر او تعالی منصب امامت بفضل دادی در آن وقت بنای ملت نفی را بعین فنا [illegible] کما مر از اینکه شنیدی آغاز شرح آن است
ولیکن نهاد اول تا روره کثرت آری این حکمت نفس است اگر لطف بیان انبیاء با ناقص کنند به بهره علیت علم را به وصف [illegible] کنند
اهل رفض چه حاجت مشاطه نیست زنوی فلا ایام را بدر حرمات التحکمیه کلیه توان دانست که جناب امیر را در تقیه مذکور تکلیف نه او ندید خود
دعوی مزعومین بر وفات شریعت داشت چنانچه مزین در رساله حدیث الحوض بعد الخوض آورده ظاهر از کتاب طعن الرماح نیز اگر فته واو لکا [illegible]
دیگر این مشغول گشته به حال جناب سیده [illegible] نزول صحف اعظم نواختند به جای اشتباه متحیران باقی بالله وفات رسول الله [illegible]
هم نازل ساختند فاعتبروا یا اولی النهی و قولوا اولیاء و اسفا اینکه شنیدی محض [illegible] خود کلام مرتضوی در خطاب جناب فاطمه که صبر
این کل بر گیسو در دوری ترا و در مداحت را غدا ضامن سستی شهادت سیده بر آنکه جزع و فزع و نوحه و اکابر فتن فدک از دست میداد
حضرت زهرا بود نه بر مفارقت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ولیکن با اینهمه ابقاء فنا که بدرکه ناظرین و سامعین سوخ کلی [illegible]
بعد از تعمیم ماسبق متبعین یکدیگر و دیگر احبا یاران و غمخواران طور ایشان برگزید و یقینا و قطعا دانست که اشرف انواع اتباع حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم همین است [illegible] در نهایت [illegible] جناب جای گردید که خارج اعضای تقریر و تحریر تواند شد تا آنکه سیاران مثل ابن سبا [illegible]
متعصبانه گردیدند و از اعتقاد بخلصان تا دم شهادت خود در کفر و ردت منهمک بودند ولا حول ولا قوة الا بالله **قوله** و بذا مع قطع النظر عن
استدلال [illegible] **اقول** از اینجا ثابت شد که استدلال این بزرگ [illegible] بزرگان نقش الفاق افتاده که مراد از موت جاهلیت
موت علی الکفر بوده با وجود که [illegible] شیعه لوعی از علما بیعت فنا بالجمله باتفاق شارحین کافی کلینی شیخ جلیل قزوینی مفضل النبی بخلاف رفضه
منافقین که در کتب ایمان و دین خواهش موت علی الکفر را بدلالت مطابقی آنگاه در مناقب علی مرتضی شیر خدا قالع باب خیبر [illegible] کمال
ابد و جهد روایت کرد [illegible] دعوی [illegible] ولای اهل البیت طاهرین را برای نفوس ضعیفه خویش عنوانی ثابت کردند که قلب کسی را [illegible]
رویت یا استماع این کاخذ کسی گردد [illegible] میکند که لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا و هر ناظر و سامع با این مصرعه مشغول است ع
سگ مسجد ای عاقل از عقل و دین شد و از ینمقام در حق صاحب جامع الاخبار که حدیث موت علی الکفر را برای العیوب التقیه

آورده بتعیین مضمون این باید کرد که قاضی رطل یوق بن الهیثم والیانرده در تالیفات خود بحق دیگران آورده که بزبان نتوان
آورد و بیعت محبت شهرداران مجوز بی پدری شد که دست غیر گرفت است پای مادر او شد بالجمله در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
چنان مراد نیست که این خبیث بدگر فهمیده بلکه مقصود تهدید و تغلیظ است تا فتنه و فساد بوقوع نیاید و سد باب تباهی و خرابی برای مکه
مدینه طیبه علی افضل ساکنها الالاف الصلوة والسلام باشد و کم له نظایر فی کتب الفریقین تهدیدا و تهییبا و قد مر بعضها منقولا عن کتب
القومین فکونوا علی بصیرة الیقین و لا تعتنوا فی الاعتراض مقیلا این طرفه آنکه تهدید را از مکتوب حضرت امام کاظم که بجواب یحیی بن عبد الله بن …
رضی الله عنهم نوشته و مضمونش آنکه خبردار از خلیفه منحرف مشو و از اطاعت او بیرون مرو در پناه او باش چنانچه ائمة المحدثین نقل کرده اند …
نیست و این افادات کالمیه اتفاقا سبب خلیفه اتحاد تا مخلص شد لیس امام گویا پیروی عبد الله بن عمر نمود که بخطاب عبد الله بن مطیع که بیعت …
شکسته آراده مقاتله نمود و افتخار که عبد تباید کرده و خبر سید یزید و اشتر عن ابن عمر نمود فرق این است که درین مکتوب اطاعت خلیفه …
و دعای بقای اوست و در کلام ابن عمر فقط تحذیر از قتال و تحدید نوعی از جاهلیت که کراهت این شامل است و هم القسمی از ضلالات که چنین …
… اهل امیه که چون راوی سید مراد کفر است فرموده بلکه نوعی از ضلالات و از کفر انکار نمی دهد کما فی الکافی آمده …
بر ظاهر است که اگر در زیاده امثال این رقعات باعث واقعه کربلا برای حفظ ناموس شان چنین کلمات …
الغرض مقتدای ابن عمر همان بود که او ولایت برای عهد یزید قبول نفرموده و ضلالات جاویداره کرد زیرا که در آن زمان کسی …
وقت تفهیم انفلیع کما لا یخفی و انفعلی پیروی هر چند شیعه مشتاق باشند و لیکن درین اوراق آنچه درباره ثبوت حدیث …
حضرات ائمه بقدر لزوم البته تشکیل این کرده توانند شد چه جای آنکه در ان …
و شرط قطعیه نوشته شد فالحمد لله علی ذلک باز انکه نمی تواند که این مقتدای سنیان …
او میان ناقضین بیعت یزید را کافر نیست که … قبول نکرد و صلوات هزاران …
و لبیاری را از و شورید ساخته … شهادت شان … چنانچه در … کتب …
وار … است که این قصه از متواتر … است که چون کسی از عراقیان او را از خون … و غیره … او را …
کرد هنید حال ایشان که … سرور عالم را … و از خون …
گوشوارهٔ عرش رب المشرقین بود … جاهلیت مرد حالانکه چون بکربلا رسید … که آنجناب … عراق سفر کرد …
در رسید و از قریه حجت رسید که خواست که باز گردد و از … بمدینه بیاید … تقدیر مشیت الهی کارگر نشد …
گرفتار شد و بعکس الله من قتیل گفت و زار زار گریست و حقیقت الامر آنچه سید … است که با وجود بیعت هزاران کس بلکه صد هزار
و زاید چه بوقوع آمد که قطعه را رسید بلی چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگرچه در روز بروزی … بنصرت آنجناب
بدو رفت و بسعادت ابدی فایز شد بالجمله اینهمه بزرگان از اهل اخلاص بودند هر کسی که … ازین سفر مانع شد و کسی که بر حال ایشان …
ابرار مطلع شد نقد جان در او نثار کرد یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما قوله مراد از قرآن مجید امام زمان نیست اولا بسبب اضافه …
امام الیها قول مقام حیرانی است که بار بار اضافت مذکور است … امام مراد … آنکه دلیلی و برهانی بر آن … بیعت …
واده بود که شاید … دلیلی بیار و … که جهل یا تجاهل … لوی مشقت … تقدیر الهی …

که مانش منوز ابتلا القضیست و دیگر از الصحت چون بینه تمام باردیگر انصافات موجب تغیر امام دانسته ضرور اعتقاد بتقریب دیگر هدایت
کردن که شاید از جهل مرکب ... بقدرت ایزدی نجاتی ... اینکه کتب لطایفه که در فن حدیث مشتمل بر الیه و دقایق القاب ائمه
حضرات ائمه هداة است مذکور شده که حضرت امام جعفر الیقین ... مقرر کرده اند بعضی از آن اند الیتی و بعضی دیگر در تفصیل ذکر کردنی و
نوشتنی است و گاه نشتنی و گاه اشتنی نیست و ملقب القاب عین الله است که در ترجمه زیارت آنجناب علیه القاب مذکور شده چون انصاف ...
... اللهم ... بینا گر ... عین الشمس ... و کارخانه آسمان و زمین ... سایر مخلوقات و ... اسرار ...
ذات کبریا زیر و زبر شد بطریق اولی ... علی مذاق جمیع المتکلمین العلماء الحاذقین ... الیل از کفتی ... باشد ...
از غفلت و خواب حکم شد که از اعتقاد و گشتن زنده دار بجای ایتلوه شوند و باید هر یکی شیشه ملو باشد از چیزی قفل ... که آنجانشین
اهل شود و باری ائمه شرط یافته شد ... غفلتی بایشان ... و شیشه بر زمین افتاد فرمود که نیست حال شیشها ...
قلیل ... غفلت ... آسمان و زمین را با وصف غفلت کسی هست که حضرت ... حفظهما و هو العلی العظیم ... تعالی
و کتابه المجید إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ... حال خواهد بود ...
در ذات باریتعالی تغیری ... مجتهدین بر انقایل باشند ... ترکیب ... عالیا کالام در ... از تراجم ...
معصومین ... حاصل نه که ... ساخته ... اهل فضول ... صوفیه ... جوش
و خروش ... تنزل ... زیاده ... چنانچه بحث در آخر کتاب ... بتفصیل
خواهد آمد انشاء الله تعالی و ایضا بتقریب دیگر چون حدیث شریف ... حاضر است جناب پیغمبر را هم شامل خواهد بود ...
از خروج ... کتب الفریقین ... مقام فکر ... در قرآن مجید ... آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ
آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ... تا با بقعه کل ...
روز ... از حضرت سید المرسلین ... چنانچه گذشت پس آنجناب اعتقاد به رسالت خود
... اقرار به ... اعتبار ... لیکن ... اگر مراد ... باشد
امام ... از اشکال سابق ... جناب امیر ... از ان ... انشاء الله ...
متکلمین ... بعد از این ... زمانه ... حال ... تحقیق ... اگر ... عالم ...
... رسالت ... ثابت ... دیگر ... اصل ... باشد ...
و انکه ... اصل ... کتاب ... الکتب الکلامیه ... الرشیدیه ... مشایخ
... زمانه ... رسالت از زبان ... قرار دارند و قران اهلبیت و اخبار ایشان
... الاشارة ... تاویل ...
... اهلبیت ... شیعه و دیگری ... عمر ...
و اگر ... زمانه ... ثابت گردید اگرچه ... غلط ...
... حضرت جبرئیل ... علی ... الکبیر ... مشکل معلوم

که مجتهد الزمانی فقط برای همین که عوام را ابرام و وا نه صید کنند و از زبان شان بگویانند که قبله و کعبه یا مصدر معتبر از این کرامات شد که جواب چنین رساله
را که در شکنجهٔ الزام آن همه کس گرفتار اند و همه مجتهدین هیچ و تابش مجبور و ند از آغاز تا انجام بگله و گله دوش بدوش با وجود ثبات حواس
هوش نوشته و بنده وی قبل ساخته رجعت فارغ گشته و حقیقة الامر اعراض صاحب دانش و بینش که تواند دانست که رساله چه تحقیق صاحب دلو به
مجتهد را در جوابش چه خبر اختفاء و در ترتیب درستی آنچه افتتاحش آمده و چه سفاهتها روداده و درین مقام وسعت شمار بود و هم در بیان امثال
هم اتفاق نیفتاده لیکن گرد آگوین نگرده و بنده وی بقصور ترسیدیم و شاید اگر خدای عز و جل تفضیح قاضی رطل بود و تعلم عوج بن عنق
خواهد مباحث دیگر متعلق انجیده شکنی قیح تو انگفت باید **قوله** والقرآن لا یتغیر لا یتبدل **اقول** این مقولات هم دلالت بر آن دارند که
مجتهد الزمانی با دعوی اجتهاد و کلام ملکه قوت تمیز و بهره دانی امور ضروریه را هم ادراک نکرده زیرا که اگر انکار از تبدیل و تغیر کتاب الله ماست
به معتقد الحق پس امریست نفس الامری چه احدی از اهل حق را ندیده و نشنیده باشی که گوید در قرآن مجید تحریفی بوقوع آمده بلکه اگر کسی دعوی
تغیر و تبدیل نماید یا معتقد آن باشد تکفیر او می پردازند که مستلزم انکار آیات قرآنیست کما بین فی موضعه پس حاجتی نبود و بالا گذشت که
مقصود من در رساله قدیمه انتباه امامیه است یا نیعنی که اراده قرآن مجید از امام بجهت معرفت بخوبی تواند شد تکلیف کسیکه منتخب از تمامی دنیا …
امام صادق باشد یعنی زراره وقت موت خود که متحیر باد راک امام بود و پسر خود را فرستاد تا از مدینه طیبه خبر آورد که بعد قال ناکم و نبیه
قرآن کریم را از عمر عزیز خود طلبیده و سینه گشاد و اعتقاد بر اماميش ربست و عهد الست را بشکست گفت و امام من هست چنانچه امام
المتقدمین در مختار خود آورده و بالجمله عدم تغیر و تبدیلش در اعتقاد اهل حق مانع از امامتش نه در اعتقاد مجتهد که ازانجا
متغیر میدانند و مقلدینش پیروی او میکنند نخواهد شد بلکه تغیرش موید امامت باشد زیرا که اضافت موجب تغیر است و حدیث دلالت بر تغیر
امام دارد با اعتراف او والقصه اهل حق اعتقاد همین می دارند که در قرآن مجید بعد از نسخ که در وی از حضرت بالاتفاق روداده و مولانا ابو علی
الطبرسی در تفسیر خود زیر آیت کریمهٔ اِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیان کرده بجای خود محفوظ
و فرزندش مستبد بلی بعضی از روایات نزد عامه موهم تحریف گشته که در بعضی آیات در زمانه شریفه حضرت رسالت چنان میشوانند که در هیچ وقت …
و حینئذ … در اعتقاد و لبست … سال یعنی ظاهر رسالت منسوخ شد بعد از تلاوت نه آنکه تا وقتیکه از زمان وفات شریفه بود و اهلبیت …
که بجهم … مثل کشتی حضرت نوح بودند در سلامت و نجات از تغیر ساختن معاذ الله چون ماندگان این امور قطعا و یقینا از غیر
صحبت و خصوصیین بارگاه رسالت بودند نسخ از ما به النزاع خارج شد که این تصرف المعیت کسی از اهلبیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالت
در آن اختیاری نداشتند و مجالی نمیباشد که دخلی در آن توانند داد که در حقیقت تقول است و در قرآن مجید معتبر باشند وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ
الْاَقَاوِيلِ لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ **الغرض** ازین آیت مراد هدایت عیان
که حضرت اگر از طرف خود زیاده دنیا کم کنند درین وعید که مزیدی بر آن متصور نباشد داخل شود یعنی اگر او سخنی بر نامی ساخت البته میگرفتیم از دست
راست او باز میبریدیم رگ قلبش پس هر شما کسی نیست که از من منع شود و هیچ وای بر قومی که از عناد الاسلام ایشان واضح شود که رب العالمین ایشان
فرموده کفیشه و حضرت آنرا دو نسخه گردانیدی که موافقین ولد و دیگری منافقین را فاعتبروا یا اولی الابصار آنها این بازیچه الاطفال بود و آنهم از کسی فرماید که شما را عیب …
بیند انکر دیم و از آن هرگونه واسن غیور را منزه نماید و تشریحین التقدیرین … دیگر که نسخه غاصبین با کلام خدا هیچ گونه نماند که … آنحضرت و خلفاء …
فرمایند و کسی را دخل تصرف نماند انشاء الله تعالی جایی که موقع سخن بیابیم به بسط شرح متوجه بشویم بالفعل سخن اجمالی همین قدر بود که اهتمام جمیع ایات

مدار دینی بر نسبت خلفا بحضرت بجا نیاورند با احادیث فریقین که سمع و بصر و قلب و روح مطهر آنجناب بود زند و میراث نرود در خصوص جعفریه یافتند کما عرفت

کمال مساعی ایشان در ضبط المعانی بود و نوبت بدانجا رسید که کسی بهیچ قریه و بهیچ وجهی حرفی نتواند افزود و لفظی نتواند کاست و باز از تکیه [illegible] نتوانند از

عیاذاً بالله غایة الامر اینکه آن آیات و الفاظ منسوخ و البعید الثبوت خارج از بحث تواند نسبت که بلا تشبیه تصرفی از مصحف است و اختیار دارد چه بما اینکه بسیاری از

متقین آیات معلومه را بجهت عدم تواتر و جهالت ساقط از اعتبار دانند بالجمله چگونه تجویز توان کرد که خدا در عالم باختلاف ما موسساز و بدانجو شنود باشد که

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا بار تشتت و تحیر ما ایشان را بترسم گردانند

چگونه ترسم از اینها بر الهاده [illegible] که حضرت در مدت عمر از قرب التقیه برنتافت امیر قالو بنیاد و نوبت با ستغفار رساند و تفریق قرآن جمع ایشان و لا اسلم نخوانند

و چگونه کتاب کافی که حکم کنند بر ایشان بنسخه اللهیین منسوخ است امر دیگر هم آیتی از تلاوت نتوان کرد و بدین حال نسخه را که چند ان اهتمامش الکار برند چگونه قوم منافقین از

ره برتافتند به خیال هنم و پیروان شان که بر قرائت و تلاوت و لقای تلاوت و حجت قرآن مجید جابه هاخو نیز از کار ساختند اگر از فکر کنی در لقای نسخه و فنا

حجت الهی بعوکه از پرده غیب ظهور نموده جمیع مجتهدین هم تواتر را شرط قرائت دانند و نسخه اینکه معتقد صافی و حق الیقین بکار [illegible] ذکر آن [illegible] تباید

اربعین کتاب اصول الثقات از نایبهم مهاجرین و انصار دیده با انیس و انیده هم محسود که از امور جزایر امام که کسی نخواهد دید و ظاهر نجیبیت همین است که امر و قرینه است

تا یقین از آنها ترجیح شده بود و آنها را از شرع و امامت الشرع و ثابت شد به سبب که اینجا از شان این نسخه بر او اختند و نزد ما به سبب اعراض اصحاب از آنها چنانچه سید

نعمت الله از بیگانه [illegible] اند غیر آنچه هست که آنها مصداق حدیث کافی اختلفوا فی التوحید و لعل ایشان [illegible] دیانه و بیان آنها و عبارت حدیث

اینست علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن حمزه قال کتبت الی الرجل اسأله ان موالیک اختلفوا فی العلم فقال بعضهم لم یزل الله عالماً قبل فعل الاشیاء

و قال بعضهم لا نقول لم یزل الله عالما لان معنی یعلم یفعل فان اثبتنا العلم فقد اثبتنا فی الازل معه شیئا الخ و همین ترجمه مقوله موالی همین است که با امام تعلیم گرفته بود

ترجمه اینها [illegible] و اینها روایت سهل عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال کتبت الی الرجل ان من قبلنا من موالیک قد اختلفوا

فی التوحید فمنهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة فکتب بخطه سبحان من لا یحد و لا یوصف الخ و درین حدیث هم چیزهای بسیار است که حیرت را

وا میکند [illegible] ... بر جلو شما هیچ در خلوت شما اگر کاش [illegible] کلمات محققین [illegible] جمع کنید مثل همانی که در بحث نکاح خواهر حضرت آنا

یعنی ام کلثوم [illegible] گفته که عمر بسیار غیرت [illegible] نه تمسک خلا اشکال بود و لیس بر قضیه [illegible] اسما و زوج الاقوام [illegible] که فعل کل نیت

است در مقامی [illegible] خود و مشکلات مبادی الضلالة خواهد لیس چگونه عقل کسی تجویز کند که چنین کتاب [illegible] که حال امام [illegible] قبل از نزول

ایشان [illegible] و تا قیص کسی [illegible] درین [illegible] مقتضای تمسک است بر شریعت اثر و که حفاظت کنند درین امر اعظم یعنی تبدیل و

شریعت بلو بی تغیر و چون [illegible] هم زیرا [illegible] که ایشان با تکاثر ایدیه و یا چنانچه دو [illegible] بطیب خاطر ... همه سالمی

الکریمه بیان آنها تصنیف و بعد از فکر موافق بزرگان خویش چنان قرار داد که چون آن آیات و ال بر مناقب و فضائل اهل بیت بود و نحو نمودند و تغییر

ساختند بار [illegible] آخر روایت نشانداده که خیال نکند که درین آیات بسیار اثری از آن مشام عقلا نمیرسد مگر ندیده و شد و دال غیر ذلک

احیاناً مثل فی حق علی در روایت [illegible] تحقیق ثانی که حقیقة تحریف را در عهد الاسلام بسوی جناب سید المرسلین گردانید اقرار نسخ از

از کلام شان مستنبط است کما لا یخفی علی من نظر الی هذه المباحث فی الکتاب المذکور پس چنانچه درین خصوص توان گفت که در زمان

سعادت اقتران [illegible] ... و هر دو در آن مدت تنگ [illegible] تبعیض در آن بطریق

اولی محتمل است [illegible] امام جعفر [illegible] باشد که در کلینی ممنوع از تقیه بود از قرآن اهل بیت منع نمود کما لا یخفی

ازان قبیل که فرموده اند که وانذر عشیرتک الاقربین لیکن دلالت قطعی کجا دارد مانند آیت انذار برینکه بیان کمن امامت
ورا که اوست مستحق نه دیگری زیرا که عام ست محتمل که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بلافصل امیر المؤمنین
و ابطال خلافت متقدمین و اگر بیان آنرا بروایات رافضه پیوند بریم اشتمال آن بر استعفا از رسالت ست که
حاشش مجملا و انستی که بنیاد دین را که ابن سبا قصد هدم کرده موافق کتب شیعه نیز میکنند چنانچه در معانی و حیات القلوب
شرح استعفا کرده اند و مکابد ابلیس را جلوه داده اند و امام اعظم علی را دیدی یا نه که در خلاصة الاقوال سبب عدول
نسخه سلیم هلالی بر بعضی از موضوعات گرفته الکتاب موضوع چه جای قصه واحد غدیر و اگر این را باور ندارد باری تمهید
پیر نابالغ بیت گلستان هم یاد نمی کند که ع اگر هر که بیرکنند از گلاب پستگی دردی افتد که سیلاب
و هرگاه آیت کریمه عام و مبهم ست یعنی مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ هر یکی از طائفه فاحشه رستی آن چیزی
را که گفت یعنی شاید که معاذ الله مثالب مراد باشد چنانچه از اصول نواصب و خوارج علانیه بر می آید و مویدش
در کتب شان با عتراف مجتهد و صوارم وغیره موجود که ای عائشه اگر خواهی نظر کنی بدو کس از اهل نار اینک
می آیند تا حضرت علی و عباس پیدا شدند استغفر الله این حدیث را ولد ارسب مروت بتقلید عادل و منصف هم
کاسه لیس علقمی دین فروش جهمی در شرح نهج البلاغة آورده الی غیر ذلک و آنچه رافضه گفتند که اعرفت مراد اکثر
از انست که خوارج و نواصب از وساوس و هواجس تقریر کرده اند بلکه زیاده هم است زیرا که چون از جناب
رسالت بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استعفا بظهور آمد جلیسه خاطر شریعت نماند از خلافت و امامتش
چه نام توان گرفت که تفرع بر آنست و مبادیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عهده خود کاره میباشد چه جا که
مسلط تمام او را مجبور میگردانند باز برای استمالت حکمی دیگر میفرستند چنانچه در بخصوص لال کتاب مختوم کار روی
تمام کرده اند ای تخطی کمل از شاه ولایت روبروی ملائکه تا کیدی نوشته اند بتحقیق جناب افقه المحدثین که گاهی
گوش بدمن احدی از عامه و خاصه نشده باشد و الحمد لله که منسوخ شد مثالب او و محکم گردید وجوب محبت او
کرم الله وجهه علی الاثات الطائفة الرافضه که از روضه کلینی بخصوص جعفری عیان شد که این نام مبارک گویا
برای ایشان بدر از نزل شده گشته و مقام مفاخرت است و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و چنانچه محمد
ایشان مثل نجفی وغیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام این لقب را از مذمت یاد
فرموده اند و از برهمنا که بید شهید که مناقب او در کتب فریقین بنصوص هست برای تذمیم آنکار بر فضه
نفست را موافق بروایات شیعه و سنی جاری نموده و در صد حدیث موجود هست ارشاد ایمه که احادیث ما را بر کتاب
و سنت عرض کنند ناسخ و منسوخ شود برای مقلدین مجتهد که مثالب جناب امیر چگونه بر طور رفضه
بوده اند بود زیرا که در حقیقت بنص ید لیه نزد ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصب امیر از پیر
جبرئیل بار بار شنوده بود مصرع چنان کی ماند آن تا زی کروسا زند جهلا و هر که را علو مدارج زانند او وصف باشد
مثالب او نیز کما قررو افی باب زراره الذی الفتوه بالخصه بسفه و امرق الفاسقین و هو شر من الیهود و المجوس

پس شاید که بیان مثالب بجهت محافظت مرتضوی از دشمنان بوده باشد که در کثرت عدد بند اشتند و نیز تتوهم نگردد
که وجوب محبت برای حضرت مرتضی رض مستلزم خلافت بلا فصل و امامت کبری و سلب خلافت از خلفاست چه اگر چنین بودی
حضرت امام محمد باقر العلوم بخطاب برادر خود زید شهید چرا فرمودی که وجوب محبت برای هر فرد از افراد اهلبیت ثابت و طاعت
برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مساعی علمای رفض را اینجا کسر عبد الله بن سبا
برابر کرده که در کتب فن بعرض استدلال مرتب کرده بودند که هر که واجب المحبت است متعین است برای امامت و اگر
مقصود مجتهد نیست که قرآن مجید متغیر و متبدل نیست و نخواهد شد بر مذهب شیعه پس این معنی لقول پدرش در صوارم
ازان قبیل خواهد بود که تعلیبا و رانشانش تکذیب میکند و بالعکس زیرا که مقصود مجیب بسبب تاویلات حدیث معرفت
بر خود را امامیه ست که ایراد علیه سیاقه و مجتهد پدرش در صوارم و طعن الرماح و غیرهما مدعی تبدیل و تغییر هرگونه اند و دل و جگر
خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی در بعضی از اوراق از تالیفات مجتهد الزمانی
دیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابله اهل کتاب رسید و آنها گفتند که شما خود بفضیحت
گرفتار بوده دیگران را از فضیحت میکنید یعنی تحریف کتاب الله تعالی لیکن تحت جزدم توریت و انجیل ساختن
بحلا زدند و کار علاجی نیافتند پس درین وقت نفاق کهنه ایشان علی روس الاشهاد جلوه ظهور داد و معنی آیت
کریمه وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
رو مشهود تماشا هر کسی از اهل کتاب از غایت تعجب خندید بلکه نشست و تا گردید بلکه افسوس که مناظره مذکور
و ... نشد ورنه امید این معنی بود که از شیعه هم انکار نمودند و بیفرمودند که دین و ملت غیر از تسنن نیست
که قدیما بادیان مرتدند و لیکن از جدیدی در پرده تقیه بسر بردند اگر عناد الاسلام را از مسائل الهیات بشنی
تکلم خواهی کرد که خود دست سنگین دل سیف ولداری بکار نقصه در ابواب تحریف اکتفا کرده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را حقیقة تحریف قرآن مجید ندهسته و مجازا اصحاب کرام را مبدل و مغیر انگاشته که تنزیل
بعد ترا انکار و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسیار مردم ازین هر دو فریق بوده اند که بدست ظلم و عدوان اهلبیت
رضی الله عنهم کشته شدند و این مرتدین و ناصبین نام و رد شکیبانی حضرت رسول را بانواع مصائب مبتلا
داشتند پس چنین ظالمین سرگرده کافرین هر چه تحریفات را در آیات خواستند جناب پیغمبر با وجود تکرار لاتطع الکافرین
والمنافقین موافق تمنای ایشان پرداختند و نسخه اولی را بدست حافظین اسرار مثل امیر المومنین و دیعت گذاشتند
تا اولاد امجاد در شب آدینه یا شهادت آنجناب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق برارند و مجموع کافوری
روبروی آن برافروخته گلهای انتهای نرگس و سوسن و نسرین و نسترن بران افشانند مگر هیچ آیتی را در انوقت
مقدرین تلاوت نکرده اند که نص جعفری در کافی اعود بخطاب قاری آیا قرأة اهلبیت نیست که بازبان ازین قرآن
میخوان مطابق تلاوت این است چون امام برکسی قیام ورزد آنگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شراح گفتند که
در ان وقت غیر همین قرآن متشریت خواهد بود و کفی الله المومنین القتال الغرض بر اصول امامیه انیم خالی

از خرفشانیست چون بعضی استبعاد کردند گفتیم بلکه قول صدوق و اتباع او را یا و نداری که این بساط را یعنی تحریف
قرآن را برچیده اند ع کنترکان خوان یغما را یعنی چون قائلین تحریف بیدار شدند اثری نیافتند لیکن مشکل اینست که
منافق از پدر خود هم پرده دار است مراد من آنکه شاید صدوق و پیروانش بجو علم الهدی ثانیا را مقتضای وقت باعث
بر انکار تحریف شد چنانچه صاحب تجرید گفت فی القوة فسقه و ازین بیان گفته رفته چنان هویدا شد که معاذ الله حضرت صلی الله
علیه وسلم محرف کتاب الله بما تهوی به انفسهم بود و کلام رب العزة دلالت بران میکند که زمره مقدسه پیغمبران دین و شریعت
از بارگاه حضرت احدیت آورده بودند بکم و کاست تبلیغ کردند که موافق خواهشهای آنها بود فلعنة الله والملائکة والناس
اجمعین علی من کذب وافتری علی الله تعالی وعلی رسوله المصطفی بلی نسخ آیات البته ازین تحریفات که کلام دران
میرود امری دیگر است که هیچکسی را از عقلا دران کلامی نیست حتی علمای رافضه نیز چنانچه از مجمع وغیره دانستی معتقد اند خود
میفرماید ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و از ملاحظه آن صحیح شد که رفضه در مطاعن اصحاب کرام مسکینند
و در حقیقت اول بحضرت مبادی میشود و کلام انفا باطل و بی اصل میگردد و بر غلط صاحب غوره قائل مخفی نیست
که اگر خلفای راشدین در پی تحریف قرآن مجید می بودند اول بایستی که آیات نقایص و معایب خویش آنکه نزد امامیه اول
دلیل بر پستی است که مهاجرین و انصار حضرت را در دست کفار بیخبر گذاشته رو بفرار نهادند الی غیر ذالک می پوشیدند و ذکر
نقصان میکردند همچنین عیوب اولاد خویش را حالانکه درین امور هم دادرستی وصفا دادند مثلا آیت کریمه ویوم
حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا الآیة وآیت فقد صغت قلوبکما
که بمعتقد علمای رفضه در نکوهش اصحاب کرام رضی و صدیقه رضی و حفصه رضی [illegible] هم در گرفته اند ایشان چنانچه نازل شده بعینها
در قرآن کریم بر جا بیشان باقی گذاشتند هیچ تصرف دران روا نداشتند پس معلوم شد که نسبت تحریف بسوی صحابه رضی
عین تهمت و افتراست و غایت کتاب الله و توهم نشود که با وجود خطاب با امهات المؤمنین اصحاب چرا اخفاء نام
نمیکند اگر درین رعایت اصول تمدنهای شیعه است که تفسیر قرآن مجید بروایات ائمه میکنند و آیت موصوف را با طور بکسر
می خوانند که ازان واضح میشود که در زمره دادن پیغمبر شریک شان بودند معاذ الله و هرگاه کتب شیعه انبارها
کی به حاجت می انجامد که در مقامات بیشمار حضرات خلفا و اتباع ایشان با وجود کیا تقیه کذب صاحب برای شان
مفید بوده ترک کردند صدق را که از آغاز تا انجام مضر بود و اختیار ساخته اند کاش بمباحث فدک و قرطاس
و متعلقاتش رجوع کنی که زیاده بران طعن نسبت الیهما مقام انصاف است که چون حضرت [illegible] العمر نتوانند که امیر را با اینکه خلافت
نشاندند برای خاطر اصحاب نسخه دیگر پرداختند که انی عنادی السلام مطاعن ایشان چه گونه درین نسخه باقی گذاردند و هم نیز نصوص
امامت جناب امیر که مدار نزاع [illegible] الست [illegible] الیهم از خاطر شریف محو شد که ایشان را اسقاط بقای نصوص امامت در کتاب
الله تجویز نمیکنند و انهایاهم کالشمس فی رابعة النهار است که بر مذهب رفض نیز مطاعن خلفا در قرآن مجید [illegible] خلافت و امامت
نحوی قوم رفضه و شیعتا لمدعاها ایضا قطع نظر ازانکه خاتمه حدیث معرفت یعنی او را جاهلیت دلالت بر کفر و ارتداد ندارد که [illegible]
از جلد اول [illegible] مجید بلفظ لا حجة له [illegible] در امور مذکوره نص صحیح صفوان مستلزم آن هم نیست حتی [illegible] الامامة و من ادعی فعلیه البینة علینا

بوده باقامة البرهان و از ینجاست که حضرت ائمه مراعات عهد خیلی میکردند کسی از ایشان بعنی رنشکسته و جهت
ایشان مقتضی کسر و نکسار نگشته و نتوانند گفت که من حیث التقیه زیرا که قبل ازین کلام حضرت سید الشهدا سلطان
کربلا علیه التحیة والثناء آشکار شده که نقض عهد درست نیست و در آنجا تقیه را چه گنجایش بوده که باقرار مجتهد الزمان فی
صحیفه آنجناب که دو لال کتاب بود و چنین حکم بر آید که قتال کرد با لشکر یزید و شهید شود و باید نمی آید که از کسی مجتهدین نوشته
درباره حضرت امام حسین نقلا عن الصحیفة السجادیه رد تقیه و اظهار با اختلاف اوقات و عقل هم تجویز میکنند که چون در آن مصالح
کلام اظهار حق باشد در آن دوان دیگر محکوم بتقیه باشند که بهتر از این مدارج اکثر مصائب کربلا بود و لو فرضنا و از آنجا که این بحث
در حدیث معرفت امام میرود و امید در ان بشوق شیخ بیانی زائد و صحت نقل می آرند و بهر طلب و یا بس الثقافی و از نبذ بعض
نقل تقلید ائمه با هم برای ترجیح معتقد خویش درباره حضرت غائب الدار چنین افاده کردند که امام با آنکه مفقود است و نیست
در جا با بقاء وجود و با وصف طول مسافت خبر ما بهین خویش از مجتهدین با میکرد و با عانت و تائید ایشان مشغول است بخلاف
شما که امام شما در دنیا قدم ننهاد پس بعضی از ظرفا گفتند که اگرچه روح مطهر امام با وجود یکه تا حال با تن مقدس تعلق
نیافته میکن باعتبار او صفات ذات شبا که مجالس شیعه بهتر از امام شماست که بدان اعتقاد و امید و شرح این کلام
مجمل بعضی از وجوه و حال اعانت و دستگیری امام شیعه درباره علمای شیعه غریب می آید که علم بعلم الکوت استاد
شیخ سید رفقه درین باب چه میگوید با مقتضای عصبیت تلون نقض چه رفقه ها و غیر آن میکنند و بهر حقانی بر ان از
را قدر دانی خیان و ادیا کوئی بجوری دشنام دادی میدید سبحان الله مبعوث شد این امام برای رفع اختلافات از عالم
بود و حیا آنچه در اشتی و محدثات عالم بیا اختلافات رفقه در زمان امامتش از حد در گذشت حتی که علما انفه میشوند
مرا چه بر دو صد اراده ست کرده یکی الحمد امیر المؤمنین را یک بار با وضو و تا بدین چه کمال بیدید و غرابه ذوابه بهلی علی
حضرت بیلی بر بیان دو اشتباه در کتب مثل ورقل برخی مثل منهج المقال و غیره مندرج گشته پس از ان با شنیدن حلال
تصحیح بسی نبایدکه چنان تقریرات کرده و بیزاران شبها بر مساعی ائمه پای نهادند و معمورها را با یکسند ربا کلها را
و بیمار روح الیقین را شنیده گشتند تا بجائی که امام زمان از تکاری و نداری ایشان دلریش گردیده در بیابانها
تکمیل از دست رفقه بجا ماندن بجانب جلالت رسیده است بیکباره اگر کسی از اهل فطانت نیکند رد نقضا
بچو به اصطلاح که امامی را برای رفع اختلافات و حفظ ملا دکر انتقل الکورسی فی تشیید المطاعن وغیره فی غیره عن افضای
معدوم و این امام بدون کوشکی شیعه بر پای حیله شده یعنی غیبت کبری نموده زنده در کنار آنکیست ده در اول میلاد
بر تهیه امامت کند و از ینجاست که دید و احد بیه را احمد قاعم بعد قاعد اولاد و اخوان خود را وصیت میکردند که
شیعه خصوصا فقهاء عراق بر مذهب باید بود و بر بیان رطل لبق در مجالس المؤمنین اخلاص به ایشان او صدقه نوشته
و از ینجا با مول معتبر شیعه هویدا شد که تا این وقت امیا بر حضرات ائمه ایشان صدی نبوده و این تمکن
این بزرگان در بسیار کتابها نخود می یافت که به حیرت و حکایت شان گوش نیا بنیا دادن سه عزه مشهور
شیعه که این گروه هیچکاره می نشینند و حقا الی یوم الدین و الحمد لله تعالی اولا و آخرا که سر بهر کشتی بتا بین مع ارخ شد

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصلیت امامت دلیلی ندارند برای رفع شبه [illegible] عذاب علیم ذی‌کال الیم است بعد از
تحریر این مطالب بیادم آمد که قاضی رطل بوق کلامی طویل نیز درین حدیث گفته که با المقام نقل و نقض آن مشغول
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تشقیق که فقط برای تحیر لطیف در میدان معارضت سبقت نمی‌جوید بکار رفت
حاجتی به دستان نامربوط او درین از نسج عنکبوت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اظهار [illegible]
رطل بوق ترین سوق انسوج می‌نویسیم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هروی مناظره میکردم تا دستار خوان
مجلس سید محسن در میان آمد در اثنای طعام خوردن سخنی بخاطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة پس صبر بر آن نکردم و از فاضل هروی اجازت القای سخن نمودم و گفتم که چه میگوئید
درین حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح است و صحت آن اتفاقی است گفتم پس چگونه امام [illegible] گفت
حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام درین حدیث قرآنست و تاویل او آنست که من مات ولم یعرف
امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جاهلیة گفتم بنابرین لازم آید که تعلم قرآن بر هر کس [illegible] واجب
باشد با آنکه هیچ احدی بآن قائل نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قراءت آن [illegible]
صحت نماز درین وجوب عینی اند بالاجماع گفتم که حضرت رسالت درین حدیث امام را مضاف بزمان ساخته
گفته من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام با اهل زمان چنانچه درین حدیث واقع شده دلیل است بر آنکه [illegible]
اهل زمان با یکدیگر معرفت او با ایشان واجب است و بر تقدیر قائل شدن با آنکه مراد ازین امام فاتحه و سوره
تخصیص مذکور بی فایده است پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر از آن تاویل [illegible]
با حدیث مذکور حال من و تو برابر است در مقتضای آن درین زمان [illegible]
هروی بلکه مراد درین زمان آنست که معتقد امامت او دارم و معرفت او [illegible] حاصل که [illegible]
پس با تو برابر نیستیم گفت آن امامیکه اعتقاد بامامت او داری هرگز او را [illegible]
و درین [illegible] مسائل خود را [illegible]
گفتم حاشا و کلا که حدیث دلالت باشد بر آنکه [illegible] امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای مسائل خود را
از و باید شنید بلکه مضمون آن بیش ازین نیست که او را باید شناخت و اعتقاد کرد که [illegible]
واضحه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت [illegible]
بنمایم و نیست آنچه مقتضای حدیث مذکور بر من واجب است زیرا که حضرت رسالت نفرموده که من مات
ولم یاخذ من امام زمانه [illegible] همچنین نگفته که من لم یعرف [illegible] بلکه گفته من لم یعرف امام زمانه
والحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد آنست که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی است پس من
و تو برابر نباشیم و چون سخن بانیمقام رسید فاضل هروی حاضر شد [illegible] گفت که من نیز در طلب معرفت امامم
و شنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکند مشغولم که خود را باو رسانم تا تحقیق دعوی او نمایم

او را بدانم و آنگاه تابع او شوم پس من گفتم المحال در توقف تو اماحی نیست پس در توقف از اهل جاهلیت
و اگر میمیری در جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام قوم درین ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو
از اهل سنت ست زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام در هر زمان و علی الخصوص وجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت
شد و جوابی نگفت و حاضران مجلس از خوردن طعام فارغ شده متفرق گردیدند و هر یکی بمنزل خود مراجعت
نمودند و فاضل هروی تقریر این قصه آورده بود که اسد زنگی خلیفه وقت لاهیجی پس از تسلیم حکایت با جمیع
مقدمها مستلزم شهور ع سخن میکنم علم در گفت و شنود ست میگویم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام
در باب معرفت امام ست پس اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کافی نیست که این کتاب نجات کلام حضرت باریست
قوله تعالى ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبيين پس اگر کسی به بعضی انبیا و اقرار بعض دیگر
کفایت میکند و بیجا هم لما تقرر فی محله من القرآن العظیم عجب عجب آنکه تقریر ست قاضی رحلن
مصداق عوج بن عنق خود فرموده اند که از حدیث نکیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی بمعنی آنکه باید
اعتراض فعل او گو که ترتیب کرده بود آمده متن قرآن مجید را واجب نفی قرار دادند حالانکه آموختنش بقدر
ضرورت متعلق بحکمت عملی است و در حکمت نظری سخن ندارد و زیاده بر آن بیش نیست قاضی را باید که داوری نکند لیکن
و جواب دوم فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن دارا و اقرار را هم در نگاهداشتن مکلف کرده قاضی
رحلن عوق در شهرستان بر مستمع اقتضاء در هیچ نشستند و در شهرهای امامیه ثالث با تحیر گشتند دارو
تشیع و سنت شستند و لباس حقیقت بر خود دار هستند مواظبات قلبی را غیر با گفته اتفاق در نصب العین
ادم تخصیص پس بر تقدیر شیخ خاص شده اند اهل زمانه اولین بمعرفت حضرت مرتضی و اهل زمانه دیگر بحسین
و قس علی هذا الشیعه که بلا اهتمام درباره ایشان ست یعنی ائمه اثنا عشر و ازین اختصاص تخصیص لازم
آمد که نقصه از ائمه ما میکند ذکر باشد در روایت موجب لعنت ست کما فی الاصول مثل البحار و غیره
از ائمه سابقین مامور نباشد خیر امام زمان خود که عصمت او معلوم ست که نا معلوم ست و همچنین هر زمان دیگر
ائمه لاجرم شیعه را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شد نه معرفت سابقین و لاحقین و هل هذا الا ترک المذهب
و بر تقدیر یکه همه اهل زمانه را عموما واجب گردد معرفت تمامی ائمه اعتراضیکه قاضی
بر فاضل هروی نموده بر ذات حضرت رحلن عوق وارد میشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امام را بزمان
مضاف ساخته و من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام با اهل زمان چنانچه در حدیث واقع شده بلکه
بر اختصاص اهل زمان با امامیکه معرفت او بایشان واجب ست و بر تقدیر وجوب معرفت تمامی ائمه بر جمیع اهل زمان
تخصیص مذکور را نامرده اند پس لعنت خدا باد بر ناصب عداوت اهل بیت انجا دلکه بوجوب معرفت ائمه
سابقین و لاحقین با کلامش بر باد داد و دعوی عرفیه آغاز نهاد اینک اصول کافی کلینی اعوذ و تفسیر بالجمله
و کتابهای بصایر و مانند آن و علی هذا القیاس کتب کلامیه رافضیان همه مهمل شد خصوصا کتب مصنفه مجتهد

وافی مثل ذوالفقار وغیره که دلالت بران دارد که معرفت دوازده امام ضروری بود بر خلفای ثلثه و اخراب
ایشان در زمان سید الانبیا و امکان بعد الاستخفا و هم در وقت تشریف [illegible]
دیگر ایمه [illegible] و عبارتش بعد از ذکر اصول ارباب فضول این است که [illegible]
تا اینجا رسید که گوییم که منشا تبرا از اصحاب ثلثه و عایشه و حفصه و طلحه و زبیر
و معاویه و احزاب آنها مخالفت هر یکی ازین اصول معتبره [illegible]
امامیه است چه بالاتفاق معلوم است که ایشان [illegible] ایشان بامامت ائمه اثنا عشر قائل [illegible]
بخلاف شیعه قائل [illegible] کما فی الحسام و ازین عبارت عیان شد که معرفت ائمه اثنا عشر [illegible]
بود بر خلفا و هم واجب است بر تابعین ایشان یعنی اهل سنت لیکن بسبب ترک آن [illegible]
روشن است از کتب شیعه که خود حضرت پیغمبر را وقت بیان امامت امام الائمه [illegible]
دیگران چه گفته آید و در کتب معتبره موجود که حضرت امامت را در غدیر بیان نمود [illegible]
و تفصیلش [illegible] پس همه کس [illegible] عقلا که هیچ اصلی نیست برای این امامت [illegible]
[illegible] اعتقاد چنین امامت [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]
ممنوع و وجوب محبته رضی الله عنه مسلم لکن لا یستلزم [illegible] ولو تری الکافی [illegible]
ان جمیع اهل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم اوجب المحبة ولکن [illegible]
ومن اعتقد بامامته فهو کافر [illegible] ان زید بن علی کان منکرا امامة اخیه [illegible]
[illegible] اما اگر گویند که وجوب معرفت [illegible]
است گوییم از مدتهاست [illegible] آن ادله را [illegible] نیست که عنایت باری [illegible]
معتبره تا ثابت کنیم [illegible] و تفصیل [illegible] یعنی [illegible] امام [illegible] کما لا یخفی و
فی هذه الصفحه پس این [illegible] که جناب مجتهد [illegible]
که بزرگان [illegible] سید سالار مسعود غازی [illegible]
[illegible] مصرع [illegible]
[illegible] آن ادله را [illegible] وقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] کما فی الکشی وغیره [illegible] هزار سال [illegible]
[illegible] آن ادله [illegible] و ذلک عجب عجاب من بعد اگر [illegible] لازم آید [illegible]
شناسد امام را قبل از بیان [illegible] بر خلایق که بعد از استخفا [illegible] کوفه و بصره [illegible]
الا [illegible] و اگر بعد [illegible] لازم می آید کفر عمار چون گردید [illegible]
فی الکشی وغیره حالانکه مضمون حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار است [illegible]

اصول ابن سبا و دجال است فالحق مع عمار یدور مع امام المهاجرین والانصار طرفه تر آنکه ترجمه قول بجا
از علمای نامدار تا مرض وفات شریف نص است بر تقیه نبی مختار پس اگر نص امامت فرمایند حضرت بشیر
و نذیر بعد از آیت عصمت یوم الغدیر یلزم التقیه عند الوفات و عدمها فی زعم الرفضه یوم العرفات وهی
مقسطه اخری اشد من الاولی و اگر قصه حضرت فاطمه بنت اسد یاد دهند که مادر امیر المومنین کرم الله وجهه
که در جواب منکر و نکیر فرو ماندند و حضرت پیغمبر آواز دادند بگو فرزندم علی امام من است در بیان آرند گوئیم
ما لا علینا چه مجتهد مرده شو بار بار تلقین کرد که اقرار باعتقاد علی انفسهم حجه فقط ازین حکایت بمرتبه ثبوت
رسید که امامت از اصول نیست ورنه آنجناب به جاهل و مجتهد رئیس ذوی الالباب عارف باشد و عارفی
جهان که سکندر ذو القرنین را با امام حسین علیه السلام بجنگانید یا از بچه گیرد و از اهل حق خود را بر ملا ندانا تا ولی شرم و
حیا پس ازین جا است اشتباه موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز گاه پستان مبارک خویش
بدهنش یافته بود بلکه هم شیر ابو طالب نوشیده هم شیر [illegible] مقدسه او چنانچه از کلینی در ذخیره در ارضع است چه
پستان مبارکش چرا [illegible] قرددی آنکه عین است [illegible] قال الباقر ولد النبی [illegible] ابا طالب له لبن [illegible] ابو طالب
[illegible] فانزل الله فیه لبنا فرضع ایاما حتی وقع علی حلیمه السعدیه [illegible] انه بود که مرا [illegible]
ابو طالب خود [illegible] باشد [illegible] بود که مرا پستان پیش فاطمه بنت اسد که مادر امیر المومنین است چنانکه
در حدیث سوم [illegible] امیر المومنین که رسول [illegible] او را با وجود گفته و گفتن او امیر المومنین را برادر رضاعی و [illegible]
شد و زنا [illegible] بیان این [illegible] تزویج فاطمه چنانچه [illegible] حرمت انکاح با دور رضاعی و خواهر
رضاعی [illegible] ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق علیه السلام لا یحرم من الرضاع الا ما کان
[illegible] است [illegible] باشد [illegible] ایسبب
[illegible] روایت است از امام جعفر صادق [illegible] شد [illegible] که چند روز [illegible]
[illegible] شیری مراد [illegible] نیست که بسبب [illegible] شیر ماند پس انداخت او را ابو طالب بپستان خود
چنانکه برای تسلی اطفال را مشغول میکنند پس قدرت آورد و در پستان ابو طالب شیری پس شیر خورد از آن
پستان چند روز تا [illegible] ابو طالب گردیدن [illegible] بمنزل حلیمه سعدیه [illegible] او را بحلیمه [illegible] پس با در [illegible]
مرتضوی چرا در باره آنجناب آنچه بایستی فرمود قدرت الهی است که هر جا بمقتضای ان الباطل کان زهوقا
رفضه در جواب اهل حق فرو می مانند و عند المناظره زمین را از آسمان نمیدانند و زعفران را از خصلان
نمی شناسند اینها که شنیدی وقتی بود که معرفت را بمعنی شناختن و اعتقاد کردن فرا گیرند و اگر بعلاقه سبب
فی الجمله معرفت را بیعت و اطاعت فرو آرند هیچ محال پیش نمی آید و معنی چنان قرار می یابد که هر که خود
باشد و بیعت و اطاعت نکرد امامی را که زمان او بود و مرد از جاهلیت مرد زیرا که قبل از اسلام
نیز صاحب وجاهتی پیش قبیله میشد لیکن هیچکس بهیئت مجموعی اطاعت شخصی نمیکردند بخلاف

حضرت سید النبیین خلفای راشدین ومؤید این مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
نقل کرده است الی غیر ذلک ومحصل آن روایات همین است که امام یکی باشد ودیگر اثرا تبلیغ ونشر وقت
او شاید مجرد معرفت بدون بیعت بکار نمی آید بلکه وبال دنیوی ونکال اخروی می افزاید وخاتمه
حدیث هم باعتبار معنی تشبیه رایگان نمی رود زیرا که مقتضای زمان کفر وعادم جاهلیت اطاعت
وخودبینی وخودرائی وباطاعت مخصوص بودن است قال الله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم
ظلما وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین ببین که چگونه ثابت کرده اند معرفت را با وجود
جحد وانکار وعاقبت مفسدین را عبرتگاه خلائق ساختند واز احادیث حضرت سید الابرار وافادات
حیدر کرار مثل ان قوام والخ وانما الشوری للمهاجرین والانصار وافادات جناب امیر
بعد ذی النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغمه وترجمه آن هست الی غیر ذلک از اول
باشتهار مانند آفتاب رابعة النهار است که اهل حل وعقد در برگزیدن سید بشر وبلا اختیار دارند
وچون از زمانه دراز ایشان را دخل نماند گناهی بر ایشان لازم نیست بلکه گناه وقتی بود
که اختیار بدیشان داشتند وکسی را لائق ندانستند ومختار رئیس ساختند الغرض امام به اضافت عهد
خاص معهود میگردد امام را ابدالی نه بوجود واجتماع ناس در ذهن عام وخاص پس صفات
مروند بزمانه مکلف تا معلوم شود در زمانه وجودش ونشان کرده او صفاتش پس هر که نداند او را واطاعت
نکند وبمیرد نوعی از جاهلیت همراه برد ورنه معذور باشد اکنون بر بعضی از فوائد کلام در عبارت
عزیزی مولوی مجتهد یعنی رطل بوق بوضوح پیوسته مغالطه مجتهد از آن بظهور در آمده اعلام
می نمایم که عجیب مصیبت در رساله قدیمه نوشته بود در باره حدیث معرفت امام که چون اضافت
برای عهد است الخ ومجتهد نحو اینش گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای عهد معنی است
ودلالت بر کمال جهالت واجنبیت از فنون وعلوم دارد از انجا که جناب قاضی رطل بوق این
اضافت را برای تخصیص قرار داده بر طلبه مخفی نیست که عهد وتخصیص را بیک معنی در بیان
می گیرند لاجرم شهادت شهید ثالث بالخیر عیان شد جهالت واجنبیت مجتهد از فنون وعلوم
پس حجت بالغه الهی باید دید که مجتهد در عبارت مذکوره مضاف الیه را ذکر نکرده بود اکنون مضاف الیه
هر دو لفظ مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد وآنهم شهادت چنین شهید که در علم رند یگانه است
که قول هیچکاره است هم در حق او خواند گفت واگر مجتهد الزمان نے برای نفس نفیس خود اعتقاد
قوت قدسیه دارند چنانچه ازین کتاب وحضرت حیدریه بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت است
زیرا که مدعی اجتهاد اند وهر مجتهد قوت قدسیه دارد پس ناگزیر است که قاضی رطل بوق مضاف الیه
الفاظ مذکوره کرده اند لیکن ... قوله گفتم

چه میگوئی درین حدیث آیا اے قوله پس بگو که امام تو کیست این سوال موقوف ست بر اثبات
وجوب وجودش در هر زمانه و آن ممنوع ست لا بد علیه من دلیل و سند منع ورود بسیارے
از احادیث ست از انجمله حدیث حضرت ابو ذر ردیف حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم
پرسیده بود در آن حال که یا رسول الله اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نفرموده که این سوال
بلکه بیان نمود حکم آن وقت را چنانچه مفصل گذشت فکیف که قاضی رطل بوق بدان اقرار
که اهل سنت قائل نیستند بوجود امام در هر زمانه و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند حتے
که قاضی هروی را ما نوشته از مستعد در طلب و تحقیق امام و مناع للخیر معتد اثیم برادر صادق آمد
و آن بیچاره به نیت خود ثواب جزیل یافت که نیة المؤمن خیر من عمله پس سوال قاضی
که بیان کن که امام تو کیست اول دلیل بر سفاهت او باشد و هو لا یشعر بذلک ختم الله علی
قلبه و سمعه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون قوله
گفتیم بنا برین لازم آید که تعلم قرآن الخ معلوم نیست که جناب قاضی رطل بوق تعلم قرآن مجید
را از کجا دخل داده اند که خود اعتراف دارند که فقط معرفت ضرورست و این اعتقاد برین ست که
این کتاب الله بر حضرت نازل شده و فائده تخصیص با هل زمانه قراءت ضروری آنست که قاضی
با همه حقه بازے انکار نقل تواترست کردن و قصه اقعد الستة منتخب از دنیا یاد نمودند که عند
براماست قرآن کریم بعضے دیگرے از ائمه متاخرین قائل شده اند یعنی انما اتقوا الله تعالے علی ردائه
امام المتقدمین و ما کان هذا وقت التقیه لذلک النافق الا من الله تعالے و آیت یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک تے علی هم از ان تلاوت نکردند و نقد جان عزیز را باخوان ملک الموت
سپردند الحاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی که این کتاب تمام کلام حضرت باری ست در
اسلام و ایمان کافے ست قوله تعالے لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
والمغرب ولکن البر من امن بالله والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین
و غرض اعتراض تعلم مذکور را مرتب نمودن و اموختن قرآن عظیم را درین مقام ضرور دا
زلتے بیش نیست که وجوب اموختنش بقدر ضرورت بحکمت عملی تعلق دارد و در تهیا
بحکمت نظرے سخن میرود جناب قاضے را باید که وقتے نکردن و از قرار ماسبق خود در
گذشتن و جواب فاضل هروے خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن که در تالیفات
خویش مثل احقاق الحق اعتراف دارند که لفظ تسلیم و مشتقات آن در مناظره هر با
آوردن هیچ ضروری نیست آمدیم بر تخصیص که نوشته اند که تخصیص مذکور را فائده نمی ماند چنانچه بالا
کما قلنا بر فطن مخفی نیست که فاضل هروی که تمثیلش اول گذشت کی کتب قصص دیده بود تا بر تلقین ...

و الزام و انقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحث اداء فرمایید
بلکه حیف درین است که کتب دینیه خود را اصلاً کما ینبغی ندیده بود یا نه چند اوراق که آن هم پاره
چه گفت و این شوشتری مفتری چه نقل کرد که امرت الیه الاشارة [illegible] ما را این گیاه
ضعیف این گمان شده بود که رئیس الملکذابین در نقل کلامش بجا آورده اگر از اعتبار بیفتد بگفت
که بمجرد پرسیدن این حدیث فاضل هروی که امام اهل سنت و از حذاق این مذهب
بود مبهوت شد که زبان او بسته گردید و نش رامی شکست و مقام حیرت است
که شوشتری شرح تهذیب المنطق نوشت و نه فهمید که درین مناظره سخن از امامت خاصه
میرود یعنی امام عصر ع چنانچه قول رطل بوق بر آن دلالت کرد که مرا امامت است
که اعتقاد به امامت او دارم اسلا قوله صه فیت او بدلیل حاصل کرده ام الی غیر ذالک
و لیکن پرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل هروی در خاص و عام [illegible] گوید
و بقواعد منطقیه تغلیط نماید پس مردم بر داشتند و قدم برنداشتند و قدرت ذکر دلیل نیافتند
و آنچه گفتند بر این نیستیم جوابش آنکه واقعی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک و هم تابعان ایشان
چنانچه مجملاً و مفصلاً گذشت و شاید که باز بمقتضای مصلحت و حال در مقام نمونه دیگر از
حالات این امام منتظرین و مدعیین پیروی او برای مزید بصیرت ع گفته آید در حدیث دیگران
طرفه آنکه چون فاضل هروی گفت که امام را هرگز نمی بینی و فتوای مسائل خود از وی نمی شنوی
و مقام او را نمی دانی و هیچ نفعی دینی از وی نبری تا صفحه [illegible] که حاشا که حدیث
دلالت بر آن باشد الخ حالانکه کتب اصول کلامیه اول دلیل بر آنست که وجود امام هم برای
انتظام دنیا و هم انتظام دین است تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث بر ضلال امت قدرت
نیابند و اختلاف در اصول و فروع وقوع نیابد گو بر اصول امامیه حدود در ائمه صادق [illegible]
کما مفصلاً و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار است و تناقض و تنافر آن بداهتی
و نهایتی ندارد چنانچه بر ناظرین تهذیب و استبصار مخفی نمانده تا حتی که در آغاز تهذیب است
که جماعتی از علماء تشیع دست برداشتند و سنی شدند و البته شخصی باید از جانب خدا برای دفع
این همه امور معصوم و موید بروح اعظم ورنه باید برای او امامی دیگر فیلزم ما یعنی دور و تسلسل
لازم آید و هرگاه این امور ضروری نبود حاجت مردم بسوی امام چیست آیا فقط همین مراد است
که نشسته شده می خورند و عربده نمایند چنانچه اجداد و مجتهد بعل سے آوردند که امر را [illegible] از نجبا
مذهب رفض تحریرات خود را که برای اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحثه
متابعت چنین امام را ضروری شمرده لاجرم تحقیق مسائل ضرور شد تا از خطا ایمن شوند

وگوش بر کلمات مضامین نه نهند و به ملاقات امام مهتدی شوند و بدون حاجت لزوم دور و تسلسل
کجا بیا شد و اهل سنت که ضرور ندانند وجود امام را در هر زمانه اوله بران غطا قایم کرده اند
ازان ثابت میشود که شناختن امام چنان نیست که معرفت پیغمبران صلی الله علی نبینا و علیهم
عموما و خصوصا و دلائل این باب در کتب کلامیه مبسوط است و این اوراق هم ازان خالی نیست
فلا حاجة الی الاعادة و آنچه مرزین نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را با دله شرعیه
ثابت کرده اند اگرچه در مواد دیگر قرار یابد لکن معنی همین است که مجتهد فانی در حسام آورده از جمله
عدت نخفی در مجمع البحرین میگوید قوله انی جاعلک للناس اماما ای یاتم بک الناس
فیتبعونها و یاخذون عنک لان الناس یومون افعاله ای یقصدونها و یتبعونها
خود معلوم همگنانست که ع شنیده کی بود مانند دیده و در روایات متواتره اقل قلیل با محدث
مذکوره مقامات لفظ امام بیان می نماید که یقال للطریق امام لانه یوم ای یقصد و یتبع قوله و
انهما لبامام مبین ای لبطریق واضح و الامام الکتاب ایضا قال تعالی یوم ندعوا کل اناس
بامامهم ای بکتابهم و قیل بدینهم و قیل بمن ائتموا به من نبی او امام او کتاب الغرض هر اطلاق
بجای خود می نشیند و مستدل را بر این معنی که امامت مثل نبوت از اصول است و هر که اعتقاد
چنین امامت ندارد مومن نیست و در احکام اخروی کافر است دلیلی ضرورست و شروط
اتباع آن [illegible] بالجمله کار رطل بوق عجیب است که میگوید این حدیث جز به معرفت و لاسیما ندارد
سلفا و لیکن دلالت عقلی بران موجود است حیثیت آنکه امام البته مقتدای مردم ست و تنها [illegible]
و واجب ست تا استفاده کنند از قول و فعل او همه جهت ست چنانچه جاسلی [illegible] گفته
لاجرم ضرورست ملاقات کردن امام مختار [illegible] تحریر عیب نا [illegible]
معرفت مقام هم لازم از ارشاد رفته رفته و هم عرض مشکلات و استفتای مسائل [illegible] صحبت
[illegible] انتها [illegible] وقت توانند شد و حال معضلات خصوصا و عموما چنانچه لفظ ساعت
[illegible] دلالت دارد اگر مراد از است قوم این سبا باشد بدلیل آنکه ناسوت جناب شاه ولا
لاهوت حضرت عزت پیوسته و متحد گشته و پیشوای بسیارے از علما و ممدوح و مقبول تمام علما
کلمات کما به رضی الله عنه یعنی امام شافعی مطلبی با آنکه مقتدای ناسوت خود اند است
[illegible] علی [illegible] الله [illegible] این سبا که دعوی رسالت می نمود علی روس الاشهاد [illegible]
حضرت [illegible] صاف صاف گفت که [illegible] جناب نیست که مرا بر سم رسالت فرستاد
الا الوهیت [illegible] دعوت کنم و این عمده [illegible] بجا آورده طرفه آنکه مرا [illegible]
[illegible] هرچه [illegible] القصه [illegible] نوبت

احتراق رسید صحیح برزد که بخدائی تو یقین داشتم اکنون مطمئن گشتم زیرا که عذاب کردن بآتش بجز خدا
کسے را نمیرسد و درین امور هر که شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقدمین و مانند آن در تنقید عجم
محدث نجفی رجوع کردن تا دل او مانند خاطر ابن سبا قرین اطمینان گردد اما آنچه رطل بوق فرموده
گفتم حاشا الخ جوابش آنکه ان الکذوب قد یصدق رافضی که امام خود را بدولت اسلام از بطن
سلالهٔ مشرکین داند و العباس جناب سید المرسلین را مرقوم کرده اند و زفاف پدر بزرگوار امام عسکری
پیران نکاح نپندارد که در حال شرک و انهم [illegible] وقت نظر نسبت نرجس بود و الی غیر ذلک من القبائح
علی اصولهم باشنی که امام مهدی را آبا و اآنا از نسل گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن ع
و امام حسین ع معتقد بود و مادر مکرمش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و [illegible]
دیو یا چگونه برابر تواند شد ممکن است که حمار ناحق با ایشان ناطق مساوی شود لا و العظیم
لا و الله قال الله تبارک و تعالے هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَا يَسْتَوِي
أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ اما دلیلی که رطل بوق معرفت
امام خود ازان حاصل کردند اگر غیر از خرافات احول و اعور و اعمی و شیاطین جن و انس
دنیا باشد از دیر باز اشتیاق باستماع آن داریم و کسے را از رفضه تا در بران نمی پنداریم
پس همان بهتر که مانند [illegible] معلوم در مزابل سند رسه مخفی و مکتوم مانند فان البدعة انما
تمات بترک ذکرها و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کرده اند حاشا و کلا جوابش آنکه انصاف
کلمه هو قایلها و المنة لله تعالے که ازین حضر عیان شد که فقط معرفت امام مدلول حدیث است
و معرفت عام است از آنکه او موجود باشد یا معدوم پس گوساله ابن سبا که این حدیث را
ازان او را معنے شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد مغلطه محض است چه هر مسلمان
سنی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش مهلتی دراز است فکیف که عمر دنیا
بر روایات اکابر رفضه صد هزار سال باشد چنانچه خواهے دانست و آنچه قاضی رطل بوق
افاده نموده اند که من او را بشناسم غالب که تقلید اوست با مامش یعنی معلم بن معلم الملکوت که
که خود را عارف نامند و عارف برسول الله و عارف بالائمه قرار داده اند حالانکه حرفے از فن
معرفت نخوانده و بر ظاهر است که آن شقیکه خدا را نا عاقبت اندیش قرار دهد و او را منبع
قواعد عقلیه اند و پسند رسولان او را بر دو حی بستاند و مستغنے از رسالت نویسد چگونه دعوی این
معارف توانا کرد و این جهل مرکب چنانست که در بسیط زمین او را نخواهی یافت پس در ممنوع
در مانع همراه با موش کشیده آنچه محسور خواهند شد و در یک مقام دوزخ معذب خواهند شد
چنانچه برای اکابر اصحاب افترا میکردند نعوذ بالله جوابش آنکه رهنما را بدلائل سابقه انتخاب را

نیندانی بلی او ترا گمان بنفی میدانند و همه طبقات آسمان و زمین پر او روشن است پس زنان حاملتر
باین کلمات رطب اللسان است که قرآن مجید دلالت بران میکند که برادران حضرت یوسف علیهم
السلام چون یکدو بار براه خلاف نفس الامری رفتند اکابر زمان راست ایشان را هم دروغ
پنداشتند رطل بوق که در مجالس المومنین اکابر صحابه و تابعین و علمای متبحرین مثل غزالی و رازی را
رفضی قرار داده و در مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاده که دجال و ابلیس رشک بران می برند چگونه
درین دعوی راست گو پنداریم و دیگر رفضه را که بنیاد مذهب شان بر نفاق است چسان
در امثال این تحکمات صادق انگاریم و پر ظاهر است که اگر مدعیین فرید دلا درین دعاوی
صادق می بودند و بنیات ایشان در اعتقاد این بد اندیشان مغشوش نمیگشت چرا غیبت
کبرے بعد از صغرے پیش مے آمد بالجمله این امام عنقا صفت که کتاب احمر بکنار او ست و عمود
نورانی بر دیوار او و نه کرسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم متکای او و لا امکان دولتسرای
او و در هر هفته نص امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی معراج او و جاء الحق و زهق الباطل
مهر امامت و درة التاج او مخلصین خود را از منافقین امتیاز میکرد و برای بلند آهنگی و بالا خوانی
رفضه گوش مے نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست بر داشتند در خواب
یا بیداری تسلی می بخشید و اطمینانے مے افزود و هر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
سے بود ے عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست
و آنچه قاضی صاحب از هدایت آورده که دلائل واضح الخ جوابش آنکه امنا و صدقنا
یقین قاطعه و دلائل ساطعه داری و لیکن دعوی لزوم متابعت ازان قسم است که یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم خود کلام مجلسی خاتمة المحدثین بران گواه است که اهل غیبت کبری
مانند یهود اند که مامور اند بتقیه و نفاق از گروه یهود بوجود آمده چنانچه در قرآن و حدیث مبین است
و این امر را خود معلم بن معلم ملکوت در عالم ناسوت برپا کرده اند که تشبیه یهود ازان در معرض
ثبوت است که مجلسی گنده دهن پابوس کاسه لیسان او ست کما لا یخفی اما آنچه رطل بوق گفته
و تجویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد باهل سنت مسلم است که مودت
اهل صفا چه در رو چه در قفا و اینهم از قدرت الهی است که لفظ سائر است سعین این مدعاست
و لیکن دعوی ملاقات اهل رود و ریا از ذریه ابن سبا در خیر منع است چون خود با قرار کبار شیعیان
آن امام توقیع مے فرماید که هر شیعی که نام من بگیرد ملعون و کافر است و کسی از اهل سنت
این توقیعات را در حق خویش اعتقاد نمیکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات تواند کرد
که شب و روز مانند یهود در جستجوی حضرت عیسی بلباس دوستے در تقیه و نفاق بکوشند و انواع

نداید از دست حکام نوشتند و مانند مامون و اتباع بر طور رفضه او از شیعیان پاک دین را
بدنیا فروشند و خلعت های فاخره مکلل بجواهر زواهر مثل حارثی و طوسی و تمانینی با تباع هشام
شیطان اطاق بپوشند و از روز تقرر امامت همین دغا و دغل بعمل آرند و بزرگی را از اهلبیت
اطهر در هر زمانه بدر آرند و بدست نواصب سپارند ه و برابر چو گوسپند سلیم * در قفا همچو گرگ
مردم در * چنانچه بحار مجلسی و لوامع تقی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
مشتمل است عکیف که کتاب کشی و دیگر اسفار و روایات معتمده اهل اصول و اخبار دلیل بران
باشد که بکرامت امامان طاهرین سگان بر روی عمایدر فضه مثل ابو بصیر مے شاشیدند و امیه
دین این ملاعین را از مجالس خود دور میگردانیدند و سفارش اصحاب را در حق این شیاطین
نمی شنیدند کما مر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زدند از قسم تمناے یهود و لعنت الشتلا با
معبود است بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب مکذوب
یعنے انتم علی دین من کتمه اعزه الله ومن اذاعه اذله الله که صاحب وافی نیز آورده درباره
قاضی مقبول شد که کتب خود را با وجود این حکم و امر تقیه تا ظهور امام مهدی از سبب تبرا ایشان
کردند وایت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ را ندیده جناب رطل بوق
بتوسل و همنامی بیت نوجهان گرچه بظاهر زن است * در صف مردان زن شیر افگن است
بمستقر الخلافة رونق افزودند و به پنجه تقدیر گرفتار آمدند یعنے بادشاه اسلام نورالدین جهانگیر
خرمن دعاوی لاطائله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که درخصوص مجاورین قبر شریف
رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خدا است
فاعتبروا یا اولے الالبٰب من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
و ندای آسمانی است یا بعد ازان لکن الاول باطل کما عرفت و یحیٰی فتعین الثانی عجب دارم
از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکه ظهور در صدور این توسعه صاحب الامر در لباس عریانی
بخطیم که خواهد بود بعد از مدتهای دراز ش جهل او مرکب است نه بسیط ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
باعتراف مجلسی در حق الیقین وبحار او وغیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که با در
بغداد بودیم در سالیکه سمری برحمت الٰہی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم
پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود مگردان بعد از وفات
خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نشوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالے

و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بطول انجامید و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده و پیش خروج سفیانی و صداے آسمانی دروغ گو و افترا کننده است انتهی بعینه پس تکذیب ملاقات خود با وجود داشته مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیه کما اشرنا دانکاه در هر وقت بین افترا و عداوت شدید با ائمه هدی ست بنا برین هذا رطل بوق از وطن شریف تشریف آوردند با ریش کشیدن چنانکه شاعری از امامیه میگوید ریش باید دوسه موسے و زنخدان پوشیده باید انسان که دران بچه و بدخر گوشی مه و در اکبرآباد همه ریش و بروت را تراشیده اند و آخر در دل خود برخلاف امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خانه رو خراب کرد که اوست چنانچه خلیفه سبزواری گفته بود و قتیکه جناب مرتضوی بینی او بریده بودند و از فوائد عظیمه این توقیع آنست که خدا ازین فساد تمام در دل رفقه پیدا کرده و این حرفیست از فوائد غیبت کبری و قبل ازین تعصب ملاعین انقدر کجا بود که دختران جمیله خویش نکاح سنیان میدادند و صیقه یا لشیوات حال کجا مثل بقانی ضروری پیدا شده و در کوچهای اکبرآباد که مخنثیر رو نمیدادند بلکه تصویر اشاعه اب المومنین کی بٹے او بنیاسے مؤ دنده و جوه خود را مثل ذوی الاذناب سیاه میکردند چنانچه امروز بعد از هجرت شنوم و در تهذیب کتاب مشغول هم و آنچه گفته و رئیست الخ جوابش آنکه چون حصر کرده است حدیث را معرفت امام در معرفت امام است پس امور عامه کجا برین مغرض دلالتی دارد کیف که نصوص متواتره ائمه مخالف آن قرار میدهد که حرفی ازان بگوش شنیدم و در گرد آوری آن تطویل نگردیدم و آنچه نوشته زیرا که حضرت الخ جوابش آنکه ادنی درجه معرفت تام است و آن خود مسلوب است از رفقه لیام حتی هر که نامش بر زبان آرد ملعونست بخلاف اهل حق که هم نام و الامقامش بحکم حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین می شناسند بقید امنیت و هم القاب گرامی او را بر زبان می آرند و بیان آثار و اثرات میدهند کما مر تفصیله لاجرم دعوی عدم مساوات میانه خود و فاضل هروی

بخلاف الراس و العین لیس فیه غبار ملاعین و حکم زمینی که ما مور نیستم تا آنکه احکام از امام بگیریم از عجایب و غرائب است قاضی رطل بوق درین مقام داد کوری یا کور انگی داده زیرا که افادات امامیه دلالت بران میکند که هدایت بدون عصمت تمام نے شود و از پنجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگر هدایت کند چون او هم معصوم نیست نا گزیرست او را هادی دیگر و هلم جرا فیلزم التسلسل و هو محال اینست قطره از دریای محیط علم کلام از احادیث ائمه علیهم السلام که پاره آن در مجلد اول دانستے پس تنصیص میکند بر آنکه مقصود از افتراض حج زیارت امام و ادراک احکام ست بلی چون قاضی

رطل بوق وام اجتهاد گسترده بودند و اخذ جزا از شیعه می نمودند و دین خود را که کالاش مذهب تشیع
بود برای دنیا بعیادات جعفر فروختند تا گربیست ایشان را چنین ارشاد ساختن و در آخر آنها تعمیم
برخاست و حاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دانسته زیرا که تنهای رفضه برای تحصیل دنیا تا مرتبه اند
تمرشان در تقلید نواصب بسر رسید که تغلیظ معاذ الله حاصل آورده و بعضی بار روایت تراشیدند
که ائمه بلکه امام الائمه فرموده اند که خود هم لعن کرده باشند بر هجرت را واجب نگردانیدند قبل ازین
دانسته باشی که امام جعفر نعوذ بالله لعن جد امجد خود می شنیده و شیعه خود را همین تبره امر میکرد حالانکه
یکی گفته بود که می خواهم که بینی الاعمی را بدندان گزیدن کما فی تراجم الجرائح و آخر چون ضبط اسرار
ائمه عظام بزعم علمای شیعه بسی مشکل افتاد با اظهار آن بیکدیگر و رفع نقض بر اعتقاد نیز چندانچه
در مقالات سابقه بحقیقت خود دیدی لیکن بمقتضای هو المسک ما کررته یتضوع بار دیگر مفصل و منحصر
بقیه کنایت می آرم که بسیاری از شیعه بر امام صادق افترا کرده عوام را بدام در انداخته میگفتند
و مقلدین خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت تکلیف از عبادات
بر او نماند و امام معبود است هم زنار رفض و هم دستار دینها از قرارات شیعه عراق و غیرهم با عتبار
شکل حج بیاندیشد و رفع تکالیف هزاران درا هم بود تا هر این فرقه را امیدوار دانند اینکه شنیده ی حال
اباحت حضرت امام صادق هست که مامور باظهار حق بودند بروایت کلینی در اصول کافی بود مذهب
در اوقات آن ائمه که همیشه در تقیه بسر بردند بالاخص غیبت صغری خصوصا غیبت کبری پیش آمد
دیگر کسی نماند که تدارک فرماید هر چه خواهی بود که هر فرقه ای تعمق و هر جماعتی تعمق آغاز کرده و هر کوره
سوادی دام اجتهاد گستردند اول توقیعات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند
مبرهنی ساده لوحان را از راه صحت که شیعه معنی اینهم را فراترک نمودند و دوست اکثر
و اندیشه زنان نازک بدن را برای جوانان متعه هر شب کرده رفت چنان کین اوباش
شوخ و شیرین کار شهر آشوب چنان بردند به سر از دل که ترکان خوان یغما را چنانکه کما مر مجملا
و فی الصواقع مفصلا از روایات اخذ و جمع آنها را اصول را نه ریادگیر را همین بست و شیعه از آن جهات
ائمه و دست بر نمیداشتند حرفی از کتاب بحو گویم بعرفه حتی را اقتباس جو چیم امام اعظم طوسی با عترافش
خاتمه المجتهدین یعنی مجلسی در حق الیقین سخن فرموده شیخ طبرسی هم روایت ساده لوحان نگاشته اند که
کسی گفت که صاحب الامر را طلب بسیار کردم و مال جلیل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم
تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از جمله نواب آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه
التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز
بیا چون به نزد او رفتم دیدم که آدمی آید و جوان خوش روی خوش بوی با او همراه است

بهیات تجار متاعی در آستین خود دارد پس عمری اشاره کرد مرا بسوی آن جوان که او دست انگشت بحوائج
من بجای است او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی
نداشتم خواستم داخل خانه شوم عمری گفت که اگر سوالی داری بکن دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سوال
کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسیکه نماز عشا را تاخیر کند تا آنکه ستاره ها در آسمان
بسیار شود و ملعونست ملعونست کسیکه در نماز بامداد تاخیر کند تا ستاره ها برطرف شود انتهی بلفظه اسمعیه
از اخلاق اولاد و مصداق انک لعلی خلق عظیم توانند بود که شخصی بعد مشتاق بحسن و صرف اموال جمیل
و خدمتهای وکیل بجهت اشتیاق آمده خواهد که تکمیل استفاده بدیدار امام گوش ندهد و نماینده
پاسخ نفرماید که باز او را نخواهی دید و غیبت تامه نباشد پس معلوم شد که این حقایق ملنگان باز
بیکار دیگر برای کشودن و پوشیدن امام و جعل توقیعات و تعاقب تزویرات اختیار کلی داشتند
و امام را هم مثل دلالان [illegible] که [illegible] از عقرات [illegible] حالانکه بجز امامت مرجع عوالم
اربعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که [illegible] آن جا باعتقاد با عصاست بترجمه تفسیر [illegible]
[illegible] گفت امامت واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی یا آنکه قیاس کرده
آیا ندانستی که دنیا و آخرت از امام است هرگاه بدانرا بهر جا که خواهد و بهر که خواهد بدهد جائز است
امام را آنچه مذکور شد از جانب [illegible] امام [illegible] باشد یک [illegible] جالیکم الله تعالی
را [illegible] او حق باشد که [illegible] او [illegible] در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشی
که خود از امام الائمه [illegible] اهل بیت [illegible] سماوات
و ارضین [illegible] آمده اند [illegible] قوم الکفر [illegible]
اگرچه جناب عباسی [illegible] امام رضا [illegible] حمل کرده اند و مثل سفرا
بعد از [illegible] سیصد هزار [illegible] اینکه شیعه
[illegible] توقیعات مطهره از ناحیه
مقدسه [illegible] شیخ علی [illegible] تفحص [illegible]
ضلالت را [illegible] مسافرین [illegible] بارگاه بیاید
نصیر الدین حیدر [illegible] بخصوص کلام مجید
ساعی بلیغ مبذول [illegible] قاضی [illegible] رضا داده باسید
تا [illegible] امام [illegible] و مکروا و مکر الله و الله
خیر الماکرین بعد از تسلط [illegible] مستقر الخلافت [illegible] مستقر
[illegible] معلوم [illegible] شریف [illegible] شکر و سپاس

پیروی که حضرت رسول بوی زیاده از طاقت بشری در معرفت امام تا بنا سعی بلیغ بجا آوردند
وشاید که در ادعای معرفت دعوی همسری با معلم این معلم ملکوت دارند ولیکن چه نسبت عالم ناسوت را
با عالم ملکوت که معلم ما است هر چه بود کما هو بگذارد که فتوی بر مذهب حنفیه نمیداد و بخلاف جناب الٰهی
که درین قضیه هم گرفتار پس سگ اصحاب کهف را نسبت بمقلدین شان چه روز بازار
با امید بند که امام را هم شناسند و راه دارند و فاضل هروی نمیدانند و هم شناسند
زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول اینست که استغفر الله که رفضه او را شناخته باشند
جناب امجد او حسن مجتبی است و اهل تحقیق نوشته اند که ماده امامت در اولاد هر دو امام مشترک است
و درین خصوص نکته تدقیق و سر تحقیق اینست که جد مطهرش از خلافت برای حفظ خون مسلمین
دست بردار شده بود پس حق تعالی در جلادی او یکی را از فرزندانش که از طرف مادر نیز
حسینی باشد خلیفه روی زمین کرداند و بجهانداری و گیتی ستانی موفق فرماید بخلاف تعصب
که ایشان را در اولاد خال اصل امامت بنسل حضرت امام حسین و اخراج آن از نسل امام حسن
حسن فشار عجیب و قصه های غریب است محدثین رفضه با خبار در بحار هم در ترجمه آن
مثل جلاء العیون و غیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم را سفر پیش آمد پس نزدیک
ولادت امام حسن قریب شد فرمود ای فاطمه چون وحی نازل گشته که پسری متولد شود پس او را
شیر مده تا من بیایم حضرت فاطمه بر حسب این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد
حضرت افسوس فرمود العهده علی الراوی که وقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر رفتند و فرمودند
شیر ندهی اگر چه یکماه منقضی شود چون حضرت تشریف آوردند امام حسین را بالکل بار مبارک نمانده تا
حضرت زبان مبارک بدهنش گذاشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد
سبحان الله این گویان را که الزام تواند بود که رد مخالفت وحی را بجناب سیده چه خیال نمود
چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار و انداری دقایق حقایق
مذهب ملنگان دانند و معنوی پلنگان همین است و انجا که رفضه این امور را سبب وجود
امامت باعث مطلب قرار میدهند اند که در بحار در تراجم آن ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه
میفرمود شیر مده و لعاب دهان مطهر بدهن اولاد طاهرین او علیهم السلام گذاشت و زبان وحی ترجمان را
بدهن ایشان میگذاشت و از ینجا عیان شد که رفضه خود آن سبب را ساقط ساختند و با تقلید سلطنا
که امام حسین روزی چند استفاده نمود از زیاده از امام حسن خود دانسته که امر جده مخالفت
یکی دو سه بار خواهش دارد و دیگر زیاده کاش قائل میشدند باشتراک چنانکه در انثی زیاده
دو کس را در آورده نگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگر نه امام هم سیده در فرزندان سید

اگر بغت بپا میشد تمکه حساب دوستان در دل نه آنکه آن بیچاره از صبح سنابل اولاد مخصوص
حضرت فاطمه رضی نیز خارج نوشتند پس خروج و ناصبیت بر ایشان ختم شد عفی عنهم الله تعالی
و از عجائب خرافات مذهب رفض آنکه جناب قاضی طل بوق بالوضعیکه در مناظره
تحفه در اعتقاد ندکه بر اختلافات شیعه و بر خرافات ایشان بحال امام مهدی اطلاعی نداشت
ورنه چگونه مقابلش بی ردو قدح میگذاشت و نمیگفت ع ای سگ ملعون چه عوعو میکنی چه مگر
توقیعات ناحیه مقدسه هم خبری نداری که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکنند و ترا
تماوامی توهینی هم سرے اندازند پس حال فاضل هروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
[illegible] معاصر فقیر که تا در وطن خود بود از عمان اینعنی داشت که جز شیعه اثنا عشریه کسی اهل
مذهب در جهان نماند چون این بزرگ ابتداءً در بلده لکهنو داخل شد روز جمعه بود اذان
شنید و گفت عجب است که این موذن مسلمان است و کلمه امیر المومنین نمیگوید که اشهدان
امیر المومنین و امام المتقین الے آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین موذن در من لا یحضره الفقیه
لعنت کرده اینهم در کتاب خود ندیده بود پس تعجب کنان بمسجد در آمد و دید که مردم دست بسته
بنماز مشغول اند لاجرم تعجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خلفای راشدین
بکمال اجلال و تعظیم یاد نمود هرگاه از نماز هم فارغ شدند پرسید این چه مذهب و چه آئین است
گفتند مذهب سنت تحیر او از سکی بهزار کشید که پیدا هست از سنیان بجز نامی نماند و مطابق
حکایت طوطی بزاز تحیر سنیان ازو هم زیاده بود که این بزرگ مگر یوحی است که از خرابه دریا بدر آ
افتاد و پس بعضی میخندیدند و نوجوانان در صحن مسجد میخائیدند بالجمله حضرت قاضی طل بوق
نابلد بود بر جناب شان دست و پا گم کردند و از انچه محقق است نزد محققین شیعه کما استعرف
که امام از برای رفع اختلافات از ذات مبعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
حل مے فرماید خود را متغافل زدند چون بجواب ابطال الباطل صدر الدین اصفهانی
مشغول شدند هر گونه اشکالی پیش آمد لیکن مقابله جهل مرکب چنان نکردند که این امور البته
تحقیق کردنی بود از حضرت امام پرسید نیست آری راست گفته اند که صاحب جهل مرکب را
علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیال اینعنی باشند که راقم الحروف از لاف و گزاف
هرچه میخواهد بلا مراجعت بکتاب میگوید پس بدانکه تعداد آن مقامات بالاستیعاب در بیان او
خارج از دائره امکان است پس بطریق نمونه اگر خواهی میگوییم که ارباب جهل مذکور است که در
نقل امام اعظم خویش یعنی شیخ علی بجانب معنوی مثل مجانین مشغول شدند و کمتر ازان
که قاضی با حضی برای تواضع و شکستن نفس نقل نام قدیم را بر داشتند و هر حال باعظیم را

سبک گردانیدند و مقوله شیخ چلپی در معنی ظاهر است که یزید در زمان سعادت نشان حضرت
سید الانس و الجان بدان عمر رسیده بود که خدمت جد خودش ابوسفیان که بر خر سوار بود میکرد
و نوبت بدان رسید که عذرها بدتر از گناه شد و رجوع بتواریخ نکردند و ایضاً تناقض صریح
در کلام شیخ چلپی امامیه نقیضا در نهج الحق راه یافته بود که حضرت امیر را قاتل ذی النورین مشهور نمود
و در جای دیگر انکار از آن نموده چون صدر الدین مذکور تعرض کرد غیر از آنکه جناب قاضی
بقضا مبتلا شوند و دم بردارند و جدل کنان از میدان راه فرار پویند بلکه مانند جنین در پرده
نشینند هیچ نکردند و درین اشکالات مانند خر لنگ بوحل در افتادند حالانکه بقوت هرچه تمام‌تر هم
تا فرجام بجنگ مشغول بودند و ایضاً چون ابن حقه یعنی شیخ چلپی این عقیده را برای مذهب
خودها را آب و تاب و زیب و زینت داد که رسول مخالفت مرسل در هیچ امری نمی‌باشد جناب
قاضی رطل بوق کمر خود محکم بستند و کمر همت بتائید آن آویختند و از روایات و وقعات غریبه
که مجمع صد و پنجاه هزار صحابه بود بر اصول شیعه یکسر خود را تغافل زدند کانهم لا یعلمون شیئا
حالانکه قدر مشترک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقة مستغنی بود و مقاصد خلافت
و نصب علوی بر زبانیکه ناطق بوحی بود سه مرتبه فرمود که بهر و نصب در نصب خویش
خواهد آمد و اصحاب مرتد خواهند شد و سعی بیست و سه ساله رایگان خواهد رفت پس حضرت
برعایت امر هم کلامی فرمود که اگر صحابیان زنده بودی از عهده ستایش آن بر نیامدی بعهد ا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام سیزدهم مجلسی نیز حضرت مستغنی شد انقطاع وحی و تقلید
چه موقوف که روضه مقیده هم این عجائب از بار را آشکارا نمیدید که رشک افزای بهار باغ شد ادعا
ما لا یخفی و بعد از تحقیق شدنش درین خصوص آنچه مجتهد حائری داد داده و مقلدینش توانند گفت
خارج از اندازه تحریر و تقریر تواند شد که او در رسائل چوبین از کتب خویش کاینه چشم پوشیده
و اصول موضوعه خویش را یکسر پشت پا زده با جمله کسی را چه مجال که ائمه مغالیط در نقل شیعیان
کند همچنین نصب این دشمن اهل بیت را که قاضی رطل بوق عبارت از وست پایانی نخواهد بود زیرا که
در مصائب خویش آنچه درباره خواهر مطهره شهید کربلا یعنی ام کلثوم الزاهی ولی ادلی کرده و روح مقدس
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی صلی الله علیه و علیهم را آزرده
نموده نعوذ بالله من ذلک ولکن نقلها لاشد الضرورة الغرض قاضی صاحب مصائب را از شدت تعصب بها
بجهت مزید عداوت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده‌تر پیش آمد تکلیف که با وصف اختیار کما عرفت
منتقدی نکرد یعنی امام گم شده را باز جست تا او علانیه یا مخفی وراء الحجاب بحل این اشکالات پرداختی
و تصدیقات اجنبیه کتاب او را آرایش ندادی قاضی رطل بوق را بعد از یکی هم از بارگران سبک ساختی

حالانکه شخص امروز آن روز [illegible] بوده و دیگری [illegible] از شیر [illegible] شده بود و مشکلات [illegible]
حل مشکل [illegible] تا از ادراک [illegible] آن [illegible] شرمندگان فرماید [illegible]
تکلیف ادراکات بشر امور با بر حال یک دو حرف را بطور نمونه از اکاذیب جلی و رطلی نشان داده‌ام که
اگر کسی دل داده استیعاب آن پا تخرها باشد که موجب مزید رسوائی این هر دو در مجمع خلق اولین
و آخرین روز آخرت بود باید در تلاش جواب احقاق الحق افتادن و کوشیدن و اول کتب
برادر عزیز [illegible] اخوان [illegible] که این دو کتاب است نام یکی تباین الحق و نام دیگر
[illegible] در این امر [illegible] برادر [illegible] برادر بزرگش [illegible] ایضاح نوشته پیدا است
[illegible] چون [illegible] این علمای ثقات [illegible] این اخبار [illegible] ازان [illegible] باند
[illegible] نام این هر دو کتاب را [illegible] مشکل [illegible] السالکین [illegible] کردند
حالانکه نزد حکیم [illegible] صاحب تبصرة الایمان [illegible] برآمده
[illegible] اله آباد [illegible] شاه [illegible] مرحوم [illegible] که آنچه در اینجا [illegible]
[illegible] جواب سوم [illegible] که [illegible] کاملیه آن [illegible] چون قاضی [illegible]
صاحب [illegible] و آخرین امت [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] جائز [illegible] پس [illegible] تا [illegible] ازان [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] کتاب خود را [illegible] شایع کردن چنانچه [illegible]
[illegible] برای [illegible] پیش حضرات [illegible]
[illegible] حضرات [illegible] سلیم نوشته حالانکه [illegible] یعنی ابن ابی الحدید
[illegible] شرح نهج البلاغه [illegible] بر فرض محال اگر حضرات [illegible] از راه تقیه
[illegible] این [illegible] اندیشه [illegible] سگ [illegible]
چون [illegible] و گزاف [illegible] نیست که [illegible] می‌شوند که
[illegible] قاضی از افادات [illegible] و کرامات و معجزات آن [illegible] است و
[illegible] نزد اهل انصاف که تصنیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین دیده اند قریب بیقین است
که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعصبات او را امید است که جز دل خراشی
و تشیعه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی پیش نیست حتی که موید امینی شده در مصائب خود
که از خباثت شیخین معاذ الله صاعقه آسمانی بر حظیره مقدسه رسول یزدانی صلی الله علیه وسلم
[illegible] ائمه سابقین و امام زمان با جمیع مقلدین [illegible] سپردند و فادخلوا جهنم خالدین
در باره شان گفتند این امور که درین خصوص شنیدی مبنی بر اعتقاد مذکور از قاضی [illegible] است

ورنه اصول از شیعه کما عرفت آنفا بالاشاره خصوصا بحار و حق الیقین بلکه روایت مثل طوسی هم
پیدا است که در غیبت صغری بدون محنت شدید و صرف مبلغ خطیر و گذشتن از مدتی مدید ملاقات
صاحب الامر بحصول نمی انجامید تا بغیبت کبری چه رسد بلکه توقیعاتیکه از ناحیه مقدسه با سامی
سفرا است و رود یافت دال بر اینست که مدعی ملاقات درین غیبت احیانا کذاب مفتری ملعون
[illegible] است و ازینجا احاطه محنت را برین قاضی رحل بوق سوشتری قیاس باید کرد که غیر از آیت
کریمه وان جهنم لمحیطة بالکافرین هیچ عبارتی مبین آن نتواند شد حرفی ازین توقیعات ناحیه
در رد انتشا نامه که بنام محمد قلی قطب شاه دارای ملک دکن ترشکاه رفضه پیرایه تالیف و پرکرده
و در صفا [illegible] مجلسی هم مذکور شده و غالبا درین اوراق ترجمه اش گذاشته برای تمامیت تحقیق
اینست یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة
ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة
فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی وذلک بعد طول الامد وقسوة القلوب وامتلاء الارض
جورا و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی
والصیحة فهو کذاب مفتر و این بشارتیست بمقتضای قوله تعالی فقطع دابر القوم الذین ظلموا
مجتهدین و مقلدین [illegible] دیگران که شیعه [illegible] گذشتند که هر قسمت مشاهده امام [illegible]
کرده و بی اجازت امام ترک تقیه کار شده الا آنکه شیخ المشایخ [illegible] شیطان الطاق که حضرت
امام صادق از مجلس شریف چهل نفت را [illegible] و شنا [illegible] را [illegible] قبول [illegible]
شیطان از شیطان الطاق در حسن مناظره غالب بود و قدر رد [illegible] فی الاصول الی [illegible]
[illegible] و تقیة [illegible] بعد ابا الیهاد [illegible] و حال خرابی رفضه و [illegible] ایشان [illegible]
مشروط جهاد در زمان حضرت صادق خود از کلینی وغیره معلوم است که اهل انشا [illegible] شیعه
[illegible] از [illegible] در زمانه شریف نبودند که بهست سند بلکه [illegible] روایت و بکیر بعشره که [illegible]
زمان که بارشاد خیاب [illegible] محمد باقر ثلث [illegible] امام [illegible] شیعه [illegible]
موضوع انجامید چنانچه ماخوذ بودن تشیع [illegible] او را [illegible] کشی و تنقیح قلبی [illegible] می نماید چه
خواجه حافظ شیرازی میفرماید ؎ همه کس روز بهی میطلبد زین ایام مشکل اینست که هر روز
بتر می بینم الغرض چندان مدهوشی وحق پرستی بر دل و دماغ این الاغ بتل [illegible] قاضی
چون پور مسلط گردید که از احادیث ائمه خصوصا از افادات آن امام خاص یکسر خود را
جاهل و مجنون گردانیدند و بکار خود هشیار شدند که بزرگان گفته ؎ دیوانه باش تا غم تو
دیگران خورند چه آنرا که عقل بیش غم روزگار بیش چه اکنون محنت اصلاح کلامش که سوال

مجتهد الزمانی دید راوست برین مجتهد افتاد باوجودیکه ازید تها در رز رساله قدیمه این رئیس
اہل دغل با عجز و زبوسے دست دبغل بود و نهایت حیرا اینها اینکه جناب قاضی هنوز می نویسند
آنچه دلالت بران دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
ضروری نیست مگر رجل بوق اینهم مغرور اجتهاد فراموش کردند که جناب امیر با وصف آنمعنی
از کثرت ابواب علوم لطیبین شدند و اضلاع شکم مبارکش حقیقة منتفخ شده بود معتقدین غیر ما
دیکن هزاران مشکل را بعد ارجعت شریف حضرت پیغمبر بدنیا پیش کردند و گنجایش آن در بطن
شریعت نیافته بدفتر گنجانیدند و محتاج شدید دران وقت بودند رتبه علم ظل البوق مگر ازان جناب هم
در گذشت که حاجتی نداشت بامری مگر آن امام را که در گرفتن نامش هم عقیده شیعه در است مبتلا شد بارز
جهل کوری هیچ نمی هراسد چنانچه مشهور است امام را شناس و از گناهی مهراس فاعتبروا یا
اولی النهی و نقولوا ان هذا الشیء کالعنقا و بعد ازین اجمالا یا تفصیلا سے آید انشاء الله تعالی
که آنهم صورتی نه بست اکنون در تنبیه قاضی گاهی چند فرا تر بنه و بگو که مگر کافی کلینی هم از مطالعه
ات درگذشت تا یاد میکرد که اصحاب ائمه که قاضی مهمل گو درجه پابوسی شان هم ندارد بار بار مشکلات
خویش را پیش ائمه می بردند حتی که امراض نالائق خود تهر تهار حقیقی عبارت از انست خود را هم
بیان میکردند کما مر و لقمان حکیم ایشان ابوحمزه ثمالی وغیر او با آنهمه علو درج بعرض امور
می پرداختند و این مبتلای جهل مرکب هنوز همین اذعان دارد که عرض فتاوی و استفاده
ضروری نیست و امر هم همین لفظ معرفت است و بس و هیچ دانی که چرا بدامن چنین معرفت دست
آویخته تا کسی بر ریش های معدوم و موجود شیعه نه خندد که سبحان الله بعث امام را چون الهی
بر واجب تعالی واجب دانستن و آنگاه او را بجدی معاوب و مجهول ساختن که کسی بزیارتش هم
مشرف نتواند شد و نیز کسی درباره امامیه بدین طور تشکیکی نکند که امام را بجای رب العالمین
رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفته ضروری رویته صنوبری و بنده او فعلے
مشاکل اطمینانی دارم که اگر آنجناب را خبر میدادند که فلانی بر در دولت مثل آنکه نشسته
اذن در آمدن طلبید البته مے فرمود اخرج منها انک من الصاغرین سبحان الله فالله اکبر
مولای بدیرش در صدارم است و همچنین امثالش را نوشته اند که تا از مزار فایض الانوار
شاه نجف کرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک کذاب فتاک را
باید دید که بر وقت او را زیارت امام نتواند شد و پرسیدن حکم ضروری نبود و بعد از اندک
غور چنان مذعن شد که هرگاه میدانست که بالیقین امام از در غور ذکر او [illegible] دیگر آنکه او دیده است
امر او انسته و فهمانیده مراد و مطابق اصول انسانی ممتاز بوده لاجرم عرض مسائل را حقیقة قبول

اند هر چه با و اتباد گو ضروری بوده باشد حتی که مجتهدین از جناب امیر می پرسیدند حالانکه آنجناب
امام مفترض نبود کما هی و ایضا چون فقط معرفت امام را رطل بوق کافی میداند خیر ورا افتاده
که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقه ناجیه ذوی البصائر
شمردن و از ینجا بالاولی می باید که یزید از ین زمره باشد و بعد از تصفح این اوراق بلکه پیدا است
وجه اولویت پر ظاهر است پس لعنت خدا بر کسیکه رافضی باشد و چنین خرافات جاوده خیرخواه
و [illegible] دیگران نگاه در براند و الحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بوق بکیفر کردار رسید و انکه شنیدنی
با قطع نظر از الفست که او فتوی میداد بر مذهب امام ابو حنیفه حالانکه فقه و رد ابو حنیفه
انار السبیل و اطراف النهار رشق پیره دهقانے در تالیفات خویش بر زبان دارند که صدها حدیث را
رد کرده معاذ الله من الافتراء و از علم الرادی خویش خبرے ندارند که از هزاران احادیث چشم
پوشیده برای رد و نقص آن کلمه لایوجب علما و عملا بر زبان داشته و این امر خود از کتب معتبره
شیعه واضح و از اساس الاصول هم طور مذکور پیدا است مگر معتقدین علم الهدی بوده نعش
برای بقای عزت و ناموس او باشتباه تعبیر میکنند و او را معتمد می پندارند حالانکه بر مذهب او
صد هزار حدیث ایمه هدی پایمال شد و از تقریر مومن جالیسی در مبحث تعلق افعال واضح است
که رعایت قواعد و اصول مرضیه در است اگرچه عمل بالاحادیث از دست رود پس او هم مانند
مقتدای مذهبش در مقام قارون کما فی البحار فرو رفت و ظاهر الشیخ المتقلبین را که شیخ الطایفه
و امام اعظم اقدم لقب ایشانست در کتاب عده بسبب معذرت از طرف علم الهدی خواجه تاشانی دو
یعنی هم درس بودن بر یکے نزد شیخ حارثے پسر معنوی عبدالله بن سبا یهودی که برای وثوق مجتهدات
رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقة و دیگران چاوه
بگویند در حق او آنچه در حق امام ابو حنیفه بے اندامی میکردند و از ینجا نزد عقلا واضح شد که این
گروه طالب دین و حق نبوده اند لاحول ولا قوة الا بالله و عجب از حاضر فی الامصار که علماء اند
چنان دارد که کسی حاصل نتواند شد حضرت خضر در چه حساب که بدرجه تلمذ هم نرسد گاهی قاضی را
اینهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذهب حنفیه فتوی میدهی و او را هالک و ضال و مضل
میدانسے و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله واسعة فکیف لا تهاجر فیها اما در اقامت
وطن پیشه جبازی لب نانے نتوانی رسید و از صناعت حیاکت که مجاور آبا درباره قبیلین است
قناعت نکوهش نتوانی پوشید که در هند تنور ضلالت تفت کردی و بطوفانے آسمانی بردی
در لباس فاحشت قاضی القضات برخود راست نمودی ای مرده دل نشنیده که [illegible] بدست
اسبک تفته کردن خمیر [illegible] از دست بر سینه پیش امیر [illegible] مرد که من ترا که قاضی [illegible]

گر وا تید م ع برو هر چه بایدت پیش گیر ٭ سر نا ندار ای سر خویش گیر ٭ و اگر معتقدین قائل شوند
که مهدی خود او را اجازت داده بود که بسلطنت برای هدایت سفر کند و هم علوم لدنی معلوم شده
و هم دشمنی امام با او را شهید ثالث بالخیر در اکبرآباد گردانید حکایت آورده اند که چون در ایران
صولت برو آرمید و دولت درو قرار رسید یکی از ظرفا تردد دوستی آمد و گفت ع گوشه زاهدانه
بازگذار ٭ و از ظلمت بدر آی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بساتین سحر اسم شنیدم که بعضی بسبب
جوش خون درین موسم شکوفه سری جنبانند و برخی میرقصند تا بدر باغی یکی را دیدند که بنداری
جمهوری دعوی پیغمبری میکند و معجزات خود یکان یکان بر میشمارد هرگاه ساعتی گذشت گفت
بیا در صدر باغ نشینیم و حال دیگران ببینیم ع سالیکه نکوست از بهارش پیداست ٭ پس یکی را
دیدند که بالا دست نشسته و بجهت مزید تمکین دو تار از سر زلف و موی بر خاسته مطلقا بچیزی التفات نمی
داشت ظریف گفت از سیمای او چنان مینماید که بدعوی خدای مغرور گشته پس بکمال ادب
بر دو دست ایستاد و زمین پیشگاه ببوسید و گفت ای خدا از تو شخصی را دیدم که بدر باغ دعوی
رسالت بر زبان دارد دیگر فرستاده شماست گفت شد و تیز تیز نگریست که بی خبر آن قرمساق را
من پیغمبر رسالت که فرستاده ام نشنیده و برانند و بعضی از مجتهدین که در کربلای معلی مقیم اند
شکایتنامه ای که ببینید در بین الله حجت است در حواشی خویش که بر کتب اصول نوشته اند تحدی
موضوع ضعیف را نشستند که شاید بضعف می رسد بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
در رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود بگشاد و دولت قدمبوس بهم رسید
پس بدین گمان که مشکل فتوی حل خواهد شد سوال را پیش کردند حضرت سلطان کربلا
فرمود مرا اجازت فتوی نیست و این امر تعلق ندارد مگر بصاحب الامر تا بهدایت آنجناب بخدمت
امام زمانه رسیدند و مشکل حل شد غرض از این تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان متأخر
تعالی ست یکسان یعنی استفاده از حضرت پیغمبر خدا و ائمه هدی ست و این عمر تا شخصی را جهل
حیثیت خود چندان فریب خورده است که عرض و استفاده را ابرابر کاری نمیشمارد ای تنگ دلی
که مرا و را رسد کبریا و منی ٭ که ملکش قدیم است و ذاتش غنی ٭ چون این شهید ثالث بانجم
بر عدالت مادی مغرور است که بر مادر و پدر پیش گیرد و داری رو داد او را کسی نمیرسد جنبش تا دو
از سر بجنبد حالانکه نتیجه تدل بر اصول نفسه اینست که اگر کسی حضرات انبیا را بوجوه محبت
قتل کند نزد خدای عز و جل بر منظر استحسان جلوه ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ برد البته
نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول ببینید فی الصوارم و غیره علوا کبیرا و اصلاها جهنم
و سارت مصیر عجب ست که مطرود و جاسی اینهم نه است که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا لفظ

بغیر حق مقرر نیست یعنی هیچ وجهی قتل شان حق نتوانند بود کما بسطه اثنا عشری فی الدار و او مفید
مفهوم مخالف و دانسته و حفظ خود فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى نتوانسته
او از آثار غرور این غرور آنکه روزیکه با عبد الرحیم خانخانان ملاقات کرد و دانسته بود که او [illegible]
قوی بدین ملت مثل پدر خود ندارد پس در اثنای محاورت تعریضی بفاروق اعظم کرد و [illegible]
نمود کما اشرنا الیه و این بیت که در مجالس خود نوشت نزد او برخواند صحبت شهر دان عزیزی پدری [illegible] که دست
گرفته است پای باد اینه طرفه تر بلکه مشکلترین جمله شکلها که بر مذاق شیعه توانند بود آنکه قاضی
رطب اللسان در حق فاروق چون روبروی نور الدین جهانگیر پادشاه هندوستان انار الله برهانه در شهر
اکبرآباد برای مناظره نشستند و بروت بالیدند و خیال کردند که لمن الملک الیوم فانهم عنه
کنتما تنا غلون و یاد نکردند که افتتح بطن حضرت واجب میشود چه جای تعیین در دو مسئله [illegible]
حق از جهت عادت دریده و بینی در حق مربی پادشاه موصوف یعنی سلیم چشتی رحمة الله علیه
تیز زبانی شدند و بپاداش خود رسیدند حق آنست بر صور خیالیه اناسیه که او را صاحب الامر
بسبب تکبر و غرورش که داشتی که بقهر آلهی سپردند القصه تا کجا شرح بیهودگی این بیهودگی [illegible]
نموده شود که هر جا که نمایش را قصد میکنم تازه مضمونی دیگر پیش می آید و بدا نتی از امر
دیگر فرا میرسد که دلالت بران دارد که [illegible] این بیهوده [illegible] پس مقتدای ایشه را [illegible]
درین فصل اگر کسی را از راه جدل شکی رود بها باید که رسائل [illegible] را [illegible] که حالات
مجتهدین نوشته که در جماعت عالیات باز از افادات علوم دینی بمرحوم [illegible] گوید
آن دیار مقدسه را از اعمال و معاملات مملکت ایران تصور کرده اند [illegible] نمودند
تا بالاخر درین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی اند [illegible] حضرت کبریا جلت عظمته [illegible] سلطنت
او اعلاه الله تعالی رسید که درین بلده هزاران مقتول را در آتش [illegible] شود مشاهده
میکنم [illegible] امام روزی با میرزا محمد جباری ملاقات دست داد و سبب این سانحه غیر از فرط
فسق و فجور در ان حدود مقدسه [illegible] جناب امام حسین رضی الله عنه [illegible]
و عمال با اینهمه فتنه پیش آید که از دفع کسی مندفع نخواهد شد [illegible]
شیعه هر کس که خواهد از بزرگ موصوف بپرسد که فلانی زبانی شما آنچه نوشته است راست است
بفرمائید که راست گفته است یا دروغ پس مثل [illegible] بقول خواجه حافظ است
ع هرچند آزمودم از وی نبود سودم من جرب المجرب حلت به الندامه و همچنین تراجم
[illegible] مثل کفایة المومنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل بحار و غیر آن خصوصا مجلد
سیزدهم از ان مطالعه خود آرید و بی دماغی [illegible] که مقصود من الزام طائفه فاحشه است

تا سر خود ها گریبان خجالت فرو برند واگر بر دارند صورت مذهب خویش درین دبستان
مذهب دلکش مشاهده فرمایند که آیینه سکندر وجام جم است بنگرند تا بر تو عرصه دارد افواه
ناکسه وارده شده من بعد عقل کے اجازت میدهد که چنین مجتهدین که قفل باب بارگاه امام حسین
رضی الله عنه بعد از عصمت شیب حضرات ملائکه مقربین بکشایند پی نبرند که امر قتادی تعلق ندارد
مگر بحضرت امام مفقود وحضرت سلطان کربلا عم معزول است ورنه چه ممکن بود که حضرت امام حسین ع
با چنان اخلاق حمیده که از جد امجد خود بمیراث یافته چنین مجتهدین امامیه که برای استفاده آمده بودند
از در خود محروم گذارد ومعذرت فرماید که من مجاز فتوی نیستم که زمان صاحب الزمان است
پس رفضه دیروز امام حسن را ببعض وجوه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنهما که شیخ مسائل
عبارت از انست بر آوردند واو خروج ونصب باخراجش دادند وقصور شان هیچ نبود مگر
صلح با رئیس بنی امیه که نزد رفضه برش خنجر شمری بود بر گلوی حق جوی امام حسین وانهم بطریق
اولی زیرا که شیخین از امثال این امور ابعد بودند وهو الاقرب وامروز جناب امام حسین را
با وجود او خال در هیچ مسائل قرانی کما فی شرح جامع الزیارات از دائره قضا وافتا باز داشتند
واین امام بیچاره مظلوم شهید غیر ازین در واقعه کربلا چه کرده بود که اصل الاصول رفض را
ترک فرموده واولاد امجاد دیگرش نیز بر راه مستقیمش خرامیدند حالانکه بشهادت امام محمد باقر
از اهلبیت بودند کما فی اصول الکافی بالجمله ذریة طاهره ائمه این منافقین را لقب مبارک
رفض که فدای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانستند سرفراز کردند وهنوز حال شان همین است
که بتسویل نفس مے پروازند وتدارک سیاهی پیشانی مثل مشرکین بداغ سفید میخواهند وندانند
که المسود هو الله والمبیض هو الله الغرض گناه شهید کربلا واولاد اطیابش همین بود ورنه با سبب
که جناب امیرهم آن مجتهدین را که در فتوی متوسل آنجناب بودند بصاحب الزمان دلالت میکردند
واو لیس فلیس وقس علی هذا شروح وحواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشتند وکدورت صفا
آغشتند ومثل تغارهای طینب خود با خمیر نواصب آمیختند اینها که بگوش در آمد متعلق بود بقصه‌ها
مجتهدین ولیکن صاحب خود وادراک را این قصه‌ها موجب بصیرت درین فن می شود کما لا یخفی
اما جناب مجتهد یعنی مومن جیا نامی نایب اول امام دوران زمان ذار المومنین شیعه که بقصبه سندیله
زنگی دیگر داشتند در باب فرائض مرغومی وسفر عتاب عالیات بیرنگی دیگر بمنصه گماشتند و چنین
ناگونات پیش نماید که مقدمه معاش بود کما ستعرفه حقه که در حق امام اعظم شیعه یعنی شیخ حلی
آنچه میگفتند رشک افزای اخبار بیبی مثل غلام حسین وفدا علی وبرادرمزین از معاصرین سنت
و چون این بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات دهلی بمقتضای المستشار موتمن گفت

که تحصیل معاش بخوبترین وجوه که هم خیر باشد و هم ثواب باشد غیر ازین نمی ماند که چندی زیر مشق مشغول ایشان
باید شد و کتاب شرایع وغیره بخدمت شان گذرانیده کوس اصولیت در دار المؤمنین لکهنو باید نواخت
کرا امروز در آن بلده این جنس عزیز الوجود است پس بکمال طلب و فرط اشتیاق سفر کردند و نزد وی
مجاورت فرمودند و نقاره تکلم و اجتهاد نواختند بر مسند تقتد زیب و زینت افزودند و دلیری تمام
حد تمام بکتاب حسام در باره امام قبل آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای
ناس باشد در باب اقوال و افعال و هم می باید قایم بامور امت باشد و سیاست و تادیب انها
نماید و بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حدود فرماید و دفع اعادی از انها
کند و با کفار مجاهدات کرده صیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ایلما
وبی باکانه مجالس المؤمنین وغیره را هم نظر نکردند و ندیدند که پیشوایان و آقایان شان چه خرافات دران
مادة [illegible] پس کوری بکورانگی شان و باید نیست ولیکن عذر شان همین بس است که به نفقات قاضی
رطل بوق که درین شغل مطالعه آن پر ضرر است وقت تالیف ذو الفقار که بعد از یک و چهار
عماد الاسلام رد داد ندیده بودند و بصیرت این شغل دران وقت نداشتند سعادت همه
شوخی و دلیری آموختند و تمازنانه و عتاب و ستمگری آموختند و از اوراق فقیر که در مقاله
[illegible] در جمع معلوم عیان شده که در تصنیف صوارم و حسام وغیره با خاتمه تحفه اثنا عشریه و ماده
جواب بعض ابوابش بلا واسطه بهم رسیده لاجرم توان گفت که مجتهد ربقه تقلید از رقبه خود
جدا نکرده بسبب شوخی و دلداری برین جسارت دل آرای عمل کرده باشد الغرض چون بر تحدید
مجتهد پلپیه چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او توانند بود سطری
چندی نویسیم تا خود بخود عیان شود که آنچه مومن جائسی در کارگاه خود تاربود تحدید تنقید
نمینمار بر اصول و قواعد مذهب رفضه بر هیچ امامی از ائمه هدی فی احد من الازمنة الی الان
منطبق نتوان شد و همه سعی مجتهد اگرچه نزد مقلدین گنج شایگان باشد ولیکن در حقیقت
همه رایگان است و این تعمیم ازمنه چنان است که خلافت جناب امیر باشد خواه زمان غیبت کبری
زیرا که علم الهدی و کاسه لیس او در تنزیه و مجالس خلافت آنجناب را بی مغز و بی معنی قرار داده
با رضا صاحب الامر که غیبت هزار و چند ساله یکی از غلطهای اوست چه رسد و آن سخنی است گفتنی
نیست که در احقاق شوشتری ذهب الله نوره و هم در کتب دیگر مرقوم است که شخصی اختلاف
امت را در باره شیخین معظمین دیده که رفضه ایشان را بد میگویند و مطاعن شان شب و روز
میجویند بخدمت امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
که امام در جناب شان چه اعتقاد دارد فرمود هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق

و تا قیامت علیهما رحمة الله یوم القیمة و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این مضامین با مناقب
دیگر در کتب ایشان اثنی عشریه از ائمه اهلبیت چندان مرویست که بیان نمونه آن را هم دفتری باید طویل
و انهما انطقا زبانی مطابق شهادت قلوب است و تتبع استقرا انجا میده و آیات بینات قرآنی مؤید
و شیعه اگر دیده که طالب دین در اهل یقین را استرابی ازان امکانی ندارد که ع بهر درکه شد
هیچ عزت نیافت چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نواقض لقلب و فاو بچنین امثال شان
از اهل صدق و صفا در تالیفات خود ها مبسوط گردانیده اند اگر راست پرستی علمای رفضه برخی
در اختفای مناقب راشدین رضوان الله علیهم کوشیده اند لیکن با آنهمه کشش و کوشش هنوز آنقدر
ازان در کتب معتبره مرویست که اگر یک حدیثی بطور نمونه قناعت کنی جزوی از کتاب تواند بود
و آنهم از افادات امام صادق علیه السلام خارج کشته دیگرست از ائمه محقق ناطق چنانچه در مقاله سادسه
از نصوص جعفریه که در کافی است بنظر رسیده و مجلود گذشته و عیان گردید که هر فقره ازان بر
استیصال بیخ رطب و یابس رفضه از وقت مذهب محدثه شان یعنی ابن سبا یهودی
تا با فرجلسی بلکه مومن جابلسی کافی و وافی است ولیکن صمم مخترعات و موضوعات را چه علاج
توان کرد بمقتضای قول شیخ مصرع هم از بخت نوحی در ان درج که پس رفضه در تخصیص
میکنند چنانچه کتاب مذکور شوشتری بر این گواه است که بعد القضای صحبت جواب سوال
بعضی از اعیان رفضه یعنی شیعه ابن سبا یهودی صنعانی متغیر شدند و تعجب کردند که
ما ازین امام که درباره شیخین بیان نمودی دیگر اسباب حیرت فرو رفته ایم فرمود مراد ازان آیت
پیشوای کفار است که بعد او ویند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ معاذ الله الی آخر یا لقوة اتقا
تقبل و مقول شراتت و مقبول رفضه و ازین مقام توان دانست که آنها عارفین اسرار و در ازوا
نبودند بلکه کلام در باب مست صحبت است و رنه البته عادت تقیه را میدانستند و تعجب نمیکردند که
صد با حدیث اجتناب بر تحمل می نشاندند و بسیاری از افادات را در تهذیب بدان راجع میکردند
پس معلوم شد که امام ازین تعیین که بکرده در افتاده بودند تقیه فرموده وزینت آنها نجات
یافت و مومن سگان الحمد ... بر ناظرین تحریر فقیر واضح است که آنچه شیعه بر حضرات ائمه
از قتل محمد رضه از رسول اصحاب بالواسطه الیشان نیامده پس خوف از دشمن خانگی زیاده تر
بود ابد بود هم نزد عقلا هم بعض متشرعانی با شرم و حیا کما فی ذی الفقار و ایضا علم توان کرد
که شاید مجتهد با ستاره طاق جفت احقاق قاضی را دیده باشد تا رعایت این تعمیم مذکور
در باره امام بعمل آورده ولفظ مومنین برا وقبل نداوند بلکه مسلمین را نیز نیاورده ولفظ ناس را
نشان دادند ... اگر او خود گفتی رعایت این توسعه در قیود تجدیدش جا بجا ملحوظ زیرا که تفسیر

میگویند که مذہب ما آسمانیست و پیران ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و برای
و تادیب مردم معبودان ما تعلق گرفته همچنین اقامت حدود و دفع شر دزدان و گمشده بجا پیدا ساختن
معبودان ما مهارت است که هیچ رزم و پیکار برابر ایشان نتواند شد و مراد از کفار مخالفین ما
و جهاد و قتال برای شوکت دین و عجز و ذلت مخالفین قرار گرفته و لفظ دین هم در استعمال
کفار و مشرکین زنادقه وسعت ورود یافته چنانچه اسامی کفار بر آن دلالت دارد که رام دین و
و شیو دین و گیا دین در لکهنو و فیض آباد از قدیم الایام شنیده می شود اگرچه زبانی ثقات
مسموع شده که در دهلی باوجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اکثر
از اسماء مشرکین عرب پرسیده اند عبد مناف و عبد اللات و العزی و غیر آن بر آن اول دلیل
ولیکن مخفی و مخصوص یاد آمد که نام علمای سنت و شیعه مجاهدین طور نخواهی یافت الا در دیباچه
صحیفه ملعونه که کتب مطبوعه و نامطبوعه مومن جاتی عبارت از انست که سطرو و نام صاحب تحفه
عابد العزی و عابد اللات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهرا رضی آن الفاظ را در حق
امیر المومنین علیه السلام ارشاد فرموده که میدانی پس از رد و انقض باید اندیشید که چقدر توسعه و تعمیم
خواهند فرمود تکلیف که اگر بنا نصب آنجناب را کلام ثم ربان و مظهر کفر روایت کردند کما فی نهایة الا
فاعتبروا یا اولی الابصار و فائده تعمیم در تجدید امام آنچه کنون خاطر این و بدارست الکن
نزد و کیا آشکار شد یعنی چون تعمید از هر طرف دیده که آن قیود زینهار بر حضرات ائمه صادق
نمی آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ائمه هدی نیز این حد بعد از تکلفات هم سند هیچ شوند
معاذ الله بدان معنی که رفضه او تا دی آن بر اسامی ائمه بسته اند ائمه ای خود را باکتساب
دخو شوکت شوند و در صدق آن بعلت تلبیس و اضلال است و انداختن اختلاف در طوائف
روافض که فرق ایشان بصد ها رسید تنگی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ائمه که
اختلافات در گروه شیعه ما انداختیم فلا تغفل اما بحیثیکه تعلق بحدیث جعفری با امامت و عداوت
شیخین مکرمین دارد پیش کتاب صاعقه حسامیه چنانچه باید زیب رقم یافته ولیکن بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک جمله حرفی از آن میگویم که ید و علیه رحی الجواب تا بازگشت منتظرین سنگ شود
و آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مدارج شیخین عظیمین دلالت می کنند
که مزیدی بر آن در راست نباشد حتی که خواص مرغوی عیانا دانسته تعجب کردند کما اشرنا
هنه سیانه و آن احتمال دارد که شاید شیخین را خیال ایشتی باشد که امام دشمن شناخته
که تقیه ائمه از شیعه نیز بود بلکه زائد کما فی اللوامع وغیره و سیجی انشاء الله تعالی فی التقیة سلمنا
عن ابی ذر و این امر خود غلطیست زیرا که هرچه با اهل بیت از شدائد و مصائب رسید و از

رفضه موجود گمان میرود که این کتاب حقّا نزد علما [illegible] چنانچه [illegible] الاصل از اصول موجود
است [illegible] دلیل [illegible] اشکال مسائل فقهیه [illegible] شده از امام [illegible] بوده
[illegible] انّا انزلنا [illegible]
[illegible] علمای معتبرین [illegible] باشد مثل این قوم [illegible] عنوان است
[illegible] خویش [illegible] الفعال [illegible] گردانیده اند وگاها
[illegible] مثل [illegible] بیگاه [illegible]
یعنی [illegible] اعضای [illegible] رست که [illegible] روی او [illegible] وقتیکه سخن
مذکور [illegible] تمام انجام یافته الکون [illegible] این [illegible] که عدم انطباق حد
مجتهد [illegible] کرده میشود اما اقتدای ناس [illegible] شکی در آن نیست که متفرع بر آن است
که امام موجود محسوس باشد تا ببینند که [illegible] معراج المومنین یعنی نماز نیکو است وقس علی هذا
در شروط و مقدمات و دیگر عبادات و هم معتقدات او را بدانند فانما [illegible] الاعمال و موافق
معتقدات اهل سنت است یا مشاکل [illegible] رفضه [illegible] ندارند یا در موضع [illegible]
[illegible] ایشان نشوند بلکه [illegible] قالب [illegible] و همچنان در مخالفت
بزرگان خود [illegible] عجلت [illegible] باید که [illegible] مسح [illegible] مثل مشهور
آب [illegible] کشیده [illegible] جزیره خضراء [illegible] مسح او تا روزی تمام [illegible]
در سفر و مساحت [illegible] ایشان [illegible] حالانکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
التقیه در همه چیزها جاریست مگر در سه چیز که از آنجمله مسح موزه باشد و چون کتب [illegible]
تکذیب این اصول خواهی یافت چنانچه از تالیفات فقیر ظاهر خواهد شد وقس علی هذا [illegible]
[illegible] ست در نماز [illegible] الی غیر ذلک و خبردار و خیال مکن که راقم [illegible]
درین خیالات از جهت غلبه هوا و هوس نفسانی افتاده و درین احتمالات اصلی [illegible] داشته
حاشا ثم حاشا روزی چند میگذرد که بعد از مزید تعجبهای رفضه خصوصاً جناب مجتهد الزمانی
که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکردند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین روز [illegible]
مجتهد نگاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل تقیه از صندوق سربسته کشادم این کتاب از افادات سید مرتضی
علم الهدی [illegible] که تبحر علوم و فضل و بلاغتش نیز درین قوم مشهور است و گویا او را [illegible] گفت
که [illegible] مذهب فریقین [illegible] تتبع بالغ و در کتب جانبین نوشته پس این کتاب [illegible] جناب مولوی
میرزا فتح علی فیض آبادی سلمه الله تعالی که در [illegible] کتب درسیه استاد من اند و بعد از تحقیقات بسیار از مباحث

فریقین اصولاً و فروعاً رو براه مستقیم اهل سنت نهادند و از تبرا از مذهب رفض چنان دادند که بیانش مفصلاً عنقریب مستشهد
بنماید نزد مجتهد فرستادم تا درین بر دو آورد حیرت مجتهد که قابلیت هرگونه در دانش محصور بود [illegible] شد و تعصب
مذهبی بدو دادند از اصحاب صوف بمقتضای کشمیریت مثل مشهور چندان شهرت داشت که در دفتر نگنجد و بمیزان
بیان نسنجد **حکایت** جد شان آرزوی فرزندی داشتند در برمی آمد باری کنیزی باردار شد قضارا روز دوشنبه او را درد
شروع شد و آن روز نزد شان منحوس اکبر بود بزعم آنکه روز جشن بنی امیه است حالانکه موافق روایات دو روز [illegible]
سه شنبه توان گفت و دوشنبه روز امیه چنانچه صاحب اثبات الحق با وجود فرض دادن کمذهب مجتهدین شیعه بوده در این کتاب آورده
نزد مجتهدین بواسطه مسطوره ابلاغ داشتم و نزد فریق بتوسط قدرت علیخان و آقا حسین علیخان تا اولین و آخرین موت
گشتند [illegible] امیه در خصوص هم بر ایشان سر بازی شد که لا اتحاد و الامام فانهما تعاد و بکم القصه جد میرزای ممدوح فرمود تا
آن کنیز مذکوره را بجاقه آهنی سقف وار سرنگون آویختند و سیخی بر نیاید تا مادر و پسر هر دو نقد جان بجان آفرین سپرد زند آنکه
شنیده می از موسم زمستان تا تابستان برای مسح و غسل پا دغدغه [illegible] کنند و مسئله از کتاب مذکور بود که علم الهدی [illegible] ایشان
در ان درج کرده که برای اختصار در سطری چند از آن خبر دادم در بنده و رعایت بهار و خزان و صیف و شتا را [illegible]
نصب العین گذاشته که کتاب مذکور را گلزار همیشه بهار توان نامید بالجمله موجود و محسوس بودن امام که مقتدای ناس است
بر حضور [illegible] تا ندانند که در بار سبب [illegible] بطور واحد و از پهلو به پهلو برگردد [illegible] بشریت علاوه [illegible] تا مقتدای
ناس بودن آنکه او را از جان و دل عزیز میداشتند و آنچه مقتضی آن بود که او با ایشان زندگانی نماید و عمر خود را اگر چه
بلا کوک رسد در پنهان بسر فرماید و هر گاه او غیبت کبری گزیند بعنوانیکه ایشان هم با او نتوانند رسید معلوم شد که بعضی از صفا
و اخلاص نداشتند و تابع حرص و هوا [illegible] تا این [illegible] زیرا که [illegible] است که [illegible]
[illegible] که [illegible] حالانکه [illegible]
تا [illegible] نظر از این [illegible] شد که نه تنها مقتدای ایشان نبود [illegible] مقتدی که [illegible] کسی را نا
خود ممکن که زمان انقطاع در رسید سلسله ملاقات گاهی ماهی هم باقی نماند و از آنجا که بزرگان امام نیز بعد از تجربه کثیر دانسته که
مقصود این گروه ضلالت پژوه تحصیل دنیا ست نه اطاعت امام [illegible] خویش کما لوح من الکافی [illegible]
پس غیبت و عزلت مذکور زیاده از [illegible] است [illegible] که نه ایشان مقتدی او باشند نه او مقتدای ایشان بلکه بیچاره [illegible]
ایشان مفقود الخبر و مسلوب الاثر شد که نه رفقه با او توانند رسید که هر فرد انواع مصائب از ایشان کشیده ردی این بدیه
به بیند هر چند ایشان [illegible] بلند بالا و خوب رو با سمن بو از هفت اقلیم برچیده دو امها گلستان [illegible] او در قصور نشانند
و دو انها افشانند که حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان او مقتضای [illegible] بدام دروانه نگیرد [illegible]
از تمام این بیهود منافقین اعرض نمود مفید باشد یا مستفید مرید باشد یا مرید و برد صایای بزرگان خویش کار بست
که اینها اگر چه بظاهر از غلامان ذوالجلال آمد ولی در باطن است عبد الله ابن سبا و عبد الله بن ابی بن سلول اند بخلاف
اصحاب رسول مقبول که از جان و دل خدمت اجتناب میکردند چون دانستند که مدینه دار الهجرت ست بر دنیا و ما فیها

پیست یازده نود و رفاقت شریف را برگزیدند و حق تعالی در کتاب مجید داد قدردانیها داد و حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام
همراه ایشان در مکه و مدینه داد و بیا داشتند شریف و تعظیم از نگاه ایشان تمام محمود و شیخین مطعون در آن عالم نیز بخواهد حضرت گردید چنانچه کتب حدیث
از جناب امیر است که این رفاقت را از کلمات طیبات امیر در کتابات می فهمیدیم که در بیان احادیث شریف بعضی از آن بودم در فلان
فلان مجلس بودم و ابوبکر و عمر و من چنین کردم و ابوبکر و عمر اگرچه مفید عبارتی معلم الملکوت که بوی نصب عبارت انو بد مانع از محبت
امیر سعد و بیکدیگر تلبیس از تالیفات او مشاهده میشود و هم مستفید رشید او که خلافت امام الائمه بر آن معنی مبدا ادند چنانچه جابجا
باین امور اشاره میرود و شاید که عبارت مفید منقول از عماد الاسلام باضمایم فواید دیگر بمقام مناسب بیاید و ملتمع این اعتقاد
شیخ و شیعه الف خاتمه بیاده بر در تحقیق غیبت امام از کسی کل شود انشاء الله تعالی و تلون و رنگارنگی رنگها نه غایت عن الابصار الی آخر
فی الامد بار نیابت دانست که بعد الحمید و شق و رفقه الرضا مدح فرمودن بعضی از مسائل با راحسان نهایت عظیم بر سر دوش سنیان
نیز بر دوش نهاده اند این امر خود نقلیست زیرا که از تالیفات صدوق تا علل سمت وضوح دارد که سنیان هم از انجناب
راضی بودند و البته رضای ایشان بی حسن ظن در باب اهلبیت و اصحاب رضی الله عنهم و اظهار اجتناب از طور ارکستن
چگونه معقول میشود و از اینجا هم دانسته باشی که قدمای سنیان هم حضرات ائمه را بطور خود سید نستند نه چنانچه کذا
جانسی گمان برده کما ستعرفه انشاء الله تعالی و این نوع امور که نتیجه کن تالیفات جانسی و استادش کشمیری باشد
در تالیف بنده بیشتر خواهد آمد پس و بعض عنان گو شد ار دو انکه چون قلم بد اینجا رسید یاد آمد امر یکه در مبحث غیبت
و آن اینکه حدیث جعفری [illegible] ان الخ فواید بسیار دارد که بعضی از انجمله بدیهی ست که چون امامت و عدل و انصاف
و علو مدارج اخروی ازبرای ایشان ثابت شد البته عمارات مطاعن شان از فدک و قرطاس و امثال آن که نماها
و دران برداخته مشهور ساخته اند از هم ریخت و آن علاقه سلاسل طویله و عریضه از هم گسیخت چنانچه نصوص جعفری
که در کافی و تهذیب و وافی و بحار [illegible] نصوص دیگر از ائمه هادی که قبل ازین مکرر بطور نمونه دانستی و برخی از آن
نظر بی که اندک غور دران در کار است از انجمله آنکه امامیه آنچه از مزید خبث خویش در اخبار ان ضمیمه گردانیده اند که چون
بیعت منقضی شد و سنیان برخاستند یکی تعجب کرد الخ دلالت بران دارد که آن مردم و سائل از حال شیخین
حضرت امام را همی دانسته استفاده حاضر میشدند و اینها همه از قدمای سنیان بودند نه متاخرین و دو من [illegible]
در کارگاه اجتهاد و هنوز بر دست می مالند و در جوار رحم می بالند و از سهام تقریرات صاحب تحفه قدس سره العزیز [illegible]
که قدمای او باهم الصافات داشتند و بالمره و امن نصفت از دست نگذاشتند یعنی ائمه اهل بیت طاهرین را افضل می [illegible]
اکبر دو احداث صاحب تحفه دینست که برین دعوی [illegible] شته که حضرات ائمه بمذهب تسنن داشتند پس محل باند
این اشتغال [illegible] که این [illegible] قدما را از متاخرین
متاخر [illegible] که سکندر ذوالقرنین را با حضرت امام حسین [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار
اما رضای حضرات امامیه از جناب امام رضا که شیخ المشایخ در علل خود آورده پس جای اینباشد که ولی عهد خلیفه وقت
بودند لاجرم شیعیان توقع دنیوی بیش از پیش ایشان درباره خویش داشتند و از تقریر شارح قصیده [illegible]

اصول کافی این طرح و توضیح و اشباه است و در وقت دیگر توضیح این معمیات برای ایشان بود که تا توضیح التتمه برای طلب حضور و تحقیق

قصه های بسیار است که خوف مزید اطناب از ذکر آن مانع است ورنه بخوبی معلوم میشد که درباره قربانی شیعه که نفره

چندین شکل از برای اکل حقنه امام ایشان تواند بود چنانچه بیانات عیاشی در کتاب حسام حسام امام عموماً خصوصاً برای

آن امام که عیاشی و اهل نیابتش به تکلیم میگویند و فقیر امیدوارم که از آنچه در خدمت عیاشی و امثالهم گذشته آمده بیدار شوی

که پیشوایان امامیه مثل ابوبصیر در حق حضرت امام صادق و ماکه بر حدیث ثقة الاسلام کلینی تصنیفه خویش از تقسیم

ممنوع بودند این مضامین از غلبه هواجس نفسانی تراشیدند و با ظهار آن تکبر کردند تا تسکین اجرت الهی میدیدند که امام

مسلط گردیدند و بدین این مرده دلان تازه تن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضة المتقین بر آن گواه است

حق است که اگر نفعه محبت خالص داشتندی البته حقیقت حال به مرتبه انکشاف رسیدی و اگر جناب امام

شیعه بودند عقل چگونه تجویز میکرد که مامون سرفتنه متکلمین عند الشیعه چنانچه از عیون صدوق ظاهر است آنجناب

بدست خود شهید میکرد و این امر از آنچه اکابر شیعه انکار از معنی بدلیل و اعادی کرده اند قوی تر است زیرا که اینها

یاد نکرده اند یا خود را تغافل زده اند که ام الائمه ام کلثوم را بفاروق تزویج نمود خواه بلاواسطه خواه بتوسط حضرت عباس

عم جناب اشرف الناس یا از جناب امیر معاذ الله بتوسط فرو بنهاد و نتش فرو گذشت و علم الهی حقیقت بدل منعکس

خود شد زیرا که بر داشتن کسی را که عالم را از عدل و داد پر گردد بر روی کار آوردند کسی که اگر حلالش با عتراف جناب امیر

در نهج البلاغة و احادیث دیگر جهان را خراب ساخت چه که حضرات اهلبیت و سائر طبقات مردم در بلا ابتلا بودند

بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی خلاقش بود که بروایات مرتضوی این مردان ماندند که مکان فرهنگ ساعی

کردند که دیگران را بر مسند نشاندند و ثواب ساختند که در مهمات ملکی یاد

نمی آیند فاعتبروا یا اولی النهی پس اگر مامون که مدعی تشیع بر تخت خلافت بود و آموخت آن را از پدر خود در آن

کما فی مجالس المومنین تقلید جناب امیر در قتل باید میبود باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد

چنانچه قاضی در کتاب مذکور گفته فکیف که او بقتل امام رضا کفایت نکرده دو فرزند او که امام محمد تقی بود

بدست خویش به تیغ بیدریغ کشته اگرچه ان ابتلا است ترجمه الخرائج و این حکایت

بدان ماند که وحشی که از غایت وحشی دعوی البتة الثانیه میکرد و در حقیقت برای بعضی از مذهبین مزید ولا سب

معراج تواند گفت بحکم آنکه مامون بتقریب بارگاه خویش و عطای آن نکوکیش را عزم ساختن

و همراه همتنان و تنومندان فرستاد و اینها سی پهلوان با حیل بودند تا همه آلات کنند همه آنگه در آن

آلات حربی را بر آنجناب میزدند و اثری از آن بر بدن مبارکش ظاهر نشد و مامون بدید آن چنان دست بر

شد اندامش از زخم حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم قومی را نخواهی مثل

مثل طائفه شناعتین که هرچه از دست ایشان ظلم و جور بر حضرت ائمه گذشته از ظلمه نیز

آغاز و انجام را هم نسبت بعین باید انداخت نگاه بکن که از کار تا در اول بعد از وفات

وقتیکه مهاجرین و انصار به بیعت صدیق اکبر مشرف شدند چه جنگجوئی و فتنه انگیزیها بر روایات رفضه از قوت بفعل
آوردند و مومنین ذوی الابصار و البصائر شب و روز در قتل اهلبیت چه ها نیندیشیدند اطرف آنکه در واقعه کربلا رسم ماتم
و شیون را هم تقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود رسم
سوگواری بجا آرند باید فرمودن که بار اهلبیت را که گشته و رسوا و ذلیل ساخته کما فی المواعظ الحسنه و همین بود
حال ناموس بعد از سیم امام رضا حقیقت اینست که در پرده دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و هنوز از آزار ایشان
دست برندارند تا آنکه مهدی ظهر الی الان ظاهر نمیشود بلکه یقین میکنند که اگر ظاهر شود و حق را ظاهر کند او را به بعضی از
لطائف الحیل بکشند و قریب است یعنی امور دیگر عنقریب آید این کلام که رفته رفته منجر باشهادت شد و هنوز متعلقانش
بخوف تطویل متروک ماند تعلق داشت بلفظ اقتدای ناس که جناب مومن قدیم و مجتهد جدید نوشتند گویا از معنی آن
خالی الذهن بودند شاید که سر مسکوی تقلید کسی اتفاق افتاد که او را در اعتقاد خویش بلقمان حکیم تشبیه داده اند کما فی
اساس الاصول ابتدا با قیود دیگر یکجا مجملا که میباید که قائم بامور رعیت باشد الی آخره پس درینجا اول بجواب اجمالی
اشاره کرده میشود که قیام مسطوره سیاست و تادیب است و اجرای حدود و تعزیر و حدود و اهلاک کفار و بدون ظهور
و مساعی مشکوره بلکه حاکمیت نیز چگونه در دائره عالم اسباب با وجود وقوع در زاویه یعنی غائبیت کرد و دیگر تو اگر تخمید
که اگر خود کسی تقلیص بکند گرانند و چه مذکور ضرورت طرد و عکس یعنی جمع کردن افراد و منع اغیار پس اطلاق امامت
برای امام مطلق که خاتم الائمه است بایستی از آنجا نه آنکه حالیا هم بعد از هزار سال حالش مثل معتقی است بحال متعلق
و در عالم مجاز چنانست که اعتصر خمر از تشایش مدارهی و آنهم در خواب نه بیداری پس معلوم نیست که دلدار هیر و شاه خاتم الائمه را
که منسوب عنه است درین تجدید یاد داشتند یا از انش راه سلب ظهور مطلق که احتمالا دست از نیابت برداشتند
و مثل غاصبین جاهلین زمانه دم استقلال زدند یا دفاع خود نمود در عالم بالکلیه درین زمانه نکرده کسی بناحقیت
علم تیر از من که مراعات منشان نکرده و درین مقام ظرفا او انشد گفت که این اعتراض مخصوص دلدار تنها نیست
زیراکه مجتهدین در بلاد ایران دیگر اند از قدما و متاخرین که این رئیس اصولیه کاسه شان لیسیده و درین تجدید
تقلیدشان گردیده پس حرکت بنده را خواه در احسان فقیر تجویز کنند خواه در اسارت ولکن بهرحال دلدار خود را
درین سیر و سفر تنها نگذاشتم بقول شیخ سعدی دیده و دل همراه تست تا نپنداری که تنها میروی علاوه
اگر امروز از تحریر بید و دیگر متون شروح شیخ کبار قدما هم نوشته اند که امام را قیام بامور است و سیاست و تادیب و اجرای حدود
و جهاد با کفره فجره پر ضرورست و شاید که امام مفقود و غائبیست یعنی از هزار سال مهم وارد یعنی نزد امامیه پس ایشان
این وصف را هم برای ذات شریفش مرتب کردند و این چنان باشد که یکی بحیرا گواهی بود که حدود آنرا انجار نبود
و دیگری از بیرون قرض خود را از او میطلبید پس گفت که من درهم ادای قرض تو میکوشم که موی چند از سر گوسفند
درخارها خواهد پیچید وقتیکه ازین راه دشوار گذار خواهند گذشت پس جمع نموده کلیمی بافم و قرض از قیمتش
ادا کنم و تو اینهمه کوشش من می بینی و تقاضا میکنی بعد ازین نظر تقریر مولوی دلدار آقای مجتهد یعنی قاضی رطل بوق

نیاید گفت که از دو حال خالی نیست که معرفت امام بر دیت خواهد بود یا بتعیین اوصاف خاص و معرفت تام متعلق بود امر
اول البته مسدود است چنانچه بارها گذشت پس خبر از دوم سهل و ممکن نیست و آن بر دو قسم خواهد بود معرفت مبلغات از تصنیفات
علمای امامیه آنچه بعد از تحقیق و تفتیش در کتب کلامیه گفته‌اند و حضرت مجتهد در کتاب حسام در رسالهٔ شاهوار نوشته همانست که
آویزهٔ گوشهای مخاطبین شد و اگر اندک غور کنی البته پی بدان میبری که خواتیمات نسبت بعض صفات رجحانی دارد
و لاشک فیه سیما در مقام که هر لفظ و معنی آن موجب فر شان و شوکت امامی است که منصبش از نبوت و رسالت افزون است
چنانچه انهم در آن کتاب بجای خود مبسوط و اگر بالاترازین مجوی برای آنکه مومن جائسی در تجدید مذکور لوازم ذاتیه را
یاد نموده بیانش نیست که متصل چند کلام عباراتش یاد دارم مینویسم که هر چند ضرور نیست که بجمیع این مناصب موصوف باشند
لاجرم ضرور افتاد که این امور مذکور را لوازم ذاتیه باشد که از امام انفکاک نیابد تا امام افضل باشد از انبیای متقدمین بلکه
از جمیع اولوالعزم شان نیز مثل حضرت موسی و عیسی علیهما السلام که فعلیت مدارج شان در کمال وضوح و ظهور در هیچ کلام در نیست
که امام مهدی پیدا شده است یا نه فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون پس عیانست که خدنام هر امام خصوصاً خاتم الائمة
که بر زبان قلم نامیش یعنی حضرت مومن پاک جائسی فاک بی باک جاری گشته و از راه شوخی و دلدری و غنج و دلال
و دلیری توجه نفرمودند که انجامش بکجا میکشد و دیگران هم بکوری کورانگی به پیروی شان در افتادند حالانکه بزرگان
گفته اند ع نرگس از لاف زد از شیوهٔ چشم تو مرنج :: نروند اهل نظر از پی نابینایی :: چنانچه حال مقالات دیگران
مثل صاحب منهج السداد لطائف ارشاد دیده یا شنیده باشی الی غیر ذلک من علمائهم المجتهدین الراسخین یا اگر
تفصیل اجرای حد تمام میخواهی باید که بشنیدن این سطور رجوع فرمایی که سیاست تادیب است نیز موقوف بر وجود
بلکه تادیب سیاست اوف عرده و ... بنی آدم را لشکری مطیع در کار است که برای تنبیه و تادیب هر جماعت سرکش
روانه شود و کار برام شریعت البته آید پس تا که رو به پیروی نیارند لشکریان امام و بالای آنها نگذارند مثال امثال این
امور عظیمه مطابق مذهب شیخ بو علی نیز بر ذمهٔ مجتهد است و ازین بیچاره چه گونه متوقع باشد که یکه تاز میدان تزویر و مکر
و جال و تلبیس کمتری مثال در زمانه موجود شده باشد و در تسویل نفس معدوم النظیر تو آن نسبت داد در یکار و حق التقدیر
و تالیفات دیگر عرق ریزی ها کرده و در مجتهد اقلام پیکر عمری خالی نموده و سعی او بجای نرسیده هر که خواهد او را
تالیفات او رایگان یکان بلکه حرف حرف لیشارد اگر حساب امام زمان از حسود یعنی مکاید مجوس و یهود نجات یافتی
و بسیاست و رتق و فتق اقالیم پرداختی و همت برای انتظام مشتبه برگماشتی بلاد ایران که ساکنینش دعوی مزید
ولا داشتند چنانچه از حال سلاطین صفویه ظاهر است چرا ملک شان تباه میشد و نوبت بجهت خرابی و ویرانی
احاطهٔ مجلسی اصفهانی و شاگردانش میرسید و مصداق طوائف الملوک چرا میشد و بسیاری از آن بدستیان
مثل محمد شاه درانی چگونه می آمد بعد از آنکه نادرشاه کشته شد و تو تره کمانان همیشه راه ایرانیان میزدند و اموال
ایشان را تاراج میکنند و صدها مغول را بعقوبت تمام گرفتار کرده ببازارها و کوچه‌ها میفروشند بر
حمورا الله خان تکلو نیز از سفر بلاد عجم مصیبتها گذشته روزی او را در مکان بعضی از احباب دیدم و حالش

بی کم و کاست شنیده‌ام و از استماع آن زحمت کشیده‌ام القصه بدست قوم مذکور گرفتار شد و مصنفش بجایی بر
ده در سمرقند و بخارا او را فروختند که وشیره ثمن بخش دراهم معدوده من بعد او رفته رفته خادم فرزند بعضی از
حکام شد و نزدی استاد او در دبستان تعلیم قصاند به بجایی از بیان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود
پس شاعر مذکور بعد از اجازت داد و نوآسنجی داد و تا استاد اشاباش و صد آفرین گفت و طفل را یکدو تازیانه
زد و نفرین و نکوهش کرد که چنین ملا را بغلامی گرفتی و این نواد صحبت رفضه نه شبان اغنیا و در هند و ستا
کرده بود بی آخر قصه بطولها و اگر بر حکایات و اقعیه اعتمادی نباشد باری به بحار الانوار مجلسی رجوع مکن و بدانکه امام
منتظر که و بجیس همه نقد و حد تام ذات شریف او عین انتظار ست و نظر بهر یکی از ان اشد الموت فواکجنت
در نیچه کشاکشی عم بزرگوار خود کا ورا خران بی دم جعفر کذاب لقب نهاده اند و جناب مجتهد الزمانی نظر بعضی
از وجوه بعضی بود و نش از نسل او بعد از سماع این لقب نیز که بر روی بالند گرفتاخند به این کشاکشی غیر از طلب فوایید
دنیوی و اتهم بطور موهوم که سرابی بیش نیست امری نبود که ۵ دو عاقل را نباشد کین و پیکار ❊ نه دانایی
ستیزد با سبکسار ❊ و ان قضیه مکانی هست که بوجه میراث مال صاحب الامر بود و چون حمل خاتون نرگس
چنان مخفی بود که شب ولادت امام نرگسی اسم خاتون حسکیا پی نبرد و تا بظهور امور دیگر چه رسد که این
فرزند امام حسن ثانی و مورد ملائکه آسمانی ست پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری بسبب خوف قابض
شد و هم قشمیر حسینی را در قابو آورد و نعره صفدری و حمله حیدری با وجود غیبت از گل نرگسی دسوسنی
در صد و بیان بظهور آمد چنانچه کتب شیعه بران گواه است از ان جمله آنکه جعفر مسطور که بزعم خصم با صول
شیعه بود علی رؤس الاشهاد در شب ماه بکشتی نشستی و تار یافتی و طنبور نواختی چون دعوی مکان کرد
و انبوهی گرد آمدند و گروهی بر عداوت معاصم همراه او شدند پس کرسی مملکت و دار الامامت خاتم الائمه هم
در آن وقت از دست رفته بود و حدود اسلامیه و بلاد مسلمین و مومنین را چه نام توانی برد المختصر جعفر مزبور
در همه طوفان عیانا دید که شخصی با آلات حربی بر اسپ تیز رفتار سوار است و نگاه در بسوی او میراند باز او
هرچند جسب خلافت و مرعوب شد و با اینهمه صفدری و حمله حیدری که در مقابله عم خود کرده بود شنوا به در شان
اوست و آن هم بهای فایده دنیوی که متاعی بیش نیست از ان سوانح که بر مادر مکرمه و خاتون نرگس گذشت
و لایق تفصیل نیست تغافل برگزیده و لیکن بحکم لانیرک کله حرفی از ان مطابق کتب ثقیه و بحار و غیره گفته و
نقاره زیر گلیم نواخته میشود انشاء الله تعالی تا از مجمل قصه این هم خواهی دانست که از ارتکاب خلاف امیر که جناب
امیر آنرا عالم شهود و علامه لا ایمان نهج البلاغه میدانستند و میفرمودند علامة الایمان ایثار کالصدق حیث
تضرک علی الکذب حیث ینفعک هم از ان ریحان و سوسن باغ صدق و صفا ظاهر گردید یعنی فرمود که من
باردارم و این امام فرزند حیدر کرار صاحب ذو الفقار همه عار و شنار را گوارا کرده مانند جنین رحم پرده
نشین شد و شمل تحا بیان گوشه گزین گشت و ازین مقام این هم توانی دانست که اگر اهل سنت نیز تسلیم

فرو گذارند و گر بحتین صدیق مثلا اگر یک سپاهی عهده واقعات بپذیرند توانند گفت که این امام از تجهیز مادر
معظمه خود را چگونه دست دشمنان خونخوار گذاشت و برای رهائی مکانی مسلح گردید و چستی و چالاکی بعمل
آورده اند گفتا داد شجاعت او سیر سوی کجاست حالانکه شجاعت اصحاب در کتاب الله جابجا مذکور است از انجمله
وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ و اذلة أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ و يجاهدون لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ الی غیر ذلک
نمیکنید که نص جفر علی ماسبق خاصه آیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات شریفه با کسری و قیصر
جهاد کردند و موجب ترقیات دین و ملت شدید و قد سبق کما فی الکافی مفصلا اگر راست پرسی و از قهر
خدا بترسی آن نونهال چمن نصرانیت و گل تازه بوستان قیصریت را غم فراق حسن عسکری علیه السلام
چه کم بود که این همه دواهی جانکاه و مصائب هوش ربا انگیزند شور و حیای فرزند امام واقع شد اگر ادنی توجه
بحال چنین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتندی که خاتون نرگس را که آن وقت برابر ظهر
بیمار بود گرفتار ساختند و آن سروان را در بند قید و بند انداختند پس حرفی از نوحه خاتون مذکور توان بود و آنچه
در گلستان منقول است گر از عهد خردیت یاد آید که بیچاره بودی و در آغوش من تنگدی امروز
با من و غلامکتو شیر مردی و من پیرزن ازین زیاده تر حد تمام برای این امام صاحب رفضه لیام نتواند شد
که در پاره در و دیوار و سقف و کنف چنان شور فرماید و در واقعه ناموس اگر چنین بی پروائی بعمل
در آرد لیکن چه توان کرد که ماده محبت این سبا یهودی نه چنان در رگ و پی این طایفه تاثیری کرده که کسی بیان
آن کردن تواند بالخصوص جناب مجتهد را که همراه و همدم ارکان دولت آصفی میر دند از خواب محبتی و
بیهوشی بیدار گردانند تا از خمار بهر و چشم فتان آن یهودی شیطان که همه ساحری و طلسم داشت علم الهدی
نجات می یافت رفضه و نظر افتخار تعظیم و والزمه نمیگشت داعیان قال الله کُونُوا فَکَانُوا فَقُولَانِ
فِي الْبَابِ مَا يَفْعَلُ الْحُمُرُ و افتخار علم السروی به بیت شاعر هندی چنانچه گفته است که خدا را از ظلم منزه گردانید
و احتجاج و استدلال بر عدلش نمودند و عقلا چنان است که خادم یکی از فضلا و تعالی را نجات داده بود
آورده اند که او در سفر بود و ماه محرم پیش آمد بهر اقامت کرد و یکی را چاکر نمود و شش تصویر گلی آراسته
با و سپرد که هر روز یکی را پیش آرد و خود غائب شود اول روز بر تخت نشست و نیزه بدست گرفت و
گفت مادر بیارا و صورت نخستین را دید و گذاشت و مخفی شد می شنود که میگوید از سیمای تو دانم که ابوبکر
هستی عمر تو در خدمت حضرت و ملازمتش بسر شد تا چه افتاد که حق فاطمه را غصب کردی بعد از غیظ شاخ
بتر به سر زد و درهم شکست روز دوم و سوم صورت فاروق و ذی النورین را همین و تیره ریزه ریز
کرد و روز چهارم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب با جناب مرتضی میکند
که با وجود قلع باب خیبر با چنین رحم پرده نشین عثمی ز جور این خاطیان در خانه گریستی و همه
در پیچ و ملت تو ملالا شد پیغمبر و نه جنید بری ای گفت تو معلوم بکفایت رساند روز پنجم با تصویر حضرت

بشیر و نذیر عتاب آغاز کرد که چندی از منافقین را با وصف دانستن چنان نواحی که بر اهل بیت عام شدند و خدا همیشه می فرمود و تو در نصب امیر کبیر تعلل روا داشتی و صاف نگفتی که بابت خود که خود او امام است پس از من اطاعت او بکنند تا آنکه دین اسلام متغیر گشت و عمر افضل‌ترین عبادت را که متعه بود حرام کرد اینها این همه گفت و ولی اندامی نمود و در ششم تحیر خادم از یکی به هزار کشید که این صورت کیست و که باقی ست تا شنید که غیظ و غضب آن لعین یا رب العالمین است و رفتا بدامی کوشد و در غیظ و غضب می جوشد و می خواهد که تبر بزند و تصویر را بشکند که خادم از پس دیوار بر جست و صورت را در ربود مغل نابلد در عقبش دوید و او در خانه دوستی خزید پرسید این چه حال است قصه را اعاده کرد و گفت امروز خادم از این ملعون نجات بخشید گفت لا والله که تو خدا را از این کردند نجات دادی نزد این حکایت چنان باشد که اهل ظرافت و بعضی از تذکرها ساخته باشند و لیکن کاملیه از فرق شیعه بذم و طعن بر جناب امیر علیه السلام چنانچه در کتب مقالات الشیعه می پردازند و غرابیه و ذبابیه حضرت جبرئیل علیه السلام را بر ملا لعن میکنند و ذمیه از آنها بتشنیعات حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو جهان روی خود را سیاه میسازند و حضرات اثنا عشریه آنچه در باره مصحف حضرت زهرا که توسط جبرئیل علیه السلام اعتقاد دارند بگر از مذهب غرابیه کمتر ست چنانچه در تالیفات کثیره به براهین قاطعه خواهی یافت که بمراتب از آن زیاده تر ست و اگر حکایت بعض مغفول در تالیف بنده مذکور شود میدیا عین نقل نمایند بلکه مطالعه طعن الزام بر نازند و هر که بتالیفات فقیر بالخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب امیر معاذ الله بر اصول اهل مقبول بعد خواهد یافت بقیاسات بدیهی که مطاعن خلفا در جنب آن هیچ و نابود است زیرا که مقدمات آنش مخدوش نظری و اینهمه بجای خود قوی و بدیهی و قس علی هذا مثالب حضرت زهرا و والد ماجد آن حضرت صلی الله علیه وعلیها بر اساس مذهب کفره که استعفا از رسالت حرفی از آن گفت پس باقی نماند مگر مطاعن واجب تعالی و هر کتاب کلامی رفضه متضمن آن ست خصوصا برهم بیر و حقانی نامطلب ما هم نرگسی و ریحانی دلیل بر آن ست که اگر خدا بر آن طریق نرود که عقل ما ساخته و پرداخته هر حکیم او را ملامت کند و آن می زیبد بعد از این به بین که بیشتر افعال الهی مخالفت صریح بقواعد عقلیه دارد انصاف بکن که وقتیکه عذاب بر تارکین امر معروف و نهی عن المنکر فرود می آمد اطفال و مجانین و حیوانات روی آن زمین را شامل می باشد کما فی خلاصة المنهج وغیرها پس هر کس به این عدالت که تابعین عدلیه اعتقاد آن دارند قاه قاه می کنند تا عبرت را اولی الابصار و از مستغربات قاعده این رئیس الحمقا در صوارم و فرزانه کشتایم حرفی از آن این است که قبل انبیا و اوصیا و فرزندان جناب خاتم المرسلین بعض از صور تحسر است و آنچه علم الهدی رفض و در عرب دور میگوید نقیض صریح آن است پس لعنت بر آن قوم که پیشوایی او در دارد است هو شر من الیهود والنصاری طرفه تر آنکه گویند که ترک امر معروف و نهی منکر موجب چنین عذاب ست و حضرات ائمه که بیاری هدایت مبعوث

شهید بجز خود در صد و ضع و تشنیع کرده اند این شیعه صریحاً گرچه در کافی و غیره روایات که مسلمانان ازین است
کر ما فتنه در باره آنها که اشیاء [illegible] و فرموده فی عهد الامور وقعت فی الیمین فلم یرجع الی ما کنا بعده و باطل
این آنکه شیعه در باره صاحب الزمان خاتم الاوصیا تا قیامت بر عکس است که ما بسته متعلمین رفقه را
مانند [illegible] سیر شود و آن هر است که قبل ازین بار شماره اجمالی اداشد در باب حضرت مرتضی رض
تا قیامت فاطمه زهرا است که ر شیعه را بیش آمد که از ازل هر دم اعدا را یاد کرده ولش و نطیفه لعنة
الله علی [illegible] و هو شمر بن الیهود و النصاری موافق مختار کشی میخوانند و این اشقیا خورشید دان و
فرحان اند بر عیوب خانگی خود می بالند و به وسیله بی حیائی خود می بالند و هنوز درین خیال اند که این بعضی
ائمه در باره بشنیوا ایان شیعه سیما افقه الشیعه بر علوم لدنیه بود چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم را شکست
حالانکه اگر کتب اصول به بینی عمل بران حضرات ائمه را کی بایستی کردن که مقام درجه موسی کلیم الله بود
نیه مصداق علمناه من لدنا علما فلعنة الله علی من مال الی مذهبهم کسیکه حال ائمه او طشت از بام باشد
در هیچ فروع از امام محمد باقر و صادق نیابت نائب و قائم مقام او را چه حاجت است دیگر در اثبات امامت
تلاش کردن زیرا که حاجت وقتی می افتد که صورت اشتراک پدید آید و چنین جوهر ذاتی و هر سببی هم
نباید اکنون برین تمیز او چه احتیاج خواهد بود که دیگر اجزا را باعتبار معنی تلاش کند و راه اطاله بپیماید
کوشش نباید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سیه نامه کسی است که [illegible]
[illegible] خود برده اند و [illegible] و از امثال انتقامات دیده باشی که صاحب صواعق محرقه و بوارق
مولفه و [illegible] الروافض و نهج السلامة خواجه نصیر الدین سید سند نصر الله کابلی فصلی بدین معنی
در صواعق المطالب الحادی عشر ان ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از عنان ه شروع کرده
و کیفیات شان بر شمرده و چون نوبت با مامیه رسیده اموری از ایشان نقل کرده که از بیانش
عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات هیچ مسلمانی سر نزد حتی که بر وحی از آنحضرت صلی الله علیه [illegible]
[illegible] منافقه که رب العالمین تا کید یکه مرندی بران [illegible] اشد ارشاد
فرماید که علی را نصب کن و حضرت مفاسدان را بنگر [illegible] چون [illegible]
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس [illegible] افتاده و ناگزیر شد که رب العالمین [illegible]
ذات خود یقین کردن و مفاسد و مصالح هر دو را در یک ماده مجتمع دانستن الی غیر ذلک [illegible]
الاوراق کم نباید من مطالعه تالیفات ابن المعلم سیما کتاب المسمی بالروضه فانه [illegible]
المطیه و معطر المشام [illegible] و کاتب الحروف این کفریات را [illegible] که مشتمل [illegible]
نهایتی نیست و اگر همت ناظرین و سامعین بدین اوراق که بفارسی سلیس [illegible] کرده بار [illegible]
کتب دیگر نیز مانند انشاء الله آراسته و در امر یکه سیاقت سخن بود از حدنا هم [illegible] امام خصوصا

صاحب الامر و فصلا که مفهوم ماهیت بدست آمد یعنے امام مرا سے ربانی مکانی حمله حیدرے آغاز و
ویراسے مخلص مادر مکرمه معظمه هرگز نپردازد واین وصفی است که بالاتر از همه باشد و گریه و زارے
و فریاد و بیقراری خاتون نرگس بدین امر مبنی بوده است که اگر صد سال بعد از رجعت بگرید حرفی از آن
استغاثه و ناله نتواند بود و از باب ندبه اوست بدلالت حال این مضمون که بعد از سن کن فیکون
شده باشد و ایضا تا تو من مهر سے من بجدا امیر سبحان الله آن بیچاره در عشق امام حسن عسکرے
چه محنتها کشیده و چه بلاها دیده حتی که سلطنت روم را گذاشت و از آن عیش و کامرانیها دست بردا شت
و آواره کوه و دشت گردید و به فروختن خود را به ثمن قلیل راضی شد و قیمت یعنے فروشنده خود را
ترسانید اگر تو باین قیمت قلیل مرا بدست وکیل امام نقی نمی فروشی من در هلاک خود میکوشم بعد
در انتظار معاودت این فرزند سعادتمند چه خاک حسرت بر سر خود نه بیخت و شب و روز خوناب از
هر دو چشم نه ریخت که اول زحمت شنید که تفتیشش بکنیم بعد ساعت آلام و مصائبش را با قدام
اقلام بپوییم که ما تعات بکارکنان حضرت اشد الموت را تا مدت در مقام عیشش که سرداب سر من راے
باشد نقل میکنند و نعم ما قال بعض الشعراء فی غزوه ع سیاه ... درکوی تو لیستند بلا یا
صبا لقد عرض مصیبت خاتون نرگس را با آنی نیست که اگر صبر کند دامن از دل صد چاک پیشه و دو دا کرده
وفغان بر زبان آرد سبب گرفتاری میکرد ... منافقین و منافقات و مزورین رقعات مکتوبه
بازارهای خویش کامیاب اند و درین ... سبب ... زبان ابلاست ... از زندگی که بدتر
سکرات الموت بود نجات می یابد بیش بے اختیار در مقام جانگداز بهوش ... شعر مشهور بدین طور
بر زبان خامه میرود ... روسیاه نرگس خاتون تماشاکن که روشن ساخته نور دیدار اش
چشم سفیران را یعنے نگار نگی زمانه را ببین که مادر معظمه در فراقش خون گرید و هرکی از شان از
آن ... سفرا بکار ... حال آنکه این چنان باشد که خدای عز و جل درباره شان فرماید فلما جاءهم
ما عرفوا کفروا به فلعنة الله على الكافرين كما ثبت هذا المضمون بحق اليقين و متوسطين
میان این در ایام دو نامه گیرند و اهل رقعات مزورات کیسه های خالی را پر کرده اند که نام سفیر داده
از غیبت امام در متاع دین چه بالکل دشمنان کرده اند ... اند ... است هیچگاه نمرده
عمل که تو شدا دکرده ... کاشے ... هفتاد را خود و مصیبت خاتون
ریحان ترتیب دادمی تا خوش مصیبت ... شده حاشا و کلا و او بلا دا النفی چون حال برین منوال
است و خوف اطناب در پیش و ملامت لائمین در پس بنابرین توجه را از دست گذاشتم بلے خیال
انیمعنے بمقتضای اطوار جاهلیان در سر خاطر است و انهم بنوع افسوس و خیر خواهی که اگر خاتون در آن
وقت سلاح می یافت حقا که فوج غلامان خلیفه را که هجوم کرده بودند شکست بلکه رخنه غیبت

عیب فرزند را مثل سد سکندری می‌بست و هم خود از قید و بندهای سے یاقت و بسیر جابلقا می
پریدخت و پروانگی کوچه گردی و بادیه پیمائی بفرزند نمیداد و میفرمود که بیابان نوردی و کوچه گردی
کار تو نیست بلکه راه و رسم کسانی است که اهل تجرید اند و تعلق آن جهان بریده‌اند این امور از خاتون
نرگس متوقع بود بسبب آنکه توسل جناب فاطمه زهرا کرده بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری بعمل
انجامد که در تب و تاب عشق شب و روز میساخت و می‌سوخت و سواد برکو نه حسرت و افسوس
می‌اندوخت پس امر شریف فاطمی را در اسلام او رون برا سے زیارت امام بر بود کار بست حالا
جناب خاتون جنت روز هجوم مهاجرین و انصار که صدها انبوه کردند ثبوت هر چه تمام از همه الکشیده
جناب امیر باز رسیده است غلامان خلیفه را مغلوب میگردانید ولیکن از امام با وصف مسلح بودنش هیچ مردانگی
بلکه شمه از حیا حمد و رسالت بجهت آنکه او مقلد چنین بیهوده نشین برا اصول اتباع ابن سبا لعین بود
کما لا یخفی معذلک ساهی که در باره امام لفظ بلی و لے و مانند آن گوید کافر میگردد و در باره شجاعان و هم اشدا
علی الکفار و متقاتلین اولی باس شدید که در محاوره قران مجید اهل شور را گوینده و مثل هم شجاعت
ایشان گواهی میدهد که بدون دلاوری و دلیری چگونه هر کافران شدید غلبه کردند و دین مردود گشته
از ایران برکنده شام و روم را از ترسایان بر دا ختند مختتم و نزول ثنا وایشان هر چه گفته اند بجای خود
توانند بود فاعتبروا یا اولی الابصار بحمد الله از روز یکه من متعلق استقرار کتب شان مثل علل الشرائع
و غیر آن این معنی بر آمده دم کرد الحمد همه ارکان رنخیرگی خبیثه حضرت امیر کبیر و با این همه
ارکان مذکورین معهود دین پناه و مشهور دستگاه اند بالجمله محبت الزانی بعد از این
تکان و فشار جامه ایش را نجس کرد و حقیقت تار و پود کلام را این ناپاک پاک
سوخت و اکنون نتوانند که بلبسل زرنگلیسم نوازد هر چند از انقاح اضلاع
یقین شده باشد که حاجت بدلیل هم ندارد ولیکن فراخ حوصلگی او را باید دید که بهر صورت اصل
امالبودن امام واجب الاطاعة من جميع الوجوه پس این دعوی علی روس الناس حقیقة در بجای خود
جائی محسوس نیز اگر دینه بشمران از سابق ایرا حاصل ست که هم حامل سفیانت و هم شکایتی ندارد و حیز
بائی گشت که از مطالعه اصول عیانست که حضرات ائمه قریبه در باره نصب امام سیانه ناصبیان شیعیان
برا و دو تمنا نیست که هر دو امام نصب کردند لیکن انها اطاعت کما ینبغی بجا آوردند و شیعیان
هرگز اطاعت نکردند دار نیجا هم مثل سابق لقب شیعیان لشمول عنایات الهی هویدا توانند شد اگر دل
این وجه در معنی ناصبیت باشد کما لا یخفی علی من رای الکتب الکلامیه من الطرفین و عبارت حدیث
کلینی از اصول معتبره شان و دین بطلیم جانشیند و حکایت عمم اند و آن این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد
عن ابراهیم بن محمد الهمدانی عن محمد بن عبیده قال قال لی ابوالحسن علیه السلام یا محمد انتم اشد تقلیدا

ثم انه سُئل فقال نعم قد خذلنا و خذلوا فقال له اسکت عن هذا فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال
ابو الحسن ان المرجئة … جهالهم … قعدنا … فنصبتم رجلا و فرضتم طاعته … لم …
تفهید از ین حدیث فوائد بسیار بدست می آید اول آنکه … اطلاق مرجئه بر اهل سنت هم کرده اند یا بعض که جناب
مرتضوی را بعد از اصحاب ثلاثه امام میدانند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از جهت اشتقاق خود درست
و راجح … نیست که چون کتب … تقدیم شیخین در احادیث و تاخیر جناب امیر علیه السلام …
میشود بلکه … است که شیخین در خلافت مقدم اند پس عیان شد که لفظ
مرجئه … اطلاق … بعضی … سنت و بعضی … ان …
والجواب قد یکفیه … اصول بلکه اصل الاصول …
یعنی هم نصب ایشان هم افتراض اطاعت با وجود عدم اطاعت ائمه ازین بدکیشان …
خلاصه حدیث بدین حقیقه … بر آنکه آن قوم مورد ملامت و لوم نمی … امام را برای خود
… استعمال سیف و نضال … دعوی … اهلبیت بر آسمان …
و وقت … امیر المومنین خلیفه اول ایشان …
با اصحاب معاویه … کوتاه … بیان خیانت های …
… حقیقت … اهلسنت یعنی شیعه مخلصین … جناب مرتضوی
می بودند این شیعیان … آن عالی … کرده بودند …
بدست معاویه سپارند و تشیع … هیچ ملکی را بدست …
چنانچه … قوم … جور و جفا در حق ائمه هدی
می باشد اگرچه … لا محمول … از شرم و حیا بر دارند کما لا یخفی ان شاء الله
تعالی … شهادت ائمه متاخرین … آمده اند
… در دنیا … قوم ملاحظه کرد نیست که …
… و نفرین قوم ملعون می بینند … اهل بیت اطهار مهاجرین و انصار و تابعین
… خوف و هراس میگویند
و هرگاه درین تقریرات … مغالیط کشمیری چندان عیان گشته که حاجت به بیان نداشته
پس تقیه است … کالنار … از …
علی الاعلام است … الریح فی یوم عاصف و الحمد لله علی ذلک
… آنچه جناب امیر از شیعیان … که در لشکر بودند …
… نهج البلاغه مروی گشته چنانکه است

از آنحضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زار نالی از هیچ ستمگاری بدین هیئت مجموعی نکرده باشد تا
بحدیکه هر که از ایمه مختفیه میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرف و حکایت این منافقان گوش
ننهاید نهاد و از صواعق و تحفه در عربی و فارسی بروایات شیعه ابن سبا یهودی کالشمس فی کبد السما است
و العجب که همه ایمه بر اظهار زبانی مجتهد فانی بجمیع وجوه مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
واجب الاطاعت و مفترض الطاعت باشند و علما و اتقیای این دودمان عالیشان از آن
بزرگان تخلف نمایند پس ثابت شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت معصوم
و مفترض الطاعت و قس علی هذا در اصحاب نبوده و هر کسی که بمرتبه اجتهاد رسیده در تقلید دیگری
نکوشیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت باعاده
آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود و تعزیرات پس ایراد ان تجرید مسطور در وقاحت مجتهد
از آن هم زیاده ترست زیرا که در جمیع کتب اصول که شمایل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند
مثل بحار و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذه رافضیان مثل شیخ حارثی و شیخ طوسی نوشته اند
که چون مهدی ایشان بمدینه منوره گذر کند اول دار و گیر او بر جده ماجده و بزرگانش باشد
با وجودیکه اکابر شیعه بانی مبانی محدثات ابن سبا چون انکار بداهت درین مقام نتوانستند کرد در
حق ایشان گفته اند المسکون لسایر الشریعه پس خبر شیخ نجدی و عبد الله بن سبا یهودی
هیچ کسی که مدعی حدود و تعزیر بر ایشان نتواند شد معهذا حق تعالی در کتاب مجید فرموده آنچه دلالت
بر ان قطعا دارد که اگر ایمان میدارید و معاد دارند باید که بر رافت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مخل امامت اوست پس رسول خدا با وصف یا قدح
بسبب جدا اگر ترک حد نموده باشد در باب صدیقه معاذ الله بسبب عشق و عاشقی با وجود دیگر
درجه رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است ع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی پس ضرور
بود بطور وصیت میفرموده یا علی اول این کار بکن که مصداق لا یخافون لومة لائم هستی
تحقیقا که احباب وقت تنظیم بوده و فدک از کسی پروا نکرده و سرزنش فدک جدا که گردانیست حال
سیده او حیا و شیخین مکرمین برای طرفداری دختران خویش گاهی بر نخاستند بلکه در صحیح البخاری
[illegible] موجود است که وقتیکه شکر رنجیها در امور خانگی بتادیب
و تنبیه [illegible] حضرت را زنهار نگذاشتند و چگونه معین و مددگار حضرت
میشدند که امید و استطاعت ازین جهات نبودند پس ضرور شد اطاعت شریعت بر مذهب
سنت که صاحب مجمع البیان ابن المهی نویسد و مجالی ندارد که در آن گفتگو کند که اگر رسول خدا
مایل نمیشد میانه فاروق و دختر شان ام المومنین حفصه او دختر خود را بمجرد تعریض کشته بود

الغرض چون خاطر داری خلل انداز در ایمان دیگران در رسالت وختم آن بطریق اولی
معاذ الله و لیکن این امور باکسی توان گفت که رسالت را با وجود منافقتها با حضرت
رب العالمین و دست بر داشتن از ان چنانچه بار بار دانستی نشانی بر اصول و یا بند و از تالیفات
معلم این معلم که در حقیقت معلم ملکوت بوده علانیه حکم بوضع اخبار مؤید محدثات رفض
کرده کما ذکره صاحب الصواقع لزوم انکار رسالت و از تالیفات دیگر اکابر رفضه اشرے
از آثار وضع و افترا بین در حدیث طویلی که امام حسن در معامله بیع و شرای ناقه همراه امیر المومنین
قبل از جنگ بدر بود و این مجتهد حکم بصحت آن مینماید از طعن الرمح قال معو اما فهو یعنی ذلک البناء الذی هو من امارات
وضع الاخبار و الحاکم بصحتها هذا الحمار و هرگاه استعفا از رسالت بدین شده و مدعی توقع از آیه و از آیات
روضه حاری شفقه هم دلالت بر ان دارد و مجلسی امام سیزد هم مدعی آن در تالیفات
خودش باشد و تفسیر صافی نیز نص در آن بود پس چنانچه خلافت جناب امیر بی حقیقت
و بے معنی باشد کما نص علیه الرجل بوق فی المجالس متبعا لعلم الروی فقس علی هذا حال
الرسالة بروایت استاده رئیس الاشقیا معه لکن عشق و عاشقی در نماده خود جنون است که بارسالت ممتنع الاجتماع است
وهو الظاهر عند العقلاء تکمیل المقام و تتمیم المرام بدان علمک الله تعالی که جناب مومن حاسئی
اگر کافی کلینی را بمطالعه خویش سے آورد و باب نادر را از مجلد اصولش که از نوادر روزگار مبین فضائل
و معرفت خواص و آثار امام است و سرمایه افتخار در کتب ایشان دیده باشے که برین نوادر
بیشتر حواله سے کنند یعنی حضرت امام رضا که در افادات خویش حالت منتظره باقی نگذاشته بیان انواع
اوصاف از ذاتیات و ضروریات امام بکمال اهتمام پرداخته میکشاید هیچ حاجتی نبود که تجدید صعود
بردار و بلکه همه اصل تزبه کردن راوی نهی افتاد مختصرش را بالیتی نقل کردن بروایت ابو محمد قاسم
بن العلا قال کنا مع الرضا بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بدء مقدمنا فادار امر الامامة و
ذکروا کثرة اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیدی فاعلمته خوض الناس فیه فتبسم ثم قال یا عبد العزیز
جهل القوم وخدعوا عن آرائهم ان الله عزوجل لم یقبض نبیه صلی الله علیه وآله حتی اکمل
له الدین وانزل علیه القرآن فیه تبیان کل شیء بین فیه الحلال والحرام والحدود والاحکام وجمیع
ما یحتاج الیه الناس کملا فقال عزوجل ما فرطنا فی الکتاب من شیء وانزل فی حجة الوداع وهی
فی آخر عمره اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا وامر الامامة
من تمام الدین ولم یمض حتی بین لامته معالم دینهم واوضح سبیلهم وترکهم علی قصد سبیل الحق واقام
لهم علیا علما واماما وما ترک شیئا یحتاج الیه الامة الا بینه فمن زعم ان الله عزوجل لم یکمل دینه فقد رد
کتاب الله ومن رد کتاب الله فهو کافر هل تعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فیجوز فیها اختیارهم

ان الامامة اجل قدرا واعظم شانا واعلى مكانا وامنع جانبا وابعد غورا من ان يبلغها الناس
بعقولهم او ينالوها بارائهم او يقيموا اماما باختيارهم ان الامامة خص الله بها ابراهيم الخليل بعد
النبوة لا حاجة الى الافكار فانها خصت الانسان بل الحيوان قالت نملة وقد رأيت انقيادهم لحظ
الى غير ذلك فكيف اذا خير النبي والخلة مرتبة ثالثة وفضيلة شرفه بها واشاد بها ذكره
فقال إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فقال الخليل عليه السلام سرورا بها وَمِن ذُرِّيَّتِي قال الله تبارك
وتعالى لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فابطلت هذه الاية امامة كل ظالم الى يوم القيامة وصارت
في الصفوة ثم اكرمه الله تعالى بان جعلها في ذريته اهل الصفوة والطهارة فقال وَوَهَبْنَا لَهُ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ فلم يزل في ذريته يرثها بعض عن بعض
قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز وجل النبي فقال جل جلاله إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فكانت له خاصة فقلدها
عليا بامر الله عز وجل على رسم ما فرض الله فصارت في ذريته الاصفياء الذين آتاهم الله العلم
والايمان بقوله جل وعلا وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فهي في
ولد علي خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي بعد محمد فمن اين يختار هؤلاء الجهال ان الامامة هي منزلة
الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله وخلافة الرسول ومقام امير المؤمنين وميراث
الحسن والحسين ان الامامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المسلمين ان الامامة
اس الاسلام النامي وفرعه السامي بالامام تمام الصلاة والزكوة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء
والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف الامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله
ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعو الى سبيل الله بالحكمة والموعظة والحجة البالغة الامام كالشمس
الطالعة المجللة بنورها للعالم وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والابصار الامام البدر المنير
والسراج الزاهر والنور الساطع والنجم الهادي في غياهب الدجى واجواز البلدان والقفار ولجج
البحار الامام الماء العذب على الظماء والدال على الهدى والمنجي من الردى الامام النار على
اليفاع الحار لمن اصطلى به والدليل في المهالك من فارقه فهالك الامام السحاب الماطر والغيث
الهاطل والشمس المضيئة والسماء الظليلة والارض البسيطة والعين الغزيرة والغدير والروضة الامام الامين
الرفيق والوالد الشفيق والاخ الشقيق والام البرة بالولد الصغير ومفزع العباد في الداهية النآد الامام
امين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته في بلاده والداعي الى الله والذاب عن حرم الله الامام
المطهر عن الذنوب المبرا من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين وعز المسلمين وغيظ المنافقين

المنافقين وبوار الكافرين الامام واحد دهره لا يدانيه احد ولا يعادله عالم ولا يوجد له بدل ولا له
مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن
ذا الذي يبلغ معرفة الامام او يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت
الالباب وحسئت العيون وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت
الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن وصف شان من شانه او فضيلة من
فضائله واقرت بالعجز والتقصير وكيف يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد من يقوم مقامه
ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف الواصفين فاين الاختيار من هذا واين
العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد صلوات الله عليه كذبتهم
والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام
بعقول حائرة بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا الا بعدا وقال [illegible] في حديثه قاتلهم الله انى يؤفكون
ثم اجمعوا في الرواية ولقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرة و
زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله [illegible] الى النبي [illegible] والوحي [illegible]
معاذ الله [illegible] المؤمنين بان الله اخبار الشيخين بعدي ثم امر آل العبا بان يكسوا [illegible] في الامامة
فقال للملائكة احاطوا [illegible] في المجلس يوم اعادة الرضا [illegible] [illegible] كما جعل جبرئيل [illegible]
العمد [illegible] لم يستطع في [illegible] اختيار النبي وهي ارادت الصلوة فكيف [illegible] جبرئيل بالفعل [illegible]
وانما قال الله تعالى ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى واختيار رسوله اختيار القرآن يناديهم وربك يخلق ما يشاء ويختار ما
كان لهم الخيرة من امرهم سبحان الله وتعالى عما يشركون وقال عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله
امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الآية وقال ما لكم كيف تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم
ايمان علينا بالغة الى يوم القيمة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين وقال عز وجل
افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا يسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون ام قالوا
سمعنا وعصينا بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار الامام والامام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك
والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب ولا يدانيه ذو حسب في البيت من قريش
والذروة من هاشم والعترة من الرسول والرضا من الله عز وجل شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم
مضطلع بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل
حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه فوق علم اهل زمانهم في قوله عز و
تعالى افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع ام من لا يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون وقوله تبارك وتعالى

و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وقوله در حق طالوت ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی
ملکه من یشاء والله واسع علیم وقال لنبیه صلی الله علیه وآله وسلم انزل علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان
فضل الله علیک عظیما وقال فی الائمة من اهل بیت نبیه وعترته وذریته ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من
فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا
وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده شرح صدره لذلک واودع قلبه ینابیع الحکمة والهمه العلم الهاما
فلم یعی بعده بجواب ولا یحیر فیه عن الصواب فهو معصوم مؤید موفق مسدد قد امن من الخطایا والزلل و
العثار یخصه الله بذلک لیکون حجته علی عباده وشاهده علی خلقه وذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم فهل یقدرون علی مثل هذا فیختارونه او یکون مختارهم
بهذه الصفة فیقدمونه تعدوا وبیت الله الحق ونبذوا کتاب الله وراء ظهورهم کأنهم لا یعلمون
وفی کتاب الله الهدی والشفاء فنبذوه واتبعوا اهواءهم فذمهم الله ومقتهم واتعسهم فقال جل وتعالی
ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین وقال فتعسا لهم
واضل اعمالهم وقال کبر مقتا عند الله وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار وصلی الله علی
محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا حاصل این روایت آنکه عبد العزیز بن مسلم میگوید که همراه حضرت امام رضا در شهر مرو
بودیم دگر در ایام در مسجد جامع روز جمعه در آغاز ورود آن دیار بحث مسئله امامت دائر شد و اختلاف
مردم در آن من حاضر شدم و امام را خبر دادم تبسم فرمود و گفت ای عبد العزیز قوم علم ندارند و عقول خود را
در امور دینی دخل دادند حق تعالی وفات نداد پیغمبر خود را تا دین ورا کامل نگردانید و نازل کرد قرآن
که بیان هر چیز بوجهی در آنست حلال و حرام را بیان نمود و ظاهر ساخت حدود و احکام را و شرح کرد
اموری را که مردم محتاج بدان بودند با خبر ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی هیچ چیز را چنانچه باید درین
کتاب بیان نمودیم و در حج اخیر که عمر شریف باخر رسیده بود فرود آورد این آیت را الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا الی آخره میگوید که در بسم الله
اشکالیست بسیار قوی دعویست که مقتدایان طایفه رافضه خبیث نتوانند از آن راه فرار جستن
بلکه نقد جان ازین معرکه بسلامت بردن و بیانش مفصلا درین اوراق متعذر می نماید پس بحر محیط
را بکوزه گنجانیم و از رشحات آن تشنگان را سیراب گردانیم که علمای طایفه سنیه کثرهم الله الی لا اله الا الله اظهار
اذعان باین معنی دارند که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تکمیل دین و بیان ... در کتابت بعضی
و شرح آن در احادیث خواسته بود که چنان کاغذی بنویسد که ... در سال اتفاق
نیفتاد و همانا آن نسخه تریاق مجرب رافع ضلال ... ممنوع ساخت فاروق را
ممنع شد و از تبلیغ چنین امر که در وجوبش بر اصول این طایفه شکی نباشد ... قرطاس

پاره پاره شود دست بر داشت چنانچه روز غدیر مستعفی شد پس در حقیقت طعن قرطاس دلیل
استعفای رسالت ست مستلزم کفر قوم موده یوم چه نسبت این امور بجناب ختمی مآب البته
عین کفر می باشد لا ریب فیه و آنگاه در روز وفات چنانچه از طعن الرماح تحقیق عادل و منصف
مجتهد فانی و زمانی که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مدائنی بوضوح می انجامد که در
همان روز بجبر و بر خاستن اصحاب حضرت بگلگشت جنت خرامید حالانکه بعد از نزول عصمت
یعنی والله یعصمک من الناس که در غدیر اتفاق افتاد تقیه نزد مجتهدین مذکور زنهار جائز
نتواند بود پس اگر چه قبل از آن تقیه عمر شریف بسر کردند تا مر از رسالت باقی نماند یا خاتمه آنجناب
چه جای امامت که متفرع بر آنست و هویداست جدا والحمد لله که با تقیه نبود و باعتراف طائفه
رافضه وقت طلب قرطاس حکم امر امامت مرتضوی و تبلیغ آن که موقوف علیه ایمان باشد
البته واجب تر بود که اگر آن را بیان نفرماید بمقتضای فما بلغت رسالته رسالت کجا ماند
پس نعیت تا حین و شتابی منکرین را دخلی نتواند شد یا و ندارے که کفار قریش خصوصا ابوجهل و ابولهب
حضرت را سنگسار کردند کمافی مجمع البیان و هر گز آنجناب در تبلیغ رسالت قصوری و فتوری نفرمود سبحان الله
چنین پیغمبر بالفرض از منع فاروق ممتنع تواند شد ع این خیالست و محالست و جنون الغرض چون
رافضه اعتقاد دارند و بزبان معترف اند بعدم بیان و ذکر کردند قرآن مجید را بعض امام کافر شدند بحسب
البحار او باز بتلخیص روایت راوی مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار نکرد مگر بیان فرمود
برای امت خود نشانهای دین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم و امام قوم
را محتاج نگذاشت راقم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر در غدیر بعد از مامور شدن بنصب
امیر مفاسد خلافتش بیان کرد از ترهیب کفر و ارتداد و غیره چگونه بطیب خاطر امیر را علم گردانید
این امور روشن در اطفال هم می دانند تا بجوانان و پیران چه رسد این هم ادعای ست خالی از دلیل
بلکه مخالف احادیث که مهاجرین و انصار مصداق قوله تعالی تعلم ما فی قلوبهم با وجود یکه اهل لسان
بودند بعد از حدیث موالات در ان مجمع عظیم گفتگو کردند که مراد از آن حدیث چیست که آیا وجوب محبت مراد است
یا امامت و باز محتاج بیان شدند کما فی البحار و غیره من الاسفار اینست حال اجله اصحاب ملازمین
پس چه گمان داری بدان غوافل که رخصت شدند و بطرق بیوت خود افتادند و در حقیقت بسیاری
از احادیث که مضمون آن از ارکان الدین الامامیه ست و در تفسیر استاد کلینی مر دلیست نظر باطل وارد و قرینه
قیاسی ست برای آنکه معلوم احادیث نزد فریقین کتابی شد نقل نکرد ست کما فی التفسیر المذکور پس
باید که بجهت تاریخ کتاب باشند و اگر در حدیث موالات امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام
جمیع انبیا بود و جناب مرتضوی پس صدق مدرسته در نفسه اجماعا کجا و اگر گوئی وقتی که حضرت

تحریر آن غواست در صفت آن این کہ یقینسون نزد فرقہ یقین مردیست پس معلوم شد کہ رفع ضلالت
نشد گوئیم قطع نظر از آنکہ متترک او بود و سبب کمال شر نا جوابش دیگر کتاب فن موجود کہ ضلال عام است
ترک واجب باشد یا غیر آن وامر دنیوی باشد یا جبران قال اللہ تعالی فان لہ معیشۃ ضنکا لا نہکدی
وچگونہ بعد از تکمیل دین وطلب توہم باید کرد کہ واجب باشد معاذ اللہ چنانچہ بحدیث امام
کہ در کتاب اللہ است و ان بعض امام کفر است طبر رفضہ اشکال عظیم است کہ گویا ترک امری
کہ واجب تر بود کالا یخفی بار خدایا اگر مقلدین جہال اعور گویند کہ رسول خدا بعد از انکہ جناب امیر
کفن تعریف را حکم در گرفت و تحریکی داد تا بدینیا رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلکشا را حل نمود
تریاق چگونہ برطاق ماند لیکن چون اینہمہ حال تفصیلات در خلوت بود و غیر از جناب امیر کہ علوم ملدانی
زمان قدیم داشت آن نسخہ عزیز الوجود را کہ تواند یافت و نقش پر ظاہر است کہ حضرت صافرمود کہ گمان اقطعی ضلالت
رد قرآن وموجب کفر است پس ہمہ پیہ حضرت را کہ تحریر آن در قرطاس مقصود بود در ہم
اظہار آن جناب امیر چگونہ آنرا مخفی گذاشتہ باشد بعد ازین راوی حکایت کرد کہ ہر کہ گمان
کند کہ خدا دین حضرت را کامل نگردانید او رد کرد کتاب اللہ را و ہر کہ رد کند آنرا کافر است بندیہ
انفاد انستے کہ آن قوم روافض اند کہ گویند طبیب روحانی تریاق فاروق را بمنع فاروق ہمراہ خود
بجنت برد و ہرگز حضرت نتوانست وصیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و سفاد او
وازین تصریرات بوضوح پیوست کہ حسبنا کتاب اللہ اعتقاد ہر مسلم پر ضرور است و ہر کہ آن را
رد میکند بمخالفت ائمہ ہدی می نماید و نقد دین و ایمان را درین معرکہ از دست می بازد
و گوہر جان خود را رسوا می سازد و حال فاروق بر ہمہ واضح است کہ جان و مال خود برای
در تکمیل دین فدا ساختہ و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کردہ و کتب رفضہ مثل فصل
الرضا ہم واضح است کہ رفقا و ندما و تلامذہ اش بدرجہ اجتہاد رسیدند فکیف کہ کثرت علم
بعلم سر او رش بحدیث افتند و او ذکر احادیث شیعہ پر ظاہر است و نمونہ فضائل شان اگر میخواہی
بکتاب الکفار رجوع بفرما اما مفردات قرآنیہ پس مجمع البیان و مجمع البحرین بہر دو مقتضی
بعضہم مع ان معانیہا لا تعد و لا تحصی علی احد منہم حتی ان لکل لفظ سبعین المعانی
کما سنے تالیفنا علاوہ غیر از مہدی کہ ظہور او ... شب قدر ساخت قرآن مجید را وارد
سے شود حقیقۃ کسی دعوی جامعیت معانی آن از ائمہ ہدی براصول رفضہ نتواند کرد کما ثبت
سفے تالیفاتنا ولا حاجۃ الی ذکرہ کما مرت الیہ الاشارۃ ہہنا و درین مقام کہ بحث قرطاس آمد
و لفظ حسبنا بر زبان رفت و از ینجا ہم بایمای عیان شد کہ این اعتقاد بارشاد امام نرگس
را پر ضرور است و ہر کہ خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی

ختم معانی قرآن مجید بر امام نرگسیه علی المشهور نزد اهل تفسیر است و تحقیق بر اصول امامیه مثل کتاب الغیبة و خاتمه انس امام
صادق آنکه بعد از قائم یازده مهدی دیگر از اولاد حضرت امام حسین میباشند و بزودی از محدثین با اصلی ندارند اگر
کسی گفته محققین ایشان تضعیف کرده اند بقاعده عدم خلو ارض از امام نزد و تقضیه مقتضی صحت آن احادیث است لیکن
معلوم نیست که ترا خبر ایشان نیز معامله شب قدر خواهد شد کما هو ظاهر باید و تفصیل هذه المباحث فی صولة الحیدریة علی
المجوس القدریة و هیچ و بازی مجتهد در کتاب طعن الرماح دید نیست و تاویلات او در انبیان عقل سنجید نیست که نزد اهل حق
بهیچ وجه وزنی ندارد بمقتضای قول او تعالی فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا و با وجود مستدل بودنش بر کفر و فسق فاروق
که تا بنیانی اقرار کرده در شرعیه و غیره که او بسیار بشریعت غرا متمسک بود چه محملات جا دیده و این همه نتیجه
که علامه تفتازانی چه فرموده که باب تاویلات بر جانبین مفتوح است اگر اهل خلاف بر آن
قادر آیند ما نیز قدرت بر تضعیف آن داریم چنانچه از حواشی فقیر که بر طعن الرماح جا بجا نوشته ام و در حقیقت
کتابیست مبسوط هر کسی تواند دانست که مغالیط او را اگر بدایتی نیست که خرافاتش را نهایتی نیست
باز راوی گفت که امام فرمود که بعد شناختن مرتبه امامت امت را در آن چه دخل ماند شان امامت ارفع از آن
که در یابند مردم بعقول خود و کسی را نشانند باختیار خویش حق تعالی برگزید امامت را برای خلیل
و فرمود که انی جاعلک للناس اماما و او از غایت سرور عرض نمود و من ذریتی جواب داد لا ینال
عهدی الظالمین پس امامت هر ظالم تا قیامت باطل شد و نماند امر امامت مگر در اهل صفوت و صفا
که فرمود حق تعالی و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون
بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین و همیشه
در این دودمان ماند تا نوبت بحضرت رسید که ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی والذین
امنوا والله ولی المؤمنین پس برای حضرت بود خاصة و آنجناب قلاده اش بگردن جناب امیر انداخت
بامر الهی بر عادت در رسم سابق پس در آن اصفیا ماند که علم و ایمان ایشان را داده اند که الذین اوتوا العلم
و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث پس در اولاد امیر کبیر بود خاصة زیرا که رسالت ختم شد
و بعد حضرت کسی بر رسم رسالت نیامد فقیر بعد تنزل و تسلیم میگوید که این امور با چه خبر توانند رسانید که سخن در
نبوت و رسالت بود کما فی تفاسیر الفریقین و کیستی از اهل سنت که تواند گفت که امت را دخل است
در نبی گردانیدن شخصی بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین و نیز و را با مینکه از تصور شش پر
روح الامین میسوزد و غیر از صاحب رتبه فرو و جارشی سرزد و در اثبات علم الدنی و طوسی امام اعظم
کیست که این رتبه تا بسدا عند الصحیح بیفزود و غرض در ینجا امری دیگر است یعنی رسالت و شاید
که جناب امیر را بر اصول رفضه القیاس رد داد تا محول فرمود خلافت خویش را در بیعت خود و بعد ذو النورین
بر بیعت بدرینین کما ینبغی نمود چه پس امام رضا اگر بر حکایت راوی حسب بلغزد عجبی نباشد لیکن عنقریب

وامع میشود که قرآن الهیست دال بر رسالت جناب امیر بست که وقت مهدی ظاهر شود و ظهور رسالت
و بطلان ختم رسالت حضرت بشیر و نذیر حرفی ست از نسخه اهل بیت که سوره امام حسن و حسین ست
چون آن نسخه کامل جلوه ظهور یابد و باید دید که الوهیت حضرت رب العالمین ماندیا نه تا به ثبوت نبوت
از انبیا چه رسد گویا همین ست معنی کلمات نزین دبیرا در مش در چند بی از اجزا که بجواب ایضاح
علامة المقال نوشتند که حاصلش اینست که مذهب امامیه مخلوط خواهد ماند همیشه و خلوص و موعودش نخواهد
الا وقت ظهور مهدی راقم الحروف مینویسد که ازین آیت توان دانست که حکم صاحب تحفه که امامیه
مثل مذهب یهود و ملالیه اند عجیب نیست زیرا که حق تعالی از کفار یکه در وم از اقتدا و محبت حضرت خلیل منزله
و معتبر نداشته ما نیز همین حکم در بار هٔ این شیاطین نمودیم که همه کید در یاست معبودان شان
روز قیامت انکار خواهند کرد که ما که گفتیم تا پرستید فلا تعقل مخلاف اما تیکه سفیان بلا عت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد تحریر شریف که ان فی کم ما انا فکذا میگویند که مهاجرین و انصار و امثال ایشان
در اختیار کردنش دخلی دارند بالجمله و با امامت اولی اگر دخلی هست برای انبیا است که توسط
در وحی کردن و گفتن بر اصول رفضه که قبول نداریم این رسالت را چنانچه نمونه آن از کتب
لطایف کسیه علی طی التنزیه الکشمیریه گذشت پس انبیا علیهم السلام بر اصول این کفره کافر
شوند و او یلاه و امصیبتاه اللهم العن من یجوز کذا لعنا وبیلا و قتلهم تقتیلا و ازین قرآن مجید
جا بجا ظاهر است که اگر انبیا بلکه سید ایشان خلاف احکم الحاکمین در زد عذاب
عظیم بران مرتب ست وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ العرض راوی حدیث که پیغمبر نابالغ
بود و هنوز از آنست که هر کسی را اصطلاحی داده اند یکی را بجای دیگری کرده
و از مضامین راسخه ضمیر خود حدیث را پرساخته شد و طامامت نزد علمای اسلام
و جزئیت مذکورت و اجتهاد و عدالت و مانند آن هست چنانچه در رساله قدیمه
بدلایل مبسوط است و شروط امامت که افضل از همه مدارج لبشری باشد و خواص امام
را احدی نبود چنانچه نمونه آن سے آید و کیست که اینها بیان تواند کرد که نزد علمای کبار
در مسایل منفرده اورده و بعضی را انشا نمود که کتاب اسد بر ان شامل بکمال
شان مثل حله هزاران دراهم و انگشتری که محصول شام بهیش کم شود کافی الرحمة
غیبه یا من المناقب المرتضویه در عین رکوع لسایل بخشیدن مطابق مثل مشهور
و زو گذاشته در بیچ حیرت فرو رفته اند چون باخته [illegible] اکثر از عقول
متوانند شد عجیبی نیست که مقوله حضرات ملایکه مقربین درین باب بیان آن باشد که

که اگر یکی موی بر تر پرم بر نشود فروغ تجلی بسوزد پرم پس پیر نابالغ مذکور هنوز در تفرقه
بر دو اصطلاح حواس خویش را مانند دست و پای خود گم کرده اما پایه علم پس بقول
بزرگان که توان شناخت بلکه لحظه از شمایل عرو که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم
حکایت چندی از طلبه در مذاکره و اغاز کافیه بحث میکردند شخصی عمامه بند بار تبه بلند میان ایشان
بود کسی پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام جار میباشد بسبب چیست که لام لیمعنی
با وصف لام منصوب است پس منکری کرد باز سر برداشت و گفت این اعتراض
غلطای محض است زیرا که مجرور و منصوب از صفات لفظ است نه معنی پس معنی چگونه
مجرور شود الغرض بعض از مراد اهل حل و عقد علما و مشایخ اند که حال مختار خود
را نیک میدانند از این جهت بود که جناب سید تفویض خلافت خود را
بر اجتماع بر همین موقوف نمود کامر انقلاب کنیم سبب ادراک عصمت و آنگاه از ولادت
تا موت کاری است پس مشکل پس از بر همین بالبیتی سوال کردن عصمت مذکوره را
که چگونه دانستند و بعد از آنکه جناب امیر تماشای عجیب و دید نادر و قتیکه بر سر منابر
نسبتها بر جناب سیده معاذ الله کردند و تازیانها زدند و پهلو شکستند تا آنکه قتلها گردید
علل شیخ المشایخ رفض و تذکرة الائمه موجود و آزار تالی جناب سیده از دست عمر تقضای
شیعه از زمین باسمان گویا میرسد چنین [illegible] الی اخرها فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موصوفه مثل کوه او بند
بود لا سیما که العواصمت ثم این کانت المعجزات و النصوص علی امامته الاعلام [illegible] چه
شک کنیم این را مرتبه امامت چگونه توانند رسید حکایت کرده اما بخت حضرت خیانت کنند
و جان و ناموس تعبیه سید الثقلین را نگاه نداشتند و آن جناب چنانچه این آزار تالی ور [illegible]
فرمود و همچنان و فرشکایت پیش حضرت رب عالم بر تیغ اسباب [illegible] شاید بدین قدر چه موقوف
کرد روز رستخیز مخاصمت [illegible] پروردگار فرماید داوری [illegible] ناچیز همه ما [illegible]
یکان یکان باز نماید که مصنف الکتاب المستند کور و در این مقام نظر تفهیم و ادراک
عوام طلبه سوالی است جواب طلب که اصحاب بزرگی علل الشرایع و تذکرة الائمه را دیده بودند
که بعد هشتصد و هزار سال از صدر اول تخمیناً در تالیف آمده جوابش آنکه کلام در آن روایات و احادیث است
نه در خصوص تالیف صدوق وغیره او و پیدا است که معانی آن احادیث ایشان از جناب امیر باب مدینه علم است که
ایشان در اگر فتند و او از جناب رسالتماب چنانچه اصحاب الغرض هر جا که این شبهه عوام روداده بتقریب الکافی خواهند
باز رسانیم اوراق بخطاب ازی نابالغ میگوید که مقام نبوت و جای ملک و سلطنت در بنی اسرائیل جدا جدا بود
باز در اهل بیت محمدی صلی الله علیه و علیهم بر مثل مشهور در این بزرگان جمع نشده الا نادر [illegible]

وبالانفصال و غیرت الٰهی نخواست که کسی بر زبان تواند آورد که حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دنیاطلبی بود که در عاقبت کار سلطنت را در خانه دختر خود قرار داد چنانچه
غیرت مذکور نخواست که پیغمبر او در طفلی بمکتبی نشیند و علم و ادب آموزد که امروز را وی
روت لیش خاصة حضرت را و رینق حدیث پامال نمود والله شدید المحال والثنا الله ولی قصه
مکتب نشینی بعض ائمه که باقر العلوم و کالشمس بین النجوم باشند عند تر بیب می آید که روی
این طایفه ناهنجار باید دید که یکی را از اسباط نبوی تلمذ مراتب بالاستیعاب بخشند
و اولاد دیگر را از علم هم و ایمان محروم گردانند و علیه عدیله بر آن تفاخر کنند
آن بذا ستی عجاب فکیف که حضرت رسالت یقیناً بداند تقرر
خلافت شیخین حقتما و بابطال آن بکوشد چنانچه در مجمع البیان
و مجار است بترتیب و خلاف قرآن مجید نقل آورده کان آیت در سوره
هود باشد و بیوه بدان بشر وند که یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم
آتیهم عذاب غیر مردود و اگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد در جع الحق واحقاق فصول
ائمی منقود که مخالفت نبی با امراء الٰهی غیر ممکن و غیر موجود و آنچه راوی در باره حضرت
و جناب امیر لفظ خاصه بو تیره ما تدا الاشتراک آورده مگر فرق اینست که اول را بدیهی
دانست و اقامت دلیلی بر آن نتوانسته بخلاف ثانی که دلیل هست که بوی استلزام
مسمم در آن نیست بلکه دلیلی ندارد زیرا که ختم رسالت را پیوند کان امر مخصوص باشد چنانچه ابتر
و اولاد و اصحاب که استغنا دارند که غایت ملتف الیات قد الک اصحاب اتباع حضرت خلیل بودند که تا
رسول خدا و مومنان صحت مرحومه شریک بودند چنانچه هذا النبی والذین آمنوا الله امیقه باید چنانکه
برایان مرتضوی اورا در نزد شیعه مخلصین قایم است برای خلفای متقدمین نیز بلکه بطریق اولیٰ که
بیان شان باعتراف جناب امیر و حضرت امام صادق به تصدیق دل ثابت است از زبان در
کلامی و ذکر اصول مشتمل گوه الوند است بخلاف جناب امیر که با تمام ارادانه فاحشه فقط امیر کما
مرغم نمره و طور حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثه متبع شدند که کسی از ایشان تقیه نمودند چنانچه انجاثیاد
دیدن جحیم نمرود پس باید که بر چهار عنصر دین جاهل آن باشند نه فقط جناب امیر که اولاد امجادش
و فرزندان حضرت رسالت بوده اند و حال قلادۀ بیعه کسی از کتب معتبره رفضه ملشست از نام که
بعد از روحی و استغفار رسالت که عین کفر است معاذ الله بر اصول اهل کفر و نفاق اتفاق
اعتقاد و اگر از خوف مالک الملک حکمی بر سبیل ابهام بر زبان رفت در حدیث موالات بار حماد الوفات
خارج خطی از آل عبا بر روی کار آید چنانچه تحفة الاسلام در رفضه در کلامی بیان نمودنا عنهم و ایا او الا ابصار

پس افتخار راوی رئیس الاسرار بعار بلکه اختیار بار بعد ازین راوی خیال نکرد
که مقدمهٔ امامت و ریاست سهلی آسان است بلکه این امر در سایر حیوانات هم معاین
است چنانچه می آید و حضرت بارها فرموده اذا بویع الخلیفتان فاقتلوا الآخر کائنا من کان حتی غزالی
حجة الایمان رفضه بعد از توبه کردن از تسنن در سر العالمین آورده و هم چنین از
افادات رضویه که در علل است توان فهمید و ازین کتاب معنی بلند ظاهر است
که افاده مذکور رضوی از قبیل دلیل تمانع است و ظاهر کتاب سنت موافق آیت
اقتضاء همین است که امامت از اصول نیست زیرا که دال بر آن است که غیبت
عارت امام نیز بجنت خواهد رفت و بعد از دخول جنت خروج بسوی عذاب
عجب است اگرچه علم الروی هوسی پز و لغزشی خورده مبدل شد باز بنده کمترین
را در ما بعد هم نظر است که آن امر معلوم در اولاد امیر کبیر بود خاصه
زیرا که رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کسی برسم رسالت بنام
ابلغ پس میگوییم آمدیم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت که رفضه از راه
تقیه و نفاق و بسبب خوف اهل حق نتوانند که مکنون ضمایر خبیثه و ذخایر خود را
بدون ظهور مهدی عاری شرح دهند و خصایص مذهب خویش را بمحبوبیت
و صرافت بر زبان آرند چنانچه از افادات مزین و برادران صوری و معنوی
او بسی این معنی بمشام اهل فراست می رسد که آن بدون دولت صاحب
الزمان امکان پذیر نیست چنانچه نمونهٔ آن در زمان بعینه پس وقت اظهار
مذهب البته غیر از فضلات ابن سبا و قاذورات رجال دیگر محوصت
و صرافت چه خواهد بود پس بدانکه بعض نصوص قرآن اصحاب کرام خود
دلالت دارد دیگمان رفضه بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات فقیر
بدلایل دیده باشی جاییکه آیت کریمه ذکر کرده ام الا من ارتضی من
رسول در فضایل مرتضوی از کتب ایشان و معلوم نیست که گروه بنی هاشم
بچه حیلها قلوب اصحاب را که اهل لسان بودند بر آن آوردند تا مضمون
رسالت را برای جناب امیر در نسخهٔ خویش باقی گذاشتند یا خود مندرج
ساختند که سحر سامری و طلسمات حکما رشک بر آن می برد خود همین
غضب که بر امامت آن جناب همه آنها داد چنانچه حضرت اندیشه آن
شب و روز میداشت و تقریب استعفا همه میفرمود پس برای ذکر رسالتش چگونه

بدون لطایف حیل تن بر خنا در دادند که در جواب دعا محصور بود نسل در ذریات
جناب مرتضوی تا این مقدار بمقابله اهل نصیب و عداوت اهل بیت سید انبیا خصوصاً ریحان
آنجناب کفایت نمی کند کرامی کاش برینهم این طایفه بعد از نیست رادی حقوق اهلبیت
طاهرین خصوصاً ظاهر و گوشوارهٔ عرش عظیم استقامت ورزیدندی و گرد
تلونات نگردیدندی ولیکن مشکل این است که استقامت هم درین خصوص از دست
ایشان رفت بلکه سراسر عداوت قلوب تا سید ایشان پدید آمد چه حسن سبطی را
با وصف شدت ولیت و رذیب طاهرا از اولاد خاص و سبع سنابل حضرت
زهرا علیها التحیة والثنا اخراج کردند چنانچه از شرح جامع الزیارات
بوضوح می پیوندد و پر ظاهر است که بر آوردن امام حسن از ولد مخصوصه
فاطمه و داخل کردن در فرزندان دلبند مرتضوی هیچ معنی ندارد و تکلیف
که امامت بالکلیه از نسل آن جناب مسلوب گردد و بعد از ملاحظه این قسم امور که
که رسائل منفرده تکافل آن نتوانند شد و ضیق وقت و قصور همت سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا به دعوی قلیلی از ولای اهلبیت سید انبیا
گوش نمی نهد چه جای مزید و الا اثنیت حال نسخه صحابه به مزعوم رفضه مجملا
که رسالت جناب امیر از ان برمی آید اکنون از قرآن اهلبیت یعنی سورة النورین باید شنید
که در کتب شیعه مثل تذکرة الائمه و غیر آن موجود و اهل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش مثل
دبستان مذهب حکایت میکنند و منقول ایران از علما و اتقیا جبرا از آن میدهند
و هزاران کس تلاوت آن بحکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بر آن میکنند که
ورودی جامعین قرآن مجید به ثبوت رسید و آن آیه این است که وَلَقَدْ اٰتَيْنَاكَ حُكْمَ
الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ وَجَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ وَصِيًّا لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُوْنَ
و چون در این آیت لفظ من المرسلین را بیان الذین من قبلک گردانیدند
پس معلوم شد که وصی حضرت از گروه مقدسه مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
کبیر کسی نتواند شد نیز اکه در اصول شیعه بدلایل بیشمار ثابت نمایان کرده اند
از انجمله آنکه حسب نسبت اوصیا بوده اند در زندگی شخصی دیگر و بعد از وفات
شخصی دیگر و حضرت سید انبیا را یکی خواهد بود هم در حیات و هم بعد الممات و ان جز جناب
امیر باجماع شیعه دیگری نیست پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و بوی تناسخ
هم از ان بمشام اهل عقل میرسد که جناب امیر قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم برسم رسالت مبعوث گشته بود اکنون باوصف رسالت مثل حضرت ابراهیم بدرجهٔ امامت
هم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بمذهب شیعه چنانچه در حسام رئیس المومنین است ثابت
شد واگر این وصایت مجرد از رسالت باشد البته عزل رسول لازم آید وهو
باطل باظهارهم فی باب الامامة فحصل المطلوب بدین مفتریان را که چه دواهی ومصائب
برحضرات ائمه هدی برانگیختند که اگرچه سورة الامامین رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
اثبات کرد ولیکن ختم رسالت را از جد امجد شان سلب نمود ونیز سفاهت علمای شیعه را
حدی نماند زیرا که در کتب کلامیه طراز این تقریرات هستند که از نسخهٔ قرآن اصحاب
کرام امامت امیر المومنین از صدها آیت ثابت میشود و شیخ حلی که علامه این گروه و امام
ثانی این قوم باطل پژوه است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط در نهج الحق قرار
داده بے آنکه آیتی ازین آیات گزندی بکسے از بزرگان حضرت امام حسن وحسین صلی الله علیه
وعلیهما برساند پس شورشوری وبے نمکی علمای رفضه باید دید وهم مثل هندی باید شنید
که الٹا چور کتوال کو ڈانڈے که خود آیات قرآنی را جا بجا کیت و افترا نسخ کنند والحق
را دو وقرار میدهند و مبین خرافات وکفریات ایشان است آنچه در ترجمه کشمیری نقال
از کافی آورده ودیگران غیر آن که امام صادق منع کرد کسی را که آیتی از آیات
قرآن اهل بیت طاهرین خوانده وفرمود بخوان بدین قرآن که اصحاب جمع کرده اند
مردم تلاوت سے نمایند وقرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود تا دولت مهدی بر
سد لیکن سورة الولایة وسورة النورین وسورة الاوصیا را باهتمام تمام از شیاطین
قبول نمودند ومثل کتاب المختوم مذهب مستقلا گردانیدند ودر معارضه قرآن اصحاب
کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهره ندارند بلکه در معنا لعنت آنجناب
ونیز منتقدین گرفتار وملعون اند که قرآنیکه تا منسوخ التلاوت است از معمول
التلاوت گردانیدند فکفروا انفسهم من حیث لا یشعرون لاجرم افتخار رفضه
[illegible] عار و شمار خواهد بود و الملت که رفضه بطرف که فرار میکنند
[illegible] وبال نمیگزارد و اگر رشقے از ایمان ایشان را حاصل میشد باین
[illegible] نمیگردیدند ولیکن عنایت ایزدی در حصه کیشیکه مهاجرین وانصار
[illegible] طعنے کردند لوازم آن برای نفوس خبیثه ایشان ظهور انجامد
[illegible] تا همه نیکی [illegible] ضایع مکن تا باند نام نیکت یادگار و ازین جا هم
[illegible] که [illegible] منظر و هرچه از خرافات مضمر داشته بر نام امام رضا

بر ایشان و ابواب ضلالت بر روی شیعیان کشاده معهذا احتمال تقیه چنانکه قبل ازین
اشارت رفته از تصریحات شیعه رفته بود باقی زیرا که بطلب مامون که تشیع او را
جناب امیر المومنین در صواعق ثابت کرده اند میرفتند پس اگر از اثنای راه
رعایت آن کرده امامت را مثل نبوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجب و کدام
استبعاد پس ازینجا نیز بیهودگی و نابالغی راوی معلوم توان کرد که بسبب تلاوت کثرت پی بحقیقت نبرده
و جابجا پیچ و تاب خورده بعد ازین راوی غاوی نتیجه که از کلام برآورده اینست که این جهله را
چگونه اختیار می باشد در امامت که امامت منزلت انبیا و میراث ائمه است و خلافت خدا و
رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین و صلاح
دنیا و علیه مومنین و بنیاد اسلام نامی و فرع سامی است و بجهت امام نماز بکمال میرسد و هم زکوة و روزه و حج و
جهاد و زیادت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از انتقام بیکه اندیشه اجتماع شان باشد
نگاهداشتن و کنار [illegible] بلاد اسلام امام بیان میکنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود می فرماید و
دفع دشمنان می کند از دین خدا و دعوت مینماید براه پروردگار بحکمت و موعظت نیک و حجت
کامل باز کمترین آنکه امام گوید که امام بخیال راوی اختیار امامت را از جهال اهل امامت بالمره برداشته شاید
چنان در خیال راوی رسوخ یافته باشد آنچه امروز رفضه بر زبان دارند بتقلید مجتهد در استحقاق
کرامت هر کرا از میانه خود بیعت کنند بدرجه امامت میرسد و شرط بلکه در کتب کلامیه مبین است از ان
غفلت تامه ورزند پس ضرور او فتاد عقده را بیانش کردن در [illegible] قرة العین و این کتاب
از کتب معتبره نشان داده [?] چنانچه دیدی و دانستی و این امر است راجع بجنایت و هم
تکذیب امام الائمه در قولش انما الشوری الخ موقوف داشتن خلافت خود وقتیکه بیعت بدرتین
اهل او جمع شدند و چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و شان امام از آن ارفع است اگرچه با
تقیه قبلی وسیع باشد حتی که از شیعه شیخ الطایفه یعنی شیخ مفید هم دریغ نتوانکرد چنانچه نمونه از مباحث
یا حضرات معلم الملکوت [illegible] بیحال انشاء الله تعالی خواهی دانست راوی از امام نقل کرده که
جهال چه مجال دارند که اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بسر انصاف بودی دانستی که مذهب
اهلسنت اینست که اهل حل و عقد یعنی علما و اتقیا دخلی دارند نه جهال و فساق و ازینجاست که جناب
امیر در عهد وی و وسط خلافت خود این امر را بمهاجرین و انصار [illegible] گردانند و تمامی حضرت
کاینات راجع فرمود ایشان را جاهل دانستن تکذیب جناب مرتضوی ست معاذ الله من ذالک
روایت امر چند بار ببیان و اجمال گذشته باز اگر فراموش گشته بتقریر مجدد و تمهید را
باید گوش فرا داشتن که اگر از کتب اهل سنت میخواهد پس بکتب ایشان که در هر اقلیم مانند آفتاب درخشان مثل

مشکوٰة شریف رجوع باید کرد حضرت فرموده اگر ابو بکرؓ را امیر گردانید لایق آن ست و علی هذا القیاس عمرؓ و علیؓ
و لا ارتکم فاعلین یعنی اجماع بر خلافتش نخواهد شد چنانچه بر خلافت آن هر دو وجود جناب امیر ملاحظه
این حدیث و امثالش که باختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شهادت ذو النورین
محول نمود خلافت خود را مبعث بر اهل بدر از مهاجرین و انصار و هر چند دیگران اصرار
ورزیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست هرگز دراز نه نمود پس اگر تنصیص از
کتاب و سنت در ماده خلافت ضروری بودی و امر امامت محصور در نصوص و معجزات کشتی این تحویل
چرا بمیان آمدی پس این امر ثالث نیست مرتضوی که در کشف الغمه هم مذکور است و حال
جلالت مولفش از مختصرات هم مثل تشیید مجتهد واضح از کجا پیدا است تا آنکه عادل
و منصف این پدر و پسر در شرح نهج البلاغت مجبورانه گفت که مذهب امامیه بلا حظه آن از پا در آمد
پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق بر گزینند ایشم طریق انعقاد
امامت است و العجب که معجزه هم در آن وقت ضروری که بعضی میخواستند که فرزند خدا ابو عبد الله
بن عمرؓ باز گردد و بر طاق ماند علاوه آنکه حضرت پیغمبر فرموده در مزین در رسایل نقل نمود که چون
لشکر بسوی رومیان میرفت حضرت فرموده در مرتبه سوم اگر فلانکس شهید شود المفوج هر کس
را لایق دانند امیر سازند و برخلاف احادیث امر مذکور چون آفتاب ابعه النهار است و شب و روز
صدر اول بوقوع آمده است و جبلتا انسانی ست که یکی را برای سرداری میانه خویش بر میدارند
بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سردار نحل در قرآن مجید حکایت است و حال گسل و انتظام
معاش شب و روز میبیند که مهمات را رئیس ایشان سرانجام میدهد و دیگران اطاعتش را لازم میدانند تمام
نا کرده رفته که هر چند یکی را از امیه نصیب کند اتفاقاً چه دیگر حاشا که اطاعت نماید. چنانچه منصوص
امام الامیه و اولاد امجادش و انهم بروایت ثقة الاسلام شان دانستی و چگونه اطاعت ایشان
ایشان مشاهده کنی که دو الوهنی بر ایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی شاید در
اربعین عقل رفته برابر ادراک مورچه نمیرسد نزد فقیر برابر نگس هم نیست فقد حقیقت
الطالب المطلوب هرگاه امامت خلافت خدا و رسول اوست پس البته میباید
که امام گاهی تقیه نکند چنانچه حضرت صلی الله علیه و سلم با آنهمه جفاها که از کفار بر داشته گاهی
در وضع نگفته بخلاف امام بلا فصل که مدة العمر هم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
شمه او بوده باظهار صاحب جامع الاخبار تا شهادت خویش مظهر کفر مانده و کتمان ایمان نموده
اما بودن امامت عترت دین و مسلمین پس کسی را از اهل حق در آن کلامی نیست ولیکن از افضل ایام
سیرت دلایا خلافت نصوص صریحه امیه مینمایند بعین کجناب بطلانش امامیه در دیباچه مجالس المؤمنین تحقیق فرموده

بعد از انکه در اوصاف جناب مرتضوی خاتمه حدیث مشهور وان امرتم علیا و لا اریکم فاعلین رقم زیب نموده مختصر آن این ست اما بعد بر ضمایر صافیه ارباب عرفان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت خلیفه مرتضویه علیه الصلوة والتحیة تا ظهور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه انار الله برهانهم الجلیه در میان شیعه علیه تقیه اشتداد تمام داشت و مدار ظهور و بروز بر اصول و فروع فاجره علما و فقهای اشاعره و معتزله بود و چون علمای شیعه بعلت تمادی استیلای اصحاب شقاق و نفاق همواره در زاویه تقیه متواری بوده اند و خود را شافعی یا حنفی می نموده اند الخ و آنچه در اوصاف امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام و مسلمین برای عناوی نظری چند آورده حوالش عنقریب گذشته و این همه ابواب را کفایت کرده و العاقل یکفیه الاشاره و الغافل لا یجدیه الف العبارة اما حال عبادات خمس پس انتظام آن از ائمه ناگفته دل نمیخواهد که در جا تفصیل آن نمائیم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی ارشاد فرموده اند که نماز در تمامی نواصب برد و برابر است که امام الائمه قتند ادران زیاده تر فرموده و حضرت امام صادق با وصف ممنوع بودن از ان نمیتوانستند در وظیفه هم بسر می کردند یعنی سب جناب امیر شنیده دست ناصبی می بوسیدند کافی کفایة المؤمنین و غیرها معاذ الله انیست حال معراج المؤمنین که اگر قبول شود امید طاعت دیگر باشد و الا فلا تا عبادات باقیه چه گفته آید و حرام و حلال را بیان کردن ایا از علما صادر می شود پس کجا باب الاشتراک و کجا باب الامتیاز و شاید که هیئت مجموعی مراد باشد اگرچه خلاف ظاهر است و درین فصل اگر غور کنی بیشتر امر ثانی مذکور شده لیکن بخت هم دید نیست و بالآخر شارحین کافی درین خصوص عاجز گشته بار معایب را بر گردن راویان گذاشته اند که فقیر مراعات ادب نماز و انجام این باب را بهمین و تیره ادا کرده که دروغ بر گردن راوی غاوی کما لا یخفی علی الماهر الحاذق و از انجا که در اصول رفته بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد مناسب بود این مضمون نه آنکه کما عرفت آنفا و حال اقامت حدود و غیران قبل ازین بطور نمونه و انتهی فالاعاده موجب للاطاله ولیکن و درین مقام اگر اشارتی بمعنی جمله اخیر حدیث ان امرتم کنم خوبست که جناب قاضی رطل بوق آنفارش را که استحقاق تحسین منتظلین مقدم بود حذف کرده و ندانستند که مقتضای عقلت چیست و این هم از ان بوضوح گرائیده که حضرت حال خلافت هرکسیه میدانستند بر اصول امامیه در نصب مرتضوی باب تعلل و تسویف میکشادند تا با آخر مفاسد بلیه بلا فرموده اند و این حدیث مستعطی شدید و خاتمه ان بر حدیث کلینی آنکه فاعتظر کامل نرسانیده اند که مرتکبی بران متصور نباشد بالجمله تعیین حاضرین از نظر قصیر نگذشته نه زبانی اساتذه شنیده که لها بودند ولیکن احتمال قویست که سائلین و مخاطبین بنی امامیه باشند و موید انست که مهاجرین و انصار بالحاح و اصرار بیعت با استحباب کردند و خلیفه ساختند بعد از شهادت ذی النورین و بنی امیه ابنو و اگرچه علما امامیه این حدیث را تمام حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکور است و الله اعلم بما وقع من التقات الثقلین پس تواند بود که لفظ مذکور اشاره باشد بانچه بنی امیه در آغاز خلافت و اجتماع ورثه عثمان در ملک شام بجهت شهادت شیوه مشهوره که ذکرش جا بجا در تواریخ و شروح اخبار وارد است پیش آمدنی که آنها طرف مقابل شدند

و انیز حقی که حضور بنی امیه او وقت ارشاد حدیث مجوز است وجه عدم ذکر فی الغدیر ایشان نیز از ان فهمیده که هر قوم مجوا اهل
که خلیفه از ما باشد و حال بلغاء بر ناظرین علیه بالا نخت خود معلوم همگنان است که مقتضای حال و مقام را در تفصیل و
اجمال رعایت می فرمایند چنانچه خداوند در آیات بینات و احادیث سرور کائنات انچه از نیک نور دیده اند و علما
فقه هم در احادیث خویش خوب میدانند چنانچه در تهذیب التهذیب شرح احتمالات شب روزی آید از انجا که استعفای جناب
رسالتمآب بر زبان قلم آمده از دیر باز در خاطر بود که مومن جاهلی در حسام بملاحظه استغفای حضرت موسی تنبیق
تشنیق آغاز کرده چه جای استعفای حضرت سید الانبیا و حضرات ائمه هدی که در کتب شیعه بیش از بیش موجود است
عوام را بلا انکار ش استفا امده کرده و لیکن جناب مجتهد که مدتها نیز مشق معقول ما نموده و بر مسند اجتهاد نشسته اند چه
از بانش جا است که گویند عقل با اهل از غفلت پسیده و در زمان رانی می شود گفت نیزها گفت من بارها کردم و نقد
نیگاه نیزها الغرض چون نوشتن عبارت حسام و فهمیدنش موقوف بر عبارت علامه دهلوی قدس سره العزیز
است پیرا والنقلش بر می دارم که عقیده شیعه هم اکنون چنین است از رسالت استعفا نموده و از ادای احکام عذر ورزند
و همین است مذهب اهلسنت اما میه گویند که بعضی اولو العزم از رسولان استعفا از رسالت و تعلل و مدافعت پیش
آورده و خفا بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام است که چون او را حق تعالی بلا واسطه کسی خود ما
فرمود و ارشاد نمود که اِئْتِ الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ قوم فرعون در جواب گفت که مرا ازین کار معاف دار زیرا که
من می ترسم از انکه مرا به دروغ نسبت کنند و از قبیل قتال دل تنگ شوم نیز زبان من بسبب لکنتی که دارد در تقریر
کوتاهی می کند و نیز من تقصیری از ان قوم و یکی را از ایشان کشته ام مبادا مرا در عوض او بکشند پس هارون را
که برادر من است رسالت ده و مرا معاف دار و این مضمون را از آیات قرانی بر می آرند و از کلام الهی می فهمند
حالانکه استعفا از رسالت متضمن بر رد وحی است و مستلزم عدم انقیاد لامر الله و انبیا ازین معصوم اند و در
آیات قرانی ایشان را جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهد زیرا که این کلام
اصلا از حضرت موسی در قرآن مجید منقول نیست که مرا ازین کار معاف دار و عوض من هارون را رسالت ده اینهمه
خلیش فهمی این فرقه نافهم است آری خوف از تکذیب قوم فرعون و از انکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
و دل تنگی و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استعفا و تعلل بلکه برای طلب عون بر امتثال امر
و تمهید عذر و طلب معین و این خود جهت قبول است مشابه آنکه پادشاه شخصی را بمهمی معین سازد و ان شخص
قلت رفقای خود و کثرت اعدا و شوکت آشنایان تا یدبا ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند
غرضش آنکه از حضور پادشاه یا و مساعده عنایت شود و سرداران عمده با فوج شایسته همراه او متعین شوند
پس این کلام او صریح دلالت بقبول دارد نه بر رد و منع و در آیت وَاجْعَلْ لِّیْ وَزِیْرًا مِّنْ اَهْلِیْ هٰرُوْنَ اَخِی اشْدُدْ
بِهٖۤ اَزْرِیْ وَ اَشْرِکْهُ فِیْۤ اَمْرِیْ تفسیر این مبهم وارد شده که عرض ایشان شریک برادر خود بود در امر رسالت
نه مدافعت از خود و هارون را عوض خود ساختن و هم چنین اَخَافُ اَنْ یَّقْتُلُوْنِ محض برای استدفاع بلاو

استجلاب حفظ از جانب تو ابود نشیع این منصب عالی انخو و معاذ الله من سوء الفهم وسوء الظن لاسیما فی
حق الانبیاء نسخه و خصماً اولی العزم من الرسل انتهی اکنون کلام حاکت حالتی شروع میشود که هر چند این بیت
مکرر است در اوصاف او ولیکن هو المسک ما کررته یتضوع سـ حالا کجا و فهم معنی آن کجاست کو را هنر
شناختن تهان ملل سشاخی رتبه تجارت دبزازی هم ندارد که او را از او دیگها صاف کرده در مکانی بار دکان
مرتب کند یا نزد مشتریان بعنوان شایسته ببرد و نماید چنانچه پدرش در قیقی آبادی می آمد و نزد اعتبا و امرا ابتهاجها
الثواب مینشاند می نهاد مثل جواهر علی خان و دلاب اقول هذا بهتان عظیم اینکه تفسیر و احادیث و کلام شیعه
اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود است اگر عزیز کاذب خاین بهره از صدق میداشت چه
قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور میساخت و کذب صریح قول ناصبی آنست که
طبرسی در ذیل قول او تعالی قال رب انی اخاف الآیه گفته ولیس ذلک تعالماً منه و توقفاً فی تلقی الامر بل طلب
لان یکون معونة علی امتثاله وتمهید عذره وهم چنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول اوست اینکه ابن
ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابو بکر از جهت استقاله او یعنی قول اقیلونی
مذکور ساخته جواب گفت که من مذهبه ان الامامة قد تکون بالاختیار فکیف تمنع من جواز استقالة الامام
وطلبه الی الامة ان تختار و اغیره لعذر یعلمه من حال نفسه وانما یمنع من ذلک المرتضی واصحابه القائلون بان
الامامة بالنص وان الامام یحرم علیه ان لایقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعیینه خاصة دون کل واحد من
المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری
در عقیده استاد در باب ثبوت آنچه این عقیده کسی که امام او بالای منبر علی رؤس الاشهاد گفته اقیلونی اقیلونی
لست بخیرکم وعلی فیکم چه برنا شیعیان را لیست بلکه امام سنیان بحضرت صدیق مثال این اشود که برو زبان
لعن گشایند و او را ظالم باین استغنا منهم لجهم استحقاق خلافت ساخته انتهی کلامه بهر حال حقیقت حال
اقول
وبالله التوفیق رئیس المشککین مانند بزرگان قدیم خود مهنونت اینست که هر جا که بیا رسید و تکذیب صاحب تحفه
قدس سره العزیز شروع کرد و حقیقت مصداق آیه وعید ویل یومئذ للمکذبین شد که اگر در تالیفات صاحب
علم الملکوت دستاویز شیخ و سید و رسید و هیچ جا امید نجات نگذشته که بسبب بیجا پروانه
وخود را ازین تماشا معذور بشناسد و اگر در شناوری و غواصی آن امید نجات نداشت و مید الست یعنی
مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا واضح خواهد شد و بالا اغر این ندا که
او خواهد رسید آلآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین بالیتی آن تفاسیر را دیدن که علمای مخلصین
زیر آیات کریمه الزام افادات ائمه هدات نموده اند ومن ذلک التفسیر الصافی للمحدث الکاشی مولف
جامع الاصول عندهم المسمی بالوافی چون این هم صورت نه بست یا او را کش از فهم عبارتش قاصر شد
یا عشاده تعصب بصارتش تنبید چنانچه بر دیگران روشن که برای صدور استغفای لفظی پس علمای

از حضرت صلی الله علیه وسلم باصول قوم غوی نطاق همت بربستم واز کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای رفضه تسویل نفس
وتعصب مذهب را پیش کرده‌اند که ذکرش موجب ظلمت قلوبهاست ولعینه از مطلوب بازتالیفات مجلسی رئیس المتشیعین مقابجنین
پرده نشین کافی حق الیقین که تراجم سجاع عبارات از ان تواند بود در فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند ومطلوب
بهم میرسد میدید که در حیات القلوب او هم بطمطراق ور کتب دیگر و ابتداء افتخار در باره نصب جناب مذکور عبارتش
اینست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس سبب نزول آن بود که جبرئیل نازل شد بر من سه مرتبه هر مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید وعرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نمایم هر سفید وسیاه را بانکه علی بن ابی
طالب برادر من ووصی من وخلیفه من ست وپیشوای امت من است بعد از من ومحل واز من محل هرون نسبت
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست واو ولی بامر شماست بانه بیان فرمود وقصه زکوة را در عین رکوع فرمود
پس سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانستم
پرهیزکاران کم‌اند ومنافقان بسیار انتهی بلفظه الغرض تائیدات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسیده
که دم وجودی بلکه بوی وجودی در محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلا عن
الکتب المعتبره عند الشیعه باثبات رسانیدم واگر معنی تکذیب نظر بقصور استعدادِ رئیس المؤمنین چنین قرار داده شود
در حق حضرت کلیم اللهی بتصریح احدی از علما و براوردن روایتی درین خصوص صاحب تحفه قادر نشد چنانچه
تار وپود این عنکبوت بذکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وار واین یاده گو بهانه جو را درین مباحث
دینی ومناهج یقینی باحضرت پیغمبر وآل اطهرش چه کار پس میگوییم که این ارزوی او هم بعنایت ایزدی میسر دست
بهم را گه چه موجب کوری کوراننگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیا مستعفی شد حاجتی بیان امر باقی نماند
اطلبگار آنست معهذا بعد از اوی تتبع کتب نام او حسن بن سلیمان ست که در کشکول خویش استعفای حضرت
نبی علیه السلام ذکر کرده بتفسیریکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس اولا
بایستی بنسخه صحیحه تحشی اعنی الصواقع المحرقه لاخوان الشیاطین والضلال والزندقه رجوع کردن واصلاح وبیان
بعمل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست وپنج روپیه
از سکندر بیگ دلال خریده ادا بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر الله سلمه الله تعالی
منظم آباد سے یعنی گورکھپوری او ل آنرا من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از آغاز نداشت
وبالای آن لفظ صواعق محرقه نوشته ودانستم که در وهلم فیعنی آباد بخاطر نیچ روپیه فروخت میشود چه ضرور که مبلغ
کثیر از جناب استقراض کنم ومن در آن وقت همت بتحصیل کتب درسیه می گماشتم وصواعق محرقه را هم ندیده بودم
بالقصه چون او را صواقع مذکور بهم رسید روبروی مردم این تو حیل را بهیر من سئے گفتید وشب وروز مطالعه
ان منهمک بود تا بمر افتح علیه صاحب امر افتم میگفت که نفهیمد بهم که عبارات صواقع را بر حواشی صوارم

درج کنم تا در دل کسی بظهور انجامد و مدتها نیست که بعض نیاورد فاما بعد از فکرهای عمیق و اندیشه‌های دقیق فهمیده شد
که اگر مجلدات نزهه بدست سنیان افتاد از ماخذ صوارم وغیره سرقه را نشان خواهند داد و داد لادش که در غور و
خواب نداین نکته را ندانسته در حضرت حیدریه بعد ذکر عبارات صواقع مسطور مدعی سرقه شدند و حمقا دیباچه
تحفه اثنا عشریه را هم ندیدند یا نفهمیدند که از ان اقتباس منفعش بر می آمد نه سرقه بخلاف جا یا که از اسباب
معده او استقلال ذات خویش و اخفای ماخذ خصوصا تر مهیا می شود حالانکه مهیا کردن مجلد اتش نیز وقت
زندگی مرزا محمد کشمیری در لکهنو بخدمت دلدار بی مروت از مرزا کاظم علی مسطور بود پس چوری و سرزوری او
مطابق مثل مشهور هندی عیان می شود بلکه توان گفت که استادان سابق نیز این امثال را بنظم آورده اند که
بر نایب امام نرگسی الطباق وارد یعنی دلبر بی مروت و دلدار بی فتوت ع دل از من برد و رو از من
نهان کرد * خدا را با که این بازی توان کرد * چرا چون لاله خونین دل نباشم که با من نرگس او سرگران کرد
امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می طلبم مثل آفتاب النهار عیان گردد انکه جوابات او از مجلدات نزهه
کتب دیگر یا خود هست با وجود دعوی استقلال و در تالیفت و نتایج افکار ابکار و شاید که مزین تقابیه او کرده خود در
رساله خویش گفته که نه از کسی شنیدم نه در کتابی دیدم مع ذلک دلدار شوخ چشم اگر چیزی بالذات نوشته بر عادت
قدیم خویش به رو افتاده نعم امتحان علی اینچه گفته درینجا می زیبد ع هرچه گفتند رقیبان همه باور نکنی * چه جای
غلط چنانچه درین بحث هم عیان می شود القصه علامه نصر الله ملقب بنصیر الملة والدین در کتاب صواقع میفرماید
المطلب الثالث والعشرون فی ان نبیا من الانبیاء لم یعتذر عن الرسالة ولم یستعف عنها وزعمت الامامیة
ان بعض الرسل من اولی العزم اعتذر عن الرسالة واستعفی عنها وهو باطل والحق ما ذهب الیه اهل السنة والجماعة لانه
من آن احدا من النبیین والمرسلین لم یعتذر لشیء عن الرسالة ولم یستعف عنها لان ذلک رد للوحی وعدم انقیاد لامر الله تعالی
والانبیاء علیهم معصومون عن ذلک وتمسکوا بقوله تعالی وَاِذْ نَادٰی رَبُّکَ مُوْسٰی اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ
قَوْمَ فِرْعَوْنَ اَلَا یَتَّقُوْنَ قَالَ رَبِّ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یُّکَذِّبُوْنِ وَیَضِیْقُ صَدْرِیْ وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ فَاَرْسِلْ اِلٰی هٰرُوْنَ وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ
فَاَخَافُ اَنْ یَّقْتُلُوْنِ فانه یدل علی انه اعتذر عن الرسالة بضیق صدره وعدم انطلاق لسانه واستعفی عنها
واراد ان یکون المرسل اخاه هارون وخاف من القتل والتکذیب کذا ذکر حسن بن سلیمان الحلی
فی ملتقطاته اینکه گوش کردی برای تکذیب اولین و اخرین بکذب کفایت میکند و دیگر اینکه حکم بکذب حسن
مبنی بر قصور نظر ملا کوری و گورانگی مجتهد جاهلی به تقلید عمر جاهل و استعداد و دست که دیباچه تحفه را
ندیده یا نفهمیده که کتاب مذکور برای کسی ست که مذهب شیعه را اصول و فروع آن نیک دیده باشد تا
بداند که اعتراضات کتاب بر این مذهب ثابت و وارد هست و لا چنین مناص لیس اگر کسی ماخذ و بعضی از مقامات
نباشد گو مباش عبارت آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالعه نماید که مذهب شیعه و اهل سنت
اصولا و فروعا بخوبی آشنا باشد و هر که یک مذهب را می شناسد و مذهب دیگر را کما ینبغی نمیداند قابل مطالعه

از حضرت صلی الله علیه وسلم بر اصول قوم غوی نطاق همت بر بستم و از کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای رفضه تسویل نفس
و تعصب مذهب را پیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوبهاست و لعیاذ مطلوب باز تالیفات مجلسی رئیس المتشیعین مقالجنین
پرده نشین کافی حق الیقین که تراجم سجار عبارات ازان توانند بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و مطلوب
بسیر رسند میدید که در حیات القلوب او هم بطمطراق در کتب دیگر و بصد افتخار در باره نصب جناب مذکور عبارتش
اینست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَا اَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ اِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ سبب نزول آن بود که جبرئیل نازل شد بر من سه مرتبه هر مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نمایم بر سفید و سیاه را بآنکه علی بن ابی
طالب برادر من و وصی من و خلیفه من ست و پیشوای امت من است بعد از من و محل او از من محل هرون نسبت
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و او ولی بامر شماست باز بیان فرمود قصه زکوة دادن در عین رکوع و غیره
پس سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانستم
که پرهیزگاران کم اند و منافقان بسیار انتهی بلفظها الغرض تائیدات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسید
که دم و دودی بلکه بوی وجودی در محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلا عن
الکتب المعتبرة عند الشیعه باثبات رسانیدم و اگر معنی تکذیب نظر بقصور استعداد رئیس المومنین چنین قرار داده شود
که در حق حضرت کلیم اللهی بتصریح احدی از علما و براوردن روایتی درهمین خصوص صاحب تحفه قادر نشد چنانچه
تار و پود این عنکبوت بذکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وار داین باده گو بهانه جو را درین مباحث
دینی و مناهج یقینی با حضرت پیغمبر و آل اطهرش چه کار پس میگوییم که این ارزوی او هم بعنایت ایزدی بسر دست
اسیر اگرچه موجب کوری کورانگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیا مستعفی شد حاجتی بدان امر باقی نماند
که او طلبگار آنست معهذا بعد از وی تتبع کتب نام او حسن بن سلیمان ست که در کشکول خویش استعفای حضرت
موسی علیه السلام ذکر کرده بتقریریکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس ورا
بایستی بنسخه صحیحه محشی عن الصواعق المحرقه لاخوان الشیاطین والضلال والزندقه رجوع کردن و اصلاح و بیان
عمل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست و پنج روپیه
از سکندر بیگ دلال خریده او را بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر الله سلمه الله تعالی
معظم آبادی یعنی گورکهپوری او آن را من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از آغاز نداشت
و بالای ان لفظ صواعق محرقه نوشته ودانستم که در وطنم فیض آباد بقیمت پنج روپیه فروخت میشود چه ضرور که مبلغ
کثیر از جناب استقراض کنم و من و تا آنوقت همت بتحصیل کتب درسیه می گماشتم و صواعق محرقه را هم ندیده بودم
القصه چون او را صواقع مذکور بهم رسید و بروی مردم این توعیل و بهیر هن سے گنجید و شب و روز بمطالعه
این منهمک بود تا بمرافقیح علیه صاحب اهتمام یافتم میگفت که نفهمیدیم که عبارات صواقع را بر حواشی صواعق

ذی النورین کمال این سبا یهودی بود بنا از اشارت فتنه اثر معنی فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة ظاهر شد
وهم از صبر حضرت عثمان معنی آیات اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون بوضوح پیوست ولیکن هنوز قوم سوء لوم باوجود چنین کمال امور ملیح او را قتیل الکد
گویند وجنین وغایب الدار علمای امامیه بند فراموش فرمودند نعوذ بالله من ذلک وممایجئی لعبدنا من بیان
المهالک بهر تقدیر روایت اعور وحال اهنیت باب لکرو العذر والحدیقه علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن
هشام بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین لولا ان الکرو والحدیقة فی النار لکنت اکل الناس وازین نظم وترتیب
این هم بر مزعوم شیعه خصوصا شیخ علی که او را امام اعظم ثانی لقب داده اند وبر المهارش در نهج الحق قاتل عثمان نخ
جناب امیر بود ومعاذ الله ظاهر شده که حضرت امیر خود را ازین امور پاک وصاف میدانستند ومتصف بصفات
حمیده گمان می بردند قال الله تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا واگر ذکر احسانات ذی النورین عموما بر دم وخصوصا بحضرت مرتضی از کتب فریقین بجنبانیم تطویل لازم
آمده اما دیل پیر کلیم میگویند آنگاه بر ملا نواختند بلکه منادی می گردانیدند آگاه باشند که تحریر فلانی المنا
بسیار دارد پس هرگز نه بنید واگر صاحب فهمی ادنی غور بکار برد این عیب در کتب امیر المؤمنین واولاد است
که آنچه من سطری چند ختم کنم ایشان در ورقی نتوانند کرد واگر عبور بر کتب شیعه میسر گشت رد تحفه نمودن قبل
از استعداد کار کسی جز این جمیس نیست ع این کار از تو آید ومردان چنین کنند راست گفته اند که اگر دانا بودی
خاموشی اختیار کردی که در تکلمش رسوائی هر دو جهان برای او مرتب شد که خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین
سامعین جاگزین شد منظر جلی بود واگر غور وتامل بکار برده عیان خواهد شد که تار وپود وحجتی وذمات سر
الحاکمین یعنی پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی زیر مشق مقوال هیای محض بیکار بلکه عذریست بدتر از گناه
وصحت معتقدان در هر دو جهان روسیاه تفصیل مجمل آنکه عبارت تحفه اثنا عشریه که امامیه میگویند الخ که خود
هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه جزئیه ست وآنچه از مجمع البیان مولای خود آورده مضمونش قول
حکم ست از حضرت کلیم اللهی یعنی رسالت را ببر چشم کرست ودر پذیرفتن ان قبول قالی نفرموده واز
مقدار معلوم شد که نزد مفسری از امامیه چنین محقق ست بلکه اگر مفسرین دیگر از طائفه امامیه چنین گویند
وموالی مومن جاسی نقل کنند کفایت نتواند کرد وکذبها حسب تحفه نتواند شد زیرا که دعوی اجماع نقل
ودر نقل اینمعنی در صحت حکم از یکی کافی ست ومکذبا نقل آن از چند کس کفایت نتواند کرد زیرا که تحفه
دلالت بر آن دارد که مجلسی از رفضه چنین نگفته ودر هیچ روایتی نیامده واز ینجاست که مومن دهقانی
در خواسته که بالیقین نام احدی میگرفت وروایتی بر می آورد چنانچه عبارتش بار دیگر دیده شود که اگر مزیه کاذب
نداین بهره از صدق میدانست چرا قول احدی از علمای امامیه که هر تد چنین دکاسه لیس خاینین ست وانگاه
بر نقل مرتضای تمایعنی کما بجی فی المقالة الثامنة یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت واز ینجا بدریافت

میرسد که بیچاره دهقانی زیر مشق غولان بیابانی تهذیب علامه تفتازانی هم نفهمیده که طلبهٔ آن را بظهر قلب
می خوانند پس اکنون همه اطفال بر ریش دراز او میخندند که آنچه برای تکذیب صاحب تحفه نقل نموده
از عبارت مجمع مخرب ناموس اجتهاد او دست و این مغلطه ایست که استاد او را جابجا پیش آمده بلکه در باب نهم
از تحفه که واقعه هست بیشتر انتقال کشمیری پیش پا افتاده بلکه توان دانست که کتابش متعلق بمبحث مسائل
فقهیه نانان پرگشته پس بیچاره مقلد او که دعوی اجتهاد می کند شعر خواجه شیراز و رنج تمام می بیند حال او ست
تمام میدان رو بسوی کعبه چون آریم چون پیر ما روبسوی خانه خمار دارد پیر ما و اگر این مغلطه ها که استادش
هرجا در آن لب کشاده بخشایم البته خواهی گفت الحق المصباح فقد طلع الصباح و لم در باره اظهار بود لب
آدمی خواست که درین مقام از افتادهای منطقیه مثل شرح مطالع و شرح ملا محمود بر منطق التجرید چیزی بر نگارم
مگر خود را از آن باز داشتم که این امر یست که طلبه کتب اول اهل منطق نیز یاد می دارند تفصیل آن در حقیقت را لکان
است و تفصیل اغلاط امور که بر حواشی صوارم جابجا نوشته ام و بجمله تنبیه السفیه بغایت قصوی توانا بود معلوم
خواهد شد و قس علی هذا القیقو آنچه گفته که موجب تازگی عقاید شیعه گشته نیز بوضوح خواهد پیوست یعنی آنچه در نوشته
نوشته موجب رو سیاهست برای رفضه نه روز روشن و نظاره بهار گلشن اهل اخلاص اما به بخلوص ان ها کرد ان
تا چنین توفیق بخشند که اهم پیرایه جمع و تلفیق پوشد رسیدم بر دلیل دیگر بر تکذیب صاحب تحفه که آن عبارت ابن
ابی الحدید است بخیال آنکه او را تحلیلی مام ۱۳ سینه وهم از اعاظم اهل سنت گمان می برد بلکه یقین می کند چنانچه
در حق الیقین هست و او و اولاد معنوی او از عبارتش کتب خود را پر کرده اند اما این دو کتاب یعنی صوارم
و حسام که بمصنفنا طبع الله تعالی قلوبهم قلایدو منون الا قلیلا در قالب طبع می آمدند پس مثل پا افتاده اند
از کتب اولادش پس کتاب طعن الرماح که رفضه بر آن دار و افتخار میدهند و بعد از ذکرش در بیرون
نه گنجد کافی و وافی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الحدید را در آن یاد نکرده و تنبیهی او ترتیب
نداده باشد از آغاز کتاب تا انجامش همین طور دیدم و آن را نیز بحواشی خویش مجروح ساختم رجا من الله تعالی
ان یوفقنی تبیضها و طبعها یاد دارم که مفزین در بعض رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلوان و سام زمان
تنها باشند چه توانند کرد پس این نیست که احباب فقیر تداخل در فرمایشها نمودند و باز ارسیم تا بعد یا اگر بر تفتر
رسم خواهی دالسنت که تنها ست یک نافعلی هم نه دست کشیدند و باینهمه در تنهای بشرکت کسی که صاحب شعر و لوا
منصور از آغاز تا انجام نتواند رسید چها کرده ام و از علومیت مفزین حرفی باید شنید که من زبانی ثقات متواتر
شنیده ام که مفزین تنخواه گاهی حیث و هم مصحبان روشن الدوله و رفقایش که یکی از ایشان خواجه میر آسی
هم بوده دستگرفت حال بنده انیکه رکانی منزوی بشده بودم و لیکن اکابر بلده آمدند و کسی پایم بوسید و کسی
کفش بپایم پوشانید تا بجبر و قسر در شهر کانپور ... بار مشهور کردند که خدمت فلانی ما می گیرم بلکه
یکبار مردم جمع گشتند و خبر تقرر وجه معاش مشهور شد مردم متواتر می آمدند و مبارکباد می گفتند چنانچه

تبیغ فرموده که چو نهند که اقبال دستش گرفت ستایش کنان دست بر سر نهند و این همه منت خشک بر گردنم نهادند و حقیقه موجب مسرت
عظیم برای فقیر شدند کما لله عفی زیرا که آن مردم که گاه گاه چیزی از مصارف از کلکته با لکهنو می فرستادند
قاصر شدند و دانستند که حلیتی نماند الغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بغور بینی بی اختیار خواهی خواند
که انما تمهما کیومین یفیعلو آن را بوجه چند توان فهمید اما اولا پس از انکه متضمن بر مغلطه ثمانینی ست که او را بحکایات
موضوعه از ظهور کرامت ظهور جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم الهدی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجالس
رطل بود غالبا نیز در تالیفات دیگران باطناب تمام سمت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول بارگاه
جناب امیر کبیر نداند که این قیاس تقلید ابلیس است و حضرات ائمه صاحب چنین قیاس را ملعون گفته اند و این
روایات و امثالش در کافی بروایات متعدده مروی است علاوه طعن بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
سے باید و اهل سنت که این قاله را مستحیل و حرام میدانند که نزد شان اجماع اهل حل و عقد در امامت کفایت
مے کند و این هم طریقی برای ثبوت امامت ست حتی که اطفال دبستان میدانند پس جهالت او را پایانی نیست
اما ثانیا پس از انکه بیچاره علم الهدی که درین بحث علم الروی شد این هم نه اندیشید که در صورت جناب امام
رضا تارک واجب و مرتکب حرام خواهند بود چنانچه نمونه این معنی قبل ازین گذارش یافته و شاید که اکنون هم چیزی بیاید
ان شاء الله تعالی و خود قول فاضل منصف و عادل حکیم مجتهد درین کتب مطبوع و ذو الفقار مصنوع درین باب کافی
و وافی است که دان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون واحد من المکلفین
بدین حال امام رضا برا اهل فضول اصول کر بکجا میکشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و حیا
نمیرسد از انجا و قباحت پیشوای ملنگان که خوی پلنگان دارند کسے را در عصر که برابر خود
پندارند باید دید و خرافت ایشان در میزان عقل باید سنجید اما ثالثا پس ملعنا کلام موصوف
فرموده باشد وقتی که مامون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد که اگر
خلافت حق تست من چگونه خلیفه شوم و اگر حق تو نیست زینهار مرا نمی باید که از تو بستانم ولیکن این اجمال
رفعه تقریر درحقیقت بجانب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم راجع میگردد و انکاه لطرایح اولی بیانش
بالاجمال آنکه خلیفه وقت نداده بود آن جناب خود طالب شد نظر باین معنی که مظالم را رد میکند بشاید که
ما کلا از ما غصب کرده بودند باز پس ندهد لاجرم حق او باشد یا نباشد تقاضا چه معنی دارد پس بدو حرف تقریر
امام رضا باقی نماند تکلیف که چون مامون خلافت میداد و اندیشه ضرر هم در عدم قبول بود پس لا محاله ابا لبتی گر
که مدار شریعت مطهره بر ظاهر است تکلیف که فیض خلافتش بر هر کبیر و صغیر میرسد پس چرا دریغ فرمود و گنج
عظیم دیده و دانسته اختیار نمود و این امر بدیهی است که در تصدی خلافت مخلوقات غیر متناهی که ودایع بدایع
حضرت رب العالمین اند جلت نعماءه و عظمت آلاءه از ظلم ظالمین نجات یافته در عهد امن و امان
پرورش مے یافتند حالانکه ثواب عدل ساعتی برابر احادیث فریقین بلا تناهی میرسد پس

مثوبات عظیمه باقی دست دادم را از دست دادن کار علما نیست فکیف حضرات معصومین بلکه ضرور بود که اگر او
بعد از آن استرداد میکرد او را قتل کنند کما فی الحدیث الشریف وانهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین
گذشت چه جای مرآنکه او روزی بحلت افضلترین عبادات یعنی متعة النساء کما فی تفسیر الکاشانی
ورسائل المجلسی حیث حکم فیها بصحة قضائها من حیث الاسناد منادی گردانده عموما وهو مخالف لما فی فقه الرضا
وروزی معتقد حرمت شود وتشنیعها الاانکه هر که حلت آن را انکار کند منکر رسالت حضرت ختمی مآب باشد کما فی التفسیر
المنهج کو بحکم الحدیث النبوی صلی الله علیه [illegible] وکیف فعل المرتضی رضی الله عنه بالفاروق [illegible]
اعدل زمانه علی جمیع الخلق الا علی نفسه کما فی کتبهم مثل سفینة النجاة عند الشیعین بخلاف ایمان [illegible]
کان من الغابرین [illegible] پس از آنکه [illegible] تحشم [illegible] باقی نماند بعد از آنکه ملاحظه [illegible]
[illegible] باقی [illegible] کالشمس فی رابعة النهار منکشف شد فاضل لاهیجی حکیم مذهب جدید [illegible]
گشته ونظر [illegible] اصول [illegible] نیست پس حقیقة اعتراض مذکور در حقیقت خود منقلب
شد [illegible] ارکان اربعه [illegible] افضلیت امامت
[illegible] صدیق را [illegible] شد [illegible]
[illegible] خلافت را [illegible]
که چون [illegible] گفتند [illegible] افضل من جمیع الاصحاب پس [illegible]
وعلی رؤس الاشهاد [illegible] بلکه علما [illegible] گفته اند که صدیق [illegible]
[illegible] بلکه این هم [illegible]
[illegible] امروز اگر بیعت [illegible] بیعت دیگری [illegible] من اول مبایعین [illegible]
وبر علی هیچ حرجی نیست [illegible] کنند [illegible] خواهند که او [illegible]
[illegible] باین مرقوم [illegible] باشد [illegible] الردی [illegible]
اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم واین بدان ماند که این پیر دهقانی [illegible] خویش [illegible]
اهل سنت [illegible] فی مقتح هذا المجلد بالمحال [illegible] صدیق [illegible]
[illegible] والکمال [illegible] بر مسند خلافت [illegible]
اهل بیت [illegible] جمیع [illegible] قبل از وفات جناب سیده بدلالت مطابقی [illegible] اگر [illegible]
[illegible] باشد چنانچه [illegible] روایت متفق علیها ومتواتره نباشد [illegible]
تحصل التحقیق والالزام جمیعا والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا والمنة الله تعالی وتقدس که از [illegible]
زیرا او بالاشد که بهر تقدیر صدق وکذب استحقاق خلافت رفت زیرا که منصف وعادل پیر دهقانی [illegible]
کشف تلبیس علم الردی این هم گفته [illegible] من قال نفسه یعنی واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

باقیماند نسبت فتنه برداری وحقه بازی بارکان مرعومی رفضه پس محل شکایت نیست زیرا که جناب امیر
ایشان را لعنت هم کرده بود کما فی المجلد الاول بلکه غلط این ست که لعن را با صول رفضه مطرود
و این ضمیمه نگردانیدم فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون وازین مقام انهم عیان شد که پیر
حرف دهقانے چادر تیر اول متحیر مانده و بار بار دست بر سر زین خود می مالید و بدرگاه باری
دست دعا دراز کرده مے نالید و چون در تایید علم الروی دستے دو دوی نداشت آهی هم
سرد و گرم نکشید و سر نیز نتابید ورنه عادت او بود که اول وسنامی چند سے او بعد از ان قدم در
معرکه مے نهاد و باقی ماند آنکه پیر دهقانے حرف دیگر در آخر می گوید پس هر گاه حال شیعیان آه
چه السش بعد ازین اجمال و تفصیل بر ظاهر ست زیرا که این تفریع است و حال آن فقیر با تیکه موقوف
علیها ست یگان یگان آشکار شد باعتراف شخصے که پیر خرف اورا حکیم و عادل قرار داده و کلمه
تمام تقریرات خود را او را سور و بینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید شعر رشته در گردنم افگنده
دوست + میبرد هر جا که خاطر خواه اوست و از کتب فقیر مدلل و خود او بها رفع التهمت
تشیع او پیدا است هر که خواهد بکتب فقیر یا این فقیر رجوع کند [illegible] از اعتزال [illegible]
زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم و کتابهاے ملل و نحل ظاهر میشود که اکثری اشارات اعتزال
در اما مت و فروع فقیه تابع اهل سنت اند [illegible] تابع اند و اما مبدء و اصول
عقاید کا شنه پس اهل اعتزال اند و در فروع تابع [illegible] [illegible] کما نقل ابن [illegible]
[illegible] اعتزال و تشیع ست [illegible] [illegible]
تشیع او اقرار کند که بدون این معنی [illegible] [illegible]
و از عجایب این معنی آشکار شد [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] که مقصود [illegible]
[illegible] لیکن آخر [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شان [illegible] ایشان را
[illegible] مجلسی
[illegible] نوشته اند [illegible]

یا اولی الابصار قوله چه گمان داری آه جوابش نگاهی پیر دهقانی حاشا که گمان داشته باشیم بلکه قطعاً و یقیناً حکم می کنیم که متقدمین و متاخرین شما استعفای لفظی و معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کتب معتبره دینیه از رسالت ثابت کرده اند که مدار ایمان بر آنست و هر کسیکه کتب رفضه دیده بالیقین میداند که طعن قرطاس اولین و آخرین چنین قیاس ترتیب داده اند که فاروق بگفتن حسبنا کتاب الله وحی را رد کرده و هر که رد وحی نماید کافرست پس نتیجه این قیاس آنچه در ماله النزاع بر می آید بزبان جاری نتوان شد دهقانی مهمل گو گمان و وهم را می پرسد و نمی داند که از دیدن روز احداث ابن سبا بکفر بانیان مبانی تشیع یقین کلی و اطمینان قطعی حاصل ست چنانچه درین معنی که زوج منقسم بمتساویین می باشد الغرض حواس پیر فرتوت نسج نسج عنکبوت و هن البیوت در مقابله قول صاحب تحفه که مسلم الثبوت هست باد میفکند را کب بیشت او این ابی الحدید هست منتشر گشته و معنی بهت الذی کفر از ان مثل قتاب را بجا لنهایت آشکارا شده علاوه اهل حق به یقین بلکه اطمینان خویش استقرار نام دارند و نیز نهار متزلزل نیستند و میدانند که از جمله اموریکه کفر رفضه بدان ثابت میتوان کرد همین مقام است علاوه آنکه پیر دهقانی بتبع حواجس شیطانی این قیاس را قیاس بلا اصل فهمیده چنانچه از کلامش چه گمان داری در عقیده آنها در باب نبوت ظاهر ست حالانکه قیاس مذکور درین جا نیز نهار وجودی ندارد و پیر خرف را درین مبحث دم و دودی زیراکه در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذهب اثنا عشریه این است که اعتقاد دارند که جمیع ائمه از جمیع انبیا و رسل متقدمین افضل اند و عبارت آن مقام اینست بدانکه مذهب منصور درین مسئله آنست که جناب امیر و اولاد طیبین او از حضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه که ناصبی اشعار باین کرده چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قائل بتفضیل جناب علی بن ابی طالب و باقی ائمه دین بر کافه انبیا و رسل ماورای خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی ست و معهذا مختار متاخرین علمای امامیه نیز همین ست بلکه میتوان گفت که درین زمان و این عقیده از جمله ضروریات مذهب امامیه شده الی آخر با لفوه به لاجرم قیاس مذکور هم بجای خود نخواهد بود قوله آری این عقیده الخ جوابش از کلام عادل و منصف او چنانچه باید مستنبط شده و انقاد درین بحث گذشته پس معلوم شد که نیز حرف بسبب جمود ذهنی بران قدر لی نیافته باخود یا درین معارک شغافل و تجاهل زده و کتاب و بدین امور پر است و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر ناظرین تنبیه السفیه و فصیحة الغنی واضح ست و از حواشی کمترین امام بر صوارم و حسام پیدا و هویدا درین مقام سطری چند از حواشی حسام بقلم می آرم که آنچه این ناصبی گفته که صاحب تحفه اشعاری باین قول نکرده جوابش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامعه صالحه موجود هست گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور تقلید اولیای نعمت که ظلمت از مام افتاده و بلند بود دلش نیز نهار از انکار اشعار گردیده باشد نفهمیده جاییکه صاحب تحفه فرموده انبیا بهتر این مخلوقات اند غیر نبی برابر نبی در ثواب قرب منزلت عند الله نمیتواند شد چه جای آنکه از و افضل شود و همین ست مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسئله با هم خرخشا

بسیار است بر نقید شعوذه اجماع دارند که حضرت امیر از غیر اولی العزم افضل نداخ زیرا که از اجماع مذکور واضح شد که بعضی از
انبیای متقدمین افضل و انتساب ند چه هرگاه از اولی العزم افضل اند از غیر ایشان اولی و این امر خود اشعار بلی عبارت است نیز اگر
چنین متقدمین بعضی هستند که کل ایشان و از ینجا حال سفاهت او واضح تواند شد بخصوص که گفت اشعار می نکرد اما آنکه یا بی
آیة حال ملت پیروی دین شان و حکم جناب امیر از مسایل خوب است و شروع دارد تا بکتب تیز چه رسد و قبل زین علوم شد که تالیف کتاب
برای عارف مذهب و نه جاهل و نه کودن ختم الله علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله فلا تذکرون **قوله** معنه
آنچه گفته سنیان رامی زیبد جواب آن آنکه این هم غلط است چنانکه ولهذی که اتمام حجت و الزام نقص بود و اکثر علما و اتقیا یعنی اهل حل و عقد
اختیار نیستی در باب بر گزیدن امام از جماعه اهل صلاح و تقوی دارند اختیار ایشان در باب ثبوت از کجا آیا نزد این مجنون جبرئیل
اختیار دارند چنانچه ملایان طایفه اسمعلیه وقت موت کسی دام توانند کرد که در فلان روز و فلان ساعت وحی بر فلانی بیاید
یا او را بداوان رشوت هموار توانند کرد معاذ الله چنانچه رفضه گویند که وقت نکاح بام کلثوم دختر جناب امیر حضرت عمر
عم اشرف الناس منزه عن الادناس را تهمت و تحویف نزاع خدمت سقایت زمزم سوی خود کشیدند تا او وکیل شده
خدمت فاروق بجا آورد و هرگاه روح الامین را توانند فریفت تا بحضرت رب العالمین چه رسد کما لا یخفی و چون بدین مسئله
احاطه کردی آفرین تشیع که چیره دهقانی مصدر بالاغوای دلبر مرا نمودی با جمیع وجوه منقلب شد و عیان شد که اگر حسن بن جبلیان
را بجای علم الهدی گردانند بسبب آنکه تماشای وغل در مغالیط غوطه خورده و بساحل نجات نرسیده نهایت زیب می دهند اگر
او بر گاه روایات استعفای حضرت سید کاینات را در کتب دینیه خود پیش از پیش دیده بود و آنچه از آن لازم می آید
بقیاس برهانی و شکل بدیهی الانتاج نتوان پوشید کما مرت الاشارة الیه پس در کشکول خود که با چنان ثابت کرد که
این استعفا از حضرت موسی که از انبیای اولو العزم بوده علیهم السلام در کتاب الله ثابت است یعنی بعد از نسخ
استبعادی بر استعفای شریعت نبوی نمی باید نمود پس این اقدام بالحفظ او پیش بندی لایق آنست که او را بلقب تماشی مشتهر
فرمایند با آئینده اختیار دارند که چیره دهقانی رئیس المحاکین را بعد از پیش چنانچه در تالیفات خود بیان آن نمود هم مطالبی
مشهور برسانند یاد رکار که اجتها ذانکا ما رندع ما چه از این قصه که کاو آمده بود خر رفت سبحان الله مقرر استعفا رفته رفته
بکجا رسید و خدمت راوی مفتری و افادات رضوی بر چه ر خیالیا و هنوز باقی فلیرجع الی ما کنا بصدده اما آنچه راوی از
زبان مبارک رضوی آورده که امام مانند آفتاب طالع عالم را منور میگرداند پس از سوج او باید پرسید که این معنی با بیان ظهور
تعلق دارد یا به پوشیدگی و تقیه و پیدا است که بر اصول اهلسنت درست تواند شد برای حضرت راشدین و من ملحق بهم نه
بر اصول رفضه برای امام که غیبتش از هزار سال میگذرد و ملاسرهای ظلمت یکی بر دیگری تو بتو می پیچد و موجب زیادت
ظلمت میگردد و با اینهمه در کتب دینیه خود باعین مزید محبت و ولا میگویند که باری عز و جل بکتاب مستطاب خویش بار
امام الائمه و اللیل اذا یغشی فرموده و خود تفصیل آن بخامه فرسائی و هر در آن کار لبسته و گفتند که حضرت امیر در
زمان امامت خویش چون مغلوب اهل ردت گشتند و ظلمت شان از هر طرف محیط شد مصداق آیت کریمه مذکور شدند
و اهل خرد بعد از دیدن اصول موضوعه و علوم مستعاره میگویند که ایمان را که ظاهر فرموده بودند بلکه در وقت رسول خدا

تقلید پدر بزرگوار بود و او بر چه تاب گفت مشغول یعنی شریک مشرکان ماند بازتا وقت شهادت اظهار کفر معاذ الله می نمود
معهذا احقر الانام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین را باید کشاد و باید دید که آیه واللیل اذا یغشی را در تمثیل کافران نوشته اند
یا در باره احباب اصحاب معاذ الله پس ازین حال خالی نیست که مجلسی خاتم المحدثین نقل درین روایت در بحار اگر صادق
است معاذ الله پس کلام امام رضا بوی از نفس الامر ندارد و دعوی المحدثین شیعیان غیر از هلاک و غرق نصیبی نیست چه جای
آنکه بر کشتی اهل بیت [illegible] جلوس توانند [illegible] اگر [illegible] پس [illegible] اعتماد [illegible] اکنون به تنهائی عقل رجوع باید کرد
و باید یافت که این قدر خود جمیع علیهم السلام [illegible] امامت خویش یعنی [illegible] سرور کائنات هیچ کافرین [illegible]
بود و جهت اختیار کفر و کتمان ایمان چنانکه [illegible] معاذ الله [illegible] عین الیقین بود معاذ الله
الی [illegible] الاتباع بعد از [illegible] این مقدمات که از اجماعیات معتقدین شان باشند البته کسوف دائمی و احاطه ظلمات
بعضها فوق بعض ثبوت می رسد پس [illegible] اکنون کجا ماند که امام مثل آفتاب است
[illegible]
[illegible] شیخ بهاء الدین عاملی که در علمای شیعه [illegible]
[illegible] الکافی [illegible]
[illegible]
[illegible] امامت ایشان [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام شیعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الکافی [illegible]
[illegible] ممنوع [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] است [illegible]
مدینة علم الحق [illegible] و دیگران [illegible] این جمهور حضرات ائمه صاحب هدایت است و تنویر عالم
نموده اند و این همه [illegible] چنان مسلم الثبوت است که اگر شیعه زمین را بر آسمان دوزند نتوانند [illegible]
پس عیان شد افترای [illegible] امام رضا [illegible] که امام مثل مائه معین و عذب و شیرین
است که تشنه را سیراب میکند پس بنده [illegible] بر اصول مصنوعه اهل خرابات سطری چند می نویسیم که هرگاه [illegible]

لقب امام متقی است یعنی مردم از و منتفع نشوند پس آب شور از آن چیز معطله بیرون نمی آید آب شیرین و صاف چگونه اکنون
برای اهل مروت و حیا مقام غیرت است در عالم مگر فضه را غیرت کجا و عبارت کافی بر روایت رجال کلینی برای بیان
شوکت و شان حضرات ایمه آنکه محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن جعفر عن
اخیه موسی فی قوله تعالی و بئر معطلة و قصر مشید قال البئر المعطلة الامام الصامت والقصر المشید الامام الناطق و مثل
آن از دیگران هم روایت شده اند و در مناقب ابن شهرآشوب و تفسیر [illegible] و غیر آن از کتب امامیه شرح ناطق و صامت باظهار و تقیه
کرده اند کما لا یخفی علی العقلا ایضا و نیز اینکه بدیهی است که جناب امیر بعنایت ایزدی همیشه ناطق و ابلغ بلغا بودند و لیکن
چون کلام آنجناب نزد طایفه ذو الوجهین که یکی از ایشان مصداق سود الوجه فی الدارین است منصوص
[illegible] الثقلین و این هم از کافی [illegible] صحیح وارد [illegible] الامام [illegible] و لیاییعه
ذکره صریحا [illegible] الصامت [illegible] که امام وقت [illegible] یافتند که [illegible]
مناقب آنجناب [illegible] بیان کردند [illegible] امدت [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از کافی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صورت نمی بندد چه حضرت امیر امام اهل [illegible]
تهور و فوج خلفا [illegible] لیکن بنا بر [illegible]
هم نشانی پیدا نیست و لیاقت [illegible] باید دید که [illegible]
هم صنعت مصارعت با فاروق بر روایت اعور الحدثین در کوچه و بازار بغل آورده گریبان گرفتن و کشیدن او و هم
فوج خلفا را عاجز نمود چنانچه تفصیل این واقعه در این اوراق سست کیاست کاتبه دیده نگار در این مقام که واقعه
اخذ تلابیب در کافی کلینی است جناب ملا خلیل غزمینی بمقتضای حیا و مروت بر زبان آورده آنچه خلاصه اش اینست
که معنی اخذ تلابیب آنست که کسی را فرمود تا او گریبان فاروق محکم گرفت و بسوی خود کشید و این کوری گویا که گوئی
است بر اصول موضوعه خویش که ارکان اربعه بمقابله ترفعای خلفا تخلف مواعید نمایند تا آن جهان پهلوان تا آن

اثنا عشریه مذکور که بود که گریبان فاروق اعظم و صحابه و مجاور گشته و سبب چیست که با وجود مفاخرت دختر تمام حضرت خلیل
فروینی نامش نگرفتند و روح او را بفاتحه و درود شاد نساختند که چنین بزرگی بزمرهٔ شیعه کار سترگ نماید و مجهول لا اسم
والجسم بقول پیر دهقانی بماند بایستی شیعه را نامش را بهر دفتر نوشتن لیکن معمول رفضه همین است که بعد از انکه در اکناف
عالم آتش میزنند چون بلند شد خواه خود را معذور ندارند قطب الاقطاب ایشان این راه و رسم را اتفاق پیدا کرده و
مصداق او صحابت عشره کاملا السد بلاد و فلان را برای شخص مجهول قرار داد و خلیل فروینی را بطریق او سنها دکه فهم
علی آثارهم یهرعون ولو کانوا آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون ولیکن بر طور خلیل آن مامور چیست ترک تقیه بهم
رفته باشد و امر را که رفضه بی پیر خویش بدر نمودند که می پرسید سبحان الله جناب امام الائمه دلیس فلفغا فقد کنند
و نماز گزارده و سر دفتر مشیران و خیرخواهان باشد و دیگران او را دلیل گفت صلی الله علیه بی خبر بودند از حال درون او
استغفر الله مما یقولون القصه مراد از گریختن و غائب شدن بالخصوص این غیبت هجرت نیست که هیچکسی را از
حضرات ائمه نوبت بدان نیفتاده و نه کسی از علمای رفضه مدعی آن شده و اگر مثل اطفال و مجانین و لقین بر
ریشهای موهوم و موجود می خندیدند و رفضه بجای میگریختند که نامش هم کسی نمیدانست بخلاف مامن امام سوی
کربلا آخر نامش معلوم شد پس بالیقین حضرات ائمه هجرت نکرده اند بلکه خود و تقیات نواصب بمقتضای روایات شیعه
گوش میکردند و در وقت برخاستن دستهای شان می بوسیدند کما عرفته حالانکه در قرآن مجید منصوص است انکم اذا
مثلهم کما مر تفصیله حتی روزیکه امام رضا بسوی شیعه مسافر شده پا پیاده ای یا اینکه بکمال جبر و قسر نزد مامون بن هارون
رشید رفت و اگر اختیاری می داشت زنهار سفر نمیکرد چنانچه از تالیفات صدوق و غیره مثل عیون هم عیان است
و دعوی اتحاد درین جا هم مثل دعاوی سابقه و افادات سابقه است سبب شد ضرورت بخطاب اوی مصراعی آن
گلستان با صحول عدای دین درین مقام کافی است او خویشتن گم است کرا رهبری کند و از انجا که رفضه با نهمه دعاوی
هر زیه دلا که در عالم شهادت دارند از امام مهدی علیه السلام از غایت اجتناب نفرت از ایشان نبیاد حصار آهنین گردا
گرد جابلقا ریختند و از بعض روایات معتقدین کتاب مختوم مذهب حصار طلا ثابت میشود بهرحال برای حفظ جان
و مال و ناموس خویش از دست یهودیان بدکیش اندرون قلعه نشسته و با نهمه از نظر شیعه اثنا عشریه غائب گشته و اطلاع
بلده مذکور اگرچه از ذهب باشد لیکن چنان محکم و بلندست که لا تستطیعون ان تاتوا بآیة ولا تستطیعون کلا انتباه
هر هیچ دوازده هزار سوار سلیح برگماشته و به خوشامد این منافقین و صاحبین رقعات هر دو ره و رعیون حاربه گاهی دل
نه بسته و التفاتی نکرده و نجیبین وجوه دانسته که سه بر تملقهای دشمن تکیه کردن ابلهی است پای بوس سیل از
پا افگند دیوار را العرض بعد از ادراک حال اخلاص این نکوکیشان خیر اندیشان و انهم بروایات ایشان
هر کشتگی آرد او را از زمرهٔ مرده دلان باید شمردن و نام او در دفتر مجانین در سطر اول ضبط کردن و کلام در
دیگر او صاف چنان ست که سامعین و ناظرین را تعلیم کردیم و قانون الزامی بدست ایشان سپردیم باندک
غور و فکر عامه هم از انها جوابها استنباط توانند کرد و الحال آب شیرین و بارد که آتش صدور تشنگان فرو نشانند

وهر یکی را از ایشان سیراب گردانند و بعمر جاودانی رسانند واضح گشته و لیکن بقول صاحب بالی تبریزی سه بهاب
در ملاقات دوستان امام است ؎ چه خضر برد خضر از عمر جاودان تنها ؎ آنا بودن امام مثل روشنی آتش بر مقام ...
چنین کیفیت ظهور ... مثل دود و داغ سوزنی مخلوق است و برای رفع گرد بسر ما نیز وقتی بکار می آید که ملتهب شد و کسانیکه
مانند چنین دیده‌های ظلمات مختفی باشند و مشغول ... ایشان چه سود و برای دفع برف زمستان و چه روز به بود و چه
فقرات روایت بجهت ظاهر متقن و بسیار نغز ست لیکن باعتبار معنی خلاف واقع ولی مغز از فقره من تارته فهالک لیس
حقیقة بسیار ... ست و عجب ناوخیلی عجیبست که بر رفقهٔ محرومین از فیوض امام کانوفی شامل در مار امله ... نقد یدعا
حاصل نحن علی ذلک من الشاهدین و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین گرم تر انیست که دعوی مزید شفقت برای امام
در نیجه حیث حکایت می کنند که مانند پدر شفیق و برادر شفیق و مادر مهربان نسبت بولد صغیر و در اینجا تصوری از نگهبان
و تامر نظران البته بعمل ... وفکر در اصول موضوعه نظر می انجامد یعنی راوی این مقاله این سبا باقیه میبود و نمی بایست که
امام الائمه بمجرد شنیدن تظلم میبود مدد کنا با خواص خویش برای تنبیه ظالمین و تادیب غاصبین سوار شد و بار بهر نائب
صدیق از دوش بر داشت و بتضرع و زاری و فریاد و بیقراری جناب سید زمان عالم رحمی ... و در کافی ...
ورنه این نظم را می خواندم ؎ دوستان را کجا کنی محروم ؎ تو که با دشمنان نظر داری ؎ و نیز در ادای امانت صحیح
گذاری امام خصوصا امام الائمه چگونه کسی متردد تواند شد که آنچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق امانت و
دیانت بکار بردند بر اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است و از عمل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او مانند
اکمال الدین و اتمام النعمة هویدا و آشکار که دعوت خلق بسوی دین حق کما ینبغی بجا آوردند زیرا که گاهی در جلوتی
نفرمودند که امام بلا فصل منم اصحاب ثلثه که دم استقلال میزنند و نمیباید انصاف میکنند و اولیل بر آن دعوی
منافقین تقیه و عذر خواهی ست یعنی اگر چنان ارشاد میکردند دامن عروه و ثقای لا انفصام لها چگونه بدست می ماند
سبحان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیاء صلی الله علیه و آله این فرقه بکنند دیگری کیست از ...
اشرار که چنین ادعا آغاز و که بر یکی از ملائکه و جن و بشر بطعن ایشان نپرداز و پس مقام حیرت است که راوی
غاوی چنین تهمتها بر حضرت امام رضا رضی الله عنهما نماید و از این کذب و افترا شرمش نیاید و مزید تحیر اینست
که راوی رفاقت خود را در آغاز قصه ظاهر کرده و دعوی تشیع و مزید ولا از کلام او بهر قدم ظاهر ست لیکن این
سفیه یاد نمی کند که حضرت رضا سلالهٔ دودمان مصطفوی ... است برنام او این ... بود و چگونه نسخ توان
کرد و قدر تقریر ان اهل البیت ادری بما فیه باز او صاف ... که حکایت نموده بهر حرف آن اهل دانش زار زار
همیگریند که در نفس الامر چه پیش آمد یعنی در وقت یزید لعین که ... ایشان بانتها رسیده بود کعبه معظمه
و مسجد الحرام آتش بازی کردند و پرده‌ها بسوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقعه حره بر مدینه حضرت
پیغمبر چه رو داد که از بیانش قلوب اهل اسلام همی لرزد و کی قبل ... ساکنان بلده طیبه جبلی تا ... راحدی بنود
بخلاف واقعه مکه معظمه که خبر آمد که یزید شقی بمرد و جماعت لشکرش متفرق شد و در واقعه حره هم در زمان

امامت سید الساجدین بود نتیجه م که درین واقعات رئیس العابدین یعنی حضرت محمد بن حنفیه خلف الصدق حضرت
قالع باب خیبری چادر گوشه نشستند و هر جا که باشند آخر از دهٔ یزید پلید پیشینه باشند مگر ایشان نیز همین اعتقاد
داشتند بر اصول شیعه که امام همان ست که مانند جنین در پرده نشینند و درین واقعات خاموشی برگزینند و از
مثوبات آخروی کلی چشپند پس امام بر این اصول یعنی قواعد امامت عبدالله بن سبا و عبدالله ابن سلول
چگونه ذات بحق حرام الله و رسوله تواند بود و تخصیص محمد بن حنفیه ازین جهت بعمل آمد که در پهلوانی بی نظیر بوده
حتی که عوام با در مکرمه او را از نوع البشر نمی‌دانند و علاوه ارشد تلامذهٔ ابن سبا درباره پدر بزرگوارش آنچه گفته اند نه
از مومن تفضیل ست یعنی از نوع بشر نبوده اند ورنه آن امور که نمونه آن درین اوراق دانستی بصدور نمی آید لا والله
ثم لا والله و اعوذ بالله و استغفر الله و ایضا بوجه دیگر هم ظاهر ست که این بزرگ دعوی امامت میکرد و حضرت
سجاد را رو بروی خویش طفل مکتب میدانست و بزور خود و شجاعتی که در صفین از و صدور دریافت می نمود
و شاید که این امور حاجت به بیانی ندارد که از سابق و لاحق مثل بدیهی اولی گشته و دلهای مخلصین هنوز
از آن خسته و نیز حیرت بر حیرت می افزاید که در اوصاف شریف امام این هم راوی غاوی ضمیمه گردانیده اند که
بنگر ای که امام مسلمین ست الخ خدارا انصاف بکن که مسلمین همین ست که نزد رکن رکین تشیع علم الهدای امامیه
خلافتش معنی باشد و چه ظاهر ست که عیاذا بالله اگر خودش معنی و بمعنز نزد رئیس الشیاطین نبوی خلافتش
چرا معنی شدی و نیز شنید ثالث ایشان رطل بوق چرا گفتی که از آن وقت شیعه را چنین ذلت بحصول
انجامید که غیر از لباس تقیه یا اعتزال نتوانستند زندگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبدیل لباس
و تلبیس و التباس معذرهٔ از جانب شیعه میسرایند و از کتاب الله المجید این آیت نیز تلاوت میفرمایند وَمَا مِن دَابَّةٍ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا در فقه بودن امام نیز از آن قبیل ست که تصدیق آن لب باید گشاد که از
هزار سان بخوشبوی گلهای نرگسی و سوسنی در بجائی تمامه عالم معنبر ست و دماغهای نظارگیان از آن معطر
و نیز عقلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته راوی معلوم متعه نداده بوده است بعد از آنکه جناب امیر گواهی
داده بودند که واقعی ست که حرام شد متعه بعد از حلت کما فی وقفة الرضا تا این عبارت و دلیری در
افترا از وی نیز سر زند و از کسی شرم نمی کند حتی که ظاهرا گفتند ای متعه زاده شرم نکردی تو از خدا و حال خلیفه
شیعیان صاحب بصر و بصیرت تامل باید و امام کافی الیقین والکفایه این بود که اگر روزی بعجلت هرچه تمام
تر حکم ندای حلت متعه در داد در روز دیگر بعد از مناظره علم بر آستان انداخت و مصداق و غیظ الکافرین
والمنافقین بغض رب العالمین و سید النبیین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب رسول
مختار بودند که لیغیظ بهم الکفار در شان شان است و جناب امیر در ایشان داخل بود نزد ما و بر اصول شیعیان
درباره آنجناب هرچه هست معلوم همگنان یعنی اظهار کفر و کتمان ایمان و آنچه درباره بی مثل و بی
نظیر و بی ندید بودن امام عبارت آرائی نموده البته بتصدیق نقیض باید نمود که واقعی مثل امام شیعه

قطع نظر از حال امام الایمه کسی در عالم تواند بود که خدام نواصب ای قید و بند را در ترکش هجوم نمایند و دا و باد فیخم
هرگونه اختیار پرده غیب برندارد و برای رهائی مکان سکونت خویش تکاوری و میدان داری فرماید و
جوهر شجاعت و دلیری با مردم عمو ما و عم بزرگوار خود خصوصا بعرض ارد راست و درست است که نزد این قوم
صاحب حیا نظیرش کجا و اگر باشد مانند عنقاست کسی هیچ جا ندیده یا گاهی بچشم ندیده بلکه بگوش هم نشنیده
ست خوش کارنامه ایست که مدبر روی کار ستوده این کار از تو آید و مردان چنین کنند بیابند و گر بسخن جنجر و کمان
بر دست و بار روی تو هزار آفرین کنند تا ترفه تر آنکه مایه الامتیاز برای امام این وصف را قرار داد که
خاصه حضرت خاتم المرسلین است که او را هر علمی و فضلی بدون اکتساب بهم میرسد حالانکه خود حدیث
امام الایمه بکذب او وست زیرا که مطابق روایات محدثین امامیه خصوص از روایت علل الشرایع از صدوق
الکذاب حضرت امیر فرمود در علت بطین بودن خود که حضرت مرا بابی از علم خود تعلیم نمود که هزار باب
علم از ان بکشود و اضلاع شکم منتفخ شد و من بطین گشتم و بحث این حدیث در این کتاب عنقریب می آید
و مجتهد الزمانی در اینجا ثابت می کند که حضرت امیر تصریح میفرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم مرا تعلیم
تعلیمی نمود چنانچه طائر بچه خود را بکمال جد و جهد دانه میخوراند پس دعوی این معنی که امام در پی طالب علم
نمی باشد از جناب امام رضا از قبیل محالات خواهد بود زیرا که ازین بیان هویداست که طلب علوم از جناب
امیر هم بکمال اهتمام بود و از تشبیه مذکور صاف ظاهر است مقصود چه ظاهر بلکه از ان هم شیر منیه بدتا بچه شیکم
ستی بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا نگرید طفل کی جوشد لبن پس در طلب شد نه چه اظهار باقی ماند
و درین قول تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ملحوظ باید داشت و نیز از ین واهیست که بزرگان گفته اند
تا نکند فهم سخن مستمع قوت طبع از متکلم مجوی فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی گو و بلی این بحث
امر خاصه رسول خداست صلی الله علیه وسلم که در مکتب نزد معلمی نشستند و از جمیع علوم بهره مند گردیدند
و حکمت علم تعلم را هم در کتاب مجید بیان فرموده ند که اِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ طبرسی در مجمع البیان میگوید زیر
این آیت کریمه ای ولو کنت تقرء کتابا او تکتبه لوجد المبطلون طریقا الی اکتساب الشک فی امرک القا
الریبة لضعفة الناس فی نبوتک و لقالوا انما تقرء علینا ما جمعه من کتب الاولین فلما ساویتهم فی المولد
و المنشا ثم اتیت بما عجزوا عنه وجب ان یعلموا عنه من عند الله تعالی ولیس من عندک اذ لم تجر العادة
ان ینشأ الانسان بین قوم یشاهدون احواله من عند صغره الی کبره و یرانه فی حضره و سفره لا یتعلم شیئا
من غیره ثم یاتی بشئ یعجز الکل عنه و من بعضه و یقرا علیهم اخبار الاولین المختلف الشرایع
در تالیفات صدوق کتابی عجیب است و مدتهاست که از صندوق برآمده امیران فیض آباد با هتمام
تمام ترجمه اش از حافظ علی اصغر در خواستند تا بدان مشغول شد و اول کتابی از تالیفات شیخ صدوق
همین است که فقیر در آغاز تحصیل نامش شنید پس از ین بانغ و بهار زائد الوصف فیضیاب گردید و این

واین بزرگ حافظی کامل بود در صحبت رفته رفته مذہب پیش لیس حال حفظ بدان درجه رسید که چون آیتی در کتب دیگر
برآمدی مرزا فتح علی صاحب می پرسیدند کجاست تا نشان میدادم که شغل حفظ نیز داشتم و درین اوقات حکایت
کردند که محمد فیض حافظی درین شهر بود که حافظ علی اصغر مرا تذ داد و میفرستادند که فلان آیت در کدام جزو است
روزی گفتم حافظ را چه صاحب که از دیگری پرسید نظر بحق استادی و رعایت مذہب خویش که در ان وقت تعصب
شدید داشتند والحال از ان آیت شدید جواب دادند که از قلت فرصت شغل تلاوت نماند و نسیان غالب شد
پس تحقیق الامر پی بردم و دانستم که بقای کتاب مستطاب تا موت حافظ بی اعتقاد صحیح درباره قران مجید و جامعین
آن نمیتواند شد دلیل دیگر در اثبات طلب امام و کوشش او در تحصیل علوم انکه جناب ثقة المحدثین شیعه در
کافی این ہم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گزشت و امام
را طلبید و نام پرسید و فرمود اقبل و ادبر پیش شمایل را نیک نگاه کرد که مشاکل حضرت صلی الله علیه وسلم است
وسلام انجناب و بشارت شریف رسانید چون بمکتب امام از کافی به ثبوت رسید البته ظاہر شد نقیض حدیث
امام رضا که کلام در آن می رود و افترای راوی در ہردم بظہور میرسد زیرا که دلالت بران دارد که امام علم را
طلب می کند و علم او دینی بنباشد لیکن نمی بیچاره دجال اعور چه کند که خود قاصر النظر بود و استادش ضریر
و استاد الاستاد با وصف عامی بودنش در لجه زندقه و الحاد انہماک داشت و عالمت خفته ست و تو خفته خفته
را خفته کی کند بیدار پس اکنون ضرور شد برای ہدایت گمراہان نشان مکتب امام باقر العلوم دادن که در وجدان
ہمه موشگاف دقایق بود بانتاقض و جال قاصر النظر بر ہمگنان ظاہر کرد و عبارت حدیث انیست عدة من
اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبدالله ع. قال ان جابر بن عبدالله
الانصاری کان اخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله و کان رجل منقطعا الینا اہل البیت فکان
یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه واله وہو معتم بعمامه سوداء و کان ینادی یا باقر العلم فکان اہل المدینة
یقولون جابر یہجر فکان یقول لا والله ما اہجر و لکن سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول انک ستدرک
رجلا منی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فذاک الذی دعانی الی ما اقول فبینا جابر یتردد ذات یوم فی
بعض طرق المدینة اذ مر بطریق فی ذاک الطریق کتاب فیه محمد بن علی فلما نظر قال یا غلام اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله صلی الله علیه وآله والذی نفسی بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علیه یقبل راسه و یقول بابی انت و امی ابوک رسول الله یقرئک السلام و یقول
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه وہو ذعر فاخبره الخبر قال یا بنی و قد فعلها جابر قال نعم
قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه طرفی النہار و کان اہل المدینة یقولون واعجبا لجابر یاتی ہذا
الغلام طرفی النہار وہو آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین
فکان محمد یاتیه من علی وجه الکرامة لصحبته لرسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس یحدثہم عن الله تبارک و تعالی

فقال اهل المدینة انا ما احداً اجرء من هذا فلما رای ما یقولون حدثهم عن رسول الله صلی الله علیه و آله

فقال اهل المدینة ما رأینا احداً قط اکذب من هذا یحدثنا عمن لم یره فلما رای ما یقولون حدثهم عن جابر بن عبد الله

قال فصدقوه وکان جابر بن عبد الله یاتیه فیتعلم منه و شاید بذهن سامعین و ناظرین بگذرد که مقصود

بچند فقره حدیث حاصل بود تمام حدیث چرا ذکر کرده و تطویل پرداخت و انا الاین وهم را ازاله الغین

انکه تا حال محدثین زیاده تر بوضوح انجامد که سعی ایشان در ابطال حق و احقاق باطل چگونه میبود

و بر یکی ازین امور واهی در تیه ضلالت چسان می دوند و هر چند جا بر خود در وره بجا لی می برند

این قاصر النظر که پس و پیش را چنانچه باید نمی بیند و با وجود دعوی او در ابطال دین و شریعت و ظهور آن

بر پهلو نشیند آری مقتضای طبیعتش نیست بدانکه حدیث مذکور بلی کلفت دال بر آنست که امام محمد

باقر در مکتب می نشست و برای طلب علم تکاپو می کرد و ان رز و ده حال خالی نیست که نشاندن بمکتب

بر گزارش بود یا خود بخودی اگرچه ظاهر اول ست ولیکن نمی باید درباره نفوس قدسیه گفتن که طفل

بمکتب نروند ولی بزنندش و ازینجا حکما گفته اند که بجمیع نرسید انکه زحمتی نکشد پس مکتب هم تجویز اهتمام

هر دو جناب بوده بعد ازین حرفی از غلو اهل عتو و غلو یا دیکن که حضرات ائمه در بطون امهات قرآن

مجید را تلاوت میکنند ولکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه ابیست که ابطال ختم نبوت خاتم المرسلین وفیت

حرفی ازانست که ازین اوراق توانی دانست مدللا و اگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریفش که قدمای

و معاصرین ما میکنند عین کفر و عدوان خواهد بود چنانچه در سائر نحلت ایشان انیست حال ائمه ما

امام ایشان پس حال جناب شان مشکاترین جا بامشکلها تو انگفت که روز دلالت قبل از نزول قرآن

مجید بده سال در کنار شریف تلاوت نمود در حقیقت تعلیم حضرتش پرداخت پس ایشان را بمکتب

چه حاجت و این حرکات نعو بجناب امام زین العابدین و باقر العلوم میکشند و تحج الهی ازین عیوب

منزه اند پس ان امور که حرفی ازان شنیدی مقتضای علو طبیعت ایشان بوده است و عیان شد

که ائمه دیگر بطریق اولی در مکتبها تحصیل علوم کرده و طالبان جد و جهد بوده اند لاجرم کجا ماند قول

راوی افترا علی الامام که بار بار دانستی دازین حدیث یک متعلم و دو معلم بوضوح می انجامد یکی معلم مکتبی دوم

جابر بن عبد الله انصاری و عادت برهمین جاری است که چون فراغ از مکتب دست میدهد نزد علمای

متبحرین می آیند و بکمال میرسند ولیکن دجال اعور میخواهد که معتقدات باطله خود را بمهملات خویش یا قدمای

خود سوید گرداند و ثابت نماید که امام موصوف تلمذی نداشت بلکه خود بتعلیم جابر می پرداخت ذلک عجب

عجاب بعد هذا الفضل و الباب قد لکه الحساب فصل الخطاب غالبکه در تقریر مکتب تعلیم ملاهی مکتبی منظور

باشد و شاید که مدعای شارعین کلینی مثل خلیل قزوینی که زیر قصه مکتب لفظ برای مصلحتی افزاید و فرو مانکی

خود را بتصریح صاحب صوارم ظاهر میکند این هم باشد و دیگری عنقریب می آید و ازین حمقا این معنی

بعید نباشد که معاملهٔ استادی بجایز را منقلب ساختند و خاتمه حدیث بلا خلیل و دیگر علما لصو خیالیه خویش
بهمین معنی گردانیدند و بهر صاحب عقل میداند که همه مردم لفظ مصلحت توانند گفت ازین گفتن مشکل حل نمیشود ای بی خرد
چون مکتب از برای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر تو بیان آن کردن یا فقط برین لفظ مصلحت قناعت ورزید
که صریح عجز و زبونی قائل انسان بر می آید و لنعم ما قیل ع طرفه شاگرد یکه می گوید سبق استا دراء فاعتبروا یا
اولی الابصار اما قول اهل مدینه اولاً و ثانیاً پس بجای خود است اگر بوده باشد چه در اغاز افادات و حدیث احسن
چنان فرمودن البته موجب استبعاد است و هم یحکمون بظاهر الامور والله هو العلیم بذات الصدور و دو شرط
از آن جهت افزوده ام تا بدانی که از فراست امام باقر پس بعید است اگر چه حدیث باشد که توسط ابای کرام خود
یا اساتذه دیگر که اهل را محدثین سنت سلسلة الذهب نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد ازین امور
دیگر متعلق این بحث بیاید و انبساط خاطر افزاید انشاء الله تعالی بهر حال الافز لی قاصر النظر و امثالش
عیان شد و این هم که امام ممدوح تلمیذ صحابی موصوف بود و این امر بر ذمه رفضه ماند که و هر چه از علوم حضرت
فرا گرفته همه اش از جناب امیر بوده زیرا که مدینه علم همین یکدروازه بوده و حکم قرآنی نزد شان اینکه از همین در
و بدر دیگر نروند و بطلانه ظاهر معهذا از کتب دیگر خصوصاً فقه الرضا ظاهر است که امام رضا درین جمع و تالیف
خوشه ها از خرمن صحابی چیده اند و بهر صورت دعوی رفضه که علوم جمیع ایمه دینی است و زنهار در مکتب غیر
نشسته اند باطل گردید و چون صحابی که کور باقر العلوم را تعلیم کرده دیگران از ایمه متاخرین بیک واسطه شاگرد
و شدند و هیچ دانی یا نه که بر اصول رفضه است عبد الله بن ابی ابن سلول و عبد الله دیگر زندیق ظلوم و جهول
جا بر مذکور از جمله جهل یا چهل و چار کس بود که همیشه امیر المومنین ع را تا زمانی مجتهد فریب می دادند که دیروز بچشم
خویش در غدیر دیدم که رسول خدا تا بر سر صد و پنجاه هزار صحابی گردش میداد و ارشاد می نمود هذا هو الحکم
کما فصل صاحب لصافی و غیره بالا طالا امر و ز انطباق همت بر کشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
گزینی بر خیز و جهاد بکن و العجب که حضرت فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند دیگر نزا نکشد کما فی البحر العالمین
کشف الدارین و عنقریب این امر مفصل می آمد انشاء الله تعالی و جناب امیر می فرمود که مخالفین کوه آهنین
اند و جواب میداند که بیعت دو دل یکشود بشکند کوه را * پراگندگی آرا نبود را * و کسی بر وقت معهود بنا مد
جز مقداد که دران زمان داد جوانمردی داد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بارها که از ایشان میدید
آن اخلاق عظیم لعنت میکرد و هر چند باظهارش حاجتی نبود و قال الله تعالی و من یعمل مثقال ذرة شرا یره کجا
بجای این شر عظیم و خذلان امیر المومنین کما فصلنا فی المجلد الاول من هذه الکتاب بغرض چون کار جابر
به و ما نند او همیشه نفاق بود بر اصول رفضه که قبل از ان حضرت را صلی الله علیه و آله در دست دشمنان
خونخوار گذاشته راه فرار می پیمودند و حق تعالی فرمود فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه پس رجوع
ایشان و انقطاع بسوی اهلبیت نظری است ظاهر پس تلمذ ایمه از گروه حق پژوه مهاجرین که عم غفیر

هم در زمان حضرت صلی الله علیه وآله بجهاد صرف کردند وهم بعد وفات شریف دین خدا را بایران وروم
رسانیدند کما فی الکلینی بالاولی وقد ذکرت هذا الحدیث مطولا عن الکافی فی عدة اوراق فی المقالة السادسة و
هذا حال لا اجله کما اثنیت علیه لا اوله اولیک هم الراشدون فضلا من الله ونعمة ودرین مقام امری
از متعلقات این بحث یاد آمد که رفضه تقریرش می کردند وتفصیل آن موجب اطاله کلام است ولیکن از جواب که
می آید استنباط آن تواند شد وآن اینکه برای قصر مسافت بصوارم دهقانی رجوع باید کرد که قلت استعدا
د وفرومایگی ثابت می کند برای کسیکه کم مایه باشد وتالیف شروع کند که این بدنامی تا قیامت خواهد بود
پس غور ممکن که حضرات ائمه که صدها نسخه اصول الترتیب تالیف دادند بعوض اینکه فقه الرضا حرفی ازانست
بدین انداز که از کتاب وسنت ظاهر است کاری نه بستند بلکه بر اصول لاف زبان ومکامن خویش را بکالای
دیگران آراستند چنانچه مشتی نمونه از خرواری واندکی از بسیاری مذکور بود که اول مجتهد دهقانی بران عمل
می کرد بحکم لم تقولون ما لا تفعلون وتوفیق نیافت کما بینا فی هذه الاوراق ایضا سبحان الله نراست
طایفه فاحشه کبیره که ماخذ کتب ایشان مذکور شد باید دید که استفاده از ائمه صحابی موجب عار دانستند وپرکردن
تالیفات را باعث هنر فقروا من المطر ووقفوا تحت المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب معه لکن از اصول
اهل فضول چنان مبرهن شده وشاید که از اوراق سابقه پی برده باشی که امام وقت مسند نشین چار بالش کو
وکمال فتوی می دهد برامام که قوت بر امامت دارد وفعالیت او حاصل نیست وشان تصنیف از آن
ارفع است وشان سافل نسبت بعالی همین است که دخل ندهد اگرچه بکمال تفقه رسیده باشد ومراعات
ادب اقتضای آن دارد چنانچه از کشف الغمه اربلی که عظمت وجبروتش ازین کتاب هویداست بدانکه
حضرت امام حسین را روبروی جناب امام حسن همین طور بود وگمان مبر که مشهور است سخن در بابی تمام است
از حضور وغیب چنانچه بنظر وتمثیل برگذشت وچون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید که بخصوص
از مذهب متکلمین امامیه درسطری خبر دادن که محصلش آنکه امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت
تا وفات ضرور است وعلم او از طفلی تا بلوغ واز بلوغ تا بموت برابر می باشد ودر بطن مادر مطهر تلاوت
کتب آسمانی می نماید کما فی تالیف الاروستانی ومؤید بروح قدس است وخطا ونسیان از وی بطور سهو سر
نمی انجامد واز حال امام عسکری وسوسنی وریحانی هم پی برده باشی که مبهوتین را چگونه وقتی که در مهد بوده است
دستگیری فرمود که شیخین بطیب خاطر به پیروی کاهنین ایمان آورده بودند ایا امامین همامین دا بو
همانجا منتهما از مهدی هم کمتر باشند ودر کتب فریقین بکتب امامین هم مذکور است چنانکه بکتب امام محمد
باقر بلکه بالاتر یعنی نام معلم امام حسنین رضی الله عنهم اجمعین ابن عقب مشهور بود لیکن رفضه سیاه
درون را چه علاج توان کرد که از بدیهی اولی اغماض می نمایند چشم می پوشند بلکه از آغاز وانجام شان همین
کوری وکورانگی وتلبیس وهرزه چانگی وباینهمه توان گفت که رتبه شرو مقدم است وازجمله علم ما کا

دیگون تسمیه نمایی ملک اعظم که بیچاره در عهد تعلیم شان شب و روز چنان مشغول شد که گاهی بسیر آسمان
نپرداخته و چگونه تماشای عالم علوی پردازد که فرصت کی یافته الحاصل هر گاه بکتب گوشواره عرش ثبت العالمین
و باقر علوم دین از صحاح ایشان ثابت است و از کتب متاخرین ملی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مستثنی
است که گاهی در مکتبی ننشسته و نزد معلمی برای تحصیل علمی نرفته سوی عالم آمد رخ افروخته بهمه علم علوی
در آموخته بود و جهتش نیز از قران مجید بر زبان علمای رفضه جاری گشته فیوجد فیه ولا یوجد فی غیره
اللهم صل علی محمد و آله العظام و اصحابه الکرام بالجمله هرکه ادنی غوری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
که غور و جبال با قصه نظر از رهگذر میراثیکه از کور باطن و ظاهر یعنی استادان خویش یافته مثل ضریر قسیمی
و ابو البحار و اعمی شیطان البحر و الرفضه المتبحرین در کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است بحکم سیه
به دلایل بی پایان و بهار سے نماید که سابقاً بدعوی نزول کتاب الاحمر المذهب المختوم بر معصوم رابوده
صحیفه و دستور العمل نواخته و در حقیقت برای منسوخیت قران مجید بحصول تقدمش و مخالفتش دهلی
نیز بکلیم نواخته و درین مقام خاصه حضرت را که نزد کسی از معلمین زانوی ادب ته نفرموده باطل ساخته
افسوس و صد هزار افسوس که فرصتی دست نمی دهد ورنه آنچه او درین کتاب ابطال دین و شریعت را
قصد کرده این امور را در صد جز و گفتمی و در راهی ظرافت همی سفتمی و از انجا که استفاده امام باقر علوم در چشم بای
این واحد العین جهول و ظلوم مثل خار مغیلان و مانند سنان نیزه جهان پهلوان و نیزه یان میخلید و میشکست
بود که مثل استادان خویش گردد درین عبارت که دانستی بزعم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرد که امام
باقر شاگرد جابر رضی الله عنهما نبود بلکه جابر اخذ علوم از و کرد چنانچه در شرح قره عینی است و دیگران نیز همین
می گویند لاجرم گفت که چون امام زین العابدین علیه السلام سفر آخرت بر گزید بنابر کرامت و بزرگی جابر که صحابی حضرت
می آمد حالانکه در واقع آمدنش در وقت امامت برای تکمیل علوم بود که قاعده حکمای اسلام همین است سلام
باید که گیرد اندر گوش پند ور نبشته است پند بر دیوار و آنچه جابر بن عبد الله از گروه انصار تلمیذان و جان نثاران
حضرت سید ابرار که پدر بزرگوارش تعظیم او بجا آوردی پسر امام باقر نامی جابر از کلمات افادات سید انبیا کنار و دامن پر کرد
و ازین حیثیت عظمتش نزد آنجناب ثابت میشود به بین که چون امام باقر واقعه مکتب را پیش آن جناب بیان کرد
فرمود ای فرزند جابر با تو چنان معامله نمود که نبی ارشاد فرمود که از خانه پدر بیا تا برادران با تو فریبی
و کیدی نکنند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند و این خود در حال امام محمد باقر در حدیث دیگر
بروایت همین عور منصوص است و الفاظش این است و فی نسخة الصفدانی علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان
بن سدیر عن فلیح بن ابی بکر الشیبانی قال والله انی لجالس عند علی بن الحسین ع و عنده ولده و جاره جابر بن عبد الله
الانصاری فسلم علیه ثم اخذ بید ابی جعفر فخلا به فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرنی انی سادرک رجلا من
اهل بیته یقال له محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاذا ادرکته فاقره منی السلام قال و مضی جابر و رجع ابو جعفر و جلس مع ابیه

علی بن الحسین علیهما السلام اخوته فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر اتی ثم قال لجابر بن عبد الله انصاری
فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه محمد بن علی یکنی اباجعفر فاقرأه منی
السلام فقال له ابوه یا بنی ما الکیت یا بنی احفظ ما حدثک الله به من رسول الله من اهل بیتک لا تطلع اخوتک علی هذا فیکیدوا لک کیدا کما
کادوا اخوة یوسف یوسف علیه السلام حکم امام زین العابدین که ملازم خانه باش و بمکتب مرو متفرع شده بحدیث جابر انصاری
که از حضرت نقل کرده واگر آن جناب این حدیث را میدانست در لوازم آن اهتمام میکرد و بجا آوردن ادای بشارت و در حفظ
و صیانت میکوشید و می فرمود ملازم خانه شو می ترسم که برادران تو مثل برادران یوسف ترا بابتلا سازند با وصفیکه دانست
که او بحمایت الهی مامون است و عالمی بارشاد وی مهتدی خواهد شد و اولادش مسند امامت را زیب و زینت نوبت بنوبت
خواهند بخشید پس شیخین معظمین با وجود اعتقاد این معنی که حافظ کتاب حمید رب العالمین است چنانچه فرموده وانا له لحافظون
اندیشه بلقب آن نموده بجمع آن اهتمام کردند چه بدی کرده باشند و چگونه سنیان مورد سرزنش بعدا
استدلال بدین آیت کریمه بر عدم تحریف توانند شد چنانچه از افادات مجتهد دهقانی روشن است واگر این قسم
امور را تتبع کنی از کتب رفضه بیشمار خواهی یافت که لبهای این هرزه درا میدوزد لیکن این بیهوده گو تا شست
روز را بعد از تالیف رساله ذوالفقار مصنوع و اختیار سکوت جبلات نزهه نقال کشمیری بسعی مرزا کاظم علی بیگ
او فتاده و صوارم چوبین مثل فاضل بوق بدست گرفت که بلعبه اطفال شما ورا کی مطالعه کتب چنانچه باید الاتفاق
افتاده باشد که بحقیقة الامر پی بردی و راه چنین بیهوده گیها کثر سپردی و چون در حدیث مکتب وانچه بدان
تعلق گیرد غیر از این فکر کنی غنیمت بیشمار و فواید بسیار از ان توانی برآوردن از انجمله آنکه حضرت امام زین العابدین
را درین خصوص نسبت تلمذ بجابر حاصل شد پس تلمذ دو معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام ائمه
حضرات امامیه و عنقریب بتعلقات این فایده تفصیل می آید ان شاء الله تعالی از انجمله آنکه چون در مکتب قصه
بشارت رسول الله صلی الله علیه وآله بحکم کل سر جاوز الاثنین شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصا باخبار معلم و اطفال که حوصله
ایشان معلوم شیوع یافته باشد پس معاذ الله اهل مدینه مگر مجانین بودند که در آمد و رفت جابر نزد باقر العلوم
سرزنش نمایند حالانکه نزد پدر بزرگوارش حاضر میشده و در دیوانخانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت
تا آنکه لفظ منقطع الینا در همین حدیث بر روایت جناب عور موجود و جابر بعنایت الهی تردد که چها داشت
چنانچه از عواقبش این هم ظاهر و از حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت
برد از انجمله آنکه هرگاه خودها ای اجداد امام یعنی و تبره عادت نداشتند و معتاد این طور نبودند که سمعت من الله
عزوجل بعید است بسیار که آنجناب بر مسند پدر بزرگوار نشیند و این هم بداند که بالش بلوای مردم و یکی اهل مدینه هست
بوسطه اساتذه خود را خواه اباء کرامش باشد و خواه دیگران برانداز و و این طریق تحدیثش را برگزیند و
قن علی بن امت عن رسول الله شیوه خود سازد و تا آنجناب را هر یکی از سکنه مدینه دروغگو گوید و کذاب
پندارد و شیوه ستوده آن امام نزد منافقان هست خوف و تقیه بوده باشد لا والله ثم لا والله پس اگر

اهل مدینه و بو فرضا درین باب گفتگو کنند موجب تعریض و سخریت عوشیتی و استانتند آن غوی نخواهد بود و بخیال
نمے آید که اهل سنت بدان الفاظ لب کشایند. و اولاً چه اینی سبب نباشند مگر امام از مذهب اهل سنت مثل سید مهدی
زبیدپوری چیزی نداشت که دنیا ازین مذهب پرست و بزرگان همه برین طریق سنت بوده اند اخوان آن جمله اکه
چون جابر چنین شیعی باشد که از دیگران میبرد و پیوسته با اهل بیت پیوند و در مسجد شریف امام مجمع اولین و آخرین محمد
باقر را تلاش کرده بباقر علم ندا نموده باشد حالا انکار او را برهنمای و ندائی چه حاجت بود و آدمی عامی بجز دیتشیع نام امام
را فراموش نمے کند جابر را این هم یاد نماند و دران زمان مرجع خلایق باشد و صدها محدث از وی روایت کنند
و او فاتش از وی استفاده نمایند پس معلوم شد که مذهب اثنا عشریه قدیم نیست حالا انکار فیضه بکمال جد و جهد گویند
کما فی البحار وغیره که اهل کتاب هم نامهای ائمه محفوظ بترتیب داشتند و یعرفونهم کما یعرفون ابناءهم بلکه بخود
در محاورات خویش ایشان را یاد مے کنند. کما فی تذکرة الائمه بلکه یاد دارم که در مجلسی بودم و همه کس در آن
معتقد مجلسی بودند اتفاقاً نام کشی درین بتقریب ذکر مذهب بنود آمد گفتم و علیهم السلام پس تعجب کردند لاجرم
از عبارات تذکرة الائمه نشان دادم یا در گرداب حیرت فرو رفتند و قبل ازین سند تذکرة الائمه بنام مجلسی
از علمای شیعه دانستی فتذکر و لا تغفل و هر گاه بشروع کافی رجوع کنی خواهی دانست که امام محمد دران وقت
بلوغ رسیده بود و بیچاره از جستجوی او گاهی بمسجد مے آمد چنانکه دانی در زمانی در کوچها متردد باشد چنانچه از
کافی مے خوانی و کسی حیرت او را رفع نکند که غیر از محمد بن علی دیگر که تواند بود که ینابیع حکمت بر زبانش جاری گوطلع
نظر از امور مذکوره مزید تعجب آنکه امام سجاد همیشه ملازم مسجد نبوی باشد خصوصاً در اوقات نماز پنجگانه و نقرها
اهی جابر بهوش تو کجا رفت همیشه او را نزد من دیدی و شمائل او را میدانی باز و طلبش حیران می مانی
بار و رغانه و تو گرد جهان میگردی ۞ آب در کوزه و تو تشنه دهان مے گردی ۞ و درا حادیث نبوی
نگریا و نداری که از ارتکاب این امور منع نموده اند که ایشان را مرجم تهمت کنند. و نوبت بدان انجامد که اهل مدینه
ترا دیوانه میدانند و درین ماتم گرفتار میشوند و توسبب این امور میشوی بلکه بعضی از نقادیران هم
مے فرمود که مے دانم که مقصود تو اتصال سلام و بشارت برای اوست از جانب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام
بیا همراه من و شمائل حضرت علیه را او ببین و هر چه از امانت در ضمیر خود داری بگو و بزودی ازین
تحمل فارغ شو این منفاو بیها از مه جایست و حقیقت این است که چون بشارت معلوم شد از ان روز در
تجی و در باب خصوصاً منکشف و بسد و شد تا دشمنان خانگی دست نیابند و آسیبی نرسانند بزرگی از رفقه این
قصه را یاد کرد و گفت گاهی در کتابی ندیده باشی که حضرت صلی الله علیه وسلم برای کسی سلامے فرموده بشارتی
داده باشد که غایت جلال و اکرام ست گفتم راست و درست ولیکن گفت استنباط کدلیل بر آنست که این هم از خصایص باشد گفتم
چه تو انکار که حضرت امامیه چنانچه خصایص حضرت را برای دیگران نقل کردند و درین بحث داد نوشتن داده اند ینجا انخاصه برای ادریس رحمة الله علیه نشان داده
از جمله صاحب منهج المقال ست که در رسائل تنقیدید طولی دارد و عبارتش را بخوان که از آن چه بر می آید و قاضی شهید

تا لب بالخیر پی برده فتح چه می نویسید باز گفتیم مراحیرت دیا به است که ابلغ بلغا باین همه عظمت درباره امام محمد باقر شما بان
اعتراف دارید لفظ رجل فرمایید حالانکه صدور آن از فاروق بشرط صحت موجب بی اندامی و بی آدبی میدانند
پس معلوم شد مغلطه شما و خلاف بنودش تعظیم و معنی نیست که چنین مرد معظم را که دنیا را وداع میکند اینوقت که کلفت
دهد و بیدار سازند و علاوه این لفظ را علمای شما برای امام علی نقی در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین
است و شارحان اصول هم بان تصریح کرده اند و در هر کتاب فن نوشته اند که تحقیقا باعی از ائمه
تحقیر غیر رامت لازم است کما لایخفی و اگر این لفظ را از کتاب الله المجید و احادیث شریف استیعاب نمایم تسلسل
نوبت کشد پس برای تغلیط شیعه برهمین قدر اکتفا رفت و از ان جمله انکه از رجال صاف ظاهر است که امام باوجود
بلوغ بتحصیل علوم می کوشید و در مکتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم بروایت فدای اهلبیت
البته درین معنی حجت بالغه باشد که محققین باعتراف محدث تحقیق رجل را به بلوغ مفید کرده اند اما اطلاق غلام پس
اگرچه در کلام معصومی نیست ولیکن عرب بکهول هم اطلاق میکنند و از کتب محاورات پیدا ست چنانچه
از مجمع مذکور هم توان فهمید بهرحال کمال حرص امام بتحصیل کمالات دفع شد تا بیا قرینه علوم نوبت رسید
در گلستان دیده باشی که چون از حجة الاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی بدین درجه علوم فرمود بهیچ
ندانستم در پرسیدن آن ننگ نداشتم بالجمله افترای صریح راوی بر امام رضا بهرحال معلوم شد و الحمد لله علی ثبوت
المدعا الحاصل اگر جناب سید الساجدین را معلوم بود اظهارش موجب مزید رسوخ در اعتقاد جابر میشد و هم سبب
بصیرت دیگران ورنه استفاده دو معصوم به ثبوت رسید کما اشرنا و ازین جاست که این همه بزرگ
تعلیم جابر زیاده از وصف می نمودند و اورعایت مراتب عالیه ایشان همیشه می نمودند چنانچه رفضه برادوافترا کردند
کما ذکرنا وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ونیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش ورا جاهلی و تعلیم جابر
بپیروی جناب پیغمبر میفرمودند که از بعض از اهل کتاب چیزی آموخته بود و در هر مجلسی که او را میدید برخاسته
از ان جمله انکه امام باقر با وجود ممنوع بودنش از تقیه در کتاب مختوم و صحیفه معلوم رعایت مذهب اهل سنت
بر حدیث که تشبیها بر یار میفرمود پس برآنانکه دعوی رکوب سفینه اهل بیت در هر دم و بر هر قدم نمایند مراعات
مذهب ایشان ضرور است ورنه طوق مخالفت ائمه اهل بیت البته در گردن ایشان خواهد بود سبحان الله
حضرات ائمه هدی سلاله عترت سید انبیا طریقه ادب بسلوک داشتند و از جدال و جدال محترز بودند در تقیه
وترک وطور مذکور و خلاف اهل بیت عقیده نجات راسخ کرده اند و نگفتند علمای ایشان هنوز لکهنو و
ایران دار الصلاح است تا ظهور حضرت مهدی و تارکین تارک نماز عمدا الکافی الاصول المذکوره سابقا از ان
جمله آنکه هرگاه مدعای رفضیه بحجت بالاخوانی و علوی لن ترانی انیست که استفاده امام را از جابر سلب کنند
وامر واقعی را باطل گردانند پس بجهت خبث نفس و مختلط بودن طینت شان با خمیر نواصب کامر غیر مرتد
براه تناقض فتادند زیرا که مقصود ما دفع طعن اهل مدینه بود بتاویل و تسویل اهل خرافات پس البته

آمد و رفت آن امام نزد جابر برای تحصیل احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و حصول سند خواهد بود که اول
است بر مدعا و از اینجاست که ثار هم تصدیق بران مترتب شد باعتراف اعور المحدثین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه خلیل قزوینی در شرح کافی نوشته کی وافی بلکه مقام انکار یعنی کی آمدی کی پیرسشی
منافی از تصدیق مذکور تصور بلکه اذعان توان نمود که اهل سنت امام راستی میدانستند ورنه بقول مزمن
شیعیان را شبیه چه کار که احد علوم دینی از ایشان نماینده مجتهد دهقانی در صوارم وغیره چنین اعتقاد دارند
که قدمای نیها را ایمه راستی نمیدانستند این احداث متاخرین مثل صاحب تحفه است و تکذیب و درین خصوص
زیاده تر ازین بار ها نموده ام والله ولی التوفیق و بعده از ستة بعد ازین فواید چند دلیلی دیگر بر تلمذ بشنو که اگر
صحیفه آن امام را از کتاب مختوم بیاد دارند نزد اهل فراست مجالی نخواهند یافت که مدعای خود را از پشت پای
بخجالت بر دارند و بیانش بالاختصار آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود سمعت عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسم الله حدیث او معاذ الله دروغ
خواهد بود و پس واقعیت سند محصور درهمین ست که او استاد و امام شاگرد او باشد ورنه واقعیت کجا
الله تعالی اسم حیف باشد که رفضه مدعی مزید الاباشند و گوشواره حدیث امام باقر العلوم را کاذب دانند نعوذ
بالله پس سیه رویی هر دو جهان برای قوم مورد لوم ثابت فلیختار واانهماسوا آنچه درین روایت و جال
اعور تقیه امام خیال بسته و ابواب غیظ وغضب بر روی شیعه مخلصین کشاده جوابش خود اندر روایت
و دیگر این کودن بلید که زیر حدیث بشارت ابقا صله بکید و اخراج حدیث کرده است پنظاهر سست ناخواهی گفت
که خیال وجال اعور بدیهی البطلان است مگر مرض جمود ذهنی و تصور نظیر لا علاج بود و مختصرش در فارسی
آنکه هشام بن عبد الملک بن مروان آن جناب را بشام طلبید و با حاضرین گفت که چون امام بیاید و من
از توبیخ او فارغ شوم هر یکی از بنی امیه خصوصا بر غیره سرزنش نماید باجمله چون در آمد بدست خود
یک سلام کرد عموما و نشست زیاده تر برهم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ نداشت و بلا اذن
جلوس فرمود توبیخ شروع کرد که همیشه از شما یکی خروج می کند بدعوی امامت از جهت قلت علم و
سفاهت و هم چنین پر گویی کرد چون فارغ شد هر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سرزنش بجا آورد هر گاه
ساکت شدند امام برخاست و فرمود بتوسط ما هدایت کرد خدای تعالی اولین شما را و بما هدایت
ختم می کند آخرین شما را دنیا چند روز بدست شما آمد و ملک عقبی بدست ما که انزا زوالی نیست خدای تعالی
فرموده والعاقبة للمتقین پس امر کرد تا بزندانش بردند چون داخل شد و کلامی شروع نمود هر یکی میگریست
خبر کردند که مبادا اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب و رفقای او را بی آب و طعام بمدینه برند
و روزی چند گذشت و باب مدین را بسته دیدند و کلفت زاید الوصف بر داشتند امام بر کوه
بر آمد و آیت کریمه بقیت الله خیر لکم الایة بآواز بزرگی ندا کرد که این بلده و قول حضرت شعیب است رو و

تدارک نمایند و نه برای خود میسر شد باری اسباب معاشش بدست آمد و خبر بشام رسید شیخ را طلبید و معلوم نیست
که با وی چه کرد و مقصود من قصه خوانی نیست بلکه اظهار این معنی است که چون امام سطوت و قهر ملوک بنی امیه را
منتظر نماید و از اتفاقی بجان خود و رفقا در راه خداوند تعالی نگنا بهم الله حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم را بدروغ
با و خواهد کرد که از جابر شنیدم که می گفت رفضه که رسول خدا چنین فرموده هیچ بهتانی و دروغی را نگذاشتند که در
دین خلط نکردند و تهمت آن برایمه نه بستند جزی ربه عنا مفضل الخلایق جناب الکذاب الاعاديات و نقل
نقل از آن جمله آنکه چون بشروح این کتاب مثل شرح قزوینی رجوع کنی از آن ندا می آید که این مغلطه هر گاه
دید که بعد از ثبوت مکتب برای حضرت امام باقر لاف زنی علمای شیعه کان لم یکن میشود و اوصاف امام
ته و بالا میگردد و اینجا از نا عاقبت اندیشی درین امر باز دامان خود تراشیده نیست تا بود میسگرد و لفظ مصلحت
برای تقرر مکتب افزود که اشتراسا بقا هیچ معلوم نمیشود که آن مصلحت چه بود و پس فرومانگی او جابجا از
صوارم خواهی یافت بعنوانیکه از صفحات کتابش محو نتوان شد که هم دعوی و هم علتش هر دو به شارح مذکور
انطباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام باصول شیعه طلب علم نمیکند و از حاجت
تعلیم زید و عمرو مستغنی است پس تقرر مکتب چه معنی دارد و طلب علم از بهر چه باشد گویم مبنی بر مصلحتی خواهد بود پس
راه گریز برای خود پیدا کرده و ندانست که اگر در مطاعن صحابه کرام جاییکه قلت علوم برای شان ثابت میکنند
اهل سنت همین لفظ بگویند در جواب شان هیچ و تا بسا خواهد که خود کرده را درمانی نیست العرض بلا
خایل با نیمه دانی و خوش بیانی راه گریز درین نصوص مثل نصوص پیدا کرد و کید در و باهی آغاز نمود
لاجرم می پرسیم که اگر مصلحت این بود تا بر او دانشش بعد از قرار یافتن مکتب خواهند دانست که این هم مثل تاسف
و چنان نیست که تنابیج حکم بی تعلیم بر زبانش جاری شود و به مسند امامت قرار کند و مرجع خلایق شود
و ما محروم مانیم و دهایای شیعه عراق و خراسان نیابیم پس چرا او را قبل کنیم و از پدر جدا سازیم گویم درین صورت
جابر با وجود خلوص تشیع و منقطع بودنش بسوی اهل بیت دشمنی کرده باشد که آن روز کتبش معلوم بود و در
معلمی مسعود شد و برادران دیگر در عمر کمتر بوده اند از آن جناب چنانچه کتب ایشان بران دلیل است
و ظاهر همین یک مکتب است و اگر ده دوازده باشد بتعدد برادران چگونه مخفی تواند بود خصوصا از
برادران که روایات ازانها بسیار مرویست و از طبقه اهل علم بودند و حسد در ایشان اکثر الطرفین نکه
در بقیه فرزندان امام سجاد که مبالغه بعضی از علمای ایشان عشره کامله بودند جمیع اگر شیعه نباشد و تعصب
در رفضه کلامی نیست پس چگونه نام امام خامس و خصایص او را و آنکه من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة میدانستند و بدون اعتقاد برگزیدگی او به تمام عالم چگونه شیعه اثنا عشریه شدند و او را علمای
برای استدلال مرحوم چه پیشه اختیار کرده اند که خاموش نمی شوند و در باب کلام ایشان نکی دیگر دار
و نظر هم که پیدا نمی شود و قال الله تعالی ان الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا لست منهم في شيء

وچون این امور اثنا عشریان رسیده به برادران بطریق اولی واگر چیزی دیگر نزد مقلدین خلل باشد باید
تقریرش که این قدر و چگونگی این را بجانه شان رسانیم واگر جواسی باقی باشد ازاله آن نمایم تا آیت کریمه بی اختیار
از زبانت برآید که فبهت الذی کفر از آن جمله آنکه بار بار حیرت وغیرت می افزاید که حضرت امام درین چه نمایند
تصور نموده که حقوق پدر بزرگوار را از دست داد که شیوخ را ذکر می نمایند مثل جابر ... شده درین تبدیل وتحویل
قطع نظر از بلاهای ایشان قریب بود که دامن عروه وثقی بر اصل الاصول شیعه از دست حق پرست رود با
طریق دیگر مختار کرد یعنی سمعت عن رسول الله و آن هم همان آتش در کاسه انداخت پس سمعت عن ابی را که مانع
بود با وجود واقعی بود ونیش براصول امت عبدالله بن ابی بن سلول کنون معلوم شد که این اگر ترتیب ایجاد کرده
محدثین صحیح شیعی درست باشد ترسم سرزنش رو بروی رفضه توانی خوانده انچه دانا کند کند نادان لیکن
و بعد از فضیحت بسیار و محقق نماند که از حدیث مکتبی بنقل امام صادق این هم ثابت شد که همه انگار رنگی و بوقلمونیها
یعنی سمعت عن رب العالمین وسمعت عن سید المرسلین و بالاخر سمعت عن جابر بعد از آن بود که امام مسند
امامت وافادت نشسته بود واز پهلو به پهلو گردیدند و از نص حدیث هم بلوغ آن جناب رکنت آنفاً معلوم شد
وهر چند صحیفه دستور العمل خود از تقیه وخوشامد ممنوع بودند لما رواه الکلینی فی الکافی ولیکن چون شیخ
المغفلین امام اعظم طایفه احادیث آن جناب هم احادیث فرزند ارجمندش را که هم از تقیه ممنوع بودند کما یدل
علیه دستور العمل ببدیع در تهذیب الاحکام وهم در استبصار بر تقیه حمل می کند تقیه را دخل دادم بالجمله درین
معنی شکی نیست که امام موصوف بعضی از احادیث از پدر بزرگوار خود شنیده وبعضی با از جابر چنانچه محدثین ما نوشتند وهذا هو الحق
الصریح و فضلا این مضامین را شنیدند و بعد از تمیز ثقة الاسلام خویش که در حدیث بکیت قصه عدم تقیه آن امام
از هشام بن عبدالملک بن مروان آورده دیدند از تاب خود پیچ و تاب دادند واستبعاد را از غایتش در گذرانیدند
بخیال آمد که عبارتش بعینه نقل کنم اگر چه بطول کشد تا کیدا و را کلیةً زایل نماید و برای ثبوت حماقتش کافی بود

الحسین بن محمد عن علی بن محمد عن علی بن اسباط عن صالح بن حمزه عن ابیه عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابوجعفر الی
الشام الی هشام بن عبدالملک وصار ببابه قال لاصحابه ومن کان بحضرته من بنی امیة اذا رأیتمونی قد وبخت
محمد بن علی ثم رأیتمونی قد سکتت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یؤذنوا له فلما دخل علیه ابوجعفر ع
قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام حنقا بترکه السلام علیه بالخلافة وجلوسه بغیر
اذن فاقبل یوبخه ویقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال الرجل منکم قد شق عصا المسلمین ودعا الی نفسه
وزعم انه الامام سفها وقلة علم ووبخه بما اراد ان یوبخه فلما سکت اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یوبخه حتی انقضی
آخرهم فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون واین یراد بکم بنا هدی الله
اولکم وبنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا مؤجلا ولیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول
عز وجل والعاقبة للمتقین فامر به الی الحبس فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه وحن الیه

فجاء صاحب الحبس الی هشام فقال یا امیر المؤمنین انی اخاف علیک من اهل الشام ان یحولوا بینک و بین
مجلسک هذا ثم اخبره بخبره فامر به فحمل علی البرید هو و اصحابه لیردوا الی المدینة وامر ان لا یخرج بهم الاسواق وحال
بینهم و بین الطعام والشراب فساروا ثلثا لا یجدون طعاما ولا شرابا حتی انتهوا الی مدین فاغلق باب المدینة دونهم
فشکا اصحابه الجوع والعطش قال فصعد جبلا لیشرف علیهم فقال باعلی صوته یا اهل المدینة الظالم اهلها انا بقیة الله یقول الله
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ وکان فیهم شیخ کبیر فاتاهم فقال لهم یا قوم هذه والله دعوة شعیب النبی والله
لئن لم تخرجوا الی هذا الرجل بالاسواق لتؤخذن من فوقکم ومن تحت ارجلکم فصدقونی فی هذه المرة واطیعونی وکذبونی
فیما تستانفون فانی ناصح لکم قال فبادروا فاخرجوا الی محمد بن علی واصحابه بالاسواق فبلغ هشام بن عبد الملک
خبر الشیخ فبعث الیه فلم یدر ما صنع به داناند تقدیرات خالق لیل و نهار آنکه این حدیث هم بران دلالت دارد که آن شیخ
بزرگوار که صاحب را بکوشش تمام از حضرت امام و رفقایش بر داشتنی اسباب زندگانی بصحت خویش نزد شان
فرستاد حضرت امام را بروایت ثقة المحدثین بهذا الرجل تعبیر فرموده اینجا هم مغلطه لاف زبان و هزار چاپان و نقص
قرطاس عیان نیست یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار و کجا بزرگی حق پرستی مجهول
الاسم و کجا فاروق قدوه اصحاب که جان نثاری و خدمت او حضرت صلی الله علیه و آله را شهره آفاق که خود اسم
بود و قبول و خیر خویش را بجرم تعریف نسبت بحضرت رسالتمآب از امثال این فصل است قول بزرگان ۹ ای مرا
تو مصطفی من چون محمد زبرای خدمتت بندم کمر بمحاوره لفظ رجل گردران کتابها بینی که در بیان واقعه کربلا تصنیف
شده اند در مذهب شیعه بیش از بیش خواهی یافت که در مقام عطوفت و ترحم امام حسین بر زبان آورده و لیکن
معلوم نیست که با وجود ذکر علیه السلام جمع چرا علمای شیعه از ظلم و حیف باز نمی آیند و بمهربانی و رحم عمل نمی کنند و اشربوا
فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ قَلِیلًا مَا یُؤْمِنُونَ بعد از آن آنچه راوی حکایت کرده از جناب امام رضا در اوصاف امام
و تقریرات طولانی مقفی و مسجع تا اختلاف نسخه صفوانی آورده خلاصه اش این حرفی چند میرسد که چنانچه عالم در کنه
ذات و صفات باری عز و جل متحیر اند و بعد از سرگردانی و کشیدن مشاق و محن زیاده تر در لجج وحشت گرفتار
میشوند و دست و پا میزنند و پایانی نمی یابند قس علی هذا معرفت امام پس عقول ایشان چگونه کسی را توانند
برگزید حالانکه بکنه او زنهار نتوانند رسید و محض وریست امام و آل حضرت رسول پس دیگران را که از طرف
خویش معین نمودند از راه حق دور رفته اند و خلایق را در خارزار ضلالت کشیدند پس امام مطابق نسخه صفوانی
رئیس غولان بیابانی تکفیر ایشان نمود و قاتلهم الله انی یؤفکون در باره اهل حل و عقد فرمود جوابش
بعد از دیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه بسیار سهل است و لیکن هر یکی از طایفه شیعه در خطابات اهل
تقریرش آنکه در اصول ایشان امام مهدی را عین الله گفته اند چنانچه بر ناظرین ادعیه زیارتش مخفی نیست
پس ثبوت آن برای حضرت امیر بطریق اولی زیرا که خود آن جناب فرموده انا عین الله و درین خصوص مارا
فقط مبتدا منتهی در کار است چنانچه اشارتی درین باب می آید غیبت دیگر اگر باشد فیها والا فلا بلی حضرت

ناشنیده شنوی تواند بود امیه بقیه هم ان الله لم تنبثت یا بما که اصول قوم دال بر آن ست که کنه ذات حضرت مرتضی
پیغمبر نیز در عصر اعلاء اعظم مخالفیت تا کسی نشناخته و بگویند کسی نشناسد که فضائل و کمالات جناب مرتضوی زیاده تر از جناب
مصطفوی نیز شنیده رسیده چنانچه گویا خبر الشیعه نیز شیعیان مقدمات کلاهل حل و عقد چون دیدند که مرتبه
امامت کما هو حقها از ایشان است که همان آنچه تو انند رسید لاجرم ابوبکر صدیق را که هم ذات او را می شناختند
وهم او را داد یافتند برای خلافت انتخاب نمودند که بیچاره برای انتظام دین و ملت ایشان کفایت کند وهم چنین
دیگر ایشان را چنانچه مرتضی شیعه اثنا عشریه گفته اند که شیعیان پاک از طینت حضرات ائمه کما ینبغی قابل باشند والیه مالی بود و نیز آیه ایشان چنین آیه است
اند که علیه السلام باشند ... انتظام ایشان در آن زمان متبرک کالاثار برکات و انوار آن را از کثرت
اولاد و اموال و عمارات و زراعات و ثمرات و کثرت تمتع و تنعم اهل آن زمان ملاحظه توان کرد بدست ائمه واحد بعد واحد
تو تا ... تا ... ثبات امامت را در هشاد هزار سال بلا تعارض و تزاحم
سر انجام دهند لیکن مشکل همین است که باز چنین زنده شوند و عایت را لغیرت مبدل کنند و معنی یوم تبدل
الارض غیر الارض والسموات عیان گردد والغرض حیرتهای این مقام را کما صرح به الامام تا کجا بیان
کنم حرفی دیگر باید شنید که راوی امامیه ثابت کرد که آدمی بکنه امام نتواند رسید و چون عینیت دنیا
آمد با وجود قید شریعت و انکار وحدة الوجود که بالاتر از آن کفری نباشد کما فی الشهاب الثاقب
پیدا البته که رفقه بانتهای کنه امام رسیدند که مافوق آن متصور نیست وهو العینیة از آدمیت بدر آمدند
و لنفسانی نماند مگر یکسان خود و اگر گویند که حضرت را چرا استثنی نمود گوییم مراد ما سید منتهی در امامت است
یعنی خلافت و آن متصور نیست و آنجناب هم ایضاً عبدالله بودن برای حضرت در قران مصرح
است و ایضاً بکنه امام رسیدن با دعوی عینیت که ادراک کنه است تناقض صریح است وهم
لا یشعرون قاتلهم الله انی یؤفکون وهم یقولون عن الائمه لا یختلفون فالعینة والکائنات
منقولا عن الواحد لکنها مجمع علیها فلا تغفل یعنی چون حضرت رسول و نبی دنبود
بجای او نبوده خدا را انشا نیند و معتقد نشده اند تا لایق و عبید بلکه صفوای غول بیابانی
و پیدا ظاهر است که تخصیص عینیت با ائمه هم خلاف تصوف است وهم خلاف تعلیم فاعتبروا
یا اولی الابصار و نیز مقرر است که چنانچه حقیقت جناب مرتضی را اصحاب
نداشته اند و ادراک آن بدین وجه یا بوجه سابق که البته بدر که سامعین هنوز راسخ
باشد نشناختند پس صدیق را منتخب نشد و طرشد ایمان و علم و اجتهاد و تدبیر و شجاعت
و غیر آن دانسته خلیفه کردند و بیعت نمودند اینها بشر بودند خود عاجز شدند حق تعالی نیز سبب من الاسباب
این امر پیش آمد که بعد وفات سرور کائنات بوجه خویش فایز و بهره ور
گردانید حضرت بتول زهرا را مصحفی برا و نازل نمود که از هر کتاب فن خواه صغیر

خواه کبیره حالش مجملاً یا مفصلاً توان یافت پس رای مهاجرین و انصار با تدبیر الهی قریب تر باشد
چنانکه با تقدیر ایزدی موید و موفق شد که سنگ زانخ بسبب ضرب جدا گردید و نیز حضرت از خلافت شیخین
بامهات المومنین بشارت داده بود و هم درجاهای دیگر هم در خواب و هم بیداری
کما لایخفی علی اهل الحدیث حکیمان از زیادت حسن هم تحاشی کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام
ازین جهت آن امور واقع شد که ظاهراً از قسم محال است نمود که خاتون زلیخا با وصف آن
عشق و محبت قد شغفها حبا چنین محبوب را بزندان فرستاد و جناب حضرت پیغمبر با وجود چنان
شفقت بر حال مرتضوی مفاسد خلافت بلافصل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتب
فرمود که اگر او را نصب کنم محنت بست و سه ساله رایگان شود و اعتقاد و توحید و
نبوت و معاد و دیگر اصول از قلوب امامت بدر رود کما مر مفصلاً پس ازینجا هم اصحاب اجتهاد
کردند عین مراد حضرت باشد ورنه مخالفت لازم آمدی که ایشان سعی حضرت را باطل کردند فکیف که بامر
حضرت اند آن جناب و تقیه آل عبا بعد از حدیث مولی فارغ خطی مکمل نویسانند و بر روایت ثقة المحدثین
و اساتذه و تلامذه او کما مر غیر مرة حقیقة خلافت متقدمین را موثق گردانید ذلک عجب عجائب لم ینظر نظیرها العالم یا
اولی الابصار شب بر تخت تمکن تاج داشت و سحرگه نه تن سر نه تاج داشت یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بماند و نه آن
نادری چه تا آنکه گفته اند نمی کسی نداند که شب حامله فردا چه زاید بعد از اختلاف نسخه صفوانی
چنانچه دانی نفاق نسخ حضرت امام رضا علیه السلام پس از نسبت ضلال و اضلال باصحاب سیما نیما
و انکه شیطان اعمال قبیحه شان مزین گردانید تا آن قبایح را مصالح دانستند و امام را
ترک نمودند حالانکه لیاقت بصیرت و استبصار داشتند آیاتی چند را یاد فرمود حالانکه
آن ایات نه منفرد الفهم عاست مجموعا و هر که مدعی باشد البته اثبات آن بر ذمه
او خواهد بود چه جای آنکه جد امجد امام رضا یعنی ابن عباس را نظیر من کدر اهل بیت جناب
مرتضوی نبود کما یدل علیه اعترافه کرم الله وجهه بذلک و تقدم قبل هذا از استدلال بآیات قرآنی
منع فرمود چنانچه این همه در نهج البلاغه مجموع است و مناظره خوارج همین بحث امامت
تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از یاد داشت با نسیاناً فرمود
و بهر حال با مامیه مضرے شدید رو نمود چه اگر یاد بود مخالفت ثابت شد عمدا و بر تقدیر
دوم نسیان امام به ثبوت رسید وَهُمْ يُنْكِرُونَ وَيَعْتَقِدُونَ بِأَنَّهُمْ مُنَزَّهُونَ پس بر ذمه
معتقدین اعور المحدثین است صورت نجات برای خویش تجویز کردن فکیف که لعنت
کردن امام صادق برایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لا یحضره الفقیه
وغیره از افادات صدوق واضح است که هر که انکار سهو ائمه نماید ملعون است زیرا که تنزه

از سهو برای هیچ کس جز باری عز و جل ثابت نیست و هم ز ما این معتقدین بدان مشغول است
که مدلول صریح آیتی از این آیات که در حدیث مذکور است و دلالت قوی بر مدعای این فصل دارد کما ستعلم
و بنده برای انکار این معنی ورقی چند قرار داده هم تا از آن ظاهر شود با استقلال که ذکر آیات
قرآنیه در این حدیث تهویلی بیش نیست که راوی و ما نند او کمال جسارت در آن نمودند و مدعای
ایشان از آن آیات هرگز به ثبوت نمی رسد ان شاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک امام آن
کسانی کرده اند بنصوص ائمه موافق حدیث کافی که ائمه را نصب کردند و تقلید و اطاعت ایشان را لازم
دانند و آنها نیستند مگر رفضه بمقتضای ان الرفض یستلزم النصب والخروج که ائمه را منصوب
و مفترض الطاعت گردانیدند و از پیروی پیچیده ملعون ابدی گردیدند و بعد از آتش زدن
بخبث و نفاق برای طلب ابقای الخلفای ثلاثه هر طرف دویدند و نتیجه آیات را راوی بیان
کرد که بندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است جاهل نیست
فقیر میگوید قطع نظر از تکرارات مُمل و مضامین مخل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبران
و قد مر غیر مرة منقولا عن کتبهم باز برای شیعه چه مفید که حضرت که ذات مقدس داد واسطه همه
مصیبتهاست نفرماید و آن چه فایده خواهد کرد تا امامتش راسخ و محکم نکرد و بارها از کافی
کلینی ثقة الاسلام دانستی که امامت او بنزول کتاب مختوم نسخ پذیرفت و حضرت فارغ خطی
لا انفصام لها و بیروی ملایکه مقربین نولیسایند پس ذکر امام و مزید علم او داد بنودن جهل
برا و هیچ وجهی از وجوه راوی غاوی را مفید و برای سنیان مضر نشد. ورنه لازم آمد که اینچه
در شریعت مطهره نبوی صلی الله علی صاحبها منسوخ گشته حالیا سمت جواز داشته باشد و تمسک
بدان درست گردد مجلسی درین معنی نصوص بسیار از حضرات ائمه در عین الحیات غیره آورده که
این معنی است ضلالت گردیده که از ناسخ و منسوخ غفلت کنند و منسوخ را پیش نظر دارند و تمسک
بدان نمایند پس رسالت والوالعزمی آنکه توریت و انجیل منسوخ کرد کجا باقی ماند مع ذلک
طلسم خم غدیر شاید که بر تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا ولیعهد ساختم
ورنه بهر حال صبر بکن و همین است تطبیق این طلسم و فارغ خطی چنانچه مجتهد در طعن
الرماح مائل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود ولیکن لازم آمد
سکوت حضرت بر ضلالت امت که خلاف لعنت است حالانکه سکوت شریف دلیل جواز
می باشد فافهم و مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدنیه خود فرمود که تا ید رعیتن بیعت من
نکنند بر اریکه خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و بیعت کردند و بر مسند نشانیدند
چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق اربلی در کشف الغمه نوشته پس حضرت مرتضوی

اتباع و قدمای اهل سنت را معتمد دانسته به اتفاق اهل بلده گی که اهل بدعت بودند و حجة الاسلام
غزالی وقتیکه بر معتقدات باطل اهل رفض مذهب سنت را گذاشت و تشیع اختیار نمود و رساله
سر العالمین نوشت و حالش را من در تالیفات خویش بیان کردم حدیث اذا بویع الخلیفتان
اه کما اشعرنا سابقا در آن اورده و صاحب مجمع البحرین بدان اعتراف کرده که اختیار
اهل حل و عقد را بامامت از آن جهت مراد و بلکه از تحقیق سید مرتضی ثمانینی چنانچه در عماد الاسلام
منقول گشته واضح است که شرعا زنهار درست نیست لقد دا ماما اگر چه عقل تجویز کند
پس خدای عز و جل زنهار اجازت نداده که دو کس را برای امامت بردارند پس اختیار علما
بحکم اذا بویع اه که محدث حنفی از سر العالمین نقل مے نماید یکے ظاهر شد و عیان گردید
که در اختیار یکی مستجمع شرائط باید انقیاد کردن و اگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند با ایشان
قتال نمودن و اگر فرضا زمانه بیعت هر دو یکی است زیادت فضایل را من حیث الشرع
باید دیدن و زیادت عمر و تجربه را نگریستن و حال تجربه از کتب شیعه خود ظاهر است که حضرت
عباس وقت غسل شریف فرمود دست بکشا تا بیعت کنم و کسے سر نه پیچد جناب مرتضوی
فرمود حاجتے نیست که منم نه دیگری درین بودند که خبر آمد که صدیق را برگزیدند و امیر ندامت
کشید و امور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد معهذا عمر شریف بچهل نرسیده بود بخلاف
صدیق که از شصت بگذشت و این از آن گفتم که خلافت حضرت بود و حضرت بعد چهل سال
مبعوث شد پس او ولے آنکه خلیفه حضرت نیز و این قتیبه را شفقے هم از ابو عبیده مزید تجربه صدیق
آورده که در مجمع اصحاب فرمود و قد تقرر ان النادر کالمعدوم حیرت بر حیرت می افزاید
که حدیث بیعت دو خلیفه شاید باب مدینه علم را نرسید تا معاذ الله مثل اطفال نگفته ارکان آیه
چنانکه دالی از چار رفتند و اماده کارزار گشتند و کار بر آیت کریمه مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا زنهار نه بستند و زبان سلمان محمدی باب الله مسدود شد و یا تقاولوا
مشوره داد حالانکه بایستی که اگر دیگران بر پیکار مے برانگیختند او داد تذکرا بحدیث او نشان
مے داد تکلیف که پشیمان گرده گردد بلکه بلا واسطه آنجناب را برانگیزد و بجلیقه بیعت
که مهاجرین و انصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سهو ائمه جمیعا
امام الائمه از دست این اکابر رفت و ملامت بر مذهب شیعه آمد این هم یکسو بر تقاعد
رفقا که بمقتضای قاعده شریعه صد بار اگر توبه شکنی باز درست توانند شد و هم بجهت حدیث یعنی
لعن چگونه روا باشد کما عرفت سابقا و انفا پس سهو در سهو متداخل شد و ناصبیان و خارجیان
اگر بشنوند گویند که جهل مرکب بود و عیاذا بالله بخلاف صدیق که مروت او را حدی نیست

که بروایت ابن قتیبه رافضی در امامت و سیاست فرموده که علی مرتضی را مختار کردم بیعت کند یا بخانه نشیند
حالانکه او را تعرض با متخلفین پیر سید بخاتمه حدیث نه کرد که قتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
است مبایعین صدیق وقت و در جناب سیده با بواب شان وقتیکه باصول رفضه بر دلدل
سوار شدند و همراه حضرت مرتضوی باراده فوج کشی و میدان داری از دولت سر بر آمدند چنانچه نسخه
سلیم نام روایت دیگران بران گواه هست آنچه رو بروی شان گفتند ترجمه حادیث هست که اگر در آغاز
این دور تسلسل بوقوع آمدی بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیق از قفا بودن درست
باز سلامت روی صدیق باید دید که پس از اراده خروج شریف بر طلب بیعت قناعت ورزید
اگرچه این قتیبه مطرود ندیه فاطمی رضی الله عنها را در امامت و سیاست بعرض برین رسانید
و اگر کسی این کتاب را در کتب اهل سنت شمرد عجبی نباشد که احادیث فضایل اصحاب هم دران
ذکر کرده و آنفا باصول امامیه در حدیث امام نرگسی بهاء فرد الوجهتی و پیروده واری دیده
که موسی علیه السلام از هزاران کس هفتاد مرد را برگزید حالانکه مبتلای نفاق بودند پس التباس این علما
کتتبع تمام کتاب نکرده باشند هیچ بعدی ندارد بلی بعید این ست که قدمای رفضه ندانستند که دعوی سید
شهید برای امامت خویش هست یا بامور دیگر و پیر دعی امیه حالانکه او مناظره کرد با امام محمد باقر رضی الله عنهما
و انکار امامتش نمود و او ازین خروج انکار شدید فرمود کما فی الکافی و این امور مجملاً و مفصلاً سابقاً
و لاحقاً در تالیف فقیر درین کتاب و غیر آن ناظرین دیده باشند حاجت اطاله نیست معهذا هزاران
کس را از اول تا باخر چگونه میسپندند که زندگی وفا میکرد بالجمله مکار شقی در امامت و سیاست انهم ندا
امیر کبیر مسئله تقیه را که تمام عمر نصب العین بود فراموش نمودیم در آغاز و هم درین انجام حالانکه کنیزان
اهل بیت از آن غفلت نمیکردند و اگر تقیه درین وقت نباشد دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
حضرت فرموده التقیه جنة المومن پس از مقتضای ایمان چگونه پهلو تهی توان کرد وا ویلا و امصیبتا که رفضه
در کتب خویش علوم مرتضویه را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب با خود
از کافی کلینی و غیره واضح هست و حال چنین بود که دانستی از ضروریات مذهب چیزی نبود و عیاذاً بالله
القصه ذکر بیعت مردم بحجت امامت هرجا می آید و انفا گذشت که اکبر دودمان اهل بیت یعنی حضرت عباس هم
در آغاز این کار همین بیعت را ذکر فرموده و می بایست که باصول اهل فضول ذکر نصوص و معجزات و از کتب
صدوق پیداست که دعاوی امامت هم نزد اصحاب بود تا بذکر اولیه یعنی نصوص و معجزات چه رسد و معجزه
هم چنان بالیتی اشکالا کردن که انشق القمر پس بیعت چه درکار و اگر باشد دوازده کس کافی بودند و مثل شهر بیت اهل
خویش بعلانان [illegible] حالانکه در بنی هاشم عدد او شجاعت هیچ قبیله عرب نبود کما هو مصرح فی کتبهم بالجمله بار بیعت چند کسی هیچ
صیرفی را باید بر محک عیار زدن و پیش پیران و نیارسیم [illegible] کاغذ زر برای سره بیرون کرد و زری عرض کرد بحضرت صاحب

که حالیا بنا بیمجاز نشستن فرمود چرا گفت بسبب کثرت سوالی پرسید چه مقدار باشند لکک را آهسته آهسته شمرد
و آنجناب استبعاد میکرد و بالاخر گفت نصف دنیا حضرت امام اورا الصبح ابرد و بعد نماز گله گوسپند را دید و امر
نمود که بشمارد گفت هفده ارشاد نمود که اگر جماعت شیعه باین عدد رسیدی خروج کردمی و علمای شیعه
راویان آنجناب را بهفتاد و هشتاد هزار کس میرسانند و عیان را چه بیان که صیرفی را زدار سوالی را نصف
دنیا گفته بود و از اینجا بوضوح انجامید که چندین شکل برای اکل که خمس این ائمه را احدی نبود کما فی العیون
و ربا و ضعف که تو بودن ظاهر شان هم خراب بود ورنه امام مثل دیگران فریب میخورد پس شیعه در هر زمان نا فوغ بوده
ذلک هو المقصود الطرافت در چیز تنها آنکه چون بیعت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است اگر
مانند خوردن میته وقت مخمصه پس وقتیکه در بعضی از بلاد اهل اخلاص چنان بودند که جناب امیر مجرمین را
در حق خلفا میفرستاده و انها شرط خدمت بجا می آوردند مثلا فیروز قاتل فاروق را بر سواری برق آسا
روانه نمودند و خبر خوش تیار برقی فرستادند و آنمردم در دعوتش از زن جمیله هم دریغ نکردند پس بیعت
خود بخود شکست چنانچه حکم مخمصه وقت یافتن طعام حلال که در مثل گویند آب آمد تیمم برخاست پس عذر کی
می آرند که عهد شکنی بود چگونه توان شنید آیا این عهد و میثاق از فاسد تحطی که عمر و بروی سید المرسلین
و ملائکه مقربین نوشتند و روز دیگر پایمال نمودند زیاده تر بود تکلف که بجز تهم از دست رفت قطع نظر از آنکه احادیث
معتمده دال بر آنست که اگر جناب امیر خواستی این عالم را ته و بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب صدوق
بران گواه است و نمونه آن در کتب دیگر هم قدری از آن در مجلد اول آورده ایم و آن احادیث را پایانی نیست
حتی که از آن عیان است که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمه زهرا و امامین و ائمه متاخرین است
و امر واقعی اینچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد در بیان آیات مندرجه حدیث رضوی در سطری چند
عنقریب می آید پس آن روایات در تفویض بعض امور مذکوره بدست این بزرگان و تقیه ائمه متاخرین که رفضه
وضع کردند بسبب غلبه امامیه شده و حق لعنهم الله بقول صدوق دین و ملت خود را زیاده تر خراب ساختند
و امامیه در پیروی شان میکوشند چنانچه از من لا یحضره الفقیه توانی بر آورد القصه زمانیکه امام صادق در آن بودند
وقت جهاد بود که کار او شان بطور ملوک دنیا میرفت و سادات این دودمان عالی بمقابله شان در زمان
بنی امیه و عباسیه خروج میکردند و بگلگونه شهادت سرخرو میشدند تا بقید و بند گرفتار میگردیدند بخلاف زمان
خلفای متقدمین که سیرشان چندان نزد ائمه مستحسن افتاد که امام الائمه بران رفت و مسلک مجتبی بر وشیعه که بالاتفاق
فریقین حکم فرمود یاد کرد که معاویه را باید بسیرت خلفای راشدین رفتن چنانچه مفصل گذشت پس جناب
امیر را چگونه درست بود بیعت را شکستن و دل بر قواعد محدثه ابن سبا بستن که بیعت باکراه بود چه جای آنکه

در تفسیر قمی موجود است که خود حضرت مرتضوی نص فرمود بر کثرت فوج خود فان کنت فی مرتبة فلا جمع الیه
تجده کذلک بحول الله و قوته و الاکراه را کشریک الباری فرض کنیم با آنکه صدیق آنجناب را مختار کرده بود در بیعت

کما مر آنفا پس سگ گشته جناب عمر با خالد بن ولید تا آنکه جامه اش نجس شد و کشیدن سینه حضرت سیده را
بافاروق باخذ تلاش بعد از فارغ خطی چه جواب در این مقام علمای عمامه بند و اهل شملهای بلند مصدر تسویلاتی که شنیدند
چگونه از آن بالمره اغماض کنم حرفی آسان اینکه ملا خلیل قزوینی که شرح او در دیار ایران و هندوستان نزد علما مستعمل
گشته بعد از پیچ و تابی و جگرخواری میفرماید که جناب فاطمه خود گریبان فاروق بسوی خود نکشید و بلکه دیگری را
فرمود تا او چنین کرد حالانکه در کافی بعد نام جناب سیده لفظ اخذت بتلابیب عمر بافادات امام محمد باقر و امام
جعفر صادق در قصه فدک موجود است و دیگران هم همین طور در کتب دیگر از این ائمه ممدوحین آورده اند که حال
مزید حرص نبوی درباره حضرت جده ماجده شان بعد از نوشتن فارغ خطی بحکم رب العالمین پیش ملائکه مقربین
این بود که هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و قساوت رفیع الدرجات محیط شد که در حق
اهلبیت مطهرین افتاده اند و کفر و ردت را نسبت کردند انصاف باید کرد که چون حضرت امیر بگواهی فاطمه زهرا
رضی الله عنها مانند چنین رحم پرده نشین شود و کسی جوانمردی نکند و هیتکه فوج صدیق آنجناب را از آن
پرده بکشند و جناب سیده را بعد از تهمتا کما فی علل الصدوق بکشند و آتش زنند و خانه را بسوزند آن بزرگ
و جوانمرد که بحکم جناب زهرا اینقدر تهور بر روی کار آورد که بود و نام هنوز او چرا در پرده تقیه مخفی گذاشتند
مناسب آن بود که دفتر امامت را از نامش زیب و زینت میدادند و اقل مداح آنکه جریده تشنیع را از اسم
مبارکش آغاز میکردند و شاید نکته دقیق در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون از در ترک تقیه به ثبوت رسید کسی از متعصبین داد
تبرا بدهد و او را بدنام و طعن همراه خاصه حضرت عباس علم بردار دجل و تعصیل و خام تناول فرماید مگر چه بید نباید که قطب اقطاب دوم الادنی
را سبب چه بود که نام شخصی پوشید که در زبان ثبوت بلا در اختتح کرد و نقاره ظفر در معارک بکوفت و عرصه دنیا
از بدعات بروفت الی آخر اوصافه فی نهج البلاغة خدایا مگر بحبت آنکه گوی سبق از سید اوصیا مانند
مداح مور دانقی در ره اللیل اذا یغشی در ربود و لیس دانستی که راه اخفای نام چنین کسان مطلب را و بند
گرگ باران دیده شیب و فراز گیتی نور دیده مکشا قرنا او لا دعوی شل قمر دینی او برآثارش میر و ناز خوشا بحال
شخصی که ذاتش در زبان حضرت مصداق اوصاف عشره کامله نهج البلاغة شد و خوشا بحال حضرت مرتضی
که بفلسفه خلافتش بدان رسید که اقرار ارتداد که دانستی خوشا بحال کسی که گریبان همچو عمر کشد و لیکن از انصاف
نباید گذشت و باید گفت که صد آفرین بعمر که سر خود بر حلم فاطمه فرود آورد غالبا که از کاهنین و تخمین ایشان
گشته باشد که اگر ادب فاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ای تو مجموعه خوبی ز کدامت
گویم اطرف آنکه مجتهد الزمانی بر مقتضای هواجس قوم خود بر آرایش زنی از غایت خوش بیانی در
طعن الرماح مشغول شد یعنی آنچه باب پاسخ جناب فاطمه بر اصول طائفه صدور یافت در روز
شنی در اتمام حجت را بتقلید باقر مجلسی از آن استنباط میکنند و معلوم نیست که اجتهادش برای جناب امیر
که مخالف حضرت زهرا بود چه فتوی خواند دا الغرض کسانیکه نزد شان فضائل اهلبیت این امور باشد از

از نقض عهد خدا و سید انبیا چه اندیشه تواند کرد و بنده بصد دل و جان تقریر ملا خلیل را می پسندم که این حافظ ناموس کبریاری در زمره چنین نواصب پامال کنندگان عزت اهلبیت از کجا پیدا شده که اینقدر فهمید که هما باخذ تلابهب خلاف رتبه فاطمه خاتون جنت سیدة النساء عالمیان بی شبهه و بلا سلطنت بود اینقدر حفظ مراتب ازین نواصب که دقیقه از بیحرمتی اهل طهارت فرو نگذاشتند و دوزخ برابر خود واجب گردانیدند غنیمت باید شمرد و باید خواند که عهده تشکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کسی که برای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود و بعد ازین فاحش غلطی که سرحد خلفا المعل آرند و نخواند در چه بود و نیز درباره حضور جناب سیده بعد از جمیع نساء بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله و سر منبر در مجلس غاصبین ایستادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حالش دیده باشی خواندن و از تکفیرشان حرفی باقی نگذاشتن و گردن تقیه زدن ملا خلیل چه فکر کرده که آیا نقض عهد و خلاف دستور مذهب و قصد جسم و توکل و انهم سر سبز بود یا نه اگر گوید که انهم دیگری بود از نساء بنی هاشم روح ملا را از بهار نیازمند دمی بلکه تسلی ش او دل بستمی که حضرت زهرا ازین تبعیه سم پاک نمود ولیکن چه علاج تواتر ذکر رفضه اتفاق بر آن کرده اند که چنین بلاغتها از سحبان وائل بصدور نتواند آمدن چه جای کسی از زبان اگر چه از بنی هاشم باشند راوی بهر حال بکریات را بسیار دخلی داد که شرح ان نیز موجب ملال شد و طرفه لمصرع که دشمن به پای خود آمد یعنی این برزبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه بار بار بوضوح انجامید که حضرت مفاسد نصب را بشمرد و بعد از حدیث مولی فاحش غلطی نویسایند پس واقعه نزول لال کتاب و صحف و دوازده گانه و دوازده امام دروغ محض است و مذهب رفض را نشانی نیست کالا یخفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از قریش محل انکار نیست و لیکن سخنی گفتنی است آنکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از اجداد امام الائمه مشرک نبود پس عند الشمر نجاولوا چگونه بی نام و نشان تواتر کرد و چه پیدا حادثه موت ابوطالب را بر شرک که در تفسیر قمی است و کلینی منصوص و در بحار و غیر آن رفضه در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز ایمان او منقح نشد چنانچه در منتهی و جابجا دیدی و دانستی طرفه تر آنکه راوی از القاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یاد نمود و حضرات ایمه از امام الائمه تا اخیر در حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب الله هم از دست شیعیان رفت و اگر زمره شیاطین از هفوات ابن سبا کاسه لیسانش چیزی ظاهر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و ختم رسالت را اثری نمیماند کما مر ممنوذجه و ازینجاست که از خوف اهل اسلام ربعی را هم از آن ظاهر نگردند بلی وقتی آن نسخه پیرایه ظهور خواهد پوشید که امام نرگسی بهار سا امامت خود بنماید و گلهای تر و تازه بر اصول رفضه بشکفاند باید دید که در آن زمان از الوهیت خداوند تعالی نامی می ماند یا نه ع قیاس کن ز گلستان او بهارش را و آیت قرآنی که غایت ما فی الباب تواند بود یعنی

یؤیدنی الایۃ تحقیقش نیز عنقریب می آید بحول اللہ وقوتہ ولیکن دو حرف بالاجمال باید شنید کہ ہرگاہ
حال ایمہ از امور مذکورہ بطور نمونہ معلوم گشتہ کہ بکمال جد و جہد حاجت بتعلم داشتند و پیش
معلم الصبیان می نشستند و تجربین بعد البلوغ نیز مکتب را نگذاشتند و بعد الامامت ہم بحاجت تحصیل
سند نزد اصحاب میرفتند و تالیف ایشان ہم بدون استفادہ از اوائل اصحاب نیاب ختنام
پذیرفت فما اہم کیف یحکمون واین نیز ہمون وپنظاہر ہست کہ قیاس غیر انبیاء بانبیاء بنیاد درست نیست
پس چگونہ حکم توان کرد کہ چون حضرت از مدرسہ علما مستغنی بتعلم خطوط یافت خلفا و ایمہ نیز چنین
مرتبہ داشتہ اند اگر حضرت ابراہیم فرزند رسول خدا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم زندہ می ماند
اما ضرور بود کہ ہمین رتبہ او را حاصل میشد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
وآنچہ آوردہ کہ چون خداوند عالم بندہ را برمی گزیند برای انتظام امور بندگان منشرح میگرداند
سینہ او را برای ان الی آخرہ ازین حدیث توقیت معلوم شد و رفضہ این مرتبہ را میگویند برای ایمہ در جمیع
اوقات و اولی درجہ مطابق تصریح شراح کلینی آنکہ انکشاف ہر امر کہ پیش آید بر توجہ شان
موقوف ہست باز حالت منتظرہ نیست واین ہم ندانند کہ خود جناب واحد العین از ایمہ چہ افادہ
آوردہ حرفی از آن اینکہ خواستند جناب امام صادق تادیب کنیز را و او متواری شد و باوجود
تجسس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجہ نبود بانکشاف حالش حتی کہ مثل
مشہور ہست در ہمہ محاورات کہ علم شئی بہتر ہست الغرض غلوی رفضہ بجای رسید کہ از
بدیہیات اولیہ منکر میشوند و ایمہ برین اشر ہمیشہ تنبیہ و تہذیب میکردند ولیکن اندرز شان ہم
گوش نکردند و ہمین اعتقاد دارند کہ ایمہ در ہیچ وقتی محتاج ہیچ کمالی نبودہ اند و فریقین بیان
می کنند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آخر عمر شریف خواستند کہ جناب مرتضوی بعہدہ قضا
سوی یمن برای فصل خصومات روانہ فرمایند عذر آوردند کہ من این امر عظیم را نمیدانم پس
حضرت متوجہ شد بدعا و حاصل شد مدعا و نزد رفضہ برای حضرت مرتضی شروط امامت بحصول
پیوستہ بود در مکہ معظمہ قبل از ہجرت حضرت مصطفیٰ لیسا لہا چون در قرآن مبین آیت وَأَنذِرْ
عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امامت سہ بار انکار کردند و جناب
شیر خدا اقرارش بر زبان آوردند و قس علی ہذا در مواضع متعددہ و حال قضا کہ ضروریست
امام را تا آن وقت حاصل نبود کما عرفت و علی ہذا القیاس حال جمیع الایمہ بالطریق الاولی
واگر تسلیم کنیم کہ جناب امیر روز ولادت قرآن مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را
در کنار مبارکش پس آیا پیرا استنباط مسائل ہم از ادلہ شرعیہ کہ اجتہاد عبارت از آن ست تا
آن وقت قدرت نیافتہ بودند کہ رفضہ اجتہاد را برای او لا داماد ہم از جہت انحطاط

رتبه تجویز نمی نمایند فاعتبروا یا معشر المسلمین اما آنکه امام گاهی در هیچ امری متحیر نمی ماند و هر سوال
را جواب میدهد پس در اختیار قضا چرا توقفی بود که نمی شناسیم و در کتب کلامیه مثل صواعق و
تحفه از کتب شیعه منقول است که جناب مرتضی پرسیده شد فرمود که افسوس پرسیدند
از امری که حکمتش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد او را رفضه چها میگفتند و از کجا بکجا
جهل و را میرسانیدند و معلوم نیست که وقت استتار مثل چنین آنچه خطا و خلل و سهو و زلل واقع
شده باشد یا جناب سیدة شهدا محمد ظلم و حیف در حق آن جناب شدند و بر هر تقدیر سهو و عدم
مدعا یعنی تکذیب رفضه حاصل کما لا یخفی هر جا این قوم بسبب لاف زنی و لن ترانیها مجبوج منفعل
و مبهوت میگردند مگر متبصر نمی شوند وَاللّٰهُ لَا یَهْدِیْ مَنْ یَّکُوْنُ مِنَ الْمُنَافِقِیْنَ و در آخر حدیث
که دعوی عصمت و توفیق و غیره بعمل آمده حالش از شکایتهای جناب عصمت مآب عرش قباب
فاطمه زهرا به همه عوام و خواص از بحار و حق الیقین و غیرهما اظهر من الشمس و ابین من الامس گشته
امر آنکه همین است که ع حق نه از برون و دین پیمبر داشتن بزیاده ترین عصمت و توفیق و تایید و تشدید
بالا بایست چه خواهد بود که قوم صحابه چسپیدن اذا العلی المومنین هجوم نمایند حضرت شیر خدا الغیبه حضرت را صلی الله
علیه و علیها در مقابله شان به گمار دو فن مصارعت و زور آزمائی اصحاب را تماشا فرماید و اگر بی اجازه
انهمه معرکه بارد و جدا انکار از آن لازم می آید مفصل بتوان گفت لا حول و لا قوة الا بالله فتقبیدا الله حقا
لیفترون و لفظ او یکون حمتا هم ... الصغرا دلالت بر آن میکند که جناب امام رضا نفسه احتمال ...
هم یاد نبود که ایشان مختار خود را برابر یک خلافت نشانیدند و اصحاب از حضور ایشان خوشوقت گردیدند
پس انصاف باید که چگونه مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود یا او هم از این صفات عاری ...
معاذ الله و راست بگو آیت کریمه فَتَقَطَّعُوْا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُرًا ... بر اهل حق صادق می آید که شب و روز کتاب
الله را نصب العین گزارند و حسبنا کتاب الله گویند با کسانیکه ... موضوع ... مبطل ... رسالت
بکمال جد و جهد بجویند و حسبنا را که از ضروریات اسلامی است که معرفت موجب تکفیر فاروق ... گردانند
پیرالیه رفضه بشهادت آغاز و انجام حدیث امام رضا هم مصداق مذهب قرآن و هم مورد صفت و نقص قرآنی
مشتوند مصداق بلا تحصین و الحمد لله رب العالمین باقیمانده نظر در آیات بینات که راوی به مقتضای ...
و اغوا آن را در تحدیث داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام المعصومین را که مرسا بقا انتظار
کرد بسیار از آن بایست که بدلوش هیچ تعلقی تصور خیالیه رفضه ندارد و دو لیلی بر آن تا روز حشر قایم خواهند
کما لا یخفی پس میگوییم اما آیت وَقَالَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَالْاِیْمَانَ پس بدانکه این وصفی است که مهاجرین و انصار
بدان چندان موصوف اند که غیر از اهل سقیفه کسی انکار نتواند کرد زیرا که بلا واسطه تلامذه حضرت بوده اند
در نزد ایشان اساتذه ایمه هدی هستند چنانچه تفصیلش گذشت و مویداین مدعا رست

که هست تا کلینی سنۀ کتاب مقدم دانسته علی ماقی صافی دو وجه تا تمام پظاهر هست اما الفاظ پس از آنکه بجهت تقدیم
آن معنی چنین شد که آنانکه داده شدند علم و ایمان در کتاب یزدی آنها خواهند گفت بمنکرین قیامت پس
اصحاب کرام ائمه و روز بایشان در جهاد و تبلیغ و سنانی ئم و ربجایه لسانی بوده اند لایق باشند بقول مذکور در روز
قیامت نیز واما معنی پس سبب آنکه ایمان شان هم بظاهر بوده و هم بباطن و جناب میر بر اصول ما درین رمز
مفسده داخل بوده و نبطلان اصول شیعه که مقتضای آن زنهار داخل نتوانند شد بلکه منکرین توانند گفت
وا عجبا در دنیا بلباس ما بودی و ایمان ظاهر نکردی امروز بظاهر ایمان آوردی که همه اقرار بدان دارند و هم امر
مخفی عیان هست و نیز کتاب لبث چنانچه بر ایمان شان گواه هست بروایت اطول در کتاب کافی چند آنکه
تمامش در مقاله سادسه مفصل است هم چنین بر علم راسخ شان که اجتماع شروط معلومه آن باب بدون مزید
علم و عمل امکانی ندارد و چون حال جناب میر بر اصول رفضه خروج ازین دایره هست خروج دیگر امامیه متاخرین
بحکم اولی تکلیف که لایق ادای این سرزنش روز بعث همه اهل علم و ایمان خواهند بود و خصوصیتی که هست
برای اصحاب است زیرا که از مجمع البیان هم زیر آیت والسابقون عیان گشت که ایشان البته در هر امر از
ملازمت صحبت و حصول هر گونه مشقت و بعید گشتن از وطن و افادات برای تکمیل دینی
گوی سبق ربوده اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنه گشته اند هر که خواهد بتفسیر مذکور بدون کلفت
استفسار رجوع فرماید اما آیت دیگر یعنی وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیْلِ وَکَانُوْا مُسْتَبْصِرِیْنَ
پس انطباق آن بر حضرات رفضه بعنوانیست که بعد از ملاحظه الفاظ و معانی در نکار نکی شیعه نتوانی
علم کردن که غیر ایشان کسی نیست زیرا که لفظ مستبصران اول دلیل حق که ارشد تلامذه شیطان یعنی
مزین این مذهب در کوفه هند در بعض مکاتیب خود جائیکه در باب عدل باری و مانندان از طرف شخص گفتگو
کرده گفته که او مستبصر هست یعنی شیعی و لیکن استفاده نوشته و مرا مبارز این میدان دانسته خدارا دستگیری من
بدین مسایل فرمایند تا من بجوابش لب کشایم که چون عذاب می آمد بیگناهان را هم در میگرد حتی مجانین و اطفال
و حیوانات را پس عدل کجا ماند و هم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا که مقتضی صدور شرک از ایشان است
فَتَعَالَی اللّٰهُ عَمَّا یُشْرِکُوْنَ الی غیر ذلک بخلاف اهل حق که گاهی نزد امامیه مستبصر نبوده اند و حال
بیوفائی و غدر رفضه نسبت بائمه خصوصاً امام ربانی حق که آنجناب از ایشان برید و در حجر غیبت کبری فرو رفت
قبل ازین دانستی فلا حاجة الی الاعادة والایلام الاطالة والملالة هر کس که باین نکته پی برد لفظ مستبصر را بنور
بصیرت بند مطابق نسخه صفوانی تلاوت خواهد کرد و آن آیت را که حضرت امام رضا در مقام خود اند بود که قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ
اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ اما آیت وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ پس بیانکه درینجا دو احتمال است بودن لفظ ما حرف
نفی و موصول و طبرسی مولای این پدر و پسر بلکه مفسرین متاخرین عموما میگویند که معنی هر دو در حقیقت یکی
هست چنانچه بعد اختصارش در فارسی اصل عبارتش می آمد عنقریب ان شاء الله تعالی تقریر اول آنکه خدا پیدا میکند آنچه را

آنچه امیخواهد واختیار دارد وبندگان را اختیاری نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است وحق تعالی از ان منزه است واین آیت وارد شد برای رد مشرکین که میگفتند بایستی که قران مجید نازل میشد بر ولید بن مغیره مکی ومسعود بن عروه ثقفی طایفی تقریر دوم آنکه واختیار میکند حق تعالی چیزی را که برای بندگان است اختیار در ان ودر هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است واختیار بدو راجع است غیر او را نیست زیرا که اختیار او را باید که مختار خود را بهر وجه بداند واین شان غیر او نتواند بود وچون خدا اختیار گرفتن امری را بیان آن وکسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طبرسی صاحب مجمع البیان باید شنید واختلف

في الآية وتقريرها على القولين احدهما ان معناه وربك يخلق ما يشاء من الخلق ويختار تدبير عبادة على ما هو الاصلح

لهم ويختار للرسالة من هو الاصلح لعبادة ثم قال ما كان لهم اي ليس لهم الاختيار على الله بل الله الخيرة عليهم وعلى هذا

يكون ما نفيا ويكون الوقف على قوله ويختار وفيه رد على المشركين الذين قالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل

من القريتين عظيم فاختاروا الوليد بن المغيرة من مكة وعروة بن مسعود الثقفي من الطائف والاخر ان يكون ما في الآية

بمعنى الذي اي ويختار الذي كان لهم الخيرة فيه فيكون الوقف على هذا عند قوله ما كان لهم الخيرة وهذا القول في

معنى الاول لان حقيقة المعنى فيهما انه سبحانه يختار والله الاختيار ليس لمن دونه الاختيار لان الاختيار يجب ان

يكون على العلم باحوال المختار ولا يعلم غيره سبحانه جميع احوال المختار ولان الاختيار هو اخذ الخير وكيف ياخذ الخير

من الاشياء من لا يعلم الخير فيها سبحان الله عما يشركون اي تقدس وتنزه عن ان يكون له شريك في خلقه

واختياره القصة بنا ظرين عادت طبرسی معلوم است که جاییکه دلالتی از آیات کریمه بر مذهب خود مییابد آنرا فرو نمیگذارد مجملاً یا مفصلاً اشارة یا صراحة چون این بیچاره هیچ دلالتی نیافته نه مطابقة نه تضمنا نه التزاما هرگز متعرض بدان نساخته وبذکر محملات وموضوعات مثل دیگران نپرداخته وخود دانسته که رسالت چیزی دیگر است وامامت چیزی دیگر ولوازم وعوارض هر یکی جدا جدا وچگونه گفته شود که کافی ومجالس واکمال را ندیده که جابجا تعرض بکتب قدمای خود مینماید واگر چیزی در زعم او بکار آمد البته آنرا بدفتری سپارد پس اگر دلالتی بر مدعای یافت چرا خاموش می نشست وازین ذکر ادله قویه بر مذهب امامیه بری خاست ومتاخرین رفضه که شغل حدیث داشتند بتقلید اعور واعمی این آیت را در باب امامت بردند در حقیقت مقتدایان ایشان بر حضرات ائمه مطابق ذات خود بربستند جبری قمی استاد اعور میگوید که خدا اختیار دارد در امام نه دیگری ودر کافی ومجالس قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آیاتش میرود وکمی وزیادت در ینباب آوردند ودر صدوق اکمال الدین از امام نرگسی روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند فرمود مصلح یا مفسد گفتند مصلح گفت ممکن است که مصلح دانند ومفسد برآید گفتند بلی فرمود سبب همین است وبرای عقل تو قبول کند آنکه موسی با وصف رسالت هر چند از هزاران هزار هفتاد کس را در حقیقت منافق بودند ولن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة قول ایشان بود وهر گاه حال انبیا چنین است مهاجران وانصار را که مردم

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سر ائر و ضمائر ست و نزد ایشان هم آیت کریمه مراد و معنی است یعنی نمیرسد احدیرا که اختیار دارد برا و یا اختیار دارد بر چیزی مگر بقدرت بمشیت و اختیار او تعالی چنانچه در مصباح الشریعة از امام صادق ست که نواصی خلایق بدست خداست نیست عباد را هیچ نفسی و لحظهٔ مگر بقدرت و مشیت او و ازین کمتر اسم نتوانند آورد در مملکت او مگر باذن و ارادهٔ او و این آیت خواند و ربک یخلق الآیه عبارت صافی هم باید شنید الخیرة کالطیرة بمعنی التطیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یختار علیه او لیس لاحد ان یختار شیئا الا بقدرته و مشیته و اختیاره سبحان الله تنزیها له ان ینازعه احد و یزاحم اختیاره اختیاره و تعالی عما یشرکون عن اشراکهم انتهی قال یختار الله عز و جل الامام لیس لهم ان یختاروا و فی الکافی و المجالس عن الرضا فی فضل الامام و صفته قال هل یعرفون قدر الامام و محله من الامة فیجوز فیها اختیارهم الی ان قال لقد راموا صعبا و قالوا افکا و ضلوا ضلالا بعیدا و وقعوا فی الحیرة اذ ترکوا الامام عن بصیرة و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون و قال عز و جل و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله ان یکون لهم الخیرة من امرهم و فی الاکمال عن العالم علیه السلام انه سئل عن العلة التی تمنع القوم من اختیار الامام لانفسهم قال مصلح ام مفسد قیل مصلح قال فهل یجوز ان یقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احد ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد قیل بلی قال فهی العلة و اوردها لک ببرهان ینقاد لک عقلک ثم قال اخبرنی عن الرسل الذین اصطفاهم الله عز و جل و انزل علیهم الکتب و ایدهم بالوحی و العصمة اذ هم اعلام الامم اهدی الی الاختیار منهم مثل موسی و عیسی هل یجوز مع وفور عقلهما اذ هما بالاختیار ان یقع خیرتهما علی المنافق و هما یظنان انه مؤمن قیل لا قال فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه و نزول الوحی علیه اختار من اعیان قومه و وجوه عسکره لمیقات ربه عز و جل سبعین رجلا ممن لا یشک فی ایمانهم و اخلاصهم فوقعت خیرته علی المنافقین قال الله عز و جل و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا الی قوله لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختیار من قد اصطفاه الله عز و جل للنبوة واقعا علی الافسد دون الاصلح و هو یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لا یجوز ان یقع الا ممن یعلم ما تخفی الصدور و تکن الضمائر و تنصرف الیه السرائر و ان لا خطر لاختیار المهاجرین و الانصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما ارادوا اهل الصلاح اقول هذه الاخبار یدل علی التفسیر الاول للآیه و یدل علی التفسیر الثانی ما روی فی مصباح الشریعة عن الصادق فی کلام له قال اعلم ان نواصی الخلق بیده فلیس لهم نفس و لا لحظة الا بقدرته و مشیته و هم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی مملکته الا باذنه و ارادته قال الله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یختار الآیه و ازین بیانات که حضرات ائمه بزرگوار فرمودند معلوم شد که کسی را اختیاری نیست خواه انبیای اولو العزم باشند خواه از افراد امت و حضرت امام رضا اختیار را برای رسول خدا ثابت نمود چنانکه بر حکایت راوی فرمود بعد از آیت و زین لهم الشیطان اعمالهم و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسوله صلی الله علیه و آله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء و یختار الآیه پس اگر

حضرت که بر اصول تمنا تعنه امامیه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلفای راشدین بدر نهین اکه فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت هست فرموده باشد با وجودیکه نطق آنجناب نبود مگر وحی الهی که فلانی را
اگر بر گزینید بعد من چنان ست چه بدی پیدا شد اَفَلَمْ تَرَوْا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ مَا کَانَ
لِمُؤْمِنٍ وَّلَا مُؤْمِنَةٍ الخ آنکه همه فقهای اتفاق بران دارند که چون نص خدای عز و جل یا نص رسول او صلی الله علیه وسلم
درمیان باشد واقعی هست که کسی از مومنین اختیاری نمی ماند و قیاس امانع می شود و وجود نص را برامامت
حضرت ائمه رفضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین آیت را نشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن برامامت
بلافصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بضم مخترعات کاسه لیسان ابن سبا و بر اصول قوم اشقیا
این امر نیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهش های منافقین زیب و زینت داده
کما فی عناد الاسلام و همه اهل لسان باشند در آن نسخه تام نصی چگونه تواند بود فکیف صدها چنانچه نور عیل یعنی امام اعظم
شیخ حلی امامیه نمونه آنرا زیاده از هشتاد آیت در منهج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
کرگ باران دیده بر خویشتن بالیده پس حضرت مدعای خود نفهمید یا کسی از اهل لسان نبود صد حیف و عار همین بود
که اصحاب نص امامت قبول نکردند پس نصوص با این کثرت بعد وفات شریف در نسخه بخود چگونه باقی گذاشتند حالانکه
از ترکیب فریقین جزو دنام در قرآن مجید نیست زید و ابی لیث و اگر کافی را کشایند از انهم همین بر می آید که نام ائمه
در ان نباشد که بحث در انست فلا تغفل مع ذلک اگر نص درمیان بودی حضرت سلمان محمدی برملا گفتی انچه بر اظهار
مفتریان برای فتنه انگیزی یا خیر خواهی و مصلحت آمیزی بزعم قوم در خلوت گفته بود که دیروز در خم غدیر خلافت امیر مقرر شد
امروز خلافت دیگری چه معنی دارد و معاذ الله او مجنون شده بود که مصداق مثل مشهور برین تقدیر شد که مدعی سست
و گواه چست و انهمه بعد ازان بود که سلمان موصوف جناب سرور دو جهان را در حالت احتضار گذاشته راه
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فرید الدین عطار گشته ؎ بر در آمد بنده بگریخته آبروی
خود بعصیان ریخته وغایة ما فی الباب آنکه او گفته باشد بر بعض روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق در مطاعن شیعه نیست خیرکم و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته انکار نیست و مخالف تمهو پس
تشبث بدان و ترک امر بدیهی و متواتر مذکور برابر هزار دلیل تواند بود سبا آنکه وا اقعه خم غدیر فقط صورت خیالی قوم
بی پیر و اتباع ملعون عبد الله بن سبای غالی هست و چگونه چنین نباشد که مشتمل بر آن عنای جناب عالی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هر که در بطلان آن شکی داشته باشد خارج از دائره ایمانست بالجمله با جازت
حضرت و بشارت آنجناب بتقدیم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکراه و اجبار بر بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکراه درمیان می آمد بایستی که در پی سعد بن عباده میشدند و از وی باکراه بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نوبت میرسید بحکم حدیث اذا ولی الخلیفتان و امثالش فاقتلوه که کانها من کان در آن وارد
و مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را در آن نوبت اکراه و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

بزرگان دین برغبت دل و استحقاق صدیق بود و ایضا اگر این آیت مخصوص بامامت بودی یا تعلق بدان داشتی البته طبرسی در مجمع البیان ازان باب چیزے گفتی حالانکه ناظرینش میدانند که حرفی را ازان امور خاص بنیاورده و سکوت تام ورزیده وبالاتر از همه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار دارند و شب و روز دلهای خود را می سوزند و زمین را بآسمان میدوزند و صاحب صافی ازانجمله است او هم جز عموم چیزے نگفته

والعام لا دلالة له علی الخاص کما مر اراو عرفته لیلا و نهارا بلی امر یکه گفتنی است آنکه راوی معلوم در بره وآیت من امر ربهم آورده اینهم دلیل بر دروغ گوئی اوست که دروغ زن را حافظه نمی باشد و امام را بر اصول امامیه علیه متبعین عدیله نسیان عارض نمیشود خصوصا در کتاب الله کلام الله المجید را جزین بزرگان که جامع و حافظ تواند شد چنانچه جناب اعور المحدثین بابی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمهٔ آن احادیثی چند تخریج فرموده اند عبارتش ملا حظه نمایند و عصبت راهم بخیال آرند که ائمه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود کذاب است باب انه

لم یجمع القرآن کله الا الائمة وانهم یعلمون علمه کله محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمرو بن المقدام

عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب

وما جمعه و حفظه کما انزله الله الا علی بن ابی طالب والائمة من بعده و روایات دیگر هم درینباب آورده که حاجت بذکرش نیست و ازینجا توان دانست که لفظ جمع بمعنی حفظ هم می آید و موید ان روایاتیست که جمعه علی را بمعنی تکمیل حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد وغیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بهم رسید تا حفظ قرآن مجید را کامل کردند ورنه لازم آمد که هر یکے از اولاد امجاد قرآن کریم را بطرز جدید تالیف کرد تا با بطال ختم رسالت نوبت رسید کما عرفت و درینمقام بعد نقل باب و ترجمه بحدیث واحد نیز او هم خامه عنان میگسلد بهر حال عنان شتر بجد و جهد گرفتم و تفصیل امور را بر اوراق دیگر محول گردانیدم که قبل ازین نوشتم یعنی تا بزودی این میدان طی شود و مباحث تشئید باز بنظر در آید اما آیت کریمه فالکم کیف تحکمون پس درانهم چیزے نیست که انکار راوی غادی آید و در مقصود را برای ایشان بکشاید زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال قیامت می ترساند و این برجای خود ست که معتقد اند بدان و نزد ما وقوع حشر و نشر بعد از مردن نیست و خلاف ظاهر است و اگر فرض کنم محال را بما ضرری نمیرساند که چنانچه در دنیا خوش عیش هستیم ما را دران عالم نیز خواهند که نواخته را نباید انداخت ؎ قیاس کن زگلستان من بهار مرا ✲ خداوند تعالی شانه فرمود آیا کتابی از آسمان نازل شده که دران چنین حکم رفته و شما را بر ما این مواثیق و عهود ثابت گشته که انچه برای خود خیال دارید همان پیش آید و از مجمع و صافی همین مضامین توان فهمید و امری نیست که درباره امامت شیعه را بکار آید تا بعد از ادراک آن در سر این نگنجید و آنرا از عجائب لیل و نهار و غرائب روزگار دانند و آیات دیگر بر محدثین شیعه حجت ماست که گویند تا امام نفرماید هیچ آیتے حجت را نشاید و قرآن مجید نسبت بما لغو و معما ست که جز ائمه کسی نمیدانند گوئیم قانون نهادهٔ امام است اگر اجتهاد است اجتهاد امام خواهد بود

نه اجتهاد دماید بین که در خمر احادیث نجاست و طهارت آمده در متشابهات لفظ رجس در قرآن ست و رجس
در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نداریم رجوع کردیم بمخالفین ایشان شراب را نجس میدانند پس ظاهر و مستقیم
چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر تقیه آوردیم سبحان الله اتباع ائمه معصومین طیبین و طاهرین
همین ست که ایشان خمر را طاهر گویند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ٭ اینهم مسلّم که بسبب اتباع شیاطین
دامن ائمه هدی را بامثال این فتاوی ملوث گردانیدند ولیکن هیچ عاقلی در جهان تواند باور کردن آنچه صدوق
الکواذب فتوی داد چنانچه در جامع عباسی ست که نماز در خانهٔ که شراب دران باشد روا نیست و اگر بدن یا جامه
ملوث باشد رواست فاعتبروا یا اولی الالباب آری نتیجه اتباع زراره لعین بدتر از یهود و نصاری و صیرفی و ملا و اقا محمد
یعنی شیطان الطاق که این لقب برای او در کتب ایشان موجود ست کما فی المنتهی وغیره همین باشد شاباش
وصد آفرین چنین ابلهان را و بلاهت ایشان را که کلام دران میرفت هیچگونه علاج توان کرد که مبنی خود را برای فضیحت
سفیهان چه بینند ائمه که ایشان را بسبب بیوفایهای خویش دشمن خویش میدانستند پردهٔ ناموس ایشان دریدند کدام الفاظ
که فقط یک معنی دارد در حالیکه اکثر لغات عرب در معانی خویش مشترک آمده قراین را باید جست و سخن فهمیده باید گفت
و اگر چنین است پس قرآن مجید که شیعی نیست در کتاب مجید با وجود تحریفات که نمونهٔ آن در تفسیر قمی و کافی و احتجاج
طبرسی و دیگران و کتب معاصران مذکور شده غیر از متشابهات چه باقی ماند و در مقام چون گفتگو دران جاری شد
که اکابر امامیه فتوی بطهارت خمر داده چه گویم که صدوق شان چه حالاست گفتند و اولی بایست که نه کشته اند ثنا بران
قرار گرفتند و حقیقة قرار دادند که خمر طاهر است نه ناپاک لیکن بعضی فتوی نجاست متفق داده اند و طهارت گستردن
مذهب فقهای ما متواتر شد جماعتی چون زید ند مذهب صدوق را چنانکه نشان دادیم با وجود خشک لبی برفع خجالت
بی تزبانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حنفیه قائل بآن شده اند که اگر دم موشی از چاه برآید تمام آب
چاه باید کشید و اگر تمام موش بحال خود برآید نیست و او می باید پس از قصه ما جی بیهیه جهل اعظم من اجزبهم
غافل شدند یکی از حنفیه گفت که مسلمانا ولیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کس میداند که چون دمش بریده
می شود دم مسفوح از ان بر می آید از نجاست احکام مذکور نمودند در تمام آن چون منفسخ و منتفخ نباشد الی غیر ذلک
و از عبارت فوائد حرفی اینکه نزد محدثین تجویز اجتهاد بر ائمه روا نشد تا مجتهدین چه رسد حالانکه حرام میدانند و ندانستند
که کار مجتهد اختیار قواعد و استنباط احکام است برعایت آن و اینجا تجویز اجتهاد بر حضرت لی توان برد ولیکن صورت
قسمی است از وحی و احیانا اگر خطا افتد رب العالمین بیان میفرماید کما لا یخفی علی من طالع الاصول و در نظام
نیز ادهم خامه جولانی مینماید چون امر تطفلی است از مقصود اصلی که نقض تشیع ست و در افتاده ام لقا بود و در آورد
و بلاهت شیعه باقرار علمای شان نوشته بقیه آیات را بنظر اجمالی دیده در پی مقصود میروم پس باید دانست
که صاحب بستان بعد سطرے چند مذهب محدثین شیعه را مینویسد که ایشان لی لم ولا نسلم ابلهانه هرچه از امام
بشنوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه ایشان طریق قطعی ست و قطعی بالظنی چه نسبت و متاخرین شیعه گفته اند

مجتهد را رسد که بظن خود عمل کند و دیگران را اطاعت گمان او باید کردن و این طریق قدما نبود پس عمل باجتهاد
سهو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب دبستان و متوهم نشود که صاحب دبستان که خود را نامه نگار جابجا می گوید از فرقه
مجوس است اگرچه شیعه مجوس امت باشند کما فصلنا فی مالعاتنا سما فی الصولة الحیدریه از جهت قدریت بلکه او
از امامیه است چنانچه از دیباچه برهان قاطع که در کلکته بمساعی بسیاری از علمای ایران نگاشته بر اصالتش زیاده
کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ مضرتی بما نمیرسد زیرا که مضامین مذکوره را علما انکار نتوانند کرد و در جهلا
کلامی نیست و یقیناً نباشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصولیه و اخباریه ثقل اکبر را که محک صحت
و بناها اخبار بود و معجزه یافته محرف و متغیر و مبتدل دانند و بیر دهقانی جناب رسول یزدانی را معاذ الله در عناد امام علیه السلام
چنان گویند که بی اشد ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با ثقل اصغر هم تعلقی نمانده و لیکن بجای خود
هرچه خواهند از دعوی اتباع ائمه هدی و مرید ولا گفته باشند چنانچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشی که هر سگی
بکوچه خود دعوی میکند شیر غران ست الغرض حال چنانست که قرآن مجید محرف است و نسخه اهلبیت در پرده
لغا است و غیر ائمه کسی نمیرسد اند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بندگان خود را بتامل و تدبیر و عبرت
تحقیق واند زیرچه نیافتن امر سفیر باید پس از هفوات ایشان عموماً و خصوصاً اثری نماند و الحمد لله علی غیر ذلک
علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشته اند که صاحب دبستان مذاهب نقل آن میکند و ضلالت الهی
ایشان از آن هم پیدا است میگوید نقلا عن العلماء که بعضی از چیزها از ضروریات مذهب است مثل امامت که همه
میدانند که در مذهب شیعه ناگزیر است چون احادیث بسیار ضد یکدیگر اند امام قانونی محکم فرموده عاصم از خطا که رجوع
کنند بمحکمات قرآنی اگر حدیث مطابق آن برآید عمل کنند و مخالف آنرا بران حمل نمایند اگر در محکمات انتهی بهم نرسد
نظر کنند بمذهب مخالفین هرچه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان را بالتقیه پندارند و اگر هر دو حدیث را
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و ازینجا معلوم شد که بی آنکه قرآن مجید را غیر محرف دانند
کاری برنمی آید و آن از قوم مذکور چگونه توانند شد پس سلسله دین و ملت از هم گسیخت باز نقل میکند که اگر کسی
گوید که ناگزیر است عمل کردن تا چند صبر کنیم آمدن امام معین نیست عاقل را غور در کار است که اینکلام بعد از غیبت
کبری است و بارها گذشته که ظهور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونه ع تا تو بمن میرسی من بخدا
میرسم نه بار جواب آن سوال حکایت میکنند که معنی توقف درینجا توقف آنکه در معامله صلح کن و در طاعت
احوط را بگیر اگر گویند این قانون خود اجتهادی است و توهم نکنی که مراد از شنیدن آنست که از امام بشنوند چه
بعد از غیبت کبری شفاهاً دیدن و گواه خود از عبارت مذکوره اینمضمون هم بدلالت عقل پیدا است و این علما
که تقریر ایشان منقول شد بعد از غیبت امام بصدها سال پدید آمدند پس عموم متعین شد قطعاً و یقیناً
و در استماع روایات از حضرات ائمه وسائط باشند و حال پر اختلال ایشان ازین کتاب هم معلوم شد که تخمیر
از دنیا ملاعین و شیاطین بودند با این همه خیرگی و شوخ چشمی مجتهدین طایفه را باید دید که آنکس که از سرور دوجهان

حدیث عدم میراث پیغمبران شنیده برادر او گیر میکنند و حبیب درآست مذهب خویش نمی نگرند چنانچه
از ملاحظهٔ کلمات نامربوط مجتهد نتاج در کتاب طعن الرماح سمت ظهور دارد و حق تعالی کمترین انام را
چنان توفیق بخشد که حواشی که من بران نوشته ام و شیعه را در هر باب بهار این فن نموده ام صورت تبیض نگیرد
تا نگوید که اعمی الله ابصارهم و اطفاء انوارهم فکیف که شواهد و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب
اصول شیعه حل و غرائب احادیث ائمه مثل مجمع و شروح اصول موجود باشد هرچند مجتهد مذکور تار و پود
خود را بهم بافد و در کارگه دار الاجتهاد یعنی لکهنو از کسی نه هراسد اما آیات باقیه پس نسبت
بآیات سابقه هم کمتر و بتائید مدعای شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمی آید و هر که
مدعی شود بمقتضای قول بزرگان ع نگفته ندارد کسی با تو کار * ولیکن چو گفتی دلیلش بیار *
اقامتش بر ذمهٔ اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفتیش عیان است که هیچ وجهی هیچ آیتی
تائید این امامت محدثه که از مخترعات این سیاست نمیکند و از عبارات منقوله اهل محدثین رفضه
باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت میکند و دیگر
یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سیومین که نابینای مادرزاد است بیان
می فرماید از جا رفتند و گوش بران نهادند و بحکم کل جدید لذیذ دل دادند و خیال
نکردند که اولین ایشان بدتر از یهود اشرار بود و دوم اسم بامسمی بلکه از ابلیس در حیتی
و چالاکی و مخالفت نصوص قصبات سبق میربایید و ثالث بالخیر چنان است
که امام صادق را بد گفته و بکرامت آن امام سنگی بر دهن و گوش او شاشیده تا عاقل
بداند که توسل او بائمه فقط برای انجاح مرام دنیوی بود هرچه گوید لائق اعتماد و هرچه شنود
قابل اعتبار نیست کما قال الله تعالی یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم
یعلمون پس رفضه ابلهانه بدان موضوعات دل میدهند و در بلاهت و حماقت از شیخ چلی
که بیچاره ساده دلی بود پا فراتر می نهند آورده اند که مادر شیخ پسر خود را عنین میدانست که
گاهی بزنی نظر نکرده حالانکه بانتهای جوانی رسیده پس بیشتر درین حسرت بودی
از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق صحبت زنان بچه طور می باشد باری خوشوقت
شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون برهم شد
سیر روی او خندیدن باری شیخ روزی بر لب چاهی هجوم زنان دید و فرمان مادری بتقدیم رسانید
هرگاه زنان بیچشم خوانده بود التفاتی ننمود پس شیخ خرسنگی بر زد تا بچاه افتاد شیخ بمادر خود خبر داد گفت علاجش همین است
که خاموش باشی دلچسپی مادر از بازار نخود بریان آورد و نقل آمیخته در صحن خانه بهر طرف پاشید و بر بالین
آمد و گفت برخیز که باران نقل بارید شیخ خندید و میخورد روز دیگر درین ماجرا گذشت تا در بازار

شنید که منادی ندا مے کند کیست که زنے را بچاه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر رسید
دوان آمد و گفت بپرسید از و آن کدام روز بوده شیخ گفت پریروز که باران نخود و نقل بارید
و من بحرص تمام خوردم و شکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه ست فرق این است
که او را جنون مذکور بکجا رسانید که بزرگان در حق امثالش نظم کردند ؎ بیدلی در همه احوال
خدا با او بود ٭ او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد ٭ دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست ٭
و اندران آینه صد گونه تماشا میکرد ٭ گفتمش جام جهان بین بتو کے داد حکیم ٭ گفت آنروز که این
گنبد مینا میکرد ٭ و این فرقه را بتعامی و کوری از آیات بینات که صاحب مجمع ازان بحذر مے کند
و بغور و فکر امر مے نماید و از امام صادقؑ و امام کاظمؑ این امور را نشان مے دهند وقس علی هذا
صاحب صافی قول طبرسی و نقل او را بتائید تفسیر خویش مے آرد جائیکه در سورهٔ
ن‍ـ آیت کریمه أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا است هم امرے در آن نیست که فهم راوی را تائیدے باشد و در مجمع البیان
زیر آیت مذکوره بیش ازان گفته ورد و قدح بر آنها کرده که گویند معنی
قرآن نتوان فهمید الا بتفسیر حضرتؑ و ازین کتاب زیر آیت إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
واضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
که نزولش در بنی عبد الدار است که از ایشان کسے مسلمان نشد جز مصعب بن
عمیر و یکے دیگر حلیف الشان که سوبیط نام او بود و اگر بنده درباره ضلالت رفضه
بعد انطباق لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گسسته عنان تطبیق و تقریب را
مد نظر داشته و بر طاق گذاشته آیات را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالے
ما را از فضول کلامی بر حذر دارد و اهل فضول را سزاے اعمال شان بدهد تا حسرت
و افسوس کنند و ناظرین گویند انی لهم الذکری بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که باوجود
تلفظ به قال عز و جل و لفظ قال در هر جا بدان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
هست یا نه چنانچه درباره آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ اشارتے رفته حالانکه نسخه
اصول کلینی بسیار صحیح و کهنه و مذهب و جابجا محشی وقت تحریر اینک حاضر است و بی کم و کاست از ان
نقل برداشته میشود و جاے در سوره آل عمران یا نساء قریب تمامی جزو پنجم رواه را چنان
اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند دادند و شارحین در تدارک آن افتادند
و با عذار لنگ راه تنگ را بصد خرابی طے کردند چنانکه شیخ میفرماید که مصرع خر لنگ جان بمنزل برد
و بحضرات ائمه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد کما عرفت چه نسبت آن توانکرد حافظان

قرآن شیعه از مخلصین این میراث یافته اند و رفضه ازین دولت نیز محروم اند چنانچه از ایشان کسی
نگذشته باشد که او در زمان مشهود بالخیر از قرا شمرده شود و مراد از حافظ کسی ست که او از آغاز
و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد نه کسی که در حال نشستن یاد کرد و باز در صحبت او باش نشسته
و از سیه درونی او بمقتضای یُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ این دولت جاودانی از و مسلوب شد
و رفضه بعجز و مباهات این لقب را برو راسخ گردانیدند و چون امتحان کردیم حقیقت حال بهمین منوال
عیان شد و در همین قصه هاست که شاید بعضی را برای تفضیح اولاد مزین یاد نموده ایم و از قصه های
دیگر بسبب اطالت کلام اغراض مینمائیم ع نصیحت کن و را چندانکه خواهی ❊ که نتوان شستن
از زنگی سیاهی ❊ و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات منسوخه را هم باین معمول التلاوت می آمیختند پس
باحداث این گروه باطل شده پی باید برد زیرا که بحکم امام صادق خلط آن و قراءت و تلاوت سازج
آن درست نیست و اینحکم در کافی موجود و نقال کشمیری هم در تنزیه آورده پس چگونه چنین باشد
و اگر مراد اینست که ائمه نشان میدادند که اول چنین نازل شده بود و بعد از تنسیخ الهی بدلالت آیت کریمه
مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا اینچنین ماند پس اینطور را هم محدثین با میراث علوم از ائمه
بدست یافته اند و در صحاح و غیر آن ذکرش نموده اند و از عنادالاسلام هم توانی یافت که بعضے
از آیات بنام جناب امیر مشتمل آمده بود و شاید که از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول رفضه اینهم
پدید است که ذکر نام کسی جز و و نام در قرآن مجید وارد نشده کما لا یخفی و چون حال اغالط راوی و تجرید
در ذکر آیات بدان درجه رسید که دانستی احتمال اقتباس بعد از قال الله تعالی کی ماند فاعتبروا یا اولی الابصار
رسیدیم بر آیت أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ که جمعای شان بدامنش
آویخته اند حالانکه صاحب مجمع البیان مولای علمای شیعه خصوصاً مولای این پسر و پدر یعنی مجتهد الزمانی
و پیر دهقانی زیر آن مے گوید انچه حاصلش این ست که در حق بتان که اموات اند
وارد ست و تفصیلے که کرده نقل آن موجب تطویل ست بلے در صافی از ضریه قمی از امام باقر
رضی الله عنه آورده که مصداق این جمله یعنی افمن یهدی حضرت صلے الله علیه وسلم
و آل او ست و مصداق نفی مخالفان از قریش و غیرهم قطع نظر از انکه
حال این کتاب بسیار سقیم ست خصوصاً از جهت ابو الجارود که حالش مے آمد
عنقریب با مذهب ما چندان منافاتے ندارد که ظلمه بنی امیه و عباسیه
از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل
و عقد بر همه و برگزیدن شان از سنت استجماع شرائط ممنوع
و خود پدر مجلسی صاحب لوامع مے نویسد که امام ابو حنیفه کوفی منحرف

بود از امداد و تصریحات می نمود کلانی ظلمه لایق اینکار نیستند و اعانت سلالهٔ اهل بیت می کرد و گفته اند که این
موجب حبس یا که موت او گردید و بعضی گفته اند که بیعت هم فرمود و هر گونه مددی نمود آمدیم بر ذکر
حال مجالی البحار و پس بدانکه ایما از اغاز ملا قاتش خواه بسبب مزید فراست خواه بسبب علوم
لدنیه او را بلقب اده یاد بودند که شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایمه برا و لعنت کرده اند
و حال اینمردم مثل کسی باشد که هر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشینند دو بنال دوکان حلوا فروش
نمیگزارد کما سبق مفصلا فی المقالة السادسه و چگونه حضرات ایمه اولاد آخر ابرا و لعن نکنند بخصوص
اسمه که ملعون نسبت فعل حرام العیاذ بالله بجناب صدیقه رض محبوبه مطهره حضرت سید انبیا وقت
سفر بصره درین تفسیر ثابت میگرداند و ملعون ابدی میشود و ایمعنی قطعاً و یقیناً موجب کفر او ست
و اینا ممکن بود تلقیبی کورو لعن او بمه بتقیین تعیین و تخصیص بدون کفرش چنانچه علم الهدی نیز این
در تبصرة العوام گفته و برایمعنی خود مجتهد الزمانی درین کتاب تصریح میکند چنانچه میدانی دو در تنبیه
میخوانی که کسیکه بصدیقه رض فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافر است فلعنة الله
علی المفترین و علی من یمدح ذلک الکتاب من العابرین حالانکه این طریقه ندیم چنین کتاب با خود
است از امام اعظم ثانی رفضه که هرگاه بعضی از امور را در نسخه سلیم بن قیس هلالی خلاف واقع یافته
و رخلاصة الاقوال گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات بیشتر شامل است تا کی امثلهٔ آن بر
شمارم مثلا اعتراضات ایمه بر آیات قرانی می نویسد و باقی میگزارد و کافر می شود الی غیر ذلک من
امثاله پس شعر ناطق باین طور باید خواند ؎ بر شمارند اگر گفته یکروزه او روزها باید وان گفته نباید بشماریس
معلوم شد که ان مطرود در عموم اوقات بکفر و احداث متصف بود خصوص و قتیکه تفسیر آیات کتاب الله
بدین الحاد و زندقه منسوب گردانیده و بر اسامی ایمه هدی خصوص باقر العلوم تهمت بر بسته لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم بخدای عزوجل که هر که این ایات را منسوب بحضرت امام رضا می بیند
متحیر میشود که هیچکس جز راوی غاوی نتواند گفت که امام رضا چنان از طریق استدلال نابلد بود
که این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند که تقریب یکی را بر مدعا تمام نماید ورنه هر کسی آیات
بینات را در هر دعوی خود ذکر فرموده باشد حالانکه در قرب ان ایام کتب فلسفیه را از زمان یونان
بزبان عربیه نقل کردن و مامون دل داده آن بود و علما ان قوم را در مناظره حضر میکردند سیما مامون
از خلفای عباسیه چنانچه از عیون هم ظاهر است نقلاً از مناظرات المامون اگر بکتاب عیون رجوع
کنی البته معلوم شود که صدوق را افتخار بر ان منظور است و ان مقدمات را که در کلام او بخطاب علمای
جمهور آورده واقعی میداند و اگر احیاناً بای مناظره معلوم جای بزعم صدوق بخشیده اصلاح
و رونق بر ان بخشیده و دگر تدارک مافات گردیده اگر حادثات زمانه فرصت میدهد در خاتمه از انقل نموده

سرهٔ را از ناسره و حق را از باطل ممتاز می گردانم انشاء الله تعالی اما ذکر ایتی که بر حال ملک طالوت شامل است که او را
از آن رو پادشاه و امام وقت گردانیدند و نبی آن وقت آنچه در وجه آن فرمود و بسوی حضرت ایزد می نسبت
نمود بسطت علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست بدن و ثبات قلب
بنفی شجاعت در معرکه با چیزی نیست مثل عصمت و افضلیت و امثال آن پس آیت کریمه برای
ما حجت است نه برای شیعه که وصف امامت را باعتبار شروط از زمین و آسمان بهنا در گردند چنانچه
نموذجی را از آن درین اوراق دیدی و استیعاب شروط و اوصاف از امصداق لاتناهی توان گفت
ببین که باوجود حضرت داؤد طالوت خلیفه شد و در ترجیح می باید رفتن و باوج فلک جا اخرامید لن
وحال امور خانگی چرا نه دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و جناب مرتضوی اول
مبایعین باشند و بیعت امام مهدی بردارند و بهار گلزار امام نرگسی و ریحانی از سیاست بلاد
و گنجی ستانی ملاحظه فرمانید کافی تالیفات المجلسی و الاردستانی و تالیفات قدمائهما من رسائل الرجعة
زیاده برین نیست که نبی تمام طالوت ابر بهت بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت صلی الله
علیه و سلم با مهات المومنین خبر داد و بسر نمود که شیخین بعد از من خلیفه خواهند شد و البته از جناب
پروردگار تلقی آن شد پس این بشارت در ثبوت آنست که فرمودند که درین باب تخصیص این هر دو
تقدیم است باز چون بیان کردند هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابوبکر رضی الله عنه را خلیفه کنند اولا
آنست و همچنین عمر رضی الله عنه و بر همین قیاس است علی و لیکن اجماع تمامی امت بر او نخواهد شد که اذکره را
سابقا و لاحقا الغرض آن وقت که طالوت خلیفه شد وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق رضی الله عنه را بر مسند
نشانید باز دیگران را آن وقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر به اختیار اصحاب خود
که ممدوحین کتاب مجید بودند محول گردانند و نص نه نمایند باکی نیست جمع قرآن مجید اهم مهمات بود و اجماع
بر اصحاب گذاشتند و قس علی هذا اخراج مشرکین الی غیر ذلک بل بر طبق شیعه وصی حضرت که از رسلین بعد موجود
یعنی جناب امیر چنانچه ذکر رسالت اجتناب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل آنکه بخیال بادی اگر حضرت خدا تعالی
برسالت امیر نزول وحی بود هرچه استدلال فرماید بجاست کسی نتواند در آن تنگی نمودن معاذ بالله و خواه برا اول
نسبت دارند که قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر باوصاف یکی را بر دیگری مقدم کردند
و تجربه و فضائل او دیده امام گردانیدند بیخ دنیا و کفر العنایت الهی استیصال نمودند و نزد دانشمندان بعین مصلحت بود
که واقع شد حتی که منصف و عادل و حکیم عند المجتهدین در خطبهٔ شرح نهج البلاغت ابن ابی الحدید یعنی اختیار ابوبکر صدیق
رضی الله عنه را عین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر را رضی الله عنه خلیفه میگردانیدند مفاسد
معلومه پیش می آمد و آغاز بی انتظامی میشد همه دین و ملت خراب میگردید که رفضه بصد دل از محبت
نفاق طالبان آن باشند و گویند اصحاب دشمن امیر علیهم السلام بودند فلا تغفل و حال فضل ایزدی

از غرور تمامی بوضوح می انجامد که برا صول اهل سنت می باشد یا برا صول رفضه و مباحث حسد حضرت
آدم و دیگر انبیاء و مرسلین در باره امامت ائمه و لعنت معاندین شان در اصول رفضه مسرود است از منتهی الکلام
مجلد اول این کتاب واضح است چونکه کلام تا به اعجاز رسید و بر کسی واضح است که آنچه باقی ماند
از قرآت بر دو سه متحمل احتمالات سابق است و هنوز افادات جارشی معلم ابن معلم ملکوت که آن را
تامه محدثات توان دانست بسبب آنکه تعلق بتقیه خاتم الائمه دارد باقی و رفضه بر آن سه زنده و دلدار
مروت تکمیل بسیاری از امور امامت را و رعناد الاسلام بر آن موقوف دانسته می نگارم و خدمت
و بجا می آرم درین یوم که افادات او را نقل کنم که یکی از احباب گفت که حال غفلت علمای بدین
درجه رسیده که چنین تفصیل و بسط نمی فهمند پس از عوام طلبه چه امید تا برا اذهان شان گذاشته شود
لاجرم حرفی چند دیگر افزودم که حال منقسم آیات ازین اوراق بخوبی معلوم گشته که اول باید صورت
استدلال درست کردن و تا این وقت بظهور نپیوست مع ذلک اختلاف مفسرین رفع فرمودن حالانکه
طبرسی در مجمع از امام ابوجعفر روایت نمود که مراد از ناس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
مراد از فضل نبوت است و در آل امجاد امامت است اکنون مباحث معنی آل پیش آمد و حال حسد
انبیا در باره این بزرگان هر چه بود نمونه آن کفایت دانستی پس کجاست معنی آیت قرآنی و کجا دعاوی
و مزخرفات و متبعین خطوات شیطانی از آنجمله آنکه قمی در تفسیر می گوید که خلافت بعد از نبوت مراد است و
مقصود از امن جناب امیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار اند حال ایمان جناب امیر بار بار معلوم شد
که هر جا بزبان مواعد آمد تا بدیگران چه رسد که طشت از بام است که گر این دفتر گشاده شود و باب جمیع عن
الرسنا فقین برای اصحاب می گشاید و سد و گرد دیگر اصول شیعه در امن بوصد عبید انقلاب عظیم لازم
آید و عصمت در حساب که از فسق نجات زرو دهد کما فصل سابقا من رد الوجه و نقض العهود و غیر ذلک
و نبذ الکتاب وراء ظهورهم بالسعر کانهم لا یعلمون همچنین تقیه یکد و آیت بر رفضه بر گردد و فتسا نهم و اصل
اعمالهم بعد ازین سطور می نویسم عبارت تنزیه و تحقیق المقام حق تحقیقه الشیخ السدید الشیخ المفید رضا الانا فی الهمالقیم
فقه کنیم عبارت توضیح المقام فیه با اللام قال الشیخ امام الله بقره قال سأل شیخ من حذاق المعتزلة و اهل التدبیر منهم
ارشدان ابا سالک عن مسئلة کانت خطرت ببالی و قد سالت عنها جماعة ممن لقیت من متکلمی الامامیة
بخراسان و فارس و العراق فلم یجیبوا فیها بجواب مقنع فقلت له سل عما بدا لک فقال ان شئت
فقال اخبرنی عن امام عندکم اتقاه ... هو فی تقیة ... کما هو فی تقیة ... و من اعدائه خاصة
فقلت له الا ما ... عن کثیر من الجاهلین ... من الا ... و لا
به فیما ... غالب الظن ... انکر ان یکون ... تقیة من
اما ... الآن فانا ... فانه لا تقیة علیه ... تقیة ... و الحمد لله

فقال هذا والله جواب ظريف لم اسمعه من احد قبلك فاحب ان تفصل لي وجوهه وكيف صار في
تقية ممن لا يعرفه وفي تقية من جماعة يعتقدون امامته الآن وليس هو في تقية منك فقلت له اما تقية من
اعدائه فلا حاجة الى الكلام فيها للظهور واما تقية ممن لا يعرفه فانما قلت ذلك على غالب الظن
وظاهر الحال وذلك انه ليس ببعيد ان يظهر لهم لكانوا بين امور اما ان يسفكوا دمه بانفسهم لينالوا
بذلك المنزلة عند المتغلب على الزمان ويحوزوا به المال والرياسة او ليسعوا به الى من كل هذا الفعل به
او يقبضوا عليه ويسلموه اليه فيكون في ذلك عطبه وفي عطبه هلاك عظيم الفساد وانما غلب في
الظن ذلك لان الجاهل بحقه ليس يكون معه من المراقبة ما يمنعه من السعي على دمه ولا يعتقد في الكف
ما يعتقده المتدينون بالامامة وهو يرى ان الدنيا مقبلة الى من اوقع الضرر به فلم يبعد منه ما وصفنا
بل قرب ولم يبعد منه خلافه واما وجه تقيته من بعض من يعتقد امامته الآن فلانا لا نعتقد في ذلك ليسوا
معصومين من الغلط ولا مأمونا عليهم الخطأ بل ليس مأمونا عليهم العناد والارتداد فلا ينكر ان يكون
المعلوم منهم ان لو ظهر لهم الامام عليه السلام او سر خواصهم بمكانه ان يدعوهم دواعي الشيطان
الى الاغراء به والسعي عليه والاخبار بمكانه طمعا في العاجلة ورغبة فيها وايثارا لها على الآجلة
كما دعت دواعي الشيطان امم الانبياء الى الارتداد عن شرايعهم حتى غيروها وبدلها اكثرهم وكما عاند
قوم موسى نبيهم واتهموا هارون وارتدوا عن شريعته الذي جاء به وهو اخو موسى عليه السلام و
اتبعوا السامري ولم يلتفتوا الى امر هارون عليه السلام وتنبيهه الفكر وفي وعظه وزجره واذا كان
ذلك على ما وصفته لم ينكر ان يكون هذا حال جماعة من منتحلي الحق في هذا الزمان لارتفاع العصمة
عنهم واما تقيه مني فانه ليس يجب في الشيعة كلهم من يشاركني في المعنى الذي من اجله حكمت وانما
خصصت نفسي بالذكر لاني لا اعرف غيري عينا على اليقين يشاركها في الباطن فادخله
في الذكر والمعنى الذي من اجله نفيت ان يكون صاحب الامر متقيا مني عند المعرفة بحال
لاني اعلم اني عارف بالله تعالى وبرسوله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم وبالائمة عليهم السلام
وهو المعرفة يمنعني من ايقاع كفر وغير مغفور بالسعي على دم الامام بل اخافته عندي كفر
غير مغفور واذ كنت على ثقة في نفسي من ذلك بما ذهب اليه في الموافاة فقد امنت ان يكون
الامام في تقية مني او ممن يشاركني فيما وصفته من احوالي اذ التقية انما هي الخوف على النفس
ومخافة الامام لا تقع من عارف بالله تعالى على ما قدمت فقال فكانت انما جوزت تقية الامام من
اهل النفاق من الشيعة فانا نعتقدون للتشيع ظاهرا وباطنا نحو الحكم كذلك وهذا يؤدي الى
المنافقين لان المنافق ليس يعتقد للتشيع في الحقيقة فكيف يكون هذا فقلت له ليس الامر كما
ظننت وذلك ان جماعة من معتقدي التشيع عندي غير عارفين في الحقيقة وانما يعتقدون

الديانة على ظاهر القول والتقليد والاسترسال دون النظر في الادلة والعمل على الحجة ومن كان بهذه المنزلة
لم يحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة المانع بدلالة الخبرية عن اتقا كفر من صاحبه ليستحق به الخلود
في الجحيم قائل ذلك ثم قال المعترض اخبرني الآن اذا لم يكن الامام في تقية منك فما باله لا يظهر لك فيعرفك
نفسه بالمشاهدة ويريك معجزته ويبين لك كثيرا من المشكلات ويؤنسك بقربه ويعظم قدرك بقصده
والتشرف بمكانه ان كان قد امن منك الاعزاز وتيقن ولايتك لظاهره وباطنه فقلت له اول
ما في هذا الباب انني لا اقول ان الامام يعلم السرائر وانه ممن لا يخفى عليه الضمائر فيكون قد اخذت رهني بانه يعلم
مني ما اعرفه من نفسي فاذا لم يكن ذلك مذهبي وكنت اقول انه يعلم الظواهر كما يعلمها البشر وان علم باطنها
فباعلام الله تعالى له خاصة على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من النصوص على ذلك وبالمنام
الذي يصدق فلا تكليف ابدا او بسبب عن غيره اتفق سقط سؤالك من اصله لان الامام اذا فقد علم
ذلك من جهة الله تعالى اجاز علي التخيير على غيري ممن قد كثرت فاوجبت الحكمة تقيته مني وانما نفيتها على الشرط
الذي ذكرت انتفاه لما اقطع مني حصوله لا محالة ولم اقل ان الله تعالى قد اطلع الامام على باطني وعرفه حقيقة
حالي قطعا فتفرع الكلام عليه على انني لو قطعت على ذلك لكان لترك ظهوره لي وتعرفه الي
وجه واضح غير التقية وهو انه عم قد علم انني وجميع من شاركني في المعرفة لا نزول عن معرفته ولا نرجع
عن اعتقاد امامته ولا نرتاب في امره ما دام غائبا وعلم ان اعتقادنا ذلك من جهة الاستدلال
مع عدم ظهوره لنا اصلح لنا في تعاظم الثواب عما ينزله باكتساب الاعمال واذ كان
ما يقع من العمل بالمشاق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسهولة ومع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
من حالنا وجب عليه الاستتار عنا ليصل الى معرفته وطاعته على حد يكسبنا من المثوبة اكثر مما
يكسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبهة التي تكون في حال الغيبة في الخواطر وهذا فقد بان ما ظننت
مع ان اصلك في اللطف يؤيد ما ذكرناه ويوجب ذلك الا انك تقول انه لا يجب على الله تعالى
فعل اللطف الذي يعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذا فعلها معه فكذلك
منع الامام من ظهوره اذا علم ان طاعة الامام تكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس يكفر القوم
به في كلتي الحالتين وهذا بين لا اشكال فيه فلما ورد عليه هذا الجواب سكت هنيئة ثم قال هذا الجواب
جواب يستمر على الاصول التي ذكرتها او الحق اولى ما استعمل فقلت فانا اجيبك بعد هذا الجواب جوابا آخر
مما قد سمعته لا نظر كلامك عليه فقال هات ذلك فاني احب ان استوفي ما في هذه المسئلة فقلت له
ان قلت لك ان الامام في تقية مني وفي تقية ممن خالفني ما يكون جوابك عليه قال فتطلق انه في تقية
منك كما هو تقية ممن لقيك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت الفرق بين القولين
انني اذا قلت انه في تقية مني كما هو في تقية من مخالفي اوهمت ان خوفه مني على حد خوفه من عدده

وان الذي

وان الذی یحذره منی هو الذی یحذره منه او مثله فی القبیح واذا قلت انه یتقینی ومن یخافنی ان تقع هذا
الابهام فقال فمن این وجه التقی منک ومن این وجه التقی من عدوه فصل الامر لی حتی اعرفها فقلت
تقیه من عدوه هی من اجل خوفه من ظلمه له وقصد الاضرار به وحذاره من سعیه علی دمه وتقیه منی
من اجل خوفه من اذاعتی علی سبیل السهو او التحمل والتسرع بمعرفته بالمشاهدة وعلی التقیه منی من
او غیره الیه من اخوانی فی الظاهر فیعقب ذلک ضررا علیه فبان الفرق بین الامرین فقال ما انکرت ان
یکون هذا یوجب المساوات بینک وبین عدوه لانه لیس یتقیک کما لا یتقی لعدوه فقلت لیس بینت
الفرق واوضحته بما دل قد سلف جوابه وتکراره لا فائدة فیه علی انی اقلب علیک فاقول الیس
قد هرب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم فی الغار خوفا علی نفسه منهم فقال بلی قال
فهل عرف عمر بن الخطاب حال هربه ومستقره ومکانه کما عرف ابو بکر رضی الله عنه ذلک لکونه معه قال
لا ادری قلت له فهب عرف عمر ذلک اعرف ذلک جمیع اصحابه والمؤمنین به قال لا قلت فای فرق
کان بین اصحابه الذین لم یعلموا بخبره ولا عرفوا مکانه وبین اعدائه الذین هرب منهم وهلا ابانهم من الشرک بترک
باتفاقهم علی امره ولم یستر ذلک عنهم کما ستره عن اعدائه وما انکرت ان یکون الامر بین اولیائه
واعدائه وان یکون قد سوی بینهم فی الخوف منهم والتقیه والا فما الفصل فلم یات بشیء اکثر من انه جعل
یومی الی ستمدی فی الفرق بین ما الزمه ولم یات به علی وجهه من نفسه التعجب من ذلک ومحقق مانذکره ترجمه
این عبارت طولیه با الفاظ صعوبتی دارد وخود مؤمن جالسی اقرار میکند لیستم نسخه چنانچه خواهیم
دانست انشاء الله تعالی این مناسب بود که مضمون آن را در فارسی بعبارتی واضح گفته شود تا ناظرین
وسامعین بر بصیرت باشند وبدانند که کلام قاضی رطل ادق که قبل ازین آمده چه قدر بی [illegible]
همچنین تحقیق بد رش بلکه با اثرهای ایشان را نهایتی خشونتها مجتهد ثانی نهایتی میت بدون آنکه کسی شرح
سفاهت وحماقت شان را بمعرض بیان آرد واگر طریق تبیان بسیار ولیس برای عوام طلبه نور علی
خواهد بود اکنون شروع کرده میشود در ذکر حاصلش پس باید که مجتهد اول دار المؤمنین لکهنو
در عماد الاسلام میگوید که تحقیق این مقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سرزنش اهل خلاف ایشان
برای توضیح وتکمیل ذکر میکنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای ماهرین معتزله بانی
مبانی مذهب اعتزال [illegible] روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که در دل من گذشته [illegible]
ملاقات کردم در شهر اصفهان وفارس در عرق جوانی که ساکت [illegible] شناخته [illegible] تعیین کرد
تدارند از متکلمین امامیه گفتم بپرس بنام خدا اگر میخواهی پس گفت خبر ده مرا از حال امام غائب
خویش آیا او از تو تقیه میکند حال آنکه شیعه [illegible] چنانچه از من که من غالم با تقیه وخوف او
از دشمنان هست گفتم امام از دشمنان یقینا تقیه میکند واز جاهلین هم [illegible] شناسند وی [illegible]

کوشش نمیکنند یا او را دشمن دارند یا از راه محبت او سپارید وانچه میگوییم گمانم است و انکار نتوانیم کرد که از
جماعتی که اعتنا و با امتحان دارند اکنون نیز خوف میکنند و تقیه مینمایند لیکن از من تقیه نخواهد کرد که حق معرفتش
دارم شیخ معتزله گفت که قسم میخورم بخدا که چنین جوابی شگرف از کسی نشنیده ام پس میخواهم که اجمالا
تکرار سے و به بسط و تفصیل وجوه همت بر کارے که چرا تقیه میکنند از آن مردم که او را نمی شناسند و هم
چگونه تقیه می ورزد از آن مردم که معتقد امامتش هستند فی الحال و از تو هیچ خوفی ندارد گفتم اما وجه آنکه تقیه که خوف
میکند از دشمنان امری است ظاهر و اما تقیه از آن مردم که او را نمی شناسد پس این قول بغلبه
ظن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی از این امور
نتواند بود یا خونش از دست خویش بریزند تا نزد خلفای غاصبین و متغلبین عزتی پیدا کنند و توجهات
و ملل برسند یا بکار برد از آن اشغال سلطنت و داد تمامی هدیه‌ها یا او را گرفتار کرده با ایشان سپارند و در
انواع مصیبتش وا گذارند و در هلاک او فساد عظیم است و این بر سبیل غلبه ظن گفته می شود زیرا که هر
آنکس که جاهل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن در خون او و عقاید
ندارد و از باز ماندن مثل کسی که اعتقاد می نماید بامامتش حال آنکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا متوجه است
بکسی که امام را ضرر میرساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از اما وجه تقیه از کسیکه حالیا اعتقاد
بامامتش دارد پس بیانش آنکه معصوم نشنیدند از اغلاط پس اندیشه دشمنی دارند و در دنبال سبب آن
موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با مکان اقامتش بدانند بکوشند در ضرر
او برای حصول دنیا و اختیار آن بر آخرت چنانچه پیش امارتند از انتهای انبیا را که شرایع را بدل
ساختند اگر شان ببین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجود یکه امام ایشان حضرت
هارون ع حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از آسمان خلاف کردند و از موسی ع و هارون ع برگردیدند
و بسامری گردیدند و التفاتی نه نمودند بامر حضرت هارون و نهی او و فکری نکردند در موعظت و زجر
چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که درین زمانه اند بسبب آنکه معصوم نیستند اما آنچه برای
نفس خویش حکم کردم و آن خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شریک من باشد
در این معنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از جهت نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم آنچه برای
خویشتن زیرا که من عارف بالله هستم و هم برسول صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت ائمه و این معرفت
مرا مانع است از کفر که برکت دلشود و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانیدن او نزد مومن کفری است
که بخشیده نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا کسیکه شریک من باشد در آنچه بیان کردم شیخ معتزله گفت
گویا تو تقیه امام تجویز میکنی از اهل نفاق از گروه شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است
پس حال شان مثل تست و این تقریر باعث تناقض می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دار و پس چگونه چنین باشد جواب دادم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین تشیع
نزد من حقیقة عارف نمیشوند بلکه بظاهر متدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر با دله و عمل کردن بحجت
کجا میسر است و هر که چنین باشد او را ثواب دایم میسر نتواند شد که مانع باشد بدلالت احادیث از صدور کفر از صاحبش
تا مستحق خلود باشد در دوزخ پس تامل باید کرد درین مقام باز شیخ الاعتزال گفت که چون امام از تو تقیه نمیکند پس
وجه اختفی چیست که خود را بتو نمی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش بنماید بنمودن معجزه و بسیاری از مشکلات
ترا حل فرماید و تقرب خویش ترا مونس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان بدهد که از روی
خوف است و میداند که تو بموجب فتنه نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان داری بدلهم گفت وان تخصیص
انیست که اعتقاد ندارم که امام علم غیب دارد و مذهب من انیست که امام امور ظاهر را میداند نه آنکه بر ضمایر
مطلع است چنانچه دیگر بشر اطلاع بواطن ندارند اگر باطن را دانست پس باعلام خدای تعالی میباشند حاصل
بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم که او نصوص را نزد امام و دیعت گذاشته بران یا در خواب صادق پس
خلافی دران نمی باشد باقی غیر ازین پس اعتراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
از ایزد تعالی پس تجویز کرد این امر انچه تجویز کرد بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تقیه امام را از من
من لقی آنکرده بودم بر شرطی که ذکرش کردم اکنون بر سر یقین نیستم بر حصول ان البته و نه گفتم که خدا مطلع
کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین می بود میتوان گفت که بر امام تو چرا
ظاهر نشد و چهی میشد و وضح غیر از تقیه و ان انیست که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در معرفت
رجوع نتوانند کرد از اعتقاد امامتش و شک نتوانند نمود تا وقتیکه غیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
جهت استدلال است با وجودیکه امام ظاهر نشد بر حواس ما و این اصلح است از برای ما بسبب زیادت ثواب
و علو درجه که حاصل خواهد شد باکتساب اعمال که بر قدر که محنت و مشقت زاید شود ثواب عظیم میگردد
نسبت بسهولیت و ارام چون امام این امور را دانست از احوال ما مفروزه واجب شد که پوشیده
شود از ما تا مزید ثواب یابیم نسبت با مام ظهور و مندفع شدن شبهاتکه در غیبت باشد در دلها و این ضد
امریست که گمان کرده بودی با وصفیکه اصل تو در لطف موید امریست که ذکر کردیم و بموجب آنست زیرا که
قائلی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدون آن اشرف باشد
از ان چون کند از همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در غیبت
اشرف است از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم می آید و این امریست که اشکالی در آن نیست
چون بر شیخ الاعتزال این جواب رد و می یافت ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد باز گفت قسم بعمر خودم
می خورم که این جواب استمرار بر اصول وارد که مذکور شد و حق اولی باستعمال است گفتم بعد ازین جوابی دیگر میدهیم
گمان دارم که نشنیده باشی و کلام تو بران دارد نشنود گفت بیان کن بعجلت که من مشتاقم که درین

مسئله پرگوی بکنی گفتم اگر گوئیم امام تقیه میکند از من و از مخالفین من اعتراض مکن بر آن هر چه خواهی گفت
آیا چنین توانی گفت که تقیه از تو و از مخالف هر دو برابر است گفتم هرگز چنین نیست گفت بگو فرق چیست مابین هر دو
گفتم فرق آنست که چون گفتم که او در تقیه است از من چنانچه از مخالف من ترا وهم می شود که خوف در هر دو
جا برابر است و حذر او هر دو جا یکی است یا مانند آن در قبح و چون گوئیم او تقیه میکند از من و از مخالف این ابهام
بر نمیخیزد معترض گفت از کدام وجه تقیه میکند از تو و از کدام وجه از دشمن جواب تفصیل کن هر دو را تا بفهم نزدیک
تر باشد گفتم تقیه از دشمن ازین جهت است که ظلم خواهد کرد امام را و ضرر خواهد رسانید و امام
احتراز میکند که مبادا سعی کند در ریختن خون بارکش و تقیه او از من از آن جهت است که خوف اظهار دارد از من از اراده
سهو یا ازین جهت که من بزیارتش فائز شدم و این شرف عظیم است یا ازین جهت که ع یار را یارے
بود از یار یار اندیشه کن پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردی درین باب که اعتماد از هر دو جا
رفت گفتم تفرقه بخوبی بیان کردم اکنون پرگوی دران بی فائده است این بدان ماند که ملنگی میگفت اول
در عالم هیچ نبود مدار صاحب آتش رفته است فروختن دود شد آسمانی و خاکستر شد زمین و شد اخگر یا ستار
گان و دو شعله آفتاب و ماهتاب کسے گفت زمین نبود پس آتش چگونه می افروخت گفت ای قلب
حجتی لامتی درباره مدارحجت مبارکه من از او دست ندارم ولیکن بشنو که من اکنون این اعتراض ابر تو
می کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از چه جدا نشد از اصحاب و در غار پناه نگرفت بخوف کفار گفت نی
گفتم آیا معرفت عمر رض باین امور چنان بود که معرفت ابوبکر رض بسبب آنکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتم
پس جدا شدن و سفر کردن حضرت از همه سید شد اصحاب و مومنین گفت نه گفتم پس چه فرق است
میانه آنکه نمیدانستند سفر و مکان او را و میان دشمنانش که جدا شد از جهت شان و چرا مستور نمود
از اصحاب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد و انکار نکردی از آنکه فرقی نبود میان دوستان و دشمنان در خوف
از هر دو برابر بود و ورنه فرق چیست اما آنچه مفید جارشی و اقع احادیث ناصب عداوت ائمه بجهت آنکه
علوم لدنیه ائمه و شهادت اکثری را از ایشان سلب میکرد چنانچه در ضمن ابحاث معلوم خواهد شد و علی العموم
بشیعه خود اجازت وضع می داد کما فی کتبنا و مورخین بعد ذکر موتش مرحوم رفضه و شیعه بر جنازه او اراح الله
منه میگویند تا اشاره باشد که بر او رحمه و ترویج محدثات او گفته فلا حاجة الی الکلام فیها للطول
پس کمترین اتباع او را درین نظره کلام است و آن آنکه ضریر قمی که استاذ ثقة المحدثین ایشان است در تفسیر
خود و همچنین شاگردانش از ائمه بدست بطرق متکاثره و روایات متظافره ثابت کرده اند که امر بالمعروف
و نهی عن المنکر شأن ایشان بود و چگونه اهتمام این امر ترک و عهده بزرگ بجا نیارند که مبعوث
نگشته اند مگر برای انتظامش پس هرگاه امام منتظر با وصف گذشتن صد سال تخمیناً وقت این
تقریر میانه رئیس الرفضه و المعتزله تقیه از اعدا میکرد قطعاً و یقیناً دست از مواعظ و نصائح

وامر نهی بر میده اشت بلکه بیچاره بطور خوارج در نماز روزه وغیره عمر خود میگذارد وعیان شد که این تحقیق
زنهار نه بر دین رسول صلی الله علیه وسلم مختار هست که هر دشمن و دوست را راه مستقیم می نمود و نه بطور
ایمه که نهی منکر وامر معروف را بحکم اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر خاصه خویش
میدانستند و لفظ ایمه درین آیت تلاوت میکردند بجای امة وچون بارشاد رب العالمین و اظهار حضرت
صادق و رضا در اثبات ایمه هدی است امر معروف نهی از منکر و آن باقرون و دهور مسلوب شد
پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین انتظار هست که هزار سال بران دیگر گذشته
غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی مفقود گشت وحضرات را یاد نمانید که اگرچه قرائت مذکور موجب
فضلت ماست ولیکن قهر درویش بر جان درویش و ترد این وبال بر محرف بدکیش افتاد که داد تحریف
داد و لفظ ایمه بجای امة نهاد وافسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید وخروج سفیانی را کسی
هنوز ندید ورنه ایشان در دهای دل یاد گفتندی و در حال آن از دست بندی که در گهواره هنوز هدایت گم گشتگان
میکرد و بزرگان گفته اند ؎ مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش * کو بتائید نظر حل معما میکرد و شاعر هندی
در حال مشتاقان مایوس چه خوش گفته است ؎ رہی منتظر منتظر یار کی یہ دیدی ندیدی ہیں دیدار کی و چون
درینمقام تقریری بالاتر هست که برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پرده ازان مغلطه بر میدارم که بقول
اولین و آخرین ششما در حدیث منزلت جمیع منازل هارونی برای جناب امیر علیه السلام حاصل
ویکی ازان بلکه عمده همه منزلتها این که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در رفتن آنجناب بجانب
طور و فرا گرفتن توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامری ساخت و گاهی
کسی مثلش ندیده بود و توجه برادران کس از عوام بنی اسرائیل بسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت در بلا ارتداد
مذکور و حضرت هارون مراتب خیرخواهی و مدارج اوامر و نواهی در جهاد لسانی چنانچه باید بتقدیم رسانید و آیات
قرآنی بنص رب العالمین در یماده عنقریب انشاء الله تعالی می اید و جناب امیر وقت ارتداد اصحاب بیان ذاتی
بامامت خویش هدایت نفرمود بلکه معاذ الله بشهادت خاتون جنت که از سبب طهارت و عصمت ابرار
براتش شهادت بر اقرار زبانی شیعه تواند بود مانند جنین پرده نشستن و گوشه گزین گشت الی آخره لاجرم
بسبب سلب این منزلت عمده که شان ایمه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخر نص حدیث منزلت
امامت نماند پس قدما و متاخرین ایشان حقیقة و سنتا پا کم کردند بلکه جمیع خواص خمسه را خیرباد گفتند
واصول حضرات ایمه درینمقام را دیده و دانسته پامال گردانیدند واقعی آنچه در تفاسیر و احادیث ائمه اطهار
اهل بیت در ذاتیات وخواص ایمه بدرجه ثبوت رسانیده شد که حرفی را بطور نمونه درین ورق بالتوفیق گفتیم
وبعد از حدیث رضوی و کشف تلمیعات راوی حقیقة درین باب رساله به اسما ترتیب دادم که هر ورق
بلکه هر صفحه و سطرش خرمن ترهات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از خس وخاشاک شان

میرود و اگر متعصبین قوم تجاهل کنند و گویند تقریر علمای امامیه خوب نفهمیدیم باید صاف صاف گفتن پس
تقریر شیعه آنکه واقعی است که حضرت هارون در هدایت گوساله پرستان که هفتاد هشتاد هزار بودند زیادة الوف
بدل و جان کوشید چنانچه در نصوص قرآنی است یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا
امری و در تفصیل آن عشرین خطبه هارونی نقل نمودند و جناب امیر بامامت خویش دلالت نه فرمود
تا بانشای خطبه در معرکه صحابه رضی الله عنه چه رسد لیکن وجهش آنکه چیزیکه در حدیث منزلت مستثنی
باشد نبوت است و این همه امور یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و غیر آن از لوازم نبوت بود پس چنانچه
نبوت مستثنی شد لوازم آن نیز فان الشیء اذا ثبت ثبت بلوازمه و اذا انتفی انتفی بلوازمه و بعبارتی باستثنای
نماند زیرا که حضرت هارون را تقیه روا نبود بسبب نبوت بخلاف جناب امیر علیه السلام که تقیه برای او
واجب شد بسبب سلب نبوت و وجود امامت پس دعوی تقیه که معنی عار ثابت نمود برای امام منتظر از
اعداء وی و اهل هم قطعا و یقینا در صحت آن انتظاری نماند دیده میگوییم که قطع نظر از آنکه رسالت
جناب امیر علیه السلام بر اصول شیعه بنص رب العالمین از قرآن اهل بیت ثابت کردم چنانچه
در هدی مهدوی انستی پس اعتراض اهل سنت بسیار قوی شد زیرا که باعتراف حجیت ضرور افتاد جهاد
لسانی و آن صورت نبست پس سلب آن سلب نفس شد والحمد لله معهذا از احادیث طالعه هم نشان
داده‌ام که بعض منجمه شان یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و هدایت گم گشتگان از صائقی ائمه
است و از لوازم امامت و در مدارک علما قرار یافته که انتفای لازم سبب انتفای ملزوم است پس
از امامت ائمه خود بر اصول شیعه نشانی یا قیمتی نشود و چون حال اصل الاصول چنین است
فروع را بران قیاس کن که بطریق اولی و اگر آن رساله را که بر حدیث ثقلین نوشتم و خطبا یا
راغما طبرای آن را پیشکش نمودم ملاحظه کنی و بعد از انصاف بهبینی خواهی گفت که اکثر اوصاف
و خصائص امام را که بسوی حضرت رضا منسوب ساخته هر لفظ و هر معنی آن مخالف مذهب فکر
روافض است مثلا از اوصاف امام است در آن حدیث امضای حدود و اجرای احکام و منع
ثغور و حفظ اطراف بلاد اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نهی عن المنکر چگونه صورت تواند
بست کما لا یخفی و قس علی هذا دعوت براه دین الهی بدون اوامر و نواهی چسان متصور فکیف
که هیچ یکی از بنی هاشم علیه السلام نهنگ دریای شجاعت باشد و از آغاز اسلام تا این زمان
بوقوع موجود و مذهب رفض بجدی رواج یافت در ایران و هندوستان که اگر سنی نام سیادت
بگیرد برو می خندند پس ذلت و حقی و ونبوی را چگونه سادات رفیع الدرجات در صدر اول
قبول کرده باشند حالانکه بالاولی انستی که حضرت ائمه ده یازده کس را از شیعه در مهم جهاد کافی
دانسته اند و شجاعت جناب مرتضوی از همه زیاده تر بود اگرچه از دستانی از غزلان بیابانی

ثابت کنند که از روزیکه امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب امیر رضی الله عنه
زیاده مردم رفت الحمد لله که انمیطور در اصول خود دم تحریر یاد نیامد ورنه اینچنان گفتی و آب
بکام خود دی که شیعیان اراده میکردند که حاضر سے حضرت عباس رض علمدار میدیا نماید
تا داد دلیرانه از دستانی و اقران او بخصوص اسامی بدهند و دیگران بیاموزند و بگویند پیش یا حالی یوم التناد
و ایضا حرف ازان انیست که امام مانند بید شفیق سے باشد انصاف همین است که جناب مرتضوی
علیه السلام بیدر است باشند و ارتداد فرزندان بینند و خاموش نشینند و ایضا الذاب عن حرم الله و الذاب
اسے الله صفت امام است پس آن مردانه بود پس لا محاله یکی از ذاتیات آنست و انسلاخ ازان
امکانی ندارد پس کسانیکه گویند که لوازم نبوت از امر و نهی و مانند آن از امام منتفی بدلیل استثنا شد
دشمنان امام رضا علیه السلام از زمره لوازم صاحب اشقیا خواهد بود که امام رضا علیه السلام در ... گو دانند معاذ الله
بالجمله کسیکه عهده جواب را بدین طور ادا نمود که ضرور است لوازم نبوت را هم سلب کردن یعنی امر
و نهی و دیگر اوصاف را سلب نمودن پیش امام بیچاره البته بطور او مصداق صم بکم خواهد بود و سفیه و
متفید او را که شریعت ثمانینی است چه گوئیم خواه بعلم انبیا باشند خواه ملائکه ختم الله علی قلوبهم و علی
سمعهم و علی ابصارهم و اعجبا که بیره دهقانی در صوارم و حسام جابجائی گوید که در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و حمایت
حوزه و غیره می باید و ضرور است نه در نبوت در نبوت علاوه چه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود فاعتبروا
یا اولی الابصار که عجیب مقام قلب کرد این تقریر اکه از اصول امیه که خود ان گذشت با خود است
بهم از تصریحات جابجا ... کتب شیعه را پس تناقض صریح میان هر دو تقریر لازم آمد یا اینکه آرے راست
گفته اند ع ... پس حسینیم و کم ... کار است ... سمالکم انسان که بسیار است و نیست
الغرض علمای رفضه بهر طرف می گرایند و بهر سو راه جاه لیست نمی یابند در تحقیق مباحث مذکور
تقابل و مباینت میانه مستحقیت ثابت شد که امیر المؤمنین چگونه با اعدا و گفتگو می کرد که امام را
در منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در وجه امامت است و یعنی را تقیه جایز نمی باشد و امام را
تقیه واجب میشود اگر به ایشان استقامت و ارتداد کرد فرار نکردند رسائل نوشته قدما و متاخرین
ایشان در اثبات تقیه انبیا عموما و حضرت صلی الله علیه و سلم خصوصا معدا از قول مجیب و مطالعه مجمع البیان
و غیره که از انهم ظاهر میشود آید که انبیا تقیه نمیکنند بلکه ایشان را جایز نیست بطلان صریح بدید فتدبر
نماند که در جواب ... ... کریم و ساق و حسن ... و الحمد لله علی ذلک و فاته ما یهتی ... بالک
معهذا چون ان رسائل و تقریر است مجتهدین را خواهی دید ازان پیدا است که رفضه در غیر مایه النزاع
تطویل لا طائل بکار برده اند خلاف درین است که آیا انبیا علیهم السلام بعد سرفراز شدن بعهده نبوت
مرتکب کذب میشوند یا غیر ذلک من المنهیات فی وقت الخوف یا نه و رفضه در رسائل خوف انبیا عدرا

ثابت میکنند نه امر نزاعی را حاشا که قدرت یابند بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیهم السلام
و ما لیحوق خوف و حزن لیس کسے چه تواند دران کلام کردن که ما به النزاع نیست و اعدی ی در جواب نست
که از خوف منزه باشند غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالے بیشتر است و تقیه
کجا و چندانکه معرفت زیادتر است خوف و ترس زیادتر و شان انبیا علیه السلام بعد از نبوت اینست
که لا یخشون الا الله یعنی نتوا گفت که تقیه از خدا میکنند و انچه ما به النزاع است کذب و افترا و تبدیل
احکام است از خوف چنانکه رفضه نسبت بائمه میکنند که سنیان را بد میگفتند و لعن میکردند الی غیر ذلک
و در حق تخصیص رتمامی ح نیاد طیفه لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری میخوانند و اختلافها در طوایف
شیعه انداختند و فرمودند که این اختلافها ما ترتیب داده ایم چنانچه از اصول کافی کلینی واضح است
کار ایشان بود و ایضا آن کیست در افراد امت که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان حرف نمیکند حالانکه
ان امری دیگر بهست پس این رسائل که افاده ما به النزاع نمی کند خود بذاتها باطل شد و معلوم نیست
که مجیب موصوف درباره کسانیکه بر مردانیه خروج کردند و همچنین در خلافت بنی العباس و شهادت فایز
گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیهم بودند کافی اصول الکلینی و ستالیش و محدث شبان
در کتب شیعه موجود است چه اعتقاد دارد که لوازم مذکور از امر و نهی و جهاد و تبشیر و تنذیر چنانچه باید بجا
آیا ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام میشمارد یا از جماعت ائمه نام می برد و بهر حال خرابی
در دنبال اوست کما عرفت و نیز از فواید جواب مذکور انکه هرچه رفضه در کتب خویش آورده اند و دلالت
بران میکند که جناب امیر در فلان وقت و مقام چنان افاده نمودند و ان مخالفت اصحاب است همه
از موضوعات و مهملات باشد که علمای قوم ساختند و بافتند و اگر جناب امیر از عهده امر و نهی که مقتضای
ایمانست در آیات قرآنی و قدر ممنوحه برآمده بود جناب عرش قباب فاطمه زهرا را اصول قوم هرزه جا
چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت سنته بلکه فریقین چرا چنین اعتقاد می نمودند که حضرت امیر رضی
منازعت و تذکیر نفرمود چنانچه حضرت هارون علیه السلام کما فی التفسیر الکبیر و غیره پس معلوم شد که اصحاب
بر مذهب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند القصه هرگاه در حدیث منزلت تشبیه
بحضرت هارون نموده پس هر رنگ یکه بر تفضیح قوم دین فروش دنیا خر متضمن باشد میگوییم
که کسے حضرت هارون را بطین ننوشته سیاطوریکه شیعه مرتکب آنه شده اند کما فی علل الشرایع و همچنین
در رنگ و قد و قامت مماثل یکدیگر نگفته بلکه انچه جناب سیده در بیان صورت جناب مرتضوی
تقریر فرموده زیاده ازین چه گوییم بار بار که دال بر آنست که میان هر دو بزرگ ما به الاشتراکی صورت نباشد
و نیز ظاهر است که کجا نشو و نما بوجه طبیعی بتدریج و کجا بطین بودن فقره بر تحقیق ما بویه قمی عقیقه که حضرت بابی یا بوا
از علم خود تعلیم فرمود و اضلاع مبارک منفتح شد معاذ الله چنانچه از کتاب مذکور عیان است و مجلسی ایام سنه در ترجم تفصیل

صورت جناب مرتضوی در بجا آورده هر که مشتاق باشد بدان رجوع نماید لفظا معاذ الله از آنجهت گفته
که باصول امامیه از استفاع عدد و فواید بسیار بر آمد از آنجا آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب در منصب
امامت و باب مدینه علم بودن از اینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات مشکل تر شامل گشته مگر قبیکه حضرت
امیر زغسل و کفن پیغمبر فراغت نمود و جمال ائمه را بوقت از حضرت مرتضی نویسانیده شاید چه کتابت
آنکه بیاد داشتن مبارک از کجا بکجا رسد فالافضل راجع است اصول نقض المحققین الذی کان من
انکار فرع متعذر و از این فرقی چند متعلق بجهت نبوت آنکه تشبیه صورت بصورت الهیه منفی آمد
و چون وصف مذکور نبوت و منافی اوست پس یا اهل ارتداد معاذ الله هم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم
نبوت عصمت و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انتفا پذیرفت چنانچه محبت گفت الکنون بعز باشد که غیر از
خبرگیری و خدمت پس ماندگان در مدینه دیگر چه توانند بود از حدیث مذکور که از ان زعامت کبری
ثابت میفرمایند فانتفی الاستدلال بحدیث المنزلة علی الامامة المتعقبة قطعا فکیف اینو گفته باشد در
ذاتیات و اوصاف امام انچه بیان آن بکمال شرح و بسط داشتی پس تناقضات را حدی نماند در
راعی از عداوت و مخالفت ائمه که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم نزد شان متفرع بر آنست چیزی بد
بنا یا بقیا باشد یا سعید و مزید باشد یا سرید و علم الهدی باشد یا علم الردی من بعد فوائد تقریر
حارثه علیه ما علیه را چگونه استیعاب با نقل کنم و چه احتمال که لازم از انجمله حرفی دیگر باید شنید که البته
او یا یکی از علمای کاملین معتزله چنانچه خود دش براست خود منای گفته باعیان شود که چنین کس را اعتقاد
و مجوج گردانید بعد از انست که حضرت امام بسیر گلزار و بهار جابلقا و غیره نزد امامیه که شهرها عین رات و
سمعت اذ چیزی حقیقه معبرش نتوان شد و کیست که اوصاف طول و عرض مکا بودن عمارات و
شرح کند که بر هزاران برج شامل و بر هر برج دو از ده هزار مستقر بان میباشند و تفصیل
آن غیر نا الیقات مجلسی و رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که هندوان در توصیف لنکا رشک میبرند
می برند و جیب و دامن را می درند لیکن برای تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر از اختلاف السنه
ایشان که هفتاد و هفتاد هزار است شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السنه ساکنین این بلاد باشد
حدیث چند از کافی و شرح ان کافی توان شد روی الکلینی ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان لله
مدینتین احدهما بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منها الف الف مصراع
فیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما
و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین اخی یعنی امام حسن فرمود که مر خدای عز و جل را دو شهر است یکی بجانب مشرق و دیگر
بجانب مغرب که حصار هر یکی از خشتهای آهن تعبیه شده و بر هر یکی از ان هزار هزار در منصوب گشته و در هر شهر هفتاد
هزار هزار لغت است که سخن میگوید هر قوم بزبانی بخلاف اهل زبان دیگر و من میشناسم جمیع آن زبانها را

و هرچه در آن دو شهر نیست و هرچه در میان آن هر دو شهر است شایع نشود یعنی میگوید یعنی جمیع آن
از قرآن مستنبط میشود و من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی بالفعل یعنی آنجناب
از قرآن مجید استنباط تواند کرد و نیست بر آن دو شهر مخفی از خدا غیر از من و غیر از حسین ع برادرم بعد از من
بیفاصله و آنها تصدیق بامامت ما کرده اند انتهی مختصرا و مقصود من ازین فقره اخیر آنست یعنی نیست مخفی بر من
و امام حسین بر هر دو شهر امام و آنها تصدیق که امامت ما کردند بدانستی که همه ساکنین این شهرها
مومن اند و ائمه را مفترض الطاعت میدانند و هرگاه از کلام معلم این علم جارتی پیداست که امام زمان
بالیقین از دشمنان خویش تقیه میکند البته ساکنین آن هر دو بلده که مومنین اند و طاعتش را فرض
میدانند امامیه در لباس تقیه خواهند بود و تشیع شان از تالیفات دیگران هم منصوص است و قس
علی هذا تمامی فوج که لا تناهی عبارت از آن باشد و شاید اگر کسی را توهم درگیرد که در فوج هزار نفر بعضی
از مردم مخالفت و ملت دین هم میباشند فکیف افواج غیر متناهی گوئیم کلا مجلسی در سر کتاب عین
جابلقا جابلسا جهت اثبات کثرت رفضه نقض رفضی ست که احدی در آن شهرها از رعیت باشد یا فوج
سنی نیست تا بخارجی و ناصبی چه رسد و از جهت بکثرت شیعه در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیف اخص
الانام این امور منقول لاعن اهل مدبار و قدح آن بر جای خودش ثابت و مقید طایفه عشر الملاء الذین
تقیه امام را از دشمنان بدیهی میدانند اکنون تقیه امام که آن ملکها زیر نگین اوست با جمیع اتباعش
عیان گشت پس الحمد لله که هنوز مذهب اهلسنت غالب است و حضرت امام رحمانی از صولت
و دبدبه اهل سنت از اتباع اصحاب رسول یزدانی همی ترسند و مانند بید همی لرزند مجلسی و غیره دیگر که
و هرزه درآئی میکنند و هو المطلوب و از اینجا که از آغاز این کتاب تا اینمقام عجز و بیچارگی متکلمین رفضه
در تقریر و تحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب اند اگر بعد از مبهوت شدن گویند که شان
امام ما چنانست که ایکه ور پیچ جانداری حاء لو العجب مانده ام که هر جای پس از عجز و زبونی [illegible]
گوئیم درین جواب تحقیق مفید عیانست زیرا که این الاغ هنوز ندانسته که تقیه بجهت خوف و عجز میباشد
و هو اصحابه من حیث لا یبرون و با اینهمه تقیه میکنند کما صرح به المفید علی نقل المجتهد المرید پس البته سکنه
جابلقا و جابلسا نیز تقیه فاذا الامر کما کان و سبحان الله ابن سبا چه کوششها در اطفای نور دین اسلام
بعمل آورد و جناب امیر ع او را بسبب غلو و تکفیر اصحاب کرام برای عبرت خلائق خاکستر نمود بدلیل آنکه
بر مفصل خود بر ایشان هشتاد تازیانه تقرر فرموده بود مهما امکن هم تلامذه او را کنده در دوزخ گردانید و آنکه
میگوییم از تحقیق کشف در کتاب مختار رعایت مزید اوست ورنه بر اصول مذهب رفض جناب امیر ع
با وصف قرابت جدید هیچ دقیقه مکر و خدع معاذ الله در جهان باقی نگذاشت تا فاروق ع و ذی النورین ع
را شربت شهادت نوشانید و مجاهدین فی سبیل الله را بنا بر حسد و عداوت از دنیا محو نمود چنانچه از سابق

ولاحق بارها عیان گردید نقلا از کتب قوم استقصیا و ازین بیان این هم ظاهر است که رفضه یعنی و گوشهای خود از شاه
حسد بریدند و دفتر دین و ملت را دریدند اما خودستای معلم الملکوت جاری زبانی شیخ معتزلی و انهم تقسیم
شرعی که بجز ادر خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و همه را غربال کردم و کسی بر جوابی قدرت
نیافت که بر آن قناعت توانکرد غیر از جواب ناصواب تو که مهر خاموشی بر لب اهل حسد میزند و حاجه تحقیق بر
حسد اهل تشکیک می تند فرق انیست که عطای اینجمله اگر در رکوع بودی امروز غیر ترا خلیفه بلا فصل اهل سنت دانستیم
پس این امر سیست که هر یکی از علمای رفضه برای نفس پروری خویش یا تعصب مذهب میکنند و ازینجا
هم توان پی برد که خشن پوشی و کثرت عبادت ادراکه نقل میکنند ازان قبیل باشد که پیشوای ایشان
یعنی زراره شر من الیهود والنصاری روبروی مردم عمل می آورد و پیشوای ما حضرت جعفر صادق
رضی الله عنه وقتیکه این خبر شنید فرمود انهمه محبت رد ریاست و نزد حق تعالی بجوی نمی ارزد
و حق در امثال این آیت کریمه در کتاب خود نازل فرموده وَقَدِمْنَا اِلٰی مَا عَمِلُوْا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰهُ هَبَآءً
مَّنْثُوْرًا کما فی الکتاب المختار و انهم از عادات ایشانست که مناظره خود را استانید بلکه در سحر علوم
معرفت برین سیر سانند و بعد از شنیدن سخن از تحقیق صاحب جواب خواه خود شان باشند یا کسی
از ائمه اطیاب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی آید که صراحة از ان یعنی جعل و تلبیس پیداست و تلک
حجة بالغة ندیدی که زندیقی بر حکایات موضوعه ایشان چنین و چنان ظاهر شد و نوبت بدان رسید که جناب
امیر متکفل جوابش بنفس نفیس گردید و امورے را در افادات انجناب واضحین قصه نسبت دادند
که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و او با انهمه زندقه و الحاد خبر آمنا و صدقنا چیزی دیگر نمیگفت و انگاه
در جواب اموریکه اگر طفل مکتب می شنید میخندید انیست حال سفاهت طبرسی کتاب احتجاج خود
را بدان زیب و زینت داده و نفهمیکه انحو که هر شهر و دیار خواهد شد و امریکه در آن بودم یعنی مناظره
قاضی رطل بوق با فاضل هروی نیز از همین باب طنین این ذباب است و باعث فاه فاه اهل سنت
بر ریش این خانه خراب چه اگر او بمذهب شیعه واقف بود این سیر حرف را چه اختیار که از اموریکه در زندیق
رفضه چنانست که ناظرین احادیث و حق الیقین و راویان خویش محفوظ دارند غفلت صریح ورزید
و سطر دو نزد اهل علم رسوا گردید و این بدان ماند که پیر دهقانی مجتهد فانی بدان اموریکه اشاره کردم
پی نبرد و مناظره حضرت مرتضوی که یقینا منقول و معتبر است از احتجاج طبرسی بقدر جزوی از کتاب
اورده تکمیل مقام عناد الاسلام امام اندکران قصد کرد آری چون کتاب او عین دشمنی ملت و دین است
کمالش همین است که بذکر خرافات و موضوعات مزین گردد و راقم با انهمه میگوید و اویلاه و امصیبتاه
که امروز با وصف انتها ماکه رافضه در امامت مصنوعه هر کتاب نمودند و حضرات ائمه را در آن شریک
غالب گردانیدند آیتی بهم نرسید که بی کلفت بر امامت مذکوره دلالت میکرد و هر چند گاهی لفضت

زرگری دوازده انگشتری که محصول اقلیم شام در ثمن هریکی از ان گم شده که بود ش نگینی در انگشتری
فرو ماند و در قیمتش جوهری مرصع گردید چنانچه تفصیلش در اثنا عشریه آن بعین رکوع ناگزیر افتاد انهم نصب امیرین
خواهد بود تا شرط امامت مطابق الفعل بالفعل باشد علاوه بسیاری از انگشتری های قلب بین قوم متعلق
برای خلفای متقدمین هم چنانچه قلب ناظرین بر این باید خلع کرده و در این جمل قلیس تنسیع و تکمیل
اهتمام تمام بر نام فرنگ سجده و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطاب بود که در صافی دیدم بروایت خود مشق
دارم تقسیم شهری که جبل انگشتری عیب وا دم و هریکی را در رکوع نماز بسایلی بخشیدم و صفای [illegible] باید
گفته که برای علی مرتضی آیتی در قرآن مجید نزول جلال یافته و برای من هم در دنیا [illegible] باز رد
عمر بن خطاب [illegible] فقال والله لقد تصدقت باربعین خاتما و انا راکع لینزل فی ما نزل فی علی بن ابیطالب فما نزل
باعتراف مفسرین شیعه که صاحب صافی و غیره ایشان هست همه ائمه باقی تفسیر این آیه عظیم [illegible]
و صیغهای الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ برانها متضمن شده پس گویند خلفای راشدین
خصوصا فاروق اعظم هم عموم و شمول نماید هیچ استبعادی ندارد که خصوص جعفریه این صاحبین [illegible]
کسری و قیصر بوده در ایام آیات فضائل بی انتها در کتاب خدا بوده اند و بر فرض و تسلیم اگر
این روایت را نزد بصحت و اعتماد رسانند بفرض محال ثابت گردانند که هر دو ست امام را چهل انگشتری
در رکوع نماز بخشیدن گویم شمول الطریق اسبی و آنهم منصوص جعفریه معذلک فاروق صاحب جناب
بوده بجا خلفا الائمه متاخرین که از وجود ایشان در آن زمان اثری نبوده ظاهر است که دادی بلا
و شبهه در تقدیر اگر بوده داماد بمنزله فرزندی باشد علی بالاسیکه الغرض علمای رفضه گاهیه
صناعت زرگری چنانچه بایست بتقدیم رسانیده اند و زبانی مثل مجتهدین [illegible] ساحت [illegible] را الیها
کوفته حلقهای زرین تیار کرده بر سائل تقسیم کرده اند چنانچه [illegible] و غیره روایت جهل از
هزار دینار می آید و مخفی نیست که شیوخ دنیا نسج هر دو حدیث را در باره انگشتری موصوف جهلی که
سرقه [illegible] یابند و هر یکی را انسان کامل العیار میدانند صاحب صافی میان هر دو تطبیق می دهد
که در رکوع جمله سائل بخشیده اند در رکوع دیگر خاتم عنایت فرموده اند چون هر دو بخشش تمام شد
آیت کریمه نازل شده معلوم نیست که معامله حضرات ائمه عطای هر دو بود یا قناعت بر یکی و از شرط
امامت دادن هر دو معا یا واحدی علی التعیین یا علی التخییر یا شرط امامت بالاتصال عطای هر دو
یا بالانفصال عطای یکی از ان سه هر مرتبه از امام علمی دارد یا کر فرق مراتب نکنی زندیقی هر حال
اهل این انگشتری بعد اختلاف و جنگ زرگری و وضع روایت [illegible] از این قرآن مجید
نتوانستند بدون ضم ضمایم در خلافت متقدمین رخنه گری نمایند و در خلافت متصله برای کنند
و غیر بکشایند چه جای آنکه دعوی علم و معرفت صد و چهل هزار زبان را دلو کان بالاستنباط

من هذا القرآن نقل فرمایند و آنهم برای حضرت امام حسنؑ که در اولاد خاص جناب سیدة نساء یعنی و ب
سبع سنابل بر بیان شارح جامع الزیارات داخل نموده اند بارخدایا از قرآن مجید اهلبیت رضی الله
عنهم اجمعین بر استنباطش قادر باشد که نص مبطلان ختم رسالت درباره سید کونین در آن بدلالت
قطعی نازل شده تواند بود بر بعض تقدیرات که مراد فاروقؓ از نزول آیتی مستقل باشد بے شمول
و عموم و شاید که نزول آن را تمنا میکرد بعد وفات حضرت رسول مقبولؐ چون ملاحظه نمود که مصحف اکمل
بر جناب زهراؓ فرود می آید و جبرئیل بآمد و رفت در شب و روز مشغول نه بطور وحی سابق که مختص بالافضل
بود و بمعذرت مقرون کم إِنَّمَا نَتَنَزَّلُ بِأَمْرِ رَبِّكَ و شک نیست که بخشیدن چهل انگشتری در عین رکوع و
سوال سائل در نماز عادتی نیست بلکه اتفاقی است استدراً و زمانه را میخواهد لا اعقل مدتی باشد که شیعه
در عمر شریف جناب زهراؓ هبوط وحی خدا بعد وفات سید انبیا علیه و علیها التحیة والثنا تحقیق گردید که بر
اعتقاد بانیان رفض به دو نیم ماه میرسد و شاید که فاروقؓ بعد درستی چهل انگشتری بخاتم مصداق
انگشتری جناب امیر مصرع که سلیمان زمانست که خاتم با دست سایلان را رشوتے داده
تا بلطائف چهل آراده ساخته و طریق سوال و طور اخذ بر حلل آموخته باشد و خود هم تمنای پوشیدن حلل
بعنوانی نموده باشد که در عین رکوع از تمامی بدن بیک اشاره خفیف جدا شود تا مفسد صلواة نه بوده و هم
تیر انگشتری بهدف نشیند و خطا نکند چنانچه عرفی گوید ؎ از کمان ناجسته در چشم تحیه کرد جا + معرفت گوئی
حلمی بر نشان انداخته + چنانچه انگشتری جناب امیر وقتیکه بسوی سائل بر تافت زنهار خطا نکرد و در راست
و چپ مایل نشد و بے کلفت بر بعض روایات در رسید الی غیر ذلک من الاحتمالات فانظر الی امر التوهین
که رفضه امامت بلافصل را که مدار ایمان قرار داده اند بر این ضمایم می نهند و بعد ذکر آن بر خود تحسین
می بالند و در بدرس ما برای ابطال خلافت راشدین بر روت می بالند که به بینه از قرآن شاهر ود مدعا
ثابت کردیم حالانکه ظاهر قرآن و سیاق آن بدان مرتبط نیست کما فی الکتب الکلامیه سیما الالزامیه آنچه از روایات آورده اند همه ضعیف بلکه
ثنا است و آنهم بجعلیات جنگ زرگری بدا بته عقل هم از آن ابای صریح دارد که واقعات امامت و اوصاف آن از
جناب امام رضا بروایت راوی معلوم چه قدر داد شرح داده و بسط داده این شرط را در آن هیچ دخلی نداد
معهذا آن امور ضروریه در هیچ امامی بالفعل بر اصول شیعه یافته نشد که تکلش متصل است پس مناسب همین است
که قول خواجه انیس غنامه در اینمقام یاد کنم و بعد عاصی این فصل مشغول شویم ؎ جهودی سبب راز زر انده کرد
دکان عارتیدن بر آن سود کرد + چون بنیاد این مذهب مطابق کتاب مختار ابن سبا یهودی نهاد
اینحکایت چه مناسب افتاده نعم ما قیل ؎ نظم نظامی بلطافت چو دُر + از گهرش جیب جهان گشته پُر
دالیف گاه استثنا سے نفس خود کش که هم ارباب خود فروشی و خودنمائی است حرفی دیگر باید شنید
که میگوید که خاص بگرداند ام نفس خود را بذکر نمودن مگر از جهت که غیر خویشتن را بر سبیل تعیین شارک

خویش در اخلاص باطن و وفاداری نمیدانم تا در اذکر کنم الخ کما عرفت فی تلخیص کلامه بالفاظه جواب اینکه
معرفت علی همین است که شاگردان خود را از شیخ و سید چنین تعلیم و تلقین کردی فدا بر همین مقدار بنده قدری
مدار دو دیر تظاهر است که اگر این نقل مطابق اصل نبود رئیس الماکین یعنی مجتهد ملتانی در صوارم
مطابق ذات خود دشنامها دادی وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِذْ قَالُوْا مَا قَدَرَ اللّٰهُ عَلَی الْمُقْتَدِرِ شَیْئًا
هذا حال معرفته قوم اکفر فی قدرة خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همین است که در
کتاب روضه علی ما ذکره صاحب الصواقع انار الله برهانه آنجناب را مستعفی از رسالت قرار دادی
و بر مقدر چه موقوف که از روایات قدیمه در کتب مجلسی و تفسیر صافی و غیر آن کما ینبغی ثابت کردیم پس راست
بگو که چون حضرت را بر در ے الهی نسبت داری بے شبهه کافر شدی یا نه و قدما و متاخرین تو در مطاعن
فاروق از آغاز قصه قرطاس چون لب کشودند ایا نگفته اند که حضرت طلب اسباب کتابت
ما نمودند پس عمر گمراه نشوند است حضرت بعد از وی چون او مخالفت وحی کرد کافر شد پس قیاس را
شان تو و تلامذه تو که شیخ و سید بعد از این ساهون باشند و هم بعد از ایشان از اتباع این هر دو جای
میکنم که هر که پیغمبر را معاذ الله نسبت بکفر کند یعنی مستعفی بر او درے قرار دهد البته در کفر او شکی نیست چه
هر گاه کفر تو باقرار علماے شیعه عیان شد پس میگوییم که کافر چگونه خلیفه پیغمبر ما صلی الله علیه وآله در نگاه
ایشان نشیند که خدا میفرماید وَجَحَدُوْا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَّعُلُوًّا فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ
آثار قیامت و بد نیست که چنین کافران مطرود دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند طرفه آنکه چهار د
شیخ المعتزله مخاطب ابن علم الملکوت هنوز ندانست که این پیشواے امامیه غیر او در باب حضرت رسالت
چنین تحقیقات درباره حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر وارد شد حضرت از مخاطبه حامل
وحی منافسه خلافت جناب امیر و نصب آنجناب در روز غدیر بیان فرمود و از رسالت مستعفی شد
ولیکن هر کس میداند که حکم حاکم مرگ مفاجات فکیف حکم رب العالمین طرفه تر آنکه بعد حق معرفت خدا
و رسول او تعالی این مرد در حق معرفت ائمه را نیز چنانچه باید ادا گویا حق صاحب الامر را خوب حق
شناخت که با وجود اقامت در حصار آهنین جابلقا و جابلسا در رفاقت افواج قاهره غیر متناهی
و در تقیه بسر میبرد و چون بجاے خود قرار یافته که هر گاه چیزے ثابت شد ناگزیر است ثبوت لوازم آن لہٰذا
بوضوح انجامید که در دیار هند کو خطبه خلفاے راشدین چار عنصر ملت و دین حضرت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار بحال باعث میخواهد افضلیت صدیق و فاروق را علی رؤس الاشهاد بر
منبر بیان میفرماید و در نعمے استبعادے هم بلحاظ کسی از رفقه که کتب خویش دیده باشند راه نمی یابد
زیرا که در آن پیروے جد امجد خود امام الائمه اهلبیت میباشد که در هنگام خلافت خویش بر منبر
میفرمود که هر که ایشان را مفضول گوید از من او را هشتاد تازیانه خواهم زد چنانچه در صراط المستقیم

نیز هم مذکور است و آنچه جناب نصیر الملة والدین و تقید نخلتهای اتباع ابن سبا لعین سفیان و اکثر متعرض را بر
نفوس مومنین پاک مقایسه کنند از قید و بند امام و تمامی و سفاهت پس ما را بجواب آن قطع نظر از آنکه
از قبیل قیاس شیخ نجدی است نیز اگر ایشان را بر شیعه قیاس کنند که مانند یهود اند چنانچه از جواب نمبر
پیداست و هم تالیف دیگر و کتب مجلسی حدیث کاشف از حضرت ائمه که غالبا انقلش هرگز نشسته در جواب شش
کافی ست که دیگران امامی نصب کردند و در تقلید رش کوشیدند و شما ما را نصب کردید و پیروی به جا
نیاوردند و بر ناظرین کتب شیعه هیچگونه مخفی باشد که آفات و مصائب هرچه از صدر اول بر شیعه اهل بیت
گذشته و میگذرد از دست امامیه بوده است در ایام صفین بسیاری چنان اندیشیدند که امام الائمه را
قید و بند کرده بدست امیر شام سپارند و بیزار ازان هر بار با ملال کار شیعه آنجناب از تحکیم حکم خاص آورده اند
و گفتند و رنه ترا میکشیم و حضرت امیر آنچه در لعن و شکایت ایشان ترتیب فرموده از نهج البلاغة پیدا
و هویداست و دورتر چرا می باید رفت که معتمد الیه و مشار الیه آنجناب یعنی ابن عباس بروایات
رئیس المتقدمین در کتاب مختار بسبب شکست فرار شد معاذ الله پس از دیگران چه تمام توان
و از اینجاست که جناب نصیر الملة والدین بالآخر اینقدر بات را یاد فرموده خود معتقدین امامیه را سوی
را که غیر از امامیه اثنا عشریه فرقه دیگر نباشد در شقوق مذکور داخل فرمودند و اگر عذاری در قتل ایشان
را یاد نمیفرمودند بر در قلم ایشان را ملجا میکردم که هیچ علت قلعی تجویز توانند کرد که در بسیاری از بلاد
هواخواهان و مدعیین مزید ولا و افواج کثیره موجود باشند و امام خود را چنان غائب سازند که نام و
نشان منظم خود را بر ایشان مخفی بماند پس راست گفت مجلسی در حق الیقین که شیعه این زمان
مثل آن یهود اند که منتظر مقدم حضرت بودند فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
هر که خواهد این دلیل عقلی را کما اسمعنا از ان کتاب در حال امام منتظر بیند و حاضرے حضرت عباس
علم بردار مجبور دو دادند از ایشان دراده بشنوا و بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعه این زمان عقلا و
نقلا ثابت است از بجا بر کسی اعتماد نمی فرماید و بر مثل مشهور در سایه خود میگریزد و از کافی عیاشی سنت
که در وقت امام صادق اجله اصحابش نصف دینار اشیعه بیدا استند و نهده کس قابل میدان
پدید نیامدند وای بر این زمان که جز سجده خاک پاک کربلا و نشان سیاه بر پیشانی نوری چیزی دیگر
از علامات تشیع ندارند و از صفات ائمه بعد المشرقین نصیب ایشان شده پس در رساله در انتقال
چو خوشش که از دشمن خانگی حذر باید کرد و برین علامات فریب نباید خورد و الغرض عمل ما در زمان
بر همین است و بس که اعتماد ندارد بر هیچکس و هیچگونه بار دیگر در حال ایشان نباید کرد من جرب المجرب
حلت به الندامة پس هرچه جناب شیخ در اظهار حال شیعه متقدمین و چیزی از مطلب نوشته اجتنابا قصدا
فهما و نحن على ذلك من الشاهدين و بالآخر آثار یهود بینه این قوم بر زبان مقدس شان هم جاری شد

چنانچه مجلسی بعد از تتبع احادیث آورده بود که انبیا مرا پس انصاف باید کرد که معتقدین امامت
این بزرگ سوسنی در بجائے غیر از اثنا عشریه کیستند که امروز اگر امام بر ایشان ظاهر شود تدبیر قید دیند
او نمایند و تجویز زیرے او سجه کربلا معلا بگردانند و چنانمایند که فکر این استاد شیخ و سید بایشان بدانجا
رفض نخواهند رسید دقیقیکه در مکتب بودم چنان می شنیدم که واسے برکسیکه دیگرے را بفریبد این شخص
هرگز عاقل نیست و امروز چنین کس را که از فریب پرحذر باشد نادان میدانند الغرض گویائے
اختیار حال اثنا عشریه خاصه بر زبان شیخ الشیوخ بر رفض جاری شد از قصه سامرے و گوساله پرستے
و ترک رفاقت حضرت هارونؑ و انهم علے العموم و حال خود فروشے این شیخ نجدی آنقاکوشش رس
شدکه حاجتے باعاده ندارد و مگر آنکه این نائب ابن سبا برای نفس خود بالیقین میدانند که زینهار
چنان سلوک نفرمایند چنانچه سابقین و لاحقین شیعه بعمل آوردند فقد قال الله تعالے وَلَا يَأْمَنُ
مَكْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ کمای الکافی عند بیان الکبایر چون ازین آیت خود را تغافل
روند باستثنائے نفس خود دیده و دانسته که آن معرفت کامله در باب امام که حالش بطور نمونه باتو گفتم
ایشان را از دغا و جفا در ریختن خون شیر نفش مانع خواهد شد حالانکه ابن عباس را جناب امیر و
اهلبیت خود یگانه روزگار میدانست و بر خلاف آن جلوه ظهور داد و بر اصول اهل ریا و عناد کل شیخ الشیوخ
رفض لیاقت پابوسے او ندارد الے غیر ذالک من الامثله و الشواهد شیخ درین بحبان و فریهی نفس
که معتزلے حاذق را مغلوب کرد از بدیهیات عقلیه و نقلیه دست برداشت و آنچه در آخر گفت
که ازمن تقیه نمیکند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر ست زیرا که جناب شیخ معرفتیکه در حق خدا و رسولش دارند
یقینا سبب تقیه امام ست علی ما عرفت آنفاً و پیداست که کسی که در حق حضرت استغفار رسالت در
وحی در کتب دینی خود بنویسد او البته مخالفت خدا و رسول او را از سنن مرسلین بلکه سید الشان
معاذ الله خواهد دانست و التعجب که شیخ رئیس لاابالی را اینهم یاد نماند که صیغه اخوت خوانده بود حضرت
صلے الله علیه وسلم میانه سلمان محمدے باب الله و میانه ابوذر غفاریؓ صدیق امت نزد رفضه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پے می برد بانچه در دل سلمانؓ بود قتل میکرد و او را پس بارے
دیگران چه گمان توانے کرد آیا مرتبه ایمان این شیخ از ارکان اربعه ثلثه هم درگذشته بود که میگوید که اینا
دارم که تقیه از من نمیکنند و انهم بدین عموم که از دیگر خبر کالے من نیز در مقام حیرت ست که بعضے
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل درباره حضرت سلمانؓ و ابوذرؓ در سبب صدور امر مذکور در شرح کافی
حسنی افاده فرموده اند که طفلان هم از ان میخندیدند و براکافریب او دل نمی بندند و آن اینکه سلمانؓ
حاکم مداین بود از طرف فاروقؓ و حقیقه نائب امیرؑ بود که محاصل را بآنجناب می فرستاد و او سید الشان نسبت
و افتخار بران میکرد که از جانب من ست و خود را درباره محاصل تغافل نیز داد اعمار میکرد

اگر ابوذر رضی این راز آگاه میشد و از کم حوصلگی و غریبه عداوت فاروقی روزے برای ردّ افتخار رش حقیقت را
ظاهر کردے باعث قتل سلمان رضی گشتی و ازینجا توان دانست که سلمان رضی با وصفیکه قبل ازین بسبب
تخلف و سر برتراشیدن در وقت معهود مستحق لعن جناب امیر شده بود ولیکن بیچاره تدارک فی الجمله
بعمل آورد فاقه شکنی اهلبیت و شیعیان ایشان بزعم رفضه صورت بست حالانکه فاروق رض اگر چه بمقر
کرد برای مرتضوی دیگران را موجب غیظ بود کما لا یخفی علے من لاحظ السیر و تواریخ لیکن بشرطیکه
سکندر ذو القرنین را با حضرات امام حسین بجنگاند و قصهٔ عارف مشهور را تازه نگرداند اما ابوذر رض بسبب
در کم حوصلگی باعتراف شارحین کافر بحال خودش مبتلا ماند انیست حال صدیق امامیه با وصف استحقاق
لعن کما مر فی المجلد اول طامح اصولهم معاذ الله و دیگران از مقبولین لسانی رفضه هم بحال سابق
ماندند پس شاباش و صد آفرین بحال سلمان رض و چگونه خدمت اهلبیت اگر چه در حقیقت خیانت
باشد نکند که منا اهل البیت در شان او در یافت و بخلاف دیگران مقصود این فصل آنکه
چون سلیمان رض تقیه کند از ابوذر رض با وصف مواخات که از سرور کائنات صلعم اگر امام تقیه فرماید از شیخ نجد
صاحب نزلهات هیچ نکرده باشد و زینهار استبعادی ندارد خداوند که شیخ المتوزله حاذق که مذبذب
بود مگر از دریای عمیق جابلقا آب بی لجام خورد که نه آیتی یاد داشت نه حدیثی و بر هر تقریر شیخ سجے
مباهات مینمود اگر چه ضرطه لعبیر و فهوه حمیر باشد کما لا یخفی و قصارای این باب آنکه بر اصول رفضه که
در تالیفات فقیر جا بجا مسرود است حضرت را در بارهٔ ارتداد بر هیچ کسی از امت خویش خواه صحابی
باشد خواه از اهل قرابت اطمینانی نبود خیر جناب مرتضوی شیخ جی مگر دعوے مساهمت با امام الائمه
دارد که چنین خرافات مے جاود و مثل طوطی در حق خود چنین الفاظ بر زبان می آرد ع
ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست ✤ عرض خود میبری و زحمت ما میداری ✤ و درینمقام
بعضی از امور که از خاطر رفته بود بیاد آمد ذکر آن مناسب میدانم که معمول محدثین است که اصول علم
فن حدیث شریف را نصب العین میدارند سیما وقت شرح کتاب احادیث خصوصاً کافی که
اقدم از کتب ثلثه است و اعور دجال بزور و شور علم خود که ابلیس از دیدن و شنیدنش عرق
عرق انفعال است در بست سال جمع کرده حتی که قرآن مجید مسلمین را حکما به نسبت ائمه هدے
منسوخ ساخته بعد از انکه بدعوی نزول لال کتاب وقت وفات شریف پرداخته و قرآن
اهل بیت بتلاوت منسوخ گردانید چنانچه بر دو امر در کتابش مدلل و مبرهن است و قبل ازین
بار بار یافتی متفرقات جمله قواعد مشار الیها یکی آنکه زنادت راوی را اعتبار می کنند و اجمال را
از ان بر ثقه تفصیل مے آرند الی غیر ذلک و از انجمله سیاق حدیث را زیاده تر در نظر میدارند
تا بی ربط نشود و ملا خلیل قزوینی شارح کافی کلینی و غیر او از اکابر تاویلی که در کتاب خود

سپرده در آنوقت این هر دو را انبیاء میدیدند و از ینجهت کلام شان مخالف حدیث گشته زیرا که حدیث
درین ماده خاص باعتراف جماعه محدثین و متکلمین امامیه بدین الفاظ وارد شده آقتله الله دعا لقائله و
طور بمعانی بیان حکایت اوست زیرا که او در آن اعتراف کرده که ابوذر مزید عداوت با فاروق داشت
و هر چند پیدای ثبوت این امر سندی در کار نبود که هر شیعی را مزید عداوت با وی ضروریست که بزعم رفضه
اصل ماده غصب خلافت و ایذاهای اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین او بوده و چون صدیق امت
نزد امامیه عداوت شدید با فاروق می داشت محال است صدور دعاے نیک برای
چنین دشمن از چنین دوست جناب مرتضوی که از محاوره عرب واضح است که دعا له را
میگویند در دعای نیک چنانچه دعا علیه در دعای بد پس ایمعنی زنهار صورت امکان ندارد که
اگر ابوذر رضی [illegible] سلمان که من از طرف جناب امیر حاکم هستم و از ینجهت محاصل ملک را نزد
آنجناب میفرستم نه نزد فاروق البته سبب ایمعنی باشد که فاروق او را بکشد یا ابوذر دعای نیک
در حق فاروق که قاتل اوست فرماید و حق مواخات حضرت صلی الله علیه و سلم را رعایت نکند
و این امر محال است و اعجبا که گوسپندی از غنیمت گم شد فاروق تلاش کنان تا صبح از رفت و او پیر
بلندی میدوید و فاروق نیز پس مضمحل شد تا فاروق او را بدوش بر داشت و بخدمت امیر در اثنای
راه [illegible] حال پرسید و بعد از اطلاع فرمود که دریغ تموز که آب دهن می خشکد و مغز در استخوان
میجوشد چنین جزای در حق [illegible] از کسی نخواهد شد و علی مرتضی مشکلی را دید که خوب [illegible] نیست د
سوی قبر [illegible] میگریست گفت فرزند حسین برای همانی قدری غسل گرفته بود فرمود حقوق
سلمانان بدان شامل بود [illegible] او را بیاید و تازیانه بدست گرفت الی آخر القصه التی قصصنا
من قبل پس این نفوس قدسیه چه ممکن که در چنان امر عظیم قبل از تقسیم خراج تصرف کنند و فاروق
نا موزون شنیده قطع نظر از آنکه مثل آن از اطفال اهل اخلاص زنهار صدور نیابد تکلیف از مسلمان
و برادرش [illegible] پس اینقدر این هشیار که خود دیوانه بر مذهب امامیه می دانست که اگر سر [illegible]
[illegible] از دست عمر گشته شوم اگرچه از سه صد سال از عمر گذشته باشد پس تخلف نمود از حکم جناب
امیر و حکومت را [illegible] و صدقنا گو بایات الهی سبب جبر و اکراه قبول فرموده اما برادرش پس با وجود اعتقاد
خلافت بلا فصل امیر و آنکه سلمان از اهل بیت است برادر خود را قتل کنانید یا دست دعا در حق قاتلش
بدرگاه کبریا بر دارد و این خود امری ست بدیهی البطلان دشمن نفس الامری آنکه صیغه حکومت
پایتخت فاروق بود [illegible] خراج [illegible] بزرگی دیگر از ابواب خیانت و مثل مشهوریست که نان کسی
خوردن و شکر دیگری بجا آوردن [illegible] باقی جوانمردی ندارد ورنه ابن عباس را می دانست
که [illegible] دراهم و دینار که از بیت المال بصره گرفته [illegible] کما فی المختار الکشی تا این هنگام

با اینهمه نسبت بجناب امیر باید شود معاذ الله و ازینجا نسبت دیوانگی بحضرت سلمان رض باب الله بر مذهب امامیه
نموده هم چنانچه دانستی با رضا یا اگر گویند که سبقت نیست که امام را اعتقاد سلمان رض جز حضرت امیر کسی نبود
پس او اصحاب در حقیقت مالک تمام روی زمین باشد حتی که در تفاسیر امامیه که محدثین تالیف کرده اند امام را
بالارض تعبیر نموده اند فاروق رض که منصب خلافت بظلم و جفا گرفته جوابش بظاهر است که در مقاله ارشاد بسه
از کتب اصول رفضه بخصوص جعفریه که در کلینی ائمة الاسلام و امام اعظم اول شیعه و غیره است بمعرض
اثبات رسانیده ام که استحقاق خلافت اقالیم بهر آن مهاجرین بود که جهاد با قیصر و کسری نموده اند
ولا ریب که از ایشان و فاروق رض اعظم بود مستقر و مجاهد در دین خدا کما فی نهج البلاغة پس اعتقاد سلمان رض فارسی
که تیکر معلوم شد هم جهل مرکب باشد و هم دیوانگی بر نقل شارحین کلینی مثل قزوینی که قدمای رفضه
بر بعضی از لفادیر چنین حکایات را حسبة الله بدین خیال وضع کردند که مذهب ائمه چون مذهب
تشیع است هر چه برای دفع روز سیاه اخلاق نمانید نور علی نور خواهد بود و تائید ائمه بعد ازین عو[illegible] که آیا فتحات
فاروق رض باین مر بود که سلمان فارسی از طرف او حاکم مداین باشد ای دشمن خرد همه اجله اصحاب حاضرین
و کارگذار او بوده اند و هر گاه خود حضرت امیر المؤمنین وزیر نیک محضر او باشد و این عهده را
طالب شود کما عرفت از دیگران چه نام توان برد و این وزارت بر مذهب فریقین است چنانچه از صحاح پیداست
و از بسط الکلام و کشف الغمه نیز هویداست [illegible] و در رفضه همین [illegible] ثابت
بداهت [illegible] که مجانین را هم از دیدن و شنیدن و اختیار لفظ [illegible] از زبان بیرون آید و اهل
وقاحت بمقتضای تزیین شیطان اعمال شان را مسرور اند اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت
الغرض ملا خلیل قزوینی را بایستی که روایت دیگر را نیز رعایت کردی چنانچه در شرح خود
میکند مثلا در باب کراهت توقیت و غیره در ینجا کوری و کورانگی اختیار کرده در توجیه را بر کم جهلگی صدیق
خویش و بر قصه که بداهتة مهمل است بنیاد نهاده و گاهی ناظرین در اوراق را و هم نخواهد شد که از ینجا بطلان
اقوال نزد اصحاب و اهل سنت اول الغنا بهاست زیرا که این امر مشترک است بین جمیع علمای ایشان که ابطال حق
و احقاق باطل را مطمح نظر ساخته اند آیا مهملات سید علم الهدی در شافی و تبصره و مزخرفات امامین اعظمین ایشان
قاسطین علیهم ما علیها الیوم الحسرة و الندامة و زیاد و سماجت و میخواهد که یاد تالیفات ایشان بر کشایند
و حساب انهم [illegible] کسی نیست از رفضه که بگوید که لا اعتبار بها طرفه تر آنکه روایات جهنمی بودن اصحاب
خصوصا حضرات راشدین عیاذا بالله خود ابوذر رضی الله عنهم نزد رفضه روایت کرده و حال عمر و هر دو
برادرش بلا واسطه از حضرت مخبر صادق صلی الله علیه وسلم شنیده که ایشان هرگز از کفر و ارتداد خویش
تائب نشوند و در فلان مقام از دوزخ در شدائد عذاب و عقاب باشند و گاهی نجات نیابند الی
غیر ذلک من الاحادیث الموضوعة التی رد بها ابوذر صدیق الامامیة فی المهم [illegible] الی النار [illegible]

مطئن یعنی ایشان را از حوض کوثر رانند بسوی دوزخ در حالت شدت تشنگی و تفتیدہ لبی و خشک زبانی کما فی تفسیر القمی و اوستاد اعور اہل الضلال و منہا قطرہ بالنسبۃ الی البحار پس چگونہ بعقل ہوشمندی در مذہب رفضہ تجویز کنند کہ ابوذر غفاری برای قاتل سلمان محمدی حکم زید و حیان رقیق القلب گردد کہ دعای مغفرت و ترقی درجات نماید اینہ خیالیست و محالیست و حنوان صنعتہ الذہ ما یفترون + اینکہ شنیدی تعلق داشت بجملہ او دعا القائلہ بحیثیت مذکور اما امر دیگر کہ متعلق باشد بسیاق حدیث ولیس ازانہم چیزی بطور نمونہ گوش بکن بیانش بر سبیل ایجاز آنکہ بعضی از قدمای رفضہ کہ حال شان را عبد الحمید مدائنی جامع اعتزال و تشیع عادل عند المجتہدین در شرح نہج البلاغت آوردہ از دنیا طلبی و خوشامد اورا دفی امور از ملوک دنیوی و در حقیقت ابن بانیان رفض گاہی در پردہ تسمن بعہدۂ ثقاہت رسیدند و زمانی وقت بحول و دل آشکار البودہ اند و بمقتضای ہر بہار و خزان را رعایت میکردند کما فی شرح اوراق الایضاح آن علمای شیعہ را عوالواقتین چنان ثابت کردند کہ جملہ ثقیلہ جزای شرط لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان رضی کنایہ از مزید محبت ہست پس عیان شد کہ کلینی وغیرہ ہم ندیدو سیاق حدیث را ہسم نفہمیدند کہ روزی در صحبت شریف حضرت امام زین العابدین ذکر تقیہ در میان بود تا صادر شد حدیث لو علم ابوذر رضی الخ و در روایتی بکتب دیگر آمدہ کہ دعای نیک در حق قاتلش بجا آوردی حالانکہ عقد مواخات داشتند تا بسایر طبقات چہ رسد پس سیاق حدیث ہرگز باقی نماند و چون قتل بر معنی خودش باشد مدعا صاف شد کہ سلمان رض تقیہ می کرد از ابوذر رض با وصف اخوت پس تقیہ از سایر مردم بطریق اولے و ہر گاہ کتب شیعہ را نیک بینی تقیہ ائمہ از اہلہ شیعہ بیشتر بود نہ بینی کہ لقمان حکیم شیعہ کہ لبہای حارثی لیاقت عتبہ بوسی او ندارد و او دعوی انا خیر منہ بر زبان حالی آرد غلط گفتم کہ بدعوی ہمسری امام الائمہ گردن می فرازد و گوی چوگان می بازد کما عرفت مخاطب شد بلفظ اذعتہم و دریای مداد قہر خدا جوشش بر شیعہ زد بسبب آنکہ اذاعت قتل ائمہ ہست عمدا نہ خطأ پس از قاتلین خویش تقیہ حضرات ائمہ را واجب شد از دشمن خانگی حذر باید کرد چنانچہ مجتہد جابلسی نائب امام نرگسے وصیت فرمود و ایضا کلم حوصلگی صدیق امامیہ بظہور آمد و نوبت بقتل سلمان منا اہل البیت بخصوص ائمہ رسید دیگر چہ دقیقہ باقی ماند کہ شیعہ فرو گذاشتند و نتیجۂ انہمہ این ہمہ امور آنکہ ائمہ بالیقین باعتراف اکابر شیعہ از خواص خود تقیہ میکردند پس مارا در ابطال این مذہب ہمین قدر کافی و برابر ہزار دلیل پس تمامی خرمن مذہب رفض ہمراہ خاکستر ابن سبا بر دست حضرت مشکل کشا دائمہ ہدی برباد فنا رفت کہ سخن تکیہ شیعان تقیۂ ائمہ از ما و اظہار حق نسبت بخویش بود بخلاف ما کاہی نمیگوئیم کہ حضرات از سنیان تقیہ میکردند بلکہ بدین باشیم و برہمین بگذریم کہ ائمہ بر یک وطیرہ بودند و زنہار ذو الوجہین نبودند کہ حضرت پیغمبر بر آنہا لعنت فرمودہ کما فی الکافی عزید انبساط و انس افادۂ ملت و شریعت

بر اہل حق داشتند و ہم افاضۂ انوار طریقت و حقیقت والحمد للہ کہ این امور مثل آفتاب بر رخط استوا
روشن و مثل شگفتگی گلهاست در گلشن اکنون اختتامے از مهملات شیخ با وصف تنا کر کلمات تنا قضات
او باقی ماند مگر آنکہ شیعہ سہو اکنند آنچہ کنند جوابش ہم عنقریب بسمع خراش مینوع خود تو در ضمن عبارت گوش دار
القصہ ہر چند رفقہ در ابطال امر واقعی یعنی مزید الطاف ائمہ بر اہلسنت بکوشند و دین را بدینا بفروشند
و نور خورشید را بپوشند کاری از پیش نمی برند بلکہ پردۂ ناموس مذہب و نخلت خود نزد عقلامی درند
بعد از این شیخ جی آنچہ در بارہ معرفت خود بامام منتظر امامیہ دا دخواه از دست اثنا عشریہ فرمودند
کہ این معرفت مانع ست مرا از ایقاع کفر کہ ہرگز مغفور نتواند شد و گوششش در قتل او نیز چنین است
بلکہ او را تخویف کردن نیز کفریست غیر مغفور شاید کہ این شیخ الابالسہ بانی مبانی قواعد مذہب شیعہ
متفرعات قاعدۂ عدل را کہ امامیہ عدلیہ بدان مفتخر و مباہی اند یاد نداشت چہ از متعصبات قاعدۂ
مذکور در صوارم یکی اینست کہ اگر پیغمبرے را بوجوه مستحسنہ قتل کنند ارباب استحسان خواہد بود و ظاہر ا
قتل اوصیاے انبیا لطریق اولے کما لایخفے و از بیان شیخ جی صفای نیست و اخلاص اعمال خود نیز
بر ظاہر ست و انیم کہ دل و درایش از شوائب اتفاق پاک و پاکیزه ست پس اگر تخویف بر ہست امام
بلکہ قتل او از دست شیخ الشیعہ صدور یابد بہر حال مشتمل بر مصالح خواہد بود کہ فعل الحکیم لایخلو عن حکمت
مثلا جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید فکر کنند کہ امام بیچاره درین مدت مدید شدائد انتظار را بیش
از بیش کشیده و مثل مشهور است کہ الانتظار اشد من الموت معہذا از ظالمین و جفاکاران شیعہ شب و
روز در انواع مصائب سائیده و در مصداق لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيىٰ گردانیده اند پس مستحسن
ہمینست از ابطال ف حیل تمہید نمایند کہ ہشکہ خنجر تیز حلق مبارکش را ببرد آنجناب بلا مہلت بعیش ابد
میرسد و گلگشت فردوس می نماید چنانچہ از صوارم ہویداست و چون این احسان از دست
چنین محب اہلبیت صدور یابد از گناه چہ حرف تواتر دیا بکفر و انکار غیر مغفور چہ رسد و بعد از ادراک
حقیقت عدل و متفرعات آن یاد کے کلامش اظہر من الشمس و ابین من الامس خواہد بود
و العجب کہ چون شیخ المعتزلہ اعتراض تناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کمایننبغی پرداز دو این
متفرعات کہ من حرفے را از ان مطابق اصول بگوششش رسانیدم و اطلاع دادم حسابے بر ندارد
بازمسئلہ ثواب دائمی را خلل میدید اگر تخوف مغلطہ در عبارتش عیان بودے چنانچہ از عبارت
عماد الاسلام و ہمقانے ہویداست و اکنون نسخہ آن نزد من نیست تا مقابلہ کنم و اغلاط را از میان
بردارم البتہ کلام تفصیلے کردمی و در روح شیخ جی را شاد نمودمی کہ برعکس نهند نام زنگی کافور بو
وید کہ چون شیخ جی از آغاز در وحل اعتاد ند معلوم نشد کہ مخاطب خود را امر تامل چرا میفرمایند
کہ ان بیچاره چون کتب شیعہ را ندیده بود ہر چہ او را فرمایند اختیار دارند کہ زشتہ مانند ابلیس گلو نیشم

نمازند و بهر طرف که میخواهند می برند و دماغ او را خالی کردند از تقریرهای پریشان تا او بجواب هر امر
نتواند در مرزدن و تفصیل نتواند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جی را خواهی یافت که ترکش ایشان
خالی شد زیرا که در خواهش چنان گفتن که امام انام مثل ما و شما است بلکه مانند عوام علما هر امید اند
نه باطن را حالانکه ائمه هر دو را امیدا نستند مگر یاوندانند که کسی مثال ایشان بار بار لاف دوستی میزد جناب
امیر ع فرمود روح ترا در زمره محبین نیافته ام تو چگونه درین زمره داخل توانی شد وقس علی هذا
اصول دیگر ما تواتر معناه و دور تر چرا ایمان باید رفت که علماے اصول و اخبار قائل بمصحف جناب سیدة
النساء اند که در آن علم ما کان و ما یکون است که لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیٰها و ضرر درست بود نش نزد هر معصوم کما لا یخفی
علی من طالع احادیث البحار و عمو نور سے چه کمی دارد که بخط مستقیم سر بفلک میکشد از اسم که در بر نے
هر امام برافراشته اند شیخ جی وا اثر گون گردانیدند و جفر جامع و دو فتر حل جمیع مشکلات که در کلینی است
و رسول خدا بعد رحلت اسے الدنیا نویسانیده بدست کاتب یعنی جناب مرتضی داد و آنجناب ابنهم
را با عهدے بواسطه ائمه رسانید کجا رفت و تسدید ملک اعظم در همه اوقات بجدیکه از تعلیم شان
قرحتی جسم نرسید که بسیر آسمان پرداز د چه شد الے غیر ذلک مما اثبتوه للائمه حتی که بخوردن انار یکه معلم امام حسین
از دست آنجناب یافته بود و خبر غیبات و حال ضمایر میگفت و حضرات ائمه بارها این میوه ها خوردند بلکه دلالت
ایشان از سیب و شربت بهشت ست کما مر من الاصول همه را شیخ نجدی کان لم یکن شمردند و صاحب
الزمان را که معراجش مطابق بحار و حق الیقین مالوف رسید در علم برابر عوام گردانیدند و غیر از
خصوص نبوت و منایات چیزے را یاد نکردند و حکم ایشان در منایات مقدسه که مانند نصوص امر مقتضی
میباشد و عباری ندارد و تخلف نمیشود دلالت بران میکنند که قصه دیار رالکنیام جناب سیده ع
موجب التباس شد و در تفسیر استاد کلینی نگر ندیدند تا میگفتند که انیس مع الشیاطین بمقتضاے تفسیر
عزیز در باره کسیکه مصداق آیت تطهیر بود تا بمنایات دیگر ائمه چه رسد که در شرح لمعه وغیره ایشان را در آل علی
حکما شمرده اند بحقیقة و العقه این حکم هم سندی قدیم و قوے داشته باشد که شیخ جی از آن غفلت
نزیدند تا بدون این علوم و نصوص منقلب بشیخ مفید گردید بس انچه در آخر فرمودند که ساقط شد
سوال شیخ الاعتزال را نتوان گفت که ساقط شد جواب شیخ جی قطعا و محصل این امور بعد از تاویلات
امور چنانچه بارها گفتم آنکه این امور باوصف توجه ائمه را حاصل میشود بس بمقتضاے علم شے بانه
جهل سے امام التفات نفرمودند بدینمعنی که کیست از مجتهدین تا بدو النفس گیرم و مقرب گردانم
و اگر لایق هدایت امت است او را بشرف نیابت رسانم و بدون سوالش ارنی انظر الیک
بدولت رویت خود امتیاز دهم و اگر بخواهد و بخطاب لن ترانی او را مایوس نکنم اگرچه بطور وکالت
بوده باشد الغرض مقام آنست که شیعیان در امام باره باقر جمیع شوند و حاضرے علما از رضی الله عنه

همه وجوه مرتب کنند و برنام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق برنام زراره لعین داد تبرا نموده
که صاف صاف در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام مامون نیستند پس اگر امام ظاهر شود
با مکان او را دانند در قتل او سعی کنند و بدین فروشی متاع دینار است بخرند چنانچه امم انبیا علیهم السلام
از ارتداد پیش آمد و اظهر این بود که شیخ حارثه از غایت سادگی در دور نمی دوید و واقعات
ائمه را نام می برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتد گردیدند و قس علی هذا بعد
از وفات امام باقر صادق رضی الله عنهما حتی زراره منتخب دنیا چنانچه در منهج المقال و مختار سنت
از کتب تنقیح الرجال بعد از آن نوبت بدان میرسد که شیعیان اثنا عشریه وقت خود را بدان یهود
تشبیه میداد که گوساله سامری را پرستیدند و حضرت موسی و هارون سلسله دین و ملت را
بریدند و انداز قدیم نشنیدند بیت چون سامری مباش که زر دید از خری ٭ موسی بهشت و از پی
گوساله میدوید ٭ و ازین بیان این هم عیان شد باظهار شیخ جی که حضرت هارون با وصف آنکه قوی بود
که او را بکشتند و گردانیدند ضعیف گردانیدند کما نطق به القرآن المجید ان القوم استضعفونی
و کادوا یقتلوننی از زجر و غضب و توبیخ و تهدید دقیقه فرو نگذاشت و حضرت امیر دعوی امامت
هم نکرد تا بجهاد رساند با غاصبین خلافت چه رسد پس جمیع مراتب هارونی برای آنجناب
بجا باقیاند غیر از نبوت کما شرحنا انفا اینست حال حدیث منزلت که در روایت صحیحه ثابت است
اما روایات احاد غیر صحیحه در نمط الطالب عده که مدار ایمان ست پس چه گفته شود و آنچه از کلام
شیخ جی اشعار میشود که امام از اعلام الهی بلا واسطه محروم ست بنده را در آنهم از جهت
نصوص ائمه نظر ست زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگر ایشان
پیداست که امام از وقت ولادت با شهادت هبط ملایک بود و چون در آن وقت او را
صدها بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانی بلا واسطه مشرف گردید بعد از امامت
و حصول مراتب علیا بطریق اولی پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ جی
واضح شد کمال ناضعیف خواهد بود که یا ورالعرش برین رسانند یا از حضیض سن بگزرانند ع این کار
از تو آید و شیعه چنین کنند و ازینجاست وجوه میباید که بحیثیت قاضی رطل بوق با فاصل هر سه نمود
دان دلالت دارد بر آنکه قاضی مذکور بر وقت که خواهد با امام ملاقات نماید چنین شد زیرا که
حال پیشوا او بلکه معتقد شیخ الطائفه چون چنین ست فکیف حالش که بعقیده طوسی از اولیا حقی دارد
باید و درینجا شیخ جی تقیه امام را برای خود ثابت فرمودند چنانچه برای غیر خود ثابت می نمودند
باید که غافل نشوی اما آنچه بعد ازین فرمودند که امام یقینا میداند که شیخ جی و جمیع شیعه مسلمین
مرتد نتوانند شد پس بالا دریافتی که حضرت صلی الله علیه وسلم یقین انمی بسلمان فارسی

باب الله و ابوذر صدیق شیعه نداشت تا بشیخ جی و امثالش چه رسد فکیف که امام حال و عناد علی
بشیعه هزاران بار دیده و بمیزان عقل سنجیده باشد و غیبت بر غیب اخبار نموده باشد با وجودیکه
انتظام جمیع امور دینی بلکه دنیوی نیز باو تعلق دارد و تعقید غیبت که از ما دام عائبا ظاهر ست دال
بر آنست که بطور آفتاب رسالت بر آن یهود که مصداق فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به بودند ترک اصلح شد
کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشته از امثال شیخ جی پس استتار او از رطل بوق و امثالش
بطریق اولی و ازینجا هم پی توان برد محل گوئی او و غیر او که دعوی میدارند که هر وقت که خواهند ملاقات
کنند و مهبط لعنت خدا میشوند چنانچه دانستی سابقا و غیبت از آن جهت خلاف مصلحت ست که اختلاف
شدید بهم میرسد و راست خصوصا که صدها فرق در تشیع ظاهر شدند و ضلالت و اضلال را حدی نماند
پس کجا سلامت ایمان چند کس و کجا گمراهی و بدعتهای هزاران هزار و لنعم ما قیل غفلت شیئا
و غابت عنک اشیاء و ایضا بتقریر امر که چون غیبت ضرور افتاد پس البته جهل قاضی رطل بوق که
مدعی جواز ملاقات ست در هر وقت عیان شد پس این جاهل همه کتاب های مناظره در عین جهل
نوشت و نیز بجهت ترک تقیه روبروی بادشاه هندوستان نورالدین جهانگیر انار الله برهانه مصداق
ملامات سیئه جاهلیه شد و ایضا چون استتار امام موجب مزید اختلاف ست بسبب اجتهاد که فی العلل
خصوصا اجتهاد مثل مجتهدان زمانی که حال فقدان علم و استعداد او ازین کتابها ابین من الشمس است
پس الطف و اصلح همین ست که بر شیخ جی ظاهر گردد و از ادعای مذهب نجات فرماید که از ریا
و تزویر نیز اگر ملاقات من میخواهی و از موافقت سنیان احتراز بکن و بتقلیدشان انکار علوم ما بکن و هم
انکار شهادت ای غیر ذلک حالا تینا هی و ایضا مقام تحیر ست که آن کیست از ارباب ایمان که ائمه
را شناسد حال او که چون امام را نمیبیند بر ایمان ماند و بعد رسیدن معجزاتش معتقد نماند آری راست
گفته اند تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یا معاذ الله عطای ترا بلقای تو بخشیدم و با چنین میدانم
حال حضرات اهلبیت که در مثنوی مولوی معنوی منظوم ست ع ای لقای تو جواب هر سوال
ای اخره و مسئله لطف را که شیخ جی شروع کردند مناسب نیست درین وادی قلم برداشتن
که تا یقین درین باب لقدر نوشته اند که اهل اعتزال و کاسه لیسان ایشان را مبهوت گردانیده اند
که احاطه آن مشکل است چون بار دیده اهل اعتزال را ته و بالا کردند اهل تشیع که بکاسه لیسی آن مشغول شده اند
اینها چه وجودی دارند که بمقابله اهل حق بتازند درینجا هم حاذق مذهب اعتزال و مدبر آن حیران مانده قدم
نتوانست در جوابش نهادن و دمی بنا رست راست کردن آری بزرگان گفته اند شعر ولیکن قلم
در کف دشمن ست اما آنچه شیخ نجدی در تفرقه تطویل لا طائل بکار بردند بنیادش در تعقیبات بنده
جا بجا مختل شد و حاجتی نماند که باز در آن گفتگو نمایم و مسئله عدل را نیز بطور نمونه تلبیس کردم بسیار

از جزئیات را ازان اخراج توان کرد من بعد چگونه مناسب بود امر را که شکایت شیعه نمایند از آنچه
صدور یافت باشد از ینها بطور سهو فان السهو عذر شرعی بالاجماع و اگر بکلینی رجوع کنی خواهی یافت
صراحة لفظ اذعتم و متفرع شدن بدا بران بعد یکه بگذشتن هفتاد سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در
دنیا مقرر بود باز بجهت اذاعت بر امتداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
شیعیان بظهور پیوست ذلت و مسکینت را باعتبار امتداد زمانه حدی نماند و حقتعالی ایشان را خوار
و ذلیل گردانید مثل یهود اما یپنداری که احاطه علم باری در آنوقت کمتر شده تا ندانست که شیعه
از راه سهو باذاعت پرداختند یا تلبیس شدید بر جناب ایزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
و ایشان را بالخصوص در شکنجه کشیدند عیاذا بالله پس معلوم شد که اجلاء این قوم که طینتش بنفاق
آمیخته مثل نقمان مذهب امامیه که مخاطب بلفظ مذکور اذعتم بوده کما عرفت و شیعیان پاک
آنوقت مهمانی حضرت مهمان کربلا بخلوص و اخلاص عمداً چنان بجا آوردند که بقول شان شاد
د نمرود هم نکرده باشند الی غیر ذالک من الوجوه التی ذکرها الشیخ النجدی فی هذا التقریر فنقل
عن شئله بل انکه فی مقام آخر کما لا یخفی علی من نظر الی تالیفات اکابره مثل تفسیر القمی بلی در
تفرقه توان گفت که دیگران معجزات میدیدند آن معرفتها نداشتند بحضرت ائمه پس وبال شان
هم کمتر باشد و شیعیان حق ان میدانستند و چنان گلها کردند که میدانی بیزاری ائمه و تقیه و تقرب شان
از ایشان زیاده تر شد چنانچه این هم منصوص و متیقن است بنصوص ائمه و کتب حدیث و عقیده مبسوط
جائیکه ائمه واحد بعد واحد ارشاد نموده اند که از شیعه واقفیه زیاده تر احتراز میباید کرد نسبت خوارج
و نواصب الی غیر ذالک مما تواتر معناه بالیقین لا بالظن و التخمین پس میگوییم که آنچه شیخ نجدی
حارث پرسیدند که فاروق میدانست حال هجرت شریف در فرودگاه آنجناب را چنانچه میدانست
ابوبکر که همراه بود و شیخ الاعتزال برادر شغال بانگ بی هنگام برآورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال هم
که تاریخ و سیر را قدری دیده اند میدانند و توانند دانست پس عیان شد که البته آنچه معلم الملکوت
در تهجر و صداقتش در صدر کلام تنصیص نمودند از هواجس شیطانی بود تا بنیاد خود فرو نشسته بران نهند
لاجرم گفته میشود که اصحاب مجملاً از هجرت آگاه نبودند بسبب شنیدن منامات شریف و اجله اصحاب
زیاده تر و ابوبکر صدیق اعلم بدان مگر نشنیده حدیث شریف نبوی که ارشد تلامذه بود و عزر نوشته
حالانکه نزد رفضه چهارده طبق زمین و آسمان برای تو منفتوح گشته که حضرت صلی الله علیه وسلم
بخطاب مرتضوی کرم الله وجهه فرموده که الشاهد یری ما لا یری الغائب فکیف که بیشتر از هجرات
با ابوبکر صدیق مشاورت این کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که بامر حضرت که بجانب
میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیق گفت پدرم فدا و درم فدا توباد

امید هست فرمود نعم و این حدیث در صحاح مرویست وارد شده آمده که در خواب دید که ماهی فرود آمد
تا حوالی مکه روشن شد باز بآسمان رفته بمدینه نازل شد تا مدینه و حوالی نورانی گشت و در اثنای اقامت
کرد و بسیاری از کواکب همراهش بجنبش در آمدند باز آن ماه همراه هزاران کواکب بهوا رفت و در مکه
فرود آمد و زمین مدینه همچنان لامع بود دیگر سیصد و شصت خانه یا کاخ بیشتر همگان ناتمام در مکه نازل شد
باز به رو تشتی او بتمام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیقهؓ فرود آمد و زمین
خانه اش شگافت و ناپدید شد پس ابوبکرؓ که در معبرین مشهور بود دانسته که دخترش بشرف صحبت حضرت
مشرف گردد پس برتقاضای خود بعد وفات شریف میگریست باز ارباب صحبت سیر نوشته اند که چون
اصحاب بمدینه میرفتند کفار را دغدغه پیدا شد که حضرت بمدینه روند در قفا ایشان رسانند دلها را که
از عداوت پر است بجنگ حاله نمایند پس در دار الندوه بمشوره در آمدند و متحیر شدند که با وصف بسبق
در سرے چگونه در آمد پیش آیند چه کسی گفت از نجد اگر حضور من شاق باشد بدر روم و اگر اجازت
باشد پانه بشاطرم نه بار خاطر از کجا دستوری داده بود دانستند که از مکه نیست فرق همین بود که از قدیم قرآن
شیخ نجدے جدید باری همه گر گفتند ۵ در حقی که اکنون گرفت سست پای + به نیروی مردی بر آید بجای
دگر همچنان روزگاری بلے بگردونش از بیخ بر نکسلے + کسی گفت بقید آهن در اندازیم و سد با
نمایم و از روزنے آب و طعام داده باشیم تا مدتے لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيٰى باز خود هلاک شود شیخ نجدی
علیه اللعنه گفت بدلم نمی آید شاید یارانش بزورے برهانند دیگری باخراج اشاره کرد شیخ گفت
از اول جملتر است که هرجا ببلاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل رزین و کلام
دارد تا ابوجهل گفت که مصلحت اندانم که از هر قبیله یکی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی هاشم
نتوانند قصاص را بر قبیله گرفتن پس دیت دهیم و برهیم پس شیخ نجدے درست نشست و گفت
رائے متین همین است تا اتفاق کردند جبرئیل آمد و گفت که خدا امر بهجرت میفرماید حضرت
جا در خود بعلی مرتضیؓ داد که بپوشش تا کسی پی نرسد و از دولت خانه برآمد و آغاز یسین تا فهم لا یبصرون
خواند و خاک بر سر شان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عایشهؓ کار سازی غذا نموده بود
و پسر صدیق و غلام آزاد او عامر بن فهیره بر بجز سے و رسانیدن غذا مامور گشتند و ازین بیان
کتب شیعه از تفاسیر و غیره مصدق انست آنچه بالا گفتیم و همین شیخ نجدی را ازان بر دو ختم عیا نشد
و این امر خود بدیهی است که بسیاری از اصحاب خبر نداشتند و ابوبکر صدیقؓ و علی مرتضیؓ
که همراه گرفتن و در خانه خویش گذاشتن بایشان تعلق داشت میدانستند با غلام آنجناب
که شب هجرت خواهد فرمود و آنچه واقع شد از جستجوی کفار و احاطه ایشان کرد اگر و غار و حزن
وانده صدیقؓ درباره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابوبکرؓ را زیاده تر معلوم بود چنانچه واقعی

وهم اسرار ها وراز دینا زها وبحزها که در مدت سفر شب و روز رو داد که خود حق تعالی فرمود که با او
کسی نبود دیگر صاحب ادعای مومنین چنین نصرت کنند که ابوبکر کرده بیاد آرند قصه هجرت را اذ
اخرج الذین کفروا ثانی اثنین و حضرت چون میدانست که مشرکین با ابوبکر دشمنی زاید الوصف دارند
بسبب مزید نصرت و دعوت دینی وغیره او را همراه برد و برا صول رفضه چون علی مرتضی مقلد اصحاب
کهف بود چنانچه بارها دانستی او را در اهل و عیال خود گذاشت که مبادا بکفار پر داز د چون بغار محیط شوند
الی غیر ذلک وازینجا گفته اند که کرد که نیافت و باو رسید از دست کفار انچه چنانچه بر ناظر تالیف فقیر
پوشیده نیست کسی میداند که نقل کفر کفر نباشد و هرگاه هجرت در شب مذکور وقعی بود نه امر تدریجی حضرت
پوشیده سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البته زمانه دراز بعد نزول این امر بایستی و بمقتضای
کل سر جاوز الاثنین شاع کافران را که در پی شهادت آنجناب بودند خبر رسیدی و سد راه شدندی
و نوبت بشمشیر انجامیدی حالانکه هنوز امر جهاد نیامده بود بلکه باتفاق فریقین بعد از اقامت در
مدینه طیبه وانهم پس از مدتی آیت کریمه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا چنانچه در کلینی ست از شیعه
و مهاجرین باتباع امر عالی کار بستند پس اگر چنان میکردند کشته میشدند و مدعای شیخ نجدی علیه اللعنة
والعذاب بر می آمد آن اصحاب که خبری نداشتند اگرچه میان شان و کفار فرقهای بسیار ست در
بعد المشرقین کما قال الله تعالی لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة
هم الفائزون لیکن چه عجب که در عدم دانستن مساوی بوده باشند چنانچه در بسیاری از امور
مثل ضروریات ست الی غیر ذلک که از خصائص نوع انسانیت و بر ظاهر ست که وزرای بعض حضرت
حضرت یار غار بعنایات ایزدی در مدینه رسیدند و اقامت ورزیدند تا یکی بعد دیگری هجرت کرده
وگروهی بعد از انبوهی شرف حضور یافتند و بالادریافتی که این سلسله از مدتی جاری بود پس
کار دین بکشش و کوشش ایشان بجهت پیروی شریف انتظام یافت و این امام غیبت غیبت بر
افزود بلکه حالات عجیبه او بر مذهب پلید شیخ المشائخ چنان بنظر آمد که امام سوسنی مادر مکرمه
خود را که خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود نیز همراه نگرفت با وجودیکه کسی نبود که او را حفظ
و حراست نماید بلکه حاسدان و دشمنان بودند چنانچه عنقریب می آید حالانکه هر امر را که از خور و ریا
وغیره بود اگر خواستی بی کلفت بسبب مانند و تسدید ملائک بظهور رسیدی وازینجا قیاس باید کرد
که چون او نیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسن ثانی عسکری رضی الله عنهم اجمعین
داشت البته بخصوص ائمه هدی که نمونه آن در مجلد اول ست پرورش و انتظام عوالم اربعین با او
متعلق یافت با اینهمه رفاقت مادری اختیار نکرده او را در تهلکه عظیم در گذاشت که زینهار نه گفتنی است
امروز هم از تدبیر نهفتنی که ملا مجلسی و دیگران کوچک ابدال شیخ نجدی در تالیفات خویش سعی

علی رؤس الاشهاد نشان داوند و قطره از بحار و مانند آن پیشکش میکنم گران بیچاره را گفت که بجای
خود باش که می آیم پس قطع نظر از حصن استظهار غلامان خلیفه عباسیه و محبوس گردانیده و تقاضی
شوراب بسپردند و همه این مردم باظهار شاگردان و مریدان شیخ نجدی از نواصب خونخوار و ظلم و جفا کار
بودند پس قساوت قلبی و بی ناموسی را نهایتی نماند و هیچکس از اهل دانش و بینش به کفر و اسلام
چنین پرداخته و عذر و بیوفائی در حق مادر خود نتوانند کرد آنچه از این امام صاحب مروت و حیا
صدور یافت و انهم بعد از حصول علوم لدنیه با ذنی توجه بانکشاف کما ورد نا نموذجه فی هذا الامر
اطرف آنکه بر اصول موضوعه طائفه عم او جعفر کذاب قمار باز طنبور نواز مدمن خمر لیلے غیر ذلک من
الکبایر بود اینهم بخیال نیامد که بعد از غیبت چها خواهد کرد چون بر مکان امام مسلط شد پس سبب
استتار اینمعنی که امام حسن ثانی ولدی نگذاشت آنچه واقع شد جز فی ارزان این است که امام جهان
پناه مهور دستگاه پرده غیب را درید و سلاح پوشید و بر اسپ تند و تیز رفتار سوار شد و حمله آورد
و ایضاً وقتیکه چند صد سوار بیوفا خواسته بودند که غارتگری نمایند چنین معرکه آرائی و جولانی
کرد با همه دانستند که بدست او کشته میشوند پس جز تضرع و زاری و فرار چاره ندیدند پس برای
حفظ سکان و اثاث البیت آنهمه مجاهدات بوقوع آمد و بحیث حراست و نگاهبانی مادر معظمه و رعایت
شریعت غرا هیچ کوششی و کششی و گران رکابی و بیداداری بظهور نرسید و هنوز انتظار در استتار است
بقول علامه دهلوی قدس سره العزیز این امامت نشد قیامت شد ۞ الغرض اینجا بی جرأتی
و بی ناموسی ست و هم تبدل احکام شرعی و در اینجا هجرت ست از بلاد کفار و مشرکین که
از سنن مرسلین بود کما فعل ابراهیم صلی الله علیه و علیهم اجمعین و نیست نزاع میان من
و تو در هجر و خوف که آن در حقیقت از لوازم بشری ست کما لا یخفی راست بگو که علمای امت در
سیر شریف چه نوشته اند از انتقامات دین و دانش را استعاره بکن که با وصف ریاست کفار
و دشمنی شان حتی که رؤسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان وغیره از
دعوت دینی دست بر نداشته و گاهی مدح مذهب شان نفرموده و سیزده سال از رسالت
خویش در مواعظ و تذکیر و بیان خرابی مذهب کفر و شرک بسر کرده در مقابله شان پای استقامت
فشرده و در جهاد و لسان افزوده با اینهمه سفر شریف و هجرت مینقش را به تقیه تعبیر میکنی و بیخ دین
و بجلت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش هم از خدای عز و جل نمی ترسی و قعد
هجرت را همی پس کتب خویش را هم نگریدی که تقیه بر انبیاء روا نیست و محققین مذهب
شیعه گفته اند که تقیه بر حضرت انبیاء حرام ست و بر ائمه واجب ست چنانچه اخباریه هم مینویسند از
متقدمین ابا ابو علی طبرسی یکی ست که مارد با الیه که تقیه را برای انبیا تجویز نمی کنند ایا ایشان بیل

و بے سند و بی رفع روایت بحضرت باب مدینه علم یا بی سماع از حضرت ائمه دیگر این احکام برای حد
اجتهاد خویش جاری کرده اند حالانکه نشان هر علوم اصولیه فروعیه هزار بار گفته اند که اول من قاس
ابلیس و تو خود گفتی که تقیه از جهت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که تقیه ترس و خوف ست و حضرت
سید ما انبیا و رسل در تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکه خود این امر مفض ایزدی در کتاب مستطاب نازل آیت
نگر ترا و دیگران را از اساتذه و تلامذه بوجه اندیشه که رد وحی و استعفاے رسالت را بسوے حضرت
سرور کائنات صلعم نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیلی ثابت بکن باز قدم درین
ابحاث بنه و داد حماقت پیش ازین مده که قبل ازین ترا می باید پرسیدن ؎ آنکس که بقرآن و خبر
زو نرهی ٭ آنیست جوابش که جوابش ندهی ٭ معهذا هر گاه امام تنهار و بروی چند صد سوار در اسبو
دنیوی از اثاث خیمه وغیره مقابل شد اکنون در مقابله چندین هزار چه انتظار که آنیکه از سر گذشت
چه یک نیزه و چه یک دست چنانکه از کتب خویش دانستی و بالاتر آنکه امام جعفر صادق ع وجود هفده کس
را از موالے در جهاد شرط نداشت کما فی الاصول الکافی للکلینی و حالش در زمان تو چنین بود
که از لطف خویش صدها مجاهد متعه زاده که اگر چه برای ائمه از فقه الرضا حرمتش بر می آید بر آورده
که از هجوم مبارزان روئین تن و جهان پهلوانان لشکر شکن سر نه پیچند بلکه نکاح زادگان و نیاد
جنبت مستورشان همه هیچند پس انتظار دو هزار مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کما فی الاصول مثل
جنات الخلود از باب لزوم ما لا یلزم خواهد بود که هر فردی از متعه زادگان بدان زیادات لب گشتن
و ازین بیانات هم بوضوح انجامید و بدلالت کتب شیعه بثبوت رسید که علمای شیعه مرد این میدان
نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید همه بنفاق و ریا مبتلا هستند ؎ ریا حلال شمارند و جام باده حرام
زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش ٭ ریای زاهد سالوس جان من فرسود ٭ قدح بنوش و بنه
مرهمی بر آن دل ریش ٭ ورنه امام روز بروز بدریای غیبت منهمک نمیشد که بر گمان شیعه ترقی دین ست
و ما هم می بینیم که تعزیه دارے و سوگواری شهیدان کربلا درین زمان از عشره محرم شریف بدو ملک شیعه
و در امام باڑه آغا باقر شور و شر چنداں است که گاهی گوش کس نگردیده بود و در هر سال کثرت شیعه زیاده
از سال سابق شد و هیچ تقریبی از شادی هم بدون مرثیه و نوحه خوانی نمی باشد حتی که محابین دانستند که
چنین ذاکرین چگونه اهلبیت طاهرین جور و جفا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین ع بر زبان
می آرم که اگر شما ماتم اهلبیت نکنید دیگران کما بودند که اهلبیت را کشتند چنانچه قبل ازین همراه نام کتاب
دانستے پس اگر امام تو از شما در عیان بمولا سے اهلبیت مطلقن میبود البته روز بروز در غیبت ترقی نمیفرمود
و در حصارهای آهنین پناه نمیگرفت و پیر و یار و برودی خویش فرخنده هشت و با وجود یکه بر روایات مجلسی
و غیر او در اقصای عالم گشته و تا مرید بسپهر پست و بلند بر صحرا بعنبت نور دیده انقدار شیعه شریک یا دین و ملت

اورا بهم نرسیده اند از جای خود بجنبند و نطاق همت بر کمر بندند پس قرار داد سابق محقق شد که
شیعه مثل یهود اند و بمجرد ظهور مقابله امام در بیان مانند شان خواهند گفت إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ و از ینجاست که چون حال اثنا عشریه را عیانا دیده مثل بزرگان خود بر شما اعتقادی
نمیکنند و همه را مصداق مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ میدانند و بنفاق و ریای شما پی برده
اگرچه عرضها بمضامین تازه و اخلاصهای بی اندازه مینویسد و در انهار جاریه بجا بلقا میفرستند و هرچند آه
و ناله را در آن میکشند ولیکن او اکنون بدام و دانه شما بعد از اطلاع بر خیالات اثنا عشریه گرفتار نمی شود
و اتفاقی نمیفتد بالغرض دیروز دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه برای جهانی طبع افسرده و دقت
و تذکیر زنده شان دل مرده روبرو بود بیک ناگاه مجدد انگاه برین غزل افتاد که از لطائف غیبیه و نادرات لاریبیه بود
که هم بر زار و نالهٔ اهل نفاق شامل و هم توقیع وقیع بعنوان بدیع در آن حاصل است اگرچه زبان صاحب
رقعات مزوره استاد شیخ نجدی باقی نماند که درین ابواب بمضامین دلربا متضمن بتسلیه و استمالت شیعه
پرداخته شد و قلوب اهل خلاص را انجذاب شد کما لا یخفی کتاب التوقیعات بالجمله زار زنالی و خیر سگالی محررین نامه
متغیر نگردید و لفظا اینست نظم از خون دل نوشتم نزد امام نامه ۞ انی رأیت دهرا من هجرک القیامه ۞ دارم
من از فراقت در دیده صد علامت ۞ لیس دموع عینی هذا لنا العلامه ۞ پرسیدم از طبیبی احوال دوست
فی بعدها عذاب فی قربها السلامه ۞ گفتم ملامت آرد گر گرد دوست گردم ۞ و الله ما رأینا حبا بلا ملامه ۞ حال
درون دریشم محتاج شرح نبود ۞ خود میشود محقق از آب چشم خامه ۞ یا دوستان حالم تا کی نقاب برداشت
کالشمس فی الضحی ها تطلع من الغمامه ۞ اما جواب پر عتاب حضرت امام که توقیع سطر از ناحیه مقدسه بعد
از استماع نامهٔ رفضه اثنا عشریه از اولین و آخرین قران شمر و بعبارت بلیغه موجزه و کلامی مختصر بلسان
۵ هرچند آزمودم از وی نبود سودم ۞ من جرب المجرب حلت به الندامه ۞ الحاصل حارثه معلم بن ملجم
الملاوت را باید اندک غور و تامل نمودن که در مابه النزاع تقرب امام و گوشه گزینی است از رفضه و حقیقت
را شب و روز صحبت دانستن دائمی با مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان موافق کلام پروردگار
انام بود حتی که خطبه آخرین موافق روایات در بحار رفضه هم ستایش و در عین هجرت رفیق گردانیدن
صدیق عمگسار و سفارش صحابست و شیخ نجدی چه مجال دارد از اهل قلب که در قلب این امور
بحقیقه لب خود کشاید و از در الزام و افحام اهل حق در آمد از مجرد انیمعنی که حضرت را از خود راندن نسبت بجز
هر کسی از اصحاب نفر شود بقیه مابه النزاع چگونه لازم می آید بینوا تو بجز او این مشکلات که در افسته تشیع
چنان انطباق دارد که طابق النعل بالنعل است خصوصا نقص کلام شیخ الرفضه با دعقیله و نقلیه
که میتواند که بعد از رعایت انصاف و قوانین مناظره از میان بردارد و با صلاح جهالات او پیچ و ار
هرچند علم الردی داد فخر بر آن پدید در ماده تر با استفاده بکوشند کافی عناد الاسلام طرفه تر آنکه استاد شیعی

این اشکال را گویا جز اصم میداند که می پرسد که چرا حضرت امر هجرت را پنهان فرمود از ینجا هم توان فهمید
که هنوز او را از قصه هجرت تشریف خبری نیست و در تمام شب حکایت را نشنیده تا بامدادان بدانست
که زلیخا زن بود یا مرد این بزرگ شیخ سید و شیخ الطائفه مدت العمر پی تقصه بر و شاباش وصد آفرین بس
باید مجدد قصه را آغاز کردن و گفتن ای بیخبر در شبی که کافران بر شهادت اتفاق کردند حکم
هجرت در رسید پس که حضرت جناب امیر را که از اهلبیت بود و هم امانات مردم را که بحضرت می سپردند
بجهت آنکه آنجناب را امین و صادق در معاملات اعتقاد میکردند و پر ظاهر است که با هر کسی که درست
معاملی و راستی اختیار کنی امین گذار و درست کردار خواهد دانست فکیف که در روایات فریقین
نیک میدانست پس او را در خانه مقدس گذاشت و بعد از تسلیه صدیق را همراه گرفت که دیرینه
پیروی حضرت و دعوت و دین بود نه تقلید اصحاب کهف و رقیم بر گمان رفضه بدین درباره امیر المومنین
کما فی الکافی و البحار و حق الیقین و مشرکین عداوت بیش از بیش داشتند چنانچه عداوت حقه
بنا بران او را رفیق خویش گردانیده بسوی غار متوجه شد و هم از ینجا است وجه دیگر یافت که اگر او را
در مکه بگذارد کافران زنده نخواهند گذاشت و از ینجاست که رئیس غاران ابوجهل بر سر بلندی و نشسته
ندا میکرد چنانچه اهل تحقیق در نصرة الصدیق آورده اند که اگر کسی خبر دهد بحال حضرت او را انتهای
آرزو و لیش رسانم و همچنین مخبر حال ابوبکر را و هرگاه کفار بعلی مرتضی در آنوقت چندان عداوت نداشتند
اقتضای مصلحت همین بود که او را همراه نگیرند و برای ادای امانات خواست اهلبیت بگذارند کفار چون
دانستند که حضرت صلی الله علیه وسلم بجا نیست خواستند که آنجناب را قتل کنند ابوجهل بجهت عار
و دلاوری که در سر داشت بانگ برزد که شکست نامردی باشد خفته را کشتن اول باید او را بیدار ساختن تا
حوصله او باقی نماند میانه ما و او جهد را نه دائر شود پس سنگریزها انداختند حضرت علی مرتضی هرگاه چادر
از روی مبارک بر کشید گفتند و اعجبا علی را فریبید خود گوشه گزید پس هر طرف دویدند که اگر یابند و هرگاه
رفاقت دائمی و صحبت قلبی و دعوت دهی ابوبکر را میدانستند تجسس کنان بر دروازه ابوبکر آمدند تا حال
تشریف دریابند اسما دختر صدیق از خانه بدر آمد پرسیدند پدرت کجاست گفت نمیدانم کجا رفته ابوجهل لعین طپانچه
بر روی او چنان زد که گوشواره اش بر زمین افتاد هرگاه مایوس شدند دانستند که هر دو برفاقت همدگر
رفتند ابوجهل مردم را برای تجسس می انگیخت و باواز بلند میگفت انچه و انتهی این امور را بقیه یا به النزاع
توان گفت ای بیخبر این هجرت ست که نوالش را که از کتب قدما و متاخرین تو با حادیث حضرات ائمه جمع کنم
شاید از راه عناد بگوئی که زیره بکرمان می بری و فلفل بهندوستان می اری الغرض چون امر هجرت دفعی بود
نه تدریجی و در شب اتفاق افتاد نه روز و اگر حضرت در آنوقت نازک اصحاب را جمع مینمود و میگفت که
در فلان غار روزی دو برای تهیه اسباب سواری و غیره بسر میبرم چه سود و حاجت چه بود که چنین فرماید

بعد از آنکه بسیاری را بدانصورت روانه فرمود و بسیاری را امید انست که متعاقب می آیند پس نسخه طلب
شیخ نجدی انهم تو انگفت که برای بیماری خود دوائی بطلبد ظاهر الطبیب حاذق جز علم طالع که خوابش و مذهب
تو بیشتر از بیشتر ما تو رسیدت درمانی نخواهد تجویز کردن مثال آن رعایات را هوس داری از کافی کلینی و دیگر
اصول بجوید برود که از مرض خود فارغ شوی که این نسخه برگشتن جبر و دری هم موقوف نیست چنانچه در مقاله
سادسه گذشت این نوع امراض بتوجهات حضرات ائمه از تو زائل تواند شد و لیکن زوال مرض جهل
مرکب مشکلتر است که با انهمه بلوه و دمای این خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روضه خود بقول جناب
صواقع آنجناب را مستعفی از رسالت نوشتی هر گاه رد و هم را نسبت دادی بی شبهه کافر شدی و این
از همه امور اظرف است که دیگران از اکابر این استعفا نوشتند چنانچه فقیر آن را کما ینبغی نشان داده لیکن
جهل مرکب در جهل مرکب شد داخل شد که با انهمه دعوی معرفت در سر داری و گمان میبرکه شاید شیخ مذکور
درباره باری عز و جل اعتقاد نیک دانسته باشد زیرا که رب العالمین اگر عاقبة الامر را دانستی البته
برسم رسالت بفرستادی که انفعال رسالت را نتواند برداشت رسیدم بآنکه معرفت امام حنف نیز او را از ائمه
حاصل است که با وجود خیال سلطنت و امن و حراست و افواج غیر متناهی تقیه را از دست نمیگذارد
و عجبی نیست که خطبه خلفاء راشدین و افضلیت صدیق را مثل جد امجد سر منبر میخواند بلکه ایهم که هر که او را
معصوم گوید هشتاد تازیانه بزند کما فی الصراط المستقیم و معرفت ائمه شاهد بدانطور باشد که رفضه در
تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی پیغمبر بود که جعفر را می بینم و دیگران را نیز ابوبکر تمنا کرد پس دست
بر چشمش کشید بعد دیدنش دانست که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معرفتها
مانع است از کفر یا باعث آن فاعتبروا یا اولی الابصار چون قلم تا باینجا رسید در عبارتش یاده محدوش
شیخ که مجتهد دهقانی پس از نقلش در عماد الاسلام چنین مینویسد لکن حیث کانت نسخة مجالس الشیخ
المفید الحاضرة سقیمة قد وقع فیه قلیل تصرف الخ دست از قیل و قال برداشتم و چندان حاجت هم
بذکرش نیافتم و بدین ابحاث اکتفا ساختم و در حقیقت ابحاث مذکوره نیز لطفی بوده نه مقصود اصلی تا فضلا
ندیده اند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن زگلستان من بهار مرا
تکلیف که ایشان معلوم نشد که پیر دهقانی دران با اجتهاد جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلاحش
در چه باب بوده و در اصلش چه خطا رفته و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظیم**
هرگاه ابحاث کتاب الخ منجر شد بذکر حال امام مهدی شیعه و حال جهانداری و عیتش لا جرم بخواهش
مشتاقین یک دو حرف از رجعت ائمه که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند میشود که تفصیل
آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشته پس بدانکه همراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
رجوع کنند بهر طلب انتقام از اعدا بگیرد و گمان میبرکه مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن کسند و زید

فرزند حضرت خلیل ست بلکه پسر خر قتیل است علیهم السلام که قومش بر روایت کامل الزیارت در سال
رجعت پوست او کشیدند و ما بینا بلای شدید دادند و حق تعالی ملائکه عذاب برین قوم بیباک فرستاد و حضرت
اسمعیل تن برضا نداد مگر آنکه همراه حضرت امام حسین ع وقت رجعت با کمال جبروت و عظمت برخیزد و دمار از
دشمنان برانگیزد و امام حسین ع بران کرسی جلوس فرماید که گرداگرد آن نود هزار قبه سبز مکلل بجواهر خواهد بود
کتاب صافی شیعه که مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن میکند دلالت بر آن می نماید که هر که انکار کند از رجعت
ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر است معنی و منکر و مردد آن
شک کننده است در حشر و نشر و محض بیدین است و رجعت ائمه عموما مطابق احادیث صحیحه است اذعان
آن باید کرد و در رجعت حضرت سید الساجدین احادیث از آنهم زیاده تر است و در رجعت امیر المؤمنین ع
و امام حسین ع اخبار متواتره بحد ثمین شیعه رسیده اما خلافت شاه ولایت پس آنقدر طولانیست که بشمار در نیاید
ولیکن در بصائر آنچه با حادیث ائمه مدلل و بروایات صحابه مکمل است مقدارش چهل و چهار هزار
سال است و اینقدر که شنیده نشد زمان خلافت امیر بعد از رجعت اخیر است که حضرت شاه مردان با شیطان
و جنودش مقاتله شدید فرماید و حمله حیدری و صولت صفدری آغاز دو با اینهمه کشش و کوشش چه عجب
باشد که شکست بر لشکر ظفر پیکر واقع شود و حضرات رفضه مقتدیان ما ی فرتعاد نهم و کانوا اشیعا یا لعنت
نفاق و تقیه مصداق کی لو امدویتنا کردند چنانچه مقبولین رفضه را در احادیث غیره رد داده علی باقی
علل الشرائع و غیرها و طعن رفضه درباره دیگر اصحاب بایشان منقلب شد چه علمای ما الذین قیاس لیستقیم
که گروه بودند که هر که از میدان فرار یافت بالضرورت دشمن حضرت منافق است لاتکه محمد ... بر دند که در
حدیث فرار شیخان نسبت بعمر تمام مقدس آنقدر بود در مقامات دیگر امیر عقیلی که رسید نشر از شاه مردان
نیز عائد ان ... زیاکبر بقید عدم رجعت مقید گردانند ورنه این تهور شیطان از کجا بهم رسید که از سایه میگریخت
و در رجعت بمقابله آنجناب شمشیر آهیخت و قدم بمعرکه مردانه افشرد و حالات روز سابق از یاد برد الغرض شکست
شکست کنندگان ... هیچ دقیقه نماند بلکه بسیاری در دریای کوفه که فرات است غوطه خورند و از ترس شمشیر ابلیس جان بسلامت نبرند
که ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با هزاران ملائک سواری ابر فرا رسند و حربه نورانی
در دست حق پرست داشته باشند و هرچند ابلیس لعین خواهد که بتقریب فرار راه تسلیم بپیماید و لیکن افواج قاهره
ملائک از هر طرف محیط شوند تا حضرت پیغمبر بهمان حربه نورانی مهم ابلیس کفار را کفایت فرماید و اتباع
و اشیاع شیطانی همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای عز و جل را بیگانگی بیوسوسه شیطانی اندیشه
بپرستند و هر شیعه را هزار هزار پسر باین حساب بوجود آید که هر سال یک پسر بهم رسد و بهار گلشن بقدرت
ایزدی چپ و راست مسجد کوفه اشرف قلوب ناظرین برباید و سبزی را نضارت تازه و بهجت بی اندازه
بیفزاید و با اینهمه گلگشت فردوس مع جلوهای طاووس در وطن اکثر حضرات رفضه یعنی کوفه اتفاق افتد

ولیکن [illegible] آکیمین آمده [illegible] محشور شوند بعد از آن بعذاب دائمی می رسند وهرگاه
گفتگو بیان [illegible] که اکنون شیعیان [illegible] آورده اند گفته بر اثر تقیید رجعت در غمیدان دیاری حاجتی نیست
که کشتن شیطان با امیر المؤمنان [illegible] در تصحیح [illegible] بیان هم در کتب امامیه سنی گفت غفلت
شیاد و غایب [illegible] الشیطان یعنی من ظل علی اثر می نماند چه بدیهی است
که شخصے چنان [illegible] باز گشتن [illegible] وقت حضرت قبل از رجعت باز پیش شمشیر بجنگد پیش از رجعت تا مبهوت
شدند [illegible] اگر [illegible] سستی پشت یار دگر فادخلوا دار البوار الحکم
حدیث رواه الفریقان من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار الطرف اینکه دابة الارض معاذ الله آنجناب است که
بر روایات [illegible] طعام [illegible] زنان جماع میکنند انیست حرفی از آن بعض که اخس
حیوانات بلا مبالات برای جناب مرتضوی [illegible] اصول معتبره خویش وقت رجعت نشان میدهند
مثل روایات سلیم و مانند آن که هنوز از جسم اغیار مکتوم و مستور میباشد پس اگر این اصول هم برسد
بکتب مجلسی از تراجم بحار و حق الیقین و حیات القلوب جمع بکن تا [illegible] که او مضامین را با تمام با پایه اهتمام رسانیده
[illegible] جلوه [illegible] افادات [illegible]
با قیمت [illegible] از آنهم [illegible] نگارستان خیال و بهارستان جمال
منصوص [illegible] هزار سال [illegible] دیگر است [illegible] هزار سال برای ائمه
اثنا عشر [illegible] حضرت امیر [illegible] خلافت [illegible] پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
آنجناب [illegible] ولیکن [illegible] امام منتظر [illegible]
سراپا انتظار است [illegible] تمام عمرش با چند هزار سال در انتظار غیبت
بگذرد [illegible] الف سنة مما تعدون قرار دهند چنانچه بعضی [illegible]
آن [illegible] صاحب الامر [illegible]
[illegible] باید [illegible] اصول خود
باید آمیخت جناب [illegible] یعنی حضرت [illegible] که چهارده طبق زمین و آسمان بر ایشان روشن است
چه عجب [illegible] تقریر مناسب نباشد
گل آورد [illegible] بوستان [illegible] گلشن هندوستان [illegible] اگر حضرات امامیه [illegible]
بهر معطله قرار [illegible] این بزرگان را در ظلمات [illegible] نشستند
و آیه [illegible] اهل اسلام [illegible] کفار [illegible] برای امام الائمه ضبط
[illegible] اطمینان تمام می آرمیدند و
[illegible] شیطان [illegible]

طغیانهم یعمهون ذٰلک جیل فی غلّ و انهم یتیقنون بحمد الله که از تکمیل و تتمیم نیز فارغ شدم اکنون اجازت باید داد

تا در انچه مقصود اصلی بود یعنی مناظره با کوچک ابدال قاضی ذهب الله بنور فکره مجتهد الزمانی ست رجوع کنم و الله

ولی التوفیق و بیده از منه التحقیق **قوله** لا یعزب عن اصلی الابصار الخ **اقول** لا یخفی علی ادنی البشر

ان من تخلف عن نصرة قرة العین المصطفی علیه و اله الصلوات الملک الاعلی بالیا کان من اولاد اسیاد المؤمنین

عن الاوناس او علی المرتضی رضوان الله تعالی علیهم فهو هالک علی ما اعترف به المجتهد الرفضه و قد تخلف عن

شهید الکربلا محمد الحنفیة و کثیر من اخوانه و مثل عبد الله بن العباس علی تصریح جهابذة العلماء من اتباع سمعاء

کاین السباء ولیس لهم عذر یتقبل فی الشرع الغراء انهم سمعوا نصوصا متواترة صدرت عن سید انبیاء

و ائمة الهدی کما بیناه مرة بعد اخری و ذکره بعد اولی و الرفضه النوکی علی ما یقبلهم قدوة العلماء سلالة السادات

الوری من الذریة الطاهرة النجباء مولانا نصر الله اثار الله برهانه فی الدنیا و یوم اللقاء یعدونهم من الصالحین

اهل البیت و محبیهم و مقتدیهم و مؤید الملة البیضاء دون خلفاء سید الانبیاء الذین اسسوا الدین و شیدوه

بالیقین فلیت شعری ما ذا یقول ههنا الراسخ ما بینا هذا الهالک علی السنة الائمة اعنی المفتری علی اهل التقی

الابرار دعی نیابة صاحب الامر فی الدنیا و هو لنا ککلب من الفرقة الکسیة کما بین امثال الکلینی ان بنی امیة

ذریة الاثنی عشریة و مدح مذهب الکیسانیة فاعلم عن اتباع اهل الحقیقة وانه المختار عند المدینة البشریة علی ما

الا ان الاسلام و التیمیة اهل المدینة انهم بدلوا اسمهم فی عهد امیر المؤمنین عثمان و قد قصدوا محاربة

اهل الجواز و بعد ان منعهم کما منع علما شیع امر ارتهم و الحاجة لهم ما ذلک الصحابة من اهل بیعة الرضوان علی

المرتضی و الحسنان المکرمان قد عقلوه و دعی الفیلا حتی خرج لهم مع امر ائد البادی علیه لا کما

اهل النفاق و المشتبین من ذریة الوجهین ان امیر المؤمنین علیا کرم الله وجهه هو القاتل الحقیقة و هو

ینادی و یلعن من قبله فی سهل او جبل لیقول اللهم افسم بین الرکن و المقام ما قتلت عثمان

و ما شرکت فی دمه قط و هو الصادق المصدوق کلام الحلی الکذوب لیقول انه او

بین ایدیک العقلا فی کتاب نهج فی الاصول و الفروع و تغییر عن جواهر القاضی بطلی تعرف و هو مسند

اهل الحق فی احقاق الباطل کالموج بین عوق دلالته قد فرشه و مرکما کان استعدان فیهم من قتل علی امر

و یا جمله الاجله من الاصحاب تیقنوا علی الدین القویم و شیدوا اعلی الیقین حتی لم یبق الا مقیم عن اولادهم

فکیف یخرجون عن دائرة المسلمین العجب من بعض علمائهم انهم زعموا ان الصحابة بعدوا علی الحق

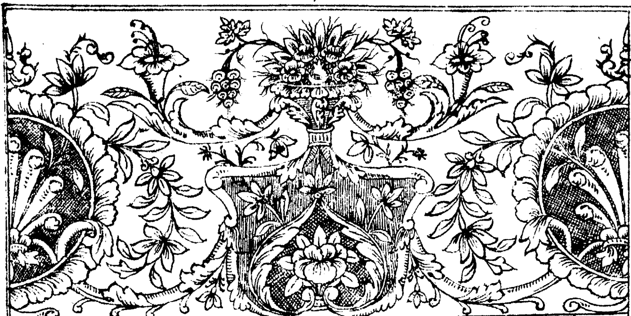
ذو النورین و دعوا عنه اهل العدوان و الحیف لما استقروا من استعمال العمال و استبدال الاقارب

زمان یقدر شهر او شهرین ثم ان الذین لعنوا علیهم اکثرهم الکبار و فضلاء الملة و دعوا بقیة او ادرکوا شهرا

صلی الله علیه و سلم و صحبة جار او مالک کید الجاهل من اهل الغی ان الله تعالی یوم القیامة من الملائکة

یعرف ان جمعا من الخلفاء و قوما من الفسقة قتلوا عنه بفرقة ذی النورین امام الهادی و ...

نقلا صحيحا عن ثقات ولا على انه شكى جل اصحاب رسول الثقلين انهم صاروا مقصرين في امامته وشركوا في قتله فكيف يحكم واذا
ورد ايتين وما نظر الى ما ثبت في الكتب المذكورة مثل الصحيحين فانا عندنا هو مثل التام وترك تنبيها توخا شهوره ابين العلماء
الاعلام فحال وهي المذكورين في نفيهم البغاة كسيدنا الحسين حين حضر في الكربلا وقال للمقاتلين حينئذ ان تقتلوني
لا تجدوا الراحة في الحيوة الدنيا ابدا واما قتل الاصحاب الكبار من اهل المدينة في واقعة الحرة فلا يدل على شركهم
في ذم ذلك الملعون والمظلوم كما لا يكون دليلا على تخلفهم عن سيدنا الحسين رضي الله عنه فان اقوال الظالمين
الفاسقين كما لا يكون معتبرة كذلك افعالهم ولم يرد تلك السفيه اي قوله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا
منكم خاصة فالظاهر انه صرف الكلام عن موضعه كما شهدت به تفاسير الشيعة حيث تدل على ان لا ليست للنفي بل
هي لام التاكيد المشبعة فالاية ليست دالة على العموم بل تدل على الخصوص الظاهر المتبادر منها العموم فعبارات
حقيقية فيه وقد فسره الفاضل الكاشي في تفسيره المسمى بالصافي حيث ذكر اسباب هذه الفتنة المداهنة في الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر اي غير ذلك من الواجبات وتتبعنا كل ذلك الى الائمة الطاهرين حتى ارتفاع
الاختلاف قلت في الشيعة على ما في الكليني اي ان وصل عددهم الى الاربعين ثم هم لا يزيدون وفي روايات الاصول
ان سلمان الفارسي لما راي ميل سلطان المدينة الطيبة الى الامرة امر بمنع فاطمة الزهراء من الدعاء عليهم
عليها ارتضى او خاف على الناس [illegible] عموم وهو المطلوب ثم انظر الى [illegible] اي حديث سيدة النساء
رضي الله عنها ايضا في اخبارهم حين ظلمت في ايام امامة امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
لما دعوت عليهم ليلا اتصل البلاء [illegible] فهم والحال ان اهل الظلم اكثر كانهم طلائع الارض كما
من لم يرض به [illegible] في البيداء فعل ذلك الجاهل [illegible] عز وجل على ما ورده
رئيس اهل الدعوى في مباحث [illegible] والروايات الصحيحة
عن [illegible] النبي صلى الله عليه وآله وسلم وليس هذا موضع التفصيل ولكن اوردتها للتكميل فان اشتبه عليك بعض
الامور المتعلق بذي النورين فعليك ان تطالعه مجلد الاول من ازالة الغين فالعجب من هؤلاء وهي المفضول انهم يطعنون
في اصحاب الرسول المقبول ويمدحون بعضهم بالخصوص ويسمونهم بالاركان الاربعة وهم قد خرجوا على مولاهم من يد الخلفاء
وتركوا النصوص ورفضوا سيد المرسلين بين ايدي الكفار والمشركين بعدما اقسموا بالله جهد ايمانهم انهم لن يفروا ابدا كما
عرفت العبارات التي نقلتها عن كتبهم صراحة لعنهم رئيس الوصيين علانية وجهارا ولكن لا ينطق اللسان الشيعة بانهم
كانوا منافقين وصاروا بعد النبي صلى الله عليه وسلم مرتدين وان قال في حقهم رسول الملك المتعال انه سيجاء برجال من امتي فيؤخذ
بهم ذات الشمال على ما في نسخة سليم وصرح هذا النبي الجليل بانهم اشبه الامم ببني اسرائيل كما في البحار وغيره فيقول الشيعة ما يقول
حتى انهم جعلوا بهلال الدجال وعزرائيل وقد نقلت مطولهم بان الاحداث والارتداد قد صدر منهم بموانع شتى والطول الاستدلال في طبعه هؤلاء
لما بينا في المسلك الثاني من المنتهى ولكن وقع الفتور في طبعه واشتهاره من عقلة الغافلين اللهم تقبل مني ذلك الكتاب انك انت السميع العليم واجعل
مطبوعا عند الاولين والاخرين ونور به قلوب المسترشدين وادله بين ايدي الطالبين والقي في المشارق والمغارب بجاه سيد المرسلين صلى الله عليه وآله واصحابه الطيبين الطاهرين





المقالة الثامنة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی سبیل الرشاد

وابن حجر عسقلانی یزید را از جملهٔ خلفای اثنا عشر که در حدیث نبوی منصوص است شمرده
پس لابد که هر که با یزید محاربه کند از جملهٔ محاربین خلفا بوده باشد انتهی بلفظه قال المجیب الغیر المصیب ظاهرا
این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده اعنی لله بلاد فلان که در تعیین
مصداق آن در میان شیعه خیلی اختلاف و اضطراب بوده و هر کس مطابق فهم و ادراک خود در توجیه
آن سخنی گفته لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا که خلافت
اعم از حق و باطل گرفته کما فی الصواعق المراد ثم مطلق الخلافة التی فیها کمال و غیر لما مران من جملتهم یزید
بن معاویة الخ ومن ادعی الاستلزام فعلیه البیان وعلینا التسلیم آورده بالبرهان علاوه برین تقریر که
در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه بخوبترین وجوه کافی و وافی خواهد بود چه ازان منکشف میگردد
که شرک و کفر و هم منافی خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هر قدر که انکار توحید و سوء اعتقاد
اشد باشد استحقاق و فعلیت خلافت اشد جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم زیاده تر خواهد بود
تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی از امیر المومنین آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
که بار خدایا رحم کن بر خلفائی من گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خلفائی تو چه کسانند فرمودند که خواهند
آمد بعد از من و احادیث و سنت مرا روایت خواهند کرد انتهی مضمونه و ناظر کتب طائفه شیعه نیک میداند
که زراره و هشامین و مومن الطاق در اصحاب ائمه شهرهٔ آفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث

وتفسیر در قدمای شیعه کالشمس بین النجوم اند اما زراره فقال ابو امی جعفر بقفه اسانه زراره واما هشام فانه فاق اصحاب ابی عبدالله کلهم وحال مومن الطاق وغیره او عموما از تصریح فاضل مذکور از ی عیان میشود وبعد ذکر اسامی بزرگان خود می نویسد که ایشان روسای شیعه در فقه وحدیث وکلام بودند وکتابها تصنیف کرده اند ومسائل را جمع نموده وهریکی از ایشان اتباع وشاگردان بسیار داشتند انتهی وحال زراره بسبب سوء اعتقادش بحدی رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلس سه بار بروی لعنت خدا درخواسته وحال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانیست مجملا باید شنید که بشهادت تکفیر ائمه این روسای امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی ابعاد ثلثه اعتقاد میکردند ومیگفتند که او تعالی از بالا تا ناف صمد وزیر وباقی اجوف وخالی است وامامیه از استماع این عقاید زائغه بر ملا لعن میکردند وتبرا ازانها می جستند وازین مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده پیغمبر صلی الله علیه وسلم با شرک وکفر نزد امامیه جمع می تواند شد چه جای فسق وفجور واخذ احادیث از کلاب ممطوره وحدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه نیز مید بانکه نافع دیگران و بحکم حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست قول برجعت شانست کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون تیره حمل جسم بر ذات مستقل وصورت بر حقیقة الحقائق ومجموع عالم را ذات خدا گفتن واسفلش را شبیه بحلا واعلی را روحانی وصمد قرار دادن ولفظ لعن وقتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیه الاشارة ما دل ساختن در معنی ابطال حقیقت ولایت وتوثیق تصارسه ومن یخدع خدعه وهم خوابد بود کما هو مبین فی الکتاب الثانی من المذکورین وایضا در کتاب علل الشرایع که مولف ان شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدق در حق او استعمال می نمایند بروایت فضیل از امام رضا علیه السلام آورده فان قیل لم لا یجوز ان یکون فی الارض امامان فی وقت واحد واکثر من ذلک قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله وتدبیره والاثنین لا یتفق فعلهما وتدبیرهما وذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهم والارادة فاذا کان اثنین ثم اختلف همهما وارادتهما کان کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق والتشاجر والفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما الا وهو عاص للاخر فتعم المعصیة لاهل الارض ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة والایمان ویکونون انما اتوا فی ذلک من قبل الصانع والذی وضع لهم باب الاختلاف وسبب التشاجر اذا امرهم باختلاف المختلفین انتهی بلفظه وازین تعلیل امامت مامون ما لبعض دیگر از عباسیه که هم جنبت ودوش بردوش او باشند لازم می آید چه سوال از امامت متغلبین باوجود امام رضا نتواند بود والا در بطلان آن بفقدان عصمت تمسک بالبتی فرمود وترتیب این مقدمات که نه مطابق واقع است ونه مخالفین بان قائل اند چه مصرفی داشته باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان فان الغایة الاجتهاد وهو

باب اختلاف واما عبد الواقع فلا يخفي ان ذلك كذلك الا تري ان داب المامورين باظهار الحق ان يجيبوا
سئل الشي والاحق بخلافه والثالث بما يخالفهما مصرحين بانه من قبلنا وهذه معاملتهم بالنسبة الي المخلصين
فما ظنك بالمخالفين واما مقدمه ثانيه پس آن نيز ظاهر السقوط است چه اين استقراء در معصومين مخالف
نفس الامر است وهو ظاهر لمن طالع سير الاصنفين من انبياء بني اسرائيل فكيف يخفي علي المتحرين بيني كه چون
موسي عم براي اخذ توريت بوادي ايمن رفت كوساله سامري جمعي كثير را از بني اسرائيل كه دود انحراف بدماغ
آنها پيچيده بود از شاهراه هدايت بخار ازضلالات مبتلا ساخت ودر اجماع ايشان نسبت بامامت هيچ فتنه
برپا نشد معهذا در معصومين وجه اختلاف هرگز معلوم نميشود فانهم لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون
بلكه در هنگام اتفاق مي بايد كه اصلاح امور امت از معاش ومعاد انها زياده تر متحقق گردد وكما عرفت
چه جاي آنكه موجب ضلالت وفساد بندگان خدا باشد ومن العجائب دعوي ان اطاعة احدهما علي التعيين ثبت
الاخر وانچه دريافت گرديد كه سوال از امامت معصومين هم واقع نشده پس متعين شد كه سوال از تعدد
خلفا در وقت واحد بوده واين كتاب از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است وكمال قدرت الهي در ضمن
آن جلوه گر چون ذوق سخن تا باينجا رسانيد بعضي از علل ديگر براي عبرت وحيرت سامعين ونظار
واجب الاظهار است قال امير المومنين واما كبر بطني فان رسول الله صلي الله عليه وسلم علمني بابا ففتح لي الف
الباب الف باب فازدحم في بطني فنفخت عن ضلوعي ملخص آنكه از جناب امير پرسيدند كه شكم مبارک
چرا مرتفع شده فرمودند روزي پيغمبر صلي الله عليه وسلم مرا يكباب از علم خود تعليم فرمود كه هزار باب علم
از آن در سينه من كشاده شد پس شكم من در ارتفاع بدين مرتبه رسيد مخفي نماند كه انتفاخ وارتفاع بطن
از كثرت علم امريست كه سامعين را از كثرت خنده پشت دوتا ميگرداند ازينجا ارتفاع شكم مبارک جناب
رسالتماب صلي الله عليه وسلم قياس بايد كرد كه درچه مقدار خواهد بود علاوه آنكه هرگاه دماغ
كه مقام حواس است ازينگونه امور مرتفع نميشود ارتفاع بطن از كثرت علم چه معني داشته باشد يقين
واثق است كه اگر سيد ابن طاوس وملاي سبزواري اماميه در قضاي تاويل وتوجيه اين حديث بعد از
رخصت قهقرے بلند پروازي هم ميكردند بجاي نميرسيدند مع هذا اگر امثال اين احاديث را محدثين
اهل حق تصحيح وتنقيد ميكردند بلا شائبه تكلف مجتهدان اماميه در كوچه وبازار از هندوستان تا بايران
زمين منادي ميكردند كه اي بندگان خدا تعصب سنيان را ببينيد كه جناب امير رضي الله عنه تنقيصا
عداوت باطني خود كه برابر بقيه كنک يا ماكيان ميباشد بنقل اينگونه خرافات بشكل عمرو عيار ساخته اند
نعوذ بالله من ذلك وانچه مذكور شد قطره از آن درياي زخار وذره از آن صحراي ناپيدا كنار
تصور بايد كرد اگر زمانه مساعدت كند واين قال وقيل بقيام واقامت وطن اتفاق افتد ان شاء الله
تعالي از عجائب ديگر كه ملاحظه كتاب مذكور وديگر اسفار معتمده اماميه بهم رسيده وهنوز در گفتگوي

علما نیامده اند که بیان نموده حدائق آملی و آمال المحق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد
انتهی کلامه **قوله** ظاهرا این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده
اعنی لله بلاد فلان الخ **اقول** کلام معجز نظام که در نهج البلاغة واقع است بنابر تفسیر قطب الدین
راوندی مراد از لفظ فلان که در ان واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیر ان بعمر کرده اند و بر هر دو
تقدیر معنی حدیث درست است و مطابق مذهب فرقه حقه است زیرا که اینمدح دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها یزید بود وارد شده
و در حق خلفای بنی عباس روایت ان هذا الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه
الی عیسی بن مریم او المهدی منقول گردیده و روایت اصحابی کالنجوم و کلهم صالح لا یوجد مثله از زبان صدق
بیان او در مدح صحابه سابق مذکور گردید و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده قال نافع
لقد رأیت المدینة و ما بها شاب اشد تشمیرا و لا افقه و لا انسک و لا اقرأ لکتاب الله من عبد الملک بن
مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن
مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس ابناء
و ولد مروان اباه و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسأل
بعدکم فقال ان لمروان ابنا فقیها فاسألوه و ازین روایت مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم
و ورع مماثل خود و دیگر اشیاخ قریش میدانست و از تتبع احادیث در مدح خلفای بنی امیه و بنی
عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح مستلزم حقیت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
نیز ثابت خواهد شد علاوه آنکه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریض نسبت بانکس دارد و همچنین
لفظ قیل العیب صریح است در اثبات عیوب برائی و از مدح بالنسبة و الاضافة دیگران مثل
عثمان و غیره رجحانی داشته و الاضمیر فیه باقی ماند لفظ اقام السنة و ذهب نقی الثوب پس چنین الفاظ
مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبة
فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلثین الف نفس و جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا
نحو من ثلثین الف نفس و توفر دعاء الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثناء و التعظیم له حتی قال قائلهم الخلفاء ابو بکر
الصدیق فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهم
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهلسنت مذکور شد و خطبه شقشقیه که بنا بر
تصریح ابن اثیر و فیروزابادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرتست دلالت صریح بر غاصب بودن
ثلثه دارد و در ان کلام احتمال تقیه غیر متطرق است و ما در ینمقام از حضرات اهل سنت سوال مینمائیم
که نزد شما خلیفه دوم الذی نزل علی رأسه الکتاب افضل است یا جناب امیر و بشهادت ان لا تاتی

جناب ولایت مآب خلیفتین را کاذب و غادر و خائن میدانستند پس چگونه مدح او دلیل حقیت خلافت خواهد بود
قطعا ظاهر است که کسیکه کاذب و غادر و خائن و آثم باشد مصداق نفی الشوب نمیتواند شد علاوه برین میگوییم
که هرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت تلک
الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود مدح جناب امیر چگونه باعث
مدح ضمنی قریش تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن باوجود عدم جواز تقیه بزعم محبت
بر آنحضرت باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر باوجود تقیه باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا لشیء
عجاب اینست حال حدیث لله بلاد فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محلی محمول نمیشود اگر از یکطرف
اصلاح میخواهند از طرف دیگر معنی برهم میخورد پس تشبیه تاویل اهل سنت در حدیث اثنا عشر بچشم بلا دو پاره با لفظ فلان که در روایت
عمرو بن العاص و زبیر خاص و نائب با اختصاص حال المومنین و قتال الانصار والمهاجرین در صحیح بخاری منقول
شده آنست انتهی **قوله** لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر
نیست الخ **اقول** چون فاضل مجیب درین جواب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا ما نیز درین مقام اکتفا
بر نقل عبارت رساله ثمرة الخلافة می نماییم و آن اینست اولا این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات و جهل
مذهب خود شانست فی تاریخ الخلفاء عن جابر بن سمرة عن النبی قال لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواهم
علیه الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان وغیرهما وله طرق والفاظ منها لا یزال هذا الامر صالحا ومنها
لا یزال هذا الامر ماضیا رواهما احمد ومنها عند مسلم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ومنها عنده ان
هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة ومنها عنده لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفة ومنها
عند البزار لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش ومنها عند ابی داود
بزیاده فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال ثم یکون الهرج ومنها عنده لا یزال هذا الدین
قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم تجتمع علیه الامة وعند احمد والبزار بسند حسن عن ابن مسعود انه
سئل کم یملک هذه الامة من خلیفة فقال سألنا عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اثنا عشر کعدة
نقباء بنی اسرائیل علیه السلام وفیه ایضا انه اخرج مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الجلد انه قال لا یهلک هذه الامة
حتی یکون منها اثنا عشر خلیفة کلهم یعمل بالهدی و دین الحق منهم رجلان من اهل بیت محمد انتهی و بر ظاهر است
که اگر حضرت مفتی را اطلاع بر جمله حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر بلفظ
امرا که خالی از تحقیر نیست نمیفرمودند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و مناعت
دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد از ان و نسبت ایشان بعدد نقباء
بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محلی دیگر ندارد خصوصا روایت اخیره که صریح است
در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نص است بر اینکه همگی ایشان عامل بهدی و دین حق

خواهد بود پس انکار مدح قابل انکار و قدح است و ثانیا ظاهر است حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستفتی
در استفتای سابق بآن اشاره کرده بود ملاحظه نفرموده اند و الا چنین توجیه غیر وجیه و تاویل رکیک که از قسم
تاویل القول بما لا یرضی به قائله است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء قال قاضی عیاض و لعل المراد بالاثنی
عشر فی هذه الاحادیث و ما شابهها انهم یکونون فی مدة عزة الخلافة و قوة الاسلام و استقامة اموره
و الاجتماع علی من یقوم بالخلافة و قد وجد هذا فیمن اجتمع علیه الناس الی ان اضطرب امر بنی امیة و وقعت
بینهم الفتنة زمن الولید بن یزید فاتصلت بینهم الی ان قامت الدولة العباسیة قال شیخ الاسلام ابن حجر
فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی الحدیث و ارجحه لتائیده بقوله فی بعض
طرق الحدیث کلهم یجتمع علیه الناس و ایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته و الذی وقع
ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فتسمی معاویة
یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید و لم ینتظم للحسین علیه السلام
امر بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل
ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی اولاده الاربعة الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام و تخلل بین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز
فهولاء سبعة بعد الخلفاء الراشدین و الثانی عشر هو الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیه
لما مات عمه هشام فولی نحوا اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه فانتشرت الفتن و تغیرت الاحوال من
یومئذ و لم یتفق ان یجتمع الناس علی خلیفة بعد ذلک انتهی موضع الحاجة و این کلام ابن حجر عسقلانی نص است
بر آنکه معاویه و یزید را در سلک خلفای دوازده گانه مثل خلفای راشدین منسلک و منظوم ساخته پس
اگر احادیث مذکوره عاری از مدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین هم لازم خواهد آمد و ثالثا آنکه
هرگاه حضرت مفتی یزید را در نظم امرای دوازده گانه منتظم فرموده و جاده اقتفای علمای پارسای
و ابن حجر عسقلانی پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و صدق آن اوصاف
چند که در ان اخبار مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور امت
و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از آنجمله یزید بن معاویه است یافته شود و در زمان یزید امریکه
باعث شوکت و مناعت دین اسلام بمذاق حضرات اهل سنت تواند بود و غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه
سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم آن قتیل بوقوع نه پیوسته چه معرکه حره و قتل و غارت مدینه
بزعم اهل سنت باعث دین اسلام بوده فانحصر الامر فی معرکة الطف پس وقتیکه قتلش باعث عزت و مناعت
اسلام باشد چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت حقیقة دانند و ان هذا الا جمع بین الضدین و قول
بالمتنافیین قوله علاوه برین تقدیر انچه در وافی و کافی مرقوم شده در باب الزام شیعه بجوبرین
وجوه کافی و وافی خواهد بود الخ اقول بحمد الله که چرا این قدر تعب و مشقت ورزیده چرا بکتاب الهی

که آنرا ملقب به مباحث عثمانی ملقب نموده رجوع نکرده که میفرماید جعلکم خلائف الارض پس بهتر آنست که بخلافت
تمام خلق قائل شود و از مذهب فریقین دست بردارد معلوم نیست که با وجود این آیه چرا ابوجهل و ابولهب
و شمر و یزید و هر فاسق و کافر را خلیفه نمیدانند و گاهی باشتراط اجتهاد و گاهی باشتراط عدالت می پردازند
خلاصه اینکه کلام در خلافت یعنی ریاست عامه زعامت کبری است و عجب تر عجیب هر جا که لفظ خلیفه
می بینند بمعنی آن برده قیاس بما نحن فیه و مبحوث عنه میکنند و معلوم است که احدی از فریقین
بمعنی مبحوث عنه رواة حدیث را خلیفه نمیدانند اما اینکه لعن ثالث زراره و غیره نموده پس
جواب تفصیلی آن در صوارم الالهیات و ترجمه اثنا عشریه مذکور است درین مقام مجملاً نوشته میشود
که مورد لعن بعض رواة در هنگام فساد اعتقاد آنها دلالت بر سوء حال شان هنگام استقامت ندارد دیگر
ظاهر است که هرگاه لعن جناب سالتمآب بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت اصطلاحی
متخلفین خللی نه نماید لعن امام در خلافت بمعنی مصطلح رواة چه حرج خواهد کرد و بر همین منوال است لعن
آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد معهذا احتمال تقیه در روایات مثالب رواة بنا بر صیانت آنها
از اعدا استطراق است و مثل ذهبی آنرا نقل کرده حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی بن ابی میسره حدثنا
سعید بن منصور بن السماک قال حججت فلقینی زراره بن اعین بالقادسیه فقال ان لی الیک حاجة
وعظمها فقلت ما هی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد فاقرأه منی السلام و اسئله ان یخبرنی انا من اهل الجنة
فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک و لم یزل بی حتی اجبته فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی
کان منه فقال هو من اهل النار فلما رجعت لقینی زراره فاخبرته فقال لی هو من اهل النار فقال کان ذلک به
من جراب النورة قلت ما جراب النورة قال عمل معک بالتقیة انتهی پس روایات مثالب از جهت بعد
روایات مناقب که در آنها احتمال تقیه بسبب عدم خوف بهلاک نیست و معارض باجماع فرقه حقه
است ساقط و از منزل قبول باطل خواهد شد و ایضا این قول شریف بیان باید گفته شود
بمفاد حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعت رواة اهل سنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین
و تبع تابعین بوده اند برابر انبیا بوده اند پس مثل معاویه و مقاتل و کهمس و جهمی برابر حضرت موسی علیه السلام
و عیسی علیه السلام خواهند بود و حال کفر معاویه سابق بتحریر آمده و حال کهمس و غیره از بحر المذاهب
تحریر نموده میشود قال منهم المشبهة الحشویة کمضر و کهمس والجهمی قالوا جسم کالاجسام من لحم و دم وله
الاعضاء والجوارح و یجوز علیه الملامسة والمصافحة والمعانقة للمخلصین الذین یزورونه فی الدنیا و یزورهم
انتهی بلکه از عبارت علامه تفتازانی که در شرح عقائد نسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت
مجسمه بوده اند حیث قال اکثر المجسمة هم الظاهریون المطیعون بظواهر الکتاب والسنة و اکثرهم المحدثون
و لابن تیمیة ابی العباس احمد و اصحابه میل عظیم الی اثبات الجهة و مبالغة فی القدح فی نفیها و رأیت

في بعض تصانيفه انه لا فرق عند بديهة العقل ان يوجد وهو معدوم وبين ان يقال طلبته في جميع الا مكنة فلم
اجده ونسبت المنافقين الى التعطل آه پس لاجرم اخذ احاديث از كتاب مطعون اهل نحله مجيب خواهند بود
نه علماى فرقه حقه اما آنچه نوشته كه حديث رجوع انها با امية نمى زيبد همان كلام مجمل است كه مخلصين
نميرسد و تاويلات كلام رواة كه بعض علماى ما نموده اند مشابه و مماثل است بتاويلات آيات و احاديث
داله بر تجسيم و تشبيه كه غير مجيب از علماى اهلسنت نموده اند پس اگر كسى از مجسمه بگويد كه اين تاويلات مفيد ما نيست و در معنى ابطال حقيقت
ولايت و توثيق نصارى و من يحذو حذوهم است البته فاضل مجيب جواب با صواب بر آنها تجويز خواهد نمود فهو جوابنا
بعينه **قوله** علاوه در كتاب علل الشرايع كه مولف آن شيخ ابن بابويه قمى است كه صيغه مبالغه از صدق
اقول در لقب صدوق بنا بر مبالغه چه جاى استغراب است اگر استغرابى هست در صحت خطاب صديق لقب
است نسبت بقائل ان لى شيطانا يعتريني با وجود ثبوت كذب او از صحيح مسلم وغيره و با وصف حديث صحيح
متفق عليه الصديقون ثلثة حزقيل مومن آل فرعون وحبيب النجار صاحب آل يس وعلى بن ابيطالب
بالجمله اين افاده عايد كه از قلم مجيب چكيده كشف حال و قال او نموده زيرا كه سوال سائل در تحديث
از سبب عدم اجتماع دو امام واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او ارشاد
فرموده كه فعل و تدبير يك شخص مختلف نميباشد و فعل و تدبير دو كس مختلف ميشود پس اگر مكلف مامور
باطاعت دو امام في وقت واحد باشد محال لازم آمد و اين جواب عين صواب است و آنچه مجيب توهم نموده
كه سوال از امامت متقلبين واقع شده دعوى بلا دليل است و فقره كانا كلاهما مفترضي الطاعة صريح
ابى از آن اما آنچه نوشته كه مقدمه اولى نه مطابق واقع است و نه مخالفين قائل بآن توهمى بيش نيست
زيرا كه اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده في وقت واحد ممكن نيست اما اختلافات او در اوقات
متعدده پس چون حكم الهى بنا بر مزعوم اهل سنت باطاعت ما ادى اليه الاجتهاد واقع شده هر دو قول
موافق فعل و تدبير مجتهد خواهد بود و باختلاف فتوى اختلاف فعل و تدبير مجتهد لازم نخواهد آمد لان
فعله انما هو اثبات المسائل الشرعية من ادلتها التفصيلية بخلاف آنكه دو مجتهد في وقت واحد واجب
الاطاعت باشند چه درينصورت اگر اختلافى فيما بين مجتهدين در مسئله واحده واقع شود لازم آيد
كه مقلد نقيضين را اختيار نمايد آيا نمى بينى كه بزعم اهل سنت جناب سيد الوصيين و افضل الاولين والآخرين
و طليق ابن طليق هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده كه بر آن حرب شديد واقع گرديد اختلاف نمودند
پس اگر مكلف مامور باطاعت هر دو مجتهد مى بود چگونه اطاعت ايشان مى نمود از اينجاست كه علماى
اهل سنت تا مى معاويه را خطا ميدانند و راى جناب ولايت مآب را صواب اما آنچه نوشته كه اين جواب مطابق
واقع نيز نيست لان داب المامورين باظهار الحق ان يجيبوا السائل بالشئ والآخر بخلافه والثالث
بما يخالفهما الخ پس آن نيز ناشى از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احكامهم كاختلاف

احکام النبی و کله علی طبق حکم الله و ظاهر است که ازین اختلاف اختلاف فعل و تدبیر ثابت نمیشود و هذا
فی الظهور کالنور علی شاهق الطور وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و آنچه نوشته که مقدمه ثانیه
یعنی ان الاثنین لا یتفق فعلهما و تدبیرهما ظاهر السقوط است زیرا که لا نسلم که در انبیاء بنی اسرائیل دو پیغمبر
در زمان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند و یکی مامور باطاعت دیگرے و لو بحیثیه نبود و الّا مدعی مطالب
بالبینه و اختلاف رائے حضرت هارون علیه السلام با حضرت موسے علیه السلام در باب گوساله پرستی
قوم از کتب ثقات معتمده اهل سنت ثابت است علی انا لا نسلم ان هارون لم یکن مطیعا لموسے و کان
بینا براسه و اختلاف راکبین سفینه از کلام الٰهی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیا بخرفشا
نمودن دلیل دینداری و حسن اسلام مجیب است خلاصه آنکه این حدیث بمشابه دلیل تمانع است که در آیت فی
هدایه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا اشاره بان واقع شده و علمای فریقین در باب ابطال نیز یک بار
بان تمسک نموده اند پس اگر مجیب را در پرده ابطال کلام معصوم ابطال دلیل تمانع و اثبات تعدد
آلهه منظور است صاف بفرمایند که در تعدد آلهه از کذب و ظلم و مقتضات بشری مبرا و معصوم اند و چه
اختلاف هرگز معلوم نمیشود بلکه در هنگام اتفاق و تعدد آلهه هی باید که اصلاح امور است از معاش و معاد
انتها زیاده تر متحقق گردد و چه جای آنکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد **قوله** و این کتاب
از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است **اقول** مخفی نماند که ایراد این حدیث بروایت مذکوره دلالت
بران دارد که انکس از مشرب فریقین دست بر داشته زیرا که مثل مضامین روایت مذکوره در قرآن
مجید و تفاسیر و کتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچه حق سبحانه
تعالی در قرآن مجید فرموده أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ بیضاوی در تفسیر آن نوشته الم نفسحه حتی وسع مناجاة
الحق و دعوة الخلق فکان غائبا حاضرا او الم نفسحه بما اودعنا فیه من الحکم و ازلنا عنه ضیق الجهل او بما یسرنا لک
تلقی الوحی بعد ما کان یشق علیک و قیل انه اشارة الی ما روی ان جبرئیل اتی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی صباه او یوم المیثاق فاستخرج قلبه فغسله ثم ملاه ایمانا و علما و لعله اشاره الی نحو ما سبق انتهی
بر طبق کلام این مجیب ناقهمی توان گفت که سینه علم خزینه سید مکه و مدینه به نسبت دیگر سینه ها وسعت
داشت و عریض بود و قلب که بشکل صنوبرے واجوف نیست چگونه از علم مملو کرده شده معلوم است
که مثل عبارت از ادراکست و ان تعلق از دماغ دارد پس پر کردن قلب از ایمان و علم چه معنے دارد و سید
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آورده و عن ابن طاوس عن الاعمش
عن عمرو بن مره عن ابی البختری قال رایت علیا کرم الله وجهه صعد المنبر بالکوفة و علیه مدرعة کانت لرسول الله
صلی الله علیه وسلم متقلد السیف متعمما بعمامته و فی اصبعه خاتمه فقال رضوان الله تعالی علیه سلونی
قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جسیم هذا سقط العلم و اشار الی بطنه و هذا لعاب رسول الله

صلی الله علیه وسلم هذا ما زقنی رسول الله صلی الله علیه وسلم زقا من غیر وحی اوحی الی اه محصلش آنکه جناب
رسالتمآب فرموده سوال کنید از من قبل از آنکه نیابید مرا پس بدرستیکه درمیان هر دو پهلوی من علم بسیار جمع
است واشاره کرد بطرف شکم مبارک هر دو پهلوی خود وفرمود که این جاهای علم است واین لعاب
رسول خدا صلی الله علیه وسلم است واین است آنچه جناب رسالتمآب مرا خورانیده مثل خورانیدن پرندگان
جوجه های خود را پس موافق تعریف این مجیب ناواقف توان گفت که شکم جناب امیر علیه السلام
جامدان خورد وشکم مبارک جناب رسالتمآب جامدان بزرگ بود مقر علم دماغ است نه جوانح وبطن
پس چرا آنحضرت اشاره بطرف جوانح وبطن خود نمود وفرمود ههنا علما جما وچرا آنحضرت که افصح عرب
بود لفظ زق را که بمعنی خورش دادن مرغ جوزه را بمنقار است کما فی الصراح وغیره در حق خود جناب
رسالتمآب صلی الله علیه استعمال نموده ونیز در همان کتاب مذکور است وعن علی رضی الله تعالی عنه قال قلت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اوصنی قال صلی الله علیه واله وسلم قلت ربی الله ثم استقم قال کرم الله
وجهه قلت ربی الله وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب فقال لیهنک العلم ابا الحسن لقد شربت العلم
شربا ونهلته نهلا رواه الحافظ ابو نعیم فی حلیة انتهی پس مجیب انصاف نماید که علم عبارت از ادراک است
یا از لبن وآب وغیره مشروبات وشرب آن چه معنی دارد وکسیکه زیاده تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
بطن او خواهد شد بنا بر ظاهر این سبب غیر معیب اورده اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب امیر وجناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وخروج از اسلام منظور است وبظاهر چنین استعارات در کلام
علماء هم نیز بسیار واقع شده اما اینجا که بسیاری از علمای اهل سنت ومدح اکابر خود لفظ عالی الکعب
استعمال نموده اند پس بتحقیق کلام مجیب بتوان گفت که ارتفاع کعب بسبب کثرت علم امریست که
سامعین را از کثرت خنده بلپشت دوتا میکند اما هیچ ارتفاع وعلو کعب جناب رسالتمآب قیاس
باید کرد که چه مقدار خواهد بود وعجب تر آنکه هرگاه دماغ که محل حواس است از کثرت علم مرتفع
نمیشود ارتفاع کعب از کثرت علم چه معنی داشته باشد وابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کرده
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وابو بکر رضی الله عنه اساسها وعمر حیطانها وعثمان
سقفها وعلی بابها وازین روایت بنا بر زعم مجیب ثابت میشود که لوازم سقف از قسم چوب وتخته ومیخ
آهنی در خلیفه ثالث هم موجود باشد وهمچنین لازم می آید که لوازم اساس در خلیفه اول ولوازم دیوار
از قسم خشت وگل وآهک در خلیفه ثانی موجود باشد وعجب تر آنکه با وجود جمع کردن لوازم بیت در مدینه
فکر بدر رو وبیت الخلا درین بیت موضوع نموده اند که ابو هریره رضی الله عنه را که از عظمای
محدثین است بدر رو این مکان ومعاویه را ریاست الخلا قرار میدادند انسب می بود ویقین است
که اگر دیلمی با فردوس برین برود وباز بزمین آید وجعبت قهقرے نماید در تاویل این روایت فکر او

بجای نخواهد سید معتد اگر امثال این حدیث را محدثین فرقه ناجیه امامیه تمهید و تنقیح میکردند بلا شائبه تکلف علمای
سنیان در کوچه و بازار از هندوستان تا بلخ منادی میکردند که ای بندگان خدا التعصب فرقه شیعه را ببینید
که خلیفه ثالث را بمنزله سقف قرار داده و خلیفه ثانی را بمنزله دیوار این چه منقبت است که بر زبان جاری
میشود ظاهر اخلفای ثلثه رضی الله عنهم را بشکل عمرو عیار ساخته اند و این روایت که مذکور شد قطره از دریای احادیث
سنیان است اگر زمانه مساعدت نمود و ان این قال و مقال ها فی ماند انشاء الله تعالی عجائب دیگر که
مشابهت عائشه رضی الله عنها پایان شکسته در شوربا و کور شدن ملک الموت بیک طپانچه حضرت
موسی علیه السلام بیان نموده حدایق امامی و امان اهل حق را انضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد
داد والله ناصر عبده و معز جنده خلاصه آنکه البطین از القاب شریفه جناب امیر المومنین است چنانچه
علمای فریقین بان تصریح کرده اند و وجه تسمیه آن اشعار نموده و شعرا در اشعار بان تنصیص فرموده اند
فمن ذلک قول القائل فی البحر الکامل نظم من کان قد عرفته مدینه و بدره ⁂ و مرت له اخلاق سم
متقع ⁂ فلیعتصم بعری الرما متهمل ⁂ با بابه الهادی البطین الانزع ⁂ بعثت من الانام ... ⁂
و من کالانزع المنزوع ⁂ و حوی العلوم عن النبی و ... ⁂ فهو البطین بکل علم مودع ⁂ و هو الذی وسیلة
فی النجاة اذا دوی ⁂ رجفت قلوبهم لهول المفزع ⁂ و کمال الدین ... در مطالب السئول
چنین فرموده وصف الشیخ بما آتاه الله تعالی من انواع العلم و اقسام الحکمة ثنا بعبارة ذلک وصفت
بلفظ البطین فانها لفظة یوصف بها من هو عظیم البطن متصف با متلائه و کان علیه السلام امتلا علما
و حکمة و تضلع من انواع العلوم و اقسام الحکمة ما صار غذاء له مجوا به وصف باعتبار ذلک بکونه بطینا
فاطلقت هذه اللفظة نظرا الی ذلک هذه هو المعنی الذی اهتدت هدایة الرواة ... الا ...
... اطلعت زهرة برج هدایة الامام و انبعث بهر مروج ... الافهام ...
من لغته و الاعزو آن اطرب و اعجب بلیغ المعانی و فصیح الکلام و تقریب تقریره و تهذیب تحریره ان
لفظ البطین ... فعیل و لفظ فعیل معدلة فتارة یکون معدولا عن فاعل کشهید ... علیهم من شاهد
و عالم و تارة عن مفعول کقتیل و جریح عن مقتول و مجروح و تارة عن مفاعل ... عن ...
و منادم و تارة عن مفعل کبدیع و عجیب من مبدع و معجب و اذا کان من ... یکون ... لمعدلة
و اقسامه مفعل فیکون لفظ البطین هنا معدولا عن مبطن و قد اشتهرت الاخبار فی الاقطار و
ظهرت الآثار فی الامصار ان علیا علیه السلام کان قد حصل علی علم کثیر معرفة وافرة و ... واقیه
اظهر بعضا لشمول معرفته و مصلحته و عموم ... البطن بعضها الی حین ... و کان مما اظهره
فی بعض القضایا ما حقق به و ما قدر العقل ... ازا منه و ما القد به خلقا جما من الحیرة
لاشکال واقعه حتی حصل له الاعتراف لعلمه و معرفته فانه و حضر الی عمر رضی الله عنه بن خطاب ...

حینئذ امیر المومنین علیه السلام امراة رایته وهی حامل فامر برجمها واقامة حد الزنا علیها فقال له علی انه لا سبیل لک علی ما فی بطنها فذرها عمر وقال عمر بمحضر من الصحابة لولا علی لهلک عمر علامه شهرستانی در ملل و نحل در ترجمه فرقه خارجیه فرموده کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان بعدهم علی التابعین لهم باحسان والائمة فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه **قال المجیب الغیر المصیب** مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد و شرح مواقف و جامع الاصول ثابت شد که یزید خلیفه برحق است بانضمام این مقدمه معلوم شد که هر که بروی خروج نماید خارجی است فلزم ان یکون الامام کذا وکذا فضلا عن ان یکون مظلوما شهیدا و بحمد الله که استیصال این استدلال از سابق و لاحق بر ظاهر است زیرا که خلافت و تسلط تام یزید هنوز ثابت نشده بوجه جای حقیت آن اگر نزد مستدل ثابت باشد عجب نیست که علمای مذهبش در باب مختار از روایات معتبره فضایح و قبایح او بالخصوص دعوی نبوت کاذبه آورده اند عیان است مع ذلک در حمایتش هرگز کمی نکرده اند و کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه و یا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر مدح یزید و حقیت خلافتش و مقبولیت کوفیان نیز قابل شوند و حمایت ایشان مد نظر دارند دور نیست و عجب است از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه و نقلیه و مجتهد طایفه امامیه که در عبارت ملل و نحل غور و تامل بکار نمی برند و در نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام برحق بالکلیه قیدش معتبر است و برحق بودن یزید نزد اولاد کوفیان و غیرهم اگر باشد باشد نزد اهل سنت که شیعه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست دوم آنکه اهل حل و عقد بر امامت او اتفاق کرده باشند و هو ایضا کما تری و فساده فیما نحن فیه مما لا یخفی سیوم آنکه خروج بر تابعین و مستلزم شناعت است که از تابعین باحسان باشند و هر چند یزید از روی زمانه تابعی بوده لکن از قید مذکور از عدالت و امامت بر ادعه و مراد از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره باشند مثل وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ باشند نه مثل وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ غالبا این همه زکون نفس و تشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت یزید پلید که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میگیرد و بمقتضای حب الشیء یعمی و یصم همراهانه می برد در معنی ایصال ثواب بروح پر فتوح جناب اجتهاد مآب والد ماجد خودش خواهد بود که درباره ابو خال پدرش در زمره خامسه خلفای راشدین و اخراج امیر المومنین چه تحریفها که بکار برده اند عفا الله عن سیئاته جزاه الله فی الدارین خیرا **قوله** مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت آنکه الخ **اقول** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است همچنین بر اسم دلالت بر حقیت

خلافت یزید دارد زیرا که شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه
واز عبارت سیوطی اجماع مسلمین و اتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاهر گردید پس بنا بر مذاق اهل سنت
لاجرم محابا و مصداق آنچه شهرستانی نوشته خواهد بود و لفظ کذا و کذا که مجیب به دعوی ولای [illegible]
با وجود غفلت از عبارت ابن مالکی هو اول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است
تحریر نموده و بظاهر اشاره است بطرف آنکه مراد از کذا و کذا در صحیح بخاری واقع شده کاذب و غادر
و خائن است کما فی صحیح مسلم و یدل علیه جوابه والله یعلم انه بار راشد الخ و آنچه نوشته که استعمال این
استدلال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر ما نیز ظاهر و باهر است که سابق و لاحق عبارات و رو
اهل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما آنچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار با وجود
روایات ذمایم و قبایح او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب و اقوال فرقه حقه است زیرا که
احادیث در حق مختار مختلف وارد شده بعض آنها دلالت بر مدح و حسن عقیدت مختار دارد و بعض بر ذم
و سوء عقیدت نظر باین بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایت مذمت [illegible] ترجیح داده اند
و بعض بالعکس و بعض توقف نموده اند پس ازین اثبات آنکه روایات مدح مختار در کتب شیعه مذکور نیست
عجب عجیب بجای خود اهر سید لیکن باتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر
ندانسته و کسی از اکابر شیعه نگشت بیعتش را از اعظم عبادات نشمرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید
قیاس مع الفارق است طرفه آنکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطفیل صحابی جلیل
القدر نشان بیرقدار مختار بوده حیث قال قال ابو محمد بن حازم و ضعف احادیث ابی الطفیل و قال
کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لا شک ولا یؤثر فیه کلام احد انتهی پس معلوم شد
که با وجود ثبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه باشد چنین صحابی جلیل القدر عظیم الشان بیرقدار وی و حمایت
مختار اختیار نموده و بمقتضای حدیث سنیان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر شیعیان اقتدا بابو الطفیل
نموده حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهند شد و سابق بتحریر آمد که مضر و کمس
و غیرهم ناصبی محض بوده اند در رواة صحیح بخاری و غیره صحاح داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
اثر و قاتلین فرزند خیر البشر بود بنا بر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث و ثقه بوده چنانچه در تهذیب
الکمال گفته ذکره یحیی بن سعد فی الطبقة الثانیة من اهل الکوفة و قال احمد بن عبد الله العجلی کان یروی
عن ابیه احادیث و روی الناس عنه وهو الذی قتل الحسین و هو تابعی ثقة انتهی و عمران بن حطان
از جمله خوارج بوده و مدح ابن ملجم نموده معهذا روایات آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج
ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری بآن تصریح نموده و ابو داود و نسائی از شبث ربعی
که رئیس و سرگروه پیادهای لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید امجاد بوده روایت کرده اند چنانچه

در تقریب مذکور است شبث بفتح اوله والموحده ثم مثلثه ابن ربعي التميمي اليربوعي ابو عبد القدوس الكوفي
مخضرم کان مؤذن سجاح ثم اسلم ثم کان ممن اعان عثمان ثم صحب علیاً ثم صار من الخوارج علیه ثم تاب
فحضر قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی شرطة الکوفه ثم حضر قتل المختار ومات بالکوفة من حدود الثمانین
اخرج له ابو داود والنسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت در حمایت خوارج ومجسمه وقاتلین سید شباب
اهل الجنة هرگز کمی نکرده اند اگر کسی از علمای شیعه مدح مختار نظر باحادیث داله او نماید چگونه محل طعن
خواهد بود بلی بمقتضای الانائیتر شح بما فیه اینهمه عناد وعداوت از مختار غیر از نیکه او قاتل قاتلان فرزند
رسول بود وجهی وجیه ندارد **قوله** عجب است از جناب مخاطب که ذی جامع علوم عقلیه ونقلیه
مجتهد امامیه که در عبارت ملل ونحل غور وتامل بکار نمی برند الخ **اقول** بمفاد المرء یقیس علیه نفسه بسبب
نهایت نافهمی وسفاهت اسناد عدم غور بسوی دیگران می نماند آنچه گفته که در خارجی بودن شخص
خروج بر امام برحق بانکار لیاقتش معتبر است پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل ونحل اصلا نیست
نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده وغرضش آنکه عائشه رض ومعاویه را که خروج بر امام بحق نموده اند
از خوارج خارج سازد واین خیال محال است چه هرگاه اینها جناب امیر علیه السلام را منسوب بحمایت قتله عثمان
رضی الله عنه بلکه شریک خون میدانستند پس لائق که سلب عدالت از آنجناب می نمودند واین مستلزم
انکار لیاقت امامت است علی زعم المجیب وحقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده ومسائر اهل سنت
که صحابه کبار وتابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار وکوفیان
ناهنجار ثابت است وادعای تشیع خاص برای اهل سنت که از قدمای آنها بعضی بسبب فرط احتیاط
از معیت رکاب سعادت انتساب جناب والاانتساب محروم ماندند وبعضی نکث بیعت نموده محاربه با آن
حضرت نمودند وبعضی بعد وقوع تحکیم سعادت معیت آنحضرت ترک نموده باوطان خود روانه شدند
ومتاخرین اینها محاربین نفس رسول را بحیله اجتهاد مورد ثواب رب الارباب دانند وکسیکه بالای منبر سب
آنحضرت نعوذ بالله می نمود او را مخاطب بخطاب خال المومنین سازند ومعاندین آنحضرت صلی الله
علیه وسلم وقاتلین سید شباب اهل جنت را راوی حدیث وثقه دانند ستم بر جان انصاف است
سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند وکسانیکه آنحضرت را وصی بلا فصل میدانند ومحاربین آنحضرت را
تکفیر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هذا الشیء عجائب وآنچه نوشته که اهل حل وعقد برا و اجماع
نموده باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در ماسبق ظاهر گردیده وآنچه نوشته
که خروج بر تابعین وقتی مستلزم شناعت است که از تابعین لهم باحسان باشند پس قطع
نظر از نیکه اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین
میگوییم که بعد استخلاف خال المومنین ومجتهد المسلمین که اعدل صحابه منصوص الخلافة بود ولیعهد

بیعت او رع اصحابه ونیزه خطاب وبیعت اهل مدینه که صحابه کبار وقراء قران وتابعین لهم باحسان
بودند داخل بودن یزید در تابعین لهم باحسان البته محل اشتباه نخواهد بود وانچه نوشته که مراد
از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره الخ کلام مهمل است صاف بیان نمایند که از حماة خلفای
عباسیه که خلافت انها را سیوطی متفق علیه ومنصوص دانسته کدام امام مصداق وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ بود وکدام مصداق وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ وسوء ادب نسبت بمتقضی علامه که از جمله سادات علمای علام است مثل سنان
هجر وهذیان نسبت بسید انس وجان است ولنا فی رسول الله اسوة حسنة ونسبت تحریف الطرف جناب علیین
مآب انه الله فی العالمین ووارث علوم الانبیاء والمرسلین بدون اثبات بدلیل مسئول از درجه اعتبار
ساقط وباطل است انتهی کلام العنید بلفظه **اقول وافوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد** باید دانست که انچه من در جلد اول بابحاث متقدمه بغایت اندری نوشته ام
وکلمات مجتهد بلکه مقالات اولین واخرین او را زیر وزبر کرده ام تفصیلی است که این مکاید جدید مجتهد
عنید را همه زائل میکند ولیکن برای تشحید اذهان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریر ندارند زیر هر قول
مخالف باید تحقیقی میگویم با تجنبهای سابق رالشان میدهم وبتذکیر وتنبیه می پردازم تا ابلهان بر حجت متکلم
حمل نکنند وشاید اگر جلد اول بدست نیاید مجلد ثانی رافع انتظار گردد وکما اشرت الیه فی المباحث
المتقدمه **قوله** کلام معجز نظام که در نهج البلاغت واقع است الخ **اقول** بودن تخمینی مجهول
الاسم والجسم از کرده انصار که تا امروز باوجود مرور دهور کسی از رفضه او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
واو مصدر این همه اوصاف جلیله ومناقب نبیله در زمان حضرت سید انس وجان بوده احدی از عقلا
بهیچ وجه معقول نمیشود کما سبق تفصیله فی المجلد الاول ویقین میدانم که چون ناظرین این مبحث را
در جلد مذکور خواهند دید اذعان خواهند کرد که قطب دین ومذهب رفضه مجتهد واز مقولاتش خشک
وتر شان بباد فنا برند زیرا که در ایجاد خویش قطب ماهیه این امر را مطمح نظر ساخته که خصایص مرتضوی
در جناب مصطفوی صلی الله علیه وسلم بجهت عداوت خلفای رضی الله عنهم متقدمین بکسر برباد
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی **قوله** وبعضی تفسیر ان بعمر کرده اند الخ **اقول** چون عمر فاروق رض
نبض حضرت مرتضوی علیه السلام مقیم سنت رسول مقبول صلی الله علیه واله وسلم ومزیل بدعات
اهل فضول ومداوی عوج قوم بوده است الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیده والمحامد الجمیله پس
بهیچ عینی واثری از مذهب رفض باقی نماند چه باجماع تمامی امت بلکه باتفاق اهل کتاب نیز
در خلافت او بعد صدیق رض کسی را مجال انکار نیست گفتگو در نیست که او دین نبوی صلی الله علیه وسلم را
رواج داده واقامت سنت کرده یا بدعت واحداث بر روی کار آورده وچون نبض امام الائمه

ثابت گردید که فاروق باقامت سنت سنیه سید المرسلین پرداخته و بازاله بدعت انتظام عالم ساخته بنیاد
تمامی مطاعن او که رفضه بنا بخشکانت ماغی وخیره سری تقریر میکردند و باحداث ابداع وتبدیل وتغییر
اولاف می زدند انهم ریخت و انتشار یی در حقیقت خلا نقش باقی نماند و درینجا نکته ایست دقیق و آن
اینکه مجتهد امام سیزدهم و بیچاره مانند آن اقرار می نماید که هرچه در نهج البلاغت گرد آورده اند اجماعی فرقه
است پس بحکم دلالت نهج همین عیان شد که اجماع شیعه بر اوصاف عشره فاروق منعقد است و هرگاه
ظاهر کتاب مستطاب مؤید این اوصاف است زیرا که بخلوص ایمان مهاجرین و انصار ناطق است
و این اوصاف را کامل العیار حساب ده حضرات ائمه بروثوق مجلد اول بحار ارشاد کرده اند که برین تقدیر
احادیث ما را قبول کنید و رنه بر در و دیوار زنید این حدیث را بر سر و چشم نهاده یم و معارض انرا که
خلاف کتاب است بمر میان شیطان الطاق داده یم و انهم ما قبل بیست از قران معزز ابر دا شته یم
استخوان پیش تسکان انداختیم و چه جای آنکه در مقاله سادسه انهم بمدارج تحقیق رسیده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفای راشدین افتخار فرموده اند و بسابقین
و مسلمین کاملین و امهات المومنین بشارتها بخلافت این بزرگان داده اند کما ستعرفه مرة بعد اخری
پس از تقیه و دیگر ترهات شیعه شنیعه اثری در میان نماند کیف لا و قد قال الایمه واحد بعد واحد
و قائمهم بعد قاعدهم و اورد الصدوق الابواب و الفصول فی علله و اما امامهم الاعظم فی تالیفات مشتمله علی
ان امام الایمه ما دعا الخلق علی امامته و ما صرح بنصوص خلافته فکیف و هم و سبهم علی رؤس المنابر
فاعتبروا یا اولی الابصار و ازین کتاب بارها دانستی که مجتهد میگوید که اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است
نه بر منفعت لاجرم باین جهت هم حکم توان کرد که هرچند قطب الاقطاب امامیه زمین را با آسمان دوزند
و قلوب خویش را با تش فکرت بسوزند سعی ایشان بجای نمیرسد و هیچ ثمره نمی بخشد و درینجا برای
بیان مزید ولائی رفضه تقریرات بسیار است حرفی ازان باید شنید که سلمنا قول قطب الاقطاب لیکن
اگر حضرت مرتضوی بذکر این اوصاف را در نفس الامری رفتند ثابت شد ذاتیات زعامت کبری برای
شخصی مجهول الاسم و المسمی لاجرم باید سلسله امامت بلا فصل را ازو شروع کردن و هرگاه فضلیت
امامت مرتضوی در جناب شریعت نبوی علی مانی الاحقاق محل خرخشار قوم و مدار است پس انصار
در جناب سرور کائنات گوی سبق در ربوده چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس المهاجرین بعد از وفات
سید النبیین و این بدان ماند که صحاح الصحاری با ظهار احابه رفضه مورد اعطی و صدق و اتقی
است درینجا هم موصوف باین صفات شخصی دیگر است از انصار بحکم صحت و استغاثه اجنبانه
ابوبکر صدیق علیه السلام نه حضرت مرتضی ع پس نتیجه این مساعی مشکوره همین است که رفضه ناپاک
بپای عداوت خلفای نبی خود را پاک بریدند و اگر معاذ الله حضرت شیر خدا را اصول رفضه وا

شاعری دا دند البته وثوق خود را خود برهم زدند کما لیظهر من مجمع البیان و بیجیء عبارته ان شاء الله تعالی
سن بعد مخفی نماند که هر کسی از عقلا در چار موجه حیرت مبتلاست که هرگاه بحکم مجتهدوم دار اقامت
سنت و ازاله بدعت و دیگر تقیه اوصاف جمیله خلفا رض که جناب مرتضوی رطب اللسان بدان
شدند دلالتی بر حقیت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رفضه چگونه درباره امامت
جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چسان نصی از نصوص را بر منقبت و مدحیت حضرت شیر خدا منطبق
خواهند گردانید و تا کجا مثل سائر مدعی سست و گواه چست را بر خویش خواهند چسپانید پس پایه حدیث
طیر در هواست و معارضات ان درباره احبیت صدیق در کتب علماست و حدیث بخشیم سیما میانه حجت
و حدیث موالات خود مشتبه است بنص النصار نزد مدعین مزید ولای اهل سنت اظهار کما فی تفصیل
المجلسی مثل البحار و حدیث منزلت بمنزلة لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب کما نص علیه الکاشانی
فی خلاصة منهج الصادقین فانظروا معاشر المسلمین فکیف که نمانیتی علم الهدی در شافی رد مغنی
و شوستری در احقاق الباطل و مجلسی در بحار بذیل طعن تجهیز صریح میگویند انچه بران دلالت
دارد که امور خلافت امیر تا آخر حیات البشیر و نذیر ناقص بوده خواسته بودند که بحیله تامیر اسامه
اعدا از مدینه بیرون گردانند و مورد حدیث غدیر را بر سر نشانند کما سیجیء ان شاء الله تعالی مفصلا
علاوه چون روسای اهل نفاق را بدان مرتبه ستوده فلان منی بمنزلة السمع الی آخره چنانچه مفصلا
بجوئیدن طرق در مقاله سابقه گذشت در بیان مناقب و حقیت خلافت مرتضوی کجا بوثوق
انجامد مگر یاد نداری که برادران حضرت یوسف چون یکبار دروغ گفتند کلمات صادقه شان بمعرض
قبولی نزد حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بجوی نرسید فکیف که آنجناب چون
از ابوبکر رض و عمر را بوصف چنان بودن شان نمی ترسید از شجاعت حضرت مرتضی مورد بشارت
لا فتی زیاده تر ترسیده بلکه مانند بید بر خود لرزیده باشند که روز معرکه خندق چون ضربت شمشیر او
بر عمرو عبدود رسید اگرنه حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهپر خود را فرش میکردند
ذوالفقار حیدر کرار جگر گاو زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
این قصه را بتطویل تمام ایراد کرده اند احقر العباد نظر باختصار بر چندی از سطور اقتصار میکنم بگوش
دل باید شنید و هی هذه پس خدارا از انصاف بیگانه مشو و در مباحث کلامیه کورکورانه مرو که برسیل
و خوشامد کردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از نعره او لرزد یا خوف از ان بددلان شاید که بارها
در معرکه فرار از ایشان سر زد چنانچه رفضه انصاف دشمن در کتب کلامیه بمنزله تکیه کلام برجا
می گویند و شرح کلینی و ترجمه علل الشرائع هم بران اول دلیل است **قوله** چنانچه روایات دال
بر مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس دلیل حقیت انها نیست **اقول** امیدواریم که آن روایات را

که دلالت بر مدح خلفای بنی امیه و عباسیه وارد و نص در نمیدعا باشد و از حضرات معصومین بدرجه

واستفاضه فایز بود چرا که حکایات ابدال کفره مقلدین عباسیه و بنی امیه در صندوق شیخ صدوق و ابنان

حارثی معلم الملکوت وکشکول شیوخ هنوز نگاه میدارند و در نیمعرکه بمیان نمی ارند و از کتب اهل حق نشان

اما انچه در مقاله سابق بعضی از عبارات بی سروپا و مدح غازیان دیار قیصر بر دفتر آورده جوابش بطوری

اداشده که اگر مجتهد آب در چشم دارد گاهی ازین وآن حرفی بزبان نیارد **قوله** الهی ببنی الخ **اقول**

خوب می بینم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چینم با وصفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رگ گردن

سادسه نوشتیم اگر حوصله تحریر تقریر دارے در نقض و معارضه ان تمامی همت خویش بلکه تمامه همم

وسابقین هم بر کمارے مع ذلک هیچ عاقلی تن بر ضاندهد که کلام او متناقض باشند چه جای حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه وسلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بمدح اولب مبارک

ور وایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد وورا احادیث واقع است در مجلد اول

قوله ودر حق خلفائ بنی عباس آه **اقول** از خدای عز وجل باید ترسید مدح خلفای عباسیه

درینمقام کجاست واینحدیث چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت وریاست

در ایشان با متداد خواهد کشید ولا نزاع فیه در ینجا بر مجتهد سفیه مشتبه شد ما به النزاع ویاد نماند او راکه کلام

در حقیقت خلافت میرود نه امتداد و قصران پس مقصود بدست نیاید وانچه بدست آمد مقصود نیست

بلی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس بیش از بیش وارد است و در کتب رفضه هم اعتراف آن

منصوص است چنانچه از عیون و عماد و منهج الرشاد و غیره معلوم توان کرد وانهمه حجت ماست بر رفضه

که از مثالب تقیه آبای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کاسفے و غیره را مانند اعمال یزید و شمر سیاه

کرده اند وقس علے هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعض

اولادش راهمی وذکر محدثین اورده اند و در معجم کبیر طبرانی نص اینمعنے است که حضرت صلی الله علیه

وآله وسلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموما و از تاریخ دمشق عموم این دعا

شیعه اولاد آنجناب نیز بوضوح می انجامد و بر وایات جامعین صحاح لفظ اهل بیت در حق او و فرزندان

او وارد است بلکه نص است درینکه روزے بخانه آنجناب رونق افروزند و همه را زیر گلیم گرفتند

و همه را اهل بیتی بر زبان اوردند واجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بخاری نیز دلیل

زیراکه حضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمود اهل بیت من کیست گفتند علے رضی الله عنه و عباس

رضی الله عنه پس تکیه بدوش ایشان کرد پس بر رفضه خصوصا این پسر و پدر شکست

افتاد که در عماد و طعن الرماح گفته انچه اخراج نمایند او را از اهل بیت و کلینی اعور و تابعین و متبوعین

او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را اندهم و طعن تناول کردند و کسے را از اهل بیت بدون

مذمت نگذشته‌اند بعد از تتبع بوضوح انجامید که در بعض احادیث غریب ذکر امارت و خلافت بعض اولاد حضرت عباس و کثرت اعداد ایشان آمده چنانچه از دارقطنی و اصفهانی و غیرهما توان دانست ولیکن روایات صحیحه نص در مدح خلفای عباسیه نیست و لله الحمد که اهل سنت درباره اکثر عباسیه اعتقاد نیک دارند و بر اصول رفضه که در زبان ایشان ست همه اولین و آخرین خلفای عباسیه غاصب و ظالم و قاتلین ائمه اند کما لا یخفی **قوله** اصبتم اصبتم الخ **اقول** جوابش نیز در مقاله سادسه بتحقیق و الزام دانستی اکنون جرات فضیحت خود و قاید بین و سابقین خویش زیاده ترمی پردازی و خود را مثل هبنقه انگشت نمای عالم بسیار سے **قوله** و سیوطی از نافع الخ **اقول** ازین روایت کجا ثابت شد که عبدالملک ابن مروان افقه و انسک و اقرا او بود در خلافت در دین او صاف جلیله تا آخر یا این کلام احتمال ندارد که نافع رفیق عبدالله ابن عمر قبل از انکه عبدالملک بدرجه خلافت رسیده چنین گفته باشد زیرا که از کتب تواریخ و شروح احادیث و هم تراجم خلفا و رواة پیداست که عبدالملک در علم و فضل و تقوی و عمل قبل از خلافت یگانه روزگار بود و بس انهمه محامد و اوصاف او قبل از تسلط بخلافت است چنانچه در مجلد اول جائیکه مجتهد الزمانی درباب عبدالملک سخن رانی کرده و کلمات مشتکی اریکه قیاس خویش را دخل داده و لوحدت ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کرده و به پشتی او در تقی چند نوشته این قید را حل نموده ام طرفه انکه در همان مقام که جلال الدین سیوطی قول الوالرماد نقل کرده قید مذکور یعنے قبل الخلافة ذکر ساخته چنانچه عبارتش ملاحظه فرمایند و قال ابن سعد کان عابدا ناسکا بالمدینة قبل الخلافة و ازینجا تحریف مجتهد الزمانی بر اقاضی دادلے مثل افتاب روشن و معلوم گشت که جامعیت او صاف مذکور او را حاصل بود قبل از ریاست نه بعد ازان بالجمله کجا ستایش علم و فضل عبدالملک که از عبدالله بن عمر و مانند او در کتب اهل سنت وارد است و ایهم قبل از خلافتش و کجا مدح حضرت صدیق یا فاروق رضی الله عنه که جناب مرتضوی رضی الله عنه بتاکیدات بلیغه ادا کردند و از بعد بلاد فلان علی ما آورده الرضی تا آخر کلام هم خلافت و هم صاحب خلافت را بعنوانے ستودند که هفوات کافه شیعه مصداق و کانت هباء منبثا یعنے اقامت سنت و ازاله بدعت و ادای حق تقوی و طاعت و مانند آن از محامد نبیله و فضائل جلیله علی رؤس الاشهاد بعد وفات سرور کونین بلکه بعد وفات شیخین بیان کردند که قصر صور خیالیه منافقین قاطبة از پا در آمد که خلفا در زمان حضرت سید انبیاء مومن بودند و اخلاق جمیله داشتند یا در پرده نفاق و تقیه بسر مے نمودند و در صدد خویش احقاد جاهلیت راسخ کردند و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گردیدند و اخلاق رذیله اختیار نمودند و حقوق اهل بیت را بتعصب و عدوان ربودند و انواع جور و جفا بدیشان کار آوردند معاذ الله

من ذلک الغرض بعد کواہے حضرت امیر انیهمه غرفتار رھا ملین اسفار مانند غبار ازهم پاشید و مخفی
نماند که تاریخ الخلفا کتابیت صغیر که حکایات و روایات دران مجملا ادا میشود و باانیهمه اگر حال خلافت
عبد الملک ملاحظه کنی خواهی دانست که درزمان او ظلمها ستمها انقدر بر صحابه کرام و اهل بیت عظام
رفته وامراے آن وقت خصوصا حجاج شقی در پے این بزرگان چنان افتاده که بعد از ملاحظه آن
خبر تکرار استعاذه چیزے بر زبان نخواهی آورد و بعد اگر مجلد اول چنانکه نشان دادم بہ بینی خواهی
دانست که آنچه رفضه درباره بنی امیه عموما و عبد الملک خصوصا در ذیل عمر و عیار یعنی مولف بحار
وابنان امیه عظام خود در روایتها دارند از عجائب افادات است که زینهار بیانش بطوریکه من در انجا آورده ام
در هیچ کتابی نخواهی یافت و از نهایت قاه قاه و عروض تعجبها محو حیرت خواهی شد **قوله** پس اگر
مدح عمر الخ **اقول** بعد ازین کشف تلمیحات که خود از مطالعه تاریخ الخلفا توانند شد کسی را این توهم
عارض نمیشود چنانچه مجتهد را عارض شد زیرا که مدح نافع وغیر او درباره عبد الملک قبل از تسلط
است قطعا نه تخمینا و مدح حضرت مرتضوی رضه درباب حضرت صدیق یا فاروق بعد از خلافت است
یقینا باعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کبرے و امامت عظمی دشتان بینهما **قوله** علاوه
انکه الخ **اقول** این جواب را بحث اجمال و اهمال نفهمیدیم باید پرده از روے معنیش بر داشتن
واجمال و اهمال را تدارک کردن تا معلوم گردد که مفاد آن چیست و سبب این قول و دلیل این دعوے
چگونه است ولفظ فلان که بودنش در حدیث مرتضوے رض ممنوع است چسان دلالت دارد و در
مجلد اول گذشته که در حدیث مرتضوے نام مبارک احد الشیخین بود و بلے علمای اهل حق مطابق
ایراد رضی لفظ فلان بر زبان می ارند لیکن اعتقاد این معنی دارند که در حدیث آنجناب این لفظ نبود در صحے
بحث چنانست رفض خود که از آغاز وجودش تکلم تقیه اتفاقا از لوازم ذاتے بود چنانکه شهید در کتب
الرجال این لفظ آورده و داد تحریف در کلام مرتضوے داده **قوله** و همچنین الخ **اقول**
این بحث خاص در مقاله ثالثه که مقاله اخیر مجلد اول است بالا مزید علیه گذشته و الزاما و تحقیقا
چنانچه باید بهر زبان قلم رفته و با دله قویه و حجج قطعیه ثابت کردیده که قلیل بمعنی عدیم مستعمل میشود
ولیکن جناب مجتهد که بدولت قارورے مست و تکبر و نخوت متصف گشت بکتب عقلیه و نقلیه
کی رجوع می کند چون نائب صاحب الزمان لقب وست و صغیر و کبیر این دیار او را از راه جهل و غرور
قایم مقام ولد خاتون نرگس قرار داده اند مهملات او همپایه مزخرفات سلیم که بهتر از وحی آسمانی
است نزد رفضه خواهد بود و درهمان مقام از کتب شیعه مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر در مناقب
امام مقبول بین لسان الیشان بمعنی عدیم الکبر آورده ام من شاء التفصیل فلیرجع الیه و این مدح
باضافت دیگران مثل حضرت ابی ذر رحجانے داشته باشد ولا ضیر فیه **قوله** باقی ماند

اقول سبحان الله فن مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که معنی این عبارت هم پی نبرند که درین
هزاران مردم که عوام عامی عام بود و بسیاری از مخلوقات دعا برای متوکل می نمودند و مبالغه در تمنای
او میکردند کسی انیم گفت که متوکل در زنده کردن سنت حزب است لیکن جناب مجتهد درینجا هم
راه اجمال و اهمال سپردند و فرومایگی را الزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که ثنای او را تا بدینجا
رسانید ثقه بود یا غیر ثقه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و بینش
این سفاهت و خرافت را پایانی نیست که چون روایات شیخ صدوق و مانند او را از آن کتابها که
در اصول معتمده شیعه محسوب میگردانند از حضرات ائمه اهل بیت علیه السلام نقل میکنیم جناب مجتهد
چه حیلها که دران برنمی انگیزد و چه پیچ و تابها نمی خورد و چه هفوات که در انجا خلاف مناظره نمی جاود
و درین مقام انیم گنجایش نمیگذرد که قائل که بود و ثقتیکه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه
جواب خواهد داد نعوذ بالله من السفاهة والبلاهة چه جای آنکه جناب مرتضوی را درباره صدیق رض
و فاروق علیه السلام بعنوانیکه دانسته و خود امام الرفضه در نهج البلاغت آورده و مجلسی روایتش را
متفق علیه فریقین اعتقاد کرده کما مر غیر مرة باین لفظ بی سر دین در یک پایه نمی نهد و از ظلم و اعتساف
میدهد عامله الله تعالی بقهره و عدله و درینجا باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قالوا
مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته ثقات هم خواهند بود و لله الحمد که حتی قال قائلهم باعتراف
و نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول قائل پایان مبالغه مذکور است و دلالت ندارد که مگر آنکه
کسی از الیسان مبالغه را از حد گذرانید و چنین گفت که المتوکل فی احیا السنة الخ شاید جناب مجتهد که
رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه
حجت نخواهد بود و هرگز نفهمیدند که مستدل را انتهاض دلیلی باید و مانع را احتمال کفایت می نماید
قوله ۱۷ و عدم رضای انحضرت الخ اقول جواب هر قول و هر روایت را انچنان بتفصیل
و بسط بعنایت ایزدی مرتب گردانیده ام که طبایع شیعه بعد طبع کتاب و شهرتش ان بین الطلاب
خواهد دانست و حالا هم هر که این کتاب را از اهل استعداد دیده اند قدری از دیدنش متاثر شده که اگر قوم
حقیقت مذهب سنتیان بر او متیقن گشته براه غلط نرفته باشم و چون مباحث این کتاب اوقت مناظره
با فاضل معاصر صاحب منهج السداد و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطال بقاءه تحریر
کرده ام زنهار بر جوابش قدرتی نیافته اند قوله ۹ و خطبه شقشقیه اقول چون بجای خود مقرر است
که خود کرده را درمانی نیست این چند حرف میگویم که از بحار الانوار فاضل مجلسی جابجا پیدا است
که رضی برادر مرتضی رض آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر اعتبار
آن منعقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم اینقدر به ثبوت پیوست که رفعنه برا و صحابه عشره

که سخن دران میرود و اتفاق دارند و اعتقاد می کنند که صدور آن از جناب معصوم خلیفهٔ بلا فصل است
و اهل سنت از سابق و لاحق برین امور اجماع کرده اند باقی ماند آنکه خطبهٔ شقشقیه بر ما حجت باشد این احتمال
و بعید خواهد بود که داعی متکلب از طایفه رفضه این خطبه را در کتاب خود روایت نماید و آن را بر
اهل سنت حجت شمارد و قد عرفت مرارا ان المجتهد صرح فی هذا الکتاب ان ادعاء العقلاء علی انفسهم
حجة دون الادعاء لانفسهم ارے لغو میین هوا داین خطبه را مطابق دأب خود حل کرده اند و فی حدیث
علی گفته اند و بعضے چنین فرموده اند که ینسب الیه رضی الله عنه هذا الخطبة ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحت این خطبه ممنوع است آیا احتمال ندارد که فی حدیث علی گفته اند باعتبار آنچه بر زبان شیعه
شب و روز جاری میشود مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جاوید دانی لفظ الیه برای بتان ندیده اند
ایمفسرین در تحقیق آن همین میگویند که من گفتم **سلمنا** لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال و انقطاع و تعلیل و غرابت و شذوذ و مانند آن و صحت قسمی از انست و بارها گذشت
که وجود عالم مستلزم خاص نیست فکیف که از لفظ نیست پی توان برد که دیگران این نسبت کرده اند
و شان حضرت مرتضوی از آن ارفع و دامن آنجناب ازین الواث اطهر است چه جای آنکه اجماع
علمای ثمینی (?) نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خلفا و ذمایم ایشان هرگز به ثبوت نرسیده
و رفضه هم در تراجم نهج البلاغة در غیر آن این امر را نقل کرده اند و درایت نیز مقتضی این امر است
زیرا که هرگاه از جناب مرتضوی نصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امامت بظهور نرسد و مردم
یاد ندهند که در واقعه غدیر حضرت بشیر و نذیر مرا خلیفه کردند شما بیعت نمودید و روز حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من نصوص الآیات و الاحادیث و شیخ و صدوق +
درین امور ابواب و فصول در تصانیف خویش مثل علل منعقد کرده اند و علم الهدای رفضه در تنزیه
صاف صاف گویند که زنهار سر مکنون و مذهب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب آشکار نشده و دایما مخفی
ماند و سعد جائسی (?) امامیه یعنی شیخ مدائنی در شرح نهج البلاغة صاف صاف گفته که شیعه میگویند
که جناب مرتضوی رض مذهب خود را از جهت خوف بر معاویه پوشیده و از نصوص امامت خود تذکر
نفرموده چه گونه عقلا تجویز کنند که ذمایم و قبایح خلفای راشدین بر زبان مرتضوی رض رود و معاذ الله
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رفضه و دیگر ائمه عظام ایشان همین بود که نه دعوت
کنند بامامت خود و از مکنونات ضمیر مقدس خبر دهند و نه از دار الخلافة خلفا تا لست و پنجسال هجرت گزینند (?)
هر چند جناب اقدس ایزدی برای آنجناب و اولاد آن عالی قباب بنابر روایت سعد بن عبدالله از حضرت
امام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که اوسع از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای دو شهر یکی
بطرف مغرب و دیگرے در جهت مشرق پرداخته باشد و هر یکی را حصاری از آهن محصور و محاط

گردانیده باشد که به هفتاد هزار باب مبوب کرده و ساکنین این شهرها به هفتاد هزار لغات مختلفه متکلم بوده
چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل و رساله دره بیضا بر امثالش محتوی است لاحول
ولا قوة الا بالله **قوله** و دران کلام آه **اقول** بعد ازانکه روایات امامیه را تفحص و اجبی نمودم
و کتب ایشان را غربال کردم چنان بظهور انجامید که راوی خطبه شقشقیه عبد الله بن عباس است و خود
نهج البلاغه دراین مخصوص و ایلیست منصوص و چون تبیین او از کتب فریقین پیدا است لاجرم اهل
بصیرت زنهار تجویز نتوانند کرد که جناب امیر که مجال بر ذکر نصوص هم میسر سانند و دعوت مذهب
خود نکنند و مکنونات ضمیر مقدس را در جوابات معاویه بپوشانند چنانچه آنفا مدلل و مبرهن گشت چگونه
قدرت بران یابند که خلفا را روبروی مرید کامل بدگویند پس البته اتباع ابن سبا بنامش این تهمت
نهاده اند اما آنچه مجتهد بخیال خود یعنی را شیخ فرمود که در شقشقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس غیر از جهل
مرکب یا آنکه فریبی چیزی دیگر متصور نیست اما بحار و شروح من لا یحضر بمطالعه مجتهد نرسیده تا
مطلع شدی که ائمه از فضه تقیه میکردند فکیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت جبرئیل
علیه السلام مطابق احادیث بحار روبروی بلباس و صورت خلفائی مذکور در آمدند و خنجر در کمر نهاده
ولیس الخبر کالمعاینه را بیاد رسول صلی الله علیه و سلم دادند پس اگر ازراه تقیه برای مداهنه و خوشامد
ابن عباس خطبه شقشقیه ساخته باشند عجبی نخواهد بود فکیف که ابن عباس بار زوری تمام کوشش بران
و دل بر زوال خلفای راشدین بندد و بر بنیم در خاتمه خطبه مذکور نص فرماید که گاهی اینقدر تأسف
نخوردم آنچه افسوس بر منع بردم که دفتر مثالب خلفا که حضرت مرتضی باز کرده بانجام نرسید و اگر
کافی کلینی را بهر دو چشم ببینید خواهند دانست که ائمه هدی به روایت زراره تقیه ازان مخالفان
نموده اند که اگر ائمه اشارتی میکردند بدریای محیط غوطه میزدند و با آتش نمرود داخل میگردیدند
چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجملاً و مفصلاً خواهی دید چه جای ابن عباس
که مال مسلمانان بیغما بردند و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خوردند که تقیه
ازین مردم از واجبات بود کما لا یخفی علی من طالع ما حررته فی مجلد الاول **قوله** ۲ و ما درین مقام الخ
اقول در جائیکه مخاطب مفصلاً این بحث را در آخر کتاب تشیید خواهد آورد تحقیق و تنقیح آن بعمل
خواهیم آورد تا از آن منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق رض الزام حضرت عباس رض و طرفداری حضرت
مرتضی نبود و دفع تعلق بعضی از اوهام دران باب بود که حضرت عباس رض و جناب مرتضی مخاصمت نمودند
پس چون وعده عنقریب بوفای انجامد باید این آیت روبروی مجتهد الزمانی خواندن که الیس الصبح
بقریب ای ناظر کلام اقل الانام نباید ترا عجلت کردن و قریب این مجتهد که هر جا این چنین حرکت
را بجهت جهل و یا تجاهل ذکر می نماید چون دید او تقلید ابوسفیان میکند وقتیکه در معرکه احد می گفت

أفی القوم محمد أفیکم ابن ابی قحافه أفیکم ابن الخطاب حضرت صلی الله علیه وسلم در آغاز میفرمود که
خاموش باشید و هیچ جواب ندهید تا بعد از یقین بحصول مراد خویش مایوس شود چون گفت ای یاران
کسی از ایشان باقی نماند آنگاه فاروق رضی الله عنه مضطرب شد و بیقرار گردید و گفت ای دشمن خدا همراه خود
بسیدی که همه ایشان موجود اند که نام بروی پس تو هم درین معرکه باید که خاموش باشی و عجلت نکنی چون
مجتهد مقلد ابوسفیان و مرید یزید و مدعی مذهب و کلیته بحصول مراد خویش یعنی عجز علمای اهلسنت یقین کنند و
باطمینان فرا رسد که کسی در میدان نمانده که اراده مصارعت نماید و نعره هل من مبارز بر زبان آرد و دیگر از کمال
بانی شجاعت درین معارک فشارد قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین ولا تحزن علیهم
ولا تکن فی ضیق مما یمکرون وان ربک لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون. چون تحقیق و تنقیح
این روایت موقوف است بر مقام مذکور درینجا یکدو حرف بطور الزام و معارضه باید شنید که عجب
دارم از مجتهدین رفضه که قدمای ایشان برین لقب می نازیدند و خود مخاطب لاثانی الب صاحب
الزمان هم اقرار بدان دارد چنانچه دیباچه ثمرة الخلافت دلالت بران میکند و قدرت عبارتهای عمدة
الکتاب و فی بدان نمی برد که احادیث مذمت رفض و رفضه در کتب دینیه ایشان موجود و صاحب
مجمع البحرین هم بران شهادت میدهد و آخر در معنی و این محاور چیزی معین نمیشود مگر آنکه رفض عبارت
است از بدگوئی اصحاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که بمنزله فصل مقوم شیعیان ست
چون اینقدر دانستی حالیا میگوئیم و سوال مینمائیم که نزد شما جناب سیده که بالیقین بعد حضرت سید المرسلین
حضرت روح الامین صلی الله علیه وسلم مصحف مجید را آنقدر بر آنجناب نازل کرد که زنهار بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیاورده بود از ینجاست که در اصول کلینی اینهمه امور موجود است و بشهادت
جناب هبط جبرئیل علی ما فی حق الیقین و نهج المباهج و غیرهما جناب امیر مانند جانثین و جنین بوده اند
پس چگونه مدح ایشان دلیل حقیت خلافت خواهد بود و کسی که مثل جانبین بکریز و و مانند جنین
باشد و واجبات شرعیه از و متروک شود که فصاحة سابقا و چگونه واجب المحبت تواند بود و جسیات
مولای تمامی امت بمعنی معلوم تواند شد و چند صد آیت قرآنی برای امامت او نازل خواهد گردید چنانچه
شیخ حلی صاحب امامیه در کتب کلامیه و دیگر حمقا و سفها مدعی آن گشته اند و زنهار گمان نباید برد
که هر دو تقریر مجتهد نحریر و این فقیر بعمل آورده از یک باب است و فرقی میانه این و آن نیست زیراکه
غایت امر یکه مجتهد از صحاح یا بتقلید جامعین بیاض بی سواد برآورده این ست که فاروق رض برای الزام
حضرت عباس رض و طرفداری جناب مرتضوی که همه گر بر خائن دانسته و قد اورده صاحب الاحتجاج الثقه
فرموده که بکر شما ابوبکر رض او مرا چنین گمان کرده بودند پس اعتقاد و حزم جناب مرتضوی رض بغدر و خیانت
وکذب این بزرگان کجا لازم آمد بخلاف شهادت جناب سیده در باره کلمات طیبات فاین

تمام من النجمین من الیقین کما تقرر فی القرآن المبین و نطقت به السنة الانبیاء والمرسلین آمدم بر بیان
عجوبه روزگار واضحوکه هر شهر و دیار که تا من عبارت حق الیقین را که بسیاری از علمای امامیه اثنا
عشریه در کتب خود مثل نخبة المباهی وغیره بهمین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رفضه براوردم و روبروی
صغیر و کبیر الشان در بلده فیض آباد و لکهنو همچنین در بلاد نزدیک و دور نهادم زنهار کسی سر خود را
برنداشت و هیچ تاویلی را در نمیعر که سپر خود نساخت لیکن جز فشار حاملین اسفار خصوصاً مجتهد بار ترا
باید دید که در جواب مکتوب اخیر که در دیباچه این کتاب ذکر همه اش مجملاً و مفصلاً نوشته ام چنانکه دانی
هوس خام را پخته و بعد از نا امیدیها چنین گفته که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین بیش
یا خورد تحریفات عظیم کردند و نها کلامه زاد الله خزیه و ملامه زیرا که هرگاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در آغاز جلد اول دانستی تبرا نمودند از کسیکه حق
حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که با وجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقنن مذهب ما است
تبرا میکنی فرمودند او باشد یا پدر او هر دو نزد من ملعون اند که برای بدشگونی دیگران بینی خویش
بریده اند بر مجرد مسامحه قلم مترجم بنای طعن و تشنیع نهادن از عقل و دیانت بمراحل بعید است خصوصاً
هرگاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتاب است یا از غیر او چه بسا است که علمای اعلام تقلیلاً للمؤنة
ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه و مستفیدین مجلس گرامی میفرمایند سیما
وقتیکه قرینه عبارت کتاب بحار مؤکد این احتمال باشد پس چه بیدینی و بی دیانتی است که بمجرد
ملاحظه چنین عبارت که اصل استناد آن بعالمی از علمای موثقین غیر ثابت در صدد الزام برآمده
الی آخر ما تفوه به و آنچه شنیدنی خاصه در لفظ گریخته بود که بنیاد الزام بر آن در مقام خاص نهاده ام
بلکه سوء اعتقاد جناب زهرا رضی الله عنها درباره حضرت مرتضوی رض ازین کلمات طیبات باثبات میرسانم
کما عرفت آنفاً اما در لفظ خائنان پس مزید حرافتش اینست که در عبارت حق الیقین لفظ خائفان
از خوف بود بجای آن لفظ خائنان از خیانت نهاده اند انتهی محصل هذیانه جعل الله سرابیل
من قطران اقول اهل بحث و نظر را شرم می آید بر داین جهالات برداختن مگر چون عوام سکوت
را بر عجز حمل میکنند لاجرم حرفی چند بزبان قلم میرود و ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین نموده میشود
تا کسی بعد ازین هم منکر حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیز الله بن علامه
محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که در دودمان ملا مجلسی است و کتابی در اجازه مشایخ و اساتذه نوشته
هم کتاب حق الیقین و هم تذکرة الائمه را در مصنفات او یاد نموده و مجتهد با انهمه ادعای تکلم و اجتهاد مگر
انهم یاد نداشت یا بدید نقش همت نمی گمارد که خود مجلسی آنچه نوشته و در فهرست و مانند آن گفته دلالت بر آن میکند
که کتاب حق الیقین خاص از تحریر او است و کسی در آن شریک نبود و این امر را عقل می پذیرد زیرا که کتاب مذکور کتابیست

است حقیر و قطره ایست از ابر مطیر نسبت به بحار که به بیست و پنج جلد اختتام یافته این شرکت حاشیه بوستان
بساط فیض مناط درین کتاب لایق تقبل نیست بلکه از آن جنس است که معاندین کفار معبودین خود را شریک باب الجلیل
میگردانیدند سلمنا لیکن چگونه عقل تجویز کند که ان مترجمین تحریر خود و مجلسی و شیخ مجلسی نه نمودند وا
ما دام الحیات باین مغالطه نرسید که لفظ گریخته مطابق اصل حدیث نیست و دیگری راهم توفیق
نشد که تدارک مافات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای آنکه اگر مجلد هفتم را از
بحار که محل این اسرار و مایه فخار اشرار است به بینی مانند بدیهی اولی خواهی یافت که حل لغات
خطبه منسوبه بجناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فصل شیعه که خود شریف مرتضی انهم جهت
نصب باطنی دل بران بسته بود درکتاب تنبش از دست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عنقریب خواهد آمد
انشاء الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در بیان معانی آن هیچ و تابها خورده و بعد از شقت بسیار
راه بجای نبرده بلکه اگر تتبع کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که شمشیر انداخته و رساله و چند جزو کلان
پرداخته بعد از آنکه نقارها نواخته و مرسوم و معمول این است که علماء کار سهل را بر شاگردان حواله
می نمایند نه آنچه مشکل ترین مشکلها بود چنانچه از آغازش خواهی دانست انشاء الله تعالی و این خطبه چنانست
که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه هویدا است که بنی
هاشم بلکه اعدای امام الائمه لباس زنان پوشیدند و در خانهای خود خسپیدند و افواج ازواج مقدسه
خود را که مقدمة الجیش جناب سیده بودند بمقاتله مهاجرین و انصار و متابعین روزگار فرستادند و امام اهلبیت
طاهرین محنت انتظار در قدوم حضرت بتول میکشید چون از نیل مدعا از مجالس اصحاب برخاستند و راه
دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر باستقبال پرداختند این است حرفی از آغاز و انجام آن
تیازم بر حفظ و ایقان که رواة امامیه چه خرده ریزها بعمل نیاوردند و چه تصویرات که به تزویرات نکشیدند
حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد در بر کردند برای تصدیق خویش نزد حمقا نیز یکان یکان
برشمردند و در رفتار شریف نیز داد تشبیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار
و راویان حکایات عمرو عیار هر کرا در کلام فقیر تردد روی دهد بمجلد هشتم از بحار رجوع کند و بعد از دیدن
یک دو جزو که خطبه فاطمی در آنست خواهد یافت که مجلسی بجد و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بحل غرائب
آن مشغول گشته و محنت تمام بزعم خود ازین مهم فارغ شده بنده را بهر از جستجو باز این مجلد عاریة بهم رسید
لاجرم از آغازش نشان میدهم تا نگوئی که کلام فقیر از قبیل لاف گزاف است و در نمودنش عاجز

نشوم الغرض مجلسی میگوید و لنوضح تلک الخطبة الغراء الساطعة عن سیدة النساء صلی الله علیها التی تحیر من [illegible]
منها و ان عجاب بیان الهمام من الفصحاء و البلغاء و نبنی الشرح علی روایة الاحتجاج و نشیر احیانا الی روایات آخر

قوله اجمع ابو بکر ای احکم النیة و العزیمة علیه [illegible]

بلیو تهما رتا اسے شدہا و ربطہا اقبات فی لمتہ عن حقدہا اللمتہ بضم اللام و تخفیف المیم الجماعۃ قل فی مائتہ ما
الثلثۃ الی العشرہ و قیل اللمتہ المثل فی السن والترات و قال الجوہری الفا عوض من الہمزۃ الذاتیہ
من وسطہ و یحتمل ان یکون بتشدید المیم قال الفیروزابادی واللمہ بالضم الصاحب والاصحاب
فی السفر والمونس الواحد والحفدہ بالتحریک الاعوان والخدم بطا و یوا ماای کانت انوا حطا طویلہ بستر
قدمیہا القطع علیہا قد صاعد المشی بالحرم مشیہا مشیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والحرم الترک والنقص
والعدول والمشیہ بالکسر الاسم من مشی یمشی مشیا ای لم ینقص مشیہا من مشیہ صلی اللہ علیہ وسلم
شیأ کانہ ہو الحشد بالفتح و قد یحرک الجماعۃ انیکہ بحذف و اختصار شنیدے فاتحہ خطبہ است کہ تصنو
لباس و رفتار باشد و ہرگاہ تفصیل گفتار را بعد از انکہ جناب بتول در مجالس اصحاب رسول مقول
تشریف دادند و درین جہاد سیف زبان برکشادند بشنوے خدا شاہد حال است کہ خواہی گفت
کہ ہر چند غم وفات خواجہ کائنات ہوش و حواس را یکسر ربود لیکن دعوی فدک طلاقت لسانی
بضعہ رسول ربانی را اصول تعیین خطوات شیطانے چندان افزود کہ بلاغت سحبانی و
فصاحت عدنانی را مقداری نگذاشت کہ ذرہ را بصحرا و قطرہ را بدریا تشدیس آواز باید
کہ خاتمہ گوش ملا اعلی کردید آن خطبہ را باین طوالت و وقوع توقف بعد از ہر فقرہ مقفی و ہر
جملہ مسجع بسبب ہمزبانیکہ حاضرین ادا کردند اکر در تمام روزے انان تلیغ شدہ باشد البتہ از عمدہ معجزات
حضرت زہرا اصیط مصحف اعظم آسمانی خواہد بود یعنی کارکنان قضا و قدر از روز قیامت ساعتی
کم کردند و باین روز اضافہ فرمودند تا ہمہ خطبہ بالطور معلوم کہ گریہا نہای سامعین بہر فقرہ از
شوق بشنید و آہ و نالہ مہاجرین و انصار باعث سکوت خطیب بر بارمی گشت تمام فرمودند و من
محو خیر تم کہ چون این حرکت قسری بالطبیعہ وارادے در آغاز خلافت صدیقے بود و مشق
و ممارست مناظرہ و تبحر در جدل و الزام چگونہ حاصل شد خود در روایت کتاب اختصاص کہ از قدما
آن از اجلہ دودمان اصطفا یعنی حضرت ابوعبداللہ است برابر ہزار دلیل است برانکہ حضرت
زہرا ازین فنون حرفی نمیدانستند یعنی بمجرد شنیدن حدیث لا یورث ہیچ جوابی نداد نہ
و صر خموشے برلب زدند و مشکل را پیش مشکل کشا بردند لاجرم دو آیت قرانے اموختند و کسی
برای مناظرہ فرستادند چنانچہ الفاظ این روایت را در دیباچہ کتاب دانستے واز خصایص رقعات
اختصاص حق فی دیگر بشنو کہ اگر حدیث لا یورث صحیح نمی بود چرا حضرت زہرا انفرمود کہ ساختہ
و پرداختہ شما ست پس صحت حدیث بر اصول رفضہ عیان ست و حاجت بایراد حدیث کلینی اعور نیست
لیکن اگر اہل سنت میگویند کہ صدیق مسئلہ را درست گفت و حدیث صحیح بر زبان آورد غولان بیابانی
اندیاب اغوال بعی آرند و رکہای گردن قومی میگردانند بخیالہ سادہ از ذہن حضرت زہرا از کتاب خدا معنا

هویداست بار خدایا چنانچه تعلیم یابی موجب فتح هزار باب و انتفاح شکم مبارک مرتضوی شد کما هی مصنفی ملا
علی اصول الامامة العلیه العیه بیجا زم تضوی و روایت قرانی هر چهار ده طبق را نورانی گردانید تا داد مناظره
و مباحثه دادند و صاحبین و انصار را همقرین زبونی گردانیدند و لیکن بعنوانیکه بعد از دیدنش بی اختیار
خواهی گفت که در ربط مثل افادات ایمه و روایات زراره و هشامین مضبوط و در متانت مانند بنیان مذهب
ابن سبا مرصوص و لغات غریبه و اقسام مجاز و استعارات و کنایات بحدی دران راه یافته که در هر صفحه
بلکه هر سطر و هر حمامه مجلسی مذکور تضمین و تردید و اختلاف ثراه و تنقیح تحقیق الفاظ و توجیهات را وران دخل
شدید هر چرخ و بازی بلکه سینه زوری و گاو تازی بعمل می آرد و لفظ امکان و لیت و لعل و ایصال و حذف
و تاویل و احتمال را ورد زبان دارد غرضیکه بدین رساله مذکور در مجلد فتن حکایت ظرافت بیاد می آید
که چون با قرا اول یعنی دا ماد شیعه را انجاک سپرند در جواب منکر و نکیر این لغات عوض بر زبان آورد
که این بیچارگان بحواس شدند و گریختند و از صورت واقعه خبر دادند که خدایا فلانی مرد و این عبارت در جواب
گفت که زنهار حرفی از ان نفهمیدیم و برای حل این مشکل بر گردیدیم جواب آمد که حق بجانب شماست من خود
در فهم ان حیرانم مصلحت همین است که او را بحالش بگذارند و بار دیگرش زحمت سوال ندهند راقم
الحروف میگوید که امروز که الفاظ آن خطبه معین و معانی ان در کتب خصوصاً بحار بدون شد خطبه را اینها
مجتهدین هم مجال ندارند که بدون غور و فکر مطمئن شوند و مخاطبین را تسلی بخشند و ترجمه ان بسلاست
بکنند انهم بکطرف اگر عبارات این خطبه را با عراب صحیح مثل دیگر کلمات بلا تامل بخوانند و بدون فلتت
لسانی و لغزش زبانی تلاوت کنند طوق اعتقاد ادیب بودنش بگردن می اندازم القصه چگونه عقلا
تجویز نمایند که ترجمه این خطبه املای مجلسی مستفیدین خویش سپارد و خود را از ان تقابیلا للمونة متعذر
دارد و بفرض محال باز بدیدنش سر دارد و انگاه در مدت عمر خویش گاهی تدرک آن نسازند و دیگر علمای هم
این کتب را تتبع نمایند و همان ترانه را مانند جنین رحم الخ بسرایند نعوذ بالله من هفوات الجاهلین و خرافات
المجانین و سفاهة الغابرین و بلاهة القاصرین لیس بنسبت بیدینی و بی دیانتی که مجتهدین مقبول
اخوان الشیاطین بعلمای اهل سنت نمودند بعلمای رفضه اکل شد و مدعای فرقه حقه حاصل گشت
والحمد لله من حفر بیر الخصمه فقد وقع فیه بحمه من بعد عقلا متحیراند که بعد ترتیب این خرافات
و تاسیس این مضحکات که هزال کاسه لیس کشمیری ثقال مرتب گردانید که ترجمه از مجلسی نیست
اکنون اگر علمای اهل سنت بگویند که فلان عبارت را که شیعه از احیای غزالی حجة الاسلام و المسلمین
و امام رازی فخر المتکلمین و ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین برای الزام آورده
احتمال دارد که از مستفیدین این بزرگان باشد چه جواب خواهد بود حالانکه رفضه در لباس تقیه
بمدارس و به باطات کاسه لیس این بزرگواران می لیسیدند و حاشیه بساط این نامداران می بوسیدند

ودیکین می بودند وشرکت بادر تالیف از خدای عزوجل استند عامے نمودند و مردم را بدام ودانه میگرفتند و دوباره پرفن و گرگ کهن پر اشند مفسده میساختند و مادام الحیات نام تشیع بر زبان نمی آوردند و مدت العمر بهمین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب علمای ایشان خصوصا تصانیف متاخرین مثل بوائع نقی مجلسی و مجالس المومنین شوشتری مذکور است و هنوز درین شهر با وجود ظهور مدعت رفض و آشکار شدن محدثات این مذهب بسیاری از علمای رفضه و طلبه ایشان در لباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه ها می مانند و دلدار یمیروت تا مدتی درسند دیله بلباس مستعین عدیله ماند یعنی کتابها بتقیه در انجا خواند و قبل این زمان بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که بار بار بحرمین شریفین رفتی واز جانب امرای لکهنو حج و عمره نبوسط مجتهد مذکور بعد از اخذ و جر کردی حج اولش همراه والی رامپور نواب غلام محمد خان انار الله برهانه ابد دید بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علی با من تعارفی داشت اگر تمام عمر خود نصیحت او بسر میکردی کاهی نام مبارک مرتضوی رض بر زبانش بسهو هم نمیرفت چنان بلکه نفاق او را حاصل بود و خود افتخار او بمباهات بیان می نمود که همراه رئیس افاغنه در کشتی نشستم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشار الیه گشتم که امامت نماز با من تعلق گرفت و انواع اطعمه لذیذه درین سفر بجهت تقیه می خوردم و امام جماعت ایشان من بودم و چون رئیس دانسته بود که مرا بحلوا رغبت بسیار است هر روز حلوای بی دود بهم میرسید پس احتمال قوی است که اکابر اهل سنت وقت تالیف بر مستفیدین خود اعتماد نمودند و این نمکحرامان که قابوی وقت میجستند خود را در وقت شرکت معذور نداشتند و نزد هر کس عیانست که سنیان عادت تقیه ندارند پس فرق واضح شد بالجمله عبارت تکیه آوردم اغار قصه مطالبه فدک بود از خطبه مذکور که منافقان استهزاء بر قبیله بنی هاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقدسه ایشان با فتند ولیکن چون سلف شان ما نفس رسول و زوج بتول استهزا کنند و گویند امروز راس و رئیس ما اضلع بود و مضحکه بران نمایند کما فی مجمع البیان وغیره من تفاسیرهم و تفاسیرنا اگر خلف هم بر جاده شان روند عجب نباشد قال الله تعالى اِنَّ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا كَانُوْا مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یَضْحَكُوْنَ وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ یَتَغَامَزُوْنَ وَاِذَا انْقَلَبُوْا اِلٰۤى اَهْلِهِمُ انْقَلَبُوْا فَكِهِیْنَ اکنون حال خاتمه مفسریات شیعه که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقة سخن در النست اشنو که مجلسی در مجلد فتن از بحار میگوید که وجدت نسخة قدیمة لکشف الغمة منقولة عن خط المصنف مکتوبا علی حاشیتها بعد ایراد خطبتها صلوات الله علیها ما هذا لفظه وجد بخط السید المرتضی علم الهدی الموسوی انه لما خرجت من عند ابی بکر رض حین ابوا عن فدک استقبلها امیر المومنین فجعلت تعنفه ثم قالت اشتملت الی آخره یعنی بر حاشیه

کشف الغمه که صحیح و منقول از خط مصنف بود بعد ایراد خطبه فاطمی علیها السلام این عبارت یافتیم بخط
سید مرتضی علم الهدی که چون جناب زهرا از نزد ابوبکر بی نیل مطلب برخاست حضرت امیر المومنین باستقبال
پرداخت پس شروع نمود حضرت زهرا درشتی و غیظ و غضب باز بعد از ملتقی چنین فرمود که مانند
ثم الخ وازین کلام هویدا شد که امام الایمه رفضه یعنی ثمانینی معتقد این کلمات طیبات است و بکمال چنین
اهتمام در ضبط آن نموده و بدست خود آن را نوشته و در زمانه یادگار خود گذاشته و لیکن ازین
ترکیب و ایراد لفظ ثم پیداست که جناب سیده وقت لحوق غیظ و غضب آنچه از درشتی ها بعمل آوردند
و عنفت و خشونت کردند از اثنای عبارت ساقط است و ناگفته است آنهمه در کوچه و بازار اتفاق
افتاد چنانچه از سیاق عبارتش یعنی لفظ استقبال بضمیمه لما خرجت من عند ابی بکر ظاهر است و این
دشنامها یعنی تشبیه با جنین و خائنین قطره از عمان و برگی از درختان است چه لفظ ثم دلالت بر
تراخی وارد و این نفوس قدسیه را بعد از ثوران حقانی و جوش و خروش غضبانی آن قدر غیظ و غضب
کجا باقی می ماند و از عبارت مجلسی هم در حق الیقین پیداست که آنچه را ملا محمد باقر مجلسی بر زبان آورده بعد
از انست که جناب سیده در خانه قرار گرفتند و از ان جوش و خروش باز ماندند اکنون سنجیده عبارت
حق الیقین بعد زمانه در ار حل شد و ان عبارت این است پس حضرت فاطمه بجانب خانه برگردید و حضرت
امیر المومنین انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای
درشت الخ و از عبارت سید مرتضی و روایتش در باره استقبال شیر خدا چنان ثبوت میرسد بلکه مانند
آفتاب عیان میگردد که استقبال شریف مرتضوی حقیقة بجلد فاطمه زهرا بوده موید آنست
آنچه مجلسی در حق الیقین از امیر المومنین در خطاب سیده نساء عالمین آورده و محصلش اینست که
زهد و توکل اختیار کن و دست از … و طلب فدک بردار مدعای جناب امیر آنست که هرچند همه
تدابیر کردی و کوششها را باقصای غایات رسانیدی چیزی در دست نیامد و … شکستن … [illegible]
… حاصل نشد بعد از آنکه بر کتاب الوصیه صبر نمودی و ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین بلکه
رب العالمین را گواه گرفتی که صبر خواهم کرد و سکوت خواهم نمود و هر چند خلفا حقوق را پایمال نمایند
و بتک حرمت کنند و کعبه را منهدم گردانند الی غیر ذالک در حال کتاب الوصیه و غیره و مواثیق … اصول
و غیره بارها دانستی و آنچه از جناب امیر در حق الیقین بجواب درشتهای جناب سیده شنیدی انهم دلالت
بران دارد که آنهمه حرکات خلاف زهد و توکل و قناعت بود و هم خلاف رای جهان آرای حضرت امیر
و از نیجا انهم معلوم گردید که چنانچه حضرت فاطمه زهرا دست از عهود و مواثیق … برداشتند بعینه
حضرت ولایت پناهی هم پرداختند و از حدیث کتاب اختصاص قبل ازین دانسته باشی که خود جناب مرتضی
کرم الله وجهه حضرت فاطمی را طریق مناظره با خلفا از آیات قرآنی می آموختند و بار بار بمجالس اصحاب امی میبردند

میفرستادند غرضیکه داد این کورنمکی و شیطنت پیشوایان رفضه که در لباس دعوی مزید لاکلام
بروند غیر از احکم الحاکمین از که توان خواست کاش رفضه برنمیقدار قناعت میکردند و برفتراک یا کلان
نمی بستند که من بعد حضرت بتول بیت الحزنی قرار دادند و مدت العمر دران میگریستند و بجا صلح فدک مے
نگریستند که حدود دان بر خصوص کاظمیه کما فی البحار تا سمرقند و بخارا میرسید واویلا بعد ازانکه علمای رفضه
بامر و ریزی و بیحیائی دشمنان اهل بیت و دعوی صدور نکث عهود و نقض مواثیق الی غیر ذلک من
الکبائر العظیمه از ایشان کما عرفت انقا مدعی اینمعنی شده اند که گریستن در بیت الحزن برای مفارقت
رسولخدا صلی الله علیه وسلم بود فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا لشیء عجاب و ازینجاست
که فاضل متبحر یعنی بحرانی در شرح نهج البلاغه چنانکه دانی واز مجلد اول می خوانی بخط علمای خویش در
مبحث فدک قائل گشته وقد فروا من المطر و وقفوا تحت المیزاب چه بر اصول رفضه نه از علم فاطمی تا می نه از زهد
صبر بعد از عمر نشانی نه از حیا و مروت اثری نه از ادای واجبات برکی و ثمری خصوصا چون حدیث قاصر النظر
کلینی عمر و مقالات کاسه لیسان او یعنی مجلسی بدگهر در مصارعت و کشاکشی حضرت زهرا با فاروق در روایات
اثمی واحول السبالعین واری کما مر بیایند علمای رفضه در اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خبط
ناقه عشوا نشوند والحمد لله علی هذا انهمه قهر الهی است که از هر طرف آتشی می افروزد که خشک و تر رفضه را
از هر جانب میسوزد اما آنکه جناب سیده برای جناب امیر الفاظ نامعلوم مرتب کردند ولفظ قطعی وارد
فرمودند پس عین مقتضای اصول ... اینست غلط گفتم مقتضای ان را هر چند درین کتاب
بیان کرده لیکن ... از شرح و بسط ان ... ممکن که هیچ فردی از اهل اسلام سکوت کند
چون ... و را تهمت زنا کنند و خاموش نشیند چون داد و ضرب و شلاق دهند و برای اهل اقبال
که ... شده و رونق ... ارض و سموات او را مجهول ... و غیرت و حیای او مقتضی آن
باشد که ... و ... مقابله ... فرستند که جامه زنان پوشد و هیچ وجهی از وجوه برای او نکوهش شود
بعد از ان ... یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه
فرموده ... علی ... مرا آنچه ... واول او ... ملحق خواهد شد پس بعد از من با او نیکو
... چنانچه از ... العیون ... و آشکار است حقیقت این ست که انهمه حوصله جناب سیده
بود که ... بلفظ ... مانند جنین ... اکتفا کردند چون از ... حقانی قرار گرفتند و خالکبه ...
نمودند و عاقبت اندیشی را کار فرمودند یعنی بر اصول رفضه انهمه ... در بیت الحزن ...
عمر شریف معاذ الله تظلم از دست مرتضوی بود اما تهمت زنا بر اصول و امهات رفضه پس ...
می ایدانیها که شنیده می تعلق داشت بلفظ کرد ... و غیره اما آنچه ... حرف در باره ...
تحریف زاده می شد که در اصل عبارت رساله مذکور را آوردم و بجای خالفان خانیان نهادم

پس تحریف بزرگان خود که واقعہ چہ بیا شد وچہ روایت میکنند و آخر لعنت حضرت ایمہ دا مدار
میشوند یا و وہا نیدتا امروز ہیچ نسخہ از نظرم نگذشت کہ لفظ خایفان دران باشد وعنا گواہ است
کہ دم تحریر این اوراق با نسخ این کتاب راجمع کردم وغیر از لفظ خایبان چیزے دیگر نیافتم ودر کتب
دیگر کہ کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است دران نیز ہمین لفظ است نہ خائفان کما اشرت
الیہ فی صدر البحث ومن حیرانم کہ ہرگاہ جناب مرتضوی بر سر منبر مطابق علل الشرائع قرار خود با
دلیل فرمایند حضرت سیدہ مصداق اوری چگونہ دریغ نمایند ومجتہدین قوم چرا از شنید نش مے
گریزند واین بحث در کاشف اللثام عن تبلیغ المجتہد القمقام مفصل نوشتہ ام من شاء الاطلاع
علیہ فلیرجع الیہ عاداہ درینجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بودی باز ہم این ملامت
وتوبیخ وتذلیل اصول دین وسخلت رفضہ را بر کندی ودر وبسیارے از مطاعن خلفا کہ اہل رفض
می آرند ہمین دو حرف کفایت کردی واین تقریرات بعنایت ایزدی فواید بسیار توانی یافت
خصوصًا مردود شدن خرافات جمعی از اہل زید بود کہ باربار چنین تقریرات میکردند کہ این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است وکسی از طلبہ باور تواند کرد کہ مجلسی در حواشش نفسہا سوزد
وزمین واسمان را بہم دوزد کما لایخفی علی من نظر الی حق الیقین واہیچ وحرف نگوید کہ فقط برائے
الزام سنیان این خطبہ را از کتب شان آوردہ بودم حاجت بجواب ندارم پس سدا لحمد کہ پیر خرابات
این حدیث را بدستخط خود باہتمام تمام نوشت وتوقیع او را ایمہ عظام رفضہ بچشم خویش دیدند
وگواہی بران دادند پس کلام موبد مجوسیان بی دین یعنے اظہار شاہینی میدان این احتمالات را
بروفت وہمہ خشک وتر نا پاکان را پاک بسوخت ومخفی نماند کہ مجلسی شقی بعد ازین بیان کہ
برحاشیہ کشف الغمہ چنین یافتم در حل لغات کلمات طیبات متوجہ گشتہ واز بیانش پیدا است
کہ شیمہ چنین بر روایت شریف بیدین است کہ خود را فرع این شجرہ وثمرہ این دوحہ قرار
میدہد پس بنص حضرت امام زین العابدین رضی اللہ عنہ وعن ابایہ اجمعین چنانچہ از مجمع البیان
وخلاصۃ المنہج بالادنستے تضعیف عذاب وخلود عقاب را مصداق میگردد قال اللہ تعالے
یضاعف لہم العذاب یوم القیمۃ ویخلد فیہ مہانا واز انعامات یزدانی وتائیدات ارواح
مقدسہ اہل بیت رسول ربانی انیست کہ چون من بعد از نصف شب سر از تکیہ گذاشتم واز تعلیم
انیقام فراغ یافتم وقدری از شب باقی بود کہ باز سر بر تکیہ گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق والمغارب مظہر العجائب والغرائب جناب علی مرتضوی رضی اللہ عنہا خاتم الخلفا
مشرف گشتم ودیدم کہ در مکانی آراستہ بر فرش مکلف نشستہ اند وجماعتی از صلحا وعلمار
گرد آنجناب حلقہ زدہ اند کمترین انام ہم درین زمرہ تبفاخر تمام در آمدم وبخوبترین وجوہ

باطمینان بالا کلام نظر کردم که علامه دہلوی قدس سره العزیز در لباس فاخر روبروے جناب
مرتضوی کرم الله وجهه دست ادب بربسته وبکلامی مشغول گشته وسخن مقدس در اختلاف رفضه
ومعائب مذهب شان میرود وچنان یقین سے نماید که انجناب بر نخلت الیشان استحقار اضحاک
میفرمایند الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً **قوله** علاوه برین میگویم الخ ۲ **قول**
همگنان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در نهج البلاغت است
ونوشتن این عبارت که ظاهرا اینحدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
این مقاله واسنتے الزام است تا شیعه سرتابند وراه فرار را برخویشتن مفتوح نیابند واز انجا
که در تعیین مصداق هر دو حدیث یعنی بعد بلا دو حدیث دوازده خلیفه اختلاف است معنی
شیعه که از لفظ رنگ پیدا است بحصول انجامید ولفظ لیکن که در عبارت بعبارت العین آمد
برای دفع توهم است که شاید فرقی میانه هر دو حدیث بین الشیعه دانستی نباشد پس بلفظ
لکن چنانکه دانسے تدرک ان موهوم تا بدانے که شیعه در تعیین مصداق حدیث مرتضوی
ره بجای نبردند ونقد جان در کف تسلیم سپردند جائیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
مورد این اوصاف بود واز جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علمای ذوی الاذناب دل برآن
بسته وپای ارادت شکسته وچون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر یار
غار حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو المطلوب واگر فاروق را معین کنند چون خلافت
او فرع خلافت صدیقی رضی الله عنه است مستلزم مدعاست بلکه بر روایت مخالف بطریق اولی
چه هرگاه خلیفه ثالث بانی مبانی غصب مورد این مدایح جزیله ومحامد جلیله باشد ابوبکر بطور
الویت مورد آن خواهد بود واین بحث لغو انکه اول دلیل بر عجز وزبونی علمای شیعه باشد
وباعث استلزام مدعا گردد در مجلد اول بما لا مزید علیه گذشته باقیماند آنکه اهل حق در جواب این
اشکال که رفضه بملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه بر ایشان وارد میکنند بالزام خوردن وسکوت کردن
همقرین نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس عنقریب است ادراک است درین مقاله مفصل مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی ومثل بدیهی اولے بر تو حالی خواهد کردید که زنهار از حدیث حقیت خلافت
یزید پلید لازم نمی آید واز معانی اینحدیث که محدثین اهل سنت بیان کرده اند حقیقت یزید فهمیدن مغالطه
ایست که تهذیب خوانان می خندند بعد از ادراک اینمعنی که ترتیب اجناس متصاعد است بسوی بالا
وترتیب انواع متنازل است بسافل وبسا انواع است که زیر جنسی از اجناس مندرج میباشد واز
همه وجوه همسر برابر نمیباشد الغرض بعد از ذکر بلا دکه در نهج البلاغت است واز اعلام
شیعه بر سر وچشم میگذارند بلکه باظهار مجلسی متفق علیه می پندارند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم مدح بتان کرده اند و در حقیقت الفاظ تلک الغرانیق مفید مدح بتان نشده والله بلا دیگر چگونه باعث
مدح خواهد بود سراسر ثنا رجایی و هذیان سرای است زیرا که باتفاق شیعه و سنی کسی از اهل هر دو مذهب
احادیث مرتضوی را از قبیل تلک الغرانیق نمیدانند و از باب القای شیطانی نمی خوانند لاجرم این قیاس از دستان
اول من قاس برگذشته بلکه گروهی قایل نشده اند که شیطان در وقتی از اوقات این کلمات را القا نموده
را میرسید که این قیاس مرتب میکردند و اذ لیس فلیس فکیف که قصه تلک الغرانیق نزد محققین
فریقین باعتراف فاضل جاپلقی در صوارم قابل استناد نباشد پس مجتهد الزمانی را برین حکایت
تشبث کردن و دلیل این واقعه خود را استوار کردانیدن چسان درست بود سعادتمند
فرزندیست که رضاجویی پدر روجه همت علیای او باشد اکنون عبارت صوارم باید شنید که کم
نمی خواهد بود که بعضی از روایات بی اصل باباد لی هدان مذهب نباشد مثل روایات عدیده از
طریق عامه مرویست که جناب سید المرسلین سوره والنجم را تلاوت می نمود چون بدینجا رسید که افرایتم
اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری شیطان بر زبان وی انداخت که تلک الغرانیق العلی وان
شفاعتهن لترتجی پس می باید که مشرکین بمجرد این روایت بر اهل اسلام احتجاج نمایند الی **قوله**
پس عقلای دیندار باید که درین باب قاعده و ضابطه درست داشته باشند تا از مقتضای آن در
اثنای جدال و مخاصمه پا بیرون نگذارند و آن انیست که احتجاج و الزام بر خصم بانچه خلاف مذهب او
در کتب او مسطور باشند یا روات و علمای آن مذهب مذکور نموده باشند باید مسلم الثبوت طرفین باشد
یا آنکه بتواتر و شیاع رسیده باشد که باز اهل انصاف از احمل بر کذب نمایند انتهی مختصرا ازین کلام صداقت
هویداست که القای مذکور نزد محققین مسلم الثبوت نیست و مخفی نماند که چون جاپلقی در صوارم و غیره
جاینکه بیانه کلام علامه دهلوی و کلام والد ماجدش مخالفت می بنا بر تشنیع می کند بنده این طریق
را اقتفاء للاثار می بباید فتذکر ولا تکن من المستعجلین دیگر آنکه علمای سنت آنچه در تزییف و توهین
این روایت و رواة گفته اند اگر کسی خیال استقصائش نماید و جمع اقوال اهل تحقیق پردازد کتابی منفرد
بایدش پرداخت بنا بر آن بمقتضای خیر الکلام سطری چند از ان می نگارم که قسطلانی در مواهب اللدنیه
بعد از ذکر عباراتیکه مجتهد الزمانی در حاشیه منهیه آورده و عنقریب خواهی دانست میفرماید آنچه محمد صادق نسبت
که محال است که عمداً یا سهواً حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چیزی در قرآن مجید بفزاید خصوص
آنچه مغایر یگانگی حضرت احدیت باشد و آنکه بعضی گویند که جریان الفاظ مذکور بسبب مقدمه نوم بود قاضی
عیاض انکار کرده و گفته که زنهار درست نیست این تجویز تسلط شیطان در خواب و انهمه که از مواهب
باختصار تمام شنیدی بعد از انست که از امام فخر الملة والدین رازی نقل فرموده که این قصه باطل
است در رواتش مطعون اند و در بخاری باوجود کثرت طرق این قصه مسطور نیست و هر که تجویز کند بیغمبر

صلی الله علیه وسلم تعظیم او شان البته کافر است زیرا که اعظم سعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آباد میدید وامان را
از شریعت محمدی مرتفع میکرداند ونیز قسطلانی در مقاصد دیگر از مواهب لدنیه آنچه فرموده حاصلش این است
که جمهور مفسرین بر آنند که مراد از تمنی تلاوت است و مراد از القای شیطان اشتغال بخواطر یا تحریف سامعین
وسوی تاویل که جناب یزدی انرا بمقتضای نص قرانی زائل میفرماید ونیز قسطلانی در شرح بخاری از ائمه منیف
حدیث شریف طعن در قدح این قصه نقل نموده وصاحب کواکب دراری که از شراح متقدمین بخاری است
القای شیطانی را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل عقلی ونقلی غیر صحیح می پندارد و شیخ
شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می پیماید واز متکلمین وفقها ومحدثین بتضعیف وانکار این قصه را بیان میفرمایند
وملا یعقوب بنانی در خیر جاری می نویسد واگر کتب دیگر از احادیث وتفاسیر را حل دهیم قطعا ویقینا از بحث
بکمال تطویل کشد نیست سطری چند از کتب سیر وحدیث وتفسیر بالجمله اهل تحقیق زنهار بدان معتقد نشده اند
که گاهی بر زبان حضرت سرور انس وجان مدح بتان معاذ الله گذشته باشد تا فرزند مجتهد جالیسی چنان گوید که
که دانستی وداد سعادت مندی بدبه وهر چند روایات شیعه در باب تلک الغرانیق ازین جنس باشد بلکه
از ان هم زیاده ترکه علمای ما آن را رد کرده لیکن محققین ایشان بر زبان همین میگویند آنچه اهل حق بدل وزبان
دارند انیک تنزیه علم الهدی رفضه که بعد از تجسس بسیار از دستی بهم رسیده موجود است ملخص مقال او که تعلق
باین بحث دارد آنکه اگر گویند چه معنی دارد وما ارسلنا الایه ایا مروی نشده که حضرت چون اعراض قوم دید گران
آمد براو وارزو کرد در دل که نازل شود آنچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد والنجم را شیطان بر زبانش
انداخت تلک الغرانیق الخ قریش خشنود شدند وهمه در سجده رفتند حتی ولید که سنگی چند نهاد وسجده کرد و جبرئیل
عتاب آورد وحزن شدید رو داد پس برای تسلیه فرود آمد وما ارسلنا الایه گوئیم آیت دلالت ندارد بحسب ظاهر برین
حکایت ومقتضای ظاهر نیست مگر آنکه بمعنی تلاوت باشد یا تمنی قلب بنا بر اول معنی انیست که هر گاه فرستادگم
چون تلاوت کرد آنچه بقوم باید رسانید تحریف کردند وزیادت ونقصان بعمل آوردند مثل یهود بر انبیا لیکن
بشیطان منسوب شد بسبب انکه وسوسه او بود بازخدا قطع میکند آن ماده را وتسلیه شد حضرت را درین آ
که گفتن پیغمبر مدح نمود بتان را وچون بمعنی آرزو گیریم معنی آیت این است که هر گاه آرزو کرد پیغمبری شیطان
وسوسه داد بباطل وخدا او را محفوظ میدارد وتوفیق مخالفت شیطان می بخشد اما احادیثیکه درین باب وارد است
پس قابل التفات نیست چه شامل آن اموریست که انبیاء از ان منزه اند نزد عقل فکیف ضعیف ومطعون
باشد نزد محدثین وخدا آنجناب را از خطا محفوظ دارد واز مدح بتان حفاظت میکند وبعضی گفتند که چون
رسیدند بر لفظ والعزی قریش دانستند که مذمت خواهند کرد پس کسی بمعارضه گفت تلک الغرانیق العلی پس گمان
دانستند که حضرت فرموده وممکن که در نماز باشد که کفار قصد لغا دران میکردند وبعضی گفتند که حضرت در فصول
آیات توقف می نمود واحتجاج میکرد بر قریش پس برای انکار فرمود تلک آه وکلام در نماز باغاز اسلام دا

وبعضی گویند که تلک اشارة است بملائکه لیکن مشرکین مدح بتان دانستند وبعضی گفتند که تلک آیه ایات
قرانی بود در وصف ملائکه چون چنان فهمیدند منسوخ گردید وا نیهمه مطابق ان ست که ذکرش کردیم از تاویل
اذا تمنی ازین **کلام تمامنی** که بیرمعان طائفه است معلوم شد که روایات در مذهب شیعه نیز باین
منوال دارد است کما هو ظاهر لیکن معانی صحیح همان ست که در تقریر آمد غرضکه قیاس مجتهد بر مذهب
کسی از محققین طرفین صورت نمی بندد که مدح بتان که حضرت پیغمبر معاذ الله فرمود موجب ستایش
انها نشد پس بعد بلا وچگونه مدح شیخین نباشد نعوذ بالله من هذه الخرافة العظمی آمادم بر حاشیه
منهیه که مجتهد یکاسه لیسی قاضی رطل بوق ترتیت داده کما لا یخفی علی من نظر الی کتابه احقاق
الحق وعبارتش اینست **قوله** علاوه برین میگوییم که هرگاه مدح اصنام الخ مخفی نماند که در کتب معتمده
وتفاسیر معتبره فرقه اهل سنت این روایت بطریق متعدده وارد گردیده واگرچه علمای انها اکثر
طرق روایت مذکوره را ضعیف دانسته اند لیکن بر اهل انصاف ظاهر است که ضعف روایات منجر
بکثرت طرق است چنانچه صاحب مواهب لدنیه بعد ذکر طرق روایت مذکوره نوشته وکلها سوی
طریق سعید بن جبیر اما ضعیف واما منقطع لکن کثرة الطریق یدل علی ان للقصة اصلا مع ان بها
طریقین اخرین مرسلین رجالهما علی شرط الصحیح احدهما ما اخرجه الطبری الخ وازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر
می شود که طریق سعید بن جبیر دو طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منه لا عفا الله عنه
اقول مغلطه مجتهد درینمقام بر عقلا ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قصه را
اصلی باشد وازین لازم نمی آید انچه شقی دارین دعوی کرد یعنی رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم
مدح بتان بر زبان آورد نه زیرا که بسا دیده باشی که اصل ذره بیش نیست وعامه ازان کوه ایونک
میگردانند وقطره را در تعبیر بسیلاب میرسانند یاد داری یا نه که رفضه مثل مجتهد فانی درذا لفقار میگویند
که نعوذ بالله صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند ودر خانه را بر شکم مبارکش فرو کوفتند ودیگران
آخر درین باب چنانچه دانی وتفصیلش را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطر شده گفتند که اصل همین
قدر است که بر زبان عمر تهدید رفت که خانه را خواهم سوخت بالجمله تهدید وترهیب هم چنان گفتن
لکن مستلزم نیست بر وقوع سوختن وکوفتن الی غیر ذلک مما افتری علماء الطائفة اللیام علی الصحابة
الکرام **مع ذلک** هرچند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن انهم چون بالاتفاق لایق احتجاج
نیست بجهت انکه مخالف معتقدات واصول است ومضاد قطعیات قرانی وادله عقلی کما عرفت
چگونه مناط اعتماد تواند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن که جاری شدن مدح بتان
بر زبان آنحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین با تواتر رسیده است چنانچه مجتهد فانی ضابطه را
قرار داده بار بار فرموده انچه بر آن دلیل ست که مطاعن سنیان وپیشوایان ایشان مرویات مسلمه بلی ازاو عامه

مجتهد یعنی هرگاه مدح اصنام از شرک و کفر مجتهد بتصریح اجلهٔ علمای فریقین ثابت گردید یعنی از
تقلید کفار قریش بود که ایشان مدح بتان از راه عداوت و حماقت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را متهم باین تهمت ساختند داری راست فرمود عارف رومی که یزید و حجیان بدنام شد چون عمر بعضی
بسیاری را یزید خواهی یافت پس ابوجهل و ابولهب و ولید هرچند مردند و کشته شدند و کند ده و
گردیدند مگر نائب پلید ایشان هنوز در ین شهر بدعوی نیابت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
می نشیند و این دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بتان نموده مسلمانکه
ابلیس بتلبیس القا کرد تلک الغرانیق لیکن انهم مستلزم مدعای مجتهد نیست که حضرت مدح اصنام نموده باشند
چه محتمل است باعتبار علاقه سببیت که مراد از القا همان باشد که علما تقریر کردند و صاحب مواهب از
عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با دشمنی از علمای رفضه تقریرش نموده
کما عرفت پس با وجود اینهمه معانی ثبوت مدح بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدن کار
مجتهد الزمانیست نه دیگری از غولان بیابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از تمنی تلاوت
است و معمول کفار بعد از انکه بمعارضه قرانی عاجز شدند این بود که استماع قران گوش نمی نهادند بلکه
تخلط و تلبیس و رفع صوت و تحریف و شعر و صفیر شروع می نمودند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا
تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مگر لعل این فعل به سببیت بشیطان نسبت نمودند و این علاقه
علیت و معلولیت در زمان و تلاوت بوجه اتم متحقق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بچه عنوان ثابت گردید فکیف که از روایات دیگر که در تفاسیر آخرین گویست چنان
مستفاد میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین القا نموده و ایشان را در توهم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تلک الغرانیق العلی و منهن الشفاعة
ترتجی از انجمله است تفسیر تیسیر الرحمن و تیسیر المنان مشهور بتفسیر رحمانی پس وهم و خیال
حضار حضور صاحب مشرکین کجا مستلزم صحت برای دعوی مجتهد لئیم است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلواة والسلام جاری گردیده و از در منثور سیوطی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان قراءت کرد که در تلاوت مشرکین متمکن شد که حضرت تلاوت فرمود تا آنکه تصور
گردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر تا به زمین حبشه رسید و هرگاه گوینده این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس المضلین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برای
الزام اهل حق و یقین رسید نعوذ بالله من الکفر والزندقه و از ینجا عیان شد که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این است که القای شیطانی بر زبان مبارک بود اصلی و حجتی ندارد و معنی انکار
اصلیت همانست که بیان کردیم و قول قسطلانی منافی آن نمیشود و الا تکذیب پدر مجتهد الزمانی

لازم آید که محققین سنیان میگویند که اصلی ندارد و او در صواعق چنانچه دانستی تصریح میکنند که اصلی ندارد و برین تقدیر افاده نمایند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا با فاده مجتهد قانی دل بندیم بعد ازین بر ناظرین کتب شیعه مخفی نتواند بود که قدمای ایشان آنچه در امثال این امور توسعه کرده اند تفصیلش خالی از تطویل و سوء ادب نیست هرگاه جواب دادن ارباب اعتزال مستلزم صحت روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن پیرمغان مجوس چگونه باعث تحقق روایت عند الشیعه نگردد پس در ینجا کنتوری دریده دهن و مجتهدین پر مکر و فن بعد از طلاحظه تنزیه ثمانینی چرا نمیگویند که روائیکه شریف مرتضی بجوابش پرداخته در طرق شیعه مروی گردیده و اگر روائیتکه ثمانینی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتب ما چرا این گرگ کهن نمی گفت ای سنیان که آنچه شما نقل کردید نزد شیعه بجوی نمی ارزد و بر اهل تشیع افترای محض است و زینهار بجواب دادنش محتاج نیستیم سنیان در مذهب خود روایات بسیار دارند ما را چه ضرور که در جواب مشقت بر خود کشیم و بر فرض محال جوابش انیست بالجمله ظاهر کلام ثمانینی همان است که روایت مذکور حدیث امامیه و قصه را اصلی باشد برین قدر چه موقوف که مخ دیگر بخته و پرورده با کرم و سر گیتی بسر برده در تفسیر مجمع البیان آنچه آورده صریح است و زانکه ابن عباس روایت کرده که شیطان بر زبان مقدس القا کرد و از کلام طبرسی یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شد که بدرجه صحت نرسیده پس توان گفت که از تردد او در صحت تحسین و توثیق و اصلیت روایت از دست نمیرود و چون از تصریح طبرسی معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهر شد نزد مجتهد آن است که این روایت را صحیح دانند و شاید که آن صحیح از آن جهت گفت که ابن عباس نزد طبرسی ثقه نباشد کما هو وجهه و از اطرفه تر آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان ابعض قوت تلاوت مشابه آواز آنجناب این کلمات بر خواند که سخن در انست و بر ناظرین روایات این باب عیان است که این قید برای آن افزوده بود ند که حضرت صلی الله علیه و سلم چون او را درین پیرایه مشابه جبرئیل دیدند در التباس افتادند پس واویلا و اسفی که کاشانی گوید که روائیتی که سید مرتضی جوابش داده مرضی اهل تشیع نیست در چنین تفسیر بلکه ترجمه بوساوس شیطان ایمش ال بندد و قید ابعض افزاید و حقیقة الامر انا الیه ... و بعد از تتبع کتب شیعه هم تفسیر کاشانی چهار است که این شیطان لفظه ابلیس علیه اللعنه والعذاب بود و العز من آنچه در تفاسیر سنیان وارد است دانستی که نص دران نیست که شیطان بلا واسطه القا هم کرده باشد بلکه محتمل است القای کفار ای غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس غزلان بیابانی در خلاصة المنهج ایقای شیطان ابعض ابلیس خاطر قرار دیده و آنچه بران متفرع شده یعنی التباس حضرت پیغمبر بزبان راضی شو و لعوذ بالله من ذلک کنون چگونه روا باشد شیعه را خصوصا مجتهد

خصوصاً با احادیث جناب پیغمبر صلعم تمسک جستن مثل مناقب مرتضوی بعنوانیکه هیچکسی را در انبیا و مرسلین
از عداوت و حسد اهلبیت طاهرین باقی نگذارد و مدایح سلمان و ابوذر و مقداد بطوریکه خصوصیات عترت
مطهرین را برهم زند کما لا یخفی علی من طالع البحار فکیف قوانین اسلام و اصول دین را بر بعض آن بنیاد نهادن بیابد
قصر همه مذهب رفضه بدون استیصال فقیر از یاد در آمد بار خدایا مگر گویند که از قرآن ثابت شده در باره
هر نبی و هر رسول القای شیطانی در تلاوت کتاب آسمانی و تمنای نفسانی لیکن جناب امیر بمقتضای اصول رفضه
مثل احادیث کلینی و عوز و اقرار مجتهد جالسی در حسام و غیر او در غیر آن نفس سید المرسلین بودند و رتبه ایمه
از انبیای اولوالعزم هم در گذشته و امامت بر مرتبه نبوت و رسالت راجح گشته پس احادیث آنجناب و ذریه
طاهره آن عالی قباب هنوز برجای خود است و آنیکه شنیدی بطور شیعه غایت قصوی است پیش ایشان را
حقیقةً با احادیث رسول اطهر کاری نماند و انجا است که قال قال رسول الله در کتب ایشان نخواهی یافت
الا شذ و ذا تا آنکه در تخصیص بتاویل و تسویل پرداخته اند چنانچه بر ناظرین شروح کافی و من لا یحضره الفقیه
مخفی نیست و این ماولین در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که
میگویند که اهل بیت علیهم قال رسول الله بر زبان نمی آوردند مگر بجهت خوف اهل سنت و تقی مجلسی و دیگران
از علمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالتمآب کاری
نمانده اگر چه ابن عباس و مانند او باشد که در حق او و پدر او نصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکه ایشان
از اهلبیت آن سرور بودند چنانچه فقتن بحار هم بران اول دلیل است کو لی خرد جالسی و این مجتهد انکار اطلاق
اهل بیت جز بر اصحاب کسا نمایند کما فی اطعن الرماح و من حیرانم که اگر شخصی سلمان و ابوذر یا کسی دیگر را
مستثنی فرماید و ایشان را بدلیل تشیع فراگیرد مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین
ایشان نزد شیعه مسلم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لعنت اهل استثنا از ایمه هدا خصوصاً جناب شیر خدا
جا بجا منقول است و قتیکه ایشان با جناب حضرت امیر عهد بستند و بزودی شکستند و سوختن صحیفه
وحی و اسقاط محسن و امور دیگر که تفصیلش هر جا نمی باید بچشم دیدند و غیر از مقداد کسی دل با یفای
سعادت نه بست حالیا کسی نماند که حدیث از او گرفته شود مگر از حضرت امیر و جناب سیده و حسنین و چون
بر اصول رفضه حال اهل عبا چنان باشد که بر کتاب الوصیت مهر زنند و عهود و مواثیق را و بروی
ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین مشید کرده اند و بر دوحی بار بار بر دانند و همه مواعید موکده را
برابر غازی نشمارند و وصایای حضرت رسول را از آغاز تا انجام برهم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانستی
و این مجلد نیز بران مشتمل است پس سلسله حدیث کلیه گسیخت چه جای آنکه احادیث مرتضوی علیه
السلام اقل قلیل باشد و روایات حسنین علیهما السلام و جناب سیده علیها السلام از انهم کمتر بود و حال
قرآن مجید خود بر اصول رفضه عیان شد که بیاض عثمانی بیش نیست و چون حال اهل کسا چنان باشد از متاخرین

ایمه چه نام توان برد که کار ایشان از سنی و شیعه تقیه نمودن و مداهنه و خوشامد کردن است و الفتای ایشا
بد گفتن و شیاطین ایشان را مدح نمودن پس بر زبان ایشان وثوقی نماند و ازین تحریر که نزد عامه تطویلی
بود فایده عظیمه بدست آمد یعنی انچه مدعی اجتهاد گفته بود که مدح اصنام بر زبان مقدس رفت و تحیت
تبان ثابت نشد همین است حال انچه بر زبان مرتضوی گذشت انتهی بر اصول رفضه البته حرف فاخر فا
منطبق است بلی امریکه برای رفضه باقی است این است که حضرت صاحب الامر فرزند نرکس خاتون
که نکاحش با امام حسن عسکری ع در حال شرک و نصرانیت صورت لبسته کما فی البحار و حق الیقین
بمقتضای الحاضر فی الامصار و الغائب عن الابصار که کتب معتمده رفض بران گواه است چنانچه
در دیباچه کتاب معلوم کردید بهر مجتهد اصولی و محدث اخباری اقوال مختلفه که موجب ملاعبه
هم گردیده باشد میرساند لعنوانیکه فریب شیطان زنهار دران مدخلی نباشد اگرچه جناب فاطمه زهرا رض را
فریفته باشد چنانچه در تفسیر اهلبیت که استاد کلینی ع جمع کرده مذکور است و هم امام موصوف افادات
خود را بشیعه الجنان القا میفرماید از مکاید شیطان بعض فراغ کلی رو میدهد اگرچه حضرت پیغمبر را بدیدنش التباس
شدید واقع شود که جبرئیل است یا عزرائیل چنانچه آنفاً دانستی و الحمد لله که این مبحث را نیز بعنوان
جامعیت در سلک تالیف کشیدیم تا بمطالعه آن مکاید شیوخ نجدیه در بسیاری از کتب کلامیه از هم
پاشیده مقصود این شیاطین از تیز زبانی در حق علمای سنت سنیه آن بود که فریب دهند مقلدین خود را
و راسخ نمایند در قلوب ایشان که زنهار در مذهب شیعه حیفی و اثری از قصه تلک الغرانیق نیست
و اگر می بود چرا بدرجه علمای شیعه چرا بر سنیان درین باب طعن میکردند و بنیاد طول لسان بران می نهادند
فانه مرمی بالحجارة من کان بیته من زجاجة من بعد مخفی نماند که مجتهد الزمانی قید زعم محبیب
در تقیه حضرت رسول یزدانی می افزاید تا براسی که تقیه انجناب نزد مجتهد متبع خطوات شیطانی ثابت
است و اهل دانش و بینش نیک میدانند که چون رسول خدا و حضرت اسد الله و حسن مجتبی و شهید
کربلا و بقیه ایمه هدی تقیه فرمایند دیگر کیست که بالای اعلام دین بر دارد فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان هذا لشیء عجاب **قوله** اما روایت اثنا عشر خلیفه الخ **اقول** جواب روایت بخاری
که بواسطه عمرو بن العاص رض است در مقاله سادسه مذکور شد مفصلا چنانچه داب این فقیر است اما آنچه
هنبقه بحکایت ملا دو پیازه اشاره کرده و بکلا مش تشبیه داده پس انتهای جهال و اهمال است
که پدرشان موجب فرموده یکی در کتب مطبوع خویش میدانند باید این حکایت را شرح کردن و انشا
الله تعالی عنقریب معلوم بشود که این مضحکه هم بر رفضه راجع میگردد قال الله تبارک و تعالی
حکایة عن نوح و کلما مر علیه ملاء من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
وانچه در باب حدیث دوازده خلیفه تخییل فاسد را دخل داده انشاء الله تعالی در قول اینده

اقول جواب الخ چون فاضل مجیب درین **قوله** علاج خلل دماغ مخاطب چنانچه باید میکنم
مجتهد الزمانی درین مقام بر عبارت ثمرة الخلافت دست تشبث دراز کردند لاجرم من جواب
آن را از رسالهٔ اثبات الخلافه لصاحب ثمرة الخلافه که حاشش در آغاز کتاب دانستی نقل کرده بجنسه
بنظر مجتهد مشغول میشوم بعضی از تلمیح جدید را با ثبات الخلافة ضمیمه میگردانم و چون شنیده
و مسائل دیگر بران گواه است که این کتاب نیز بجهت بے سامانی و وقوع هرج و مرج
چنانچه باید بتداول نگشته و در قلب طبع نیامده و حال هم مردم بجائی رسیده که اکنون
منتظر اند که مولف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشیده مبلغی غایان خرج کند و کتاب را
مطبوع گردانیده خود حصه بای مردم برساند بلکه برینهم توفیق مطالعه کتاب دست
نمی یابند خدایا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رسالهٔ لعبارة العین و کاشف اللیام
تقسیم کرده جامع اوراق اوراری معین نماید و اگر باری این بار هم بردارد باز هم محنت این
بیچاره را رایگانست که زر را خواهند خورد و کتاب را بیازار خواهند برد فالمشتکی الی الله تعالی
کساد بازار علم بدانجا انجامید که امروز درین شهر با وصفیکه آبادی آنرا نهایتی نیست کسی را
لائق ان نمی بینیم که ساعتی نزد او نشینیم و العاب و الام را که بسبب تنهائی درین تالیفات بمن
است پیش او شرح کنم و او بداد من برسد دوست از ملاعب و ملاهی بردارد و چیزی
ازین کتب و عینه بشنود و علما غیر از کتب درسیه شغلی ندارند و الفاظیکه مصطلح طبعین
و منطقیین است یاد گرفته اند و امثال صرا که و بعان جوانی به طبع آزمائی این فنون را دیدیم
درس دادیم و مانند سرقات شعریه پنداشتیم و اکنون بعلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم
بچشم استحقار می بینند عیاذا بالله مقتضای الکلام بجر الی الکلام از کجا بکجا افتادم سخن
درین بود که از اثبات الخلافة جواب مجتهد بزرگوار می نویسد بدانکه آنچه او در اعتراض اول گفته محصل آن
دو حرف است یکی آنکه بعد ورود این روایات چرا لفظ امیر آورند و این **بحث** قطع نظر از آنکه
از داب محصلین نیست و بحث لفظی است دلالت بران می کند که معترض طرق حدیث را در آن
کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصر از تتبع دانسته اری المرء بقیس
علی نفسه بیان این مغلطه بقدر ضرورت این ست که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یکون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال کلمة
لم اسمعها فقال کلمة الی انه قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لا یزال
امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال بکلمة حقیت علی فسالت
ابی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایة البخاری و مسلم رح و در روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون من بعدی اثنی عشر امیرا و در صحیح بخاری است حدثنا
محمد بن المثنی حدثنا شعبة عن عبد الملک قال سمعت جابر بن سمره قال سمعت النبی صلعم یقول یکون اثنی عشر
امیرا و ازین روایات که مشتی نمونه خروارے اند کی از بسیاری بود عیان شد که تعبیر کردن بلفظ امیر
هم اتباع سنت است زیرا که در احادیث رسول مقبول خود لفظ امیر مسرود است پس اعتراض را
بنیادی و حجت و نظر را اعتمادی نماند بلکه ازین بیان اینهم هویدا شد که اگر تعبیر نمایند بلفظ دوازده مرد
نیز اعتراضی وارد نمیشود کاش رجوع میکرد مخاطب بطرایف ابن طاوس که دران هم امیر و رجال منقول
طرفه تر آنکه بیچاره مجتهد الزمانی حامل الاسفار کتاب اکمل الدین صدوق الکواذب را هم ندیده و نه احادیث
او را از زبانی کسی از ثقات شنید که او حدیث میکند باسنادخود الفاظش اینست حدثنا احمد بن
الحسن القطان قال حدثنا ابو بکر محمد بن احمد بن عبیده النیشاپوری قال حدثنا ابو القاسم هارون
بن اسحاق یعنی الهمدانی قال حدثنا عمی ابراهیم بن محمد عن زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر و اسناد
دیگر اینست حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو علی محمد بن علی بن اسمعیل السکری المروزی
قال حدثنا سهل بن عمار النیشاپوری قال حدثنا عمر بن رزین بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن
سعید بن عمرو عن الشعبی و اسناد حدیث دیگر اینست حدثنا عبد الله بن محمد الصائغ قال حدثنی ابو الحسین
احمد بن محمد بن یحیی القصرانی قال حدثنا ابو علی بشر بن موسی بن صالح قال حدثنا ابو الولید خلف
بن الولید البصری عن اسرائیل عن سماک و اینهمه احادیث جابر مذکور است بلفظ اثنا عشر امیرا و لفظ
کلهم من قریش اکنون باید گفت که مجتهد الزمانی را اگر اطلاعی برینجمله حاصل می بود این اعتراض نمیکرد
پس از علامات قیامت است که چنین جهل کوی حیله جوی کتاب علم کلام تصنیف کند و رساله البصائر
ار و نماید بیاد می آید که او جای چنان تقریر کرده باشد که بجوی ارزد یا بروی با فحش وجوه منقلب
نگردد درینجا نکته ایست دقیق و لطیفه عمیق بیانش آنکه غایة ما فی الباب از طرف شیعه این ست که قلوب
سنیان بخلفای جور مایل شده ورنه این احادیث را بایستے بر دوازده امام حمل کردن و من میگویم
که آنچه مجتهد علامه زمانی بی ادراک و شعور حدیث اخیر را نقل کرد نص است در تخطیه رفضه و تصویب
اهل حق که خلفا را از قریش گرفته بعضی را از اهل بیت و بسیاری را از غیر ایشان قرار داده اند پس حدیث
مسند کبیر بر دفع بدگمانی مجتهد حمیر دلیل قوی است و آنچه مجتهد نقل فرمودند و حرفی درین باب افزودند
برای اهل سنت من و سلوی چه بسیاری از محققین ایشان میگویند که دو کس ازان منجمله اصحاب کسا اند حضرت
مرتضی و حضرت حسن مجتبی و دیگران از اهل بیت هستند و اگر دوازده بر قلت حمل کنند امام مهدی هم داخل
تواند بود به بعضی از وجوه الغرض ازین نوع نصوص علمای ما حکم کرده اند که صفت جامعه میانه این خلفا
قرشیت است و بس که منصوص است در اخبار فریقین کما عرفت و اگر صفت جامعه هاشمیت و فاطمیت می بود

تعمیم نمیکردند بالجمله حدیث مذکور برای رفضه که گمان بد داشتند واهل حق را مداهن می پنداشتند مانند
زقوم وحمیم گشته که همه اعضاء مطاعن ایشان در تخصیص فرو ریخت ومخفی نماند که مجتهد هم روایات خلفای اثنا عشر را
متفق علیها بین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه الثنی وکان ذکر الحدیث الاخیر من عجائب التقدیر
ولا ینبئک مثل خبیر و درین مقام باوجود اینهمه افادات روشن ابحاث دیگر در بحر طبع کمترین موج زن است
از انجمله آنکه مجتهد الزمانی باوجود بلند پروازی ولن ترانی بر برهان قطعی مرتب کردند برانکه احدی از ائمه درین
احادیث داخل و باین خلافت واصل نباشد زیراکه مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
و آنفا دانستی که جبا نده علمای فریقین بلفظ رجل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر تبدیل
رسید چنانچه مطاعن رفضه هم دلیل بر النست حال این استدلال درست شد اگر ائمه اثنا عشر مراد باشند
تحقیر و تذلیل ایشان لازم می آید واللازم باطل فالملزوم مثله وازینجا هم حکم توان کرد که مجتهد و قدمای
او همه مرفوع الاقلام ومنصوب الاقدام اند حقیقةً وعداوت شدید ائمه ایشان مستولی است تا بحدیکه
معتقد اند که خود حضرت پیغمبر ائمه را تحقیر و تذلیل کرده اند لیکن فقیر را تعجبی نیست چه قدمای ومداء ایشان
هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الائمه را خصوصًا بدابة الارض تعبیر فرموده
وخود این حمقا گفته اند که دابة الارض ریش دارد ودم ندارد ومیانه هر دو شاخ او فاصله بسیار است کما سبق
تفصیله وازانجمله آنکه مفتی اعظم که لفظ امرا آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که او بمقتضای
نقل مجتهد در رساله ثمرة الخلافه چنین فرموده وشمار نمودن بعض یزید را از جمله دوازده امرا که منصوص
است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغلطه دیگر است بلکه تعلق دارد بصاحب
فصل الخطاب و دفع این اعتراض از و خود واضح کردید یعنی در هر تعبیر بلفظ خلیفه و امیر و رجل اتباع سنت
است و هیچ غباری در میان نیست بلی غبار وخس وخاشاک بلکه غوایل واشواک همه بر فهم مجتهد بیباک
است که در لفظ امرا تحقیر فهمیده و بجهت لفظ رجل تذلیل ائمه هدی او را لازم گشته کما عرفت دوم
آنکه مفتی اعظم انکار مدح چرا نموده وجوابش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فهمیده است مطلقا یا گمان برده
که او اینهمه خلفا را قاطبة بد میداند پس ممنوع است لا ید علیه اقامته البرهان کیف لا وفیهم معاویه
بن یزید و عمر بن عبد العزیز واگر مراد انکار مدح یزید است کما عرفت پس این انکار بجای خود است
ولیکن تکبیر مجتهد تحریر مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر است فانه قدم غزمره ان فسق یزید
مجمع علیه و کفره مختلف فیه ویؤیده ما فی الکتب الکلامیه وغیرها من فظاظة امره والاتفاق علی فسقه
والاختلاف فی کفره درینجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای و امرا نموده اند
فلیت که نزد بعضی تغلیب عدد متعین بود زیراکه محمد وحسین یعنی خلفای اربعه با حسن
مجتبی وضمیمه ابن زبیر و ابن عبد العزیز و معاویه یزید وحضرت مهدی بعد دیه میرسد و نزد

دیگران سه کس از تقات عباسیه نیز شامل شده بیک ملة عدد تمام فایز میشوند فانطبق اللفظ علی المعنی
والعجب که حدود فدک از اقالیم ریاست و حکمرانی پا بیرون نهد و بسمر قند و بخارا رسد و بلاد محابسی و غیره
برای فدک که دهی بیش نبود حتی که شهر شهری و هزاران کس از علمای رفضه بیاغی هم بعتبر شمکنند تا و
تغلیب و رفتن بکار بلفظ امیر بزبان آرند این تغلب عقلا و نقلا و ذاتا و وضعا محفوظ ندارند حیف
آنکه قبل این از کتب شیعه منقول شده که لفظ کل بجای لفظ اکثر مستعمل میشود لیس مدح یزید و امثال
او از خلفای جور و عنید لازم نیاید بلکه مدح برای راشدین است تغلیبا و هدایت و رشد برای شان
است یقینا بخلاف قرشیت که برای هر کسی از ایشان با دله دیگر هم بجای خود مرصوص است و ابرار و ابرار
و فجار را لفی را در روایت علل الشرایع هم منصوص مع ذلک میگویم که انچه در اعتراض ثالث
تقریرش نموده تخسلی است خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانستے که ان بزرگان که یزید را از حمله
این خلفا شمرده اند سببش اینست که خلافت را به معنے عام فرود آورده اند و از حدیث الخلافة
بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا اتصال خلافت راشده تا سی سال فهمیده لاجرم احادیث
اثنا عشر امیرا و رجلا و خلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر باور نمی آید باید بصواعق رجوع کردن و
خرافت مجتهد را یقین نمودن بالجمله صاحب صواعق بعد از حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم یکون ملکا عضوضا و تطبیق ان بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر کوئی این خبر منافی دوازده
خلیفه است گوئیم زنهار منافی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت راشده
متصل محصور است دران نیحکس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضوض را
هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم دران داخل است انتهی محصلا و نیز احادیث حذیفه که مجتهد
قبل ازین درین کتاب آورده و جوابش بتفصیل هرچه تمامتر در جلد اول او اشعر اقتضای آن دارد
که بعضی در احادیث دوازده امیر بعضے از خلفا ممدوح و بعضے مقدوح باشند لیس رشاوت
و مدح یزید از کجا بثبوت میرسد زیاده برین نیست که یزید از جمله خلفا بمعنی مذکور شد یعنے غلبه
و حکم راندے و نه بودن خلیفه دیگر در زمانه ان ننگ نوع انسانی و این مقام انکار است و نه مستلزم
استحقاق الحاصل انسلاک یزید لئیم در زمره خلفا بایمعنی چیزے دیگر است و انسلاک
او در خلفای راشدین معاذ الله امرے دیگر است و کسیکه میانه این هر دو امر تفرقه نکند
و چنین اعتقاد نماید که از انسلاک او در زمره خلفا به اعتبار جبابنی و نبودن خلیفه ثانی
لازم می آید مدح یزید و استحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست بلکه او ست
از غولان بیابانی متبعین خطوات شیطانی و هرگاه معلوم شد از صواعق و دیگر کتب
حدیث و کلام که خلافت درینجا عام است و زیر این عام الوراع مندرج است بعضے

قابل مدح وجمعی مستحق قدح و مناط تعداد این کرده عموم است و خصوص بنا بران تفریع بدیع مجتهد یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین رضی الله عنهم هم لازم خواهد آمد هیچ مفهومی ندارد بلکه باعث حیرت اولی الالباب است چه هرگاه چند نوع زیر جنسی از اجناس مندرج کنیم و آن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلاً گوئیم که انسان و بقر و غنم حیوان اند نفس حیوانیت که امر بسیط مشترک در همه البته ثابت خواهد شد و خصوصیات نوعیه و صنفیه از کجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات فرا گیریم و گوئیم زید و عمرو و بکر عالم اند زنهار لازم نخواهد آمد از ین حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لاجرم چون بنظر حکم آئمه و نبودن خلیفه دیگر دوازده کس را از راشدین و جابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت برای همه بثبوت رسید خصوصیات هر یکی برای هر یکی از ین حیثیت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل واحد وان کان مخفیا علی المجتهد و این مغلطه جدید مثل قدیم است که مجتهد فهمید که همه عباسیه بطور علامه سیوطی مستحق زعامت بودند حالانکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالی فرا گیرد و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عادلین شمرد این علما یزید را در خلفا نام بردند و هرگز حقیقت خلافت برای هر یکی در احدی از ین مقامین بثبوت نه انجامید بالجمله اکنون ضرور است که مجتهد ثابت گرداند لزوم قدح را برای خلفای راشدین بر تقدیر مذکور و هو عندنا ممنوع لجواز التغلیب و امثال من الامور **واگر مجتهد الزمانی** بدا و معروضات کمترین قرار شد مثالی درین مقام از کتب محدثین شیعه باعتراف صاحب مناقب مرتضوی و مؤلف سمع الیقین و دیگر جهابذه علمای متشیعین آرم که آیا جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرات ائمه اثنا عشر را که کلهم من قریش وصف ایشان است باتفاق فریقین کما عرفت جلوه ظهور داد حضرت امام مهدی را نوری القدر بود بحدیث کوکب دری که میانه محدثین شیعه مشهور و مستفیض است که هیچکس بدان مرتبه نمیرسید نه گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن و امام حسین و نه حضرت سید المرسلین یعنی جناب مرتضی امیر المومنین چنانچه بنقل صاحب مناقب مرتضوی از کلینی در آغاز مجلد اول ازین کتاب و در وسط آن بروایت اسناد کلینی در تفسیر این بیت معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد طرفه آنکه جامع الاخبار دال بر آنست که نور جناب نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت فرمود چهار نور را در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب و پدرم عبد الله و ابو طالب و برادرم علی بسبب آنکه این هر چهار کفر را تا دم وفات ظاهر کردند و ایمان را پوشیدند و لیکن جوابش بر اصول موضوعه آنکه اخفای شان تا شصت سال یا هفتاد و هشتاد باشد و لیکن صاحب الامر چنان اخفا کردند که ذات خود را که مصدر این همه افعال بوده نیز پوشیدند و بدریای غیبت چنان

غوطه زند که هزار سال تخمینا تا غوطه شناست پس سبب مذکور قرب قیامت بوجه اتم متحقق گشت وهمون
البدیهیات وحالانکه توقع آن بود که سه امام اول را بخیریت حضرت خاتم و بسبب مشاهده جمال جهان
آرای سرور عالم و مشرف شدن بصحبت شریف که احیای علوم دینی وکیمیای سعادت ابدی ومعارج
المقدسین ومنهاج العابدین بود بمرتبه قصوی میرسانیدند مگر فرزند خاتون نرگس که از سلاله قیصر
ونصارای روم بهم رسید یعنی نکاحش هم نزد شیعه درست نبود زیرا که در عین شرک اتفاق افتاد
کما فی البحار وغیره من کتب المجلسی انتهیه مرتبها رو داد که هم لمعان نورش را شنیدی وهم مرتبه خلافتش را
درحق الیقین بچشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی علی مرتضوی رض و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
از اول سابقین او باشند و در لشکریانش بسر کنند پس جناب مرتضوی که با اصول منافقین سید
المرسلین بودند و فضائل مصطفوی بفضائلش منجر سید کما فی المناقب المرتضویه معزول شدند
وحالانکه عزل موجب منقصت و نفرت است کما قالوا فی حدیث المنزلة پس نشان باید داد که چون اثنا عشر
خلیفه بر منوال واحد باشند این مزیت و نقصان از کجا ترتیب یافت اکنون الفاظ عبارت را
باید دید که دلالت بر ذلت و منقصت و نفرت خلق دارد یا نه وهی هذه فان قیل لم قلتم انه یوصی
هارون بعد موسی لکانت خلافته ثابتة بین موسی قلنا لانه لو اثبت هذه المنزلة فی حال الحیوة فلا یجوز
ان نزول عنها بعد الوفات لانها منزلة جلیلة لا یجوز ان یحط عنها من ثبت له لان ذلک یقتضی نهایة
التنفیر کما قال من ان العزل طلاق الرجال انتهی کلام القاضی بلفظه متحیرم که این دیوانه بکار خود
هشیار همه امور را که موجب تقریر تذلیل است در کتب خود می بیند وآنرا شاید موجب تعظیم
تکریم می پندارد و پس ذهب الله بنوره برین مصل صادق آمد یعنی بر عکس نهند نام زنگی کافور
علی مرتضی که از جمیع انبیا افضل باشد کفر را تا دم شهادت ظاهر کند و هیچکس از هدایت
او مستفید نباشد بلکه او را پیشوای خود داند حالانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
بدترین جمیع اشیای عالم الیقین می کنند امری را که کلام دران میرفت لا حول ولا قوة الا بالله علاوه
برای حضرت هارون بالاستقلال نبوت هر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از انکه همه
ائمه چراغ سحری باشند و مهدی رفضه کوکب دری بود واگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
هدایت فرزند خاتون نرگس ثابت گردانند زیرا که مقصود از خلافت حفظ شریعت وحدود بلاد
اسلام وانتقام از کفر و لئام وبجا آوردن حدود و قصاص واجرای احکام و الوالع سعادت امت
واین همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که جده مطهره خود یعنی جناب صدیقه
حد خواهد زد پس اکنون از مجتهد باید پرسید که دیگر ائمه با وجودیکه بیر معطله بودند و بسبب ان
ذاتیات از نیجهان تشریف برده که جیام وغیر چگونه است باین قصر شید منتقمه از اعدای دین وانام بحق

ولفظین زیر خلافت که عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مدن است کما سبق من کتبهم منسلک توانند شد
واگر کتاب ابن بابویه صدوق را که کمال الدین نام گذاشته اند صدوق بگشایند بسیاری را از روایات
این تقریر یابند پس اگر علمای ذوی الاذناب گویند که حمل جنسی بر افراد مستلزم سوء ادب نمیباشد گوییم
فقد تم الدست وحصل المطلوب فرق این است که گنجانیدن پیر معطله در ضمن پیرین نشاط و نبودن سبکی
و جهانبانی کمتر از ولوج جمل ست سم الخیاط نیست بخلاف گنجانیدن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
الهی کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ
آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وایضا در تفاسیر شیعه که از حضرات اهل بیت بر زعم شان منقول است دیده باشی
که حق تعالی یزید را در مقطعات قرآنیه جائیکه هدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام و عظمت کربلا
معلی را در کهیعص می شمارد نام می برد و آنچه در کتب قوم معذرت این امور دیده شد اینست که چنانچه
هدایت و عطش و صبر آنجناب در کربلا بالغایت علیا رسیده ظلم یزید هم بدرجه قصوی آنجا رسیده لهذا
مراد از یا یزید است فانتهوا عشر اثنین تحصیل مرام و فذلکة الکلام آنکه بدیهی است
که چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البته در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
بر نیکان و بد حمل کردند بدلیل حدیث ثلثون سنته وحدیث ملکا عضوضا و حدیث دخن و حدیث دعاة
علی ابواب جهنم و مانند آن و دانستند الامر نفس حکومت بدون شرکت غیر است اراده نمودند و دیگران بملاحظه
غلبه دین و ملت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام بر شمردند یعنی صدیق رضی الله
عنه و فاروق رضی و ذوی النورین رضی و مرتضی رضی و مجتبی رضوان الله علیهم و معاویه بن یزید و عبد الله بن زبیر و عمر
عبد العزیز و حضرت امام مهدی با بقیه را از تفاوت بنی العباس رحمة الله علیهم نشان دادند و رأی
جمعی بران قرار گرفت که دیگران مراد اند که بالاخر این مناقب برسند و احوط آنست که تعداد ضرور نیست
زیرا که ظاهر احادیث مقتضی استمرار در خلافت بلکه در نفس احادیث حتی تقوم الساعة موجود کما فی تخریج الشیخ
الکلی نقلا عن صحیح المسلم الی غیر ذلک پس احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر هم عدد مذکور بهم رسند
وانانکه خلافت محموده را زیب و زینت دهند و ایضا بیج شش ده و دوازده بر قلت عدد محمول می شود
و هفتاد و هشتاد را بر کثرت فرود می آرند و مناسبات امور را نگاه میدارند و عدد فی نفسه نص در مطلوب
نمیشود قال الله تعالی فی قصه نوح فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا تمام استثنا
برای تنصیص عدد وارد گشته ورنه ظاهر آن بود که تسعمائة وخمسین میفرمودند و علمای بیان میدانند
که استثنا برای تنصیص بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مروی نباشد والا احتمال قلت باقی می ماند
چنانچه در واقعه خطبه جمعه مورد وَتَرَكُوكَ قَائِمًا لا جرم محصل کلام آنست که خلفای جامعین اوصاف
جلیله و مدائح نبیله با وصف ازمنه متمادیه تا قیامت بسیار کمتر اند و قال عمر رضی کم من ترانی

ابا اخوانی شیعه واین محدثین است کما ستعرف انفاً ومبیناً گرچه ایمه هدی بر اعتقاد مدعیین مزید ولای
تقام و اثبات امامت از جهان تشریف برده اند آمدیم بر آنکه چرا فقط بر ایمه اثنا عشر کلمه حمل نکرده اند وجوابش
نظر از سابق آنکه خلافت را بر آن بزرگان که مترددی بودند بالاتفاق حکم رانی نفرمودند حمل کردن بعید
و خلاف ظاهر است و از حسام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می شود کما لا یخفی و قدم قبل
از خلافت بیان احکام و تعلیم حدیث و تفسیر هر ادکیر ند لازم آید اندراج هزاران کس از علمای
نفاق در اندراج امثال شیطان الطاق نزد اهل بدعت و نفاق و این بحث عنقریب بالا مزید علیه می آید انشاء الله
مع **ذلک** چون بجای خود مقرر است که در تحدید اشیا و تعیین امور با به الاشتراک نیامد بلکه
الاختصاص شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا و افصح فصحا یعنی جناب سید الانبیا بجای
بیان و دادن خواص امامت از هاشمیت و فاطمیت و حسنیت و اخراج حسنیت به قید کلهم من +
قریش اکتفا فرمایند و اسامی مقدسه را درین روایات متفق علیها بر زبان نیارند و خصائص امامت را که
روایت بلکه ما آت در گذشته نام ببرند از حصول عصمت و علوم لدنی و مسرور پیدا شدن و مختون +
پیدا شدن و ارکشیح ران بهم رسیدن و بمجرد ولادت سجده کردن و انگشت شهادت برداشتن و کتب
آسمانی و صحف یزدانی همه دران وقت خواندن و عمودی را که سر باسمان برافراشته و نورش از فرش
عرش تافته بقضیب العین گذاشتن و انگشتری در حین رکوع بزکوة دادن الی غیر ذلک من الخواص فالحفظ
التحقیق الذی لا یشوبه شیء من التشکیک فانه ینفعک کثیراً فی حل احادیث اثنا عشر خلیفه و امیر بعده
حاجتی نماند که اقوال دیگر را در یکنیم ولیکن برای مزید توضیح و تعلیم این غبی سطری چند دیگر زیر کلمات
داش می نگارم **قوله** ثالثاً آنکه هرگاه مفتی الخ **اقول** این کلام نیز بر قانون مناظره انطباق
بلکه مشاغبه محض است زیرا که حکم بلزوم عزت و قوت دین در زمان خلافت یزید لعین و مع آن بلیه
مذهب سنیان با وجود توجیه مذکور امری است باطل کما سبق تحقیقا والزاما اکنون اگر اشتیاق شنیدن
باشد انقلاباً پس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم خواهند گفت که هرگاه مستفتی حضرت امام حسین را
ظلم امرای دوازده گانه بر خلاف مدامت بلکه نصوص داله بر معنی که هرکه غیر حضرت امیر را امیر گوید بکفر
بند گرفتار آید که ترک ذکرش اولیتر است منتظم فرموده جاده اقتفای قمی و طوسی و حلی و ملای مجلسی
پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم آن اوصافی چند که در آن اخبار
مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است و مانند آن حتی که کلینی
اعور در کافی نگار بلاعت نذکران کسبته لاید که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله حضرت امام حسین
باشند یافته شود و در زمان خلافت آنجناب امری که باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق
اهل نفاق تواند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگرگوشه سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم

بوقوع نه پیوسته و علت ان غیر از ترک تقیه واقع نشده چه معرکه حره و قتل و غارت مدینه بزعم رفضه باعث
هتک دین اسلام بوده کما لا یدل علیه البحار و یشعر به ما سبق من عبارة الفاضل الاخباری لله در علی کلام
حامل الاسفار فانحصر الامر فی معرکة الطف پس و قتیکه قتل دشمنانش باعث عزت و مناعت اسلام
باشد و بنیادش ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت دانند و هل هذا الا جمع بین النقیضین
و قول بالمتناقضین بالجمله تقریر مجتهد درینجا نیز بانحش وجوه منقلب شد فرق اینست که بر اصول موضوعه
رفضه مادهٔ اشکال بجای دیگر هم میکشد و آن اینکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه است
یعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین و آن سلاله دودمان اصطفا دار تقضا بحکم روایات کلینی و
تصریح علمای شیعه که صاحب اثبات الحق از انجمله است در بروی مردم بسته بگوشه تنهائی نشسته بود پس
رفضه قایل شوند بشوکت و مناعت اسلام و دین بسبب ظهور از روی ابن سبالعین و قتیکه هزاران کس از
ساکنین مدینه علی صاحبها الاف التحیة والسلام قتل کردند و نوبت بتعطیل مسجد نبوی و دیگر امور رسید
که تفصیلش نتوان کرد با این خلافت را مثل خلافت یزید و مروان شمارند و دست از مدح خلفای اثنا عشر
بردارند فیقول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراضان و بر عاقل یلمعی مخفی نیست که
مقصود من نه فقط اینست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من اینست که در هر زمانه همین ابهام
بر اصول موضوعه بتواتر و اتصال وارد است فارجع البصر کرتین بلکه بازواید دیگر چه نظر بخلافت خلیفه
اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت و مناعت دین همین است که دشمنان بر جناب سیده ع
تهمت زنا معاذ الله بر سر منابر بکنند و تازیانها بر آنجناب بزنند و بازوی مبارکش بشکنند و خانه بیت
کاشانه را بسوزند و ام کلثوم را بغصب ببرند چنانچه بارها در مجلد اول و الثانی و صاحب شافی هم و حل
حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراف بغصب ام کلثوم نموده این همه تائید دین و ملت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بلا فصل لازم آمد چون حضرت صلی الله
علیه و سلم در نفس بازپسین سفارش فاطمی با جناب مرتضوی نموده بودند که ای علی آزار او آزار من است
بزودی بسوی من خواهد آمد باید که با وی نیکو سلوک کنی چنانچه در تراجم بحار هم موجود است پس ازینجا حال
حسن سلوک و دین داری و حیا و مروت و عصمت و طهارت و حسن تدبیر خلیفه اول و امام الائمه معاذ الله
باید دید و از اصول رفضه بهزار دل و زبان تبرا باید گزید و چون تفصیل تهمت زنا خاصةً بر سر منابر
بارها از کتب رفضه نشان نداده ام درینجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکواذب مینویسم که این رئیس المفترین
راس الا بالسه والشیاطین لعنة الله علیهم اجمعین در کتاب علل الشرایع در باب العلة التی من اجلها اوجب الله
علی اهل الکبایر النار حدیث امام صادق آورده روی علی بن حسان الواسطی عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی
عبد الله ع قال ان الکبایر سبع فینا انزلت و منا استحلت فاولها الشرک بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله

واكل مال اليتيم وعقوق الوالدين وقذف المحصنة والفرار عن الزحف وانكار حقنا فاما الشرك بالله فقد انزل فينا ما انزل
وقال رسول الله فينا ما قال فكذبوا الله ورسوله واشركوا بالله واما قتل النفس التي حرم الله فقد قتلوا الحسين
بن علي رضي الله عنه واما اكل مال اليتيم فقد ذهبوا بفيئنا الذي جعله الله لنا واعطوه غيرنا واما عقوق الوالدين
فقد انزل الله ذلك في كتابه فقال النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله ص
في ذريته وعقوا امهم خديجة في ذريتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة عليها السلام على منابرهم واما
الفرار عن الزحف فقد اعطوا امير المؤمنين بيعتهم طائعين غير مكرهين ففروا عنه وخذلوه واما انكار حقنا
فهذا ما لا يتنازعون فيه یعنی امام فرمود که گناه کبیره هفت است در حق ما نازل گشته وارتکاب مستحل آن شده
شرک بخدا و کشتن نفسیکه خدا حرام کرده خوردن مال یتیم و نافرمانی مادر و پدر و تهمت زنا کردن زن عفیفه را
و گریختن از جهاد و انکار حق ما اما شرک پس نازل کرد خدا در باره ما آنچه نازل کرد و حضرت هم فرمود پس
تکذیب خدا و رسول کردند و شرک بخدا آوردند و قتل نفس کشتن امام حسین ع است و خوردن مال یتیم
بردن فدک است که خاص برای ما بود و دادند غیر ما را و عقوق والدین مطابق ارشاد قرآنی نافرمانی
پیغمبر است در ذریت او و نافرمانی حضرت خدیجه است در اولاد او و اما تهمت زنا بر عفیفه صالحه پس
البته نسبت آن کردند بفاطمه زهرا بر سر منبر و فرار از زحف اینست که بیعت مرتضوی بطیب خاطر نمودند
و او را شکست دادند و انکار حق ما اینست که نزاع در آن دارند و آنچه در اوقات خلافت بقیه خلفای
اثنا عشر امامیه بوقوع آمد که رفضه شبستان حرمهای محترمه شکستند بعد از آنکه عهود و مواثیق با این
خلفا بستند و ائمه هدی با وصف علم غیب و شهادت در فریب این حرامیان گرفتار گشتند در مقاله
سادسه مفصل گشته نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سيئات اعمالهم هیچ عاقلی تجویز نتواند
کرد که این بزرگان که هزاران معجزات بدست داشتند و آفرینش عالم دیگر را مانند خدای عز و جل سهل
می پنداشتند خلفای پیغمبری باشند که در تبلیغ احکام و جهاد کفار و اعلای اسلام تا دم باز
پسین زاید الوصف بکوشد و گاهی لباس عزلت نپوشد مگر یکدو روز برای درستی سامان
در غار همراه رفیق غمگسار و یار راستینی بملاحظاتش تجهیز شد و این خلفا دعوی
خلافت وقت اشد ضرورت هم بر زبان نیارند و نام نصوص هم نبرند و همیشه در پرده تقیه
زیر فرمان نصوص باشند و از هجرت و گرداوری اهل اسلام که سنت سنیه سید الانام بود هم دست کشیدند
کما فی افادات السید مهنا المدنی تلمیذ الحلی و علی القمی حالانکه بدلالت کتاب حسام این امور ذاتیه ناگزیر
برای امامت نه نفس نبوت و رسالت و همین صفت باعث فضیلت امامت و بر جای خود مقرر است
که هدایت اهل اسلام آسان تر است از هدایت عابدین اصنام و با اینهمه این بزرگان هیچ کوششی
و جنبشی هم نکردند پس ایشان خلفا نباشند یا رفضه مانند سهو واند قطعا و یقینا نه ظنا و تخمینا کما فی البحا

وحق الیقین وغیرهما و علی ای تقدیر مدعای ما حاصل است و مذهب فضلهٔ شیاطین سهو و اهل لا جرم
حصر زعامت در ایشان که حال هر خلافت ایشان معلوم است عجب خواهد بود از آنکه چند کس از ظلمه در زمرهٔ
خلفا البطور اصلاح شمرده شوند **قوله** بجهر تم آلخ **اقول** چرا جناب مجتهد الزمانی قبل از خروج سفیانی
و استماع ندای آسمانی خود را بیچاره موجه حیرانی با وصف عالی کعب بودن سرنگون می سپارند و از غایت
حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین گرداب هوش ربا بساحل نجات نخواهند رسید که مرده تفضلی
شعر باستانی ؎ گفت او کلیم خویش بدر می برد ز موج ٭ وین سعی میکند که بگیرد غریق را ٭ پایهٔ اجتهاد
و نمی گذرم و میگویم که زنهار درین در طاب نمی مانی بچند وجه **اول** آنکه مقصود مجیب از لفظ بیاض عثمانی
تجهیل طائفهٔ شیخ نجدی ضعیفا نیست تا رفض را گذارند و از رفض الجلی دست بردارند و پنبهٔ غفلت از گوش
هوش برآرند و خود را غریق لجج مخالفت ثقلین پندارند و حریق لهب مخاصمت رسول رب المشرقین
بشمارند بجهت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچه صوارم مجتهد فالی و خود این تشیید المبانی و تفسیر علی بن
ابراهیم قمی اعمی و کافی کلینی تمهید اعورش موجود است و در منهج السداد لطالب الرشاد بتفصیل مذکور است و تبدیل
کلمات الهی بعبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی دلالت تمام دارد و تفسیر اهل بیت الحاق ایضا
نیز ثابت میگرداند و احتجاج طبرسی در ساختن آیات و الحاق آن بکتاب مستطاب حجت بالغه است پس کتاب
مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطانی بیاض عثمانی شد و هنوز مجتهد ازین امور خود را دیده و دانسته تغافل
میورزند تا بدانی که بیچاره از معانی خبری ندارد و مجیب معاذ الله کتاب حضرت باری تعالی را از طرف خود بر اصول
خویش چنین مینویسد حاشا و کلا علاوه بتقریر دیگر تو آنکه گفت که هرچند اولین جمع کردند مگر اهتمام از اکثر الو مصحف
ذی النورین بجا آورده و کافی الصوارم ایضا و اولین هرگونه تحریف دران بکار بردند بعد از دیدن حیات القلوب تو گوی که
بشانست جمعی از محققین برانند که این قرآن مطابق هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است پس بر اصول ایشان بالیقین بیاض
عثمانی شد چنانچه از عناد الاسلام بر می آید و این اعتقاد مثل حکایت شخصی است که زنی مالداری را بنکاح آورد چنانکه پدر مرزا محمد
اخباری اکبرآبادی بر اظهار مجتهد جالسی کما عرفته فی المجلد الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوابق حقوق
داشت دران شهر بکاروان سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمد و دفتر شکایت باز کرد مسافر گفت
تو معذوری و از دست زن مجبوری گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست بعد ازین
بخانه آمد و عرض کرد که منتهای آرزویم اینست که فلانی چندی در خانهٔ من بیاساید زن فرمود که حرجی نیست
باری روز دیگر دستار خوان کشیدند و میخوردند صاحب خانه بر زن خود بواسطهٔ کنیزان حکم رانی میکرد که فلان
چیز بزودی بفرست و در دال ماش چرا تاخیر میرود زن دانست که حال چونست یعنی دوست خود را آگاه میکند
نعلیه خویش پس کنیز را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان بزن که گلوی او در کاویش مطوق شود پس تمامی
لباس و بدن آلوده گشت درین اثنا کنیزی دیگر در رسید و مشتی زد تا چپ شکست از کردن بنقیاد مسافر گفت ای

برمن بارها این شاید رفته لیکن محال نداشتم که طوق را از گردن جدا کنم و ریش و بروت را پاک کردانم پس این
ساده لوح درست نشست و بروت را تاب داد و گفت که واللّه گاهی در خانهٔ من از جانب زن انعقاد حکم
رانی نمیشود و زن بهر حال مغلوب است و من غالبم حال جناب مجتهد با اینهمه تصریحات بنده چنین است که اعتقاد
دارند که بودن قرآن مجید بیاض عثمانی مذهب شیعه نیست بلکه عند المجیب است نعوذ باللّه من تلک السفاهة
والبلاهة تمامی علمای اهل سنت اعتقاد دارند که هر که آیتی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل داند کافر است دوم
آنکه مطمح نظر بلند مجیب آنست که هر چند رفضه را بحجت بالغهٔ الٰهی و بمقتضای المرء یؤخذ باقراره بکتاب مستطاب
ملزم توان داد زیرا که در شرح کلینی مبسوط است و خود کتاب کافی هم دال برآنست که ائمهٔ شیعه را بقرائت و
قرائت همین نسخهٔ مشهوره که حالش دانستی تا قیام دولت آل محمد امر فرموده اند لیکن تا کار از اصول موضوعه
ابن سبا و دیگر اشقیا بر آمد استدلال بآیات کریمه روبروی این اغبیا نشاید فکیف که در کتب شان محدثین
تصریح کنند که سورهٔ اخلاص یعنی قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ در مناظرهٔ رفضه اسفیانیا بدافادهٔ توحید نمی کند تا امام
نفرماید و بآواز بلند منع میکنند از آنکه چیزی از قرآن مجید گرفته شود اگرچه نص باشد و هذه عبارة الکربلائی فی بیان
الاصول نقلا عن المحدثین قد کان بناءه من افتتح هذا الباب و شید ارکانه منع من الاخذ لشیء من الکتاب و انکار
نصا اعنی صاحب الفوائد و الشیخ الحر و من تلاهما علی ان القرآن کله متشابه بالنسبة الینا جمیعا حکی عنهم صاحب
منبع الحیوة و هو غیر متهم علیهم حتی حدث عن بعض مشایخه ان قوله عز من قائل قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ یحتاج فی فهمه
الی الحدیث مع ان کلامهم صریح فی ذلک انتهی مختصرا غرضیکه علمای رفضه بسبب احاطهٔ نفاق اولین
و آخرین خود هوش بجا ندارند و درباره قرآن مجید بر اصول مجعوله خود آن الفاظ می سرایند که اهل کتاب نسبت
توریت و انجیل از زبان بر نمی آرند سوم آنکه مجیب را آنهم ملحوظ است که حضرت امام الائمه چون
ابن عباس را بمناظرهٔ خوارج فرستادند منع کردند از احتجاج قرآنی بسبب آنکه وجوه بسیار در آن محتمل است
طرف مقابل از تقریر باز نمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند که هرگاه دلیل از حدیث آری راه
خلاص نخواهند یافت چون دانستم که خوارج بمقتضای سگ زرد برادر شغال اخوت بر روافض دارند
و در بد گفتن اجلهٔ اصحاب و اهل بیت شریک همدگر اند و فرقه از ایشان در قرآنیت سورهٔ یوسف بسبب
ذکر عشق زلیخا کلام است نه در سور و آیات دیگر و روافض در دعوی تحریف قرآنی عموماً برادر کلان
خوارج نهروانی هستند و بدعوی تحریف قرآن زیاده تر هنجار پیمای نادانی می شوند در وقت استدلال
بآیات ربانی بالاخوانی و لن ترانیها میگویند و زنهار از هفوات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقة
لایق خطاب فرقانی نباشند اکنون عبارت حدیث مرتضوی که وصیتی بود برای ابن عباس رض
باید شنید لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج قال لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول
و یقولون ولکن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا این حدیث مرتضوی رضی اللّه عنه

در نہج البلاغت آوردہ و مدعا ہمانست کہ انفاً بعبارت فارسے دانستی و درینمقام کہ ذکر رفضہ
واعتقاد تحریف بر زبان آمد آنچہ برین عقیدہ دربارہ ایشان باعتراف اکابر رفضہ
در مناقب مرتضوی لازم سے آید بہ و حرف حرف باید شنید و در تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را در مدرکہ خویش باید گرفت بلکہ من لوازم تصدیقہ ان من نکر حرفا من فضائلہم مما وجب اعتقادہ فہو منکر
للکل لان انکار الحرف کانکار الالف لان من امن لکل من الکتاب وانکر حرفا لم یکن مومنا بالکتاب
لان اللازم لہ تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان وکذا یقول
فی آل محمدؐ ان حکمہم حکم الکتاب دلیلہ قولہ عم انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ و عترتی اہل بیتی الخ
یعنی از ضروریات تصدیق انست کہ انکار حرفی از فضل و بزرگی اہل بیت کہ اعتقادش واجب
است مستلزم انکار ہمہ فضائل است نہ بینی کہ ہر کہ ایمان آرد بتمام کتاب مگر حرفی را انکار کند
از قران مجید و گوید کہ این کلام ملک علام نیست او ایمان بکتاب ندارد پس اینجا حال رفضہ
قائلین بتحریف آیات و تنقیص ہزاران کلمات و تبدل بعض آن ببعض بلکہ اعتقاد بزیادت
بعضے از الفاظ چنانچہ استاد کلینی و طبرسے نیز بدان مشغوف است عیان شد والحمد للہ کہ خود
بزرگان رفضہ تکفیر بزرگان و خردان خویش بر خلاف مثل مشہور از خردان خطا و از بزرگان عطا
بعمل آوردند و این مطرودین را قابل آن ندانستند کہ قرآن مجید بخطاب ایشان تلاوت کردہ شود
کما لا یخفی چہارم آنکہ مجتہد الزمانی سے قول من کہ بنیاد تقریر بر آنست نفہمیدہ اند و ان
لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافہ آن ہمین است کہ چون خلافت در مرتبہ الا بشرط نیست
و ناگزیر است برای آن ملاحظہ شروط چنانچہ تفصیلش از کتب کلامیہ در اوراق سابق بوضوح
انجامید و از کلام این مجتہد ہم اشتراط بمعرض ثبوت رسید و قد تقرر انہ اذا فات الشرط فات
المشروط فکیف اذا فاتت الشروط فانتفت امامۃ یزید باعتراف المجتہد المرید لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضای ذلک تقدیر العزیز العلیم افادہ این معنی کرد کہ چون شما مثل یزید پلید را خلیفہ برحق
پسند اشتید و شروط را از نظر انداختید و خلافت او را بخلافت خلفای راشدینؓ ترجیح دادید حالا
من ہم شروط را ساقط کردانیدم و از کتب شما باثبات رسانیدم کہ خلافت باشرک و الحاد
بر مذہب شما جمع گشتہ کما عرفت فما ہو جوابکم فہو جوابنا فرق اینست کہ چون یزید را
از میان برداریم گوئیم خس کم جہان پاک و رفضہ جہال ندانند کہ ازین ملاحدہ قطع نظر
نمایند و ساعتی بر فرض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لاحظ ابصارۃ العین بوجہ البصیرہ و رای شرح عبارتہا
فی المجلد الاول علی ہذہ الوتیرہ پنجم آنکہ مجتہد از راہ جہل یا تجاہل تقریری کہ کردہ با فحش وجوہ براوجایست
زیرا کہ سخن در مستلق فرمان روائی و کشورکشائی نبود بلکہ در حقیت خلافت بود کہ بعد از بیعت یا استخلاف

استعداد سابق که بشبر وط حاصل میگردد بفعلیت میرسد وخروج را گزندے میرساند
و مجتهد هر جا که لفظ خلیفه و قید دوازده می بیند بے تبه معنے نمی برد و قیاس میکند که یزید
نزد صاحب صواعق و مانند او که یزید را ازانجمله شمرده اند خلیفه برحق شد و معلوم است که همگنان را
که این علما یزید را خلیفه برحق ندانسته اند بلکه او را فاسق و فاجر و پلید و مید انند و بخلافتش جز
حکومت و ریاست دیگانگی در حکم راسے چیزے اراده نکرده اند چنانچه عبارت صواعق را درین
باب نشان دادم پس حقیت که بحث دران بود کجا باقی ماند تا حضرت امام حسین ع را در بعضاز
حضور گزندے تواند رسانید و هیچ معلوم نیست که مجتهد چرا باوجود این آیت و آن حدیث
به تخصیص یزید میکوشد و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر شهید کربلا خلعت خروج و ناصبیت +
می پوشد و شمر و ابن زیاد و مثل نمرود مردود و شداد و فرعون ذی الاوتاد را در بازار اجتهاد دسے
فروشد پس انبیا علیهم السلام چگونه مجاهد فی سبیل الله باشند و آنانکه مقبول شدند چسان در جه
شهادت یابند و چیرانم که با وصف معامله عصمت مآب نسبت بضعه حضرت رسالت مآب کالطیبات
آنجناب چرا عصمت را دخل میدهند و با وصف فریب خوردن ائمه هدے از دست رفضه تا آنکه شبستان
حرمهاے محترمه شکستند و بدار البوار پیوستند کما سبق مدعے علم ما کان و ما یکون برائے ائمه هدے
گشتند و رسانیدن نیرنگی و قلم و تنها تجاوز کرده امامت را افضل از نبوت و اولو العزمے دانسته
و ائمه را از انبیا ی اولو العزم نیز در حسام بهتر قرار داده و دیگران بالوهیت رسانیدند قاتلهم الله
انی یؤفکون. **ششم** آنکه مجیب مصیب آیت کریمه خلائف را چگونه ذکر نماید که باعتراف مفسرین
همه درین آیت انی جاعل فی الارض خلیفه است و خلافتیکه سخن دران است خلافت خاتم پیغمبران
است صلی الله علیه وسلم یعنے جهاد کفار و تادیب اشرار و انتظام امور مسلمین و اجرای حدود
و قصاص و نصب مفتیان و قضاة الے غیر ذلک چنانچه نهایة العقول فخر المتکلمین و شرح مقاصد
علامه تفتازانی و شرح مواقف علامه جرجانی و صحائف شمس الدین سمرقندی و طوالع اصفهانی و صواعق مکی و صواقع محقق کابلی و کتب علمی
مثل نهج الحق و مسالک الافهام و هفوات کشمیری تلمیذ او و جالسی از صوارم و حسام اینک حاضر و رفضه از همه
ائمه غیر از جناب مرتضوی و آنهم وقت خرابی بصره و آبادی کوفه این قدر اثبات و اوصاف را
سلب مینمایند و از خلفا میدانند پس بریشان خلافت مذکوره که مجیب مصیب دران مقدمات
الزامیه مرتب کردانیده دلائل افتاد اما اشتراط عصمت و غیره پس حالش از لفظ تقدیر عیان شد فکیف
که آنفاهم حال عصمت دانستے چه جای آنکه اگر باصول کافی رجوع کنی خواهی یافت که ائمه ماموربن باظهار
حق مدت العمر است گفتار و درست کردار نبودند تا بجوی ببین تقیه و استتار چه رسد باید چیدن روز
شرح کافی را که از محمد صادق است تتبع کردن و شرح قزوینی را بغور دیدن و آنچه ملا صدرا

بزور بازوی معقول خامه فرسائے کرده نصب العین گذاشتن ہفتم آنکه مقام حیرت انیست
که حلی وطوسی وعاملی ومجلسی در کتب خویش مثل نہج الحق وغیره استدلال میکنند بحدیث مثل ثعلبی
که علی مرتضیٰ رض فرموده اند روز نزول وانذر عشیرتک الاقربین تا بنی عبد المطلب را جمع فرمود وطعامی قلیل
پیش نهاد وهمه آسوده شدند واعجاز ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما که ناصر من شود برین دین وکار
من کند وخلیفه من باشد کسی ازین جهل مرد بزرگ چنانچه در روضة الواعظین است قبول نکرد مگر حضرت
مرتضوی که حدیث انس بود حضرت فرمودند این خلیفه من است در شما پس اطاعت کنید وگوش
فرا دارید ووجه حیرت انیست که اگر مراد از خلافت مابه النزاع است صحیح شد خلافت خلفای ثلثه
نظر باین حدیث که امام اعظم رفضه وحلی وغیرهما باسناد خودها آورده اند ومتفق علیه فریقین دانستند
زیرا که عیان شد ازین حدیث که مسبوق الکفر بودن مانع خلافت نیست ورفضه آنچه از لا ینال عهدی
الظالمین فهمیده اند برهم کردید وپر ظاهر است که بنی عبد المطلب همه مشرک وکافر بودند وکسی اسلام
تا آن وقت چنانچه مدلول حدیث است قبول نکرد واگر مراد از خلافت معنی هو الذی جعلکم خلفا است چنانچه
فرموده اند که علما وارثین انبیا اند فالعام لا دلالة علی الخاص باحدی الدلالات الثلث ونظر اینکه
است بقول مجتهد اللهم ارحم خلفای فرق انیست که در حدیث لفظ خلیفه را باظهار محققین اهل سنت
اهل بکبیدت درج کرده اند در حدیث سن آورده لفظ خلفا اجماعی است یعنی زینهار کسی انکارش نکرده واگر
کتب رجال را بفرموده حضرت مجتهد در مقاله سادسه برکشایم خواهی یافت که این حدیث اعتبار انشاء الله
زینهار بران اعتماد نمی باید ومزید حیرت دانست که چون کتب دین ومذهب رفضه برکشائی
خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم نصوص مرتضوی را تا آخر حیات خویش هم مستور میفرمود
پس در تخصیص وآنهم در آغاز اسلام چه گمان توانی کرد چه جای آنکه خود حدیث معراج که بعد ازین
واقعات است که در آغاز اسلام رو داده در اصول مرویست دلالت بر نقیض آن دارد زیرا که چون
از آنحضرت حق تعالیٰ پرسید کیست خلیفه تو در امت حضرت فرمودند ندانم تو نیک میدانی و در غزوه
خندق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب اجله اصحاب هم عدم وراثت بود چنانچه
امانی شیخ بران اول دلیل است ونیز اصول کافی نص در انست که بعد نزول اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ در حجة
الوداع حضرت باستتار امامت متمنی بودند ومیفرمودند امتی حدیثو عهد بالجاهلیة ومنی اخیر ثم بهذا فی این
عمی لیقول قائل ویقول قائل الخ طرفه آنکه رفضه ازین حدیث به بطلان خلافت خلفا احتجاج میکنند و
هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبودند وانعقاد آن فقط برای بنی عبد المطلب بود کما هو منصوص
فی الحدیث وقد تقرر فی اصول التفسیر ان العموم منتفی لخصوص التخصیص پس ایشان را چه خیر وضرر ومآل
چنین باشد که خلیفه در اهلبیت من علی مرتضیٰ است دون غیره وهذا صادق لانه خاتم الخلفا وتتمه

خلافة الحسن المجتبى هشتم آنکه رفضه حسبنا کتاب الله را در رد الزام اهل حق میدانند و می پندارند
که بنهار کتاب الله کافی نیست و از واقعه قرطاس خیال نمی کنند که در صحیح بخاری و کتب دیگر نیز انچه محقق
شده دانیست که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از طلب سامان کتابت بسبب شدت مرض بیهوش گشتند
از نجهت اختلاف در حاضرین بمقتضاے جبلت انسانی در اوردن و نیاوردن بهم رسید و مجالی بران نیافتند
که حضرت را حرکت دهند پس انمردم را که تحیر شدید لاحق گشته بود و میدانستند که اگر کتابت
رو نماید ضلالت دینی لازم آید فاروق تسلی داد و اشاره کرد باینمعنی که ضرورتے نیست تکلیف دادن
و حسبنا یا حسبکم کتاب الله بر زبان آورد و بهوش آمدن آنجناب در نیمرض بحدی بود که بمقتضائے
روایات بحار و تراجم آن مثل جلاء العیون کریمه حسنین رضی الله عنهما را نشناختند و رفضه انوار عظیم
و بصرة المتعظین نیز عیان است که ایشان اضطراب بیکر زدند فرمودند کیستند و کافی بودن قران مجید
البته از احادیث رفضه نیز کما ذکرنا فی المقالة السابعة بلکه خود از آیات رب المشرقین مثل اقتدا بست
و رای بر محدثین رفضه که دست از کتاب مستطاب برداشته و بتحریف قائل گشته تمامش را تشابه
دانسته اند کما هو اتفاق اهل اصول معتقد تحریف و تبدیل مانند توریت و انجیل معتمد بحمد الله که هزاران حدیث ائمه اهل بیت
خواهی یافت علی ما روی المجلسی فی مجلد الاول من البحار و غیره فی غیره من الاسفار که ممیز میانه حق و باطل
و معیار احادیث همین کتاب است که موافق آنرا باید قبول کردن و مخالف آنرا بدیوار زدن پس اگر فاروق را که خواجه کونین پسندید
و سامان کتابت را در وقت هوش با وجود پرسیدن اصحاب نه طلبید قائل استحسان باشد نه لاحق تعریض
و اگر کلمات صحیحه فاروق را خلاف شان ان سرور دانند انچه بران لازم می آید که ناموس علی و اولاد
ازان برباد میرود در مقاله سادسه برگذشته و انچه در جامعیت کتاب آسمانی در کتب فریقین مرویست
تا بحدیکه ائمه هم اعتراف بدان فرموده اند و در حق الیقین هم وارد است پیدا و عیانست که لا یحتاج
الی البیان و حاجت اعاده هم باقی نیست مگر درینجا که بعنوان تجدد مثالی چند سطر دیگر مبین میشود
تا بداسے که لا رطب و لا یابس الا فی الکتاب مبین معرف جامعیت این کتاب است صاحب مستطرف
من کل مستطرف از عبد الله بن مبارک آورده که بنیت حج و زیارت از خانه بر آمدم روزے در بعض
از بیابانها زنی عجوزه را دیدم پرسیدم چگونه درینمقام افتادی فرمود که مَن یُضلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ
دانستم که راه گم کرده گفتم کجا خواهی رفت گفت سُبحَانَ الَّذِی أَسرَى بِعَبدِهِ لَیلًا مِنَ المَسجِدِ
الحَرَامِ إِلَى المَسجِدِ الأَقصَى پی بردم که حج گذارده و اراده بیت المقدس فرموده گفتم چند روز
است که درینجا بسر میکنی فرمود ثَلٰثَ لَیَالٍ سَوِیًّا گفتم از طعام نزد تو نشانی نمی یابم از کجا میخورے
جواب داد هُوَ یُطعِمُنِی وَیَسقِینِ گفتم بچه چیز وضو میکنی این ایت خواند فَلَم تَجِدُوا مَاءً فَتَیَمَّمُوا
صَعِیدًا طَیِّبًا گفتم طعام همراه دارم اگر حاجتی باشد پیشکش کنم تلاوت نمود این ایت را که

وَاَتِمُّوا الصِّيَامَ اِلَى اللَّيْلِ گفتم ماه مبارک رمضان نیست تا روزه داری فرمود وَمَنْ تَطَوَّعَ
خَيْرًا فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيْمٌ گفتم افطار در سفر مباح است جواب گفت که وَاَنْ تَصُوْمُوْا خَيْرٌ لَّكُمْ
گفتم چرا مثل من کلام نمیکنی این آیت قرات کرد مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيْبٌ عَتِيْدٌ پرسیدم
چه کسی فرمود وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ گفتم خطا کردم مرا معاف دار و مواخذه مکن ارشاد
نمود لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ پرسیدم حاجتی داری که ترا بر ناقه نشانم تا قافله برسانم فرمود وَمَا تَفْعَلُوْا
مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ عبد الله مبارک میگوید که ناقه را نشانیدم فرمود قُلْ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ يَغُضُّوْا مِنْ
اَبْصَارِهِمْ پس من چشم پوشیدم و گفتم که سوار شو چون خواست که سوار شود ناقه گریخت پس عجوزه
بخشم آمد و این آیت تلاوت نمود وَمَا اَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ گفتم و مکی صبر کن تا ناقه
اشتر را ببندم پس این آیت خواند فَفَهَّمْنٰهَا سُلَيْمٰنَ تا حجل اشتر دو زانوی ناقه بر بستم و گفتم حالیا سوار شو چون سوار
آیت این وقت را یاد آورد که سُبْحٰنَ الَّذِيْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهٗ مُقْرِنِيْنَ وَاِنَّآ اِلٰى رَبِّنَا
لَمُنْقَلِبُوْنَ عبد الله میفرماید که من زمام ناقه گرفتم و همراه او با شتاب تمام میدویدم و آواز را بلند میکردم
تا این آیت کریمه بر زبان راند وَاقْصِدْ فِيْ مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ پس آهسته آهسته همراه او
اشعار عرب ترانه می کردم فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ گفتم لَقَدْ اُوْتِيْتِ خَيْرًا كَثِيْرًا یعنی حق تعالی
فضیلت بسیار ترا عنایت کرده فرمود وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ چون پاره راه در رفتم پرسیدم
شوهر داری این آیت بر خواند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَسْئَلُوْا عَنْ اَشْيَآءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ پس در آن
وقت سکوت ورزیدم و لغایت خجل گردیدم تا آنکه قافله پدید آمد گفتم قافله نیست کیست که ترا آشناست و با تو معرفتی دارد
فرمود اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِيْنَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا دانستم که فرزندان دارد گفتم حال ایشان را در حج بیان بکن
این آیت قرات کرد وَعَلٰمٰتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُوْنَ دانستم که ایشان معلمین کشتی هستند و بادبان را
بهدایت ستارگان می بندند پس همراه او مقصد عمارات نمودم و گفتم از اسامی شان آگاه کن تا من آواز
دهم فرمود وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوْسٰى تَكْلِيْمًا يٰيَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ
بِقُوَّةٍ پس من باواز بلند گفتم ای ابراهیم کجائی وای موسی و یحیی چرا نزد ما در نمی آئی ناگاه می بینم
که این جوانان بسوی ما متوجه اند بجمال صورت و کمال معنی که از پیشانی ایشان لامع است فرا پیش
رسند چون ملاقات کردیم و نشستیم عجوزه فرمود فَابْعَثُوْٓا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهٖٓ اِلَى الْمَدِيْنَةِ فَلْيَنْظُرْ
اَيُّهَآ اَزْكٰى طَعَامًا فَلْيَاْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ لاجرم یکی برخاست و طعام پاکیزه آورد و پیش روبروی
من نهادند و عجوزه ارشاد نمود كُلُوْا وَاشْرَبُوْا هَنِيْٓـًٔا بِمَآ اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ گفتم طعام شما
برمن حرام است تا قصه او را مفصل بگوئید و از حال او خبر دهید که از چند سال کلام را ترک فرموده
گفتند که این مادر ماست از چهل سال کلام نمیکند مگر بآیات قرآنی بخوف آنمعنی که شاید لغزشی رو دهد

و باعث خشم الهی گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ این حرفی بود از سهولت آیات بینات و جامعیت کلمات طیبات که در کتب پیدا ام
واگر یابی از متانت وایجاز کشایم اطناب نماید مگر نشنیده که امام رازی رح هزاران مسائل را در تفسیر کبیر
زیر یکیک جمله از آیات قرآنی نشان داده وهنوز ازین دریای ذخار ناپیدا کناران جواهر زواهر عجیبه در دست
غواصین متفطنین مجددا هم میرسد ع کر تاب میکند نابجم برابر هیچ واگر امور غریبه را بیان کنم خواهی
دانست که عرب عربا در تحقیق آن عمرهای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام و
نیشاپوری وغیر آن مخفی نیست وکفاک شاید امام من قول امام الائمه یقول ویقولون واگر مروی [بود]
مکابره ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مکر مکابر در حدیث شور و شغب بر نمیدارد چون کلام در حسبنا
بالانجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب کفایت میکنم
که یکی از اذکیا همه اعتراضات اشقیا را بهمین لفظ جواب داد و چون اتباع ابن سبا طاعن فدک را
برپا کردند عمر حسبنا کتاب الله والیشان بجمود ذهنی متحیر گشتند گفت مراد اینست که از آیت غار و مدح
مهاجر و انصار فضیلت صدیق بدید آمده وقد تقرر ان الیقین لا یزول الا بمثله و احاد معارض متواتر
با آیات بینات پس غولان بیابانی باختلال حواس لطعین قرطاس پناه بردند مناظر خندید که درینمقام
حسبنا هم منسوخ و هم مجهول یعنی عقل کی باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
واین سلسال الجست تعریفه شیج مرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرهای منافقین کما فی خلاصة المنهج
وغیره از دوش بر دارند و مقبولین شیعه نقد ایمان بسلامت برند پس این قیاس کاسه لیسی اول من
قاس است فحسبنا کتاب الله وحسبکم ما یوسوس فی صدور الناس من بعد دفع هر تقریر همین اغلاط
کار خود ساخته چون [illegible] بماند هر یکی همین آواز بر داشت که یکبار این حرف قدیم سافر [illegible] دو من [ولی]
ناو و مذهب قدیم دست از ان برنمی کشیم شما که چنگ بدامن پیمانه دید باید شمارا دست از اهلبیت و اصحاب
برداشتن پس رفیقه مبهوت شدند زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی رض نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب در مناقب خلفا پیش می نهد و میگوید که حضرت امیر رض مقتدای ماست وَاللّٰهُ
هُوَ الْعَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَثَبَتَ الْمَطْلُوبُ كَالنُّورِ عَلَى شَوَاهِقِ الطُّورِ **قوله** اما اینکه
الخ **اقول** ازین کلام هم مترشح میشود که نهیار مجتهد الزمانی بمعنی کلام من فایز نمیشوند یا خود را [illegible] [قلل]
میزنند و جائیکه در عبارة العین تاویلات اولین و آخرین قوم را درباره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
و ماجوج امامیه از زراره و شیطان الطاق وغیرهما بهم زده اهم پی بدان نمی برند تفصیل این مبهم از شرح
عبارت عبارة العین عنقریب می آید انشاء الله تعالی بعنوانیکه مزید بران متخیل نباشد و تمامی مزخرفات
[illegible] که تعلق باین مبحث دارد بملاحظه آن از هم پاشد و هر یکی اعتقاد کند که تحریر آن عبارت در رساله

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً استویلات نزیه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند که منعم
کنی زعشق وبی ای مفتی زمان معذور دارمت که تو او را ندیده اما انچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم بدر رفانی
بر زبان برد بلکه انرا اصل وتنزیه را فرع آن بجهت عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و بعد
انه یدن صوارم که در حقیقت بکاسه لیسی کشمیرے نقال تصنیف کرده هر مطلبی راکه ادا فرموده مذهب
شیعه زیاده تر مهمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جا بجا دانستی خصوصا بمقاله سابعه حال پر اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده که تمام بر اصول رفضه مثل افتاب نیمروز گشته پس حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی درباره
رجاء احادیث بطریق اولی روشن شد انیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست وای بر حال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمه لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضاً **قوله** و بر ظاهر است الخ ۱ **اقول** هیچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست ایا مجتهد باحادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواقع
والتحفه بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق رض و ارضای اسامه
در اقامت فاروق رض عیان میکنیم و انهم که صدیق رض جیش اسامه را بر مهمات دیگر تقدیم داد پس خلل
در خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که انا اسامه تا ابوذر و سلمان همه بنکوهش
دا جدارند و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را درمانی نیست لطبوعه
بالجمله خارج از دایره امکان نیست که صدور لعن و صفی در خلافت اصطلاحی خلل ندارد و لعن کردن حضرت
صادق قبیا ما ه قعود او علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زراره و هو شر من
الیهود والنصاری حرج نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طرسے از کذب ائمه بقیه تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگویم که تذکار حدیث تجهیز مکرر از لی تمکست
که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بزبان قلم رفته لیکن بار دیگر بمقتضای دمده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشئید المبانی
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد و
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تقلید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول ا
هم که در مقاله سادسه بشد و مد وارد کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین مقالات
اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایگاهی و رفعت منزلت و جاهی نیست
باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من میبحث خلفای راشدین را بحیثیت حضرت سید المرسلین ابطال سلط

خوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسین است از کتاب صدوق فرد کامل محدثین که باعجاز
الزبان پیدا شده و شیخ و سید طایفه همه از خرمن فیض او خوشها چیده اند نقل کردم مجتهد در سند آن
گفتگو کرده و درین خصوص صحت سند را از نهار نشان نمیدهد و میخواهد که آنچه در ملل منسوب گشته کالمنزل
المنزل من السما پنداریم و در تبرای صنادید اصحاب سید انبیا بجهر داین الفاظ بی سر و پا دست از عقل
هم بر داریم حالانکه علمای کبار امامیه نظر بمقتضای هشیاری پا بدستی در کتب دینیه خویش کلمه حق بر زبان
می آرند درینجا حرفی از تذکرة الائمه که ملا محمد علی در کتاب الاحامی کتاب مذکور را در تالیفات مجلسی
شمرده می نویسیم که حضرت پیغمبر هرگز دشنام بکسی نداد و عصاة و متمردین امت را نفرین نکرد انتهی
بلفظه خلاف عقل و نقل باشد بعبارت بی سند از اجله اصحاب و صنادید ایشان تبرا کردن عجب
تر آنکه این بحث امروزه نیست اگر مطالعه کتب شیخ حلی نمائی و این بادیه را تقدیم تحقیق بپیمائی
البته اذعان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریاد بی هنگام برداشت
و این طعن را بالطمطراق تمام در منهج نوشت بعضی از علما که هفواتش را بر محک دیانت خویش زیر و زبر
کردن درین باب صحت سند طلبیدند حالانکه از رفضه کسی را مجالی نشد که صحت جمله مذکور پیدا گرداند
و کلام شیخ حلی را ازین نقیصه وارهاند از جمله آن عبارات که تعلق دارد با انکار خاتمه حدیث
این حروف است ان هذا کذب موضوع باتفاق اهل المعرفة بالنقل فان النبی صلی الله علیه
وسلم لم یقل لعن الله من تخلف عنه ولم ینقل هذا باسناد ثابت بل لیس له اسناد فی کتب الحدیث
اصلا و برین کتابها که علما در رد شیخ حلی رفضه نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکه از تراجم علما
چنان معلوم شده که خود شیخ حلی این رد و قدح را دیده لیکن نتوانسته که تدارک نماید و زنگ سفاهت
خود را از صفحات تصنیف خویش زداید چنانچه بر ناظرین فن نقد الرجال پوشیده نخواهد بود و متاخرین
رفضه که در مطاعن حضرات خلفا زیاده تر آب بی لجام خورده اند و هوسهای خام را پخته نیز در هر معرکه سپر انداختند
چنانچه غایة السعی ایشان از احقاق و شوشتری باید دید و کلام ایشان در باره عجز از تصحیح خاتمه حدیث که شیخ حلی
در آن بود میزان عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل جمله لعن الله من تخلف
عنه را از مکیدت رفضه دانست که در لباس تقیه بکار برند و بالحاق پرداختند در جوابش غیر ازین نتوانست
گفت که شهرستانی آورده و حال آنکه قوله بی سند اتفاقا دانستی و انهم دریافتی که شهرستانی بر خلاف داب خود
در امثال اینمقام جواب میدهد و سخن رفضه را که در باب اصحاب برای طعن تخلف عزیمت کردند رد میکند چون
عدم صحت جمله مذکور پیداست از کتب فریقین انهم هویداست که صدیق رض انتقام زید چنانچه باید بدست اسامه
تقدیم رسانید اکنون مجتهدین رفضه که نام تخلف ایشان بر زبان می آرند و او تخلف از ایمان میدهند انهمه که
شنیدی بحث ماضی معروف و مجهول بود اکنون سخنی که به بحث حال علاقه دارد

و در زمان استقبال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مسترشدین که بنوشتن مکاتب سوی این
کمترین روی همت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند بشنو که
مقصود اکابر شیعه آنست که سنیان را بانواع حیل و صنوف مکاید در عمل مشغول توجیهات
سازند پس طعن تخلف ساختند و سخنی چند بهم بافتند تا عامه بدانند که امامیه بادله الزامیه
ایشان را مخنوق میسازند و سنیان زهره ندارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
بتازند و در معارضه ترتیب مطاعن مقبولین ایشان بپردازند و اگر اهل سنت قادر بران
می بودند البته علمای شیعه این مرحله را بدلایل الزامیه نمی پیمودند و بعد از تفحص بکتب امامیه
هویدا میشود آنچه دلالت بران میکند که بر ریشهای موهوم رفضه باید خندید و عروق و
محدثات ایشان قطعاً باید برید بالجمله حدیث جیش برای رسوائی این کیش دلیلی است
روشن و حجتی است پس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوصاً در اوراق
مقاله سادس چنانچه مبسوط گذشته که علمای رفضه بارها تصریح کرده اند که در امامت و مطاعن بجز
از آن روایات میرانند که فریقین بران اتفاق میدارند کما صرح به المجلسی فی البحار والجزائری فی صوارم
وقد عرفت العبارات مرارا بنظرت الیها لیلا ونهارا و ازینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث تجهیز از آغاز تا
انجام بحکم دلالت تضمن به ثبوت رسید چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب و غیرهما
در مذهب شیعه باسناد متکثره و طرق صحیحه از ائمه هدی بدلالت مطابقی مروی باشد و انهم ضمیمه گردد
که در زمان خصیدالنبی و جاگی بر خلاف تصریح مجلسی که حضرت پیغمبر گاهی متمردین اصحاب را نفرین کرده
بر لعن کسیکه تخلف بود منادی میگردانیدند آری فرق آنیست که علمای ما بوضع جمله اخیره تصریح
کرده اند چنانچه دانستی و جمله رفضه از جهت مزید جهل و عناد کما عرفت بنیاد طعن مذکور برین
جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از ائمه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده کما لا یخفی علی من
طالع البحار و غیره و مجتهد فانی در عماد الاسلام اجماع امامیه برین خاتمه نقل نموده و دعوی
تواتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در الجزای مجلد امامتش نزد و مهتی بچشم خود دیده ام
و یقین میگویم که اگر کتاب مذکور بدست آرامی در راه تطبیق نقل بسیاری خلافی نیابی اکنون باید
پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از تأمیر اسامه و تعجیل نهضت او انتقام زید
بن حارثه و اهتمام شان این واقعه و برآوردن دمار از روزگار کفار و مغلوبی اهل روم و شام
از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق رض از دست اسامه بظهور پیوست
یا خالی شدن مدینه بر مزعوم اهل کینه از اهل ضغائن دیرینه یا ظهور ردت و نفاق اسامه
صاحب عامه اما شق اول پس سراسر مقام حیرانی ست زیرا که هرچند تخمین و اتباع و انصار

شان مامورین باشند نه آمرین لیکن اینقدر را از اصول اهل فضول عیان گشت که این بزرگان مرد
میدان و مقاوم گردان روم و شام بودند و کمال مرتبه تهور داشتند تا بقتال شان مامور گشتند پس
معتقد رفضه ازینجا نیست و نابود گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در همه جنگ با ایشان را از آغاز جهاد
تا این وقت تجربه نموده و بدلی ایشان همیشه ظاهر بوده و اگر معتقد شیعه را باور کنیم عقل تجویز نمیکند
که ایشان را جناب سید المرسلین صلعم برای این مهم بزرگ و امر سترگ برگزینند زیرا که چار هزار منافق و طلقا را
بلکه زیاده ازان برای حمایت اسامه برگزینند بلکه بتصریح قدوه اهل افترا یعنی مجلسی شقی و غیر او کمان
احدی را از اهل نفاق نگذارند که ساعتی بعد ازین حکم باستراحت همت گمارد و فرصتی ندهند که در مدینه
طیبه بغنمی بمارد چنانچه از مجلد هشتم بحار الانوار انچنان مبرهن است تو گوئی که شمعی است در انجمن و آفتاب
نیمروز روشن و هذه عبارته ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع اولئک النفر و من والاهم علی علی و طابقهم
علی عداوته و من کان من الطلقاء والمنافقین و کانوا زهاء من اربعة الاف رجل فجعلهم تحت یدی اسامة بن
زید مولاه و امره علیهم و امره بالخروج الی ناحیة الشام و باقر مجلسی در همین مجلد ایضا نوشته که قیس بن عباده را
مامور فرمودند تا همه کس را که مامور شده بودند باسامه ملحق گردانید و گفت ای اسامه هرگز ترا رخصت نداده
اند که تخلف کنی و در رفتن درنگی روا داری پس همین وقت برو بالجمله قریب است که چاک گریبان
عقلا و دامن سلب حواس رفته تا دامن رسد و سرهای ایشان بسنگ خارا ریش گردد که مقصود
تشریف مدینه اوت انتقام زید بن حارثه و چیره دستی اهل اسلام بر کفار لیام باشد و جماعات منافقین
و طلیقات حاسدین و معاندین را که عادت شان حیله جوئی در جهاد و فرار از رزم و مصاف بود درین کار
بردارند فاعتبروا یا اولی الابصار معذلک از قران مجید واضح است که حق تعالی حبیب خود را فرمود
که چون بمدینه باز گردی بسوی جماعتی از منافقین و آنها اذن جهاد طلبند باید گفت لن تخرجوا معی ابدا و لن
تقاتلوا معی عدوا و مفسرین شیعه و منهم الکاشانی هم تصریح میکنند که مقصود ازان نهی منافقین از شرکت
در جهاد است اگرچه دستوری طلبند برای غزوه دیگر انتهی حاصله فکیف که متنفر ازان باشند و دل بر اقامت
مدینه نهند چه جای آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را بالاستقلال بجهاد مخصوص گردانند و کسی را در
لشکر از اهل ایمان و اخلاص نگذارند که در آید و قصد حرب و کارزار نماید کما عرفت و ستعرفه انشاء الله تعالی
علاوه حدیث طول جعفری که از اصول کافی در مقاله سادسه گذشت دلالت قطعی بران دارد که از شروط جهاد است
استجماع اوصاف آیت کریمه التائبون الآیة برای مجاهدین پس طعن رفضه از اصل مقلوع شد و این اوصاف
برگزیده برای این بزرگان ثابت گشت چه جای آنکه شیخین سمع و بصر حضرت صلی الله علیه وسلم باشند کما
عرفت مفصلا لاجرم ضرور افتاد که روافض با عدا لا امرین معتقد شوند یکی آنکه خطاب تکبیر و تنفیذ با جناب امیر ع
بود و بدعا بر آمدن سلمان ع ابوذر ع حذیفه ع و مقداد ع و عمار یاسر و غیر ایشانست که بزبان نفاق ترجمان شیعه داد

اخلاص میداوند تا بزودی همراه اسامه عرق ریزند و گرد هلاک از روی میان برانگیزند فکیف که تجهیز لشکر و آماده
کردن اسباب جهاد تعلق بکسی دارد که او را بزعم شیعه بارها امام بلا فصل گردانیده‌اند و در تخصیص هم فرموده
که باید قرضی را ادا کردن که برای ... دستی اسباب این لشکر گرفته‌ام چنانچه قدمای شیعه او ... روده‌اند و اگر کتب
ایشان هم نرسد باید بکلام گذشته رجوع نمودن و بارها دانستی که از روی حدیث منزلت نزد جمعی از شیعه حضرت
امیر امام بالفعل بودند و دیگران بیافه و رای دهلی زیر گلیم میگویند پس اگر شیخین بحدیث تجهیز مخاطب‌اند در حقیقت
انقلاب منصب لازم آید چه از حکم تجهیز بوی خلافت بدماغ اهل فراست میرسد بالجمله چون جهاد از ذاتیات امامت
است کار امر او را تجهیز مقدمه آن پس لامحاله تعلق یافت با جناب امیر و کار زار تعلق گرفت با ارکان از اتباع
و اتباع این مخلصین که ابوبکر و عمر ناصرین و تابعین شان نیز برای رونق بازار لشکر همراه باشند و چون بالاتفاق
مقبولین لسانی برای امر شریف رسول ربانی کاری نه بستند و از خانهای خود هم در آنوقت بیرون نرفتند بالارم
عیانست که بیرون از حد بیان است اکنون شیعه را راهی نماند مگر باختیار امر ثانی از احد الامرین بمقتضای من ابتلی
ببلیتین و آن اینست که درنگ اسامه و همراهیانش مبنی بر مصالح بود از مزید محبت مصطفوی و تعلق خواطر با
حال شریف و شاق بودن جدایی در اشتداد بیماری وغیره چنانچه اهل حق میگویند و چون مراعات این امور را
درخصوص این مقام پیشوایان رفضه تجویز نمی‌کنند چنانچه ثامنهم در شافی گفته و حلی و مازندرانی و کرکی و مجلسی و جا
و کاشانی مقلد او گشته‌اند لاجرم احقر العباد از تعلیقی که جا بجا بر کتابش وقت مطالعه نوشته‌ام سطری چند
می نگارم که لیت شعری ماذا یقول علم ... فی اوامر الله تعالی و وحیه الی رسول المصطفی فی نصب المرتضی للسلطنة
علی الزعامة الکبری وتسویفه صلی الله علیه وسلم خلافة امیر المؤمنین حین الی حین ... نزل العتاب الشدید
المعاندین علی سید المرسلین ثم ما قال البشیر النذیر فی حدیث الغدیر لیس نصا فی امامة الامیر وایضا قد نص
فی الغدیر بما یدل علی رعایة المصلحة والتفکر لحدیث سید الوری خطابا لخاتم الخلفاء حیث سال النبی صلی الله علیه
وسلم امضی فی امرک فورا ام اتفکر مصلحة فقال صلی الله علیه وسلم بل یری الشاهد ما لا یری الغائب
و از ینمقام بذهن هر خاص و عام در آمد که تاکید شریف در تنفید برای آن بود که مبادا اصحاب بجهت
ارتداد اعراب و بلوای هواخواهان مسیلمه کذاب و دیگر مهمات گوناگون و دواهی روز افزون غفلت
ورزند و در تنفید جیش متقاعد گردند والحمد لله که صدیق رض بعجلت هرچه تمامتر اسامه را فرستاد
و این نتیجه تاکید شریف بود که ... روداد چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی انیمه که گذشت
در آمد حال شق اول بود که تناقص اقوال رفضه و سخافت مقالات ایشان بظهور پیوست
آمدیم بر بیان شق دوم که امام اول ایشان سید الطائفه النوکی ... ثامنهم علم الهدی
دل بران بسته و پای ارادتش بدامنش شکسته و فروغی بر آثار قدمش رفته و مجلسی
از غایت بوالهوسی بزعم خود دریای لطیف ابدار را سفته و شوشتری ذهب الله

بنور خس وخاشاک انمیدان بمژگان روفته وچون بر حقیقت احوال واقف میشوی
خواهی دانست که هریکی ازین حمقا مایه شقاوت ابدی اندوخته اول چندی از عبارات
والفاظ ایشان روبروی تو بخوانم بهتر بر حماقت و بلاهت ایشان مطلع گردانم پس
بدان که اگر بر تصریحات سید طایفه مذکور دل می نهی باید که چندی کتاب شافی را که از
تصانیف اوست و پیشوایان رفضه سرمایه افتخار میدانند و اهل حق آنرا التهای ملتقطه
از مزابل مندرسه میشمارند و تاویلات تسویلات او را بناخن و انگشت فرسوده تماشای را نقل
مجلسی نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب مغنی میگوید فاما
قول صاحب الکتاب و اعلی من جعل اخراج القوم فی الجیش لیتم امر النص ان بعدهم
لایمنع من ان یختار و الامامة فیدل علی انه لم یتبین معنی هذا الطعن علی حقیقته لان
الطاعن لایقول انه ابعدهم لیلا یختار و الامامة وانما یقول انه ابعدهم حتی ینتصب بعده فی
الامر من نص علیه فلا یکون هناک من ینازعه ویخالفه انتهی وازینجا هویدا گردید که او مؤید این
مطلوب است و اگر میخواهی که نصوص امام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجلسی ببینی باید برای
تتبع مجلدات بحار خصوصا جلد فتن دامن فراچینی بعد ذکر اینمعنی که همه منافقین و طلقا را
باسامه گرفتند و بخروج تاکید کردند کما عرفت فی الصدر مجلسی مینویسد که انما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بما صنع من ذلک ان تخلو المدینة منهم ولا یبقی بها احد من المنافقین انتهی مختصرا و کذاب مفتری قاضی
نطل بوق شوشتری در احقاق نوشته بل کان الغرض المهم الاصلی من تنفیذ جیش اسامه و
جعل الثلثة تحت رایته بعدهم عن المدینة عند وفات النبی لیلا یتواثبوا علی الامامة بعد النبی صلی
الله علیه وسلم ولهذا جعل الثلثة فی الجیش و لم یجعل علیا و سق علی هذا عبارات دیگر علمای رفضه که
در میدان مصارعت از راه حماقت رجز خوانی میکنند و زینهار که حقیقة الامر الی الله بر بند و منطوق هفوات
ایشان همین است که حضرت صلی الله علیه وسلم ازین تنفیذ اخراج اهل النفاق چه مقصود داشت تا جناب تقوی و
بخوبترین وجوه تخت و دیهیم خلافت را ببار آید و هیچ منافقی و حاسدی قابو نیابد هرگاه این امر را احاطه
کردی اکنون در تحقیق ایشان حرفی چند می نویسم که این دعوی بر مذهب فریقین باطل است زیرا که
حضرت صلی الله علیه وسلم را معلوم بود خلافت خلفا چنانچه در صحاح روایات بدینمعنی اشارت رفته است
و هزاران بار وحی الهی ورود نمود که خلافت خلفای ثلثه شدنیست و ازینها هیچ مانعی و مزیلی بر طرف نتوانند
شد چنانچه از بحار و حیات القلوب و کافی و بصایر مثل آفتاب است و حاصل واقعه کتاب الوصیت
که کلینی بطمطراق آورده اینست که اهلبیت اطهر خدا را با تمامی ملایکه گواه گرفتند که در
خلافت غاصبین اگر ظلم و عدوان بغایت قصوی کشد و چون و چرا نکنند و اینهمه نامبر شریف

پیمبر

بنوی رو داد پس چگونه این خیال محال تقلب تشریف حضرت رسول متعال تواند گذشت که سیدان مدینه
را بر دیم و علی مرتضی را بر سر امامت نشانیده سرهای دشمنان بگوبم و اگر اندک غور در کتب رفضه نمایی
توانی دانست که ما را ضرورتی نزد این خرافات و لاف و گزاف که تمسک نمی‌نمود مقلد پیش گفتند نیست
زیرا که ائمه ایشان از قمی و کوفی و طبرسی این مطلوب را بنحو کمال برابر کرده اند درمالا اختصار در ینجا بر عبارت
صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانی اختصار میکنیم و اولا آیتی از قرآن مجید تلاوت می نمایم
حضرت رب جلیل بخطاب حضرت ابراهیم خلیل فرمود اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم آتیهم
عذاب غیر مردود پس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر حتمی کردن خلاف آن از حضرت باری
زنهار درست نیست پس کوشش در آن چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کریمه
نه بندند گوئیم قال الطبرسی فی شان نزول قوله تعالی انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء
قبل نزول فی ابیطالب فان النبی صلی الله علیه وسلم کان یحب اسلامه فنزلت هذه الآیة و کان یکره اسلام
وحشی قاتل حمزه فنزل فیه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله فلم یسلم
ابوطالب و اسلم وحشی و رووا ذلک عن ابن عباس و غیره و فی هذا النظر کما تری فان النبی صلی
الله علیه وسلم لا یجوز ان یخالف الله سبحانه فی ارادته کما لا یجوز ان یخالفه فی اوامره و نواهیه و اذا کان الله
تعالی علی ما زعم القوم لم یرد ایمان ابی طالب و اراد کفره و اراد النبی صلی الله علیه وسلم ایمانه فقد
حصل غایة الخلاف بین ارادتی الرسول و المرسل و بسیاری از مفسرین تصریح اسمدعا کرده اند کاشانی
نیز بمانند آن پرداخته چون کلامش بفارسی ست نقلش برمیدارم تا بخوبترین وجوه بذهن هر کس
خصوص مجتهد رسوخ یابد که اهل خلاف برآنند که آیت در شان ابوطالب نازل شده چه رسول صلی الله
علیه وسلم بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی قاتل حمزه بود و قصه
برعکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبهه نیست که این سخنی ست بغایت ضعیف
و رکیک چه جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب العزت باشد همچنانکه جائز نیست مخالفت
اوامر و نواهی او و هرگاه که بزعم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابوطالب نکرده باشد و مرید کفر او باشد
و اراده ایمان وحشی داشته باشد و کاره کفر او و پیغمبر او برعکس این اراده داشته باشد پس غایت
خلاف باشد میان خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم نعوذ بالله من هذه الاعتقادات انتهی کلامه
بالفاظه **اقول** قطع نظر از آنکه طبرسی و کاشانی را مغالطه شدید رو داد چنانچه بعد از دیدن نهایة العقول
و تفسیر امام المعقول و المنقول و غیر آن از کتب کلام و اصول ظاهر و باهر ست می پرسم که کمال مخالفت
در این ست که اهلسنت بر فرض صحت روایت کرده اند یا در آنچه علمای رفضه ایراد نمودند
و آخرین ایشان بنیاد حدیث بجمیع بر آن نهادند که مقصود تشریف از روانه کردن شیخین همراه اسامه

روفتن میدان امامت سید المرسلین و صاحب لولاک ازین خس و خاشاک بود که عین منازعت و مخالفت
خالق الافلاک ست چه جاے آنکه در تفاسیر اهلبیت نبوت علیهم السلام که شیعه مدعے آنند ثابت ست و خود
طبرسے مذکور در مجمع البیان آورده که حضرت سید انستند که خلافت شیخین شدنیست و زوال نخواهد پذیرفت
پیش کجا مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابوطالب که علم بوسے بدین معنی که حق تعالے اراده آن نفرموده و قبل
از نزول آیات انک لا تهدی ممنوع ست و کجا مخالفت مرسل ... اصول موضوعه متقدمین اثنا
عشری و کاشانے و مجلسے و شوشتری بوضوح می انجامد مقتضے آنست که کار مرسل از مرتبه عداوت مرسل
معاذ الله سهم در گذشته حتی که به اصول مزخرفه ساده لوحان خواسته اند که لوح محفوظ را بر هم زنند و علم
الهی را جهل و دروغ و منقلب گردانند کما ستعرف تفصیله ان شاء الله تعالے و ازینجا تصریح طبرسے
صاحب مجمع که مجمع علیه قوم مورد لوم ست حکم کردیم که ... غدیر که ... شکست زیرا که از
کتب سنیه طائفه خود می آرد که حضرت رسول مقبول قبل از حجة الوداع بارها ... سیف مود که خلافت
شیخین امریست مقطوع چون ازاله آن در خم غدیر درست نباشد عند الوفات چگونه روا بود که جبریل علیه السلام
همه واقعات را مفصل مے آورد و در زوا فرد ان میگفت اکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه وسلم از غصب خلافت مرتضوی و تلف حقوق اهلبیت خود مجمل و مفصل
خبر داده و آن روایات بحدے رسیده که لا تتناهی اعداد عبارت از الست از مجلد فتن که جلد هشتم از بحار
الانوار ست باید شنید و آنچه ثمانینی و مجلسے وغیرها از راه نفاق در تحقیر شیخین و تمامیر اسامه ناعاقبت اندیش
بکار برده اند بمیزان عقل باید سنجید بالجمله فاضل مذکور در باب اخبار الله تعالے نبیه و اخبار النبی صلی الله
علیه وسلم امته بما جری علی اهل بیته من الظلم والعدوان از ابن عباس حدیثے آورده که تلخیص آن
در فارسے آنست که روزی آنجناب نشسته بود و اربعه متناسبه آل عبا را مشاهده نمود و پس باشاره
شریف حاضر شدند و قریب آنجناب نشستند و حضرت صلی الله علیه وسلم مناقب ایشان را یگان یگان
مے شمرد و آنچه برایشان از دست اعدا جور و جفا و ... نام می برد چون نوبت بمنادت و مصائب حضرت
زهرا رسید فرمود که حرمت او را هتک خواهند کرد و حقوق او را تلف خواهند نمود و میراث او را خواهند ربود
و پهلو شکستم او را اسقاط خواهند ساخت تا آنکه او ندبه یا محمداه و فریاد وا معتصماه از زمین بعرش برین خواهد ساخت و هیچ
کسے این تظلم و استغاثه را نخواهد شنید و این ارشاد بعد ازان ست که در حق مرتضوے فرمودند
که البته اصحاب غدر نمایند و خلافت را بربایند من بعد از کتاب امالی شیخ و مجالس مفید از ام
الفضل رضی الله عنه روایت نمود که چون گران شد بیماری حضرت چشم کشود و قتیکه ما میگریستیم
پس سببش پرسید گفتیم میگرییم برای تو و انقطاع خبر آسمانی و برای امت تو که چه واقعه رو دهد
حضرت فرمود آگاه باشید البته بر شما قهر و ظلم رو دهد از جناب مرتضوی باسناد پیشوایان خویش

روایت کرده که بعد از قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل من یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته بمن
حدیث نمود که ناگزیر است غدر و بیوفائی قوم و این قضائیست مقتضی و تقدیریست حتمی و هر که
افترا کرد به خیبت و خسران مبتلا شد و نیز از امالی شیخ بالسباد ش مرویست که جناب مرتضوی کرم الله وجهه
گفت که حضرت عهد بسته بود از من توثیقی گرفت که اصحاب تو با او بیوفائی خواهند کرد بعد از من
ثنا بسته که حضرت صلی الله علیه وسلم روزے زار زار میگریست پرسیدند فرمود جبرئیل خبر داد از
کینه و عداوت قوم و ظلم و غضب و نیز از امالی محکیست بروایت ابوسعید خدری که خبر داد حضرت
صلی الله علیه وسلم علی را بانچه بعد وفات شریف رو نماید تا بگریست و گفتم فدا و حضرت را بحق خود
و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تعالی او را همسایگی خود طلب فرمود خواهی که دعا
کنم برای قضای محتوم که تغیرش ممکن نیست و نیز در مجالس عقد از زید بن علی است از امام
زین العابدین که سر مبارک در بیهوشی و بیماری موت بکنار امام افضل بود رضی الله عنهما ناگاه قطره
از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد که از خبر مرگ تو بیقرارم اگر
امر امامت برای ماست بشارت ده و اگر در غیر ماست اشاره بکن حضرت فرمود شما مغلوب بشوید
بعد از من و نیز از نسخه ابان منقولست که چون خبر مقتل امام حسین با ابن عباس رسید بهای های
میگریست و حضار را گواه میکرد امید بر محبت خود بحضرت مرتضوی و اولاد امجادش و عداوت
خودش بدشمنان ایشان باز گفت که روزی بخدمت علوی مشرف گشتم صحیفه بیرون آورد از برای
من فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم املا نمود و من نوشتم گفتم برخوان پس از وفات شریف
تا حال یزید برخواند و انکه چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او شهید
گردد باز بشدت بگریست و مرا هم گریانید و بود در انچه قرائت نمود حال غصب خلافت و شهادت
یافتن حضرت زهرا و شهادت حسن مجتبی با نکه در صحیفه را حالانکه بود در آن خبر انچه واقع شد و انچه شدنیست تا
قیامت و حال خلفای ثلثه و منفعه از زمان از خلافتهای ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
بر علی مرتضی و جنگ جمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در نهروان و حال تحکیم و سلطنت
معاویه و بناهای شیعه که مقتول شوند نیست حرفی چند از مجلد فتن که باختصار تمام بمنزله قطره از بحار
دیر قوی از انوار در انمودم و اگر اصول دیگر را از کتب رفضه بر شمایم خواهی دانست که هر امری که
بزعم رفضه درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات رو بروی اهلبیت مفصل
بیان کرده اند و ایشان ارشاد نموده که زنهار زائل نتواند شد و اگر روایات مصحف فاطمی علما
بر کتابی و جعفر جامع وغیره را وانمائی اعتقاد خواهی کرد که هر یکی ازین صحف مقدسه برای حضرات
ائمه دین که از عطیات سید المرسلین بود مصداق لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین است

الغرض چون انبیا از وحی آگہی بود و بر مکتوم و قضاے مختوم کہ ہیچ تدبیرے ارتفاع نگیرد و ہیچ فریبے
زوال نپذیرد کما سمعت مفصلاً پس اگر از تجشم جنبش قصد آن معنی کنند کہ علی مرتضیٰ بر تخت خلافت نشستند
و حق بر مرکز خود جا گزیند گاو زمین بلرزد و عرش عظیم نجنبد و طناب آسمان نگسلد و اخبار آگہی
کہ بواسطہ جبرئیل امین رسیده و بقول حضرات ائمہ طاہرین کہ روے جدنا عن جبرئیل عن الباری ست از ہم
پاشد و خلاف نفس الامر گردد و تباین کلی میانہ رسول مقبول و حضرت رب العالمین تحقیق باید فاعتبروا
یا اولی الالباب و قول آن نہاد لشئ عجائب و متوہم نشود کہ علم تغصب خلافت و سائر این واقعات
ہول ناک در آخر عمر شریف بر اصول قوم ناپاک زد و داده زیراکہ از مطالعہ کامل و غیره خصوصاً مجلد مذکور
از کتاب بحار ہویدا است کہ در معراج شریف از ین سوانح خبر یافتہ بودند کہ البتہ شد نیست چنانچہ حماد بن عثمان
از حضرت امام جعفر روایت مے نماید کہ چون معراج شریف بحصول پیوست ملائکہ گفتند کہ البتہ آزمایش
در سہ چیز بوقوع آید یعنی حقیقتاً اول بیاز باید کہ صبر تو تا کجا ست در گرسنگی حضرت قبول فرمود و توفیق
توفیق از حضرت اللہ طلبید دوم تکذیب کفار و شتائم و جہاد و ایذا ہاے اشرار در ین وقت ہم برا قبول رفتند
و استقامت از رب العزت خواستند سوم مصائب اہلبیت خصوصاً مصیبت حضرت مرتضوی
از غصب خلافت و حرمان و ظلم و داہیہ حضرت فاطمی از ضرب و شلاق و ہتک حرمت و در آمدن
اصحاب در خانہ ملائک آشیانہ بغیر اذن و اسقاط محسن و در ہمہ این امور وعده صبر و تسلیم رفتند
و اکرے المثل دربین امور روایتی نے بود دیگر حدیث کلینے اعور کہ در جلد اول مفصل و در تحقیقات
گذشتہ و اره آن دانستے البتہ کفایت میکرد پس محال عقل ست کہ خود حضرت سید المرسلین عہد مذکور
را بر ہم زنند و تقدیر مبرم و قضاے متحتم را منقلب گردانند و لاراد لقضائہ و لامانع لارادتہ را
نسیاً منسیا سازند لاحول ولا قوة الا باللہ اگرچہ در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین ایشان
ہم مطلوب باشد چہ دانستے کہ بنیاد این امور کہ جا گزین مدرکہ سامعین شد متعلق بود بشق دوم جواب
ہر کسے از عقلا دانست کہ دعائم تقریرات تماشی و مقلدین و متبوعین او فرو ریخت لاجرم نماند مگر شق
سوم یعنی مقصود اصلی ظہور نفاق و ارتداد اسامہ بود و تقریرش مجملاً آنست کہ اقرار العقلاء علی
انفسہم حجۃ فقط بیانش آنکہ از مجالس المومنین و بحار و ہفوات کتور سے آشکار است
کہ او امامت مرتضوی را بر طاق نہاده و در خلافت خود افتاده بلکہ بتصریح جلی چنانچہ در مقالہ پنجم
گذشت از دعوی خود دست نہ برداشتہ و ہر کہ مدعی امامت باشد غیر اثنا عشر یا مثل اصحاب منحرف
گردد و از اہلبیت اطہار او مرتد و منافق ست کما عرفت مراراً و از عبارات شوشتری کہ عنقریب بہ ہدیہ
سبقوان یافت کہ او چشم بر دنیا دوختہ و بلیدت و نفاق را از اصحاب آموختہ و این امر بطور تبرع ست
و در ینجا و رنہ از روح تماشی باید پرسیدن کہ چون پیغمبر از منافق و طلقا گرد آمدند و از نسبہ سلیم و تذکره اسامہ

لمعان نمود میدهند که تمامی اصحاب چهارصد هزار بودند و همه مرتد شدند غیر از معدودی پس قلوب این همه
کس مطابق احادیث ائمه همراه ابوبکر بود لاجرم بر تقدیر مغلوبی اهل روم چنانچه واقع شد زینت تخت
دیهیم تصدیق متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم و شام بر بلاد اسلام محیط مستند و کلمه توحید هم
باقی نمی ماند و این بدتر است از اول زیرا که باظهار صدوق الکواذب و در علل حضرت امیر دعوت امامت
نمودند که در جهاد با خلفا نه نمود بملاحظه همین معنی اما اسامه پس طفلی بود از اطفال دبستان که بر ثبوت شیخین
پیالیش لعزید و بد و فقره چیست از راه برگردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس بر کلام تمامینهم
که مجلسی در بحار آورده فردی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس تمام امر امامت بعنوانیکه
منازعی نباشد چنانچه علم الروی گفت چگونه متصور و ازینجا حکم توان کرد که خود تمامینهم بی ادراک مطالب
صاحب معنی نطاق همت بر دو قدح آن بر بسته بالجمله اگر مقصود نام امامت بود پس روز غدیر هزاران
هزار کس نص مزعومی را بگوش خود شنیدند و برابر دل انگشت نصیدند کما ینظر من الصوارم پس تحریر
تقریری را که در غیبت اتفاق افتاد که قبول میکرد خصوصا بعد از آنکه لشکر سنگین که بدرستی
آسایش حضرت قرضدار شدند و جناب مرتضوی گران بار زیر نگین کرد و دو شیخین بر رد میان
هم ظفر یابند و گوش شامیان بمالند و در پیرهن نگنجند و بر خود ببالند لاجرم آنچه تمامینهم معتقدین
او از حدیث تجهیز بخیال آورده اند کمتر از آن حکایت نیست که واضعین برای صاحب الامر که در جابلقا
و جابلسا سریر سلطنت را می آراید و سامعین قصه های عمرو عیار و گرشاسپ و اسفندیار را انتباق
تمام می افزاید وضع نموده اند ارتداد او بقیاس اولویت بلی ادعای امامت سر همین است چه او صریح
بار بار مخالفت وحی کرده از انتظار راه برگردید و چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل
ازین معلوم کردی که حکم مقدس مصطفوی او را علی رؤس الاشهاد فرا رسید که زینهار توقف و تخلف مکن
خصوصا چون اصول رفضه مثل بحار مجلسی را ببینی که تا دم بازپسین مکرر بر زبان مقدس میگذشت
که درین سفر اسامه را باید عجلت کردن و تاخیر ننمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شوشتری
مناسب بتغییر یسیر در عبارت احقاق چنین خواهد بود الثانی ان النبی صلی الله علیه وسلم لا ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی فما امر به اسامة یکون واجبا و کل من خالف الوحی یکون کافرا لقوله تعالی و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و قد تخلف اسامة فلا یکون مستحقا للامارة و الامامة الثالث
ان رد کلام النبی صلی الله علیه وسلم یکون ایذاء له قطعا و ایذاؤه یوجب استحقاق اللعنة من الله تعالی
بقوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فلا یکون مؤمنا اما دعوی
رجوع پس اول دلیل بر نفاق است و بالیقین و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله قال المجتهد فی
البارقة الضیغمیة پس چگونه روایات ضعیفه معارضه او تواند کرد کما یعترف باعتراف الحلی پس سراسر ظلم و

وستم ست صدیق را از تخلیفین قرار دادن و اسامه را گذاشتن زیرا که اگر تخلف او از جهت رفتن ست پس
جوابش آنکه حضرت رسول مقبول او را بر تقدیر یکه برای این سفر نامزد فرموده بود مستثنی گردانید چنانچه صحاح
روایات و کواکب دراری و فتح الباری و عمدة القاری و مانند آن از شروح جامع بخاری و تصانیف
تمامینی و بحار مجلسی و از نقل دیگر علمای ایشان مثل بدیهی اولی ست که خاتمه تقریر خلافت در سقیفه این بود
که کیست از شما ای انصار که دل خوش کند بر تقدم از ابو بکر حالانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را امام
مسجد گردانید و کسی را برای این امر نه پسندید و اهل نزاع حرفی نزدند و زینهار احدی نگفت که این افترای
شماست حضرت صلی الله علیه وسلم که او را امام نماز مقرر کرد بلکه او بنص نبوی متخلف ست از جیش و متخلف
بلاریب ملعون است چه جای لیاقت امامت صغری و انگاه زعامت کبری و هرگاه انصار دم نزدند حدیث
استثنای صدیق بر تقدیر معلوم مجمع علیه شد و به ثبوت رسید که رفضه درین طعن فقط تهمت نهادند بلکه خود داد
تخلف دادند سبحان الله بر مذهب قدمای شیعه از خدای تعالی بوقوع آید که کلفین را بامری فرماید و چون
مصلحت نه بیند بخلافش حکم نماید و باتفاق است خلیل خود را بذبح حضرت اسمعیل امر کند باز فدیه فرستد
و حضرت را با وجود بشریت روا نبود که شخصی را نامزد کند باز بامامت نماز برگمارد سابق فیتکه چنین احتمال
با این امر راه یابد از آنجمله آنکه مقصود اظهار کمال تسلیم شیخین بود تا مردم بدانند که این شریف را هم برسر و چشم گذاشتند
بلکه خواستند که بعد اجازت شریف قتل کنند کسی را که گفته بود خوب نشد که غلام زاده را بر صنادید مهاجرین
امیر کردند چنانچه در کتب سیر و کلام مبسوط و در مغنی قاضی القضات بنقل تمامینی مضبوط بلکه اینهم از آن در
معرض ثبوت که عمر بحبت عظمت امر شریف بعد طلب اجازت مذکور گفت که کسی برود ریش و دامن همراه اسامه
بیرد دوم از آنجمله آنکه حضرت چنانچه عالم بود به تقرب وفات عالم بود باینمعنی که خروج شیخین صورت نخواهد بست
بلکه این هر دو بهانه دینی خواهند پرداخت لهذا صدیق را بامامت نماز برداشت پس تحمیل بر بعض تقدیرات
که مقصود از تامیر اسامه بر شیخین آن بود که کسی استنکاف ننورزد و باب توقف مسدود گردد و مخفی نماند
که زینهار ما نمیگوییم که هر تامیر جزیی بر فضل کلی دلالت میکند و لهذا اعتقاد نداریم که بدین جارثه فضل کلی
دارد بر حضرت جعفر که مامور بود و او امیر او الی غیر ذالک پس مرتبه عمر را چه قصور و ضرر چه جای آنکه برین تقدیر
لازم می آید که حضرت ختم المرسلین المقتربا شند از فرزند خاتون نرگس زیرا که در حق الیقین هم به ثبوت
رسیده که آنجناب در رجعت مهدی از اول متابعین خواهند بود و هیچکسی از رفضه بر زبان نیاورده
که امام مهدی بهتر از پیغمبر خدا است اری فرق اینست که امامت بر تصریحات قوم و منهم صاحب الصمصام
بهتر از نبوت و رسالت ست و ائمه اثنا عشر افضل اند از انبیا معاذ الله من ذلک از آنجمله آنکه در تامیر اسامه بشمار
تسلیش که پدرش مقتول گردیده و او چون ماهی بی آب طپیده محتمل بود و بعد الاحتمال این استدلال که مجتهد
در طعن الرماح گوید که افضلیت اسامه را شاید که سنیان قبول نکنند و بعد از نمیگویند انچه ظاهرش نیست که

اینمذهب کسی نیست و باجماع باطل است و اگر اساس کلیت کبری که هر امیر معتبر است از مامور بر مذهب خود
نهند فلا یقوم حجة علیه [illegible] این احتمال به ان آنست که کلمات فاطمی یعنی مانند چنین آه که بارها شنیدی شکایت از تخلف نسبت
و معرکه محمد حنفیه با علی بن الحسین تا نوبت بگواهی حجر اسود برای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و همچنانکه مساوات
اسامه با فاروق که هزاران مناقبش بزبانی اجله اهلبیت اطهر بکتب فریقین موجود و نمونه آن قبل ازین
مسرود بخیال کسی نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تنزیه اعتراف کرده که عمر بسائر شریعت
تمسک مینمود بخلاف اسامه که بنقل کنتوری وغیره مرتد گشته بود و به امامت مرتضوی که نزد او ثابت بود چنانچه
علمای شیعه دعوی میکنند التفاتی نکرد و هرگاه شیخین با انهمه فضائل که دانستی که روبروی جناب مرتضوی
امام نخواندند شد اسامه را درین دعوی غیر از حصول کفر و جحود چه نقد بود و تفصیل بعضی ازین امور که ضروریست
عنقریب می آید انشاء الله تعالی من بعد باید دانست که لفظ التسلیم ازان آوردم که بسیاری از متکلمین و
محدثین از مامور بودن صدیق انکار کرده اند و تیمیه با وجود صرف تمامی همت در رد و منع جزء وهمی
بے صریح یا درین باب پیدا ورده اهل حدیث انیمقوله بر زبان داشته اند که صدیق بحیثیت اسامه مامور نبوده
و اگر کسی گفته محتمل است که از لباس ملبسین فریب خورده بحیثیت نسبت شان پی نبرده و شاید که چون ابوبکر
برای اهتمام تجهیز لشکر یا برای ترخیص اسامه همراه او رفته باشد که عین جهاد فی سبیل الله در ذهن عوام
بود مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زیر امر اسامه است والله اعلم بحقیقة الحال والحمد لله که در
شروح صحاح مفصل است بلکه در کتب معتمده فریقین مبسوط و مدلل که صدیق بر فور تمام جیش اسامه
را برارا است و این امر را بر مهمات دیگر بزعم اصحاب مقدم داشت و اهل ارتداد و اتباع و اشیاع مسیلمه
کذاب بر روایات معتمدین بیقین دانستند که اصحاب پیغمبر اگر متشوش میبودند و از بلوای ما حسابی بر میداشتند
این لشکر عظیم را بمقابله رومیان نمی گماشتند پس مجتهد رفضه بدعوی تخلف افضل الصدیقین روسیاهی
دنیا و آخرت حاصل میکنند امید عفی فرید و لای اهلبیت امجاد تخلف اینست که اسامه بعمل آورد که حضرت
صلی الله علیه وسلم هرچند خواستند که برودی کوچ کند گوش ننهاد بلکه اجماعی است که بعد نهضت از مدینه
باز گردید و رجعت قهقری گزید پس بطور تو بوضوح انجامید که مقصود از تامه ظهور ارتداد و نفاق اسامه
بود تا مردم بران فریب نخورند که او محبوب حضرت سید المرسلین است چنانچه علمای شیعه نیز تصریح بآن
کرده اند و بر ظاهر است که هرگاه امیر باز گردد مامور البته معذور است و هرگاه متخلف از اسامه درینباب
ملعون نیست پس اسامه بسبب درنگ کردن و باز گردیدن بطریق اولی مطرود و ملعون از اینجا ائمه اعلام
رفضه مثل شیخ حلی در خلاصه و دیگران بتلخیص ردود کشتند که هرچند لشست از بام انتساء و مخالفت
بلکه عداوت اسامه با شفیع روز قیامت بوضوح انجامید ایشان هنوز متوقف اند و نمیدانند که او بوصایای سید انبیا
سهم کاری شکسته بلکه مناصبین خلافت بزعم شیعه پیوسته نکه امی واند امی المعاذ الله از حد گذرانیده حالانکه بعد صدیق

غلام مر ام المومنین جنابش قباب خدیجه کبری ست رضی الله عنها و اسامه نام حضرت زهرا آشوب شعری
بعد از ذکر ترجمه او از استیعاب ذکر این روایت که عمر از برای او پنج هزار دینار از بیت المال قرار داد و برای
پسر خود عبد الله دو هزار عبد الله گفت که اسامه را بر من تفضیل دادی حالانکه من انغزا بای حضرت
دیده ام آنچه او ندیده عمر گفت که حضرت او را دوست تر میداشت از پدر تو و نده عبارة ذلک الکذاب
مولف گوید که عمر در تعلیل تفضیل کاذبست بلکه تفضیل او اسامه را آن بود که اسامه را بعد اللتیا والتی
بیم و زر و وعده امارت فریب داده در متابعت بنی هاشم و قدح در خلافت خود متوقف ساخته بود و در بیان
عظیم منت داشته آورده اند که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه از روی عتاب با و خطاب نمود
و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنی علیک فمن استخلفک علی بعد از آن معاینه و مخاطبه ابوبکر
و عمر بیعت او رفتند و از رضا و تسلیه او کرده در مدت حیات خود او را امیر میگفتند و در بعضی از تواریخ
مسطور است که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از امارت آن لشکر که پیغمبر علیه السلام مقرر
داشته بود که بجانب شام روند عزل نمود بجهت آنکه چون او را گفتند که لشکر پرداز و متوجه طرف شام شو گفت
آنها که پیغمبر علیه السلام در زیر رایت من کرده بود و لعنت کرده بود بر آنکه از من تخلف کند بمن ده تا بشام
روم و از آنجمله یکی تو بودی و دوم عمر و آنها که امروز اعوان و انصار تو اند ابوبکر ازین سخن رنجش نمود و او را
عزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد و کسی که عزل کند آنکه از نبی شده
نصب چگونه میرسد ش دعوی وفاق بنی صباح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که در تجرع مر نزاق
بنی علامه حلی و حسن بن ... او در روایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسامه فرموده
که اسامه آخر رجوع نمود پس بگوئید در حق او الا خیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام
در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر را از مال خراج
غنیمت ست چیزی بده و اسامه زید را بده که او را تهمتیکه برا و بود و سعد وزر داشته ام لیکن شیخ علامه در آخر
فرموده که در طریق این دو روایت ضعفی هست که بیان آن در کتاب کبیر خود نموده ایم و گفت که اولی
آنست که در حدیثی که راوی آن اسامه باشد توقف نمائید انتهی و از ینجا هم دانستی که همه بغض و عناد
رفضه با اجله اصحاب کرام ست عموماً و در خصوص طعن تجهیز جیش هم بغض و عداوت با صنادید قریش
ست و آغاز و انجام این همه عناد بتقلید البلیس عبد الله بن سبا رئیس الاشقیاست و اگر نظر
بحقوق اهلبیت سید انبیا می بود بایستی مطاعن اسامه در کتب خویش و سیاهی بشد و در نوشتن حقوق
حضرت خدیجه کبری و جناب بضعه پیغمبر خدا یعنی حضرت زهرا که از اسامه سرزده حالانکه هر دو غلام ایشان
بصرا کابر رفضه و منهم الکاشانی فی خلاصة المنهج بودند کما سیجئ انشاء الله تعالی یکان یکان ثمره
و آنچه بران مترتب گردیده باد آوردن و از نیمقام انیهم محسوس و معقول گشت که چون مطاعن اسامه

براصول اہل ضعا این سند و موسس ست دائمہ رفضہ ہنوز در تنزمہ او بعجز ذربونی ہمقرین اند پس غزل او
از تسوشتری خانہ خراب عبقری کذب ذکر کردہ از صدیق حسن کرامت ست نہ جای شورش و ملامت
عجب تر آنکہ شیخ حلی باعتراف قاضی رطلبوق روایتے را کہ در تنزیہ اسامہ ست ضعیف داند دیگران عطا
د فوائد ائمہ را مرہل مثالب او اعتقاد کنند و پے بدان نبرند کہ حکمای ملت اسلامیین در امثال سابقہ چہ
گفتہ اند و باید اندیشان ہم احسانہا کردہ اند و این احتمال خود از کلام تسوشتری ذہب اللہ بنورہ ہم عیان است
زیرا کہ بالا دانستی کہ او دین را بدبینا فروختہ و دراہم و دنانیر شیخین را برابر اند دخترہ و از ملاحظہ این امور و امثالش
بسیارے از محققین رفضہ او را در منافقین شمردہ اند از جملہ ایشان احمد بن عبد الرضا ست کہ او را مہذب
الدین لقب نہادہ اند در تفسیر مبانے البیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نہد و پیشانے او را داغ نفاق سید برد و صاف صاف در تفسیر مذکور کہ خیلی مبسوط نوشتہ و اساسا
با اصول خویش مضبوط کردہ می نویسد انچہ محصلش اینست کہ تخلف بودنش از حرب مرتضوی صریح
دلالت دارد بہ نفاق او زیرا کہ او بلا ریب میداند کہ طاعت امام فرض ست در حرب خصوصا
کہ از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنید کہ میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من ست و صلح تو صلح من لاجرم
زینہار او سند و رشتہ اند شدہ و نفاق او بر جای خود ست انتہا بخلاف عبد اللہ بن عمر کہ در مجلد سابق معلوم گردید
لدا و بفضلات معاویہ کہ از الوف گذشتہ و بلکوک ہمقرین گشتہ التفات ننمود و ہمچنین احوال
سعد وقاص کہ در انمعنی اکثر از وی بنود اکنون حرفی چند مطابق وعدہ گذشتہ باید شنید کہ دلالت بر آنمیکند کہ تحقیقا
ابدی براصول اہل خرافت از اسامہ بسبب تکرار در تنزیہ دادہ و حجت تنقری بعد از ین تاکید اہم کہ دیباید دانست
از اظہار شیخ مداہنی کہ متکلمین رفضہ مثل جیلانی و فتح اسمعیل برادہ میسازند و در تالیفات خویش مرویات او را می آرند
انچہ از تقریرات مجلسی بجار و مجتہد خانے در عنا و دیگران بتحریر آن جلوہ ظہور دارد اینست کہ حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم امیر گردانید اسامہ را بر لشکریکہ اجلہ مہاجرین و انصار در آن بودند مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیدہ
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحہ و زبیر و مامور گردانید او را کہ بوادی فلسطین قیام کند و مار
از قاتلین پدر خود برآرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در مرض
بر درنگی او و روانہ کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامہ گفت قربانت گنم بدر و مادر خود درانتظار صحت
تو درنگ کنم حضرت روانہ نشست و بعجلت مامور گردانید باز اسامہ گفت تو برین حال باشی و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
کہ مکروہ دارم کہ خبر تو از دیگران پرسم فرمود رو و در بر و بیہوش گشت و اسامہ ناچارے تجہیز کرد
چو حضرت بہوش آمد پرسید از اسامہ و رفتن او گفتند کہ سامان درست کند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد کہ خدا لعنت کند متخلف را از وی و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آمد و پس

اسامه بردن برآمد حالانکه رایت بر سرش بود و اصحاب رو بروے او هر گاه در جرف نازل گردید و
همراه او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و انصار و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجوه
اصحاب ناگاه فرستاده ام ایمن رسید نزد اسامه که بزودے بیا که حضرت در نزاع ست پس اسامه
تعجیل کنان بمدینه آمد و رایت را بر در دولت ایستاده کرد حضرت در آن وقت انتقال فرمود فاضل
مدابینے این روایت را معتبر و معتمد دانسته و برائے تاکید آن زیاده از حد کوشیده پس واضح ترشد
که آنچه این حمقا را در باب اسامه بر اصول خویش بایستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند
بلکه با قرار حمی نهند حالیا از کلام نقیب استاد مدائنی که مایه فخار طائفه نو کی ست و استاد در طلبو قاتو انفر بود
چیزے گوش کن که جا بجا در کتابش دیدم و مجموعا متفرقا بدان رسیدم یعنی قطعا و یقینا حضرت پیغمبر
صلے الله علیه و سلم اسامه و پدرش را نعمت و ناز پرورید که زید در خدمت ام المومنین خدیجه کبرے رضی الله عنها اغلام بود
پس علو قت زاید الوصف بر ایشان مبذول میداشت چون در غزوه موته زید بن حارثه از دست
رومیان شهید شد شب و روز دل فرزندش که اسامه بود برائے انتقام میطلبید تا التماس او بدرجه
اجابت رسید و بعد از ریاست لشکر در ظل شیخین در آمد و چنان طور اختیار کرد که ایشان شنیدن اتفاق نشد
قضا را مرض شریف بایشان داد آمد و او باستماع این خبر بمدینه داخل شد و شیخین را چرا استنے زیاده بحصول
انجامید که رئیس لشکر محکوم ایشان ست و اگر برابر گره نرسے حرفی چند از تحقیقات مجلسی بسجا
با قور نیباب بگویم پس بدانکه آن روایت خدیفه ست و در چند ورق تمام شده آغازش دلالت بر
آن میکند که چون رسول مقبول از سفر باز گشت بخانه حضرت ام سلمه قیام فرمود و دیگر ازواج را اجازت
نمید الو تا آنکه عائشه و حفصه بمشوره شیخین آمدند و را به حیله و دلربا پیها بخانه بردند و حضرت علی مرتضی را
[illegible] کاهد اشتن و طلاق دادن ایشان و چهار هزار طلیق را زیر حکومت اسامه محکوم گردانیدند
و مقصود [illegible] بود در یوقت حضرت بیمار شد و ایشان دم درنگ کردند و قیس راندند لشکر و جناب
آن ممند از ایشان را به لشکر تحکیم بسوی لاحق گردانید پس شیخین و ابو عبیده با اسامه گفتگو کردند که در یوقت
نباید مدینه را خالے گذاشتن اسامه پرسید چرا گفتند رسول خدا را سفر آخرت رسیده اگر مدینه خالے باشد
پیدا نشود ما موریکه اصلاح آن از دائره امکان بدر رود پس انتظار کنیم و ببینیم حال پیغمبر باز در رفتن اختیار
با قیست لاجرم لشکر باز گردید و فرود آمد در منزلیکه از اسجا رفته بودند و فرستاده شیخین نزد صدیقه رسید او
پیام فرستاد که پدر شما نباید رفت و من خبر بر وقت و شما میرسانم چون مرض سنگین شد صنعت اصدیقه فرستاده
ابوبکر و عمر دست او گرفته نزد اسامه بردند تا او شدت مرض را بیان کرد و ایشان اذن از اسامه طلبیدند
پس او پروانگی داد و گفت بعنوانے بمدینه روید که کسی نداند اگر عاقبت شد نزد من بیائید و نه خبر کنید
تا من داخل شوم در جماعت تعا شیخین وقت سحت آمدند انتهی مختصرا دا زینجا هم عیان گردید که اسامه لعرموته

بباز گردیدن شیخین و تخلف کرد از امر نبوی و در ردوحی نمود و دلش با اتیم دم بود اینست ترجمه بحار ربانی مجتهد
حامل الاسفار والمنة لله تعالی که من از تحریر اتمام بعنوان موعود فارغ گشتم و مخالفت اسامه و تکذیب
ردوحی که ازو سرزد بر اصول اهل تشیع بگوش هر کس رسانیدم و اینهم بر هر عاقل عیان گردانیدم که او
چون بمدینه باز گردید باعتراف کنتوری مدعی خلافت شد و زینهار خلافت مرتضوی را بر زبان نیاورده
وبرین قدر چه توقف ست عبارت حلی را در آخر مجلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد که اسامه
مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلا فصل صدیقی و مرتضوی حسابی بر نداشته و بر اظهار شوشتری
مفتری چیستم بر زعارف دینوی دوخت و خرمن انصاف و ایمان را یکسو بسوخت لاجرم حکم باید کرد که
مراد حضرت صلی الله علیه وسلم از تعجیل او آن بود که میدان خالی شود از اسامه مدعی زعامه و این
معجزه نبوی بود اسی تخلف از ثقلین تخلف این ست که از اسامه سر زد
و هم از دیگر مقبولین اسامی که به تجهیز کردند بلشکر رفتند و نیز تخلف اینست که در اعانت مرتضوی
بکار نبردند تا آنکه خود جناب امیر بر ایشان لعنت کردند و داوری بحضرت او را رسانیدند کاش جناب
امیر و مقبولین اسامی چون درنگ اسامه از نزدیک و دور دیده بودند خود خیمه بیرون می زدند
و داد جهاد میدادند و برابر یکه خلافت حسب خواهش حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس
میمنت مانوس روزی نمیشد بسبب غیبت در عدم اعانت قائلی شدند و [illegible] همه کس مکلف‌اند
که احراق و تهمت معلوم بعد از آنجناب صورت گرفت ورنه خلفا تعالی نداشتند که دروازه بر شکم مبارکه
بکوبند و ضبط دعی را [illegible] تشییع چنین و خائنین هم بر زبان نمی رفت و کلمات شنیعه در میان نمی آمد
فدا با مگر گویند که تجهیز جنازه شریف میکردند جوابش آنکه شیخین چنانچه انیکار از دست حضرت امیر المومنین
گرفتند خود [illegible] چنانچه بما عنین گفتند جناب حسنین را مکلف میگردانیدند و اینهم را از دست
ایشان سر انجام دادند بلکه امید آن بود که حسنین رضی الله عنهما بتعلیم باقی محتاج نمیشدند و قصد عریانی
تن مقدس رسول ربانی نمیکردند بخلاف جناب امیر عالم سر علیه السلام بار وی المجلسی فی مجلد الفتن ج
تکلیف اما این بر تقدیری است که بر آمد انیکار از سلمان مقداد و حضرت عباس جائز بوده چنانچه اولا مصنوع
ابن سبا یهودی نگار این قانون در بحار و دیگر کتابها بستند که ناگزیر ست که غاسل نبی و امام معصوم
باشد معذلک این هم کمتر از غسل سلمان بنوذ بطلی الارض [illegible] نابد این باتمام در چند گام رود و حالانکه
بامامت سلمان کسی قائل نگشته اگرچه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتاب اثنا عشریه ملا محمد بن محمد
بن حسن عاملی بتبعیت می انجامد و بعد از احاطه این تقریرات باقی نماند از سقوات بگمان کمترین مکونات
مگر آنکه در تنقید جیش تقصود تشریف نبوی این بود که هم میدان امامت را بر روبند و هم سر مار را بدست
دشمن کوبند و هر کا فر یک گشته شود و سود اسلام جوابش آنکه اگر ببطلان کلام سابق و لاحق غور کنی

چنین جامعیت و بلاغت بکار رفته که هیچ مطلب دیانیس رفضه بی جواب نمانده زیرا که در هستی سامان لشکر شکستن نقض
که به مائل ما بوبکر بودند و صحیفه ملعونه طایفه مطعونه نوشتند و دادن تیغ بدست راه زن فکیف وقتیکه بر روسیان ظفر یافتند
دار حصیص زمین بعرش برین رسند که لعرفت سابقا پس فرض شق مذکور شکست لشکر مومنین بیست ایام و زمن
توحید رب العالمین که جناب مرتضوی برای خطا آن دست از دعوی امامت برداشت پس انچه فرض مغلوب بود
امروز صورت می بست علاوه منافقین اگر عادت قرار داشتند که هیکشست چه ایشان بمجرد دیدن لمعان
شمشیر سر به نیه میگریختند و بکاید مصروف میشدند کار صحیفه مرغومی می بستند تا بکه می نشستند همراه ابوسفیان به
عبادت لات و عزی و ترتیب سامان و جنگ متوجه میگشتند لاجرم بهتر آن بود که حضرت اشاره میکردند تا شیر خدا
سرهای عاصیین چنان می برید که کسی از قاتل ایشان نشانی نمی دید و چون صلاح اصحاب صحیفه ننگ میگردید و قبل
اهل نفاق بمجرد تعریض بمنافقی بحضرت سرور کائنات امریست بزرگ کاریست بس سترگ کما فی فلاحت المنیع
فکیف وقت تبدیل دین و قصد رفتن بالیقین چه جای آنکه بعد از هر کردن بر کتاب او میته سر هوبه دار البلیه
و پرده ناموس تقیه امامیه را بدرند و اویلا شیخین و ذی النورین سمع و بصر و قلب اطهر حضرت پیغمبر باشند چنانچه
در مقاله سادسه منفصل از کتب شیعه دانستی و حضرت در تفضیح و قتل ایشان بکوشد و تحریم کرا کرا تقریر ضبین
المتعرض لا مذهب له دربار فرستادن جناب امیر در جبا و همین ترانه می سرایند رفضه جگه بناز عهده جواب برآیند
در مقام اشعار مثنوی فقیر را بیاد باید آورد نظم از اینجا پند گیر ای صاحب هوش + که شیعی را نه یکجا بیند دو گوش
مطاعن را بچشم خویش دیدی + ضغاین را بگوش خود شنیدی + بحرفی یا بی از بدگوئی شان + اگر گردد منطبق بر پیشوایان
بگر حرفی که جان شان جسر اشد + اصول رفض از هم بپاشد + که دارد دین شان را بد ترا ترک + بدر حبیب ایشان داغی از سنجی
بر ایشان سنگ لعنت را بباز + دمار از روزگار شان بر آرد + **قوله** و بر همین منوال الخ **اقول**
در سابق بعنوانی ادا شد که هوش ملبوق از دماغ پرید و حواس و عروق بر هم در هم گردید و سر عوج بن عوق از
آسمان بر زمین رسید تا بمشاهده آن عقلا این مصرع بر زبان آرد و نوع عصای تیندی که عوجی بکشت معالا
این کلمه را بار دیگر بر زبان آوردن داد وقاحت دادن است **قوله** معهذا الخ **اقول** دشمن ترین اهل حق یعنی
مجلسی باوجود عادت مزید فضول و بوالهوسی مصداق انه لکم عدو مبین در تذکرة الائمه نیز اقرار کرده و اگر
حقیقة الامر مبنی از بدیهیات جلیه است که اکثر علمای سنیان نزد حضرت امام باقر می آمدند و فیض دینی تحصیل میکردند
و بعد از ین بفحوای نیش عقرب نه از پی کین است + مقتضای طبیعتش اینست + مجلسی پس از ادعای عداوت
اهلبیت القلوب سنیان میفرماید که انحضرت را دوست میداشتند بحدیکه قسم مبارک او میخوردند و پدر مجلسی دیگر
شارحین اصول اربعه در تواسع و روضه و بیان ثانی و غیر آن انچه گفته اند اول دلیل بر آنست که بسیاری کس از
اهلسنت بخدمت امام صادق از نزدیک و دور می آمدند و با داب حسنه و حقائق علوم پرنور میگشتند و آنجناب را
مقتدای خویش میدانستند پس تاویل رکیک مجتهد که مدعای او در ذکر نعمتها مقتدایان امامیه از راه تقیه بیان نمیکند

نفوس و حفظ ناموس شما انست اولی از ان نیست که خون ایشان رایگان باشد چه هرگاه تلامذه ائمه هدی از اهلسنت
و برفرض محال شیعه شنیعه باشد البته دانستند که زراره و شیطان هشام بن ملعون اند بر انسته اهلبیت عظام چنانچه حق تعالی
میفرماید لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بایستی که گوشمال این دشمنان دین
و اعدای اهلبیت سید المرسلین را پیش از غ و رغن می نهادند لاجرم آنچه مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد فانی در صوارم از تقلید
کشمیری نقال گفته حکایت چند گمراهی ست که در چاهی افتادند و افیونی از ایشان همه نومید انست که من بجانب خویشتم
شخصی گفت این چاهست و من قند فروشم که بحبت نابینائی افتادم گفت خدا را قصه در میان منه دانگی بگیر و قندی
بده الغرض چند انکه افیونی با وصف افتادن در چاه و بحال مقصود طالب آن شد همین ست حال مجتهد که گفت ائمه هدی
بنابر حفظ نفوس رواة مثالب ایشان بر میشمردند نعوذ بالله من مزید الغفلة و السفاهة **قوله** و مثل فی الخ

اقول درینمقام که عبارت شمس الدین ذهبی بقلم غرابت رقم آمد برای حفظ ناموس مذهب خود تحریفی بکار رفته
جهنمی بودن زراره مقتدای مجتهدین رفضه و خود دوزخی بودن ایشان خصوصا و عموما مبهم و محتمل ماند و کسی که این عبارت
که در کتب فریقین است حالانکه مقوله راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان و کتب دیگر وارد است بعد از انکه
جعفر هُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ انیست فوقع فی نفسی ما قال جعفر رضی الله عنه فقلت من این علمت ذالک فقال
من ادعی علی علم هذا فهو من اهل النار و من اعتقاده الباطل و ازین عبارت عبارت صاف صاف معلوم شد
که جناب امام صادق ناریت تمامی فرقه امامیه را اثبات فرمودند بالعموم و ناری بودن زراره بالخصوص بدلیل
مدلل گردانیدند که ناریت دائر شده بر اعتقاد باطل که هر رافضی را حاصلست کاش رجوع میکرد مجتهد بکتاب
مجالس المومنین که از آنهم معلوم میشود که حکم امام بناریت امطرود و قوم مردود بدلیل بطلان اعتقاد شان
درین عبارت مبرهن ست و در تحفه هم منقولست آمدیم بر دعوی تقیه که جناب خاتمه قد البصر بر دفتر زدند و مثالب
بر روایت ذهبی آوردند **جواب بحث آنکه** صدور این دعوی از آن کس ست که بحکم کتب فریقین مصداق لعن
حضرات ائمه هدی ست بآن نصوص قطعیه که باره از ان بار بار دانستی پس مجتهد الزمانی که آنرا پیشکش کردند
دو دلیل و شاهد دانستند البته نزد اهل فراست ذلیل شدند زیرا که اهلسنت در ایمان او گفتگو دارند و هم در
صدق او پس کلام آن رئیس الاشقیا را چگونه محل اعتماد بندارند چه جای آنکه او درین کلام که امام با تو تقیه کرد
حقیقة آنجناب را بخیر ستم متهم شمرکه شهید کرده خدا او را بجهت آنکه قبل ازین در مقاله سادسه باصول معتبره رفضه
دانستی و کتاب تنزیه پیر مغان نیز هویدا انست که تقیه از ابراز اسرار ائمه است و آغاز بحار دلالت بر آن دارد که
تذبیع اسرار ست ائمه را بدست خود ذبح کرده و باز خون عمدا ایشان برگردن خود گذاشته سه بگفتم درین باب
احسان بسی + ولیکن نشترست با هر کسی + بجور مردم آزار را خون بال + که از مرغ بد کنده به پر و بال + چو گربه
نوازی کبوتر خورد + چو فربه کنی گرگ یوسف درد + و تازه تر از جلا روایتیکه در اصول کافی اعور باشد و
دلالت نماید بر آنکه تذبیع اسرار ائمه منظر دین ایشان ملعون و مطرود ست آنکه حضرت صادق فرمود قسم

که نیست آن ناصبی که بجنگد با ما شدیدتر از آنکه افشا مینماید و نیز این امام بحق ناطق فرموده که ای معلی پوشش امر ما وفاش
مکن که موجب عزتست در دنیا و نوریست در عقبی که میکشد صاحب خود را بجنت و هر که فاش نماید ذلیل شود
در دنیا و ظلمت او را بجهنم رساند الی آخره محصلاً و چون امهات المومنین قبلهٔ ایمان و دین نزد رفضهٔ منافقین بسبب
افشای راز که حضرت پیغمبر علیه السلام وعیدی قطعی بر آن ذکر نموده واجب التبری باشند پس زراره منصوص
اللعن ذابح ائمه هدی را چگونه از دست توان داد چه جای آنکه مسطور و مذکور تقیه را بجناب امام صادق نسبت دهد
که کتاب الوصیت بر خلاف آن گواه هست کما فی الکافی و الوافی و بحار المجلسی و بر هیچ اصولی تقیه مذکور درست
نمی شود بلی معمول ایشان شقی چنانچه بر ناظرین سرکشی او واضح و پیداست هم از سرکشی آن بود که کلام امام را گوش
نمیکرد و نمونه آن در مقاله سادسه دیدی از نماز عصر وقت مغرب پیوسته گذاردن و نهی امام را نشنیدن و برای
خود عمل کردن و روایت را بگوش خود جا ندادن کما نقله عن المختار الکشی و مخفی نماند که من این سوال زراره و جواب
حضرت صادق را در کتب قمی و مجلسی هم دیده ام و مویدات آنرا خود کشی بیش از بیش آورده پس محو حیرتم
که آیا زراره رافضهٔ الستة اصدق الصادقین رضعه نمیدانست که امام تقیه میکند و بر دین آبای امجاد خود است
و از اینجا توان دانست که دعوی تقیه از محدثات متاخرین است و زراره بمقتضای لیس الخبر کالمعاینه بدل
خود اعتقاد همین مثل ابوجهل داشت که امام امین است دروغگو نیست ورنه پسر خود حسین را برای تسکات
نزد آنجناب نمیفرستاد که چرا امر به بیگوئی مرا چنانچه مردم بمن روایت میکنند کما فی الصوارم مع ذلک اگر معتقد تقیه
میبود چگونه امام صادق را بد میگفت و غبار بهم میرسانید چنانچه در کشی است بزعم شان سلمنا که معتقد تقیه بود
لیکن تو سیه سنی که منکر علم مذکور بود و بان شد و دیگر خود درین روایت متردد است چه معنی دارد در بار خدایا مگر
اعتقاد چنان میکرد که برعکس مقوله امام اعتماد خواهد نمود و این امر چه باناست بحکایت دجال لعین فلعنة الله
علی زراره و اتباعه و اشیاعه الی یوم الدین و العجب که طبرسی در مجمع البیان آنچه درباره کذب نجاشی میکند بیان است
که اگر برگزیدگان بارگاه کبریا مرتکب دروغ شوند امان از وثوق کلام شان برخیزد چنانچه در حدیث کذبات ثلثه معاریض
کلام را دخل میدهد و تنزیه انجماعت قادسه باین الفاظ مینماید که تنزه حضرات ائمه هدی از کذب بالقیاس اولویت از ان
بر می آمد و هذا عبارته الانبیاء و الاصفیاء اجل من الکذب الا ارتفع الامان پس اگر کذب راه یابد بکلام ایشان
البته این بزرگان از دائره عصمت و صفا و نبوت و اصطفا خارج شوند کما لا یخفی پس حقیقت اینست که چون
زراره را مفتری مینامد و بروی راوی جهمی بودن خویش اگر امام را دروغگو پندارد چگونه خود را از عهده جواب بدر کرد
نگرید ای که ملحدین را بلباس گوناگون در آمدن و کلمات متناقضه گفتن و بهر رنگ رنگین گردیدن عین مصلحت است
زراره علم باری را قبل حدوث اشیا انکار میکرد و ائمه را معاذ الله عالم ما کان و یکون میدانست مگر میگویند
که زراره که لهدایت متوسط درین وکالت منظور افتاد لیکن از خیالش بدر رفت که چون امام تقیه کند مرا باری گوید
و بعد از استیعاد سائل علت تاریت هم بیان کند پس متوسط چگونه مهتدی تواند بود بلکه متوسط بسبب تابت

سن با یصال ضرر شدید متوجه خواهد گردید پس اهل تقیه را بسبب خود را هی و خود بینی در گوشش یک یعنی هم تمانداگر اجازت

دهند درینجا شعر ظریفی ابرای حضرت زمانی دخانی باز نقل کنم ﴿ ذهب الحمار لیستفید لنفسه + قرنا فآب ما له اذنان ﴾

الغرض آنچه مخاطب لاثانی برای تبرئه زراره مجمل و جابجا تاویل حیاتش ارشاد کرده اند و دل بر کذب حضرت

صادق بسته اند شغل بود که در بنیه زار صبر و قرار من افتاد یا استدراجی بود که دجال و شیطان الطاق شک بران بر و ند لا جرم

اهلحق شعر مذکور را باین طور میخوانند ﴿ ای زاد عذر زراره نکردست هیچکاره دجال این عمل که تو شد اد کرده ﴾ اما آنچه

مدعی مزید و لای اهلبیت سیدانبیا گفت که در مناقب او احتمال تقیه راه نمی یابد پس جوابش از سابق بر می آید زیرا که

از ان مباحث به ثبوت میرسد که حضرات ائمه در بحر تقیه چنان منهمک بودند بر اصول رفضه که از امامیه هم تقیه میکردند

و اگر مختار کشی بکشائی از مثالب زراره خواهی یافت که بر روایات شیعه ست و هر گاه مثالب مذکور محمول شد بر

خلاف نفس الامر پس وثوق کجا ماند کما افاد الطبرسی و قد عرفت کلامه انفا فاظنک بالائمة فی روایات مناقبه

بعد التسلیم ممن راوا تو با کثر ایحبون زرارة و اخوانه و یجری علیهم امره و سلطانه **اما دعوی اجماع** پس قبل

ازین واضح گشته که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر فرعوم توم ملوم وحال امام از کتب اولین و آخرین

امامیه لائح ست که از ملاحظه معتقدات و مبدعات آنمردود داغ بر دل داشتند و ناسور در جگر و مستغیث از دست

بودند پیش خالق اکبر لاجرم آنچه فرزندان صوری و معنوی آنملعون بر فتراک حضرات ائمه همراه بر بستند بجوی نمی ارزد

قوله و ایضا الخ **اقول** عجب ست که جناب مجتهد از یاشر رساله موضوعات که ملا علی قاری نوشته هم

ندیده اند و نه در کتب دیگر علما مثل قسطلانی و مجد عسقلانی نظر کرده اند پس قیاس ایشان بی اساس شد چه جای آنکه اگر حدیث

بثبوت نص در مدعا نتوانند بود زیرا که محتمل ست که مراد از تشبیه کثرت باشد بچیزی دیگر و آن هر جای خود ا

هم برای امت مرحومه رسول جلیل و هم درباره حضرات انبیا بنی اسرائیل و اگر ادنی تتبع در کتب امامیه

بلکه فقط ورق گردانی جلد اول [illegible] کتاب نموده مقصود خواهی دانست که درینجا هم صاعقه قهر الهی بر سر

افتاده و خشک و تر ایشان را بباد فنا داده زیرا که اکابر علمای ایشان درین حدیث چنین تصرف کرده اند

که علمای امتی خیر من انبیاء بنی اسرائیل پس من درینجا هم کرامت مجتهد بطور سابق میدانم که تذکر حدیث

علمای امتی این بحث مرا یاد دهانیدند که از ان فضیلت شیطان الطاق و زراره انگشت نمای آفاق بر

انبیای اولی العزم لازم آید نعوذ بالله انه مذهب ابن سبا سرا و لا شقیا و من تحیرم که بعضی وهمی

و جهمی که مجتهد قانی هم زیر منتق ایشان در صوار م بودند گفتند ایا بمذهب بلحق پیشوا در علوم دینیه اند و هم

پایه زراره و شیطان و هشامین و ابو بصیر باشند در مذهب امامیه که بتصریح امام سیزدهم رفضه بروسای

طائفه شنیعه بودند درین علوم و برایه رفضه کالشمس بین النجوم اند چنانچه در رساله بصارة العین و نیسی

و تازه تر انیست که پدرش یعنی تقی مجلسی در رجال روضة المتقین مینویسد بلکه از ائمه هدی معاذ الله

نقل میکنند بشر المخبتین بالجنة برید بن معاویة العجلی و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره

و ترجمه نجبار اسناد الله علی حلاله و حرامه لولا هولا لانقطعت آثار النبوة و اندرست و نیز لفظ دیگر امام صادق است
کمان اصحاب ابی کانوا زینا احیاء و امواتا اعنی زرارة و محمد بن مسلم و منهم لیث المرادی و برید العجلی هؤلاء
القوامون بالقسط هؤلاء السابقون السابقون اولئک المقربون و از جمله این کلمات هویداست
که اگر این مذکورین واسطه فیض ائمه هدی نباشند و در ایصال علوم ائمه بسوی شیعه متوسط نگردند علوم دینی
همه مندرس کرده آثار نبوت منقطع شود و امتیاز حرام از حلال باقی نماند و ناظم قوانین انصاف و عدل
ایشانند و مقربین بارگاه احدیت و اهل بیت طهارت و سابقین اولین در مدارج علیا و مراتب قصوی
این بزرگان شدند بالجمله بنیاد انخلافت در ابدیمقام بر مقتدای و پیشوای در مذهب سیاحی نهاده‌ام و درینجا زینهار
من حیث الروایت گفتگو نکرده‌ام و لهذا در آخر این روایت نوشته‌ام که از مقدمات شکل اول بدیهی الانتاج
ثابت میشود که خلافت راشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با شرک و کفر بر اصول امامیه جمع تواند شد چه جای
فسق و فجور و اعدا احادیث از کلاب ممطوره و ازین عبارت بوضوح انجامید که مبنای قیاس بر پیشوائی است
دیگر ظاهر است که اگر شیعه مقتدایان مذکورین را از دائره توسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی و پدرش و
همچنین دیگر جهانده رفضه سلسله علوم دینی از هم بگسلد و لفظ چه جای فسق و فجور الخ دلیل بر آنست که این امور
را در خبث شرک و کفر حقیقی نیست و کفر و شرک ایشان که خدا را جسم میدانستند یعنی ابعاد ثلثه بمعنی
استقلال خود در رساله قدیمه مبرهن است و تازه تر آنکه علم الهدی در دوم تبصرة العوام وغیره من الخواص
تصریح کرده‌اند که امام لعنت میکند مگر کافر را پس اگر مجتهد مانند شیخ علی سر معارضه با مجیب مصیب دارد
باید که اولا پیشوائی و مقتدائی آنچنانکسی را از کتب اهلسنت ثابت فرماید چنانچه او از کتب معتبره شیعه به
اثبات رسانیده حالانکه اگر چند کس مثل مفر وغیره از رواة بدر روند مضرتی بالحق نتواند رسید بر خلاف آنکه زرارة
و شیطان از گروه قدمای رفضه بدر کرده شوند الغرض حال مجتهد بروزگار گستاخ نگار حسب عبارت شعار
دیدنیست که بدون اثبات پیشوائی مفر و کمس کردن بمعارضه برمی افراز و حقیقه خود را در دیر دست
عقلا رسوا میسازد و معذلک نفس روایت مستلزم تشیع هم نیست تا به پیشوائی چه رسد آیا در روایات اهلسنت
شیعه بودند یا شیعیان از سنیان روایت ننمودند و مفهوم حدیث موثق عموم و شمول دارد یا نه و جامع
کتابیکه غیر از ارکان اربعه در احادیث آن کسی نباشد غیر از سلیم که امام اعظم رفضه در حق ان الکتاب موضوع
میفرماید کیست دلیل و دعوی مجتهد باختصاص انیم دم بروایات اهلحق چیست و از کتب رجال فقه
هویداست که در رواة اثنا عشریه بسیاری از واقفیه اند که ائمه هدی بنابر انچه در روضه و منهج المقال وغیر
آنست و مجتهد کربلای هم در کتاب مذکور اعتقاد آن دارد بنصوص قطعیه ارشاد کرده‌اند که واقفیه بدتر
از خوارج و نواصب اند و اگر نفس اخذ روایت مستلزم تشیع بود بخاری و الد مجتهد الزمان چرا در صوارم
وغیره تصریح کرده‌اند که بخاری از خوارج بسیار روایت میکند و خود مجتهد در تشیید نص نموده که سنیان

خوارج نیستند اهل سنت دیگر اند و خارجیان دیگر پس تسنن این رواة را هم مجتهد الزمانی ثابت نکرد و متقاضی غیرت
اولی الالباب است که چنین حیله بیهوده کو که مطلوب را هم معین ننموده کرد کتابها تصنیف کنند و بر ضد صاحب ازالة
تصنیف بلکه اگر اندک غور و فکر کسی توانی دانست که این دشمن خرد کورد و کورانه بمطالعه صوارم پرداخته و نتوانسته
که مطلوب را چنانچه در آن کتاب است بی تحریف بنویسد و پدرش کاسه لیس کشمیری نقال یادگار مضحکه و
هزال بغضب العین گذاشته و او اتباع اقدام چندی از زمره بیسواد مولفین بیاض بیهوده درین مقام از کتاب
فاضل ملتانی که تنبیه السفیه نامش نهاده و در گوشمال مجتهد فانی داد تهور و توبیخ داده عبارتی نقل کنم
بچشم انصاف باید دید و بر ریش موجود معدوم زمانی و فانی باید خندید که هنوز در نفس تسنن ایشان به تصریح
اکابر علما کلام است تا بمقتدائی چه رسد **قوله** مثل مفر و کمسرآه **اقول** بارها گذشت که مدار التسنن بر قول
بخلافت خلفای ثلثه یا متنقص نبودن ایشان نیست بلکه حقیقت تسنن اتباع سنت نبویه است در جمیع عقائد
و اعمال و ظاهر است که مسئله خلافت خلفای ثلثه و ترک بعض ایشان در فروع عقائد است و تنزیه باری تعالی
از جسمیت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکه این اصل عمده را منکر شد و اتباع سنت ننمود ممکن
نیست که از اهل سنت معدود شود این رافضی پلید هر کرا قائل بخلاف خلفای ثلثه یا تارک بعض آنها می شود
مثل معتزله و نواصب و قدریه و مجسمه همه را سنی میداند و اهل بیت می شمارد و برعکس مثل مشهور صادق آمد
هرچه گرد طاس و هر سفید کرپاس لیکن محل تعجب زیادت او اینست که ملل نحل شهرستانی را دیده است
و در ان کتاب ذکر این فرق ضاله را شنیده و اهل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانسته باز این
بصیرت فگی می نماید اذا جاء القضاء عمی البصر و بودن ابیر دم از اصحاب مالک یعنی راویان حدیث از تابعان
فروع فقهیه او انها را از اهل سنت نمی گرداند چه جمیع نواصب در فروع فقهیه تابع ائمه اهلسنت بودند
و معتزله فاطبه در فروع حنفیه اند و معتزله جهمیه و دیگر قدریه و در فروع تابع مالک و کرامیه تابع ابوحنیفه
و جسمیه تابع احمد بن حنبل اگر تبعیت اهل سنت در فروع شخص را از اهل سنت گرداند می باید که جمیع این فرق
از اهل سنت معدود شوند حال این جماعت نزد اهل سنت قرین حال هشامین و شیطان الطاق علانیه
آنکه جماعه معدودین در اصحاب مالک هم من حیث الروایه معتبر نیستند بعد از این صاحب تنبیه السفیه
از کتاب لسان المیزان حال ایشان نقل فرموده چون نسخه سقیم بود محصلش نوشته شد تا بعد از عبارت
کتاب مذکور معلوم شد که دارقطنی متصور النسبت بوضع بعضی از احادیث کرده و نیز او در حق احمد بن
عطارد لحیه لفظ متروک و مانند آن فرموده و از علی بن مدینی حکایتی درین کتاب وارد است که
او را بر کذب در حدیث پیغمبر علیه الصلوة و السلام تفضیح کرده انتهی بعینه و محصله **من بعد**
گذارش است که جهی نسبت نام یکسی از چنین رواة بیاد نمی آید و بخیال نمی گذرد که در میزان
و لسان و تهذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمه او نموده باشند چه جای توثیق و همه حیرتم که از

کسی را اراده کرده بهلاک امر انیست که مسامی این اسم صادق اللهجه باشد و بدروغ در روایت متصف نگردد
اگرچه بعضی مصداق رمی مایقدر بود و اما مفضّل پس باید او را اسم معین کردن چه مفضّل بن محمد بن عبید را بجوی
نی ستوده اند و دیگری بعضی از روایات آمده و در حق مفضّل بن نوح لا یصح گفته اند مجتهد را باید اولا نام معین کردن
باز صحت روایتش با ثبات رسانیدن والا همه عقلای عالم خواهند گفت که مجتهد در مفضّل مفید امتیازی ندارند
اما جهم پس چنانچه بعضی نزد شیعه باین نام از اصحاب ائمه مثل ناظم کاظم اند و موثوق گشته اند همچنین نزد اهل سنت
با لجمله درین مقام نیز باید مطلوب را که جهمی است معین کردانیدن از علامات قیامت است که چنین بزرگ با تشخص
کتابی در جواب رسالهٔ فدریه نویسد و تصنیفش آن سرکشد و پایش در هر مقام بلغزد و هر یکی از سلاطین این عصر
خلعت فاخر و جواهر زواهر باو بخشد رضینا قسمة الجبار فینا + لنا علم و للاعداء مال + فان المال یفنی عن قریب
و ان العلم باق لا یزال + اما دعوی کفر معاویه پس جوابش بتفصیل تمام در مجلد اول گذشته و هر که بسیار این
مباحث را دیده بالیقین دانسته که مجتهد با این همه در گل بسر فرو مانده اگر اولیای او و مثل شمر اگر نزد دیگران
اولیای او را مسلم بدست آرند و حرکت عنیف نمایند نتوانند از آن خلاب بدر آوردن اگرچه جز اهل کرکوک
بنشست و جهد از گل بدر آمده باشد چنانچه قصه اش دانستی و آنچه از بحر المذاهب نقل فرموده اند پس
بعد از تسلیم صحت نقل و عدم وقوع التباس در کتاب دلالتی بر لعن شان ندارد چه جای علم و فضل
علی بن مقتدای و پیشوای که کلام من در آن بود و تقریر من بر آن مبتنی گشت و آنگاه مثل مقتدای
و پیشوای اینان و شیطان در مذهب شیعیان تا وقت ثبوت کفر ایشان مصرّح شد به جال سفیان
لاحق شود چنانچه بجال ایمه لازم شد معهذا از عبارات تماینی و عذر در دو طرف در مجمع البیان غیر ایشان
از امامیه کلام شیعیان بوضوح می انجامد که شیعه مشتوبه درگو و شیعه نزد خطا را ترک نتوان کرد مگر بدلیلی
تا طبع صحیح ساطع امید و ارم که آن دلیل را مرتب فرمایند تا ازین یاوه گوییها و اجمال و اهمال که دلیل قرینه‌ای
علی یا صریح بر آن دو شد الصواب هم است بدر آمیند تا اگر گویند که جناب مجتهد را ساسان تصانیف و فارغ البال
کثرت کتبها نیاد دارند نسبت که حساب و شمار در آید از مهارت چهار ده علم و چهار ده طبق زمین و آسمان
بدر او روشن است که چگونه بجویز توان کرد که او در شناختن کتاب بحر المذاهب که در وقت بعضی از متاخرین
سلاطین دهلی تصنیف شده با التباس افتد یا قید بعد از تسلیم صحت نقل آرد و عدم التباس را ضرور پیدا
کند هم قطع نظر از خطا یا خرافات گذشته بلکه صراحةً هر مصنفه که برای مستخلف او قرار یافته بود که عرفت آنقدر
بجز خود تبیان می آید که عبارت دیگری را مجتهد تنها کلام علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفیه که در
بیان اشعر در کتب دینیه مینوه باشد را بیشتر نقل او بر نیما را عتقادی نمانده پس لفظ مذکور بهمان
مقدار خواهد بود که ... من الله ... بصحیح منهم را که آغاز عبارت منقول است همین مفهوم
مقصود ... انهم ... صورت ... نیست **قوله** از عبارت علامه تفتازانی الخ اقول

بعد از دیدن این مقام تحیر شدید بود ظاهر چنان می نماید که مرجع ضمیر مجسمه باشند نه اهل سنت مگر جناب مجتهد
عبارت خود عوام را در امواج اشتباه سپردند چه ظهار این عبارت در شرح عقاید نسفیه بخیال احقر البریه
نمی آید ولیکن بنابر احتیاط بنابر اینمعنی اعتماد نکرده کتاب مذکور را غربال نمودم هرگز نشانی ازین عبارت
پیدا نشد لاجرم ضرور افتاد که شعر مذکور بر زبان ارم ؎ چه خوش گفت ست سعدی در زلیخا ؛؛ الا یا
ایها الساقی ادر کاسا و ناولها ؛؛ و بعد ازین پیر نابالغ را باز کشادن کشان بکتب لئام و از حقیقة
الامر آگاه گردانم که آغاز شرح عقاید نسفیه اینست الحمد لله المتوحد بجلال ذاته و کمال صفاته المتقدس
فی نعوت الجبروت عن شوائب النقص و سماته والصلوة علی نبیه محمد المؤید بساطع الحجج و واضح بیناته
وعلی آله واصحابه هداة طریق الحق وحماته و فاتحه شرح عقاید عضدیه چنین ست تا من وفقنا لتحقیق العقائد
الاسلامیه وعصمنا عن التقلید فی الاصول والفروع الکلامیه صل علی سیدنا محمد المؤید بقواطع الحجة
والبرهان المشید بلوامع السیف والسنان وعلی آله واصحابه الاعیان المبشرین بالخلود فی غرف الجنان
و درین هر دو کتاب متداول محل التباس باقی نمانده مگر بر مجتهد امامیه که بر عکس صاحب قوت قدسیه
بدیهیات اولیه حکم نظریات حقیقیه نزد او در کتاب تشکیک پیدا کرده و این نوع التباس برای صحت
مثاب مجتهد الزمانی مجتهد فانی برای هزار دلیل توان شمرد اگرچه نظر فاعتمد علی ما هو المشهور نیفتد
و اسرار فرمایند و برنبیند کتب فانی خاصه ذو الفقار شوا شکار است که او درین التباسات یگانه روزگار
ست بالجمله بعد از اندک فکر بیادم آمد که این عبارت افضل المحققین ملک العلماء المدققین علامه صدیقی
دوانی ست که در شرح عقاید عضدیه نوشته لیکن ازان عبارت سنی بودن آن مجسمه هم ثابت نمیشود
فکیف سنی بودن شان در مذهب سنیان که سیاقت کلام در آنست آری اینقدر از عبارت
افضل المحققین به ثبوت میرسد که اکثر مجسمه محدثین اند یعنی مشتغل حدیث دارند و باید گفت ایم که محققین
نبودند همینها یعنی مقربین زراره شر من الیهود والنصاری و شیطان الطاق و حال تمام آفاق
که بشهادت کلینی امام الائمه رفضه خدای عزوجل را جسم حقیقی و صورت حقیقی قرار میدادند و از سر تا
ناف او از ناف تا پایین اجوف و مصمت اعتقاد مینمودند و معبود خود را صفت نفس او می پنداشتند
و سیر و حرکت و قیام و قعود و دیگر لوازم هیولانی و عوارض جسمانی بیان میکردند بلکه گواهی میدهیم
که چنانچه از محدثین اند هم از محدثین اند طرفه آنکه جناب مجتهد الزمانی عبارتی را از آغاز عبارت منقوله
ساقط کردند که دلالت بر آن دارد که این مجسمه نزد متکلم محقق موصوف کافر اند چون حال چنین باشد
این نوع کافران را محقق مذهب سنت چگونه در فرقه خویش خواهد شمرد لاجرم او حال ایشان
در گروه رفضه بگو است که کلینی لائق تر باشد کما لا یخفی هر عارف انشاء الله تعالی و متوهم نشود
که متن درین خصوص بخیانت مجتهد فاتلهم ما تاو کلا چه خیانت مستلزم علم این امور ست حالانکه

گوساله پرست شده کار تشدد با برای رفع ابهام و تفصیل مقام مناسب افتاد که تمامی عبارت محقق
دوانی علیه الرحمة را تا اینمقام نقل بردارم پس بدانکه شارح ممدوح زیر عبارت متن ولا یشار الیه بهنا و
هناک ولا یصح علیه الحرکة والانتقال میفرماید لما سبق والمشبهة منهم من قال انه تعالی جسم حقیقة ثم افترقوا
فقال بعضهم انه مرکب من لحم ودم وقال بعضهم هو نور یتلألأ کالسبیکة البیضاء طوله سبعة اشبار بشبر نفسه
ومنهم من قال انه علی صورة انسان فمنهم من قال انه شاب امرد جعد قطط ومنهم من قال انه
شیخ اشمط الراس ومنهم من قال انه فی جهة الفوق ومماس للصفحة العلیا من العرش ویجوز علیه
الحرکة والانتقال وتبدل الجهات وتئط العرش تحته اطیط الرحل الجدید تحت الراکب الثقیل وهو یفضل
علی العرش بقدر اربع اصابع ومنهم من قال انه محاذ للعرش غیر مماس له وبعده عنه بمسافة متناهیة
وقیل بمسافة غیر متناهیة ولم یستنکف هذا القائل من جعل غیر المتناهی محصورا بین الحاصرین ومنهم
من یتستر بالبلکفة فقال جسم لا کالاجسام وله حیز لا کالاحیاز ونسبته الی حیزه لیس کنسبة الاجسام الی احیازها
وهکذا ینفی عنه جمیع خواص الاجسام حتی لا یبقی من الجسم الا الاسم وهؤلاء لا یکفرون بخلاف المصرحین
بالجسمیة واکثر المجسمة هم الظاهریون الی آخر ما نقل المجتهد ازین عبارت ناظرین وسامعین را معلوم شد
که فرق مشبهه را بیان میفرماید زیر متن مذکور چنانچه داب شارحین ست این ازکجا که مشبه از اهل سنت اند
بالجمله بیان مذاهب مشبهه مقصود ست عام از آنکه سنی باشند یا شیعی و خارجی بودند یا
و این عموم بعد از انست که تسلیم کرده شود که ایشان را اهل سنت توان گفت ورنه سنی کسی است
که پیرو سنت مرویه از اهل بیت و اصحاب بود حالانکه در احادیث ایشان اثری از گوشت و پوست
و مانند آن از مقولات مشبهه که نص در مدعا ست وارد نشده باشد و هرگاه اصول کلینی و کتاب التوحید
وغیرها دلالت بر آن کرده که هشامین و زراره و احول درین امور سابق الاقدام و مرفوع الاعلام
اند و بارها دانستی که پیشوایان مذهب شیعه با سامی ایشان مسلم ست و ائمه هدی دقیقه از تکفیر
و تضلیل ایشان فرو نگذاشته اند وانهم در کلینی مبسوط است پس تکفیر و تشنیع برای ایشان
باشد اللهم زد و لا تنقص درینجا برحرفی ازان احادیث قناعت می ورزم روی الکلینی عن محمد
بن ابی عبد الله عن محمد بن اسمعیل عن الحسین بن الحسن عن بکر بن صالح عن الحسن بن سعید عن
ابراهیم بن محمد الخزاز و محمد بن الحسین قالا دخلنا علی ابی الحسن علی بن موسی الرضا فحکینا له
ان محمدا رای ربه فی هیئة الشاب الموفق فی سن ابناء ثلثین سنة وقلنا ان هشام بن سالم
وصاحب الطاق والمیثمی یقولون انه اجوف الی السرة والبقیة صمد فخر ساجدا لله ثم قال
سبحانک ما عرفوک ولا وحدوک فمن اجل ذلک وصفوک سبحانک لو عرفوک لوصفوک بما
وصفت به نفسک سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک

سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک ولا اشبهک بخلقک

انت اهل لکل خیر فلا یجعلنی من القوم الظالمین ثم التفت الینا فقال ما توهمتم من شیئ فتوهموا الله غیره ثم قال

نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی ولا یسبقنا التالی یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه

حین نظر الی عظمة ربه کان فی هیئة الشاب الموفق وسن ابناء ثلثین سنة یا محمد عظم ربی وجل ان یکون

فی صفة المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کانت رجلاه فی خضرة قال ذاک محمد صلی الله علیه واله کان

اذا نظر الی ربه بقلبه جعله الله فی نور مثل نور الحجب حتی یستبین له ما فی الحجب ان نور الله منه اخضر ومنه احمر

ومنه ابیض ومنه غیر ذالک یا محمد ما شهد له الکتاب والسنة فنحن القائلون به انتهی بلفظه یعنی ابراهیم ومحمد

میگویند که نزد امام رضا رسیدیم وبیان کردیم قول هشام وشیطان الطاق ومیثمی که حضرت پیغمبر دید

خدا را جوانی صاحب اعتدال در عمر سی سالگی وآنکه ایشان ایهم میگویند که نصف جسم خدا خالی

پرست امام رضا بخوف الهی سجده کرد وگفت نه معرفت تو حاصل کردید ایشان نه بتوحید تو قائل گشتند بلکه از

خلاف قرآن وحدیث بیان نمودند واگر می شناختند وصف تو میکردند چنانکه خود را بیان کردی سبحان الله

هوای نفسانی ترا بغیر تو تشبیه دادند من نه توانم ترا وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو وتشبیه تو داخل عالم

بمخلوقی تو اهل هر خیر هستی مرا باین مشرکین حشر نکنی باز با خطاب فرمود که هرچه در وهم شما بگذرد بدانید

که او غیر خداست ما آل محمد از افراطی وتفریطی نداریم حضرت پیغمبر چون در معراج عظمت الهی را دید صورت

پیغمبر چنان بود که جوان سوی الخلقت سی ساله باشد خدا منزه است از آنکه در صفت مخلوقات باشد

گفتم قربانت شوم آنکه پاهای او سبز بود پای وی در حضرت بود امام فرمود جناب پیغمبر بود که چون

نظر قلبی بخدا میکرد خدا نوری می افزود مانند نور حجابها تا آنکه ظاهر شود مر او را آنچه در حجابها بود البته

نور خدا سبز وسرخ وسفید وغیر آنها است ای محمد هرچه را گواه است کتاب وحدیث ما بدان قائلیم

انتهی محصوله واز این حدیث عیان شد که ملاعین مذکور که امامیه ایشان را ائمه عظام خود بخالصیت

معنوی اهل بیت علیهم السلام قرار دادند بجهت تجسیم حقیقی کافر ومشرک گشته از دائره توحید

بدر رفته اند وچون این حدیث از حضرت امام رضا است کالشمس فی کبد السماء واضح وهویدا شد که خاتمه

ایشان بر شرک وکفر بود وچه ایشان وقت امام رضا را دراک نکرده اند همین است حق حقیق نه آنکه کشمیر

نقال مضحک دنبال بدان خیال بسته که این پیشوایان رفض در آغاز مبتلا باین عقائد شنیعه بودند وبعد

از آنکه بصحبت جعفری علیه السلام رسیدند رشد وهدایا یافتند انتهی عجب عجاب آنکه رفضه همیشه یاد میکنند

ومردم را از راه می برند اکنون یاد نمکیند که الیقین لا یزول الا بیقین مثله طرفه آنکه این ائمه شیعه

بدلالت حدیث کلینی وکشی بعد وفات امام صادق معتقد شدند وسطروه شدند واما رضا

که بعد از حضرت کاظم امام گشت تنصیص بر کفر وشرک ایشان نمودند پس قول حارفی دربارهٔ

ایشان راست آمده زاهد شدی و شیخ شدی دانشمند * این جمله شدی ولے مسلمان نشدی *
انشاء الله تعالی عنقریب تفصیل این امور بما تسان تربیت دهیم که هر کسے از سامعین و ناظرین گوید
که فریدے بر آن متصور نیست بلی اگر در ذکر مثالب این ذریات خصوصاً شیطان مکرر سے منقلب گردد
و درین معنی شعر مشهور را بنظور باید خواند سه اعد لعن شیطان لهم ان لعنه * هو المسک ما کررته
یتضوع * اما حال ابن تیمیه پس آنهم چنان نیست که الحق الزام بدان خورند و لا از آنکه غایة الامر آنکه کلام
او بلکیفیت ست نه تصریح بجسمیت و آنکه جهت علو را اختصاصے هست لیکن مجهول الکیفیت فبایا توجه
الزام چنانچه غالباً پیمبر نابالغ را در مناظراتیکه میانه علمای امامیه و علمای اهل سنت ابدا از جلے و
دا این یتیمه گذشته بنظر رسیده باشد که اقوالش را جابره علمای فن چندان وقعت نمی نهند اگرچه او را
بکثرت علوم می ستایند و لیکن بر مقولاتش سر نمی جنبانند بلکه ناخنها مے زنند و لهجسارتهاے او
خوشنود هستند حتے که بعد از ملاحظه تقریراتش خشمناک می شوند و این وفاتر را اکثر بر کشائیم تاویل
بسیار بیشتر باید پس برای اهل نصفت همین اجمال کفایت میکند و فرید توضیح و تفصیل در کار نیست
که کتاب ها بذکران پر ست و ناظرین از ان غافل هستند و ماهرین از ان اعراض می ورزند و تعلیم
از حدود و تجاوز مے نمایند و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین همین ست که در تنوے
میفرمایند ع مرد آخربین مبارک بنده ایست * نعوذ بالله من الحقد و اللداد و العصبیة العناد
قوله اینها احادیث از کلاب ممطوره انتهی **اقول** شعر فهمه عالم بالا معلوم شد زیرا که مدعاے
من در رساله قدیمه آنست که بر اصول رفضه خلافت لشرک و کفر جمع شد کما عرفت بیانه و فسق و
فجور رواة و گرفتن احادیث از کلاب ممطوره خارج از باب و بیرون از حساب است مقصود انیست
که در بنجا ازین حیثیت بحث نیست که امامیه ازان فرق که بکلاب ممطوره ملقب اند روایت میگیرند
و بروایات واقفیه اعتماد می نمایند گفتگو در آنست که منکرین توحید بلکه بر همه بندگان معرفت الالیة
الهیه خویش گردانیده اند و حال عداوت ایشان با ائمه هدی و بالعکس آنچنان نیست که بهر ا
حیله توانند پوشید سماعة ابن مهران را که واقفے ست بتکرار تمام ثقه نوشته اند و بر روایت او وثوق
داده اند و بر مذهب مذکورش کتاب تلخیص گواه ست و حسن بن محمد بن سماعه در وقف متعصب
شدیدے ست و او را توثیق میکنند و بر همه کتاب کور شاید عدل ست الی غیر ذلک من الکتب الآتیة لا اثبات
خوارج و نواصب پس کتاب مجتهد کربلای نص ست درینباب که اصحاب ائمه ایشان تبرا از نواصب
اندورزنا وقته کفره و مشرکین نام ایشان نهاده اند و بیادم می آید که عبارتش بعینها در سابق گذشته مخفی نماند
که ایشان انیز تصریح مجتهد مذکور کلاب ممطوره میگویند و قبل ازین مقالات سابقه غالباً استعاله ساده پیرایه وضوح
در بر گرفته که بسبب وقف کثرت بالجمله مزید حسن و جمال کنیزان صاحب غنج و دلال بود که حضرات ائمه

نزد شان بودیعت سپردند و آن ملاعین مثل خوان یغما برده اند و حرمت حرم شریف را بر تصریح جناب ائمه
رفضه شکستند و در باره مطالبین مثل حضرت امام رضا علیه السلام چنان گفتند که هر باز ذکر تفضیلے آن خلاف
آنواب ها بالجمله معلوم آن بود که حیثیت اخذ روایت را از نزاع بیرون گردانم و جناب مجتهد بجهت پیریه
و نابالغی پیچ برابر ان نبر دند و همین قدر مد نظر داشتند که عبارت را قلب کنند و کتب خویش را بسم فرائض
فرمایند بر دعوے کمترین انام مقرون بدلیل و برهان ست و دعاوی مجتهد خیالات دجالی و وساوس
شیطان **قوله** صفحه ۴۹ بدیهیان کلام محل ست الخ **اقول** عبارت رساله قدیمه علی ما عرفت بعد
نقل المجتهد اینست و حدیث رجوع بعضے که ذکرش با امامیه نمی زیبد بانکه نافع دیگران و بحکم حدیث
کافی مفید مدعاے مخالفان نیست قول برجعت شما نست کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون بدانکه حدیث رجوع بعضے مبتدا است و قول برجعت شان خبر آن مراد
از بعض هشام بن الحکم رحمه روایت کرده دلیل بطلان رجعت ست و قوله ذکرش با امامیه نمی زیبد جمله
ایست که صفت مبتدا است و قوله بانکه نافع دیگران دیگر ست برائے موصوف مذکور و قوله و بحکم
حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست بعطف صفت سوم ست برائے موصوف مسطور و
بائے بحکم از برای تعلیل ست و ازین بیان دانسته باشے که لفظ نیست هم تعلق دارد بجمله دوم و هم
بجمله سوم هرگاه اینقدار را بالاجمال احاطه کردے باید شنید که بعد از انکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
رفضه از کتب معتبره شان ثابت کردیم و الزام الغایت قصوے بر دم بخیال آمد که مرزا احمد که اول کامل
طائفه کاملیه تو انگفت که حقیقه بر اصول طائفه مذکور سیر و دو بجهت دعوے غضب و ظلم اصحاب و دعوے
تقیه جناب امیر که مثل چنین حرم پرده نشین شد و ناموس دین و ملت را بر باد داد پس چرا کاملیه
نشوداین امور و بزنیر کشمیری هم سرخ و بازے بسیار نموده و سخن سازے بسیار بکار برده و دیگران مثل
جا بسے و گفتوری کاسه لیسی او اجمالا یا تفصیلا اختیار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تقریرات
این ضلال و تحریرات این کشمیری نقال را که مخالف مرضی ائمه هدی و حضرات اهلبیت سید انبیا ست برهم
زنم و بیخ بنیاد آن ابر کنم زیرا که این مطرود دین را ائمه هدی با وصف اخلاق عظیم از مجالس بر انداند
و بعد از سفارش اصحاب نزد خود می خواندند کما سبق مرارا پس تا گزیر شد در رساله قدیمه که تفصیل را نتوانست
بر تافت براه اجمال رفتن و ذکاوت مجتهد را امتحان کردن تا اگر نفهمد جوابے دهد نزد همه عقلا رسوا شود
چنانچه واقع شد بعد ازین تمهید اکنون شروع میکنم عبارت کشمیری را تا عبارت سن که ترکیب آن جا گیر
مدرکه سامعین ست کلام سوره ملامتش را از اصل بر کنند پس بدانکه او در روایات تحفه نیز هر اتفاق
مقتدایان خویش از زنهایین و دیگر شیاطین که اگر ایشان میانه رفضه و ائمه هدی متوسط نباشند
همه علوم شرعی برباد رود چنانچه در تلخیص و خلاصه و رجال رفضه ثابت ست و نمونه آن دانسته

می نویسد اینچه بعضی رجال و رواة احادیث قول بجسم و صورت را منسوب ساخته اند بهالا این اشخاص پیش
از استسعاد بخدمت فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از شرف اندوز شدن بحضور فایض النور بارشاد و تلقین ائمه هدی علیهم من الصلوة افضلها ومن التحیات
اکملها از اقوال نزد الفقه اجتناب ورزیدند و اشتهار این اقاویل بایشان و عدم اطلاع از قدم رجوع از آنها سبب اشتهار
گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساختند و در حقیقت ساحت ذمه عقاید آنها از لوث امثال این
هفوات منزه است چنانچه شرح کتب احادیث و ارباب رجال باین تصریح نموده اند در قواطع الخصوم من غیر ملخصا
ارا ماذ تبع فی الکافی من سؤال بعض السائلین من الائمه عن الاسماء هو لاء ونفی الائمه علیهم السلام هذا العقائد
فیمکن ان یکون سؤالهم امالانه کانت هذه عقائدهم قبل ادراک صحبة الائمه ورجوعهم الی دین الحق ببرکة صحبتهم علیهم السلام
کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصرا و ملا محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم نیز تبیین
فرموده است قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین می نویسد بعد تسلیم نسبت آرای مذکوره بهشام
بن حکم ظاهر اصدور آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده چنانچه
سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات او را شنید از مذهب جهمیه برگردید و بمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل
استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی رد عن عمر بن یزید وکان ابن
اخی هشام مذهبه الدین مذهب الجهمیة خبیثا فیهم فسالنی ان ادخله علی ابی عبد الله علیه السلام لیناظره
فاعلمته انی لا افعل مالم استاذنه فیه فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنته فی ادخال هشام فاذن
لی فقمت من عنده خطوات فتذکرت ردائته وخبثه فانصرفت علی ابی عبد الله علیه السلام فحدثته بردائته
وخبثه فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر تتخوف علی فخجلت من قولی وعلمت انه قد عثرت فخرجت مستحییا
الی هشام فسالته تاخیر دخوله واعلمته انه قد اذن له فی الدخول علیه فبادر هشام فاستاذن ودخل فدخلت
معه فلما تمکن فی مجلسه ساله ابو عبد الله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام وبقی متحیرا فساله هشام ان
یوجله فاجله ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فلم یقف علیه فرجع الی ابی
عبد الله علیه السلام فاخبره ابو عبد الله بها فساله عن مسائل اخری فسال اجله وعقد مذهبه فخرج هشام متحیرا
متحیرا قال فبقیت ایاما لا افیق من حیرتی قال عمر بن یزید فسالنی هشام ان استاذن له علی ابی عبد الله علیه السلام
ثالثا فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام ینتظرنی فی موضع سماه بالحیرة
لالتقی معه فیه غدا انشاء الله تعالی اذا راح النهار قال عمر فخرجت الی هشام فاخبرته بمقالته وامره فسر بذلک
هشام واستبشر وسبقه الی الموضع الذی کان سماه له فبینا هو اذ بابی عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
بغلة له فلما بصرت به وقرب منی هالنی منظره وارعبنی حتی بقیت لا اجد شیئا اتفوه به ولا انطلق لسانی لما اردت

من منطقه و وقف علی ابو عبد الله علیه السلام ینتظره ما اکلمه و کان وقوفه علی لا یزیدنی الا تشیبا و تحیرا فلما رأی ذلک منی

ضرب بغلته و سار حتی دخل بعض السکک من الحیرة و تیقنت ان ما اصابنی من هیبته لم یکن الا من قبل الله

عز و جل و من عظم موقعه و مکانه من الرب الجلیل قال عمر فانصرف هشام الی ابی عبد الله علیه السلام و رجع

عن مذهبه و فاق اصحاب ابی عبد الله کلهم و الحمد لله یعنی گفته است ابو عمرو کشی از عمر بن یزید مرویست که برادرزاده
من هشام مذهب جهمیه داشت و در آن جماعت خبیث بود پس سوال کرد مرا که او را بملازمت حضرت صادق
علیه السلام مشغول گردانم تا با آنحضرت مناظره نماید و او را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
پس بخدمت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد
از حضور انور برخاسته چند گام رفتم که خبث و رداءت او بیادم آمد بحضور آنحضرت برگشته خبث و رداءت
و تعصب او را در مذهبش بعرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود آیا می ترسی بر من از قول خود
شرمسار گردیدم و دانستم که لغزش از من بوقوع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد هشام
رفتم و نوید اجازت ملازمت باو رسانیدم و گفتم که در باره ملازمت تاخیر نیاید پس هشام مبادرت نموده
دستوری خواست و بملازمت اقدس فایز شد من نیز همراه او بخدمت اشرف اندر گشتم چون هشام
در مجلس قرار گرفت حضرت از او مسئله پرسید هشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مهلت خواست حضرت
او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود آگاهی از جواب او را
حاصل نشد پس باز بخدمت آنحضرت باریاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
مسئله دیگر از او پرسید او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم و متحیر بیرون آمد هشام گفت چند روز
از حیرت بافاقه نیامدم عمر بن یزید گفت که باز هشام مرا گفت که بار سوم از برای وی دستوری از آنحضرت بخواهم
پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستوری برای وی خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیره منتظر
من باشد که در آنجا با وی ملاقات میکنیم فردا هرگاه روز برآید ان شاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت برآمده
در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بآن مسرور و مستبشر
گردیده پیشتر از آنحضرت در آن موضع رفت که در این اثنا آنحضرت سواره بر استر خود اقبال فرمود
هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از دیدار فایض الانوار آنحضرت رعب و هراسی
بمن عارض گشت که تا مدتی نمی یافتم چیزیکه با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد بچیزیکه میخواستم که گفتگو
نمایم و آنحضرت تا مدتی بر من استاده منتظر کلام من بود و استادن او زیاده نمی کرد مرا مگر هیبت و تحیر
پس هرگاه آنحضرت این امر را از من مشاهده فرمود استر خود را زد و روان شد تا داخل بعضی کوچهای
حیره شد و یقین کردم که هیبتی که بمن رسید نبود مگر از جانب خدای عز و جل و از بزرگی قدر و مکانت
و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام بآنحضرت برگشت و مذهب خود را ترک کرد

ومستدین بدین حق گردیدند بر همه اصحاب آنحضرت فایق گشت والحمد لله انتهی کلامه زاد الله تعالی خزیه ما
ازین اوراق همین قدر بحصول پیوست که هشام از مذهب جهم بعد از حضور فایض النور برگشت و بدین
جعفری پیوست و یا نجواب خود از نقل امام رضا علیه السلام که در همین اوراق دانسته از هم پاشیده زیرا که از
حدیث آنجناب آشکار شد که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و الحاد پیشوایان رفضه مانند یبرخود
از یدو نزد وی سجده کنان بر زمین افتاد و از خوف و خشیت الهی زاید الوصف ترسید و در حضرت معذرت بگفتا
و بنص صریح گفت که اینها ایشان خدا را نشناختند و نه بتوحید قائل گردیدند و امام در مناجات ثابت
کریمه اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ اشاره فرمود که لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و هر گاه در اصول اربعه ثابت
باشد که آنچه از امامی صادر یافته طور ائمه دیگر همین بوده پس باجماع ائمه اهل بیت سید انبیا این ملاحده
و زنادقه کافر و مشرک خواهند بوده چه جا انکه از ائمه دیگر هم تکفیر و لعن ایشان در جلد اول کلینی ثابت باشد
کما ستعرفه پس بعد ازین تکفیر و تضلیل که از ائمه متاخرین بیان کردیم و از کلینی نشان دادیم امری نماند
مگر آنکه شیاطین و شیاطین مذکور از قبور خویش بر آمده ازین عیوب متنزه گردیده باشند و قتیکه فرزند نرگس
بعد از آنکه مردگی سر غیبت کبری فرو برد و از مدعیان توقیعات ناحیه مقدسه و صاحب رقعات فرود ره
دنیا پاک شد و حق تعالی جا بجا تنصیص فرموده که کفار و فساق را برای توبه رجعتی نیست چنانچه از آیت
کریمه مذکوره معلوم شد و امامیه هم اتفاق بران دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی نتواند بود پس در
بطلان این رجعت هر که شک دارد کافر گردد آری رجعت این مقتدایان رفضه بعد از ظهور فرزند خاتون
نرگس مطابق روایات قوم مورد لوم عین است سا رجعت شیطان الطاق که بالخصوص در کتب
طائفه مزید امام لاجرم عجبی نباشد که او باز هنگامه خرافات خود را گرم کند و دکان صرافی خویش در بطن
شریف یعنی کوفه بیاراید چنانکه گفته اند سه چهوری مسمی را از زمانه دکر ده دکان نعار تیدن بر انسود کرد
عبارت کتابها از بطلان آن وقت تالیف بر نیاید لیکن عبارت حق الیقین هم در تحقیق نص و عموم
کافی است که مقصد هم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب
حق فرقه محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای اینکه بدیدن دولت ائمه خود دیده ها
روشن کردند و بعضی از جزای نیکیهای خود ایشان در دنیا برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب
دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتیکه نمی خواستند که اهلبیت رسالت برسند و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث
بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر
اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند انتهی و ازینجا که شیطان الطاق علیه اللعنه

والعذاب فی نزاره شر من الیهود والنصاری و هشامیین که خدای عز و جل را با وجود تجسم اجوف و مصمت اعتقاد
میکردند بر اعتقاد رفضه بمراتب قصوی و مدارج علیا رسیده اند پس ناگزیرست که ایشان باز افادات خود را برای
شیعه خویش مرتب فرمایند و غذاهای مناسب ترتیب دهند آری هر کنده پر زیر اکنده خوریست **و این جواب**
بعد تسلیم این حرفست که در مذهب جهمیه این همه خرافات بوده و رنه چون در اصول کلینی و تصانیف ابن بابویه
بمطالب ائمه موجود باشند که هشام بن الحکم روایت میکند از شان ان الله جسم صمدی نوری احتمال مذکور کجا راه
داشته باشد چه روی عنکم صریح دال برآنست که بعد از صحبت مزعومی این افترات برائمه هدی کرده و دل برین
خرافات بسته و نیز لفظ موالیک و اصحابنا قد اختلفوا فی التوحید مسافته و مکاتبته چنانچه در کافی در باب النهی
عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی جابجا است صریح ست در ادعای دوستی ائمه و ادعای شیعه بودن
و ان با مذهب جهمیه آنگاه خبث و تعصب او چگونه صورت تواند بست و اگر میرزا بالغ بالجار و اخطر از فرمایند
که مدعی موالات و انتساب بودند لا اصل له گوییم مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق مدعای ما ازین مناظره
همین بود و بس که پیشوایان رفضه منافق بودند و توسل ائمه طاهرین می نمودند چنانچه ابن سبا رئیس یهود
توسل جناب امیر و غلو در باره آنجناب بکار برده بود دیگر آنکه اگر هشام قبل از ملازمت امام باز این
افادات را گرم میکرد و مذهب جهم میداشت شیعیان اهلبیت چگونه تصدیق او میکردند و فرقه هشامیه
چرا در طائفه شیعه بهم میرسید و همچنین فرقه سالمیه و شیطانیه و شمیطیه چگونه پیدا و این ابالسه میگشتند معهذا ما هم چه میگوییم که کامل
طائفه کاملیه هنوز ثابت نکرده که جهمیه خدا را جسم عریض و طویل و عمیق میدانند و بهفت شبر می پیمایند و
بر و خالی اعتقاد میکنند الی غیر ذلک من الخرافات این امر در حیز منع ست باید بران دلیلی قایم فرمودن
و انچه بیاد من می آید اینست که مذهب جهم بن صفوان که فتنه هاست در دوره بنی امیه پیدا شده که باری
عز و جل صفات ازلیه ندارد و او را جز بقدرت و خلق وصف نتوان کرد و بهشت و دوزخ بعد از آمدن
اهل اسلام و کفر فنا پذیر باشد و مقصود او از خلود که جابجا در قرآن وارد است مبالغه و مجازست حقیقت خلود
زینهار مراد نیست و مذهب او در بسیاری از امور با معتزله موافق هست تا بعضی از کتب دلالت بران دارد
که جهم مذکور در مسائل الهیات مثل انکار علم باری پیش از آفریدن چیز موافقت هشام بن حکم برگزیده
یعنی کاسه اتباع او لیسیده پس ظاهر گردید که معامله بالعکس است و استادی و اضلال هشام از ان بر می آید چگونه
میتوان گذاشت الطرف از همه آنکه خود نعال الله در اوراق سابق عبارتی نقل کرده و در ترجمه آن
گفته جهم بن صفوان درین قول موافقت هشام بن حکم فرموده فاعتبروا یا اولی النهی بالجمله تا رفضه دلیل
قایم نکنند زینهار بر سخن جهل ایشان گوش نباید نهاد که خرافات هشام که سخن بران جاریست در مذهب
جهمیه بود از کتب کلامیه قدیمه عیانست که شیوخ رفضه در امور مسطوره سابق الاقدام اند حتی مثل
و تحل ابو عیسی وراق و زرقان و ابن ابو بخت و غیرهم بران دلیل است از کتاب تلخیص که بعضی از علمای

بغداد تالیف کردند و این هم عیالست که وراق و مانند آن رفضه بوده اند پس با وصف تصریحات ایشان
در استادی و تقدم هشام قول نقال و نظرا ل را چگونه مسموع کنیم و بروی عسکر را پس پشت اندازیم
و روایات کلینی را بخطاب لمّا اختلف موالیک و اصحابنا فی التوحید را وقتیکه هشام وغیره در دنیا نبودند بلکه
بزمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جمله دعایم بدن شان از هم ریخته و فضله مور و ملخ گردیده
از نظر ساقط نمائیم علاوه برین جواب نقال کشمیری در غایت رفض است و اگر علم رفضه زیاده شد بر علم حضرت
امام رضا و هم ائمه دیگر که او را تکفیر کردند و قاتله الله گفتند الی غیر ذلک و علوم ائمه مرجوع شد زیرا که رفضه
هنوز همین اعتقاد دارند که هشام و برادرانش از عیوب و نقایص پاک اند و از ینجاست که زمام مذهب خویش
در علوم شرعیه بدست ایشان سپرده اند والحمد لله علی تمام الحجة فان اقرار العقلاء علی انفسهم باظهار رفضهم
دلیل و من ادعی لنفسه بنفسه فهو عاجز در دلیل ایضاً که شنیدی تعلق داشت بشرح جواب اول اکنون
جواب دوم را شرح میکنم اعنی ذکرش با امامیه نمی زیبد باید دانست که دلیل این امر سخن تکیه پیشوایان رفضه
درباره صنادید قریش ست که از بت پرستی روبروی حضرت رسالت رجوع کردند و باطن ایشان بکفر و
شرک مخلوط بود و بجدال سرپایی و اینهمه کشش و کوشش که همراه جناب پیغمبر نمودند در حق تعالی ازان خبر داد
برای تحصیل زر بود پس قسمت دعوی رجوع هشام ازین خرافات مورد ملام بعد از تنزل تو اینم گفت که
تحمل چون در انتشار بدعات جهمیه کمین بایشان کردم دنیا بدست او نیامد لاجرم مصاحب امام صادق فایز شد
که هم جمال صورت و کمال وسعتی داشت و از علوم غیبیه و ترقیات مردم در امور دنیویه و دینیه بعلوم لدنیه
خبر میداد و ذخائر لاریبیه بدست آنجناب بود بحدیکه للملوک و نایفر در بعضی از تقاریب خرج میفرمود چنانچه
نمونه آن مقالات سادسه از کتب شیعه سمت وضوح یافته باوجود مرتبه ایثار که یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا تا بحدیکه سعی شنیدم که مردان راه خدا ÷ دل دشمنان هم نکردند تنگ تو بالاخر باعراض
قاضی در مجالس دیگران وغیر آن نوبت بتقریب طلبا توسل حضرات ائمه بدان درجه رسید که هشام مذکور بر کرسی
می نشست و از خلفای عباسیه جواهر و عطایا بدست می آورد بالجمله دعوی رجوع از مذهب جهم و تشیع جعفر
امامیه را زیب نمی دهد ورنه کمال ظلم و عدوان ایشان لازم آید که درباره مهاجرین اولین مصداق حدیث
اطول کلینی مورد آیات ناطقه قرآنی وساوس شیطانی را بنیاد نمودند و درباره این شیاطین ازین
احتمالات که بقیاس وی دلیل اقوی حالش پیدا و هویدا است چشم میپوشند این تقریری بود
در شرح لفظ معلوم حالا که درینجا تقاریر دیگرست بقصد اختصار بر دو حرف دیگر اقتصار میکنم بیان اولش
آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را رحمة للعالمین در قرآن مبین فرموده اند و حال این رحمت وسیع بر
اصول رفضه معلوم همگنان ست که مجلسی ملوم در تذکره این عبارت مینویسد که قوم وی تمام مرتد
شدند و چهار صد هزار صحابی از دین برگردیدند الا قلیلی انتهی بلفظه آیا فیض صحبت امام صادق که

صاحب قاطع النصوص باعتراف تقال کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال بسته اند برابر آن
خواهد بود و پس احتمال ارتداد درینجا بطریق اولی متطرق ست چه جای آنکه از روایات رفضه در اصول
کافی و مختار کشی کما سبق نموده فی المقالة السابقه ضلالت ایشان بنص قطعی هویدا باشد که اصحاب
جعفری گمراه شدند و هشام جوالیقی و شیطان الطاق بمجرد وفاتش بتکفیر و تنقیص مرتضوی هم خیال
بستند و در جلد اول کلینی اینهم موجودست که جای گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد امام کاظم
فرمود لعنت خدا برا و باد من تبرا میکنم از ین اعتقاد او الی آخره چه بخیال مقتدایان امامیه بدین عنوان
ملعنت از بام ست دعوی رجوع هشام که با امیه زیب میدهد حرف دیگر آنکه در بسیاری از ادله اصولیه
و فروعیه امامیه مقرون بلاف و گزاف خواهی یافت که فلان امر قطعا و یقینا ثابت شد مثل خلافت مرتضوی
و حلت متعه بروایت و اعتراف اهلسنت و الیقین لا یزول الا بیقین مثله پس میگوییم که اینهمه کفر و الحاد
باعتراف کاملین رفضه به ثبوت رسانیدیم و این یقین برجای خود ست از اوهام فاسده و خیالات
کاسده کی متزلزل میشود پس ذکر حدیث رجوع برای رفضه در سرپرستی این ملحد متعصب زیب نمیدهد الی غیر
ذلک حالیا شرح وصف دوم که جواب سوم ست یعنی بآنکه نافع دیگران نیست بگوش اهل باید شنید
مدعا اینست که چون بجای خود ثابت ست که ایمان رند برای شخص دیگر که کفر و زندقه ثابت اختیار کند
منتفع نمیدهد پس توبه هشام که بعد از غربال نمودن کتب شیعه بروایتی هم رسانیدند برای شیطان الطاق
و برادرانش چگونه مفید خواهد شد و دیگران را از ملاحده آفاق چسان بکار خواهد آمد حالانکه سیاقت
سخن بطور عوام ست نه خصوص اما دعوی اجماع شیعه پس جهل مرکب ست چه اگر احادیث بالفرض دلالت
بر امامت بلافصل میکرد مخالف اجماع صحابه نمیشد سعد بن عباده و لا حاجة الی الاعادة معهذا اصحاب ائمه
ایشان را مخرب توحید بگواهی کلینی و تکفیر ائمه میدانستند کما لا یخفی اکنون باقی نماند درین فصل مگر شرح
قول من که بحکم حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست پس بدانکه مقصود از زیاده کردن این
عبارت آنست که آنچه را ارسطاطالیس و کاسه لیس او مجتهد جایسی بالاجماع در خاتمه و در اتفاق
وار ذکر کرده و آن تفصیل و اجمال قالع جواب کامل طائفه کاملیه ست ذکر کنیم تقریر شرح مصلا اینست که توبه
صاحب بدعت بحکم حدیث کافی مقبول نمیشود و بعد از استقرار دلیل بمسئله چنین ست که رجوع آنمردم که بسبب
بدعت انشخص گمراه شدند در حیز قدرت باقی نماند پس توبه پیشوایان امامیه که منجر بر آن میرود چگونه
با وصف عدم قبول برای شیعه مفید تواند شد اما آنکه دیگران در مشارق و مغارب باختیار بدعت این
مضلین تائبین و جاحله وارثین ابالسه گمراه شدند و اسرار بر آن کرده بدوزخ رفتند پس شهرت فرق مذکوره
ایشان یعنی هشامیه و سالمیه و میثمیه و زراریه و غیرها کافیست در ساحت شاهد الحاد ایشان بتصریح مجتهد جایسی
کلامی نیست بالجمله مجتهد فانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که حکمیه و یونسیه و خطابیه و غیرهم کردند

الهیات و نبوت و امامت آرای سخیفه بجهت مخالفت ثقلین اختیار کرده نزد امامیه کلاب ممطور و نجس العین
گردیده اند عباراتی نوشته که سه فایده از ان بر می آید احداث و بدعت این فرق و پاکدامنی مضلین و خوارانیعنی که ائمه
هم در تشبث با خیال طاهره و فرید محبت اهلبیت سید انبیا مثل شان باشند و آن عبارت اینست که قبل ازین
اشعار کردیم که بسا اوقات در بسیاری از جزئیات اهل فرقه با کسیکه آن فرقه بطرف او منسوب میباشد مخالف میباشند
چنانچه صاحبا ابو حنیفه و اشاعره بالا ابو الحسن اشعری پس از کجا که آنچه هشامیه میگویند بعینه مذهب هشام باشد انتهی بلفظه الا الاخر
در ینمقام امری عجیب عجاب دیگر بیاد آمد که بدون ذکرش چگونه بگزرم یعنی جالیسی فرزندان امم در طعن الرماح و بار قه
ضربت حیدریه آنچه گفته اند و ال بر آنست که تابعین مذهب متبوع خود را نیک میشناسند حالیا مذهب هشام را
از هشامیه تحقیق نمیفرمایند و قس علی هذا این فرق را بجهت همان مزخرفات تکفیر مینمایند سبحان الله ضالین کافر
و متخلف از اهلبیت نبوی باشند و مضلین بدان مدارج عالیه برسند که پایانش پدید نباشد و ااسفی اتباع ائمه مجتهدین
امامیه ختم شد که تراسیم هشام که او را بکنار خود پرورید و رفاق اصحاب ابی عبد الله کلم سر الیه بزبان دارند در زمانه سابق
میخوانند و نصوص غلوی و کاظمی را پایمال میسازند اگر این ائمه با وجود پاک بودن هشام و غیره تکفیر تفضیل
شان مینمودند کفر از کعبه بر میخاست بجهت آنکه کذبی سبب نمایان و افترای پایان و خلاف سعادتست هر دو جهان
غیقر بحال این پیر پرستان هشام و فدویان زراره شیطان الطاق بخصوص ائمه بار دیگر میگویم ان شاء الله تعالی
اینست اغاز مناظره من و زین سالهٔ صغره که از کجا بکجا پایه سخن اهلبند گردانیده جامعیت و مانعیت را قطعا و یقینا
ملحوظ دانسته ام بخلاف مجتهد الزمانی که با اینهمه سامانها که کسی از علمای فریقین حاصل نیست هر جا بگواهی پدر خود
فرو مایگی داد ند و از سعادت مندی محروم گشته اند و نشاید که در اجمال و اهمال تلاوت آیت کریمه لم تقولون ما
لا تفعلون و دعوی خلف الصدق بودن ملحوظ دارند بعد از شرح عبارت معلوم عوام هم دانسته باشند که مجتهد العصر
اینقدر فهمیده باشد که مقصود مجیب از نوشتن این فقرات سعی کامل طائفه را بر باد دادن است و لیکن محالی بنا نیست
که کلامی در این امور بکند فلله الحجة البالغة اکنون در شرح بقیه عبارت قلمی کریم و دان آن نسبت تنزیه بحمل جسم بر ذات
مستقل و صورت بر حقیقة الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را شبیه بخلاء و اعلی را روحا و همه را
دادن و لفظ لعن و قتال را تاویلات کیکه کامرت الیه الاشارة و ادل ساختن و معنی ابطال حقیقت و ولایت ائمه و توثیق
نصاری و من تجید و خدو هم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب الثانی من المذکورین بدانکه قوله و تنزیه نسبت معطوف بر حدیث حجج
و مضاف الیه تنزیه یعنی هشام و غیره تعبیر نسبت محذوف پس مضاف با مضاف الیه متعلق شد یعنی پاک گردانیدن هشام و غیره
بدین طور که جسم را که در کلام ایشان العیاذ بالله برای خدا واقع است بر ذات مستقل فرود آرند و گویند که ایشان
لفظ جسم گفته اند و حقیقت از ان طول و عرض و عمق اراده نکرده معنی جوهر گرفته اند و لفظ صورت معطوف است بر جسم یعنی
و پاک ساختن ایشان بحمل نمودن لفظ صورت بر حقیقة الحقایق که پیشوایان دیگر کما فی الکافی درباره حضرت احدیت تعالی
عالی شانه گفته اند و مطلوب ایشان اینست که خدا حقیقت جمیع حقایق است و که در ضمن ابطال حقیقت و ولایت ائمه و توثیق نصاری و مجذوب

خدو هم خواهد بود و خبر مبتدای مذکور است مدعا اینست که تاویل مسطور باطل کردن امامت ائمه هدی است و توثیق و تعدیل سرا
و جهود و امثال ایشانست و قوله و مجموع عالم مبتدای دیگر است معطوف بر تنزیه و اسفلش معطوف بر مجموع و لفظ فقال نیز
معطوف است بران و خبر این هر سه مبتدا ابطال حقیقت الی اخره است و لفظ در معنی بجای فی الواقع است و بخید و خدو هم
بجای لقوم مقامهم که یهود و مجوس و مانند شان باشند و مراد از کتاب ثانی صوله حیدریه علی المجوس القدریه است جواب
ذو الفقار مجتهد جالیسی که تفصیل این توثیق درانست و مذکورین تبنه است زیرا که در مقاله سادسه ذکر دو کتاب ابله بود
یکی را نام بردہ بودم دوم جواب ذولفقار که نامش درینجا بر زبان آوردم هرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بعبارات مطبنه تا یک طائفه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم درین مقام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از هیولی و صورت است مثلا بلکه مراد ازان موجودیست قایم
بذات مستقل در وجود و این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود غنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق انرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرقیه گوید الجوهر لفظ مشترک
بین معان کثیرة و الذی نقتصر علیه ههنا امور اربعة الاول انا نعنی بالجوهر کل موجود غنی عن المحل و الموضوع
و واجب الوجود بهذا المعنی جوهر و با وجود وضوح مراد اگر متجاسری باتصاف باری تعالی بجسم باین معنی قائل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی بعنوان توصیف بکند شناعتی بر او عاید نخواهد بود و موجب تکفیر
قائلش نخواهد گشت و لو توقیفی بودن اسماء الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسامی اغیر ماذون شارع اطلاق بطریق تسمیه است نه بسبیل توصیف و همانا منشای وقوع انها درین ورطه
الف و عادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئیس در تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحس ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که انچه بحس مدرک نگردد حقیقتی ندارد و تصدیق بوجود نفسانی
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محلول در شی
غیر مجرد یا انکه فعل طبیعت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معاینه می بینند لیکن وثوق ایشان بوجود نفس
و عقل انقدر نیست زیرا که اجسام طبعیه را مشاهده میکنند و افعال طبیعت را در ظاهر می بینند و فعل نفس
مخفی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است همچنین فعل عقل که تجردش ازان شدید تر است
و هر چه فعلش در اجسام ظاهر تر است مردم بوجودش واثق تر اند **بالجمله** اعتقاد میکنند که جوهر مجرد
وجودی حقیقی ندارد چه معقول بحیث آنکه مجرد است حس ازادراک ان عاجز است بلکه ادراک آن شان مجرد
است و غیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند و ازینجاست که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود غیر معلول است خصوصاً فلک اعلی بحیثیت بساطتش و بعضی از ملیین و اسلامیین که ازین شرک تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن بمعنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند ابعاد با و منسوب سازند لکن نه بمعنی متعارف که موجب تجسم و تبعیض باشند بلکه بمعنی

که اعلی وارفع است از ابعاد مشهوره وهریک از جسم والابعاد ونظایر آن را که بر واجب تعالی اطلاق میکنند مجهول الکنه دانند ودر ورود متشابهات کتاب وسنت که در بعضی از ان اثبات العاض واجزای جسم مانند ید ووجه وجنب وعین ویمین وقدم وامثال آن بواجب واقع شده ودر بعض عوارض اجسام مانند صورت ونزول وصعود بجناب اقدسش اثبات شده موجب وهم وعبارت ایشان برین قول گردید چنانچه برخی ازان هم درین مسئله وبرخی در مسئله دیگر هم بعون عنایت ایزدی منقول خواهد شد ومراد از صورت در قول اینها صورت جسمیه وصورت نوعیه وصورت ذهنیه نیست بلکه مراد اینها از صورت حقیقت است ولفظ صورت گاهی بر حقیقت اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئیس ابو علی بن سینا التصریح بان فرموده فاضل سروی در شرح رساله قطبیه نقل از و نموده ودر شرح قول علامه رازی میگوید المراد بالصورة ههنا الحقیقة مطلقا وقد یطلق لفظ الصورة علیها کما صرح به الشیخ انتهی والطلاق صورت باین معنی برجناب قدس الهی محذوری ندارد ودر عبارت عرفانیه تعبیر از ذات اقدس بحقیقة الحقائق واقع شده وهم برین نهج الفاظ دیگر که اتصاف جناب باری جل مجده بآن جائز دارند مراد از اینها معانی اینها نیست بلکه محامل وتاویلات صحیح دارد چنانچه مفصلا معرض بیان می آید صدر المتالهین در شرح کافی بعد نقل اقوال هشامین از ملل ونحل شهرستانی میفرماید که شکی نیست که اینها بحسب ظاهر اقوال باطله وارای سخیفه متناقضه اند وهمانا که این اقوال رموزات وتجوزات است ظواهر اینها فاسد وبواطن اینها صحیح است که آنهارا تاویلات ومحامل است از قبیل رموزاتیکه در کلام حکمای سلف درباب مبداء ومعاد ورود یافته وناقلین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نموده کلمات از مواضعش تحریف نموده اند واینهارا در تقول بان اقوال مصلحت دینی وغرض صحیح بوده باشد والله اعلم باسرار عباده بر منصف خبیر مخفی نیست که اسناد تحریف کلام رجال ناقلان چنانچه صدر المتالهین فرموده استبعادی ندارد چه اکثر اکابر باین بلیه گرفتار شده اند که حساد فرومایه برخی از عقاید فاسده در کلام اینها الحاق وتدسیس نموده اند ودر حق رجال امامیه بعضی را بر تدسیس وتحریف حسد داعی شده بعض دیگر را تعصب وعداوت دینی بران کار آورده تا باتهام اعتقاد عقاید فاسده اضرار بلکه قتل واهلاک اینها بدست آوریز حیله شرعی ممکن باشد پس درینجا احتمال تحریف اقوی است عبد الوهاب بن احمد بن علی شعرانی در کتاب جواهر والیواقیت آورده است که زنادقه در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بزیر وساده اش تدسیس نموده بودند اگر اصحابش از صحت عقیده او اطلاع نمید اشتند اینمعنی موجب فتنه میگردید ونیز کتابی بنام مجد الدین فیروز آبادی در رد ابو حنیفه مشهور ساختند وچند مسئله بر غزالی افترا نموده ملحق باحیاء العلوم نموده اند همچنین بر خود شعرانی در کتاب بحر مورد چند مسئله وعقیده فاسده کرده شائع ساختند موجب هیجان فتنه گردیده نیز در کلام شیخ محی الدین

عربی لعنی عقاید مدسوس ساخته در فتوحات و دیگر کتبش درج کرده‌اند میگوید وجمیع ما عارض من کلامه ظاهر الشریعة
وما علیه الجمهور فهو مدسوس علیه کما اخبرنی بذلک الشیخ الصالح سیدی ابو طاهر المغربی نزیل المدینة المشرفة ثم اخرج لی نسخة
الفتوحات التی قابلها علی النسخة الشیخ التی بخطه فی مدینة قونیة فلم ار فیها شیئا مما کنت توقفت فیه وحذفته حین اختصرت
الفتوحات وقد دس الزنادقة تحت وساده الامام احمد بن حنبل فی مرض موته عقاید زائغة ولولا ما کان اصحابه
یعلمون منه صحة الاعتقاد لافتتنوا بما وجدوه تحت وسادته وکذلک دسوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروز
ابادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام ابی حنیفة وتکفیره وکذلک دسوا علی الغزالی عدة مسائل
فی کتاب الاحیاء وکذلک دسوا علی انا فی الکتاب المسمی بالبحر المورود جملة من العقاید الزائغة واشاعوا
تلک العقاید فی مصر ومکة نحو ثلث سنین وانا بری منها کما نبهت ذلک فی خطبة الکتاب لما غیرتها وکان
العلماء کتبوا علیه واجازوه فما سکنت الفتنة حتی ارسلت لهم النسخة التی علیها خطوطهم اذا علمت ذلک فیحتمل ان الحسدة
دسوا علی الشیخ فی کتبه کما دسوا علی فی کتبی انا فانه امر قد شاهدته من اهل عصری فی حقی انتهی نیز شیخ مذکور
در کتاب یواقیت وجواهر اکابر بسیاری را ذکر نموده که از مکر حسّاد ببلای قتل وجلای وطن مبتلا گردیدند
مانند سمنون وسهل بن عبد الله تستری وابا سعید خراز وجنید ویوسف بن حسین رازی وابو عثمان
مغربی وشبلی ونیمی ومانند محمد بن فضیل بلخی که مذهبش مانند مذهب اصحاب اجرای آیات صفات
بر ظاهرش بغیر تاویل وایمان بآن وتفویض علم بخدا بود ووجه تاویل کلام مشائین صدر المتالهین
در شرح کافی برین نهج بیان فرموده است که لفظ صورت در اصطلاح علما سوای معنی که
در عرف شائع است که بمعنی شکل وخلقت باشد مشترک است در چند معنی چه صورت را
گاهی اطلاق میکنند بر ماهیت شی وگاهی بر وجود عقلی او وگاهی بر کمال شی وگاهی بر موجودی
که تعلق بجسم وجسمانی ندارد مانند ذوات مفارقات از مواد واجرام ومیگویند که ذات
حق تعالی صورت وحقیقة الحقائق است که بغیر او تعالی ناقص الوجود بالفعل الحقیقت است
بتحتیکه محتاج است بمصورکه او را بعد از آنکه صورت بیارآید واز حضیض قوت وامکان بمنزل
فعل ووجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد تجسیم لازم نمی آید خواه اطلاق
آن از طرف شارع ماذون باشد یا نه آنکه مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شده و
نیز در حدیث مشهور میانه عامه وخاصه ان الله خلق آدم علی صورته مطابق آن وارد است
ومراد ازین حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل او سبحانه جل شانه ومیان مثال ومثل
فرق است چه مثل شی مشارک اوست در تمام حقیقت او ومثال مغایر اوست در سلوب
اضافات وجناب اقدس الهی از مثل در ذات وصفات منزه است لکن مثال ومضافات
در سلوب واضافات که خارج از ذات مقدس اوست در حق او تعالی مستحیل نیست کما قال

غرمن قائل وله المثل الاعلی فی السموات الاته انتهی کلام ذلک الطغام زاد الله تعالی خزیه وملامه اهلبیت
سحال شعبده بازی وسخن سازی نائک طائفه حائک مقالات زالفه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خباثت رفض چه هنگامه برپا کرده ولقصد حمایت زندیقین دشمنان ائمه دین نطاق همت بر میان جان
بربسته وپا بر زمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زمانی باشارات ابن سینا وعبارات
میرزاهد هروی وکلمات قطب تحتانی قصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده ووقتی مقالات
صدر المتالهین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام وبرادرانش بالیقین این امور وقائل را نفهمیده
باشند سپر ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت وجواهر مائل گشته واینهم ندانسته که اینهمه کفریات در کلینی
که بر اصول طائفه فاحشه که اصح الکتب قبل از بیاض عثمانی است وبقول مجتهد فانی در ائمه حق نما اگر مذهب
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف اموریکه بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
اش افترائات ملاحده بود کما نقل المطرود وکافی را اشرف از قران مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه ذلازم بین است مگر ندانی که جامعین کتاب الله مرتد وکافر ومنافق نزد ملاعین بودند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریبة الکفر باعتراف مجتهد در تشیید که امام المحدثین است والتبه مجموع چنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود وغرض اعور کان من الکافرین ترویج وتهذیب
آن پس قبلیت که یقینا مقصود از ان زیادت شرف است عیان شد وهویدا وبیاض چنانچه دانی
اوراق بی ربط است که قابلین بالتحریف بدان زبان دراز بیجا درباره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه وآگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل تصوف درآمده کما سیجئ
انشاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه یزید وشمر وابن زیاد در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم نیاموخته که عقیده مذکوره وتصوف نائل شدن متعلقات
آن زیاده از همه کفر والحاد است چنانچه فرقه اصولیه واخباریه از کلینی وغیره مدعی اینمعنی هستند
وملا طاهر قمی در رسائل خود جابجا که درین ابواب نگفته ودیباچه ذوالفقار مجتهد وتمام شهاب ثاقب
احتیاجی بذکر دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته وبا اینهمه چرخ بازی وسینه زوری وکاوتازی
خلاصه مقالات این نقال هزال نائب ابلیس ودجال مصداق ع ای سنبر قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان رفضه بلفظ جسم معنی استقلال وجوهریت اراده میفرمایند واز صورت
حقیقة الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ممکنی را آفریدگاری ومصوری باید واو تعالی محتاج بمصوری و
آفریدگاری نیست الکنون آنچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجواب این مهملات بشنو
که حضرات ائمه محیط هر غیب وشهادت این امور را که رقاص امور دقیق واسرار عمیق نام آن نهادند
وبر ذکر آن بالیدند ودر پیرایهٔ سخن نگنجیدند فهمیدند یا نه بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را هدایت

وتلخیص مقالات راکه در چند حرف سلیس بیان کردم فهمانیدن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
وچون معامله بعکس ونقیض کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر وتضلیل شان بعمل آوردند وقاتلهم
الله و لا تجعلنی مع القوم الظالمین بر السنه مقدسه راندند و سر و بر روی حضرت ایزدی زار تباً لیهما کردند
وعرض نمودند که خدایا این قوم ترا نشناختند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا او دع عنک خیره
البحیران و استعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکوره حقیقة ابطال امامت ائمه طیبین
است وهم توثیق ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
وحدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بران حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
و مانندان که برای ایشانست دفع عین الکمال چگونه نخواهد بود کما سیجیئ فی کلام المرد و بعد ازین اختیار
داری خواهی زیاده برین تقریر را بقیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابنده علمای رقاص
انهم صرح فقه گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیرات
ببری و چنین گوئی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق آنمردم که منصوص الکفر اند و اللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای تقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمه لقد عاجل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و درینجا
الزامات رفضه و وجوه نکوهش و نفرین این نقال هزال خارج از تعداد است بر حرفی از آن اعلام
کلم و ایجاث دیگر را ابزد کاوت سامع و ناظر میگذارم و آن اینکه هزال درین نقول جدیده که نفیح و دلال
بلکه نشتر غمزه ادا فرمود انهم گفت که وقوع ایشان در ورطه الحاد این قول تا الفاظ هم و جسارت بر جاهل
و عامی بودن هشام وغیره دلالت میکند زیرا که وقوع در ورطه و پابند شدن بالف و عادت بالفاظیکه
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم آنکه بزرگان گفته اند ع نه هر هوشمند باادب
تا نه بیند نخست پایانش ❊ حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه خلافا للائمة الطاهرین
والقدماء الماهرین نه آنچنانست که توان پوشید کما سبق نموذجه من حق الیقین و روضة المتقین طرفه آنکه
خود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از ملل ماهر بود لیکن در کلام به نعوت میرسید
پس کشمیری نقال درین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس گم کرده جانب
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب ابی عبد الله کلهم علیه السلام هم او را یاد نماید الغرض
نقال لبیب رقص درین رقص و پای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بود برای ایشان ثابت میکند

بحدیکه اگر در انچه از تعلیقات شیخ بجای تایید کلام خود نقل نموده غور نمائی توانی دانست که این حال لان
از وجود باری تعالی که در تجرد از همه زیاده تر است و احساس را در بارگاهش مدخلی نیست منکر
بحث بودند و صحبت ائمه هدی ایشان را هیچ فایده نرسانید و این هزال و هرچه آورده مدخول است
قابل التفات فحول نیست بخلاف ... از اهل نقال مشهور که چون در مجلس شادی کتخدائی
وزیر علی بجهت امتداد لیالی و ایام در نقالی بستوه آمده و دیده که مدار المهام چار کس اند شخصی از اهل
کشمیر و مهاجنی مالک زر خطیر و مالوئی یعنی ذب کبیر و رئیس فوجی جم غفیر و از هر طرف این اشخاص
و از اهل من مزید میدیهند نقلی شروع کرد که اهل فرمالیش همه بهوش و حواس باختند پس بخطاب
نواب گفت امیدا و ندبرگاه بر لشکر شجاع الدوله بهادر شکست افتاد و ایرانیان بتاراج لشکر
خود دست برد نمودند شخصی همیان اشرفی در مقعد فرو برد لا جرم مغول لشکر را زیر و زبر نمودند
قضارا چار کس شریک رنج و راحت در لشکر بودند جماعت ایشان نیز بریشان شده چون فتنه
فرو نشست و لیغما برخاست از مهاجن پرسید نیز راست بگو بر تو چه گذشت بیچاره سر بگریبان
انداخت و گفت هم تاراج کردند و هم مسخرگی ها نمودند و کشمیری که عادت سخن سازی و لاف و گزاف
دارد اگر مغلی انگشتی خلانیده بود گفت که دست را تا آسا عدرسانید و سپاهی دلیر دعوی کرد چندان
مقعد را چید که انگشتی چند جدا شد و تخت گفت قربان بروی ایشما و تاراج که همیشه نصیب دوستان باد
حالا القول دیگر از اقوال هزال در بار و اجوف و معصیت بودن محبوب و مقتدایان او و انچه اصل و فرع
آن باشد باید شنید تا لاف و گزاف این کشمیری که انگشت را تا ساعد حوالی کرد عیان شود و استماع
آن نیز ضرور است که منتهای مساعی اهل کید و زور است و نه ده عبارته و انکه دیده بصیرتش بنور
حق منور است میداند که همه عالم عقلی مثالی است نیز حق را و این عالم طبیعی با اسمان و زمین و هرچه
انچه در انها و درمیان انها است مثال مثال او ست بدینطریق که عالم غیب با نچه در وست گویا حاکی است
بر صورتیکه مطابقت عالم شهادت را چه علم او سبحانه بذات خود همان عالم او ست فعالم پس ظاهر شد هر
صورتی که عالم است با و از ان حیثیت که عالم است با و نیز صورتی است بجوهر جسم ذات او ست و از حیثیت
کم متصل قار شدت وجود او ست و از حیثیت کم غیر قار که از زمان است سرمدیت او ست و از حیثیت کم منفصل
عددی عدد اسمای او ست و از حیثیت کیف سمیع و بصیر بودن او و از حیثیت این بودن او ست مستوری بر عرش
و از حیثیت متی بودن او ست در ازل و از حیثیت وضع وضع فرمودن او ست شرائع را و گشاده بودن
هر دو دست قدرت او ست برحمت و از حیثیت اضافت بودن او آفریننده خلق و از حیثیت جدت و ملک
مالک الملک و از حیثیت فعل کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ وَسَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ و از حیثیت آن ینفعل هو الذی
یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات یعنی میکرد صد قهارا و میشنود دعا را الی غیر ذلک انها صورتعالم است بر وجهی که اعلی و اشرف

ازانچه موجود میشود در خارج یا بوهم کرده یا تصور نموده آید در عقل یا در وهم و در حس پس هرچه ماسوای
او تعالی است ظاهر شده است بر صورت موجد و پیدا کننده او و ظاهر فرموده است مگر بذات خود را
و عالم مظهر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بغیر از این عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از آنه
موجدش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آئینه در امکان
کامل تر از موجدش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر ازان نیک دریاب که این معنی مغز معرفت است بعضی عرفای
کامل اشاره بآن فرموده پس تر خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی وجیز النظم که جامع و حاویست بر
همه معانی آن بر الملک و جوه اختصار فرموده ان را آدم نام کرده چنانچه مرویست که او را بر صورت
خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و انسان صغیر اوست و عالم کبیر
است و انسان را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقة الامر دریافت کردی در قول او تعالی اَلَمْ تَرَ
إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا تامل نفرما تا بدانی که عالم جسمانی
ظل ممدود پروردگار است و مثال موجد اوست و نزدیک است که ظل منقبض گشته بحرکت ذاتیه از
شهادت بسوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکند بران قول او تعالی و لو شاء لجعله ساکنا اگر
میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا پس تر فیض کرده ایم او را بسوی
خود اندک قبضی نیز صدر المتالهین بمیفرماید مارا در تاویل کلام این رجال وجهی دیگر است
که مبنی است بر مقدمه و آن اینست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجود می باشند که
بعضی از انها قوی تر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرض است
مانند علم انسان بغیر خود و بعضی ازان جوهر است مانند علم او تعالی بذات مقدس و بغیر ذات
خود و بعبارت دیگر شی گاهی موجود می باشد بوجودیکه خاص است او را و گاهی موجود میباشد
بوجودیکه جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در ما کیفیت نفسانیه است غیر قدرت
و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی باشیا عین قدرت او بر انهاست
و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجود ذات
و در ما اند بر وجود و ذاتهای ما و بعبارت دیگر شی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفة الحدود که هر یک
ازان نوعی است مخالف مر دیگری را نزد حکما که بوجود مجمل موجود دگر دیده اند و دوم مشتمل است
بر خطوط قصیره بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه اینقدر تمهید
یافت پس میگوییم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل ابعاد را چند نحو از وجود است یعنی بعضی

از ان اخس و ادنی است و بعضی اشرف و اعلی پس بعضی از ان جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا هوا فقط
یا آتش فقط و بعضی از ان جسم است که جمادات و عناصر اربعه دران بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن نموده
ایم لیکن آنکه فقط جماد است نمو و حس و حیات و نطق ندارد و بعضی از ان جسمی است که متغذی و نامی و مولد
است و جسمیت او کامل تر از جماد و معادن است و بعضی از ان جسمی است که با وصف بودنش جسم حافظ
الصورت متغذی و نامی مولد و حساس صاحب حیات حسیه است و بعضی از ان جسمی است که با وجود بودن
او حیوان ذی حیات ناطق و مدرک معقولات است که درو با نتهای اجسام سابقه بوجود واحد جمعی موجود
اند درین وجود جمعی تضاد درمیان انها نیست بجهت بودنش بر وجه الطف و اشرف و آن وجود
انسان است و انسان در عوالم متعدده موجود می شود و بعضی از آن اشرف و اعلی است و از بعضی
دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است و بعضی از آن نفسانی و بعضی از آن عقلی اما انسان طبیعی
پس او را اعضائی محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست و نه
موضع دستش موضع پایش و نه هیچیک از اعضائش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس
او را اعضای متمایز اند هیچیک از انها بحسب ظاهر مدرک نمیگردد و ادراک او منوط بچشم و خیال یا بحس
باطن مشترک است که بعینه می بیند و می شنود و می چشد و لمس میکند و می شمد و این اعضا در جهات
و اوضاع متخالف نیستند بلکه وضعی و جهتی ندارند و اشاره حسیه بسوی آنها واقع نمی شود زیرا که
درین عالم و در جهات این عالم نیستند مانند انسانی که می بینند او را انسان در خواب و خواب
جزوی از اجزای آخرت و شعبه از انست و ازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما
انسان عقلی پس اعضای او روحانی و حواس او عقلی است او را بصر عقلی و شم عقلی و لمس عقلی است
اما ذوق فابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی اما جسم فانی لاجد ریح الرحمن من جانب الیمن بدر ستیکه
من یابم بوی رحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع الله یکفی همچنین او را دست و قدم عقلی و پهلوی
عقلی است و این اعضا و حواس عقلی موجود اند و این است آن انسان که مخلوق است بر صورت
رحمن و او خلیفه خدا است در عالم عقلی که مسجود ملایکه مقربین است و بعد از و در رتبه انسان نفسانی
است و بعد از و انسان طبعی است هرگاه این معانی در صفحه خاطر منطبع و مرتسم گشت بوضوح پیوست
که معنی که مسمی بجسم است او را چند بحواز وجود است که در شرف و حسب و علو و دنو متفاوت اند از وقت
طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس سمت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی
مانند او نیست سمیع است و بصیر است و مسمی است باسماء الهیه و منعوت است بنعوت ربانیه با آنکه جای
نیست که در واجب تعالی فقد امری از اشیاء وجودیه باشد و در ذات احدیت او تعالی جهتی
نیست که منافی حیثیت وجوب وجود باشد و در وی سلبی نیست مگر سلب اعدام و نقایص و نیه

وجود او بعلم بجمیع اشیاست وجمیع اشیا موجود اند درین شهود الهی بوجود علم او که آن وجود ذات و
وجود اسمای حسنای او و وجود صفات علیای اوست بمعانی کثیره اعنا که بوجود واحد فیومی صمدی
موجود اند **یبین صدر المتالهین** در توجیه اقوال ائمه اجوف الی السرة والباقی صمد در شرح
کافی فرموده اینها گمان کرده اند که همه عالم شخص واحد و ذات واحد است که او را جسم و روح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک اقصی با آنچه در دست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق اله است پس قسم اسفل جسمانی او اجوف است بجهت آنچه در وست از معنی قوت امکانیه
و ظلمت هیولانیه که شبیه بخلا و عدم است و قسم اعلاش که روحانی است صمد است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی و ماده ظلمانی تعالی الله عن التشبیه والتمثیل
و ملا محسن کاشی در وافی غیر این توجیه کرده است موید این معنی آنست که سند الحکما باقر داماد در
قبسات فرموده انسان کبیر که عبارت است از نظام عالم کل متحقق است و حدانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است و شمس بمنزله قلب و سائر ما فیه بمنزله سائر ما فی الانسان الصغیر
از بطون دماغیه و اعصاب و رباطات و شرائین و اورده و غضاریف و شراسیف و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عامله که مبادی ادراکات و تحریکات اند و نفوس
منطبعه بمنزله ارواح و قوای نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و حکما این شخص جملی را بحسب آفاق شمالیه
و بحسب حرکت غربیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب شمال و یمین بجانب غرب و وجه بوسط سما یا
بجانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند و گویند که سر کراهیت خوابیدن بر رو
یا بجانب قطب شمالی آنست که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنا برین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفل و بحسب آفاق جنوبی و باعتبار حرکت شرقیه بانسان مستلقی سر بجانب جنوبی و یمین بجانب
مشرق و وجه بوسط السما پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار و قطب شمالی اسفل انتهی در توجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است بانیکه اضافت العاد باو سبحانه و تعالی رمز و کنایه است از راسعت اوتعالی
شانه و بودنش مصداق اسم الواسع چه وسعت تامه علمیه ثابت است مر ذات واجب را جل شانه
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از ما عدای ذات او جل مجده و ذات با آنکه امر بسیط حق صرف است و
بوجهی از وجوه شائبه تکثیر ندارد و علم اجمالی اشیاست با جمالیکه فوق آن اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم او بذاتش مندمج و منطوی است مانند انطوای نواة بر شجر و انطوای بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس بالبساطت حقه صرفه علم تفصیلی تام بجمیع ذرات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفه حقه که بنحوی از انحای کثرت اصلا شائبه تکثر در آن نیست
او لیست واسع در نهایت وسع مترتب میشود بران انکشاف جمیع اشیا بانکشاف تام قبل از

وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود اشیا بیک نهج و نسبت که تغییر دران متطرق نمی شود و بودن ایجاد
او متساوی بکنایه از انست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساویست هیچ جهتی از جهات فقر و امکان
و نقص و حدثان در و نیست بلکه واجب عز شانه بجمیع جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد
از دست بنا بر مشهور قدرت کامله است و بود نش مانند سنگیکه بیضا که از هر جانب تلالو و لمعان دارد
و همچنین اضافت لون و ریح و طعم و ممسه اشاره است بسوی حجتی که سالک آنرا در مبادی سیر و سلوک
قطع میکنند و ایماست بسوی لوازمیکه او را روی میدهد و اضافت این امور بجانب اقدس باذنی ملابست
است الی آخره ما قال ناصب عداوة العترة الطاهرین ما ول خرافات اهشامین و الشیاطین انیهمه تاویلات
که دیدی و تسویلات او که شنیدی نا تمام است و هنوز دفتر ها مانند نامه اعمالش سیاه و با انیهمه اطناب
عبارات و اسهاب نقول و حکایات ملخص آن بیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک خویش
مثل کمل عرفا این حقایق و دقایق دیدند و عوالم غیبیه و معالم لاریبیه بر ایشان منکشف شد و انحای
وجود از اخس و ادنی و اشرف کماهی رو نمود تا دانستند که مجموع عالم با انیهمه تن و توش و جوش
و خروش و عظمت و جبروت و ناسوت و لاهوت ذاتی بیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه ایست بسیط و
در عالم تفصیل بحر ایست محیط و با انیهمه شیون غیر متناهی ذات اقدس الهی از نقائص زوال و مغائب تجدد و
انتقال منزه ایست و هو الان کما کان و الکان كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و الحمد لله تعالی که انچه سابقا مرتب
کردم اگرچه حرفی چند است لیکن در قلع اساس این تاویلات و تسویلات کافی و بسند است و قس علی ذلک
انچه در اجوف و صمد بودن باری عز و جل معاذ الله علمای امامیه عبارت آرائی و خامه فرسائی نموده اند که
زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ مصدق انست **تازه تر** انکه سخن من با جناب مجتهد مقام میر دوداد
باتباع شیخ فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از تصانیف ایشان پیداست که عقیده
وحدة الوجود و این امور از همه کفر و الحاد بد تر است و حشر صوفیه و ماولین و مائلین کلمات ایشان
همراه شمر و ابن زیاد و یزید و مردان است لاجرم مدعای ما بمرتبه بداهت اولی رسید و کفر و الحاد
هشامین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین بظهور انجامید و لیکن
چون حال متعصبین قوم چنانست که تا هر دعوی را اگرچه مثل آفتاب روشن باشد مقرون بدلیل
نکنی دامن از دست نمیگذارند و گره برابرو میزنند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از
عبارات شهاب ثاقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم یقین کنند که این پیشوایان همراه
این نقال بجاوای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد از انکه ثابت نموده
که نزد صوفیه در مخلوقات و خلائق آن فرق اعتباریست و انیهمه موجودات با این همه شیون
مختلفه و صور متباینه یک ذات است نه دیگر هیچ و حال اجمال و تفصیل مانند عدد و ظهورش

درحروف است وامواج وطوفان وتلاطم باشیون رنگارنگ عین دریاست ودرمذهب صوفیه منفیرماید
منها مارواه الفاضل الکامل مولانا احمد الاردبیلی باسناده عن الامام علی بن محمد الهادی علیه السلام فی جملة
حدیث طویل قال الصوفیه کلهم مخالفونا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری او مجوس هذه
الامة ومنها مارواه ایضا فی الکتاب المذکور باسناده عن الرضا علیه السلام انه قال لایقول بالتصوف
احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة ومنها مارواه عن الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور باسناده
قال قال رجل للصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فقال علیه السلام انهم
اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم وسیکون اقوام یدعون حبنا ویمیلون الیهم ویتشبهون بهم
ویلقبون انفسهم بلقبهم ویاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا وانا منهم براء ومن انکرهم ورد
علیهم کان کمن جاهد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومنها مارواه ابن حمزة والسید
المرتضی عن الشیخ المفید باسناده عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد
فی مسجد النبی فی المدینة فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابوهاشم الجعفری وکان رجلا بلیغا وکانت له منزلة عظیمة
عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیه وجلسوا فی جانبه مستدیرا واخذوا بالتهلیل فقال علیه السلام
لاتلتفتوا الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین الی ان قال علیه السلام فمن
ذهب الی زیارة احد منهم حیا ومیتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان وعبادة الاوثان ومن اعان
احدا منهم فکانما اعان یزید ومعویه وابا سفیان فقال رجل من اصحابنا وان کان معترفا بحقوقکم قال
فنظر الیه شبه المغضب قال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا الی آخره لطوله ومنها ما نقل السید
المرتضی عن الشیخ المفید عن احمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیه عن سعید بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار
عن العسکری علیه السلام انه کلم ابا هاشم الجعفری فقال یا ابا هاشم سیاتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة
مستبشرة وقلوبهم مظلمة متکدرة السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة المؤمن بینهم محقر والفاسق عندهم موقر امراؤهم
جاهلون جائرون وعلماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون الی ان قال من ذکر عنده الصوفیه ولم ینکرهم بلسانه
او بقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما جاهد بین یدی رسول الله صلعم ومنها مارواه الشیخ بهاء الدین فی
الکشکول قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتقوم الساعة علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
صوفیه لیسوا منی وانهم یهود امتی اضل من الکفار وهم اهل النار این چند حدیث را وانهم باختصار از کتاب
مذکور بیان کردم پس وای بر کسیکه پیشوایان خود را بسوی مقالات اهل التصوف بکشند وذائقه کلمات
ایشان بکاسه لیسی بچشد وزنهار این کتب را نه بینید ودامن از اوامر ونواهی حضرات ائمه فرا چینید
وطوق لعنت باعانت متبعین اهل التصوف در گردن اندازد وبا ابن زیاد زنازاده ویزید پلید لب بازد
ولعنت بران قوم تا قیامت باد که بصحبت حضرات ائمه هدی فائز نشوند وهزاران لصوص شب ورو

بشنوند و نکوهش و نفرین اهل بدعت و ضلالت بگوش ازند و یکی را برابر غازی نشمارند و توحید باری
عز و جل را بجای رسانند که متقشفین مجوس مصداق بیت بوستان ع کشیشان هرگز نیازرده آب
بنعلها چو مردار در آفتاب ﴿ از تصورش حیران بمانند و از مضمون هفت شیر و خانی و به بودن بخلاب
نجاست فرو روند و انهمه مهملات خرافات را که مجیر ابلیس و مخجل دجال باشد بدامن پاک اهلبیت
طاهرین کما عرفت بر بندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خار زار ضلالت بدام و دانه گرفتار کنند
اکنون محصل این نصوص بحرفی چندی گنجانم که امام نقی ع فرمود صوفیه همه مخالف و دشمن ما هستند مثل
نصاری و مجوس و حضرت امام رضا ارشاد نمودند که اختیار کردن تصوف یا بمکر است یا گمراهی یا حماقت
و مردی عرض کرد قوم صوفیه بهم رسیده اند امام صادق مصدوق فرمود که دشمنان ما هستند هرکه
بایشان مائل شد محشور گشت بایشان و عنقریب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما غازند و مائل
بصوفیه باشند و اقوال ایشان را تاویل سازند ما از ایشان تبرا می کنیم هرکه اقوال ایشان را رد نماید
گویا همرکاب رسالتماب صلی الله علیه وسلم جهاد کرده باشد و امام نقی ع با محمد بن حسین در مسجد
نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابو هاشم جعفری در ایشان بود و منزلت عظیم داشت ع بلیغ بود درازند
و صوفیه بگوشه حلقه زدند و تهلیل شروع کردند امام فرمود التفات نکنید ایشان خلفای شیاطین
و مخرب دین اند هرکه بزیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویا بزیارت شیطان
و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویا معین یزید و معاویه و ابو سفیانست شخصی عرض
کرد اگرچه شیعی باشد حضرت بغضب نگریست و فرمود هرکه بحقوق ما معترفست عقوق ما نمیکند و امام عسکری
فرمود ع ای ابو هاشم عنقریب مردم باشند چهره های شان تر و تازه و دلها سیاه بدعت در ایشان
سنت است و سنت بمنزله بدعت مومن میانه ایشان حقیر است و فاسق صاحب توقیر هرکه وقت ذکر صوفیه
انکار نکند بزبان یا بقلب او از ما نیست و هرکه انکار نماید گویا رو بروی حضرت ص جهاد می کند و حضرت ع
فرمود قیامت نخواهد آمد تا صوفیه بهم رسند بهو و امت من اند گمراه تر اند از کافران همه اهل دوزخ اند در ماتم
ایشان که مخرب توحید الهی بودند و المنته لله تعالی که از نصوص معصومین الحاد پیشوایان رفضه و ماولین
به ثبوت رسید و توثیق نصاری مجوس لازم ذاتی نقال گشت و مجتهد قانی در صوارم و دیگران در غیر آن ثابت
کرده اند که تصوف فرع نصب عداوت اهلبیت است و بیاد فقیر نمیاید که مذهب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
علیه وسلم منصوص باشد انچه اوراق تنزیه کشمیر تمهیدی بود باتمام بالمتاب ختم و چون باصل مدعا غور کنی احتیاج
نقل و غور لفظ سقیعات مطاجت نیست که تعلق بتحفه دارد لیکن لاجمال نکشان میدهیم که نقال درین مقام ترجمه عبارت
صدر المتالهین نموده الفاظش اینست که بالجمله این مرد یعنی هشام بن حکم رتبه اش ترا از ان جلیل تر است که جاهل
باشد از انچه میدانند انرا اکثر مردم در حق او تعالی از سلب جسمیت و صورت او سبحانه یا افترا کنند برامیه و اولیای

پس باقی ماند که کلام او را جای صحیح و مسلکی دقیق و معنی عمیق است خواه آن معنی بر او منکشف و بیانش بر او مفتوح
شده باشد یا نه والعلم عند الله از اینجا انهم عیان شد که توجیهاتی بود لا یرضی بها قایلها مطابق مثل مشهور
که مدعی سست و گواه چست و علمای امامیه رمز علم بر دم نمودند و بدوستی ایشان در جهنم افتادند بعد از دیدن
کلینی و کتب ابن بابویه که نصوص در افترای او بر اهل‌بیت طاهرین است باین معنی که این عقاید از حضرات ائمه با رسیده
و بگوشش خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیده‌ایم نفی افترا از عجائب و غرائب است بعد از این آنچه گفته باشد
بدان نمی‌رسد که سائلین و ناسبین این عقاید بطرف هشام و غیره حمقا و جهلا بوده اند از جهت ائمه حقیقت
الامر را بیان نفرمودند و اوهام شان را قاصر ازان یافتند و جوابش دانستی که تلخیص آن امور بدین حرف
سلیس چنان آوردم که هم حقیقت واضح شد و هم سد این تحریفات حالانکه اصول کلینی حواله بر آنست که
ائمه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس ایزدی است که ائمه هر بار بتکفیر و تضلیل
ایشان بپرداختند اما آنچه از ملل درباره هشام نگاشته و دلیل بر غور و امعان او در کلام آورده پس منافی
غرض صاحب تحفه قدس سره العزیز و این فقیر نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی درین سبب
که ائمه هادی الحاد و ضلالت را بسوی اینها موکد و مشید نمودند الزام رفضه بود و آن بجای خود با حسن
طرق بحصول انجامید معهذا حاضر جوابی و غور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم چیزی دیگر است
و راه راست یافتن و بصحبت ائمه متبرک شدن چیزی دیگر والمطلوب هذا دون ذلک اما آنچه در تضعیف
بعضی از رواة کلینی مثل سهل بن زیاد و نظری دیگر این کاسه لیسی نیز بسب و شتم گفتگو کرده و مجتهد در مقاله
سادسه بتفصیل آن پرداخته جوابش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام بعین الیقین دیدند که اگر تضعیف او را
مد نظر دارند هزاران احادیث ائمه و فتاوای جامعین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح بر باد رود مع ذلک
ما را حاجتی درین مقام بکشیدن کلفتی نمی‌افتد زیرا که خود این نقال در جواب باب چهارم تحفه آنچه نقل تازه
می‌آرد مصداق کریمه نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا توان گفت و عبارتش اینست که در روایت مشایخ
عظام از ضعفا عیب و عاری نیست چه روایت از امثال این رجال بیکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه تخریج و ایراد
بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر اینها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
ورای مقتضی عدالت آن راوی و صحت ضبط و عدم غفلت او است نزد او و بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
و ابن بابویه باحوال اینها زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر اینها است پس تضعیف این رجال خصوصا
رجالیکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه و نظایر آن واقع اند و طعن در اینها بغیر قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شروح کتب احادیث تصریح بان فرموده اند انتهی
قدر الضرورت والمنة لله تعالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کافی
است که برای او رتبه تقدم بالشرف نسبت بفقیه و تهذیب و استبصار حاصل است و اهتمامیکه کلینی

درکار نموده و تا مرور دهور درهمین بحث و تفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص و منهج و غیرهما مانند آفتاب
عیانست و حاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائلین را مقصر و محرف و عاری از فهم
و ادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار دانستی
تکفیر و تضلیل نمودند و شیطنت اینها را باثبات رسانیدند و به بارگاه الهی استغاثه بردند و نفی توحید
از اینها کردند اما الفاظ معزول عنکم پس حاشا که در سلب فهم و ادراک شان نصی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم و صورت دانستند و بر روحانی قرار دادند و سائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در تردد
افتاده اند حق الیقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند و این مرتبی است که بعنایت ایزدی بهم رسید اما آنچه
گفته و محصل انیست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را دریغ نداشتن فواویلاه زیرا که چون این
الحاد و زندقه با وجود کمال خبث و تعصب در ان کما عرفت مرارا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا فکیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین و انصار ناصرین دین مختار بنصوص قرآنی
هیچ کلامی را در تاویل و توجیه بلکه ادله قطعیه را در کمال عدالت و تقوای شان نمی شنوند و در بارهٔ
این ملاحده چنین یاوگی دارند و قبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره را جهابذه علمای شیعه توثیق
بتکرار نموده اند اما حال مصر و مانند اویس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی سیر تا بالغ آورده بود و حوالیش تفصیل
تمام ادا شد و حماقت و سفاهت مجتهدین از فانی و زمانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری و مسلم روایات کفر ایشان آورده اند یا از حدیث از ایشان گرفته اند لاجرم
احتمال تولیت که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از ملکفه برآورده در امردم داخل کردند که علمای
تکفیر شان باعتراف محقق دوانی رفته اند باقیماند انکه رفضه با اهل سنت تحریف و تبدیل را نسبت میتوانند کرد چنانچه
در صوارم از سید مرتضای رازی باتباع ثقالین نقل نموده و حوالش انکه نسبت این امر با نمردم اولی باشد
که لباس نفاق در بر کشند و در مدارس ما تند مجتهد فانی بمانند و بر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه و نفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد و اینچنین شهرت نمود و مردم او را از فرقه خود پنداشتند
البته فریب توانند خورد و این شهار امشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف دیدن که رفضه خو کرده
بنفاق و تقیه اند انهم یکیدون کیدا بخلاف اهل سنت که این عادت نداشتند و اگر ان علما را بشمارم که
عمر ایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنیم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده و کان علی الظاهر
یتفقه علی مذهب الشافعی و یری رای الشیعه الامامیه فی الباطن و کان فقیها علی المذهبین و له علی
المذهبین کتب صه یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت و در
باطن شیعی بود و در هر دو مذهب بحسب ظاهر و باطن فقیه بود و بر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

وحاشا که شیخین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند ومن ادعی فعلیه البیان حالانکه گفتگو در رساله
فقیر مبتنی بر پیشوای ومقتدای است نه اخذ روایت کما فصلته سابقا ولاحقا اما ایراد روایات جسم و
صورت وجنب وساق ونهادن پا در دوزخ ودست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم
الی غیر ذلک یعنی از جهت ورود این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
ائمه کجا رفت مع ذلک در صوارم ازین احادیث تحاشی دارد پس لغزش این اجله اصحاب ائمه بدین
روایات سنیان از عجایب خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطب ویابس از کلمات نامربوط
این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجامعیت ومانعیت فارغ شدم
الکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجیبین ومسؤلین ومأولین اقوال ملحدین بخصوص ائمه
طاهرین وارد است بار دیگر بشنو وداد انصاف بده که ایا همه رافضیان در محبت هشامین شیطان الطاق
وغیرهم توحید خدای تعالی را برهم زدند واورا جسم وصوره قرار دادند ونصف را پر ونصف را خالی
دانستند خصوصا از نقال تا مجتهد ثانی واز ثانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسه شیاطین ویزید وشمر
وابن زیاد اظلم الظالمین بدرکات اسفل تا رحبت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
اینست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن
عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن
علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس ینسبونا الی القول بالتشبیه والجبر لما روی
من الاخبار فی ذلک من ابائک الائمه فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن ابائی الائمه
فی التشبیه والجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه واله فی ذلک فقالت بل ما روی عن النبی
فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیه قال فلیقولوا فی ابائی الائمه
انهم لم یقولوا من ذلک شیئا وانما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک ونحن منه براء
فی الدنیا والاخره یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی
فمن احبهم فقد ابغضنا ومن ابغضهم فقد احبنا ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم
فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا ومن جفاهم فقد برنا ومن برهم فقد جفانا ومن اکرمهم فقد اهاننا ومن
اهانهم فقد اکرمنا ومن قبلهم فقد ردنا ومن ردهم فقد قبلنا ومن احسن الیهم فقد اساء الینا ومن اساء
الیهم فقد احسن الینا ومن صدقهم فقد کذبنا ومن کذبهم فقد صدقنا ومن اعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم
فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا تتخذن منهم ولیا ولا نصیرا بلفظه **قوله** وتاویلات کلام
رواه الخ **اقول** حاشا که مماثلت در نهاده هیچ وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ائمه فن کلام در غیر آن بمقاله مجسمه هرچه تقریرات شنیع مایند ماخوذ است از محاورات عرب عرباء

خوفهار مخالف نیست ماسنت مرویه از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم واهلبیت اتقیا واصحاب اصفیا
وانچه امیه فن حدیث اعتقاد دارند اتباع سنت سنیه حضرت خیر الوری است بخلاف انچه شارعین کلینی
پیچ وتاب خوردند وباظهار استعداد فلسفیت دکاسه لیسی طبعین خیال خام پختند وبالاخر سپر درمعرکه
وعلم برستان انداختند وبرای پیشوایان خود لعجائب برداختند وحال لقال وهزال وکاسه لیسی او
در صوارم خود معلوم شد که انچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تاویلی نیست بلکه خنجر بگلوی حق
جوی حضرات امیه هدی راندن وکلمه شمر وابن زیاد خواندنست کما عرفته مفصلا واز تاویلات اهل
سنیه بمقابله مجسمه دعوی ابطال حقیقت ولایت امیه که پیرنا بالغ کردند چه معنی داشته باشد بلکه هر دو
مذهب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول امیه طاهرین است یعنی هم مذهب تنزیه وهم مذهب اهلحدیث
که مفید بلا کیف است چنانچه از تنزیهیه هم عیانست واگر باصول کافی ذره احادیثیکه لعن وکفر پیشوایان
رفض وارد است غور کنی نیز واضح است که هرچه در قران مجید آمده اذعان آن داریم بلی بر رفضه
وقت سر پرستی وتاویلات هشامین لازم می آید ابطال حقیقت امامت امیه چنانچه مرة بعد اخری
تفصیل واجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که برا واشکالی نیست
فقد تبین ان الورود لا یتصور بینا ولا المماثلة فصلا عن الغتبة فغیبته مبدل لغیبته وخیره مبدل الشنینه

قوله در لقب صدوق الخ **اقول** وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است رومًا للاختصار
هر چند بی ازان اقتصار می کنم **اول** انکه رفضه در معائب اهلسنت میگفتند که ابوحنیفه را امام اعظم
می نامند وامیه اهلبیت را اعظم نگویند پس من در رساله قدیمه برای الزام امامیه از لفظ صدوق
استبعاد کردم یعنی بحال رفضه باید گریست که بر دیگران این طعن کنند وحضرت امام جعفر را گاهی
صدوق نگویند وصاحب قعات مزورات را بلفظ صدوق ملقب سازند **دوم** آنکه اکذب الکاذبین
یعنی زراره را که تبرا میکرد وغبار میداشت از حضرت امام صادق معاذ الله بجهت انکه حضرت امام صادق
مثالب او همیشه ذکر میفرمود چنانچه در کشی است اصدق الصادقین وافقه الستة وغیران لقب نهاده اند
چنانچه علمای رجال بانبساط خاطر ذکر کرده اند **سوم** انکه چون بالذات سخن بگوساله امامیه میرود
مجیب اشاره باینمعنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شهرت دادن حالانکه هنوز او را
صدوق می نامید اما کذب صدوق پس بجهت انکه او در کتاب الاعتقادات بدلالت مطابقی میگوید
که قران مجید همین قدر است که مسلمانان بدست دارند ومجتهد انچه درینباب عقیده دارد وهم مجتهد فانی
از کتب ایشان عیانست که در تنقیص نصوص امامت امیه ومدائح ومناقب اهلبیت شکی نیست فلیکن علی
اعتقاده هم کذوبا لا صادقا ولا صدوقا **چهارم** آنکه متاخرین هم مذهب او را در جامع عباسی وغیران
نقل میکنند که نماز را جائز میدانند باوجودیکه لباس مصلی آلوده بخمر باشد وتجویز نمی نماید نماز را در خانه

قوله اگر استغنا که خمر دران بوده باشد وهل هذا الا کذب علی الله والرسول ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور الخ هست **اقول** اگر در کتب اهلسنت ملاحظه کنی مانند آفتاب نیمروز عیان خواهد شد صدیقیت ابوبکر عتیق حرفی از کتاب وپرتوی از آفتاب میگویم که اگر خواهی روایت صدیقیت او بحکم حاکم در مستدرک از جناب مرتضوی کرم الله وجهه قبول کن که چون از انجناب حال ابوبکر پرسیدند فرمود ذاک امرء سماه الله صدیقا علی لسان جبرئیل ؑ ومحمد صلی الله علیه وسلم وهم بروایت او از احادیث دیگران لثبت رسیده صحت واز صدر الدین اصفهانی در کتاب ابطال الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم برفض است واگر توانی بحدیث بخاری رجوع کن وگواهی حضرت رسول مقبول را اثبت اثبت احد فانما علیک نبی وصدیق وشهیدان وبحدیث مسلم وابن ماجه این ماجرا برکوه حرا هم رو داده چنانچه مفصلا در ازالة الخفا عن خلافة الخلفا وقرة العینین بتفضیل الشیخین مذکور هست وبعنایت باری عزوجل کتب رفضه هم بران گواهی میدهد وحیا نبرده علمای ایشان بدون رد وکد وبهیچ حرمی آرند از انجمله صاحب منهج المقال وصریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویداست یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان آنسرور مثل صدیق کسی را نمیدانستند وقس علی هذا وباین لقب ملقب میساختند پس حدیث لقب ابوبکر حقیقة لشهرت تواتر رسید اما مناقب عظیمه دیگر پس حدیث الطول کلینی هم در مدح او وهم دیگر خلفای راشدین دقیقه را فرو نمیگذارد واین امور ازین احادیث بدلالت قطعی هست اما را اینجا پس خودش بمعنی نظنه هست از منطوق ومفهوم آن چه میکشاید فان الیقین لا یزول الا بمثله وحال این حدیث قبل ازین گذشته باز الطبور می آید که رفضه را عجز می افزاید انشاء الله تعالی وصدیقیت ابوبکر رضی الله عنه از روایت رئیس اهل عناد واستاد دجال اعور در تفسیرش ودیگران در غیران سمت ظهور دارد ولیکن اهل نفاق وجدل بوادی فضول وهزل برده اند شب وروز در مطاعن فاروق ایت کریمه که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی تلاوت میکردند ولیکن درباره صدیقیت ابوبکر از یاد ایشان رفت وبر زبان فقیر آمد انه لقول فصل وما هو بالهزل انهم یکیدون کیدا ابیا دمی آید که این بحث جای از تفسیر قمی نوشته ام فلیرجع الی انه الغار فی روایته اما اغرای شیطان پس بعد از تصحیح حذاق وعدم دخل ملکیت اهل نفاق منافی صدیقیت نیست چون اغرار شیطانی برای حضرت آدم ودیگر انبیا از کتاب الله یقینی باشد برای صدیق چرا مضر توانند بود فان النبوة ارفع شانا واعلی مکانا من الامامة فکیف که مراد ازان آتش غضب باشد چنانچه مجتهد الزمانی درین مقام حاشیه می نویسد که علامه جار الله زمخشر در تفسیر کشاف نزیل تفسیر ایت واما ینزغنک من الشیطان نزغ الایة نوشته وجعل النزغ نازغا کما قیل جد جده روی انها لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف یا رب والغضب فنزل واما ینزغنک ویجوزان یراد بنزغ الشیطان اعترار الغضب لقول ابی بکر رضی الله عنه ان لی شیطانا یعترینی ومطابق این عبارت

از حضرت صلی الله علیه وسلم بر اصول قوم مغوی نطاق همت بربستم و از کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای رفضه تسویل نفس
وتعصب مذهب را پیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوبهاست و بعید از مطلوب بارے تالیفات مجلسی رئیس المتشیعین مقلدین
پرده نشین کافی حق الیقین که تراجم بحار عبارات ازان تواند بود در فارسی خوانان آنها مطالعه میکنند و بمطلوب
میرسند میدید که در حیات القلوب او هم بطمطراق در کتب دیگر و بقصد افتخار در باره نصب جناب امیر مذکور عبارتش
اینست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس سبب نزول آن بود که جبرئیل نازل شد بر من سه مرتبه هر مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نمایم بر سفید و سیاه را بآنکه علی بن ابی
طالب برادر من و وصی من و خلیفه من ست و پیشوای امت من است بعد از من و محل او از من محل هرون نست
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و او ولی بامر شماست باز بیان فرمود قصه زکوة زاد و بعین رکوع و
پس سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانستم
که پرهیزکاران کم اند و منافقان بسیار انتهی بلفظها الغرض تائیدات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسید
که دم و دودی بلکه بوی وجودی در محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلا عن
الکتب المعتبرة عند الشیعه باثبات رسانیدم و اگر معنی تکذیب نظر بقصور استعداد رئیس المومنین چنین قرار داده شود
که در حق حضرت کلیم اللهی بتصریح احدی از علما و براوردن روایتی درهمین خصوص صاحب تحفه قادر نشد چنانچه
تار و پود این عنکبوت بذکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وارد این باده گو بهانه جو را درین مباحث
دینی و مناهج یقینی با حضرت پیغمبر و آل اطهرش چه کار پس میگوییم که این ارزوی او هم بعنایت ایزدی میسر دست
هم اگرچه موجب کوری کورانگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیاء مستعفی شد حاجتی بدان امر باقی نماند
که او طلبگار آنست معهذا بعدانا و فی تتبع کتب نام او حسن بن سلیمان ست که در کشکول خویش استعفای حضرت
موسی علیه السلام ذکر کرده بتقریریکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس ولا
بایستی بنسخه صحیحه محشی صواعق المحرقه لاخوان الشیاطین والضلال والزندقه رجوع کردن و اصلاح و بیان
عمل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست و پنج روپیه
از سکندر بیگ دلال خریده او را بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر الله سلمه الله تعالی
معظم آبادے یعنی گورکهپوری اول آن را من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از آغاز نداشت
و بالای ان لفظ صواعق محرقه نوشته و دانستم که در وطنم فیض آباد بیست و پنج روپیه فروخت میشود چه ضرور که مبلغ
کثیر از جناب استقراض کنم دمن و تا آنوقت همت بتحصیل کتب درسیه می گماشتم و صواعق محرقه را هم ندیده بلو
القصه چون او را صواعق مذکور بهم رسید و بروی مردم این توزیع شهیر شد سئے گنجید و شب و روز بمطالعه
این منهمک بود تا بمرزا فتح علی صاحب اصرار افتم میگفت که نفهمیده ایم که عبارات صواعق را بر حواشی صوارم

ابوبکر ندارد و اگر مدعا حصر است پس وارد میشود اولاً حدیث صدیق بودن ابوذر غفاری که در کتب رفضه
مثل بحار ثابت است بروایت فرد کامل رفضه اعنی ابن بابویه که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
جعفر را گاهی صدوق ننامند و ترجمه آن حدیث بزبان مجلسی در حیات القلوب اینست که ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است
انتهی بلفظه ثانیاً کتاب الله ناطق گشته بصدیقیت بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
و سوره مریم واضح است پس حصر کجا ماند و اگر گویند صدیقی مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت خبر قبل
علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرات انبیا
یعنی در خاتمه و هو افضلهم مرد لیست و حاصل حدیث آنکه در امم ماضیه و انبیای گذشته همین سه کس
صدیق اند و علی افضل ایشان پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آمد زیرا که هم صدیقیت انبیا در ان منصوص
است کما اشرنا و هم افضلیت ایشان از صدیقین و شهدا و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیحه و باجماع
اهل حق کما نطقت به الکتب الکلامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمترینی از انبیا نتواند رسید
چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الطرح خواهد بود نزد اهل حق چه جای
قبول و تاویل و توجیه آنکمال احتیاط خواهد بود کما لا یخفی و بر بینندهٔ تصانیف تمامتی رفضه مثل در ر غرر
علمای سنت که او بر روایت قواعد موضوعه خویش که با دله آیات قطعیه و احادیث مستفیضه به ثبوت پیوسته
احادیث کثیر را رد کرده بنده را حاجتی بکشیدن کلفت جدید نیست مجتهد فانی در شهاب ثاقب آنچه منقول
و کافی و وافی است قلت من ضروریات مذهب الشیعه الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقدا للاصول
الخمسه و ضروریات المذهب فهو من اهل النار مخلد فیها لا یدخل الجنة اصلا فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث
اصلا لکفی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا تعاضد بعمومات الایات و صرایح الاحادیث الکثیرة
السابقة شطر منها و اذا عرفت ذلک فلا تشک ان کل حدیث و قول یخالف لظاهره هذا الاصل لیطرح
و لا یلتفت الیه و لذا تری السید المرتضی علم الهدی لم یلتفت الیها انتهی مقام الحاجة من کلامه ثالثاً
خود اصول متناقضهٔ شیعه و شروح آن دلالت بر صدیقیت جمیع ائمه هدی دارد و اینهم منافی ظاهر حصر است
کما لا یخفی و اهل خرد است نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه و استاد کلینی در تفسیر
اهلبیت و مسعود و قمی و بتی لفظ صدیقین را که در قران مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند و مومن
آل فرعون و حبیب را از دست میدهند و اگر بذات مقدا دحصر میکردند بجای خود لود چه حال جناب
مرتضوی بر اصول رفضه کاملیه مانند آفتاب عیانست و قس علی هذا ابوذر و سلمان بلی مقداد تبضه
شمشیر گرفته در سرپرستی اهلبیت میکوشید و مثل شیر غرین می خروشید را یعنا هیچ عاقلی
راضی نتواند شد که جناب امیر اذن داعیه داشته باشد چنانچه در نهج الحق آورده باز صدیقیت

ابوبکر را آن شد و مدبیان فرمانید و برخدای عزوجل نهبند که قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل
و محمد صلی الله علیه وسلم چنانچه دانستی و اگر گویند که اینحدیث در کتب سنیانست بگو که از لنام محبابة
رضی الله عنه عنقریب منقول میشود بضمیمه دعای بد هر کسیکه معتقد صدیق نبود لش بناشد و از مطالعه
صوارم و سیف ماسخ و غیرها پیداست که ایمه هدی الفنس واحد بوده اند قول اول ایشان قول اخر
ایشانست و در بعضی ابواب و فصول در کتب اهل قبول معتقد گشته پس مرتبه صدیق بآن خصوصیات
که مزیدی بران متخیل نگردد باجماع ایمه اهلبیت طاهرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خامسا
از آیت کریمه وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ عیان میگردد کثرت صدیقین در امت
مرحومه سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
بخلاف خبر صحیح منقبت ابوبکر رضی الله عنه ازین تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی را مقتضی
است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم در حیات شریف از ریان اسلام
بوده بمجرد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سرانجام داده و مزید حیرت در نسبت
که سیم از کافی اعور روزگار و لصائر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بهار بلکه تالیفات حاملین اسفار بویدا
و آشکار است که از امم سابقه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
ورزد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاهلین از تنبیهات و تحقیقات شان برباد رود و حصر ایشان
در سه عدد و انهم لشمول لنسوان کما ستعرف بعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از عقلا باین امر نگراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشود آیا در امم سابقه
واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زمین خدمت بوسیدند و بوحدت ارادی مشرف باسلام گردیدند
و هرگاه در آنکه برای ترتیب مراتب اربعه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین فکر کنی توانی
دانست که صدیقین در امم چنان بکثیرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین سا و سا بسیاری از علمای
امامیه کار دستانی قطب شاهی از انجمله است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند که هر چه اربلی
در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکر گذار تحقیق و تبحر اوست غلط
گفتم شیخین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تدارک آن نپرداخته هر دو را در طوفان لعنت
جارموجبه مغابت انداخته کما سیجئ مفصلا ان شاء الله تعالی و این حدیث نعم الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره الغریز آورده از عروه بن عبدالله است پرسیده بود که آیا جائیز است شمشیر را بزیور
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوبکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برجست و رو بقبله آورده و دو بار فرمود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون اینجا

بکمال صبح ابوبکر دال است و راه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم مغنی بحث شود سبب خیر گر خدا
خواهد در مقام مضبوط است لیکن قاضی رطل لوق که انکار آن راساً نمودند و مجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند و بانچه علمای ایشان اعتقاد بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گنبد استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکر ثنیت ملکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکر را منع نفرمود و حالانکه احتمال تقیه خصوصاً در باب شمشیر از اصول
منافقین موجود بالجمله با وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قران و حدیث همین یافته در رای اعجاز بیده ترانها

رفض سرائیده اند فلا صدق الله قوالهم فی الدنیا والاخره واذاقهم عقوبات العاجله والاجله
واز نیحدیث هم حصر مذکور باطل شده و هم این معنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکر صدیق توانند شد
عیان گشت یعنی بد دعای ائمه در حق رفضه باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در توبه
باز و مجتهد را اختیار است که سینه پرکینه را هدف تیر دعای خامس ائمه هدی سلاله خامس آل عبا گردانند
واز وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند با اعتقاد بصدیقیت ابوبکر بهم رسانند سابعاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مرویست یعنی سباق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه و بعضی آسیه زن
فرعون را نشان دادند و جمعی خرقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و هو افضلهم اوردند و در
روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکری نکردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند ثم تکفر و
اطرفه عین الی غیر ذلک ثامناً از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکر قطع نظر
از انکه ملتزمین صحت آورده و در صحاح درج کرده اند درایه و روایه بجای خود مرصوص است
واین روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی
است از انجمله آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خیثمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه فرمود ابوبکر سبقت گرفت
از من در چهار چیز اظهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت لقدر دانی
جناب مرتضوی در باره صدیق توسط ابوبکر در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
هویدا گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و تمول همه درکار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است در انکه
جناب امیر از روزیکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا انکه امر رسالت غالب شد و این حدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم فقال ابوجعفر جواب

داد او ما کنتم علی بن ابی طالب ع امره یوم اسلم مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتی ظهر امره قال
بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله انتهی بلفظه سلمنا که بعضی را از انبیا نبوت در حالت صبا
رسیده و لکن النادر فی حکم المعدوم مع ان کثیرا من الامور شرط فی الامامة لا فی النبوة کما لا یخفی
علی من طالع کتب الحلی و صوارم الحایری بالجمله اگر احصای روایات کنی و اندک مقالات علما را
تصفح نمائی نخواهی یافت خلافی را در اینمعنی که صدیق انواع کوشش در افشای اسلام اولا و آخرا
بعمل آورده و بازی از همه افراد امت برده از انجمله آنکه محدثین مثل بزار در مسند و غیر او در غیر آن
روایت کرده اند از جناب شیر خدا در قصه جنگ بدر که تنها ابوبکر همراه حضرت پیغمبر بود و هر کسی از شجاعان
عرب میخواست که مهم جناب رسول مقبول بانجام رساند ابوبکر مثل شیر می غرید و شمشیر در دست داشت
و هر یکی را جواب میداد و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله حضرت مرتضوی این قصه را بیان میفرمود
و میگریست و از سامعین پرسید که ابوبکر افضل است یا مومن آل فرعون که مقوله او مقوله ابوبکر
بود چون سفارش کلیم اللهی روبروی فرعون نمود جمله خاموش ماندند و حضرت اسد الله جواب
داد که ابوبکر بهتر است از مومن آل فرعون زیرا که قران مجید ناطق است باینمعنی که او می پوشید ایمان
خود را از قوم و دران وقت اظهار کرد بخلاف ابوبکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود و مساعی مشکوره
او علی الاعلان ظهور داد از انجمله آنکه ابن عساکر و غیر او از ابوهریره اورده اند و مضمونش از اجله اهلبیت طاهرین
هم ماثور است که تباشرت الملائکة یوم بدر و قالوا اما ترون ان ابا بکر الصدیق مع رسول الله فی العریش
و از اینجا به ثبوت پیوست که دیگر ملایکه هم او را باین لقب می ستودند و قدر دان رفاقت و شجاعت او بودند
و قد تقرر ان الملائکة لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون سلمنا که بعضی از محدثین حدیث الصدیقون
ثلثة بجهت فریب خوردن از اهل کید آورده اند لیکن اعتقاد اینمعنی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابوبکر را بخصایلیکه
کسی را بدان نامزد نفرموده از جمله آن خصال اینست که او را صدیق نام نهاد و باین لقب شریف او را برگزید
و لیسا دیده باشی که محدثین روایات بسیار می آرند و اعتقاد به بعضی از ان میدارند و قد سبق شطر منها و صاحب
صوارم بتقلید کامل کاملیه این امر را در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی و از اینجا انیم بوضوح انجامید که رجحان
بطرف این احادیث است هم من حیث الصورة و هم من حیث المعنی و اگر فقط روایات اهلبیت طاهرین را
استقرا کنم باید مرا چند ورق طوال دیگر ضمیمه گردانیدن چون کلام تا باینجا رسید بعضی از معارضات را
بشنو و بخطاب پیر نابالغ بگو که آنچه امام سیزدهم شما در حق الیقین بطمطراق آورده و علم الهدای رفضه نگار
بلاغت لیته یعنی حدیث فاطمی علیها السلام دلالت برآن دارد که صدیقیت بمراحل ست است و مجتهد را از پنهار
ازین ورطه اشکال امید ساحل نیست منذ لک بر اصول ابن کذاب اشر جناب امیر المومنین قدرت سفر لقم و
کاشان و حیا بلقا و حیا بلصار است گفتاری که ماده صدیقیت است مدت العمر اتفاق نیفتاده علاوه در حدیث

مذکور بخطاب مستطاب حضرت امیر علیه السلام وارد است که خود را ذلیل کردی اینست صغرای قیاس و کبری از هزار حدیث مستنبط است که هرکه خود را ذلیل کند چنین و چنانست و درین باب ما را مشقتی پیش نمی آید زیرا که زیبه مشتق مقول رئیس اهل فضول جائیکه به پوستین درویشان و خاکساران افتاده و اد تبحر در فن حدیث در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی و در فشانی اوست میپردازم در شهاب ثاقب روبروی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می آرد ابراهیم ادهم را گفتند گاهی شادی بتو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی میخندیدند و مسخره دران جا بود هر ساعت آمدی و مو میکندی و سیلی بر روزدی من خود را بمراد خود یافتمی موجی عظیم برخاست و بیم غرق مستولی شد باشاره ملاح گوش من گرفتند تا بدریا بیندازند طوفان ساکن شد وقت گوش گرفتن خود را بمراد دیدم بار دوم بمسجدی رفتم و ضعف بر من غالب بود هردو پایم گرفته میکشیدند و مسجد را تشش پایه بود بهر پایه که سرم میرسید سر اقلیمی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی پایها بیشتر بودی سوم بار بجائی گرفتار شدم مسخره بر من بول کرد آنجا نیز شاد شدم انتهی مختصرا اکنون معول مجتهد فانی بفارسی گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و آنکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی میفرماید مزری را عزت است و رسول او را و مومنین را لیکن منافقان نداننده پس مسلمانی را هیچگونه جایز نباشد اهانت ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی و مسجد بعمل آورده و این کار بصید دنیا مگر از دلیل الکافی کلینی در کافی باسناد خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تفویض نمود بسوی مومن جمیع امور او را مگر ذلت نفس نمیشنیده که فرمود وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ پس مومن عزیز می باشد نه ذلیل و همچنین روایت دیگر از آن امام عالیمقام و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که مردم بحسن مجتبی عرض کردند که در ذات تو عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از عبد المومن انصاریست که خدای عزوجل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و هیبت در قلوب عالمین و نیز معلوم است بالضرورت از ملت و مذهب احسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود کسانی را که اهل عیال را بگذارند و بر خلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ائمه هدی علیهم السلام بعمل آرند الی آخره ازینجا قیاس بکن حال امامی را که با وجود اختیار چنانچه سرزنش مذکور بران دلیل است چندان ذلیل کند خود را که رسن بگلوی او بربندند و در بازار مدینه بکشند و در را بر شکم مبارک معاذ الله بکوبند و فرزند را اسقاط کنند پس وجوب رعایت ذوی القربی هم از دست رفت و بحیث اذلال نفس که عین اذلال اهلبیت طاهرین بود معاذ الله نشانی از نفس امامت باقی نماند تا بصدیقیت اتقی و دیگر مدارج اعلی چگونه توان رسید والحمد لله که خود مجتهد فانی این طریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانسته پس ناگزیر است که اهل تقلید زمین ادب ببوسند و یا در مجتهد بکوشند که منصب اجتهاد و نیابت صاحب الامر منزلی رفیع و مقامی است پس منیع

اگر وقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدما بینی باری تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذار و از تحریر
کلمات نامربوط که بحرفی مقلوب شود در مناظره فلان کس که اصول و فروع شیعه را هم نیک دیده بپرهیز
باش و خود را با تمامی بزرگان در تلاطم مذلت مینداز ع در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن **قوله** بالجمله
این افاده جدیده که از قلم عجیب چکیده کشف حال و قال او نموده الی آخره **قوله** برهای آنکه موجب ضلالت
و فساد بندگان خدا باشد **اقول** برین ترانهای رامشگرانی که افادات مجتهد الزمانی است عقلای
عالم وجد میکنند و چون حضرت مجتهد را بکشف حال و مقال خود بلکه سابقین و لاحقین نیز هنوز هوسی باقی
است کیفیت واقعی را بوجهی چند بیان میکنم **نخستین** آنکه قول او زیرا که سوال سائل الخ دعوی بلا دلیل
است پس تشنیعاتیکه بر من ازین راه کرده بود بسوی اوایل و فرمائی او بشهادت مجتهد فانی حاصل شد
والحمد لله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد خیز و کلان بقلم آمد بر هر دعوی دلیلی بلکه ادله
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف و فراغ خاطر و عدیم النظیر بودنش در گروه
شیعه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که بعبارة العین را بفهمد و حق اینست که کسی نتواند که دین و مذهب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی بر دارد و لو کان علم الهدی و صدوقا بقوله تعالی قُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ
الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا **دوم** آنکه نقول بانیمعنی که آنچه مجیب تحقیق هم نموده که سوال از امامت متغلبین واقع
شده دعوی بلا دلیل است و دلالت بران دارد که بعبارت رساله مذکور زینهار ذهنش نرسیده جوابش از
شرح شقوق و ابطال غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقوله یعنی و ازین تعلیل امامت
مامون یا بعضی دیگر از عباسیه که هم جنب و دوش بدوش او باشد لازم میآید چه سوال از امامت متغلبین
با وجود امام رضا علیه السلام تواند بود الی قوله پس متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد بود
سه صورت پیداست اولا آنکه سوال سائل از دو خلیفه متغلب بود ثانیا از دو امام مختلف یعنی معصوم و متغلب
و از دو معصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اما بطلان دوم پس از آنکه
برین تقدیر بالبیتی فرمود که امام را عصمت ضرور است و اذا فات الشرط فات المشروط به برینجواب قطع نظر
از واقعیت هم مسافت قلیل است و هم ترک عبرتقیل و چون امام رضا چنین نفرمودند دانستیم که سوال از دو امام
مختلف نبوده اما صورت سوم پس به ابطالتمام در عبارت مرقوم بطلان الشق والنسق یعنی چون هر دو امام معصوم
برای هدایت مبعوث اند و هر یکی مصداق لا یعصون اختلاف میانه ایشان نخواهد بود و چون حضرت
موسی و هارون بلکه در غتنه وقت اجتماع ایشان متحد بود و بعد از جدای یکشود لا جرم هویدا شد که سوال
از اجتماع دو معصوم هم نبود حالیا متعین گشت شق اول و هو المطلوب و از آنجا که حضرت امام رضا
اجتماع دو شخص را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلفای جابرین بر اصول متشیعین
بدرجه ثبوت رسید و تشنیعاتیکه بر اهلسنت می نمودند منعکس گردید سبحان الله خرافت بیخرف را با تبدیه

که میگوید که آنچه مجیب گفته دعوی بلا دلیل است فاعتبروا یا اولی الالباب والنظر والی ما یقول رئیس
ذوی الاذناب واز مویدات اجتماع دو امام با وجود بر پا نشدن فتنه بران امور لیست بسیار که در کتب
رفضه موجود است ولیکن بوجه اختصار عبارت قاضی شوشتری از احقاق نقل میکنم در ذیل حدیث
منزلت میگوید وفی ثبوت المنازل لعلی ع ثبوت فرض طاعته کفرض طاعته صلی الله فان قیل هذا یوجب
کون علی اماما فی حال حیوة النبی والمنقول عن السلف خلافه قلت الظاهر یقتضی ذلک وفی الاصحاب
من قال ان منزلة الامامة کانت ثابتة فی الحال باز بفاصله سطری گفته که ممتنع است اجتماع خلیفه و
مستخلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد انه یمتنع اجتماعهما لاختلاف مقتضی اوامرهما
فبطلانه فیما نحن فیه ظاهر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکم المجتهدان باجتهادهم کالحکام الجائرة
او بالاجتهاد الذی لا یخلو عن الخطا ولیس الحال فی النبی ووصیه المعصوم کذلک لان النبی انما ینطق
عن الوحی وامیر المومنین باب مدینة علمه وعیبة سره فلا اختلاف الخ واین امر در هر دو امام از ائمه اثنا
عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متناوب وهو المدعا ومقصود ازین
بیانات الزام رفضه است بمسلمات متناقضه شان ورنه آنچه درباره دو امام نزد ما محقق گشته
منصوص نبویه در آغاز کتاب گذشته **سوم آنکه** فقره وکانا کلاهما مفترضی الطاعة را صراحة الی آخره
از سوال مذکور دانستن دعوی دیگر است که دلیلی همراه آن نیست واین هم بر قلت بضاعت وانهم
مرجات دلالت دارد چنانچه مجتهد فانی در کتب مطبوعه اعتقاد بدان داشتند بهمین عقیده جان ح ذ
دیوان بحدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی بیقین خواهی دانست که وکانا کلاهما الخ معطوف است
بر منزلة النبی فاذا کان اثنین و ذهن جناب مجتهد از قواعد ضروریه خالی است که ضرور نیست صدق مقدم
و تالی و تواند شد وجوب طاعت بدون عصمت نه بینی که خلفای راشدین معصوم نبودند بلکه بر اصول
موضوعه رفضه خلافت مرتضویه را غصب نمودند وصحابه ایشان را واجب الاطاعت میدانستند بجهت
موافقت شرع و نزد رفضه بجهت تقیه و همچنین اطاعت مادر و پدر با وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
طرفه آنکه احادیث وجوب طاعت خلیفه وانکار مجتهد عاد فقدان اسناد چنانچه باید ذکر کرده ام لیس مثل
مشهور صادق آمد مرا یاد و ترا فراموش **معهذا** اگر وجوب الطاعت از جهت عصمت است باید برای جناب
عرش قباب تقدس انتساب بضعه رسول مقبول قائل گشتن نکلیف که کتاب آسمانی زیاده تر از ضمانت قرانی
برانجناب فرود آمد و هر چند جناب مرتضی کرم الله وجهه ابجاد خلفا برانگیختند و هر چه که نگفتند آنجناب گوش
مبارک بران نه نهادند واگر باز در دعوی اشتباه حضرت جبرئیل الطنین فی باب ولعیق غراب ماغ اهل حق را
پریشان سازند و ذکورت را شرط گردانند گویم سلمان فارسی رضی الله عنه بنصوص قطعیه نبویه علی صاحبها
الاف الصلوة والتحیة از اهل البیت علیهم السلام بود و کل من دخل فیهم فهو معصوم لقوله تعالی انما یرید الله لیذهب

عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيْرًا معهذا افتراض طاعت کجا و اگر بسبب احادیث دیگر یعنی ایمان بسلمان واجب است وجوب طاعت را مدعی شوند اثنا عشریت را نامی و نشانی نماند و قد تقرر عندهم ان الائمة

لا یزیدون ولا ینقصون والکان التسلیم واتباعه بخلاف یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم وهم یعقلون و درینجا سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد ازان بر امر ثانی اشتراط بمعنی شد و بر اول چگونه حضرت امیر را جایز باشد که امام حسین را وقتیکه عمر مبارکش از سنی سال متجاوز بود با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطهیر است خواستند که زیر تازیانه بگیرند بجهت صرف یک رطل از عسل وانهم برای اکرام ضیف نه از راه جور وحیف پس عصمت کجا ماند همچنین وقتیکه خود را استشهادت جناب سیده دلیل فرمودند کما عرفت انفا وازینجا هم لاف زنی و انصاف دشمنی برای رفضه هویدا شد که بجهت سلب خلافت از خلفای راشدین وتقلید ابن سبا لعین شرط عصمت تراشیدند و برای بدشگونی دیگران بنی ناپاک خود را پاک بریدند چهارم انکه مقصود مجیب قبل ازین دانستی که او درین عبارت خلافت و امامت را بر اصول شیعه که از حضرات ائمه بوساطت صاحب ثقات فرد کامل علی الاطلاق مرویست با جور وفسق جمع کند چنانچه قبل ازین بالغمر والحادیه اصول شیعه جمع کرده بود وجوابش بر اصول امامیه باید شافی و در الزامیات اختیار باقی است و غیرت انیست که جناب مجتهد کلامیکه در اجتهاد رانده اند هیچ مذهبی بر آن نمی تشنید و هرگز انطباق نمی گزینید زیراکه درباره معصومین اگر کلام امام رضا واقع است نیست اجتهاد را کجا مساعی ماند فان المجتهد یخطی ویصیب البتة والمعصوم لا یخطی ابدا واگر سخن مقدس درباره متغلبین میرود باری بفرمایند که چگونه بدون عدالت مجتهد تو انگفت مگر مذهب اهلسنت را هنوز با وجودیکه کتب اصول ایشان از مجتهد فانی فرا گرفتند وا توضیح وتلویح ومسلم الثبوت وغیرآن را در مدارس ایشان خوانده و تا مدتها زیر مشق ایشان مانده نفهمیده اند والعجب که هر چند حال مجتهد این شهر نزد خواص وعوام اهلسنت از بام است ولیکن در کتب شیعه نیز عدالت را شرط اجتهاد گردانیده اند چنانچه قوانین قمی نیز بران دلیل است فدعوی الاجتهاد للجائرین کالجمع بین النقیضین اگر گویند تو خود سوال را ورود متغلب قرار دادی و در ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را در میان نهادی بگو مجیب این عبارت باعتراف مجتهد گفته فان الغایة الاجتهاد اه وهو فتح باب الاختلاف یعنی غایة ما فی الباب نزد ما برای امام رتبه اجتهاد است وآن کلید در اختلاف است کما قال الائمة الامجاد بالجملة هرگز بوحی وورود ملائکه وتسدید ایشان برای راشدین قایل نیستیم پس متغلبین که بهوائی نفسانی حکم میکنند چنانچه حضرت قاضی رطل بوق افاده نموده اند وقد عرفت عبارته بطریق اولی از سلامی خواهند رنجید و بدنامی خلعت خواهند بخشید وباعث فتنه وفساد خواهند گردید وامام

واحد در مسئله واحد نیز زمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائلین را جوابات مختلف
داد و زراره که از هفتاد هزار محدث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملاحظه تشاجر
رفضه بجان رنجیدند چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شروح آن پر ظاهر است
پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پدید آمد و این معامله
امام با مخلصین بود کافی الکافی و درین نزدیکی از اصول کلینی مکاتیب رفضه بار بار
گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب در یگانگی او تعالی
مختلف اند این است حال تشاجر رفضه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
پس کجا ماند قول امام ان الواحد لایختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد دلالت بران دارد که کلام معصوم نفهمیده
زیرا که مراد آنجناب نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوئی بالضرور و
تشاجر و اختلاف دال نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
رضا باشد بلکه بر صاحب قعات مزوره فان رواية اقرار بلا امتراء چهارم آنکه اختلاف مجتهد
در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه میانه حکمای فلسفیه
و علمای راسخین منقح گشته بیاد جناب نمانده اگر منطق الشفاء و شروح و حواشی آن از خواجه انصاری
و شیرازی و محمود و غیره هم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
رالبوی منطق در حاشیه سید سند جرجانی دیدن خلاصه آن بعبارت سلیس فارسی که بذهن جناب
مجتهد در آید و از حواشی متعلقه آن مقام اطلاع افزاید این است که عقلا همه گی نزاع دارند و تناقض
در آرای ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
خود را بجزئی ببیند بیابد که معتقد امور است متناقضه بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکند و اعتقاد
بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوئی چون وقت
فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شروط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
برای زید در زمانی و سلب آن در زمان دیگر تناقض نیست گوئیم درینمقام دو زمانه است زمانه
فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه القاع و انتزاع یکزمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم آمد
انتهیٰ محصل افاده سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
از امیدانند ولیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشغال باطنی بمقتضای وعظ ان کبیر
جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند انکار دیگر میکنند غافل میشوند ورنه می فرمودند که اختلاف
مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگرچه ممکن است لیکن از هیچ مجتهدی خصوصاً مجتهد اخیر

واقع نشده و الا بیک مثل خیبر نجم آنکه مسلمانا که باختلاف فتوی اختلاف فعل مجتهد لازم نیامد لیکن کلام در تشاجر بود که بلاریب بر اختلاف احکام متفرع شد و وااسفی که حضرت مجتهد باز مغلد اعور و اعمی گردیدند و این الفاظ مختصر را هم ندیدند فاذا کان اثنین ثم اختلف ارادتهما فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق و التشاجر الیه قال الله تعالی فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و العجب که دلیل مجتهد در دو مجتهد بلکه صد مجتهد نیز جاری نیست لان فعلهم انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة و اگر فعل مجتهد به جهت اختلاف فتاوی مختلف شد دلیل مذکور هم غلط گردید بالجمله درینجا هم کلام مجتهد فرزانه از حدیث بیگانه است زیرا که حضرت امام رضا لازم گردانیده اند تشاجر و اختلاف مخلوقات را بر دو بودن و دلیل مجتهد مقتضی آن است که فعل دو مجتهد مختلف نشود و درینجا باید دانست که اختلاف علمای مجتهدین نزد ما رحمت است و اتفاق بطریق اولی و نزد شیعه بحکم معصومین اختلاف بدعت و رحمت است چنانچه بسیاری از اکابر امامیه آورده اند خصوصا صدوق الکواذب حیث روی فی علله ششم آنکه درین مقام مجتهد الزمانی علامه دورانی قصه را مجمل فرمودند و اطراف و جوانب را مهمل گذاشتند بایستی از کتب اهل سنت نشان دادن که حکم الهی آن است که اطاعت مجتهد باید کرد و هرچه فرماید بلی اینچه درین شهر نسبت بمجتهد دیده میشود ازین هم زیاده تر است پس مقام حیرت است که مجتهد در آغاز بحث دعوی کرده بود که سوال از دو معصوم است که چرا در وقت واحد منصوب نمی شوند و درینجا از اجتهاد مجتهدین و ان هم به بیهودگی سخن میرانند کما عرفت و اصول خود را نمی خوانند که اجتهاد نزد امامیه حرام است و حکم ایمه از نصوص قطعیه است بلکه ایشان مختلف الملائکه و مهبط فرشتگانند و باری عز و جل امور دینی را علی الاطلاق بر صوابدید ایشان تفویض فرموده و در هر واقعه و هر جزئی از جزئیات غیر متناهیه ایمه هدی حکم قطعی معلوم دارند و ملایکه بتهدید ایشان مصروف اند و ایشان حکم الهی بر ملایکه میفرمایند و معدن علوم و شجره نبوت اند و جامعین تمامی قران مجید ایشانند و بر تمامه علوم که بملایکه و انبیا و رسل رسید محیط میباشند و بسبب علم ما کان و ما یکون مکلفین نتوانند که چیزی را از ایشان پوشانند و درین امور ابواب اصول کلینی آنقدر منعقد است که اگر این دفتر را بر کشائیم از بیان مطالب دیگر باز مانیم هر که خواهد بکتاب الحجة رجوع نماید و برای مزید بصیرت کتاب خود را که بصایر است و تصنیف بزرگ بزرگان ایشان نصب العین دارد و العجب که در اصول کلینی لعور انهم از اجلا اهل البیت اطهر ثابت است که ایشان خواستند که کنیزی را تنبیه فرمایند و او بحجره از حجرات خانه متواری شد و امام را معلوم نگشت پس بیرون تشریف آوردند و ملامت نکوهش میکردند شیعه را که بانهمه برما افترا میکنند که ما علوم غیبیه میدانیم حالانکه غیر از خدا علم غیب را کسی نمیداند و عبارت حدیث اینست عن سدیر قال کنت مع ابو بصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبد الله علیه السلام اذ خرج علینا و هو مغضب فلما اخذ محله قال یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب الا الله عز و جل لقد هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی و ازینجا انهم باطل شد که در قصه تاویلا

بلکه تبوهلا علم ما کان ویکون را بعد از و دیگر اهل حق چنان قرار داده اند که هر چیزیکه ایمه هدی استدراک
آن فرمایند مخفی نماند و حالانکه کثیر معلوم نشد با وجود حبت وجوپس اثری ازین گفتگو نماند الی غیر ذلک
من الامور التی خفیت علیهم من الودایع البدایع التی فوضوا الی شیعتهم وهم قد خانوا فیها
کما عرفت سابقا والعجب که پیشوایان رفضه بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علمای رجال
بجهت ضبط ماده خبیث بدر دشکم مبتلا شده مثل طوسی از دهن فضله ریختند تتمه آنکه کتب خود
را جناب مجتهد بگشایند و ببینند که حضرت عقیل چه کردند هم در رفاقت مرتضوی ماندند و هم
نزد معاویه تشریف بردند و انواع فواید بر داشتند و هرگز این امر را ارتداد و کفر نپنداشتند
ولاجرم حکم کردیم که رفضه انچه در حق معاویه فتوی دادند غلط است والا لازم آید که حضرت
عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که رفضه بر زبان دارند دران وقت مرتد
و منافق باشند معاذ الله من ذلک آری مزید تقوی چیزی دیگر و ایمان محض چیزی
دیگر است بلکه انچه محدث بحرینی در مجمع البحرین و مطلع النیرین تحقیق غرایب لغات ایمه در احادیث
معتبره نموده دال است بر انکه ملازم معاویه و لشکرش بودند و هم در شام فتح کردند بر رفاقت رفیق
اعلی یعنی داعی اجل را لبیک گفتند و انچه در رهای تحقیق سفتند دلالت بران دارد که فعل
ایشان که ملازمت معاویه بود زینهار ارتداد و کفر نبود امید خیر و خوبی آخرت داشتند و خبر
انداختند که اصرار بر مفاضیت مرتضوی باینهمه فضایلش میکردند فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم
تفلحون آن گوانه مدارج علیا که در نصیب شیعه اولی قدمهای اهل سنت در راه آن محروم باشند
و آن عبارت باین الفاظ مرتب است وعقیل بن ابی طالب کان اسن من اخیه جعفر بعشر سنین و کان
اکثر الناس ذکرا لمثالب قریش فعادوه لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک مفاضبته لاخیه علی
وخروجه الی معاویه حتی قال یوما بحضرته هذا ابو یزید لو لم تعلم بانی خیر له من اخیه لما قام عندنا و
ترکه فقال عقیل اخی خیر لی فی دینی وانت خیر لی فی دنیای وقد اثرت دنیای واسئل الله خاتمة الخیر
توفی بالشام فی خلافة معاویه و ازین عبارت مسعود العاقبت بودنش نیز بوضوح پیوست که بر رفاقت
کسیکه نزد شیعه از کفر ارحربی بود رخت از دنیا بر بستند و باب فتنت برای او کشادند و اجماع
اهل حق البته بر صدور خطا از معاویه واقعست بعد از آنکه حضرت عمار از دست لشکریانش مقتول
شدند یقین گردید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شروح صحیح بخاری و مانند
آن بجای خود مبسوط هشتم آنکه جناب مجتهد خرف اختلاف احکام ایمه علیهم السلام مثل اختلاف
احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرار دادند و سرسری گذشتند و در کتب اصول

فریقین با دلهٔ قاطعه شدید و مخصوص است کاختلاف این احکام گاهی بوحی متلو است چنانچه اہل کفر جیف تبر دل
آیت سیف بعد از انکه قتال درمیان نبود والی غیر ذلک من الامور وگاہی بنوا عہ دیگر چنانچه اصولین وہم اخباریین
بیان کردند و برین مقدار اتفاق دارند که منسوخ میشود کتاب بکتاب وحدیث بحدیث چنانچه محصول و تنقیح و توضیح
وتلویح وتفاسیر آیات الاحکام وصحاح اخبار بران گواہست اکنون مبین فرمایند که اختلاف احکام ائمه بچه نوع
بود واگر نسخ میگردید معاذ الله احکام سابقه را که حضرت صلی الله علیه وسلم قرار داده بودند پس این امامت تا
قیامت شد جائیکه فرمودند نسخ لازم آمد بسبب نگارش قرانی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلٰكِنْ
رَّسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيّٖنَ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا واین اختلاف احکام البته بتلقی وحی بوده باشد
خواه در بیداری خواه در منام وعلی ای تقدیر منافی ختم نبوت شد زیرا که اینها اقسام وحی است واطوار نبوت
چنانچه در بحار مجلسی وغیر آن مفصل است ولیکن رفضه توانند گفت که رسالت جناب مرتضوی در قرآن اہلبیت
طاہرین مذکور است و درین کتاب بیانش برجای خود است الی غیر ذلک من الخرافات وحضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هرچند بحسب ظاہر بخواب میرفتند مگر قلب مبارکش غافل نمیشد تا بحدیکه بروایت شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت امام صادق که مجلسی در بحار وحیات القلوب آورده روزی ابوذر غفاری بطلب رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بباغی رفت وحضرت را در خواب یافت خواست که معلوم کند که حضرت در خوابست یا بیداری
چوب خشکی را گرفت و بشکست حضرت سر برداشت و فرمود ای ابوذر آیا مرا بازی میدہی مگر نمیدانی که من
می بینم اعمال شما را در خواب چنانچه می بینم در بیداری چشمهای من بخواب میروند و دل من بخواب نمیرود
و همین است حال حضرات ائمه ہدی بر اصول شیعه چنانچه دانستی سحر کرشمه وصلش بخواب میدیدم چه خوش مراتب
خوابیکه به ز بیداریست واگر خواہی عبارت معتمدین ایشان بار دیگر بشنو که مجلسی در حق الیقین می نویسد که کلینی
بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده که امام را ده علامت است پاکیزه وناف بریده وختنه کرده متولد میشود و چون
از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند می کند ومحتلم نمیشود وخباثت وجنابت
در وی بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع شود در آن حالت میداند الخ
بلفظه فکیف که نقلا از کلینی وغیر آن عیان است حضور ملایکه وملازمت روح اعظم شب و روز پس اختلاف احکام و
آنهم در وقت واحد ومسئله واحد بعنوانیکه فقه الستة متحیر بودند ون این امور چگونه بوقوع آمد پس ختم نبوت بر
اصول رفضه باقی ماند **الغرض** حضرات ائمه اگر علم ناسخ ومنسوخ داشتند پس اختلاف وتشاجر میانه طوائف
شیعه چرا انداختند چنانچه در بصارة العین گفتم وباصول شیعه اشاره کردم ورئیس المجتهدین دیدند ودم نزدند
واختلاف هم تا بحدیکه رفضه در اصل الاصول اسلام می جنگیدند واز کلینی هم تا زمانی ایشان واضح است که یا امام
مسئله توحید با بیاموز که اصحاب با اختلاف دران داشتند وهمه عقلا اتفاق بران دارند که اضلال وتلبیس البته
منافی امامت است خصوصًا باعتراف حضرت امام رضا واگر نداشتند امامت چگونه بحصول انجامید ودرین باب

خود حدیث طویل کلینی از جناب امیر کافی ست و آنچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده خصوصاً در کتابیکه در وصیت شریف
در خطاب ابی ذر غفاری مذکور است و درای شانی بهر حال در عقل سلیم عاقلی نمیگنجد که حق تعالی با وجود نصوص
قطعیه در بارهٔ ختم نبوت آن بزرگان را مرة بعد اخری مبعوث فرماید که اختلاف و تشاجر در امامت نمایند
و احکام شرعی را مختلف گردانند و نائبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم با وجود عصمت و افتراض طاعت باشند
در رفضه ایشان را بهتر از انبیای اولو العزم قرار دهند بلکه احادیث در تمیعتی هم وضع کنند که علمای شیعه کالم بهتر از
انبیای بنی اسرائیل اند فاعتبروا یا اولی الالباب چون جناب مجتهد از سوال اصول و فروع خود ترسیدند و در مقام اطراف
و جواب کلام را باجمال و اهمال هم ادا نکرده از خوف تو اراینان حدیث کتان بگریختند سیوم آنکه بعد فرض
تسلیم میگوئیم که اختلاف فعل و تدبیر ثابت شود یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول رفضه باعتراف
امام رضا به ثبوت رسیده و دلیل امام رضا از همین راه جاری شده بود پس هر کجا که از جهت اختلاف حکم
تشاجر بهم رسد بانص جناب خدای البته حکم به بطلان ملزوم خواهیم کرد ایا ما کان و چون دلیل الزامی
است نقصان بهیچ وجهی متصور نمی شود دهم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرومایگان قلیل البضاعت
اهل سنت که اجمال و اهمال بکار نبرد پس فقط لم و لا نسلم بر زبان آورده زودتر بغمزه و عشوه دامن
کشان گذشتند آیا جناب مجتهد در قرآن مجید نخوانده اند که حق تعالی بخطاب این هر دو پیغمبر فرموده در
سوره طه اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوْكَ بِاٰيٰتِيْ وَلَا تَنِيَا فِيْ ذِكْرِيْ اِذْهَبَا اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَغٰى و بعد از
فاصله یکید و آیت ارشاد نمود فَاْتِيٰهُ فَقُوْلَا اِنَّا رَسُوْلَا رَبِّكَ الآیه و اینهمه بعد از آن بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نمود فَاَرْسِلْ اِلٰى هٰرُوْنَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَاَخَافُ اَنْ يَّقْتُلُوْنِ
قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِاٰيٰتِنَآ اِنَّا مَعَكُمْ مُّسْتَمِعُوْنَ فَاْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُوْلَآ اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ و ازین آیات
بینات بعثت هر دو بزرگ بسوی فرعون بادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد به ثبوت رسید بلی اینقدر است که بعض از علمای شیعه
معروضات حضرت موسی را که من خوف قتل ارم و هم لکنت زبانی الی آخره بر استعفا حمل میکنند چنانچه در صواعق مدللا
فانقلب الامر الذی اراده المجتهد و اینقدر از خود اجماعی ست که حضرت موسی و هارون هر دو از انبیای بنی اسرائیل
بوده اند لاجرم بوضوح انجامید مبعوث شدن دو نبی از انبیای بنی اسرائیل در زمان واحد در یک شهر به قومی
و آنکه هر دو مثل یکنفس بوده اند و ازینجاست که درینجا صیغه مفرد فرموده اند و مخفی نماند که چون از کتاب و سنت لمعان ظهور
میدهد که در هر معرکه شریک یکدیگر بوده اند و خود دعای موسی اشرکه فی امری مقبول گردید کما نطق به القرآن المجید پس
اطاعت و انقیاد باهم و مثل شیر و شکر ماندن عین مؤید ما است که چیزی ما در دنیا بهتر از وفاق نخواهی یافت زیرا که خوبی دنیا
و آخرت بدان منوط است و انتظام عالم بدان مربوط و نیز نتیجه نماند که مقصود من از ذکر اهل دو بزرگ تشبیهی تمام شئ بوده بود که جمع
کردن دو امام معصوم است بعنوانیکه یکی مر دیگری را مثل ایشان اعانت کنند و واحد هم منقاد دیگری باشد یازدهم
آنکه زینهار بیاد نمی آید و چگونه تجویز توان کرد که در تفاسیر معتمده اهل سنت چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

یکی ازین دو بزرگان منع میکرد کوساله پرستی را و دیگری معاذ الله تجویز می نمود کما هو ظاهر عبارة المعترض
ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ٭ از قطعیات قرآنیست که حضرت هارون کوساله پرستان را
منع فرمود و ایشان بر نصیحتش گوش نه نهادند پس حقیقة هر دو جناب مانع بودند از اتخاذ عجل و
ذلک بین القیمه والمدعی مطالب بالبینه قال الله تعالی وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي وقال تعالی فی مقام آخر حکایة عنه علیه الاسلام قال
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
و از عجایب اینست که بار مجتهد چرخ و بازی شروع کرده و گفته علم انا الا انسلم پیر الخ ضرور افتاد که از آیات دیگر نشان دهیم
که دلالت دارد بر انکه تورات هم این هر دو بزرگ را عنایت کردند نه تنها و این هر دو نبی در پیغمبری
هم شریک بودند قال الله تبارک و تعالی وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ بالجمله اگر در علم گفتگو رود حضرت هارون سابق الاقدام است حتی که مفسرین در آیت کریمه
اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ انیهم گفته اند که مراد حضرت هارون است بسبب آنکه پرورده بود حضرت موسی را
و اگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شهادت موسوی در براعت هارونی بوافصح
منی لسانا کافی است و قس علی هذا در هدایت امت چه حضرت موسی با انکه میدانستند که دیدار خدا محال است
و طالبان خود جال جامه و کالت ایشان بر مذهب مفضه در بر کشیدند و در بلا رنی گفتند و نزد بعضی تلخی
موت هم چشیدند و بالا آخر بتوبه گردیدند حالانکه ترک واجب چیزی دیگر است و ترک مستحب چیزی دیگر
و اگر سخن از در اخلاق بگذرد مطالعه کتاب لمناقب ابن شهر آشوب درین باب کافی است زیرا که دلالت
بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت هارون گوی سبق ربوده و استقلال نبوتش و غیره در کتب کلامیه
مثل تحفه اثنا عشریه هم مذکور است و قس علی هذا در کتب شیعه مثل بحار و دیگر اسفار ظاهرا چون مجتهد الزمان
از اهتمام عیاد مذهب خود مثل عبید باباشجاع الدین خویش و اتباع مکاید ابن سبا بد اندیش و عید تولد
صاحب الامر از بطن پادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر که تاج شاهی بر سرش نهادند فرصتی نمیابند و گاه گاه
مانند یهود قرآن مجید را بزعم الزام اهل اسلام میکشایند و می بینند که نام حضرت موسی بر حضرت هارون
هر جا مقدم است و در نبوت موسوی ذکر هارونی می آید و هر که چنین است مستقل نباشد اگرچه بسبب
تشنیه سید المرسلین بهتر از اولین و آخرین باشد پس برای مجتهد سوره طه باید کشاد و هم آیت سوره چهارم
روبروی مجتهد باید نهاد که باستقلال هارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام آنجناب از ان برآید
قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ
وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا و از وهم انکه هرگاه خود در قرآن مجید وارد است که حضرت موسی

علیه السلام فرمود لا تواخذنی بما نسیت حضرت خضر قبول فرمود و قد تقرر ان النسیان عذر شرعی بالاجماع
پس کسی را مجال نیست که دران دم زند زیرا که مقتضای بشریت است آری بر امامیه اشکالی است ظاهر
که انبیا و ائمه هدی منزه اند از نسیان و خود صدوق الکواذب رئیس امر خاص منکرین نسیان را غالی
گفته و در فرقه بسبب انکار نسیان رد و قدح بسیار کرده و کفی الله المؤمنین القتال و با اینهمه غالیان در حقیقت
صدوق خود را کذوب قرار داده اند یعنی لفظ سهو برای بقای حرمتش آورده اند که نسبت سهو بانبیا خودستائی
و نابجی هست چنانچه مخفی نیست بر کتب ناظر قوم غالی و عاصی طرفه تر آنکه حضرت موسی منزه بودند از نسیان
و استاد و معلم خویش را بالا بردند بر زمین فرو کوفتند چنانچه تفسیر اهلبیت یعنی افادات قمی بران اول دلیل است
و هر چند در غلبه صنعت مصارعت برای استادی باید لیکن در نخصوص برخلاف حکایت گلستان حکمش آن
از حد در گذشت و آن جناب بکار خود کرد و سران دانستی و این امر چندان عجیب نیست یعنی حضرت
موسی را بسبب بدین غرابت امور وعده خاموشی نسیا منسیا شد که حضرت خضر را بهم رسید و بنا بر صدمه کور
چگونه جان بسلامت می‌برد و بلی کشیدن گریبان فاروق در که کلینی اعور و غیر او بجناب فاطمه زهرا و حاشا
جنابها عن ذلک نموده نسبت توثیق عهود و تاکیدات شهود و بعد نوشتن فارغخطی چنانچه حدیث اعور کور
وقت ورود کتاب الوصیة در کافی دلالت بران دارد اطرف از همه خواهد بود عبارت اعور اهل ضلال
در اصول کلینی اینست محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عبد الله بن محمد
الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمة علیها السلام لما کان من امرهم ما کان اخذت
تلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما والله یا ابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له لعلمت
انی سافسم علی الله ثم اجده سریع الاجابة طرفه تر آنکه بعضی از اتان رفضه را باغ سبز میانند عوام متنفر از این
مذهب نشوند چنان از طرف خویش قرار داده اند که کسی را اخشیله امر فرموده او فاروق را رسوا کرد لیکن در الهمان
تمام آن ستور دستگاه تقیه کردند چنانچه تفصیلش بپاید ان شاء الله تعالی و از ینجا اینهم عیان شد که جناب سیده نیز
بعدل باری قائل بوده اند که عادت شریف او تعالی برهمین جاریست که همراه عاصیان اتقیا را هم معذب میفرماید
بیچاره مزین در همین دهشت و جنون مطبق گرفتار است کما لا یخفی علی من رای اضطرابه اختلال حواسه فی رسالة المکا
و هرگاه بحار مجلسی از واقعاتیکه متصل وفات شریف بر اهلبیت طاهرین بزعم او گذشته بکتابی واند تامل فرمایی خواهی
یافت که اخذ تلابیب وقت کشتی جناب مرتضوی بعبارت یهود است محمدی مستعمل است سبحان الله جائی این یهود
نوشته اند که هر یکی از اهلبیت طیبین ملائکه مقربین را وقت ورود وصیت گواه گرفته که زینهار دم نزنم و شر خلفا
تنابم و بجای دیگر این مصارعت و کشتی نقل میکنند اطرف آنکه از نسیان ائمه منکر اند باز وقت کشتی مدعی میگردند
که چون جناب مرتضوی روز طلب بیعت عمر را بر زمین زد و خواست که بکشد بیاد وصیت آمد لا لال کتاب وصیت معاذ
فتجنل لعنة الله علی الکاذبین و هم تلامیذ ابن سبا اللعین سیفی و هم آنکه حضرت مجتهد خرچسته رفقه خرچسته

ابن سبا که مثل خر زرین اند و خر جاهل و اراده خر شیرین دارند و بجهت بدهمت و بای خر چل اند و بمناظره اهل حق
خر خر میکنند و بالآخر خر بار میشوند در لفظ خرفشار که بمعنی تشاجر عظیم استعمال کرده ام چنانچه در تحفه اثنا عشریه
وغیره موجود هست خرخشه کردند و آخر کلام ایشان که مثل خر ثوت هست بمغلطه شدید مربوط هست و چنان
می نماید که حامل الاسفار چون خر در گل فرو رفته اند یا هنوز بخواب خرگوش اند یعنی فهمیده اند که
کلام در انبیا علیهم السلام هست وحاشا وکلا بلکه سخن در دو امام مجعول و آنگاه بعد از تسلیم و امر مفروض
منطوی ابته شق مذکور اول دلیل بران انیست که بعد از تفریغ گفته ام که سوال از امامت معصومین
هم واقع نشده انیست حال خر موش که ظاهرش بلباس زیبا مثل خرچکوک هست و بنفس لامر مثل
خرچنگ میرود و در هر جا باراده جنگ مقابل میشود و مثل خرکوف که خر الاغ یعنی مجلسی در بحار او را بمرثیه
خوانی سوده خر در و خر ویله دارد سبحان الله ذکر حضرات انبیای بنی اسرائیل برای تشبیه کرده بودم خر
شیخ فهمیدند که لفظ خرفشار درباره ایشان استعمال کرده ام بخلاف امیر که از خر بنده رحقه بعید و رآید که
شعب ابوطالب را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دران تشریف داشتند با تند رحم و سید المرسلین را
بتقلید ابن سبا رئیس الملحدین معاذ الله مثل جنین قرار داد و کافر نعمتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خلیفه
و آنگاه مفروض و مجعول و کجا بی ادبی بجناب رسول مقبول و در همقام سلباً و در انجا ایجاداً باد از رمز
بعبارت مجلسی شق از انا و از مجتهد حرکس تحقیقا چنانچه در مقاله خامسه دانستی و هر کس که آن بی ادبی
را دید گفت خدایا برین خر بور خر سنگ لعنت ببار و این خر بو از را در چاه جهنم مثل خر بو از معلق بدار
باقی ماند فایده لفظ تسلیم و مفروض پس بدانکه مقصود از عبارت رساله یعنی معهذا در معصومین وجه اختلافات
و خرفشار هرگز معلوم نمیشود فَاِنَّهُمْ لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُوْنَ مَا یُؤْمَرُوْنَ انیست که هرگاه دو معصوم پیدا
خلق منسوب شوند و انچه یکی اندیشد دیگری اراده آن کند خرفشار و تشاجر و رغبت بران مترتب نخواهد شد
بلکه هیچ وجهی در خرفشار مخلوقات وقت بودن دو معصوم معلوم نمیگردد و مدعا ازین تقریر آنست که علت
شیخ المشایخ امامیه را بر دارم و دامن حضرت رضویه را از غبار و کدورتی که صدوق الکواذب برا بجناب
افشانده پاک سازم که ناگزیر هست بر تعدد حکام اختلاف احکام و ضرور هست بر اختلاف احکام تشاجر انام پس
نسبت خرفشار با نبیا و ایه فهمیدن کار مجتهد نافهم و بی ادراک خر سلاک هست و ازین تحقیق انهم معلوم شد
که خرفشار در دو خلیفه مفروض هم نیست بلکه نسبت سلبیه در رغبت دو خلیفه مفروض هست و انطباق حال انبیای
بنی اسرائیل بدون این مقصود چگونه ممکن هست جائیکه گفتم نمی بینی که چون حضرت موسیٰ برای اخذ توریت بوادی
ایمن رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که دود انحراف بدماغ آنها پیچیده بود از شاهراه هدایت بخار
زار ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان بسبب بامت هیچ فتنه برپا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراه نشدند
و توحید را گذاشته بضلالت نرفتند و تشاجری میانه ایشان پدید نیامد و اول دلیل برانکه بسبب گوساله

برعیت است عبارت آینده است که در تقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید که اصلاح
امور امت از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد و کما عرفت یعنی چنانچه صلاح راجع است
بایشان عند اتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود وقت افتراق و با اینهمه درینجا معنی دیگر است
احسن و اتقن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور است فانهم لا یعصون و نه خرفشار میانه رعیت پس
لفظ اختلاف نظر بمعصومین است و خرفشار برعیت و قد تقرر ان الافاده خیر من الاعاده و غایة الامر
آنست که اگر مجتهد سواد ادب را درین خصوص اثبات فرماید بار دیگر گردانند این لفظ و معنی آن دل
امثال این مقامات نگردم هر چند بر من دایره قیل و قال بجهت عدم ذکر خرفشار مجتهد عدیم المثال تنگی کنند هم
ما قال الشاعر شعر در لفظ شراب چون بود آب ٭ شاید که کنم ز آب توبه ٭ پس فرقیکه میانه من و مجتهد خریطه است
مانند آفتاب روشن است یعنی ابلیس لعین باصرار تمام سرکشی کرد و گفت خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
و بر عقلای عالم مخفی نیست که آنچه من از غایت انصاف بر زبان آورده ام بعنایت ایزدی آسان است لیکن مشکل
آنست که جناب مجتهد که در خرباری منهمک اند و در تحریر جواب بعبارة العین طوق خر بهر نابکردن انداخته خرمک
از کلو نکشاده اند و نیز مناظرین بخول مثل خردل اند تقلید مجتهد فانی خواهند کرد چنانچه او تقلید از دستانی
نموده و در خاتمه تحفه مشتمل بر رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست و اگر اندک نحو کنی در باره
خرفشار هر قدر که بر من مجتهد الزمانی تعریفات بعمل آورد نور چشم من است زیرا که مثبت ایمان است و هرگاه عهد و ربط
و دیباوی اند سیما بهر تقیکه باشد از رفتنه غرابتی ندارد و بار اشکالی ازو بلکه اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی نیز
همین شکوه فقیر آغاز نهد که در خری حضرت مجتهد الفاظ و محاورات بسیار را دخل داده و خرمداری را از مین تا
برکشاده گویم که لفظ خریبه کلانی و بزرگی جناب مجتهد الزمانی هم دلالتی عجیب دارد و لفظ خساست و ذلت او
مقصود نیست فتذکر **چهارم** آنکه بتقدیر الهی کلمه حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفته که اهل از مقتضیات بشریت بر
منزه اند و لا ریب فیه که انبیا علیهم السلام علاقه بشریت دارند و نیز مدلول اطیعوا اند حتی که سید و سرور ایشان هم فرمود حق
تعالی قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لاجرم میگویم که اتفاق را در دو معبود فرض کنی و گوئی که هر یکی میکند دیگری
تصویب آن می نماید خواهم گفت که یکی بلا شرکت غیری انتظام عالم تواند کرد یا نه بر شق اول آن دیگری بیکار
شد و قد فرضناه واجب الوجود و اگر نتواند کرد عجز لازم آمد و در قرآن مجید و حدیث شریف جا بجا موجود است
که عاجز خدائی را نشاید و من درین مقام نیز بر ظهور حجت الهی می نازم و بنا بر وضوح قدرت ایزدی بر تو می بالم چه در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث لفظی او فتاده او را در اجماع عترت
رد داده و این مقام هم خالی از این تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقریر لفظ امت مستقل کرده بیادش نمانده که کل
تنازع میانه و داده است پس بجای امت لفظ عباد می باید ولنعم ما قول العرب من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه

اگر گویند امامت را گاهی بزندقه و الحاد و زمانی با تغلب و احداث جمع کردی و از ضروریات مذهب شیعه چشم پوشیدی
بگو که قطع نظر از آنکه ضروریات مذهب شیعه تا قیامت ثابت شد لی نیست عدالت واجبها دا یا شرط امامت
نزد ما نبود تا بهر تقدیر امامت را برای یزید پلید ثابت نمودی آری که کرد که بنا فت و که نسبت دیگری
بد اندیشد که خدا و را خراب نساخت **قوله** مخفی نماند که ایراد این امور بر روایت مذکوره دلالت دارد
بر آنکه این کس از مذهب فریقین دست بر داشت الی آخر المقاله الثامنه **اقول** بعد از کشف تلمیحات
مجتهد الزمان واضح خواهد شد که مذهب فریقین را پس پشت انداخته و چه کس اعلام دین و ملت برافراخته
پس بر آنکه بنده در رساله قدیمه برای تخجیل مجتهد الزمان بعضی از احادیث از کتاب شیخ المشایخ امامیه
که علل الشرایع است وجه عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم و شیعیان را از آن خجل
گردانیدم مجتهد الزمان آنرا بر مجاز حمل کرده بعضی از روایات که صریح است در کنایه و معنی مجازی در مقابل
آن دارد کرده و ندانسته که این راه در روایت ابن بابویه قمی مسدود است تفصیل اجمال آنکه جناب میر بروایت
محدث مذکور بیان فرمودند که سبب بطین بودن من آنست که روزی رسولخدا صلی الله علیه و سلم بر زبانی از علوم
خود آموختند که هزار باب از آن در سینه من گشاده شد و از ازدحام شد ید نسبت به ضیق شکم بوقوع آمد پس اضلاع
و اطراف شکم منتفخ شد و نوبت بدانجا رسید پس عیان گردید نزد هر عاقل بر روایت ابن بابویه معنی حقیقی آن بر
هر کس بلکه اطفال و مجانین هم فهمیدند که معنی حقیقی مراد است قطعا و یقینا و چون بر نام جناب میر شیخ المشایخ
چنین افترا کردند البته تخجیل علمای رفضه نزد عقلا بخوبترین وجوه صورت بست اگرچه علمای رفضه بمزید بیحیائی
کلاه گوشه خود را بعرش برین رسانند و بر روی اهل ایمان گردنهای خود را بلند گردانند عبارت رساله قدیمه برای نقل
مجتهد بار دگر باید شنید که اگر امثال این احادیث را محدثین اهل حق تصحیح و تنقید میکردند بلا شامه تکلف مجتهد آن
امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا ایران منادی میگردانیدند که ای بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید
که جناب میر را کرم الله وجهه بمقتضای عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ناکیان می باشد بنقل این گونه خرافات
هم شکل عمر و عیار ساخته اند نعوذ بالله من ذلک انتهی اما بیان مقدار بغض و عداوت به بیضه کبک یا ماکیان پس مولفات
قاضی رطل بوق در خوان معنوی او جا بجا موجود است هر که خواهد رجوع بدان نماید تشکل عمر و عیار را داستان گویان
و قصه خوانان حضرت سید حمزه در رموز و بوم پنهان بتوضیح میگویند که اعاده آن فضول مینماید و خالی از استنباط
ادب هم نیست بسبب عدم ضرورت و لزوم آن پر ظاهر است زیرا که بدن انسانی در نشو و نمای آن امر که تدریجی است
و تناسب اعضای باشد و چون عضوی خاص یکباره زیادت پذیرد و منتفخ گردد و دیگر اعضا بحال خود بماند البته در
نظر هر کس بد نماست و کراهت منظر عبارت از آن است لا حول و لا قوة الا بالله هر چند در رساله مذکور این هم
نوشته بودم که آنچه مذکور شد قطره از آن دریای زخار و ذره از آن صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد و اگر زمانه
مساعدت کند و این قیل و قال باقی ماند و اقامت و طن اتفاق افتد انشاء الله تعالی از عجایب دیگر که بملاحظه

کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی علما نیامده و اندک اندک بیان نموده جدا نوع ثانی
و آمال اهل حق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
جمع میکردم و بیاض تمامی مجلدات بیاض علی ابراهیم خان که اغماض بهمین ابحاث تعلق دارد که فلانی از
خلفای راشدین چنین صورت و رنگ داشت و هر که چنین باشد او بحکم روایات چنین بهشت میکشادم و
بالاستقلال کتابی تحقیق و الزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که مخرایات
رفضه حلیه و شمایل حضرت امام الائمه و بعضی دیگر از ذریات طاهره به افادات معصومین عیان است و
در خصوص راشدین اگر باشد باشتراک دلتقیه منافقین خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخر و شیوع
محدثات در کمین بوده اند حتی که براعتقاد رطل بوق و اساتذه و تلامذه اش لباس شان لباس سنیان
بود و پس شیخ چه خوش فرموده ه چه دانند مردم که در جامه کیست + نویسنده دانند که در نامه چیست که
امام اعظم ثانی و اتباع او از الوجه معاش تجبیر نموده از رزاقی او تعالی و آیات هجرت غفلت گزیده اند
فکیف که اهل حق بسبب تحصیل علم با ایشان رجوع آرند و اینها داد تلبیس و تدلیس دهند و هر که آید بران چیزی
بیفزاید لاجرم بر احاطه شان توالی خواند الخبیثات للخبیثین الغرض چون امر مذکور موقوف بر جر ثقیل بود و بعضی
اسباب جمع کردن و کتابی براسه تالیف نمودن پس بعد از وقوع هجرت از لکهنو جمعیت اسباب کجا باقی ماند
خاته اذا فات الشر و طافات المشر و طلب ناچار خود را ازین وادی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلو
باستحاله می زند حالیا بجواب مجتهد ثانی لاثانی التماس مینمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لاریب بر معنی
حقیقی محمول است اکنون البته در مقابله ان بحکم مجتهد در طعن الرماح بتقریب بحث میراث متعلق فدک از معنی حقیقی
تجاوز نتوانکرد و پس معارضه بذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی صورت خوار ندارد زیرا که مفاد عبارتش که
مجا طلب تقیید القهم آورده بجز ازین نیست که قلب مبارک حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را چنان ساختند که مناجات
الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر متناهی را گنجایش نیست پس حاصل ارشاد باری عز وجل آنست
عطای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که بتو فرستادیم و قبل از آن بر تو شاق بود و اکنون بدان
انس گرفتی مقتضی آنست که بفراخی حوصله از معادات قوم بگذری و تحمل نمائی و اگر مراد مضمون روایت باشد که
مقول مفسر مذکور بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را تاکید یاد و نمایند و سبب نزا مفسرین مطابق نقل
صاحب مجمع البیان که مدلول فانی وزر ما نیست چنان گفته اند ابن عباس رضی الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم فرمود که از ایزد تعالی شانه مناجات کردم و سوالی نمودم که اگر نمیکردم بهتر بود یعنی بعضی انبیا را مسخر
هوا ساختی و بعضی را قدرت احیا موتی عطا ساختی فرمودند آیا یتیم نبودی که ترا جا دادم و راه گم کرده بودی تا ترا
راه در آوردم یا شرح صدر و وضع وزر ازشان دادند پس هر جا عرض کردم که بجاست مدعا اینکه جای این رسالت
و تحمل این عبا از توفیق من است باید شکران رطب اللسان بودن و نیز از ابن عباس وارده که اصحاب عرض کردند

که علامت شرح صدر چیست فرمود متوجه بمبدا و معاد بودن و از دنیا که دار الغرور است دور ماندن و در
نقض طهر کینه متمثل بحال کسی است که باگران بر او نهی و آوازی از پشت او بر آید الغرض کجا این تمثیلات و
تشبیهات و کجا افترای آنچنین بر حضرت مرتضوی که بمجرد تعلیم بابی از علم ازدحام در بطن مبارک پدید آمد و حوصله
ضیق مقام بود و امتلاء من از هر طرف منتقم شد اگر سنیان چنین مهملات روایت میکردند البته رفضه آسمان را
بر زمین میگردانیدند که مقدار عداوت سنیان از بیضه کبک ماکیان بمناره بالا بلند بمقدار کوه الوند رسید
و بنده در تعداد بیضه‌های پرندگان در کتب این درندگان بیضه سیمرغ را نیز دیده ام بالجمله خرافات علمای
رفضه حدی و پایانی ندارد تا بجا کسی شرح آن تواند کرد و بخدای کریم وَاِنَّهٗ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُوْنَ عَظِيْمٌ که هر کرا
از علمای سنت شنیدم که مذهب محدث اختیار کرده بودی گفتم که راست بگو قبل ازین مودت اهلبیت داشتی و قتیکه سنی
بودی قطعاً و یقیناً محبت ایشان بخاطرم دل داشتم پس گفتم مقدارش بگو از کمی و بیشی می گفت الان کما کان و خجل
میشد و لیکن چون وساوس ابلیس لعین در سر صحبت سیه کاران بدین محیط بود رفتنی اندر علما کجا فایده می بخشید
و این همان حدیث حضرات ایشان است که شقی ازلی را در دلش نکته سیاهی بهم میرسد و مستقیم میگردد و سعید ازلی را
نکته نورانی الی اخره پس باید از مجتهد پرسیدن که کسی دل کسی را شق کرده اگر اتفاق شود نظر می آید پس این تشبیهات
که کلام بلغا از آن پر است و لیکن مقامات را با لفاظ و قراین باید دید که کدام بر حقیقت محمول است و کدام از آن بر مجاز
و درین مورد که گفتیم خواه از آثار پیشینیان خواه احادیث سرور کاینات خواه از روایات ائمه هدی گنجایش مجاز است بلکه متعین
بخلاف نحن فیه که جز حقیقت صورتی ندارد و این معنی را مجتهد هم می یابد و لکن وَاُشْرِبُوْا فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ
فَقَلِيْلًا مَّا يُؤْمِنُوْنَ ما قبل شیرازی فرموده چون سامری عمامش که زر دید و افسون میتوانست دارند که گوساله
معبود الفرقه و همیشه تا ما هست که در شرح صدر و تعلق بدان قایل اند و امری است که کیفیت آن غیر از علام الغیوب نیداند
بود و رنجا محض کاسه لیسی بابن سبا و تمام محدثانش مقتضای هر گند چیزی را گند خوری است و چون انکر شنیده بود که جناب
مرتضوی در کلام و سخنان مهر افزا که ممکن بشر پرداخت و تعلیم احادیث ائمه را چنین میگرد و دشمنی او را امری نبود و قبل از
دانشی و در رنجا هم بی پرده یافتی که بی تکلف وقتیکه بحکم مقدس مرتضوی محبوس شد گفت که من در تعلیل اوامر ایشان عبوت
الوهیت خویش فرستادی و آن سهو خواسته بود که حضرت امیر را با این تملق یکانه محبوب خود گردانیم در باره تلمذ رشید او میخواست
که حضرت امام صادق را هم بزبان مسری خوبی گرداند لعنة الله علی ابن سبا و تلمذه و زراره و هو شر من الیهود و النصاری
کما فی مختار الکشی الحاصل چون خود جناب امیر چنان میان فرمود یعنی ازدحام علوم و تنگی بطن بازار انفتاح اضلاع خویش
التوان کجا گنجایش مجاز و تشبیه است و رنه لازم آید سه بابت حقیقت پس دلالت نصوص قطعی شد که هیچ احتمالی را محل نیست و
بنای طعن بر شیخ صدوق الکواذب همین است دا این ملاعم قدمای شیخ صدوق را که پیشوای او بود ند یعنی شیطان الطاق و خود
در پیش آمد که چون معبود خود را طویل و عریض و عمیق میدانستند و بصفت شبر قدادراء میبودند و ازاعلی بر اعتقاد میبودند
و اسفلش را مجوف و کاواک تراشیده اند تا و یلات نقال کشمیر و دیگران از قوم بی پیر را هرگز دخلی نماند فلیکن کرشرح

کافی کلینی ثقة المحدثین این خرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که ائمه ایشان را لعنت کردند و باوصف اخلاق
عظیم از در خود راندند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان ست که شرح صدر تعلق بقلب شریف
دارد که ان را کسی نتواند دید و شکم و انتفاخ و ضلوع آن از امور ظاهره بدیهیه ست یعنی چون حضرت در قرب وفات
با جناب مرتضوی سرگوشی فرمود و تعلیم مذکور بحصول انجامید حالانکه امهات المومنین بعدم حضرت پدران خویش
را طلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود و چون جناب امیر فرا رسید سر مبارکش بسینه اقدس کشید و چنان آموخت
که حالش دانستی ولیکن حیرتم می رباید که هزار باب بسینه مبارک کشاده شد مگر زینهار این علوم مشکل کشائی
مشکل کشا نکرد تا حضرت بعد از غسل و کفن بر روایت و ازینجا رفضه اجتهاد و استنباط را از جناب امیر سلب کردند
و خداوند تعالی در کتاب مجید مدح آن می فرماید و آنرا سبب جمعیت خلایق مسترشدین میگرداند در آیت و لو ردوه الایة
کما یجی عنقریب ثقة المحدثین دریده دهن بر خلاف قول صدیق لن یجمع الله علیک الموتتین بدنیا رجعت نمودند با
از سر نو تعلیم مرتضوی مشغول شد و بالیقین لطین بودن الجناب قبل از ان بود که حضرت هنوز از جهان انتقال
نفرموده پس باید که بعد ازین لطینی را حدی نباشد ولیکن توان گفت که ازین جهت اسباب کتابت همراه بود تا باید فرق
اگرچه مشهور و مستند تفضیلیه انیست که در سینه باید نه در سفینه چنانچه مخلص کاشی میگوید ع علم که حقیقی ست در سینه
در سینه بود و آنچه در سینه بود صد خانه پر از کتاب سودی ندهد باید که کتابخانه در سینه بود و الهی پناه میبریم از آن شیاطین سینه ها
که صدر جناب امیر را بجهت عداوت و تنافظ فی به کمال تنگی گردانیدند پس عالم قبر را بر ایشان تنگ بگردان و ایشان
الا ... را اندیشه بودند کافی الاصول بهرحال مشکل کشائی مشکل کشا سبب مزید دانک در دفن چنان شد که قرین
تنها قبت اندیشی در رسایل خویش زار نالی از حد گذرانیده و درین باب هم خفای ناکرده گناه را زیاده مطاعن
گردیده و کتب خویش را نیز دیده که نماز جنازه شریف را چند کس گذاردند تا باخر شب و روز سوم نوبت شراکت فرم
رسید لیکن ... جهان آرای جناب مرتضوی لیس الا تکمیل دیا هیمه که چه کسی حوصله بار فضه بحدیث زبان وغیره که بمدرکه کافی
... در ... که علوم هر دو جناب برابر بود بی زیادت و نقصان و کم حوصلگی را مخصوص بجناب امیر ساخته اند
بلکه صدیق مذهب و ابوذر اینتر در کافی نواخته اند که اگر پی بر دستمیر سلمان اورا قتل کند یا دعا برای قاتلش
در شرح ان قصه عملی طویلی آورده و نقط کم حوصله رقم کرده حالانکه گویند که مرتبه ایشان تالی درجه ائمه هدی ست و سلمان
کلین ولی و باب الله ست و او رکن دوم و صدیق امت ست سبحان الله این امور البته نظر ندارند در تعیین مطعن که
بعضی از مسایل اجتهادیه اختلاف کردند تهمت می گمارند و نقایص حضرات ائمه مطاعن بلکه امام الائمه را در کتب معتبره
که از راه کوری و کورانگی می آرند من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا و در مقام اعتراضات رفضه نسبت
جناب جلال مشکلات زیاده تر آئل ست و مدعای این منافقین تقیین حاصل نگردانی که روز طلب قرطاس که هدایت
تمامه عالم بدان منوط بود هر چند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمنا داشتند ولیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم پر بودند سامان کتابت نیاوردند و درین فایده خاص اهتمام زاید الوصف نمودند که اسباب کتابت

وجهت باشند و بعضی از رفضه بفکر رسا فلک فرسا چون دیدند که درینمعارک برای امامیه شکست بزرگست هست گفتند
لا نسلم که جناب امیر در تمام عمر که بوده باشند و ندانستند که محنت برباد و گناه لازم افتاد زیرا که کلام مجتهد بنقل و حکایت این امور
در طعن ارباح لطف... بیان دارد که علی مرتضی در وقت رحلت شریف حاضر نباشند چنانچه وقت وفات حضرت
فاطمه کما فی کتبهم مثل امالی بابویه الشیخ فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ولات حین مناص و اینمعنی از طعن اهل مرام همت ظهور دارد
چه مجتهد در ان کتاب تیز تباشیر معجون خبث الجد بد حوالش کم کرده و نقل نموده حاصلش آنکه او به پیروی بعض
محدثین که در روایات خاصه و عند المحققین بیکمی ازو میگوید که روز قرطاس بحجره در نخاستن اصحاب حضرت رسالتماب لتعقال
فرسود و قبل المقصود بالجمله طایفه ذمیه از طوایف شیعه هر چند در مطاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خاتمی و منتهی المقال
روی خود را در هر دو جهان سیاه کردند لیکن درین مقام کم حوصلگی را با جناب نسبت نمیدهند بخلاف اثنا عشریه که صورت
وصیت هر دو را الغویه کشیدند و با وصف اعتقاد اینمعنی که بنفس رسول بود مذمت کرده از ذمیه پا فراتر گذاشتند و لعنت
هر دو فرقه را مستحق لعنت میدانند و چه اینمعنی آنکه حضرت فارغ خط گرفت و جناب سیده حسن ظن نداشت من بعد اگر
غور کنی درین فصل بالیقین توانی دانست که رافضه چنانچه تناسب اعضا و حسن و جمال ظاهری حضرت مرتضوی از راه
عداوت باطنی کامر از دست دادند استعداد معنوی بجناب نیز پایمال ساختند که با وصف انفتاح هزاران ابواب علوم
قدرت استنباط و حل مشکلات ننمود تا سامان اخروی حضرت را در تراخی انگنند الی غیر ذلک حق تعالی در کتاب عزیز
خود مدح استنباط میفرماید که وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و عیاشی و دیگران از علمای رفضه
مثل فاضل کاشی اهل استنباط را که از کتاب الله احکام را بیرون می آرند محصور در ائمه پندارند و چون منازعه پیش
می آید اجتهاد را بر ایشان حرام میگردانند موجب نقصان مرتبه ایشان میدانند و گویند که احکام ایشان از نصوص
قطعیه بود و حالانکه درین بیچاره تا امروز بیکاری تباکی مشغول است و حقیقت استنباط از آنچه گفته ام بخوبیترین وجوه هویدا
میشود و عجایب در رفض ای رفیق بسیار ست که تا حساب قیامت باتمام نرسد عبارت کتاب مذکور اینست آیت
کریمه و التی متصل بلفظ منهم قبل ای تستخرجون تدبیره بتجاربهم و انظارهم فی الجوامع عن الباقر هم الائمة المعصومون
و العیاشی عن الرضا یعنی آل محمد و هم الذین یستنبطون من القرآن و یعرفون الحلال و الحرام و هم حجة الله علی الناس و فی
الاکمال عن الباقر من وضع ولایة الله و اهل استنباط علم الله فی غیر اهل الصفوة من بیوتات الانبیاء فقد خالف امر الله
عزوجل و جعل الجهال ولاة امر الله و المتکلفین بغیر هدی و زعموا انهم اهل استنباط علم الله فکذبوا علی الله و زاغوا عن وصیة
الله و طاعته فلم یضعوا فضل الله حیث وضعه الله تبارک و تعالی فضلوا و اضلوا اتباعهم فلا یکون لهم یوم القیامة حجة و با اینهمه
وعیدها که شنیدی محققین مذهب شیعه که مجتهد فانی و زمانی بدون لفظ مولی نام ایشان بر زبان نمی آرند بنسبت
خویش را از اقوال مفسرین اهلسنت پر ساخته اند کاش اهل انکار تفسیر صاحب مجمع البیان رجوع آرند و هم کتب
دیگر تا بدانند که بدون اینمعنی چاره ندارند و تا گریز نیست و در... توسل بایشان کردن و اینها در حساب
چون حضرت امام رضا احادیث را از ایشان در کتاب تحقیق دگر نقشه و شاگرد ادای اصحاب سطه دیگران یا نشنند

ولیکن اہل تربات ہرچہ خواہند گفته باشند کلا زاکمه تاخر یه و زراره که اساتذه امام رضا بودند عیاذا بالله
فانهم فی خزا فاتهم یعمهون بعد ازین خاطر کمترین بحدیث نبوی صلی الله علیه واله که در وجه نزول سوره الم
نشرح بروایت ابن عباس سلطان المفسرین در مجمع البیان آورده متعلق ست تا بعضی از فواید آن
استنباط نماید که موجب ندامت گردن قرازان قوم گردد اگر ایشان شرم وحیا را مستعفا نمایند ولیکن
بحکم مالا یترک کله حرفی گفته میشود و آن اینکه رفقه بعضی از مطاعن راشدین را بدیمعنی نقل میکنند ولا
کاسه لیسان شان مزین مذهب مغض ست در دیار ما که میگوید ایشان بالاخر ندامت کشیده گفته اند
ای کاش چنین نمیکردیم وندانسته که این دفتر اگر در کتب شیعه برکشایم بسیاری امور در نجیبش از مقبولین
شیعه بهم میرسد که اصول مطاعن میکنند انیمه را برطاق بنه نگاه بکن که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله
فرمود که من در جناب قدس رب العالمین دران روایت چنان عرض کردم و مرا مناسب نبود پس
بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج وعدم خلط متفنین امامیه که در بیاس اهل حق مقصد غون عوار ی خواهستند
و در مطاعن اصحاب جهانگیر بودند و با وصف اینها و حبزاکه با ایشان وارد از دنیا بطور نمونه رسید بعد
بالاخره شد وا قوی تو انگفت که در کلام خلفا پیروی انبیا و مرسلین بلکه خاتم النبیین بود اگر گفته باشند
و ذره از خطا را بجای کوه الوند قرار دادند که معمول اهل زهد وظالبین مقامات عالیه اخروی همین ست
حسن عبادات را برغم نسیان زدن و زشتی اعمال را لوح و قدم داشتن و چون طالب علوم دینی مثنویات لقیمی در کتب
ملت می بیند البته ندامت را اصل الاصول عبادات خواهد یافت وکنتوری وغیره نوشته اند که جناب امیر بگفته
حضرت عباس علیه دست بر اخذ بیعت نکشاد و ندامت برد و دیر ظاهرست که بعد ازان هیچ تغیر و تبدیل دین و ملت را
وجود دست نیدود انیم و درین اوراق گذشت که رفضه ران گناهان که اکبر کبائر توان گفت تاویل ترک اولی
قرارداده اند فلا تغفل را. و دیگر فواید حدیث شریف نبوی را که ایشان در و سوره مذکور بود بر از زمان صافیه اهل
استنباط حواله کرده میگویم که مجتهد را از ذکر عبارت ناصرالدین بیضاوی هیچ فایده نشد که یقینا بحقیقت خویش محمول
نیست و در انشقاق بطن مبارک مرتضوی متعین ست پس آنچه درباره فقیر گفته پیروی پدر فانی خویش کرده
که بیشتر در تالیفات او خواهی دید که خطای میگیرازد و صادرست و صاحب تحفه را بیدی بعلت بدگهری یاد میکند
و این میدان را در صوله حیدری علیه المجوس النقدریه چنانچه باید طی کرده ام و از اتفاقات حسنه وحجت بالغه الهی
انکه چون نام این کتاب در تالیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتهد دیدند و بیشتر وقت صحبتها پرسیدند و پیش ایشان
بیان نکردم اینکتاب برای رد رساله ذوالفقار مجتهد فانی نامزد شد قریب هشتاد جزر رسیده ولیکن از استعمال
با امور دیگر ناتمام ماند اگر جناب مجتهد الزمانی را حوصله دیدنش باشد اجزای کتاب را بتوسط شما طلب نماید
خواهم فرستاد و هرقدر که فارغ شود بفرستند باز دیگر را طلبند در بعضی مراتب هیچ در یغی نیست که مقصود اصلی خطاب
با ایشان بود مگر انکه بعد از مدتی بعد از انتقال مجتهد فانی قدری سامان تالیف بهم رسید تا شروع کردم و در زندگی

شان هر چند جستجو کردم غیر از حق الیقین و جلاء العیون و امثالش چیزی نیافتم و کسی دستگیری نکرد و لیکن جمع مجتهد
از تالیف فقیر بحقیقت پی برده بود حوصلهٔ او نویسانیدن کتابی کور ساقط شد و انهم دانست که بجهت استدعای
مقلدین و تقاضای ایشان شب و روز عیش شیرین بر من تلخ خواهد شد اتفاقی بدان امر نمود بهر حال از عجب عار
مضطرین هنوز بعید دارم که چنان سامانی از کتب فریقین خصوصاً کتب فضه و بیقین و صحیح یابم تا در معرض طبع
در اید و انچه باقیست انرا تمام نمایم رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بالجمله انچه در ملامت و سرزنش کمترین امام
گفته در جوابش میگویم که بلی سینه حضرت بمقتضای تناسب اعضا نسبت بامثال و اقران خود وسیع بود حتی که
حضرت رابعید المنکبین نوشته اند و حسن صورت انجناب بان زد خاص و عام است و منم با جل ۵ آفاق را گردیده ام
مهرتبان و نزدیده ام بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری فو اعتقاد من بجناب تصنوی چنانچه بار ها تشرف یافته
شده ام نیز همین است که سوی المناقب بود و ندنه چنانکه مجلسی در بحار زیانی جناب سیده در شمائل جناب امیر المومنین
آورده که ترک ذکرش اولی است و شکل صنوبری برای قلب علما در کتب اخلاق و سلوک هم نوشته اند مسلم است و چون
اجوف نیست اول بیان باید کرد که ایمان و تصدیق خدا و ائمه هدی که ادعای ان داری چگونه در دولت جا گرفته
و اگر حلول است از دو قسمش کدام و معنی عبارت مشهور را که ایمان تصدیق تعالی است چه فهمیدی اگر معنی آن خواهی تو
تو اگر چه بجواهی فهمید مگر ناظرین تو انند گفت که [illegible] وجه است این است که [illegible]
منقضی بر ان تمام دارند که محل ارادات و خیالات [illegible]
و فعال خیر تنها همیگیرد [illegible]
نسبت [illegible] چگونه عالم گنجائیش دارد [illegible]
بحکمت [illegible] علوم متعارف است مطابق ان [illegible] توان گفت که [illegible] علوم
تحصیل کردم [illegible] یافت پیشوا [illegible]
کردند مجتهدین [illegible] چنین تا دیانت [illegible] بالجمله [illegible]
که قلوب مومنین نور ایمان دارد و مملو بالنسبه [illegible] و قلب مبارک حضرت را مزید علوم و معارف پر کرده
و هیچ کدورتی و کثافتی در ان نگذاشتند تصدیق خواهد کرد و لیکن این معنی را تجویز نتواند کرد که کسی بگوید که
بعد از مزید علوم و ادراک و انکشاف اشیا بطین شکم و حاصل بطین شدن اندیست که [illegible]
بحضرت شاه ولایت نسبت میکنند و بران می نازند که صدوق همچنین کتاب نوشته که هر امر دینی را چنین [illegible]
ادله مدلل ساخته ای از مصر ع هر چه گیرد علتی علت شود شاید که در دم شیطان الطاق که او هم مثل [illegible] سیاست
دران وقت که این کتاب صدوق تصنیف میکرد بدین تعلق گرفت زیرا که او جسم اسفل معبود خود را اجوف
اعتقاد میکرد کما مر و تفصیل این امر هم مناسب نبینم بنا بران تقیه کلام مشغول می شوم که انچه گفته که سید
شوباالدین [illegible] که [illegible] کتاب توضیح الدلائل آورده عن ابن طاوس آنچه که بود در تنش

در علمای اهل سنت شهرت و اعتبار کنایش چنانچه پدرش در ذو الفقاری طلبد باید ثابت کردن و بهر قیدی از
قسوش اتفاق نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة به بینید و انتم سکاری را برنگیرید من بعد انچه درین
روایت است اشارت هست ببطن مبارک و حوایج آن پس البته اشاره شد بقلب شریف و عنقریب گذشت
که درین معنی هیچ اندیشه نیست قیل و قال و راه بطین گشتن و انتفاخ اضلاع الست از کثرت علم پس از مطلوب
دور نیست عبارت نشانی نیست و هم چنین لفظ زق که برای مزید اهتمام دارد فرمود پس تشبیه شد بحال پرندگان
که در سیر کردن بچگان خود سعی موفور بتقدیم میرسانند. در هندی هم این تشبیه مستعمل است تلامذه فقیر چون
اهتمام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمه این عبارت کردند و میکنند. و درین امر هیچ قباحتی نیست تنقیح
نیست که کسی نسبت کنند بیکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بحد رسیده و مملو از انتفاخ
گردیده پس انچه ثابت شد مقصود نیست و انچه مقصود بود به ثبوت نرسید و مجتهد حدث کنان بجهت عادت
تنقیح از مناظره بگریخت و هرچند او در کارگهه اجتهاد قیام و اقامت دارد دیگر چون مقصود را یاد نمیکند و
یا وکی می آغازد حقیقه بر خردمندان راه فرار پیموده است کما لا یخفی علی دانشمندان است که بمغز سخن سید
و مابه النزاع را فراموش نساز و کلام درین نبود که حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش اشاره
فرمایند بشکم مبارک که اشاره بقلب شریف شده البته این اشارات و کنایات در کلام بلغا موجود
و قلب را محل معرفت و علم و تصدیق و نور هرچه گویند بر جا خود از ان صحت مابه النزاع لازم نمی آید
و من ادعی فعلیه البیان و علینا رده بالبرهان و شکم مقدس جناب رسالتمآب را نیز عبارت زنهار مذکور
نیست مجتهد هنوز کربلا رسیده نمونه جزای اخروی دار المحن یافته چنانکه در مجلد اول مفصل گذشت و در
جاهای دیگر محل خردی و بزرگی و کمی و بیشی علم و معلومات میانه هر دو جناب باقتضای قلت و کثرت درجات
در مذهب و روایات ماست ولیکن مناقب مرتضوی که علمای رفضه نوشته اند و هم روایات عوالم
اربعین که در مجلد اول مجملا و مفصلا آمده و دال بر مزید علم جناب امیر است پس خردی و بزرگی را گنجایش نیست بنا
و نسبت مساوات علم خود در کلینی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت نبود
که از جناب امیر گذاشته باشند پس مساوات ظاهر است و هم چنین مهاجرین امام نشده اند بدون این امر پس
علم همه برابر است و بنده از اصول شیعه و از تالیفات خود ثابت کرده ام که خاتم الائمه جامع جمیع علوم قرآنی است
بخلاف بزرگان متقدم و این بیان خود در رساله جداگانه است اگر کسی را هوس دیدنش باشد تقریرانش
میتوانم بخدمتش رسانیدن بشرطیکه خود نویسد یا از کسی نویساند و باز پس دهد بالجمله اینقدر برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم درین عبارت و خص است که آن جناب استاد بوده و کمال اهتمام در تعلیم مرتضوی مبذول
میداشتند چنانچه در حق طاهر بچه خود لا فهو انیهم ظاهر است که در زید ما نه شیر است لازم نمی آید دیگر امور بلکه نفس صحبت
و در مخصوص تشبیه حضرت در مزید اهتمام است و بس و مقصود مجتهد صحت امری است که صدوق الکلام جناب امیر ثابت

و علت بطینی من آن نیست که حضرت مرا یک باب علم آموخته بود پس از دحام کردند علوم مجتمعه بسبب مصنوع ظرف چنانچه اهل لغت
نوشته اند و ان موجب انتفاخ اضلاع شده و من بطین گشتم قاین هذا من ذاک و این بالسمک من السماک کما مر و علت
حافظ ابونعیم در حلیه پس انهم بر جای خود هست زیرا که تشبیه هست بکسی که تشنه باشد و باسودگی آب نوشیده و این محاورات
در قرآن مجید و احادیث شریف موجود هست و تشبیه در کثرت و آسودگی هست در ینجا هم علت انتفاخ و بطین
گشتن نیست مگر مرض جهل مرکب مجتهد را دوای نتوان کرد بی خردی او باید دید که باز اصل تشبیه را هم فهمید حاشا
که مجتهد احدی در پی اعتراض باشند بر جناب مرتضوی فکیف حضرت مصطفوی بلی کا لیشه و ذمیه از فرق سبعیه
شیعه ای مجتهد نظر با صول رفض و حیثیت تشیع معترض نتوان شد بود و محبت بهر یکی از ایشان لعنت میکنند
کا ثلیه باشد یا ذمیه خواه اثنا عشریه خاتمه فرق ناریه چنانچه جا بجا درین کتاب و تالیفات دیگر میدانی و وقایع
و سوال درین کتاب می بینی و می خوانی کار گری رفضه قراآت بر جناب بیمه بلکه امام الائمه مینمایند و بر تصنیف صدوق
می بالند باز در ینمقام غور باید کردن که مردم چه پرسیده بودند سوال از بطین گشتن بود تا جناب امیر بر خیال صدوق
الکواذب چنین فرمود ورنه لازم آید جنون صدوق زیرا که اگر سوال از کثرت علوم باشد باید اهتمام حضرت سائلان بیان
فرمودن با مزید شوق خود را تیز ضمیمه نمودن از ان سوال چنین جواب چنان توان گفت که کثرت علوم از دحام
و شکم من بطین شده لا حول و لا قوة الا بالله دیگر بدانکه در وجه اصلع بودن جناب مرتضوی آنچه افاده نمودند
آنهم بر معنی حقیقی محمول است چنان نیست که آنهمه خوابهاست که بدور وضع باشد دیگر ایام و هوادار دولت پیوسته کلاه امیر المومنین
قاروق و امیر المومنین مرتضی هر دو اصلاع بودند که موی بر اغاز سر نداشتند چنانچه در کتب معروف است مگر بزرگی از حفاظ
علمی بدانکه جنابش چنان بسوخ یافت که اصلع نمیشود مگر وقتی که جناب امیر بر سر سامانی دست مبارک کشید چنانچه
نقل و حی آید از شیخ ابوعلی بن سینا صاحب مجمع البحرین نقل کرده که زلف اصلع نمیشود بجهت کثرت رطوبت مجمع خیمه اکم راح
نشان قریب ایچ زنانست و لیکن حافظی را عقاد نکور بسوخ داشتی مختصری از قصه او انکه هر گاه از حفظ کتاب مجید فارغ
و سامع در تراویح در کار بود حافظی فارغ بنود و بازی قبول کرد این بزرگ مردی از نا فاعه معمری ضعیف البصری کهل السن
آن بود که چون تشابه پیش آمدی دو سه آیت را گذاشته اغاز دیگر آیت را نشان دادن روزی از ین سبب سیدم گفت
هذا است که قدم من در ینمعرکه هم پیش میرود و منزل هم زود طی میشود پس بعد از نماز از مزید گرمی مفتضر و سر برهنه پیش
یاران مروجه چنانچه نظر یقی گفت کا ینوقت معلوم شد که موی سر ندارد گفتم یا الله حضرت مشکل کشا ست در خواب دیدم
که جناب سرم دست مبارک میکشد از ان روز حضرت مرتضی بر سرم موی نروید بجز غبار غامست که یا پنج پنج مبارک ندادیات
کنید افغان بر چنانچه که عجبا که نه روشنی نه گلدسته نه شیرینی باری ظریفان از ان شب ساما نی مذکور را بعد از نماز
مرتب میکردند و پیر مرد هر شب بر است بشفقتی و گلدسته بر سر بستی و هر کس بزیارت فایز گشتی بالجمله چنانچه جناب مرتضوی اصلع
بود حقیقه بودم بطین بود و در حقیقت و چنانچه در صلع معنی اصلی ست در ربابه النزاع نیز و نوشته اند که بعضی دیگر نیز از
اصحاب کرام بطین بوده اند مثل اسامه صدوق الکواذب با قدیای نهمیش در بیان تعلیل مانند سفها

خواستند افزوده‌اند معلوم نیست اگر احادیث فاطمه را که مجلسی در بنا علیه مبارک آورده یاد میکرد چه وجوه شتم میکرد متحیرم که در بیاض
ابن همه جنین بی سواد و کور نمک حرام شدند و برای خلفای راشدین بمقتضا الکلام یجر الکلام لیکن قلم در کف دشمن است اتصویرها کشیدند و کسی
عیوب خانگی بنظر نیاید و ازینجاست که مزین بدکاوت شان اعتقادی ندارد کما ذکرت در رساله المکاتیب در همین مقام و قلم خوش مزن
تصویرات دیگر را برای تخییل فضه بشان نشان دهیم ولیکن ضرورت دفع شد تفصیل آن خالی از سوء ادب نیست نعوذ بالله من اقوال
النواصب واقوالهم اما کسیکه زیاده تر شرب ماء نماید و را بطین خواهند گفت بر تحقیق مجتهد این امر نظری است باید اثبات کرد
که هر روز آدمی گرسنه و تشنه می شود پس باید که در وقت گرسنگی و تشنگی بطین یا ابطین نگویند و همچنین در لاغر را بطین گویند وقت سوکی
از نان یا طعام الحاصل اکنون مجتهد در جواب رساله قدیمه لجنوبی عارض شده که باید او را مسلسل کردن فرق انیست که مجتهد فانی تکیه
نازا لکهنو پیاده پا در دوید و نیجیر در پا نداشت و پسر شتر چنین حالت ولیت باین سلسله فاعتبروا یا اولی الابصار قولوا ان الشی عجائب
آنچه گفته و نظایر چنین استعارات در کلام اعلام اهل حبوالتشر انکه در دیگر کلمات چنانچه خود گفت البته استعاره مجاز است و در مانحن فیه
ممنوع است لا بد علیه من اقامة الدلیل و چه مجال است او را که بعد از دیدن این اوراق دلیلی اقامت کند که مانند فلق صبح روشن
گردانیدیم که آنچه سدوا الکواذب در علل خود آورده بتهار جز معنی حقیقی معنی دیگر ندارد آنچه گفته ایات بینی حبوالتشر انکه مجتهد کرده که در کلام
جناب مجتهد بسیار اهل طعام زیاده تر دا و سفاهت داده اند زیرا که بهاء الکعب بمعنی عالی قدم است و کنایت است از کمال علم و
مناعت و براهت کعب یعنی علو لازم است متحیرم که در بنیاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چرا ذکر کرد یا با علاقه استادی
بود چنانکه در افترای صدوق تا بدان نسبت قیاس نموده شود چنانچه در عبارت العیون برای بدایت تشیع مذکور و معتقدان
و اتفاق اعتقاد چون در مجلد اول در ذکر شریف راه خلافت سپرده از راه نفاق بدان خو گرفته شده کیست از اهل اسلام
که تدارک نماید و اول جهت سواد بیان مقام رشتا از بهائی کعب قطع نظر از سیاق عبارات معنی مراد تو حقیقی ان چه ضرور و حال مجاور
خود معلوم است اگر هر چه زمان رد شده ان معنی تسبیر تسبیحه تمام بدین آید و معنی حقیقی اراده در جنب اهل علم عبارت شده باشد یا ابطین مجاور شده
از بسیار اکثیر العلم مقصود علما اگر ابطین باشد در رواد توان آوردن که بطین از کثرت علم و کوه علم گوینده اند از علما لرسید انه تیز رفتار
آهسته آهسته میرفت و بعضی طعن کردند کسی در تاویلش گفت که چون او کوه علم است اسپ اگرچه تیز رفتار باشد نتوانند دوید
الحاصل این تقریر هم صحیح است معنی منیشود که بر وسوسه صدوق ظلام روی گشته و در تخصیص یعنی لفظ عالی کعب یا نی تقاب چنان نکو نهم
رسیده که بعضی از اکابر اهل سنت که این لفظ را در مدحت این مجتهد راه وردند کتابیه مینی نیست که منفصل و هر مقام نتوان گفت و از غایت
شهرت نمیتوان نهفت بلی اگر پیت بلبل گلستان شیراز بدفهمی سپرده نشود بجا خود باشد گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست
محبوبی بدستم بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم الی آخره بر اینقدر کفایت کرده شد زیراکه حضرات ائمه
اکرام اطباء روحانی و جسمانی بودند برای شیعیان خود از بر معالجه دریغ نفرمودند چنداں حاجت نیست که نسخه آن قبل
ازین گرما گرم دانستی با وصفیکه در اصول دیگر حضرات افاده مینمودند که مومن ماچنین نمیشود در ابواب کتب شیخ
الشیوخ ایشان دیدنی است تا بدانی که ان علما علیهم که این بزرگان شیعه خود را ازان منزه مینمودند بیشتر
در زمره مومنین پاک خصوصا اولاد اکبر مجتهدین خواه فانی باشد خواه زمانی زیاده تر یافت

میشود پس ازینجا نیز حکم توان کرد که این گروه از شیعه امامیه بری نیستند بالجمله بلفظ عالی الکعب در کلام آن بزرگان
بر معنی حقیقی درباره جناب مجتهد از محالی محال است که غلو کعب و راضروریست و بجاهای دیگر که احتمال رکاکت
و ظرافت دران نباشد و مطایبات و مضاحیک را دران راهی نتواند بود حمل آن بر معنی اول است ع هر سخن
وقتی و هر نکته مقامی دارد ۲ و اگر در روایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت
که باضافه میانه لفظی نه سائر الفاظ مدحیه کار خویش را بکمال رسانیده اند و بیانش خالی از اطناب
نیست رسیدیم بعد از نسیان برآنمعنی که جناب مجتهد در علم تشریح دخلی وافر ندارند و از غایت اعتلال و نقصان در
جوف و مهموز بودن خود حکم فرمودند که قلب اجوف نیست و تجویفی ندارد و این بدان ماند که در اصل
استفتا برای شهادت ابطال حضرت شهید کربلا رضی الله عنه و تحصیل ثواب از زبان معیت
عبدالله عمر رضی الله عنهما را سبب ملامت بر ند علیه ما یستحقه قرار دادند و ان اگر باشد بعد از واقعه
شاه شهیدان بمدت انگاه بمدتی دراز پس تقدیم سبب بر مسبب اتفاق افتاد و گویا مثل
عارفی سکندر ذو القرنین را بامام حسین بکابندند و تاریخ دانی خود را بر خاص و عام عیان ساختند
و درینجا خاصة حکایت بزرگی را از مقامات تازه گردانیدند که مسافری در دهی رسید و فرودگاه
را چند انکه جست نیافت کسی گفتش بدیوانخانه قاضی برو پس دید که قاضی در محراب مسجد شطرنج
می باخت گفت این چه حرکت است قاضی جوابش داد که مگر علمی نداری که مسجد برای نماز می باشد و اوقات
نماز در پنج محصور است پس چرا ادمی در دیگر وقتها معطل نشیند مسافر گفت سخنی است با صواب لیکن درباره
شلوار که البته زیر بر بالا پوشیده چه جواب قاضی گفت اگر در سفری بهم رسد شلوار بجنس خاشاک بیک طرف دفع میکند گفت
حضرت خاطر جمع شد باری این کیست که در گوشه مسجد افتاده آه و ناله میکند قاضی فرمود نوبت به سرسام
رسیده بود در کتب طبیه چنان خوانده بودیم پس خیزر در کردنش انداختم و خیار را در شرمگاه او گذاشتم فقط علاج
قاضی نباید دانست که پیشه طبابت هم دارم اگر قاضی رطل بوق قدری درین فن ماهر بود مجتهد از نا
قصبات سبق از و در ربود جائیکه حکم فرمود درباره قلب جوفی ندارد چگونه از علم بیکرده شد اکنون بسط از
اجمال الکیه ضرورت نموده میشود که علمای علم تشریح نوشته اند که در وسط قلب پرده است میانه دو تجویف در
جانبی خون است و در تجویف دیگر ریاح لطیف که عبارت از روح توان شد فا یعنی میشود پس انکار
اجوف بودنش از عجائب و غرائب افادات خواهد بود گویند در خانه یکی از حکمای سابقین خاتونی بود
اتفاقا قادر لاغری شروع شد چند انکه علاجش کرد سودی نداد تا انکه بمرد شکمش چاک کرد اعتقاد سلیم
بود چون دلش برآورد و دید در جوفش سنگی خرد ظاهر شد دانست که مرضش این بود مستمع نشاء اگر جناب مجتهد
که قلب را مصمت میدانند برین مقدار سطور نشوند و عبارت کتابی جویند اینک عبارت شیخ الرئیس حسین بن علی بن سینا
مع الشرح باید دید اما القلب فانه مخلوق من لحم قوی لیکون ابعد من قبول الافات منسج فیه اصناف اللیف

قویه شدیده والاختلاف الی ان قال بعد عدة سطور وجنت الشرایین هو من التجویف الایسر من تجویفی القلب
انتهی مختصرا بعد ازین علاء الدین علی بن ابی الحزم قرشی در شرح می نویسد و آنهم طولی دارد پس محتاج
الیه اکتفا نموده میشود ان فعل القلب کما بیناه اولا ان یولد الروح الحیوانی ویوزعه علی الاعضا
لتحیی و تولیده ذلک بان یسخن الدم و تلطفه حتی اذا خالط بما فی الرئة من الهواء صلح ذلک المجموع
لان یصیر روحا حیوانیا وذلک ان جعل فی القلب لابد من ان یکون له تجویف یحوی الدم الذی یحتاج
الی تسخینه وذلک مما یحدث فیه من الغلیان الذی تلزمه تخلخل الجرام وانبساطه فلذلک لا یکفی فی ذلک
ان یکون ذلک الدم محویا فی العروق لان العروق لا یتسع لهذا الانبساط الذی لا یحتاج الیه لاجل ترقق القوام
جدا ولابد من ان یکون له تجویف اخری یحوی الروح الحیوانی ومنه ینفذ فی الشرائین الی جمیع
الاعضاء وهذه الروح لابد من ان یکون شدید اللطافة هوائیة الخ اما دماغ پس تجویفات آن
مشهور است و در کتب مسطور عبارت هدایه شیخ عمر ابهری باید شنید که اما التی فی الباطن فهی ایضا خمس
الحس المشترک والخیال والوهم والحافظة والمتصرفة اما الحس المشترک فهو قوة مرتبة فی مقدم
التجویف الاول من الدماغ یقبل جمیع الصور المنطبعة فی الحواس الظاهرة وهی غیر البصر لانا نشاهد القطر
النازل خطا مستقیما والنقطة الدائرة بسرعة خطا مستدیرا ولیس ارتسامهما فی البصر اذ البصر
لا یرتسم فیه الا المقابل وهو القطرة والنقطة فاذا ارتسامهما انما یکون فی قوة اخری واما الخیال فهو قوة مرتبة
فی موخر التجویف الاول یحفظ جمیع الصور المحسوسة و تمثلها بعد الغیبوبة وهی خزانة الحس المشترک واما الوهم
فهو قوة مرتبة فی آخر التجویف الاوسط من الدماغ تدرک المعانی الجزئیة الموجودة فی المحسوسات کالقوة الحاکمة فی
الشاة بان الذئب مهروب عنه وان الولد معطوف الیه واما الحافظة فهی قوة مرتبة فی الاول التجویف الاخیر
الدماغ تحفظ ما یدرکه القوة الوهمیة من المعانی الجزئیة الغیر المحسوسة الموجودة فی المحسوسات وهی خزانة القوة الوهمیة
واما المتصرفة فهی قوة مرتبة فی البطن الی التجویف الاوسط من الدماغ من شانها ترکیب بعض ما فی الخیال او الحافظة
مع البعض و تفصیله عنه مقصود ازین بیان آنست که مباحث خلل دماغ که بوقوع محن کثیره در جواب سائله قدیمه حاصل
جناب مجتهد در باره دماغ شریف آنکار ... رسالة خود ... بلیغ نمیده با ... از کلام نا فرجام مجتهد طعام واضح شد که قلب
مصمت است و جوفی ندارد لاجرم هر که در دلش این هر چه باشد محال است و شفا فیما عالم در کتاب اکرم میفرماید
دارد که دلها اصحاب ایمان را ... هر که هم و شیطان اعمال ... در قلوب ... نیت داد پس اعتراضات
و اتجیه ... میشود که این ... مجعول باشند زیرا که دل جوفی ندارد و این امر باعث خشکی چشم و مجتهد ثانی ادمیکرد
که در دو انتقام ... و طعن ارباب مدعی هر گونه تحریف و تبدیل و نقصان کتاب الله نقلیه شیاطین خویش و
انها احادیث امامیه در ... و تعبیر هم زیادت در کتب ... در ده اند بلکه زیادت آیات را تحریف والحاقا بر نام مبارک
امام الائمة تلو الاسلام اسکته اند چنانچه طبرسی در احتجاج دیگر او و دیگران بر تحریم آن می بالند و دلائل بر مرد ت

غنج و دلال خود را بتکذیب علامه حلّی در باره لفظ زیادت داد یا گوئی در قفص بعلت جهل و رفض صید شد
ونیز و اهل حق هر کس که چنین گوید کافر است بقوله تعالی فی سورة البقره وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ بسبب آنکه با نسیان
کتاب مانند آن یافتی و نیز حق تعالی میفرماید فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ در شان اهل بیعت الرضوان و بدلیل
قرینه مدح ایشان و سیاق آیت در آن وفا و اخلاص را مظروف این ظروف قرار میدهند پس باید
بخطاب اینها باید گفتن که در حیز عصمت که هیچ جوفی و راهی نداشته باشد این امور چگونه متمکن شد
و کدورت زائغین و زنگ قلوب منافقین مقتضی آنهمین شد که معاصرین ما از حیوانات ناحقین گویند
که زینهار گاهی صدور اصحاب بوفا و اخلاص همقرین نشده حتی که در عهد کرامت مهد سرور عالم کدورت
نفاق مخفی بوده و بعد وفات شریف عیانا و جهرة بوضوح انجامیده چنانچه جا بجا دانستی پس این
اهل زیغ و دغل بمقتضای المرء یقیس علی نفسه چنانچه مخلصین را غابرین منافقین دانستند لاحول
ولا قوة الا بالله و ایضا حق تعالی در مدح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
پس ناظرین را بیان مجتهد حیرت فزا یدالوصف مترتب میشود که بدون جوف چگونه این زینت
در قلوب شان بحصول می پیوندد و این اوصاف میگنجد آنکه شنیدی از غرایب و عجایب صفات کیفیات
بود و اطرف آنکه اهل افترا در تفاسیر خویش بر مفتراکی ائمه هدی خصوصا حضرت امام صادق کافی
کلینی و تفسیر قمی چنان بسته اند که مراد از ایمان جناب مرتضوی می باشند و از کفر و فسوق و
عصیان ابوبکر و عمر و عثمان اند پس اگر اینها در قلوب رفضه با وجود خفت جثها گنجیدند البته غرابتی داشت
لیکن مانند آنکه جناب امیر با وصف این تن و توش و لطیف شدن بر حدیث صدوق ابی هوش و شبه
بودن بشتر در کتاب بقرار جناب سیده بضعه سید البشر بتقریب شکایت در باره صورت مقدس امیر
صدریه چگونه گنجایش در هر قلب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که در براهین حکما
تحت ابطال جزء لایتجزی دیده یا شنیده باشی البته محال است و کسی از متکلمین هم آنرا تجویز نکرده و لقد صدق الله تعالی
فی کتابه قال لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ
مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ الغرض مجتهد مرقومه که جواب عجیب پرگوئی ... بال عظیم و شقاوت
عظیم پیدا میشود و دیلا مجتهد نایاب صاحب الزمان تداخل اوصاف را بدون جوفی در قلوب تجویز نکرد و
حضرات ائمه هدی تداخل جوهر را در جواهر ثابت فرمودند و خلفای راشدین را در حدیث اطول
کلینی امام صادق وارث فردوس برین گردانیدند باز ایشان را عین کفر و فسوق و عصیان
دانستن شاید که در فضای آسمان و زمین هم نتواند گنجید وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ کز زاره و هوشر من الیهود و النصاری و الشیطان الرجیم افسوس که نفوس فاسده حضرات ائمه را بر نفوس خبیثه
خویش قیاس کردند که تلون و تناقض خمیر شانست حالانکه شان اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و علیهم اجمعین ارفع از آنست

م

ست موجد چه دریای ریزی از دست چشمه فیض نهی به سر شتم امید و هوش ش بخدا نکس که هیچ شر بفضل خدا هست و لیس **قوله** [illegible] رافضی از ذکر خلفای ثلثه راشدین سوخته و کانون سینه اش از آتش حسد [illegible] غیظش در حد تنگی که دلهای رفضه بر داتیش دل لسبه در زمان نظر کردن که مآلش غیر ازین نیست که من شهر علم علیهم دراست ها درست این سخن قول پیغمبر است یعنی حکیم طوسی نزد وی چون اختلاف در حدیث یافته ثبوت آن حکم نموده بعد ازین چون جناب شاه ولایت دروازه آن مدینه است از دو حال خالی نیست یا فقط از سنگ و خشت و آهن و ما یتعلق بذلک منتظم ساخته اند چون رومی دروازه دهلی بلده یا از چوب آهن شکست داده نصب نموده اند چنانچه مسجد کالی کوٹ از ملک پیلو سلطان و بهر حال لوازم ان در هر دو صورت ناگزیر گشته و رهگذر حضرت روح الامین مجیبا و مکرر با گردیده پس اعتراض مشترک الورود هست و لطفی ندارد بخلاف ارتفاع شکم و انتفاخ اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله علیه وسلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب مرتضوی بر کشودند پس تنگی حوصله جناب ولایت بر اصول رافضه دل تنگی و تنگ چشمی صدر تنگ باید دید و این خود بر صورت خیالیه پیشوای رفضه یعنی صدوق الکواذب طعنی هست که بار بار گفتنی نیست مگر بتعلیم مجتهد کودن که اگر گاو و کوزن بودی اینقدر در ملمع اسوده خود را پریشان نساختی گوساله شان پیشه گاو نشد و عبارت بصارة الیوم هر دو اشاره کثرت و قلت موجود نیست شاید اگر آن الفاظ از فکر افتاده باشد ببین که بعد ذکر حاصل حدیث علل شیخ الشیوخ گفته بودم که انتفاخ بطن از کثرت علم امری است که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میگرداند ازینجا ارتفاع شکم مبارک جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و لیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب کتاب است یعنی علت بطینی کثرت علم بود که در حقیقت قطره از آن دریا است پس از صحت قلت انتفاخ اضلاع و کبر البطن بظهور رسید و قبل ازین با عتراف قزوینی در شرح کلینی کم حوصلگی صدیق امامیه بطور منوج در دفتر پیشین کرده که رفضه گویند که صدیق ند کور از شاگردان شیعه خاص جناب امیر المؤمنین بود حاشا کلا حق آنست اجنبی میگفته باشند بلکه اهل حق با وجود اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقد این معنی نیستند که اینهمه فیض از آن دریای ناپیدا کنار است که علی مرتضی و صدیق و فاروق و ذو النورین و دیگران از آن بحر العلوم بهره باسره وافر اندوختند و همه اصحاب مانند نهرها و اسطه فیض رسالت گشتند این نکته را باید دانست که بیچاره چون از جناب امیر رسید ند فرمود که از غلامان این بارگاهم و قس علی هذا دیگران بهر لفظ و معنی رطب اللسان بوده اند و این صدیق خود را خالفه گفت بجواب اعرابی که سوال کرد تو خلیفه رسول الله هستی یعنی پی حقیقت امر اینهمه غلو و عدوان اعتقاد روافض است که علوم هر دو جناب را مساوی قرار داده ابواب ثلثه را بر روی خود کشاده اند و آنچه حرف قوانند بود از افترات و خرافات شان که زیاده تر ازین در هر جلد این کتاب ز اصول موضوعه شان نشان داده ام که هوش

وحواس از اهل اسلام بشنید نیش می برد و هر کس از عقلا در ماتم جنون رفضه گریبان خود تا دامن می درید
دارم که چون سفر گورکهپور پیش آمد و اهالی آن مرا برای مدرسی طلبیدند روز تعطیل یاران و مجلس نشینان
و از هر دری بفکاهت و حکایت پیوستند تا سخن از عناکین و حماقت شان میگذشت یکی گفت که چون
پیر یکی ایشان بعد از ماهی چند بر دستور قدیم آمد پس بزودی برخاست و مرغ را ذبح کرد و پخت و پیر مرغ
میخورد و بسر می جنبانید گفت حضرت این مرغ نیمی بود و این مرغ بامدادان گردن گوسفندی پر گوشتی می زنم
و در مغفظ پشم اشاره کرد و بحقارت مرغ و در گردن اشاره نمود و بعجلت حتی که کاردی بر گردنش بدون
تسمیه خواهد برد آنچه بسر شریعت ذبح بران و میده باشد سخن بدینجا رسیده بود که یکی از آن جماعت گفت کم
این حکایت را نقالین ساخته باشند هیچ مدعی اسلام به پیر خود چنین تواند گفت و آن گوشت تواند خورد
پس نوبت بدان رسید که آواز ها بعداوت بلند و صحبت نسبه شد گفتم که تندی و جنگجوئی مناسب نیست
ازین زیاده تر آثار غضب و جهل دیده میشود اتفاقا بعد چندی یکی را ازین منکرین حاجت افتاد که معمار مسلمانی
تا منبری کوچکی در مسجدش از خشت و آهک بنا کند از معمار پرسید که گاهی چنین منبری ساختی گفت حقا این چه
پرسشست من منبرهای ساخته ام همه خندیدند و منکرین خجل شدند این حرف و حکایت بچشم دیده بگوش خود شنیده
از آن آورده ام که در باره آل عبا بالاتر از آنچه رفضه بر اصول خویش تحقیر و تکفیر کرده اند جا بجا بحکم ضرورت گذشت
و برای هدایت گمراهان باید گر نیز می آمد ولیکن کسانیکه شکمهای خود را از شراب محبت و پیروی رئیس یهود و مجوس
پر کرده این بدمستان را منزل مقصود رساندن کار باد و شمایست و زینه ها را از عبارت عجیب بچنگ از لوازم عبادت
یعنی چوب و تخته و خشت و آهک لازم نمی آمد چنانچه بالا گفته شد که در حدیث هذا مارقتی مقصود جناب نبوی کمال اهتمام
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تعلیم و ترتیب امت و هم اهتمام علی مرتضی کرم الله وجهه در آموختن و علم را محبت
و شوق تمام و اگر فتن فرق این بچگان طایران چون قوی شد هیچ کلفتی بمادران و پدران که تنبیه نه
مادر و پدر کلفت میکشد و در مذهب رفضه حال جناب امیر در قرب وفات شریف نیز کلفت افزائی یا زنخامه فرسای
بود و بجدیکه رسولی لنا بعد از رسیدن حضرت مرتضوی بسی و سه سال پس از وفات نیز خواه براه تملق از طرف
خواه بدانستن حسن طلب بحال کلفت تا کشیدنی که در منزل اول دیده شد و رفضه کیدیکه باعث آن شد بزعم شان
بیقینا دفاتر مطاعن ابچوتا مرتها اعمال خویش سیاه کردند و هم لا یشعرون بذلک بل هم لبنوا علی روایاتهم
چنانکه اگر از خلفای متقدمین حرکتی ازین امور بعید ورمی آمد رفضه بیک طرف ننک نمد و سفید
چشم و سیه کار مثل دل ابجه تهدید رفعه اد قاضی میداوند ازین خود از بارشتیالات داد تمام نیست برین
که در کتب کلامیه نه بطوریکه مجتهد درین کتاب تخصیص کرده و بارها دانستی در باره قاره وقی آورده که او
[illegible] از حضرت در [illegible] سال آیاک گرفت و شادمانیها کرد حالانکه از کتب معتبره
شان بالا دانستی و هنوز میخوانی که هر نقطه قرآنی هفتاد و هفتاد هزار معانی دارد که اگر جناب

جناب

حلال مشکلات وساده آرای مواعظ فرقانی میشدند تفسیر فاتحه باز هفتاد وشتر میشد چنانچه در مناقب
مرتضوی هست حالانکه سوره فاتحه از یک آیت سوره بقره هم قصیرست بلکه بصفشر نمیرسد پس کجا یک جلد
رفقه بد اندیشه عجلت پیشه باید دید که نقاره بر زمین نواختند وعلم وقاه تقاه را بر آسمان بر این فراشتند
یعنی فاروق چنین کودنی بود واعجاب بر روایات اصول طایفه کسبیه کما هو المنزهة الکشمیریه
نوبت بکم حوصلگی وتنگ نظری دشمنان جناب مرتضوی چنان کشید که جز بقدر ضرورت وانهم ملحوق اشد
حاجت گفتنی نیست وحمقا ادراک اینمعنی نکردند که چنین وبرادرش را پلید همه مهاجرین وانصار کاروی استاد
الکلینی فی التفسیر بزعامت گبری رسانیدند واین مهاجرین وانصار امت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچه
در شرح کافی هست ونیز عادل منصف نزد والد ومولود بلکه مجلسی واکابر او نیز در شرح خود بر نهج البلاغت
اعتراف جناب مرتضوی بعدالت واجتهاد در یادلی وسبقت او در ولایت وامامت اعتراف فرمودند
پس لازم آمد که همه این بزرگان دین چنین باشند زیرا که کسی قایل نگشته که فاروق بدان صفات منصف
باشد ودیگران عاری ازان وبا انیهمه آن روایات هم منقول از کتب شیعه در کتب کلامیه مثل صواعق وتحفه
اثنا عشریه باتفاق فریقین بجواب بعض مسایل موجود که علی مرتضی افسوس کردند که ترسیده شدم از
امری که ندانم وآن بزرگ که مثل او در اهلبیت کسی وبغایت بکمال درشاد رسید یعنی حضرت عبد الله عباس
در بیان معنی لفظ فاطر بعجز وزبونی همدوش گردید کما فی مجمع البیان وصدیق شد وکما فی نهج البلاغة
اللهم لقنی علم الهدی والرضی الولی والمختار للکشی امامیه باعتراف اکابر علمای شان که عقبه التقی از دم
کم حوصلگی بدر نیامد وسلمان رکن رکین مذهب شیعه کرباب الله بود کما فی النجاة تراجمه وباب نبیه بودن
او در اپضر ورچنان در جهل مرکب ماند که معاذ الله قصه اسبق التیخ حلی ودر ابود کلام بیچاره وقتیکه
اولاد خویش بحکایات نفسانی متغیر شد وسبوی روغن گاو بر زمین افتاد واعتقادش همین بود که ایشان
وپیشه ... بیشه تجارت وکتخدائی وهمرسیدن اولاد واتفاق شان درباره شرعی ... که
سوالیست که یا اوی برد وحضرت سلمان معاذ الله از غایت جهل انهم بنیاد انست که صوبه ...
حاصل شده واو از غایت جهل مرکب بید الست که بحکم مرتضویست پس جمیع امور خلافت را هم بحضرت علی
مشکلات ... فنگ ... انتقال ... باید بیاری از احادیث رفقه در کتب ...
متاخرین مثل اکابر ایشان ... اعتقاد طیبات کتب ... رامع ...
که ثبوت شی مستلزم ثبوت ... ولیکن قیامت اینست که در روز ولادت خویش بکنار حضرت علی الله علیه
وآله وسلم قرآن مجید را قبل از نزول به وصال بگوش مبارک رسانیدند غلط گفتم بلکه اموختند بار تحصیل علوم
چندان قبا ... که ... فرمود ... اقرار ... لود ... فهم معانی ... قرآنی
رسول الله یعنی ... آمدن ... ندو ... رسانیدند ...

محرف بود که شیخین خراش کردند با قرائن اهلبیت که تبادل وتش رسالت خود اثبات رسانیدند الغرض چنین امور
شیخین را در نسیان غالباً پیش نیامد و بحضرت این کلفتها کشید که بر منبر مبین شد فاعتبروا یا اولی الابصار و فتنه
ولاکن من تغافلین استعیذ بالله من مکاید الشیاطین فانهم ارادوا ان یجعلوا امثل هذا مشترکا تلبیسا للمسلمین
الی غیر ذلک مما لا تعد ولا تحصی وقد سمعته و ستسمع غیره ان شاء الله تعالی بعد ازین حیرتها اینست که رفضه چنانچه
مساوات علوم را میانه حضرت مصطفوی و مرتضوی مدعی هستند همچنان در باره تعلیم همه هدی از ورثه طیبه
دعوی مساهمت دارند مگر تفریق این است که امام الائمه روز ولادت خویش بکنار رسول خدا قبل از نزول
وحی بده سال قران مجید را تلاوت کردند غلط گفتم بتعلیم آنجناب پرداختند و دیگران بعد از نزول
بمدتها و چگونه تجویز توان کرد که فقط مانند طوطی حکایت میکردند و از معنی بهره نمی بردند پس یا بعد از
تمیز یا بعد از بلوغ نیز این همه علوم را النسا منسیا می ساختند و بمکتب پیر فرمان استاد مثل حضرت باقر العلوم می نشستند
کما نموز چه قدر بی پروائی از حفظ کتاب الله و عقاید و علوم شرعیه که حاصل باشد چه مقدار وعیدهای
شدید در احادیث فریقین ولیست آیا امثل هم بگوشهای این بزرگان دین نرسیده بود که محنت یاد و گشته
لازم و حال محنت خود از بحار و دیگر تالیفات مجلسی ظاهر که امیر المومنین تا وقتیکه قران مجید را جمع میکردند چنان
مشغول بود که بکارهای دیگر ضروری نمی پرداختند و نزد بسیاری از محدثین اهل سنت در عهد کرامت عهد حضرت
چون فرصت از جهاد نبود این وقت تکمله فرمودند و اگر کسی برای ضروری آمدی ردا بر دوش مبارک
نمی انداختند و کلام ضروری فرموده بکار خود مصروف میشدند و علم الهدی کما فی مجمع البیان نقلا عن تالیفات
اصلا ثابت کرده که رسول خدا و اصحاب باصفا بهمین ترتیب قران مجید را ختم میکردند و چون علم الهدی و دیگر ائمه امامیه بود
و کتاب الله اصول و فروع را هم خود میدانست لاجرم با حجت صحیحه حکم توان کرد که همین قران اهل اسلام حافظ و ناقل
بودند که حضرت از التحریف نمودند حقیقةً و اصحاب مجازاً کما فی عناد الاسلام ولیکن بخوبی از زبر کتاب بحار
و غیرهما ظاهر است که تلاوت این قران از راه تقیه بود و هم تحریف آن معاذ الله و خود شیوه جناب امیر اظهار کفر
بود و آنهم تا وقت شهادت کما فی ماخذ البحار پس آنهمه مساعی لغو شد و دیگر ائمه چون برهمین جاده استقامت داشتند
پس کار امروز که صاحب الامر در تقیه است کما مفصلا تلاوت همین قران سنت بود امام الائمه از آغاز حافظ همین کتاب بودند
و باز درین محنت مبتلا شدند و حضرت را در تعلیم خود که تعلق بکتاب آسمانی داشت چنان تکلیف میدادند که بحکام
طایران و حضرات خلفا بمقدار مشاق و محن را بر اشتند و ندادند به بین که خلافت را که انتظام همه امور باو متعلق
منوط بود کلام در همین مباحث بسیر و بسر انجام دادند که خود جناب امیر نقل فاضل اصفهانی هم در شرح نهج البلاغت
که عدالت و انصاف و نزد این بسیر و بپدر ثابت است چنانچه تالیفات این هر دو دلالت بران دارد و معترف بودند
کما عرفت از ینجا انصاف بکن که کثرت علوم متعلقه امامت بکدام جانب زیاده تر است و انهم بکمال فراخ
حوصلگی و عدم وقوع اختلاف در امت و بدون حصول مشقت در تعلیم شان کما لا یخفی و رفضه برمحی لعنت

امور واقعیه نفس الامریه مانند سوفسطائیه که نسبت خود را و بروی عقلا ذلیل و خوار گردانیده اند آری و من یضلل الله
فما له من هاد او تخمین عدل و داد و ترحم بر حال امت محمدی و کمال بذل عطوفت چنان گردیده که اصحاب سیر و
جمیلا ایشان را شمرده خلافت میگفتند و در تخصیص حضرت آنچه برای والی امت تاکیدات فرموده بود و
کلینی بران باسناد اساتذه خودش و النسخ سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول بعث الی النبی صلی علیه و آله
نفسه وهو صحیح لیس بوجع قال نزل به الروح الامین قال فنادی علیه السلام الصلوة جامعة وامر المهاجرین
والانصار بالسلاح واجتمع الناس فصعد النبی صلی الله علیه و آله المنبر فنعی علیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی
من بعدی علی امتی الا ترحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم ورحم ضعیفهم ووقر عالمهم ولم یضر بهم فیذلهم ولم یفقرهم
فیکفرهم ولم یغلق بابه دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم ولم یخبرهم فی بعوثهم فیقطع نسل امتی ثم قال قد بلغت ونصحت
فاشهدوا وقال ابوعبدالله هذا آخر کلام تکلم به رسول الله علی منبره ملا خلیل قزوینی در شرح میگوید شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانیده شد بسوی نبی صلی الله علیه و آله خبر مرگ خودش بر حالیکه او در
بیماری بود و نبود با [illegible] امام علیه السلام گفت نازل ساخت آن خبر جبرئیل امام گفت پس طلبید مردم را
که حاضر شوید نماز را بر حالیکه نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجرین وانصار را بیراق پوشیدن شاید که
برای تجهیز جیش اسامه باشد پوشیده مباد که آنچه شارح گفته که طلبیدن مهاجرین و انصار بیراق پوشیدن شاید
تجهیز جیش اسامه باشد بنای آن تفسیر سخ مجتهد در طعن الرماح که در بیماری حضرت بود دلش قول است بزعم مجتهد چنین گو
ارند و این از ام محال بود و تفصیل طلب بطور مذکور در اوراق دیگر از اصول شان نوشته ام ان شاء الله تعالی
وقت بر آمدنش درین کتاب صریح می گتم ما بعد از دیدنش بگوئی که واقعی این نکته لغایت دقیق است و بر اصول شیعه
بنهایت منطبق است کالقذه بالقذه باز رجوع کردم بنقل بقیه شرح مذکور که تعلق بحدیث منبری دارد یعنی جمع شدند مردم
پس بالا رفت صلی الله علیه و آله منبر را پس رسانید بسوی مردم خبر مرگ خود را بعد از ان گفت بیاد و الی
بعد از من بر امت من مے اندازم الله تعالی را یعنی که قسم بالله تعالی میدهم آن والی را که
هیچ کار نکند مگر اینکه رحم کند بر جماعت مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد پس بزرگ
شمرد بزرگ ایشان را و مهربانی کند ضعیف ایشان را و تعظیم کند دانای ایشان را و ضرر نرساند
بایشان که خوار کند ایشان را و لی خیر نکند ایشان را که کافر کند ایشان را یعنی که باعث
انکار ایشان امام را شود پس کافر شوند نه بندد در خود را بر دخول ایشان بخانه او خورد قوی
ایشان ضعیف ایشان را و تخیر نکند ایشان را در فرستادنهای ایشان بجهاد که برد نسل امت مرا
اشاره بانیست که امت حقیقی من ایشانند نه منافقان بعد از ان گفت رسانیدم رسانیدنے
را و نصیحت کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیهم السلام این آخر سخنی است
که سخن گفت بان رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر خود بدانکه بنده به پیروی سرور عالم که سر حرف

هر دو جهان و سرسبزی در دین و دنیاست می گویم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار رسالت
به اعتقاد بلا خلیل در خطبه اخیر فرموده بود بالزام قسم شرعی که از امام بعد وفات خود حسنین امور چیزی
دیگر نمیخواهم فقرا از رفضه همین میجویم که این حرفی چند از حدیث شریف بوعاخاطر نگاهدارند و به بینند
که درین معرکه بازی میرود که گاو و تازی میکنند پس بدانکه عدل و داد شیخین معظمین را که تمام آفاق را
تیره و تار دید و خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که مجوسیان ایران بدولت اسلام رسیدند و عدل
و داد برافراد عالم چنان گستردند که خود رعیت ایشان تمنا داشتند و از خدای عزوجل میخواستند
که امام چنان بهم رسد که بر سیر شان رود و از وثیقه حسن مجتبی باتفاق روایات فریقین ثابت است
که پیروی خلفای راشدین موجب ترقی و سرخروی دارین وسعادت کونین است و پر ظاهر است که اگر
واقعه غدیر را اصلی می بود در نصب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدمات
کافیة العیاذ بالله چرا بظهور میرسید که ای جبرئیل من تنها هستم و این لشکر تابع دشمنان من است امید از
مهلت یابم که بمدینه رسیده این مهم را سرانجام دهم حالانکه جابجا معلوم شد که همه اهل اسلام در رکاب سعادت
انتساب حاضر بودند چرا که چنین اجتماع گاهی اتفاق نیفتاد که حجة الوداع عبارت از آنست خبر در مدینه
طیبه ماندن طفلان و چند کس از منافقان دیگر کی بود الی غیر ذلک پس ما بی فرمود بر منبر یا علی بعد از خود از تو نخواهم
مگر این امور و چون چنین تقریر نمودند معلوم شد که تعیین کسی بنص صریح نکرد بلکه تعیین امام را برای امت
حقیقی خویش که باعتراف شارح کلینی مهاجرین و انصار باشند حواله نمودند و این بدان ماند که جمع
قران مجید را خود متکفل نشدند و برامت حقیقی خود گذاشتند بلکه اگر اندک غور کنی بر ملا فی در اینجا برامامت
غیر مرتضوی قایم است و این انبیاء و معصوم بود پس او را چگونه قسم دهانند و فرمایند که خبردار غیر این حضرت
مکن پس معین شد که چنین مطابق آنچه دانسته بودند که اراده الهی بخلاف ایشان معلق گرفته کما فی
مجمع البیان و اذا الازم آمد مخالفت مرسل با مرسل و هو محال کما فی نهج الحق وغیره که حق تعالی تمامی
مسلمان را الی یوم القیامة تابع ایشان گردانید چنانچه طبرسی و جملگی اجله اصحاب خصوصا شیخین
بدان ناطق شده که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر فرموده اند روایت فریقین کما فی المنتهی مولای این قیم
و مجمع البیان اعتراف بدان دارد در زیر آیت کریمه والسابقون الآیة و نقل عبارة قیل نزلت فی الذین
صلی الی القبلتین عن سعید بن المسیب و الحسن ابن سیرین و قتاده و قیل نزلت فیمن بایع بیعة الرضوان
وهی بیعة الحدیبیة عن الشعبی و قال من اسلم بعد ذلک و هاجر فلیس من المهاجرین الاولین و قیل هم اهل بدر
عطا بن رباح و قیل هم الذین اسلموا قبل الهجرة عن الکلبی کمترین خلایق میگوید که بهر معنی که دلدهی ابوبکر
صدیق از سابقین است که هجرتش همراه سید الثقلین بلکه امام المهاجرین کما هو باعتراف امیه الرفضه بار افاده میکنند
که سبب حرمان ایشان از سابقیت برای چیست لان سابق الی التی متبوعه غیره فیکون متبوعا و غیره تابع له فهو امام

فیه وداع لا الی الحجه یسبقه الیه وکذلک من سبق الی الشر یکون اسوء حالا بعده العلة من المهاجرین الذین هاجروا من مکة الی
المدینة والی الحبشة والانصار ای ومن الانصار الذین ان سبقوا نظرائهم من اهل المدینة خلاصه آنکه بعضی از مفسرین گفته اند که مراد
از سابقین آن اصحاب اند که نماز گذارده اند بسوی کعبه معظمه وبیت المقدس وبعضی گفته اند آنکسانند که در بیعت رضوان حاضر بودند
پس هر که مسلمان شد بعد از آن وهجرت کرد از اولین نیست وجماعتی گویند که اولین اهل بدر اند وگروهی گویند که آنانند که اسلام آوردند
قبل هجرت وسبب مدح ایشان آنست که هر که سبقت کرد دیگری پیرو او شد لاجرم او اولی متبوع گشت وان دیگر تابع پس متبوع امام است
ودعوت کننده بنیکی بسبب آنکه پیش قدم است وهر که رهبر کفر وگمراهی نهاد حال او بدتر شد بهمین جهت مهاجرین آنکسانند که از مکه بمدینه رفتند یا
بسوی حبشه وانصار باشندگان مدینه که از امثال خویش سبقت گرفتند وکسانیکه پیروی کردند مهاجرین وانصار را در نیکی وداخل شدن
در اسلام بعد شان ودر راه مهاجرین وانصار فرا گرفت تا روز قیامت خدا از افعال ایشان راضی است وایشان از خدا که ثواب ایشان داد بر طاعت ایمان
وتعلق شان ومهیا نمود برای ایشان باغها که زیر آن نهرها جاریست در حالیکه همیشه در آن باشند بقاء الهی ونعمتها از فلاح عظیم است که هیچ
نعمتی مقابل آن نتواند شد این آیت دلالت کرد بر کمال بزرگی صحابه غیر شان بسبب آنکه بر دوش نهادند انواع محنتها در تائید دین که اقربای خویش را گذاشتند
ودین قدیم مالوف خود را پس پشت انداختند ونصرت دین خدا بجا آوردند وبا وصف قلت از کفار رسیدند وبسوی ایمان سبقت کردند ودعوت
دینی اغاثت نهادند وفواید کلمات طبرسی را نیز نقل نموده ام که درین اوراق گنجانم بطوریکه بعد از ملاحظه آن چیزی از مطاعن اهل خدا که مثل ان
تعالی کرمادٍ اشتدت به الریح فی یوم عاصف الآیة کنون له قائل باید کردن که آن [illegible] چند [illegible]
صلی الله علیه وسلم از کمال شاه امورات بدان جد وجهد خواسته بودند که فرمودند که [illegible] اجماع یافت
حقیقی اجماع بر آن دارد که آنچه شیخین تعلیم کردند کسی انجام نیافت واگر کسی از خلفا [illegible] اهل اسلام گوید جناب امیر فرمود که [illegible]
وداد ایشان [illegible] دیگر [illegible] نقل خود واز آن قبیل ست [illegible] علاج مرض خویش [illegible]
معهذا لحجت بالغه رب العالمین پیشوایان نفیس در جواب رقی چند از [illegible] موید حق [illegible] یوم الدین اقرار بدان [illegible]
که خلفاء عظیم دینی [illegible] امیر المؤمنین منصب [illegible] مطاعن [illegible] علمای ایشان [illegible] گرفته [illegible]
می گفتند که اگر سخن در باره فدک وقرطاس ما را عاجز گردانید باز هم وجودی برای باقی [illegible] خصوصا حواشی [illegible]
که مجتهد [illegible] ومقلدین او [illegible] انتخاب قصه فدک وقرطاس از جمله مطاعن ونوشته جواب علامه طوسی قدس سره العزیز [illegible]
خیال دارم که اگر [illegible] آن اوراق را کاتبین صاف کنند وحق تعالی اهل حق را از اغنیا توفیق بخشد تا ترتیب وتهذیب آن مشغول شوم
بدون جز کلان آن برسد هر قائم قرآن مجید برای طعن الرماح کالفراش المبثوث وکالعهن المنفوش [illegible]
وقارع خطی اکابر رفض را بالاتر از تمنای خود به بیند واگر از فضائل اهلبیت حقیقی کسی غیر از حدیث کلینی در کتاب الجهاد که امر فی
المقال السادسه حدیثی بر نگرند تعمیر خواهد که دعوی خویش بر اتحاد خلافت مستحق است چه با امام ائمه اهلبیت ورنه باید که خلفای ثلاثه
با اینهمه وارثین فردوس باشند وهو محال اکنون خیال بکن که جناب امیر بر اصول اهل فضول چه ما در شد پس بدانکه
حضرت از زوال امت در آغاز وصیت ترحم وعطوفت خواسته بودند بر روایت کلینی مقتدای محدثین طایفه
وحال جناب تقوی آنست که چون بگوش حق نیوش رسید که صدیق را مهاجرین وانصار برای خلافت

نشانیدند جناب سیده را بر دُلدُل سوار کرده و دست حسنین گرفته بر ابواب اصحاب گردیدند و اراده خون ریزی امت
حقیقی واتباعهم در مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم بعد وفات شریف صلعم نمودند و شق عصای مسلمین خواستند چنانچه
سلیم هلالی در نسخه خود آورده و دیگران بسر و چشم نهاده اند قطع نظر از احادیث تقیه که لا دین ولا ایمان لمن لا
تقیه له و خود را با جمیع اهل بیت بکشتن در دادند و خون خود را معاذ الله بدر گردانیده زیرا که محدثین شیعه نیز این
حدیث را در کتب دینیه متواتر چون بیعت کرده شد مدد و خلیفه اخیر را باید گشت چنانچه از رساله سر العالمین حجة الاسلام
ابو حامد غزالی که بر مزعوم علمای رفض سیما مجتهد جی درین کتاب از ایشان است و قلیکه مذهب تسنن گذاشت و تشیع
اختیار ساخت پر ظاهر است و نزد شیعه برابر هزار دلیل تواند بود کما لا یخفی اگرچه مجتهد قالی نیز بدین افترا و تهمت
ما قبیه برده اند و ایضاً حضرت امام رضا اجتماع دو امام را محال دانسته و دیگری را کشریک الباری پنداشته چنانچه عنقریب
می آید ان شاء الله تعالی و هر که گلستان را خوانده باشد او هم میداند که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو بادشاه
در اقلیمی نگنجند و این انحراف جناب امیر را بر اصول قوم بی بیر از تمنای حضرت شبیر و شبر اگر اول شمارند
بجای آن دارد بلکه بهتر است از آنکه اول گردانند قول آنجناب را بخطاب حضرت عباس که امی برادرزاده دست
خود دراز بکن تا بیعت کنم و دو کس هم از تو سرتابی نخواهند جواب آنست که کسی نیست که مدعی امامت شود جز من حالانکه
رسول خدا بر اصول موضوعه هزار بار خبر داده بود از جور غاصبین خلافت و دعاوی ایشان پس تصدیق مخبر
صادق فان ما بالذات اقوی مما بالعرض نماند انحراف دوم آنکه ابوبکر صدیق در مهاجرین اگر بود از همه تا عصبا
عمر و اسلام و محنت قدیم و نصرت و موازرت حتی که معیت حضرت را یار غار بر خود گرفته و نمونه آنرا باری
عز وجل مصداق الطق کل شی بر اقلام رفضه جاری ساخته که تنگ از درین کتاب از روایات شیعه در افادات
معصومین بر گذشته که شیخین معتقد بکافرین بودند ایمان شان در ریاست کفار قریش برغبت و طیب خاطر بود و با هم
تایید و موازرت و آنچه بدان تعلق دارد تا از وزیر بخلافت رسند و بنده در انمقام نوشتم که جناب امیر را هم ذلک
رفضه بر قیاس اولی که لیس الخبر کالمعاینه کار معضلا الحاصل تمنای دوم حضرت آن بود که والی بر بزرگان قوم را تعظیم و تبجیل
نماید و بر قرار دار رفضه معامله بالعکس بلکه بنقیض کشید انحراف سوم آنکه از جناب بضعه طاهره فاطمة الزهرا اکیت که الضعف لو تواند بود
حتی که خود آنجناب با وصف آن اخلاق عظیمه در مخاطبه حضرت امیر فرمود که عالم بدین درجه رسیده تو از جای خود حرکت
نمیکنی و زور دلاوری بجدیست که گرد آن جهان را بر خاک و خون افگندی و اکنون به نصرت و دستگیری من مظلوم
نطاق همت نمی بندی انحراف چهارم آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم ابوبکر را اعلم امت حقیقی
میدانستند چنانچه زودیکه حضرت در خطبه فرمود مردی را مخیر کرده بودند و او سفر آخرت بر گزید والبته مقتضای قرار داد
مهاجرین نیز همین است چنانچه در امام جماعت نماز که بالیقین از مناصب عامت گری کمتر می باشد اگر امامت اختیاری بود
کما لا یخفی علی من نظر الی الاحادیث النبویه علی مصدرها الاف السلام والتحیه و برین قدر چه موقوف که خود علم الهدی
امامیه در شافی وغیره گفته که مهاجرین و انصار ابوبکر را چندان می ستودند و حسن اعتقاد داشتند که در جمیع او

برگزیده از جناب امیر افضل میدانستند پس کاش حضرات میلر وزرا بهلک عالمین منسلک گردانیده بتوقیر پیش می آمدند بلکه
بجای طلبه علوم می پنداشتند و نحو کافی ناطق است یا انکه ملایکه تعظیم شان مسکینند و اصول رفضه برخلاف ان می الت
دارد که بساورا با وجود چنین منصب که امت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار بمقید ار گردانیدند و خود
برای ادای شهادت در مقدمه فدک برخلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از مطعر الرلم
مجتهد الزمانی استنباط توان کرد فلیراجع و تذلیل شیخ اول و تحقیر او از تفسیر قمی هم عیان است مع ذلک عایت
اصل الاصول یعنی تقیه از دست رفت و بالاتر از همه انکه فارغخطی را که روبروی جناب سید المرسلین و ملایکه
مقربین از دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و انگاه دیده و دانسته نه سهواً او نسیاناً فانهم لایجوزون
علیه لاعلی زوجه المطهره ولاعلی احد من اولاده المعصومین اما حال شیخ دوم پس از انهم بدتر که هم دشنا ستم دادند
و هم گریبانش کشیدند چنانچه از تفسیر قمی و بحار پیداست انحراف منجم انکه چسان ایشان را ناچیز گردانیدند
بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زن هر تد شدند و این امر چنان نیست که رفضه یا انکار از
زبان بر کشایند که خود حضرت فرموده بودند که ای جبرئیل اگر علی را نصب کنم سعی سه ساله من رایگان رود و مردم
مرتد شوند اگرچه خبر مولی و محبوبیت و ما یتعلق بها و انهم بی سر و دلی و انگاه بعد الا اسماع نقل مرتد شدند دانند چه برتر
اصول معنی دیگر برای و لکن الارکم فاعلین برمی آید کما لایخفی علی المحدثین یعنی چون من نصب علم تا امکان نمایم
کیف ما کان فید و دارم که این حدیث شیعه هم می آرند لی چون وجه کالمشهدی فی تالیفه و هو عند المشلوک و غیره فی غیره
پس معلوم شد که انحراف از تمنا و وصیت شریف تا اینجا بود با قیماند خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله یس بادی
الرای چنان می نماید که جناب امیر بحفظ این امت حقیقی که مهاجرین و انصار اند باعتراف شارح قروتی بکلا سخم مرا انجا
دو اکشید ند تا انکه توان خواند العاقبه للمتقین و هرگاه خاتمه بخیر شد همه امور درست گردید که اعتماد بلیست مگر
بخواتیم کما فی القرآن المبین سیما فی الصوامیم و لیکن چون دقت نظر را کار فرمائی و از دایره تقلید برای نماهی
دانست که چه انم دین و دولت گشته شد تفصیل این اجمال رهبر و مقال انکه هرگاه فاروق اعظم میخواست بمشوره دیگر
اصحاب برپی عزم سفر برای جهاد شد امیر المومنین ببلاغت خویش چنان بهیدا از مقدمات عقلیه و نقلیه مینمود که عزم
فاروق فسخ میکرد و اصحاب نیز بدان اذعان می آوردند و قطعاً و یقیناً میدانستند که مزید خیرخواهی و عقده کشائی
همین است تا مقتضای این ندیمی و وزیری منجر بدان شد که فیروز را رمزی آموختند و بکار
پردازی فرستادند بالاخره او برر و لیات ایشان در تقبی که معاول عقول رفضه انرا کندیده بجهت انکه
از ظلم مخلوقات بجان آمده بودند تا برای نماز از ان نقب میگذشت و بمسجد شریف میرسید و این معبرین را یاد نماند
که عدل او بر همه خلایق سایه فکن بود و بروایت دیگران در دیوانخانه فاروق دا او شمری زد که بر صورت ذو الفقار جناب
حیدر کرار ساخته بودند و در مسجد نبوی در مبادی نماز صبح صادق بر اصول اکاذیب بهرحال مفتریان ختم و فیروز که قلع
باب قلعه یهودیان بدست آن مجوسی نقل کردند و خیال نفرمودند که از نیها انهم القلوب عقلا می تنیند که ارکان ربعه

توفیق این ثواب نیافتند و بالاخر امام المتقین فیروز را یافت تا بکفایت این مهم پرداخت ولیکن علم با کمال
ویکون چنان مقتضی شد که ذی النورین همه مخلوقات را عموماً اہل بیت را خصوصاً مظلوم وملهوف گردانید
وزمانه او نیز بسبب بدیگران بدرازی کشید عباذا بالله من ذوی الوہمین علی ما افاده بنی الحسین
کما فی الکلینی وغیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گریست وپیشانی
نورانی را بوسید وگفت خدای عزوجل دو موت را بر تو نخواهد چشانید وتعزیت اہل بیت مطہرین بجا آورد
بر منبر برآمد وازانجا که سامان اخروی عجلت مامور بهاست خطبه شروع نمود واز آیات قرآنی
ثابت فرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم بجنت خرامید حتی که خود سامعین داد انصاف دادند
که گویا گاهی این آیات را نشنیده بودند وبخطای خود اقرار کردند ودل بر وقوع وفات نهادند
ورنه بر جنازه شریف شمشیرها از غلاف برمی آمد که زنده را دفن می کنید وپر ظاهر است که غسل وکفن
ودفن بر ثبوت آن موقوف بود وبدیهی است که هرگاه اجله اصحاب انکار وفات نمایند ودرین شبهه افتند
که مرض حضرت تب شدید ودرد سر بشدت بود پس کرا مجالی باشد که تدبیر غسل نماید ودرین حالات
بیهوشی بحدی عارض میشد که از صحاح روایات پر ظاهر است که روزی حضرت پرسید چیزی نقد در خانه
داری ام المومنین عایشه عرض نمود که دیناری چند که تفویض فرمودی درین اثنا حضرت بیهوش
شد ومجالی نیافت که بگوید حاضر است آنچه طلبیدی پس انتظار کرد چون بهوش آمد همان فرمود
واو گفت آورده ام بازبر آنجناب غشی محیط گشت القصه غالباً در بار سوم فرمود که نزد علی بفرست
تا براه خدا بدهد که مناسب نباشد که پیغمبر بجوار رفیق اعلی بپیوندد وبخانه او درهم ودنیاری باشد
اسباب بخاطر جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بیهوش گردیده وهنوز پیام اجل از خدای عزوجل
فرا نرسیده ودر روایات رفقه هم بر بیهوشی عظیم دال است اگرچه در طعن قرطاس ازان بگریزند آبروی خود
بر خاک مذلت بریزند که اما مین همامین بر حال حضرت میگریستند وآنجناب واز ایشان نشناخت چون
خبر دادند ایشان را البته خوب چسپانید ودلاسا داد سیوم برمدعا که صدیق اکبر چون آنچه بد ان
راطی نمود فرمود اکنون بسامان اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات النبی صلی الله
علیه وسلم ظاہر ا منظهر آنا این احتمال او نیز راهم بر داشت که حضرت وصیت اعنی اعلی نفرموده بودند وآنکه عباس او لاد اوش
یا عانت وکوشش عبد الله بن مسعود گواهی دادند واختلاف دفن را که در شام که شرف اخوانه من الانبیا باشد یا مکه
معظمه یا بطن یا جنت البقیع لدجهاتهم بدلایل رفع کرد بحدیث شریف که النبی یدفن من حیث یقبض وامیر المومنین شهادت اعنی
ادا نمود که هیچ موضعی بهتر از آن نیست که روح شریف دران مقبوض شد ورخصه درین امر بلحاظ روایات بحوست دو شنبه
مقتضی انیمعنی است که انمقام مقدس بهتر از جمیع مکانات باشد که بعضی از علمای ایشان بالمحبت را از دوش
ما بر داشتند وایام بسیار برای دو شنبه ثابت نمودند واز ائمه مرفوعا احادیث معتبره آوردند که ذکر قصه

و بعضی از اکابر طائفه خیال خام چنین میپختند که ابوبکر رض بسامان جنازه شریف پیغمبر خدا حدیث مذکور در باره تعیین مقام
دفن را خود وضع کرد تا فضیلت دختر خود ثابت نماید و حجره او تا قیامت زیارتگاه خلائق باشد چون این حدیث را مرویا
عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمه وغیره براو دم گویا دهن ایشان بلقمه گرم برد ختم غایة الامر در جواب آنکه جابیا
بگویند که شیخین جناب امیر را بدین امور متعلق کردند و هم اهل امانت او را خود بر خلافت رو دیدند تا او بهمراهیان خویش
بغسل مشغول باشد و میدان خالی ماند و جواب این مقالات هزل را نیز گفتیم بر ظاهر است و هم از قاعده رفضه که معصوم را جز معصوم
غسل نمیدهد پس اگر ابوبکر غسل شریف را بدست خود میداد دیگر میگفتند که این بسم الله کتاب غصب خودست زیرا که متولی
این امر علی مرتضی بوده و او منصب او را در ربود لیکن اگر سانحه وفات وقت هجرت پیش آمدی غیر ازین که ابوبکر آنجا او دیگر نزد عقلا
این امور را بر عرف عادت حمل مینمایند و پس اگرچه این قاعده یعنی معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم نیز از اعتراض ساختگی خود
مخدوش ست کما هو مذکور فی الکافی و شرحه ببعض الوجوه ولیکن با را وصیت شریف بعلی مرتضی در خصوص این دستان معنی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدین کار خود مشغول فرماید که تا شیخین مکر خود نیابد چه باشد پس بطور رفضه بدین التزام
توان گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم دید میکرد که مقابل خلافتش بیان نمود و اقوال حضرت همه از متعلقات احکام
بعد از اصلاح مجتهد طعام وحی الهی بود که فی طعن الرماح الی حصل اگر جناب امیر وصیت و تمنای تشریف را القلب العین
گذاشته وقت اختلاف اصحاب در ثبوت خطبه میخواندند آنچه صدیق رض کرده بود قبل از آن بعمل می آورد و به اخلاق حضرت کار
می بست از تکریم علما و خیرخواهی و ترحم بر رعایا که والی امت را ضرور بود که مانع میشد و اگر قول آنجناب را قبول نمیکردند نصوص
امامت خود را بطور وحدت از آدمی بیاد ایشان میداد ورنه بوحدت قهری میپرداخت بعد اظهار معجزات آنهمه را
ترک کردن و برای فوج کشی آماده شدن چه معنی داشته باشد که همه فتنها از دین و دنیا همین اصول رفضه مرتب شد پس شیخین
اگر آنچنان خواسته باشند عین اتباع وحی الهی خواهد بود یافته واقع نشود فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ **قوله** و ابن حجر مکی در صواعق الخ باید دانست که عجیب عجیب تکرار تمام نوشته
که هرگاه حدیث علت کبر بطنی برای جناب علی مرتضی بر بیان شیخ المشائخ در کتاب علل بر معنی حقیقه
نص قطعی ست کما ذکر مر ناظر درست که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینة العلم بخاطر خود دراسخ
گردانده باشد که نزد او اصل باب و فذلکة الحسابست و آنهمه را سینان برای مناقب خلفا
ثلثه موضوع گردانیده اند و در جنب آن اصل چنین تفرعات قرار داده چون لوازم در از عبارت
در آنمقام ضرور باشد در لزوم آن هیچ قباحتی در آنمقام بخیال نمی آید که اصل و فروع همه مناسب
و مطابق شد **قوله** و عجب تر آنکه آه درین افاده نیز کمال تاریخ دانی خود را جناب مجتهد الزمانی
ثابت کرده اند زیرا که اگر کسی فن سیر و تاریخ را بیند چنین بیهوده سرائی نتواند کرد یعنی در زمان حضرت
که این حدیث صادر یافت بیت الخلا کجا مقرر شده بود تا ذکر آن بایستی نمود و اول دلیل برای معنی
بیت الخلا بعد از آن قرار یافت قصه قضای حاجت امام حسن و حسین است که بروایت مجلسی

می آید پس این قرینهٔ صحبت تواند بود در تسلیم قول شان توان گفت که باری واضعین احادیث ملاعنه
اهل سنت چنین خیال میباشد که مخالفت امور متقرره نفس الامر بزبان نرود بخلاف محدثین رفضیه
اتباع ابن سبا که خلیع العذار دکسسه عیار بودند و این امر از آن قبیل گشت که از غرس هوی و بس است
که بسا خبرها در اصول موضوعه در آوردند که مخالف واقع میباشد و کشف تلمع میکنند تا فرو شدند برای
مدعی اجتهاد که حدیث دیلمی خویش را حکم بصحت و اعتبار دادن و از تعامی خیال نکردن که در آن انچه
مذکورست باجماع امت حقیقی و مجازی قطعا و یقینا افتراست تفصیل این مجمل آنکه علامهٔ دهلوی
در تحفهٔ اثنا عشریه فرموده بود بجواب قصهٔ قرطاس قول عمر از تلث عرض مصلحتی بود جناب امیر هم
مصدر این امور بارها شده پس مثالی چند برشمرد از کتب خود و کتب شیعه یعنی لازم می آید صدور
مخالفت از جناب امیر کرم الله وجهه بطور شیعه حتی که جناب رسالت ص هفت درم فاطمه زهرا را عنایت
فرموده ارشاد نمود که علی را بده و بگو که حضرت عنایت فرموده تا طعام از بازار بخرد جناب امیر
آن را براه خدا داد پس مجتهد این حدیث را بعد از حکم باعتبار آن تماشش را در طعن الرماح نقل نمود
و بدعوی ناثبت اولب کشود و آن متضمن بر انچه است که حضرت در اثنا راه ناقه خرید بقرض دیگر
فروخت تصدق و گفت مقصودم نیست که بر آن سوار شوم و در جنگ بدر در آمده جهاد بکفار نمایم امیر المومنین
فرمود تا امام حسن اسپ فامی در اهم نمود عجب است از دیلمی که مولد جناب حسن مجتبی در اصول
خود ندیده جناب مجتهد ثانی لاثانی هم ندیده یعنی که کلینی در ولادتش میگوید ولد الحسن بن علی ع فی
شهر رمضان فی سنته بدر سنته اثنین بعد الهجرة و روی انه ولد فی سنته ثلث و بهر حال امام حسن چگونه
شریک معامله مذکوره شده از اینجا که امام حسن در آن وقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین ع
که کوچک بود از و چگونه کما لا یخفی سبحان الله رئیس المغفلین این خبر را ندانست و کتاب تصنیف نمود
و لیکن هرگاه حال پیرش چنان باشد که ضروریات را ندانند و عناد الاسلام تصنیف نماید و ذو الفقار
پدر دستور دلربایان خلع لو نشاد قت عنکبوت پسرش البته بسعادت تواند رسید که گفته اند میراث
پدر خواهی علم پدر آموز عجب دیگر آنکه جناب مجتهد را یاد نماند وقتیکه عنان التفات تقلب عبدالا
کرد و اعتماد ند که رجعت بر مذهب سنت سست یا رفض و بدعت بعد ازین خیال نکردند که چون
دیلمی بگلگشت جنت خرامد او چگونه بدنیا توجه فرماید شبهه نیست درین واقعه که اصحاب
بهشت هم من پهلوی نه فروشند بدو دم و جیم خواجه پیغمبر باید تر از کنگرهٔ عرش میزنند صفیر
ندامت که درین دامگه چه افتاد ست که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این
کنج محنت آباد ست بالجمله حقیقت منصوص چیزی دیگرست و مجاز و تشبیه چیزی دیگرست
و مجتهد تغافل میکنند و در مغلطه فرو می‌روند و تفرقه میانه روایت محدثین مالعی ابوبکر اسا سها و عمر حیطا عما و عثمان

استغنا و علی با بهاکه دیلمی نشیان نموده روایت شرکت امام حسن بلکه امام حسین ع نیز کرده دیلمی تشیعیان در
ارشاد ارشاد کرده مانند آفتاب نیمروز روشن است و اگر چنین تفرقه در سر دو دیلمی که او نیز فردوس برین است
و دیلمی رافضه چون بجزای افترای خود بمقتضای فلیتبوء مقعده من النار بجهنم رود ضرور است که تمنای
رجعت نماید و کلمه رب ارجعون بگوید احدی از مقلدین مجتهد استبعاد نماید که زینهار بخیال نمی آید که چنین
مجتهد صاحب قوت قدسیه علی ملأ فی هذا الکتاب وللفرقة الحیدریه روایتی را که موضوع باشد مضمون آن
باجماع تمامه هست حکم باعتبارش نماید پس ضرور شد نقل آن از طعن الرماح برداشتن و درین کتاب
یادگار گذاشتن تا هر کسی از ناظرین تا قیامت او را نکوهش و نفرین فرماید بلکه یکی مر دیگری
را وصیت نماید چنانچه اهلبیت طاهرین وقت وفات میفرموده اند که از رفضه بر حذر باید بود خصوص اهل عراق
فانهم اهل النفاق عبارتش اینست که چون این روایت بر کمال فضیلت وجود و سخای جناب امیر المؤمنین
و ایثار در راه خدا و ظهور معجزات آنحضرت دلالت تمام دارد فاضل معاصر بسبب غایت عصبیت
و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه گوارا نکرده بذکر بعضی از فقرات آن اکتفا نموده و درین باب نیز
تأسی و اقتفای خواجه نصر الله کابلی را که عادت بسرقه کلام وی نموده است فرموده لهذا اولا بنقل
آن روایت بتمامها می پردازم بعد از آن آنچه تعلق بجواب ناصب عداوت اهلبیت دارد بمعرض تبیین
می آید در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب معتبره ماثور گشته آنچه ملخص آن آنست که وقتی جناب امیر المؤمنین
بمکه معظمه رفته بودند اعرابی را دید که دامن جامه کعبه را گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از درگاه الهی
مسئلت مینماید آنحضرت پیشش رفته فرمود ای اعرابی چه میگوئی او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
منم علی بن ابیطالب گفت انت والله حاجتی بخدا که حاجت من از تو روا خواهد شد فرمود بخواه حاجت
خود را گفت که هزار درهم میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم که دین خود را ادا سازم و هزار درهم که بآن
خانه بخرم و هزار درهم که بآن تعیش در زندگانی کنم فرمود انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکة فاسئل دار
بمدینة الرسول یعنی انصاف کردی ای اعرابی و زیاده نه طلبیدی چون از مکه بیرون آیی در مدینه رسول خدا
خانه مرا بپرس آن اعرابی هفته در مکه توقف کرد و بعد از آن در طلب آنحضرت بمدینه آمد و ندا کرد کیست که
مرا بخانه امیر المؤمنین رهنمائی کند در آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه با وی برخورد و فرمود که
ترا بخانه آنحضرت می برم اعرابی از اصل و نژاد آنحضرت استفسار نمود چون دانست که آن گوهر شاهوار
از بحرین نبوت و ولایت است استدعا کرد که نزد امیر المؤمنین رفته معروض دارد که اعرابی که بتعهد
حاجت گذاری او فرموده بودید اینک بر در ایستاده است پس حضرت امام حسین ع بخانه رفته
آمدن او را بحضور قدس رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسی را فرمود یا سلمان حدیقه که رسول خدا
برای من کاشته بر تجار بخرید از ان عرض نماید حضرت سلمان حدیقه مذکور را بر تاجران عرض کرده بدوازده

هزار درهم فروخت آنحضرت ازانجمله چهار هزار درهم بآن اعرابی عطا فرمود پس مومنین مدینه که محتاج بودند
ازین معنی اطلاع یافته بخدمت آنحضرت شتافتند و باقی دراهم پیش آنجناب ریخته بود هشت هشت
ازان برمیگرفت و به یکان یکان عطا مے فرمود تا برای آنحضرت هیچ باقی نماند پس چون بدولت سرا
تشریف آورد حضرت سیده نساء العالمین گفت یا ابن عم فروختی باغی را که پدرم برای تو غرس کرده بود
فرمود آری فروختم بچیزی که بسبب دنیا و آخرت ازان بهتر ست حضرت خیر النساء در حق آنجناب دعا فرمود
بعد ازان گفت که من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی نیست که شما نیز مثل ما گرسنه اید پس آنحضرت
از خانه بیرون آمد تا چیزی قرض گرفته صرف ما یحتاج ایشان سازد و در آنحالت جناب رسالت
قدم مبارک رنجه داشتند و فرمودند که ای فاطمه پسر عمم کجاست عرض کرد که بیرون رفت فرمود که این دراهم
را بگیر و چون پسر عمم آید و یرا بگو که باین دراهم برای شما طعامی ابتیاع نماید و چون آنجناب بیرون رفت امیر المومنین علیه السلام
باز آمد و فرمود بوی خوش میشنوم ها ما پسر عمم یعنی رسول خدا آمده بود آنحضرت خیر النساء فرمود آری آن دراهم را بوی داد
و آن هفت درهم هجری بود آنچه آنحضرت فرموده بود باز گفت فرمود ای حسین برخیز و با من بیا پس ببازار آمدند مردی دیدند ایستاده
و میگوید که من بقرض الوفی الملی که قرض میدهد بخدای وفا کننده بوعده که خزانه کن مکانش از مال
و نعمت پر است یعنی بر که من عطای دهد چنانست که بخدای تعالی ان را بقرض داده باشد و عوضش
آنرا باز یافت خواهد نمود پس آنجناب بحضرت امام حسن خطاب فرمود یا بنی تعطیه الدراهم یعنی ای فرزند عطا
در همها را باین مرد بده گفت آری ای پدر بزرگوار پس آنحضرت آن درهمها را بوی عطا فرموده بدرخانه
مردی روانه شد که چیزی از وی قرض طلبد درینوقت اعرابی برخورد که با وی ناقه بود با آنحضرت
گفت که این ناقه را از من بخر فرمود پیش من ثمنها یعنی قیمت آنرا همراه ندارم اعرابی گفت من
ترا مهلت میدهم تا وقتیکه بهم رسانی گفت بچند اعرابی گفت بصد درهم فرمود بگیر این ناقه
را ای حسن پس امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابی دیگر باو برخورد
و گفت ما علی ناقه را می فروشی فرمود اگر بفروشم باین چه خواهی کرد گفت بر آن سوار شده
جهاد خواهم کرد در اول غزوه که پسر عم تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کند فرمود
اگر قبول کنی این ناقه را بتو بخشم اعرابی گفت صد و هفتاد درهم بتو میدهم حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمودند که بگیر ای حسن و ناقه را بوی تسلیم کن صد درهم ازان اعرابی است
که ناقه را بما فروخت و هفتاد ازان ماست امام حسن علیه السلام صد و هفتاد درهم از وی گرفته
ناقه را تسلیم نمود پس جناب مستطاب ولایت مآب فرمودند که من رفتم بطلب اعرابی
که ناقه را از وی خریده بودم تا قیمت آن را بدو دهم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم
در مکانیکه قبل ازان ندیده بودم کناره راه پس چون آنحضرت نظر بمن کرد تبسم نمود و گفت

یا ابا الحسن اعرابی را می طلبی که ناقه را بتو فروخته تا قیمت آن را بوی رسانی گفتم آری بجدا
فدای تو کردند پدر و مادر من فرمود یا ابا الحسن آنکسیکه ناقه را بتو فروخت جبرئیل علیه السلام بود
و آن کسیکه ناقه را از تو خرید حضرت میکائیل بود و آن ناقه از ناقهای بهشت و آن درهم از نزد
رب العالمین بود که ملے ودی اشاره بعبارتی است که آن سائل گفته بود که من متعرض الوفی
للملے بعد ازین مجتهد الزمانی که این روایت معتبره از ارشاد دیلمی آورده و اقرار کرده که در
کتب معتبره دیگر نیز محدثین شیعه آورده اند میگوید انتهی انتهی است روایت دیلمی در ارشاد القلوب
اکنون بکمین می نویسد که در موضوع بودن این روایت چه شبهه باقی ماند که امام حسن ع درین مجلس
پیام اعرابی رسانند و حسن مجتبی در داد و ستد بکوشند و مهار ناقه بکشند در وقتیکه هنوز غره
بدر را محلّقی باشد فاعتبروا یا اولی الابصار قریب است که بر سر مقربان و مدعیان مزید ولای
اهل بیت سرور عالم صلی الله علیه وعلیهم صاعقه تشریر بار افتد بعد ازین اگر آدمی بعقل خود
رجوع کند میباید بصحبت علما و طلبه علوم نشیند که امامین در آخر عمر شریف مغوف را برهم می زدند
و بر گردن شریف سوار شدند در معاملات مذکوره چگونه شریک توانند شد و مزید تعجب آنست که مجتهد
ایشهم یاد نکرد که صدوق شیخ المشایخ رفضه در علل خود چه روایت می نماید که چون سبط اکبر گفته بود
ابوبکر را انزل عن منبر ابی امیر المومنین فرمود بتاکید تمام که این سخن بتعلیم من نیست عمه میداند
که او در عین نماز با حضرت چه معاملات میکرد انتهی مختصر المخصا اگر زمانه متقدمین امور گر
این توجیه بر زبان صدق ترجمان نرفتی و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشادندی که
تقلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهور است مثل شرح مواقف و از رسائل فرق نیز
واضح است که عادت ایشان خوشامد امرا و خلفا بود و یاد داری یا نه که مجتهد لاثانی درین
کتاب یعنی تشیید المبانی نیز قول امام حسن ع آورده و توجیه حیدری را کرم الله وجهه یاد نکرده والحمد
لله که درین مقام نیز حجت بالغه الهی در کمال ظهور است که وزیر نیک محضر هم در کشف الغمه می نویسد
که عمر بر سر منبر بود و امام حسین ع گفت از منبر پدرم جدا شو و عمر تاب نیاورد و دیگر بست و گفت راست
میگوئی که منبر پدر تست نه پدر من و امیر قسم بخورد که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منبر زیر
آمد و امام حسین را در کنار گرفته به پهلوی خود نشانید و در فضائل او بر شمرد که حضرت پیغمبر فرمود محافظت کنید
در باب عترت و ذریت من که خدا او را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسیکه بیازارد مرا از آزار
ایشان انتقام الهی متوجه باد بطائفه شوم که چنین محسنین و فدائیان اهلبیت مکرمین را دشمنان
قرار دادند و بالجمله اگر عبارت اصول کلینی را که در سجا نوشتم نفهمیده بار دیگر بشرح فارسی آن که
از محقق خلیل قزوینی است رجوع کند تا بداند که او بعد از روایت ثانی در ولادت امام حسین ع

ونقل حال وفاتش بعبارت ومضی فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع واربعین ومضی وهو ابن سبع
واربعین سنة واشهر انتهی فاطمه بنت رسول الله میگوید که زاده شد حسن بن علی علیه السلام چندمان
بزدی چرد در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت ومنقول شده که او فرزند
شد در سال سوم ورفت از دنیا در ماه صفر در آخر آنماه از سال چهل ونه ورفت از دنیا در حالیکه او فرزند
چهل وهفت سال وچند ماه بود ومادرش فاطمه بنت رسول صلی الله علیه وآله است بدانکه درینجا بخاطر
میرسد که از کاتبان کافی سهوی شده باشد بجای واشهر الاشهر باید چه هرگاه ولادت در آخر ماه رمضان
سال دوم باشد مثلا وفوت در آخر صفر سال چهل ونه باشد عمر او چهل وشش سال ونیماه خواهد بود واگر
گویند جواب بر دو وجه است اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام وبعثت او وهجرت او وفات
او در ربیع الاول بوده مبدا تاریخ هجری نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر باستصواب
عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرد مبداء تاریخ هجری را واز ربیع الاول بمحرم انداخت
چنانچه ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کرده وشاید بود که این تاخیر برای آن باشد که شنیده بود
که در محرم مصیبت عظیم بر سر اهلبیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم باصطلاح سابق است ونه باصطلاح
لاحق که تاریخ وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول سنه میشود دوم اینکه این تاریخ وفات نیز
در تحت ورود داخل باشد ومرضی مصنف نباشد بلکه مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که
می آید در حدیث سوم پس ومضی در اول بتقدیر وانه مضی است ودر دوم ابتدای کلام مصنف است
گوئیم تدقیقیکه در جواب اول باشد بجای خود است وبآن میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که سنه
اثنین وسنه ثلث باشد اما درینمقام خوب نیست چه سن فاطمه علیه السلام در وقت هجرت هفت سال
بود وبعید است ولادت اول در سال اول خصوصا که مشهور است که ترویج فاطمه در سال دوم بوده
وجواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظایر این ساکت نشده از بیان تاریخ اعتقاد خود
واولی در جواب نیست که قائل شوم باینکه سهو کاتبان در سنه تسع واربعین شده چه آن منافات وارد
با حدیث دوم انتهی کلامه وبعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می گراید که ولادت امام حسن را
بعضی در سال چهارم نوشته اند وبهر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند بالاجماع وچون سبط اکبر
چنان نباشد که واضعین روایت از تلامذه ابن سبابعین نوشتند وپیروی شیاطین کردند پس معامله که
امام حسین کجا گنجایش داشته باشد که در روایات ایشم وارد است که حصول تعلق آنجناب با شهادت
کشیده بود وعلاوه کذب حضرت میکائیل لازم آید که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه جهاد است
در غزوه اول حضرت و آن بالاتفاق همین جنگ بدر است زیرا که بعد از رسیدن امامین بسن مذکور
توقع شرکت بجنگ بدر داشت آیا این از آن قسم بود که ملائکه تمنای معیت جناب سید الشهدا داشتند

شهادت

چون معصیت و تمنای او ویاد عرض کردند حکم شد که بروید و مار از تشک پر بدر آرید و ایشان در جمع انبیا
بکردند چنانچه بر ناظرین کافی از نسخه صواعق مخفی نمی ماند پس گویا تمنای میکائیل علیه السلام نیز از همین
قبیل خواهد بود که مردم از اهل فضول خواه بایع باشند خواه مشتری ازین قسم بسیاری از کلمات بر
زبان آرند و نیت آن حرف ندارند لاجرم توان گفت که او معاذ الله آب از دریای جابلقا بی لجام خورد
چنانچه قدمای معتزلین با عتراض در مکاتیب و راه بجای نه بردند خوردند و حواس خمسه را بر مذهب متکلمین
و عشره را بر مذهب حکما یافتند ولیکن خوب معلوم نشد که برادر خورد یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
نیت نیک و اعتقاد داشتند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ایا در کتب شیعه
که فارسی خوانان یاد دارند بنظر نرسیده که چون ملائکه خصوصا رئیس الکروبین بر جناب حضرت سید الاولین
و الاخرین همراه این گروه والا شکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش اهلبیت طاهرین خصوصا
جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید بعمل آوردند و ایشان اری و بلی گفتند و هر چه بر ایشان گذشت
بر اصول اهل فضول بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول شد معاذ الله من
ذلک بعد از ملاحظه این سطور کجا باقی ماند انچه مجتهد از آغاز تقریر بر زبان درازی در حق صاحب تحفه
کرده بود که حدیث مشتمل بود بر فضائل آل عبا دلش اجازت نداد که تمامش نقل نماید بالجمله مجتهد پس فقره
مسطوره و محذوره هر چه در عالم بی حواسی در دلش خطور میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبه نسبت
سید هر یکسانیکه لقب شیعه برای قدمای شان مقرر بود و زراره شیطان الطاق و هشامین و شمس
کلاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوی خود کشیدند علامه دهلوی و صاحب صواعق نور الله
قبرهما هزاران احادیث صحیحه در فضائل اهلبیت مطهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش بدینا
در رفضه ازین خیرها در رسی کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مزخرفات شیعه چه در کار ایا احادیث
معتمده در فضائل این برگزیدگان بارگاه الهی مفقود بود یا مثل شیعه کاسه لیسی دیگران را قصد کنند و دروغ
بر کسی بعمل آرند که صفت صدق و صفا از ایشان مسلوب یا مانند خمیر نواصب طینت اهل محبت
با وصف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رفضه محتاج بموضوعات اند که الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ نزد شیعه
کارفرمای بی دین متتبع شیاطین ست که نتایج افکار خویش را مدعی شده و منتهی در هر دم و هر قدم
ملمعات ادعیان گشته همچنین حال مجتهد فانے وغیر او که دکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند و در معارف
بنجیر خوانی پرداختند بلی صاحب تحفه قدس سره العزیز شان مقتبسین دارد و مضامین عبارت بعینه
را بفارسی سلیس هم بکمال بلاغت ادا میفرماید چنانچه از دیباچه کتابش هر کسی از اهل فراست سابق
و با وصف شان مقتبسین بطریق تبرع باب فصل بر اصل می فرماید عفا الله عن شر النوائب و جزا
ه الله فی الدارین خیرا الحاصل بعد ازین امور بار العنایت ایزدی حاجتی نماند که تاریخ ولادت شان

ستیدان وصف تشکن عنیملان از کتب عقیدان بنویسیم بلکه آنچه در تاریخ حسن مجتبی از کافی آوردیم کافی بود
تکلیف کشیم بنقل عبارت شرح فارسی برای تفهیم مجتهد الزمان فی زماننا الثانی - لا ثالث نیز بر دیده ایم و لیکن از زیادت عبارت فوق
فواید دیگر نیز ملحوظ بود حرفی از آن اینست که عبارت کافی را بر سهو کاتبان حمل میکنند و اگر جایی احیانا آن چنین امر را
در بعض الفاظ بعمل آریم بگوش ظاهر هم نمیشنوند تا بگوش دل چه رسد فضلای اهلسنت گفته در روایت غضب فاطمه
الخ که در اصل وحدت بود راوی بفهم خود روایت بالمعنی نمود و پیغام یعنی طلب را موقوف فرمود و باز در آن
کلام نکرد و لایق شان جناب سیده این بود و هم شان صدیق اکبر بر جا ماند که هر دو در اصحاب و اهلبیت کرام برگزیده
بودند و نیز وعید شدید کتب فریقین در باب هجران سیما کافی کلینی بجناب سیده متوجه نشد الی غیر ذلک من الامور التی
یلزمهم بهذا ذلک و برین امور ادله و براهین بر مدعا قایم است چنانچه در مجلد اول این کتاب بملاحظه آورده باشی
که رگهای گردنهای سرفرازان قوم ضلالت و گمراهی در انجا پیچ و تاب شکنجه عذاب الیم پیچیده و هیچکسی از ایشان
راه فرار هم ندیده و لیکن بوجهیکه از طرف علمای رفضه خصوصا ملا خلیل قزوینی بلکه از جانب جاهل اعور یعنی کلینی
میتوان کرد نتایج افکار شان اینست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها کی حقیقه در اهلبیت جناب
سید المرسلین داخل بود معاذ الله بلکه انتظامش درین سلک زینهار نتوان شد مگر حجاز الغرض عارضین و اعتبار
معتبرین فَوَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّیْنِ اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَحْکَمِ الْحَاکِمِیْنَ اینست حال شارح
قزوینی و کلینی و اگر تهذیب شیخ المتکلمین ابن کثاهی بسا خواهی دید که او به تحریف رواه هم حدیث را حل مینماید
چنانچه نمونه را پیشکش کردم و برای اظهار مقامات دیگر انتظار بردم و متحیرم که سواد الرامیه تا کی بپایان
رساندم دعا لیکن اینقسم توجیهات قبل از نیم گوش بس گردیده باشد که کار با شخصی افتاد که بسیاری از امور
تنکه ار تمام در رساله چند که از اجرام تب فرموده و پیری نابالغی خود را بر مقلدین خویش وا نموده من بعد حکم
شارح ناصب عداوت اهلبیت مکرمین رجما بالغیب در ممالف الظلام ست عند العلماء الاعلام از کجا باین
امور مطلع گردیده و درین حرکت برای فاروق و ذی النورین چه فائده اندیشیده شیطان چون بعضی بیدار
کرد که زود برخیز ورنه آفتاب از مشرق بر می آید و نماز صبح فوت میشود و فائده که به نیت خود مضمر داشته بود در کتب
درج شد مولوی معنوی انرا بنظم کشیده از موع قزوینی باید شیعیان او را سوال کردن که آن فایده را بیان بکن
در نفاق از شیطان همیگرد ظاهر اینست و بر خیالات رفضه باید که این تاثیر از برای حضرات اهلبیت مغلین
سفر باشد خلفا مکرمین بکار آید ورنه درباره قزوینی تو انگفت ؎ این گل دیگر شگفت یعنی محبت برباد و گناه لازم
لیکن دیگران را این امر محتاج فکر و غور است و فرصت کجا که بقدر مدعا درین باب بدست آید و لیکن بنظر سرسری
چنان بخاطر میگذرد که محرم را ابتدای سال هجری از آن قرار دادند که شاید چون وقوع مصیبت عظیم تعدد
و تاریخ شنیده بودند ایشهم بگوش شان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و سانحه کبری از فرقه شیعه بعد و را آمد
که امامت را بعرض برین رسانند و باز از تیغ بیدریغ خون فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در کربلا بریزند

پس سیه‌روئی شان در عالم زیاده‌تر مشهور گردد و این امر خود از شرح صحیفه سجادیه رضی الله تعالی عن صاحبها هم
نسبت دیگر جا بجا پیدا است که معامله ائمه و شیعه واحد است نسبت آنکه اصل فطرت یکی از طینت است الغرض علاوه
بسبب عداوت راشدین کور و کر شده اند در بیان مطاعن هیچ یکی ندارند و آنچه زبان زد هر خاص [illegible]
سرور عالم مبدا و منشای فتح دولت اسلام شد هجرت را ملحوظ داشتند و سبب برای [illegible] آنکه این ماه از آغاز سنه
شهور عربیه بوده است چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می‌انجامد نیز در کتب لغات و محاورات نوشته
که محرم از آن گفته اند که قتال درین ماه حرام بود مختصر آنکه شارح درین مقام کلام بکمال شوخی و بیباکی نوشته و داد هرزگی داده
و از انجا که کار اصحاب کرام بمقتضای حدیث سرور هر دو عالم مشورت می‌بود که ما خاب من استشار و تدارک ما فات شود
جناب امیر و اصحاب آن جناب بود بایستی در باب تعرض لب کشادن و دل را بر احتمال این امور بستن که مخالفت
قرآن مجید باشد حیث و تعلق با آنکم اذا [illegible] زیاده در کتب شیعه ندیدی که ابوبکر انکار داشت که امامت جناب
شریف نماید و خود امام شد کما فی جلاء العیون اگر ز قصه هزار تدبیر و مکیدت خواهند که فضائل اهلبیت الاطهار و مناقب
اصحاب سرور ابرار را برهم زنند شهاب ثاقب کتاب و سنت مکائد ایشان را بباد فنا میدهد و اتفاق ایشان را
بسلاسل محبت از سر گرفته باثبات میرساند و واضح میگرداند که احکام و استواری خلافت راشدین از ارتباط
و اخلاص همدگر بوجود گشته و بیک نحو هر یکی برای دیگری بطور پیوسته فاروق اعظم با اعتراف این ناصب
عداوت امهات المومنین ۴۰ اصحاب سید البنین ۲۰ یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی که تعلق بامر فدک دارد گفته
با فاطمه زهرا این تقریر را با بگذار تا انتظام امور مسلمین نمایم و داد جهاد کافرین بدهیم ورنه خلافت را ایشان
جناب سیده از اجمال گذاشت و سلب عهده مذکوره روا نداشت معاذ الله مگر دشمن دین پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بود که خلافت از ایشان بستاند و ملت و شریعت را تباه گرداند باز بنده میگویم که [illegible] بر
اصول شیعیان بالقطع معلوم آنجناب بود که نمی‌بایست از عهده بر نیاید و بگوشه نشستند و خاموشی [illegible]
اگر گرگان با فراس بر دارند ایشان بر خویشتن نمی‌بندند پس ضرور است که عهده خلافت بدست شان مسلم باشد
چون حال مجتهد مجله دار خریف فرین کناس [illegible] انستی که حکم او درباره صحت آن واقعه که بالاجماع و اتفاق امت
موضوع است بجوی نمی‌ارزد و خلاف واقع است اکنون اگر تاب شنیدن حرفی چند از افترات مجلسی قدر [illegible]
او داری بشنو که از سهم در جعل و افترا افزونست و بعضی از مواعید راقم الحروف که درین مقام بود بوفا مقرون
میشود پس بدانکه حضرات امامین روزی بتقاضای حاجت بیرون مدینه طیبه رفتند و بطوری نشستند که پشت
مبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تعالی بکرامت ایشان دیواری حائل گردانید چون فاروق از آنجا
میگذشت پرسید تا بیان فرمودند گفت خبر دارید تنها میایید الحال از مجتهد حامل اسفار باید پرسیدن که بیت الخلا
قرار یافته بود چگونه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود به بیت الخلا نرفتند و هرگاه این امر
را بحسب ظاهر این ناصبی دشمن تمامی اهلبیت طاهرین و سم مجتهدتان تجویز نتواند کرد پس اعتراض و درباره

بیت الخلا و بدر رو که در کتب قدیمه ایشان مذکور ست و من اینوقت نام کتاب بیاد ندارم از دائره انصاف البته بدر
رفت و حاجتی بدان نماند که طلبه علوم دینی فکرے بجز این نمایند بلکه حکایات ظرفا کما سبق برائے تاریخ دانے او بر
زبان آرند و راه زوال هر دیار مثل شیطان الطاق گردانند که باوجود منع حضرت امام صادق ع عجلت پیشگے در
مکابره مینمودند تا نمایش طلا از آن مسطور و دار صحبت انجناب شد بحدیکه سفارش اصحاب را در حضور او زینهار نمینمودند
چنانچه از کتب معتمده شیعه مجملا و مفصلا بارها آوردم و زبان کثره گویان و دهانهائے ژاژخایان و عیب جویان
بر بستیم آمدم بر ذکر افترائے مجلسی و پیشوایان او که مدعے آن همی شدند که فاروق معاذ الله بعد از تهدید و ترهیب خواست
که طپانچه بر روے مبارک امام حسین ع بزند فوبال علی المفترین من الاولین والاخرین اینکه شنیدی بطور اجمال
بود اگر تفصیلش آرزو دارے باید شنید که مجلسی مقتدائے قوم مفترین اگرچه جمله بد نسل را آتش تبرا لهے
مانند این سیاه رو سے با آتش تعزیرات اللهی خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت اویند بسبب آنکه
وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلائق ست یا بجهت هدایت بهر حال بر رجعت
او امیدوار باید بودن چنانچه مدلول اصول امامیه ست و بحار و غیران بمفصل مذکور در کتاب جلاء العیون
میگوید که الضعا قطب راوندی بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که روزے
امام حسن و امام حسین ع برائے قضای حاجت بیرون آمدند تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را تنها یافت
خواست که ایشان را هلاک کند ناگاه صدائے شنید که اے شیطان میخواهی با دو فرزند محمد دشمنی کنے و دوے
روز بابا در ایشان کردے آنچه کردے و بدعتها در دین خدا پیدا کردے و خلافت اهلبیت غصب کردے
و حضرت امام حسین ع نیز سخنان درشت باو گفت پس دست راست خود را بر داشت که طپانچه بر روے
آنحضرت بزند حق تعالے دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طپانچه بزند دست چپ
او خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالے مرا رها کند و دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خداوندا او را ازین بلیه رها کن و این را عبرتے
گردان برائے او و حجتے گردان برو پس حقتعالے دست او را رها کرد با ایشان روانه شد و نزد
امیر المومنین آمد و با آنحضرت شروع و مخاصمه کرد و این واقعه چند روزے بعد از بیعت سقیفه بود پس
گفت اینها را بکجا فرستاده بودے که برائے تو پیغام ببرند حضرت فرمود نرفته بودند مگر بقضای حاجت
پس یکے از منافقان که حاضر بود ردائے حضرت را کشید تا ردائے حضرت شق شد حضرت امام حسین ع بآن
منافق گفت خدا ترا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه قدم ساقے کنے اهل و فرزندان خود را و آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق دختر خود را برائے مردم مے برد تا آخر این قصه گویا داستان عمرو عیار ست
غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مربوط و دلکش ساخته اند که هزاران کس برائے شنیدن آن
مشتاق میشوند و برائے این هر خرفات باوجودیکه مجلس خانه دار باشد و اصطلاح اهل لکهنو کتستان

نشان میروند بعد از فراغ این محدثات متحیر بودم که در تکذیب رقعه چه صورتے پدید آید اگر دیدها به بغیت
بدوزند و از کاد کاو دست بر ندارند عقلاے هر قوم را امتحو که بر دیار گرداند که از ملهم غیبے چنان مضمونے
در دلم پیدا شد که فاروق در تعظیم و تکریم اهلبیت دقیقه فرو نگذاشتی باز بهین اصول و جال کلینے را چنانچه بارها
دانستی که چون جناب سیده روزے او را یافت بر ملا گریبانش بقوت هر چه تمام معاذ الله بسبب بے خودی کشید
و قوت و بطش او بر ناظرین حیات الخلود ظاهر که چند صد کس از مهاجرین و انصار در مقابله وقتیکه اعضا مخنوق گردند
جناب امیر را خوار ساخته که به یزید عاجز شدند پس فاروق وا دو سر فرود انداخت حتی که زبان را حرکت نداد
و راه مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی هذا کما عرفت انفا و الحمد لله که خود شارح به بعضے از مقامات
در عین مابه النزاع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروقے را دانستند و راضی شدند و سخن او را شنیدند
و در و نفرمودند و درین وقت نیز جز عرض و التماس مصلحت چیزے نگفت و هرگاه امام حسین دامنش
گرفت سر بسر جز ملاطفت و مهربانے امرے از وے بعید و رنیامد کما عرفت انفا و این امور در اغاز کتاب
مفصل شده درینجا بالاجمال یکدو حرف تعلیم آوردم بالجمله فاروق اعظم عادت همین داشتے که خود را چون
غلامان سید اشتے چنانچه جناب امیر نفس نفیس خود را یکے از عبد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دانستے
کما فی اصول الکلینے و هرگاه کسے از فرزندانش راه حفظه سپردی دفاتر مناقب آقاے ایشان کشادی
و این امور بحد شهرت و استفاضه رسید و آنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقا که
بالاخر علماے لکهنو از مرشدین و مجتهدین سرکاے ایشان در حقیقت فارغعلی از تمرد خویش نوشتند چنانچه
در رد بعض اوراق ایضاح مندرج ست و قدمره غیر مره و بدلوش غیر ازین نیست که جز چندے
از مطاعن که مابه النزاع ست و سخن در آمیز در طریق خلفا تعظیم و تکریم اهلبیت بود که در وقت یزید فسق
و لهذا صورت فوج کشیے در کوفه واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی سپردند همراه ایشان آنچنان حضرات معامله
ائمه میکردند که امام حسین با یزید کردند انهیه یکسو معنے اَنْزَلَنِي الدَّهْرُ ثُمَّ اَنْزَلَنِي الدَّهْرُ حتی قیل
علی و معاویه چه تواند شد و اگر معاذ الله شخصے را چنان ذلیل و حقیر کنند که او را مخنوق سازند دخترش را
غصب کنند در زوجه اش را آزار بنمایند و خانه را بسوزند البته او را باید که انتهاے مصائب و انواع
ظلم ظالمین را وقت آه و ناله بیاد آرد و ازینجا ست که صاحب تحفه الزام میدهد که اگر آدم حسد ائمه میکرد
بایستے در سبب اخراجش از بهشت ذکر این گناه کبیره کردن نه خوردن چند دانه از درخت گندم و یا اینهمه که نقل
و فراست دانستی هنوز دلائل دیگر ست که در عین خلافت خویش فاروق اعظم آنچنان با امام حسین
فروتنی کرده اند که کسے دیگر بعمل نیاورده از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود که
که فاروق از تکبر شهربانو و تیز زبانے او بهم بر آمد و خواست که او را بفروشد و حضرت امیر فرمود که باید
او را اختیار ساختن هر که را قبول کند او شوهر اوست گویند اول عمر رو بروے او گذشت به بنیه کشاد

کشتائی و سربلندی شهربانو فرموده پیرست بکار من نمی آید اگرچه خلیفه روی زمین باشد باز جناب امیر ع
با انهمه بطین بودنش رو برو آمد و هرچند قبل ازین حضرت زهرا شکایت صورتش علی ما فی البحار
نقل کرده بود دیگر شهربانو پسندید و گفت خوب ولیکن فاطمه ع زهرا را چه جواب توانم داد و هرگاه امام حسن ع
را دید گفت سبحان الله ولیکن مطلاق ست یعنی طلاق بسیار میدهد پس دست بر دوش امام حسین ع
گذاشت به بین که اصفهین و مفترین امامیه تشیع ادراء العرش برین رسانیدند حالانکه او و بزرگانش
در آتش پرستی مبتلا بودند و همین جهت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و بدست
مهاجرین و انصار سلطنت ایشان را پامال گردانید و قصه تشیع و تشریف آوردن جناب پیغمبر صلی الله
علیه و اله و سلم و خطبه نکاح خواندن میانه او و فرزند خویش امام حسین ع بعنوانی که جب آنکه کمالی توجه بدیکها بینی
وعشق و عاشقی شهربانو و بعجلت تمام دست قبول بر دوش مبارک بی چون و چرا نهادن فرع است
و طوبی دارد و صد در التباس و نسیان از جناب رسالت مآب چنانچه در نکاح امام حسن عسکری ع
با خاتون نرگس نصرانیه با وجود آیت وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ و تدارک ما فات که در هر دو مقام
از جناب فاطمه علیها السلام بوقوع آمد و عادات آنجناب بود از احسن قصص و عجائب روزگار بود نگفت
بخافت تطویل و اندیشه انیمعنی که خاطر نفقر نعابه تحریرش برای بیان فوائدش جوش خواهد زد متروک شد
ولیکن اخیر یکه درین فصل ذکرش ضرورست و مقصود اصلی انها بالنست آنکه فاضل طبری در کتاب
کامل بهائی میگوید که بعد از آنکه شهربانو زوجیت امام حسین قبول کرد فاروق رض ترتیب در شادی
حکم فرمود امام حسن ع را سه روز بر اسپ سوار نموده نماشیه او را بر دوش خود کشید و جلو داری هر روز
حاضر می شد پس ازینجا قیاس بکن که چون سلطان روی زمین خادم ست حضرت امام حسین ع باشد
کوکبه سواری و اجتماع خلایق در چه مرتبه خواهد بود و همبرین قیاس تعظیم و تکریم را در باره حضرات اهلبیت
مسطورین بخلافت عمر حدی نبود اطرف آنکه چون ذکر این کتاب بتقریب بیان شادی کدخدای بر زبانم آمد
بعضی از معترین زیر لب تبسم کردند یعنی متکلم میانه مولف و مولف امتیازی نکرد پس ذکر این کتابها
از مجالس المومنین قاضی رطل بوق ضرور پنداشتم تا حال عامه بندان و سربلندان طائفه زیاده تر
عیان شود و غفلت و بی تمیزی ایشان بغایت قصوی انجامد گویند شخصی در مطلب علویخان نشسته بود
و مرض بواسیر داشت چون رو برو آمد او دانست که آن مرض دارد بیان نمود اتفاقا از زبانش
انکار بر آمد فرمود که مرض بواسیر داری ورنه از نشستگاه خود خبرداری الحاصل قاضی در ذکر بهاء الدین
محمد بن صاحب و افتخار بر ریاست آدمی نویسد که مجلس شریف مجمع فضلای حق جعفری و محط
رجال ادبا و فصحای اثنا عشری بود و مولانا فاضل حسن بن علی الطبرسی که از جمله فضلای امامیه بود از
بتقاضی مجلس شریف خواجه بهاء الدین محمد بود و در خطبه کتاب کامل بهائی گفته الخ و بعد ازین رفضه

اختیار دارند خواه فاروق را هم بدین عداوت اهلبیت متصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
و شنیده باشی که او درین باب نظیرے ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجه او نمیرسند و هرگاه
حال دشمن ترین دشمنان چنین است حال صدیق ازینجا قیاس بکن و از عجایب ترهات و خرافات آنکه
مجتهد خود را در حضرت حیدریه با اینهمه او را بجنون متصف میدانند قاتلهم الله انی یؤفکون هرچند اهل کتاب
نیز او را دشمن میدانند ولیکن اینهم میگویند که چنین جد بمرو ناظم در اهل اسلام پیدا نشده است آری هرچه دانا کند
کند نادان ولیک بعد از فضیحت بسیار هیچکسے از عقلا در جهان باشد که حال فاروق بروایات شیعه در بیان
قرار است بسنجد و ایشان را بدترین حیوانات نداند و از اینجاست که بعضی از شعرا ملهم شده در تاریخ مجتهد
خانے تا ماده خنزیر بصیر ابادی بے کم و کاست برآمد و هرگاه که جانور بد کور بر قاذورات حریص تر است او
انچه در خاتمه صوارم و خاتمه ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجرید اعاده میکرد و بریدن می لیسید
و جنونش که بارها بذکر سببش بیان کردم نوبت بدان رسانید که تا بازار هزاران پیاده و پیاده آمدی و چون طبیب
را خواندند که دست شفای او مشهور بود بار اقسم صدق مودت میدانستند و در آن زمان از غایت
حلم و وقار و صدق گفتار از اولیای شمرده بیان میکرد که طشت ده بر دلیش آورده و هادر الاشکال کما کان
ولیکن هرچند خواست که بیند بنظر آنکه در تیه چه برآمده و علاجش آسان گردد از اسباب و علامات لیس
نزد وی برند و او را نمودند و مقصود آن بود که شدت جنون او سبک گردد و کسی را بر گماشته بودند که خاشه
ابن سبا لعین را بر او میریخت و در آن مکان نبود و این طشت را می برده مخفی نماند که کلام +
در اقرای مجلسی مقتدایان او بود که عمر خواسته که امامین را در صغر ایشان هلاک نماید پس میگوییم که در
زمان حضرت اگر رعایت قول کاهنین و منجمین مانع بود تا بسبب اظهار مودت و آتش هتمامے از رحمت
خود در سید بارے فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از هیچکسے نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را می خواست و الحمد لله که این امر موقوف بر توبه دارند و التائب
من الذنب کمن لا ذنب له اگر بفرض محال مسلم داریم که خواست که طپانچه برند پس عین خیرخواهی تواند بود
تا از شر اعدا لا سیما مصداق اشد عداوة آمین باشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت ص با وصف
فرط محبت باین فرزندان بضرب دنیکر تادیب پرداخته و امیر المومنین علی جوانی امام حسین را از تعزیر
معذور نداشته وقتیکه قدری عسل برای مهمانے از مشکی بدست قنبر گرفته و قد تقرر ان الظفر اشتا لیهم
و کالغضب ایضا تغیر بر کیفیت که تازیانه بدست گرفته قنبر را فرمایند که او را حاضر بکن کما ذکرنا اما رفتن فاروق
نزد جناب امیر پس وجه انیست که برای مزید محبت و خیرخواهے باشد تا ایشان را تنها نگذارد حالانکه
عمر از جناب مرتضوی چنان می ترسید که در بیابان نگاه بر دیکه کمان تیر را بزه کشیده اثر دها گردید مثل عصای
حضرت موسی کما فی الخرایج و ترجمه اش که خونش تا مرگ در دل داشت و با متثال اوامر فرمایش

بجاست تمام علوم و کرامات پرداخت من بعد درو خرافات محمد تقی رجا مع باید تنبیه نمایم که از تشکیک و اقوال
و نقل با تعبیراتی نماند و آنهم با قامت ادله نقل بین حزره چار ونیم که هرچه میگویند پیرایه شان بدون دلیل و برهان
کرا عرفت سابقا و لا حقا و انهم ان شیح با عدا آفریدگار است که تقریر چند را سابقا چنین دانسته بود با قدرت
الهی و انواع اقسام باستمداد آی گفتار آمدیم بدانکه از مذهب فریقین آنکس درست بر داشته که صدیق اقتفا یل
گفته به تطبیق شان جناب مرتضوی و انتقال تاریخ آن نقته و کم حوصلگی شان و قلت استمداد و دلها
معاذ از تعدی باید در تعلیم پاسبه از علوم تشکل عمر تیار داشتن شده که همه اعضا بر اصل خود مانده گر بطن مبارک
که بر جای خویش نماند و نیز پیدرپی نقل از مذهب فریقین یکسوی او تیار ساخته که بر نقضه تحریف قرآن المجید را با حفاظ
راجع میداشته و آن مسطور دهن دریده میشایاب ترقی برگزیده یعنی دریده گوی نسبت حضرت سید المرسلین بود
و این مضمون بدیهی است که اهل سنت قرآن المجید را منزه از این میدانند و دامن صحابه را از این آلودگی پاک اعتقاد
میکنند چه جای ختم المرسلین مهبط وحی رب العالمین صلوات الله وسلامه علیه و آله اجمعین و پیدرپی این نحو
نسبت تحریف را بصحابه مجازا میگویند و حقیقتش بر تحریر او آنکه رسول خدا این نسخه را که الیوم بدست اهل
اسلام است تالیف نمود موافق خواهشهای اهل النفاق معاذ الله در لغا نیکه برای الزام رفضه گویند که تنها
در علت بطنی جناب امیر را متشکل عمر تیار ساختند او از مذهب فریقین بیزار شد و آن تنقی که بر مذهب
خود در سعی بود از خاتم الانبیا صلی الله علیه و علیهم با حرف القرآن قرار دهد رئیس المومنین پاک باشد و آن
هوا شگفته عجائب عبارت پیر دیقانی در کتاب عماد الاسلام یعنی در مجلد اول نسخ باید دیدن که تعلق به
اثبات دارد و این کتاب نزد من عاریت بود وقت ضرورت بدست نیامده هر که درا بهم رسد باید آن را دیدن
و تمییز کند معنیش همین است تا چیزی دیگر و اگر حمقا گویند که یک ایزدی چنان بعمل آورند و صحف مقدسه
امه بدست که برای ایشان نزد من جبلان پیدران حکم بود و گویم که همان کتب مقاد مذهب و صحف احمر حکم قرار
که از هر چه خلفا بعمل آرند نیز نیامد تا بعیدن و از جای خود نباید جنبیدن ع کسالک بخبر بود زراه و رسم منزلها
و انحکم برای امام الامه و تبعه اهل عبا بود حتی گرفتن فار غطی از ینها فلیف او تما و انما آن سبب هم
از دین و دنیا منزه از عیوب است و نزد مقلدین محبوب که با وجه ده علو کعب که نزد شان از روایتی را
د بالاجماع و اتفاق فریقین موضوع و مفتری است معتبر و معتمد پندارند و نقل تمامش بطول
بر دارد و قاری ابی بن کعب را که قرائتش نزد ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین معمول بها با
ابی بن سلول بر شمارد و قائل بوفاتش در زمان حضرت رسول المقبول باشد
غیر ذلک من الاکاذیب و الاباطیل التی تخیل منه الدجال و غیر از سلسل علی با نشر خاصی کتابها المطوبین
اعنی کنقش الریاح فی کبد الضباح و لوازم عمارت از خشت و آب و سنگ در تشبیه شان فرو گوید
بچوب و آهن و تحفه تخصیص فی انفو بین بجو بیه و انهم بر مذهب اهل سنت که گاهی غیر از استعار

دو تشبیه چیزی دیگر دربن ابواب نگفته اند و بر مذهب صدوق رئیس المحدثین که اضلاع تشکیک تصریحا [illegible]
گوید ضرور بنگرند اند و بنزد او فکر بیت الخلا و بدبر و اهلسنت را ضرور بود که فقط تشبیه اراده کنند و حضرت پیغمبر را
در اصل خلقت مطیبین بدانند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا آن سلطان شهید
مقدس را در کتاب مستطاب خود اسناد خویش گردانند یعنی استناد بر او آنش فرمایند زیاده برین
نیست که بعضی از اهلسنت بر تقدیر یکه بدیت رفضه را نیز بر رفع شناعت از خویشتن دخلی نباشد کثرت
علوم را به بطون شریف بی دعوی انتفاخ الحقیقه از جهت تعلم یک باب راجع سازند پس فکر بیت الخلا
نیز مهار ایشان را ضرور نباشد بلی برای محدثین شیعه که با نتفاخ اضلاع و نفخ شکم حقیقة قائل شوند
در بیت الخلا ضرور باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص برنا انتقال میکنند و ابوبکر بیچاره را با کره
گردانیدند بجهت آنکه بیعت صدیق نموده و مانند جناب امیر بر بابی و دیگر را دخلی نداده [illegible]
نو برا ایمان بجان و دل قبول آورده یا از آن سبب که ابن قتیبه را شیخی چندی از معاصرین او در رد [illegible]
[illegible] کرده بود لذا بیروت به تقلید بعضی از منافقین از علمای بی دود گمان برده هیچ احتمال نیاورده که ابن
قتیبه درین باب دو کس اند یکی دینوری که سنی است و در کتب منقول دیگری ابراهیم که او هم کتاب خود را معارف
نام نهاد در فضل و در تنقید رفضه چنانچه بایدسرود و فقیر بعد مطالب معلوم کردم بعد مراجعت [illegible]
اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه دو ثانی ست که بحث را نشاید بلکه مصداق قول بزرگان [illegible]
باطل است آنچه مبتنی کردیده و عرض که بزرگان امامیه و ارکان ایشان الیق باشند باین نکوهش که بیت
ریا نمودند و تلقیب کردن امام الائمه در حق ایشان که اسبق بحاله اول تلمیح ایشان منکشف شده
جواب از طرف معاویه قریب باین تقریرست و اگر استخراج آن بر طالبه مشکل افتد و مجتهد الیسبا جمهور
ذهن و قلت قابلی که اثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد پس آنست که معاویه را [illegible]
جنگ و جدال شبهات بسیار بیش آمده و قرابن آن بکثرت بهم رسید چنانچه ما بر طور این مقدمه یعنی
[illegible] حل صاف صاف نوشته که جناب امیر قائل عثمان ذی النورین بود پس جنگ [illegible]
معلوم میدارد کما لا یخفی و ایضا مشکل نیست که حضرت عقیل با وجود [illegible]
آنکه رفاقت جناب مرتضوی گذاشتند امید وار حسن خاتمه بودند چنانچه محدث قمی در مجمع البحرین
نوشته پس چون از دایره رفاقت بدر رفته اند راست بگو که ایشان و اتباع ایشان بر اصول امامیه
معاذ الله لایق [illegible] معلوم گشتند یا نه و دیگر و دیگر مقبولین [illegible] امامیه حضرت پیغمبر را در
حالت احتضار گذاشتند و از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد [illegible] لا تحصی [illegible]
دارند پس [illegible] در شمان ایشان گوید بدان ما خوذ شیم [illegible]
آنکه این بدر رفتگان بعد وفات شریف باز برای انهدام بیوت اهل بیت و فتنه پردازی عود

نمودند و آتش خلاف و عداوت که قریب انطفا بود از طرف ایشان بجنبید طبعی
خویش سر کشید و حالات شان درین کتاب جا بجا پیدا است موجبات پریشانی دماغ اهل
انصاف از مقامات شان هویدا پس محبت رسول مقبول در ذوات شان کجا بود تا از مطاعن
محبت نجات یابند ببین با اسامه بن زید و دیگر اصحاب که باتفاق فریقین برای سفر
جهاد خیمه بیرون مدینه طیبه زدند و چون خبر اشتداد مرض و حالت احتضار شنیدند بچشم گریان
و با دل بریان بازگردیدند پس یقین است که اگر دیلمی و غیره او بارشاد قلوب ذره دل
و جگر قساوت را می گذاشتند و از وضع روایات و اضلال دست بر میداشتند و این
طاؤس بجلوه خود و غیره او مانند زراره و شیطان الطاق در زمان امامت نونهال نرگسی
وسوسنی دریای فی یا انتظارت های تازه و رنگارنگی بی اندازه رجعت قهقری نمودند
و بعلت رفض داد و رقاصی میدادند از آن رهگذر که مذهب رجعت دارد در تاویل حدیث معلوم
فکر او بجای نمی رسید بلکه بر فریاد رسوائی می کشید اینکه دیدی الزام روافض است بسبب
آنکه قائل برجعت اند و محبت حضرت که در سبب انقلاب عبارت رساله قدریه گردیده کلامش
سمیعه است نشگرف و نعز آن را که هنوز ثابت نکرده به دیلمی که مذهب صاحب فردوس
دیلمی رجعت است و کیف یمکن که او از اهل سنت باشد نه از اهل بدعت و قول برجعت
که محدث ابن سبا یهودی است کما فی الترجمة تاریخ السماطی الراسخی اختیار کند فاعتبروا
یا اولی الابصار فان التشبیه لصورة عمر والعیار لا یمکن الا فیما ذهب الله به و لا الا استتار اما بحسب
ظاهر پس دیلمی مالک بهشت فردوس مشغول است بحکم آنکه متبع مهاجرین اولین بود
چنانچه عنقریب حال متبوع بودن شان از مجمع البیان دانسته و آن زمره مقدسه
بحکم حدیث اطول کلینی وارثین جنت الفردوس بودند و بر هزلیات رفضه تمنای رجعت
خواهد نمود فکیف که فرزند سعادتمند که از بطن آن نصرانیه زائیده باشد که نکاحش
در حال شرک اتفاق افتاد و تجدید ونه و همدر زنده کردن اجله اصحاب همخوابه حضرت رسالت
مآب و امهات المؤمنین از ازواج مطهرات سید کائنات متوجه باشد و این همه بزرگان
دین را برای اصول رفضه علی ما فی البحار و حق الیقین و غیرهما من کتب
الشیاطین بشکنجه عذاب کشد حالانکه اصحاب و امهات المؤمنین بر همه
بنصوص قرآنیه واجب التعظیم اند و بالتعیین از آیت کریمه وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ
معنی حقیقی مراد نتواند بود فانه بدیهی البطلان چنانچه در ابوت آنحضرت صلوات
الله و سلامه علیه پس حضرت صلی الله علیه و سلم پدر امت مرحومه است در عظمت و بزرگی

وقبله وکعبه اهل اسلام وایمانست ازواج مطهراتش که بنص قرآنی انیست دنیا را پشت پا زدند ودار آخرت را
برگزیدند مادران مومنین اند نه امهات منافقین که منحرف از ثقلین باشند وقران مجید را منحرف دانند وجناب سیده
را بالیقین از اهلبیت سید المرسلین نمی پندارند کما فی الکلینی وشرحه للقزوینی الی غیر ذلک الطرف انکه درباب صدیقه
محبوبه حضرت سید عالم گویند واز کتب ایشان مثل تجرید منجم طوسی وغیرهم عیانست وکافره حربیه را باز دران
حجره مقدسه که خود امیر المومنین فرمود که بهتر ازان مقامی مقدس درجهان نیست کما عرفت نقلا عن کتبهم
آباد گردانیدن هذا لشی عجاب بالجمله بعد از فتنه جنگ جمل که باغوای ابن سبا وامثالش سرزد علی
مرتضی بکمال تعظیم پیش آمده ومراتب خیرخواهی وخدمت لایق حرمت وناموس اکبر حضرت پیغمبر بجا آورد حالانکه
کافر حربی نزد شیعه نجس العین است فکیف حربی معهذا فقط نخواندن کلمه پاک میشود اگرچه نجاست عینی دارد
الحاصل دیلمی رفضه را البته تمنای رجعت باشد چنانچه جوابش نیز از قران مجید واضح است یعنی اِنَّهَا كَلِمَةٌ
هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ پس البته دیلمی شیعه هوس رجعت مثل کفار دارد وزرا
تالی اوراکسی نمی پرسد لاجرم اگر تمنای رجعت دارد تا چندی از عذاب عالم قبر رهائی یابد عجبی نخواهد بود
که ائمه درین عالم از دستگیری شان عاجز اند کما تقرر فی الاصول پس مجتهد ناصبی طریقه عجیب را در قلب دیلمی نهاده
بدریافته اتباع او برای فریب عوام خواسته تا خیال کنند که مجتهد بر انقلاب هم قادرست ؎ خاقانی انکسان
که براه تو میروند۔ زاغ اند زاغ را روش کبک ارزوست **قوله** مشابهت عائشه ؓ با پایان شکسته درشوربا
کورشدن ملک الموت بیک طمانچه حضرت موسی **اقول** وبالله التوفیق من از مجتهد الزمانی این توقع داشتم
که او مطابق شهرت ذهن رسا وطبیعت فلک فرسا دارد والبته نتایج افکار خویش را در جواب نتایج من خواهد
نوشت نه چنین امور که ادانی طلبه در جوابش مغالیط او را شرح توانند کرد واو را اصحوکه هر شهر ودیار مقرر
خواهند نمود ودر حق او خواهند گفت که کسی بدین عظام رمیم که علما جوابش بکرات ومرات نوشته اعتراض شیعه را
از تقریر پایمال ساخته اند دل نخواهد بست اما اول پس باید درین تشبیه قباحتی را بیان نمودن حالانکه بر
هیچ یکی از محاورات عرب عربا بلکه اهل فارس مع هند قباحتی بنظر نمی آید که درین غذا آب گوشت ونان چهار است
که بهم آمیخته وهضمش آسان گشته که در التغذا از اقسام دیگر در گذشته واین طعام در حقیقت سر دفتر جمیع
اقسام است که اگر از کتب طبیه فضائل آن نقل کرده شود رساله جدا گانه باید تصنیف کردن مختصر اینست
که چون این غذا عند العرب بسیار مرغوب وخوب است مناط التشبیه شد پس بر محاوره عرب کلام را او فرمود گویند
چون بعضی را حکما متحیر گردانیدند که یک غذا باید خورد هرچه نزد تو محبوب تر باشد آن مردی عاقل همین
غذا میخورد وتندرست شد بالجمله قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظ ثرید مقصود شریف
مزید اهتمام در تعلیم است واز ان لازم نیامد که منقاری باشد برای معلم وهم متعلم و
منقار خود را در منقار بچه نهادن وحوصله را بکلفت تمام جنبانیدن ۔ معنی

قی کردن تکلف بهم رسیدن هیچ ضرر نیست در ینجا هم شکستن اعضا و ما یتعلق به حاضر رباشد اما ام
تانی پس هر کسی میداند که اعتراض شیعه کمتگی دارد و هم مقتضی انست که ناظرین و سامعین حکم نمایند
که مجتهدین و مقلدین شیعه غور و تامل بکار نمی برند نه روایات کتب خویش را بنا بر سلب حافظه یاد دارند
و نه آگاه میکنند که علامه اربلی این فرقه در کتاب کشف الغمه از انچه آورده چنانچه از ترجمه آن نیز هویداست
صریح عیانست که قصه طمانچه زدن حضرت کلیم الله و کور شدن چشم ملک الموت بجای خود ثابت
است تا بران تفریع نمود چنانچه می آید و حال غزارت علوم و مقبولیت کتابش هم از تالیفات
اردستانی و نحیر او واضح است و دو رچار دیدیم که ازین کتاب مجتهد ثانی لاثانی لقلم او خواهد امد انشاء الله تعالی
ای که حال عیب خویش تن آید بطعنه بر نفس دیگران فرمنید مجتهد خرف با محیب مصیب مقابله
دارد کجا نتایج افکارش که بعد از تتبع کتب رفضه برمی ارد و کجا هفوات ناکارش که عین تقلید
جامعین بیاض بی سواد مصداق سواد الوجه فی الدارین است ولیکن مزید بیچارگی مجتهد را چه علاج
که هنوز بتقلید دیگران با وصف محتاج اجتهاد بعد ازین عاقل یلمعی را اشارتی در مغلوبی ملک الموت
از دست کلیم اللهی بس باشد که این واقعه بجای خود حق نباشد فضیلت جناب سیده فاطمه زهرا
بر حضرت موسی چگونه لازم اید و متفرع گردد و بر خلق عیان شود زیرا که عیسی اربلی در کتاب مذکور
می نویسد که در احادیث معتبره وارد است که لفضیعه طاهره شدائد بیماری حضرت میدید و خیلی میگریست
و بر مفارقت انجناب جان بلبش رسید حضرت فرمود ای فاطمه اول کسی که از اهلبیت بمن رسد تو باشی
پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی که راضی بقضا نشد و در جوار و همسائگی رفیق اعلی تن برضا
نداد و با فرشته فرستاده خداوند مضارعت آغاز نهاد و ازینمقام واضح شد که جدل و جدال با ملک الموت
بعد از دانستن این معنی بود که این فلانی فرستاده رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما ممنوع
فَلاَ تَبْيِيْنهُم وَلاَ يُغْنِي مِنْ جُوْعٍ واگر حضرت موسی گمان برد که دشمنی در خانه من درامده و با من درآویخته
او را دفع باید کرد استدلال عیسی بر مفضولیت حضرت کجا پیش میرود لیس در ینجا بر صور خیالیه او تلاوت
لکن که غیر عیسی صعقا و الضا ظاهر شد که انچه در روایات صحیحه ما آمده و علمای ما فهمیده اند تصریح و تصحیح
نیست بر دانستن ملک الموت بودنش بخلاف روایات رفضه ورنه تقریب دلیل کجا فلیحفظ هذا التحقیق
فانه قاطع ماده التشکیک و من هاهنا تبین عدم کونه الزاما و در ینمقام امور دیگر که در تفصیل بکار آید
و دست دمای مجتهد از دیدنش گم گردد از گوشهای خاطر فاتر سر میکشد بیش از بیش است و حرفی
ازان اکتفا میکنم و برد فتر میزنم و میگویم که محتمل است که شاید بخاطر ملک الموت خاری ازین وهم
خلیده باشد که در جهان کسی نیست که من از دست او مغلوب شوم و او بر من غالب گردد پس
حق تعالی که دو کوشش یکی قطره در بحر علم تدارک خیال او کرده باشد و از دستی که در حق ان دارد دست

فوکزه فموسی فقضی علیه مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارهانیده باشد و عادت
الهی برین جاریست خصوصا نسبت بندگان مقربین از ملائکه و انبیا و مرسلین یاد نداری که موسی علیه السلام را
چون خدا برگزید و توارت عنایت کرد گمان برد که در علم از همه زیاده ترم با کسی گفت از تو کسی را از علم ندیدم فرمود
من هم نیافتم کما فی الصافی وغیره یا پرسیدند که اعلم خلائق امروز کیست و بخیالش افتاد که منم و حق تعالی بجبرئیل فرمود
که دریاب بنده مرا و بگو که سفر مجمع البحرین کند که یکی را از بندگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت
را تاملی از این خیال فارغ شوی پس صحبت بهم رسیده و حال شکستن کشتی و قتل پسری صبیح و ملیح و اقامت دیواری
که صدد انهدام بود معلوم شد و صحبت نبردی به پایان رسید و رنه بیش از بیش کرشمهای علوم لدنی جلوه ظهور میکرد
الی غیر ذلک مما لاتتناهی و از این کثرت اشاره کرده ام بانچه دیده ام در مناقب بعضی ائمه که فرموده اند که اگر من بودم
العلوم و حقائق را پایانی نبودی حالانکه در بعضی از امور محتاج تذکر حضرت خضر گشته اند کما فی احادیثهم و معلوم نیست
که قصد آن فرشته که موخرش بالا درین مجالد گذشته باشد و خبر عاملی در فضول همه یاد کرده در نظر مجتهد جامع کمالات
در آمده یا نه که در وقتیکه از آسمان و زمین اثری نبود یکفرشته از جمله ملائکه همه را آفرید و بعد از آفرینش بخاطر
او رد که منم و قهر الهی جوش زد و او را با تمامی مخلوقاتش خاکستر گردانید و اگر او را جهنم میبرد که مانع تواند شد که
لا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ شان اوست قال الله تعالی وَمَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ اِنِّیْ اِلٰهٌ مِّنْ دُوْنِهٖ فَذٰلِکَ نَجْزِیْهِ جَهَنَّمَ
کَذٰلِکَ نَجْزِی الظّٰلِمِیْنَ من بعید درین مقام یعنی کبر البطن شریف تقریری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر رسیده
قبل ازین در هفوات مجتهدان باقی ماند نهم قطع شود که بزرگی سید شهاب الدین نظر لیسا دانش اگر چه مسلم و لیکن
بودنش از مشاهیر و مرجعیت علما به تحقیق او و استناد ایشان بکتابش از نظر فقیر نگذشته و من کتابش را انکار نمیکنم
چنانچه پدر فانیش در کتاب مشهدی در رد ذو الفقار انکار کرده با وصف بودنش درین بلده و لیکن انتقید میگویم
که استناد علما و شهرت کتابش چنانچه مجتهد فانی طلبید باید از کتب معتمده ما ثابت کردن معهذا مجتهد الزمانی اگر
نوشته اند و پرسیده اند کسیکه زیاده تر شرب آن نماید باعث ارتفاع البطن او خواهد شد یا نه جوابش آنکه ظاهر اکبر البطن
بزیادت شرب از عادات حیوانات است مثل اشتر وغیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از آسودگی
فی الحال کبیر میشود و رنگ شکم سرخ میگردد بخلاف انسان که چون آسوده شد از آب و طعام او را البطین نخواهند گفت
بلکه بالفاظ دیگر تعبیر خواهند کرد کما لا یخفی و تمثیل اشتر وغیره امری مستهجن نیست اری تطبیق می باید قال الله تعالی
اِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَحْیٖۤ اَنْ یَّضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوْضَةً فَمَا فَوْقَهَا درین مثل نیز مطابقت علمای رفته است که در حق
جناب امیر لفظ البطین آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد باید بمنتهی الکلام
رجوع کردن و العجب که مجتهد سیری و سیرابی را یاد کرد که او را البطین خواهند گفت یا نه و البطن او مرتفع خواهد شد
یا نخواهد شد و این را یاد نفرمودند که در باره گرسنه و تشنه که منکسر البطن شده چه خواهند فرمود خلاصه آنکه جسیم
و البطین در تمام عمر چنین است بشرطیکه از بیماری یا لاغر نشود و خود بیماری لاغری ملحق نگردد و کسیکه البطین و جسیم

نباشد او را همیشه بلاغری وصف خوانده نمودا اگر بیماری او رام او را درنگیرد جناب امیر در هر حالت بطین
بودند نه آنکه بابی از علم حضرت آموختند و شکم مبارک و اضلاع آن منتفخ شده معاذ الله و اگر بطین گرسنه شد
یا آسوده طبیب حاذق البته از نبض او پی تواند برد بخلاف امتلا چنین نیست که بطین را غیر بطین گویند و آسوده
و سراب را بطین بدانند و علما و شعرا آنچه درباره جناب امیر آورده اند غیر ازین چیست که لفظ بطینی را
توجیهی کردند که مشتمل بر منقبت شاه ولایت است نه آنکه بطین نبود و چنین گفتند و اسامه بن زید بن حارثه
بطین بود و چون علمی نزد شیعه نداشت بلکه از غایت جهل مرتد و کافر شد چنانکه مدعی خلافت شیخ الاسلام
نقلا عن کتب الشیعه اگرچه بواسطه استاد حضرت رضا بوده باشد کما عرفته آنفا در ترجمه اش بطین میگفتند
و آنچه در بطین بودن جناب امیر توجیهی کردند شبیه توی آنست که درباره مولوی اصغر علی فیض آبادی
میگفتند که استاد مولوی مرزا فتح علی صاحب بود که در مختصرات و متوسطات کتب درسیه نسبت تلمذ
با جناب ایشان دارم و او در کتب درسیه خصوصا تدریس فواید ضیائیه خیلی مشهور و بعد از وفاتش بکعبه و بیعت
حاشیه کتاب مذکور از خزانه کتب و برآمد بود و شرح سلم هم تصانیف است که نزد خود دارم در رگ دانش و رم
بغایتی بود که تا البته میرسید و دوستانش وقت تدریس میگفتند که صندوق علم است که از آن بر میآرد
و بر مستفیدان تقسیم میفرماید و در واقع هرچه بود معلوم همگنان است و مطالب السئول بلکه مطلب السئول
کما فی کشف الظنون را دیده ام آنچه درباره صاحب الامر شیعه نوشته از آن پی توان برد که حضرت امام حسن
عسکری فرزندی نگذاشت حالانکه از تحقیق معتمدین ثابت است که میراث هم آنجناب بسید چه ممکن که پسر را
میراث نرسد و هرچه باشد عم بزرگوارش ببرد خصوصا شخصی که مدمن خمر و رقاص و قمارباز و در کوچه بازار
طنبور نواز بتصریح اهل تنقید خصوصا صاحب حق الیقین و غیر آن باشد و قضاة و حکام فرزندش را محروم
گذارند ان هذا لشیء عجاب پس آنچه درباب کمال الدین بن طلحه میگویم کمال احتیاط است یعنی ثابت باید کرد
که او را مشابه علما است مثل بخاری و مسلم و امام غزالی و امام رازی چنانچه مجتهد قانی گفته که مشاهیر علما مانند کلینی
هستند حالانکه از سنیان خوف تقیه نداشته که از مطالعه کتب رفضه غافل بوده اند بخلاف اهل التشیع که عمر
ایشان در لباس مکاری گذشت که خود را سنی میگفتند و فریب میدادند و بسیاری از تالیفات خود را
در باب نکوهش و نفرین خویش حقیقتا یادگار گذاشتند رجوع کن بکتابی ضخیم که مؤلف آن خود را سنی و صوفی قرار داده و سخن
تکیه او جا بجا این است عج شیعه ام سنی پی کیفم ام و بالاخره چون سبب تصنیف بعد از غور تامل بینی با وجود
مناقب اصحاب که اگر جزو کتاب خود بنگیرد که از جهلا در دام و دانه اش گرفتار شده این امور است که میگوید که اول
آن چهارده معصوم که طفلان امیه و فرزندان ایشان قبل از بلوغ از دنیا بجنت خرامیدند حسن بن علی مرتضی
هست که از گزند رسانیدن حضرت فاروق اعظم از بطن جناب فاطمه زهرا اسقاط شده و اهل خرد او را غدار و
مکار میدانند و بنکوهش و نفرین او تقرب الی الله تعالی میپردازند و عوام این امور را چه میدانند انهم الا کالانعام

بل

بل هم اضل سبیلا الحاصل اگر تشقیقات را بینی ایشان نیز البطین را همان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه
صحاح است می نویسد که البطن بفتحتین کلان شکم شدن و البطین بزرگ شکم و محدث نجفی که غرائب لغات احادیث ائمه را
نقل میکند میگوید البطن بالکسر بطن فهو البطین اذا اعظم البطنه و نام کتابش بارها و النسبی که مجمع البحرین و مطلع النیرین
است و آنچه مجتهد میگوید که اشاره فرمودند جناب مرتضوی به بطن مبارک پس باید گفت در جواب شکه مجتهد
بنده شکم رموز اهل دلان چه میداند ضعیف رئیس اهل قلوب تعجب این است که نفهمید که اشاره بشکم اشاره
بقلب شریف و سینه بی کینه بوده باشد و اهل صدق و صفا ازین اشاره همین معنی را حیانا و جهارا میفهمند
اگرچه کسی ذکر بطن کند و مخفی نماند که لفظ سقط در عبارت سید شهاب الدین لفا ست نه لقاف برای رفع مغلطه
تصریح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السئول درین فقره فانما لفظ توصیف بها من هو عظیم
البطن منصف یا مثلا نه که حقیقت این لغت است تصریح کرده و لفظ اعتبار دلالت بر داخته دارد و اگر معنی
چنین قرار دهند که جناب امیر البطین بودند ولیکن این اطلاق فقط از راه مزید علم شد پس در جواب شس
حدیث جناب سیده درباره شکایت صورت یا ضمیمه اهل البیت البصر کما فیه کافی و وافی است کما لا یخفی
و تسلیه جناب زهرا هم موید کلام ما ست و هو الظاهر عند اولی الالباب و رنه لازم آمد که جناب سیده و اکثر
علوم و تناسب اعضا منزا باشند و هو بدیهی البطلان و در هر کتاب تتقیه مشتمل بر تراجم اصحاب که القا البطین
آمده بر حقیقت خود محمول است و اگر توجیهی بنا بر اظهار فضیلت و منقبت آنجناب کرده اند منافی ماست
و کثرت علوم خاتم الخلفا الراشدین که در عالم زیاده ظاهر شد مبای آن ظهور انقلا فات در امت آ
و این زمره محدثین ما انکار اکرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر که صاحب مطالب السئول نوشته
اگر مراد ش انست که زمان حمل وقت اخر صدی بودند فاروق پس ممنوع است معهذا بایستی انکار کردن
و گفتگو نمودن چون قیل و قال نفرمود بلکه شکر گذاری بر داجب معلوم شد که مسئله را میداند است و از حمل
بی خبر بود و جناب میر چون حمل را شنیده بود بجان بخشی پرداخت و رفضه در پی اثبات جهل فاروق اند
و ذلک جهل عظیم وَاللّٰهُ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ **قوله** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج
مشتمل است و همچنین بر اسم دلالت بر حقیقت خلافت یزید دارد جوابش هم در نظرت رسیده و قتیکه منشاد
خبر این کتاب را از کاتبی نویسانیده نزد تو فرستادم پس هر چند خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه بنا
خویش فرموده ع معذور دارمت که تو او را ندیده ٭ ولیکن من هیچگونه ترا بعد از فرستادنش معذور دارم
که قطعا آن کتاب را دیدی ضعیف که چون دلدار دیدم یعنی دلدار حسینی برادر تبارک حسینی بالفاظ نوید خبیث
بعد از آنکه بیقین دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر مجتهد افتاد و او در خلوت تمامی بنید و چنان
می نماید که قلبش مانند درخت بید از تند بادی لرزد و با انهمه از غایت بیحیائی وا و عیش و کامرانی
مید هد و متوجه بجواب نمیشود و هر گاه تذکره ان در خلوت می آید و مغ میگردد تا یاران از ذکرش

بازمانند و عوام و خواص شیعه بطلب جواب هجوم نکنند پس او موقعی در تقریبی بعد از فاتحه بعضی از اقربای
توانسته یافته او در دین محدث گفته و برای بر انگیختن تو هر چه در دلش آمده بزبانش رفته حتی که داد
تیز زبانی داده و آن کلمات گفته که نزد عقلا کمتر از دشنام نبوده باشد و لیکن چون درباره طلب جواب
بود در پی تدلیل او نشدمی و در همه حسن نمودی و اثری از آن پدید نیامد بلکه معنی قول مشهور لظهور
انجا میسر که بیشتر کنند تا الی آخره پس اگر اکنون بپوست خرس و رجه اکردی و تعجیل هر چه تمام بر جلد گرش
گشتی و آن عرض مرض بهدایت و علاج طبیب حاذق حضرت امام صادق کما نقلا عن اصول کافی فارغ گشتی پس متوجه
شود به بین چه افواج بر سر تو بلکه اولین و آخرین تو از زراره مجوسی و عبدالله بن سبا یهودی کشیده و او
میدان داری داده ام چنانچه سکندر ذو القرنین بتائید آسمانی در مقابله دارا بن بهمن کیانی که اکنون
زمان حال با این ابیات متکلم است ع تو آن نکه کوهی ببیره منم ✤ کجا تیره یابم که بازی کنم ✤ نه شمشیر و تاج
نه گرز گران ✤ همین گوهمیت باز گویم بمان ✤ معهذا مراد از اتفاق جماعت اتفاق اهل حل و عقد است
که اولی الامر اند و از میانه خویش یکی را مستجمع شرایط دانسته بر می گزینند و بعد از اتفاق ایشان امامت
آن شخص از کمین البطون کماده امامت است بارگاه فعلیت و ظهور می آید چنانچه امام رازی بشرح و بسط
بیان فرموده و بنده همراه بیانش باظهار مغالیط مجتهد کلی نموده بقول خواجه نظامی ع که سستی نکردم در آن کار
هیچ بود در حقیقت کار اهل حل و عقد اتباع سنت نبویست چنانچه باغذش بارها گوشت رسید و جناب امیر آنرا در
کلام خویش بعد از اقتباس از آیات بینات و احادیث سرور کائنات بیان فرمود و چراغ هدایت فراراه امت
روشن ساخته که انما الشوری للمهاجرین والانصار الخ وقس علی هذا الصورها که زیرا فراوات راویان و مفتریان
بر امام رضا در این اوراق نقل کردم و این امور در ان اجزا که نزد مجتهد ارسال داشتم چنان مشروح و مبسوط است
که اگر مجتهد احاطه نماید و کج فهمی را بگذارد والبته بشرط حیا روی خود بمقلدین هم ننماید تا باهل سنت چه رسد زیرا که
از آن واضح است که هر چند معاویه بن ابی سفیان بیعت اهل حل و عقد به ولایت عهد یزید می خواست و بسفر
حرمین شریفین پرداخت قبولش نکردند و اگر مراد از اتفاق جماعت بیعت عبدالله بن مطیع و امثال او است
ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از ظهور افعال قبیحه از ظلم و فجور یزید بیعت آن پلید را شکستند و خود را از زیر
بارگران رهانیده عازم قتال گردیدند و حال عبارت شیخ جلال الدین سیوطی آنچه در تاریخ الخلفا
ضبط فرموده بطوری در تفصیل آوردم که قلوب ناظرین بیک میداند که در انجا نیز بنیاد تقریر مجتهد بر
هرزه چانی و خودبینی و خود درائی است که شاید در هیچ کتابی آن شرح و بسط نخواهی یافت ولیکن
از انجا که مجتهد خود را در بیچ التعیش بکامرانی سپرده علاجش در حقیقت نزد حذاق هم موجود نیست و
طبیبان کاملین چه توانند کرد چون مریض عمل بر نسخهای شان نکنند و گوش بر اندرز کسی ننهد
الغرض اگر تمام کتاب را ببینید مگر بعض این مقامات را آنهم مرهقا و را خفیف میگردانید و مقصود از

از دینش اهل سنت که میزان عقل گران سنگی انزامی سنجیدیس لنسبت روئیش وعدم رویت هر دو برابر است
و بعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی و بی باکی اورا بعد از واقعه کربلا ملاحظه کرده بر تحفظ جان و ناموس خود
کوشیده اند چنانچه از بعض روایت بر می آید اگرچه نص در مدعای رفضه نباشد بنابرانچه علمای شان درد وقایع
گفته اند پس حماقت مجتهد و مقلدینش باید دید که بران می خندند و ل بران هم نمی بینند که عبارات تحفه
را سهو ملاحظه کنند و مابه النزاع را در باره تقیه در یابند و درین ابحاث هم کلام محققانه چنان آورده
ع فلک گفت احسن ملک گفت زه ؛ باو نمی آید که در هیچ کتابی چنین تفضیل در مقابله مجتهدین امامیه
بکار رفته باشد که بر هر مقاله اش بغایت انزدی مجلدی صورت بسته و هر تقریرش رگهای گردن های
این بیهوده گویان شکسته بالجمله بعضی دانستند که اگر در تعقیبش باشند غالب که از آسمان آتش بار ها بارد
و بعضی حفظ بفکر جان و ناموس افتادند که مبادا الشکرش بر ما تبارد لهذا انزوا و هجرت و للناس فیما یعشقون
مذاهب و مقصود از پرگوئی در هر مقام تعلیم این هیچ تابلغ بود تا اگر مجمل را فهمد تفصیل کار خود کند هرگاه حال
چنین باشد اگر باز اعاده آن مباحث بتفصیل تمام نزد عقلا ملوم خواهیم شد و اوراق آینده مجتهد بجواب
خواهد ماند بالجمله بر مذهب ما حضرت امام حسین علیه السلام به کمال تقوی در تحفظ و ص عمل فرموده که بمقابل همچو سلطان
جابر ستم ناک بی باک خروج فرموده و در دین داری بغایت قصوی رسیده مجتهد ناصبی کم بران بسته که
شهادت انجناب را باطل گردانند و از راه عمدیت بخاطر عوام انداز دکه هر چه کرده بر اصول اهل سنت کرده
تا خود را از لعنت شیعه بر هاند الحاصل چون مجتهد دید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین علیه السلام بر اصول شیعه باطل
است بسبب آنکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر علیه السلام است که بیعت فرمود با معاویه کما سیأتی الی غیر ذلک و اتمام
کردن تقیه زد و معاذ الله از دایره ایمان بر آمده خواست که بطلان شهادت را به تکلف تمام بر سنیان نهد
که امامت یزید ثابت شد به بیعت ابن عمر و باطل شد خروج امام حسین علیه السلام و بر اهل سنت که اگر معتقدیش بعد واقعه
کربلا بود و عیان شد تلبیس اوست و در اینجا ... [illegible] ... و عالم آن
و انای شان و اشتهار او **قوله** و لفظ کذا و کذا ... [illegible] ... عبارت قاضی ابوبکر مالکی حیثیت از زمین
مذکور شد و ماخذش هم دلیل بران گشت پس که ... [illegible] ... لاحق مغالطه بینش ... [illegible]
خاص دوم را بدرش ورصوارم آورده و محصل جواب صاحب تنبیه السفیه ... [illegible] ... که این شعر
انتوب بازندرانی مدح امام حسین علیه السلام را که اول خارج فی الاسلام بود یا صفا فرمای نسبت به ثابت کیست
خود بدل گردانید انتساب نمود حال آنکه معنیش این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر یزید ظالم
خروج فرمود نه آنکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین علیه السلام است و بنده میگویم که این معنی خود
بدیهی البطلان است زیرا که خارجی باعتراف سنی و شیعه بلکه باقرار مجتهد که خود درین کتاب میانه سنی
و خارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بکفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام حسن

پدر بزرگوار خود را مطابق واقع خاتم الخلفاء الراشدین میدانست چنانچه مذهب اهل ایمان است که بر سنت سنیه
حضرت نبویه میروند و محدثات مبتلا نمیشوند پس خارجیت انجناب محال شد و هر که نسبت آن کند بسوی
انجناب البته از دایره تسنن خارج است و در ملامت اهل حق داخل و ابن شهراشوب مفتری پیشوای
رطل بوق شوشتری است که بر زبد بایات او عمل مینمایند مگر کسی که بر دین محدث مجوسی و یهودی باشد
و راه امثال این شیاطین اختیار نماید و تخصیص این نقل بنام ابن شهراشوب ازان جهت نمودم که پدر
مجتهد الزمانی مومن جایسی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکند در مباحث صوارم که ابن شهر
اشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قیتبی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین ع و حال عبارت قصیده
همزیه قبل ازین در مجلد اول بعنوان مذکور کردم که دل و جگر مجتهد را آگاهی فراموش نشود که قلت وکید
مجتهد کوفی هر دو کتاب شاهی شد نقد کرد و بیاد داید که صاحب تنبیه السفیه در جواب مجتهد ثانی رفض بهتان او
و داعی بودن بسوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای ابن شهراشوب باقتضای مثل
مشهور [illegible] بازندران نباید الا دو چیز یکی دیو مردم دگر دیو نیز ثابت فرموده و محصل تقریرش بعد
ازان اینست که چنین کذاب را در نقل مذکور تصدیق نباید کرد که اصل کلام قیتبی دلالت بر مدح امام حسین
دارد و خلاصه آنکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابله سلاطین ستمگار در آمدند
حضرت امام حسین ع است یا زید بن علی باز لفظ بر کمه و قس علی هذا بر بین که از راه بهتان لفظ خارج را آن
ناصبی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یا نسبت خارجی ساخته بنده میگوید که چون حضرت
صلی الله علیه و آله را محرف القرآن نوشتند کما فی عماد الاسلام شاید که درین تحریفات متوقع مزید ثواب
باشند معاذ الله من ذلک و ایضا خارجی حضرت ذوی النورین را بد گوید و تکفیر می نماید که جناب امیر ع
او را در نهج البلاغه به برابری و مساهمت خویش می ستایند و در خصوص قرابت دامادی او میفرماید که
قد بلغت من صهره مالم ینالا و بر شیخین مطلقین ترجیح میدهد و بر همین قیاس خارجی مذکور جناب صدیقه را
از ایمان بدر می کند و در عقوق والدین یعنی حضرت و زوجه محبوبه مطهره او مثل رفضه مصداق
سواد الوجه فی الدارین الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصلا که جناب امیر ع نسبت بحضرت ام المومنین پس از فتنه
جمل بکمال تعظیم و تکریم پیش آمد و حضرت امام حسین ع نزد ما التقیه بر ذمه پدر بزرگوار خود بود لا ریب
اگرچه اصول رفضه بلکه تقریرات شان مقتضی بکمال خلاف میانه جناب امیر المومنین ع و حضرت امام حسین ع
باشد که او تا دم شهادت مذهب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه
را بر کند کما ذکرنا مجملا و مفصلا مرة بعد اخری ذکره بعد اولی و از عجائب و غرائب آنکه محدث نجفی
در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگوید الخارجی واحد و هم فرقه من فرق الاسلام سموا خوارج
لخروجهم علی علی ع ذکر المورخون انه قتل منهم یوم النهروان الفی نفس و کان بدخل و یضرب بسیفه

حتی ینتہی ویخرج وذکر الخوارج عند علی ع الکفارہم فقال من الکفر فرّوا فقتل لہم منافقون فقال ان المنافقین لا یذکرون اللہ الا قلیلا وہؤلاء یذکرون اللہ بکرۃ واصیلا قوم اصابتہم فتنۃ فعموا وصموا بالجمل نزد ما ہر حال کہ معنی انرا عام دانی یا خاص یا اخص گردانی دامن مبارک امام حسین ع بدان الودہ نتواند شد بلکہ پاک وپاکیزہ است چنانکہ دانستی ولیکن بعد از ملاحظہ انیمعنی کہ محدث مذکور افادہ جناب امام الائمہ نقل فرمودہ ومجلسی دیگران ہم نیت شان را نسبت بدیگران لستودہ اند ومحصلش بدان میرسد کہ خارجی نہ کافر است نہ منافق بلکہ گرفتار شد وتناہی وشیواہی خود را دریافت پس بر اصول رفضہ باید گفت کہ حضرت امام حسین ع کہ تارک تقیہ بلکہ کشندہ ان بود کما لا یخفی در زینہ اسلام کمتر از خارجی است بسبب انکہ تارک تقیہ تارک صلوۃ است عمدا کما فی الاصول وہر کہ تارک الصلوۃ باشد عمدا کافر است کما فی الاحادیث پس وای بر مدعین ولای اہلبیت طاہرین کہ با انیہمہ لوازم ہنوز از دعوی محبت شان دست بر نمدارند بلکہ عجب ترانست کہ دعوی مزید ولا بر زبان دارند ومحبت شیعیان مرتضوی یعنی اہلسنت را برابر کاہی نمیشمارند پس توان گفت کہ از نسبت خارجیت کہ بوی اسلام از ان می آید دل مجتہد ناصبی سوختہ واتش عداوت در سینہ این لئیہ تیز برافروختہ اکنون لاحول باید خواند اما انکہ اول خارج فی الاسلام نیز بایدت بای لنسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچہ مجتہد ناصبی مفتری دعوی کرد پس دانش بعنف واستدا باید گرفت وتا دلیلی وبرہانی بر ان نقل نکنند ونمایش نماید کہ نست دانی لہ دلیل فانہ فی ہذہ المعرکۃ لمبہوت وذلیل واللہ یہدی من یشاء الی سواء السبیل وبحمد اللہ کہ درین مقام نیز دلیل الزامی بعنایت ایزدی خاصہ از کلام مجتہد لطغام مرتب توان کرد کہ چون خود اعتراف کردہ کہ خارجیت امام حسین ع معاذ اللہ مدلول احادیث سنیا لنست در حقیقت این معذرت از طرف ایشان توان بود کہ تابع طریقہ وروش برگزیدہ حضرت اند پس البتہ معذور شدند ع کہ سالک بی خبر نبود ز راہ ورسم منزلہا ؛ واین بدان ماند کہ خود درباہ مختار عذرخواہی میکند واو را از سزا ابدا باز میدارد ومحصلش چنانچہ دانستی باز می آید انست کہ از انجا کہ احادیث حضرات اہل بیت درباہ او مختلف مروی گشتہ شیعیان تابع آنند ہرچہ بادا باد اعتراض وقتی بود کہ ایشان برخلاف احادیث ائمہ چیزی میگفتند پس بندہ میگویم کہ از اعتراف مجتہد بدلالت احادیث دامن کسیکہ معاذ اللہ چنان گوید بر فرض محال ہم پاک شد چنانکہ دامن رفضہ باعتقاد مجتہد از تقریر مذکور واین فرقی است واضح کہ اول الزامی است ثانی تحقیقی معہذا میانہ انیمقام وانچہ درباہ مختار گفتہ فرقی است دیگر کہ جمیع اہل اسلام بران اجماع دارند کہ مدعی نبوت کافر بود ودر دین ودنیا جمیعا بالیقین کافر ومخلد فی النار است [illegible] حضرت [illegible] القرار اند واین اجماع در [illegible] [illegible] اقرار دارد کہ [illegible] اول فی الاسلام مدلول احادیث سنیا لنست

ونزد ما حاشا که احادیث ایمه اهل بیت بر مدح مختار کذاب دلالتی داشته باشد که ع چو کفر از کعبه برخیزد
کجا ماند مسلمانی ۔ و ازینجاست که حضرت امام زین العابدین هدیه آن رئیس الکذابین را قبول نفرمود
و صاف صاف کردار نالایق او را مذمت نمود چنانچه روایات این باب شاهد بر آنست و اگر قتال با مقاتلین
امام حسین علیه السلام نیت تائید دینی می بود البته امام موصوف پیش کش او را رد نمیکرد و داماد امام حسین
برای قتل او کمر و نطاق همت بر میان جان نمی بست و دست از برای کشتن او نمیگشاد پس حاشا
که ایمه اهل بیت با وجود ان علوم مداح او باشند بلی اگر با وی بد امرا و بر غیر ایمه اهل بیت ملتبس ماند
بر جای خود تواند بود که مختار سر رشته این دودمان است علاوه مخلص او باید گوشید علاوه درین اوراق
انیهم بوضوح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان هم مرویست چنان نیست که مخصوص
باشد بکتب اهلسنت حتی که اگر کتب شان را غربال کنی فاقتلوا الاخر کائنا من کان معهذا نیز خواهی یافت
علل الشرائع کتاب صدوق رفضه نیست که حکم میکند که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و مجتهد الزمانے
انرا بحکم امام رضا مثل دلیل تمانع میدانند و این بحث قبل ازین بما لا مزید علیه گذشته پس مرویات سنیان
در حقیقت مشترک شد و برای رفضه بعنایت باری سرمایه گردید آمدم بر لفظ کذا و کذا که در قیاس
مذکور برساله قدیمه آورده بودم برای اتمام تقریر مجتهد درباره امام حسین رضی الله عنه چنانکه دانستی
پس میگویم که ظرافت و هنرگی مجتهد باید دید و ناصبیت او را بمیزان انصاف باید سنجید که اگر کذا و کذا منکشف
و تصریح به نتیجه قیاس او می نمودم در تمامی بازارها و کوچهای این شهر منادی میگردانید که ناصبیت مجیب
دریابید که در حق جناب خامس آل عبا این الفاظ شنیعه می نویسید و مردم کی می دانستند که این نتیجه
قیاس از مجتهد ناصبی شقی است چون طریق مراعات ادب سپردم و تصریح را گذاشتم باز هم امور داعتراض
وانهم بمعنی مینماید و وجه مهملیت آنکه مدار اعتراض بر صورت گذاشته بمعنی تفصیل اجمال آنکه بعد از ادنی
غور توانی دانست که در واقعه تولیت فدک چون جناب امیر مطابق حکم شیخین مانع از تقسیم شد و حضرت
عباس علیه السلام انقسام آن بالتنصیف میخواست و آن موهم تقسیم میراث بود سیما برای متاخرین حضرت عباس را
غیظ و غضب در گرفت تا آنکه لفظ کاذب و غادر الی اخره درباره جناب مرتضوی بر زبان آورد . و تدالع
بر روایت شیعه فیمابینهما نیز وقوع یافت که عادت همین است که مدافعت بعد از سخت گویی می شود بخاری
چنانکه از استاد خود شنیده بود بر غایت ادب روایت نمود و مسلم هرچه بهر حال در انجا کاذبا غادرا مذکور
است و در رساله نزاعی و قیاس مجتهد ناصبی الفاظ دیگر مستهجن می باید که هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد و ظاهر است
که عذر و کذب را با امام حسین راهی نیست ازی یزید عذر نمود و هم کذب و هم خلاف وصیت پدری الغرض
بنده که متحمل مودی روایت بودم برین منطبق چگونه شد بجا روایت بخاری و مسلم و کجا نتیجه قیاس
مجتهد در رساله النزاع بر آوردن و این کنایه و ابهام بحسب ظاهر مبین آن تواند بود که غادر و خاین مراد است

در حدیث بخاری ای بی خرد این کنایه نتیجه دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری بلی این صاعقه
قهر الهی است که در هر قول بر مجتهد می افتد و جنون مطبق را برای او ثابت میکند نزد عقلا بخبر ای انمعی
که در حضرت حیدریه قایل این امر بنسبت بحضرت فاروق گشته فاعتبروا یا اولی الابصار فان للمجتهد صوتا
که صوت الحمار لیکن بنا بر مهملاتش می توان گفت که لفظ کذا و کذا الظاهر اشاره باشد بامر یکه جناب سیده مظلومه
بخطاب مستطاب مرتضوی بتقریب شکایتهای مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند بسبب انکه حضرت امیر از
وصیتهای رسولخدا اعراض نمودند چنانکه بارها دانستی الطرف انکه بسیاری از نسخ حق الیقین دیدم و زینهار
دران نیافتم که بجای خائنان خانقان بوده باشد چنانکه این رئیس المحرفین قرار داده و مکتوب اخیرش
بسوی مولوی سلامت الله سلمه الله تعالی دلالت بران داشته و این تحریف قهر الهی حقیقة بعنوان دیگر است
که بپدرش ولدالزنا اهل ستم نگر مقطوع الاصل و بدگهر در عناد الاسلام انچه گفته ازان واضح است که جناب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره قرآن مجید رئیس المحرفین است و ازینجا در مثل می گویند که کرد که نیافت و
هر که ادنی غور در شکایت جناب معصومه نماید که رسولخدا دست او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود
و اعاده مالش ناگفته به بالیقین خواهد گفت که لفظ خائنان را خانقان ساختن هیچ فایده برای این
دشمن خدا نتواند کرد که عبارت سابق و لاحق یعنی مانند جنین رحم پرده نشین شدی و کرگان میدزند و میز
تو از جای خود حرکت نمیکنی وای بر من محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد شکایت من بسوی پدر من
است و مخاصمت من به پروردگار من است کار خود کرده لیکن جناب شیر خدا اعانت آن مظلومه می نمود و حرمت
ناموس اکبر میمنود کسی مجال می یافت تا از پا نهادن و پهلو شکستن و خانه را باتش سوختن و تهمتها متهم
کردن طرفه انکه چون لباس حبش حلقه در گردان تشریف افتاد و چند صد نفر میکشیدند جناب سیده بقوت باطنی
و تعلیم علمها شدید القوی طرف دیگر را چنان بزور میکشید که همه بر روی خود می افتادند پس خلیفه اول
محقق امامیه باید بدرین دستاکشی گرفتار بود دلیل این معجزه عظیم از جناب سیده صدور یافت که این
بیچاره جان بسلامت برد اکنون معامله حفظ امانت معکوس شد و انحکایت خادم و حکیم راست آمد که امروز
خدا را از دست او رهائی دادی انهمه محبت های الهی قائم میشود و قهر خدا بر مجتهدین اولین و اخرین می افتد
و هنوز بخواب خرگوش مشغول اند و بکارهای خویش از ملاهی مثل سابق مصروف قال الله تعالی أَفَأَمِنَ
أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا
مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ اینها که بگوشت خورد از مراعات ادب بانسبت بحضرت
امام حسین ریحان جناب رسول الثقلین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت
بوی نیز مراعات ادب نمودمی ولیکن برای تفضیح دشمنان دین و ابطال مذهب اعدای رب العالمین
و سید المرسلین که بالیقین دشمنان اهل بیت طاهرین اند باظهار نتایج ادله ایشان که قیاسات ابلیس لعین است

وبرہم کردنش بعد ازان البتہ ناچارم واگر مجتہد اندازمراد رخاتمہ رسالہ قدیمہ وجدیدہ بگوش ہوش می شنید زینہار در ذکر اسامی مجتہدین ہم رعایت ادب ہیچ دقیقہ را فرو نمیگذاشتم ولیکن دلدار در مقابلہ علامہ دہلوی وفرزند دلبرش در مقابلہ بندہ براہ دلآزاری شرفتند بلکہ طریق دلآزاری سپردند پس مقتضای جوانمردی ہمین شد کہ در بلدہ ایشان جہاد کنم وہرگز گرد خوف وترس نگردم پس چنانچہ قدمای اہلسنت دل وجان در تائید اہل بیت مطہرین بمقابلہ نواصب پرداختند در دار الحکومت رفضہ داد جان نثاری برای اصحاب کرام دادہ باشم لاجرم اقامت لکھنو در جمع کردن کتب شان وجہاد تالیف در کتب دوازدہ گان بعدد حضرات ائمہ قریب بست سال کشید واگر مراد از دلالت عبارات در روایات مجرد سلطان وفرمان روای یزید شقی است پس مسلم است ولیکن لانسلم کہ برای مجتہد فایدہ دہد کہ اولیاقت یزید را برای امامت ائمہ زہری وکری وکوری ثابت میکند واگر مراد آنست کہ آن دلالت دارد بر حقیت خلافت او پس ممنوع است لا بد علیہ من اقامۃ البرہان عقلا او نقلا وفرق میانہ ہردو ظاہر است ولیکن در مجلد اول تبرعا بیش از بیش ادلہ قایم کردم کہ زیادت بران متصور نباشد تا ہمہ ناظرین با حیرت ہمقرین شدند وگفتند حالا یا مقالا کہ از مجتہد انمیقدار کوری وکورانگی بخیال کسی در جواب رسالہ قدیمہ نمیگذشت با انہمہ سامانہا کہ از برای او مہیاست کما لا یخفی **قولہ** اما آنچہ نوشتہ کہ علمای مذہب شیعہ در حمایت مختار الخ واقعی کسیکہ انمیقدار علمی در کتب شیعہ وعبور بر دفاتر اصول نداد کہ حضرات امامین در کدام وقت پیدا شدند ومعاملات دینی ودنیوی ایشان بامخلوت از عطای دراہم بمحتاجان وابتیاع قیمت ناقہ واخیار اعرابی جناب امیر را کہ بر در دولت استادہ ومانندان از افعال شریف ایشان بر جنگ بدر متقدم است یا ازان متاخر وابی بن کعب قاری از اجلہ اصحاب رسول مقبول عبد اللہ بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف ومجہول ودر زمان حضرت مرد یا بعد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لقد جان بجان آفرین سپرد وواقعہ کربلا مقدم است یا زمان بیعت عبد اللہ بن عمر اگر معرض بثبوت در آید وتا میر اسامہ در مرض شریف بود کما فی طعن الرماح یا در صحت آنجناب روزیکہ امت حقیقی خود یعنی مہاجرین وانصار را ہمراہ براق طلبیدند وہیچ بیماری نداشتند چنانچہ در کافی ثقۃ الاسلام کلینی مروی وبشرح ملا خلیل قزوینی مفصل محکی الی غیر ذلک مما لا تنتہی فی تالیفات المجتہد المریب او زیادہ تر اطلاع دارد یا مجیب مصیب کہ کلامش ازین مغالیط پاک وصاف است وسیوہ لاف وگزاف گرد تحریرش نمیگردد مع ذلک حکم باختلاف احادیث ائمہ مخالف نصوص این بزرگانست زیرا کہ باظہار مجلسی نایب امام تر کسی از محدثین ومتکلمین رفضہ ودلدار ومدار وخود مجتہد الزمان حامل الاسفار بتواتر معنوی در بحار وصوارم وغیرہ رسیدہ کہ ائمہ زینہار اختلافی نداشتند وبرای دفع اختلاف از امت مبعوث شدند چنانچہ مقلد ایشان نیز بلبرام طعن قرطاس در تشیید المطاعن بتصریح بیان نمودہ پس ہرچہ اول ایشان گفرمودہ متاخران جادہ پیمودہ پس ثابت شد بکمال بینی کہ این اختلاف

هرگز از امیه بعید و زیاده بلکه امیه بر کذب و افترای مختار اتفاق داشتند والحاصل مسیلمه کذاب می‌پنداشتند
و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان مسدود بود و رواه رفضه شیاطین از زراره و همثال این شیاطین
الطاق و مشعر کلاب محدثات خود را دخل دادند فلا یعبأ بها بل لا یؤمن بها و انیمقدار عقلا و نقلا نزد خردمندان
دوربین مثل بدیهی اولی است که حضرات امیه نائبان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اند نه مخالف و ناسخ
دین متین **قوله** تقریب جهاد اکبر الخ ازینجا هم معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سومنی و رکھانی
هستند احاطه تامه بر کتب شیعه دارند چنانچه مجتهد و متکلم کرمانی اگرچه بزرگان چنین گفته اند ع که نکته دان
نشود کرم گرکتاب خورد زیرا که این جهاد را با وصف اظهار اضمینی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث امیه
وارد است اکبر میگویند حالانکه جناب امیر وقت رجوع از حروب بغات از قسمین خوارج بی دین علی ما هو المشهور
فرموده بودند که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و همچنین دیگر صحابه از بازان جناب امیر گفتند و در تحفه
و غیره مرقوم است چون جهاد جناب امیر که نفس حضرت صلی الله علیه و سلم بودند اصغر باشد البته در اکبر بودن
جهاد مختار الثقفی برادر مسیلمه کذاب نزد جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گلدسته این نوع کفره در مذهب
مجتهد جمع نشود رونق و افشار مذهب مجتهد و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و الحق میتوان گفت که هرگاه
بدین چنین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر حدیث ارشاد و تعلیم رفضه آرزومند معیت ایشان باشد
هو شیخ صدوق و کلینی بروایت الاحول اینها و حدیث ایشان می‌آید هرگونه کفار باشند و اتباع صفت دین قوم را در مشاق
و غار به منور سازند و سالک [illegible] امام جعفر ایشان را وارثین فردوس گردانند با وجود دیگر
رب العالمین [illegible] حفظ و حراست ائمی علوم بزرگان خود را درس بدهند و ازینجا [illegible]
نزد رفضه [illegible] البته [illegible] ایشان غیر از مسیلمه و برادر خردش که خواهد بود الخبیثات للخبیثین [illegible]
چون مختار [illegible] مطابق روایات قدمای شیعه مثل استاد کلینی و غیره بالیقین اولاد
قلتبان [illegible] دانستن نه از [illegible] رها کردن که حضرت امام حسین ع او را از دوزخ جهاد برآید بروایات محدثین
ایشان کما ستعرف [illegible] شکار خود را دفعة پس سنیان را مژده فتح و ظفر روا باشد که ازین جهت
حضرت را ترحم آمد تا حضرت امام حسین ع او را از دوزخ بیرون کشید و چرا حضرت شهید کربلا مدد نفرماید که خود از
جد امجد خویش شنیده بود که ابوبکر رض و عمر رض [illegible] بمنزله گوش و چشم من اند هیچ و تا بالی که مجتهد درین مقام در
وعلم سخن سازی بر فلک برین افراشته بود بحمد الله واژگون گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب [illegible]
وانیمه که شنیدی با قطع نظر از آنست که جناب مجتهد انداز پدر خود را سبب اختیار الغار و اجمال پس انداخته
اند که او کلام مجمل را مهمل می داند و صاحبش را به الغرو مایگی و اغدار میکنند بناء علی هذا ضرور افتاد
اهلسنت را سرمنبر عبارات پدرش از صوارم و غیر آن برچیدن و سفلگی و فرومایگی فرزندش با بانگ اندا
بیان ادا کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذهب علمای خود را درباره مختار مفصل و مدلل گفتن تام

میدانستند که بدین اوله خاص مدح و قدح مختار بروی کار آمده و درمیانه علما خرفشاری پدید گشته تا ترجیح قدح او خود بخود در ضمن آن به ثبوت رسید و استحقاق لعنت برای مادحین عیان میگردید و اطلان این معنی که فکر مجیب بجای نخواهد رسید بر هر کس و ناکس چنان واضح شد لو گوئی که سفیده صبح از مشرق بدمید و آنچه گفته که لیکن بالاتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام نحق و از جمله خلفای اثنا عشر ندانسته الخ جوابش نزد اهل خرد بس ظاهر است که چون خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اکبر دانسته و بهمین قائل شده که ائمه هدی مدح او کرده اند و شیعه مادحین مختار قابل طعن نیستند بلکه سنیان مطعون اند که قاتل قاتلان امام حسین را مذموم میدانند و اینهمه کلمات دال برانست که او طرفدار مختار است پس اگر او را بزبان خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را چه ربوز بهبود که مباحث کلامیه یعنی آنکه امامت نه بصورت بلفظ کما لا یخفی و اگر گویند عصمت شرط خلافت و هو المفقود گوئیم لکن تالیفات محققین خود را ملاحظه نکرده که آخر بیچارگان میدان تقریرات را النور دیده عصمت را بعدالت آوردند و تحقق الابحی ازین حاجت است در گوهر مراد پس دائره خلافت وسیع گشته و التحبیب که کلینی مقتضای بیان حضرت زید شهید محقق گردانیده که منافی امامت خانه نشینی است و در طفلان خ زنان اسیر کردن و از جهاد دل در دزدیدن و پدر با فروختن و تدارک امت ننمودن علیهاست نه پرداختن اگر مدار امامت بر عصمت می بود البته تعرض بدان میفرمود و قس علی هذا در اطول احادیث جهاد حضرت امام صادق ع مدار آنرا الجابه بر عصمت گذشته بلکه جهاد و شروط آن را مفصل گردانیده و داد انصاف بیده که مهاجرین بالخصوص آنجناب مورد عمده آیات مدحیه قران مجید بوده اند و لعصمت شان که قائل شده اگر مختار را عصمت حاصل نباشد گو مباش که مدار بران نیست اعاده اطول احادیث نصوص جعفریه مستلزم التطویل است ورنه بار دگر گفتمی و از آغاز تا انجام آوردمی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت و اگر قران مجید برگشائی آغاز شروط امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از تا بوان هست بلکه اگر ادنی غور کنی در انحدیث نیز خواهی دانست که غایة ما فی الباب و فذلکة الحساب در امامت جهاد است در لفظ او سیاست امت سید انبیاء بعد از حصول عدالت و تقوی و زید شهید نیز همین امر را فهمیده و مورد مدائح حضرت صلی الله علیه وسلم گردیده چنانچه از شرح صحیفه کامله خصوص اطول شرح هم علی او ظاهر است که ریاض السالکین نام انست یک دو سطر ازان می آید که تا بدانی که عصمت که بنیه و بین الله است و برای مهبط وحی الهی در کار است غالیان امت از اذهان خود در باره امامت تر شیده قلوب الحمقی را باخراج راشدین خر شیدانه و بالاخر خود نغز بید در دحل افتاده اند یک دو سطر از کتاب مذکور در حق زید شهید خواهی شنید که منکر امامت امام محمد باقر ع بود کما فی اصول الکلینی و خواهی دانست که این مخترعات رایج از عبد الله بن سبا یهودی که امامت بلا فصل و تکفیر اصحاب ایجاد اوست کما فی الکشی مرحبی بید و اغازی نیست و محدثی و کارسازی من بعد از قول مذکورش که کسی از شیعه او را در خلفای اثنا عشر

شمرده تعریفی بسوی اهل حق فهمیده میشود و جوابش در سابق ولاحق انچنان در دفتر اول سپرده ام
که قلوب شیعه نیک میداند وظاهر است که آنانکه یزید شقی را وران زمره شمرده انداز کلام شان پیداست
که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از انها مستحق باشند و خلیفه برحق و بعضی ازان غیر مستحق
و ایشان هرگاهی نگفته اند که یزید خلیفه برحق است پس اعاده ان بالتفصیل موجب تطویل و در همین مقاله
بحیث آن مشروحا و مبسوطا گذشت چندان و در هم نیست که باعث سهو ولنیان نشود از انجا که مجتهد حروف
مختار راجها واکه قرار داده پس البته تا ثبت بعیتش از اعاظم عذرها خواهد بود که در قلوب ادعان آن
کنند واز زبان انکار نمایند چنانچه مدار مذهب شاالست و در احادیث اینچنین کس را در کافی کلینی هم
ذوالوجهین نامیده لعنت کرده اند واز ینجا انهم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اکبرش ضرورست
که او را ایندرگان بر اصول خود ترجیح دهد که در پرده نشستند واز مسند امامت ولوازم آن برخاستند
و اندرین زید شهید که سیف مسلول و رمح معقول و فرزند پسندیده رسول مقبول بود نشنیدند بلکه از نهم باقرار
شنیدند که درین اوراق از کتب شیعه بطور انجا میده که کشتگان جنگ نهروان ته کافر بودند منافق
پس جهاد مختار البته جهاد بر تنزنازل خواهد بود مثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون جهاده اعلی شانا و
ارفع مکانا پس حاجتی نماند که لبعضی دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حرفی چند موعود انیست
که صاحب ریاض السالکین نقل مینماید از روایات صدوق بعد از اسناد قال امیر المومنین قال رسول الله
صلی الله علیه وآله للحسین یا حسین یخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی هو واصحابه رقاب الناس
غیر المحجلین یدخلون الجنة بلاحساب چشم انصاف بکشا و به بین که حضرت سید النبیین او را بدین اوصاف
ستوده و امام حسین سید الشهداء از الوجود او بشارت داده و هرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
عنهم را پیش مامون بردند و او جرمش بخشید بجهت برادرش حضرت امام رضا و خطاب نمود بانجناب
که اگر برادرت چنین وچنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود و اگر
رعایت منزلت تو درمیان نبودی البته او را قتل کردمی که انچه کرد امری صغیر نبود امام رضا
فرمود یا امیر المومنین برادر مرا بزید بن علی قیاس مکن که او از علماء آل محمد صلی الله علیه وسلم
بود غضب کرد برای بنی امیه از برای خدا و جنگ نمود با دشمنانش تا انکه مقتول شد در راه او انتهی
مختصرا و فوائد این سطور بیشتر از بیش است بر انکی ازان قناعت میکنم که از کتب مجلسی مثل جلاء
العیون وغیره پیدا ظاهر است که چون امام رضا الطلب مامون سفر نمود و بعد مجلس رسید تا مدتی
تمناداشت که امام عهده خلافت را قبول کند لیکن حضرت رضا تن بر رضا نداد و خلاف او می نمود
مقصود من انکه باعتراف اجله علمای شیعه تقیه درمیان نبود و با این همه حضرت رضا مامون را امیر المومنین
می گفت و اگر این خطاب را در کتب رفضیه بجوئی در کثرت حدی ندارد پس سیاه و لی طائفه فاحشه

لسمیه کما فی النشرینة الکشمیریه باید دید که در اصول خود جا بجا الطمطراق آورده اند که این لقب خاص
برای جناب امیر خاصة از آسمان فرود آمده هر که برای دیگری گوید البته روزی لبنای خود خواهد
لعینی بابون خواهد شد پس ملاعین یعنی خود را برای پیشگوئی دیگران بر یزید و ملعون ابدی شدند
مجملا گفتم و بر تفصیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غربال کنند محال
است که غیر معصومی برآرند و اگر در آنچه این نواصب گفته اند غور کنی توانی دانست که از نواصب گوی
سبق در ربودند زیرا که تقریرات و متفرعات مذهب نواصب نیز عقلا و نقلا دیدم ولیکن این کفریات
زینهار نظر نرسیده نعوذ بالله من ذلک فرقی دیگر که مناسب فصل باشد آنکه فرق چنین بزرگ یعنی
زید شهید البته محال خواهد بود چه جای کفر او لاجرم چنانکه در اصول کافی ثقة الاسلام مناظره او با امام محمد باقر
و انکار امامتش ثابت است و دخول او در جنت و آنهم بدون حساب بچشم خود دیدی و بمیزان عقل سنجیدی
پس اصابت امامت محمد نه عبد الله بن سیار الاصلی نمائید و الحمد لله علی ثبوت اصله و بطلان غلا فته
و از هیچ باطل شد صور خیالیه مومن و مجتهد اول که در ذو الفقار یافته و تا فته بود و تفصیلش در صول
حیدریه علی المجوس القدریه خواهی یافت قوله طرفه آنکه این [illegible] در مقدمه [illegible] صحیح بخاری لو
النخ اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حاتم دوام [illegible] میرتی آید پس ممنوع است الا به علیه
من اقامة الدلیل و اگر مراد فی الجمله است پس ابو الطفیل را از ثقه بودنش بیرون آرد [illegible] از اعلیه
قبیل از دعوی بنونش احسانات بیشمار کرده اند و چه [illegible] گشته کتب [illegible]
حدیث نجوم سفیان این حال بر النست که [illegible] الزمانی [illegible]
[illegible] و مقدم ماشده فی هذا المحل بگو یا دهم مجیلا اصول و فروع خویش [illegible]
المجلد [illegible] عیون اخبار الرضا [illegible] اند پس [illegible] حدیث سفیان خارج از [illegible]
زیرا که طور علما در کتب شان متبادر الی الاذهان همین است که [illegible] شامل میباشد
پس [illegible] حدیث سفیان [illegible] حدیث حضرت صلی الله علیه
وسلم [illegible] منافی تحقیق امام رضا است رضی الله عنه که حدیث [illegible] است کو سال [illegible]
نور حال این حدیث از عیون الاخبار [illegible] است و این معرکه در کتاب [illegible] الکلام [illegible] ایزدی طی
شده و به [illegible] بیان گشته که حضرات ائمه عموما و حضرات امام رضا خصوصا تصحیح این حدیث فرموده
و لفظ اصحاب را بر غیر مرتدین مطلق گردانیده و ان موجب خنکی چشم ماست هر که خواهد حوصله خود
را بیازماید که آن صحابه کیستند که راه ردت پیمودند و آن بزرگان کیستند که خاکستر شان بر باد
دادند الکنون الصاف را استعاره بکن و ببین که نفوق از برای کیست اگرچه مجتهد رئیس المفحکین
خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر اقرارات میشود که ذکرش مستهجن است ولیکن بحکم آنکه

سه مگذارکه نه کنندگان را ۚ دشمن پیغمبر بیشوایان و رخت ۛ اگر مرتبع سخن باشد در مناظره تا گزیر است بیان آن نمودن ۔ که دلتش فرسودن طرفه تر آنکه درین اوراق بار ها دیده باشی که رفضه مخالف تقلید کرده باتباع شیطان واقتدا الش پرداخته اند پس بیچاره ابوالطفیل چه رتبه دارد که او را مقتدی گردانند اکنون نقول و تقوه بانمعنی که چرا محل طعن خواهند شد بر جای خود نخواهد بود و درین مقام اظهار بعضی مباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم که علماء شیعه مثل صاحب استغاثه وغیره او موضوعیت مضمون این حدیث در طریق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام مجتهد کجا ماند بلی ما او را الزام توانیم داد که نفس رضوی حدیث مذکور صحیح است نزد شیعه فقط اما ابوالطفیل پس باید ثابت کردن که او از اجله بود نزد شیعه و هرگاه مطابق کتب تنقید کسی نبود که تردد نکرده باشد در امامت بلا فصل مرتضوی غیر مقتدا و اسود کندی اکثری از ارکان امامیه خارج ازین رتبه بودند پس ابوالطفیل کجا لیاقت قدرت دارد تا امامیه تقلید او کنند پس ذکر حدیث مذکور بهر حال مجتهد را زیب نمید هد بلکه صریح دوستی مبنیان و عداوت بنی آخر زمان ازان بتشیح میشود و اگر مراد انیست که ابوالطفیل از اجله اصحاب است نزد اهل سنت بدلیلی که درین مقام نوشت از مقدمه فتح الباری پس لانسلم که از عبارتش برمی آید بلکه نفس صحابیت البته مسلم است بانمعنی که در جنگ احد پیدا شده بزیارت حضرت صلی الله علیه وسلم مشرف گردیده پس از بنوتش اجله الصحابه ثبوت میرسد نه بینی که حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن واثله بن عبدالله بن عمیر وبن حجش اللیثی ابوالطفیل و ربما سمی عمر و ولد عام احد و رای النبی صلی الله علیه وسلم وروی عن ابی بکر فمن بعده علی الصحیح وهو آخر من مات من الصحابة قال مسلم وغیره پس اجلیت را جناب مجتهد الزمانی افزودند و بیر ظاهر است که هفت ساله را انقدر صحبت کجا که در اجله صحابه اش شمارند و قرابت و هم خانگی هم نداشت که همیشه صحبت تشریف بهم میرسید و این امور بدیهی است و اگر مراد از عبارت مقدمه اجلیت گیرند منافی ترجمه او خواهد بود که در تقریب است و هو ایضا ظاهر عند العقل و ان کان مخفیا علی رئیس السفهاء الغرض چون مجتهد در مزید محبت مختار منهمک است نشان بر واری و ثابت کردن اجلیت او بزعم خویش پس برای سفاهت خودش نشانی گذاشت کما لا یخفی **قوله** سابق بیحد تحریر آمد الخ جوابش در سابق چنانچه باید گفته شد و انچه بنظر انصاف باید دید که هَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ معنا مذهب بعضی از محدثین آنست که اگر کسی مرتکب اصالتی شود و داعی به بدعت خود نباشد و صادق اللهجه بود روایت از وی توان کرد چنانچه از صوارم نیز واضح می شود بخلاف زراره که چنان داعی بود که میخواست که امام صادق را مجوسی گردانند پس چنین راهنمای و رهبری و آنهم بقول آنجناب در پیرانه سری چنانچه در کشی است مقتضی آن شد که رفضه او را از منتخبین دنیا بر چیدند یعنی بافقه السته لقب دادند و خطابش اصدق الصادقین گذاشتند که انجناب این تعظیم و تکریم را از رفضه گاهی در خواب هم نشنیده باشند

وقس علی ہذا ہشامین وشیطان الطاق واخوان واقران شان کہ پیشوای شیعہ گردیدہ اند حالانکہ
مخجل ابلیس و دجال و منکرین علم ازلی و مخرب توحید حضرت باری بودند و جسم او را معاذ اللہ صفت
مستشیر می نمودند کجا برہم کردن توحید رب العالمین واختلاف شان دران و کجا بعد از تسلیم ہمہ امور
مذکورہ مرتبہ فسق مقاتلین یقینا نہ آنکہ اینہا از دنیا منتخب بودند بلکہ قدوہ المتنجبین واگر باور نیامد از
علمای سنت بپرس کہ مضر و کمس و غیرہم کیستند نام ایشان ہم ندانند و کجا التقریر رفضہ بر قول مجتہد کہ
علمای امامیہ اجماع کردہ اند بر پیشوائی و مقتدائی شان و بر بزدیع شموس کمالات ایشان کہ دلدار
و مدار بر این الفاظ در صوارم یاد میکنند و کتب تنقید دلالت بران دارد مثل منہج المقال وغیرہ کہ اگر
این قدما واسطہ نباشند میانہ اثنا عشریہ و ائمہ ہدی سلسلہ علوم سرور انبیاء از ہم بگسلد و از جمیع
افادات پریشان گردد اطرف انکہ از عبارت وافادات دلدار بی مروت و دلبر بی فتوت کہ در صوارم
بمبحث عدل باری عز و جل مندرج گشتہ دلالت بران دارد کہ اگر معاذ اللہ کسی حضرت خیر البشر شفیع
محشر خلاصہ موجودات و سرور کائنات یا احدی از انبیاء و رسل ہادیان سبل را بوجود محنہ بکشد
مستحسن خواہد بود چہ جای فرزندان کہ بطریق اولی خان ماہا الذاب اقوی ما با لواسطہ عند العقلاء
و آن عبارت درین الفاظ مرتب گشتہ ہر کہ خواہد بدان رجوع کند اول در تعریف عدل عدلیہ شیعہ
میگوید بباید دانست کہ یکی از اصول خمسہ کہ بان انسان مومن میشود عدالت حق سبحانہ و تعالی
است و آن بحسب اصطلاح عبارت از انست کہ او سبحانہ تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید
و مراد ما از قبیح انست کہ فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب انست کہ فاعل آن مستحق
مدح و تارک آن مستحق ذم باز مجتہد جالسی نائب امام نرگسی در دار المومنین لکھنو ورقی چند از سیاہی
گرفتہ بجواب امام رازی رضی اللہ عنہ مصروف شد کہ فرمودہ بود کہ تکلیف خالی از قباحت نیست بیان
آن انیکہ عقلا قبیح میدانند فعلی را کہ برای غرضی واقع سازد با وجود انیکہ فاعل عالم باشد بانیکہ
این عرض درعایت بران فعل واقع نخواہد شد بلکہ مقدمہ بالعکس آن خواہد بود این ترجمہ عبارت امام
موصوف بود کہ مومن جالسی نوشتند باز ترجمہ عبارتش لب از سطری بالقلم خود کتابت میفرمایند کہ چنین
والد ہر گاہ بداند از حال ولد خود کہ ہر گاہ باو سکین دادہ شود بان سکین پیغمبری از پیغمبران را خواہد کشت
و یا خود را بان ہلاک خواہد کرد واو با این یقین و قطع سکین بدست او دہد و بگوید کہ غرض من از دادن
سکین این بود تا ادب آن قلم را تبرا شد پس ازینجا ظاہر شد کہ ہر کہ امری برای صلاح بکند و داند
کہ آن صلاح بران مترتب نخواہد شد بلکہ عوض آن فساد بعمل خواہد آمد آن امر قبیح خواہد بود
نہ حسن باز مومن جالسی یکدو ورق نوشتہ میگوید کہ تمثیل رازی بجہت این در نظر عوام تکلیف
مستقبح میسازد کہ فرض این نمود کہ پدر یک پسر دارد و لیکن نسبت الہی با مکلفین عباد چنین نیست

و فرض این نموده که آن پسر قبل نبی نماید و معلوم است که قبل نبی در نظرها اگر با جهات محسنه نباشد بسیار
قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر از کمال قدرت و طاقت این جفا با
که چون آن پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت باید الآباد نسبت چشم زدن
نزبان لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسران پدر
باشد ممانعت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل حیات ابدی آن پسر را که نبی است عطا
فرماید و سید و سروران مخلوقات گرداند و سلطنت لایزال باو بخشد و با نواع نعم لا تعد و لا تحصی
که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان دادن سکین سحن مشبعو د انتهی بلفظه پس اگر قاتلین
امام و مقاتلین آن عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر بزرگوارش هستیم و بر معنی که کوفی
الاصل بوده ایم و هر که چنین باشد او شیعه است اگرچه ابوحنیفه کوفی بود [illegible] ما نیز با اعتقاد است
و آن تعلق بقلب دارد و امام را دوازده هزار اخلاص نامها طلبیدیم چون دانسته بودیم که اول
هجرت فرموده بلکه مظلومه و دشمنان تصمیم خواستند که او را مثل کبشی ذبح کنند و همراه خویش حرم محترم
شریف ببرند و اگر او بسوراخی پناه گیرد زمین را بر کنند و او را بکشند پس در زمین وسیع گنجایش
نماند و معنی وَضَاقَتْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ نمودار شد و روز بروز او را با فرزندان و اصحاب
در تنگیهای مصائب و غموم می کشیدند از نیهات و هم از خوف افواج یزید که روز افزون بود بر
جان و ناموس ترسیدیم و بالآخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی بیش نیست پس آنجناب
را بدین نیت خالص بحیات فردوس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم
الیقین است که چون خدای عز و جل عادل است [illegible] کما قال فی صدر الصوارم چون نجات
ایشان ببیند انهم را الشهدای کربلا لاحق سازد و امروز در بلاد مشهوره بیگو برها بسیاری از شیعه
و سنی موجود اند که در ده روز از محرم با ماتم امامین مشغول می شوند حتی که بیهوش شده بر زمین می افتند
چنانچه سینه را وقت ماتم از دست میکوبند لیکن از شدت و سر را بسر لغایت جد و جهد میزنند
و در روز شهادت هرگاه تعزیها را بزیر زمین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و انبساط و ملاهی
و بلا غث مثل روز عید سوی خانهای خویش بر میگردند و چون از علت این افعال پرسیده شدند
گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود ما هم باقتدای او غمها کشیدیم و زنجیر برداشتیم لیکن
که آنجناب را با تمامی رفقا در باغهای جنت و غرفهای بهشت داخل ساختیم داد عیش و کامرانی
میدهیم الغرض چون دلدار و مدار عقیده و وجوه محسنه در قتل انبیا نوشته اینهمه امور و مانند آن زیران
مندرج گشته که حرفی را بطور تمثیل نشان دادم و دیگر متفرعات بالاستیعاب نگردیدم و آنچه
درباره ماحج ابن ملجم آورده و کاسه کشمیری نقال بتقلید پدر خویش لیسیده جوابش در رجوم الشیاطین

وتنبیه السفیه مبسوط است و من امیدوار آن بودم که مجتهد نتایج فکر را بترتیب آورده بصورت صغری وکبری جلوه خواهد داد تا من جزا اسنا خواهم گرفت افسوس که این آرزو صورت نه بست و مجتهد از تقریب انچه آورده در حال شبث قطع نظر از تحقیق و الزام که استنباط آن توان کرد مقلوب است مراد بوجوهی که افحش باشد زیرا که از کتب شیعه واضح شد که خوارج را مدح کرده اند و اانگاه بغض صاحب معامله یعنی حضرت مرتضی بحدیکه از کفر و نفاق پاک و پاکیزه ساختند و زیاده برین نیست که آنها در فتنه مذکور بشور و حواس در باختند و دیگران از عماید محدثین و متکلمین مثل مجلسی نیت شان را که مبدای افعال است بخاوص ستودند بلکه بدین حثیت گوی سبق در مدح شان ربودند و حال مجسمه خود معلوم که فخر نیز توحید رب العالمین از تمامی دنیا نزد شیعه منتخبین اند حتی که بعد از انتخاب شان از هفتاد هزار در وقت امام صادق فقهای سته باشند که زراره اشر من الیهود و النصاری رئیس آنها شد و حالش چون اهلسنت از بام و ابلیس در اشرار انام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که میخواست امام موصوف را مجوسی گرداند کما فی مختار الکشی تماطلنک بغیره و نیز اگر در زمرهٔ محدثین رفضه ادنی غور کنی واقفیه حدی و نهایتی ندارند و الخصوص امیه را هم پایانی نیست که اینها بدتر اند از نواصب خونخوار دشمنان اهلبیت اطهار و بر ظاهر است که انچه از اینها صدور یافته نواصب را شرمنده ساخته که جز این آمانات امیه را خوردن و حرمت حرم ایمه را مثل یغما بردند و در آبروی شان بر خاک مذلت ریختند و از هر گوشه بر ایشان بلای بر انگیختند تا اثری از مدعیان ان نماند و علمای رفضه در اخذ احادیث از ایشان کمی نکردند چنانچه مجتهد کربلای یعنی سید محمد طباطبای در حواشی مدونه کمیت اصولیه داد بیان و تحقیق در داده و این کتب بدولتخانه حکیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض ابادی برادر میر علی صاحب ولد اصغر شان هنوز موجود معهذا کجا یکی مثل شبث و کجا بسیاری از اهل خبث و اگر سخن از ان میرود که خود مباشر قتل معصوم شوند مامون بن هارون امام رضا را بدست خود زهر داد و فرزندش یعنی امام تقی را به تیغ بیدریغ از خیال نامبیت گشته چنانچه ترجمه خرائج نیز بران مشتمل است معهذا اگر بمطالعه عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شوی خواهی دانست که چون او در قتل این هردو امام وحده لاشریک بود در ریاست کلامیه نیز حتی قدما و متاخرین این مباحث را بهنیج تحقیقات او اساس نهاده او را رئیس المتکلمین خویش گردانیده اند و بسیاری بر تشیع او نازیده اند چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نخواهد بود که درباره مجتهد حقیقت اینست که بزبان بزرگان گذشته چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد عجبتر آنکه علم الهدای رفضه صاحب غرر در توجیهات روایات ابوهریره و غیر او از مرتدین و دشمنان اهل بیت طاهرین معاذ الله دل داده و کتاب خود را ایدان پرساخته فاین السمک من السماک

قوله و این هذا من ذلک همه عناد و عداوت از مختار غیر از اینکه او قاتل قاتلین جگربند رسول
وجهی وجیه ندارد باید دانست که مجتهد را ضرور است برین حصر دلیلی قایم کردن ورنه اهلسنت گفته میتوانند
که چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین ع کذاب بود و بهدیه او بدرجه قبول آنجناب
نرسید پس معلوم شد که تقرب امام ازو بدرجه قصوی بود حتی که او از دایره اسلام خارج شد ورنه بخیال
کسی از عقلا نمی آید که امام خلق عظیم از جد امجد خود بمیراث یابد و هدیه جابر اکبر را که بروایت صاحب
منهج المقال بست هزار دینار بود قبول نفرماید و وجوه تقرب بسیار است از دعوی نبوت و ادعای
آمدن جبرئیل ع بوحی و ایجاد و اختراعات مذهب کیسانیه اختیار نمودن بلکه نزد امامیه خود موجد آن
بودن کما لا یخفی علی اهل التنقید و حضرت امام زین العابدین ع و دیگر معصومین را از عهده امامت
معزول گردانیدن و غیر معصومین سپردی کار آوردن که بالیقین بر اصول امامیه کفر است بالاجماع
در نیابید که مذهب مذکور نداشته باشند هیهات کاش مجتهد رجوع کردی بکتب تنقید و کتاب صغیر الکتب
مذکور است دیدی و بمذهب مختاری پی بردی و پای خود بسنگ مغلطه بر نخوردی که از برای آن ساده جاه
میباید تو تعلق این وجوه را گذاشتن و در یکی حصر کردن ستم بر جان انصاف است و از اسبابی که
کلام بنده با مدعی اجتهاد و فکر مباحث عجیب است که این جهه [illegible] که در اصول
ثابت شده و از نصوص حضرات ائمه معلوم گردیده که حق تعالی چون چنین مقام میخواهد بسیر ظالمین
کسی را بر می انگیزد که بدترین کائنات باشد بینی که در قصاص قاتلین حضرت یحیی ع برانگیخت بخت
نصر را تا دمار از آنها بر آورد و بانواع عقوبتها معذب گردانید پس قتل مقاتلین و قاتلین جناب
سید الشهدا ع دلیل بر خوبی افعال او نخواهد بود و قرینه هم درین مقام موجود که در آغاز شیعه او فی برفاقت
کیسانیان از برای تفریق جماعات و کشتن قاتلین امام حسین رضی الله عنه بر خاسته بودند ایشان
خود درین گشتن و کشتن شربت شهادت چشیدند و حقتعالی قتل قاتلین از دست مختار گرفت
و بالاخر چون کفر و اعمال او بر اتقیا و صلحا عیان شد در قتال و لشکرها آراستند و او را با دا امام
شهید که مصعب بن زبیر شوهر خاتون سکینه رض احب دختران ش بود بجهنم فرستاد و از اینجا توان گفت که ابطال
الحصر بما فیه این قصه ها بسیار دراز بود و لیکن بقدر ضرورت ادا فرمائیم هرزه چانگی مجتهد و نفاق او
در پیشوای او یعنی مختار آشکار شود و بدانی که اِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ گرفتار
طالب تفصیل باشی بدانی که او در جهنم معذب بود با وجودیکه بنص حدیث در بعض مسائل موجود که
شیعی بیجا ب در جنت میرود و از ذو الفقار واضح میشود که شیعی غیر اثنا عشری و انیا بد و شرح مقدمه
میگردد و محصل حدیثی از منهج المقال گوش بکن که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر صراط برانند و در
پس او علی مرتضی ع و متصلش حسن مجتبی ع و برابر قدمش امام حسین ع شهید کربلا باشد مختار استغاثه کند

از حضرت امام حسین که یا امام مگر یاد نمیکنی که کشندگان ترا چگونه کشتم و انتقام تمام از ایشان گرفتم و اکنون
در عذاب دوزخ گرفتار گشتم و کسی بداد من نمیرسد که رهایی یابم حضرت فرماید ای حسین او را بر زودی
دریاب پس امام حسین مثل عقاب در رسد و مختار را از آن عذاب برآرد و اگر قلب او را شق میکردند البته
محبت شیخین در آن می یافتند چنانچه از تنزیه و غیر آن پیدا می آید از ینجا هم ثابت شد که دل آدمی جوفی دارد
ولیکن بمقتضای المرء یقیس علی نفسه چون مجتهد دلبر دلدار سنگین دل است و قساوت در آب و گل دارد
و ازین امور انکار شدیدی نماید و سنیان اگرچه برین حرف و حکایت احاطه کردند مگر او را دشمن خدا
و رسولش مثل متبنیان خانه خراب یافته به پیروی حضرت سید الساجدین لقب او کذاب گذاشته اند اگرچه
بعد از التسلیم محبت شیخین داشته باشد و قرابت بعبد الله بن عمر رضی الله عنه راستی موجب رضای خدا است ؛ کسی
ندیدیم که گم شد از ره راست ؛ و اگر در اخذ امری حیرتی پیش آید علاجش ازین سطور باید جست که از
تالیفات خود که هنوز بجهت فقدان اسباب ناتمام و بی نشان و نام است بچشم انصاف باید دید و گرد
اعتساف نباید گردید که از مطالعه مختار کشی چنان بوضوح پیوست که عادت شریف حضرت باری
بدان جاری است که انتصار و انتقام نمیگیرند مگر باشرار حالا مجتهدین رفضه را دو گوش و یک
بینی هم نماند چه جای حق نیوشی و حق بینی تمام عبارت حدیث کتاب مسطور اینست علی بن الحسن عن عباس
بن عامر عن یونس بن یعقوب قال کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام اسئله ان یدعو الله لی ان یجعلنی
ممن ینتصر به لدینه فلم یجبنی فاغتممت لذلک قال یونس فاخبرنی بعض اصحابنا انه کتب بمثل ما کتب
فاجابه و کتب فی اسفل کتابه یرحمک الله انما ینتصر لدینه بشر خلقه یعنی یونس بن یعقوب میگوید که عرضی
نوشتم بامام صادق که دعا کن برای من که خدا مرا از آن مردم گرداند که انتصار دینش بر دست
ایشان میشود پس جوابی نیامد و من مغموم گشتم اتفاقا یکی از اصحاب ما خبر داد که من هم نوشته بودم چنانکه
تو مکتوبی نوشته بودی لیکن حضرت صادق زیر آن توقیع فرمود که خدا رحم کند بر آخرین هست که خدا
انتصار می فرماید و کینه دین خویش میگیرد به بدترین خلق خود و از حال مختار لعنتی که معلوم شد
که چه عقاید رذیله داشت که بدوزخ در عذاب شدید مبتلا بود از ینجا عیان شد که انتصار محصور
است بکرده اشرار فاعتبروا یا اولی الابصار و اگر علمای شیعه آب در چشم داشتندی بایستی که نام آن
در حق ائمه نگرفتندی بلکه اگر روسای قوم سفها ادنی غور و امعان در مضمون حدیث کشی نمایند
حالی توانند شد غلط فهم حاجت غور و امعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور مانند بدیهی
اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رفضه حضرت صاحب الامر فرزند خاتون نرگس را
از زمره ائمه هدی خارج گردانید بسبب آنکه انتصار دینی از ایشان زاید الوصف شدنی و بر
تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی و انتقام جور و جفای ظالمین که از دست ظلمه بر حضرات

اهل بیت گذشته از دست امام مذکور گرفتنی است بلکه احادیث معراج او که در روز اول ولادتش بحصول
انجامیده و همچنین احادیث دیگر ازین باطل تر است که وجود با جودش فقط برای انتقام از اعدا است سنفنا
با انهمه درین باب خاص سر افتخار بلند میکنند و نداننده که چون درباره خلفای راشدین خلفای حق یقین
چنین بیهوده گیها بدفاتر سپردند فاین الافتخار بعید رجا عن خاتم الائمة الاطهار بالجمله عیان شد حال
حدیثی که رفضه بعد از اخراج آن دار دیتنزر بانی میدادند و در پیرهن نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانه
میگرفتند و مجتهد رئیس الطائفه الناکه مقلد جامعین بیاض بی سواد این احتمال محال را بر دفتر گذاشته
و بوسوسه ابلیس و دجال حاشیه نگاشته و عیوب خانگیهای خود را مطمح نظر نداشته و چه خوش گفت
صاحبدلی بعد از ملاحظه این امور ٭ تو بر اوج فلک چه دانی چیست ٭ چون ندانی که در سرای تو کیست ٭ قوله
بمفاد المرء یقیس علی نفسه الخ **اقول** قیدی که مجیب مصیب افزوده از ادله شرعیه ماخوذ است بلکه بر آن بسیاری
از براهین قطعیه قایم گشته بر یکی از آن اکتفا میرود مثلا حق تعالی در کتاب مجید در حق عائشه صدیقه و صفوان
که زیر تهمت منافقین آمده بودند میفرماید که لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ چنانچه از کلام محقق طبرسی در مجمع البیان بوضوح
پیوسته و هذه عبارته بحث قوله تعالی الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ الآیة قیل فی معناه اقوال احدها ان معناه الخبیثات
من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من الکلم والطیبات من الکلم للطیبین من
الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الکلم الا تری انک تقول انک لتسمع الخبیث من الرجل
الصالح فتقول غفر الله لفلان ما هذا من خلقه ولا مما یقول عن ابن عباس والضحاک ومجاهد والحسن والثانی
ان معناه الخبیثات من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من السیئات والطیبات
من الحسنات للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الحسنات عن ابن زید والثالث
الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء والطیبات من النساء
للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من النساء عن ابی مسلم والجبائی وهو المروی عن ابی جعفر
وابی عبد الله ع قالا هی مثل قوله الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة الآیة ان اناسا هموا ان یتزوجوا منهن فنهاهم الله
عن ذلک وکره ذلک لهم اولئک مبرؤن مما یقولون ای الطیبون مبرؤن ای منزهون من الکلام الخبیث عن مجاهد و
قال الفراء یعنی به عائشة وصفوان بن المعطل وهو بمنزلة قوله تعالی فان کان له اخوة والام تحجب بالاخوین
جاء علی تغلیب لفظ الجمع لهم مغفرة ای لهؤلاء الطیبین من الرجال والنساء مغفرة من الله لذنوبهم ورزق کریم
ای عطیة من کریمة فی الجنة انتهی بلفظه و آنانکه از رفضه خواسته اند که راه مستقیم را بگذارند و راه کجی پیش گیرند آیت
کریمه را از کجا بکجا برند یا وصفیکه معتقد کور را حامله بر آن دارد و اصرار ایشان میداند لیکن بخوبی سنیها رد
فلله الحجة البالغة هرگاه وعده مغفرت وحصول جنت برای ایشان به ثبوت رسید پس اگر قید مذکور
معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر بصره کردند کافر یا فاسق باشند و هو خلاف القرآن العظیم پس معلوم شد

که سفر مسطور مبنی بر قصد نیک و اصلاح اهل اسلام بود نه از عداوت خلیفه برحق که محبت او واجبات
باشد و آیات ناطقه و احادیث صحیحه در آن وارد شده و ایضاً بربانی دیگر بیانش باختصار و ایجاز آنکه
خدای عزوجل ارشاد نمود که یَعِظُکُمُ اللّٰهُ اَنْ تَعُوْدُوْا لِمِثْلِهٖۤ اَبَدًا اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ پس معلوم شد که
حرام ست فعلی را بعایشه صدیقه رض نسبت کردن که مانند آن باشد و آن گناهی بود کبیره و خروج بر امام برحق
نیز کبیره ست از کبایر پس اگر قید مذکور در میان نباشد نسبت گناه کبیره بسوی ام المومنین لازم می شود
و نقد ایمان از دست میرود لاجرم ضرور افتاد این قید فرمودن(؟) تا دامن او پاک گردد و از کافیه تا بیضاوی
دیده باشی که لفظ مثل و مانند آن در بیان می افزایند برای تعمیم و شمول پس البته لفظ بمثله و انگاه لفظ ابدا
بتاکید تمام دلالت بر آن کرد که آن گناه باشد یا مانند آن انتساب نکنند باو اگر ایمان دارید پس اهل
ایمان را ضرور افتاد قید معلوم را ملاحظه نمودن و رعایت آن فرمودن اما رفضه که لفظ مومن برای خویش
خاص گرداند و از حقیقت آن بهره ندارند و کار ایشان جز ریا و سمعه و نفاق چیزی دیگر نیست ایشان را
با قرآن مجید و حدیث شریف چه کار پس هو اعظ ما چه روز بازار ستی(؟) مستی و دیوانگی جام مسیحا شکست
صرفه درین بزم نیست ساغر جم داشتن ایشانهم خیال نکردند که طرف ثانی موعود بمغفرت و جنت ست
و کیوبه(؟) حضرت سرور عالم و اهلبیت اوست که فریقین در واقعه افک نقل کرده اند که حضرت سرور عالم
که بمعنی مراد اهلبیت با اهل من میرنجاند و اذیت میرساند و محدث نجفی در مجمع البحرین و غیر او نوشته اند
که اهل بمعنی اهلبیت ست علاوه چون عداوت خلیفه ورزد باید که امیر المومنین واجب المحبه برحق نباشد
بعض(؟) صدها حدیث مناقب مرتضوی از صدیقه رض مرویست و همچنین مناقب او از حضرت
و تعظیم و تکریم و اباد کردنش و اقامت نمودن پس در خطیره مقدسه الی غیر ذلک مما تعد و لا تحصی نیز بمناسبت
لازم می آید که فرضه(؟) پیغمبر را در آن بارگاه باز داخل ساختن ایا نتر ادب آنکه آن ملایک شان
بود معاذ الله این حرفی چند تعلق بحضرت ام المومنین رض داشت اما معاویه بن ابی سفیان پس بیعت و
رفاقت او که حضرت عقیل بن ابیطالب برادر عینی جناب امیر المومنین بجا آوردند حتی که در رفاقتش انتقام
آسوده در باب مذکور کافی ست عقل خردمندی چگونه تجویز کند که همچو حضرت عقیل دیده و دانسته آنکار
نماید و مثل خوارج بکفر آنجناب باشد که الناس علی دین ملوکهم و هل هذا الا انکار البدیهی مانند این امور در
سابق و لاحق این اوراق از کتب معتبره رفضه یافتی پس چرا وقت را باعاده آن ضایع گردانم فکیف
که صاحب معامله در نهج البلاغه خود فرماید که اصبحنا نقاتل اخواننا و بر طور شان پر ظاهر ست که چون اخوت
نسبتی میانه آنجناب و خوارج نتواند شد زیرا که نواصب و خوارج از طیب ولادت بهره ندارند که اثبات فی محله
حتی ان لبعض الاحادیث مروی فی مجمع البحرین ایضاً پس اخوت اسلامی متحقق شد لاریب فیها و ملاحظه
قید مذکور ضرور افتاد و آنچه درین مقام یاد کردم حقیقه شرعی بود زیرا که قید فی الاسلام بعد از اخواننا در نهج است

خود مذکور است فشیعوا ما قلت بلفظ المعصوم واگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر نفاق عیاذاً باللہ
شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم اهد قومی فانهم جاهلون وعن الصراط ناکبون وا عجبا که اصحاب
صفین بشتری از اصحاب باشند اگرچه مهاجرین و انصار همراه جناب مرتضوی بودند و آنجناب را بمسند خلافت
نشانیده بودند و بر روایات رفضه چنانچه دانستی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند امرا ورزیدند و
بران کشته شدند و بعید گشتند از اسلام چنانچه نیز از کمال الشهادت کتب شیعه این احکام و روایات منجر به
بغض و عناد با حضرت رسالت میشود و غالباً مبنای بغض مذکور آن باشد که اکابر این نحلت بر ملاحظه کتب
دینیه استغنای حضرت امیر از جنین رسالت می ارند و مفاسد خلافت مرتضوی نقل مینمایند کما فی الصافی وغیره
وآن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بمدارج علیا میشود و ندانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
ازین اسباب همین بحکم کفر در حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت شان با حضرت بیرون آید و
حضرت امیر خود را یکی از غلامان آنجناب میدانست لیس مستغرب نمود که چنانچه عبد الله بن سبا و امثالش را
سوخت و پدرش نیز در صوارم نوشت ایشان را هم همه دوزخ میگردانید که البته تابعین در حکم متبوعین
می باشند و حضرت امیر چون بر نفس فضیلت خود بر شیخین هشتاد تازیانه برای رفضه منبر مقرر فرماید برای
تکفیرین شان هر سزائی که تجویز نماید کمتر خواهد بود **قوله** بلکه شریک خون میدانستند الخ جناب مجتهد الزمانی
بعد از تنقید از اخبار صحیحه ثابت فرمایند که ام المومنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود
کسی دیگر بجای او نشنید و در خصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هر قسم در
کتب فریقین مندرج شد لیکن باید فن تنقید را بپیش نظر داشتن و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن انتهی
محصوله آیا در کتب فریقین مذکور نیست که آنجناب لعنت منبر مود قاتلین عثمان را فی السهل والجبل الیس ام المومنین
که صدها مناقب امیر المومنین را روایت کرد چگونه تکذیب تواند کرد وازینجا حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی
باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شریک او قرار داد و بعد ازین درهمان کتاب نهج الحق آنچه گفت صریح انکار
آن بود و چون فضل ابن روزبهان در ابطال الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی رطب اللسان شوستری
غیر ازینکه حدث کنان مثل ابلیس شنیدن اذان از میدان مناظره بگریزید و آبروی خود نزد عقلای
عالم در احقاق الحق مسمی باسم لقیقه بریزد خبری نتوانست کرد لیکن بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از خار غطی
جناب امیر و بروی ملائکه مقربین و حضرت البشیر و نذیر بر احادیث ثقة الاسلام در کافی چه خواهد بود و مضمون
فار غطی عند نزول الکتاب المختوم درین اوراق و مجلد اول بارها معلوم شده حاجتی باعاده باقی نگذاشته بنو
تو جردادوا ایضاً چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق آن مظلوم را که کم کسی بود که از موائد احسان و امتنان او
نگذشته قتل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و فریاد کردند و دیگران که
در پی اعانت شان شدند بر حق باشند با حضرت امیر که وصیتهای رسول خدا را معاذ الله پامال نمودند که از آن

مراعات فریادرسی مظلومین بود چنانچه در شرح حدیث کافی بتقریب آن پیش نمودم و عنقریب گذشت حقیقة الامر
اینست که چون مجتهد از ملاحظهٔ کتب خود را معذور گردانید زیر بهر قول و اسباب فضیحتش مهیا میشود و هر کسی نمیرسد
درازی و کوتاهی حوصلهٔ مجتهد و اینکه جناب امیر فرمود که اگر در قول من متردد اند میانهٔ رکن و مقام ایستاده میشوم و
قسم میخورم که نه کشتم نه شریک قتل گشتم نه امر نمودم عین مدعا است و در روایات معتبرین مذکور است که حضرت امیر
بکمال جد و جهد بجوال شتر آب نزد عثمان رسانید و چون خود بضرورت رفتی اولاد امجاد خویش را برای حفاظت حضرت
مقرر فرمودی و بر دروازهٔ عثمان گذاشتی قوله و حقیقت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سایر اهل مدینه
از صحابهٔ کبار و تابعین عالی مقدار بود مثل حقیقت خلافت پدرش باجماع غنامیان نابکار و کوفیان ناهنجار
ثابت است کوفیان را که قدمای شیعه بودند در بر واقعه خدمت گذار امامین بلکه پدر بزرگوار ایشان
شوند بالخصوص حق مهمان کربلا چنانچه باید ادا کردند یعنی هم تیغ بی دریغ ستم بر آنجناب آختند و هم در
کوفه ماتم شان از هر گوشه بر انگیختند و امام سجاد فرمود چون شما سوگوار باشند راست بگوئید آن کیست
که ما را بدین روز سیاه رسانید کما فی المواعظ لابیه ناهنجار گفتن کار مجتهد است نه دیگر بسبب آنکه راه و رسم
حضرات اهل تشیع همین است و همین بود که در آغاز آتش افروزند چون بلند شود برای ریا و سمعه آب پاشی
کنند صدر اول از ارکان اربعه رسول خدا را در عین احتضار گذاشتند و انهم خیال نکردند که
بر حضرت و بر اهلبیت حضرت چه مصائب رفته باشد که آثارش عیان می دیدند و بسامان اخروی و نماز
جنازه هم نپرداختند حالانکه طفلان و زنان مدینه هم مشرف شدند بلکه اهل مضافات نیز در وقتیکه نور
فرو رفت جز فتنه انگیزی چیزی نبود یا خود امام الائمه در فریب ایشان گرفتار شد و هرگاه تخلف بار
بار دید بلعنت و بیل در رفتشان گشت و دیگران که نزد صاحب صوارم در تشیع شان شبهه نیست کما فی الصوارم
و حاکم کوفه باشند مراتب مهمان نوازی بدست خود بجا آوردند و دو امام معصوم را بخیال خویش بجنت
رسانیده بسوگواری پرداختند و چرا چنین نباشد که مطابق هزاران روایات اصول در روز ازل
محبت ائمه و امامت ایشان از روح کشتی نوح تا آخر در حق انبیاء الا نادره و شد و ذا خبر اهل کوفه حتی که کوفیت
دلیل تشیع شد چنانچه سابقا باشاره دانستی و ان شاء الله تعالی بقیه را ببعضی از تقریبات و تقریرات نیز
خواهی دانست و آخر علمای شیعه بلکه اکابر ایشان بر اصل خود رجوع آوردند که همه این مردم در نفاق یکتا از
دلی عدیل بودند و کار ایشان خدعه و الوجهی چیزی دیگر نبود و این نفاق پیشگان درین جوش و خروش
انهم یاد نکردید که حال دوازده کس از ائمه سادات و اهل بیت بر اصول ایشان چیست و مقصود ازین
مناظره همین بود که بدون کنج و کاو حاصل نشد پس اگر ایشان صدر اول خوب مجالس طلب شد جناب مجتهد
دیگران را که طرف نقیض شان باشند از کجا هم خواهند رسانید شاید که جناب شان منکوی شاهی و کار
اجتهاد دار المومنین لکهنو گذاشته بسفر جابلقا و جزیره خضراء تشریف برند و قبل خروج سفیانی و ندای

اسمائی نیز بزیارت مبارکش کسی در رجالی بصورت مجهول یا هیکل معروف نوع ناس لبناس مشرف شوند ولیکن مشتمل بر
اینست که امروز نیز درس همین قران خواهند شنید و جز تقیه و ذوالوجهین امری دیگر مشاهده نخواهند فرمود چنانچه
بعضی از وجوه وقت خدمتگزاری معلم بن معلم الملکوت درین اوراق دیده باشند و اگر خواهی که مشکلترین
حیله مشکلها بر رفضه در نماده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تتبع در کتب شیعه مثل شروح کلینی سیما محمد صالح
تتبع کنی که خواهد برامد که وقتیکه صاحب الامر ظهور فرماید همین قران خلفای متقدمین در دست او خواهد بود
پس سنیان که بعنایت ایزدی بموافقت قران مجید بر همه فرق غالب اند باید که این مژده را شنیده ستایش
الهی بگزارند و رفضه بدانند که قران اهلبیت که درین زمان منسوخ التلاوت است کما فی النهایه دران زمان هم
بیکار خواهد بود پس اصل تشیع که در قران اهلبیت نصوص قطعیه امامت بلافصل موجود است و رفضه در توقع آن زندگانی
میکردند و آنهم از دست رفت و از هر طرف مایوس الظهور است بوضوح پیوست فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ من بعد حرفی از وفاداری قدمای ایشان این بود باعتراف بزرگان شان که چون جناب امیر
بابی برده بود که در مقابله عمرو بن عاص حکومت ابوموسی اشعری قرار یافته دادمردی واهی زمانه است مناسب
آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان کوفه زینهار قبول نکردند و گفتند که اگر رای شریف عمل کنی اول ترا
میکشیم پس حضرت ناچار شد چنانچه اکابر جلیت رفضه اظهار مینمایند و بید مجتهد نیز از ایشان است بالجمله این مردم همیشه
روی خود را بهمین عنوان در نافرمانی جناب شاه مردان سیاه میکردند و چون استیعاب را از زرد ملیا ختند که برای
تفصیل آن کتابی دیگر میباید نوشت ناچار تقیه اقوال رو به مجتهد امامیه را تعرض مینمایم و درباره مختار هم بحث با اعتنا
الهی چنان مرتب تواند شد که اگر پای انصاف درمیان باشد مجتهدین رفضه بعد از دیدن یا شنیدنش سرهای
خود بگریبان خجالت مدالشان فرو برند که باز فرصتی بیایند تا رو بروی اهلسنت بردارند بیانش آنکه انچه مقدمه
اجماعی است که مختار مذهب کیسانیه داشت و گردن بگردون گردان میافراشت و نزد اهلسنت مدعی نبوت بود
و رفضه اگرچه صاف صاف نگویند مگر دیل زهر گلیم می نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته و انقا معلوم شده که
حضرت علی بن الحسین او را ملقب بکذاب یاد فرموده و هدیه او را قبول نموده پس در کیسانیت شکی نیست بلی کلام درینست
که او خود موجد مذهب کیسانیه است یا نه از کتب تنقید رفضه مثل منهج المقال بکدورت ظاهر است که او خود احداث
نموده و دیگران پیروی او کردند چنانچه مختصری از عبارتش باید دید والمختار هو الذی دعی الناس الی محمد بن علی
بن ابی طالب بن الحنفیه و سموا الکیسانیه و هم تبع المختار و کان لقبه کیسان و بهر تقدیر خواه موجد این مذهب باشد
خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود خرافات و محدثات بر همه عیان شد الکنون در نمی که او در امور آخروی مثل کفار
است علی المذهب المشهور کسی را کلامی نیست بعد ازین در هزار کتاب دیده باشی از کتب دینیه ایشان قدیما و حدیثا خصوصا
تالیفات مجلسی محفل افروز مذهب و نحلت ایشان و عماد الاسلام و ذوالفقار و صوارم و حسام فاضل جالسی مجتهد
اول در کوفه هندوستان و افادات فرزند اکبر او که کیسانیه و ناووسیه و واقفیه و دیگر فرق باطله از شیعه بر مذهب مختار ایشان

زینهار ایمان ندارند و امام اعظم ثانی هم از شیعه در کتب خویش تصریح بدان می نماید و کان تحقیق چنان میکشاید
که ایشان در آخرت مثل کفار نیز مخلد فی النار و عیان را چه بیان که بودن مختار در دوزخ در همین نزدیکی بوضوح

انجامید که تقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار وبئس الورد المورود و انتوا فی هذه لعنة و یوم القیمة بئس الرفد المرفود باقی
ماند آنکه جناب امام حسین بارشاد حضرت صلی الله علیه و آله همت علیا بر گمارد یعنی او را از عذاب دوزخ بدر آرد این خود
امریست که حجیت را نشاید زیرا که بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما بالاتفاق است پس اخراج نیز باید که
اتفاقی باشد نه اختلافی چنانچه از بارقه ضیغمیه بر می آید و رحلت متعه مع ذلک در کتب خویش تصریح کرده اند
جابجا که کلام و روایت مخالف همان مقدار حجت است که او را ضرر رساند نه آنچه مفید باشد مثلا امیر فرمود
زبیر را در واقعه جمل که تو گفتی آنچه دال بر آنست که من در مبشرین بجنت که عشره کامله باشند داخل هستم لیکن
بودن تو در آن محتاج بدلیل است که من انکار میکنم بر همین کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم که دخول او در نار
ثابت شد خروج او را قبول ندارم باید آنرا بدلیلی ثابت کردن قطع نظر از آن عقل چگونه تجویز نماید که علمای
شیعه حال فرق ضاله مبتدعه خصوصا کذابین شان را نیک دانند که مخلد فی النار اند و حضرت سید المرسلین
ندانند و امام حسین ع غافل شود و مقتضای عدالت و انصاف همین است که ادنی ایمان باشد بسبب کیسانیه او را
از دوزخ برآرند بلکه بعد استحقاقا بایستی فرمودن الغرض چون این همه خلاف اصول است زینهار لائق
شنیدن نیست و برین قدر چه موقوف که ناووسیه را هم توثیق نمایند که بر امام صادق امامت را موقوف
کردانند و آنجناب را مهدی موعود قرار دهند و از امامت اولادش انکار کنند و نیز از مقالات ایشانست
که روزی نقل میفرماید که جناب امیر وقت شهادت خود بجنت خبر امید و لیکن قبل از قیامت زمین شق
شود و حضرت برخیزد و یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و لیکن خوبتر معلوم نشد که این
همان وقت است که دابة الارض برآید و ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او بر اصول اثنا عشریه
و بعد المشرقین است معاذ الله کما سبق فی المجلد الاول مفصلا و دیگر حالات فرق ضاله رفضه مثل واقفیه
چه شرح دهم که گفتنی نیست پس اشارتی که کردم و مختصری که گذشت کافی است و درباره ناووسیه هم
طریق اجمال سپردم و بر همان مقدار اکتفا ورزیدم که محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان
کرده و چون معلوم شد که این فرق ایمان ندارند خدا را باید و سه حرف توثیق ایشان که اکابر
حضرات شیعه اثنا عشریه در کتب دینیه خویش می نمایند باید شنید و گریبان مجتهد الزمانی
تا دامنش باید درید که ایشان اجماع کرده اند بر ثقه بودن آبان بن عثمان و تصحیح
می کنند احادیث این بی ایمان و مرتبه او را تالی متقدمین میدانند از هشامین
و زراره و شیطان پس انصاف کن اجماع را بر توثیق آن کافر و کجا ثقه
بودن عمر سعد نزد بعضی که از پدر خود که از اجله اصحاب کرام بود روایت میکند

والحاد و زندقه مشغول بوده‌اند و کاش بس او استاد کلینی اعور نیز ملاحظه بکن که در روایات کیست و این مجمع و تمثیل است بحث در ان نمیرود که وفا تر طوال دران وفا نمیکنند پس بدانکه امام المتفردین عبد العزیز کشی میگوید و دیگران دراو پیروی او می‌نهند و قال الکشی بر زبان دارند اگرچه بامامت و عظمت رسیده باشند محمد بن مسعود قال حدثنی علی بن الحسن قال کان ابان من اهل البصرة وکان یسکن الکوفة وکان من الناووسیه ثم قال سمیة الفقهاء من اصحاب ابی عبد الله اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح من هؤلاء و تصدیقهم لما یقولون واقروا لهم بالفقه من دون اولئک الذین عددناهم وسمیناهم ستة نفر جمیل بن دراج وعبد الله بن مسکان وعبد الله بن بکیر وحماد بن عیسی وحماد بن عثمان وابان بن عثمان و کتب دیگر نیز بران اوان دلیل است که اجماع علماء اثنا عشریه بر توثیق او می‌نمایند و احادیث او را بصحت می‌ستایند و حکم بایمان بودنش نیز بر طبق اصول خویش می‌فرمایند و عمر سعد نزد بعضی از محدثین سنیان بی ایمان نبود بلی ارتکاب مرتکب گناه کبیره نمود بلکه اکبر کبائر و بالا گذشت که نزد دلها ردم دار قتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجوه مستحسن بود و از انجا که این حکم متفرع هست بر عدل باری عز و جل و ان امریست که جمیع فرق عدلیه بران اتفاق دارند و چگونه این برادران شغال و فوذی الاذناب اجماع بران نکنند که بدون ان کسی مومن نمیشود و چنانچه بدلالت قطعی از عبارت عدلیه شیعیان دانستی پس اجماع بر استحسان قتل انبیا عموما و خصوصا بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی که مفاسد امامت جناب مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملایکه مقربین مدلل فرموده وست از چنین رسالت باز کشید که انهمه امور داعی وجوب قتل شریف عیاذا بالله بر اصول امت رئیس بوده خواهد و ازین اجماع شاید کسی از قدمای عدلیه مستثنی تواند شد و انهم ببعضی از وجوه نه کلیت ان لیس من حیث العدل سخن همین است و کریچ هر که خواهد درین میدان تکادری نماید و ببیند که فتح و فیروزی برای کیست و سبب شکست ندلت علمای اثنا عشریه از بهر چیست نعوذ بالله من هذا المقالات علی اصول اهل الترهات من بعد بیاد باید آورد که رفضه نیت خوارج راستوده اند که مکفر جناب تقوی بوده اند چه عجب که نیت عمر سعد هم چنین باشد با وجودیکه او مکفر نبود ولیکن حب دنیا او را بران آورد چنانچه رطل بوق بن عوق شوشتر در باره هارون و مامون مانند ایشان دا دبلاغت میدهد و مشهدی هم بیش از بیش میگوید و در ملاذ اعتقادات پناه می‌جوید و این باب اگر کشایم عمر بپایان رسد هفوات رفضه بانجام نرسد این حرف بود از توثیق نا وسیله واقفیه پس حدی و نهایتی ندارد تا بعبارات صحبت کربلا از رسایل و کتب طبا طبائی باید دید که چه می‌نویسد که مضمون روایات متواتره از ائمه طاهره

یقیناً دلالت بر آن دارد که واقفیه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اهل بیت علیهم
السلام انقدر نوماتم ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت شان تحذیر کرده اند که
یقین بالاتر از تحذیر صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گذشت که زیرا که
آن امور از خوارج و نواصب بعمد و ریا مدة آن همه دشمنیها را که تواند ضبط کردن و
بے اندامیها را که تواند نوشتن نجاشی رئیس فن تنقید ابراهیم بن ابی سمال را که واقفی بود ثقه
میگوید و دیگران هم توثیق او نمایند و هم واقفی میدانند برای تمثیلے برین دو حرف اکتفا ورزیدم
وگرد تطویل نگردیدم پس همان بهتر که قصه را کوتاه کنم و در بقیه اقوال رویه مجتهد دراز دم وگاو دبی
هم نظر نمایم **قوله** نوشته آنکه عایشه و معاویه را الخ ظاهر عبارتش موهم آنست که این هر دو در
یک وقت خروج نمودند و در مقابله جناب امیر لشکر کشی و صف آرای نمودند و این امر از
کتب فن بر نمی آید بلکه دران زمان معاویه در شام بود چنانچه از صواعق محرقه لاخوان
الشیاطین والضلال والزندقه هم بوضوح مے انجامد و نسخه صحیحه محشی آن که مرزا کاظم علی صاحب
ازینکنند بیگ لال از یک نسخه است مجتهد اول گذرانیده اند و موجود و هر چند فقیر بوساطت احباب طلبیدم
نسخه دیگری فرستاده اند از نهادند و سبب بین و هم ازین مجمل هم ظاهر است یعنی تبحر مجتهد از ان
و هر فن خصوصاً تاریخ دانی که از اکثر مقاماتش پیداست و امریکه بعقل و نقل در سفر بصره یعنی
واقعه جمل موید باشد آنکه اخبار مختلفه که باعث سفر امیر المؤمنین بسوی بصره شد احاطه قتله
ذوی النورین هر بارگاه جناب امیر المؤمنین بود حتی که عنقریب التی آنچه آنها باظهار علمای شیعه در
بار دیگر جناب امیر گفتند و با وصف دعوی تشیع تحکم بر آنجناب مے کردند و از نهج البلاغت هم مخالفت
ایشان چنان بر مے آید که جناب امیر را در قابوی خود آورده بودند و تنقیح ان جناب
دست شد که جناب امیر یکی از اصحاب نزد صدیقه فرستاد تا حقیقة الامر دریابد و بے
کم و کاست معروض دارد چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که سبب سفر بدین شهر چیست
فرمود اصلاح امور امت و اهم مطالب آنکه طلحه و زبیر از ظلم و عدوان قتله عثمان و
وخوف بربادی ناموس وجان از مدینه طیبه بدر آمدند چون مطمئن شوند در انتظام خلافت
مرتضوی شریک کردند و باتفاق ایشان کار خلافت سرانجام یابد و کسی را مجال بغاوت باقی نماند پس
قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شر و فساد را از هر جانب در مسلمین برانگیخته اند جواب
داد که چون اینها شوکت و جمعیت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد اگر امر فوق اینها
دست اندازیم فتنه دیگر برپا شود در خشته اخر پدید آمد پس همدگر ترسل و رسایل چنان
کسر اگرفت که در مجلسیکه خالی از اغیار باشد بنشینند و همدگر درین باب شوری نمایند

وهرچه دران مجلس قرار یابد بر آن کاربند ند ابن سبا شقی و دیگر هواخواهانش دیدند که صورت
زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قتل و اخراج ماست این دربار را نیز هارا از دست
نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و چون تنها هر کسی بداند که عذر را از جانب
دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی پی نبرد که این بلا از جانب ماست هرگاه نوبت
بشمشیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد کین شتر صالح است یا خر دجال و موافق آیات
قرانی و علو رتبه جانبین بدلالت احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل وقائع مبسوطه
بقلم آمد اگرچه بعضی از مورخین اخبار دیگر که مختلطات فرقه مذکوره یعنی اهل بلوی باشد
نیز آورده اند که تنقیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده باشی که محققین مسلک
نه اقوال الواعظین و ذلک تحریر المورخین و چگونه چنین نباشد که مبانی فساد و [illegible]
اهل فساد در لشکر موجود بود که مذهب تشیع مجعول تراشیده اوست کافی مختار الکشی و سبب
ضلالت شیعه بحدی گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشتند محدث شیخی در تحقیق لفظ
زندیق آورده و گفته انچه مقصود دشش در فارسی این است که بعضی گویند زنادقه قومی است
از سبائیه اصحاب عبد الله بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
اول کردبلا از هر طرف بر عثمان بلند نمود باز تا بویافته جهال شیعه را بران آورد که معتقد معبودیت
و الوهیت گشتند درباره حضرت مرتضوی پس امیر المومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
لیکن قبول نکردند تا حضرت مبالغه در عبرت مردم و برای مزید تعذیب ایشان را احراق فرمود و
از اینجا انهم معلوم شد که سرکشی ابن سبا و تلامذه او و راحدی بنمود کراز کتب دیگر از محققین شیعه مثل کشی [illegible]
است که هفتاد هفتاد را حضرت مرتضوی خاکستر گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
خسر الدنیا و الاخرت شدند و بماوای خود فایر گردیدند ذلک هو الخسران المبین و مخفی نماند که در کتب شیعه
جابجا مذکور است که امیر المومنین حکم فرمود تا زنادقه را سوختند و همین فرقه متعین است که رئیس ایشان
هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای انجناب می نمود و علی رؤس الاشهاد و بجناب
شریف مرتضوی میگفت بمقتضای **مصرع** چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد که یزدان داری که
مرا برسم رسالت فرستادی تا بخدای تو دعوت کردم پس بعد از گرفتاری او و پس از اخراجش سوی
مداین هرچه بان پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و مزید تعزیر او عین مصلحت بوده باشند از برای
دیگران که مرتکب کفر و شرک دعوت خلق بطرف الوهیت خاتم الخلفا و انگاه بعد اظهار اسلام نموده بسر
کار او از مختار رفضه هم درگذشت و هرچند محدث شیخی سعایة لمذهبه برای تلامذه او فته جهال افزودند تا
دامن علمای قدیم خویش را پاک سازند ولیکن بادنی غور هویدا از عبارتش بوی انگیز بدماغ

اہل فطانت و ارباب فراست میرسد که مخلوقات الٰهی طبایع مختلفه و اوضاع جداگانه دارند عامه را باعتقاد الوهیت رسانند و خاصه را مقارن این درجه گردانید که علی مرتضی خلیفه چهارم امام اول است و خلفای معتقدین و منقدمین شان کافرین و مرتدین اند چنانچه از مختار ابو عمر کشی واضح است و ازینجاست که محققین این فن معتقدین الوهیت امیر المومنین را بوسوسهٔ آن ابلیس لعین این شد تلامذه او قرار داده اند تا همه مدارج اعلی و اوسط و ادنی نورودیده شود و قدمای رفضه بدرجه توسط باشند و ادنی برین تلامذه ان بے دین مطابق واقع فرقه تفضیلیه کردند و لاینبک مثل خبیر **قوله** لا اقل که سلب عدالت از ان جناب می نمودند و ان مستلزم انکار لیاقت امامت است

اقول معنی لا اقل نزد هر محاوره آن بلکه ادنی طلبه نیز همین است که کمترین درجات باشد پس این مغلطه دیگر است که از جناب مجتهد الزمانی دقیقه شناس اجرام آسمانی صدور یافت تفصیل این مجمل آنکه ادنے درجه درینمقام عدم تنفید احکام است و ان احتمالات دارد یکی آنکه سبب عدم تنفید حکم بر قائلین و اهل بلوی شوکت و جمعیت شان بود که بدون اتفاق و اجتماع اهل اسلام باعث رخنه عظیم و کثرت شان در بعضی از روایات بچهل هزار میرسد و کمترین عدد شان دوازده هزار است پس مقابله و مقاتله شان جنگ ایرانیان و تورانیان نیست و معلوم است و مثل مشهور که جنگ دو سر دارد و فتح و شکست در اختیار نیست و اگر اینقدار موجب تسکین مجتهدین شیعه نباشد باری بکتاب نهج البلاغت رجوع فرمایند و یاد آورم که در سابق در مقاله سادسه غالبًا عبارت بلیغه خطبه شریفه نوشته ام و مضمونش بدان مُشعر گشته که اهل بلوی مارا آنقدر زیر حکم خویش گرفته اند که ایشانرا مالک و مارا مملوک توان دانست و از شوکت و سطوت خویش احاطه تامه پیدا کردند و نوبت بجائی رسیده که شمارا بر گونه مصیبت و عذاب میرسانند و انواع مکر و ذلت و و اقعات می چشانند و مقامے باقے نماند که دمی بیاسائیم و بتدبیرے مشغول شویم و از همهاے عیان ست آنچه محققین اهل سنت درباره خوارجین حضرت پیغمبر صلے اللہ علیه و آله وسلم در تحفه و غیره بتقدیم رسانیده اند و خواص و عوام چنانچه بایدبفهم ان بے کلفت رسیده اند که بلوائیان که اصرار بران داشتند و بعد ذی النورین هم در پے دیگران افتادند و خواستند که خوارجین را بدان مظلوم ملحق سازند تا ناچار اینها از مدینه طیبه بیرون رفتند و شد آنچه شد و ارباب تواریخ و سیر داد تحقیق دادند و درینمقام دلم میخواست از تالیفات محققین عبارات شان را جمع کنم ولیکن قلت فرصت و اندیشه اطاله کلام و امثال آن مانع ست محصل کلمات بزرگان آنست که زنهار ایشان را انکار لیاقت جناب مرتضوی

نبود که انکار لیاقت جناب مرتضوی را بایشان نسبت کردن آفتاب را جرم ظلمانی گفتن است
بسبب آنکه در اسلام ایشان شکی نیست و هزار آن احادیث فضایل حضرت امیر واشد
بذات آنجناب را خود این خوارجین و امثال شان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دیده و دانسته انکار توانستند کرد بلی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام المتقین
خوارج بی دین اهستند که شیعه بجهت شامت رفض قدر دان ایشان شدند و بلیت
ایشان زاکه از مبادی افعال و اقوال شان است بدو ندانستند و سرپرستی خوارج که از
امامیه بصدد در آمد و جابجا و انستی و درین کتاب نقلا از کتب مجلسی و مجمع البحرین محدث
یحفی بار بار خواهی دانست و تیره و تیره اثنا عشریه است و ازینجا انهم عیان شد که همت ایشان
بالتمام در دشمنی آل و اصحاب سرا و جهرا مصروف است عیاذا بالله دوم آنکه تفتیح و تعیین
قاتلین برای قصاص و تعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرع که نتوان سر
کشته پیوند کرد ۞ و درین نزدیکی دانستی که چون وسایط پلو انیان از اخبار مرتفع شد
فرستاده امیر المومنین از یکدو منزل بخدمت عایشه صدیقه رضی و حواریین در رسید و حقیقة الامر
که نزد جانبین بود عیان گشت همه ایشان را بالای زبر را پسندیدند که قصاص بعد از قاتلین عثمان رض بدون
اتفاق اهل اسلام نتوانند شد و لیکن منافقین که کار شان فتنه انگیزی بود باغوای ابلیس
لعین شبخون زدند و در عین غفلت بر لشکر جانبین خویش تاختند و کار منتظم را ابتر ساختند
پس کجا ماند تقریرات شاگرد ابن سبا و شیطان و زراره و هو شر من الیهود و النصاری که
امیر المومنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادنی ترین درجه است و مستلزم انکار
لیاقت و استحقاق جناب امیر از خلافت است نعوذ بالله من ذلک بالجمله در نیامدن عدم
تقید حکم است با وصف اقرار امنیعنی که قصاص از قاتلین می باید و لیکن بدون اتفاق
موجب فتنه عظیم است الی غیر ذلک من الوجوه کما عرفت **قوله** علی زعم المجیب **اقول** درینجا هم سفلگی
و فرومایگی خود را بر همگنان مطابق ارشاد مومن جا ایمر در صوارم کما عرفت غیر مرة مبرهن میگرداند
چه معنی زعم مجیب که متبادر الی الاذهان است آنکه آنچه گفتم از جماعت قتله عثمان بلکه شرکت در
اخوانش حکایته عنهم مستلزم انکار لیاقت است بر گمان باطل مجیب و در واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید و هو تناقص **قوله** سلب عدالت می نمودند جواب اعتراض او بعد از امریکه اتفاق گشت
پیشتر هست که کلام در تنقید بود چون عذر شنیدند از هم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین سابقین
او گوید که مجتهد تخصیص عدالت از این جهت نمود و قید زعم المجیب فرمود که خود قایل العصمت امام
است بکیفیت امام الامامیه و شیعه اثنا عشریه خصوصا عصمت را شرط امامت میدهند باید گفت لابد در البیان

سمع نزدا بارها معلوم شده که مباحث کلامیه از مباحث نقطیه نیست بالذات محققین رفضه با عصمت
بکمال عدالت راجع ساخته اند علی ما سبق تفصیله و با اینهمه می توان گفت که هرچه مانع عدالت
است مانع عصمت است علی المشهور عندهم ولا عکس تحقیقا لمعنی العموم فی العدالة والخصوص فی العصمة
واگر وجه تخصیص اینست که مجیب عدالت را شرط امامت میدانند و ون غیره پس این معنی خلاف کتب
کلامیه است که عدالت را مصنفین آن مشروط امامت گردانیده ادله بران قایم کرده اند چنانچه از
شرح مواقف وغیر آن بر گذشت وهمچنین از ازالة الخلفا و تحفه اثنا عشریه و امثال آن واد
چنین فهمید که این زعم مجیب است فقط حاشا که چنین باشد آری در امور اختیاریه و اضطراریه
فرق هست ظاهر پس از رفع اشتراط از ثانی رفع آن از اول لازم نمی آید و این ابحاث
در سابق بعنوانی گذشت که مزید علیها پس باید بدان رجوع کردن و دنبال این و مدار گرفتن
و برامت [illegible] و طعن ارباب تفوه جستن واگر مقصود از تعمیم مجیب آنست که نزد او ثابت شد
که ایشان منکر امامت امیر شدند بخلاف امامیه که نزد ایشان منکر ایمان گشتند زیرا که وصیت مصطفوی
و فارغ [illegible] البیت پامال نمودند بتقدیریکه مجتهد کلینی را دیده و مضمونش را فهمیده باشد فالامر عظیم
والشکل [illegible] فلا مفر للمجتهد مفر ولا مقر الا الهاویه وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ و لهجتیت خلافت
نزد [illegible] اقوال اخیان گذشته که اگر اولین و آخرین همه بیعت قهقری نموده هرگاه
امام نرگسی [illegible] گوش نشوند بهیئت مجموعی قصد کنند که ابحاث آنرا الفوت ما بیردا زند
فارسی از [illegible] ان اماده آن مباحث طویل دانستنیه اقوال مجتهد الان اماو القلانی
[illegible] تمام و [illegible] وجه و این ابواب را از کتب رفضه برای مزید بصیرت مشتاقین بدفتر
می سپارم و [illegible] مجتهد ادعای تشیع خاص برای قدماء خود [illegible] که بعضی از آنها با عترا
[illegible] ولد الحلال نباشند و [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] که [illegible] اهلبیت بودند و معلوم است بر اصول شیعه که هر که دشمن اهلبیت
است از طیب ولادت بی بهره است پس باید دید که این شناعت از کجا بکجا میرسد زیرا که علم امام
نرگسی [illegible] مجتهد و دشمن صاحب الامر بجدی بود که از ین اوراق هم عداوتش هویدا است و از بحار
وغیر آن هویدا است همه حقوق آنجناب را تلف کردن و مکانش را هم غارتیدن و خمر خوردن
و داد رقاصی و طنبور نوازی و قمار بازی دادن و پر ظاهر است که تالیفات مجلسی خاتمة المحدثین و
المتکلمین و همچنین تالیف دیگران بقریبا بعد هزار سال و هشتصد و نهصد سال است که پیش که ایشان
حال او را بدین عنوان نوشته اند و هزاران کس از قدمای رافضه جناب امیر را در قابوی خود
گرفته و اشتیاق میاو [illegible] ورد واقعه تحکیم آنچه گفتند عنقریب معلوم شد یا آنکه خود آنجناب بحکم شان

را تطویل وعرض تقریر فرمود و از وقت وقوع بلوی بر جناب ذی النورین و واقعه شهادتش
و مسندنشینی خویش بیان نمود و در نهج البلاغت ارشاد فرمود آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکم رانی
از آنهاست پس نه دامن مبارکش میگذاشتند و نه طاعت می نمودند و دعوی مزید تولا چنان بر ملا
می نمودند که حضرت امیر بحکم حضرت بشیر و نذیر در مناجات صادقه محکوم شد بدعای بد نمودن
تا آن ملاعین پامال شدند و بیوفائی آنها در تمام عالم افسانه گشت و هزاران کس از مدعین تشیع
از رفاقت امام حسن باظهار علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی آنجناب را مجروح کرد و کسی
مصلای شریف در ربود و بسیاری آنجناب را مذل المسلمین و مسود وجوه المومنین نام نهادند با وصف
اظهار آنکه امامت اصل الاصول است باین معنی که بدون آن اعتقاد توحید و نبوت و دیگر اصول بکار آخرت
هیچ نمی آید و اهل تسویل با وجود ذکر مطاعن فاروق در حدیبیه برای شان این امور را از باب
تهور و غیر خواهی حسن و تحقیقی قرار داده اند و هزاران هزار از قدمای مجتهدین در بیعت حضرت شهید کربلا
تحقیقی بر بستند و بجبر و آمدن ابن زیاد آن بیعت مبرم را بشکستند و همراه یزید شده حضرت امام حسین
و اولاد و اصحابش را شهید کرده ماتم آنجناب را شروع نمودند شاید بلحاظ وجوب تقیه نه فرط احتیاج
آن جماعت کثیر را حسرت [illegible] که چون شما ماتم کنید دیگران گویند که ما را کشتند و بعضی تخلف نام از آنجناب
نموده بعد زیارت یزید و اخذ خون بهای امام شهید از آن پلید [illegible] و کامرانی دادند و جمعی نظر بعد
وقوع واقعه کربلا همه [illegible] گردیدند الا اندکی کما فی منتهی المقال و بعضی دو امام را بدست خود کشتند و باتمام کشتند
و صبیح و ملح مذهب بسیاری آنچه از آنان را برای [illegible] کردن بد [illegible] امام رضا همراه [illegible] این پیر و تماشا
[illegible] و علمای رفضه [illegible] محبت [illegible] امید و این [illegible] اعتقاد باطل [illegible] ساختند [illegible]
شقی را که [illegible] است که امام صادق را در [illegible] محرق [illegible] الصادق لقب گذاشتند و
امام صادق [illegible] که [illegible] کما فی الکلینی [illegible] در حق
[illegible] در کتاب جامع الاخبار از آغاز اسلام تا وفات منتظر کفر نسبت کردند با جناب امیر
[illegible] مبارک می انداختند و این کفره فجره مثل اصحاب [illegible] الی غیر ذلک من خصائص
المشرکین ابوطالب [illegible] المقلدین باز گویند که آنجناب قرآن را می گشت یا صورت و لباس [illegible]
متغیر میکرد مانند امام نرگسی بی وقت کما فی حق الیقین و البحار غرضیکه این امور را رفضه هنوز با وصف
[illegible] بسیار و [illegible] و تحقیق [illegible] چنانچه از تالیف قدماهم آشکار است چنان نگفته اند که آدمی [illegible] شیعه بسبب
آنکه در [illegible] عداوت امام الامیه چنان گرفتار اند که امید ساحل نجات ندارند و در باب مجتهدین رفضه خصوصا
[illegible] چه گفته شود که قتلا و قتیلا در مجالس المومنین چها نوشته که آخر [illegible] و لهذا [illegible]
هم ملقب گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساختند که شیعه لعن و سب هر قدر که خواهند

بحکم تقیه درباب سب گفته باشند کما فی الاصول و مثل جه فی الوافی والصافی و پلاد قورمه پردستاخوان
نواصب بخورند اگرچه عمر با دران بسر نمایند بخلاف النبی ؐ واصحابه حیث لم یجد دا تر کوا او طانهم و حضرت
امام صادق و دیگر ائمه همیشه سب جناب امیر می شنیدند و دست های نواصب می بوسیدند و شنیدنش
دیگران را مامور میگردانیدند کما فی ترجمة الخرایج و اگر حضرت عقیل رفاقت معاویه با مستحسن نمیدانست
چرا بقیه عمر در صحبتش ماند و هم بر رفاقتش وفات یافت چنانچه در مجمع البحرین و مطلع النیرین است و محمد
بن ابی بکر را با وجودیکه در بلوی شریک شد و جناب امیر بلوائیان را دفع مینمود و آب و دانه بعثمان
میرسانید با وجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند و علمای امامیه این فصل حسبة الله نظم کردند
شعر گر ترا خال بایدت ناچار * پور صدیق را تو خال شمار * و انیکه شنیدی در وقت مذکور بود و هرگاه
گفتگو در قتله عثمان شد و ام شدا میر المومنین فرمود مرا میان رکن و مقام ابراهیم روبروی کعبه ببرند تا قسم
خورم که شریک بلوی نبودم تا بامر قتل و بشرکت خون چه رسد ببین که از ینجا حال سنی و رافضی عیان شد
که اهل ایمان قسم شاه مردان و شیر یزدان را قطعاً و یقیناً راست میدانند و متعه را دکان دروغ محض می پندارند
و تقلید امام اعظم ثانی می نمایند کما هو موجه و برین قدر چه موقوف که ابن بابویه صدوق الکواذب قسم
آنجناب را که غبار هم از شیخین ندارم و هر که خواهد در مسجد مقدس نبوی قسم میخورم در علل الشرایع و اصول
دیگر آورده پس معلوم شو آنکه دکه همه دروغ بود و وای برین نواصب که باز دعوی تشیع کنند فکیف دعوی
مزید ولا و اطاعت و اتباع فاعتبروا یا اولی النهی که قول او را دروغ پندارند باز دعوی دین او دارند و
وا فقیکه ایم خزاین امیه بودند و هم بر حرمها شریف تصرف نمودند و بدتر از خوارج و نواصب بودند و
و نا دوسیه بی ایمان را که باعتراف ائمه اعظم شان چنان بودند رواة مذهب و ثقات سخت خود گردانیدند
و آنان را که مباشر قتل معصومین بدست خود بودند رئیس المتکلمین فهمیدند و بر تقریرات شان نازیدند
کما فی عیون الاخبار و غیره و نیز جناب امیر را پایمال کنند همیتهای رسول خدا اشمردند چنانچه نمونه آن از رجال کشی
دیدی و بگوش هوش درین کتاب شنیدی سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص باشند ان هذا لشیء عجاب
و کسانیکه امیر المومنین را وصی حضرت نبی در بسیاری از امور کما فی شرح المدائنی اعتقاد کنند و گویند علی حب
حبه قسیم النار والجنة وصی المصطفی حقا امام الانس والجنة و در غیرت و حق گوئی و حق جوئی و امثالش چنین
و خاتم الخلفاء الراشدین قرار دادند و اجتهادات آنجناب را مقرون بصواب و مخالف او را بر خطا اعتقاد نمایند
و نواصب را بدترین کلمه گویان دانند و بنیت خوارج را نه ستایند خلاف اکابر امامیه کما عرفت مر او را شیعه خاص
نباشند فاعتبروا یا اولی الالباب **قوله** جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در ما سبق ظاهر گردید **اقول**
بتائید الهی و توفیق نامتناهی جوابش کما ینبغی پیرایه ظهور پوشید و از مدتی بتوسط احباب ثقات پیش مجتهد
و مقلدین او فرا رسیده و حوصله الیشان از دیدنش تنگ و مطالعه آن صد گونه مورث عار و ننگ گردیده

قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ **قوله** بقطع نظر از تسلیم
اطلاق این لفظ بر سنین تابعین محتاج بدلیل است الخ دلیل این معنی خود از قرآن مجید بذکر آیت
کریمه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ و تفسیر آن از مجمع البیان عنقریب گذشته که رگمای کردن مجتهد
شکسته و راه نفس را بر ایشان بربستا اگر مقداری انصاف را استعاره کنند و بمطالعه آن پردازند
البته ایشان را بمنزل مقصود رساند و هرگاه مجتهد و مقلدین او از جهت غلبه جهل مرکب نابینا شوند
و کورو کورانه درین بادیه روند حال شان مانند امم سابقه و مغدبین سالفه خواهد بود قال الله
تعالی وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ **قوله** سیگوییم که بعد استخلاف الی قوله عدل اصحاب منصوص الخلافه بود **اقول** این اوصاف را از
کتب اهل سنت برای معاویه بن ابو سفیان بروایات صحیحه باید ثابت کردن باز بر زبان آوردن کاعزّ منه
وهو کما تری و فساده مما لا یخفی نه بینی که از کتب معتبره در سابق عیان گشته که معاویه بن ابی سفیان
مثل خلفای راشدین نبود و در فوج کسی و میدان داری و بغاوت راه خطا پیموده و در کتب کلامیه تحقیقات
امور و نیه این امور جا بجا مصرح گشته و در مباحث سابقه و لاحقه در تحریر و تقریر آمده از ان
غفلت نمودن کار مجتهد الزمانی از متبعین خطوات شیطانی خواهد بود و هرگاه جمهور متکلمین و محدثین
اهل حق احدی را از خلفای راشدین منصوص الخلافه ندانند معاویه را چگونه بدین درجه ستایند
چنانچه در نهایة العقول امام فخر المله والدین الرازی و تالیفات علامه سعد الدین تفتازانی
و سید سند علامه جرجانی مفصل مذکور است که حضرت سید المرسلین تعیین خلیفه را بر صوابدید
امت حقیقی خویش برگذاشتند که باعتراف ملا خلیل قزوینی در شرح فارسی اصول کلینی
مهاجرین و انصار بودند عقل و عقلا هم تائید آن میکنند که این بزرگان حاضرین مشاهد عظیمه
و بیعة الرضوان و ملازم صحبت سرور جهان و صدر اول مسلمانان بودند ایشان خلفای
راشدین رض و خلفای حق الیقین را برگزیدند و زنهار خلافت معاویه را در مقابله شان نپسندیدند
و جناب امیر استدلال به بیعت شان فرمودند و این امور را عوام طلبه فریقین میدانند
چون مجتهد خود بکورانگی زده و هرزه چانگی از وبجای فراست و فرزانگی در مقتا باه
عجیب معیب سرزده پس علاج او جز لعل طایر طیار نتوانکرد که بلند پروازی او از حد در
گذشت معهذا بر روایت محدثین خالی از ستایش و ثواب هم نیست کامر مرارا **قوله** و بعد
بیعت اورع اصحاب الی قوله محل اشتباه نخواهد بود **اقول** یزید بدنصیب را از تابعین لهم
باحسان دانستن کرامتی دیگر از کرامات مجتهد توان دانست پس او و من حیث الاجتهاد و بزرگان اثنا عشریه
از جهت تصوف در کرامات شریک شدند ولیکن فرقی که مطابق روایات حق الیقین و بحار الانوار

جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا

الحمد لله که درین آوان برکت نشان جلد ثانی کتاب مستطاب

بصائر العين عن شهادة الحسين

حیدر علی صاحب لازالت شموس افاده طالعة علی رؤس مسترشدین

در مطبع ثمر هند واقع لکهنؤ مطبوع گردید